و به نستعین

هو الله

تفسیر قرآن مجید که
مسمی بمواهب علیه معروف
به تفسیر حسینی تصنیف کمال الدین حسین
واعظ کاشفی هروی بامر امیر نظام الدین
علی شیر آغاز تصنیف در سنه ۸۹۷ هجری یافت و اختتام در سنه ۸۹۹
هجری بعهد سلطان حسین میرزا پذیرفت و رحلت مصنف
در سنه ۹۱۰ هجری در هرات و این نسخه و جواهر التفسیر و روضة الشهدا
و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی
و اختیارات از مصنفات اوست و در
علم نحو و انشا و
[illegible]

[illegible] ۱۲۷۸

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثنا و نعت حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة عن الله تناهی بنده و می شود که قبل ازین
باشارتی مشتمل بر بشارت که از عالی جناب امارت مآب ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب حضرت سلطانیه مؤتمن
الملکیة الخاقانیة عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الظاهرة مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارة والدنیا والدین قطعه
گوهر برج کرامت اختر برج کمال آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر که هست والی والاجناب و داور والاجاه
مستفیض از نفحهٔ کلک فضلش جان [illegible] مستنیر المعهٔ رای منیرش مهر و ماه دولت و با جهان [illegible] با سپهر [illegible] که چند هر دم از سر تمکین با
کامی جهان از دولتش هرچه جوئی [illegible] سپهر از رفعت [illegible] واعزه الله العزیز بعز الدارین و وفقه لتکمیل اسباب سعادت
المنزلین شرف صدور یافت جوهر عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف
پذیرفت و اتمام مجلد اول بر تعبیری کامل و ترصیعی شامل دست داده بنظر عالی امارت پناهی رسید قبول یافت اما بواسطه
وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تأخیر ماند تا غرهٔ محرم المکرم سنه سبع و تسعین
و ثمانمایه [illegible] عالم [illegible] بخاطر فاتر بنده [illegible] واعظ کاشفی رسید که عجالة الوقت از جمله [illegible]
[illegible] اظهار فضیلت معانی کلمات قرآنی را با [illegible] بیان کرده تا حضرت [illegible] مطالعهٔ آن التفات
اهتمام تمام نمایند و معنی کلمات قرآن از نظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن [illegible] ریاض قرآنی
[illegible] و حدائق معانی که بست باسم سامی آنحضرت [illegible] یافته محظوظ گردانند امیدوار از عنایات حضرت
باری جل شانه و عز سلطانه چنان است که عنقریب بیمن توفیق نقاب خفا از چهرهٔ مشاهد مقصود برگشاید و عرایس مجلدات [illegible] بر منصهٔ
ظهور جلوه دهد شعر ارجو من الله نیل المواهب . وهو ولی لما یبتغی العبد واهب . و درین ترجمه بجهة اختصار از
حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و منع معنی آیت بروجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیر باشد مذکور خواهد شد
و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام [illegible] طریق خیر الکلام [illegible] ذکر خواهد یافت [illegible] ارباب تحقیق [illegible]
تلفیق خواهد پذیرفت چون قرآن [illegible] تلاوت [illegible] حروف [illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible] اعوذ [illegible] الله [illegible] من الشیطان [illegible]
[illegible] الرجیم [illegible]

سورة فاتحة الکتاب مکیة وهی سبع آیات

بسم الله بنام خدای سزاوار پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرحیم بخشاینده و مهربان بر ایشان
در بقا و محافظت از آفات الحمد لله ستایش و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده و هست و خواهد بود جملهٔ آن بنام و کمال هو
مر خدای را که مسمی و موصوف است بهمهٔ اسما و صفات و کمالات رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و ترتیب کننده
و سازندهٔ کارهای همهٔ عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود
بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار برأفت و رحمت مر مؤمنان را و در آوردن ایشان به بهشت جاودان
مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط
نشود یا قاضی روز حساب که در میان بندگان حکم بحق کند و یا جزا دهنده [illegible] در روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم
و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری می خواهیم در پرستش تو و انجام ساختن حوائج مهمات
اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقیم براهی راست که [illegible] انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط
بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است علیه الصلوة والسلام
حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید قدس سره درین معنی نکته بلند و کلامی ارجمند فرموده اند که ای
[illegible] تعالی ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته تمامی گرفتار تو گردیم و بجز تو [illegible]
[illegible] و جز تو ندانیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست به نسبت هر موجودی که آن موجود بی آن راه
ندارد و بنهایت کمال خوبی آن نمی رسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر از تو آزاد گردیم صراط الذین بنمای ما را راه راست
آنانکه بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده بر ایشان به نعمت نبوت و رسالت و ولایت [illegible] و شهادت و صلاحیت
یا راه آنها که اهل قرب اند بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و به جمال نعمت باطن که اطلاع بر حقایق اسرار حقیقت است
ایشان را معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنها که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب
تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده و یا راه جهودان که بسبب تمرد و معاندت و مکابره و قتل انبیا
علیهم الصلوة والسلام و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته ولا الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه
بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح و تفریط در باب
حبیب صلوات الله علیهما گمراه گشته اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ۝ حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس بدان اطلاعی ندارد و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای
دانا ذلک آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده و بود در لوح محفوظ نوشته
الکتاب این کتاب کامل است یعنی قرآن لا ریب هیچ شک و شبهه نیست فیه ۝ در این کتاب
یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وی تأمل کند از ریب باز ایستد و داند که شبهه
را درآن مجال نیست هدی دلالت کننده است و راه نماینده للمتقین ۝ مر پرهیزکاران را که ایشان
بدان منتفع شوند الذین آنانکه از صدق عقیدت یؤمنون می گروند بالغیب بنادیده که حق تعالی
است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن پوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا
و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند ویقیمون و بپای میدارند و ادا میکنند الصلوة
نماز پنجگانه را بشرائط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم ینفقون
نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق والذین یؤمنون
و آنانکه ایمان می آرند بما انزل بدانچه فرستاده شده است الیک بسوی تو از قرآن وما انزل
و بانچه منزل گشته من قبلک پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و تورات و انجیل و جز آن و
بالآخرة و بسرای دیگر که دار الجزا است هم ایشان که یاد کرده شده است یوقنون ۝ بیقین
می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند اولئک آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین
سمات اند که رقم ذکر یافت علی هدی بر راه راست و نشان درست اند من
ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند واولئک و همان گروه
هم المفلحون ۝ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب

بیت

ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم

چو ایشان طریق رستگاری ست ۝ سزای رهست کاری رستگاری ست ۝ این آیتها که گذشته در شان
مؤمنان است از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبدالله بن سلام و اصحاب او رضی الله
عنهم و بعد از مدح مؤمنان در ذم

کافران میفرماید ان الذین بدرستی که آنانکه از روی عناد کفروا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم که بترسانیدی
ایشان را از عذاب ام لم تنذرهم یا نترسانیدی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لا یؤمنون ایمان نمی آرند ختم الله مهر نهاده است خداوند جل جلاله
بر دلهای ایشان تا بیان حق در وی نشود وعلی سمعهم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وعلی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة
پوششی هست تا راه حق نبینند ولهم و مر ایشان راست از روی استحقاق عذاب عظیم ۝ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر و این دو آیت
در شان کفار و مشرکان است که حق سبحانه میدانست که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق نازل شد
که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است ومن الناس و از مردمان من یقول کسانند که میگویند آمنا گرویدیم بالله
بخدای وبالیوم الآخر و بروز بازپسین یعنی قیامت وما هم و حال آنکه نیستند ایشان بمؤمنین ۝ گروندگان و راست گویان یخادعون الله
فریب میدهند بزعم خود خدای را والذین آمنوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند وما یخدعون
و نمی فریبند ایشان الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بر ایشان باز میگردد وما یشعرون ۝ و نمی دانند که چنین است فی قلوبهم در دلهای
ایشان مرض بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مؤمنان و حسد بر ایشان فزادهم الله پس زیاده کرد خدای مر ایشان را مرضا بیماری
یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان روی بازدیاد می نهد ولهم و مر ایشان راست عذاب الیم ۝ عذاب دردناک
که آنرا انقطاع نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند که با مؤمنان یکذبون ۝ دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند واذا قیل و چون گفته شود
یعنی گویند مؤمنان لهم مر منافقان را لا تفسدوا فساد مکنید و تباهی نورزید فی الارض در زمین بکفر و معصیت و فریب با مؤمنان قالوا گویند انما
نحن جز این نیست که ما مصلحون ۝ اصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر الا بدانید ای شنوندگان انهم بدرستی که منافقان هم المفسدون ایشانند
تباه کاران و فتنه انگیزان ولکن لا یشعرون ۝ ولیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند واذا قیل لهم و چون میگویند مر این منافقان را آمنوا بگروید
... کما آمن الناس چنانکه گرویدند مردمان از مهاجر و انصار قالوا گویند با خود یا در میان قوم خود انؤمن آیا ایمان آریم یعنی نیاریم کما آمن
السفهاء ۝ چنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان و اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشان را سفیه گفتند تا آنکه خود را عاقل
گفته باشند ... حق سبحانه نوع سفاهت ایشان را بر ایشان رد کرد و گفت الا بدانید ای مؤمنان انهم بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشانند جاهلان
و بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر ... ولکن لا یعلمون ۝ ولیکن نمیدانند ... واذا لقوا و چون ببینند منافقان
و روی بروی ملاقات کنند الذین آمنوا آن کسانی را که ایمان آورده اند از صحابه رض قالوا آمنا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما
و سبب نزول آن بود که عبدالله بن ابی و منافقان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی رض را دیدند ...
... واذا خلوا و چون باز گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان ...
... قالوا گویند منافقان ... انا معکم بدرستی که ما با شماییم ... انما نحن جز این نیست که ما مستهزءون
... الله خدای ... یستهزئ بهم ...
... ویمدهم ... فی طغیانهم ...
... اولئک ... الذین آن کسانی که ...
... اشتروا الضلالة گمراهی را بالهدی ...
... فما ربحت تجارتهم ... وما کانوا ...
مهتدین ... مثلهم ... کمثل الذی ...
... استوقد نارا آتشی ... فلما اضاءت

پس چون روشن کرد آن آتش ما حوله گرداگرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشان را وترکهم و فروگذارد ایشان را فی ظلمات
یعنی در زمان تاریکی شب و ظلمت ابر لا یبصرون [illegible]
بزبان بیان و اقرار بالایمان اول موافقت [illegible] بکم گنگان اند از گفتن حق
[illegible] صم بکم عمی کوران اند [illegible] فهم لا یرجعون [illegible]
[illegible] یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر [illegible]
[illegible] او یا مثل ایشان کصیب مانند سحاب باران بزرگ قطره است که [illegible] من السماء از آسمان [illegible]
[illegible] ظلمات [illegible] و رعد [illegible]

[illegible]

[illegible] ان کنتم فی ریب [illegible] بسورة [illegible] کلامی که در فصاحت و جزالت [illegible] من مثله [illegible] و ادعوا
[illegible] شهداءکم [illegible] من دون الله [illegible] ان کنتم
[illegible] صادقین [illegible] فان لم تفعلوا [illegible]
[illegible] ولن تفعلوا [illegible] فاتقوا [illegible] النار [illegible] التی [illegible] وقودها
الناس [illegible] والحجارة [illegible] اعدت [illegible]
للکافرین [illegible] وبشر الذین آمنوا [illegible] وعملوا الصالحات
[illegible] ان لهم [illegible] جنات [illegible]

[illegible]

...با جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان انی جاعل بدرستی که من آفریننده ام فی الارض در زمین که...
خلیفة ...بدل از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اجابت حق و امانت باطل خلیفه...
آورده که خلیفه را باین معنی گفته اند که خلف است از جمیع موجودات و جمیع کمونات با جمیعهم خلف و نمی توانند بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع رغایب...
خاصه عالم جسمانی و روحانی با او است و جامع حقایق علوی و سفلی همراه او بیت آدمی هست برزخ جامع صورت خلق و حق...
و دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت قالوا گفتند آن ملایکه که مخاطب بودند اتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی را که فساد کند
...فرمانی از و صادر گردد فیها در زمین ویسفک الدماء و بریزد خون مسلح و بغیر حق...
بود نه بار در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و بعضی آن معنی گفته اند که چنین کسی را خلیفه می سازی و نحن و حال آنکه ما نسبح...
ترا بحمدک با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است ونقدس لک و ذکر تقدیس ترا بپاکی...

[illegible]

جمیعاً همه فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما منی از نزد من هدی ... فمن تبع پس هر که پیروی کند هدای ...
... فلا خوف پس هیچ ترسی ... علیهم برایشان که متابعت کنند رسول را ... ولا هم
یحزنون ... والذین کفروا و آنانکه پوشیده اند حق را یعنی ایمان نیاورده اند بآیات
بآیاتنا ... اولئک آن گروه اصحاب النار ... هم فیها ایشان
خالدون ... یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی یاد کنید نعمت ... التی
نعمتهای که از فضل خود انعمت علیکم انعام کردم ...
... واوفوا ... بعهدی ...

[illegible]

دختران را نهسارا برای خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این بکشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ بی نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که شکافتیم و جدا کردیم بِكُمُ برای شما یعنی به سبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که فرعون با لشکر در پی شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس برهانیدیم شما را از شر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا و آب غرق کردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه تَنْظُرُونَ می نگریستید دریا که چگونه شکافته شد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق میشدند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی علیه السلام ما را بآمدن جانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس فرا گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را به خدایی مِنْ بَعْدِهِ پس از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس از آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید خدای را بر نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را الْكِتَابَ تورات وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد آورید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را به خدایی فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی آن کسانی که گوساله نپرستیده اند بکشند کسان خود را که گوساله پرستیدند ذَٰلِكُمْ این کشته شدن شما خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از زندگانی و بقا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما و بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیر زن شمشیر کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت [illegible] هفتاد هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزت فرمود که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستی که او است التَّوَّابُ در پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران و در لطائف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس در این امت منسوخ گشت اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند آشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در معنا که بریاضات و صاحب بحر الحقائق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مؤمن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس بباطن جز مؤمن خالص را میسر نشود و آن قطع آرزو و مراد او باشد مثنوی نفس خود را گر جهانی زنده کن خواجه را کشتست او را بنده کن داری که او را بی حیا بسته داری بد وفا هر کسی را این تمنا کی رسد موسی باید که اژدرها کشد وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد کس از احبار قوم شما که با موسی علیه السلام بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی ایمان نیاوریم مر ترا در این که این سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن خدا است حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً تا وقتی که ببینیم خدا را آشکارا و بی پرده فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اختیار شما را بدین گستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُونَ می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند یکبار بمردند و موسی علیه السلام متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشان را زنده کردانید چنانچه فرموده ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس بر انگیختیم و زنده کردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مرگ شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق را و دریابید که شکر حیات از اصول نعمت هست وَظَلَّلْنَا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ و مرغی بر شکل سمانی و آن طایری است در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر میر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع [illegible] ولکن از ایشان بطور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و پی و استخوان پس بنی اسرائیل بر شکنبی و با ترنجبین می آمیختندی كُلُوا گفتیم بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آنچه روزی کردیم شما را یعنی هر چه هر روز می رسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و متغیر میشد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نا فرمانی وَلَٰكِنْ كَانُوا لیکن بودند که از روی نا فرمانی أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند و بر زاویتی اعتماد نا نموده و خواری [illegible] شدند وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم

شما را که ادْخُلُوا آیید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ در این دیه اریحا یا ایلیا که بر جباران است فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا از نعمتهای آن یعنی از میوها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هر چه خواهید رَغَدًا خوردنی گوارنده وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن از تیه وَقُولُوا و گویید حِطَّةٌ درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بفکن از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم مر شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را بسجود و دعا وَسَنَزِيدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بدل کردند از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوا ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِي بجز آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگویید حطه ایشان گفتند حنطا سقاتا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خوردنی فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغییر قول رِجْزًا عذابی و عقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا بدان چیز که بودند يَفْسُقُونَ بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمده همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای قوم خود که ایشان در تیه تشنه شدند فَقُلْنَا پس گفتیم ما او را که ای موسی اضْرِبْ بِعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الْحَجَرَ سنگ معین و آن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بوده بموسی و گویند سنگ معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانست كُلُّ أُنَاسٍ هر یکی از آن مردمان یعنی از اسباط مَشْرَبَهُمْ آبخور خود را كُلُوا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید از آب چشمه مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که شما تباه کارانید وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو در هم سرشته یکی می ساختند فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را و درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آن چیزی که آنرا می رویاند زمین نسبت انبات بزمین مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت می رویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزها و تره زمین وَقِثَّائِهَا و از خیار و بادرنگ آن وَفُومِهَا و از گندم یا سیر آن وَعَدَسِهَا و از دانه آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ گفت خدای تعالی یا گفت موسی علیه السلام فرمود که أَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل میکنید الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ آن چیزی را که آن فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز بِالَّذِي بآن چیزی که فی نفس الامر هُوَ خَيْرٌ آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اهْبِطُوا فرود آیید مِصْرًا بشهری از شهرهای مقدسه یعنی بلاد شام فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول وَضُرِبَتْ و زده شده یعنی لازم گشت عَلَيْهِمُ بر ایشان به جزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی وضع کرده شده و لیسی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند صورت درویشی و محتاجی و بیو لی گمان نمایند وَبَاءُوا و باز گشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدا یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذَٰلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بآن بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر می شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای تورات وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و می کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا حق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذَٰلِكَ آن کفر و قتل ایشان بِمَا عَصَوْا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان او می کردند بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیش کنند زنگ آینه دل بیشتر می نشیند هر گناه زنگیست بر مرآت دل دل شود زین زنگها خوار و خجل چون زیادت گشت دل را تیرگی نفس دون را بیش گردد خیرگی إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی بزبان اقرار کردند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه بیهودیت در آمدند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنها که از دینی بدینی گرایند کاسهند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آمد اخذ میکردند یا ملائکه می پرستیدند و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میکردند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد باخلاص تمام از این طوائف بِاللَّهِ بخدای و صفات سلبی و ثبوتی او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت

فر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاصهٔ ایشان خواهد بود و اجداد ایشان ایشان را شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان می برند و یقین ندارند فَوَيْلٌ پس عذاب باد و هلاک لِلَّذِينَ مر آنها راست که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ می نویسند نوشتهٔ محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود یعنی مباشر کتابت اند و دیگری نمی فرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ این نوشته از نزدیک خدای است و چرا چنین میکنند لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند بوسیله آن قدر رشوت یعنی استبدال کنند بکلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اندک رشوت صفات مصطفی را علیه الصلوة والسلام که در توریت بدین وجه بود که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد چشم سفید پوست ... کبود چشم باشد و این صورت دجال است که با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشان را مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ از آنچه نوشته و تغیر کرده دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت و مأکل حرام وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال که از آن هفت هزار سال عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای عَهْدًا عهدی و پیمانی که شما را باز دارد از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس خلاف نکند خدای وعده خود را أَمْ تَقُولُونَ بلکه میگوئید و افترا میکنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بَلَىٰ چنانست که ایشان میگویند بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هرکه بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحَاطَتْ بِهِ و فرا گیرد و گرداگرد او را خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بدو مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آنند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدای و بآنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل کرده اند نیکوئیها کردار أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آنند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشندگانند وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتیم لَا تَعْبُدُونَ نپرستید شما إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که شریک ندارد وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر بخویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و محتاجان وَقُولُوا و بگوئید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد یا با مردمان سخن گوئید که دوست دارید که با شما سخن گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بر پای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید بعد از آن پیمان و برگشتید از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما و بعضی اسلاف ایشان اند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت محمد علیه الصلوة والسلام صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید آن را که فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان اسلاف شما و از ایشان عهد بستدیم که لَا تَسْفِكُونَ نریزید دِمَاءَكُمْ خونهای خود را یعنی خون یکدیگر را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید کسان خود را یعنی یکدیگر را مِنْ دِيَارِكُمْ از خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمان را شکسته تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ می کشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون می کنید گروهی را مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سرا و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ هم پشت شده عَلَيْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی و بیدادی در مدینه دو قبیله بود از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مخاصمه کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بود یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی اما هر قوم مغلوب بجلا یا اسیری و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند أُسَارَىٰ اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری و دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام

کرده شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا می گروید شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام توریت که فدیه اسیران است وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر می شوید ببعض دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذَٰلِكَ همچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از حشرگاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است چه یکی از علامات شدت دوام اوست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدا تعالی غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که از بیخردی اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ به نعمت جاودانی آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را کتاب توریت وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی پیغمبران را چون یوشع و داود و سلیمان والیاس و ذکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار غیب و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و نیرومند گردانیدیم و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه و یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام بودی یا باسم اعظم که به برکت آن مرده زنده گشتی یا بانجیل که تازگی ارواح جان یاران یافتندی رباعی دل تازگی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع نامت دارد هر جا که دل واقف اسرار بود او نور صفای ... دارد أَفَكُلَّمَا آیا هرگاه که از نزد ما جَاءَكُمْ رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ بآنچه دوست ندارند أَنْفُسُكُمُ نفسهای شما آنرا و سخن او بر خلاف هوا و مدعای شما باشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظم کردید و گردن ننهادید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیه الصلوة والسلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را کشتید چون ذکریا و یحیی علیهم السلام وَقَالُوا و گفتند یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده مانیم و باز داشته شده از قبول قول محمد علیه الصلوة والسلام بدین سخن نا امید گردانیدند حضرت پیغمبر را علیه السلام از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنان است که ایشان میگویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب نا گرویدن ایشان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که بدیشان آمد كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزدیک خدای که آن قرآن است مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشان است در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول کردن انکار کردند آن وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت غزوها يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب یعنی که این کتاب بدو فرو آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت بخش ما را بتو محمد علیه الصلوة والسلام که رسول آخر الزمان است عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که نگرویدند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنوقت که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آنکس را که شناخته بودند كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو چه ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ بر نا گرویدگان که دانسته و کار نکردند بدانچه دانستند و وضع مظهر در موضع مضمر تسجیل بر کفر ایشان است بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ بد چیزی است که فروختند بآن چیز أَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را و آن چیز کدام است أَنْ يَكْفُرُوا آنکه کافر میشوند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده است کافر میشوند بَغْيًا از جهت حسد یعنی رشک می برند أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ بآنکه فرو فرستد خدای تعالی مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود را که کتاب و وحی است عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر آنکس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که سزاوار آن باشند فَبَاءُوا پس باز گشتند جهودان بِغَضَبٍ بخشمی از خدای تعالی با سختی شدند خشمی عَلَىٰ غَضَبٍ بالای خشمی یکی خشمی با انکار عیسی علیه الصلوة والسلام و انجیل و خشمی با انکار محمد علیه السلام و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر جهودان را آمِنُوا بگروید بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا نُؤْمِنُ

به نبوت و وحی خود من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خداوند فضل بزرگ است بر هر که خواست و را نبوت داده و در صفت فضل عظمت تعالی
بر آنکه فرد فضل و فضیلت افزون از حد و لطف و لطفیت بیرون از شمار ما ننسخ هر چه منسوخ میکنیم من آیة آیت قرآن بر وفق مصالح خلق
زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم دل او از دلهای بریم نأت بخیر منها بیاریم بهتر از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن از کافران منسوخ
کرده با دو تن مقرر ساخت او مثلها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم
تعلم آیا نمیدانی خطاب با منکران نسخ است چه جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانی است و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی
در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید بکدام ای منکر مجادله آیا معلوم نداری یعنی میدانی ان الله آنرا که حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیز از محو و اثبات
و نسخ و انساء قدیر توانا است بر کمال الم تعلم آیا ندانستی ان الله آنکه بتحقیق خدای است بی شک که مر او راست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله جز خدای من ولی دوستی که از و نگاهبانی [illegible] ولا نصیر و یاری
که از شما دفع ضرر کند ام تریدون یا میخواهید ان تسئلوا آنکه سوال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی چنانکه سوال کرده شده بود
موسی من قبل پیش از این چه جهودان میگفتند که محمد علیه الصلوة والسلام باید که کتابی یکبار بیارد چنانچه موسی علیه السلام آورده بود و حق تعالی فرمود که شما از محمد [illegible]
آرزو کنید [illegible] متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام مطلبیدند ومن یتبدل الکفر بالایمان و هر که بدل کند کفر را بایمان یعنی کفر را بر ایمان گزیند فقد
ضل پس هر آینه که گمراه گشته است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتب از اهل تورات چون فنحاص
بن عازورا و که دانشمندان ایشان بوده امثال او از احبار لو یردونکم اگر باز گردانند شما را [illegible] و عمار یاسر است که مخاطبان و یاران
دعوت به یهودیت میکردند حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که بگردانند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا کافران حسدا از روی حسد
من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای طبع ایشان است نه بغرض و وهم کسی من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم
الحق مر ایشان را حق بخبر است و درست است یعنی رسالت محمد علیه الصلوة والسلام و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام فاعفوا پس در گذرانید ای
مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان واصفحوا و روی بگردانید از ایشان حتی یأتی الله بامره تا وقتیکه بیارد خدای فرمان خود را که حکم است بقتال ایشان
نجیر ان الله بدرستیکه خدا تعالی علی کل شیء بر همه چیز از تعذیب و انتقام قدیر تواناست واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را
واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم برای خود من خیر از مال و ثبات بر سبیل صدقات و نفقات
تجدوه بیابید آنرا اوست عند الله نزدیک خدای با ثواب آن بیابید نزدیک حق ان الله بدرستیکه خدا تعالی بما تعملون بهر چه میکنید بصیر بینا
تمام میکنید از خیر و صدقه بیناست وقالوا و گفتند جهودان و ترسایان لن یدخل الجنة هرگز نیاید در بهشت الا من کان مگر آنکه باشد هودا
یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند که به بهشت نروند مگر جهودان و نصاری گفتند که به بهشت نروند الا ترسایان تلک امانیهم این دعوی از هر دو طایفه
امانیهم آرزوهای باطل ایشان است قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را بدین دعوی ان کنتم صدقین اگر هستید شما راست
گویان در قول خود و بلی چنین است که ایشان میگویند بلکه من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه لله روی خود را برای طاعت خدا تعالی وهو محسن و او نیکو
کردار و گفتار فله اجره پس مر آن کس راست مزد کار او عند ربه نزد پروردگار او ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان
ولا هم یحزنون و نه اندوهناک باشند از قصور و زوال آن مزد جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با زمره ای یهود مناظره نمودند و هر فرقه در ابطال دین دیگری
غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد وقالت الیهود و گفتند جهودان لیست النصری نیستند گروه ترسایان علی شیء
بر چیزی از دین حق وقالت النصری و گفتند ترسایان لیست الیهود نیستند جهودان علی شیء بر چیزی از دین که معتد به باشد وهم و حال آنکه ایشان
یتلون الکتب میخوانند کتاب خدا را یعنی یهود از تورات میدانند که نصاری بحق اند اثبات دین و نزد مرحق دارند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود
بحق اند انکار عیسی و انجیل کافر و بیجا میکنند کذلک همچنین که اینها میگویند قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند اهل کتاب نیستند چون مجوس
عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتار هم در باره ایشان همین گفتند که جهود و ترسایان بر حق نیستند فالله یحکم پس خدا تعالی داوری کند

بینهم

بینهم یوم القیمة میان ایشان در روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که هستند ایشان فیه یختلفون که در آن خبر خلاف میکنند از حق و باطل ومن اظلم
و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت مسجد الله سجده های خدا را ان یذکر از آنکه یاد کرده شود فیها اسمه در آنجا نام خدا تعالی یعنی نگذارند
که در مساجد خدا تعالی یاد کنند و پرستش نمایند وسعی و سعی نمود فی خرابها در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر بابلی بود با ططوس رومی که بیت المقدس را خراب
کرده و اخبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد به جهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدی است یعنی محل سجده اولئک آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد بودند
ما کان لهم نیست مر ایشان را و نسزد ان یدخلوها آنکه در آیند در آن مسجد الا خائفین مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام ظهور یافت
که ترسایان را قوت رفتن بمسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم مر ترسایان را است فی الدنیا در این جهان خزی رسوائی و خواری و جزیه دادن ولهم
فی الاخرة و مر ایشان راست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ ولله و مر خدا راست المشرق جای بر آمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن
آن آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت علیه السلام شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون
روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود و چون بمدینه رسیدند باعادت قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اجازت
خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده و ادا نموده اعادت نماز حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست در تحقیق فاینما تولوا پس هر جا که روی
آرید فثم وجه الله پس آنجا وجه خدا تعالی است یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیت نکته است که از آن جمله زبان حالی بیان حضرت حقایق
رتبت ولایت منقبت که علامت ظلال بود ابیات در بیان اشارتی بدان میفرماید قنوی اذ جا اینما تولوا خوان ثم وجه الله منتهم دات
یعنی آنسو که روی قصد آری ناحق بندگیش بگذاری وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا بسوی او کن رو هیچ جا اگر داستنا بر یوم صحن جهان جا
عارف حق شناس را باید که بهر سوی دیده بگشاید میبند آنجا جمال حق پیدا بکسلا جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدا تعالی واسع بزرگ
مغفرت است و بسیار عطا علیم دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند باکان از یهود و نصاری اتخذ الله گرفت خدا تعالی ولدا فرزندی
یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بی عیبی او راست بل نه چنان است که ایشان میگویند بلکه له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانها است
والارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر علیه السلام ولد او نتوانند بود و ولدیت باشد الا از
جنس والد و این المملوک من المالک کل همه آنچه در زمین و آسمان باشد له قانتون مر او را فرمان بردارانند یعنی مغلوب اند در تحت تصرف قدرت او
بدیع السموات والارض از نو پدید آرنده آسمانها و زمینها است واذا قضی و چون خواهد یا تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این نیست
که گوید مر آن چیز را کن بباش فیکون پس باشد وقال الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون نمیدانند خدا تعالی را و علم نخوانده اند چون مشرکان که لولا
یکلمنا الله اگر با ما بتوحید دعوت نکند پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما او تأتینا آیة یا بیاید با ما نشانی یا پیغامی کذلک همچنانکه این مشرکان میگویند
قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل قولهم مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا علیهم السلام بعد از ظهور معجزات
تشابهت قلوبهم بیکدیگر مشابهت دلهای کفاره منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت شرک قد بینا الایت
بر آینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که طالب یقین اند تابع تردد و تخمین انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا
ای محمد بالحق براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بشیرا مژده دهنده مؤمنان ونذیرا و بیم کننده کافران ولا تسئل
و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عن اصحب الجحیم از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
جاری شد که اگر خدا تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بگشاید و آنرا غضب خود در ایشان نماید غالب گشت که از بیم عذاب الیم منهاج مستقیم باز آیند حق عز
این آیت فرستاد که ایشان صحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت ولن ترضی
و هرگز خشنود نشوند عنک الیهود ولا النصری از تو جهودان و نه ترسایان حتی تتبع تا آنکه پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را قل بگوای محمد یا
که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند ان هدی الله بدرستی که راه نمودن خدا تعالی هو الهدی آنست راه نمودن یکی تمام اسهود دیت و نظر
بخوانید و مرا اسلام راه می نماید ولئن اتبعت و اگر متابعت نمائی ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشان را از دو راه بعد الذی پس از آن چیزی که برای تیا

بجانب آمده است من العلم از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان ما لک نیست مر ترا من الله از عذاب خدای من ولی دوستی
ولا نصیر و نه یاری دهنده ... خطاب بحضرت علیه السلام متعلق است و معنی راجع با مت الذین آتیناهم الکتاب عطا کردیم
ایشانرا کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان عبد الله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بودند از علماء نجاشی که با جعفر بن ابی طالب
رضی الله عنه از حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یتلونه میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق
تلاوته چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است اولئک آن گروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند و من یکفر به و هر که
کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا
یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی انعمت علیکم که انعام کردم بر شما و اسلام شما و انی فضلتکم و درستی که من بر دادن شما را تفضیل کردم
علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است و اتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن
لا تجزی نفس کفایت نکند کسی عن نفس از کسی شیئا چیزی را از عذاب و لا یقبل منها و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدایی او یعنی مالی
که بعوض او معذب کرده ولا تنفعها و سود ندهد هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری کرده شوند کافران
که ممنوع کرده از عذاب یعنی ایشانرا کسی یاری نکند تا از عذاب باز رهانند بیت سودی ندهد یاری هر یار که هست ... تا در نرسد وعده هر کار که هست
و اذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم ربه مر ابراهیم را پروردگار او بکلمات بسخنان از امر و نواهی با مناسک حج یا بخصال
فطرت اسلام شمرده آن ده است یعنی نگاه داشتن موی سر و نیم ساختن آنرا که کسی موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن
ناخن و برکندن موی بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فاتمهن پس ابراهیم علیه السلام باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قال گفت خدای ... که
متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستی که من گرداننده ام ترا للناس برای مردمان اماما پیشوایی در دین که همه ایشان بعد از تو موافقت کنند
و آنکه حق سبحانه پیغمبر علیه الصلوة و السلام ما را فرمود که اتبع ملة ابراهیم حنیفا و امت مرحومه را امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم را بپای دار ...
است و چون خدا تعالی ابراهیم علیه السلام را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت ابراهیم علیه السلام ای حق تعالی و من ذریتی و از فرزندان و نسل من
من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای در جواب و لا ینال عهدی نرسد عهد من یعنی رحمت و قبول صحیح رسالت یا امامت ستمکاران الظالمین
ستمکارانرا یعنی کافرانرا از ذریت تو و اذ جعلنا و یاد کن آنرا که گردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة جای بازگشت یا موضع ثواب للناس مر مردمانرا
یعنی حاجیانرا که هر سال بوی باز گردند و از انجا ثواب بی حساب رسند و امنا و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که هر که در وی درآید ایمن گردد و اتخذوا و فرا گیرید ای مؤمنان
یعنی ما گفتیم که ... بشرف حرم ... من مقام ابراهیم از مقامی که منسوب است بابراهیم مصلی نمازگاه و آن موضعی است که ... وضع کرده ... قدم
مبارک آنحضرت بر روایت و حفص و اتخذوا بصیغه ماضی میخوانند یعنی فرا گرفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه و عهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم
الی ابراهیم و اسمعیل بسوی ابراهیم و اسمعیل علیه السلام ان طهرا که پاک سازید بیتی خانه مرا از اوثان و انجاس و خبایث و معاصی و طواف جنب و حایض
للطائفین برای طواف کنندگان و العاکفین و برای مقیمان و معتکفان و الرکع السجود و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نماز گزارندگان اهل اشارات
بر آنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از ... تعلقات کونین ... بیت
گر حرم دل ز غیر دوست سازی پاک ... بصفای وحدت صرف ... ادراک و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردگار
من بگردان هذا این مکانرا که برای تو دارالحرم ساختیم بلدا آمنا شهری ایمن از قحط ... و ارزق اهله و روزی
ده اهل این بلده را من الثمرات از میوه‌ها حق تعالی دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل علیه السلام یکی از دهیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن
زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن ده را بجهت طواف خانه کعبه طایف میگویند و چون
اهل مکه از آنجا ... ابراهیم علیه السلام تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت من آمن روزی ده هر که ایمان دارد منهم از آنکه ساکنان این شهر باشند
بالله بخدای و الیوم الآخر و بروز بازپسین قال گفت خدای و من کفر و هر که کافر شود فامتعه پس او را برخورداری دهم قلیلا برخورداری اندک

یعنی در دنیا ثم اضطره پس بیارم او را بیچارگی الی عذاب النار بسوی عذاب دوزخ و بئس المصیر و بد مرجعی است دوزخ و اذ یرفع و یاد کن آنرا که بر میداشت
ابراهیم القواعد ابراهیم اصلها و اساسها را من البیت از خانه کعبه و اسمعیل عطف است بر ابراهیم یعنی پسر او نیز رفع قواعد میکرد و ...
و هر یک طرفی از آن خانه کار میکرد و یا بنوبت دیوار بر می آورد و اصح آنست که اسمعیل علیه السلام سنگ جمع میکرد و بدست ابراهیم علیه السلام میداد و خانه
می برد و القصه بعد از اتمام آن خانه دست بسوی تضرع بر داشته گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انک بدرستی که تو انت
السمیع توئی شنوا مر دعای ما را العلیم توئی دانا به نیت های ما ربنا ای خداوند ما و اجعلنا و گردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام و موحد
و مخلص لک مر ترا و من ذریتنا و گردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده مر ترا و ارنا و بنمای ما را
مناسکنا مواضعی که در آن اعمال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان و تب علینا و درگذران از ما اگر سهوی
و تقصیری واقع شده انک انت التواب بدرستی و بتحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران الرحیم و بخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما و ابعث فیهم و برانگیز در
ذریت ما تا امت مسلمه مبعوث گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ... لغوی و شرعا باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر
ایشان آیاتک بر ایشان نشانهای وحدانیت تو یا ایشان و یعلمهم الکتاب و بیاموزاند ایشانرا قرآن و الحکمة و معانی آن یا ... احکام
و ... امر و نهی و حلال و حرام و یزکیهم و پاک گرداند ایشانرا از گناه بسبب بیان شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که توئی توانای و غالب و قادر بر اجابت
دعای ما الحکیم توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و ...
ای ابراهیم اشارت بدین است و من یرغب و کیست که باز گردد و استفهام برای نفی است و انکار است یعنی هیچکس اعراض نکند عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه مگر کسی
گرداند نفسه نفس خود را یعنی خود را هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود و لقد اصطفیناه و هر آینه ما برگزیدیم ابراهیم را فی الدنیا در دنیا بکرامت
نبوت یا بابوت و خلت یا بعمارت خانه کعبه و انه فی الآخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین از جمله نیکوکاران ... صلاح و فلاح اذ قال له یاد کن
آنوقت که گفت مر ابراهیم را ربه پروردگار او اسلم گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هر چه ... بر تو جاری کرده قال اسلمت گفت ابراهیم که تسلیم کردم لرب
العالمین مر پروردگار عالمیان تا هر چه خواهد کند فان شاء احیانی و ان شاء اماتنی بیت ... مصلحت خویش ... هر چه رسد ... دوست
و وصی بها و وصیت کرد بملت خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم پسران خود را و یعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد ...
وصیت آن بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید لکم الدین برای شما دین مرضی مشروع ... که اسلام است فلا تموتن پس
ممیرید الا و انتم مسلمون مگر شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام دریابد پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ ام کنتم شهداء
ایا شما حاضر بودید اذ حضر آنگاه که آمد یعقوب الموت بیعقوب مرگ یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید اذ قال آنوقت که گفت یعقوب لبنیه
مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز را خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا و اله آبائک و خدای پدران ترا
ابراهیم و اسمعیل و اسحق ابراهیم که جد او بود و پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که علیه السلام عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت
او برابر پدر بجا آرند و این نظر بر اتحاد و اصل است الها واحدا عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکتا است و نحن له و حال آنکه ما مر آن خدای را مسلمون منقادیم
بطاعت تلک امة این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که درگذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب کردند
و لکم ما کسبتم و مر شما راست آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهد داد و لا تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند
ایشان که عمل میکردند ... یهود آن بود که ابای ما بطاعت ... ثواب دهند و بر کفر ... اعمال ایشان عقاب نخواهند
ساخت و نه ایشانرا باعمال شما مواخذه خواهند کرد و قالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که کونوا هودا باشید از جمع یهود او نصاری یا
و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگو ای محمد بل نه جهودی گیریم و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم ملة ابراهیم
کیش ابراهیم حنیفا در حالتیکه آن ملت مایل است از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام و ما کان و نبود ابراهیم
من المشرکین از شرک آرندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی

دعوت میکنند بگوئید آمنّا بالله بگروید ای محمدی وما انزل الینا وانچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وما انزل وبانچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم
بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق و بفرزندان او اسمعیل واسحق ویعقوب و به نبیره او یعقوب والاسباط و بفرزندان یعقوب
اگرچه باولاد و احفاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند کان که آن نیز بدیشان منزل است قرآن نیز منزل است
بر ما وما اوتی موسی وعیسی وایمان داریم بانچه داده شده اند موسی وعیسی یعنی تورات وانجیل و سایر دلایل نبوت وما اوتی النبیون وایمان
داریم بانچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات من ربهم از نزد خدای خود لا نفرق هیچ جدائی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان
بلکه به همه ایمان داریم ونحن له و ما مر خدای را مسلمون گردن نهادگان فان امنوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بمثل ما امنتم به مانند
آنچه شما ایمان آورده اید بان یعنی به همه کتب و رسل فقد اهتدوا پس بدرستی که راه یافتند براه راست وان تولوا و اگر برگردند و اعراض نمایند فانما هم
پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عداوت اند وای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای
تعالی کفایت کند واز تو باز دارد شر یهود و نصاری وهو السمیع واوست شنوا مقالات موحدان و کافران را باقرار و انکار العلیم داناست
باعتقاد هر دو گروه و بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکندند با مسلمانان مفاخرت
آغاز نهادند که ما را صبغیست و شما را صبغی نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی و باعتقاد ایشان آن
پاک کنندی مولود است از غیر دین مسیح و آن را قایم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیه حق تعالی فرمود که صبغة الله
و گوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خداست گویند مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان باشد ومن احسن وکیست نیکوتر
من الله از خدای صبغة از روی جهت تعیین و تطهیر مؤمنان از ناس و نوث ونحن له و ما حق را باتباع صبغة الله عابدون پرستش کار اینکه
صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر کرا برنگ دوستی برآورد از همه عالمش بر سر آورد و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگی است و تا کسی
از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد خواجه ... سایل در وشیان ... عبارات و اشارات بیان این صبغه است و حقیقت آن زین باعی
که صاحب لوایح خلعت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح مستعدان ثبت فرموده بی می توان برد ... باعی پس بی رنگ است یار دلخواه ای دل
قانع نشوی برنگ ناکام وایدل ... اصل همه رنگها از آن بی رنگیست ... من احسن صبغة الله ایدل ... یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در
تعصب آمده گفتند نحن ابناء الله واحباؤه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بنبوت سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر
خود را فرمود که قل بگو ای محمد علیه الصلوة والسلام در جواب ایشان اتحاجوننا آیا مخاصمت میکنید با ما فی الله در دین خدای در دعوی اولویت
و انتساب بحق وهو ربنا و حال آنکه او پروردگار ماست وربکم و آفریدگار شماست چون ربوبیت وی همه را لازم است پس عبودیت در همه واجب باشد
ولنا اعمالنا و ما راست جزای کردارهای ما ولکم اعمالکم و مر شماراست مکافات عملهای شما ونحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم و ...
و عبادت ام تقولون آیا میگوئید یهود و نصاری و حفص بخطاب میخواند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان ان ابراهیم واسمعیل واسحق و
یعقوب والاسباط که پیغمبران و معصومند کانوا هودا بودند یهودی و این قول جهودان است او نصاری یا ترسا بودند و این گفتار ترسایان است
و این سخن ترسایان است قل تو بگو ای محمد علیه الصلوة والسلام ءانتم اعلم آیا شما داناترید بدین ایشان ام الله یا خدای تعالی که ایشان را
بدین دین مبعوث گردانیده ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن کتم از آن کس که بپوشد شهادة عنده گواهی که نزدیک وی ثابت باشد
من الله از خدای تعالی یعنی بواسطه کتاب الهی و این سیرت یهود بود و در ضمن تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت علیه
الصلوة والسلام وما الله بغافل ونیست خدای تعالی بی خبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد علیه الصلوة والسلام
تلک امة آن قوم مذکور گروهی بودند قد خلت که رفتند و در گذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست همان جزا خواهد رسید که خود کسب کردند ولکم
ما کسبتم و مر شما را نیز همان جزا خواهد رسید که کسب کرده اید ولا تسئلون و سؤال نشوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار
این آیت برای تاکید و تقریر است و جهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام در مکه بوقت نماز توجه بکعبه

فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارید یهود از این معنی مبتهج شده می گفتند که اگر محمد علیه الصلوة والسلام
دین ما ندارد روی بقبله ما نماز میکند ... بعضی از مردم اصحاب او را بقبله ما می برند تا نماز ... جهت قبله ... ظهر
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان
بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از آن حال بدین منوال خبر میدهد

سیقول السفهاء

زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما ولیهم چه چیز باز گردانید مسلمانان را عن قبلتهم
التی کانوا از قبله ایشان آن قبله که بودند علیها بران یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدای تعالی راست همه جهات
هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده یهدی راه نماید من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم
بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم علیه الصلوة والسلام است وکذلک و همچنین چنانکه شما را ای مسلمانان بفضل قبله ساختیم جعلناکم
شما را هم گردانیدیم امة وسطا گروهی عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای انبیا علی الناس بر منکران نبوت روز قیامت
ویکون الرسول و باشد فرستاده من یعنی محمد علیه الصلوة والسلام علیکم شهیدا بر شما گواه معدل و مزکی وما جعلنا و نساختیم قبله
عبادت تو القبلة التی آن قبله که کنت علیها تو هستی بران یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا کنیم من یتبع الرسول آن کس که پی روی رسول ...
دارد ممن ینقلب از آن کس که باز گردد علی عقبیه بر پاشنهای خود و مثل است در باب کسی که باز گردد از راهی و عدول کند بغیر آن وان
کانت و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لکبیرة هر آینه بزرگ و گران الا علی الذین مگر بر آنانکه هدی الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل آن قبله را
حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختندی در امر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنان که بجانب بیت المقدس نماز کرده اند
از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سعد بن زراره و براء بن معرور رض بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وما کان الله و نیست
خدای بفضل و کرم لیضیع ایمانکم که ضایع گرداند نمازهای شما را بهر طرف که گذارده اید یا ثابت کند ایمان شما که روی به بیت المقدس داشته اید
ان الله بدرستیکه خدای تعالی بالناس بمردمان لرؤف هر آینه مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رحیم و بخشاینده مزد ایشان ضایع نکرده اند
قد نری بدرستی که ما می بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی بآیت در امر تحویل قبله است سید عالم
علیه الصلوة والسلام از قول یهود که می گفتند محمد علیه السلام روی بقبله ما نماز می گذارد ملول شده و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم
علیه الصلوة والسلام و اقدم القبلتین است و درین باب با جبرئیل علیه السلام سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کائنات علیه افضل الصلوة
هر ساعت از بس روی باسمان میکرد و منتظر وحی می بود تا جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا باسمان میدیدیم فلنولینک پس ما
متوجه سازیم ترا قبلة ترضاها مر آن قبله که تو میخواهی و می پسندی فول وجهک پس بگردان روی خود را ... شطر المسجد
الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام در مسجد بنی
سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب کعبه توجه فرمود و آن مسجد ذی القبلتین شهرت یافت
و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امت را میگوید وحیث ما کنتم و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که
نماز گذارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب داده شده اند
... تورات لیعلمون هر آینه میدانند انه الحق که این تحویل با توجه درست و راست است و حکم آن من ربهم از نزد پروردگار ایشان
... در تورات خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان ... دو قبله نماز گذارد آخر قبله که بدان باز گردد کعبه است وما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما
یعملون از آنچه یهود می کنند از انکار قبله ولئن اتیت و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد علیه الصلوة والسلام الذین اوتوا الکتاب برای آنانکه داده
شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بکل آیة بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که ... بر حقیقت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک

بر روی کعبه قبلهٔ ایشان قبلتهم و ما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم مر قبلهٔ ایشان را و ما بعضهم و نیست بعضی از ایشان بتابع قبلة
بعض پیرو و متابعت کننده قبلهٔ بعضی را چه جهت قبلهٔ نصاری شرقی است و از آن یهود غربی است و جمع میان این هر دو متعذر است و لئن اتبعت
و اگر پیروی کنی ای محمد صلی الله علیه و سلم بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءك از پس آنکه آمد ترا من العلم از وحی
که قبلهٔ ابراهیم حق است انك بدرستی که تو باشی اذًا آن هنگام که متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین هر آینه از جملهٔ ستمکاران ظاهر خطاب راجع است
با پیغمبر علیه الصلوة و السلام اما معنی آن راجعست با امتان الذین آتیناهم الکتاب آنانکه داده ایم ایشان را توریت یعرفونه میشناسند او را یعنی
آنست که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر علیه الصلوة و السلام
و ان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله و هم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند
الحق آنچه درست و راست باشد من ربك از پروردگار تو است فلا تکونن پس مباش خطاب با آنحضرت علیه الصلوة و السلام است و مراد امت است
یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان در امر قبله در آنکه من عند الله است و لکل و مر هر گروهی را از خدا پرستان یا ارباب شرایع
[illegible] را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی او را بدان سوی گرداند فاستبقوا الخیرات
پس شمای مسلمانان سبقت گیرید بر دیگران در نیکوئی ها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هر سویدائی سودائی ظهور
کرده که قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده و از توجه بکعبهٔ حقیقی باز مانده مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که بقبلهٔ فاینما تولوا فثم وجه الله
روی همت داشته اند مثنوی قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر ؛ قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر ؛ قبلهٔ صورت پرستان آب و گل ؛ قبلهٔ معنی شناسان جان و دل ؛ قبلهٔ
[illegible] محراب قبول ؛ قبلهٔ بد سیرتان کار فضول ؛ قبلهٔ تن پروران خواب و خورش ؛ قبلهٔ انسان دانش پرورش ؛ قبلهٔ عاشق وصال بی زوال ؛ قبلهٔ عارف
جمال ذی الجلال ؛ قبلهٔ محجوب ضعف مال و جاه ؛ قبلهٔ اهل سلوک اسباب راه ؛ قبلهٔ حرص اهل [illegible] ؛ قبلهٔ قانع توکل بر خدا ؛ صاحب الحقایق فرموده که
هر چیزی را از انسان قبله ایست که روی توجه بدان دارد و قبلهٔ بدن آنچه خواهش حس بدان لذت یابد از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن
و قبلهٔ نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبلهٔ دل آخرت است و قبلهٔ روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبلهٔ سر توحید و معرفت ربانی و کشف
حقایق و طلوع معانی و در کشف الاسرار آورده که هر کسی روی بجانبی آورده ای موحدان شما را باشید و روی از ما متابید قل الله ثم ذرهم در باب
ایشان شاید و هست [illegible] اینما تکونوا هر جا که باشید [illegible] قبله که روی آرید شما یات بکم الله جمیعا بیارد خدای تعالی همه شما را جمع
کند بروز قیامت برای استیفای جزا ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از احضار و غیر آن قدیر تواناست و من حیث
خرجت و از هر جا که بیرون روی ای محمد علیه الصلوة و السلام برای سفر فول وجهك پس بگردان روی خود را در هنگام نماز شطر المسجد الحرام بسوی
مسجد حرام و انه و بدرستی که تحویل قبله بکعبه للحق هر آینه راست و پسندیده است و فرود آمده من ربك از پروردگار تو و ما الله بغافل و خدای تعالی بیخبر
نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید و من حیث خرجت و از هر مکان و در هر زمان که بیرون آئی فول وجهك پس روی خود را بگردان در وقت
ادای نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام و حیث ما کنتم و هر جا که شما باشید ای امت فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود یعنی
همه تن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود یا مشرکان را علیکم بر شما در باب توجه مسجد اقصی حجة خصومتی و جدالی
یهود میگفتند که محمد علیه الصلوة و السلام دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد [illegible] شده که روی از قبلهٔ پدران خود بگردانید پس
بگردانیدن قبله بکعبه کسی بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا منهم مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان که یهود می گفتند
[illegible] میل بقبلهٔ پدران خود [illegible] و مشرکان طعنه میکردند که محمد علیه الصلوة و السلام دانسته که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبلهٔ ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید
از ایشان در توجه بخانه کعبه و اخشونی و بترسید از من بمخالفت فرمان من و لاتم نعمتی [illegible] بر شما حجتی نباشد و دیگر
تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنیفیه علیکم بر شما و لعلکم تهتدون و مگر شما راه یابید بشرایع و احکام
دین [illegible] نعمت بر شما تمام کردم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا بارسال رسل و انزال کتب کرده ایم و فرستاده ایم فیکم در میان شما رسولا منکم

فرستاده ایم

فرستاده ایم از شما یتلوا علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآن است و یزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک و بدی [illegible]
و یعلمکم و می آموزد شما را الکتاب قرآن و الحکمة و حلال و حرام آن و یعلمکم و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه نبودید که شما بدو تعلمون میدانید
فاذکرونی پس یاد کنید مرا بطاعت اذکرکم تا یاد کنم شما را بمغفرت [illegible] و در اخبار آمده است که حق سبحانه و تعالی فرموده که ای بندگان
شما را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم و در جواهر التفسیر [illegible]
درین آیت مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب طی [illegible] سخن مختصر میکند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت
لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی [illegible] و ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبان است بلکه ذکر جان است و در
نهایت حال سلطان العارفین رح پرسیدند که [illegible] فرمود که زبان بیگانه است در میان [illegible] شیخ ابوبکر واسطی رح فرموده
ذکر لسان ذکر است [illegible]
[illegible] واشکروا لی و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و لا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گروندگان استعینوا یاری خواهید [illegible] بالصبر بشکیبائی که طلب درجات است و الصلوة
و بنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت
و رعایت و لا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر کسی را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی در جهاد
اموات که ایشان مردگانند [illegible] صحابه رض بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که از
[illegible] جان شیرین و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد و حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید
بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما و لکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست و لنبلونکم
و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بشیء بچیزی اندک من الخوف
از بیم و ترس دشمن و الجوع و گرسنگی و قحط و تنگی و نقص من الاموال و نقصان بعضی مالها که بتاراج حوادث رود و الانفس و نقصان در نفسها
بیماری و ضعف و شیب و الثمرات و نقصان میوه ها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمرهٔ باغ دلند و بشر الصابرین و بشارت ده صبر
کنندگان را [illegible] الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشان را مصیبة [illegible]
مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خداییم و این اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف به تسلیم و رضا
و انا الیه راجعون و ما بسوی حق باز گردندگانیم [illegible] اولئك آن گروه که در مصایب رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند علیهم
بر ایشان است صلوات رحمتهای من ربهم از پروردگار ایشان و رحمة و نعمت و گفته اند مراد از رحمت [illegible]
[illegible] و اولئك و آن کسان هم ایشانند [illegible] المهتدون راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمهٔ استرجاع
که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر رح فرموده که کلمهٔ استرجاع [illegible] یعقوب علیه السلام
بوقت فقدان یوسف علیه الصلوة و السلام بجای یا اسفا انا لله گفتی و فاروق رضی الله تعالی عنه چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت
[illegible] و نعم العلاوة [illegible] ان الصفا و المروة بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف میان ایشان [illegible]
من شعائر الله از نشانهای حج خانهٔ خدا است فمن حج البیت پس هر که قصد خانهٔ خدا کند باعمال مخصوصهٔ حج در حالت احرام او اعتمر [illegible]
[illegible] فلا جناح علیه پس بروی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما [illegible]
چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن [illegible] حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره [illegible]
[illegible] و من تطوع خیرا و هر که [illegible] فان الله شاکر [illegible]
خدای جزا دهنده [illegible] علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی که آنان از علمای یهود که بحقد و حسد یکتمون می پوشند ما انزلنا

آنچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از حجتهای روشن در توریت چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ وراه نمودنی بصفت نعت مصطفی صلی الله علیه وسلم مِن
بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس آنچه بیان کرده ایم آن هدی را لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریت یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان پنهان کردند
أُولَٰئِكَ آن گروه که پوشندگان حق اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ میراند ایشان را خدای یعنی از رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند بر ایشان
لعنت کنندگان یعنی ملائکه و همه مؤمنان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سؤال لعنت است از حق بر این وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه
سزاوار لعنت اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه باز گردیدند از شرک با ایمان یا توبه از کتمان نعت نبوی وَأَصْلَحُوا و صلاح آوردند

[illegible]

[illegible]

عذاب الیم عذابی دردناک اولئک الذین آن گروه آنانکه از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند گمراهی را که محض گمراهیست بالهدی براه
ومعرفت واین حالت دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاودانی را با آمرزش ربانی واین سودای آخرتست فما اصبرهم پس چه چیز ایشانرا
شکیبا گردانید یا چه شکیبااند ایشان علی النار بر آتش و چنان آتشی که ابد الآبدین دران باید بود ذلک این عذاب مر ایشانرا بان الله بسبب آنست که خدا
نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد توریت را براستی وایشان حکم آنرا بوشیدند ودر کتمان بعثت محمد صلی الله علیه وسلم کوشیدند و آنرا فرستاده ایشان متابعت ننمودند
ودر معنی آن فرقه وند وان الذین و بدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریت یا قرآن واگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله احتمال
آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عناد دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدی
این کتاب بعد از نزول این آیت گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم واین نیکوئی تمام است حق سبحانه وتعالی فرمود
لیس البر نیست نیکی علم که از ساز ابو آنجا قضا باید کرد ان تولوا وجوهکم آنکه گردانید رویهای خود را بنماز قبل المشرق بسوی مشرق چون
نصاری والمغرب و بطرف مغرب چون یهود ولکن البر ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی من آمن بالله آنکس است که بگرود بخدای و یگانگی و بیچونی
او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی علیه السلام را در الوهیت شرک دهند والیوم الآخر و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن تعریض است بیهود
و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند والملائکة و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند والکتاب
و ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند والنبیین و بگرود بهمه پیغامبران چون اهل کتابین که بعضی ایمان می آرند وآتی المال
و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال با وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن باز میکند زود و را و خدا میدهد ذوی القربی بخویشان
درویش را والیتامی و بی پدرانرا که خرد سالند والمساکین و محتاجانرا که سوال نکنند وابن السبیل و راه گذریانرا که هیچ در دست نمانده باشد
والسائلین و دهد بسائلان خواهنده را وفی الرقاب و در رهای بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگان را بخرد و آزاد کند واقام الصلوة
و آرد نماز مفروضه وآتی الزکوة و بدهد زکوة مقرر بعد آنچه قبل از این دادنهای مال مذکور باشد و در بیان نوافل صدقات بود والموفون و صاحب آنها اند
که وفا کنندگان باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهدهم با حق می باشد و هم با خلق والصابرین و نصب او بر مدح است
جهت اظهار فضل صبر بر سایر صفات یعنی این وفاکنندگان بعهد شکیبااند فی البأساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج و سختی وحین البأس و در هنگام
کارزار یعنی جهاد و معارکه با اهل کفر اولئک آن گروه که موصوف بدین صفتها اند الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع
حق واولئک و آن طایفه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است
صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سائر مومن به است و حسن معاشرت مواسات کردن است بکمال الار
استحقاق تهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفا کردن عهد و صبر و مجموع درین آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد
و در مواجز از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل ایمانه یا ایها الذین آمنوا ای مومنان و گروندگان
کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان و حقیقت که قتل عمدا بازآید
اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بود نه از قبیله اول بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی کشتندی بعد از هجرت این صورت
بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر بالحر آزاد بآزادی والعبد بالعبد بنده به بنده امام شافعی
و امام مالک رحمهما الله آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیت بآیت النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل در نفس
اعتبار نکنند والانثی بالانثی و زنی بزنی و امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بنا بر اجماع بقتل ذکر با انثی معتقد اند و امام اعظم رحمه الله
بحدیث المسلمون تتکافأ دماءهم تمسک نموده حکم بقتل کنند فمن عفی له پس هر که عفو کنند مر او را که قاتل است من اخیه از قصاص برادر او که مقتول است
شیء چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه مسقط قصاص است فاتباع پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن
بالمعروف بنیکوئی و آن طوع و رغبت است و در دادن دیت واداء و ادا کردن وجه دیت الیه بوارث مقتول باحسان بزودی و نیکوئی

و مظلوم بخوبی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیت تخفیف سبکساری است من ربکم از پروردگار شما و بخشایشی دو در تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی
پس هر که از حد در گذرد وبعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل الجثه بجز قاتل برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه بگیرانش و مطل
و دیر کند فله عذاب الیم پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک ولکم و مر شما راست فی القصاص در حکم قصاص حیوة بقا و زندگی یعنی چون کسی
قصد قتل کند بخوف قصاص باز ایستد النفس اکفی سالم ماند و از قصاص این باشد پس حکم قصاص سبب بقای شماست یا اولی الالباب ای خداوندان
عقل لعلکم تتقون تا باشد که شما بپرهیزید از قتل ناحق کتب علیکم نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر چون حاضر شود احدکم یکی را از شما
الموت اسباب علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی مراد مال بسیار است الوصیة وصیت کردن للوالدین برای پدر و مادر
والاقربین و خویشان و نزدیکان و فرزندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شده این وصیت بحق و راستی علی المتقین بر پرهیزگاران کان لذم ... الدین
و ادو در جاهلیت ریا و سمعه وصیت میکردند والدین و خویشانرا محروم میساختند حق سبحانه و تعالی ایشانرا از آن منع کرده وصیت برای این جمع مقرر ساخت و
حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و سهم هر میراث قرار یافت و حالا وصیت مستحبست نه واجبه و آن تا ثلث رواست و بیشتر نباید که بر ثمت عیال
بیفزاید فمن بدله پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد ما سمعه بعد از آنکه شنیده باشد فانما اثمه پس بزه آن بیست که گناه تبدیل
علی الذین یبدلونه بر آنکه تبدیل آن میکنند و ذمه موصی از آن بری باشد ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را
علیم دانا است بنیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف پس هر که بداند و یا بترسد خواه وارث خواه وصی یا امام یا قاضی من موص از وصیت کننده
جنفا میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی او اثما یا بزه کاری بعمد یا بزیادت از ثلث مال فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان وصی لهم و میان ورثه
یا در حال حیات موصی کسی و اینست که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس بر وی هیچ وبال و عقوبت
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رحیم مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در گذرد یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گروندگان کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانکه نوشته شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه
پیش از شما بودند چون صوم عبادت شاقه پس بجهت تسلی خاطر های عابدان میگوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امتی از بقای این طاعت آزاد نبوده
و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت چرا روزه بر شما فرض کرده ام لعلکم تتقون تا شاید که بپرهیزید شما از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم
که شکننده آرزو هاست و در تفسیر عرایس آورده که این ندای اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان جلال مشاهده در
افطار سموات غیوب و ندایی که مفرح قلوب و مفرج کروبست میگوید که فرض شد بشما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات گنید چرا که شما طالب مشاهده اید
و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعت همچنانکه واجب بود و نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از حجب بشریت
و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت
عبارتست از خوردن طعام و شراب اما طعام انا ابیت عند ربی یطعمنی و شراب سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقرر است که این صوم جز خاصگان
دست ندهد مثنوی مرد عارف چو یافت لذت قرب نه باکلش گذشت بود نه بشرب اکل و شربش همه باشد انس حق نه دام او در حق است مستغرق
لقمه از خوان اطعمنی میبی شربت از چشمه سار یسقینی ایاما معدودات روزه دارید بر روزهای چند شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و نه
یا سی روز گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد منکم از شما مفید بروزه
مریضا بیمار که بفوت روزه نداره و یا مرض بروزه زیادت شود او علی سفر یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد و چون افطار کند فعدة پس بر او است
روزه داشتن بشمار آن روزهای که افطار کرده من ایام اخر از روزهای دیگر وعلی الذین و بر آنانکه ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند و خواهند
که روزه ندارند فدیة فدا دادن است و آن طعام مسکین خوردنی درویش بود و درویشی را بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم
رضی الله عنه که قریب بدو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند این حال مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسانی
نتوانند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فمن تطوع پس هر که زیاده کند بر تطوع خیرا نیکوئی را و زیاده

از مقدار فدیه و چه با بیش از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فهو خیر له پس آن تطوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وان تصوموا
واگر روزه دارید مطیقان از مسکوید یا رخصت داده کار از اول افطار خیر لکم بهتر است مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید شما که دانید فضیلت صوم را
شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضانست الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شده فیه القرآن در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام
قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ با آسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا سورت سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمت و تخصیص روزه درین
ماه یکی این گفته اند که چون درین ماه وحات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم
هدی للناس در حالتی که راه نماینده است مردمان را و بینات و دلایلهای روشن است من الهدی از حلال و حرام والفرقان و از حدود و
احکام و سایر شرایع دین و جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما یعنی مکلفان یعنی مقیم بوده و ماه
رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید که روزه دارد آن شهر را ومن کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند
فعدة من ایام اخر پس بر او است قضای آن روزه بعد از آن روزها از ایام دیگر بتخییر حقیقیم که در آیت اولی مذکور است حکم این آیت منسوخ شد یرید الله
میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید و نمیخواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و لتکملوا العدة و میخواهد
که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید ولتکبروا الله و تا به بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب
عید فطر از وقت رؤیت هلال روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آن راه نمود شما را بصوم ولعلکم تشکرون
و تا مگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و بتخصیص فرموده که الصوم لی وانا اجزی به و از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود
تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آن را بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به بیت هر چه بدان شرح تمامی
ده است از همه حرفی انا اجزی به است واذا سألک و چون پرسند ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی از صفت من یا از حالت من با ایشان
در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه رضی الله عنهم گفتند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای
ما نزدیک است تا با وی راز گویم یا دور است تا آواز بلند بر دارم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم بهر نوع که مرا بخوانید بر من پوشیده نیست اجیب
اجابت میکنم دعوة الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند حاجت او را روا می سازم اگر خواهم یا سوال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در آن باشد
آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند ولیؤمنوا بی و باید که بر ایمان من ثابت باشند یا وثوق ایشان با جابت متحقق باشد لعلهم
یرشدون تا شاید که براه راست باشند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد و بندگان روزه داران اند که دعای ایشان قرین اجابت است و اکثر بر آن اند که
روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه و بیان فرمود و موکد این قول است که در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن
زیادت اجازت مفطرات نبوده و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم رسید و این آیت نازل شد که احل لکم حلال کرده شده مر شما را لیلة الصیام در شب روزه الرفث کنایت از مباشرت
است الی نسائکم با زنان خود هن لباس لکم ایشان پوشش اند مر شما را وانتم لباس لهن و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت از اختلاط
و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون می باشید که خیانت کنید انفسکم با نفسهای
خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد با ارتکاب مفطرات در شبهای روزه
وعفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت فالآن پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وابتغوا و بجویید ما کتب الله
لکم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آن است که غرض اصلی از مباشرت بقای این باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ و شهوت
وکلوا و بخورید واشربوا و بیاشامید در شبهای روزه حتی یتبین تا وقتیکه روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنائی
روز است من الخیط الاسود از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است و در صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته مفطرات تناول
می نمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق میکردند تا آنکاه که من الفجر بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثم اتموا الصیام

الی اللیل پس باتمام رسانید روزه را تا شب ولا تباشروهن و مباشرت مکنید زنان را وانتم عاکفون و حال آنکه شما معتکفان باشید فی
المساجد در مسجدها یعنی مراد اهل اعتکاف اند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله بهمه ملذوذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان عکاف نگاه داشتن
نفس است و باز داشتن او امر و نواهی شیخ ابو بکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط بجای آری هر جا که
میخواهی معتکف توانی بود و عزیزی بدین در آمده و خادم را گفت مرا به بقعه پاک نشان ده تا نماز گذارم خادم گفت دل خود را از ماسوی الله پاک کن و هر جا که
میخواهی نماز گذار فرد از آن محراب برو و مگردان اگر در مسجدی ور در خرابات دل فارغ بباید پاک از غبار که تا آن بیابی در مناجات ذوق
و بند ملال و جاه باشی کجا یابی صفا هیهات هیهات تلک الحکم که شده در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اندازهای است که خدای تعالی
وضع کرده فلا تقربوها پس نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه هنگام قرب بدان واقع شود تجاوز از آن خود بچگونه تصور کذلک
همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان میکند خدای آیاته نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس برای عامه مردمان لعلهم یتقون
تا شاید که بپرهیزند از حدود الله و در نگذرند ولا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهای شما را که واقع است بینکم میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل
بنا شایسته چون دزدی و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده و مالها خود را بنا مشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وتدلوا عطف است بر نهی
یعنی فرو مکذارید والقا مکنید بها بدان مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار یعنی آن مالها را برشوت بحکام مدهید لتاکلوا تا بخورید بجانب انداختن فریقا
طائفه من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم یا سوگند دروغ یا گواه زور وانتم تعلمون و شما میدانید که ستم میکنید یسالونک سوال
میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم عن الاهلة از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه رضی الله عنهما که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه گاه باریک مینماید و بمرور ایام نورانی و تمامی میگردد و دیگر باره روی بتناقص می نهد حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی سکی
که ایشان را حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب معرفت فائده آن فرستاد که قل هی بگوی ای محمد که آن هلالها مواقیت نشانهای هنگامهاست
للناس برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل زنان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها والحج و علامات اوقات
اداء حج که موسم را بدان دانند ولیس البر و نیست نیکوئی بان تاتوا البیوت باینکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که حج
یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی که از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای نقبه ساختی و اهل بر از پس خیمه در آمدی و اعتقاد خود را
حمس انتمام داشتندی و تارک آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن ایشان
را بسبب صلابت در دین و آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دری بیرون آمدی و متعاقب آن رفاعه انصاری
هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه و سلم از وی پرسید که این جرات چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواستم
عالم که گفت مرا او بتو از در بیرون آمدن که من هم از حمسم و بر من دین تو است و آئین من آئین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده آید این برا
یعنی از قریش تو حمسی و گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی منم احمسم ولکن البر من اتقی و لیکن نیکوئی نیکی است با خدا و نیکو کسی است که از خشم خدا بپرهیزد و با
اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند واتوا البیوت در آیید بخانها در حال احرام و غیره من ابوابها از درهای آن واتقوا الله و بترسید از خدای بورزش
او امر و نواهی او بدارید لعلکم تفلحون تا مگر شما رستگار شوید وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنان
که با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیت سیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای
لا یحب المعتدین دوست ندارد ستمکاران را و این آن سال که حضرت صلی الله علیه و سلم با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم به نیت عمره بمکه میرفتند مشرکان عرب
و مشرکان بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان
بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تامل دست داد که مبادا قریش از سر عهد در گذشته طرح جنگ افکنند
و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمد و که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که واقتلوهم و بکشید مقاتلان خود را حیث
ثقفتموهم هر جا که بیابید ایشان را در حل و حرم واخرجوهم و بیرون کنید ایشان را از حرم من حیث اخرجوکم از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه

وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت‌تر است در وبال بیکی از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند
فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده‌اند و ابواب مقاتله
گشاده‌اند كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ همچنین است پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه
خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده‌اند رَحِيمٌ مهربانست که به برکت اسلام ایشان را بدار السلام میرساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان
قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک اثر نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدا را فَإِنِ
انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام
یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مشرکان با شما
در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنند جواب ایشان آن و ما را از ایشان بر آید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است
یعنی ترک حرمت شما این ماه بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هرکه بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
پس شما نیز بروی ستم کنید یعنی با او قتال نمائید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بمانند آنچه بر شما
ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و
معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها را که دست رس هست ما چیزی نمیدهند
که توشه راه سازیم حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفگنید خود را
بدستهای خود إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطهٔ هلاک یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاک و وبال است کما قال البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار
مثنوی: بخل خست مرد را رسوا کند ・ بلکه در چاه بلا کز ابحکند ・ روی جنت را کجا بیند بخیل ・ بسته با افتاده اندر پای پیل ・ اختیار با جهنم کار جست
جای ممسک جز میان نار نیست ・ وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید با محتاجان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را وَ
أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آنرا به تمامی بجا آرید لِلَّهِ برای خدای نه چون کفار که طواف
و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف دشمن و گم شدن نفقه و مردن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شما است
آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آنرا بمنا باید فرستاد که محل ذبح است بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را
یعنی از احرام بیرون میائید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتیکه برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که منا است فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هرکه باشد از شما مَرِيضًا بیمار
در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا قمله بسیار که از وجه بدین سبب ضرورت شود که
سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر وی است فدا دادن در اسباب نزول آمده که کعب بن عجره را وقتیکه محرم بود خزندگان روی او بودی آورده بودند چون
مردم قحط دیده و در کاسه سرش افتاده بود حضرت صلی الله علیه و سلم بران اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران
گفت یا رسول الله بدان دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه که بحدیث مقرر شد که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه
بدهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی دادن آن گوسفندی است فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از
خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هرکه برخوردار شد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج و عمره
را طریق فراوانست که اول بحج احرام گیرد و شرائط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل و از آنجا بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجا آرد و نزد
امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت حج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار
کند که عمره در و مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله قران افضل است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد و احرام بعمره گیرد
و بمکه در آمده از اعمال عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و محظورات متمتع گردد تا آنکه از روز هشتم که یوم الترویه احرام گیرد بحج و بمکه در آمده از اعمال حج فارغ شود

و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و درین آیت میگوید که هرکه متمتع باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر وی است آنچه میسر شود از گاو یا گوسفند یا شتر
مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هرکه نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن سه روز است فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ و هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است
این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام با تمام آن ذَلِكَ این حکم بندی یا صیام یا تمتع و قران لِمَنْ مر کسی راست که لَمْ يَكُنْ نباشد اهل او یعنی نباشد
ساکن که حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهره دو عبادت متمتع می‌توانند شد و اهل حرم در غیر از سنه حج بعمره
احرام می‌توانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و این قول امام اعظم رحمه الله است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر
شده محافظت نمائید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسیکه خطا امر و نهی کند الْحَجُّ زمان حج
أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهور اند یعنی شوال و ذو القعده و نه روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله و امام
اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ پس هرکه فرض کرد اندر خود فِيهِنَّ الْحَجَّ درین ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی
و به نیت احرام بقول شافعی رحمه الله فَلَا رَفَثَ نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبت با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید وَلَا فُسُوقَ
و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننماید فِي الْحَجِّ در ایام حج
قریش با یکدیگر مجادله می‌نمودند در منا و هر یک میگفت حج من تمام تر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی
يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نمودندی و از اهل قافله چیزی
طلبیدندی حقتعالی فرمود که توشه بردارید و بار دل مردم گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس بهترین توشه پرهیزکردن است از طمع و گرانی نمودن
دادن مردم و سوال کردن از ایشان و نزد عرفاء این آیت اشارتست بزود و توشه گرفتن در سفر آخرت است بهترین زادی در آن راه پرهیزکاریست
امام قشیری رحمه الله فرمود که تقوی عوام دور شدن است از لوث گناه و تقوی خاص اجتناب است از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی
زاد عشق سر توان بردن راه و شوق مرحله محبت طی نتوان کرد حیث زاد راه عاشقان درد است روی زرد و آه بیراه زین کونه است بسم الله که زاد عزم راه
وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم
حج فَضْلًا روزی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطه تجارت جمعی از عرب تجار را که بحج آمدندی میگفتندی لا حاج یعنی این آینده است نه حاج اصل حق سبحانه
فرمود که سودا و معامله ایشان را از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون باز گردید مِنْ عَرَفَاتٍ از عرفات
آنرا عرفات گویند بجهه آنکه حوا و آدم انجا بجمال هم دیگر متعارف شده‌اند فَاذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر
حرام و آن موضعی است میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه
شما را راه نمود بمناسک حج وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش ازین هدایت حق یا قبل از بعث ابوی مطلب که محمد رسول الله صلی الله علیه
و سلم است لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نایافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا پس باز گردید خطاب بقریش و حلفای ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات
بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و به نخوت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز راه دیگر بار گشتندی
حق سبحانه فرمود که باز گردید مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ و از آنجا که باز میگردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربانست بر آنکه حج بگذارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ و چون حج بگذارید و بجا آورید
مَنَاسِكَكُمْ کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گوئید خدا را كَذِكْرِكُمْ همچون یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیت آن
بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در مسجد حرم یا میان مسجد منا و جبل الرحمت بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت
کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا یا ذکر کردنی بزرگتر از آن زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و صفات خصال داده
بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا فِي الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی

متاع محقر دنیا می طلبند وَمَا لَهُ و نیست خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ و در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره و اگر داعی کافر است نعمت آن
سرای بی نصیب افتاده و اگر مومن است چون بکر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان کسی باشد که گوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار
ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در این سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق ایمنی گفته اند
حسنه این جهان قناعت است و از آن سرای شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنه این
جهان زنی صالحه است و حسنه آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته تلخ گوی مثنوی زن بد در سرای مرد نکو * هم درین عالمست
دوزخ او * زینهار از قرین بد زنهار * وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَٰئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ ایشان را بهره و
ایشان را بهره است مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند و خواست نمودند وَاللَّهُ و خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بعد الحمد شمار همه خلائق کند
وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزها شمرده که آن ایام تشریق است و آن سه روز است بعد از عید
اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام
شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منا برود فِي يَوْمَيْنِ درین روز یازدهم و دوازدهم
ذی الحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه و تعالی فرموده که در تعجیل رخصت
است و هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ چیزی نیست و مطلقا وزر و بال نباشد
لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که پرهیزد بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در بقیه عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید آنکه
شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدا بتعالی محشور خواهید شد و مجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ
يُعْجِبُكَ آنکسی که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و مردی شیرین سخن نیکو
صورت بود حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت وی او خوش آمد و مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش جان
کشم و غاشیه خدمت سید انام صلوات الله علیه بر دوش طاعت افکنم و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدا را گواهی آورد و چون باز گشت
و از عمارات مدینه در گذشت زراعت قومی را آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که کسی از مردم
است که ترا در عجب می افکند سخن که او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدا را عَلَىٰ مَا فِي
قَلْبِهِ بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دلم با زبان من یکی است وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترین دشمنان است وَإِذَا
تَوَلَّىٰ و چون برگردد از حضرت تو سَعَىٰ برود و بشتابد فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا فساد و تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
و نابود گرداند کشتزار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایان را وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی پسندد معصیت و تباه کاری را
وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای تعالی أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه
فَحَسْبُهُ پس بسنده است مر او را جَهَنَّمُ دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاه بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ
الْمِهَادُ و بد فراشی است آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسیکه میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ به طلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مکه به مدینه رفتند و خبیب رضی الله عنه که در جنگ
رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان افتاده بر دار کشیده بودند و از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمد آغاز
حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن
محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند و گویند که این آیت در شان صهیب رومی رضی الله عنه است که هر چه داشت
در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت مدینه یافت و رضای خدای و خوشنودی پیغمبر صلعم را بمال و دنیا خرید * فرد * بزر وصلش میتوان اگر
ده وصلش عزیز است ز هیچ نیست و جمعی گفته اند که در حق امیر المومنین علی رضی الله عنه است که در شب خواب بر فراش سید مختار صلی الله علیه و سلم

نصف

تکیه

تکیه کرد و جان را فدای آنحضرت صلعم کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربان است بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می کنند يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آئید در اسلام كَافَّةً همه یکبار یا مومنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید
و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرائع تورات را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند
حق سبحانه و تعالی فرمود که یکبارگی باسلام در آئید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از وسوسه شیطانی با احکام منسوخه
تمام منمائید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است هویدا که بوسوسه خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از
جاده شرع و احکام دین و قرآن مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد شما را احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید آنکه خدای
عَزِيزٌ غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان حَكِيمٌ محکم کار است انتقام بحسب الاستحقاق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی چشم ندارند اینان که بکلی در دائره
اسلام داخل نمیشوند إِلَّا أَنْ مگر آنکه يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانچه قوم
شعیب علیه السلام در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که متوکل اند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کسی بدو رسد
وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شوند کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز جزا
باطل شود و امروز فرمان جز حق را نبود و الامر یومئذ لله سَلْ بپرس خطاب بآنحضرت است یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بَنِي إِسْرَائِيلَ
یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را که كَمْ آتَيْنَاهُمْ ما چند داده ایم مر ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و علامتهای نیکو در شان محمد صلی الله
علیه و سلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که تبدیل کند از یهود و تغیر دهد نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را
که صفت پیغمبر است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتورات فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است
بدو در دنیا بقتل و اسر و جلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
زندگانی دنیا تا بدان فریفته می شوند و غره میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریت میکنند و افسوس میکنند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند
قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان
بدست گیرم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم شکنم و اگر کار وی حق بودی می بایستی که سادات عرب و امثال قبایل
طبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای فرو گرفتگان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات علی علیین باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل سافلین سجین وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای
روزی میدهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروه یکی
بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را یعنی شیث و ادریس علیهما السلام غیر ایشان مُبَشِّرِينَ
مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد
همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه و تعالی پیغمبران فرستاد وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ
و منزل کرد با ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند مر خدا و پیغمبر بَيْنَ النَّاسِ میان مردم
فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن چیز که اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ
مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف می کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ
معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری
فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدان چیزی که خلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق
بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود این خلاف در امر قبله بود که بعضی روی
بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسط است یا مخالفت در فضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه

اختیار کرد حق تعالی این امت را بجمعه فاضلترین روزها است راه نمود والله یهدی من یشاء و خدای راه می نماید هر کرا می خواهد الی صراط
مستقیم بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیا است ام حسبتم آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و محنت فاقه و
کربت غربت کشیده اید ان تدخلوا الجنة آنکه به بهشت در آیید و لما یأتکم و نیامده بشما مثل الذین خلوا مانند آنان یعنی محنت آنها که
من قبلکم از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می پندارید که رایگان به بهشت روید و بشما رسید آنچه
بدان پس از این گذشته اند مستهم البأساء رسید بدیشان سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و تشنگی و گرسنگی نقل است که میان کفره
بنقاد پیغمبر را گفتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیا است و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت
این حال است و مثنوی: زان بلاها کانبیا برداشتند * سر بچرخ هفتمین افراشتند * هر که در راه محبت پیشتر * بر دل او بار محنت بیشتر * پس انبیا
علیهم السلام و مومنان بمحنت گذرانیدند و زلزلوا و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حتی یقول الرسول تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان والذین آمنوا معه و گفتند آنان که ایمان آورده بودند با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدا
ما را و این از روی التماس تعجیل نصرت میکردند نه از روی شک فرمود حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد الا ان نصر الله بدانید که یاری
خدای مومنان را قریب نزدیکست یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مروی
است که از حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حقتعالی فرمود که قل بگوای محمد ما انفقتم آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمائید
من خیر از مال فللوالدین پس برای مادر و پدر اولی تر سوال از نوع نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است و برا
که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث باشند
چه آن صله رحم است والیتامی و بی پدران خرد سالان که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که در چاره معیشت خود
وابن السبیل و راه گذریان و مهمانان و ما تفعلوا من خیر و هر چه بکنید از نیکوئی با هر کسیکه باشد فان الله پس بدرستی که خدای به علیم داناست
جزا داده است و بران جزا خواهد داد کتب علیکم القتال فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال با نفس و شیطان است
که عظیم ترین دشمنان ایشانند و این قتال را شما سخت مکروه میدانید چرا که نفس را خوردنی و خوش خوابیدن و لباس اعلی پوشیدن خوش مینماید و بجهاد که در کشد
روی به سختی آرد و خود را یکی از بندگان حق شمارد و پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شما بهتر است از عبادت هفتاد سال
و هو کره لکم و آن قتال مکروه است مر طبع شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهیت نه فرمان خدا را بود بلکه مقتضای طبع بشری آن است
که تلف مال و هلاک نفس کاره باشد و عسی ان تکرهوا شیئا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت طبیعت خود و هو خیر لکم و حال
آنکه آن نیکوئی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمارید و نیکوئی شما در آن است هم بجهت دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت
از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین و عسی ان تحبوا و شاید که دوست دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از
جهاد و هو شر لکم و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا والله یعلم
و خدای میداند مصلحت شما و انتم لا تعلمون و شما آنرا نمیدانید یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی
از قتال در وی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان
قریش که از طائف می آمد مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی
الاخری بوده یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن در ماه رجب
فتوی داد و مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیه کبیر بگوای محمد که جنگ در حرم گناه بزرگ است
هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند
از بی راهی وصد عن سبیل الله و باز داشتن مسلمانان را از ایمان وکفر به و کافر شدن بخدا والمسجد الحرام و کفر بمسجد حرام

یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن واخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد را یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم
منه از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است اکبر عند الله بزرگتر است نزدیک خدای از قتال حضرمی و عقوبت آن بیشتر والفتنة
و شرک بخدای اکبر من القتل بزرگتر است از قتل حضرمی ولا یزالون و همیشه باشند مشرکان که بجهت عناد یقاتلونکم با شما می
جنگ کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلام است ان استطاعوا اگر توانند و قادر شوند و من
یرتدد منکم و هر که بر گردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود فیمت پس بمیرد و هو کافر و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت
باقی مانده میرد فاولئک پس آنگروه مرتدان حبطت اعمالهم باطل شود عملهای ایشان فی الدنیا درین سرای که ایشان از امان و
استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد والآخرة و در آن سرا که مستحق ثواب نمانند و اولئک و آنگروه اصحاب النار
ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید باشند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول والذین
هاجروا و آنها که هجرت کرده اند از اوطان خود را وجاهدوا و جهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدا یعنی عبدالله بن جحش و یاران او
اولئک آنگروه یرجون امید میدارند رحمة الله رحمت خدا را والله غفور و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدان است رحیم
بر ایشان مهربان است یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رضی الله عنهم
با آنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زائل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود
قل فیهما بگو در این هر دو اثم کبیر گناه بزرگ است و منافع للناس و منفعتها است مر مردمان را و منافع خمر بدنی بوده باشد چون
اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بددلان و یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای
آن و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقائق سلمی آورده اثم کبیر است
و اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنهاست واثمهما و گناه خمر و قمار اکبر من نفعهما بزرگتر است از نفع و یسئلونک
و می پرسند ترا ای محمد ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول سوال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد
و بار دیگر گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد و ما نمیدانیم که چه دهیم جواب آمد که قل العفو بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال
و نزد بعضی از علما این آیت بآیت زکوة منسوخ است کذلک همچنان که احکام انفاق بیان کرد یبین الله بیان میکند و روشن میگرداند
خدای لکم الآیات برای شما نشانهای مهربانی خویش لعلکم تتفکرون تا باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا والآخرة در کار این جهان
و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بداند که
طالبان را و اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا
وهما حرامان علی اهل الله بیت: دنیا و عقبی حجاب عاشق است * میل ایشان کی ز عاشق لائق است و یسئلونک
ترا ای محمد عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت ولا تقربوا مال
الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در آن معاملات تصرف می نمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات
ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قل اصلاح لهم بگو اصلاح امر
حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا می پختند و از جلوس بر فرش
ایشان احتراز می نمودند و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نمی گشودند حق تعالی فرمود وان تخالطوهم و اگر با ایشان بیامیزید و طعام
خود را با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند در دین یعنی برادر دینی والله یعلم المفسد و خدای میداند تباه
کننده مال ایشان را من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان ولو شاء الله و اگر خواستی خدا تعالی لاعنتکم هر آئینه شما را در رنج
افکندی و کار بر شما تنگ کردی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است و قادر بر اعنات

حکیم و دانا است در آنچه کرد از ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات و بزنی مخواهید زنان مشرک را حتی یؤمن تا وقتیکه ایمان آرند رسول خدا صلی الله
علیه و سلم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان که در مانده را که از آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد و مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق
نام که در زمان جاهلیت با وی در جاهلیت با هم بازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد و مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حایل
شده و مواصلت بر وجه زنا از محالات است عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است باجازت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس مرثد
بعد از مراجعت این صورت را بعرض آنحضرت صلعم رسانید و حکم الهی شد که مشرکانرا تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازید و هم درین اوقات عبد الله
بن رواحه رضی الله عنه خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی باو زده بود و او دوان دوان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و آنحضرت بطریق تلطف
از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را دوست میدارد اما سفیره و فرمان نا برده است
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود پس او مومنه باشد باوی نیکوئی کن عبد الله او را آزاد کرده و بزنی بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه
کنیزک سیاه خود را نکاح کرده و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد که ولأمة مؤمنة و هر آینه کنیزک مومنه خیر من
مشرکة بهتر است از زن آزاد مشرکه ولو أعجبتکم و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال ولا تنکحوا المشرکین و مدهید زنان
مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتیکه ایمان آورند ولعبد مؤمن و هر آینه که بنده مومن خیر من مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک
ولو أعجبکم و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت أولئک آن مشرکین و مشرکات یدعون إلی النار میخوانند بسوی
آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است بدوزخ والله یدعوا خدا تعالی میخواند بر السنه رسل یا اولیای خدا تعالی میخوانند إلی الجنة
والمغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بإذنه بقضا و ارادت او ویبین آیاته و پیدا میکند
احکام خود را از حلال و حرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ویسألونک عن المحیض و می پرسند ترا ای
محمد علیه الصلوة والسلام از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود را از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی و خوردن و آشامیدن
کلام با ایشان حرام و نشستندی و نصاری بر عکس این بدان حال با ایشان بکلام و خوراک می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن دحداح
رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما بزنان خود در حال حیض چه سلوک کنیم آیت آمد که قل هو أذی بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم که حیض پلیدی است
که نفس آدمی از ان نفرت یابد فاعتزلوا النساء پس دور باشید و یکسو روید از زنان فی المحیض در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید یا مجامعت
و پس نه آنکه ترک مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید میگوید ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حتی یطهرن تا غسل
کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و حفص یطهرن بسکون طا و ضم ها خوانده یعنی وقتیکه پاک شوند و دم منقطع گردد
و این قول امام اعظم رحمه الله است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فإذا تطهرن پس چون غسل کنند
و پاک شوند فأتوهن پس بیائید بدیشان من حیث أمرکم الله از آنجا که خدای تعالی امر کرده یعنی بقبل نه دبر که آن فرج است لا غیر إن الله
یحب التوابین بدرستی که خدا تعالی دوست دارد توبه کنندگانرا از گناهی ویحب المتطهرین و دیگر دوست دارد پاکیزگانرا نساؤکم زنان
شما حرث لکم موضع کشت زار شما اند یهود میگفتند هرگاه در وقت مباشرت ظهر زوجه که جانب او باشد فرزند احول آید مسلمانان بدان سبب
اقدام نموده بودند حکایت بجناب نبوت مآب صلی الله علیه و سلم عرض کردند و جواب از حق سبحانه و تعالی رسید که زنان شما محل زرع و منبت
اولاد اند فأتوا حرثکم پس بیائید بکشت زار خود أنی شئتم هرچه گونه خواهید بطریق ادبار و اقبال و استلقا و غیر آن بعد از آنکه مأتی واحد باشد یعنی
اتی موضع حرث بود نه محل فرث وقدموا و فرا پیش دارید لأنفسکم برای نفس خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت صالح را و قصد
صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدا تعالی در مخالفت امر و مباشرت نهی او واعلموا أنکم و بدانید که شما ملاقوه رسنده اید
بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می پرستید یعنی با وراء عقبی بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگانست بر خدای
کما قال وعرضوا علی ربک صفا وبشر المؤمنین و مژدگانی ده مومنان را به بهشت و رویت ولا تجعلوا الله و مگردانید نام

عرضة بهانه و دست آویزی لأیمانکم مر سوگندان خود را عبد الله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند
یاد کرد که با وی سخن نگوید و در خصومی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدا تعالی را مانع أن تبروا از آنکه
نیکوئی کنید با اقربا و احباب وتتقوا و از آنکه پرهیز کنید از مروت و با یاران مکالمت مکنید وتصلحوا و از آنکه اصلاح کنید بین الناس میان مردمان
والله سمیع و خدا تعالی شنوا است بسوگند علیم و دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبد الله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته
بود در گذشت و با بشیر در مقام رحمت و شفقت آمد لا یؤاخذکم الله نگیرد شما را خدای یعنی عتاب نکند باللغو بیهوده که واقع شود فی أیمانکم
در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رضی الله عنه آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله
لغو آنرا داند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد و بجهت یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و مراد از ان قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو
کفارت نیست و خدا تعالی بران مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه عزم کند دلهای شما
و بعد سوگند خورید و حانث شوید بکفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی والله غفور و خدا تعالی آمرزنده است
بنده را که یمین لغو بخورد حلیم و بردبار است در سوگند عمد و عقوبت تعجیل نمی نماید للذین یؤلون مر آنانرا که سوگند خورند من نسائهم از زنان خود در
شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون کسی را زنی مقبل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد و دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی
نکند و او را در ان مدت بابسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی تمادی نه بیوه بودی نه از کدخدائی سودی خدا تعالی آنرا نه پسندید و حکم فرمود
که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تربص أربعة أشهر انتظار بردن چهار ماه است فإن فاءوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورند
رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فإن الله غفور پس بدرستی که خدا تعالی آمرزنده است شکستن سوگند او درین صورت رحیم مهربان است
که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود و حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده
ثابت است و بر وجوب کفاره سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بعد مقاربت نه کند نزدیک امام اعظم رحمه الله طلاق بائن واقع شود و قول امام شافعی
رحمه الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آئی و وطی کن و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را بر رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم
زن را بیک طلاق دهد وإن عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق را فإن الله سمیع پس خدا تعالی شنوا است قول مولی علیم داننده عزم
مولی والمطلقات و زنان با اقرار یا کرده و مدخول بها که حامله نباشند یتربصن بأنفسهن انتظار برند بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثلاثة
قروء سه قروء و آن بمذهب امام شافعی رحمه الله و امام مالک رحمه الله طهر است و نزد امام اعظم رحمه الله حیض و فایده خلاف در معتده
ظاهر می شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را گویند و بقول آنکه حیض را گویند انقضای عدت بعد از انقطاع
حیض ثالثه است ولا یحل لهن و حلال نباشد زنانرا أن یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدا تعالی فی أرحامهن
در رحمهای ایشان از فرزندان و حیض کتمان ولد بسبب ابطال حق رجعت از زنان روانه بود إن کن یؤمن و اگر هستند که ایمان دارند بالله
والیوم الآخر بخدا تعالی و بروز قیامت وبعولتهن و شوهران ایشان أحق بردهن سزاوار ترند برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان
تربص إن أرادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت إصلاحا باصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان
را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زنرا با خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح
ولهن و مر زنانرا بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشان هست بالمعروف بجای معاشرت و حسن
معاشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد
آنست که با وی زندگانی بوجه احسن برد و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وللرجال و مردانراست علیهن درجة بر زنان افزونی و
بلندی و آنکه مهر بر ایشان است و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند و یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست
رجال است و در حقایق نجمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مرد

زیرو مان بکمال رسیده‌اند و از زنان گذشته دو تن کامل شده‌اند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای عزیز است
غالب میگرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان حَکِیْمٌ دانا است و بحکمت حکم میکند بر بندگان اَلطَّلَاقُ طلاق شرعی که در آن رجعت باشد
مَرَّتَانِ دو بار است عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضا زن را ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیاری بود
که زن را طلاق میداد و نزدیک با نقضای عدت رجوع مینمود و دیگر باره رها میکرد روزی زنی بخدمت عایشه رضی الله عنها آمد از جور شوهر
که بوی سپرده او را طلاق میداد و برای آزار رجعت میکرد بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه صلی الله علیه و سلم رسید آیت نازل شد
که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوْفٍ باخود گرفتن است برجعت اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ یا رها کردن به نیکی
یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد حرمت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر در نیاید
بران مرد حلال نشود وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردمان اَنْ تَاْخُذُوْا آنکه فرا گیرید مِمَّاۤ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ از آنچه داده اید زنان را
شَیْـًٔا چیزی ثابت انصاری رض باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن از وی جدائی طلبید همان کابین خود را باز خرید آیت نازل شد که روا
نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق اِلَّاۤ اَنْ یَّخَافَاۤ مگر آنکه دانند و بترسند مرد و زن اَلَّا یُقِیْمَا آنکه بپای نمی توانند داشت حُدُوْدَ
اللّٰهِ احکام الٰهی را در صحبت و معاشرت فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شما است اَلَّا یُقِیْمَا آنکه مرد و زن
اقامت نمی توانند کرد حُدُوْدَ اللّٰهِ حکمهای خدای را در امر معاشرت آن مرد و زن فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد
و زن فِیْمَا افْتَدَتْ بِهٖ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و آن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق
و رجعت و خلع حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای خدای است که برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوْهَا پس از آن در مگذرید وَمَنْ
یَّتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُوْدَ اللّٰهِ از اندازهای خدای فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود
فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهٗ پس آن زن حلال نباشد بران مرد مِنْۢ بَعْدُ بعد از طلاق
ثالثه حَتّٰی تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح در آید زَوْجًا غَیْرَهٗ شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او برخورد و دختر عبد الرحمن بن عوف قرظی که مطلقه
ثلاثه بود و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر نخستین آشتی قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت علیه السلام منع فرموده گفت لا حتی
تذوقی من عسیلته و یذوق هو من عسیلتك فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت نه بکره و بعد از مسیس
فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَاۤ پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه اَنْ یَّتَرَاجَعَاۤ آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت
شوهر ثانی اِنْ ظَنَّاۤ اگر میدانند یا گمان می برند اَنْ یُّقِیْمَا آنکه بپای دارند حُدُوْدَ اللّٰهِ اندازهای احکام خدا را و حق یکدیگر شناسند
وَتِلْكَ و اینکه گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای احکام است که خدای تعالی یُبَیِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ برای
گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان کار کنند وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بنزدیک
مدت یعنی با نقضای عدت خود فَاَمْسِكُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید شان بطریق اصلاح نه بر وجه ضرار
اَوْ سَرِّحُوْهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوْفٍ به نیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رض زن خود را
طلاق داده و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید باز رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین ورنه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه
درین آیت از آن نهی کرده فرمود که وَلَا تُمْسِكُوْهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِّتَعْتَدُوْا تا
ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهٗ پس بدرستی که
ستم کرده است بر نفس خود و او را بمعرض غضب الٰهی آورده و آزار رساننده بزنان نزد صاحب شریعت ملعون است در اخلاق رکنیه آورده
که در امت موسی علیه السلام هر گاه خواستندی که دعای بد کنند گفتندی بد کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه بود در دو جهان هلاکت باشد
مثنوی نکو خواه مردم نباشد بدش ؛ نورزد کسی بد که نیک افتدش ؛ شر انگیز هم بر سر شر شود ؛ چو کژدم که با خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوْۤا

و را بگیرید اٰیٰتِ اللّٰهِ حکمهای خدا را هُزُوًا افسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمائید در عمل بدان این آیت در شان جماعتی است که امر نکاح و طلاق
را سهل می گرفتند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوْا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که فایض میگرداند عَلَیْكُمْ بر شما خصوصا در باب نکاح که
نه در شرایع امم سالفه بحکس بیاز یاده و از یک زن در رتبه نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و این جا تا چهار بهمره در عقد واحد جایز است و آنجا زن را بعد از طلاق رجعت
جایز نبودی و این جا روا است و مادامی که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزن دیگر خرج وی و درین شریعت حلال است وَمَاۤ اَنْزَلَ عَلَیْكُمْ
و دیگر یاد کنید آن چیز را که بر شما فرستاده است مِّنَ الْكِتٰبِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود و آن یَعِظُكُمْ بِهٖ پند میدهد خدای شما را از قرآن منع
میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدا تعالی بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ بهمه چیز
از اعمال شما یا مصالح روزگار شما دانا است وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ و چون خواهید که طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند با نتهای مدت
فَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید اَنْ یَّنْكِحْنَ آنکه بنکاح در آیند اَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند
یعنی باید که این عضل و منع در میان شما وجود نگیرد آورده اند که معقل بن یسار رض خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود و عبد الله ویرا طلاق داده
و هنوز عدت تمام نشده و پشیمان شده و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او
هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود اِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ
میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جایز و قبول حسن معاش ذٰلِكَ این نهی عضل که کردیم یُوْعَظُ بِهٖ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که از روی
اخلاص یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ گرود بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز که واپسین همه روزها است ذٰلِكُمْ این پند گرفتن شما یا ترک منع و ضرار اَزْكٰى لَكُمْ
پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش چه زوجین مر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی که ندیده و نشناخته باشند وَاَطْهَرُ
و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدٰتُ
و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن
حکم آنست که ایشان یُرْضِعْنَ شیر دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَیْنِ كَامِلَیْنِ دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ مر آنکس را که خواهد اَنْ یُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ
آنکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وَعَلَى الْمَوْلُوْدِ لَهٗ و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رِزْقُهُنَّ روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان
وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوْفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی اِلَّا وُسْعَهَا
مگر باندازه گنجایش و توانائی آن وی لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نه بیند مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیر خواره خود که او را از خود جدا کنند و به پدر دهند یا آنکه
رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند از کسوت و نفقه باز نگیرد وَلَا مَوْلُوْدٌ لَّهٗ و باید که ضرر نرساند مولود له
یعنی پدر بِوَلَدِهٖ بفرزند خود که او را وقت شیرخوارگی از مادر بستانند و یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش مطالبه
وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث شود و لازم است مِثْلُ ذٰلِكَ
مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم ضرار فَاِنْ اَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر
قبل از تمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا
جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ وبالی نیست بر ایشان از این جهت وَاِنْ اَرَدْتُّمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانی که با شیر ضاع محتاجید اَنْ تَسْتَرْضِعُوْۤا
آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن اَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود و خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نی فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ پس بر شما هیچ گناهی نیست
در دایه گرفتن اِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَّاۤ اٰتَیْتُمْ آنچه اراده کرده آید دادن آنرا بدیشان بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی و خوشخوئی بی مضایقه
و مبالغه وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه میکنید
از رضاع و فصال و استرضاع بَصِیْرٌ بینا است وَالَّذِیْنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه میمیرند از شما وَیَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید که
زنان ایشان یَّتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان
بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَاِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده اَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا
جُنَاحَ عَلَیْكُمْ پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای ورثه و اولیای ازواج فِیْمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِیْۤ اَنْفُسِهِنَّ

در نفسهاي خويش از شوهر كردن بالمعروف به نيكوئي يعني بموافقت شرع مراد صيغهٔ ايجاب و قبول است و حضور شهود عدول والله بما تعملون خبير
بانچه شما ميكنيد اي مردان و زنان خبيرست و دانا است اي مطيع چون دانستي كه كار ترا ميداند غم مخور كه جزاي آن بتو رساند واي عاصي چون ميداني
كه گناه تو ميداند ترك معصيت كن تا از عذاب برهاند رباعي هر كه دانست انكه در همه وقت حق تعالى بحال او بيناست همه كردار باشد
خبير همه گفتار باشد راست ولا جناح عليكم و گناهي نيست بر شما اي راغبان نكاح فيما عرضتم به در آنچه تعريض كنيد بدان يعني
بكنايت خبر دهيد من خطبة النساء از براي خواستگاري زنان معتده يعني كلامي گوئيد با ايشان كه موهم باشد برغبت شما در نكاح ايشان
مثلا برين وجه كه تو از شوهر دهنگاري ماندي مارا مثل تو زني مي بايد يا چون عدت بسر آيد مرا خبر كن و از تصريح بنكاح احتراز لازم است اما در ان گناهي
نيست كه سخن بتعريض گوئيد او اكننتم يا اگر بپوشيد في انفسكم در دلهاي خود علم الله دانست خداي بعلم قديم خود انكم شما
ستذكرونهن زود باشد كه ياد كنيد آن زنان را به نيكوئي يعني بموافقت شرع بعد از تزويج ولكن لا تواعدوهن وليكن وعده مدهيد
ايشان را سرا يعني كه آنرا پنهان ميكنيد يعني مباشرت مراد آنست كه بكثرت مجامعت وعده مدهيد الا ان تقولوا مگر آنكه بگوئيد قولا معروفا
سخن نيكو بر مرز اشارت نه بتصريح در عبارت ولا تعزموا و قصد مكنيد عقدة النكاح عقد نكاح ايشان را حتى يبلغ الكتاب تا برسد
كتاب يعني آنچه خداي نوشته و فرض كرده از عدت اجله بغايت خود و مدت او منقضي گردد واعلموا ان الله و بدانيد كه خداي تعالى
يعلم ما في انفسكم ميداند آنچه در دلهاي شما است از عزم بر كاري كه جايز نيست فاحذروه پس بترسيد و حذر كنيد از عذاب و عقاب او
واعلموا ان الله و بدانيد كه خداي غفور آمرزنده است آنرا كه بترسد از عقوبت او حليم بردبار است و بعذاب تعجيل نكند لا جناح عليكم
گناهي و وبالي نيست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهيد زنان خود را ما لم تمسوهن مادامي كه مس نكرده باشيد ايشان را يعني لمس واقع
نشده باشد امام اعظم رح خلوت صحيحه را موجب مس ميداند بشرط عدم مانع و امام شافعي رح مس را كنايت از جماع داشته و لهذا بواسطهٔ خلوت
الزام مهر نكند او تفرضوا لهن و باك نيست طلاق دادن زنان مادامي كه فرض نكرده باشيد و نام نبرده براي ايشان فريضة مهر مقرر
پس طلاق دهيد و متعوهن و برخوردار سازيد ايشان را يعني چيزي بدهيد مردي از انصاري زني خواست و در صلب عقد نام مهر نبرده قبل
از دخول طلاق داد و اين آيت نازل شد و حضرت رسالت عليه السلام فرمود كه متعها ولو بقلنسوتك غرض آنست كه متعه بايد داد
و آن بقدر حال طلاق دهنده بايد على الموسع قدره بر مرد توانگر باندازهٔ توانائي وي و على المقتر قدره و بر مرد درويش و تنگدست
بمقدار دسترس وي ابن عباس رض فرموده كه اكثر متعه چادري است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رح كرته است و چادري و معجري بشرط نصف مهر
المثل او زين كمتر باشد و اصح آنست كه تقدير متعه مفوض براي حاكم شرع است پس متعه دهيد ايشان را متاعا بالمعروف باندازهٔ توانائي
متعه دادني بر وجهي كه شرعا و عرفا شايد حقا صفت متاع است يعني متعه واجب يا مصدر فعل محذوف است يعني خداي واجب كرد اين
متعه را واجب گردانيدني على المحسنين بر نيكوكاران وان طلقتموهن و اگر طلاق دهيد ايشان را من قبل ان تمسوهن پيش
از آنكه مس كنيد بشهوت ايشان را وقد فرضتم و درستي كه مقرر كرده باشيد لهن فريضة براي ايشان مهري مقرر فنصف ما فرضتم
پس بر شما ادا ي نيمه از آنچه فرض كرده ايد قبل از نزول اين آيت كسي كه زن را پيش از دخول طلاق دادي از مهر مسمي چيزي بر وي لازم نبودي بلكه
متعه بايستي دادن چنانچه در سورهٔ احزاب حكم شد فمتعوهن و سرحوهن پس بدين آيت حكم آن آيت منسوخ شده و نصف مهر لازم گشت
الا ان يعفون مگر آنكه عفو كنند آن زنان كه اهليت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او يعفو الذي يا آنكه عفو كند آنكس
بيده عقدة النكاح بدست او است عقدهٔ نكاح يعني ولي بقول قديم امام شافعي رح و اين وقتي است كه زن بكر و نارسيده
باشد و او را ولي بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازين كس شوهر است كه در گذارد يعني تفضل كند و تمام مهر بدهد
وان تعفوا و آنكه در گذريد شما كه شوهرانيد و تمام مهر بدهيد اقرب للتقوى نزديكتر است بپرهيزگاري از نهيد و لا تنسوا الفضل
بينكم و فراموش مكنيد يا ترك مگيريد تفضل را در ميان يكديگر يعني مرد انديشه كند كه اين زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم
و مايوس شده او را بمهر مسمي دلشاد گردانم و زن نيز تفكر كند كه اين مرد بمن نرسيده و از موصلت من بهره مند نگشته اولي آنكه از وي هيچ نگيرم
ان الله بدرستي كه خداي بما تعملون بآنچه ميكنيد از جود و فضل بصير بينا است حافظوا محافظت كنيد و ايستادگي نمائيد

على

على الصلوات بر نمازهاي فريضه بمواظبت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطى و شرايط محافظت بخصوصيت بنسبت صلوة وسطى
رعايت كنيد و نماز ميانه بقول انس بن مالك و معاذ بن جبل و ابو امامه و جابر رض نماز بامداد است كه ميان سواد ليل و بياض نهار گذارند يا
ميان دو نماز ليلي و نماز نهاري است يا از هر طرف او نمازي است كه در ان قصر نكنند و بقول ابن عمر و زيد بن اسامه و بعضي ديگر از صحابه
رض نماز پيشين است و وجه وسطيت آنكه او را در وسط نهار ميگذارند يا اوسط صلوة نهاريه است و بروايت فاروق
و مرتضي و عايشه و ام سلمه و حفصه و ابن مسعود و جمعي ديگر از بزرگان صحابه رض اجمعين نماز ديگر است و درين باب حديثي صحيح وارد شده
و در حرب احزاب كه شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة العصر و او را وسطي بواسطهٔ آن گفت كه دو نماز روز از يكجانب دارد كه در يكي قصر است
و در ديگري نه و دو نماز شب از طرف ديگر بهمين وجه دارد يعني نماز شام و خفتن و بروايتي از ابن عباس و قبيصه بن ذويب رض نماز
شام است و او ميانه نمازها است در مقدار چه اكثر ركعات در فرايض چهار است و اقل دو و او ما بين اقل و اكثر واقع شده يا ميان
دو صلوة اخفاتيه و دو صلوة جهريه است و طايفهٔ ديگر نماز خفتن را صلوة وسطي دانند كه ميان دو صلوة جهريه واقع شده كه افتتاح و اختتام
عبادات ليليه بديشان است يا ما بين دو نماز است كه قصر را بديشان راه نيست و تخصيص هر يك ازين نمازها و نكاتي كه بدان متفرع
باشد در جواهر التفسير بشرح و بسط مستوفي مذكور است وقوموا و بايستيد و قيام كنيد كه بپاي ايستيد لله براي خداي قانتين در حالتي
كه فرمانبرداران باشيد يعني نماز گذارندگان و گفته اند كه قنوت سكوت است در نماز زيد بن ارقم رض فرمود كه هر يك از ما در عهد رسول صلعم در نماز
با صاحب خود سخن ميگفت چون حكم قوموا لله قانتين نازل شد ساكت شديم فان خفتم پس اگر بترسيد از دشمن مجاهد يا از سبع
ضاري يا حشرات موذيه فرجالا پس پياده نماز كنيد در حال رفتن اگر وقوف ممكن نباشد بقول امام اعظم رح و نزد امام شافعي رح
در وقت مشي با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امكان وقوف باشد و خواه نباشد او ركبانا يا سواره نماز گذاريد و جنگ
بهر نوع كه ميسر شود روي بقبله يا پشت بدان فاذا امنتم پس چون ايمن شويد فاذكروا الله نماز گذاريد باتفاق اكثر علما انجام او
از ذكر نماز است و گويند شكر است يعني چون ايمن شويد خدا را شكر گوئيد كما علمكم همچنانكه در آموزانيد شما را از آداب نماز يا شرايع
شكر ما لم تكونوا تعلمون آنچه نبوديد شما كه آنرا دانيد والذين يتوفون منكم و آنانكه وفات كنند از شما و يذرون
ازواجا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود كه زنان شوهر مرده يكسال عدت ميداشتند و جامهاي كهنه پوشيده و قاعدهٔ
تزيين و تجمل فرو ميگذاشتند اگر از اهل مدر بودندي در همان خانه يا اولياي شوهر بجبر بردندي يا اولياي زن در همان منزل جهت او خانه
بنا كردندي و اگر از اهل وبر بودندي از پلاس خانهٔ جداگانه براي ايشان مرتب ساختندي و يكسال از خانه بيرون نيامدندي و نفقه از مال اولياي
شوهر گرفتندي و وقتي كه از خانه مقرر بدر آمدندي نفقه ساقط شدي چون حضرت رسالت صلعم به مدينه آمد مردي طايفي در گذشت و از وي زني و پدر
و مادري و دو دختر بماند آنحضرت صلعم تركهٔ او را بولد و والدين قسمت كرد و زن را نصيبي تعيين نفرموده اما حكم كرد كه يكسال از تركهٔ شوهر نفقه بدو رسانند
و در ان محل اين آيت نازل شد و حكم فرود آمد كه چون جمعي از شما بميرند و زنان از ايشان باز مانند وصية فرض كرده شده وصيتي و حفص بنصب
خوانده معني آنست كه وصيت كرد خداي وصيت كردني لازواجهم براي زنان ايشان متاعا متعه دادن بنفقه و كسوت و مسكن از تركهٔ
شوهر الى الحول تا يكسال غير اخراج بي بيرون كردن وي از مسكن مقرر اما اگر خود بيرون روند قبل از انقضاي سال ايشان را
نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بيرون آيند بعد از گذشتن سال فلا جناح عليكم پس هيچ گناهي نيست بر شما اي اولياي
شوهر فيما فعلن در آنچه ايشان كنند في انفسهن در نفسهاي خود از زينت و طلب شوهر من معروف از آن چيزي كه
بر وفق شرع باشد والله عزيز و خداي غالب است انتقام كشد از هر كه مخالفت امر وي كند حكيم صواب كار است در آنچه
حكم فرمايد و اين حكم بميراث زن كه ربعي يا ثمني باشد از تركه منسوخ است و عدت يكسال با چهار ماه و ده روز آمد چنانكه گذشت
وللمطلقات و مر زنان طلاق داده شده را كه مس كرده باشند متاع متعه است كه بدان برخوردار شوند بالمعروف بطريق
نيكو و توسط و نه غلو و تقصير حقا سزاوار گردانيده است خداي اين را سزاوار گردانيدني على المتقين بر پرهيزكاران مراد متقيان اند
از شرك يعني همه مسلمانان كذلك همچنانكه اين احكام بيان كرد يبين الله روشن ميگرداند خداي لكم آياته براي شما احكام خود

و ایشان را بیان میکند آیات خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و آیا نمی بینند و یا ندانسته و نظر نکردی
و نگریدی إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ایشان هزاران بودند امام گوید
که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی با ایشان ماندند و اغلب مردند سال دیگر
که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از ده بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت حذر
کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای که مُوتُوا بمیرید همه یکبار
بمردند و معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار مردند با چهارپایان
و مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از آنجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت
و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده گردانید ایشان را و این صورت بران وجه بود که روزی حزقیل بن بوزی را که ثالث خلفای موسی
بود بران موضع گذر افتاد و آن توده‌های استخوان مشاهده نمود و از غایت الم چنانچه از هیبت بر ایشان نمود و نظر رحمت بر ایشان افکند از حق سبحانه
خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده کنم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بسیاری لَا يَشْكُرُونَ سپاس
داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه ها دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنوا است قول مخالفان را از جهاد
که با عذار ناپسندیده تمسک می نمایند عَلِيمٌ دانا است بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه بجهت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی
بندگان درمانده او را که وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح
ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله و صحیح آنست که اینجا حذف
مضاف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی عطای عوض دران لازم است و قرض
حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم رح استفهام را محمل بر معنی میکند یعنی آن کیست که قرض دهد
خدا را فَيُضَاعِفَهُ لَهُ پس خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد خیر آن قرض را له ازبرای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً ضعفهای بسیار
مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض
میطلبد و چون مومنان بوعده حق واثق بودند و معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابوالدحداح انصاری رض پیش آمده گفت یا رسول الله
خدای این قرض چرا میطلبد آنحضرت عم فرمود که میخواهد که شما را بواسطه آن به بهشت برد ابوالدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستان است و بهترین
آن خرماستان جنینه نام دارد اگر آنرا بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من میشوید سید عالم عم فرمود که من ضامن میشوم که سبحانه ده چندان
در باغ جنان بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه عالم عم فرمود که آری چنین باشد پس
دست مبارک رسول عم بگرفت و حدیقه را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرماستان آمد مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح این
حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ده چندان بستانیم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودایی است بارک الله
لک فیما اشتریت و حضرت رسالت عم در باره او فرموده که کم من عذق رداح و دار فیاح في الجنة لابي الدحداح وَاللَّهُ
يَقْبِضُ و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آنست وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی
بندگان بر وفق حکمت خود که مصلحت و منفعت ایشان دران است وَإِلَيْهِ و بسوی حق یعنی بپاداش او تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد
و معنی قابض و باسط محققان راسخان است در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده او است منت بر فقرا ننهند
و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قبض فقرا او است تا دیده شهود اغنیا جز وی نه بینند یا بسط او است تا فقرا
جز وی مشاهده نکنند عارفی چنین فرموده که بید القبض در زندان خودی گرفتار گرداند و بید البسط از خودی رهانیده بجود متوجه سازد شیخ
قدس سره گفته الهی هرگاه بجود و کرم تو نگرم از من زار تر کیست و چون بجود و کرم تو نگرم از من بزرگوار تر کیست رباعی گاهی که بجود و کرم پست شوم

گاهی که بجود و کرمت مست شوم * در حیرتم از حالت خود وا ولدار * حیران شده ام فتاده و از دست شوم أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد
إِلَى الْمَلَإِ بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى بعد از وفات موسی إِذْ قَالُوا
چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع بر بنی اسرائیل فرستاد و گویند
آن یوشع بن نون بود و یا شمعون بن صفیه و بهر تقدیر گفتند بپیغمبر خود را که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز ازبرای ما یعنی تعیین کن از میان ما
مَلِكًا پادشاهی تا با عانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد
که همواره بتان می پرستیدند و شرک می ورزیدند با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و میان ایشان ملکی
و کار فرمایی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بدو راه جهاد توانند کرد قَالَ گفت این پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید از شما
إِنْ كُتِبَ چون فرض گردانیده شود عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا
گفتند چیست ما را و چه بران وا دارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را
مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن وَأَبْنَائِنَا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساختند از ایشان و خبر است که جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهار
صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ
پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با عدا تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان برداری تمرد کردند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان
و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل عم بر ایشان
حجت گرفت و ایشان بر سبیل تحبیت جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی ازبرای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصایی و ظرفی از
روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار آن
اشموئیل این خبر بقوم رسانید هر یک از اکابر بنی اسرائیل بخانه وی تردد و آمد و شد آغاز نهادند و برای هیچکدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت
ایشان مساوات نشد تا روزی مردی سقایا دباغی که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال روغن
القدس آغاز غلیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق بر انگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاهی فرمان فرمایی قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ چگونه
باشد و کجا است لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ و ما سزاوارتریم بپادشاهی که از سبط یهودا ایم مِنْهُ
از وی که از سبط ابن یامین است و دران سبط نه مملکت است و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط و مملکت نیست مردی سقا است وَلَمْ يُؤْتَ و او را
عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال و بنابر این اگر از نسبت و نسب عاری است باری بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی که
با تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما
وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ
و دیگر بفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مرد تمام قد و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلند تر می نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای
میدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و سزاوار دیده اند که او را صلاحیت مملکت داری هست بیت
ملک ده و ملک ستان او ست بس * ره بحکمش نبرد هیچ کس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای تعالی بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد
عَلِيمٌ دانا است باستحقاق کسی که او را برگزیند بادی دیگر چنانچه بنی اسرائیل دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفای
طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما را بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی
او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ
التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیا دران منقوش بود فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه است
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعله
افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار

ازتابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی ولهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتند
وبقیة و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی وآل هرون یعنی موسی و هارون هم آل شخص با کو
کرده لغت نفس او میتواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم ای نفسه و در حدیث آمده که اوتیت مزمارا من
مزامیر آل داود مراد نفس داود است و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره رضخین که در تیه بدیشان جا
و ریزه الواح و خاتم سلیمان هم و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی با اهل آن موضع رسیدی
آخر بحوالی قریه دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند و حق سبحانه فرمود تحمله الملائکة برداشته ملائکه آن تابوت را تمام
ارضا ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت لآیة لکم هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور
دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت
گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت جدا شد از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکرهای ساخته قال
گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده شماست در جوی
گرم بنهر یعنی بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد
ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شرب
آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا الی شربوا فانه منی پس بدرستی او از من است یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب بخورد
الا من اغترف مگر آنکس که بردارد غرفة بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آبی
در راه ایشان پیدا آورد و چون لشکر در آن هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده
از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند به یک کف آب اختصار کردند و هم از آن غرفه سیراب شدند
و هم مطهره های ایشان از بقیه آب غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بر تنه غلبه کرد
که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رح فرموده که اهل معرفت و حقیقت این جوی را
مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند که متوجه بمقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی
آب مال و متاع دنیاست هر که با آن بیارامد و زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند
بیشتر بدست آورد و عطش بر جمع آن افزون گشته اطمینان نیابد مثنوی کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد
گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای و چنین کس بر لب آب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است
و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از آن چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه و تعالی او را بقرب خود
مشرف گردانیده از روی معنی مستغنی سازد بیت قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را قطعه
ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست کنج صبر اختیار لقمان است هر کرا صبر نیست حکمت نیست فلما
جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبور کرده و بگذشت هو طالوت والذین آمنوا و آن کسانی که ایمان آورده بودند و قول او را
تصدیق نموده معه بگذشتن با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور نه نموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست ما را
توانائی امروز بجالوت وجنوده به جالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند
و از آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده
گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند آنانکه یقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان
ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزای خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند کم من فئة قلیلة بسیار
گروه اندک از مؤمنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفر و آن باذن الله بعون و نصرت
و مددکاری خدای والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندگان است بتائید و قوت و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان

طرف نهر ماندند و بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشیده و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار
تیغ زن نیزه دار بودند بیت چو شیران آهن دل الماس چنگ چو گرگان بد گوهر آشفته رنگ و جالوت بتر مردی عظیم الجثه و شدید الشوکت
بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بود ولما برزوا و آن هنگام
که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لجالوت وجنوده از برای جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مؤمنان ربنا
ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از کثرت و کمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وثبت اقدامنا
و نگاهدار و ثابت ساز قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فهزموهم
پس شکستند و هزیمت کردند مؤمنان کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود و بکشت داود بن ایشا جالوت
جالوت را بسنگ فلاخن که بر خودی زد و خود و سر او شکست و مغزش پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر
خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و آخر تمام مملکت بدو
رسید وآتاه الله الملک و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوت و باز بود
وعلمه و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبر را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان
ولولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشتی خدای مردمان را بعضهم ببعض برخی از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای
مشرکان را بسبب مؤمنان جهاد کننده لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی ولکن الله
و لیکن خدای ذو فضل خداوند فضل و رحمت است علی العالمین بر عالمیان تلک این قصها که در وی معجزات و عجایبات بود
آیات الله نشانهای قدرت خداوند است نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل ع بر تو میخواند بفرمان ما بالحق براستی
بروجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب آن را مسلم میدارند وانک لمن المرسلین و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی به همه خلایق

الجزو الثالث

تلک الرسل این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشان را بخصایص
و فضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم من کلم الله از پیغمبران کسی بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که
اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی ع که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما ص که فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع
بعضهم درجات و برداشت برخی را از ایشان بپایه های بلند و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه ای
بودند و بعضی با کثر ایشان و بعضی بتمام زمره ایشان و به مجموع جن و انس چون پیغمبر ما ص و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری
و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس ع است که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود کما قال ورفعناه مکانا علیا
صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض سید پیغمبر ما است ص که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان همچنان
که مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم میگردد مثنوی همه انبیا در پناه تواند مقیم در بارگاه تواند تو مهر منیری همه
اختر اند تو سلطان ملکی همه چاکراند وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا به بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وآتینا
و دادیم عیسی ابن مریم البینات عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وایدناه
و قوت دادیم او را بروح القدس بجان پاک که جبرئیل ع در ما در وی دمید یا نیرومند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل ع
ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم از پس انبیا بودند من بعد
ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان ولکن اختلفوا و لیکن اختلاف
کردند فمنهم من آمن پس ازین امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده ومنهم من کفر
و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی
از راه راست منحرف شدند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ قتال

براو کرده وذکر سبب است واراده سبب جدو وقوع قتال بسبب خلاف است وتکرار از برای تاکید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای یَفْعَلُ مَا یُرِیْدُ
میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان وضلالت وعصمت وهدایت یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه ایمان آورده اید اَنْفِقُوْا انفاق کنید
مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید بشما یَوْمٌ روزی که از هول
وهیبت آن لَّا بَیْعٌ فِیْهِ وَلَا خُلَّةٌ خرید وفروخت نباشد دران تا کسی خود را از عذاب باز خرد ونه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند
وَّلَا شَفَاعَةٌ ونه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْکٰفِرُوْنَ وناگرویدگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران که منع کنند
حق خدایرا از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضع اَللّٰهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود
مر خلق را اِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت مر او را ثابت است اَلْحَیُّ زنده پیش از همه زندگان وزنده بعد از فنای ایشان اَلْقَیُّوْمُ پاینده
در ذات وصفات یا قایم بتدبیر وحفظ مخلوقات لَا تَاْخُذُهٗ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمه خواب از فتور وغیر آنکه نعاس گویند وَّلَا نَوْمٌ
ونه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهر است لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ
وآنچه در زمین است از کاینات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِیْ کیست آنکس که او یَشْفَعُ درخواست کند از انبیا وملایکه وغیر ایشان عِنْدَهٗ نزدیک او
روز قیامت کسی را اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها
وزمینها است از امور آن جهان وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای این جهان وَلَا یُحِیْطُوْنَ وفرا نرسند آفریدگان
بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ بچیزی از معلومات او اِلَّا بِمَا شَآءَ مگر آنچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده وگنجایش یافته کُرْسِیُّهُ
کرسی او که زیر عرش وزبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمٰوٰتِ همه آسمانها را وآنچه در آن است وَالْاَرْضَ وتمام زمین
وآنچه در آن است وَلَا یَئُوْدُهٗ واو را در رنج نیفکند وبدو گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاهداشتن آسمان وزمین وَهُوَ الْعَلِیُّ واوست برتر از حد
اوهام الْعَظِیْمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریفترین آیتی است از قرآن ودر حدیث آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس میکند
نزدیک ساق عرش وخواص وفضایل قراءات او در اخبار بسیار است لَآ اِکْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِی الدِّیْنِ در قبول کردن دین اسلام
بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود ونصاری ومجوس وصابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این
آیت بآیت قتال منسوخ است اما از قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند
ابوالحصین انصاری رض دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمده وایشان با او مصاحبت نمودند بوجه فسون وافسانه وی مغرور
گشته دین ترسایی اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند ابوالحصین از حضرت رسالت پناه عم دستوری خواست تا برود وایشان را
باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قَدْ تَّبَیَّنَ بدرستی که روشن شده است الرُّشْدُ
راه راست مِنَ الْغَیِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت فَمَنْ یَّکْفُرْ پس هر که کافر گردد ونفی کند بِالطَّاغُوْتِ بآنچه
می پرستند غیر خدای خواه شیطان خواه بتان خواه کهنه وساحران وَیُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وبگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَکَ پس بدرستی که چنگ زده
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی بدستاویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت ویا وقوف نزدیک امر ونهی که سلوک طریق پیغمبر است عم سلمی قدس سره
گوید عروة وثقی توفیق است در بدایت وسعادت در نهایت ودر حقایق بخمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعت است ومر خواص
مر … عنایت ومحبت واخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند وبانوار خلاق واجب الوجود باقی سازد ودر مقامات
حضرت خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدس الله سره حقایق کلامه مذکور است که درین طریق طاغوت ما سوا حق است کفر بوی
وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است وپیغمبر ما عم فرموده که الهوی … ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در
زمین می پرستند هوای ایشان است اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوٰهُ وایا می بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره
می پندارد که او بنده خدا است بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی ۔ حاصل خواجه بجز پندار نیست ۔ ودر حدیث آمده که تعس عبد الدرهم
وتعس عبد الزوجه ودر هلاک است بنده زر وسیم وبنده زن وفرزند هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستنده ونعم ما قال قطعه
هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی ۔ انگشت ترا در دو جهان مونس ومعبود ۔ پس بالضرورت از همه چیزها می باید برید وبحق سبحانه باید پیوست

این است سر فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه است که لَا انْفِصَامَ لَهَا هیچ انقطاعی وانفصالی نیست آنرا وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ وخدای
شنوا است قول کسی را که متوسل بعروه وثقی بود عَلِیْمٌ دانا است به نیت خالص متمسک بدان عروه اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا خدای دوست
آن کسان است که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه نمودن صراط مستقیم یُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشان را مِّنَ الظُّلُمٰتِ
از تاریکیهای کفر وضلالت اِلَی النُّوْرِ بسوی روشنائی ایمان وهدایت یا از فکرت بمعرفت ویا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل
یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وآنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودیان یا مرتدان وصحیح آن است که عام گیرند جمیع
کفار را اَوْلِیٰٓـؤُهُمُ دوستان ایشان الطَّاغُوْتُ طاغوت اند یهود را کعب بن اشرف وحیی بن اخطب وامثال ایشان ومشرکان
را اصنام والهه باطله واهل ارتداد را شیاطین یُخْرِجُوْنَهُمْ این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبارت از ایشان است بیرون میآرند
یعنی میخواهند که بیرون آرند کافران را مِّنَ النُّوْرِ از ایمان میثاقی اِلَی الظُّلُمٰتِ بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب
آن نامه واقرار او یا بانکار او اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ آن کافران با طاغوت خود ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ
ایشان دران آتش جاوید مانند کاندند اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ونه بصر بصیرت نظر نکردی اِلَی الَّذِیْ بسوی آنکس که از روی عناد حَآجَّ اِبْرٰهٖمَ
حجت جست ومخاصمه کرد با ابراهیم فِیْ رَبِّهٖ در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردگار واین مجادله کرد اَنْ
اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی ویا این جرات مجادله چرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت
واو دست یعنی از آستین طغیان بیرون آورد وسر کبر از گریبان عصیان بر کرد واین مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف
داشت دران وقت که ابراهیم عم بتان را شکست ورای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند
نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست وبنیاد مناظره کرد اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ یاد کن آنوقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او
رَبِّیَ الَّذِیْ یُحْیٖ پروردگار من آنکس است که از روی قدرت یُحْیٖ زنده میگرداند واز عدم بوجود می آرد وَیُمِیْتُ ومی میراند واز منزل بقا
ببادیه فنا می برد قَالَ گفت نمرود اَنَا اُحْیٖ وَاُمِیْتُ منم زنده کنم ومیرانم پس زندانی واجب القتل که … امید از زندگانی قطع
کرده بود طلبید وآزاد کرد وگفت اینک مرده را زنده میکردم ودیگری را بیگناه طلب نمود وبقتل رسانید وگفت اینک زنده را میرانیدم
اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مراد احیا عفو است واماتت قتل ونمیدانست که احیا واماتت خلق حیات وموت است در اجساد وآن
جز حضرت قادر مختار را اثبات نیست … لاجرم ابراهیم عم بحجت روشن تر از ان انتقال نمود قَالَ اِبْرٰهٖمُ
گفت ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یَاْتِیْ بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع او است فَاْتِ
بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جائی که محل غروب او است فَبُهِتَ الَّذِیْ پس مبهوت گردانیده شد آن کسی که کَفَرَ کافر بود
یعنی نمرود وحجت او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی وخدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ گروه ستمکاران را اَوْ کَالَّذِیْ
این سخن منسوب بآیت اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکسی که مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ بگذشت بر دهی وَّهِیَ خَاوِیَةٌ
وآن ده برافتاده بود عَلٰی عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده واین نهایت خرابی است
ومشهور آن است که گذرنده برین دیه خراب عزیر عم بود که توریت حفظ داشت واز اکابر احبار یهود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس
او را اسیر گرفته ببابل آورده وحق سبحانه وتعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود وعزیر عم توجه به بیت المقدس نموده به قریه سایر
آباد بود یا بدیه عنب که بر دو فرسخی از ایلیا بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر چیده ومقداری انگور باز کرد
ودر سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد وباقی در سله نهاد وانگور را بفشرده … پاره نان خشک … که … داشت
پیش خود بنهاد وتکیه بر دیوار کرده بران دیه ویران می نگریست چون آن ده را بغایت خراب دید قَالَ اَنّٰی یُحْیٖ گفت عزیر چگونه
وبر چه وجه زنده گرداند هٰذِهِ اللّٰهُ این ده را خدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خرابی او یا اهل او را به چه کیفیت زنده
گرداند بعد از مردن ایشان واین نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای
در وقت این تامل وتفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال وخر او نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهٗ پس زنده گردانید او را بهمان شکل وصورت که بود او وخر او … حق

سبحانه او را طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون صد سال از مرگ او بر آمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک ملکی از
ملوک عجم تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این دیه عنایت الهی بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر
زنده گردانید و گفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانیده و آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر
زنده شد و چشم بمالید قال کم لبثت گفت مر او را اینجا چند وقت است که درنگ کردی قال لبثت گفت عزیر درنگ کردم من
اینجا یوما روزی و چون بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم یا پاره از روز قال بل لبثت گفت آن فرشته نه چنان
است که تو گمان برده بلکه درنگ کردی این جا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر چون با خود آمد و در نگریست
اوضاع آن موضع را بهیچ وجه دیگر یافت تعجب … دیگر باره با او گفت فانظر الی طعامک بسوی
طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی و شرابک و بنگر بشراب خود یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه متغیر
نگردد آن عصیر وانظر و در نگر الی حمارک بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنگاه خطاب
بسیکه ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کرد ولنجعلک و دیگر تا گردانیم ترا آیة للناس نشانه و عبرتی از برای
مردمان که در حشر حیا و شک دارند وانظر الی العظام و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت ما کیف
ننشزها چگونه او را حرکت دهیم و بعضی را بالای بعضی مرتب می سازیم ثم نکسوها پس می پوشانیم مر آن استخوانها را لحما گوشتی عزیر
در آن استخوانها می نگریست ندائی شنید که ای پوست و گوشت و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله الهی همه اجزا مجتمع بدان صورت
و سمت شده یافت و جان بجسد او در آمده فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد عزیر را آثار
قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قال اعلم گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله
که خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احیا و امانت قدیر توانا است پس عزیر میان قوم و پیران آن قبیله او را نشناختند و گویند
که بی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت را از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشان را سوخته بود و اذ قال ابراهیم
و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رب ارنی ای پروردگار من بنمای مرا که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میگردانی
مردگان را سوال از برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قال گفت خدای اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده
که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امانت و باز بود که گفتی ربی الذی یحیی
و یمیت قال بلی گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت نیز گرویده ام و لکن لیطمئن قلبی و لیکن این سوال کردم
تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آن و در فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی به کلمه
کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را به یدین ایجاد کرده و بعضی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را به سبب مخلوقات دیگر موجود ساخته چون
ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته و احیای خلق بعد از موت وجودی دیگر است و نیز متنوع می تواند بود و درخواست نمود که بمن
بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من از آن آرامش پذیرد و آورده اند که ابلیس بر لب آب دریا …
نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک از و پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران
سبکساران گران طبع را فریب میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع
تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن تو دام مکری گسترده است و سر رشته زندیقی بدست آورده میخواهد که جمعی
را قید پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار شبهه خود را القا کرد خلیل فرمود که چه محل تحیر است هر کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای
وجود آورده بود قادر است که دیگر باره و از زاویه تفرقه به ساحت جمعیت رساند مثنوی کوزه گر کوزه را بشکند چون بخواهد باز قایم کند
آنکه داند کوزه کردن از نخست چه عجب گر سازدش اشکسته درست پس ابراهیم هم زبان سوال بگشاد که الهی بمن بنمای که چگونه زنده میکنی
تا این دامی یاغی مرغ کرده و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای اگر مشاهده این حال آرزو داری فخذ پس فرا گیر
اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فصرهن پس جمع کن ایشان را الیک

بسوی

بسوی خود یعنی بر دست گیر و در شکال و هیئت ایشان نیکو تامل کن و دقایق هیئت هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو
مشتبه نگردد و مجتمع ساز بدان ایشان را با یکدیگر بعد از آن که پاره پاره و گروه باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاهدار ثم اجعل پس بنه
علی کل جبل بر هر کوهی ممکن باشد که جزوی از آنها بر توانی نهاد و جمعی گفته اند بر جمیع جبال متعذر است و این قبیل اراده
خاص … سخن آنست که بر هر کوه که نزدیک تر باشد و توانی نهاد منهن جزءا ازین مرغان ممزق شده با یکدیگر آمیخته جزوی پاره ثم
ادعهن پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یاتینک سعیا بیایند بسوی تو و می شتابند شتابی
واعلم ان الله و بدان از روی یقین آنکه خدای عزیز غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حکیم محکم کار است
بر چه میسازد القصه ابراهیم هر چهار مرغ را ذبح کرد و اجزای او را بعد از لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام … بهم آمیخته پاره
پاره کرد و با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و
سرهای ایشانرا بر دست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بجانب سرهای خود بشتابید بفرمان خدای
عز و جل اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شده بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند
و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت و دور تر از شبهه چه توهم آن می شد که مرغان پرنده دیگرند یا خیال سحر
که شاید بالهای ایشان گشاده باشد و دیگر آنکه ادراک آن بچشم مرکب … مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در وقت پریدن پس آن
با تا بیش پای ابراهیم میدویدند و از انجا پرواز نمودند و بسرهای خود که در دست وی بود متصل شدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را حیات
ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد و فرمان شوند و ایشانرا بندای
شرع و عقل بخوانند تا به طریق مطاوعت شتابکنان باز آیند و محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم … است
بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که بهوا و مائل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر
و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که مجمع زینت است سر ببر و دیده همت را از آرایش دنیا فرو بند که بتیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه را ذبح کن
و حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر
که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هوا است سوم تکاپوی حرص که عادت آب است چهارم ترک امساک که صفت خاک است و حکیم
ثنائی روح الله روحه درین معنی اشارتی فرموده مثنوی چار مرغ است چار طبع بدان جمله را بهر دین بزن گردن پس بامیان و عقل و دلیل
زنده کن هر چهار را چو خلیل مثل الذین نمون نفقه کردن آنها که بی شائبه غرض و داعیه عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف مینمایند اموالهم
مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خدای است و بر هر تقدیر مثل نفقه کرد
این نفقان کمثل حبة همچو مثل حبه است که در زمین طیب کارند و آن دانه انبتت برویاند سبع سنابل هفت خوشه بدان نوع
که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد
والله یضاعف و خدای زیاده میکند این هفتصد را هفتصد هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت والله واسع
و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفتصد زیاده میدهد علیم دانا است بنفقه کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض ازین مثل تصویر اضعاف
و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدقات اشتغال نمایند مثنوی انکه بشارت بجود … میدهد
دانه یکی بتصدقات میدهد … دانه بانبار ز شیطان مکار … تا یکی هفتصد آید بیار الذین ینفقون آنکسانیکه نفقه میکنند اموالهم مالهای
خود را فی سبیل الله در راه خدای در جهاد و با سایر خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا آن چیزی را که نفقه کرده اند
منا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن ولا اذی و دیگر اذیتی در نیابد و رند صدقه خود را بآزاری یعنی فقیر و درویش را رنجانند قولا و فعلا
لهم اجرهم مر ایشانرا است مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و ترسی نیست مر ایشانرا از
المستدین مزد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب قول معروف سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را
ومغفرة و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر بهتر است مسئول را در نفع من صدقة از آن صدقه

در نسبت به سائل يَتْبَعُهَا أَذًى از پي درآيد آزاري يعني وآزاري از سرزنش وغيره وَاللّٰهُ غَنِيٌّ وخداي بي نياز است از صدقه
نهان اي شرب نفقات خود را بخس وخاشاك منت وآزار مكدر سازند حَلِيمٌ بردبار است تعجيل نكند بعقوبت منان وموذي يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه گرويدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مكنيد وتباه مسازيد صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ مزد صدقهاي خود بمنت نهادن
بر درويش چه مال از ان حق است وتوانگر جز حمال آن بيش نيست ومنت صاحب مال را است نه حمال را وحضرت حقايق پناهي اشارتي بدين معني
در سبحة الابرار ميفرمايد مثنوي با فقرا ز فكني از پشتشان نه بار منت منهش بر گردن نه چون عطا بخش خدا آمد وبس نه به كه دانا ننهد منت كس
در كرم حيله گري پيش منه جود را در گذري پيش منه پس متصدق بايد كه بشكرانه آنكه مظهر اثر خير واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده
وَالْأَذَىٰ وديگر منت مكنيد صدقهاي خود را بايذا يعني رنج رسانيدن بدرويشان نه بزبان كه او را بگدائي سرزنش كنيد نه بفعل كه روي
ترش كرده چين بر جبين افكنيد چه اگر درويش نباشد توانگر مظهر صفت جود وكرم نه تواند شد بيت اي توانگر بحقارت منگر سوي گدا
كه گدائي وي اغنيه زر داري نيست حق سبحانه درين آيت جهت تكميل صدقه مومنان ميفرمايد كه نفقه خود را بمنت وآزار باطل مسازيد كَالَّذِي
همچون ابطال آنكس كه از طريق حق منحرف وبسمت نفاق متوجه گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه ميكند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ براي ديدن مردمان
مردمان وَلَا يُؤْمِنُ وبحقيقت نمي گرود بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخداي وبروز قيامت اگر بخداي گرويده بودي صدقه براي وي دادي
نه براي ديگران واگر بقيامت اعتقاد داشتي براي معامله مجازات كردي نه براي مرابات فَمَثَلُهُ پس صفت ريادار صدقه اين منفق رياي كَمَثَلِ صَفْوَانٍ
همچون صفت سنگي است خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ كه بران سنگ خاك خشك است فَأَصَابَهُ پس برسد ان سنگ را وَابِلٌ باران
بزرگ قطره كه سيل از و زود وبسيار خيزد فَتَرَكَهُ پس بشست تمام خاك را از سنگ وبگذاشت آنرا صَلْدًا سنگ تهي وپاك از گرد وخاك وصفوان
مثل منافق است وخاك بران سنگ مثل نفقهاي او كه بريا كرده چون قطرات باران عدل الهي حجاب ريا را ازان گرد تمام آن
نفقات محو شده وسنگي بي حاصل بماند وتمام اعمال اهل ريا همين حال دارد بيت ترا آتش فشان برقي چه آيد كز او افروختن شمعي چه آيد
لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند اين نفقه كنندگان ريائي عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چيزي مِمَّا كَسَبُوا از انچه تصدق كرده باشند بريا وَاللّٰهُ
لَا يَهْدِي وخداي راه ننمايد وعزم هدايت در دل نيفكند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرويدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ وصفت نفقه آنانكه با عقل
واخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ بيرون ميكنند مالهاي خود را ودرويشان ميدهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ براي طلب خوشنودي
خداي وَتَثْبِيتًا از براي ثبات ويقين صادر شده مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهاي ايشان ببايد صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند ميوه دار بوستاني
است كه واقع باشد بِرَبْوَةٍ بموضع بلند كه تابش آفتاب زودتر بوي رسد وباد لواقح بر وبيشتر وزد وبار زود دهد واز آفت معمور شدن
در آب دورتر واين باغ درچنين جائي أَصَابَهَا برسد بوي وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس داد وبر آورد أُكُلَهَا ميوه خود را
ضِعْفَيْنِ دو برابر يعني يك سال چندان بر دهد كه زمينهاي ديگر بدو سال دهند فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسد بدان باغ وَابِلٌ
باران عظيم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسد باران ضعيف وآن نيز او را كافي است يعني اثر باران ضايع نكند وكم وبيش محصول ميدهد ومقصود
ازين مثل حصول خيراي مخلصان است كه انچه براي رضاي خداي تصدق كنند [illegible] بكو حالي نيست خواه آن صدقه اندك باشد وخواه بسيار
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخداي بانچه شما ميكنيد از روي اخلاص ورياء بَصِيرٌ بينا است ومناسب هر يكي جزا خواهد داد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ
تمثيل ديگر است براي صدقه اهل ريا مي فرمايد كه آيا دوست ميدارد يكي از شما بهمزه انكار است يعني دوست ندارد أَنْ تَكُونَ لَهُ آنكه باشد او را
جَنَّةٌ بوستاني مِنْ نَخِيلٍ از درختان خرما وَأَعْنَابٍ وانگورها يعني باغي مشتمل بر اشجار كه تَجْرِي ميرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زير درختان او جويهاي آب لَهُ مر صاحب باغ را است فِيهَا در ان بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه ميوها نه همين خرما وانگور بجهت
آن با بهجت تفضيل وكثرت ايشان است وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وحال آنكه فرا رسيد خداوند اين باغ را پيري وبزرگ سالي وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ومر او راست
درين پيري فرزندان ضُعَفَاءُ خوردان وناتوان ومعيشت پدر وفرزندان همه ازين بوستانها است فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس برين بوستان
رسيد باد گرم وگويند گردبادي فِيهِ نَارٌ در ان باد آتشي وهمچنين باد آتشين را سموم ميگويند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم وصاحب
باغ متحير ومهموم فرو ماند اين مثل عمل منافق ومرائي است كه سموم عدل الهي باغ اعمال ايشان را كه بدان اميد واري دارند بسوزند وايشان مهجور ومحروم

بمانند

مانند مثنوي نه كاري كه بايد مزد بران نه مالي كه سنبد نفقي دران نه زاري بار برقي افروخته همه كشت عمل ايشان سوخته كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ
بيان كه در باب صدقه وجها وگروه شنيد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بيان ميكند خداي لَكُمُ الْآيَاتِ براي شما نشانهاي الطاف حسان خود لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ شايد كه شما دران تفكر نمائيد ودر عبادت ديگري را راه وتريك نسازيد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه مومنان أَنْفِقُوا نفقه كنيد
در راه خداي مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاكيزهاي آنچه كسب ميكنيد بتجارت وصناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا واز انچه بيرون آورديم لَكُمْ مِنَ
الْأَرْضِ براي شما از زمين حبوبات واشجار مثمره [illegible] بوقت رسيدن خرما انچه رسيده وتر وگزيده زبودي پنهان [illegible] مسجد
در گوشه نهادندي تا فقراي مهاجرين تناول نمودندي روزي يكي از مال داران دنيا دوست دو بست صاع خرما از ان متاع كه هيچ نيرزيدي
بياورد ودر ميان خرماهاي نيكو بريخت وكالاي خبيث خود را با آن متاعهاي پاكيزه بر آميخت حق تعالى ازين معامله نهي كرد وفرمود كه از اطيب مال
صدقه دهيد وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ وقصد مكنيد بچيزي تباه وناخوش كه از ردائت [illegible] مِنْهُ تُنْفِقُونَ از ان چيز نفقه كنيد وَلَسْتُمْ
بِآخِذِيهِ وحال آنكه نيستيد شما فرا گيرنده چنان چيز را اگر شما را دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ مگر آنكه چشم فرو خوابانيد در اخذ آن و
مساهله ومسامحه كنيد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ وبدانيد كه خداي غَنِيٌّ بي نياز است از كسي كه تصدق كند مال خبيث حَمِيدٌ ستايش كننده است آنرا كه صدقه
از مال پاكيزه دهد الشَّيْطَانُ ديو سركش يعني ابليس [illegible] كه يكي از شياطين انس يا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده ميكند شما را بفقر و
احتياج يعني ميترساند در وقت انفاق از درويشي ومحتاجي وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وميفرمايد شما را به بخل وامساك ومنع صدقات وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ
وخداي وعده ميدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً مِنْهُ آمرزشي از خود مر گناهان شما را در عقبي وَفَضْلًا وافزوني روزي [illegible] وَاللّٰهُ
وَاسِعٌ وخداي بسيار فضل است بر منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ايشان مر سعت فضل ومغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ ميدهد خداي حكمت
مَنْ يَشَاءُ هر كرا ميخواهد [illegible] رحماني [illegible] شيطاني [illegible]
رحماني مشعر باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ وهر كرا حكمت داده فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس بدرستي كه داده شد [illegible] بسيار [illegible] اولو الالباب
[illegible] متاع الدنيا قليل [illegible] فقد اوتي خيرا كثيرا [illegible]
[illegible] قليل [illegible]
شعر رضينا قسمة الجبار فينا لنا علم وللاعداء مال فان المال يفنى عن قريب وان العلم باق لا يزال
بيت علم [illegible] زر وسيم [illegible] وَمَا يَذَّكَّرُ [illegible] موعظها
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ [illegible] وَمَا أَنْفَقْتُمْ وانچه بيرون كرديد اي مومنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندك يا بسيار [illegible]
[illegible] از روي ريا يا اخلاص در راه خدا يا غير آن أَوْ نَذَرْتُمْ يا بر خود واجب كردانيد مِنْ نَذْرٍ [illegible] معين يا غير معين در طاعت يا معصيت
فَإِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ پس بدرستي كه خداي ميداند او را وفراموش نميكند وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونيست مر ستمكاران را كه نفقه بريا كنند ونذر معصيت كنند
[illegible] طاعت كرده [illegible] مِنْ أَنْصَارٍ از ياري دهندگان در آخرت كه عذاب ازيشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ
اگر آشكارا كنيد صدقهاي خود را بوقت دادن فَنِعِمَّا هِيَ پس نيكو چيزي است [illegible] رغبت [illegible] لازم شود [illegible]
[illegible] وَإِنْ تُخْفُوهَا واگر پنهان داريد صدقات خود را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ وبدهيد آنرا بدرويشان [illegible]
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ريا وسمعه ودور مي ماند [illegible] محفوظ
بعضي از علما حكم اخفا عام دارند در فرايض ونوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام در اخفا مبالغه عظيم مينمودند
[illegible] در صدقه تطوع [illegible] كه اخفا متعلق بنوافل است ودر فرايض اظهار اولي است [illegible]
[illegible] است [illegible] حق سبحانه وتعالى [illegible] اداي زكوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولي باشد واز ابن عباس رضي
منقولست كه صدقه سر در تطوع افضل است از علانيه بهفتاد مرتبه ودر حديث آمده كه صدقة السر تطفي غضب الرب واز كمال كرم الهي است
كه در صدقه فرمود كه اگر اخفا كنيد شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ ودور گرداند از شما [illegible] مِنْ
سَيِّئَاتِكُمْ بعضي از گناهان شما [illegible] وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخداي بانچه ميكنيد [illegible] خَبِيرٌ دانا است [illegible]

فرض کفایت است بقولی فرض عین بشرطیکه فراغ کاتب و قول آنست که فرض بوده و منسوخ شد بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی
و اولی آنکه کاتب چون التماس کنند ان یکتب اگر بنویسد وثیقه معامله را کما علمه الله همچنانکه بیاموخت او را خدا تعالی یعنی بدان نوع که او را شرعی تعلیم
شده فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل و باید که املا کند کاتب الذی علیه الحق آنکس که بروی است دین و بزبان خود اقرار کند ولیتق
و باید که بترسد املا کننده از خدا تعالی ربه که پروردگار اوست ولا یبخس و کم نکند منه شیئا از آن حق که بروست چیزی را
فان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکسی که بروست حق یعنی بروست دین سفیها جاهل بی وقوف یعنی با امر غیر رشید چون مجانین
و مردم مبهوت او ضعیفا یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری بیکاره سیده او لا یستطیع یا که مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند ان یمل
هو آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا واسطه آنکه در زبانش لکنت پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا
نبود فلیملل پس باید که املای آن حق کند ولیه ولی او یعنی آنکه کارساز اوست یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع
و باید که ولی اقرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود شهیدین دو گواه من رجالکم
از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فان لم یکونا پس اگر این دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند
فرجل پس یک مرد وامراتان و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب زنانی در موضع مستور مسموع است و با
مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول
است و گواه باید که باشد ممن ترضون از آن کسانی که پسندیده اید و راضی باشید من الشهداء از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را
و ... یعنی دو زن برای آن باید ان تضل اگر فراموش کند احدیهما یکی از آن دو زن معامله که بر آن گواه بوده فتذکر پس باید که یاد
دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان آن دیگر را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان بر امزجه زنان غالب است پس دو زن باید که بتذکیر یکی نسیان
دیگری زائل کرده ولا یاب الشهداء و باید که سرباز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادای یا تحمل
آن ولا تسأموا و ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی که خورد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن
الی اجله تا مدتی که او مقرر شده با قرار مدیون ذلکم این کتابت شما اقسط راستتر است عند الله نزدیک خدای تعالی واقوم و محکمتر
للشهادة مر گواهی دادن را چه کتاب مذکر شهود است وادنی و نزدیکتر است کتابت الا ترتابوا آنکه در شک نشوید در مقدار حق و مدت آن
و تعیین شهود و حق چون رجوع نماید بکتاب الا ان تکون مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی بحضور تدیرونها بینکم که میگردانید
آنرا میان خود یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی الا تکتبوها آنکه ننویسید آنرا واشهدوا
و گواه گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد و حکم این نیست منسوخ است بآیت فان امن بعضکم بعضا الایه
ولا یضار کاتب و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را اکراه و اجبار کتابت نفرمایند ولا شهید و نه گواه را جبر بر اداء و
بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد یا معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند معنی
آنست که باید که کاتب تحریف نکند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی
در نگذرد و گواهی بدهد بوقت طلبیدن وان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملان آنچه که نهی کردیم از اضرار کاتب فانه فسوق
بکم پس آن فعل منهی که گفتیم نافرمانی باشد لاحق شما واتقوا الله و بپرهیزید از خدای تعالی و فرمان او را خلاف مکنید ویعلمکم الله
و می آموزد خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما را والله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیز علیم داناست وان کنتم
و اگر باشید شما علی سفر در سفری عازم بجائی یعنی در راه است ولم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد
و ادوات کتابت فرهان مقبوضة پس وثیقه باید گرو یا گروی قبض کرده شده یعنی فرا ستده فان امن پس اگر ایمن دارد بعضکم بعضا
برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فلیؤد الذی اؤتمن پس باید که ادا کند آنکس که امین شمرده شده امانته امانت او را
ولیتق الله و باید که بترسد از خدا ربه پروردگار او در خیانت ولا تکتموا الشهادة و مپوشید گواهی که پوشیدن آن
... کبیره است ومن یکتمها و هر که بپوشد گواهی را فانه آثم قلبه پس بتحقیق گنهکار است دل او ...

متعلقه

متعلقه اعضای ظاهره والله بما تعملون علیم و خدای تعالی بانچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم داناست لله ما فی السموات
و خدا یراست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست عوالم روحانیه که بستار غیوب و بواطن صفات اند وما فی الارض و آنچه در
زمینهاست از ارکان و موالید یا اوراست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند وان تبدوا و اگر آشکار کنید ما فی انفسکم آنچه
در نفسهای شماست از عزایم و نیات او تخفوه یا پنهان دارید یحاسبکم به الله شمار میکند شما را خدای تعالی بدان چیز یا خبر میدهد شما را
از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه و تعالی روز قیامت اعمال بنده را تمام بروی عرضه کند از گفتار
و کردار اعضا و اندیشه دل فیغفر لمن یشاء پس بیامرزد بعد از آن احصا مر آنکس را که خواهد بفضل ویعذب من یشاء و عذاب کند هر
که خواهد بعدل خود والله علی کل شیء قدیر و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب قدیر تواناست بعضی بر آنند که این آیت بآیت لا یکلف
الله نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعی گویند محکم است نه زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این
خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف الله بعد از این برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده
که چون این آیت نازل شد صحابه کرام رض از تامل در مضمون آن متالم گشته بی طاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار
رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نمودند که بملازمت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه رفته صورت حال بموقف عرض رسانند پس بآستانه
جناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق یعنی ما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت
استماع آن نداریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عمل است گفتند یا رسول الله ... در قبضه اقتدار ... اندیشها در نتیجه اختیار
ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر ... در خاطر ما خطور مینماید و ما از آن کراهه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم حق سبحانه میفرماید یحاسبکم به
الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم علیه السلام فرمود که شما همان میگوئید که بنی اسرائیل
گفتند سمعنا وعصینا لا جرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا واطعنا دلهای اصحاب از کلام سید حیات اطمینان تمام یافته
گفتند سمعنا قوله واطعنا امره و به برکت این گفتار کار دشوار ایشان روی باسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای این امت و سبکباری ایشان
این آیت فرستاد که آمن الرسول گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد علیه الصلوة والسلام بما انزل الیه بدان چیز که فرستاده شد باو
من ربه از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع والمؤمنون و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند
اما ایمان رسول بانه تحمل تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهة تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کل
همه ایشان از نبی و متابعان او آمن بالله گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او
وملائکته و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند نه بنات وی و بنوع میگویند که الملائکة بنات وی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا
و وصول ... اند برسل وکتبه و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخنان اوست غیر مخلوق ورسله و بفرستادگان او که همه پاک معصوم
اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند لا نفرق میگویند مومنان که ما جدائی نمیکنیم در ایمان بین احد میان هیچیک من
رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم به خلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند وقالوا سمعنا و گفتند مومنان شنیدیم
قول خدا را واطعنا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضرت غیبت بدرره خطاب بر آمده گفتند غفرانک ربنا بطلبیم آمرزش ترا
ای پروردگار ما والیک المصیر و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت
و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی او مکی است و بیواسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود
رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنج گانه و خواتیم سوره البقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر را
بیامرزند مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای و در ینابیع آورده که چون رسول علیه السلام به معراج رفت و بساط کونین را بر قدم همت طی کرده به منزل قرب
رسید مثنوی سوی عالمی شد که عالم نماند ۞ وز او در میان سایه هم نماند ۞ برون آمد از پرده بود و خویش ۞ نگه کرد بی پرده مقصود خویش
بوقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن
الرسول بما انزل الیه من ربه چنانچه خواجه عالم صلوات الله علیه السلام مناجاتی کرد محتوی بر آنکه ... کرامت بر مومنان است

بنوازند و نیست حق تعالی فرمود و المؤمنون کلٌّ آمن الآیه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند حواله عالم علیه السلام فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که متمم بر ایشان سهل کردم لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را یا نه فرماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت و لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کسب کند از نیکوئیها و علیها ما اکتسبت و بروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت علیه السلام درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا لا تؤاخذنا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم عملی نیکو از ما فوت شد او اخطانا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب گناهی شدیم ربنا ای پروردگار ما و لا تحمل علینا و بار منه بر ما اصرا باری گران کما حملته همچنان که بار کردی آن چیز گران را علی الذین من قبلنا بر آنهائیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکلیف شاقه بر ایشان واقع شده بود ربنا و لا تحملنا ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة لنا به آن چیزی را که نیست طاقت ما را بآنکه حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران که این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول حکمی است مراد تسلط شیطان است بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان برداری او باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا به الحرمان از صراط مستقیم واعف عنا و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فراموشیهای ما را واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را وارحمنا و ببخش بر ما بقبول طاعتهای ما انت مولانا تو کارساز و یاری دهنده مائی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رض این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه علیه السلام این دعا در شب معراج میگفت و ملائکه آمین میگفتند

سورة آل عمران مدنیة و هی مائتان آیة

حق سبحانه و تعالی اجابت ... فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح صوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلای عمیم حق است و لام بلطف کریم او و میم به محبت قدیم یعنی برکات آلای او در همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی با ارباب خصوص مخصوص و فیض محبت او بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزاوار پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیات هر زنده از وست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت علیه السلام در باب عیسی علیه السلام مناظره بکنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما پیش از تو اسلام آورده ایم حضرت فرمود که اسلام بر دو چیز ... و صاحبه و دین الهی بر گوش دارید حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی علیه السلام حق بجانب خصمیم و اگر عیسی علیه السلام پسر او نیست پس پدرا و کیست رسول علیه السلام فرمود که در مذهب ما و شما فنا بر خدای روا نیست و عیسی علیه السلام شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت میکنید و حق سبحانه ازین همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخواستند و رفتند و هشتاد و چند آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تارة در الوهیت عیسی علیه السلام و تارة در نبوت محمد علیه السلام واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق براستی و اخبار درستی و دلالات مفصل مصدقا در حالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و انزل التوراة والانجیل و فرو فرستاد توریت و انجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی حق مذکور است و بدین نفی ابطال قول یهود و نصاری و انچه نسبت بعزیر و عیسی علیه السلام میگویند ثابت میشود و انزل الفرقان و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتی است که مقارن نزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود ان الذین کفروا بدرستی که آن کسانیکه بگرویدند بایات الله به نشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ابتدای لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذابی سخت یعنی سخت

والله عزیز و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کائنات فی الارض و لا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی علیه السلام به بعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بوده پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هو آن خدای که علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم آنکس است که تصویر میکند شما را فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکور و اناث سیاه و سفید و ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و محتاجی خدا را نشاید و خالق همه الله است لا اله الا هو مکرر جهت تقریر وحدانیت است و نفی عقاید نصاری که ثالث ثلاثه قائل اند العزیز غالب بی همتا و بی مانند الحکیم دانای محکم کار هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی از این کتاب آیات محکمات آیتهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هن ام الکتاب آن آیات محکمه اصل معظم قرآن است و اخر و آیتهای دیگر متشابهات مانند یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی شرح فرموده که عقل بیان محکم میداند و بمتشابه بی نقل و عقل راه نتوان برد و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل دلیل بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون هر سوره از مقطعات غیر مکرر در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الم هفتاد و یک است و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک است و المر دویست و هفتاد و یک و اشتباه میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فاما الذین پس اما آن کسانیکه از جهت تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهی است انکار در سخن الهی فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه آن چیزی را که از لفظا و متشابه و معنی مشکل است منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرک است با تکذیب قرآن یا پرسیدن پیغمبر و گفتند از پیشینیان تفسیر مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و ابتغاء تاویله و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و تمنای خود و ما یعلم تاویله و نمیداند تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای که از آن فرو فرستاده و امام سجاوندی شرح فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت این جا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند چه بحقیقت غیر حق سبحانه به تاویل آن عالم نیست والراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به ایمان آوردیم بوی کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ماست و ما یذکر و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متابع و اثر خود را بر بور عمل آراسته و میگویند ای پروردگار ما لا تزغ بجهان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه راست نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک رحمة از نزد یک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض رحمت است یا ما را ارزانی دار عصمتی خالی از شک و شبهه انک انت الوهاب بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده و که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود و قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت علیه السلام را سرزنش میکنند که درویش است و پسر آن ندارد و خود با موال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لن تغنی عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باو جود آنها علم مباهات می افراشتند من الله شیئا از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در مانند و نه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم رانند و اولئک و آن گروه هم وقود النار ایشان آتش انگیزان دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت علیه السلام کداب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعون

است و تکذیب موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و عادت آن کسان نیز که پیش فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ داشتند
آیتهای ما را یا معجزات ما را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس گرفت ایشان را خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان از انکار و تکذیب و غیر آن وَاللَّهُ
شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است بر کافران قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا بگوی ای محمد مر آن کسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند
در واقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب میشوید در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی
دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ بدرستی که بود شما را علامتی و نشانی
در درستی نبوت محمد علیه السلام فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در قصه آن دو گروه که بهم رسیدند و بهم دچار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ گروهی کارزار میکنند در راه خدای که لشکر پیغمبر علیه السلام بودند سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و
سی و شش تن انصاری وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی کافر بودند … حزبی که لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُم می دیدند مسلمانان ایشان را
یعنی لشکر کفار را مِّثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ یعنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما خدای تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان
را بر دو تن از کافران غالب گردانم مائتين يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ در دین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده
بحرب رسند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و در اخبار آمده است که در میدان حرب مؤمنان را اندک بچشم کافران
وا نمود تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون
کافران باشند و ضمیر هم راجع بمؤمنان و علامت صحت نبوت این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت میدهد بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ بیاری کردن خود هر کرا
خواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری است لِّأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینائی را مراد
بینائی دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شد و بعضی آراسته شده است برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی
آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد
و گفته اند مزین شیطان است که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ
و پسران که محبوب طباع والدین اند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ و قنطارهای گرد کرده و نهاده و بادفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشت هزار مثقال نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسبان
علامت دار مراد آن نشان اسب است که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غره و محجل امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است
با تمام خلقت یا راه وار یا فربه یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بود وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار
با زمینها برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری است که برخورداری باید ازان در
زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکوئی های بازگشت حسن المآب
جز در قرب رب الارباب متصور نیست بیت ای دل از درگاه جانان رخ متاب ؛ زندگی خواهی بجانان اقتراب ؛ چند گردی
کوه و صحرا در هوس ؛ پیش او آی انه حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بگوی ای محمد یا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ
به بهتر ازینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مؤمنان باشد یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع
دنیا را دست باز داشتند چون اهل صفه مر ایشانراست عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانها است که اندک
ازان بهتر است از دنیا و آنچه در و است و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خير من الدنيا وما فيها پس صفت
آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود انهار در قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
باشند متقیان دران بوستانها ذکر خلود جهت آن است که نعمت خلود دران بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشانراست جفتها
از حوری و انسی مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه و از قاذورات که نساء دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ و دیگر ایشانرا
خوشنودی است از خدای و این از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال
ایشان الَّذِينَ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا

امنا

آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرمودی فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را از صغایر و کبایر عصیان را پس بفضل تو وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ و نگاهدار ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ و در صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن
یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان برداران امر خدا را در نهان و آشکارا
وَالْمُنفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات
یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد به جماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در منهاج
مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله فی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات اند نزدی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوبیکه توجه است
بغیر حق بیت گناه آمد شهود ماسوی الله ؛ ازین نوع گناه استغفر الله ؛ و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک است و صدق ابتدا
تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال نقص نفس بع الفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید است و تا سالک روی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای نور است این
فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد در شب وجود ما عداه که نمودی بود زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت
روی نماید و این سر کلام تمام طغای السراج فقد طلع الصبح این جا چهره کشاید بیت لمعه نور قدم چو تافت زاکوان ؛ جمله مرادات محی ثبات بر آمد
صبح وصال از مید و همه آفاق ؛ هر طرفی بانگ الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت
علیه السلام سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدام است این آیت نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای یعنی حکم کرد
یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ که او است خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان
نیز بهمچ حه گواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مؤمنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت همین گواهی میدهند قَائِمًا
در حالتی که هر یک از علما قایم اند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدا گواهی داد او بوحدانیت خود و او قایم مقام بود بعدل یعنی حاکم براستی
و گفته اند شهادت حق نصب دلائل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بدان و احتجاج بران و فضیلت علما
و شرف ایشان از اقران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار جهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادله
توحید الْعَزِيزُ قوی است و غالب یعنی ممتنع است از انکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر بر وصف امر چه همه مامور اند باظهار
کلمه توحید الْحَكِيمُ دانا در شهادت او وحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای دین اسلام
است نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند در انکه دین اسلام حق است و محمد رسول علیه السلام پیغمبر بحق آنانکه
أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از انکه آمد بدیشان دانش حقیقت اسلام
یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان انگاه آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جور که در میان ایشان است یا میل بریاست
و نزدیکی قوم وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که کافر گردد بقرآن یا معجزاتی که خدای تعالی محمد علیه السلام ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای تعالی بعد از حساب ایشان جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ
حَاجُّوكَ پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصارای نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام فَقُلْ
أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ لِلَّهِ روی خود را یعنی خودی و گفتار و کردار و نیت و دل خود را بسپردم مر خدای را
وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُل و بگوی ای محمد لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آن کسانرا که کتاب بدیشان
داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب ندانسته اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام یعنی استفهام
بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند و او حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت
بمقصد اصلی رسیدند وَّإِن تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس بر تو نیست که بر تو پیغام
رسانیدن است و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و بتصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که
آن گروه که کافر اند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن محمد علیه السلام یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ

نصف

النَّبِيِّينَ و میکشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه ایشان مستحق کشتن باشند و این سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند
و این صورت اشنع است از آنکه از قصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت پناه علیه السلام مروی است که بعد از آنکه و ثلث آیت فرمود که بنی
اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز کشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان بر خواستند تا بر ایشان امر معروف
و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای تعالی میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشند آنانرا نیز که از روی حقانیت
يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی ما سوای انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده
ایشانرا بعذاب دردناک یعنی وعید و ایشانرا بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند
که بی شایبه شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشته و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند ما بر عهده احکام توریتیم و شریعت موسی علیه السلام
عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس او را ثنا نمی ستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بدان مترتب نشود وَمَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ و نیست ایشانرا یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی
آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده‌اند بهره‌ای مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اندک چیزی را دانسته‌اند از آن يُدْعَوْنَ إِلَى
كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان در قصه یهود خبر است که حکم رجم را منکر شده
و در سوره مائده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی گویند روزی حضرت رسالت علیه السلام جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان
بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست
بیارید و درین مجلس آنرا حکم سازیم ایشان ازین قول ابا نمودند و آیات توریت احضار نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت می خوانید
ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسای یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند
از حق ذَلِكَ این اعراض از حکم توریت ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آن است که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید
بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که [illegible] با چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد ایشانرا فِي دِينِهِمْ
در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آن چیزی که میبستند که [illegible] باعتقاد التهیه عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ
إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ از برای حساب روزی که هیچ شک نیست
در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و وا داده شود هر نفسی را بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو بن عوف رض روایت کرده که در غزوه احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید
آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع به پیغمبر علیه السلام نمودند و آنحضرت علیه السلام بدان موضع آمد کلند متین بدست مبارک
گرفت بقوت روحانی [illegible] بر آن چنان ضربتی فرود آورده که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست
که از نور آن آتش کوههای مدینه روشن شده بمداین رسیده و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضربتی
مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سوم لامعه ظهور نمود که قصور شام و
روم بنظر در آمد صحابه تکبیر فتح گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که مژده باد شما را که امت من برین ظفر یافته کوشکهای
حیره بتصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شعشعه رایت شریعت من سایه بر مشارق و مغارب اهل
یمن افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا در افکنده زبان طعن
بگشودند که عجب کاری که این هر دا بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکنند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و بار
خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهند حق سبحانه این آیت فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگو ای محمد که بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ
خداوند پادشاهی و متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی
ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برآنند که مراد بملک پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه تمام جهانداری بقبضه
اقتدار هر که میخواهد میسپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست ❊ از هر که خواست

بستد و آنرا که خواست داد ❊ و گفته اند ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که از قریش باز ستد و بمحرم
ساخته [illegible] علیه نبوت صلی الله علیه و سلم حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک
توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرای گشت امام احمد عرب رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست
و دلها در قبضه قدرت خداوند یکتا است هر کرا مقبول قلوب سازد او را بنظرات عنایت صاحب دولت نوازد و هر کرا از دلهای دوستان بیرون
بتعلقات غیر آن کند و دلتش بگدازد وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی وَتُذِلُّ
مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلا بر دیار
عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت مؤمنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا
و جلاء گفته اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیر را بصدق عقیدت بر صدر تمکن رساند
و نکبای حرص توانگر را در صف نعال [illegible] آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام عرب
غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تعز من تشاء و تذل
من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت این است که ترا با هزار و هفصد پیل جنگی
و پنجاه فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار کمل به جهت طلب زیادتی ملک به خانه هیچ مسکین گدایی آرد و در صف نعال بازداده مرا
با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد بیت اگر بقناعت آشنا شد ❊ از فیض تعز من تشاء شد
و انکه حرص و آز بیمود ❊ مقهور تذل من تشاء شد ❊ و نزد محققان عزت شهود و لقا و کشف غطا است و ذلت بحجاب حرمان و [illegible]
عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نکوئیها از اعطای ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملک
و اذلال بدست قدرت و اراده است اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه سبب نزول معلوم شد که کلام در بشارت اهل ایمان است
و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم با اکتفا کرده با حد الضدین چه از ضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب
است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است
چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید مثنوی بد به نسبت باشد این را هم بدان ❊ پس بد مطلق نباشد در جهان ❊ زهر ماران ماررا باشد حیات
نسبتش با دیگران باشد ممات ❊ یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را با عدم آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام
در بعضی ادعیه فرموده که الخیر کله بیدک والشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص ظلمت ضلال فواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن
ایمائی میفرماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوات و المصلین میفرماید بیت بلبل شاخسار باغ فراغ ❊ شاهباز الشمس ما زاغ
و شت چشم سرش چو دیده و سر ❊ روشنائی دو نرگس ما البصر ❊ چون نظاره جهان بر وجت ❊ هر ده و نیک آنکه دید شناخت ❊ کاینچه نیک اند خصایص قدم اند
و انچه بد ز نقایص عدم است ❊ کفت الخیر کله بیدیک ❊ لکن الشر لا یعود الیک ❊ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و نزع
و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانائی تُولِجُ اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول
آفتاب بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزائی روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام
سال میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده می
سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول اللیالی می شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا
مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه
و دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند طیب را از خبیث بیرون می آری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مؤمن
چون کنعان از نوح علیه السلام و مؤمن را از کافر چون ابراهیم علیه السلام از آزر وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هر کرا
خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستی کنند
الْكَافِرِينَ با گروهی کافر که دشمنان اند أَوْلِيَاءَ دوستان متولیان و امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون از مؤمنان یعنی دوست

مؤمن خير مؤمن نشايد پس مؤمنان بايد كه كافران را بدوستي نگيرند جمعي از انصار با يهود طريق دوستي اختيار كرده بودند و عقد موالات وعهد
مواخات درميان آورده حق سبحانه ازان نهي فرموده ازروي تهديد گفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ وهركه بكند اين دوستي با دشمنان
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نيست آن كس ازدين خداي فِي شَيْءٍ در چيزي يعني از دين حق هيچ ندارد إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مگر آنكه بترسيد
مِنْهُمْ تُقَاةً از ضررهاي كافران ترسيدني وحذر كردني حكم تقيه در ابتداي اسلام وقبل از استحكام امور دين بوده اما امروز رخصت
تقيه جز در دار الحرب نيست وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ وميترساند خداي شما را در ارتكاب مناهي نَفْسَهُ از عذاب نفس خود يعني عذابي كه صادر باشد
از محض قهاريت حق سبحانه بواسطه غيري نفس عبارت است از ذات چيزي وحقيقت وهويت او پس هرجا كه لفظ نفس در شأن حق سبحانه
ايراد كنند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ وبسوي جزاي خداوند است بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا بگوي اي محمد اگر پنهان
داريد مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سينهاي شما است يعني در دلها از موالات كفار أَوْ تُبْدُوهُ يا آشكارا كنيد مافي الضمير خود را يَعْلَمْهُ
خداي آنرا ميداند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وميداند آنچه در آسمانها است از اصناف علويات وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمين است از انواع سفليات
وَاللَّهُ وخداي كه علم ذاتي او بهمه محيط است عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ برهمه چيزها توانا است وقدرت او برهمه مقدورات احاطه كرده پس بر هرچه ميكنيد
ومكافات آن ميتواند پس ظلم ومعاصي مكنيد وبترسيد يَوْمَ تَجِدُ از روزي كه بيابد كُلُّ نَفْسٍ هركسي از عمل كنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه كرده
باشد از نيكي مُحْضَرًا حاضر گردانيده نزديك خود يعني به سبب صحايف حسنات وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ وآنچه كرده باشد از بدي تَوَدُّ دوست دارد آن نفس
لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا اگر باشد ميان او وَبَيْنَهُ وميان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازه دوري يعني كاهي كه مطلقا عمل خود را نبيند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ
وحذر ميفرمايد خداي شما را از غضب وعقوبات خود در فتوحات آورده كه خداي شما را ميترساند ازانكه در ذات او تفكر كنيد [illegible]
ميان ذات خود وذات خلق ما للتراب ورب الارباب ... چه نسبت ذره را با عين خورشيد · چه دعوي خاك را با عالم پاك
وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ وخداي مهربان است به بندگان خود كه مبالغه ميكند در تحذير ايشان قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگوي اي محمد اگر هستيد
شما اي يهود ونصاري كه لاف نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ در عالم افكنده ايد ودعوي ميكنيد كه تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست ميداريد خدا را
فَاتَّبِعُونِي پس پيروي كنيد مرا يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا خداي شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وبيامرزد گناهان شما را وَاللَّهُ
غَفُورٌ وخداي آمرزنده است گناهان كساني را كه بر متابعت من راسخ باشند رَحِيمٌ مهربان است بر ايشان برحمت خاصه اين خطاب
با قريش است كه ميگفتند ما بتان را براي خداي دوست ميداريم وبه شفاعت ايشان نزديك خداي آسمان اميدواريم ايشانرا گفت اگر
حق را دوست ميداريد متابعت حبيب او را فرو مگذاريد قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان بريد خداي را در اوامر ونواهي وَالرَّسُولَ وپيغمبر او را
در احكام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند واعراض كنند از طاعت خداي ورسول فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستيكه
خداي دوست نميدارد كافرانرا وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بران ميكند كه تولي از طاعت خدا ورسول كفر است إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستي كه خداي برگزيد آدم را كه پدر بشر است بتعليم اسما وسجده ملايكه وابوت انبيا واصفيا وَنُوحًا ونوح را بطول
عمر وترتيب سفينه ونسخ شريعت متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ ونفس ابراهيم را بخلت ونجات از آتش نمرود وامامت آدميان وبناي
خانه كعبه وَآلَ عِمْرَانَ وآل عمران را كه موسي وهارون بودند برسالت وتكليم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالميان زمان ايشان گفته اند
ابن عمران پدر مريم است وآل او مريم وعيسي بوده اند كه خداي تعالي ايشانرا برگزيد مريم را بقدس وطهارت وعيسي را بكتاب ورسالت
ذُرِّيَّةً وهمچنين برگزيد فرزندان اين پيغمبرانرا بَعْضُهَا برخي از ايشان مِنْ بَعْضٍ از برخي زاده شده مراد اولاد وپسنديده
آباي برگزيده وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخداي شنوا است مراقوال باطله يهود را كه گفتند نحن ابناء الله واحباؤه يا مزخرفات نصاري را
كه عيسي وعزير ابن الله گفتند عَلِيمٌ دانا است باغراض فاسده ايشان ازين مقالات آورده اند كه عمران نيك مردي بود از اولاد سليمان نبي
داشت حنه نام كه خواهر او در نكاح زكريا بود وقتي به بيت المقدس رسيده بود در حالت توجه عبادا نچه خوش داشت در خاطرش گذشت كه چه بود
اگر فرزندي او دي و انجا فرستادمي چون آبستن شد نذر كرد كه او را محرر كرد اند براي خداي تعالي چون بزاد دختري بود غمناك شد حق تعالي بر شكستگي دل وترحم فرمود
و دخترش كه مريم بود بعوض پسر قبول فرمود دانست كه حق از حكايت او خبر ميدهد وَإِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ ياد كن اي محمد چون گفت زن

عمران بن ماثان كه حنه بنت فاقوذ بود وقتي كه حامله شد رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ اي پروردگار من بدرستي كه نذر كردم لَكَ مَا فِي بَطْنِي براي تو
آنچه در شكم من است مُحَرَّرًا آزاد كرده شده از قيد تعلقات دنيا تا خاص ترا پرستد وخدمت مسجد تو كند ودران زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ
ميداشتند وفرزندان براي آن كار نذر ميكردند ودر شريعت ايشان بر فرزندان انقياد والدين در چنين نذر با فريضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران
گفت وي كه اين چيست كه كردي شايد كه در شكم تو دختر باشد وخدمت مسجد را نشايد در زبان حنه جاري شد كه فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول كن خدايا از من آنچه
نذر كردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستي كه تو شنواي سخني را كه در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ داناي بقصد من درين نذر كه جز رضاي تو نجستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا
پس آن هنگام كه بنهاد او را حنه چون زاد حنه بنت با نذر وقَالَتْ گفت بسبيل اعتذار وتحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا اي پروردگار من بدرستي كه من
بنهادم آن بار را أُنْثَىٰ فرزند ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخداي داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بآنچه بار نهاده بود حنه ووضعت خوانده يعني خداي داناتر بود بآنچه
حنه وضع كرده وقراءت بر اين تقدير مقوله قول حنه است والقراءت ... قول الله تعالي وَلَيْسَ الذَّكَرُ گفت حنه كه نيست فرزندي كه من طلب كردم در
خدمت كنيسه كَالْأُنْثَىٰ همچون فرزند ماده كه من زاده ام وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا بدرستي كه من نام نهادم او را مَرْيَمَ ومعني اين لفظ در زبان ايشان
امة الله است يعني كنيزك خداي وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وبدرستي كه من در پناه مي آورم او را بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا وفرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ از ديو رانده شده ... ببركت دعاي حنه بروزگار مريم وعيسي رسيده وانس شيطان محفوظ ماندند ودر حديث آمده
كه هيچ مولودي نباشد الا كه شيطان او را مس كند در وقت ولادت ... از مس شيطان الا مريم وپسرش ...
فَتَقَبَّلَهَا پس قبول كرد مريم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ به پذيرفتن نيكو جهت خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا وبروياند او را يعني نشو ونما
داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو ونمائي نيكو يعني پرورش يافت بر صلاح وعصمت وسداد ومعرفت كه چون بحد سالكي رسيد بانواع عبادت برهمه احبار غالب
شد ميگويند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق رباني القصه مادر او را بعد از ولادت به بيت المقدس آورده وسدنه واحبار را گفت خذوا
دونكم هذه النذيرة فرا گيريد اين نذر كرده شده را كه ازان خداي است بزرگان بقبول وي رغبت نمودند ميان ايشان خلاف افتاد تا قرعه
زدند بران وجه قلمهاي خود را كه بدان كتابت تورات ميكردند بكنار نهر اردن برده درجوي آب افكندند بشرط آنكه قلم هركس كه برسر آب آيد پرورش
مريم بدو متعلق باشد القصه قلم زكريا بر روي آب آمده كفالت مريم بر زكريا مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا وفرا گرفت حق تعالي مريم را بر زكريا وزكريا عليه السلام
... چون از حد طفوليت در گذشت در مسجد غرفه كه جز بنردبان صعود بران ميسر نشدي براي او ترتيب
داد وهرگاه كه زكريا از تفحص حال او فارغ شدي در غرفه محكم بسته كليد با خود داشتي ودر حفاظت وحراست او نهايت كوشش نمودي تا مريم
بزرگ شده انوار ولايت بر صفحات احوال او لايح گشت كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا هرگاه كه در آمدي بر مريم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زكريا بغرفه كه مريم آنجا مي نشست
وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا يافتي نزد او رزق يعني ميوه زمستاني بود در ميان تابستان ومحصول تابستاني در فصل زمستان زكريا كه چند نوبت
اين صورت مشاهده كرد قَالَ يَا مَرْيَمُ گفتي اي مريم أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا ازكجا است ترا اين ميوه در غير وقت قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ گفت
مريم اين رزق كه ميبيني از نزديك خدا است إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بدرستي كه خداي روزي ميدهد هر كرا ميخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ
بيشمار از جهت كثرت يا بغير استحقاق مرزوق هُنَالِكَ در آن وقت كه زكريا ميوه تازه ديده وغير هنگام مشاهده كرد با وجود كبر سن بوجود فرزندي ...
در همان محراب دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زكريا پروردگار خود را قَالَ رَبِّ هَبْ لِي گفت اي پروردگار من ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً
طَيِّبَةً از نزديك خود فرزندي پاك از آلايش گناه إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ بدرستي كه تو آواز كرم شنونده دعائي يعني اجابت كننده آني
فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا كردند او را فرشتگان وگويند يعني جبرئيل بود جمع به جهت تعظيم او را بطريق جمع ياد كرد وَهُوَ قَائِمٌ وحال آنكه زكريا
عليه السلام ايستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز ميگذارد در محراب مريم يا در محرابي كه داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ
مژده ميدهد ترا بفرزندي كه نام او يحيي است ومعني يحيي آن است كه نام پدر بدو زنده باشد يا دين پدر بدو زندگي يافت مُصَدِّقًا حالتي
كه اين فرزند باور كننده باشد وايمان آرنده بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ بعيسي عليه السلام واو كلمه است يعني عيسي كلمه ايست اين گفته شده كه بي پدر متولد شد
وبكلمه كن پيدا شد مِنَ اللَّهِ از نزديك خداوند تعالي آورده اند كه اول كسي كه بعيسي عليه السلام ايمان آورد يحيي بود وعلي نبينا وعليه السلام ...
صفت يحيي اين است وَسَيِّدًا ومهتري بحلم وعلم وتقوي كه شرايط سيادت است آراسته وَحَصُورًا وباز ايستاده از زنان يا خود را بازدارنده از هم

داعیب ونبیا من الصالحین وپیغمبری باشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او و صلاح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند
مدد شاده و چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی غلام از کجا باشد مرا پسری وقد
بلغنی الکبر و بدرستی که مرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وامرأتی عاقر و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مریم بود و نا زاینده است
بار آوری نمی سازی بار بهمین پیری فرزندی میسر شود قال گفت خدای با جبرئیل گفت بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید اثر ی
الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی آیة گفت زکریا ای پروردگار من
گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند قال آیتك گفت جبرئیل که خدا میگوید نشانه تو الا تکلم الناس ان ت
سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبانروز الا رمزا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا بسر یا بدست یا بزبان
واذکر ربك کثیرا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وسبح بالعشی والابکار و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصه زکریا
در سوره مریم خواهد آمد ان شاء الله تعالی واذ قالت الملئکة و یاد کن از زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملایکه مشافهه گفتند یا مریم
ای پرستار خدای ان الله اصطفاك بدرستی که خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا به خدمت یا پرورش داد ترا
بجمعیت وطهرك و پاك ساخت ترا از لوث شرك یا از قاذوراتی که زنان را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه
واصطفاك تکرار از برای تاکید است یعنی و بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان یا آنکه ترا بی شوهر فرزند داد
و بخبر جبرئیل مخصوص کرد یا مریم اقنتی لربك ای مریم فرمان برداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را واسجدی و سجده کن
خدا را وارکعی مع الراکعین و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با اخیار بیت المقدس ذلك اینها
که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو ای محمد علیه الصلوة
والسلام نوحیه الیك وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و نبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس
اذ یلقون اقلامهم آن هنگامی که انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم یکفل مریم که کدام
است از ایشان که بار بندد سر خود بتعهد مریم وما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمه میکردند در
کفالت مریم اذ قالت الملئکة و یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و صحیح آنست که جبرئیل علیه السلام گفت یا مریم ان الله
یبشرك بکلمة منه ای مریم بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را کلمه از آن گفت و کلمه
کن حاصل شد بی پدر و اگر چه بر مجموع از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق
عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمه المسیح عیسی ابن مریم نام آن کلمه مسیح لقب است و عیسی اسم
تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است علیه السلام و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعربی
مسیحا باشد یعنی مبارک وجیها فی الدنیا و شناسی تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت یا به محافظت یا به مخلوق شدن
بلفظ کن یا بر رفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه ومن
المقربین و از نزدیک کردانیده شدگان بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن میگوید این فرزند با مردمان فی المهد
که آن بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر وقتی که شایسته گهواره بود وکهلا و سخن گوید این فرزند با مردمان در وقتی که کهل باشد
یعنی دو موی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت ومن الصالحین و از انبیا شایسته است قالت رب گفت مریم
وی استفهام بطریق استعظام ای پروردگار من انی یکون از کجا و بر چه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی بشر
و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلك گفت جبرئیل بر همین حال
که هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی امرا چون خدای حکم کند کاری را فانما
یقول پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم او است کن فیکون باش پس باشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت
تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با سباب و مواد بی آن قدرت دارد بر آفرینش

لیشا

اشیانی سیبی و ماده بیت اگه از وی پدید گشت سبب * بی سبب آفرینش چه عجب * قدرتی را که عجز نیست در آن * هست از بیخ
کارها آسان ویعلمه الکتاب و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم علیه السلام و جز آن
والحکمة و علم حلال و حرام یا حکم شریعت است والتوریة والانجیل و تعلیم دهند او را توریت و انجیل تخصیص این از کتب برای
جهت تفضیل است ورسولا و گرداند او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان
انی قد جئتکم با آنکه من بتحقیق آمده ام به شما بآیة من ربکم بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من است
و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول انی اخلق لکم من الطین بدرستی که من میسازم و تقدیر میکنم برای شما
از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ فیه پس میدمم نفس خود در او از آن مرغ از گل ساخته فیکون طیرا این میگردد
آن گل مصور مرغی زنده پرواز کننده باذن الله بامر خدای و بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر وی
نفس میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق
غایب میشد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وابرئ الاکمه و به میکردم نابینای مادر زاد را از علت و علامت سوم اکمه
والابرص و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض و علامت چهارم واحیی الموتی و زنده میکنم مردگان را
باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد مفسران بر آنند
که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلام بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت
پنجم وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تأکلون بآنچه شما میخورید وما تدخرون و آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای شما
مشهور آنست که در مکتب ما کودکان را گفتی که آمد امهات شما فلان طعام خوردند و برای شما فلان چیز نهاده اند چون ایشان بخانه آمدندی
و گفتی کو لاته معجزات را گفتندی ان فی ذلك بدرستی که درین پنج معجزه لآیة هر آینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است ایمان آورندگان که من بدعوی میرم ومصدقا و آمده ام شما را و باور دارنده لما بین یدی مر آن چیز را
که پیش از من بوده من التوریة که آن کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده و شاهد آنم ولاحل لکم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال
کنم برای شما بعض الذی حرم از آنها که در شریعت موسی علیه السلام حرم علیکم حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان
و تعجیل در شنبه روا داریم وجئتکم و آمده ام بآیة من ربکم به نشانی از پروردگار شما و او معجزات و دلایل است و ارادات بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه
همه در دلالت حکم یک آیت دارند فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت امر من واطیعون و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله
ربی بتحقیق که خدای پروردگار من وربکم و آفریدگار شماست فاعبدوه پس پرستید او را هذا صراط مستقیم این پرستش او راه راست
بندگی معبود فلما احس عیسی پس آن هنگام که دریافت عیسی منهم الکفر از جهود کلمه و دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجماع بود در مشاورت بر قتل وی چون
عیسی آغاز دعوت کرد جهودان قصد وی بر خواستند عیسی فرار نمود و از ولایت شام بجانب مصر رفت در راه بدریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی
با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدامست فرمود که بیائید تا دام توحید در لجه توحید افکنیم اگر این جا شکار ماهی میکنید آنجا شکار اربا ب الاشیاء
کاهی بکنید در معالم آورده که عیسی علیه السلام گفته بیائید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان
آوردند بعد از ان قال من انصاری الی الله گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قال الحواریون
گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب
عیسی علیه السلام فرمودند که نحن انصار الله ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمنا بالله گرویده ایم بخدای واشهد
بانا مسلمون و گواه باش یا عیسی که ما گردن نهاده گانیم دین خدا را پس آغاز دعا کردند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم
بما انزلت بآنچه فرو فرستاده بعیسی یعنی انجیل واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی علیه السلام فاکتبنا مع الشاهدین
پس بنویس ما را در قلم کرم عمیم و جریده احسان قدیم با آنها که گواه باشند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند که کتابت بمعنی جمع است و مراد
از شاهدین امت بزرگوار سید مختار علیه السلام و معنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد علیه الصلوة والسلام که به برکت

بقوت جسمانیشان اکمل اند و فضل ع بحکم نحن الآخرون السابقون السابقون علامی آثار ند و نمک اول نظم ای ختم پیمبران مرسل
جلوه ای بس و تو ختم اول ۞ پیشوای ماست محمد المرسلین ۞ ماهتاب اوست بدر المؤمنین ۞ هست از پیغمبران او خوبتر ۞ است و از همه محبوبتر
وَمَكَرُوا و مکر کردند آن کسانیکه عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هرجا که عیسی علیه السلام را بیابند
بکشند و صحیح آنست که بانواع حیل عیسی علیه السلام را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته
مهتر جهودان بهودا نام بود بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه تعالی آن شب عیسی را با آسمان برده بود و چون که یهودا در خانه رفت و عیسی را بیرون نیافت
و شبه عیسی بر وی افکندند چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی در خانه نیست در روی او نگریستند هر چند گفت من فلانم سخن او نشنیدند و بجای عیسی رسیده
و آتش و آو بخشند سرداران گرفتند این است که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللّٰهُ و خدای جزای مکر ایشان رسانید ایشان را با خود و الله خواری سام
وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکافات کنندگان است ایشان مکر اِذْ قَالَ اللّٰهُ یاد کن آنرا که گفت خدای یَا عِيسٰى اِنِّي
مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستی که من فراگیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ اِلَيَّ و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر کرامت خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک
کننده و نجات دهنده توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از صحبت آن کسانیکه کافر شدند و جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آن کسانیم که متابعت
تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت
و برهان و راستی رسالت عیسی علیه السلام و غالب شدند بر ایشان بشمشیر لوبهطه معاونت و نصرت و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود
اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او فَاَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آن چیزیکه شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسی علیه السلام را
تصدیق میکنند و عیسی و محمد علیه الصلوة و السلام را منکر اند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق میکنند و محمد علیه الصلوة و السلام و علی جمیع الانبیا
منکر و ند و ثالث ثلاثه قایل میشوند و مؤمنان میگویند الله تعالی یکی است موسی و عیسی و محمد علیه الصلوة و السلام فرستادگان او و بندگان او پس
خدای تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را
عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا در این سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بانواع عقوبات نکوه
و دوزخ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر این کافران را یاری و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا
و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد علیه الصلوة و السلام وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس بتمام دهیم ایشان را
و فضل او فهیم خواند یعنی خدای مزد اُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا به نیکنامی و در عقبی بدرست کامی وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدا
دوست ندارد ستمکاران را ذٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْاٰيَاتِ و آن از علامات
و دلایل رسالت است وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از یاد کردن استحکم از تطرق خلل و تعرض نقل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی علیه السلام
نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی مینهی خواجه عالم علیه السلام فرمود که معاذ الله که نام
عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده و فرستاده خدای ما و کلمه الست القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب برافروخت گفت
هیچ آدمی دیده و باشند از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِيسٰى بدرستیکه صفت عیسی و شان عجیب او
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافرینند كَمَثَلِ اٰدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او
بی پدر و مادر مخلوق شده حال آنکه او را ابن الله نمی گوئید پس شخص که از مادر بی پدر وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت
مشارکت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم آب است یا در آنکه موجودی است خارج از عادت مستمره و اما
قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرده هر دو را به تطهیر روح ایشان از مرور بر ممر اصلاب و بحقیقت بوجه مماثلت ظهور هر دو بغیر است
بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان مجاز آدم میکند خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای قالب او را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت
مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کُنْ بباش زنده بروح فَيَكُونُ پس می بود تنبیه میفرماید که خاک را گفتیم آدم باش و باد را گفتیم عیسی
اَلْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شده درست و راست و تمامی است رسیده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

پس باش از شک آرندگان همراه ما که بست بر او نبی الیقین و بنا بر آن وجه التفت که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر علیه السلام است اما مقصود مخاطب
آن جمعت اند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن
و تخمین مانده اند و لمعه نور این مثل را مشاهده نکردند بیت تا سر از یقین حرفی نخوانند ۞ ز زندان گمان محبوس ماندند ۞ بدستان کشتند ظاهر آفتابی
پیش دیده و انسان جمالی ۞ چو منبه چشم نا بینا ز خورشید ۞ چه داند در سر جام جمشید ۞ فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید
فِيهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که رسول و بنده اوست فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشان را که بیائید
تا برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ پسران ما و پسران شما وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَاَنْفُسَنَا
وَاَنْفُسَكُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم و تضرع و دعا و طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ پس بکنیم لعنت
خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت علیه السلام وفد نجران را طلبید و گفت
هر چند با درحجت می افزائیم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری
بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام حسین رضی الله عنه را بر داشته و دست
حسن رضی الله عنه را گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون
من دعا کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تامل فراوان از مباهله پشیمان شده و صلاح کار خود در صلح دیدند و با اینهمه در برابر پیغمبر
علیه الصلوة و السلام صف بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد برکشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگوار
حذر کنید بخدای که من رویهای ایشان می بینم که اگر از خدا درخواهند کوه را از موضع آن زایل گرداند و یقین میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید
یک ترسا بروی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره و بیست ... و تسلیم مسلمانان نمایند پس
منشور صلح نامه نوشته بمنازل خود بازگشتند و حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کردی
و آتش در ایشان فرو بختی و جمله اهل نجران تا بمرغان و درختان و سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی اِنَّ هٰذَا بدرستی که این قصها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ
الْحَقُّ هر آینه آن بیان خبر راست و درست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش اِلَّا اللّٰهُ مگر الله که استحقاق معبودیت او راست
وَاِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هر آینه اوست غالب قوی و محکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ دانا است بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است
از طریق توحید بیت هر که برین ره نرفت راه بجائی نبرد ۞ هر که از این رخ بتافت روی رهائی ندید قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب خطاب
با ترسایان است و گفته میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب آنست که تَعَالَوْا بیائید اِلٰى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و آنجا کلمه حضرت است اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدای را
اعراض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی علیه السلام وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا و دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این دو گروه
ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا و سوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ خدایان جز خدای تعالی یعنی کار
ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذوات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب یهود
اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنَّا مُسْلِمُونَ پس
بگوئید شما ای پیغمبر و صحابه ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم يَا اَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ فِي اِبْرَاهِيمَ
چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم و دعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا
در دین او مجادله می نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ وَالْاِنْجِيلُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت
او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن اِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار
سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او در دین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد
اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید سخن خود را تنبیه میکند که گوش دارید که شما نید هٰۤاَنْتُمْ هٰۤؤُلَاۤءِ حَاجَجْتُمْ آن گروه که خصومت کردید

وحجت آورده فیما لکم به علم در چیزی که شما را بدان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد علیه الصلوة والسلام که در تورات و انجیل خوانده بود و دیده
تغییر دادید فلم تحاجون پس چرا حجت می آرید فیما لیس لکم به علم در چیزی که نیست شما را بآن چیز دانش یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما
که او یهودی بود یا نصرانی والله یعلم و خدای میداند کار ابراهیم بردین هیچیک از شما نبوده وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت
حال او را ما کان ابراهیم نبود ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا جهود و نه ترسا ولکن کان حنیفا مسلما ولیکن بود یکسو
از همه دینها و منحرف از عقاید بد و در دین مخلص و تسلیم کننده وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان تعریض بر اهل کتاب است که مشرک شدند باعتقاد
الوهیت عیسی و عزیر علیه السلام ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم من ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه آن کسانند
که پیروی کردند او را در فرمان او وهذا النبی و دیگر این پیغمبر که بر ملت او است والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر جمعی از معاندان
این کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که ما به تعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد علیه السلام را حسد بر آن داشت
که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد و صحیح آن است که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده و در وقتی که جعفر بن ابی طالب
با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست
ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان و اصحاب
ایشان در استماع قرآن رقت و گریه ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت شما را هیچ تفرقه نخواهد رسید که حزب ابراهیم و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کدام
نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم
حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در جلسه میگفت این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم علیه السلام حضرت پیغمبر ما است و اصحاب او
والله ولی المؤمنین و خدای دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان است ودت طائفة من اهل الکتاب آرزو می برند طائفه من اهل الکتاب
گروهی از یهود لو یضلونکم اگر شما را گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سوره البقره
و میخواستند که ایشان را از راه راست بگردانند وما یضلون الا انفسهم و گمراه نمیسازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است
وما یشعرون و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله
بقرآن یا بنعت محمد علیه الصلوة والسلام وانتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید که تورات و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب
هست یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا می آمیزید راستی را بالباطل بکژی و ناراستی یا خلط میکنید تورات را بمحرفات
خود یا می پوشید اقراری که بعد از بعث پیغمبر آخر الزمان و نشنید با انکاری که بعد از آن وارید وتکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست را
که نعت و صفت حضرت مصطفی است علیه الصلوة والسلام وانتم تعلمون و حال آنست که شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا از حسد
می پوشید و بعنا و دغای آن میکوشید گفته اند که میپوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر بی سروپا
منطفی نمیگردد والله متم نوره بیت گر شمع خورشید زمانی بمیرد قالت طائفة و گفتند گروهی من اهل
الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد در آییم از روی مکر و حیله و آخر روز چنان فرا نماییم
که ما در کتاب خود بسی تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین محمد بر شما روشن شد و نشانهایی نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست
ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند چندین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف البته حق را
نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد علیه الصلوة والسلام منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مؤمنان را از این مکر آگاهی داد و آیت فرستاد
که ایشان یکدیگر را گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمنوا بالذی ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیز که انزل علی
الذین آمنوا فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر
روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده باشید لعلهم شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود
و چون خبر یافت و دیدند که در رد قول ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا و تصدیق مکنید الا لمن تبع دینکم مگر کسی را که پیرو
شود دین شما را که یهودیت است قل ان الهدی هدی الله بگو ایشان را ای محمد که دین حق دین خدای است یعنی دین اسلام این جمله

معترضه بود در میان سخن یهود و رد قول ایشان را با همه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید مگر بدینی خود را و باور مدارید ان یؤتی احد
آنکه داده باشند هیچکس را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم و این نیز باور مکنید که مسلمانان
با شما محاجه کنند عند ربکم نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بگو بدرستی
که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بید الله بدست عطای لطف خداوند است یؤتیه من یشاء میدهد آنرا هر که میخواهد
والله واسع و خدای بسیار رحمت است علیم دانا باهل استحقاق در عطای فضل یختص خاص میکرداند برحمته باسلام یا قرآن
من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان ومن اهل الکتاب
و از اهل کتاب من ان تأمنه کسی باشد که او را امین سازی بقنطار هزار و دویست اوقیه زر مال یؤده الیک اداکند آنرا بتو و او عبدالله
بن سلام بود که مردی از قریش هزار و دویست وقیه زر بامانت نزد وی داده بود و ابن سلام و را ادا کرد ومنهم و از ایشان باشد من ان تأمنه کسی که
امین گردانی بدینار بیک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد بتو الا ما دمت مگر آنکه مدام باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده بجهت
تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بدو امانت داده بودند و او خیانت کرد در آن ذلک آن خیانت مر یهود را بانهم قالوا بسبب
که گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سبیل عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که
تورات خاص مانده است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند تورات روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم ویقولون
و میگویند درین سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع ادای امانت حکم رفته است وهم یعلمون و حال آن است
که ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی نه چنان است که شما اعتقاد کردید بلکه بر شما گرفته هست در خیانت عرب و حکم این است من اوفی
بعهده هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته و در تورات با ادای امانت و ترک خیانت واتقی و پرهیز در باب حلال و حرام فان الله
پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را ان الذین بدرستی آنانکه یشترون می فروشند و بدل میکنند
بعهد الله عهد را که با خدای بسته اند و آن ایمان است بمحمد علیه الصلوة والسلام وایمانهم و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی علیه الصلوة
والسلام و تغییر آن میخورند ثمنا قلیلا به بهای اندک و آن بهاء چند جو که زر جند کرباس بود که از کعب بن اشرف ستانده اند و نعت تغییر او تحریف
کرده و بدین اقرار پیش عوام سوگند خورد را اولئک آن عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست ایشان را
فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند ولا ینظر الیهم
و بنظر رحمت بدیشان ننگرد یوم القیامة روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک نسازد ایشان را از آلوث گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست
باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وان منهم لفریقا و بدرستی که از جهودان هر آینه گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حی که از روی
نا راستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خود را بالکتاب بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته احبار ایشان است و آن نعت
بلغت عبری میخوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند من الکتاب از تورات است وما هو من الکتاب
و حال آنکه نیست از تورات ویقولون و میگویند هو من عند الله آن محرف و مفتری از نزد خدای است وما هو من عند الله
و نیست آن از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وهم یعلمون
و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت
کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس در رد قول ایشان فرمایید که ما کان لبشر هرگز نبوده و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی
ان یؤتیه الله الکتاب آنکه بدهد خدای او را انجیل والحکم و فهم آن یا فصل امور و قضیه نبوت والنبوة و پیغمبری ثم یقول
للناس پس آنکس بگوید مر امت خود را که کونوا عبادا لی باشید شما بندگان مرا پرستندگان من من دون الله جز از خدای
ولکن کونوا ولیکن گوید که باشید ربانیین رهبانان در دین و استواران در دانش بما کنتم بسبب آنکه باشید شما که از روی آموختن
تعلمون الکتاب بیاموزید مردم را از کتابی که از حق فرود آمده است وبما کنتم تدرسون و بآنکه باشید شما که پیوسته بخوانید
و درست کنید کتاب بدانکه معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و انکه محمد بن حنیفه رضی ...

عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجیر دانند که قدم بر سر کونین
زده اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت نشده و چهار تکبیر بر صفات نفس فرمیده کرده و روی توجه از خود برتافته و بدو دست آورده بیت
ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت ٭ شسته نقش حرف غیر از صفحه سینه ایشان ٭ و در لطایف قشیریه آورده که ربانیان و دانایان باشند بخدای
و بروباران در راه خدای قائم بالله و فانی از ما سوی الله شنودن ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق مصرع با او گویند آنچه از وی شنوند
وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا و پیغمبران را
خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را می پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر علیه السلام اند أَيَأْمُرُكُمْ
بِالْكُفْرِ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را به پوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٭ بعد از آنکه مستعد شما گردن نهادگان
مر دین اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبران را و امم در ضمن
میثاق که تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران در خواسته که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد علیه الصلوة والسلام و مضمون میثاق
چنین است که لَمَا آتَيْتُكُمْ هرچه بدهم شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ پس بیاید بشما فرستاده
از نزد من آن محمد علیه الصلوة والسلام است مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چیزی را که با شما است از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ
بِهِ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را بتن خود اگر زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمایید
قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَى ذَلِكُمْ بر این که گفتیم
إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیا علیهم الصلوة والسلام اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا
گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٭ و من که خدایم
با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلَّى پس هر که بر گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذَلِكَ بعد از این عهد
و پیمان فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ٭ ایشان بیرون رفتگانند از دایره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أَفَغَيْرَ
دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُونَ میطلبید دین بکر را و حفص یبغون میخوانند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر وَلَهُ
أَسْلَمَ و حال آنکه مر خدا را گردن نهاده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا وَكَرْهًا از رغبت
و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نی بر سر خط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردار اند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهیت یا انقیاد
ما عدای ثقلین بطوع است و از ایشان بکره وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ٭ و بسوی او باز گردانیده خواهند شد ای طایعان و کارهان و حفص یرجعون بغیبت خواند
یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ آمَنَّا بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایمان آورده ایم ما بالله بخدای که یکتاست در ذات
و بیهمتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده ایم بانچه فرو فرستاده بر ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بانچه نازل کرده اند عَلَى إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ ٭ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در
شرایع تابع او بوده اند وَمَا أُوتِيَ مُوسَى و بانچه داده اند به موسی که توریت است وَعِيسَى و بعیسی که آن انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و بانچه
داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیب علیهم السلام که کتب ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد
پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدائی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ ٭ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی و نه ببعضی چون یهود و نصاری
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٭ و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هر که بطلبد جز دین مسلمانی دینی
دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ٭ پس پذیرفته نشود آن دین از او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٭ و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیان
زدگان باشد و این آیت شهید جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دین و متابعت
باز داشته و مرتد شوند میفرماید كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی
که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان ده تن بودند که از مسلمانی روی بر تافته بدار الکفر پیوستند چون
حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس ابن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند به خدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه

در فرستاده

فرستاده خدای یعنی محمد علیه الصلوة والسلام حَقٌّ راست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات
پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٭ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولَئِكَ
جَزَاؤُهُمْ آن گروه مرتدان پاداش روش ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ و لعنت حق است آن دوری از رحمت
وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن نفرین است از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ٭ و لعنت همه مردمان و آن مذمت کردن است مر ایشان را خَالِدِينَ فِيهَا
جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ ٭ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت
ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از آنکه بر گشته اند از حق وَأَصْلَحُوا و بصلاح آورند آن چیز را که در آن فساد کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خداوند
غَفُورٌ آمرزنده توبه کنان و گناه کاران است رَحِيمٌ ٭ مهربان است بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیه را بر دست مینی (?) و انزد برادر فرستاد و حارث
بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغ نشنیده ام و برادرم نیز برسول خدا افترای نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد و خدای
از همه راستگوی تر است پس چرا نا امید باشیم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر آن یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا
نمودند و جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و مغاز مغلوبیت محمد صلی الله علیه وسلم و اعوان و انصار او می بریم اگر مطلوب حاصل شود فهو المراد و الا چون رجوع
بدین اسلام باز کردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ
إِيمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا افزون کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بران یا باین آیت توبه نیز کافر شدند
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ ٭ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ٭ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق
هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند بر کفر مردند
فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود هیچ یکی از ایشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا پری زمین زر وَلَوِ افْتَدَى بِهِ ٭ و اگرچه فدا دهد آن
همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود أُولَئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٭ و آنهایی که کافر میرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بحجاب وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٭ و نباشد مر ایشانرا هیچ
کس از یاری دهندگان در باز داشتن از عذاب ایشان

الجزء الرابع

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا هرگز نیابید نیکوئی و بدانچه میطلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ ٭ از آنچه دوست
میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت
الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از لوث تعلق بما سوی الله بپردازید و گفته اند که هر که محبوب خود را انفاق کند
در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیی و عقبی بگذرد بقرب حضرت رسول برسد بیت می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا
و عقبی فراموش کرد ٭ بعد از نزول این آیت ابو طلحه انصاری رض بجناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال
و احب آن نزدیک من بیرحا است هر جا که باشد خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت خوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابو طلحه گفت بخ بخ این مالی است باسود بسیار و حضرت علیه الصلوة
والسلام آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی خواه اندک خواه بسیار و خواه از محبوب
اموال خود خواه از غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ٭ پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ
همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم
و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم جهود از این سخن بر آشفته شده گفتند از قدیم باز حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود
که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بوده إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود که جهود

از مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست‌تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت
و شیر شتر که از جملهٔ مطعومات و مشروبات دوست‌تر داشتی تقرباً الی الله تعالی وفاء بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او تناول آنها
اجتناب می‌نمودند و گفتند در تورات بحرمت آنها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان می‌گویند بلکه یعقوب علیه السلام
آنها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار
نمایند قل فاتوا بالتوریة بگو پس بیارید تورات صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن تورات اباکردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فمن افتری
پس هرکه افترا کند و بربندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد و تحریم لحم ابل بر اسرائیل علیه السلام
بوده نه از ملت خلیل فاولئک هم الظالمون پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله
بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا مایل از
حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم علیه السلام از شرک آرندگان ان اول
بیت بدرستی که اول خانه که در روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة
آن خانه است که در بکه واقع شده و بکه اسم مکه است همچنانکه مکه با اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند
که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که پیش از آن خانه‌ها بسیار بود اما اول خانه است که حق سبحانه تعالی
مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب حسنات و بدایت ساخته کما قال مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت
او حدیث است که نظر کردن دران بی طواف و نماز برابر است صد ثواب با عبادت یک سال که در غیر مکه واقع شود وهدی و این خانه
بدایت است للعالمین مر عالمیان را که بمعرفت قبلهٔ ایشان … را می‌نماید … مسلمانان را بهشت فیه درین خانه
یا در حرم آیات بینات نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن یک
آیت ملک چهار آیت است اول اثر آن سنگ از قدم ابراهیم علیه السلام دوم غرض کردن قدم آنحضرت در وی تا کعبین سیوم بقای آن
مدت مدید چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیت دیگر ومن دخله و هرکه آمد درین خانه کان آمنا باشد امین از قتل
و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد و دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره
ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن قول اصح منصور است ابو النجم صوفی گوید شبی در طواف خانه می‌کردم
و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که
مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده باقی را مطوی ساخت
تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و بعضی از آنها ذکر می‌کنند چون میل قلوب بآن و اختصاص آن
بقبلهٔ مومنان و آنکه قاصد تخریب آن خانه است مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هرگز بطواف کنند … هرکه نظر بجانب
… یکبار … و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات
واضح بسیار است بیت هرچه گفتیم در اوصاف تو ای … کمال … همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان است محققان گویند که گفتن
خانه که در تن انسان بجهت منظور نیست ولیکن بنظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شد خانه دل است و جمیع اجزای وجود در برکت دل
راه حق می‌یابد چه هر گاه که اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و به صفت
… یعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب آنها بر مطلوب خود
استدلال می‌کند و مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است هر که درین مقام
در آید از همه فتنه‌ها ایمن گردد و در آمدن بحرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن و دخول در حرم … واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطعیت
و … عاشقان از … الی الم فراق و دوست زیاده نیست بیت … بهجران کشتی طاقت ندارم وللّه

علی

علی الناس مر خدای راست بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هرکه توانائی دارد الیه سبیلا به سوی وی از جهت راه و زاد
بقول امام شافعی رح زاد و راحله است و بمذهب امام مالک رح صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد ازان حاصل شود و امام اعظم رح زاد و راحله
و صحت بدن را استطاعت می‌گوید و امن طریق نیز شرط است ومن کفر و هرکه کافر گردد بفرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غنی عن العالمین
بی‌نیاز است از همه عالمیان و زیان نقص بذات اقدس آن حضرت راجع نمی‌شود بلکه وبال بر تارک آن است قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لم
تکفرون چرا می‌پوشید و نامی گروید بآیات الله بآیتهای که خدا در وجوب حج فرستاده والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما
تعملون بر آنچه شما می‌کنید از کتمان حق و کفران آیات ربانی قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل تورات لم تصدون چرا باز می‌دارید عن
سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است و منع می‌کنید من آمن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق قبول کرده مراد عمار یاسر است و دیگران
او که یهود ایشان را بکیش خویش می‌خوانند تبغونها عوجا می‌طلبید برای آن راه راست عوجی و انحراف یهود مسلمانان را می‌گفتند که در دین شما کجی است
یعنی این نبی که متابعت او می‌کنید همان موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهیکه تحریف داده بودند با اهل اسلام می‌گفتند … بتغافل نمودند
مطلب … در دین اسلام وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام واقفید
اید وما الله بغافل و خدای بی‌خبر نیست عما تعملون از آنچه شما می‌کنید یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با جماعت
انصار است حق می‌گوید ان تطیعوا فریقا اگر شما فرمان برید گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او بودند
یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین نا گرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند
و این شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یک جهتان انصار اندازد و دو
و قبیله بودند اوس و خزرج و در حالت جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بود و اتحاد مبدل
شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گرداند شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از روز
بعاث که حربی عظیم بود و بین القبیلتین یعنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه
در میان آمد و ابیات قصیده بر مسامع خزرجیان رسید از غایت آتش غضبی ایشان نیز زبان بهجای اوس گشادند و میان تحمل را … آغاز بسبب خزرجیان
کردند و کار از هجا و مقابله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله و میدان محاربه بیار استند و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا
بر انگیختند مثنوی ز یک جانب گروهی رزم پرداز ز دیگر سوی جمعی در تک و تاز در افتادند همچون شیر غران بگرز و تیر و شمشیر بران فی
الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم علیه الصلوة والسلام بمعرکه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که آیا
آنکه من در میان شمایم دعوی رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو می‌گذارید بشنوید که خدای
چه می‌فرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بر انداختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که از فرمان یهود
نزدیک بود که ایمان بکفر باز می‌گردند و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب می‌کند وکیف تکفرون و چگونه کافر می‌شوید وانتم تتلی و حال آنکه
شما هستید که خوانده می‌شود علیکم آیات الله بر شما قرآن را وفیکم رسوله و در میان شما هست
رسول او ومن یعتصم بالله و هرکه چنگ در زند بدین خدای یا به کتاب فقد هدی پس بدرستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم
بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدن است نزد اکثر علما
این آیت منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچکس را ممکن نبود پس عنایت الهی بار این مشقت از امت رفع فرمود ناسخ این آیت
فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بپرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست ولا تموتن و نمیرید الا وانتم مسلمون مگر
شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امر است باقامت اسلام تا مسلمان بمیرید واعتصموا و چنگ در زنید ای انصار
بحبل الله بدین خدای که حبل المتین است جمیعا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت زنید بهر راه بمقصد اصلی
نتوان برد و بمطلوب حقیقی نتوان رسید رباعی حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت … از هیچ رو بهیچ …

شناس

آنرا که از دست شانرا او روی دل نیافت وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید از خدمت وی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدا را
که بر شما افاضت کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام به بلده ایشان إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر
دشمنان که همیشه حرب میکردید فَأَلَّفَ پس الفت داد خدای پیوند داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان دلهای شما به برکت اسلام و میمنت خواجه انام علیه الصلوة والسلام
فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا برحمت خدای برادران یکدیگر وَكُنْتُمْ و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ بر کنار
مغاکی مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را بر آن حال دریافتی هر آینه به دوزخ میرفتید فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا
پس شما را باز رهانید خدای از آن حفره یا از آن آتش كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای
و روشن میگرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما دلائل وحدانیت خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هر آینه
باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا با ائتلاف مؤمنان با یکدیگر و جمعی بر آنند که آن
داعیان مؤذنان اند که خلق را بعبادت خدای میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند به نیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از منکر و معروف
آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس وَأُولَٰئِكَ
و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران اند وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند
آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موسکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه
و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دیگری را تکفیر کرد وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از
سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام به آسمان و این اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود به ایشان حجتهای روشن
در کتب ایشان وَأُولَٰئِكَ و آن پراکندگان و مخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشان راست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در آن
روزی که سفید و روشن گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس آنانکه سیاه گردد روی
ایشان حق تعالی بفرماید از روی توبیخ با ایشان گوید أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود و مراد اهل کتاب اند که پس از ایمان به پیغمبر
علیه السلام کافر گشتند یا منافقان که به زبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بر ربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند
یا مرتدان که بعد از استعداد سعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند و صحیح آنست که خوارج و ذو [illegible] بعد از تمسک به سنت در [illegible]
بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ به آنچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ
وُجُوهُهُمْ و اما آنانکه سفید شده رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی در بهشت
از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاویدان در رحمت
یا جنت جاوید مانندگان باشند تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آيَاتُ اللّٰهِ آیتهای خداوند است در زواجر و بشارت و وعد
و وعید نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو به درستی و براستی وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا
لِلْعَالَمِينَ بیدادی از نزد خود مر جن و انس را یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدای راست
آنچه در آسمانها است از نجوم و ملایکه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از ارکان و مواعید ثلثه وَإِلَى اللّٰهِ و بسوی خدا
تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ هستید شما بهترین گروهی که از خلوت خانه غیب أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بیرون
آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب
الست به حکم مسارعت بلی گویید و خیریت این امت به جهت آن است که در سلک خدمت حضرت علیه السلام منتظم اند شعر
لما دعا الله داعينا لطاعته ... باكرم الرسل كنا اكرم الامم ... بیت چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است ... افضل پیغمبران
او گشته ما خیر الامم ... و گفته اند خیریت این امت درین سه صفت است که یاد میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمائید بمعروف و آن چیزی است
که شرع آنرا مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ
و میگروید از روی تحقیق بخدا و ایمان بخدای متضمن آن است که ایمان داشته باشید به هر چه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای حقیقی

متحقق شود که به هر چه فرموده گرایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علمای بنی اسرائیل
آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ
الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گروندگان اند یعنی ابن سلام و اصحاب او وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگان اند از دائره
دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ به شما ضرر نتوانند رسانید إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا [illegible]
بقتال خود بترسانند وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ وقت پشتها بر شما برگردانند و به هزیمت روند
ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی از خلق یاری نیابند و از حق مددکاری ضُرِبَتْ و ضرب کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان
علامت خواری و نقش ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نگردد و صحیح آنست که ذلت آن جزیه است أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر کجا که یافته شوند آن ذل ایشان را
إِلَّا استثنائی منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان است لکن ایشانرا از [illegible] رسید بِحَبْلٍ مِنَ اللّٰهِ به عهدی از خدای که قبول جزیه است
وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مؤمنان باذن خدا تعالی بعد از قبول جزیه وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ و باز گشتند یهود بخشمی از خدای
یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این
نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذَٰلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُمْ كَانُوا بآنست که ایشان [illegible]
عادت يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ نمی گروند بقرآن یا باحکام تورات یا به معجزات محمد علیه الصلوة والسلام وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و
پیغمبرانرا با ناسزا و ناواجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحق است اما به حسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این قبیح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشد
و قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بود و را اعدا و قاتلان میآرد ذَٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا
بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند تجاوز میکردند از حد و خدای تعالی آورده اند که چون عبد الله بن سلام و یاران او
چون [illegible] دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده می گفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف سلف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه
آیت فرستاد که لَيْسُوا سَوَاءً نیستند مؤمنان اهل کتاب برابر با کافران ایشان مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ از اهل کتاب گروهی اند ایستاده
بر دین اسلام یا قائم به حدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بوده یا چهل تن از نجران
و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم و به عیسی علیه الصلوة والسلام ایمان داشتند و به محمد علیه الصلوة والسلام نیز ایمان آورده اند و احکام شریعت و قرآن
تعلیم گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللّٰهِ میخوانند قرآنرا آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعت شب و گفته اند میان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُونَ و ایشان سجده
و وقت میکنند یا در ساعت شب نماز میگذارند و اشهر نماز عشا است که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام تاخیر عشا فرموده
بوده و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمده گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ صفت [illegible]
قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آرند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را به تصدیق محمد علیه الصلوة
والسلام یا بمهمات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ
و می شتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال به برات وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات که مذکور شد از جمله
شایستگان و برگزیدگان اند وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنند از نیکی فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هر آینه سپاس داشته نخواهد شد یعنی نقصانی در ثواب
اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگوید در قوله و کان سعیهم مشکورا و حفص هر دو کلمه بیای خواند یعنی آنچه بکنند
امت قائمه از خیراتی که در آن مسارعت نمایند عمل ایشان ضایع نخواهد بود وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ به احوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند به قرآن و محمد علیه الصلوة والسلام و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ
باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که به رشوت میستدند از علمای خود را با آنچه رشوت میگیرند [illegible] از قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اند مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن آتش جاوید مانندگان مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان
با اصحاب او در حرب احد که خرج [illegible] مینمایند یا اخراجات مشرکان و صدقه یا بر زبان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

و بر زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادی است که باشد فیها صر در ان بادی سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بر
شرک و معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فاهلکته پس هلاک نماید و گرداند آن باد سرد کشت ایشان را
وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدا بر مزارعان بتباه شدن مزروعات ایشان ولکن انفسهم یظلمون و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ستم
می کنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع
بر آن کشت زار سرمازده که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته اند مثل نفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا ای گروه گرویدگان فرا مگیرید بطانة من دونکم دوستی نهانی از دون مومنان که ابنای جنس شما اند جمعی اصحاب
با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار برسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق
تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یالونکم ایشان تقصیر نکنند در باره شما خبالا از روی تباهی و فساد
ودوا ما عنتم دوست دارند آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت قد بدت البغضاء بتحقیق آشکارا شده است دشمنی با ایشان
یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد و پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل
نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام سخنان […] می کردند وما تخفی صدورهم اکبر و آنچه نهان میدارد دلهای
ایشان از عداوت و بغضها بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قد بینا لکم الآیات هر آینه ما بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات
آشنایان و معادات بیگانگان ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید در یابید مواضع نفع را که دوستان جانی اند
و مکان ضرر را که دشمنان نهانی اند ها انتم هاء تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزنند انتم تعبیر است اولاء تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید
شما ای آن خطا کاران که با جفا کاران طرح دوستی افکنده اید پس جای آن خطا میکنید درین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید
که بهترین چیز برسد که اسلام است ولا یحبونکم و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند بدترین چیزی که کفر است و تؤمنون و شما ایمان
دارید بالکتاب کله بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکر اند و اذا لقوکم و هرگاه که بشما رسند قالوا آمنا گویند ما نیز ایمان
آورده ایم مثل شما و اذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل میخایند و میگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را من
الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم ایشان را موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل معنی
آنکه خشم و دوری که از مومنان در دل دارید روز بروز زیاده میکنید […] شما است تا بوقت مرگ ان الله علیم بدرستی که خدای دانا است بذات
الصدور بدان غلها که در دلها است و مطلع بر آن کینها که در سینهای شما است بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه
پیغمبر خود را فرمود علیه الصلوة والسلام که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آن است که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید

بیت بمیر ای حسود پیوسته غمگین: که جز مرگت نخواهد داد تسکین:

ان تمسسکم حسنة اگر برسد شما را نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب
بدر بود تسؤهم اندوهناک گرداند ایشان را و بدحال شوند وان تصبکم و اگر بشما رسد سیئة غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع
شد یفرحوا بها خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک گردند وان
تصبروا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وتتقوا و بپرهیزید از مخالطت اعدا لا یضرکم
کیدهم شیئا شما را زیان نکند کید و حیله ایشان هیچ چیزی ان الله بدرستی که خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید از صبر و تقوی
محیط رسنده است و احاطه کننده بعلم واذ غدوت و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی من اهلک از منزل عائشه
رضی […] ام المومنین است بقول بعضی آن غزاة احزاب یا بدر بوده و صحیح و اشهر روز احد است و آن بهفتم شوال سنة ثلاث من الهجرت بود و آورده اند
که ابو سفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با سه هزار سواره و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست اسپ با ایشان
بود تا بکوه احد فرود آمد و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام میخواست که در مدینه توقف کنند و در شهر با ایشان مقاتله نمایند جمعی دلیران صحابه
که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت علیه الصلوة والسلام با هزار کس از مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود در
اثنای طریق عبد الله بن ابی سعید کس منافق لعنهم الله […] لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم علیه الصلوة والسلام با هفتصد

کس

کس در برابر دشمن صف بر کشید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه آورد و عبد الله بن جبیر را با پنجاه مرد تیر انداز
در رخنه که بطریق کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و به نفس نفیس خود بتسویه صف عسکر اسلام قیام
کرد و این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنین می ساختی و مهیا میکردی بجهت مومنان
مقاعد للقتال جای های ایستادن برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد اسود داد و قلب را بحمزه
سپرد و مرتضی را بملازمت خود تعیین نمود والله سمیع و خدای شنوا است قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید
علیم دانا است بنیت های شما و بعلم قدیم دانسته بود اذ همت طائفتان منکم چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانان اند
بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج ان تفشلا آنکه بد دلی کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی باز میگشت والله ولیهما و حال است یعنی چگونه بد دلی کنند
و باز گردند و حال آنکه خدای ولیهما یار و نگهدار این دو گروه بود و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند
گرویدگان تا ایشان را نصرت دهد ولقد نصرکم الله و بدرستی که خدای نصرت داد شما را ببدر بموضعی که آن را بدر گویند و آن چاه است
منسوب ببدر بن کلده وانتم اذلة و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب شما حسابی نمی داشتند
فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بد دل مشوید لعلکم تشکرون شاید که توفیق یابید و شکر گویید
نعمت نصرت بر شما زیاده کرده و پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن ای محمد اذ تقول چون میگفتی للمؤمنین مر
گرویدگان را وقتی که در مانده بودند الن یکفیکم آیا هرگز کفایت نمیکند و بسنده نیست ان یمدکم ربکم آنکه مدد کاری کند پروردگار شما
بثلاثة آلاف بسه هزار سوار من الملائکة منزلین از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده نزول این سه هزار در
روز احد بوده لیکن مشروط بصبر و تقوی چنانچه میفرماید بلی ایجاب است بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن
وتتقوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر علیه الصلوة والسلام که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صورت نزول روز بدر است حق سبحانه
مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه ویأتوکم من فورهم و بیایند بشما
دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هذا یمددکم ربکم اینست که مدد کاری میکند شما را آفریدگار
شما بخمسة آلاف به پنج هزار سوار من الملائکة از فرشتگان مسومین نشان کنندگان مر اسپان خود را و این عادت
سپاه هماوران که در روز حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و دنبال اسپان بسته بودند یا خود در آن
گروه بودند عمامهای سپید و طرهای آن از میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله و نکرد این خدای آن امداد یا انزال یا آن وعده را الا بشری
لکم مگر مژدگانی مر شما را از زودی فتح ولتطمئن و برای آنکه تا بیارامد قلوبکم به دلهای شما بوعده نصرت وما النصر و نیست یاری دادن الا
من عند الله مگر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم حاکمی که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لیقطع تعلق
به نصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و بشکند طرفا گروه بزرگ را من الذین کفروا از آنانکه کافر بودند یا در هم بشکند رکنی از ارکان
و در آن واقع فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند او یکبتهم یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشان را فینقلبوا
پس باز گردند و بهزیمت شوند خائبین ناامیدان در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند و ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه رضی جمع کنند میان
صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل است بر فتح و غنیمت و بر آن شکر باید کرد و دیگری بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا آن وجه بود
که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر که روی به هزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز
نهب و غارت کردند و جماعت تیر اندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام مبالغه نموده بود که اگر ما غالب
یا مغلوب شویم شما از این موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج و غنایم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه عبد الله بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت علیه الصلوة
والسلام ایشان را آگاهی داد بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند و باقی به سخن امیر خود التفات نانموده متوجه غنیمت شدند
شامت مخالفت فرمان نبوی علیه الصلوة والسلام در لشکر اسلام در رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از
پاسبان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد الله بن جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد

وجمعی از کفار بر کشتگان مسلمانان رسیده باز گشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه و جمعی از اصحاب
شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام جان بکمر عار میان بستند الغصه
سم بدان انجامید که سنگ بد گوهران در شاهوار درج لعل ابدار سید مختار علیه الصلوة والسلام آزرده شد مثنوی بود لعلش سهیل خشنده ؛ سنگ را
رنگ لعل بخشنده ؛ چون سهیلش فتاد سنگ آمد ؛ سنگ در دم عقیق رنگ آمد ؛ و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب
شعب احد رفت و کافران باز گشته روی بمکه نهادند و حضرت علیه الصلوة والسلام چون از شهادت عم خود حمزه رضی الله عنه و مثله کردن او با بعضی آگهی یافت
و خوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که بر نفرین بر صرف حال ایشان مشغول گردد بجای ... حلال این آیات نزول اجلال یافت که لیس
لک من الامر شیء نیست مر ترا از این کار که نفرین کنی ... چیزی یعنی زمام هیچ استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست او یتوب
علیهم کلمه او بمعنی الا ان است یعنی ترا هیچ کاری نیست مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را و قولی آنست که او برای عطف باشد و یتوب
معطوف است بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد تا ... یکی از ... شکسته شود ... ایشان ... فرار نمایند ...
بر ... لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد خدای ایشان را چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر مصر باشند فانهم ظالمون
پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع آن ولله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست وما فی الارض
و آنچه در زمینهاست یغفر لمن یشاء بیامرزد هر کرا خواهد ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور رحیم و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربان است بر بندگان خود یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوا را اضعافا
مضاعفة در حالتی که افزوده شده بر او گفته اند اضعاف جمع ضعف است و مضاعفه در اهل جاهلیت یکی مال خود را بربوا میداد تا وقت معین و چون اجل
در رسید ربوا افزوده تا مال مدیون مستغرق شدی و اتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مگر شما
رستگار گردید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما را بآتش التی اعدت للکافرین آماده کرده شده
مر کافران را ... تعذیب ... ایشان را بالذات و برای تکمیل ... عاصیان ... و مومن را ... تادیب واطیعوا الله
و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون تا باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب ...
وسارعوا و بشتابید الی مغفرة بآن چیزی که سبب آمرزش باشد شما را من ربکم از پروردگار شما ... لازم در مقام ... نسوید و
موجبات مغفرت آن کلمه شهادت است یا ادای فرایض ... جماعت ... با صف اول ... تکبیر تحریم ...
سنت یا استغفار یا جهاد ... مقتضای مقام ... که ... ذات ... از نسخه ... متفقان که ... مسارعت ... اقدم ... بیت
... این ره به پای تن به پایان نرسد ؛ تا جان نزند قدم بکیهان نرسد ؛ و در بحر الحقایق آورده که شتابید در این راه بقدم
تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز باین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است بیت بگذار ره هوا پرستی
رو آر سوی خدا پرستی ؛ در راه محبتش روان شو ؛ بگذار ره جفا پرستی وجنة و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی از روی عظمت
عرضها السموات پهنای آن بهنای آسمانها است یعنی مانند آسمانها والارض و زمینها صفت عرض شکر ... که وصف طول
... در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمین ... طبقات ... باشد ...
این طبقات را با یکدیگر ... ببرند ... عرض بهشت ... اعدت للمتقین آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزکاران از کبائر
الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء والضراء در آسانی و در سختی مراد همه احوال است یا انسان ... خالی ... یا ... یعنی بجمیع حال
نفقه میکنند ... متفق اند در توانگری و درویشی ... والکاظمین الغیظ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت ...
... کسی ... علم ... حضرت ... که ... شکایت ...
... لبتالهم ... و متیوان ... حضرت ... قیامت ... سنگ ... شفاعت ...
بسو ... بیت مردی کمان ... باخشم ... والعافین عن الناس
... خرد کلان ... کسی ... والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکو کاران را و ... بهترین ...

که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند و خبر آورده اند که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود و خادمش با کاسه آش گرم
بمجلس در آمد و بغایت و هیبت پایش بحاشیه بساط در آمد بر سر امام حسین افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین از روی تادیب
تهدید و تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم را فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس فرمود که عفو کردم
خادم گفت والله یحب المحسنین امام حسین رضی جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم بیت بدی را بکافات کردن بدی ؛ بر اهل صورت
بگردی ... کسانیکه بی پروا اند بد بدی و نیکوئی کرده اند والذین معطوف است بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی
آنانکه بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند و دوم تائب ... ایشان ... مسارعت ... اذا فعلوا فاحشة چون
کنند کاری ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود به مباشرت معاصی ... فاحشه ... ظلم ...
... کبایر ... صغایر ... فاحشه ... و تعبیر ...
... فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدای را ... که ... بر ... مغفرت ... استغفار ...
فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی
یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدای ولم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه ایشان کرده اند از معاصی
یعنی ... وهم یعلمون و ایشان میدانند ... که ... عذاب ... سبب نزول آیت ... پنهان ... بود و
... صاحب جمال ... بنزدیک وی آمد ... دل ... بهانه ... خرمای خوب ... کاشانه برد و در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله از
... کرد ... اتق الله ... حرام ... پنهان ... خوف ... دشمان شده فی الحال بحضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام ... صورت حال ... سید عالم علیه الصلوة والسلام ... رساندند ... فرمود ... که ...
... این آیت فرستاده ... بقول بعضی در شان ابوالیسر فرود آمده ... بهلول ... انصاری ... توبه
... اولئک آن گروه ... جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان وجنات تجری
... من تحتها الانهار ... خالدین فیها ... ونعم اجر
العاملین ... قد خلت ... من قبلکم سنن
... واقع ... راحت و دولت و نکبت ... واقع ...
... فسیروا فی الارض ...
... فانظروا ... کیف کان عاقبة المکذبین ... کار تکذیب کنندگان
هذا این کلام ... گذشت ... بیان ... للناس برای عامه مردمان
وهدی ... وموعظة ... للمتقین ... خاصه ... ولا تهنوا ...
... جون ... علیه الصلوة والسلام ... ابو سفیان ... بر ... که ... شعب ...
... ولا تحزنوا ... وانتم
الاعلون وحال آنکه شما ... ایشان ... است که کشتگان شما
... ایشان ... جنت ... ایشان ... این بشارت ... مومنان ...
... منصور و غالب ... مغلوب ... ان کنتم مومنین اگر هستید گروندگان ...
وان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم قرح پس بدرستی که رسیده است گروه
کفار را ... مثله ... مثل قرح و جرح شما وتلک الایام ... فلله ... آن
بین الناس ... روزی ... دولت ... عزت ... فیوما علینا و یوما لنا ...

[illegible] وليعلم الله [illegible] الذين آمنوا [illegible] ويتخذ منكم شهداء [illegible] والله لا يحب الظالمين [illegible] وليمحص الله [illegible] الذين آمنوا [illegible] ويمحق الكافرين [illegible] أم حسبتم أن تدخلوا الجنة [illegible] ولما يعلم الله [illegible] الذين جاهدوا منكم [illegible] ويعلم الصابرين [illegible] ولقد كنتم تمنون الموت [illegible] من قبل أن تلقوه [illegible] فقد رأيتموه [illegible] وأنتم تنظرون [illegible] وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل [illegible] أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم [illegible] ومن ينقلب على عقبيه [illegible] فلن يضر الله شيئا [illegible] وسيجزي الله الشاكرين [illegible] وما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله [illegible] كتابا مؤجلا [illegible] ومن يرد ثواب الدنيا نؤته منها [illegible] ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها [illegible] وسنجزي الشاكرين [illegible] وكأين من نبي قاتل معه ربيون كثير [illegible] فما وهنوا لما أصابهم [illegible] في سبيل الله [illegible] وما ضعفوا وما استكانوا [illegible] والله يحب الصابرين [illegible] وما كان قولهم إلا أن قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا وإسرافنا في أمرنا وثبت أقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين [illegible] فآتاهم الله [illegible] ثواب الدنيا [illegible]

وحسن [illegible] ثواب الآخرة [illegible] والله يحب المحسنين [illegible] يا أيها الذين آمنوا إن تطيعوا الذين كفروا [illegible] يردوكم على أعقابكم [illegible] فتنقلبوا خاسرين [illegible] بل الله مولاكم [illegible] وهو خير الناصرين [illegible] سنلقي في قلوب الذين كفروا الرعب [illegible] بما أشركوا بالله [illegible] ما لم ينزل به سلطانا [illegible] ومأواهم النار وبئس مثوى الظالمين [illegible] ولقد صدق[كم] الله وعده [illegible] إذ تحسونهم بإذنه [illegible] حتى إذا فشلتم [illegible] وتنازعتم في الأمر [illegible] وعصيتم من بعد ما أراكم ما تحبون [illegible] منكم من يريد الدنيا [illegible] ومنكم من يريد الآخرة [illegible] ثم صرفكم عنهم ليبتليكم [illegible] ولقد عفا عنكم [illegible] والله ذو فضل على المؤمنين [illegible] إذ تصعدون ولا تلوون على أحد [illegible] والرسول يدعوكم في أخراكم [illegible] فأثابكم غما بغم لكيلا تحزنوا على ما فاتكم [illegible] ولا ما أصابكم [illegible] والله خبير بما تعملون [illegible] ثم أنزل عليكم من بعد الغم أمنة [illegible] نعاسا يغشى طائفة منكم [illegible] وطائفة قد أهمتهم أنفسهم [illegible] يظنون بالله [illegible]

ال لي داده وما ميرظن الجاهلية كماني كه از سر جاهليت رايي بود كه مهم محمد عليه الصلوة والسلام به اتمام نخواهد رسيد يقولون مي گويند هل لنا
آيا هست ما را استفهام بر سبيل انكار يعني ما را نيست من الامر از كار ظفر و نصرت كه وعده داده بود من شيء هيچ چيز يعني جمع و [illegible] بر لشكر
ابوسفيان و منهزم شد قول آنست كه ابن ابي را گفتند قتل بنو الخزرج و او در جواب گفت بل لنا من الامر من شيء يعني ما را در كار ايشان هيچ
اختياري نيست گفتيم از مدينه بيرون مرويد سخن ما را قبول نكردند قل ان الامر كله لله بگو اي محمد صلي الله عليه وسلم بدرستي كه همه كارها از
غنيمت و هزيمت مر خداي راست و فرمان او راست يخفون في انفسهم پنهان ميسازند منافقان در نفسهاي خويش از شكوك و شبهات
ما لا يبدون لك آنچه آشكارا نمي توانند كرد براي تو به جهت خوف از شمشير مسلمانان يا بيم كشف غطا و رفع حجاب از افعال قبيحه و نيات
فاسده و انديشه ايشان يقولون لو كان لنا ميگويند [illegible] حالت ما اگر بودي ما را من الامر شيء از كار خود چيزي يعني بهره و نصيبي يا اگر [illegible]
رجوع بودي ما قتلنا ههنا اين جا كشته نمي شديم يعني اصحاب ما مقتول نمي گشتند و هزيمت ما را روي نمي نمود قل لو كنتم بگو اگر بوديد
شما اي منافقان في بيوتكم در خانهاي خود و گفتيد كه ما بيرون نيائيد لبرز الذين هر آينه بيرون آمدندي از ميان شما آنانكه
در ازل كتب عليهم القتل نوشته شده است بر ايشان كشته شدن الي مضاجعهم به سوي كشتن گاه خود يا اگر شما تخلف كرديد
هر آينه مؤمنان كه در علم الهي قتل كفار در حق ايشان مقرر ساخته است بيرون مي آمدند به معركه حرب و مصارع اهل شرك پس خطاب با مؤمنان
ميفرمايد كه بعد از چنان غمي والمي كه در شما رسيد امني و آرامي بشما فرستاد تا بوعده او واثق باشيد وليبتلي الله و براي آنكه ظاهر گرداند
خداي ما في صدوركم آنچه در سينهاي شماست از انديشها وليمحص ما في قلوبكم و تا پاك و خالص سازد آنچه در دلها [illegible]
عيوب و وساوس والله عليم و خداي داناست بذات الصدور آنچه در سينها باشد از اسرار و خطرات ان الذين تولوا منكم
هر آينه آن كسانيكه روي بگردانيدند از شما يعني هزيمت رفتند يوم التقي الجمعان آن روزي كه روي بروي آوردند دو گروه يعني كافران و مسلمانان
در حرب احد انما استزلهم الشيطان جز اين نيست كه بلغزانيد ايشانرا شيطان يا از ايشان طلب لغزش كرد و فرمان وي بردند ببعض
ما كسبوا از شامت بعضي از آن [illegible] كرده بودند يعني مخالفت امر رسول عليه الصلوة والسلام ولقد عفا الله عنهم و بدرستي كه خداي
در گذرانيد از ايشان اين گناه به جهت توبه و اعتذار ايشان ان الله غفور حليم بدرستي كه خداي آمرزگار است مر توبه كار را و تحمل كننده
و عقوبت گناه كار را يا ايها الذين آمنوا اي گروه گرويدگان لا تكونوا كالذين كفروا مباشيد مانند آن كسانيكه كافر شدند يعني منافقان
وقالوا لاخوانهم و گفتند براي برادران كشته و مرده خود نسبي يا سببي اذا ضربوا في الارض چون رفتندي در زمين براي تجارت و [illegible]
او كانوا غزي يا بودند غازيان و جهاد كنندگان و كشته شدندي لو كانوا عندنا اگر بودندي نزديك ما [illegible] سفر و غزوه نرفتندي ما ماتوا
نمردندي دران سفر وما قتلوا و نه كشته شدندي دران حرب پس شما اي مؤمنان مخالفت ايشان كنيد درين قول ليجعل الله تا گرداند خداي ذلك
آن مخالفت شما را با گمان ايشان را كه اگر با ما بودندي تلف نشدندي حسرة في قلوبهم دريغي و اندوهي در دلهاي ايشان والله
يحيي و خداي زنده ميدارد نه حذر و تدبير ويميت و او مي ميراند نه سفر و حرب والله بما تعملون و خداي بانچه ميكنيد [illegible]
بصير و بيناست ولئن قتلتم و به خداي كه اگر شما كشته شويد في سبيل الله در جهاد او متم يا بميريد [illegible]
[illegible] لمغفرة من الله هر آينه آمرزشي از خداي ورحمة و بخشايش از او خير مما يجمعون بهتر است از آنچه جمع ميكنند از مال و [illegible]
نعمت [illegible] يعني آمرزش و بخشايش حق سبحانه شما را بهتر است از آنچه كافران فراهم مي آرند از متاع غرور ولئن متم و اگر بميريد اي مؤمنان
باخوشنودي حق او قتلتم يا كشته شويد در كارزار كفار لالي الله هر آينه بسوي خدائي كه معبود شماست تحشرون حشر كرده شويد
[illegible] مخالفت كنند [illegible] با نفس و هوا [illegible] شما را حشر با آن كس خواهد بود كه [illegible]
[illegible] اذا كان المسير الي الله طاب المسير الي [illegible] مثنوي گر [illegible]
كان ره به رفت مي شناسيم [illegible] فبما رحمة من الله پس بخشايشي كه رسيد از حق سبحانه
لنت لهم نرم گشتي براي منهزمان احد نزول آيت دران وقت بود كه حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام بعد از مراجعت از حرب احد با ايشان
تغليظ [illegible] فرمود بلكه برسم لطف و لوازم خوشخوئي به نسبت آن جماعت رعايت نمود حق سبحانه و تعالي پيغمبر را [illegible] نرمي و نيكو خوئي [illegible]

[illegible] بود ولو كنت فظا و اگر بودي تو زشت خوئي يا سخت گوئي باجفا كننده غليظ القلب سخت دل و نامهربان لانفضوا هر آينه اصحاب تو
پراكنده شدندي من حولك از نزديك تو و با تو نيارامدندي فاعف عنهم پس در گذار از ايشان تقصيري كه در خدمت تو كردند
واستغفر لهم و آمرزش خواه از من براي ايشان اهمالي را كه در اداي حقوق من ورزيدند وشاورهم في الامر و مشورت كن با
ايشان در كاري كه از حق تعالي دران حكم جزم صادر نشده و كلبي گويد كه مشاورت مخصوص بامور محاربه و مقاتله با كفار فاذا عزمت پس
چون قصد كاري كني بعد از مشاورت فتوكل علي الله پس توكل بر خداي كن نه بر مشاورت ان الله بدرستي كه خداي يحب
المتوكلين دوست دارد توكل كنندگان را و متوكل حقيقي كسي است كه از غير حق نترسد و جز بدو اميدوار نباشد ان ينصركم الله
اگر خداي شما را نصرت دهد چنانكه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لكم پس نباشد غلبه كننده مر شما را وان يخذلكم و اگر فرو گذارد شما را
چنانكه در جنگ احد وقوع يافت فمن ذا الذي پس كيست آنكه ينصركم من بعده ياري دهد شما را از پس فرو گذاشتن او وعلي الله
و بر كرم خداي فليتوكل المؤمنون بايد كه توكل كنند اهل ايمان در همه كارها وما كان لنبي ان يغل و نباشد سزاوار مر پيغمبري را آنكه خيانت
كند در غنيمت بعضي از اعراب صحابه از پيغمبر عليه الصلوة والسلام در خواست مي نمودند كه ما را از غنيمت چيزي افزون ده [illegible]
كه خيانت پيغمبر عليه الصلوة والسلام در قسمت غنائم [illegible] و گويند از غنائم بدر گليمي يا قطيفه سرخ رنگ گم شد جمعي گمان بردند از روي نفاق
آن جناب علي الاطلاق صلوات الله [illegible] حق تعالي تنزيه حبيب خود را خصوصا و جميع انبيا را عموما از اين خيانت بري گردانيد فرمود كه هيچ پيغمبر
در غنيمت خيانت نكرده و نكند ومن يغلل و هر كه خيانت كند در غنائم يات بما غل بيايد بدانچه خيانت دران كرده است يا بار آن
بگردن [illegible] يوم القيمة روز رستخيز و علي رؤس الاشهاد بر آن فضيحت يابد اگر همه سوزني باشد [illegible] در اخبار آمده كه شخصي بعد
قسمت غنائم رسني كهنه كه قبل از قسمت بر داشته بود نزد حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام آورده بود آنحضرت قبول نكرد و فرمود كه [illegible]
در قيامت بياري ثم توفي پس تمام داده شود دران روز كل نفس هر تني را ما كسبت جزاي آنچه كسب كرده باشد از خير و شر وهم
لا يظلمون و ايشان ستم كرده نشوند در وقت جزا افمن اتبع آيا هر كه پيروي كند رضوان الله خشنودي خداي را و ترك غلول
نمايد كمن باء همچون كسي كه باز گردد بسخط من الله بخشم خداي به سبب خيانت ومأويه جهنم و آرامگاه او باشد دوزخ
وبئس المصير و بد جايي [illegible] هم درجات عند الله [illegible]
ايشانرا است در جا عند الله نزديك خداي والله بصير و خداي بيناست بما يعملون بانچه ميكنند مردمان از امانت داري و خيانت
لقد من الله هر آينه بتحقيق منت نهاد خداي علي المؤمنين بر گرويدگان اذ بعث فيهم چون فرستاد در ميان ايشان رسولا
من انفسهم پيغمبري هم از ايشان يعني آدميان يتلوا عليهم آياته مي خواند بر ايشان آيتهاي قرآني يا نشانهاي توحيد ويزكيهم و پاك
ميكند ايشانرا از ادناس مقتضيات طبيعت و رشحات نتايج [illegible] احكام شريعت [illegible] و كار ايشانرا اصلاح مي آرد [illegible]
[illegible] ويعلمهم الكتاب و مي آموزد ايشانرا قرآن يا معارف شرعيه والحكمة و حكمت يعني حديث يا معارف عقليه وان كانوا
من قبل و بدرستي كه بودند مردمان پيش از بعث رسول لفي ضلال مبين در گمراهي هويدا و ظاهر نه حق را ميدانستند و نه از باطل
دوري مي جستند بيت [illegible] ظلمت باطل همه جهان : عالم ز روي روشن او نور حق گرفت اولما اصابتكم آيا هر گاه كه بشما
مصيبة رسيد يعني هزيمت و قتل و جراحت [illegible] و حال آنكه قد اصبتم مثليها رسيده بود از شما بايشان دو چندان يعني
روز بدر از كافران دو برابر آن بايشان [illegible] هفتاد تن را از شما كشتند و شما در بدر هفتاد تن را كشته بوديد و هفتاد تن را اسير كرديد قلتم انى هذا
گفتيد از روي تعجب و جزع كه اين از كجا بما رسيد و ما مسلمانيم و پيغمبر خدا در ميان ماست قل هو من عند انفسكم بگو اي محمد اينكه شما را پيش آمد
هم از نزديك شماست كه نافرماني كرديد و از مدينه بيرون آمديد يا مركز گذاشته روي بطلب غنيمت آورديد ان الله بدرستي كه خداي علي كل
شيء قدير بر هر چيزي از فتح و غنيمت و قتل و هزيمت تواناست وما اصابكم و آنچه بشما رسيد از مكروهات [illegible] يوم التقي
الجمعان دران روزي كه لشكر ابوسفيان با سپاه مؤمنان روي بروي آوردند فباذن الله پس بامر خداي و قضا و قدر او بود وليعلم
المؤمنين و تا ببيند خداي ثبات قدم مؤمنانرا و ظاهر سازد وليعلم الذين نافقوا و تا اظهار كند خصومت آنانكه نفاق ورزيدند

وَقِيلَ لَهُمْ و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیائید و از حرب باز مگردید و بجنگید تمام قَاتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر کفار را و از غنیمت و غارت اهل مدینه باز دارید قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ
قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ گفتند اگر دانستیمی حرب شدن را هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که اینجا جنگ خواهد بود می‌کنیم اما جنگ واقع نخواهد
و محمد علیه الصلوة والسلام با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ این منافقان بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ
لِلْإِيمَانِ نزدیکتر بودند از خود که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب اند در یاری دادن با اهل ایمان يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود
مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود
وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ بآنچه منافقان میپوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الَّذِينَ این منافقان آنانند که از روی
بحث و غریب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای مثال خود یا اقربا و همنسبان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه ایشان
نشسته بودند در خانهای خود و باز استاده از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود
مَا قُتِلُوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ
أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان … دفع قدر میکنید …
که دران روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن را از ایشان مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار آنانرا که به صدق نیت قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شدند در راه خدای أَمْوَاتًا مرده ابن عباس رض نقل کرده است که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز … که در هوای بهشت طواف کنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویهای فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین در سایه پایه عرش است و ایشان
میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته‌ایم تا رغبت ایشان به جهاد و جهد زیاده گردد و حق سبحانه برای تعریف
حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود و با پدر جابر انصاری رض که از شهدا بود از خدا تعالی درخواسته که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس الها خدایا از سعادت حال و نعمت بیزوال که مرا داده‌ای خبر کن
این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب
غزو بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا نخورد … يُرْزَقُونَ روزی داده
می شوند از میوه‌های بهشت فَرِحِينَ در حالتیکه شادمان باشند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدان چیزی که عطا داده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از
فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را با انوار الوهیت …
و ذوات ایشانرا لمعات معارف ربانی مستنیر گردانند يرزقون اشارت بدانست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحين عبارت از آن
و بحسب واقع ابتهاج باید دانست و حصول بمقام وصال و سر ترقی را فزون‌تر از نظر بجمال حضرت کریم … میتواند بود بیت مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجا
میکوشم چند که خود را بر آنجا فکنم وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور میشوند به بشارت پادشاهی میکنند بِالَّذِينَ بآنکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده‌اند
بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که به بهشت بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند و شادی ایشان بان است
که برادران ایشان … بیقین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ که هیچ ترسی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در وی گذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی می نمایند بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بنعمتی
که فایض شده است از خدای بدیشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زیاده بران بدیشان رسد …
وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد الَّذِينَ اسْتَجَابُوا
آنانکه از روی صدق اجابت کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر فرمان خدای و رسول را وقتیکه بخروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود که چون ابو سفیان از احد
باز گشت سید عالم علیه الصلوة والسلام آخر همان روز که شنبه بود و منتصف ماه شوال به مدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بعقب دشمنان
بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده همراه نیاید صحابه با طاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه که موجه شدند و در حمراء الاسد لشکر

بازدون متفرق شده و شب دوشنبه آتش بسیار بر افروختند تا صیت هیبت لشکر اسلام بر احیاء و قبائل عرب رسید و دانستند که ایشانرا عجزی و انکساری نیست
حق سبحانه درین آیت می ستاید آنهارا که اجابت خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحت
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر آن کسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدا و مخالفت امر أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرگ است یعنی بهشت آورده‌اند که ابو سفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و عزم استیصال لشکر اسلام … تصمیم داد …
خبر رسیدن آنحضرت به حمراء الاسد بدو گفتند هراسی در دل ایشان افتاد … روی بهزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب
که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد را از هر جا که به بینید از ما برسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشکر آراسته بازگشته‌اند و …
استیصال شما را میان در بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نمودند و بفرمودهٔ ابو سفیان طرح تخویف افکندند …
در ایشان هیچ حال تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه … تصدیق افزوده جواب ایشان به کلمات حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ دادند
و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی تجار یا
یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابو سفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ هر آینه جمع شده‌اند و متفق الکلمه گشته برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس
بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیادت کرد این سخن مومنان را إِيمَانًا تصدیق و یقینی در کار
خود تا بمی‌رسیدند وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارگذاری است
حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از اوست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده‌اند که روز احد ابو سفیان در میان شعب …
که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک شد موعد
ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند و … چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند
نعیم بیثرب آمده هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ
الْوَكِيلُ نشنود حضرت علیه الصلوة والسلام با جماعت یاران احد و جمع دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند به بدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمود
و بازار با قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیت با فرستاد و برین تقدیر
آن ناس که در آیت سابقه عبارتست از قافله بود این جا نعیم بن مسعود باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابو سفیان و اتباع او بیند و تتمه حال مومنان
این است که فَانْقَلَبُوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ بعافیتی تمام یا ثوابی لا کلام مِنَ اللَّهِ از خدای
وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت و فضل
و کرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و پیروی کردند خشنودی خدای را به فرمان برداری رسول وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدای خداوند فضل
بزرگ است بدفع مشرکان از مومنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ که می ترساند بدان دوستان
خود را یعنی آنچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا برساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند …
شکست کار مسلمانان کرد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعده و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ میشتابند
در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد … و تخلف ورزیدند ترا فرو گذاشتند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
ضرر نرسانند خدایرا یعنی دوستان خدایرا چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مرایشانرا یعنی ندهد
حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آنجهانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر این مسارعان را عذاب بزرگی است … إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الْكُفْرَ بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالْإِيمَانِ بایمان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا هرگز زیان نکنند خدایرا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بدیشان
عاید گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه پندارند آن
کسانیکه کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ بهتر است مر
نفسهای ایشانرا إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستی که ما مهلت میدهیم ایشانرا لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ

عَذَابٌ مُّهِينٌ و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده ○ مَا كَانَ اللَّهُ نیست خدای بر آن لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مؤمنان را
عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان و جفا و استهزا با ایشان و در آشکارا بلکه بر وفق حکمت الهی نقد حال شما را
بر محک امتحان زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا به جهاد
باشد تا منافقان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا با اظهار مکنونات اسرار ایشان که از طریق وحی سید عالم را علیه الصلوة و السلام
معلوم کرده و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرمود که امت مرا بصورت
و طینت عرض نمودند همچنان مشابه که ذرات ذریات را با آدم صفی علیه الصلوة و السلام نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام را
قبول کنند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان مانند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل ما [illegible] غافلست اگر راست میگوید
[illegible] بما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان
عَلَى الْغَيْبِ بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن مِن رُّسُلِهِ از
فرستادگان خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مؤمنان بگروید بِاللَّهِ بخدای بر آن وجه که او منفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور
دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وَإِن تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس شما را باشد مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نه پندارند آنانکه [illegible] يَبْخَلُونَ بخل میکنند
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَّهُم که آن بخل بهتر است مر ایشان را بَلْ هُوَ
شَرٌّ لَّهُمْ نه چنین است بلکه آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا که بی برکت اند از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود
باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کرده اند بدان از اموال و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آن کس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت
مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی [illegible]
حیاتست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک یعنی من آن
مال توام در دنیا که در آن لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت با اقران می افکندی بیت گنجها از دل برون کن [illegible]
مال تو مار است در معنی و گنج اژدهاست ○ وَلِلَّهِ و مر خدای راست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه میمیرند و ملک
آسمان و زمین از دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک
کسی درآید که پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین میراث را برو مجاز گفتند چه عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقه از آن اوست
لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت [illegible]
مالی نیست [illegible] پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد بیت ای آنکه به بخل [illegible]
خود را بوجود مال خود پسند کنی [illegible] این مال خداست صرف کن [illegible] تا مساک بمال دیگری چند کنی ○ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای بدانچه
شما میکنید از انفاق و امساک داناست لَّقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی که شنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنهایی را که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ
بدرستی که خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگریم چون آیت وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرو خواند جهودان گفتند
خدای محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را فرمائیم تا بنویسند
آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْأَنبِيَاءَ و دیگر بنویسیم کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ و گوئیم
ایشان را [illegible] بوقت قیام از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را ذَٰلِكَ این چنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
بسبب چیزی است که دستهای شما پیش فرستاده است و ذکر ید برای تحقیق فعل است [illegible]
وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر این عقوبت بسبب آن است که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذاب اید از روی
عدل او معذب میباشید الَّذِينَ قَالُوا [illegible] آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده با [illegible]

أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ به آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ
بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آن خانه ایستاده
مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان
آن بود که آتش غیبی [illegible] با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریت مذکور است
که هر آن پیغمبر که قربانی بدین وجه نیارد [illegible] حق سبحانه ایشان را الزام میکند بدین آیت که قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم تحقیق آمدند
بشما رُسُلٌ مِّن قَبْلِي فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ با معجزات روشن چون عیسی علیه السلام وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده
بودند بدین چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را [illegible]
[illegible] إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی می باید کرد فَإِن
كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ
فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده اند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجره
با احکام شرعیه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر تنی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ
است [illegible] ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای
اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخاستن از قبور فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که را دور کردند از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آوردند به بهشت
فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار شده و بمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری [illegible]
[illegible] تشبیه کرد که خرنده در آن مغرور باشد مراد آن است که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر حقیقت آن وا نموده معلوم گردد که هیچ نمی ارزد
بیت در دیده اعتبار خوابی است نه بر رهگذر اجل سرابی است نه ایمن منشین ز گرم و سردش نه مشغول مشو بسرخ و زردش ○ لَتُبْلَوُنَّ
بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران به مدینه دست تعدی به ضیاع و مال
که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدید میسوختند حق سبحانه آیت فرستاد که هر آینه مبتلا
شوید در مالهای خود به نقصان و تلف وَأَنفُسِكُمْ و در نفسهای خود به جهاد و به امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا [illegible]
أَذًى كَثِيرًا آزار رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم به نسبت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و هم به نسبت خود وَإِن تَصْبِرُوا و اگر صبر
کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و پرهیزید از مکافات ایشان [illegible] فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
از استوار کارهای دین است و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمان است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ
الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَيِّنُنَّهُ
هر آینه ایشان بیان کنند لِلنَّاسِ برای مردمان کتاب را که در شان محمد علیه الصلوة و السلام است وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نه پوشند امر پیغمبر را [illegible]
و هر دو کلمه خطاب میخوانند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود و این کلمه مثل است در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه الله میثاق بر آن بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهای
اندک و آن ماکول و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزی است که میخرند یعنی بدل میکنند
[illegible] لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد صلی الله علیه و سلم آنانرا که شادی میکنند بِمَا أَتَوا بآنچه آمدند یعنی کردند [illegible]
[illegible] وَيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُوا و اینها دوست میدارند که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکرده اند حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام از یهود
چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان وانمودند که براستی خبر دادند و با خود آن دروغ ایشان را داعیه استحسان نیز بود
این آیت نازل شد یا در شان منافقان است که از غزوه تخلف کردند و چون محمد علیه الصلوة و السلام باز آمد ایشان زبان باعتذار گشوده و توقع تحسین
داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُم پس مپندار ای محمد صلی الله علیه و سلم و مؤمنان ایشان را بِمَفَازَةٍ که اهل رستن اند مِّنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت

باعذاب دنيا چون قتل وجلا وذلت وقبول جزيه ولهم عذاب اليم ومر ايشانراست عذاب دردناك در روز رستخيز ولله ومر خدايراست
ملك السموات والارض پادشاهي آسمانها وزمينها والله وخداي على كل شيء بر همه چيزها از مثوبت ابرار وعقوبت اشرار قدير
توانا است آورده اند كه قريش از يهود پرسيدند كه معجزه موسى عليه السلام چه بود ايشان حديث عصا ويد بيضا با معجزات ديگر در ميان آوردند كه از نصارى
اعجاز عيسى عليه الصلوة والسلام سوال كردند حديث احياي موتى وابراي مرضى باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده وگفتند اي محمد صلى الله عليه وسلم ما معجزات
موسى وعيسى عليهما السلام خبرها شنيده ايم وبطلب معجزات تو بدين جانب شتافته ايم اگر كوه صفا را زر سازي آنرا علامت يگانگي معبود تو ميدانيم حق سبحانه
اين آيت فرستاد كه اگر شما طالب ... ومدانيد ان في خلق السموات بدرستي كه در آفرينش آسمانها وآنچه در وي است والارض ودر آفريدن
زمين وآنچه بروي است واختلاف الليل والنهار وآمد شد شب وروز با اختلاف ايشان در نور وظلمت با نقصان وزيادت لآيات
هر آينه نشانها است بر وجود صانع ووحدت او وكمال علم وقدرت او لاولي الالباب مر خداوندان عقلهاي خالص را كه عقول ايشان از
شوايب حس ووهم صافي وبادراك دقايق اسرار وحقايق آثار وافي باشد الذين واين اولو الالباب آنانند كه از روي خلوص يذكرون الله
ياد ميكنند خدايرا قياما در حالت ايستادن وقعودا ودر وقت نشستن وعلى جنوبهم ودر زمان تكيه كردن بر پهلوهاي خود مراد دوام
ذكر است يعني دايم بذكر حق اند وپيوسته در درياي محبتش مستغرق من احب شيئا اكثر ذكره ونعم ما قال بيت در شب وروز ياد تو در خاطر
بلكه در خلوت جان غير تو كس حاضر نيست ... يا مراد از ذكر نماز است كه برين هيات سه گانه مي گذارند بر حسب طاقت خود يا ذكر بمعني شكر است يعني سپاس ...
مي كنند بر قدرت قيام كه قوام معيشت بر آن است وبنعمت قعود كه پايداري صحبت در آن است وبر راحت اضطجاع ومنام كه آسايش تمام بسبب
آن است محققان گفته اند كه مراد از ذكر ذكر دل است زيرا كه دوام ذكر لساني ممكن نيست اما ذكر دل را فتوري وقصوري نمي باشد پس مراد ازين ذاكران
صاحب دلانند كه مشغولند بذكر دل وجان ... قياما در حالتي كه قايم اند يعني متوجه بامر الهي وقعودا وقاعد باز ايستاده اند از ملاهي وعلى جنوبهم وبر جانب
اند از ارتكاب مناهي يا قايم اند بر آستانه خدمت وقاعد اند بر بساط قربت وعلى جنوبهم آسوده كاشند در بارگاه وجد وحال بر كناره اند از
پندار وهم وغرور خيال بيت حجاب كثرت از هم بر دريده بخلوتگاه وحدت آرميده ز وهم وخود بر خويش بسته بحق پيوسته ...
ويتفكرون وانديشه ميكنند از روي استدلال في خلق السموات والارض در آفرينش آسمانها وزمينها تا آن انديشه ايشانرا راه نمايد بصانع قديم
ومبدع حكيم ومحبت بعد وحرمان از قطر دل ايشان برخواسته از غيبت بحضور آيند واز روي شهود بزبان نياز گويند ربنا اي پروردگار ما ما
خلقت هذا نيافريدي اين مخلوق را كه آسمان وزمين است باطلا آفريدن باطل يا خلق كردن آنرا عبث وهزل سبحانك پاكي تراست
از آنكه چيزي را باطل بيافريني فقنا عذاب النار پس نگاه دار ما را بحمايت لطف خود از عذاب آتش دوزخ ربنا اي پروردگار ما انك
بدرستي كه تو از روي عدل من تدخل النار هر كرا در آري بدوزخ ودر آنجا جاويد باشد فقد اخزيته پس بدرستي كه او را خوار كردي ...
وما للظالمين ونيست ستمكاران را از مشرك وبيهود ونصارى وامثال ايشان من انصار هيچ يكي از ياران كه عذاب از ايشان منع سازد
ربنا اي پروردگار ما اننا بتحقيق كه ما سمعنا مناديا شنيديم نداي ندا كننده را كه آشكارا ينادي للايمان ميخواند خلق را بسوي ايمان
آن منادي محمد عليه الصلوة والسلام ويا قرآن واين عام تر است چه بسيار كس دعوت رسول عليه الصلوة والسلام در نيافته اند وهمه كس از قرآن مي شنوند
كه بزبان بيان ندا ميرسد ان آمنوا بربكم برين وجه كه بگرويد به پروردگار خود فآمنا پس اجابت كرديم منادي را وايمان آورديم ربنا اي
آفريننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بيامرز گناهان ما را از كباير يا مطلقا گناهان گذشته وكفر عنا ودر گذران وبپوشان از ما سيئاتنا
بديهاي ما را از صغاير يا گناهان آينده وتوفنا وبميران ما را مع الابرار با نيكان ونيكو كاران ربنا اي ... تدبير كننده ومصلح امور
كار ما وآتنا ما وعدتنا وبده آنچه ما را وعده كرده على رسلك بر تصديق فرستادگان خود كه نعيم ... دايمي است يا آنچه بر زبان رسل وعده
فرموده از نصرت مومنان يا آن آمرزش مي طلبيم كه انبيا گفته كه از ما آمرزش خواهند چنانچه نوح عليه السلام گفت ولمن دخل بيتي مومنا
وللمومنين والمومنات چنانچه ابراهيم عليه السلام فرموده ربنا اغفر لي ولوالدي وللمومنين وچنانچه پيغمبر عليه الصلوة والسلام را
امر كردي كه واستغفر لذنبك وللمومنين والمومنات ولا تخزنا يوم القيمة ورسوا مكن ما را در روز رستخيز انك لا تخلف
الميعاد بدرستي كه تو خلاف نكني وعده خود را در تيسير نقل ميكند كه دعوات خمس كه درين آيت ها است انحضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام وبهمگي

خليفه

خليفه بزرگوارش بر ترتيب واقع شد حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام از مرتبه شهود دعا كرد كه ربنا ما خلقت هذا باطلا
وصديق اكبر رضي الله عنه در مقام خوف فرمود كه ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته وفاروق رضي الله عنه بتحقيق تصديق خود خبر داد
كه ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي وذو النورين رضي الله عنه در مرتبه رجا طلب غفران كرد كه ربنا فاغفر لنا ذنوبنا ومرتضى كرم الله
وجهه از سر همت روي بطلب موعودات آورد كه ربنا وآتنا ما وعدتنا لا جرم سهام اين دعوات بر هدف اجابت رسيد پروانچه رحمت
از ديوان عنايت برين وجه صادر شد كه فاستجاب لهم ربهم پس اجابت كرد مر دعاهاي ايشانرا پروردگار ايشان بآنكه گفت اني
لا اضيع من ضايع نگردانم عمل عامل منكم عمل هيچ عمل كننده را از شما ام سلمه رض نقل ميكند كه من از سيد عالم عليه الصلوة والسلام سوال كردم
كه هر عاملي را اجري است اين چگونه باشد كه مردان مهاجر را مناقب بسيار كرده مهاجرات را از آن نصيبي ارزاني نفرمود اين آيت آمد كه عمل هيچ عامل از شما
ضايع نمي كنم من ذكر او انثى از مرد وزن بعضكم من بعض برخي از شما برخي ديگرند يعني شما همه از يكديگريد زنان از مردان ومردان
از زنان ملخص سخن آنكه شما را در ثواب يك حكم است هر كه عمل كند مزد برد ذكورت وانوثت را در آن دخل نيست فالذين هاجروا پس آنانكه هجرت
كردند يعني ترك باز اوطان خود واخرجوا من ديارهم وبيرون كرده شدند از سراها ومنازل خود يعني حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام وآنانكه مشركان
ايشانرا از مكه بيرون كردند واوذوا في سبيلي ورنجانيده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال كه او را بضرب
وستم وصهيب رومي كه او را بنهب اموال ميرنجانيدند وقاتلوا وكارزار كردند با كفار وقتلوا وكشته شدند در جهاد اين عامه مهاجران اند لاكفرن
عنهم هر آينه درگذارم از ايشان سيئاتهم بديهاي ايشانرا ولادخلنهم ودر آرم ايشانرا جنات تجري به بوستانها كه ميرود من تحتها
الانهار از زير درختان يا از تحت منازل آن جويها پاداش دهيم ايشانرا ثوابا من عند الله پاداش دادني از نزديك خداي وضع مظهر
در موضع مضمر دليل بر تعظيم ثواب دهنده است واضافت ثواب بعنديت وتقييد باسم الله دال است بر ذات با مجموع صفات دلالت تعظيم ثواب
است والله عنده حسن الثواب وخداي است كه نيكوئي پاداش ويا پاداش نيكو نزديك وست ودر تفاسير آورده است كه مشركان مكه
در عشرت بودند وفقراي مومنان بحسرت ميگذرانيدند ودر خاطر ايشان ميگذشت كه چرا بايد كه بت پرستان در ناز ونعمت باشند وخداي شناسان
در رنج ومحنت حق سبحانه جهت تسليه ايشان با پيغمبر خود خطاب فرموده ومراد دوستان امت لا يغرنك بايد كه فريب ندهد ترا تقلب
الذين كفروا رفتن وآمدن كاروان كافران في البلاد در شهرها براي تجارت چه آن تقلب ايشان متاع قليل برخورداري
اندك است كه زود زايل شود ثم ماواهم جهنم پس آنكه بآخرت روند بازگشت ايشان دوزخ باشد وبئس المهاد وبد آرامگاهي است
دوزخ لكن الذين اتقوا ربهم ليكن آنها كه بترسيدند از عقوبات پروردگار خود ومتاع دنيا غرور نخستند لهم جنات مر ايشانراست بوستانها
است بر آن وجه كه تجري من تحتها الانهار ميرود از زير قصور آن يا در پاي درختان آن جويها از آب وشير ومي وانگبين خالدين فيها
جاويدان باشند دران بوستانها نزلا در حالتي كه اين بهشتها پيش كشي باشد من عند الله از نزديك خداي نزل آنرا گويند كه در منزل مهمان
نازل حاضر سازند وبسياري وخوبي آن دليل كرامت مهمان ونيكو داشت او باشد وهرگاه كه بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت كلي
جز تماشاي پرتو انوار لقا نباشد بيت نواي زاهد سوي باغ بهشتم ميكني دعوت نميخواهم بهشت ونعمت ديدار ميخواهم وما عند الله
وآنچه نزديك خدايي است از الطاف خفيه خير للابرار بهتر است مر نيكو كارانرا از متاع فاني وان من اهل الكتاب وهر آينه از اهل
كتاب لمن يؤمن كسي هست كه ميگرود بالله بخداي وما انزل اليكم وبآنچه بر شما منزل شده كه قرآن است وما انزل اليهم وبدانچه
نيز كه بديشان فرستاده اند كه توريت است يا انجيل مراد ابن سلام است واصحاب او يا نجاشي واتباع او خاشعين لله در حالتي كه ترسكاران
اند يا متواضعان مر خداي را لا يشترون بدل نميكنند بآيات الله باحكام توريت يا نعت پيغمبر عليه الصلوة والسلام ثمنا قليلا بهاي اندك
چنانچه احبار يهود رشوت خوار اولئك آن گروه مومن خاشع ومتدين لهم اجرهم مر ايشانراست مزد ايشان ذخيره نهاده عند ربهم نزديك
پروردگار ايشان ان الله بدرستي كه خداي سريع الحساب زود حساب است بآساني وزود حساب مومنان خواهد كرد يا ايها الذين آمنوا
اي گروه مومنان اصبروا صبر كنيد بر اداي فرايض يا بر جهاد يا بر ايذاي اعدا وحقيقت آن است كه بر امتثال احكام شرعيه يا بهمه طاعت اشتمال
باشد وصابروا وشكيبائي نمائيد در قتال دشمنان ودر قدم استوار داريد در ميدان محاربه ورابطوا وساخته وآماده باشيد مقاتله اعداي الله

مرابطه آن است که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازی است بعد از نمازی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمائید بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید بمحافظت اسرار و التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود و فنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا • کمترین چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مائة وسبعون وست آية مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید رَبَّكُمُ از خشم و عذاب پروردگار خویش الَّذِي آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم است وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن زَوْجَهَا جفت وی را که حوا است و اصح آنست که حوا از استخوان پهلوی چپ آدم علیه الصلوة والسلام آفرید وَبَثَّ مِنْهُمَا و پراکنده کرد و ظاهر گردانید و از آدم و حوا علیه الصلوة والسلام بواسطه توالد و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوند که شما وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ بِهِ حاجت میطلبید و سوگند میدهید یکدیگر را بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست و بود و همیشه باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بر شما دیدبان یعنی بر همه انواع اعمال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت خطیت بر ناپاکی و بی باکی از وی شرم دارد مثنوی هر که مؤمن بود بداند که خدای • حاضر و ناظر است در همه جای • در و دیوار حاجب و بواب • نیست در دیدن خدای حجاب • در پس پرده های تو بر تو • بی تو اند مخالفت با او • در بن چاه و در شب تاریک • بیند او مور و رشته باریک وَآتُوا الْيَتَامَى و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا و مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده و بعوض گوسفند فربه برگرفتندی و بگفتندی شاة بشاة حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که نسبت بشما طیب است وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَى أَمْوَالِكُمْ آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل آن با خیانت و مانند آن هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عم متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسیده و مال خود را از عم طلب نمود و ادای آن تعللی میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی گفت نعوذ بالله من الحوب الكبير بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید و یا میدانید أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَى در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه صدیقه رض نقل میکند که این آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجره تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره داشت منع کرد او را از قید نکاح آرد و حق خدمت و تعین کابین چنانچه باید فرو گذارد بانواع مشقت او را مزاحم می شد و هر چه مکروه طبیعتش بود مینمود و این آیت آمد که اگر میدانید که در تعین کابین یتیمان و ادای مال ایشان از روی عدل دور بید فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَى دو دو کانه وَثُلَاثَ و سه کانه وَرُبَاعَ و چهار کانه یا که مباح است که از اعداد مذکور و هر کدام که خواهید بخواهید فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یا سریه بگیرید آن چیزی را که مالک آن است دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست ذَلِكَ این اختیار واحده یا تسری أَدْنَى نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا بآنکه میل نکنید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشان را در حالتی که هست آن نِحْلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بایشان فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ پس اگر این زنان خوشخوی باشند و ببخشند مر شما را و بگذرند عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ

فقسا

نَفْسًا از سر خیر از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا پس بخورید آن چیز را گوارنده و بکار برید سازگار خوش گوار و در روایت آمده که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام در بیان وجه تفسیر فرموده که یعنی آن بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی نبود و دروی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید مر سفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب با اولیای ایشان و ایتام است و اضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشان است و در آن بحق الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالهایی که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا مر برای شما سبب قوام معیشت و دنیا و رابطه نظام امور و بیع و شری و حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید در آن مالهای بقدر کفایت ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده و مثلا اگر یتیم باشد گوئید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَى و بیازمائید یتیمان را اگر مر دانند بعقل و تمیز و صیانت اموال در ختان پیش و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما بوده وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قانع فرض کرده باشند وَبِدَارًا و مبادرت کنید در اموال ایشان از راه شتافتن و سبقت گرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی شتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه تا که بزرگ شوند و مال از شما بستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست او است توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و خویشتن داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشان است فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی او است فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون میدهید و باز گذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بیتیمان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه و بندگان را جزا دهنده و بر اعمال ایشان حساب کننده و هر روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنان و اطفال و مردان خورد سال را میراث نمی دادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و طعن نیزه و نفیر و شمشیر غنیمت در خود تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام به مدینه هجرت فرمود طایفه بر آن شده بودند که بهمین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه بجناب نبوت علیه الصلوة والسلام آمد و گفت که اوس بن صامت رض دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطه تصرف در آورده اند و مرا و صغیران محروم ساخته حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ایشان را طلبید و صورت ما جرا به حضور ایشان باز راند ایشان همان قانون جاهلیت در میان آوردند و خواستند که طریق اجداد و آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مر زنان را بهره است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره واجب و فرض کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَى خویشانی که میراث نمی برند وَالْيَتَامَى و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ پس بدهید ایشان را چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آن است که بر حضار مجلس قسمت از سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر سبیل وجوب بوده و بآیت میراث و وصیت منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ میترسند بر ایشان از مسولی و ضایع شدن یعنی در تو باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از موت ایشان به چنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود و اولاد خود نپسندند بدیگران نیز جایز نه شمارند بیت دانی که چه چیز است کمال مردی • مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو

إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه از روی جرأت يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ می خورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
جز این نیست که می خورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتشی را و از ابو برده نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فرمود که حق سبحانه
برانگیزد در روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند که یا رسول الله این کدام طایفه باشند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید إِنَّمَا
يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید و آتشی که درون او باشد شعله زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش
و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس شناسند که این اکل اموال یتیمان است پس بدین ضمان جز اکل بر ظاهر است وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد که در آیند
خورندگان مال یتیم حفص بصیغه معلوم خواند یعنی آنست که بزودی در آیند خورندگان مال یتیم سَعِيرًا در آتش افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ امر میکند خدای
شمارا فِي أَوْلَادِكُمْ یعنی در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا وصیه میکند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که لِلذَّكَرِ پسر را
باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو
فَلَهُنَّ پس مر ایشانرا باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو حصه از سه بخش از آنچه متوفی بگذاشته است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد یک وارث دختر تنها
فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از ترکه متوفی وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بهر یکی از ایشان السُّدُسُ حصه
شش یکی است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ
پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از وی همین پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست یک ثلث از مال او و
حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی را برادران یا دو
پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت راست شش یک از ترکه و این نصیب ها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان
میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و حالا که موصی میت است أَوْ دَيْنٍ
یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما أَيُّهُمْ که کدام از
ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر است و بکار آینده تر لَكُمْ نَفْعًا مر شمارا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا
بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کردانید فَرِيضَةً فرض کردانیدنی
مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هست كَانَ عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
وَلَكُمْ و مر شماراست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه ترکه گذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنانرا فرزند
خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر خواه مونث خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر
آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شمارا حصه چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه گذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شما است
میتوانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا از پس قضای وامی که در ذمه
ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنانراست چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ يَكُنْ
لَكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شمارا فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ
مر شمارا فرزند بهر وجه که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنانراست هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته اید از اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی
که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد ادای دینی که در ذمه شما باشد وَإِنْ كَانَ و اگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردی که از وی میراث
می گیرند كَلَالَةً کسی که والدین و اولاد نداشته باشد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهُ و مر این مرد را و زن نیز درین حکم داخل است أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ
یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا پس مر هر یکی را ازین برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسد از میراث کلاله مذکر درین صورت یا مونث فَإِنْ
كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بهمگی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین
شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انبازان باشند در سه یک مال بی تمیز ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی
که بوقت مرگ يُوصَىٰ بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان رساننده باشد
بورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آن که اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد

وَصِيَّةً

وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ بردبار است
بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و به توبه گناه از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث
حُدُودُ اللَّهِ اندازهای حکم خدا است که از آن در نشاید گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدا و رسول او را در حکمها
يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که
در آن جنات جاودان باشند دران وَذَٰلِكَ و این ادخال ایشان در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت
من میراث ندهم مگر کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و در گذرد از آن
اندازهای که حلال و حرام و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتش وجه آتشی خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن
و نسب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنانی
که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما تمام از محصنات آنها یعنی شوهر دار
فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مومنان باشند
تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بر زنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنانرا
و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زنا کار برین وجه بود که ایشانرا در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ
الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا راه
برای ایشان راهی یا مددی تعین کند از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که فراگیرید از من قد جعل الله لهن
سبیلا صحابه رضی متوجه شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثَّيِّبُ بِالثَّيِّبِ الرَّجْمُ وَالْبِكْرُ بِالْبِكْرِ مِائَةُ جَلْدَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ پس
حکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشباه و نظایر آن باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ
بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان اند فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشانرا از زبان و سرزنش و ملامت کنید و جفا ... ایشانرا ادب
نیز ایذا باید داد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود باصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید
از ایشان این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه
بندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در آن متصور نیست و وعده
قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ به نادانی و مباطی فرموده که گناه مومن به جهل است یعنی نه از روی
شک و عناد و جحود و استکبار و می شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان به جهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس باز گشت مینمایند بحق
سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد
و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است اگر چه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملایکه
طریق سبحان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و موید این قول است که حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله تقبل توبة عبد ما لم یغرغر
بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت
غافل مشو ای عاصی یاد دو سه دم باش * هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش * فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بمدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند
يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده بانچه تائب را
عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آن کسان را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ
تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه کردم اکنون این سخن در شان توبه
منافقان است و توبه ایشان قبول اسلام باشد به حسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه
توبه مقبول است مر آنها را که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت غرغره روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست

باین لیست و آن سود ندارد و قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا **أُولَٰئِكَ** آن گروه که منافق باشند یا آنها که بر کفر بمیرند و حال آنکه
أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت **عَذَابًا أَلِيمًا** عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم
جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زنی جوان بازماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقرباکه استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت
جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا شوهر دیگر
و مهر معجل و خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی
و اگر آن زن قبل از القای ثوب بر اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر وی دست نبودی و در اول اسلام همان قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس
وفات کرد و زنی کبیشه نام از او بازماند پس ابو قیس فرزندی که از زن دیگر بود کبیشه را بحکم تصرف در آورد و با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و عرض
آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام بموقف عرض رسانید خواجه عالم علیه الصلوة و السلام فرمود که بخانه باز گرد
و پای منتظر ورود ... اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت
آوردند و گفتند یا رسول الله کلنا کبیشه کبیشه مائیم بدستور کبیشه جامه زهرآلود این بلیت نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه
فرستاد این آیت غرا و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان **لَا يَحِلُّ لَكُمْ** روا نیست شما را **أَن تَرِثُوا النِّسَاءَ** که میراث گیرید زنان را **كَرْهًا**
از روی ناخواست و کراهیت ایشان یعنی میراث گرفتن مکروه ولا لت بران نمی کند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بلکه تخصیص بذکر
برنفی ما اوامتنع کقوله تعالی **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ** چه قتل بر وقت عدم خشیه املاق هم جایز نیست **وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ** و منع
مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب با مردانی است که زنان خود را به تنگ آورده برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشان را و خانه باز میدارند حق سبحانه
میفرماید که زنان را محبوس مسازید و بازمدارید **لِتَذْهَبُوا** برای آنکه ببرید **بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ** بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر **إِلَّا أَن**
يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند **بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ** بعمل زشت روشن کرده شده و مشهور و عدم ... و حفص بکسر یا خوانند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان
را و فاحشه درین آیت یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد و مرد راروا بود که از روی خلع طلبد و گفته اند فاحشه زنا است و حد آن در جاهلیت یا در
بدایت اسلام حبس او و صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است **وَعَاشِرُوهُنَّ** و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فاحشه نشده اند **بِالْمَعْرُوفِ**
به نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی و بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست **فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ** پس اگر ایشان را
نخواهید صبر کنید بران **فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا** بس شاید که شما کاره باشید چیزی را **وَيَجْعَلَ اللَّهُ** و گرداند خدای و پدید آرد برای شما **فِيهِ**
دران چیز کرده **خَيْرًا كَثِيرًا** نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره **وَإِنْ أَرَدتُّمُ** و اگر خواهید شما بواسطه کراهت صحبت زوجات یا وقوع
نشوز و فاحشه از ایشان **اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ** طلب بدل کردن زنی **مَّكَانَ زَوْجٍ** بجای زن دیگر **وَآتَيْتُمْ** و داده باشید **إِحْدَاهُنَّ** یکی از ایشان
را که واجب طلاق او وارید **قِنطَارًا** مال بسیار یعنی کابین **فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا** پس مگیرید از آنچه داده اید چیزی را اندک و نه بسیار
أَتَأْخُذُونَهُ آیا می گیرید چیزی را از آن **بُهْتَانًا** به باطل و ستم **وَإِثْمًا مُّبِينًا** و جرمی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل استعمال میکنند
و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری را از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون باز ستاند آن میکند گویا مدعای او آن است که آن مهر فرض کرده
و این بهتان صریح است **وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ** و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرا می ستانید مال را از زنان خود **وَقَدْ أَفْضَىٰ** و حال آنکه رسید و اوت
بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ بعضی از شما به بعضی و بکر اقضی کنایت از مباشرت است **وَأَخَذْنَ مِنكُم** و فرا گرفته اند زنان از شما وقت عقد **مِّيثَاقًا**
غَلِيظًا پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که **استحللتم فروجهن بکلمة الله** آورده اند که جمعی از جاهلان
در زمان جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح می کردند حق سبحانه این عمل را نهی فرمود و گفت **وَلَا تَنكِحُوا** و بزنی مخواهید و به نکاح در میارید **مَا نَكَحَ**
آبَاؤُكُم آنرا که نکاح کرده اند پدران شما **مِّنَ النِّسَاءِ** از زنان و به نکاح در آورده **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نکاح زن پدر بود قبل از نهی و هست و بعد از تحریم **فَاحِشَةً** عملی زشت و ناپسندیده **وَمَقْتًا** و مبغوض خدای و مؤمنان
این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت می گفته اند یعنی دشمن داشته شده **وَسَاءَ**
سَبِيلًا و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدان است دوم قبح شرعی که مقت عبارت از آن است

سیوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشعر بر آن است **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ** حرام کرده شده بر شما **أُمَّهَاتُكُمْ** نکاح مادران شما و این عبارت عمومی دارد
هر زنی که نسبت مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر
هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم **وَبَنَاتُكُمْ** و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسبت او بمرد بازگردد از جهت اولاد ذکور یا اناث هر چند بازباشد
در بنات داخل است **وَأَخَوَاتُكُمْ** و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بجهتی گذشته از جهت ابوا است پس خواهر عام باشد یعنی پدری و مادری
و یا پدری و یا مادری **وَعَمَّاتُكُمْ** و خواهران پدران شما هر زنی را که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بود و باشد یا بجهتی مرد بود و عمه آنکس است
اینجا نیز طرق ثلاثه متصور است یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری **وَخَالَاتُكُمْ** و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر یا مادر مادر بالا رسد در صلبی
استقرار داشته یا بجهتی گذشته خاله آنکس است و فروع آن بوجه مذکور و امکان دارد **وَبَنَاتُ الْأَخِ** و دختران برادر بر وجه که اخوت ثابت شود از جهت
تجزیه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همان حکم دارند **وَبَنَاتُ الْأُخْتِ** و دختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق
یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان هست هر چند پایان روند همه داخل بنات اخت اند **وَأُمَّهَاتُكُمُ** و حرام کرده شده است
بر شما مادران شما **اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ** آن ها که شیر داده اند شما را مرضعه را مادر میگویند برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر بچه کسی را در زمینه داده است
آن شیر دهنده مادر وی که شیر داده باشد شوهر آن زن که شیر از زوج او یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند **وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ**
و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی
و امام احمد حنبل پنج بچه تمام رسید تا شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود **وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** و مادران زنان شما و جدات ایشان همه از قبل پدر و مادر
بر نسبت و رضاع همین حکم دارد **وَرَبَائِبُكُمُ** و دختران زنان شما **اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم** آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت
ایشان آنست که متولد شده باشند **مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي** از آن زنانی که **دَخَلْتُم بِهِنَّ** در شما با ایشان دخول کرده باشید **فَإِن لَّمْ تَكُونُوا** پس اگر نباشید
شما که بخلوت **دَخَلْتُم بِهِنَّ** در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت است از مباشرت **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب
وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند **الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ** آن پسران که از پشتهاء شما اند چون حضرت رسالت پناه زینب را
بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آن حضرت علیه الصلوة و السلام بود طلاق داد حضرت علیه الصلوة و السلام بعقد نکاح در آورد مشرکان عرب آغاز
سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیت غرا آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که پسر خوانده باشد **وَأَن تَجْمَعُوا** و دیگر حرام است
بر شما آنکه جمع کنید **بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ** میان دو خواهر در یک نکاح **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است
و برخی از مفسران بر آنند که مراد از ماقد سلف آن است که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر
یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بوده **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **غَفُورًا** آمرزگار آن کسان را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت
این عمل کرده اند **رَّحِيمًا** مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجای آورده اند و بعد از آن توبه کرده تا مل کنید معنی این ... مفلسان بی بضاعت

بیت
را سرمایه تمام است ❊ سرمایه خاصیان بیازار امید ❊ غفران تو و رحمت بیغایت تست

الجزو الخامس

وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شده بر شما شوهر داران **مِنَ النِّسَاءِ** از زنان **إِلَّا مَا مَلَكَتْ** مگر آنچه مالک شده است **أَيْمَانُكُمْ** دستهای شما ابو سعید
خدری رض نقل میکند که در حرب حنین از غنایم او طاس اهل عباس با ما جا در سید و از جمله زنانی که شوهران ایشان را در جنگ ... بسیار غنیمت ... قید
اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهر داران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت ایشان متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین ما بودند از قبیل محصنات
می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر داشته باشند چون بسبب سبی ملک یمین شما اند تصرف در ایشان
حلال است بشرط استبراء ایشان از زوار الحرب یا از ازواج ایشان و این قول امام اعظم است رح و باقی ائمه مجرد سبی ایشان را احلال میدانند **كِتَابَ اللَّهِ**
لازم باشد فرض خدا بر او در باب مناکحات یا مصدر مؤکد است یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی **عَلَيْكُمْ** بر شما در محرمات **وَأُحِلَّ لَكُم** و حلال کردانید بر شما
و حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما **مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ** بجز از این محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات نیز ثابت شده چون
نکاح مراه بر عمه و بر خاله او و بر خواهر زاده او و برادر زاده او و نکاح مطلقه ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح اسیر آزاد و تزویج به خامسه و نکاح ملاعنه و غیر ذلک

اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا اگر طلب نمایید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی نکاح در آرید
و کابین کنید بِأَمْوَالِكُمْ به مالهای خود مُحْصِنِينَ در حالتی که بآن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زنا
کنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هر که برخورداری یافته آید بدو مِنْهُنَّ از زنان به سبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان
فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجات فِيمَا
تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه با یکدیگر راضی شوید بآنچه مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی اگر زن ابرا کند از مهر
و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته‌اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
بدرستی که خدای هست دانا به مصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا و هر که را استطاعت نیست
از شما از روی توانائی و توانگری أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ اگر نکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ پس باید
که بخواهد بزنی آنچه مالک آن است دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویده باشند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُمْ
بگرویدن شما بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و اماء اید مِنْ بَعْضٍ از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از
یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان
مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بی کاهش و مضایقه و دادن مهر به
ایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که پارسایان باشند نگاه دارنده فرج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زناکنندگان بآشکارا
وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب نکاح
و حفص بصیغه مجهول میخواند و معنی آنست که آن هنگام که جاری شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند به زنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم
نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده و حد بی شوهر صد تازیانه است و ازان کنیزکان
پنجاه تازیانه باشد و در … شافعی رح میگوید که تغریب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم رح فرموده که میان جلد و نفی جمع نکند که تغریب سیاست
و در مذهب و … عبید و اماء هم هست ذَلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ برای کسی است که بترسد از رنج صحبت یعنی از مشقت … مِنْكُمْ از شما
کرده باشد وَأَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را … وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است
مر کسی که صبر نتواند کرد از نکاح اماء رَحِيمٌ مهربان است برخصت بندگان يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ که بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ
و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آن کسانی که بوده‌اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما … ابراهیم و اسماعیل علیه السلام … وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ
… وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست مصلحت شما را حَكِيمٌ …
… وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ که شما را توبه دهد … وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه …
… يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ … أَنْ تَمِيلُوا اگر میل کنید … مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ چون …
خواهرزاده و برادرزاده … که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است … حرام … حرام باشد …
که اهل اسلام … يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ
عَنْكُمْ … احکام نکاح … شیخ منصور ماتریدی رح فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه
از جنایات و ترک … بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده است
آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کرده و گفته‌اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال تعالی
خلقکم من ضعف یا ضعیف است … زنان … محققان
حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت … نفس نقصی در حال
او پدید آید بسمت ضعفی که … زبان اعتذار … بیت من ظلوم جهولم که
… يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر بَيْنَكُمْ

درمیان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل گواه زور
القصه بناحق و اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیع صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خوشنودی
هر یک از شما که متعاقد اید وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و مانند نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند المومنون
کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مکنید چنانچه جهال … هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب
کاری مکنید که مودی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته‌اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت
اعمالی که موجب سخط ربانی است إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُمْ بشما از امت محمد علیه الصلوة والسلام رَحِيمًا مهربان و امر و نهی که میفرماید آن
از غایت رحمت است وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند و بفعل آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حدود وَظُلْمًا و از روی
ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد دوزخ است وَكَانَ ذَلِكَ و هست این در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید
عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خرد را از نماز تا نماز و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را
مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ظاهر آیت آن است که هر که از کبائر پرهیز کند صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز
میشاید که حق سبحانه تعالی از کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبائر … خلاف است بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای از آن نهی کرده
کبیره است و گفته‌اند که هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بالغضب و لعنت مانند وغضب الله علیهم ولعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم
آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت سیده آن است که کبیره گناهی است که شارع بر آن حدی مرتب ساخته
یا در باب وی وعیدی صحیح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشفی مذکور است که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیر است در وجود و افراد
بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو کردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم ایشان را به مدخل
کریم که حضرت جمع است بیت تا کی ز تفرقه سوزی چو شمع … غوطه شو در لجه دریای جمع در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه
تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه به مشاهده واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل همه … مشکل شود آسوده ترا دل همه
چون تفرقه دل است حاصل همه … در اسباب نزول آورده که ام سلمه رض عرض رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانید که مردان
جهاد … و زنان از آن مثوبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر زنان از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج
نصف نصیب مردان گرفته … کاشکی ما در دایره رجولیت داخل بودیمی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند شدیمی آیت آمد که وَلَا
تَتَمَنَّوْا آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بآنچه خدای افزونی داده و پایه بدان … و جاهی بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ
نَصِيبٌ مردان را نصیبی است و بهره مند مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده‌اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را بهره است مقدر مِمَّا
اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه متعلق بعمل ایشان … و طاعت ازواج … هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ
و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم بخشش او تا مراد شما بر آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد
که وی داناست پس هر چه خواهد بهر که خواهد … بیت …
پسر خود میخواندند و میراث اهل سایر ورثه می شد حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا مَوَالِيَ …
شده مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند پدر و مادر او وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و
مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت … دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است …
من میراث بری … عاقله من باشی … حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث
نازل شد بعضی از صحابه بگفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند … میراث … حکم الهی در باب میراث … معاقده مذکور نشد این
آیت نازل شد که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آن کسانی که در مخالفت ایشان عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ دستهای شما … معاقده … مجاز است و سبب … و انکم
مخالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشان را نَصِيبَهُمْ بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت با ولوا الارحام

مسوخ گشت إِنَّ اللهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از عهود و مواثیق و مخالفات شَهِيدًا گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن
ربیع من یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بر سر ابا کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و او شکایت پیش پدر خود
برده و باتفاق وی به ملازمت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب
قصاص شده روی بدر مسجد نهاده جبرئیل آیت آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگذارنده و تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قائم بامر معاشت ایشان
حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داده باز گردید با کاری خواستیم و خدای کاری خواست والذی اراد الله خیر و مفهوم این آیت تفضیل مردان است بر زنان
چه مردان دب کننده و کارفرمایند و زنان مدبر بِمَا فَضَّلَ اللهُ به سبب آنچیز که تفضیل کرده و افزونی داده خدای بَعْضَهُمْ بعضی را از ایشان که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز
عیدین و نماز جماعت و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و اکثر انبیا علیه الصلوة والسلام و اولیا از مردان اند از جمله فضائل
المکرم اشرف اند وَبِمَا أَنْفَقُوا و بدیگر فضیلت دادن مردان از زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر
و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برنده اند شوهر خود را باقیام کنندگان بحقوق زوج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان
در غیبت ازواج یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند و عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللهُ به آنکه نگاه داشت خدای مر ایشان را وَاللَّاتِي تَخَافُونَ و آن زنانی که
میترسید یا میرسید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا بتعلیم و وعید ایشان را آگاه کنید
بتعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و مهجور سازید ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاه های یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید
وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نکند گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب
بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه کرده اند رجوع نمایند فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا پس مطلبید بر ایشان راه
بیدادی إِنَّ اللهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بدانید
شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری و خلاف میان هر دو زن فَابْعَثُوا پس برانگیزید برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری
که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد
مِنْ أَهْلِهَا از خیل و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا اگر خواهند حکمین باصلاح آوردن
کار زوجین يُوَفِّقِ اللهُ بَيْنَهُمَا سازگاری افکند خدای تعالی میان زن و شوهر إِنَّ اللهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيمًا خَبِيرًا دانا و آگاه
بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللهَ و پرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و انباز مگیرید بوی چیزی را از اصنام و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ
و نیکوئی کنید بمادر و پدر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ و با
درویشان بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایه خویشاوندان بشفقت و رحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایگان بیگانه یعنی آنکه خویشی
ندارد و با همسایه کار رعایت حد جوار بمحل مهری مقرر کرده اند مطلقا حق همسایه را و خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس حدیث وارد شده
که لا یدخل الجنة عبد لا یأمن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده هرکه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو خود همسایه
نفس که دل است بطریق اولی که فرو نگذاری خواطر متفرقه و خیالات بیهوده را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمائی و او را از مساکنت ملحوظ
و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایه روح را که سر است از حجب و ظلمات شهودات و حجاب مکاشفات مانع شوی و اسمه سزاوار تر آنکه سر و هو معکم تا
بحر وی و یقین دانی که بیت همسایه و همنشین و همره همه اوست : با دلق گدا و اطلس شه همه اوست : در انجمن فرق و نهانخانه جمع : بالله همه اوست ثم بالله
اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحب است و این میتواند بود که رفیق سفر یا
باشد یا شریک در تعلیم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با
رهگذریان و مهمانان و مسافران وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست
نمیدارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا آنرا که باشد خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی
فَخُورًا نازنده و خود ستاینده که حقوق الهی و نبوی نشناسد و غرور بر احسان با خلق پر آرد و فخر و تکبر کند الَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست نمیدارد خدای آنانرا که بخل کنند

آورده اند

آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت می گفتند مال خود بدین مردم یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و یاران مهاجران او نفقه مکنید که اندک زمانی از فقر مانده
و محتاج گردیده مال کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای آنها را دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان
بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ و می پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللهُ آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در تورات و آنرا می پوشیدند وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کردیم برای
یهود که بخل ورزیده اند و عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را می پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است
وَالَّذِينَ و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدار مردمان و ملاحظه
ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکر با جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که نفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود
یا در صفت یهود می گوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه می کنند وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ و نمیگروند از روی حقیقت بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه
بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که او
در دنیا همراه او و آخرت نیز با او خواهد بود و قال الله تعالی فبئس القرین حکم ثانی میفرماید مثنوی هر کجا این جا که قرین تو اوست : آن سرا نیز همنشین تو اوست
دوستی جو که جان بیفزاید : در دو عالم ترا بکار آید : دیو را همنشین خویش مکن : نفس بد را قرین خویش مکن : وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه ضرر بودی بر کافران و چه زیان
داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی
حق خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ از آنچه داده است خدای بر ایشان وَكَانَ اللهُ و هست خدای بِهِمْ عَلِيمًا بایشان دانا با اشیاع اقوال و افعال و احوال
ایشان و انا جزای فراخور آن با خواهد داد إِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره و در وزن و ذره مورچه سرخ را میگویند که از
غایت صغر بی تعمق نظر بر کرده ظاهر نشود و اشهر آن است که ذره چیزی است که بشعاع آفتاب با روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و او را چندان وزنی نبود که بوزن
در آید حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مطیعین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مستحقان بوزن ذره خواهد افزود و صحیح آن است که در عمل کافر
و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مؤمن يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو
و بدهد او را زیاده بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت به جهت آنکه تابع
و مزید بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم ما مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان
خواهد بود و بر اقوال و افعال امت خود گواهی داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ بر این گروه و امت تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت
کنی بر ایمان مؤمنان در لطائف قشیری مذکور است که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام را شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند و مقرر است که شهادت
بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی خواهد ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در وی گواهی انبیا و آن روز قیامت است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند
آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوَّىٰ اگر راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند
ایشان را چون مردگان و مبعوث نکردند یا کنایت است از آنکه ایشان آرزومندانند که خاک شوند چه زمین بخاک راست کرده شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللهَ و نتوانند
یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز
مگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی است مامور بها بلکه نهی است از
ارتکاب مسکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال
داشتند و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رسید و بنماز برخواستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون
حرف لا را که چهار موضع مثبت است حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا
تَقُولُونَ آن چیز را که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که قم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید
بنماز قریب در مسجد جامع دل در آن وقتی که مستان باشید از سکر غفلت تا وقتی که از مستی هوا هشیار شده و دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی
مناج به بیت ای که درمستی هستی مانده : دایما در خودپرستی مانده : بر سرا و ان وحدت کی رسی : چون تو در زندان هستی مانده : وَلَا جُنُبًا
و نزدیک مشوید به نماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن

ع

محل به تیمم نماز تواند گذارد و بدیگر هیچ وجه روا نباشد و در جنابت نماز گذاردن حَتّٰی تَغْتَسِلُوْا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آن است
یعنی جنب در مسجد نباید مگر آنکه راه بران باشد وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَرْضٰی بیماران مراد بیماری است که در آن از استعمال آب بترسند
که ضرر بود اَوْ عَلٰی سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَآئِطِ از خلا جای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین
اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رح بر آن است که چون بعضی از بدن مرد ملاصق ببدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره وضوی لامس
و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رح بر آنند که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رح مباشرت فاحشه را
که تماس فرجین بود بی حائل و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید
آب فَتَيَمَّمُوْا پس قصد کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوه بنی المصطلق بود که شبانه سپاه اسلام
در منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند ناگاه عقد عایشه رض گم شده و عزیمت بسبب فقدان
آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند در شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رض بردند و او به خیمه عایشه رض در آمد
دید که حضرت رسالت پناه سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق رض زبان طعنه بعایشه رض بگشاد و سر انگشتان طعن نیز بر تهیگاه وی زد ناگاه حضرت عالم
علیه الصلوة والسلام بیدار شده و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت علیه السلام جبرئیل در رسید و حکم
آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد و دست بر آن زنید فَامْسَحُوْا پس مسح کنید دست
خود را بِوُجُوْهِكُمْ بتمام رویهای خود وَاَيْدِيْكُمْ و بسائید دستهای خود را بدان تا مرفق اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا در گذرنده
از شما و تخفیف کننده غَفُوْرًا آمرزنده کسانی که تیمم کنند اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِيْبًا مِّنَ
الْكِتٰبِ بهره از علم تورات يَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ که می خرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت
حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام راغب بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آن حضرت انکار روی نمودند وَيُرِيْدُوْنَ و میخواهند این مکران از روی
حسد و عداوت اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيْلَ آنکه شما نیز ای مؤمنان راه گم کنید وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِاَعْدَآئِكُمْ بدشمنان شما که یهودند
وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا و بس است خدای یاری دهنده شما بر دشمنان
مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا و بعضی از آن کسانی که بدین یهود متدین شده اند يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ میگردانند کلمات را و تغییر میدهند عَنْ مَّوَاضِعِهٖ از اماکن
آن مراد از تحریف لغت پیغمبریست علیه السلام یا تاویل کلمات تورات را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا کتمان آیت رجم
آورده اند که زمرهٔ از یهود به ملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی نموده
و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را محرف ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما یهودی
سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُوْلُوْنَ و می گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ
وعصینا آشکارا می گفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار اطعنا و اخفاء عصینا می کردند و حقیقت آن است که زبان مقال ایشان سمعنا می گفتند و لسان
حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی در مدح
دارد و روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و بر این تقدیر دعا له باشد و وجه ذم چنان است که اسماع
شنوانیدن نبوی گویند که بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را ابراز و نفاق می ساختند و مطمح نظر ایشان وجه ذم
بوده و دیگر می گفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار ما را و در ما نگر و وجه ذم آنکه از
رعونت و حمق بوده و مراد یهود نسبت رعونت بوده بران حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند کسره عین را و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما نظر
میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیری این کلمه می گفتند لَيًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ در حالتی که گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی معنی که از مراعات
است بلغت عرب آن را بر رعونت رو میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند به طریق لحن راعینا می گویند و بآن ذم آنحضرت
میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّيْنِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی و میگویند پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود حال آنکه ایشان شبانی
موسی علیه الصلوة والسلام معترف بودند وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوْا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا

واسمع

وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ بر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام و طعن در
دین اسلام وَاَقْوَمَ و درست تر بودی سخن ایشان وَلٰكِنْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ ولیکن رانده است خدای ایشان را و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ
بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن فَلَا يُؤْمِنُوْنَ پس نمیگروند ایشان اِلَّا قَلِيْلًا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیفی که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمان
به بعضی از کتب و رسل بود و در بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رض در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت پناه
احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب ابن اشرف طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم
بخدای که شما میدانید که من با این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در تورات از حال من خبر داده اند و بر ایمان من میثاق
فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ ای آن
کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی تورات اٰمِنُوْا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بآنچه که فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآن است مُصَدِّقًا
در حالتی که باور دارنده است و تصدیق کننده لِّمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب تورات است در اصول دین پیش از آنکه
مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوْهًا رویها را یعنی صور آن را نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر رو نماند فَنَرُدَّهَا
پس باز گردانیم آن رویها را عَلٰٓى اَدْبَارِهَا بر هیئات قفاهای آن یعنی شکل و را بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف
و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در موضع خویش ثابت شوند
و رویهای ایشان بر پس سر بود و این بیهائی است در غایت زشتی و رسوائی اَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم
كَمَا لَعَنَّآ چنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم اَصْحٰبَ السَّبْتِ ط یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند و در شنبه بصید ماهی اشتغال
کردند وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُوْلًا کرده بودنی و هر آینه بخواهد بود اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد آن
اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ آن را که شرک آورند بدو و شریک گیرند در عبادت او وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر شرک بود لِمَنْ يَّشَآءُ مر آنرا
که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادات و عرفان شیخ امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب جمیع عصیات را خواهد آمرزید وَمَنْ يُّشْرِكْ
بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد او را فَقَدِ افْتَرٰٓى پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اِثْمًا عَظِيْمًا دروغ بزرگ را که بدان مستحق
عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر علیه الصلوة والسلام بودند وعیدی و تهدیدی
عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت صمدیت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و
سالکان مسالک فتوت بوده اند ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشان را نپسندیده فرمود اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ آیا نمی نگری
یا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ می ستایند و ثنا می گویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه
یا با پاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی ایشان را گناهی نیست گفتند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم
زیرا که گناهان شب ما را بر روز در میگذرانند و خطیات روز ما را شب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای
يُزَكِّيْ مَنْ يَّشَآءُ میستاید و پاک میکند یا ستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُوْنَ و آن گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب
و ثواب فَتِيْلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیله از وسخ که در میان دو انگشت بدمالند مراد آن است که عقوبت گناه
خود خواهند کشید و نقصان پاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید اُنْظُرْ بنگر درین جهودان که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُوْنَ چگونه افترا میکنند
و می بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وَكَفٰى بِهٖ و بسنده است آن افترای و دروغ ایشان اِثْمًا
مُّبِيْنًا گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم
و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با جمعیت تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر علیه السلام و صحابه
او تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش در بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسبانیده با ایمان غلاظ و شداد بر حرب و جدال
اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت نشستند و درین مجلس بعضی از قریش از سابقی اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما آن است

که ازان حرم اسپهای مسکینیم وکعبه را معمور میداریم وصله رحم بجای می آریم وبعبادت اصنام بطریق آبای خود مشغول میباشیم بهدایت اقرب است یا دین محمد
که درین وقت احداث کرده و بدعت راسنت نام نهاده ودین پدران ما را بمسیانده ما را کافر وجاهل میخواند بهود بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما
حق تر است وآیین شما بانسق تر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وثوق اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت وطاغوت را که بتان قریش بودند
سجده کردند حق سبحانه وتعالی از معانده ومکابره وکفر وزندقه ایشان خبر میدهد ومیفرماید اَلَمْ تَرَ آیا نمی دانی ونمی نگری اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا بسوی آنکه
داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ می گروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت
که قریش را بست وگفته اند جبت سحر است وبهود از معتقد بوده وطاغوت شیطان وایشان متابعت وی می نموده اند نزد محققان جبت نفس اماره است
وطاغوت آرزوهای او وَيَقُولُونَ ومیگویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران وبرای ایشان که از روی اجتهاد ماهو هٰؤُلَاءِ این گروه کفار
قریش اَهْدٰى هادی تراند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام واصحاب وی سَبِيلًا از جهت راه یعنی راه ایشان
راستتر است اُولٰئِكَ آن گروه منعت ومغضب ومخذول الَّذِينَ آنکسانند که بخوابی لَعَنَهُمُ اللّٰهُ طرد کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ
يَلْعَنِ اللّٰهُ وهر که را خدای براند ودور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس هرگز نیابی تو مر او را نَصِيرًا یاری که دفع کند عذاب از وی اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست
یعنی جهودان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی دنیا استفهام است بر سبیل انکار زعم یهودان بود که ایشان بملک ونبوت از غیر خود احق ترند
ومیدن سبب از متابعت عرب ننگ می داشتند ومیگفتند آخر منصب نبوت وملک داری وحکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از ملک ونباوجز
بهره نیست بیت دولت هرکه تو مینی بسر آید روزی نه دولت آل نبی تا بقیامت باشد واگر بالفرض از ملک ومال بهره مند شوند فَاِذًا پس آنگاه ایشان
لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردم را یا پیغمبر علیه الصلوة والسلام واصحاب او را نَقِيرًا بمقدار گودی که بر پشت دانه خرما است واین غایت مبالغه است
در بخل ایشانکه در وقت پادشاهی یا فقیری یا بغیری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی ودرویشی پیدا است که چه خبر بخسی وهند اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه
حسد می برند بر مردمان یعنی قبائل عرب عَلٰى مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بر آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود که آن بعث حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام از ایشانست ونه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسمعیل است یا مردم عرب حسد بر محمد علیه الصلوة والسلام می بردند که پایه چنین عالی از یتیم
ابو طالب باشد بایستی که جبرئیل علیه الصلوة والسلام بر ما فرود آمدی مصرع تا یاد کرا خواهد ومیلش بکه باشد گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت پناه
است علیه الصلوة والسلام وعرب جمع را بر واحد می اطلاق میکنند که جامع باشد آنچه از خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی
ان ابراهیم کان امة ومراد از فضل نبوت باشد وکتاب واعزاز دین وبعضی گفته اند فضل آن است که حق سبحانه مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن
ویهود برین حال حسد میبردند وطعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی وبکار ایشان نپرداختی حضرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر
بواسطه نبوت وکتاب است پس بابد که بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد برند چه بخصوصیت مختص بدان حضرت علیه الصلوة والسلام نیست واگر بواسطه زنانست
این مخصوص آن حضرت نیست وکسی دیگر را نرسد که چنین کند واین فضل خدا داده است بیت حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر ولطف سخن خدا داد است
فَقَدْ آتَيْنَا پس بدرستی که ما عطا کردیم آلَ اِبْرٰهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی وداود وعیسی علیه السلام الْكِتَابَ یعنی توریت وانجیل وزبور وَالْحِكْمَةَ علم حلال
وحرام وَآتَيْنَاهُمْ ودادیم ایشان را با وجود نبوت مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف وداود وسلیمان علیه الصلوة والسلام داشتند وگویند
ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود علیه السلام صد زن داشته وسلیمان هزار ودرین سخن تعریض بیهود است که اگر حسد شما بر محمد علیه الصلوة والسلام
بواسطه کثرت ازواج است پس داود وسلیمان علیه السلام بحسد سزاوار تراند ودر تفسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد علیه الصلوة والسلام است واز کتاب قرآن
واز حکمت شرایع واز ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید بملائکه فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم یا محمد
علیه الصلوة والسلام وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ واز ایشان کسی هست که اعراض کند از خبر انبیا در باب ثنا وتصدیق نکرد آنرا باز داشت مردم را از متابعت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام بگردانید وَكَفٰى بِجَهَنَّمَ وبسنده است دوزخ سَعِيرًا آتشی افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آن
کسان که حق را بپوشیدند وبگرویدند بِاٰيَاتِنَا بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا
زود باشد که در آریم ایشان را در آتشی وچه آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم مر
ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته وسوخته شده واین تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد واز حسن بصری رح منقول است که در شبانروزی هفتاد هزار بار

تبدیل جلود یابد وتبدیل جلود بر سبیل تجدید آنست که احراق یاران بهرمند بحال اول باز آرند پس این تبدیل وصف است نه تبدیل عین وتجدید این حال بجهت آنست
و حساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه می سازند لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را وآن چشیدن دایم باشد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست عَزِيزًا غالبی که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا
وآنانکه گرویده اند بخدای تعالی وبرسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبجای آورده طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
اینجا مومنان دران اَبَدًا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِيهَا مر این بهشتیان را باشد دران بوستانها اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از
حیض ونفاس پاک از جمیع اقذار وادناس وَنُدْخِلُهُمْ ودر آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب
حرارت بسیار می باشد وسایه را اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش وآرامش وبدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید
چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد وفایده او چیست ونزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی وعنایت
پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود وآن سایه از زوال بری از نقص وانتقال مقدس ومعرا است بیت
این سایه ها زوال پذیرند عاقبت در سایه گریز که آنرا زوال نیست اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اینکه ادا
کنید امانتها را اِلٰى اَهْلِهَا باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه کعبه از عثمان بن طلحه طلب دارید وکلید پیش مادر او سلافه بود عثمان
بن طلحه نزد مادر رفت مادر کلید بوی نمیداد ومیگفت که اگر از شما بگیرند بار دیگر بشما نخواهند داد وکلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده وعثمان بن طلحه مبالغه
می کرد وسلافه مضایقه می نمود وحضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق وفاروق رض بر در سرای سلافه آمدند وفاروق رض آواز بلند کرد ای
عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد می گذرد وسلافه کلید به پسر داد وگفت تو بستانی بهتر که مثیم وعدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام آورد وآن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض بر خواست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تعلق فرموده
حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن دست باز کشید وحضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد عباس رض
همان سخن اعاده کرد وعثمان خواست که دست باز کشد حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود اگر بخدا وبرسول ایمان داری مفتاح بمن ده عثمان گفت اینک
بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد ومفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت وگفت یا رسول الله منصب
حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده در حال جبرئیل علیه السلام بدین آیت نازل شد وحضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید وفرمود که خذوها
یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ينزعها منكم الا ظالم پس عثمان بامر حضرت اعتبار فرمود وکلید را به برادر خود شیبه داد وتا امروز مفتاح کعبه
در دست این قوم است واگرچه حکم با دای امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت
بعد از ذکر ظل ظلیل که وجود حقیقی است عالم را بیان داد که امانت عبارت از وجود مجازی ما شد چون وجود اظلال بنسبت با آفتاب است همچنانکه وجود ظل
امانت آفتاب است وروزی که آفتاب بجلوه کنان تجلی نمود وبا اشعه خالص از افق طالع شده بزبان حال میگوید اِنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰى
اَهْلِهَا پس چگونه ظلال متلاشی می گردند واثر ایشان بکلی محو میشود در همین سؤال چون شعاع خورشید وجود حقیقی غرض التمثیل از افق عنایت ذاتی
واللّٰه غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات خلقیه باهل آن باز میگردد وسر لمن الملك اليوم لله الواحد القهار بظهور
می آید بیت ملک ملک وست ملک وراسید
حمد بی حد مر او را مشتی است حمیم هر چه آید هر روزی است ۞ کل شیء هالك الا وجهه ۞ وَاِذَا حَكَمْتُمْ وچون حکم کنید
خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اینکه حکم کنید براستی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهٖ
نیکو چیزی است که شما را بآن پند میدهد یعنی ادای امانات وعدل در حکومات اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست سَمِيعًا شنوا القول عثمان
که گفت بگیر بامانة الله بَصِيرًا بینا بود مفتاح بوی يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اَطِيعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را در فرایض
وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان برداری رسول کنید در سنتها وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ واطاعت کنید خداوندان امر را از شما امراء وامرای مسلمانان

که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در عهد خود تعین می نمود چنانچه در اسباب نزول است که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سریه امیر کرده و عمار یاسر را با وی فرستاد جمعی که بخانه قاصد ایشان بودند خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من با عطای ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنا بر عزم بوده وی در خانه خود ساکن شد خالد بامداد آن لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرده غیر از آن مسلمان کسی دیگر را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار خبر شد که او مسلمان است و بقرار بوده من در امان مانده بود خالد گفت از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار گذشته به جناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم علیه السلام امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمانبر و اولی الامر یعنی امرای سرایا و ثعلبی فرموده که اولی الامر ابوبکر و عمر رض اند و برین حدیث بوده اشارت اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر در شان ایشان نازل شده و ابوبکر وراق رحمه الله گفته که خلفای اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند رض که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم یا فقها و علما یا ارباب عقول و اهل رای و تدبیر و عقلا و اولو الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازم است

بیت

هر که سر از خط فرمان ولی بر تنهد ؛ کی میسر شودش روی برا فراوردن ؛ هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد ؛ بایدش پیروی راه نمایان کردن

فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس بازگردانید آنرا بجناب خدای والرسول و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما از روی اخلاص تؤمنون بالله می گروید بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نباشند در اعمال و اقوال ذلک خیر آن رجوع بهتر است شما را واحسن تاویلا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده و کار بکشش انجامید و مرافعه هم خود گشتند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمه نبوت می کشید و منافق به حکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه علیه السلام آمدند و حکم بر وفق دعوی یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم محمد علیه الصلوة والسلام راضی نیستم بیا تا نزد عمر رض رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و بر راستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بصحرا افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام عمر را لقب فاروق داد و حق سبحانه این آیت فرستاد که الم تر الی الذین آیا ننگری و نگاه نکردی بسوی آن کسانی که یزعمون گمان می برند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بدانچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بدانچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و باغی است وقد امروا و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور اند ان یکفروا به آنکه کافر شوند بحکم طاغوت ویرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنه ان یضلهم آنکه گمراه کرداند ایشان را که اهل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن باز براه راست رجوع ننمایند واذا قیل لهم و چون گویند مر این منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیایید الی ما انزل الله بحکمی که خدای فرستاده در کتاب خود والی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقان را که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو از روی عداوت فکیف پس چگونه باشد وجه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد ایشان را مصیبة عقوبت صدود ولوم بما قدمت ایدیهم بانچه و سیئات ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند و دیت قتیل خود طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا اگر خواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما بمرافعه بدر خانه عمر رض الا احسانا مگر نیکویی که بما لاحق شود و توفیقا و تالف و موافقت که من الخصمین پدید آید اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آن کسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم

الخ

آنچه در دلهای ایشان است از نفاق و دروغ فاعرض عنهم پس اعراض کن یعنی باز قبول عذر ایشان وعظهم و پند ده ایشان را بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وقل لهم فی انفسهم و بگوی مر ایشان را در خلوت در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغا سخن بلیغ کار گر که دلهای ایشان را غمناک کرده آن تهدید است بقتل یا جلا مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده را که به بندگان خدا الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای ولو انهم و اگر این منافقان اذ ظلموا آن هنگام که ستم کردند انفسهم بر نفسهای با نکار حکم تو با تحاکم الی الطاغوت جاؤک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله و پس طلب آمرزش کردندی از خدای واستغفر لهم الرسول و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی با ایشان را لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را توابا قبول کننده توبه گناه کاران رحیما مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو از آن مزرعه خود را آب دادندی چون محاکم ایشان بمحکمه سید عالم علیه الصلوة والسلام رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شد و از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آن حضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فلا پس نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند وربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تسلیما فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رض بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن کردن گردن را تاب میداد و دهنی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هولاء این چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که محمد علیه الصلوة والسلام که اگر محمد علیه السلام امر فرماید که خود را بکشیم بکشیم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که ولو انا کتبنا علیهم و اگر چنانچه ما فرض می کردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان می کنند ان اقتلوا انفسکم که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه یا بیرون روید از سرا ها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود رض ولو انهم و اگر ایشان که منافقان اند فعلوا بجا آوردندی ما یوعظون به آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف می نمایند بآن لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل واشد تثبیتا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان واذا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لآتیناهم هر آینه ما بدادیم ایشان را من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است ولهدیناهم و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صراطا مستقیما راه راست که از آن بمقصد رسند یا به بهشت آورده اند که ثوبان رض که مولای رسول خدا علیه الصلوة والسلام بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت پناه فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغیر کرده و روی سرخ ترا بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم

بیت

بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکل است ؛ بی تماشای جمالت کامرانی مشکل است

حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسید مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم

بیت

از مرگ حتمی نیست آن مایه ترسم ؛ گر زیر تو دیدار تو میمانم دور

و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانچه درجه رفیع تو است و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری رض که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمد و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم پس فردا آنکه تو فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال یا منال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم باشم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که ومن یطع الله و هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی والرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود دین فاولئک پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت مع الذین با آن کسانی که انعم الله علیهم انعام کرده است خدای برایشان

مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل و اولوالعزم نیز و افضل ایشانند وَالصِّدِّيقِينَ و راستگویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا علیه الصلوة والسلام کرده اند
وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان در راه خدا مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را وَالصَّالِحِينَ و شایستگان در اعمال و افعال و این
نیز عام است وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند و معالم
فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ما است علیه السلام و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی الله رض و صالحین سایر
صحابه و محصل آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد فردا با او خواهد بود والمرء مع من احب بیت همچو بلبل دوستی گل اگر زین
تا شوی با خرمن گل همنشین : زاغ چون مردار را شد هم نفس : یار او مردار باید بود و بس : ذَٰلِكَ آن بودن با جماعت مذکوره الْفَضْلُ
مِنَ اللَّهِ افزونی کرامت است از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای عَلِيمًا دانا بمقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه
ایمان آورده اید بقتال دشمنان خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید بسلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان
ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ و بدرستی که از
شما کسی هست که درنگ مینماید در بیرون رفتن بغزا و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب او است که در غزوات تخلف ورزیدند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ
پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام کرد بر من إِذْ لَمْ
أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا چون نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر رسد بشما فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ نیکوئی رسد و از خدای
چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوه كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانکه گوئی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ دوستی
یعنی خود را دور انداز د و سخن بروجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ ای کاشکی من بودمی
در ین غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا
دارد بِالْآخِرَةِ بعبارات جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه شهادت
یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید بر دشمن و مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که در
صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد شامل لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شده بودند و کسان ایشان
از هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان
وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس رض که میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نسا و ولدان
الَّذِينَ و این مستضعفان آن کسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ می گویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را
مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ از ین دیه یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا دیهی که ستمکار اند اهل آن و بسبب شرک که ظلمی بغایت عظیم است آن ان الشرک لظلم
عظیم وَاجْعَلْ لَنَا و بساز برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا و کسی که دوستدار و متولی کار ما باشد وَاجْعَلْ لَنَا و بگردان برای ما از
ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا از نزد خود یاری دهنده که ما را از شر اعادی نگاه دارد و دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه
میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی حمیت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد و مکه را فتح کرد همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصیری
و حامی را برای ایشان تعین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار آنجا بود
الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آن کسانیکه
کافر شده اند از مشرکان و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله می نمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او
فَقَاتِلُوا پس جنگ کنید ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ با دوستان و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و حیله او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ
بدرستی که حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست و بی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنانکه در مکه مبالغت می کردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رض و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک

حربکم

حربکم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان
الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید به مستحقان زکوة فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که به مدینه آمدند و نوشته شد
یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنوقت گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ میترسیدند از
از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً یا بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن را حمل بر ضعف
بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت می ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب
گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ نکردی إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک است
به همه کس و اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین عجیب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بد دلی سخنی گفته باشند
و باز توبه کرده و قولی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند از جهاد و تخلف ورزیدند این سخن ایشان بوده و صحیح آنست که سوال
را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگو ای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا
قَلِيلٌ اندک است در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ بهتر از دنیا و فاضلتر مر آن کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات
وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب و درجات جهاد کم نخواهد کرد فَتِيلًا به مقدار رشته که بر دانه خرما است پس بوعده
استیفای ثواب منتظر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردنی را از ین کمند رهائی میسر نیست و در هیچ بنا از حدوث
این واقعه خلاصی متصور نی أَيْنَمَا تَكُونُوا هرجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه باشید شما
فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست
رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند : ور کار تو چون سلسله درهم سازند : هم عاقبت این حجره فانی تن را : زر کان اجل سرای محکم سازند
و حکیم سنائی قدس سره میفرماید بیت چه کنی خانه گل آبادان : ولمن اینما تکونوا خوان : چون در آید اجل چه بنده چه شاه
وقت آن در رسد چه بام و چه چاه : وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود
يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ میگویند این نیکوئی از نزدیک خدا است وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد ایشان را دست تنگی و قحط
یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ میگویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صاحب
نبوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرموده میوها دران سال بمنوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاد
و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم علیه الصلوة والسلام کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میگوید قُلْ كُلٌّ بگوای
محمد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است و باراده او فَمَالِ پس چیست و چه حالست
هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهود و منافقان را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر مواعظ
ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند بلکه چون بهایم که می شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشان است که میگویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه
بتو رسد از غنیمت و فتح فَمِنَ اللَّهِ پس از فضل خداوند است وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ
پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین وجه فرموده اند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر بلائی که ترا پیش آید
بسبب گناهان تو است وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدر
که اسنا و حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را
فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری
حق باشد هر آینه خلیفه و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که
قائم بالله باشد هر آینه خلیفه الله بود پس خلافت حق بر آن حضرت ثابت بوده و در هر معامله که با خلق می نموده کما قال الله تعالی و ما رمیت اذ
بیشک خلیفه بود و در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شائبه
شبهت طاعت مستخلف است مثنوی چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست : بیشک فرمان این فرمان اوست : ما رمیت اذ رمیت گوید بر ملا

از شکست تو افکندیم یا، نو در افکندن نه خر آلتی ؛ فعل فاعل را بود بی علتی ؛ عقل اینجا ره ندارد وهم نیز ؛ چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز
وَمَنْ تَوَلّٰى و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا ۝ بر ایشان نگاه بانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت
کنی بعضی از علما این حکم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ ۝ از ما فرمان برداری و از تو حکم فَاِذَا
بَرَزُوْا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ شب با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِيْ تَقُوْلُ
غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی لفظ تقول غائبه مؤنث است و فاعلش ضمیر عاید بطائفه یا مخاطب مذکر که حضرت
علیه الصلوة والسلام وَاللّٰهُ يَكْتُبُ و خدای مینویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند مَا يُبَيِّتُوْنَ آنچه ایشان میگویند
و تدبیر میکنند در شب فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بسبب اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ
و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بس است خدای وَكِيْلًا ۝ قایم با مور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده
مهمات متوکلان اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ آیا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد و بآثار اعجاز
که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است
لَوَجَدُوْا فِيْهِ هر آینه یافتندی اهل عقول و فهم فیه در وی اِخْتِلَافًا كَثِيْرًا ۝ خلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت
و خلل نیست خواه در حسب لفظ و خواه از روی معنی وَاِذَا جَآءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان اَمْرٌ کاری یعنی خبری یا همی مِّنَ الْاَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد
چون عزم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر مصالح قوی یا ظفر لشکر اسلام اَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سرایا
سرایای مسلمانان اَذَاعُوْا بِهٖ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و این افشا مضر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه در میان دشمنان
و آهنگ ایشان بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است وَلَوْ رَدُّوْهُ و اگر باز گردانند آن خبر را اِلَى الرَّسُوْلِ بسوی
صاحب شریعت تا اگر صلاح داند خود آشکار کند وَاِلٰٓى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ و یا بسوی خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ
الَّذِيْنَ هر آینه بدانستندی آنرا آنانکه يَسْتَنْۢبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند پیغمبر و اولو الامر آنکه دانند که کدام خبر را
افشا و کدام خبر را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ و اگر فضل خدای نبودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او با نزال قرآن
و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است با اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکات این با بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰنَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را
اِلَّا قَلِيْلًا ۝ مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن میماندید و گفته اند قلیل جماعتی اندک که قبل از بعث رسول علیه الصلوة
والسلام و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرای راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن
و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه طاعت و رضای خدا نزول آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام عزیمت بدر فرمود و نعیم بن مسعود و مردمان از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت فرمود
که اگر همه نمی آیند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنها برو مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ تکلیف کرده
نشده ای تو در جهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض
است نه تکلیف عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَاْسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا شدت کارزار آنها که کافر شده اند
یعنی قریش یا که ترس در دل ایشان انداز و همین حال در بدر صغرا واقع شد که ابو سفیان نترسید و در موضع حرب بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران
مذکور شد وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَاَشَدُّ تَنْكِيْلًا ۝ و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان
مَنْ يَّشْفَعْ هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد
يَكُنْ لَّهٗ باشد مر آن شفیع را نَصِيْبٌ مِّنْهَا بهره از ثواب آن خواهد وَمَنْ يَّشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواست بد که
حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُنْ لَّهٗ كِفْلٌ مِّنْهَا باشد او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللّٰهُ و هست
خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيْتًا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز و گواه بر همه چیز وَاِذَا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت
داده شوید بسلام فَحَيُّوْا پس شما نیز تحیت کنید جواب تحیت گوئید بِاَحْسَنَ مِنْهَآ به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب

گوئید

گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب و برکاته زیادت کنید اَوْ رُدُّوْهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در
جواب السلام علیک بگوئید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت است فضل شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر
التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب احسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود رد باید کرد بلفظ و علیک اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا ۝ بدرستی که خدای هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اَللّٰهُ خدای است که نیست
لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت
که بر انگیزد لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع آن وَمَنْ اَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ حَدِيْثًا ۝ از خدای تعالی یعنی
نیست از وی راست گوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبرا است
آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام پیغام از اسلام خویش به مدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی با ایمان ایشان قائل بودند و بعضی به نفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ پس
چیست مر شما را فِي الْمُنٰفِقِيْنَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَيْنِ بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را
بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته به مشرکان مکه پیوستند و صحابه در
اسلام ایشان تردد پیدا آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ و حال آنست که خدای
رد کرد ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی بِمَا كَسَبُوْا بآنچه عمل کردند و روی از مؤمنان بر تافته رجوع بکافران نمودند اَتُرِيْدُوْنَ اَنْ تَهْدُوْا
آیا میخواهید که راه نمائید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که گمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای تعالی گمراه گرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ
سَبِيْلًا ۝ پس نیابی تو مر او را راهی بحق وَدُّوْا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُوْنَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوْا چنانچه
ایشان کافر شده اند فَتَكُوْنُوْنَ سَوَآءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوْا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ از ایشان اَوْلِيَآءَ دوستان
حَتّٰى يُهَاجِرُوْا تا وقتیکه ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان به آنکه هجرت کنند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای هجرتی خالی
از غرض دنیا فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشان را
حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هر کجا که یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ و فرا مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستی وَّلَا نَصِيْرًا ۝ و نه یاری
و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند اِلٰى قَوْمٍ بگروهی که واقع شده است
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بود یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ایشان مقرر
کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد علیه الصلوة والسلام اَوْ جَآءُوْكُمْ یا پیوندند به قومی که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُوْرُهُمْ
و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهیت داشتند اَنْ يُّقَاتِلُوْكُمْ از آنکه با شما جنگ کنند اَوْ يُقَاتِلُوْا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند
با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بسته بودند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کرده بودند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر
خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقٰتَلُوْكُمْ پس هر آینه با شما
قتال کردندی فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و خلفای معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَاَلْقَوْا
اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ پس نساخت و نداد خدای مر شما را
عَلَيْهِمْ سَبِيْلًا ۝ بر ایشان راهی در قتل النفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ منسوخ است سَتَجِدُوْنَ
زود باشد که بیابید اٰخَرِيْنَ قومی دیگر را یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّاْمَنُوْكُمْ میخواهند که ایمن
باشند از شما چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَيَاْمَنُوْا قَوْمَهُمْ و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوْٓا هر گاه که بخوانند ایشان را
اِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام اُرْكِسُوْا فِيْهَا باز گردند در آن فتنه فَاِنْ لَّمْ يَعْتَزِلُوْكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوْٓا
اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را وَيَكُفُّوْٓا اَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید
ایشان را وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ هر جا که بر ایشان دست یابید وَاُولٰٓئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ و دادیم مر شما را عَلَيْهِمْ

را ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان است وما کان و نسزد و نباشد
لمؤمن مر مؤمنی را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی بخطا ومن قتل مؤمنا خطأ و هر که مؤمنی را بکشد به خطا
فتحریر رقبة پس بر وی است آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده و دیة مسلمة و بر وی است دیت تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول
که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را از وی عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش
بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده و از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد برکشید
و ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نمود و از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون باز
گردانیدند و در مکه دست و پای بسته بآفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید روزی براو بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا می کشی
مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که این دین
که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از و در غضب شده سوگند خورد که اگر روزی بر تو
دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده بتجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شده و عیاش در وقت هجرت حارث و اسلام او حاضر
نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا تنها بازیافت و بنا بر آن سوگند وی را بقتل رسانید صحابه رضی عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت
چه جواب خواهی داد عیاش بران صورت نادم شده بخدمت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمده تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا
امری واقع شده مستغفر چرا ام این آیت فرود آمده و حکم قتل خطا چنین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی
کافران وهو مؤمن و قاتل مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل او هست آزاد کردن بنده مؤمن و دادن دیت باهل او نشاید کرد
زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست وان کان من قوم و اگر کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمان
است بالعرض بر بود حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانان است فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیتی ادا کرده شده الی اهله باهل او وتحریر
رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن او فصیام شهرین متتابعین پس بر وی است
روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله و این حکم کرد خدا تعالی تا توبه دهد شمارا توبه دادنی و این توبه دادن از خدا تعالی است وکان الله
علیما و هست خدا تعالی دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را
در محله بنی النجار کشته یافت به حضرت رسالت پناه آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید آنحضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد
که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیت او بموجب شرع ادا کنید بنی النجار چون این پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند
و مقیس با زبیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که زبیر فهری بیگناه را بکشت و با خود گفت نفس
بقصاص نفسی بکشتم و مرا دیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که ومن یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را بقصد و عمد
و حلال دانسته کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالی که جاوید باشد در آن وغضب الله علیه و خشم گرفت
خدای بر او ولعنه و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش واعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب
این گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سریه را بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند
و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرد و
بزبان بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله گفتا و از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر وی تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت
غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت علیه الصلوة والسلام رسید بغایت ملال شد و گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شهادت کرد
به یگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله
و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او
میگوید یا در روغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدا تعالی یعنی بجهاد
روید فتبینوا پس نیک بررسید و به آهستگی تفحص کنید ولا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلام مر کسی را که القا کند بر شما سلام را یعنی تحیت اهل

اسلام گوید لست مؤمنا نه مؤمن هستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تبتغون می طلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مالی فانی
دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فعند الله پس نزدیک خدا تعالی مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد
داد و آنهای بسیار شود بیاز قتل مسلمانان برای مال و اگر چه با بحکم بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد کذلک کنتم و همچنین بودید شما من قبل
پیش از این یعنی بهر اول که در سلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدا بر شما به
استقامت و اشتهار در دین فتبینوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال کشتن هزار کافر نزدیک خدا تعالی
کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که خدا تعالی هست بما تعملون خبیرا بآنچه شما میکنید دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند
نشستگان در خانهای خود من المؤمنین از مؤمنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز والمجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله
در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز غازیان بکنند وانفسهم و در نفسهای خود که در معرض قتل می آیند و چگونه برابر تواند بود کسی که
در منزل راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رض میفرماید که این آیت فرود آمد و غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رض گفت یا رسول الله حال
من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدای همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف الحال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر
فضل الله تفضیل داد خدای تعالی المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود علی القاعدین درجة بر نشستگان
بعذر پایه بلند که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وکلا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نتوانستند و مجاهدان که بخود مباشر اند وعد الله الحسنی
وعده کرده است خدا تعالی پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین و تفضیل کرد
خدا تعالی مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهای بلند از خدای تعالی در بهشت و گفته اند هفتاد درجه
است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو در راه هفتاد سال ومغفرة ورحمة و آمرزش و بخشایش وکان الله غفورا و هست خدای تعالی آمرزنده
گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان و در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود
قدرت بر هجرت به مدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحرب گاه حاضر گشتند و به شمشیر مسلمانان کشته شدند
حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که ان الذین بدرستی آنانکه توفیهم الملائکة جان می ستانند از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند
ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت هجرت فرض بوده و با موافقت با کافران ممنوع بوده قالوا
گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را فیم کنتم در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قالوا کنا گفتند بودیم ما مستضعفین
فی الارض ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان بتکذیب ایشان را الم تکن ارض الله واسعة آیا نبود
زمین خدای تعالی گشاده و بسیار فراخ تا که شما هجرت کنید فتهاجروا فیها پس شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند
یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت علیه الصلوة والسلام ایشان را فرموده که شما در میان کفار تنها میمانید شما جائی ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت
شود و شما باشید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت علیه الصلوة والسلام هجرت کرد با حضرت علیه الصلوة والسلام ملاقی شدند
ایشان در حبشه و مدینه بودند فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا و بد بازگشتی است ایشان را
دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است الا المستضعفین مگر کسانی را که بجهت واقع ضعف و عاجز اند من الرجال از مردان والنساء و از زنان
والولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة که توانائی و چاره سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن
را فاولئک پس آن گروه بیچاره کان عسی الله شاید خدای تعالی ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بود
حتی که مضطر این نمی تواند بود وکان الله عفوا و هست خدای تعالی عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله
و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا موضع بسیار یعنی آرامگاه ها وسعة و فراخی در روزی یا گشادگی
در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک
هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه
را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل درمانم و سبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران باشارت پدر را منقاد شده

داده‌اند و دعا کرده و بمنزل تنعیم نزول نموده از موت بر جنوع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن
تو بیعت میکنم ترا بانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر
و شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَن يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانهٔ خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت کننده
بجانب خدای و رسول او یعنی برای ایشان و برای تقرب به ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و به هجرت کار و ثواب
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ بر خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر در هجرت کرده رَحِيمًا
مهربان در وعدهٔ مثوبت او بحسن نیت او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی
أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر شما
از کسانی که کافران باشند این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان از دشمنان بوده‌اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کردن إِنَّ الْكَافِرِينَ
بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی
فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز لشکر خود را دو قسم سازد فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستند
گروهی از ایشان با تو و نماز گذارند و گروه دیگر روی بر روی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را
از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس ایشان چون سجده کنند نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس
شما در برابر دشمن و چون ایشان یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و باید که بیایند آن طایفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده
مانده با پس لشکر روند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بر دارند
ایشان نیز حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان
وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده‌اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنرا که غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای
خویش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقلست که حضرت رسالت پناه بغزو
رفته بود و چون که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز امر فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف
بر کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حایل بود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام با صحابه باقامت صلوة
اشتغال فرمودند و کفار معاینهٔ رکوع و سجود ایشان مشاهده می‌نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و ترک
شوکت و مدار ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه به تقدیم میرسانند
و فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد
و کیفیت نماز خوف بدین آیت به حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تعلیم داد و فقهارا در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقه
مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران گرداند سلاحهای شما را أَوْ كُنْتُمْ
مَرْضَى یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات
نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته‌اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آماده
کرده است خدای برای کافران عذابی خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد
کنید خدای را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَى جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود آنزمان که زخم خورده
و افتاده باید و گفته‌اند مراد یاد کردن خداوند است در همه حال و در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت در تصرف
و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام کرده آید و مژده الانجاح توان نتیجه چنین خوف تواند بود
بیت هر که فی در خوف کشد هوش او ∴ بشنود الانجاح گوش او ∴ خایفان را انجام گشت درس ∴ هر که خوفش نیست چون گوی مترس ∴
فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون آرام یابید و از خوف ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را به تعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ
الصَّلَاةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرضی بوقت معین محدود باوقات که اخراج آن از اوقات

آن روا نیست

آن روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه میفرماید که
إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمند شده‌اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمندند و زخم خورده
كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب
آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا بضمایر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده‌اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر
شبی در خانهٔ قتادة بن نعمان نقبی زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا به خانهٔ طعمه و
از در خانه تنها و بلکه از خانه بیرون آمده بخانهٔ یهودی که او را زید بن السمین میگفتند بر و سر طریق و دیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر و فتوق بخانهٔ طعمه رفت
و بعد از طلب ورع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده‌ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه به خانهٔ یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت بگرفت
زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بود و دیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیهٔ نبوت رفع کرد و بنو
ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او میخواستند که طعمه تهمت زده شود جهود با کدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و مدعای حضرت
علیه الصلوة والسلام بر آن بود که خیانت به جهود ثابت کرده و مسلمانان از آن خیانت مبرا باشند و هم که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست
که به قطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستاده‌ایم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی
و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بانچه خدای ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ
و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای
از قصدی که بعذاب یهودی کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَحِيمًا مهربان بر و وَلَا تُجَادِلْ و خصومت
مکن عَنِ الَّذِينَ از قبیل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت ورد ساخته‌اند إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
بدرستی که خدا دوست نمیدارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن أَثِيمًا گناه کاری مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ شرم میدارند
مِنَ النَّاسِ از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان
و اسرار ضمایر ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوار تر است که از و شرم دارند و نمی دارند إِذْ يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بشب تدبیر میکنند مَا لَا يَرْضَى
آنچه را که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ بخورد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام گوید
او که مسلمان است باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید
از تدبیر مُحِيطًا احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ شما ای گروه بنی ظفر که از جهت حمایت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ
و دفع میکنید از خائنان خیانت را به جدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی دنیا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدا
و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان روز قیامت أَمْ مَنْ يَكُونُ آیا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان تا ایشان را نگهدارد از
عذاب کند یا حمایت کند و که عذاب ایشان باز دارد وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرری بغیری رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود
ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت يَجِدِ اللَّهَ یابد خدای را غَفُورًا آمرزندهٔ گناهان او رَحِيمًا مهربان بفضل خود در
درین آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را به توبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ
پس جز این نیست که میکند آن عمل را عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود و چه ضرر آن از نفس او به دیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق
و دروغ حَكِيمًا حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد
از و صادر گردد ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت کند بآن گناه بَرِيئًا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که بر داشت
دروغی را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان وَإِثْمًا مُبِينًا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَيْكَ
بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت حال اعلام داد وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ
هر آینه قصد کرده بودند گروهی مِنْهُمْ از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ آنکه ترا گمراه کنند از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلال نمی اندازند إِلَّا

اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تَبْتَغُونَ می‌طلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مالی فانی
دنیا را از غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدا تعالی مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار است که به دست شما خواهد
داد و مالی بسیار شود از قتل مسلمانان برای مال و اگر چنانچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد كَذٰلِكَ كُنْتُمْ و همچنین بودید شما مِنْ قَبْلُ
پیش ازین یعنی بر اول که در اسلام در آمدید به جهت عصمت تن و مال خود توسل بکلمه شهادت می‌نمودید فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدا تعالی بر شما به
استقامت داد و شما را در دین فَتَبَيَّنُوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه و بال زنده کردن هزار کافر نزدیک خدا تعالی
کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدا تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه شما میکنید دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر
نیستند نشستگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ
در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتل در می‌آیند و چگونه برابر تواند بود کسی که
در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رض میفرماید که این آیت فرود آمده و عبد الله ابن ام مکتوم حاضر بود گفت یا رسول الله حال
من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت غزا مانده باعدای همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف الحال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر
فَضَّلَ اللّٰهُ تفضیل داد خدای الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً نشستگان
بعذر پایه بلند که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که سبیل جهاد دارند و نتوانسته‌اند و مجاهدان که نیکو مباشرت کنند وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى
وعده کرده است خدای تعالی پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل کرد
خدای تعالی مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان بی عذر أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ پایهای بلند از خدای تعالی در حضرت و گفته‌اند هفتاد درجه
است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو راه هفتاد سال وَمَغْفِرَةً و آمرزش گناهان وَرَحْمَةً وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا و هست خدای تعالی آمرزنده
گناهان گذشته ایشان رَحِيمًا مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود
قدرت از مکه به مدینه هجرت نکرده بودند چون روسای قریش بجانب بدر می‌شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحرب گاه حاضر گشتند و به شمشیر مسلمانان کشته شدند
حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ جان می‌ستانند از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود به ترک هجرت و در آن وقت هجرت فرض بود و با موافقت با کفار روان ممنوع بود قَالُوا
گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قَالُوا كُنَّا گفتند بودیم ما مُسْتَضْعَفِينَ
فِي الْأَرْضِ ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً آیا نبود
زمین خدای تعالی گشاده و بسیار دنیا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا فِيهَا پس شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند
یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت علیه الصلوة والسلام ایشان را فرموده که شما در میان کفار تنها امید مانید شما جایی ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت
شود شما بیائید بعضی به طرف حبش هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت علیه الصلوة والسلام هجرت کرد با حضرت علیه الصلوة والسلام ملاقی شدند
ایشان در حبشه و مدینه بودند فَأُولٰٓئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَآءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است ایشان را
دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی را که بسبب واقع ضعیف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَآءِ و از زنان
وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانائی و چاره سازی ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمی‌شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن
را فَأُولٰٓئِكَ پس آن گروه بیچاره گان عَسَى اللّٰهُ شاید خدای تعالی أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بود
حتی که مضطر این نمی‌تواند بود وَكَانَ اللّٰهُ عَفُوًّا و هست خدای تعالی عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا موضع بسیار یعنی آرامگاه‌ها وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی
در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عمر بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک
هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه
را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سریر که خفته‌ام بیرون برید پسران اشارت پدر را امتثال شده

أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه و بال این عمل عاید بدیشان است وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و زیان نمیتوانند ساخت هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی
وَأَنْزَلَ اللّٰهُ و فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی
که بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر و جمهور گفته‌اند آن علم است که بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید
که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده و چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من چکید
فعلمت بها ما کان و ما سیکون پس دانستم آنچه بوده و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيمًا بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم
نبوت کامله که نزد است نیست لَا خَيْرَ نیست نیکوئی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰىهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه
و گفته‌اند نجوی اسم مناجات است یعنی هیچ نیکوئی در آن راز گویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ به صدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند به معروف
و آن چیزیست که شرع مستحسن باشد و گفته‌اند معروف اینجا قرض دادن است یا دستگیری بیچاره گان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید با صلاح میان مردمان
و رفع کدورت از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ
نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس
آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدٰى مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل و صحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مومنان
بر آن‌اند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا بنقب در خانه کسی میرود و دیوار برو در آمد و در زیر آن بماند
و دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در خواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست
پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند
و سنگسار کردند … که انجام رسید سنگی بروی از سنگهامی انداخت تا تل عظیم شد و در شب آن بماند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود و کشتی
… بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را چنین گوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلّٰى والی کنیم او را و در آن چیزی
که دوست میدارد و در این سرای که آن کفر و ردت یعنی او را در دایره کفر و مرتدان و اهل کفر وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَآءَتْ مَصِيرًا و بد
بازگشتی است دوزخ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ و بیامرزد آنچه
جز شرک است لِمَنْ يَشَآءُ هر کرا خواهد نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام
در گناه غرق شده الا آنست که خدای را شناخته ام و شریک بنا ورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و صحبت از روی جرأت و بی ادبی با خدای
نکرده ام و قصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدا را بکجا بن خود عاجز کرده ام و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بدرگاه خدای جل شانه حال من چگونه می
یعنی خدای بدین آیت مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی
گمراه شد از حق ضَلٰلًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی‌پرستند
بدون حق تعالی إِلَّآ إِنٰثًا مگر ماده کار ایشان را ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود
که آنرا انثی بنی فلان می‌گفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساخته‌اند و گفته‌اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که گفتند
فرشتگان دختران خدا اند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی‌پرستند إِلَّا شَيْطٰنًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری خدای یعنی ابلیس را
چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللّٰهُ براند او را خدای یا دور کرد او را از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ
مِنْ عِبَادِكَ هر آینه بگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس چند به بهشت خواهد
رفت فرمود که از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب در مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت
فرمود که یکی از شما بر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه کنیم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افکنم ایشان را بامی
آنکه … در چشم ایشان … طول حیات یا تأخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَاٰمُرَنَّهُمْ و هر آینه
میفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ اٰذَانَ الْأَنْعٰمِ پس بشکافند گوشهای چهارپایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکردانند اشارت است بعمل بحیره
حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید ان شاء الله تعالی العزیز وَلَاٰمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ

پس تغییر

سلف اورا مهیا کرده بمنزل نعیم نزول نموده از موت بر جندع ظاهر شد دست راست را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن
رسول تو بیعت میکنیم ترا بآنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر
و مزد او شاملتر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانهٔ خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت کننده
باشد بجانب خدا و رسول یعنی برای ایشان و برای تقرب به ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ بر خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر در هجرت کرده وَرَحِيمًا
مهربان در وعدهٔ مثوبت او بحسن نیت او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی
أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آن که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما را
بجنبانند آن کسانیکه کافران اند این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی [illegible] قصر باید کردن إِنَّ الْكَافِرِينَ
بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی
فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم سازد فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستند
گروهی از ایشان با تو و نماز گذارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را
از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نمازگذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنانکه نماز میگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس
شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و باید که بیایند آن طایفه دیگر لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده
باشند یعنی پاس لشکر کرده باشند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بر دارند
ایشان نیز حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان
وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنکه غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای
خویش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و همه را بیکبار برند نقلست که حضرت رسالت پناه بغزوه
رفته بود چون بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف
بکشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حایل بود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام با صحابه باقامت صلوة
اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغ اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و ترک این
شوکت را از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه به تقدیم میرسانند
فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد
و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقه
مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرده اند سلاحهای شما را أَوْ كُنْتُمْ
مَرْضَى یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات
نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آماده
کرده است خدای برای کافران عذابی خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد
کنید خدای را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَى جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده
واقع شده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه حال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت در تصرف و
قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام گرد آید و مژدهٔ الا تخافوا نتیجهٔ چنین خوف تواند بود

بیت

هر که فی درخوف کشد هوش او ⁂ بشنود الا تخافوا گوش او ⁂ خائفان را لا تخافوا گشت درس ⁂ هر که خوفش نیست چون گوئی مترس

فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارامید از خوف و ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را به تعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ
الصَّلَاةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرضی بوقت معین محدود باوقات که اخراج آن از اوقات

از اوقات

از آن روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شده
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه میفرماید که
إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمند شده اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمند اند و زخم خورده
كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب
آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا بضمایر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر
شبی در خانهٔ قتادة بن نعمان نقبی زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانهٔ طعمه و
آن را در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمده بخانهٔ یهودی که او را زید بن السمین میگفتند [illegible] ودیعت بدو سپرد و بامداد قتاده بر اثر آرد بخانهٔ طعمه رفت
و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت
زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بود و ودیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیهٔ نبوت رفع کرد و بنو
ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او میخواستند که طعمه تهمت زده شود جهود [illegible] بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و میل حضرت
علیه الصلوة والسلام بر آن بود که خیانت به جهود ثابت کرده مسلمانان را از آن خیانت مبرا سازد و همین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست
که به قطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستاده ایم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی
و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ
و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای
از قصدی که بعذاب یهودی کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَحِيمًا مهربان بر وی وَلَا تُجَادِلْ و خصومت
مکن عَنِ الَّذِينَ از قبیل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند بالنفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت ورزیده اند إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
بدرستی که خدا دوست نمیدارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن أَثِيمًا گناهکاری مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ شرم میدارند
مِنَ النَّاسِ از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست
و اسرار ضمایر ایشان از وی پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از وی شرم دارند و نمی دارند إِذْ يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بشب تدبیر میکنند و میگویند مَا لَا يَرْضَى
آنچه را که نمی پسندد خدای تعالی مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ بخورد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام سخن
او که مسلمان است باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید
از تدبیر مُحِيطًا احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ شما ای گروه بنی ظفر که از جهت حمایت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ
دفع میکنید از خائنان خیانت را به جدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی دنیا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای
و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان روز قیامت أَمْ مَنْ يَكُونُ آیا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان تا نگذارد که
عذاب کنند یا حمایت کند و که عذاب ایشان باز دارد وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرری بغیری رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود
ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت يَجِدِ اللَّهَ یابد خدای را غَفُورًا آمرزندهٔ گناهان او رَحِيمًا مهربان بفضل خود بر او
درین آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را به توبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ
پس جز این نیست که میکند آن عمل را عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود و ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا [illegible]
دروغ حَكِيمًا حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد
از وی صادر گردد ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت کند بآن گناه بَرِيئًا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که بر داشت
دروغی را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان وَإِثْمًا مُبِينًا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكَ
بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت حال آن اعلام داد وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ
هر آینه قصد کرده بودند گروهی مِنْهُمْ از ایشان یعنی بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ آنکه ترا بگردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلال نمی اندازند إِلَّا

أَنْفُسَهُمْ گمراهی نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان است وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان نتوانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی
وَأَنْزَلَ اللَّهُ و فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه بودی
که تو ندانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر و جمهور گفته اند آن علم است که ربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت و افتقار و قدر حال او و در بحر الحقایق مذکور است
که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود و چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من چکانید
فعلمت بها ما کان و ما سیکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيمًا بر تو بزرگ هیچ فضلی اعظم
از نبوت کاملتر از این نیست لَا خَيْرَ نیست نیکویی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه
و گفته اند نجوی اسم مناجیان است یعنی هیچ نیکویی در ان راز گویان نیست إِلَّا مَنْ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ به صدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند به معروف
آن چیزیست که شرع تحسین باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادن است یا دست گیری بیچاره و کار أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان
و رفع کدورت از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ
نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس
آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل و صحت وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر راه که مومنان
برآنند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا تیز نقب در خانه کسی میزد دیوار بر وی افتاد و در زیر آن ماند
و دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست
پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند
و سنگسار کردند و هر که بانجا میرسید سنگی بروی از سنگهامی انداخت تا تلی عظیم شد و در تحت آن بماند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کشتی
سواری و کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را می گوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى و گذاریم او را در آن چیزی
که دوست میدارد و در این صورت که آن کفر و ردت است یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
و بد بازگشت است دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد هر چه
جز شرک است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول این آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده عرض رسانید که یا رسول الله پیری ام
بگناه غرق شده الا آنست که خدای را شناخته ام و بوی شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و بمعصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای
نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدا را بگریزم خود عاجز کرده ام و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می
یعنی خدای درین آیت مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی
گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند
بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر ماده‌ها که بتان را ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود
که آنرا انثی بنی فلان می گفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بصورت زنان ساختندی و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که
فرشتگان دختران خدا اند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری خدای تعالی یعنی ابلیس را
چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ مرانده است خدای او را و دور کرده از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ
مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس چند به بهشت خواهند
رفت فرمود که از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب در غم مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت
فرمود که یکی از سایر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افکنم ایشان را و می
آریم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا انکار بعث و نشر و حشر یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه
میفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ پس بشکافند گوشهای چهارپایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکردانند ایشان را
حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی العزیز وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ

بس تغیر

پس تغییر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدای را به صورت یا به صفت چون خصی کردن و تیره ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم و کبود زدن بر روی و لب
و دست و پای یا مراد تغییر فطرت است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی مِنْ
دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیان روشن چه سرمایه عمر و فوت
از دست بدهد و از سود بی بهره بود و باز زیان کند بفوات بهشت و سود کند بحصول دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان بانچه وفا نکند
وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب
و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است أُولَئِكَ آن گروه که پرستندگان بتان و تابع شیطانند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است
وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از آن دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدانجا فرار کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای
پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن أَبَدًا تا ابد است یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی
در گفتار و سخن خود را حَقًّا درست و راستی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست گوی تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که روزی اهل اسلام با
اهل کتاب حاضر بودند یا بکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهود
و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیا است و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ نه آنچه وعده کرد خدای از ثواب
یافته شود بآرزوهای شمای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى یعنی
هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید بیت بآرزو و هوس بر نیاید همی ؛ با آب دیده و خون جگر توان بود مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد
کار بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بدان یا عاجلا و آجلا و این حکم عام است مر همه عالم را آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متالم گشتند و ابوبکر صدیق رضی گفت یا رسول الله
الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه علیه الصلاة
والسلام فرمود که نه بیمار می شوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلا با تو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه عالم فرمود که هو ذاک یعنی اینها جزای آن است
و در تفسیر فرموده که حضرت رسالت پناه علیه این سخن فرمود که یا ابابکر تو و اصحاب تو مومنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا به خدای رسید و شما را هیچ گناه
نباشد و دیگران اجزای ایشان جمع کنند در روز قیامت بدیشان رسانند امام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حقتعالی میفرماید من یعمل سوء
يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ و نمی یابد عامل سوء برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوست داری که مدد وی رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری
که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را توانا ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده
شوند به بهشت و بعضی بصیغه معلوم خوانده اند یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرما
می باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ از آنکه خالص گردانید وَجْهَهُ نفس خود
لِلَّهِ برای خدای یا ذلیل گردانید روی خود را بسجود حقتعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است به نیکویی یا ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
حَنِيفًا و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم یا این پیروی مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ
خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزیده و اختصاص داد و گرامی کرد مشابه است بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم علیه السلام
علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیل بهره و فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت
بر ایشان ایثار کرد و چون که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که منسوب علیه بود تا قدری طعام از مصر و شام فرستد و چون پیغام خلیل بدوست
مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شد و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام را از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره مینمودم
اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم و عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف نماید القصه گندم بغلامان
ابراهیم علیه السلام نداده بجهای تهی بازگشتند و ایشان را شرم آمد که شتران را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند
که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت بمقام عرض کردند

ابراهیم علیه السلام ازین حال تنگدل شده روی بسجده نهاد و دران حال بیارامید ابراهیم بخواب برد چون بیدار شد جوالها بر دید و خوشدل شده سر یکی بگشا
از وی نانهای سفید و پاکیزه کی بیرون آمد یاره داران خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال خود داد ایشان و اچون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمده بوی نان بمشام
او رسید پرسید که این از کجا است گفتند از نزد دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام گفت که این از نزد یک دوست من است که دوست من الله است خدای و بنجبه و برادو
بندگان گفته اند شرط خلت استیلاء بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شده و شرط محبت فنای
است در محبوب و بقا بدو و این مقام محمد است علیه السلام لاجرم بحبیب مسمی گشت و ازانجاست که ذکر خلت ظاهر فرمود که واتخذ الله ابراهیم
خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته اند بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی ز لطف * عجب
آنست که محبان تو محبوبانند * خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل
بدین عبارت خبر داده که انی ذاهب الی ربی و از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کرده که اسری بعبده لیلا لاجرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض قدمگاه حبیب گردانید که دنی فتدلی بیت خلیل از خیل ما شان سپاهش * مسیح از چاه شان یک کاس
ولله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانها بود وما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس مر کرا خواهد از آسمان و زمین بدوستی
برگزیند وکان الله و هست خدای بکل شیء محیطا به همه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت ویستفتونک و طلب فتوی میکنند از تو
فی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصن که دختر و خواهر را نصف مال سید هی داد و گفت میشد هم کرکسی
که کار زار کند غنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم بگو ای محمد که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم
و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما آنچه خوانده میشود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنان اند اللاتی آنانی
که لا تؤتونهن نمیدهید ایشانرا ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وترغبون و رغبت میکنید ان تنکحوهن آنکه
نکاح کنید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورید والمستضعفین و دیگر فتوی میدهد در قرآن در باب ضعیفان بیچارگان من الولدان از فرزندان
خرد که ایشانرا میراث نمیدهند وان تقوموا و دیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمائید للیتامی برای همه یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل
وما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدای هست به علیما بدان
دانا و بران جزا خواهد داد و در سبب نزول آورده که مردی بزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بافتراق رضا نمیداد و میگفت
مرا طلاق مده و هرگاه میخواهی برو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج بود که شوهرش اورا طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن
و نوبت خود به دیگر زن تو بخشیدم حقتعالی آیت فرستاد وان امرأة و اگر زنی بداند و دریابد من بعلها از شوهر خود نشوزا سرباز زدنی او
اعراضا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه اصلاح آرند
میان یکدیگر صلحا صلحی یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر خود به بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت ندیده نگاه دارد و اورا از
خود جدا نکند والصلح خیر و آشتی بهترست از خصومت و مفارقت ارباب سیر آورده اند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام سوده بنت زمعه را طلاق داد
و او بسر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که سید عالم علیه الصلوة والسلام برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمائی بمن تا خدا سوگند که وی مرد
در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم حضرت علیه الصلوة والسلام بوی رجعت
فرموده و روز نوبت او در خانه عایشه میبود این آیت در قصه وی نازل شد واحضرت الانفس الشح و فرود آورده شده اند نفسها به بخل
یعنی مجبول اند نفسها به بخل و از غیرت که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل میورزند وان تحسنوا و اگر نکوئی ورزید زنان را وتتقوا و بپرهیزید
از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون خبیرا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا ولن تستطیعوا و نتوانید
ای کسانیکه زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که التسویة
و آن متعذر است و لهذا حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت من
است در آنچه مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی دوستی و بعضی چنانچه عایشه را از همه ازواج دوستر میداشت
ولو حرصتم و اگر حریص باشید بران بکا … عدل و تمام … فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام میل باآنکه مرفوعه است در قسم و نفقه یعنی

میل فعل

میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فتذروها پس میگذارید آن دیگر را کالمعلقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دار
وان تصلحوا و اگر اصلاح آرید آنچه تباه و ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وتتقوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فان الله کان پس
هست خدای غفورا آمرزنده گناهان ماضی رحیما مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وان یتفرقا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او
بطلاق یغن الله کلا بی نیاز گرداند خدا هر یکی را من سعته از جود و فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی بدلی و به هر یکی ازا بدل بدهد وکان الله
واسعا و هست خدای فراخ بخشش بر بندگان خود حکیما محکم کار در افعال و احکام ولله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از جواهر
علوی وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کوائن سفلی ولقد وصینا و هر آینه وصیت کردیم و فرموده ایم الذین اوتوا الکتاب آنانرا
که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را که پیش از ایشان بوده اند وایاکم و شما را نیز وصیت کردیم یعنی بفرمودیم ان اتقوا الله
بانکه بپرهیزید از شرک بخدای وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله ما فی السموات پس بدرستی که مر خدا راست آنچه در آسمانها است وما فی
الارض و آنچه در زمینها است همه مخلوق و مملوک او اند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بطاعت شما منتفع نمیشود وکان الله
غنیا و هست خدای بی نیاز از همه خلق خود و اگر فرمان برند و اگر نبرند حمیدا ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند ولله و مر خدا راست
ما فی السموات آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وما فی الارض و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و غیر آن وکفی بالله و بسنده است
خدای وکیلا کار ساز مهمات بندگان ان یشأ یذهبکم اگر خواهد ببرد خدای شما را و فانی گرداند ایها الناس ای مردمان ویأت باخرین
و بیارد یعنی بجا کند دیگران را که فرمان بردارتر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام دست مبارک بر پشت سلمان
زد و گفت قوم این اند یعنی پارسیان باشند وکان الله و هست خدای علی ذلک قدیرا بر ایجاد و اعدام توانا من کان یرید هر که باشد که خواهد
بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خداست ثواب الدنیا پاداش این
سرای خسیس است والآخرة و پاداش آخرت و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس میشود و از شریف بی چیزی باز ماند و اگر با شرف مایل گردد
و خسیس را نیز خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی محقر باشد و غنیمت دنیاوی
میرسد پس توجه با شریف باید کرد و خسیس خود در پی آنست وکان الله سمیعا و هست خدای شنونده همه قولها بصیرا بیننده همه فعلها یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مؤمنان کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل یعنی جهاد کنندگان در اقامت رسم عدالت شهداء لله باشید گواهان
برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی ولو علی انفسکم و اگرچه بر نفس شما باشد گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست
نقل میکنند که شخصی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقی است و من بر آن گواهم و مرا بازمی دارد از ادای شهادت ترس افلاس پدر من
این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه بر نفسهای شما باشد او الوالدین یا بر پدر و مادر والاقربین و خویشان و نزدیکان ان یکن
اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی برای غنا احترام مکنید و فقیر بجهت افلاس او رحم منمائید
فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فلا
تتبعوا الهوی پس شما متابعت هوای نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان تلووا و اگر به پیچانید زبانهای خود را از گواهی
او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن و پوشیده فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون بآنچه میکنید از عدل و میل خبیرا آگاه و شمارا
بدان مکافات خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند
الله ایمان داریم به توریت و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید که مسلمانان امیکو
ای آن کسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بزبان آرید بدل و مؤمنان اهل کتاب
میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافرانرا میگوید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بالله بخدای ورسوله
و بفرستاده او که محمد است علیه الصلوة والسلام والکتاب الذی نزل و بآن کتابی که خدای فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن والکتاب
الذی انزل و آن کتابها که فرستاده من قبل پیش از قرآن محققان میگویند ای آن کسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بدلیل
کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است که فرموده

یا ایها الذین آمنوا اشارتست بآنکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری میباید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
از حضرت سید الطایفه جنید قدس سره منقول است که فرموده اند در معنی یا ایها الذین پنجاه سال است که در ایمان آمده ام و در ایمان تازه کرده ام و مینمودم
مثنوی دمی بی حق زدن محض گناه است ؛ بخود مشغول گشتن کفر راه است ؛ تراهر دم کشد پندار هستی ؛ سوی ظلمت سرای خودپرستی ؛
خودی کفر است نفی خویش کن زود ؛ که جز حق در حقیقت نیست موجود ؛ ومن یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملائکته و بفرشتگان او وکتبه
و بکتابهای او ورسله و بفرستادگان او والیوم الآخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی دور
و دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم کفروا پس کافر شدند بعد از سنین
گوساله ثم آمنوا ثم کفروا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی علیه السلام و قصد قتل او کردند ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند
کردند کفر را بانکار محمد علیه الصلوة والسلام و حسد بر و لم یکن الله لیغفر لهم نیست آنکه خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست
کخواتم امور ایشان بکفر و طغیان است ولا لیهدیهم سبیلا و نیست که راه نماید ایشانرا براهی که بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقان
بسبیل تحکم است یا خبر کن بجای بشارت بان لهم بآنکه مر ایشانراست عذابا الیما عذاب دردناک الذین و منافقان آنانکه یتخذون
الکافرین میگیرند کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین دوستان بدون مؤمنان ایبتغون آیا مطلبند عندهم العزة نزدیک کافران از
دوستی ایشان ارجمندی و قوت فان العزة پس بدرستی که عزت لله جمیعا مر خدایراست همه و هر کرا خواهد ارجمند گرداند و دوستان او مشرف عزت
داده که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین وقد نزل علیکم و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان فی الکتاب در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی
که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن ننشست و خواست نکنید و این آیت آنست که واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا الخ در مدینه کافران
و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدایرا از قرآن که یکفر بها کافر
شوند بدان ویستهزء بها و استهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا تا وقتی که خوض
کنند و شروع نمایند فی حدیث غیره در سخن غیر استهزا انکم اذا بدرستی که باشید آن هنگام که نشست و خاست کنید با ایشان مثلهم
مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی اید بصحبت ایشان ان الله جامع المنافقین
بدرستی که خدای جمع کننده منافقان است والکافرین و ناگرویدگان فی جهنم جمیعا در دوزخ همه ایشانرا الذین یتربصون بکم
آنانکه انتظاری میبرند بشما و وقوع نکبتی را فان کان لکم پس اگر واقع شود شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک خدای قالوا الم
منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم مارا از غنیمت بدهید وان کان و اگر بود للکافرین نصیب
مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مؤمنان قالوا گفتند مر کافرانرا الم نستحوذ علیکم آیا نه غالب مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم
آیا دست باز کشیدیم ونمنعکم من المؤمنین و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان
گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس مارا در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای حکم میکند ای مؤمنان میان شما
و منافقان یوم القیمة در روز رستخیز که غیر از وکسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله و هرگز نگرداند خدای و ندهد للکافرین مر کافرانرا
علی المؤمنین بر مؤمنان در روز قیامت سبیلا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا مدد ایشانرا بر مؤمنان بدرستی ان المنافقین
بدرستی که منافقان یخادعون الله مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وهو خادعهم و خدا جزا دهنده است ایشانرا
بر مکر و فریب ایشان و آن چنان است که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانکه مؤمنانرا داده اند چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی
و نور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد و ایشان در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا
کسالی برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی که از کاری کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشانرا و بد نماز نمیگذارند اگر نه ترک
میکنند یراؤن الناس مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند ولا یذکرون الله و یاد نمیکنند خدایرا الا قلیلا مگر
اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان دارند و بس و آن نسبت با ذکر دل اندک است و در قوة القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک
آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و هر چه در دست ایشانست اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه بزرگتر است ولذکر الله

اکبر و منافقان بزبان بیکسنند مذبذبین بین ذلک در عالم که متحیر و متردد اند میان ذلک میان کفر و اسلام لا الی هؤلاء نه با گروه مؤمنان اند تا ایشانرا باشد هر چه ایشانراست
ولا الی هؤلاء و نه با کافران اند که تا بر ایشان باشد هرچه بر آنهاست ومن یضلل الله و هر کرا خدای گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس
پس نیابی او را راهی بسوی صواب یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا الکافرین مگیرید کافرانرا اولیاء دوستان من دون المؤمنین
بدون مؤمنان که این عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی میکنند اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا لله آنکه بدهید خدایرا علیکم بر عقاب خود
سلطانا مبینا حجتی روشن و آن موالات کافران است که موجب عقوبت و خذلان است ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک الاسفل
من النار در طبقه زیرین از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان در دل کافرند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده
در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را در دوزخ حکم شود که بدرکه اول در آرند مالک گوید بار جهنم چند بهم آتش گوید حکم بار بر زبان است و زبان ایشان بکلمه جاری
بوده و هر چند بمجاز گفته اند مارا سوختن ایشان حمل نمیکنیم بهمین سؤال در هر درکه که آرند آتش از احراق ایشان ابا کنند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم مرا دل است
و هر زبان بیارید از دل چه نشان دارید چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان بجد و ابد الآباد در عذاب مانند ولن تجد لهم و نیابی
ایشانرا نصیرا یاری که حمایت شود و امان دهد که ایشانرا بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب بخواهند بود الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق
واصلحوا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر علیه الصلوة والسلام واخلصوا دینهم
لله و خالص کنند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فاولئک پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مع
المؤمنین که با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در بهره و سرای وسوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ
و ایشان با ایشان شریک باشند ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شمارا ان شکرتم اگر شکر گوئید مر او را
وآمنتم و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر شما وکان الله شاکرا و هست خدای ثواب دهنده
شاکران علیما دانا بحقوق شکر و ایمان

الجزء السادس

لا یحب الله الجهر دوست ندارد خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول بسخن بد الا من ظلم مگر آشکارا کردن کسی که برو ستم کرده اند چه در
روایت است که بگوید ظالم که با وی ظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند پس بابن شکایت کشوده … فی القوم
حکایت میکرد صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این آیت در حق او نازل شد که مظلوم را شکایت آن ظلم جایز است وکان الله سمیعا و هست
شنوا مر سخن مظلوم را علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را او تخفوه یا پنهانی بجای آرید او را او تعفوا عن
سوء یا عفو کنید از بدی که از شما بدان رسیده فان الله کان پس بدرستی که خدای هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام
ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این آیت … مظلومان … عفو … باخلاق … ظلم
وازسر آن در گذرد ان الذین یکفرون بالله بدرستی آنانکه کافر شوند بخدای ورسله و بپیغمبران او ویریدون ان یفرقوا و میخواهند که جدائی افکنند بین الله
ورسله میان خدا و رسولان او بانکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران ویقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان می آریم به بعضی پیغمبران ونکفر
ببعض و کافریم بدیگری مراد یهود اند که ایمان دارند به موسی و عزیر و کافرند بعیسی و محمد علیه الصلوة والسلام ویریدون ان یتخذوا و میخواهند که فرا گیرند بین ذلک
سبیلا میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدای تمام نمی شود مگر بتصدیق رسل وی اولئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی میطلبند هم الکافرون
کافرانند حقا بکفری محقق شده یعنی کامل اند در کفر خود و ایشانرا مؤمن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانراست معتبر و معتد به نیست واعتدنا للکافرین
و آماده کردیم برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین آمنوا و آن کسانیکه ایمان آورده اند بالله بخدای ورسله و بفرستادگان او ولم
یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اولئک آن گروه مؤمنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم
یا دهد بصیغه غایب خواند یعنی خدا بدهد اجورهم مزدهای ایشان که وعده داده است وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان
رحیما مهربان به تضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب

تخمنه کرامت میکنی که پیغمبری کتابی یکبار بیار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت موسی را آمد و آیت آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی یهود
أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ اگر فرو آری بر ایشان كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان یکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود آید
بنام هر یک از ما کتابی بیارد که نوشته باشد که تو رسول خدایی و چون این درخواست از روی تعنت بود نه جهت هدایت حق سبحانه تسلیه پیغمبر داد بآنحضرت علیه الصلوة والسلام
که از این سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواسته اند از موسی علیه السلام أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بزرگتر از این درخواستی
در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً پس گفتند بنمای ما را خدای تعالی بعیان فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرو گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان
آمد و بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ پس عفو کردیم ایشان را این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَآتَيْنَا مُوسَىٰ و دادیم موسی را
سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشتند گوساله پرستان را و ایشان فرمان بردار شدند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر ایشان کوه طور را بِمِيثَاقِهِمْ
بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را بر زبان یوشع که در آیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی
سجده کنندگان باشید و ایشان این حکم را بکار نبردند وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بر زبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ از حد مگذرید در روز شنبه یعنی
… وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و گرفتیم از ایشان در هر یک از این حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ
پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را لعنت کردیم ایشان را … وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریت یا بقرآن وَقَتْلِهِمُ
الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ ناحق وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده
محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد علیه الصلوة والسلام میگوید نمیکند چنان نیست که میگویند بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بلکه مهر نهاده است خدا بر دلهای
ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان … فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا
قَلِيلًا مگر اندکی چون عبدالله بن سلام … وَبِكُفْرِهِمْ و دیگر بسبب کفر ایشان است بعیسی علیه السلام وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ
و گفتن ایشان نسبت بمریم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی عظیم … وَقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم مسیح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای … وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ … وَلَٰكِنْ شُبِّهَ
لَهُمْ و لیکن مشتبه شد بر ایشان … وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند
در شان عیسی علیه السلام لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان اند …
…
آمد و مقتول را در آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ … إِلَّا اتِّبَاعَ
الظَّنِّ مگر آنکه پیروی گمان میکنند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشتند عیسی را یقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه خدای برداشته است او را …
وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب … حَكِيمًا … وَإِنْ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود …
…
… وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يَكُونُ باشد عیسی علیه السلام عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه …
… فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا … حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بود بر ایشان … در سوره انعام بیاید ان شاء الله
تعالی وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر بازداشتن و منع کردن ایشان … كَثِيرًا بسیاری را از مردمان … تورات و نعت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام … وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر گرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده
شده اند از آن … در تورات وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب …

واعتدنا

و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران مِنْهُمْ از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک … لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم
شریعت … مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
و ایمان می آرند بگذارندگان … وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر که قیامت است أُولَٰئِكَ آن گروه که متصف … سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد
که دهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ … إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد علیه الصلوة والسلام كَمَا أَوْ
حَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بسوی نوح …
… وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از او …
علیه الصلوة والسلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ …
وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ …
… وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا …
… وَرُسُلًا … قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ …
مِنْ قَبْلُ … وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ …
… وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا …
علیه السلام … فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ …
… رُسُلًا پیغمبران را مُبَشِّرِينَ … وَمُنْذِرِينَ
… لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ …
… وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب … حَكِيمًا …
…
… لَٰكِنِ اللَّهُ
يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد … بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ … أَنْزَلَهُ
… بِعِلْمِهِ … وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ …
… وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا … إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا … وَصَدُّوا عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ … قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا …
… إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا …
… لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ … وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ …
… خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا … وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا …
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ … بِالْحَقِّ … مِنْ رَبِّكُمْ …
فَآمِنُوا … خَيْرًا لَكُمْ … وَإِنْ تَكْفُرُوا … فَإِنَّ لِلَّهِ … مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
… وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا … حَكِيمًا …
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است … لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ …
… وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ

که ترکیب است باشد و هست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند بلکه بندگان اویند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدا
است وَكَلِمَتُهُ و کلمه او گفته اند مراد از کلمه بشارت است بوقوع ولدی بی پدر أَلْقَاهَا رسانیدن آن کلمه را خدای تعالی إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِّنْهُ
و ذکر عیسی نهاد او بدر وجیت صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب با ترسایان است خاصه
وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدایان سه اند اعتقاد جمعی از نصاری آن بود که الآلهه سه اند خدا و عیسی و مریم و برخی برآن بودند که اقنعه عبارت از سه جز است اقنوم الآب
یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه فرمود انْتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز ایستادنی که آن
خیر باشد شمارا إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را هیچ وجه از وجوه در راه نیست سُبْحَانَهُ پاکی او بحکیم و بپاکی او
از آن أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ که مر او را فرزند باشد لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها و زمینها است همه مخلوق او و بنده مخلوق
خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید چه اهل آسمان و زمین او را فرزند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان یعنی نگاه دارنده و کار سازنده
کار ایشان و تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قائم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یاور و مددکار
که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم ایشان گفتند که تو او را بنده خدای میگویی گفت که بندگی خدای عیب نیست
حضرت عزیز فرمود که بندگی خدای عار نباشد آن را عیبی شمرده موافق قول آنحضرت آیت آمد که لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی و تعظیم نبوت و انکه أَن يَكُونَ
عَبْدًا لِّلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدایرا چون جمعی ملائکه را فرزندان خدای میدانستند وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه از بندگی او
عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که ایشان حمله عرش اند و فرزندان حوالی عرش وَمَن يَسْتَنكِفْ
و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مستکبرانرا بسوی خود جَمِيعًا
جمله ایشانرا و بمکافات رساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام دهد
خدای مزدهای ایشان وَيَزِيدُهُم و بیفزاید بر جزای ایشان مِّن فَضْلِهِ از افزونی کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنان که
از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُم و نیابند مر ایشان
مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری دهنده و کاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَاءَكُم بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ
مِّن رَّبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است علیه الصلوة والسلام با معجزات او و دین اسلام وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُّبِينًا
نوری ظاهر که قرآن است فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بردند بدو از وسوسه شیطان
فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشانرا فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که از روی ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان
وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و بنماید ایشانرا بسوی ثواب صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر
عبد الله انصاری رض منقول است که من بیمار شدم و سید عالم علیه الصلوة والسلام بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی نه والدین و ولد
دارم و مرا خواهری چند هست پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد يَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگو
خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد و چنان مردی که لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختری باشد اخت
نمیکند از عصبه وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وَهُوَ يَرِثُهَا و آن مرد میراث میگیرد
از خواهران إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر را فرزندی اگر مرد او میراث همه مال خواه مذکر خواه مونث والا مراد مذکر است چه مونث حجب برادر نمیکند
فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشانراست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد وَإِن كَانُوا إِخْوَةً
و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رِّجَالًا وَنِسَاءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ مانند بهره دو مونث يُبَيِّنُ اللَّهُ
و بیان میکند خدای احکام میراث لَكُمْ برای شما أَن تَضِلُّوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست است برای کراهیت آنکه گمراه گردید وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای همه چیز را از مصالح — سورة المائدة مدنية — عَلِيمٌ در محیا و ممات داناست

بسم الله الرحمن الرحيم

منزل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید أَوْفُوا بِالْعُقُودِ وفا کنید بعهدها که با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد

بیع و مثال آن أُحِلَّتْ لَكُم حلال کرده شده برای شما بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز و یا جانوران وحشی چون آهو و گور
و گاو دشتی و کوهی و گورخر یا جنینه که از بطون انعام بیرون آید إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده شده و خواهد شد بر شما بعد ازین سوره و هو قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الآية
غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ نه حلال دارنده باشید صید را وَأَنتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشد از صید کنید در حال احرام
إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای حکم کند مَا يُرِيدُ آنچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ
اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر
آمد و گفت ای محمد مرا بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و باقامت صلوة و ادای زکوة و همه واجبات قیام نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکو است
اما مرا امنا و امرا باشند که کارها بمشورت ایشان قطع رسانم بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر پذیرند بود دین ترا قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز
کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر درآید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه که یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول الله صلی الله
علیه و السلام با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند چون بموضع تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند حطیم کندی را دیدند که شتران غارت برده را قلاده های آن شتران
بر سم هدی بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعائر الله نگاه دارید
وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در آن وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوند قلاده یا را از هدی و قلاده چیزی بود
که در گردن چهار پایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم را که
عازم زیارت او باشند يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند می طلبند
مگر روزی وَرِضْوَانًا و خوشنودی می طلبند مومنان خوشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت و بنیاد در نسیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون
آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش أَن صَدُّوكُمْ برای آنکه باز
داشتند شمارا در سال حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَن تَعْتَدُوا با آنکه از حد در گذرید به انتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید و حکم این
آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کارزار به هدی و قلاده و امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوئی که متابعت
امر است و امتناع بدعت یا پیروی سنت وَالتَّقْوَىٰ و پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان است یا حب دنیا
یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت کننده است

ربع

بنافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شده بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ و گوشت خوک با همه
اجزای او از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزد کشتن و ذبح و مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی
و غیر آن بکشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را اختناق میکردند تا میمرد و پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ
زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده بود وَمَا
أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد از دد مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها و ذبح او را در وقتی که باشد بر آن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم
خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده و پیرامون بیت
الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای آوردند و بر آن قربانی میکردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند
وَأَن تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ به تیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بودی بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند
چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدینها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل می بوده می سپردندی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سیوم
هیچ ننوشتندی از کتابت خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و دست در آن خریطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی
که امرنی ربی فی الحال بدان مهم مشتغل شدی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر هیچ بیرون آمدی باز رجوع بآن خریطه کردی و گفته اند مراد از استقسام
جزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و باز لام قسمت کردندی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذَٰلِكُمْ
فِسْقٌ این استقسام بیرون رفتن است از راه اسلام زیرا که افترا است بر خدای اگر ربی امر او را میخواند یا شرک اگر غیر او را میگویند الْيَوْمَ امروز روز جمعه است و با عرفه
يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید شدند کافران مِن دِينِكُمْ از باطل دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از

این آیت نازل شد روز عرفه است در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یکروز زیست اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ امروز کامل
کردم برای شما دِينَكُمْ دین شما را و بیان احکام او را که هیچ نسخ نخواهد بود وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را که حج گذاردید ایمن و مطمئن باشید و هیچ مشرکی
حج نگذارد وَ رَضِيتُ و اختیار کردم لَكُمُ الْاِسْلَامَ برای شما اسلام را دِينًا دینی که باکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره و مانده فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نا
یافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بلذت نخورد و زیاده از سد رمق تناول نکند فَاِنَّ اللّٰهَ
غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزگار است مر او را در این گناه رَحِيمٌ مهربان بروکه باکل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی پیغمبر علیه الصلوة والسلام
...
[illegible]

حال خبر دادند و دو نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا
از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و غلغله در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدا
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شمام بنصرت و اعانت شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ و بخدای که اگر برپای دارید نماز را با شرایط آن وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید چه امر ایشان امر خدای
است والتعظیم لامر الله واجب وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیکو لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانم
از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ و در آرم شما را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ
بَعْدَ ذَلِكَ پس هر که کافر شود بعد ازین شرط موکد مِنْكُمْ و از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را بنی اسرائیل این عهد را نگاه نداشتند
و حق سبحانه فرمود فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بشکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را لَعَنَّاهُمْ براندیم ایشان را از رحمت یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم
وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشان را قَاسِيَةً سخت بنا بر آنکه متأثر نشوند از مشاهده آیات و استماع تخویفات يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ میگردانند
سخنان توریه را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر بجای صفت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وضع میکنند یا کلمات توریت را تاویل می سازند
بتاویلات فاسد وَنَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع شوی عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب
فَاعْفُ عَنْهُمْ پس عفو کن و در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از بدی ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو منسوخ بآیه السیف
منسوخ است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از آنانکه گفتند إِنَّا نَصَارَى بدرستی که ما ترسایانیم خود
را نصاری گفتند یا نسبت دادند به نصران یا ناصره که حضرت عیسی ع در ان وقت می بود و یا آنکه میگفتند نحن انصار الله بر هر تقدیر از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ
گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا
که احمد مرسل است علیه السلام فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغض نهان در دل إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز رستخیز و آن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران برآنند که دشمنی انجم میان جهود و ایشان است وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که
آگاه کند و خبر دهد ایشان را خدای بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای جهودان و ترسایان
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکند برای شما كَثِيرًا بسیاری مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ از آنچه هستید که آنرا پنهان میداشتید مِنَ الْكِتَابِ
از توریت چون نعت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد ع وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و در میگذرد از بسیاری از مخفیات شما و خبر نمیدهد بآنکه
مهم دینی وابسته بآن نیست نقل است که یهودی بآنحضرت ع گفت که کدام است آن کثیر که از و عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سیوم نوبت مبالغه کرد حضرت علیه الصلوة
والسلام روی از و بگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود و ترک عفو چون در جواب او سه کرت تکرار اعراض خبری ندید و مشاهده کرد الصدق آنحضرت مسلمان
شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ بدرستی که آمده بشما از نزدیک خدای نُورٌ روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت است وَكِتَابٌ مُبِينٌ و کتابی روشن کننده
بحق و روشن کرده اند نور حضرت رسالت پناه است علیه الصلوة والسلام و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنور آنست
که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور قدم از ظلمت کده عدم بوجود آورد نور وی بود صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم کما اول ما خلق الله نوری بعد از ان عالم را برای ظهور نور او
ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است
علیه الصلوة والسلام که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان جمیع مراتب اعتدالات علمی و عینی و الهی و انسانی آنحضرت است و عالم و
صورت و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشاره بقوله علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم و بقوله علیه السلام آدم و من دونه تحت لوائی نظم

آنکه اول شد پدید از جیب غیب ÷ بود نور جان او بی هیچ ریب ÷ بعد از آن آن نور مطلق زد علم ÷ گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ÷ یک علم از نور پاکش عالم است ÷
یک علم ذریت و آدم است ÷ نور او چون اصل موجودات بود ÷ ذات او چون معطی هر ذات بود ÷ واجب آمد دعوت هر دو جهانش ÷ دعوت ذرات پیدا و نهانش

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه می نماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که پیروی خشنودی او میکند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راههای سلامت از عذاب
که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طرق بهشت است وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون می آرد ایشان را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر و شک و جهل إِلَى النُّورِ بروشنائی

ایمان

ایمان بِإِذْنِهِ باعلم او یا بارادت و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ و نماید ایشان را إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که نزدیک ترین راهها است بحق
لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که الله هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است پسر مریم قایل این قول از فرق نصاری
یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان همین که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس او حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر
آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر اله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بگو ای محمد علیه الصلوة والسلام پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللَّهِ
از ارادت خدای شَيْئًا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خدای خواهد أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وَأُمَّهُ و مادر
او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدا را نشاید وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد قادر
علی الاطلاق او است بی اصل و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم و حوا
از خاک و از اصلی که جنس است چه ولد از والدین یا از مرد بی زن چون حوا از آدم یا از زن بی مرد چون عیسی علیه السلام از مریم وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدا
بر همه چیز توانا است وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خدائیم و او ما را چون پدر است در مهربانی
و رافت و ما او را چون پسر دوستیم و منزلت ابراهیم نخعی رحمه الله فرموده که در توریت با ایشان خطاب کرد یا ابناء احبار ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و در
کلمات انجیل است که میروم الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم وَأَحِبَّاؤُهُ و دیگر گفتند که با دوستان خدائیم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بگو پس چرا
عذاب میکند شما را بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرت بسخن ایشان در دوزخ ایام معدودات پس اگر پسران خدای می بودید
شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر هیچ پسر نخواهد و دوست نیز عذاب دوست را روا نمیدارد پس شما نه پسر اید و نه دوست بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریده گانید مِمَّنْ خَلَقَ
از آنها که خدای آفریده است همچون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند وَيُعَذِّبُ مَنْ
يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم فرمودن در ان و در ین
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان اینها باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی او است بازگشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا
بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکند برای شما احکام دین را عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل أَنْ تَقُولُوا تا نگوئید
شما که مَا جَاءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِيرٍ هیچ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بحقیقت آمد بشما بَشِيرٌ بشارت دهنده و میان شما مرحمت
وَنَذِيرٌ و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان را پی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفصد
سال که میان موسی و عیسی علیه الصلوة والسلام بود هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع را بار سال رسل راه دهد چنانچه در مدت شش صد سال که میان عیسی و محمد علیه
الصلوة والسلام بود چهار پیغمبر فرستاد و سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین آیه منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع
بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان ÷ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن ای محمد چون
گفت موسی ع لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که بر شما است إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ
چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران تا شما را راه نمایند و هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را پادشاهان
یعنی مملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خود شدید و یا منازل شما وسیع است و در آن آب جاری هست چون منازل ملوک وَآتَاكُمْ و داد شما را از من و سلوی
و سایه ابر و شکافتن بحر مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آئید در زمین
پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی گفته اند اردن است و اصح آنست که ایلیا که حالا زمین بیت المقدس است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ
لَكُمْ آن زمین که خدا تعالی نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جباره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبا خود میگفتند اگر ما را امر کرد ما
بمصر باز گردیم موسی ع گفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ پس اگر چنین کنید باز گردید زیان زدگان
باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد قَالُوا يَا مُوسَى ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستی که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی
اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت ما با ایشان میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما در نمی آئیم در ان زمین جهت جنگ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتیکه بیرون
آیند ایشان از انجا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند ایشان از انجا بی جنگ و یا به التسلیم ما کنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما آئیم که در ان قَالَ رَجُلَانِ

مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ [illegible] أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا [illegible] ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ [illegible] فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ [illegible] فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ [illegible] وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا [illegible] إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [illegible] قَالُوا يَا مُوسَى [illegible] إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا [illegible] مَا دَامُوا فِيهَا [illegible] فَاذْهَبْ أَنْتَ [illegible] وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا [illegible] إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ [illegible] قَالَ رَبِّ [illegible] إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي [illegible] وَأَخِي [illegible] فَافْرُقْ بَيْنَنَا [illegible] وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ [illegible] قَالَ فَإِنَّهَا [illegible] مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ [illegible] أَرْبَعِينَ سَنَةً [illegible] يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ [illegible] فَلَا تَأْسَ [illegible] عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ [illegible] وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ [illegible] بِالْحَقِّ [illegible] إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا [illegible] فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا [illegible] وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ [illegible] قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ [illegible] قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ [illegible] مِنَ الْمُتَّقِينَ [illegible] لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي [illegible] مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ [illegible] إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ [illegible] إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ [illegible] فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ [illegible] وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ [illegible] فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ [illegible]

[illegible] فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ [illegible] فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ [illegible] لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي [illegible] سَوْأَةَ أَخِيهِ [illegible] قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي [illegible] فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ [illegible] مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ [illegible] أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ [illegible] أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ [illegible] فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا [illegible] وَمَنْ أَحْيَاهَا [illegible] فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا [illegible] وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا [illegible] بِالْبَيِّنَاتِ [illegible] ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ [illegible] إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ [illegible] وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا [illegible] أَنْ يُقَتَّلُوا [illegible] أَوْ يُصَلَّبُوا [illegible] أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ [illegible] أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ [illegible] ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا [illegible] وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ [illegible] إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ [illegible] فَاعْلَمُوا [illegible] أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ [illegible] وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ [illegible]

ملاحظه اوامر و نواهی است و در لطایف قشیری می گوید وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله
عابدان افضال است و از آن محبان ولایل و از آن عارفان تبرک و سایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد فکر درین
آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر درین آیه دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه درنگذرد که قل الله ثم ذرهم
پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله الانصاری قدس الله سره العزیز گفت که الٰهی وسیله بتو هم تو یی اگر کسی را به طلب یافت من خود طلب بتو یافتم   نظم
این طلب ای طلب تو دادهٔ ؛ گنج احسان بر همه بگشادهٔ ؛ این طلب در ما هم از ایجاد تست ؛ رستن از بیداد یارب داد تست ؛ اینقدر را شاد تو بخشیدهٔ
ای برین جس عیب ما پوشیدهٔ ؛ قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش ؛ متصل گردان بدریاهای خویش ؛ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه او جهاد
ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که آن بارستگاری حقیقی است
نه و اول ایمان که اجابت نور است در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد و دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک
بدان از ظلمت حسیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوت است در بقاء لاهوت و عارف بسبب این از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد
و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود می رسد   نظم   چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب ؛ از ظلمت
هستی تو آثار نماند ؛ از چهره وحدت بکشف پرده کثرت ؛ تا در نظرت اندک و بسیار نماند اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام
و ملایکه و جز آن لَوْ اَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه با آن
یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس از آن کافران باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ از عذاب روز رستخیز
مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و بچاره عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک يُرِيدُونَ میخواهند
یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند اَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ که بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُقِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دائم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا پس ببرید دستهای
راست ایشان را چون قدر نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک رح یا و چنین آنچه باشد از چیزی
جائیکه در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و پنهان بردارند جَزَاءً بِمَا كَسَبَا جزای آنچه کسب کرده اند ایشان
و او بی باکی کرده اند و آن بزرگ حرمت است در مال مومن نَكَالًا مِنَ اللّٰهِ و عقوبت بکند ایشان را عقوبتی [illegible] و او را از رجوع بمثل آن عمل
وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است در حکم خود حَكِيمٌ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی
وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بانکه ترضیه خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی معاودت نماید فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستی که خدای توبه او قبول
کند تا قطع ید ساقط نشود بر آن تائب اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است گناهان را رَحِيمٌ مهربان است بر وی که محشر او را سوی الجنة اَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب
بحضرت علیه الصلوة والسلام است و مراد امت اند یعنی و انستید اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین يُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ عذاب بکند هر کرا خواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا خواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز را
از مغفرت و تعذیب قَدِيرٌ توانا است يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب بآنحضرت علیه الصلوة والسلام است که آنحضرت را بلقب یاد کرده و انبیای دیگر را
بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم انت قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه
و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ ترا اندوهناک نگردانند آن کسانیکه از روی عناد
يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند و خود را می افکنند در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند اٰمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن همین است بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای
ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ
هَادُوا و بعضی از آن کسانیکه دین یهود پیدا دارند سَمّٰعُونَ شنوندگان قول ترا لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ گویند بر تو یهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون
میرفتند و میگفتند از محمد علیه الصلوة والسلام چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها یهود مدینه بودند سَمّٰعُونَ لِقَوْمٍ اٰخَرِينَ شنوندگان برای گروهی دیگر که
لَمْ يَاْتُوكَ نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیت بسبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا
کرده بودند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم تورات رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد

کو به یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف او بند کسی به ایشان فرستند تا حد زانی محصن را ازو پرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم امر
فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل ام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود
که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در تورات فرموده که ایشانرا حبل تازیانه طلا کرده بقیر بر بندند تا پشت ایشان سیاه کرده و روی سیاه کرده بازگونه
بر درازگوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل علیه الصلوة والسلام آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که حکم تورات رجم است
حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری و او داناتر همه اهل زمین است بتورات حضرت
علیه الصلوة والسلام فرمود که در میان ما و شما در حکم تورات او حکم باشد گفتند آری به حکم او راضی می باشیم حضرت علیه الصلوة والسلام بحضور او امر فرمود و بعد از چند
روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت میان من و اینها تو حاکم باش که داناتر یهودی ابن
صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدای که تورات را بر موسی علیه الصلوة والسلام نازل گردانیده و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات
داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نی ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که تورات مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم
اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون چهار گواه بر زنای محصن و محصنه گواهی
دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی هم که در تورات نیز همین حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم
قرار داده اند پس حضرت علیه الصلوة والسلام امر فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمها
یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه خدای وضع کرد آن را در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند يَقُولُونَ میگویند یهود خیبر ان
اِنْ اُوتِيتُمْ هٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد علیه الصلوة والسلام بجلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید وَاِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم
نداده شود و برجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ و هر کرا خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاک فَلَنْ
تَمْلِكَ لَهُ پس هرگز نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فتنه اُولٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ آنانند که
لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ نخواسته است خدای اَنْ يُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشان راست در دنیا
رسوائی و با آنکه جزیه دهند و از مومنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ
سَمّٰعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن اَكّٰلُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرامند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَاِنْ
جَاؤُكَ پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را
درین آیت میان حکم و اعراض وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَاِنْ
حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل
کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم می سازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ و حال آنکه تورات نزد ایشان است فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ در آن حکم خدای است
برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَا اُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و
نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ بدرستی که ما فرو فرستادیم تورات را فِيهَا هُدًى در روی راه نمودنی بحق وَنُورٌ و نوری
که ظلمات شبهات را دفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتورات پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِينَ اَسْلَمُوا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا
برای آنها که شده اند بدین یهودیه وَالرَّبَّانِيُّونَ و حکم کرده اند عارفان ربانی وَالْاَحْبَارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ
كِتَابِ اللّٰهِ بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت تورات یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ و بودند بران کتاب شُهَدَاءَ
گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق بر مردمان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید در حکم خدا
نکنید وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید شما بِاٰيَاتِي بدل کنید احکام مرا ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که رشوت مال یا عتبار و جاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
و آنها که حکم نکنند بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود فَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل
فِيهَا در تورات اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه بکشند [illegible] بقصاص کشتن و بنی نظیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشند از بنی قریظه وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ

و وبکر حکم کردیم که چشم بچشم بر درند، و شنائی ه دور کنند وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ و بینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان
وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتها که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیز که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آن چیز که مساوات نگاه
نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم باشد بدر کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق
كَفَّارَةٌ لَهُ کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفو عنه باشد بسقوط قصاص از و و اجر عفو کننده بر خدای باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنانکه حکم نکردند
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای منزل گردانیده و آن جهودانند که در عوض یکتن دو تن میکشند فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند
در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا و در آوردیم عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مر آن چیز را که پیش از و فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب تورات وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در و راه نمودنی است بموجب
وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آن چیز را که پیش از و بود از تورات وَهُدًى
و گردانیدیم او را راه نمایی وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پند دهنده مر پرهیزگاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
فِيهِ بآنچه خدای فرو فرستاده است در وی و مراد حکم است در وقتیکه منسوخ نشده بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنکه حکم نکرد بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل کرده چون
ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه بیرون رفتگان اند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و درستی مُصَدِّقًا در حالتیکه او مطابق است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش از و
بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگاهبان است بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر رسید بهدانه [illegible] است گواه است مر آن
کتب را بصحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده بر تو از رجم و تسویه در قصاص و این آیه ناسخ حکم تخییر است
که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مرو آرزوهای ایشان را در حالتیکه مایل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آن چیز که بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ
جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر گروهی را ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا و راهی روشن شریعت آن است که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود
بحدیث پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه ساختی شما را یک امت متفق بر یک ملت وَلَكِنْ
لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است إِلَى اللَّهِ بسوی خدای است مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را در
وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در و اختلاف می کنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان
اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده و سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم
نزد محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام شاید که او را از راه ببریم و بشبهه و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند که ای محمد علیه الصلوة والسلام دانسته که ما از اشراف
قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما دعوایست و انواع خصومتها است و ترا حکم میسازیم
اگر در قضا میان ما حکم کنی که رضای ما است دین ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرموده و گفت حکم کن بما فرستاده
خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ
از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است
که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبت بسبب برخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
لَفَاسِقُونَ بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیه جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیه آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیه را يَبْغُونَ
می طلبند و عدول از رجم و قصاص چون به حکم تورات و قرآن راضی نمی شوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت رض با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام مخاصمه کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب امداد من میکنند اما دوستی ایشان مستظهر تو ام و امروز به دوستی خدا و رسول از همه بیزار
کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله بن ابی گفت که من از دوایر کار روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود استغنا
نمیکنم [illegible] آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گروندگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ فرا مگیرید یهودان و ترسایان را

بدوستی

بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشانرا دوست
دارد بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تشدید است در موالات یهود و نصاری :
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس ببینی آنها را
که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ میشتابند در دوستی و یاری جهودان يَقُولُونَ میگویند
نَخْشَى میترسیم أَنْ تُصِيبَنَا از آنکه برسد ما را از گردش روزگار دَائِرَةٌ دایره یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این
اندیشه ایشانرا باطل کرده فرموده فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول علیه الصلوة والسلام و یاران او مراد فتح مکه است
یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیماء و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان
عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند از نفسهای خود در موالات یهود با شک در کار پیغمبر علیه الصلوة والسلام نَادِمِينَ پشیمان شدگان
وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مؤمنان بر یکدیگر أَهَؤُلَاءِ آیا این گروه اند الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانکه سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
غلیظترین سوگندان خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ بدرستی که ایشان با شما اند امروز پرده ایشان دریده شده و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
باطل شد همه عملهای ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زیان زدگان با فتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِينِهِ از دین خود و این اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن
و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس و بحران و بعضی از [illegible]
ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسد و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یاور
نخواهد ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را يُحِبُّهُمْ که دوست میدارد ایشانرا وَيُحِبُّونَهُ و ایشان دوست
میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ و سخت دل و متغلب و بیرحم باشند بر کافران
و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت روی با موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا و همان
[illegible] روز قادسیه بسبب آنکه ده هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل عرب یمن اند و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری
رض بر آنند که این قوم ابابکر صدیق است رض و اصحاب او از مهاجر و انصار رض که با اهل ردت جنگ کردند يُجَاهِدُونَ که صفت آن قوم است میکنند
جهاد کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَخَافُونَ و نترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ این صفتها
که مذکور شده افزونی کرم اوست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میدهد هر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِيمٌ دانا بکسی
که استحقاق آن دارد علما را در باب يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست
در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت است و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقه محبت
خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قریب و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت بر آنند
که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم ؛ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ؛ هر گاه که صدمات
سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام يُحِبُّهُمْ وجود فانی محبت را در توبه اضمحلال انداز و دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت يُحِبُّونَهُ
رسید و آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد الله افناء الناسوتیه فی بقاء اللاهوتیه و محبت الله للعبد
ابقاء لاهوتیه فی فناء الناسوتیه و در منازل السائرین پیر هراة خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ است
بعبادت و فراغت از خواطر اسباب متفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات و در حضرت احدیت انقیاد در سم حدوث در عین ازلیه از سمنون
محب پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود و درین ساعت با حضرت علیه الصلوة
والسلام بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملایکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ [illegible]
انظار آشیانه منه بدأ و الیه یعود بود و در هوای هویت طیران مینمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد
و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة التی بود بره بالش بسوخت و جان بداد نظم

بشکفت غنچهٔ سحری و غم گلزار بسوخت ٭ جگر لاله بران و لشنه و زار بسوخت ٭ حضرت شیخ طریقت قطب المتقین قدس الله سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه
آتش عشق را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظهٔ حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت با ظهور آمد صاحب
لوامع الاسرار قدس الله سره بشکل لمعات و اراده فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خویش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمیع و آن شهود جمال
ذات است در مرآت ذات بی توسط کائنات ٭ رباعی ٭ معشوق که کس سر جمالش نشناخت ٭ در ملک ازل لوای خوبی افراخت ٭ بی طاس سپهر
بود و بی مهرهٔ مهر ٭ هم خود بخود این نرد محبت می باخت ٭ و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیحد و کرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند
و مطالعهٔ صفات کمال خود می نماید ٭ رباعی ٭ جانانکه دم عشق زند با همه کس ٭ کس را نرسد بدامنش دست هوس ٭ مرآت شهود اوست ذرات وجود
با صورت خود عشق همی بازد و بس ٭ یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان
جمال مقید را کل مقصود کلی دانسته بلذت وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند گردند ٭ نظم ٭ ای حسن تو کرده جلوه ها در پرده ٭ صد عاشق و معشوق
پدید آورده ٭ بربوی تو لیلی دل مجنون برده ٭ وز شوق تو وامق غم عذرا خورده ٭ و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص خیمهٔ فکرت از کارخانهٔ جمال
و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شیون و صفات که مهاوی افعال و آثار ند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی
صفات رفیع الدرجات دیگر نیست ٭ نظم ٭ بیرون ز عدد و کائنات است دلم ٭ برتر ز احاطهٔ جهات است دلم ٭ فارغ ز تفاصیل صفات است دلم ٭
مرآت تجلیات ذات است دلم ٭ و ازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبه سلبیست از و بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل
بجمع و حضرت جنید الله قدس سره در رساله که بر نام والدین بزرگوار خود نوشته فرموده که چون بنده نیک در نگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را
دوست نداشته است ٭ بیت ٭ یحبهم و یحبونه چه افرازست ٭ بزیر پرده نگر خویشرا خریدارست ٭ زیرا که دوست داشتن صاحب جمال
آئینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود است و روی بس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب عظمت کامل از رتبه محبت و محبوبیت
که در این آیت لسان را ثابت است بحقیقت قرب بفرایض و نوافل پی تواند برد به تامل دریابی والله الموفق و الکافی آورده اند که عبدالله بن ابی سلام با تابع
خود بحضرت نبوت علیه الصلوة والسلام آمده گفت یا رسول الله قریظه و نظیر که خویشان ما اند بسبب مغارفت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده
اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت مجالست اصحاب شما محروم میمانیم
حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدای است وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او
یعنی محمد علیه الصلوة والسلام وَالَّذِينَ آمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام ابن سلام چون این آیت بشنید گفت
رضینا بالله و برسوله و بالمومنین اولیاء پس صفت مومنان میکند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه برپای میدارند نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند
زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در
حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که با حسان دارند و مسارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی علی رض
نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از حجرهٔ طاهره بمسجد آمده مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بود و نظر
دیده مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد و پرسید که هیچکس ترا چیزی داده وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت این خاتم مرا بمن داده اند حضرت فرمود که این خاتم
کرده است درویش اشارت بعلی رض کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داده است سائل گفت عطانی و هو راکع حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
تکبیر گفت و این آیه برخواند که گذشت وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند
یعنی مهاجر و انصار فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس هر آینه که لشکر خدای هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان غالب باشند در خبر است که رفاعه بن زید و سوید بن حارث
از یهود که اظهار اسلام میکردند و باخر منافق شدند و بعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودتی و مصاحبتی در میان بود آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند
اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان
ترکان را أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بزرگ بناهی او إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان بایمان حقیقی مقتضای آن
که با دشمنان حق دوستی مکنید وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میزنید مردم را میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند منادات

با نماز را استهزاء و بازی چون مومنان بعد از استماع نماز بر خواستندی یهود با یکدیگر میگفتندی که طریق استهزاء قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا میخندیدندی و در معالم آورده
که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانه او در آورده و ترسا با اهل و عیال خود بخواب بود هر
آن بیت و خانه او را با جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذَٰلِكَ این استهزاء ایشان باذان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند
و درین استهزاء بچه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با تفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام
ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بانچه بما فرستاده اند وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ إِلَى آخره چون نام حضرت عیسی ع مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند که ما
کسی را نمیدانیم بدتر از دین شما و نه اهل دینی که بی بهره تر از شما در دنیا و آخرت آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی محمد ای اهل کتاب مراد یهود اند هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میکنید و انکار ما
میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا و بانچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ
و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بگوی ای محمد آیا خبر
دهم شما را بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیان است و اهل این دین کم بهره اند یعنی شما را آگاه کردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند
مَثُوبَةً عِندَ اللَّهِ از جهت جزای که ثابت است ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بد ترکیست مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ
عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بروی و آن یهود اند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت
از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بران صورت چنانچه اصحاب السبت را وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ ط
و آنکس که پرستد طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف را آنرا که در متابعت فرمان برداری او کردند أُولَٰئِكَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَّكَانًا بدتر اند از
منصرف خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه تر اند عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ از میان راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ
و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان آورده ایم بشما وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ
ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشان هست در وقت دخول و خروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بانچه پنهان میداشتند که می پوشند از
کفر و نفاق و کینه با مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ و می بینی بسیار را از یهود یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتابی میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ
وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند
لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نمیکنند ایشانرا علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ و دانایان عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن
ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان و نهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام یهود مدینه را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار میگذرانیدند و چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان با نکار وی خاستند و پیش آمدند حق سبحانه
برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان به سخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند
جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی با ما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و دور رانده شدند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دستهای الله
تعالی گشاده است یعنی جود و داد و فر و کرم او دائمی است و ید صفتی است مر خدا را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست
و کیفیت آن در عقل نمودن روا نباشد و در ینابیع آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی وی را موافق به حکم او وا باید
نمود چنانچه درین محل این سخن همه دلالت بر غایت جود میکند چه متناول در عطاء بید واحد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیل است بر آن
که عطاء او اکثر من آن بحصی است يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم و هر آینه
زیاده میکرداند بسیاری را از یهود و ترسا مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ آنچه فرود می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان
طاغی و کافر اند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیان است باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود چنانچه استعمال غذائی که صالح است اصحاء امرض را
مرض بروی می افزاید وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم ما در میان طوائف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز قیامت که دلهای ایشان موافق نیست با اقوال ایشان كُلَّمَا أَوْقَدُوا هر گاه بر افروختند نَارًا لِّلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول الله علیه الصلوة
والسلام أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشاند آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند و دیگری نخواستند بر وی حرب وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا

در زمین فساداً برای تباه کاری که فتنه بجز مرد والله لا یحب المفسدین ه خدای دوست ندارد تباه کاران را ولو ان اهل الکتاب و اگر جماعه اهل کتاب
آمنوا ایمان آوردندی به محمد علیه الصلوة والسلام واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی با یهودیت و نصرانیت لکفرنا عنهم هر آینه ما در گذرانیدیم از ایشان
سیئاتهم گناهان ایشان را ولادخلناهم و هر آینه در می آوردیم ما ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعیم در بهشتها با ناز و نعمت ولو
انهم و اگر ایشان اقاموا التوریة والانجیل بپا داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم و اقامت کردندی آن را
که فرو می آید بدیشان من ربهم از پروردگار ایشان که آن قرآن است لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی را از بر سر خویش ومن تحت
ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی چنانچه باران و رستن گیاه و میوه ایشان چندان بشدی که از بر سر می چیدندی و از زیر پای
برمیداشتندی از بسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی منهم امة مقتصدة از جهودان گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت علیه الصلوة
والسلام ایمان آورده اند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان ساء ما یعملون ه بد است آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده بلغ
برسان بکافه خلایق ما انزل الیک تمام آنچه فرو می آید بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد
و غیر آن وان لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعض منافی تبلیغ
آنرا که برسانید و چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمک و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از شر مردمان کسی را مقتل بر تو دست نیابد
بود ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الکافرین ه راه ننماید گروه کافران را مسلط بر تو از انس بن مالک رضی منقولست که آنحضرت را شبها حراست
و پاسبانی میکردندی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بود بیرون کرد و فرمود که ای مردمان
باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب که ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا
التوریة والانجیل تا وقتیکه اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن با قائم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن
ایمان آوردن است به محمد علیه الصلوة والسلام وما انزل الیکم و آنرا نیکو بپا دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما من ربکم از آفریدگار شما
یعنی قرآن ولیزیدن کثیراً منهم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی
باستماع قرآن می افزاید ایشان را طغیاناً وکفراً بیدادی و ناگرویدگی فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین بر تباهی کفر و طغیان
گروه کافران ان الذین آمنوا بدرستی که آنها که ایمان آورده اند بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهودی گرفتند والصابئون والنصاری
و صابیان و ترسایان همچنین من آمن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحاً و بکند کاری
پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم یحزنون ه و نه ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد
اخذنا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان به محمد علیه الصلوة والسلام وارسلنا و فرستادیم
الیهم رسلاً بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی ع کلما جاءهم رسول هر گاه که آمد بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم
بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقاً کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد ع وفریقاً یقتلون و گروهی را
بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب علیه السلام وحسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة آنکه نباشد بلای و محنتی از شمار القتل و تکذیب
انبیاء فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از استماع سخن حق که بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس رجوع
کرد خدای تعالی بتوبه برایشان بر بعثت عیسی علیه السلام ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری از ایشان با نکار محمد مصطفی
علیه الصلوة والسلام والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون ه بآنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم مسیح پسر مریم است وقال المسیح
مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را ربی وربکم که پروردگار من و آفریدگار من و شما است یعنی من بنده ام مخلوق
و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب شاید نه مربوب را انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فقد
حرم الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرده است بر وی بهشت را ومأواه النار و جای او دوزخ است وما للظالمین و نیست
ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار هیچ یاری و مددکاری که دفع عذاب از ایشان کند لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند

آنان از ترسایان که از فرط نادانی قالوا ان الله ثالث ثلاثة گفتند که الله یکی از سه آله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان
خدای و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی از ایشان آله اند و خدای یکی از این سه است وما من اله و حال آنکه نیست خدای در وجود و لایق وجوب مستحق عبادت الا اله
واحد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و موجب
قائل شوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم ه عذابی دردناک که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا
رجوع نمیکنند الی الله بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند
والله غفور و خدای آمرزنده تائبان است رحیم ه مهربان است بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند
الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان
را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر عیسی ع بی پدر مخلوق شد
آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیاء علیه الصلوة والسلام ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد
وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار صدق کننده بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه
وکانت من القانتین کانا یأکلان الطعام ه بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت
بر ایشان اطلاق توان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الآیات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس بنگر در حال ایشان که انی
یؤفکون ه چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن و تدبر فهم حق قل بگو ای محمد ترسایان را اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون خدای
ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضراً ولا نفعاً نه زیان و نه سود را یعنی عیسی ع متصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلاها
یا عطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحق است هو السمیع اوست شنوای اقوال باطله شما العلیم ه دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب
بگو ای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلو یهود است در مذمت
عیسی ع و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف قوم خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند
پیش از این قبل از بعث پیغمبر علیه الصلوة والسلام واضلوا کثیراً و بعناد گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء
السبیل ه از طریق راست بعد از بعث آنحضرت علیه الصلوة والسلام لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل لعنت کرده شدند کافران از فرزندان
یعقوب ع یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم ع و بر زبان
عیسی ع هم ترکه اصحاب مائده را نفرین کرد ذلک این لعن مر ایشان را بما عصوا وکانوا یعتدون ه بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد در
میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عن منکر فعلوه از عملی زشت که میکردند لبئس ما کانوا
یفعلون ه بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند درین آیت تهدید عظیم است آنها را که نهی منکر نمیفرمایند آنچه میتوانند تری کثیراً منهم می بینی بسیاری را
از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا ه دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از جنگ احد بمکه
رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص نمود لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزی است آنچه پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان
نفسهای ایشان و آن بد چیز است ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون ه و ایشان جاوید باشند
در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است بر آن پیغمبر
یعنی توریت ما اتخذوهم اولیاء هر آینه فرا نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی ع و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد
منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و محمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیراً لیکن بسیاری منهم از یهود و یا منافقان
فاسقون ه خارجانند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان را عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا با آن
کسانیکه گرویده اند الیهود جهودان را والذین اشرکوا و آنانرا که شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را جهودان و مشرکان اند و بدین سبب در
مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و هر آینه می یابی نزدیک ترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مؤمنان الذین
قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و از دوستی مشرکان استظهار نمی جویند ذلک آن قرب مودت بان

مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان و رهبت کوباشند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشین اند وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب
آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب او یند یا از نصاری جمعی هر قبل مسلمانان
و نزدیک بوده و هم مساجد ایشان کم از یهود و نیستند اما نصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابی طالب رض استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مائل شده نجاشی
با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علما و مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة
والسلام فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت رسالت پناهی رسیدند آن حضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کردند
و گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری ایشانند والسلام

وَإِذَا سَمِعُوا ۷

مَا أُنْزِلَ و چون می شنوند این علماء و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار علیه الصلوة والسلام آنچه فرستاده شده است إِلَى الرَّسُولِ بسوی رسول علیه الصلوة
والسلام تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ می بینی تو چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزد اشک مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه
شناختند از سخن راست يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر علیه الصلوة والسلام فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
پس بنویس ما را از گواهان که او را شهادت کردند بحقیقت قرآن و نبوت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام یا ما را از امت محمد علیه الصلوة والسلام گردان که گواهان
انبیا علیه الصلوة والسلام اند بروز قیامت در خبر است که یهودان مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه نمودند ایمان آوردید و چه تنها است که ما را دعوت کنند
بقول شکنیم با اهل حبشه اهالی حبشه گفتند که ایمان آوردیم بکسی که او را فرستاده حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ
و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و بانچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه
طمع میداریم آنکه درآرد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ
پس جزا داد خدای ایشان را بِمَا قَالُوا بانچه گفتند از روی اعتقاد و خلاص جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و اینست پاداش نیکوکاران را وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال شمه آن روز باز می نمود تنی چند صحابه که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رض از ایشان بوده و عثمان
بن مظعون مجتمع شدند و بر آن اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراشی خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و خود
را مبتلا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسیده با ایشان گفت که من بشما نفرموده ام
آنچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حق است پس روزه دارید و افطار کنید و شب قیام نمائید و بخسپید که من هم خفتم و خواب میکنم و روزه میدارم و
افطار می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیت نازل شد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان 5
لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز از حد مکنید و آنچه حلال
ساخته است بر شما بر خود حرام سازید إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدای دوست ندارد آنانرا که از حد درگذرند وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید از آنچه خدای
روزی داده است شما را حَلَالًا طَيِّبًا در حالتیکه حلال و پاک باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو
گرویده اید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم سوگندی که خورده ایم این آیت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مؤاخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِي
أَيْمَانِكُمْ بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی که
گمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مؤاخذه نیست وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مؤاخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بانکه به بند بر سوگند ها را
یعنی معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کنند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَكَفَّارَتُهُ پس کفارت شکستن آن إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن
ده مسکین هر یکی را مدی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح صاعی چند من و آن چهار من است که هشت

رطل باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است و بر هر تقدیر طعام باید داد مِنْ
أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میان آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی اول جامع
که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفارت
آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب باید خواه مومن و خواه کافر فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یکی از این
کفارات ثلثه فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی و نزد امام شافعی رح تتابع شرط نیست ذَٰلِكَ این که مذکور شد كَفَّارَةُ
أَيْمَانِكُمْ کفارت سوگندان شما است إِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید بان
خود را و سوگند مخورید كَذَٰلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع را لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ تا شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ
وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا و در آن زمان حلال بوده دوم وقتیکه عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت محمد
مصطفی علیه الصلوة والسلام جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمع بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال می نمودند
سیوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آنچه خواند آیت آمد لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری
اکثر صحابه گفتند که شرب چیزیکه میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکنده و بعضی از مسلمانان
را که سعد بن وقاص رض از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود
فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام عرض کرد فاروق اعظم
رض زبان نیاز بگشاد و دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیت کریم فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره مؤمنان إِنَّمَا
الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز حرام است نرد و کعب و بیضه و غیر آن وَالْأَنْصَابُ و بتان که نصب کرده
برای عبادت و سنگها که بر آن ذبح میکنند وَالْأَزْلَامُ و تیرهای اقداح رِجْسٌ پلید است مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس
اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ که
افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گذاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه
بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد عمر رض گفت انتهینا یا رب و در تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول
آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و شرک نیز همه حرمها است پس این نیز حرام باشد
سیوم او را رجس گفت یعنی پلید است و حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو بر کناره شوید و هر چه دور
بودن ازو فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری با اجتناب ازو منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که بسبب دشمنی
و خصومت است و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام است نهم
سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیدی که در حدیث آمده
عاقلان را همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چو بت پرستنده و بت است نظم می که ز دل خون جگر انگیخته به بر جگری بی نمکان ریخته
بهتر آن مرد که چیزی چشید کش غم بیخردی در کشید وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول را
در انچه امر و نهی میکند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا
آنکه نیست بر رسول ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید قولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عاید شود آورده اند که چون آیه
تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده اند جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان
نیز که قبل از حرمت بتکاب خمر نموده اند گناهی نیست إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهای نیک

ثم اتقوا این پرهیز نمایند از محرمات وآمنوا وایمان آورند بتحریم آن ثم اتقوا این ثابت ومستمر باشند بر تقوی خود واحسنوا ونکو کاری کنند یا احسان ورزند والله
یحب المحسنین وخدای دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده ومیان رحل وبار ایشان درمی آمدند وچون
ایشان بعمره احرام بسته بودند ... حق سبحانه این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله ای گروه گروندگان هر آینه می آزماید شما را خدای تعالی
... بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما وچنان صیدی که تناله ایدیکم میرسد بآن دستهای شما چون بچه صید ورماحکم ونیزه
شما چون کبار صید واین ابتلا برای آن است لیعلم الله تا به بیند خدای یا بداند دوستان او من یخافه آنکس که از او میترسد بالغیب غائبانه یعنی
او را ندیده فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد وشکار کند بعد ذلک بعد ازین ابتلا فله عذاب الیم پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا الصید مکشید شکاری را وآن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع ومتوحش بود خواه ماکول اللحم خواه

وعدی بن مالک که از انصاری بود بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل آنچه
باخود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده و در میان رخوت مخفی ساخته و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از
وفات او رخوت او را بحوزهٔ تصرف در آوردند و آنائی از نقره که بزر منقش ساخته بود و سیصد مثقال نقره وزن داشت از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده
تسلیم اهل وی کردند ورثه در میان آن صحیفه بدیل که مشتمل بر مفصل رخوت و نقود وی بود یافتند و چون انای مذکور در میان آن یافته نشد رجوع بر تمیم و عدی کردند
ایشان انکار نمودند برافعه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند این آیت آمد یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید بدانچه شما
فرموده اند شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ گواهی وصیت است در میان شما اِذَا حَضَرَ چون ظاهر شود اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را علامت مرگ پس باید که گواه شود حِیْنَ
الْوَصِیَّةِ هنگام وصیت کردن اِثْنَانِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِنْکُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان اَوْ اٰخَرَانِ یا دو تن دیگر مِنْ غَیْرِکُمْ
از غیر شما یعنی اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع اِنْ اَنْتُمْ اگر شما ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ سفر کنید در زمین فَاَصَابَتْکُمْ پس
برسد شما را مُصِیْبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید و کسی را بر وصیت خود گواه گیرید مسلمانان یا از غیر
ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُوْنَهُمَا باز دارید آن دو کس را که غیر از شما اند مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر که هنگام شریف است وقت اجتماع
فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد لَا نَشْتَرِیْ بِهٖ ما بدل نگیریم باین سوگند
ثَمَنًا بهای اندک را که آن مال دنیا است یعنی برای جمع مال بهر سوگند بدروغ نخوریم وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبٰی و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد
نکنیم وَلَا نَکْتُمُ و نمی پوشیم شَهَادَةَ اللّٰهِ گواهی خدا یعنی گواهی که خدای تعالی ما را باقامت آن فرموده اِنَّا اِذًا بدرستی که ما آنوقت که بپوشیم گواهی را
لَمِنَ الْاٰثِمِیْنَ از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و ایشان
سوگند براستی میخوریم و نفرمود که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن انای گمشده در دست ایشان بازیافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب
مجادله از حد انتها بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکارش کردیم دیگر باره بمجلس شریف
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مرافعه کردند آیت آمد فَاِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلٰی اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند
گناه را بسبب خیانت فَاٰخَرَانِ پس دو گواه دیگر یَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا برخیزند بجای آن دو خیانت کننده مِنَ الَّذِیْنَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ از قوم آنانکه حق
بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الْاَوْلَیٰنِ آنانکه اول بودند در ذکر مراد جهه اولیای میت اند که خصم و مستحق معلوم میخواهند و اولیان نیز قرائت است
یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیراکه خویشانند و شناسای حقیقت اموال ایشان بگواهی قیام نمایند فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند
بخدای مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا هر آینه گواهی ما اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا سزاوارتر است و درست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند وَمَا اعْتَدَیْنَا
و ما ستم نکنیم و از حد در نگذریم درین گواهی اِنَّا اِذًا بدرستی که آنهنگام که چنین کنیم لَمِنَ الظّٰلِمِیْنَ و از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این انا حق بدیل بوده و ایشان
خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انا را بورثه بدیل دادند ذٰلِکَ این حکم که کردیم از رد یمین بشما اَدْنٰی نزدیک تر است اَنْ یَّاْتُوْا آنکه بیایند
گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی عَلٰی وَجْهِهَا بر وجهی که حق است اَوْ یَخَافُوْا یا نزدیک است بآنکه بترسند اَنْ تُرَدَّ اَیْمَانٌ آنکه رد کرده شود سوگند بعد از
بَعْدَ اَیْمَانِهِمْ بعد از سوگند آنکه ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بخوردن
سوگند دروغ وَاسْمَعُوْا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ راه ننماید فاسقانرا که خاینان و گویان در وعده
یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ یاد کنید روزی را که خدای تعالی جمع کند پیغمبران را فَیَقُوْلُ پس گوید مر ایشان را مَاذَا اُجِبْتُمْ چه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را
و چه چیز اجابت کرده اند و غفلت ایشان را بتوحید دعوت کرده بد سوال برای توبیخ منکران است با حجت ادای شهادت انبیا علیه الصلوة والسلام بر مومنان است ایشان
قَالُوْا گفتند پیغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو با هیچ دانشی جنبت ما را بخبری الا که تو او را بار نما سیدانی اِنَّکَ اَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُیُوْبِ
داننده نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند اِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ
یاد کن ای محمد چون گفت خدای تعالی یا عیسی پسر مریم را اذْکُرْ نِعْمَتِیْ یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَیْکَ وَعَلٰی وَالِدَتِکَ بر تو و بر مادر تو اِذْ اَیَّدْتُّکَ یاد
آر چون تقویت کردم ترا بِرُوْحِ الْقُدُسِ بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته اند روح القدس انجیل است تُکَلِّمُ النَّاسَ سخن گوی

بامردم

بامردم فِی الْمَهْدِ در گهواره و آن معجزه تو بود وَکَهْلًا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسان است
و ازین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی ع م باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَاِذْ عَلَّمْتُکَ
الْکِتٰبَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط وَالْحِکْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ و معانی و حقایق توریت و انجیل وَاِذْ تَخْلُقُ
و یاد کن آنرا که می سازی مِنَ الطِّیْنِ از گل کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ مانند هیات مرغ بِاِذْنِیْ بدستوری من فَتَنْفُخُ فِیْهَا پس میدمی در آنصورت که از آن گل ساخته فَتَکُوْنُ
طَیْرًا پس میشود آنصورت گل مرغ زنده بِاِذْنِیْ بفرمان من وَتُبْرِئُ الْاَکْمَهَ و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکنی وَالْاَبْرَصَ و پاک
می کنی پیسی ابرص را بِاِذْنِیْ بامر من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰی و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده بِاِذْنِیْ بفرمان من وَاِذْ کَفَفْتُ بَنِیْ اِسْرَآءِیْلَ
یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهود را از تو که قصد قتل تو داشتند اِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَیِّنٰتِ با معجزهای روشن از آنچه
مذکور شد فَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل اِنْ هٰذَا نیست این ابرا و احیاء و سایر معجزات که عیسی ع م می نماید اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ
مگر جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نماند که این سحر است وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیّٖنَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود اَنْ اٰمِنُوْا بِیْ
آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُوْلِیْ و بفرستاده من یعنی عیسی علیه السلام قَالُوْا اٰمَنَّا گفتند ایمان آوردیم وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم
فرمان ترا اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ یَسْتَطِیْعُ رَبُّکَ آیا
تواند یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو اگر دعا کنی اَنْ یُّنَزِّلَ عَلَیْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَآءِ خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را گویند
که بران طعام باشد ایشان از عیسی ع م خوانی طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ گفت عیسی بترسید از خدای تعالی و مثل این سوال مکنید اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما باور
دارندگان بر کمال قدرت او و بصحت نبوت من قَالُوْا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولکن نُرِیْدُ اَنْ نَّاْکُلَ مِنْهَا میخواهیم
که بخوریم طعامی از آن مائده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُنَا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما با استدلال جمع شود وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا
و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای تعالی درخواهید شما را ارزانی داده وَنَکُوْنَ عَلَیْهَا و باشیم بر آن مائده مِنَ الشّٰهِدِیْنَ از گواهان وقتیکه از ما گواهی
طلبند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی ع م فرمود که سی روز روزه دارید آنگاه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان
سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد و پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد و سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون
حواریان سوال مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قَالَ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ گفت عیسی پسر مریم اَللّٰهُمَّ ای خداوند
اللهم کلمه بزرگوار است ابو رجا عطاردی گفته که بمعنا و نام از نامهای الهی و در مهم اللهم تعجب است و از نضر بن شمیل نقل میکند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی ع م
در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خوانده پس گفت رَبَّنَا ای آفریدگار ما اَنْزِلْ عَلَیْنَا فرو فرست بر ما مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَآءِ خوانی از آسمان تَکُوْنُ لَنَا عِیْدًا که باشد
آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِّاَوَّلِنَا مر اهل زمان ما را وَاٰخِرِنَا و آنانکه از پس ما آیند یا اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند وَاٰیَةً مِّنْکَ و باشد آن خوان آیتی
علامتی بما در از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن ما را از آن خوان با توفیق شکر آن وَاَنْتَ خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ و تو بهترین روزی دهندگانی
قَالَ اللّٰهُ گفت خدای اِنِّیْ مُنَزِّلُهَا بدرستی که من فرو فرستنده ام آن خوان را عَلَیْکُمْ بر شما جهت اجابت سوال شما فَمَنْ یَّکْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ مِنْکُمْ
بعد از نزول مائده از شما فَاِنِّیْ اُعَذِّبُهٗ پس من او را عذاب کنم عَذَابًا عذابی کردنی چنانچه لَّا اُعَذِّبُهٗ آن عذاب کنم اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ هیچ
از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمد و سفره از میان ایشان حواریان افتاد عیسی ع م بگریه درآمد
و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت گردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست
و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و بر و ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی
میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترهها مگر گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دوم عسل و بر سیوم
روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله این از طعام دنیا است یا از طعام آخرت عیسی ع م فرمود که از هیچکدام نیست بلکه طعامی
که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بما نمائی موجب ازدیاد
یقین شود عیسی علیه السلام بآن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی
بریان شد پس حواریان از تشدید ترسان شده از آن مائده نخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و مبتلا را طلبیدند و گفت بخورید

بشمارا عطا است و دیگر ابرا بلا است هزار و سیصد تن از آن طعام بخوردند و هیچ چیز بر آن خوان از آنچه بود کم نشد و هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری
نخورد الا که شفا یافت پس مائده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد و روزی می آمد و
روزی نمی آمد چون ناقه صالح علیه السلام پس وحی آمد که ای عیسی مائده مارا بفقرا ده نه باغنیا توانگران از این حکم مضطرب شدند و در مائده شک آوردند و
بر جادویی حمل کردند و سیصد و سی تن و بقول صاحب عالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَأَنْتَ
قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ مر مردمان را که بگیرید مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای قَالَ سُبْحَانَكَ گفت
عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه گویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ
اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات من است وَلَا أَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِي
نَفْسِكَ آنچه در ذات تو است یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستی که تو دانای توئی
بائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را بچیزی از عبادت خود إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشان را
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه پرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما یعنی من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال
ایشان شَهِيدًا گواه و نگاهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آن هنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی
بآسمان یا میرانیدی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها
شَهِيدٌ گواه و مطلع بر آن و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند
و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را با آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
پس بدرستی که تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ و دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ گفت خدا [illegible] مراد آنست که گوید خدای [illegible] را بلفظ ماضی برای
تحقیق وقوع است کانه که قیامت قایم شده خدای گفت هَٰذَا يَوْمُ این روزیست که در این روز يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود میرساند راستگویان را صِدْقُهُمْ
راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر ایشان راست باغها و قصرها بهشت ها است که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای
از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان از وی بنیل کرامت ذَٰلِكَ این دخول جنان و حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است
لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و او بر همه چیز توانا است بقدرتیکه عجز و ضعف [illegible] منزه و مقدس است تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام مائة و خمس و ستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش ها مر خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریا است الَّذِي آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها را بی عمدی
و حدوی و زمین را بی اصلی و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت
حق سبحانه فرموده که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار
فرموده که هدی و ضلالت از آنجهت ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالات متعدد است و نور را بلفظ واحد یاد کرد که هدی یکی است [illegible] خالق فرموده که بیافرید تمام
دل و زمین نفس را و پدید کرد ظلمات نفوس از صفات سبعی و حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ
پس با همه دلایل و آیات الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ به پروردگار خود غیر او برابری میدهند بتان را با معدل میکنند از پرستش آفریدگار
خود و عبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست آنکس که بیافرید شما را مِنْ طِينٍ از گل یا پدر شما و خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت
ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید اجل برسد وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد
از گذشتن آن قیامت قایم باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک می آرید ای مشرکان با وجود این آیت در توحید و در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد
که بدو خلقت خلق از وست پس شک نباید آورد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللَّهُ و او است خدا و معبود مطلق فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ در آسمانها

و زمین با همه را چرا او خدایی نیست يَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه نهان شما است یعنی آنچه در دل مخفی دارید وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکارا شما است یعنی بزبان می آرید وَيَعْلَمُ
مَا تَكْسِبُونَ و میداند آنچه میکسبید از خیر و شر شما را بر آن جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سر کم اشارت است به نسبت باطنی انسان و جهر کم عبارت از نسبت ظاهری
اوست صاحب بحر الحقایق آورده که مراد از سر خلافت است که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتی
جسمانی و معنی روحانی است جسم از عالم خلق است و روح از عالم امر سر از مرتبه امر شود و جهر از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرکبی است ذات وجهین در یک روی
خصایص ربوبیت پیدا و در دیگر روی نقایص عبودیت هویدا چون بخصایص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوار است و چون نقایص عبودیت نگری از همه
کاینات خوار و بیمقدار است شعر ای [illegible] ز اوصاف تو ما بیم اثری * حاشا که بود نیک تر از من دگری * و اندم که بعین کمال خویشم نظری * در هر دو جهان نباشد
از من بتری * حق سبحانه و تعالی میفرماید که من اسرار خصایص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکسبید
از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت او و دانستن این دانایی سالک را بر آن وادار که با صلاح و تزکیه اعمال مشغول شده
از حضیض [illegible] حظوظ حیوانی بذروه اقتباس نعیم روحانی متصاعد گردد نظم حیف باشد که عمر انسانی * چون بهایم بخواب و خور گذرد * آدمی [illegible]
گر نشد بفضل در گذرد * وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران از آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه
چون انشقاق قمر و انقطاع شجره و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن آیت و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که دروغ
داشتند قرآن را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه
بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ تسخر میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سید [illegible]
خیر الانام علیه السلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند که ما قوت و تهارت كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از
ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در او پیغمبر بوده و قرن هفتاد یا هشتاد سال است که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر از این نیز گفته اند پس صفت
اهل قرن میکند مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا دادیم ایشان را زمین یا اهل آن را مسخر ساختیم یا ایشان را عطا کرده
بودیم از تمکنت مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و از وسعت و استظهار بخشیدیم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرو فرستادیم باران
عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا بر ایشان پی در پی هنگامی که محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت از زیر
درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود میبردند محصل کلام آن است که ایشان
متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را
آن قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ و بیرون آوردیم پس از هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر در این آیه کفار قریش را تهدید کرد به هلاک و اخبار آمده است
که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار
نامه نوشته از آسمان بیاری [illegible] گواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب بر حسب مندرج که تو رسول اوئی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
و اگر فرستیم بر تو كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس ببینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان
مرتفع نشود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند إِنْ هَٰذَا نیست آنچه که آورده بما إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن [illegible] وَقَالُوا
و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لَقُضِيَ الْأَمْرُ
هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود چون نگروند ثُمَّ
لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت نمی آید حق تعالی فرموده که وَلَوْ
جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل بصورت دحیه الکلبی متمثل
می ساختیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری دیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند
پس چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ آنچه بر خود پوشیده کرده اند
امر و یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آنوقت نیز طعنه زنان خواهند گفت مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ پس تسلی سید پیغمبران را از قول کافران
غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت علیه الصلوة والسلام می نشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكَ

پس فحاق پس فرود آمده است بالذین سخروا منهم بآنانکه سخریه کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند ما کانوا به جزای آنچه کرده بودند
بدان یستهزءون از استهزا میکردند و آن جزای عذاب نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قل بگو ای محمد مر این را ایشان اگر عذاب مشرکان را مسلم نمیدارید
سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و هر دو بار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة
المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگو ای محمد مر ایشان را لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها و زمین ها است
از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب نگویند و گرنه قل لله تو بگو که مر خدایراست کتب نوشت خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نمود از
روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزد یکی است فوق العرش مضمونش
آنکه ان رحمتی غلبت علی غضبی و می شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی است که بهمه چیزها فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادن است
بی سابقهٔ سؤال و استدعا و رابطهٔ حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی وارد است نظم درعدم ما مستحقان کی بدیم * که برین جان جان و بدین دانش شدیم
ما نبودیم و تقاضا ما نبود * لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود * لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد
شما را در قبول تا روز قیامت لا ریب فیه در آن روز که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم
که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدایراست ما سکن آنچه آرام دارد فی الیل والنهار
در شب و روز یعنی او است مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته وهو السمیع و اوست شنوا بآنچه کافران گویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول
این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته تا برای تو بطریق ربع اشراف
قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگرترین جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین رجوع نمائی حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه شب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست
و اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله بگو ای محمد آیا غیر خدا را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست بگیرم
فاطر السموات والارض خدای که پدید آرندهٔ آسمان و زمین است وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و او را روزی داده نمی شود
یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
قل انی امرت بگو ای محمد بدرستی که من مأمور شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه من سابق ام
در دین ولا تکونن من المشرکین و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم ان عصیت
ربی اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگرداند خدای عذاب
عنه از و بعض بصیغهٔ مجهول میخوانند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب از وی یومئذ در آن روز فقد رحمه پس بدرستی که حق بر و بخشایش فرموده است
وذلک و این بخشایش خدای الفوز المبین رستگاری هویدا است وان یمسسک و اگر برساند بتو خدای بضر سختی چون مرض و فقر فلا
کاشف له پس نیست بازدارنده و برنده مر آنرا الا هو مگر او وان یمسسک بخیر و اگر رساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر
پس او بر همه چیزها توانا است وهو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود و فوقیت بمکان نیست بلکه باستعلا و غالبیت حق است
و قهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفایای احوال بندگان نقل است که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی بینیم
که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اند ایشان انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد بر رسالت
تو بر حقیقت کتاب تو آیت آمد قل بگو ای محمد در جواب ایشان ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از
همه گواهان قل الله شهید بگو خدای بزرگتر است از جهت گواهی بینی و بینکم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیت من و بطلان شما اوست واوحی
الی هذا القرآن و من وحی کرده اند این قرآن را لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و اگر چه در بشارت نیز هست اما بکافران باحد الضدین ومن بلغ و هر کرا
انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله فرموده هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر علیه السلام نذیر او است و از اینجا است که محمد بن کعب
قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رأی محمدا علیه السلام ائنکم لتشهدون آیا شما گواهی میدهید ان مع الله آنکه با خدای هستند
آلهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو من باری گواهی نمیدهم برین قل انما هو بگو جز این نیست که او اله واحد خدای است یگانه و من
برین وجه گواهی میدهم وانی بریء و بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن الذین اتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشانرا

داده ایم کتاب یعرفونه می شناسند رسول خدا را علیه السلام بحلیه و صفتی که مذکور است در توریت کما یعرفون ابناءهم همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه و صفت
ایشان را و معرفتی روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبدالله بن سلام پرسید که معرفت شما بحضرت داعیه که خدای ازان خبر میدهد چگونه همچون معرفت فرزندان است
بر چه وجه تواند بود ابن سلام رض گفت من برسالت پیغمبر علیه السلام متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام و آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته
عمر رض فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرد ای عبدالله فقد اصبت و صدقت الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان
و اهل کتاب فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدا
دروغ را بآنکه ملائکه دختران او یند و بتان مارا نزدیک وی شفیع خواهند بود او کذب بایاته یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن است و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهد
انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثم
نقول پس گوئیم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما که شریک خدای میساختید الذین کنتم تزعمون
آنانرا که گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا بخدای که پروردگار
ما است ما کنا مشرکین که ما نبودیم شرک آرندگان و دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهدهٔ کرامات و علو مقامات اهل توحید
کنند بعضی با بعضی گویند بیائید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه تعالی بر دهنهای ایشان مهر نهد تا جوارح
ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند که الیوم نختم علی افواههم الآیة انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی شرک را از
وضل عنهم و گم گشته از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدا را نقل است که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف
و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده
بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانهٔ پیشینیان میخواند چنانچه ما نیز
من هم بر شما میخوانم این آیت نازل شد که ومنهم و از کفار کسی است من یستمع الیک کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و گردانیده
ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند آنرا وفی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند
وان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو می بینند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط حسد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسید
حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها که کافرند ان هذا نیست این کتاب الا اساطیر
الاولین مگر افسانهٔ پیشینیان وهم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وینئون عنه و دور میشوند بنفس خود
از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند این آیت در شأن ابو طالب است و معنی آنکه نهی میکند مشرکان را از تعرض رسول علیه السلام بحمایت خود
و از دین او دوری میجوید وان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را وما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تجاوز
نمیکند ولو تری و اگر ببینی ایشانرا اذ وقفوا علی النار چون بازداشته شده باشند در آتش هر آینه ببینی امری در غایت شناعت و ایشانرا مشاهده کنی
که از سختی عذاب فریاد می کنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی که ما باز گردانیده شویم بدنیا ولا نکذب و تکذیب نکنیم بآیات ربنا آیات پروردگار
ما و نکون من المؤمنین و باشیم از جملهٔ باور دارندگان بل نه چنان است که ایشان میگویند چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همان کفر خواهند بود و این فریاد و تمنی
حالی برای آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشانرا ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش از این در دنیا چون
امروز بشهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار می کنند و تمنای رجوع بدنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشانرا بازگردانند بدنیا لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا
عنه بسوی آنچه نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیت
در وعید قیامت بر کافران خوانده شد و بعث و نشر را منکر شدند وقالوا و گفتند ان هی نیست این زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا وما
نحن بمبعوثین و نیستیم ما برانگیختگان از قبور ولو تری و اگر ببینی اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قال
گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قالوا بلی وربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند و سوگند خورند قال
گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب است بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که
زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدن خدای را یا باور نکردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون

بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در آن یعنی در حیات دنیا وهم یحملون و ایشان بر
دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آن است که گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان هرگز از ایشان منفک نگردد و در معالم آورده که چون
مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبویی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید نی ترا نمی شناسم گوید من عمل صالح توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار
بر تو سوار بودم و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بر دارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبویی و بدبویی و گوید مرا میشناسی
کافر گوید نی ترا نمی شناسم گوید من کردار بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و آیت وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت از آنست
الا ساء ما یزرون بدانید که بد باری است بار گناه که میکشند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان غره اند بدان الا لعب ولهو مگر بازی کودکان
و مشغولی دیوانگان وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهتر است برای کسانیکه پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقی است و لذتهای
و خالص از شوائب آفات و غمهای او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب خوانده یعنی تعقل نمیکنید که از این دو سرای کدام بهتر است و آورده
اند که اخنس بن شریق و ابوجهل بایکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبدالله چه حکم می کنی در دعوی خود کاذب است یا صادق حالا کسی بر ما مطلع
نیست که اگر راست گویی باز جستی کند ابوجهل گفت محمد راست گو است و آنچه بما میرساند آسمانی است نه شیطانی اما اگر بنبوت او اعتراف کنیم محمد وری دارد و آن چنان است
که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرفراز اند لواء و ندوه و سقایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف آل قریش و قبایل لوی
بیکبار محروم مانند و قول ابو میسره آن است که ابوجهل مشافهه با حضرت رسالت پناه علیه السلام گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی
نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قد نعلم به تحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که اندوهگین میکند ترا آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی
که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمی کنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند ولکن الظالمین ولیکن ایشان ستمکاران اند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای
خدا را از روی عناد پس بر تو ای آنحضرت علیه السلام صبر باید ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغمبران پیش از تو فصبروا ایشان صبر
شکیبائی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند واوذوا و رنج دادند ایشان را تا آنکه حتی اتیهم نصرنا آمد بدیشان نصرت ما یاری کردن ما و ما وعده
کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران ولا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعده های خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده
ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون ولقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبأی
المرسلین از خبر فرستادگان که امم ایشان بدیشان آزارها رسانیدند و ایشان صبر فرمودند و آخر غالب شدند کتب الله لاغلبن انا ورسلی وان کان
کبر علیک و اگر چنان است که گران باشد بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی آنکه بجویی
نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را بر ایمان قوم بودی خواستی که هر معجزه که اقوام میطلبند حق سبحانه و تعالی
ظاهر گرداند تا باشد که بدان سبب مؤمنان شوند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نفقی یعنی در زمین
و بیابی او را او سلما فی السماء یا نردبانی پیدا کنی در آسمان برای فتأتیهم بآیة پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای
لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش صورت خطاب متوجه آن حضرت علیه السلام است و مراد غیر او
یعنی مباش من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته بخذلان و توفیق من است انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون
آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مرده اند که از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله و مرده کافران را برانگیزاند خدای
ایشان بدانند و از انسان سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات وقالوا و گفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا
فرو نمی فرستند بر محمد آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که مطلوب ماست قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدای قادر است علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو
آیتی از مقترحات ایشان ولکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلاء و عقاب است زیرا که حکم الهی بر این جاری شده که چون معجزه
طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده وما من دابة فی الارض و نیست
هیچ جنبنده در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه بپرد به بالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان بچشم خود دیدم و فلان
سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت می باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم مگر امتانی که ایشان
امثال شما اند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل نیستند ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا

فی الکتاب

فی الکتاب فرو گذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را که او مشتمل است بر دلائل و حقایق امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار
خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه دروغ داشتند آیتهای ما را صم کرانند از شنودن دلائل وبکم
و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید اند من یشاء الله یضلله هر کرا خواهد خدای گمراه کرد او
یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد ومن یشاء و هر کرا خواهد یجعله تا بشکر و اند و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارأیتکم بگو خبر دهید مرا
که چه می بینید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آنجا
أغیر الله تدعون آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بل
نه چنان است که بتان را خوانید بلکه ایاه تدعون او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید فیکشف پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه
او را بکشف آن میخوانید ان شاء اگر خواهد وتنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما تشرکون آنچه شرک ساخته اید با او یعنی آلهه خود
ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم ما رسولان را الی امم بامتان ایشان من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را
بالباساء بسختی و تنگی والضراء و با فتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا شاید که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند
فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی عذاب مندفع شدی
ولکن قست ولیکن سخت شده بود قلوبهم دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وزین لهم الشیطان و آراسته کرد برای ایشان
ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که
مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در عالم شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از گریبان هستی
او سر بر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را از این راه بجا داو باز می اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته می سازد
تا بواسطه خود دیدن از حق رسیدن باز می مانند بیت مرد معجب ز اهل دین نبود ❁ هیچ معجب خدای بین نبود ❁ بیخبر زان جهان و مستی یکی ❁ خویشتن
بین و بت پرست یکی است ❁ فلما نسوا ما ذکروا به پس آنهنگام که فراموشی کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بدان از باسا و ضرا و امتحانا
فتحنا علیهم گشادیم برایشان ابواب کل شیء درهای همه چیزها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم
حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بدانچه بدیشان داده بود از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته به نعمت از منعم
باز ماندند و بمراسم شکرگذاری و لوازم سپاس داری نه قیام نمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگهان فاذا هم مبلسون پس ایشان آنجا از معاینه
عذاب بودند نشانان و نا امیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردیم و لبابی خود را و هلاک کردیم
تمامی اعدای خود را والحمد لله رب العالمین و حمد مر خدا را که پروردگار عالمیان است بر هلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم
است از اضرار و ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شگرف است هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل ارأیتم بگو چه بینید ان اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم
شنوایی شما را کر شود وابصارکم و بینائیهای شما را کور گرداند وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند من اله غیر الله کدام است خدای
غیر الله که بقدرت او یأتیکم به بیارد و برای شما آنچه گرفته است انظر کیف نصرف الآیات نگاه کن در و نگر که ما چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی
گاهی از ترهیب و ترغیب سخن میگوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند از آن و حق را قبول نکنند قل ارأیتکم بگو ای محمد کافران را که چه
بینید و چه کنید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای بغتة ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن او جهرة یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر
گردد و گفته اند بغتة آنست که شب فرود آید و جهرة آنست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هل یهلک آیا هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بدان عذاب الا القوم
الظالمون مگر گروه ظالمان و مشرکان وما نرسل المرسلین و نفرستادیم پیغمبران را الا مبشرین ومنذرین مگر بشارت دهندگان اهل ایمان بهشت نعیم
و ترسانندگان کافران از دوزخ فمن آمن پس هر که ایمان آرد واصلح و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب
جاودانی ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب بجهان والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یمسهم العذاب
برسد ایشان را عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قل لا اقول لکم بگو نمیگویم شما را عندی خزائن الله که در
دست تصرف من است خزانهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم ولا اعلم الغیب و من نمیدانم غیب را تا وامیکه وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم ولا اقول لکم انی ملک

گوی که من شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم و لکن همچون شما بشرم إنْ أتّبعُ متابعت نمی کنم إلّا ما یوحیٰ إلیّ مگر آنچه را که وحی کرده شود بمن قُلْ بگو
ای پیغمبر هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِیرُ و بینا یعنی برابر باشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أفَلَا تَتَفَکَّرُونَ آیا هیچ فکر نمی کنید
تا تمییز توانید کرد میان حق و باطل وَأَنْذِرْ بِهِ و بیم کن بآن چیزی که بتو وحی میکنند الَّذِینَ یَخَافُونَ آنکسان را که میترسند از بسیاری ذلال و تقصیر در عمل أنْ یُحْشَرُوا
از آنکه حشر کنند ایشان را إلیٰ رَبِّهِمْ بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که وی پند پذیرد و گوش نصیحت شنوا ایشان را است
لَیْسَ لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَلِیٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِیعٌ و نه شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را
بیم کن لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان
اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و غلامان را از مجلس خود دور کنی با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن
بگوییم و بشنویم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که من راندن مؤمنان را از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار است اگر وقت
حضور ما ایشان را طرد خواهی نمی روند تا بدانکه ما القصا و امر تو کنیم نقل است که فاروق رض گفت یا رسول الله چنین عنوان کرد تا ببینیم که غرض و سابی عرب چیست حضرت
درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین وعده و ضبطه الناس شود و حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی رض را امر کرد تا این صورت را در جریده
کتابت کرد آیت آمد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ بامداد و شبانگاه
یا میگذارند نماز بامداد و صلوة عصر یُرِیدُونَ وَجْهَهُ میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدا را و گفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را و پس شیخ ابو یعقوب
نهرجوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت خواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که ارادت
بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا به نقصان دین راضی بودن
و از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعیٰ لها سعیها و این نیز دو علامت دارد در سلامتی
دین به نقصان دنیا رضا دادن و در مواسات و الفت بر روی درویشان گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن
پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن ۞ بیت ۞ اگر یار خواهی خطی بعالم درکش ۞ در بحر فنا غرق شو و دم درکش ۞ مَا عَلَیْکَ نیست بر تو
مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِکَ و نیست از حساب عمل تو عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو ایشان را
برانی پس هیچ وجه مران فَتَکُونَ مِنَ الظَّالِمِینَ پس تو باشی از ظالمان اگر برانی وَکَذٰلِکَ فَتَنَّا و چنانکه پیش تو آزمودیم فقرا را با اغنیا همچنان آزمودیم
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی اشراف را به بعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را بر اغنیای عرب در سبقت ایمان لِیَقُولُوا تا گویند بزرگان أَهٰؤُلَاءِ
مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ آیا این گروه اند که نعمت ایمان و احسان با توفیق و هدایت منت نهاد خدای بر ایشان مِنْ بَیْنِنَا از میان ما أَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای
بِأَعْلَمَ داناتر یعنی هست بِالشَّاکِرِینَ به شکرگویندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِینَ و چون بیایند بتو آنانکه یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما
فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ پس بگو سلام بر شما باد و مراد همان درویشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرموده و بعد از آن هر کدام که بحضرت مصطفی علیه الصلوة
والسلام آمدی آنحضرت علیه الصلوة والسلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله
گناهان بزرگ کردیم و جرائم بسیار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت علیه الصلوة والسلام بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید
از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مؤمنان گنهکاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام
گوی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی و بگو بعد از سلام کَتَبَ رَبُّکُمْ نوشت پروردگار شما عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی
وعده داد رحمت یعنی وعده که ارشانیه خلاف نبود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ بدرستی که هر که بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل
باشد بتبعه آن و بدانه عقوبتی را که بدان مترتب است ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و اصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود بآن
گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است ناپیدا را رَحِیمٌ مهربان است بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو زلت می نویسد ملک برای
تو بر خود رحمت می نویسد پس زلت او کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی مقرر است که کتاب وقتی کتاب ازلی را باطل نتواند ساخت مضمون این آیت شربت شفای است
مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار ۞ جامی ۞ درد مندان گنه را روز و شب ۞ شربتی بهتر ز استغفار نیست ۞ آرزو مندان وصل یار را
چاره غیر از ناله های زار نیست ۞ وَکَذٰلِکَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْآیَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف

مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِینَ و تا روشن شود سَبِیلُ الْمُجْرِمِینَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقل است که چون قریش آنحضرت علیه الصلوة
والسلام را بدین آباء دعوت کردند این آیت نازل شد که قُلْ إِنِّی نُهِیتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ از آنکه پرستم آنان را که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
می پرستید بدون خدای یعنی بتان را که آن آرزوی شما است که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَکُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا
بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِینَ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند
ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه عقوبت میخوانی بما رسان و مثل این ما را مترسان این آیت آمد قُلْ إِنِّی عَلیٰ بَیِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم
مِنْ رَبِّی از رب خود کار من که آن قرآن است و وحی با حجج غلبه با آنچه فاصل باشند میان حق و باطل وَکَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل مَا عِنْدِی نیست
نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمائید بران یعنی عذابی إِنِ الْحُکْمُ نیست حکم در تأخیر و تعجیل عذاب إِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را یَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای
خبرهای درست را وَهُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِینَ و او بهترین کارگذاران است با بیان کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ
بِهِ آنچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِیَ الْأَمْرُ هر آینه گذارده شده بودی کار بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل تا میان
ما و شما انقطاع شده بودی وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِالظَّالِمِینَ به ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست مَفَاتِحُ
الْغَیْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء اجال و خواتیم اعمال لَا یَعْلَمُهَا نمیداند آن را إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تأخیر عذاب
وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و از سید عالم علیه الصلوة والسلام مروی است که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی آن را نداند مگر خدای تعالی بعد از ان این آیت خواند
که إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر یعنی این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَیَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِی الْبَرِّ آنچه در بیابان هست از
حیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریا است از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در عالم شهادت و هرچه در عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا
یَعْلَمُهَا مگر میداند خدای آن را که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وی باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت برگشت و بر وی منقلب گشت ابن مبارک گفت
در احاطه علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی است که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری است وَلَا یَابِسٍ
و نه خشکی است إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزها است از جسمانیات زیرا که جسم از صفت
رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی برآنند که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ
و اوست آن خداوندی که میخواباند شما را و متوفی میگرداند بِاللَّیْلِ بشب توفی فراگرفتن چیزی است بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد و توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان
مشارکت است در زوال احساس و تمییز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخ الموت اشارت بدین است وَیَعْلَمُ و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ
در روز ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ پس برانگیزد شما را از خواب فِیهِ در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی لِیُقْضیٰ أَجَلٌ مُسَمًّی تا وفی که تمام کرده شود اجل
نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید
که عمل میکردید و خبر کردن بآنچه جزا دهد بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود وَیُرْسِلُ عَلَیْکُمْ و فرو فرستد بر شما حَفَظَةً
فرشتگان که نگاه باشند مر اعمال شما را یعنی می نویسند عملها را تا در قیامت علی رؤوس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آن است که بنده از فضیحت روز رستخیز
اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد ۞ نظم ۞
چند لشکی بزبان بر دوری که ورد نیا ۞ جگر با خون و دل ها ریش بینی ۞ و به بندت نامه اعمال و گویند ۞ بخوان تا کرده های خویش بینی ۞ مکن به در کنی باری در ان کوش
که اندر نامه نیکی بیش بینی ۞ و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتّیٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا
جان او را برآرند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون ملک الموت
روح مؤمن قبض کند به فرشتگان رحمت سپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وَهُمْ لَا یُفَرِّطُونَ و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تأخیر
نمی نمایند چون وقت رسد ثُمَّ رُدُّوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَی اللّٰهِ بحکم و جزای خدای مَوْلٰهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشان است و حق ثابت
یعنی هست کار و راست گوی أَلَا لَهُ الْحُکْمُ بدانید که مر او راست حکم در آنروز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِینَ و اوست شتاب کننده تر از حساب کنندگان
که حق سبحانه کنند و زمین حساب بمقدار و شنیدن کو سعدی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال انسان و این دلیل کمال قدرت است
قُلْ مَنْ یُنَجِّیکُمْ بگو کیست که میرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل بحار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار

[illegible]

مراد و ماندگی و سختی و تشنگی است تَدْعُونَهُ میخوانید بخدا و تَضَرُّعًا از روی زاری وَخُفْيَةً ... لَئِنْ أَنْجَانَا و میگوئید اگر نجات دهد
خدای ما را مِنْ هٰذِهِ و ازین شدت و محنت لَنَكُونَنَّ هرآینه باشیم مِنَ الشّٰكِرِينَ از شکرگویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ بگو ای محمد که خدای نجات
میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوهی ... ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ... شرک میکنید ...
نمائید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ ... عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ ... چون طوفان که بقوم نوح علیه السلام آمد و حجاره
که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت ...
... أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا ... وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ...
... اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيَاتِ ... لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ... وَكَذَّبَ بِهِ ...

[illegible]

کی پرستیدند بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند وجمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم علیه السلام با مادر بجانب شهر روان شد
فلما جن علیه اللیل آن هنگام چون شب بر وی در آمد و تاریک شد رأی کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب طلوع
کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت ابراهیم علیه السلام هذا ربی آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا بزعم القوم فلما
افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال به پروردگار عالم روا نباشد پس
قدری راه دیگر برفت و شب چهاردهم بود و طیق ماه بر کناره آسمان سبز فلک نمودار گشت فلما رأی القمر بازغا پس چون دید ماه را بازغا بر آینده و تابنده وجمعی از
پرستان بروی سجده در افتادند قال هذا ربی گفت آیا اینست پروردگار من فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب
مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر آینه باشم من القوم الضالین
از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلما رأی الشمس پس چون دید
ابراهیم آفتاب را بازغة بر آینده و جهان را بنور خود آراینده قال هذا ربی گفت اینست که میگویید آفتاب پرستان که پروردگار من است هذا اکبر
این کوکب بزرگترست در جرم و منیرترست در روشنائی فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال برو ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم من انی بریء
بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید بخدای تعالی انی وجهت وجهی بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم
للذی مر کسی را که از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را حنیفا در حالتی که من مایلم از همه ادیان باطله بدین توحید وما انا
من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بمجلس نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را دید
بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده و از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدین او آورده گفت خدای همه است
این غلامان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان او ابراهیم علیه السلام تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است
او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم علیه السلام پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد
وحاجه قومه و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت آیا با من حجت باطل میگویید فی الله در وحدانیت خدای تعالی
و میخواهید که بر من غلبه کنید وقد هدان و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود و ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان
بلاهایی بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود ولا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به از آنچه شما شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که هیچ
ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وسع ربی و رسیده است پروردگار من
و احاطه کرده کل شیء همه چیز را علما از جهت علم افلا تتذکرون آیا پند نمی گیرید و پند نمی پذیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایید وکیف
اخاف ما اشرکتم و چگونه بترسم از آنچه شما انباز گرفته اید ولا تخافون و نمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله از آنکه شرک می آرید بخدای و شریک
او میسازید بما لم ینزل به آن چیزی را که فرو نفرستاده است خدای تعالی بشریک کردن او علیکم بر شما سلطانا کتابی و حجتی فای الفریقین پس کدام
ازین دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوار ترند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید
آنرا که از وی باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضر آنکه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوار تر بایمنی الذین آمنوا آن کسانیند که ایمان
آوردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده بشرک خفی نیز نیامیختند اولئک آن گروه لهم
الامن مر ایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ وهم مهتدون و ایشانند راه یافتگان وتلک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلام بر افول کواکب
حجتنا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابراهیم دادیم آنرا بابراهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم پایها
بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم داناست بحقایق
هر کس در رفع و خفض او ووهبنا له و بخشیدیم ابراهیم را اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب و نبیره او اسرائیل است کلا
هدینا هر یک را ازین هر دو راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل و نوح را راه نموده بودیم پیش از ابراهیم ومن ذریته و هدایت دادیم از ذریت نوح
علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم علیه السلام و اول صحیح است زیرا که یونس و لوط هم که درین آیتها مذکورند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم
اند هم از ذریت نوح علیه السلام اند زیرا که ابراهیم علیه السلام از ذریت نوح علیه السلام است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح هم راه نمودیم داود

داود را که پدر ایشان است از اولاد یهودا وسلیمان و پسر او سلیمان وایوب و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق ویوسف و یوسف
یعقوب را وموسی وهارون و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک و همچنانکه ابراهیم علیه السلام را جزا دادیم
برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را از ثواب در خور استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر ادن بن مسلم است از اولاد رحبعم
بن سلیمان ویحیی و پسر او یحیی را وعیسی و عیسی که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل اند گفته اند عمران پسر ماثان بن عمون است از
اولاد سلیمان علیه السلام و ازینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است که عیسی علیه السلام را در ذریت نوح یا ابراهیم علیه السلام یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادرست
لاجرم بر حسن و حسین رضی از اولاد رسول علیه السلام باید دانست و بنو امیه درین باب مضایقه می کردند والیاس و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر یسر بن فنحاص بن عیزار
بن هارون است و آنکه گفته اند مراد ادریس است وجهی ندارد چه ادریس علیه السلام از آبای نوح است نه از اولاد او کل من الصالحین همه این پیغمبران از پسندیدگان
واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است والیسع و الیسع را که پسر اخطوب است و او بابن العجوز مشهور است ویونس و یونس بن متی را ولوطا و لوط را که برادر
زاده ابراهیم علیه السلام است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وکلا فضلنا و همه را فضیلت دادیم به نبوت علی العالمین
بر ملایکه و جن و انس ومن آبائهم و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وذریاتهم و برخی را از فرزندان ایشان واخوانهم و بعضی را از برادران
ایشان واجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلک آن دینی که این انبیا
بدان متدین بوده اند هدی الله دین خدای تعالی است یهدی به راه می نماید بدان دین بفضل خود من یشاء هر کرا میخواهد من عباده از بندگان خود ولو اشرکوا
و اگر این پیغمبران شرک آرندی بخدای تعالی با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان ما کانوا یعملون آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا
که کفر محبط اعمال است و درین آیه تهدید عظیم است مشرکان را اولئک آن گروه الذین آتیناهم الکتاب آنانند که داده ایم ایشان را کتاب والحکم و داده ایم حکمت
و فصل دادن امور والنبوة و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی
که ما بر گماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان بدین ها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشان
و گفته اند این قوم انصار اند اشارت بانصار است و اهل مدینه چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارت است بایمان ایشان
اولئک الذین آن گروه آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشان را بدین حق که اسلام است فبهداهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد بهدی
است که بدان متفق بوده اند از توحید و اصول دین و فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت محمد علیه الصلوة والسلام را فرموده فبهداهم
اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی کن اشارتست بر آنکه بوصف و سیرت هر یکی مطلع شده او جوده حسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر با ایشان
در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف بوده باشد و صفات
سنیه و خصال مرضیه هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت علیه السلام تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم

هر چه خوبان جهان داده اند :: قسم تو نیکوتر از آن داده اند :: هر چه بناز نداز ان دلبران :: جمله تراهست و زیادت بران :: قل بگو ای محمد
صلی الله علیه وسلم با کافران که لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن خدای تعالی اجرا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد خود
نطلبید ان هو نیست این تبلیغ من الا ذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیان را وما قدروا الله و تعظیم نکردند جهودان خدای تعالی را حق قدره چنانکه
سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید خدای را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت
بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک بیت هر چه آن در وهم ناید و ز عقل و حس و فهم آن کبریا
سکه سلطان اندر آن نداخته :: حضرت خاقانی بغایت ظلال کمال بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه و تعالی بحقیقت
کنه ذات مجرد او و از تعینات اسما و صفات ممتنع است معرفت حق سبحانه را زیرا که از حیثیت بحجاب عزت محتجب است و برداء کبریا مختفی هیچ نسبت میان
او و ماسوای او نیست شروع در طریق معرفت او بتوجه اضاعت بضاعت وقت است مصرع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان :: و امام علامه قدس سره در بحر
التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو بال قطعه کنه خردم در خور اثبات تو نیست :: مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست :: من فاتت بوجهی
کی دانم :: داننده ذات تو بجز ذات تو نیست :: و گفته اند معنی این آیت است که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الضیف که حلقه احبار
یهود بود بخدمت سید عالم علیه الصلوة والسلام آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدائیکه تورات را بر موسی علیه السلام نازل گردانید که تو در تورات دیده

کرد خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد و گفته‌ای کی این خبر در تورات هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست تو ای او در غضب شده و گفت خدای هیچ کتاب بهیچکس
نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدا را چنانکه می بایست وصف نکردند اِذْ قَالُوْا چون گفتند مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ بر
هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع بجهت همین سخن را که انزال کتب و ارسال رسل است حق سبحانه سلب کردند قُلْ بگو مَنْ اَنْزَلَ الْكِتٰبَ الَّذِیْ که فرستاد آن
کتاب را جَآءَ بِهٖ مُوْسٰى آمد بوی موسی یعنی تورات نُوْرًا در حالتیکه بود روشنائی دهنده وَّهُدًى لِّلنَّاسِ و راه نماینده مر مردم را تَجْعَلُوْنَهٗ شما
گردانید و آنید آنرا قَرَاطِیْسَ صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده تُبْدُوْنَهَا آشکارا میکنید آنچه میخواهید وَتُخْفُوْنَ كَثِیْرًا و پنهان میدارید بسیاری از آن
چون نعت مصطفی علیه الصلوة والسلام و آیت رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُمْ و آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام مَّا لَمْ تَعْلَمُوْٓا آنچه ندانستید
اَنْتُمْ وَلَآ اٰبَآؤُكُمْ شما و پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قُلِ اللّٰهُ بگوی ای محمد که خدای فرستاد و این جواب آنست که فرستاد تورات را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس از
بیهوده دست بدار و بگذار ایشانرا یعنی فِیْ خَوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه در کلمه قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ
فرموده که الله بس و ماسوا هوس وانقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی
از اصحاب خود میگفت علیک بالله ودع ماسواه بیت چون نظر دل هست حاصل همه : دل را ایکی سپار و بگسل همه : وَهٰذَا كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ و این
قرآن کتابی است که فرستادیم او را مُبٰرَكٌ بسیار فایده و با برکت مُّصَدِّقُ الَّذِیْ بَیْنَ یَدَیْهِ باور دارنده آنچه پیش از وی بود از کتب وَلِتُنْذِرَ و تا بیم
این کتاب و حفص بنا میخوانند یعنی تا تو بیم کنی اُمَّ الْقُرٰى اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و غرب را قری جمع قریه است و ام القری
گرفته اند که یعنی جمع است پس هر کجا مجمع باشد از شهر و ده آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است
و مجمع ایشان از در حج وَالَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و آن کسانیکه ایمان آورده اند بآخرت یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان می آرند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت
موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنچه نجات است و متابعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قرآن و ست وَهُمْ و ایشان که بنبی و کتاب میگروند
عَلٰى صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود بن عیسی دعوی
نبوت کردند و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد که وَمَنْ اَظْلَمُ
و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰى از آن کس که افترا کرد و بربست عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبرم اَوْ قَالَ اُوْحِیَ اِلَیَّ وحی میکنند
بمن وَلَمْ یُوْحَ اِلَیْهِ شَیْءٌ و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بهم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود
عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند وَمَنْ قَالَ و کیست ظالمتر از آنکس که گفت سَاُنْزِلُ زود باشد که نازل کنم
مِثْلَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ مانند آنچه خدای نازل گردانیده گویند که این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود و روزی که آیه وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ
مِنْ سُلٰلَةٍ مِّنْ طِیْنٍ مینوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر [illegible]
جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد الله در شک افتاد و مرتد گشت و گفت اگر محمد
صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر محمد فرود می آید و اگر کاذب است منهم گفتم چنانچه او میگوید وَلَوْ تَرٰٓى و اگر ببینی تو اِذِ الظّٰلِمُوْنَ چون باشند
ظالمان یعنی کافران فِیْ غَمَرٰتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَالْمَلٰٓئِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُوْٓا اَیْدِیْهِمْ گشاینده گان دستهای
خود را برای قبض ارواح ایشان و در تبایع گفته که دستهای گشاده باشند بعذاب ایشان و بر تشبیه بر ایشان میزنند و میگویند اَخْرِجُوْٓا اَنْفُسَكُمْ بیرون آرید
روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی مطالبه نماید میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب که نتوانید اَلْیَوْمَ
امروز که وقت بیرون شدن شماست تا ابد الآبدین تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُوْنِ بعذاب خوار کننده بِمَا كُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ بسبب آنکه بودید که میگفتید
عَلَى اللّٰهِ غَیْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ اٰیٰتِهٖ و بودید که از آیات او تَسْتَكْبِرُوْنَ گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تأمل
و تدبر نمیکردید وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنَا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرَادٰى تنها نه مال با شماست و نه فرزندان و نه خدم و حشم و نه یار و نه مددگار
كَمَا خَلَقْنٰكُمْ و آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وَّتَرَكْتُمْ و بگذاشتید مَّا خَوَّلْنٰكُمْ آنچه عطا کرده بودیم شما را
در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بدیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ پس پشت خود و ذره از آن فرستاده و نه با خود برداشتید
وَمَا نَرٰى مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَآءَكُمُ شفیعان شما را الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان بردید و دعوی میکردید اَنَّهُمْ فِیْكُمْ شُرَكٰٓؤُا که ایشان در هستی کار شما

در ربوبیت شما شریکان خدا اند لَقَدْ تَّقَطَّعَ بَیْنَكُمْ بدرستی که بریده شد پیوند شما و حفص بنصب نون خوانند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وَضَلَّ
عَنْكُمْ و گم شد از شما مَّا كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شمااند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافنده تخم است که از وی نبات
روید وَالنَّوٰى و شکافنده دانه است تا نهال از آن بر آید یُخْرِجُ الْحَیَّ بیرون می آورد زنده یعنی نبات را که نشو و نما و حیاتی دارد مِنَ الْمَیِّتِ از مرده که تخم و دانه است
یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَیِّ از زنده
که نبات و آدمی و مرغ است ذٰلِكُمُ اللّٰهُ این زنده کننده و میراننده الله است فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ پس کجا گردانیده می شوید از و فَالِقُ الْاِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح
از ظلمت شب یعنی تاریکی بر دوره روشنائی آرد وَجَعَلَ الَّیْلَ و گردانید شب را سَكَنًا آرام محل خلق تا از تعب حرکات روز بر آسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت
آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای شمار یعنی ایشانرا ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذٰلِكَ این کار که تسییر کند و بر شمس و قمر
برای حساب تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ تقدیر خداوندی است غالب که حکم او بر همه جاری است الْعَلِیْمِ دانا بتدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آن خداوندی
که بقدرت کامله و حکمت بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُوْمَ بیافرید برای شما ستارها لِتَهْتَدُوْا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها فِیْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان
وَالْبَحْرِ و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن و در تفسیر گفته که ذکر این منفعت کرده چه در اینجا دلیل قدرت ظاهر
که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را
لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِیْٓ اَنْشَاَكُمْ و اوست آنکس که بیافرید شما را مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از یکتن که آدم
است فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهی است در صلب پدر یا روی زمین وَّمُسْتَوْدَعٌ و جایی ودیعت یعنی مستقر رحم است و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است
و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع او است چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر او است و از این جهت آخرت را دار القرار
گفته است و محققان را درین آیت اشارت است که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند نظم قومی که حقائق و معانی گویند : با خلق کجا سر نهانی گویند
اسرار غم عشق تو دلها با هم : هر دم بزبان بی زبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستی که ما بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لِقَوْمٍ یَّفْقَهُوْنَ برای
گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِیْٓ و او است آنکه اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَآءً آبی فَاَخْرَجْنَا بِهٖ پس بیرون آوردیم بآن آب نَبَاتَ
كُلِّ شَیْءٍ رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد و آنگه مفصل میگوید فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم از این آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ
پیدا کرده نُّخْرِجُ مِنْهُ بیرون آوردیم از این گیاه سبز حَبًّا مُّتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر مرکب شده و بعضی خوشها وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آوردیم از خرمابنان مِنْ طَلْعِهَا
از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ دَانِیَةٌ شاخها بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم چیده یا بر زمین نزدیک از بسیاری بار وَّجَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها
از انگور وَّالزَّیْتُوْنَ و بیرون آریم بآب باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتیکه آن درختان بعضی ببعضی مانند اند در برگ وَّغَیْرَ
مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی از ترش شیرین اُنْظُرُوْٓا اِلٰى ثَمَرِهٖٓ بنگرید بمیوه هر درختی اِذَآ
اَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی مزه و در عین خامی وَیَنْعِهٖ و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بوی و مزه و نفعی در وی پدید می آید اِنَّ
فِیْ ذٰلِكُمْ بدرستی که در اینها که یاد کردیم لَاٰیٰتٍ نشانها است بر وجود قادر حکیم لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ مر گروهی را که بگروند وَجَعَلُوْا و ساختند کافران و هیچ
کدام از نادانان یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لِلّٰهِ برای خدای شُرَكَآءَ الْجِنَّ انبازان جن یعنی دیوان را گفتند که شیطان شریک خدا است هر چه خیر است
خدای می آفریند و آنرا یزدان میگویند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریده است مرین کبرا از شیطان بلکه
هر مخلوق او است و ایشان مخلوق با شریک خالق میگویند وَخَرَقُوْا لَهٗ و بربافتند یعنی کافران برای او بَنِیْنَ پسران چون عزیر و عیسی علیه السلام وَبَنٰتٍ
و دختران چون ملائکه بِغَیْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنچه میگویند سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای وَتَعٰلٰى و برتر است عَمَّا یَصِفُوْنَ از آنچه صفت میکنند
که او شریک و فرزند است و حاشا و کلا تعالی عن ذلک علوا کبیرا بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ او است پدید آرنده آسمانها و زمین ها اَنّٰى یَكُوْنُ کجا
و چگونه بود لَهٗ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَّهٗ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زن و شوهری
کفائت و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نی وَخَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ و بیافرید همه چیزی را و خالق را مانند نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ
و او بهمه چیزها است دانا و غیر او این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس انباز و صاحبه و ولد بروی محال بود ذٰلِكُمُ این که بدین
صفتها موصوفست اللّٰهُ خداوند مستحق عبادت است رَبُّكُمْ پروردگار شما لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ آفریننده

همه چیز را فاعبدوه پس وی را پرستید وهو واو ست با وجود این همه صفات علی کل شیء بر همه چیز وکیل نگاهبان ومتولی امور بندگان است لا تدرکه الابصار در نیابد
او را دیدها وهو یدرک الابصار واو دریابد خداوندان دیدها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که موقوف است بر کشیدن شیء واحاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک ممکن
است وادراک اخص از رؤیت دارند تقدیرش آنکه نه بیند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قرآن وحدیث ثابت شده وهو اللطیف واوست نیکوکار الخبیر دانا بامور
ودر تابیع گفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نبیند آنچه وی بیند وکسی نداند آنچه وی داند قد جاءکم بصائر بدرستی که بشما آمد نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر
فلنفسه پس هر که ببیند منفعتش مر او راست ومن عمی فعلیها وهر که نابینا شود وبعضی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر اوست وما انا علیکم
ونیستم من بر شما بحفیظ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم وبر آن شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است وبس وکذلک ومثل این تصریف که در آیتهای گذشت
گردانیم نصرف الآیات ودیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا واز وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا وتا گویند اهل مکه که تو درست خواندهٔ
وتعلیم گرفتهٔ از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة از جبر ویسار که دو بنده بودند از بنی روم تعلیم میگیرد ومیگوید خدای بمن وحی میکند
حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفتهٔ زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست ولنبینه ودیگر تصریف برای آنست که بیان
کنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام خدای است نقل است که در محلی که کفار عرب بآن حضرت علیه السلام بدین آیات دعوت میکردند
این آیت نازل شد اتبع ما اوحی الیک پیروی آن کن که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی
سزاوار پرستش نیست مگر او واعرض وروی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان وباقوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله واگر خواستی
خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی وما جعلناک ونگردانیدیم ترا علیهم حفیظا بر ایشان نگاهبان که اعمال ایشان را ضبط کنی وما
انت علیهم بوکیل ونیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند وگرنه ما نیز خدای ترا که بالصفات کمال یاد میکنی بجا گوییم آیت آمد ولا
تسبوا الذین یدعون ودشنام مدهید آنانرا که میپرستند من دون الله بجز خدای وقبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله پس ایشان در مقابله آن
او بنده خدا را عدوا از روی ظلم وتجاوز از حق بغیر علم به بی دانشی یعنی این عمل کنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است
تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستوجب نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی
عملهم کردار ایشان از نیک وبد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشان است مرجعهم بازگشت
ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که کافران قریش با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد ودوازده چشمه آب جاری شد وعیسی علیه السلام مرده را زنده کرد واز این آیتها بما نمای
تا ما با تو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند که کوه صفا را بدعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید کرد
وعهد کردند وسوگند آن غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرمود که حضرت علیه السلام بدعا مشغول
شد ومقارن آن حضرت جبرئیل علیه السلام نزول فرمود وپیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون امم از انبیا برهان
ایشان نشانی خواهند وآن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد
واگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت علیه السلام قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد واقسموا بالله وسوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت‌ترین سوگندان ایشان
لئن جاءتهم آیة اگر بیاید بدیشان نشانهٔ از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیات یعنی
نشانهای نبوت که معجزات است عند الله نزدیک خدای است واو بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است وما یشعرکم وچه چیز دانا گردانید شما را ای
مؤمنان بآنچه از کافران صادر گردد انها اذا جاءت بدرستی که چون معجزها بیاید بدیشان ومشاهده کنند لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ونقلب افئدتهم
ومیگردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق وابصارهم ودیدهای ایشانرا از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان
نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر وغیر آن ونذرهم فی طغیانهم یعمهون ومیگذاریم ایشانرا در بیراهی خود سرگشته

واگر چنانچه ما فرو فرستادیم الیهم الملائکة بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی واگر سخن میگفتند
با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا وحشرنا علیهم واگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیز را که در دنیا است قبلا گروه گروه تا گواهی
دهند بر وحدت الهی ونبوت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام ما کانوا لیؤمنوا نبودندی ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای
ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وکذلک وچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جعلنا
گردانیدیم لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن گردنکشان از جن وانس وشیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند
از رحمت رحمن یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه میکنند وخبر میدهند بعضی جن
مر برخی را از انس را زخرف القول سخنان دروغ آراسته غرورا از برای فریب ولو شاء ربک واگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را ما فعلوه
نکردندی دشمنی با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشانرا وآن دروغها که بر می بافند واز اینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان
برای فریب ملعونست ولتصغی الیه وبرای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آن کسانیکه لا یؤمنون بالآخرة منکرند بآخرت ولیرضوه وبرای
آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا وبرای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان افغیر الله بگو ای محمد که آیا بغیر خدای ابتغی حکما
میطلبم کسی را که حکم کند میان من وشما وهو الذی واوست آنکه انزل الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما قرآن را مفصلا بیان کرده شده در حق وباطل
والذین آتیناهم الکتاب وآنانکه دادیم ایشانرا کتاب چون علمای یهود ونصاری یعلمون میدانند انه منزل که قرآن فرو فرستاده شده است
من ربک از پروردگار تو بالحق براستی ودرستی فلا تکونن پس مباش تو مخاطب پیغمبر علیه السلام است ومراد امت اند
ظاهر شد مباش من الممترین از شک کنندگان وتمت وتمام شد کلمت ربک حجت آفریدگار تو در بیان توحید ونبوت صدقا از روی راستی
در اخبار ومواعید وعدلا واز روی عدالت در اقضیه واحکام لا مبدل هیچ کسی نیست تبدیل دهنده لکلماته مر اخبار واحکام آنرا چنانچه تبدیل دادند
آیات تورات را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده وگفته انا له لحافظون وهو السمیع واوست شنوای گفتار همه العلیم دانا باسرار همه وان
تطع واگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار وجهله وگویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یضلوک
عن سبیل الله گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان چون گمان ایشان آن بود که پدران ایشان
برحق اند وان هم الا یخرصون ونیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل وتحریم بحایر وانعام واتخاذ شریک وعبادت وی ان
ربک هو اعلم بدرستی که آفریدگار تو داناتر است من یضل عن سبیله آنکس که گم میشود از راه وی وهو اعلم واوست داناتر بالمهتدین براه یافتگان
فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از چیزیکه یاد کرده شده است نام خدای علیه بر وی در زمان ذبح ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیتهای حق
سبحانه او در حلال وحرام گرویدگان وما لکم وچیست شما را الا تاکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در زمان ذبح کردن
وقد فصل لکم وبدرستی که تفصیل کرده است خدای تعالی وبیان فرموده برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما وتفصیل در آن آیت این است که حرمت
علیکم المیتة الآیة وبعض حرم مثل معلوم میخواند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام کرده بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید ومحتاج گشته الیه
بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة وان کثیرا وبدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون هر آینه گمراهی کنند خلق را در تحلیل حرام وتحریم حلال
باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم به بی دانشی یعنی بی دلیلی وحجتی وبرهانی ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بالمعتدین بمتجاوزان که
از حد در گذشته اند وذروا ودست بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه وباطنه وپنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا باشد یا پنهان
گفته اند نکاح محارم مکنید وبر زنا مایل مشوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند وباطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیا است
وباطن اثم میل به نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی ظاهر حظوظ نفس است وباطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بمشتهیات نفس بجوارح
وگناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد وباطن آنکه میان بنده وخدا بود وحقیقت آن است که گناه ظاهر اقوال وافعال
سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست میدهد وگناه باطن عقاید فاسده وعزایم باطله است ودر بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسان را ظاهری است یعنی
بدن جسمانی وباطنی است یعنی دل وجان گناه نیز ظاهری است وآن قول وفعل باشد موافق طبع ومخالف شرع وباطنی که صفات حیوانی است واوصاف سباعی وشیطانی
پس حق سبحانه وتعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع ودست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی بتخلق باخلاق ملکی وربانی وامام قشیری قدس سره

میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهره و باطن بتو ارزانی داشته واسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه اینجا میگوید که وذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهره و باطن بترک گناه
ظاهر و باطن است و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از ترک گناه
تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا
یقترفون بدانچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال داشتندی گفتندی ای محمد گوسفندی که میمیرد کشنده او کیست و مسود که او بنده را کشنده و عجبا چیزی
را که تو میکشنده سگ و چرغ هلاک میکند حلال است و آنچه خدای کشد حرام و ناپاک است این سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد ولا تاکلوا و مخورید
مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده نشده نام خدا بر ذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند متروک التسمیه را خواه بعمد خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی
رح بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمان حلال است اگر چه تسمیه نگفته باشند و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است و الا حلال وانه
لفسق و بدرستی که خوردن آن فسق است وان الشیطین و بدرستی که دیوان لیوحون مر آینه وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود از کافران لیجادلوکم
تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکشید میخورید و آنچه خدا کشته میگذارید وان اطعتموهم و اگر شمای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است انکم لمشرکون
بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان بردن غیر او شرک است او من کان میتا یا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه پس
زنده کردیم او را باسلام یا علم یا هدایت وجعلنا له نورا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود بآن نور در میان
مردمان بر راه راست کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که صفت آن است که در تاریکیها مانده لیس بخارج منها نیست بیرون
آینده از آن کذلک همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان زین للکافرین زینت داده اند برای کافران ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت
اصنام این آیت در شان حمزه رض و ابو جهل لعنه الله نازل شد و در وقتیکه ابو جهل از روی جهل و جرات بی ادبی نسبت بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کرده بود
و دیگران الی حال نبوت و موافق اسماع مخلصان است حمزه رض در آن روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بی ادبی ابو جهل و حکایت کردند حمزه رض خشمناک
بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس شده بنور اسلام حمزه رض است و کفار ظلمات کفر و آثام ابو جهل و گفته اند در باره عمر بن الخطاب
رض و ابو جهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت صلعم دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت علیه الصلوة والسلام
در باره فاروق رض استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابو جهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بنکر
است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی با
که حیات بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبه و از اینجاست که المومن حی فی الدارین بیت
میرد هر کرا جانش تو باشی * خوشا جانی که جانانش تو باشی * شاه کرمانی قدس سره ازین آیت خواز گرامن کان میتا فاحییناه گفت نشان اهل حیات
سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی ابن یحیی رازی رح فرموده قطعه بر روی خلایق در صحبت بکشائی * میباش بکلی متوجه بخدائی * غافل مشو
از ذوق دل و ذکر زبان * تا زنده و جاوید شوی در دو سرائی وکذلک و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکاران هستند جعلنا قرار دادیم فی کل قریه در هر دهی اکابر مجرمیها
بزرگان گنهکاران آن موضع را بگردانید و هم بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه روسای مکه بر سر چها
راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هر که بیاید حال محمد سوال کند گویند ساحر است شاعر و کاهن و مثال آن وما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مگر بنفسهای
خود چه وبال کید ایشان رجعت بدیشان وما یشعرون و نمیدانند ایشان که نعمه مکر صاحب او میرسد و لا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابو جهل و منافقان گفت
با بنی عبد مناف در هر شرفی که داشتند الحال که میگویند در میان ما پیغمبری است که بر وی وحی فرود می آید ما هرگز ایمان نیاریم تا وحی نیز فرود آید چنانچه بر وی نازل
می شود حق سبحانه آیت فرستاد واذا جاءتهم آیه چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان علیه الصلوة والسلام قالوا لن نومن
ایمان نیاریم بدین آیت یا معجزه حتی نوتی تا وقتیکه داده شود ما را مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدا از قبیل وحی و کتاب ما فرود آید
چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب آن است بر سبیل تعظیم
و شرح معارف آورده که حق سبحانه و تعالی تمامی همه انبیا را وی جمع کرد و در آیت یا ایها الرسل خطاب فرمود مصرع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری
در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال بیشترم حق
سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است الله اعلم خدای داناتر است حیث یجعل رسالته آنجا که می نهد پیغام های خویش را سیصیب الذین

اجرموا از آنجا که برسد آن کسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای وعذاب شدید و عذاب سخت بما کانوا یمکرون
بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بدی میکردند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید بطریق حق شناسی
یشرح صدره بگشاید دل او را للاسلام برای قبول کردن اسلام ومن یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو گذارد او را از طریق ایمان یجعل صدره
گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت که بمثابه که هر باز زند و سخن حق ابا کند کانما یصعد گوئی بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق
و میخواهد که بآسمان رود و این حالت ممتنع است و در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میکرد دل کافر را یجعل الله می گرداند خدای الرجس عذاب یا لعنت را
علی الذین لا یومنون بر دلهای آنانکه نمیگروند توحید را القصد تو مینکنند وهذا و این اسلام صراط ربک راه پروردگار تو مستقیما
در حالتیکه راست است و در او کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم یذکرون برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مر
پند پذیران راست بهشت عند ربهم نزدیک خدای وهو ولیهم و او ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب
آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس جمیعا همه ایشان را
پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان که باغوای تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم و گویند
دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بودند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما به بعضی
دیگر برخورداری انس از جن آنست که ایشان را آرزوهای نفس راه نمود و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده
که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی
باستماع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا آن وقت که برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود
قال گوید خدای النار مثواکم آتش است آرامگاه شما خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشید در آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر
نقل کند ان ربک بدرستیکه پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان وکذلک و همچنانکه فرو میگذاریم
کفار جن و انس را نولی مسلط میکنیم بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وامیگذاریم بعضی را بر بعضی مالک بن دینار رح الله فرموده که در بعضی
از کتب آسمانی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که منتقم میکرد دشمنان خود را بدشمنان خود و بعد از آن ایشان را بدوستان خود و شعر آن است که دولت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن
انس را با هم گذاریم تا وا ماند که هیچیک شان از عقوبت دیگری نمی تواند رسانید و این صورت واقع می شود بما کانوا یکسبون بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی
باز دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از شما
اگر چه پیغمبر از آدمیان بوده و اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند
و ایشان رسل رسولان اند بجن همچنانکه بعث نفر از جن پیغام حضرت هم بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیر حق سبحانه
میگوید آیا نیامد شما را رسولان که برای دعوت یقصون علیکم میخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا
دیدن آن روز که قیامت است قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم
الحیوة الدنیا و حال آنکه فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون امروز بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی
انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین که ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست
که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دهها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون و حال آنکه اهل دهها و شهرها غافلان
باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را
بر حق حجت رسید که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی بسوی ما تا پیروی میکردیم ولکل درجات و هر عمل کننده را مراتب است در ثواب
و عقاب مما عملوا از برای عملهای که کرده اند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون بی خبر از آنچه مردمان میکنند از خیر و شر وربک الغنی پروردگار
تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذو الرحمه خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان است و گفته اند بی نیاز است از عبادت
بندگان و طاعت مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان و عاصیان ان یشا یذهبکم اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه است ویستخلف خلیفه و جانشین
شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد کما انشاکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریه قوم آخرین از ذریت قوم دیگر

ایمان شما بود بدرستی که آنچه وعده داده می شوید شما از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آینه آمدنی است وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ
و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از بعث و حشر شما قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ... عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ ...
... إِنِّي عَامِلٌ ...
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ... مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ... إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
... صاحب کشف الاسرار ...
[illegible]

[illegible]

ناچار می شود فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه بیچاره گی رساند و شود غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد درگذشته در خوردن زیادت از ضرورت
فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربان است که بیچاره را از آن رخصت
داده وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه جهود اند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم
دارد و بین دو خف است و در معالم آورده که مراد شتر و مرغ و بط که بر ایشان حرام بوده وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان
شُحُومَهُمَا پیه ها که در درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته بودی ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی
ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن چربی که متعلق بودی بر آن بر روده های ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی باستخوان چون دنب و پیه
مغز استخوان ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ این تحریم این چیزها پاداش داده بودیم جهودان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم در خبر
از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در خبری که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بگو ای محمد رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند رحمت
بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از
گروه مجرمان که عقد باشند حاصل سخن آنست که اگر امهال است اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند
در این آیت مجاز قرآن ظاهر است که از آینده خبر داده و بعد از نزول آیت مشرکان گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا
آبَاؤُنَا و نه پدران ما این سخن درست است اما نه بطریق عقیده می گفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست بلکه استهزا می کردند و اعتقاد ایشان آن بود که
مشروع و مرضی عند الله این است که ما میکنیم و می کنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز یعنی
او امر فرموده بتحریم آنها كَذَٰلِكَ همچنان این تکذیب که قوم تو میکنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند حَتَّىٰ ذَاقُوا
بَأْسَنَا تا آنوقت که چشیدند یعنی در یافتند عذاب ما را قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود
فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمیکنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان که پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قُلْ بگو ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت
صحت فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی خدای لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ گواهان
خود را آنانکه گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَ هَٰذَا حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند
خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان تصدیق مکن ایشانرا در آن وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای آن کسانرا
که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای
یعنی دیگر بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ و ایشان به پروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا بگو بیایید ای مردمان تا بخوانم
أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیت با دو آیت که بعد از وی است از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شرعی منسوخ
نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی و از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید با پدر و مادر
إِحْسَانًا نیکویی کردنی در تأویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک نظام داد بجهت آنکه ایشان سبب اند در وجود و تربیت و دو واسطه
اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی
و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشانرا چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا مرتکب قتل ناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده ها را و گفته اند فواحش زنا است و مقدمات آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباشان
آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا شد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر منها خمر است
و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر عمل است و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرد خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق
که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ این چهار نهی است و یک امر وَصَّاكُمْ بِهِ امر کرد خدای شما را بنگاه داشتن آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر
بیندیشید و بدانید که او رهست نیست وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از جهت نگاه
و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بجز مدهید حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود و بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمایید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ

وترازو را

و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید و ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در آنکه وزن
را بترازوی ما با و پله چنان برابر باشد که یک سوی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمی کنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش او باشد
یعنی تقصیر اگر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را غرض رعایت عدل بود آنرا عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و چون گویید از احکام آن سخن که گویید حکومت الهی
فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگر چه باشد محکوم له یا محکوم علیه از خویشان شما و خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و به عهد خدای که ما را
احکام شرع است یا نذری که کنید أَوْفُوا وفا کنید ذَٰلِكُمْ این امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که پند گیرید
شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم حکم و هم را و آن آنست که آنچه مذکور شد در این سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا راه من
است راه راست نا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و پیروی مکنید راههای پراکنده و وادیهای مختلفه را فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع شما وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شما
که شما پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله بن مسعود رض نقل می کند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از برای ما خطی کشید پس گفت هذا سبیل الله این خط
راست راه خداست پس کشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راهها است بر راهی از آن دیوی موکل است که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت
بر خواند و آن راه صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط مستقیم نگرد و الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست و حضرت شیخ
صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است و الله بکل شیء محیط و آن احاطه حق اشیا وجودی است با مدنی
باختلاف افعال و اقوال منتهای بر صراط و غایت بر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی
بر جا قدمی نهیم در کوی تو بود ‌ هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود ‌ گفتیم مگر سوی دگر راهی هست ‌ هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثُمَّ پس بگو آن
بر ایشان آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی علیه السلام را تورات تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نمایم
باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که
بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابی است أَنْزَلْنَاهُ که فرستادیم
مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آنرا وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا
و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ
قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که ما بودیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قراءت ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بی خبران یعنی میدانیم که
ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا و برای آنکه نگویید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اگر فرستاده بودندی عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان
لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ هر آینه ما بودیم راه یافته تر از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که
بشما فرو آمده وَهُدًى و راه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مؤمنان را و این هر سه صفت قرآن است یعنی بینه یعنی گواه و کرم
و گویند مراد از آن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام که گواه است و هدی و رحمت نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت است اهل جهان را فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست
ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از آن سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که جزا دهیم آنانرا که يَصْدِفُونَ
عَنْ آيَاتِنَا اعراض میکردند از آیات ما سُوءَ الْعَذَابِ بشدت عذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند
از قرآن و احکام آن هَلْ يَنْظُرُونَ انتظار نمی برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب عمر و قرآن إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند فرشتگان
بقبض ارواح ایشان یا فرو آیند ملائکه عذاب بر ایشان أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد از آیات علامات قیامت
باشد و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی ع م و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب أَوْ يَأْتِيَ
یا آنکه بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ روزی که بیاید بعضی
از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آمد دراز باشد و در اثنای آن متهجدان و اهل اوراد
چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد با سر گیرند و چون تمام شود و از صبح اثر نباشد دانند که کاری عظیم است
غسل بر ملا و شهادت بی تضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر و آفتاب از افق غربی بر آید او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند

وچون این آیتی عظیم ظاهر گردد وغیب عین شود ایمان اضطراری باشد پس بسبب آن لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان بعضی که لم تکن آمنت نبوده است
که ایمان آورده باشد من قبل پیش از این وایمان امروز آرد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده واین دلیل
کسی هست که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمیکند وآنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین و بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر
درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما عمل را
فرو گذاشته باشد وخیر ناکرده چون این آیت معاینه بیند وآنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد ودر معالم التنزیل فرموده که درآن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست
ومؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این آیت ها را انا منتظرون
بدرستی که ما نیز منتظر این علاماتیم وچون ظاهر شود وای بر شما وخوشا حال بر ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که به بعضی ایمان
وکتب ایمان آوردند وبه بعضی کافر شدند وکانوا شیعا وگشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد ویک فرقه بودند ونصاری که هفتاد ودو فرقه شدند لست
منهم شیئ تو در قتال ایشان فی شیئ در چیزی یعنی وفی محاربه با ایشان نیست این حکم بآیت سیف منسوخ است گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعتند ومعنی لست منهم
فی شیئ آن است که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند واگر خواهد درین سرای مهلت
دهد ودر آخرت عتاب کند واگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را بروز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکنند در دنیا من جاء هر که
هر که بیاید بالحسنة به نیکوئی فله عشر امثالها پس مر او راست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رح گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه
اظهار تفضیل است بتضعیف ودر بحر الحقائق آورده که هر که بیاید بحسنه پس مر او راست ده حسنه قبل از آن تا آن حسنه می تواند رسید حسنه ایجاد از عدم وآفرینش در حسن تقویم
وتربیت ورزق وبعث رسل وانزال کتب وتبیین حسنات وسیئات وتوفیق بر اخلاص وقبول حسنه واین ده حسنه وجود گیرد وبنده تواند که حسنه بجا آرد ومن جاء
بالسیئة وهر که بیاید به سیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون وایشان که اهل حسنه وسیئه
اند ستم دیده نخواهند شد به نقصان ثواب وزیادتی عقاب قل بگو ای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که انّنی هدانی ربی بدرستی که راه
نموده است مرا پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده ودرست ملة ابراهیم که آن ملت ابراهیم علیه السلام
حنیفا در حالتیکه ابراهیم علیه السلام از همه دینها بدین دین مایل بوده که آن توحید خدای است وما کان ونبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از شرک
یعنی از عبده اصنام واز یهود ونصاری قل ان صلاتی بگو بدرستی که نماز من ونسکی وقربانی یا حج من ومحیای وزندگانی من یعنی آنچه من بر آنم
زندگانی ومماتی وآنچه بر آن می میرم از ایمان وطاعت لله همه مر خدای راست رب العالمین که آفریدگار عالمیان لا شریک له هیچ انبازی نیست
مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمی سازم وچون بت پرستان وقربانی که بنام او میکنم نه بنام غیر او ودر حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمی کنم بخلاف
اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک وگفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خود است بحق سبحانه وتعالی یعنی هر چه کنم وگویم وآرم همه برای
خداست وبذلک امرت وبدین مامور شده ام وانا اول المسلمین ومن اول مسلمانانم برای آنکه اسلام هر نبی مقدم باشد بر اسلام امت وآورده اند که در وقت
مبالغه کفار مر آنحضرت علیه الصلوة والسلام را در رجوع بادین ایشان این آیت نازل شد که قل أغیر الله بگو ای محمد آیا بدون خدای ابغی ربا طلب پروردگاری
ودر عبادت او را شریک سازم وهو رب کل شیء وحال آنکه خدای است آفریدگار همه چیزها پس ما سوای او مربوب ومخلوق او باشد ومربوب را
ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس وکسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن بر آن باشد ولید بن مغیره میگفت ای صنادید عرب شما متابعت
من کنید وگناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود ولا تزر وازرة وبر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار گناه دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید
ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه بآنچه بودید که در آن
تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم واو است آنکس که گردانید شما را
ای آدمیان خلائف الارض خلیفهای زمین اجداد قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد علیه الصلوة والسلام خلیفه امم گذشته ساخت ورفع
بعضکم وبر داشت بعضی را از شما فوق بعض زبر برخی دیگر درجات پایهای بلند در بزرگی وتوانگری وامثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را
فیما آتیکم در آنچه بشما داده از مال وجاه تا ظاهر شود شکر اغنیا وصبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب زود عقوبت
کننده است ناسپاسان وناشکیبا را وانه وبدرستی که او لغفور رحیم هر آینه آمرزنده مهربان است بر شاکران وصابران

سورة

سورة الاعراف مکیة مائتان وست آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام قرآن است یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارت است باسمی از اسمای الهی چون الله ولطیف وملک وصبور یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون اکرام
ولطف ومجد وصدق یا ثنائی است باسم المصور یا بعضی حروف دالّت بر اسما واند وبعضی بر افعال تقدیرش چنین بود که انا الله اعلم وافصل ومنم خدایی که مبدأ ام
وبیان میکنم یا از همه داناترم وحق را از باطل جدا میگردانم ودر تاویلات کاشفی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت ولام عبارت است از ذات با صفت
علم ومیم کنایت است از جامعیت که آنرا معنی محمدی گویند علیه الصلوة والسلام وصاد صورت محمدی است علیه الصلوة والسلام وقول ابن عباس رض آنست که صاد
جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند ودر حقائق سلمی گوید الف ازل است ولام ابد ومیم ما بین ازل وابد وصاد اشارت است باتصال هر متصل وانفصال
هر منفصل وفی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش ونه انفصال را محل نمایش نظم این جر است این برون از فصل ووصل کاندرو نی فرع میگنجد نه اصل
نی معانی را عبارت نه عیان نی اشارت نی حقائق نی بیان برتر است از مدرکات عقل ووهم لاجرم لنگست درویی فکر وفهم چون بکلی روی گفت
گوی رفت هیچکس جز خموشی ره نیافت کتاب انزل این کتابی است فرو فرستاده شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک
در سینه تو حرج منه تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی واز تکذیب قوم اندوهناک نباشی که این کتاب بر تو فرو آمده است
لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را وذکری وتا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مومنان را اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه فرستاده شده
الیکم من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر ونواهی او ولا تتبعوا وپیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان را مراد اصنام
اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در گمراهی می افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید که متابعت غیر حق کنید وکم
من قریة وبسیار اهل دیهها وشهرها از کفار وفجار که اهلکناها حکم کردیم به هلاک ایشان فجاءها پس آمد باهل آن دیه وشهر باسنا عذاب ما بیاتا
در شب که هنگام غفلت وخواب است مانند قوم لوط علیه السلام او هم قائلون یا فرود آمد عقوبت بایشان وبودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم
شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهة آنست که زمان آسایش واستراحت اند وتصور وقوع عذاب درین وقت پس بلیه غیر منتظره صعبتر وسخت تر
است چنانچه نعمت غیر مترقب خوب تر ولذیذ تر است فما کان پس نبود دعواهم در خواست ایشان اذ جاءهم وقتیکه آمد بدیشان باسنا بلاء وعذاب
ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود وبظنه ایشان اینکه اعتراف
بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب وحال آنکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب توبه واستغفار مفید نباشد وقوم یونس
علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فلنسئلن پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم آنهائی
را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران وسوال ایشان از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سوال تعنیف وتعذیب است ولنسئلن المرسلین وهر آینه
خواهیم پرسید فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت وتبلیغ احکام واین سوآل تشریف وتکریم است وگفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند وانبیا را
از مهربانی بر امم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل وامم ایشان گفتار وکردار ایشان را بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند وگفت وشنود
ایشان چه بود وما کنا غائبین ونبودیم ما پنهان ودور وبیخبر از اقوال وافعال ایشان والوزن وسنجیدن اعمال هر کس یومئذ الحق آن روز راست
ودرست است وبودنی وگفته اند صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمود ودو کفه باشد وهمه خلایق در آن نگرند واین صورت برای اظهار معدلت است
ودر تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است وکفتین او یکی از نور است ویکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند وسیئات
را در کفه ظلمت وکفتین هم چو آسمان وزمین است فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او وبرین تقدیر موازین جمع موزون است واگر جمع میزان
دارند نظر بر تعدد وزن واختلاف موزونات باشد وبهر حال گرانی میزان بطاعت است وآنرا که میزان ایشان گران بود فاولئک پس آن گروه هم المفلحون
ایشانند رستگاران ورسیدگان بنجات ومن خفت وهر که سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او وآن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس
آن گروه الذین خسروا انفسهم آنانند که زیان کردند در بهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بر
آیات ما یظلمون ستم می کردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم وبدرستی که ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض
در زمین جهت سکنی وزرع وگفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام ویمن در تابستان وزمستان وجعلنا لکم وآفریدیم

برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص
چندین نعمتی با شما اندکی است که بدر اسم شکر گذاری و سپاسداری قیام می نماید بیت نعمت بی شکر گذارنده اندکی است نکوبنده سپاس آلهی زهد یکی است
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق بیافریدیم شمارا در اصلاب پدران شما ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت کردیم شمارا در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شمارا پس
تصویر اجسام شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شمارا در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا سجده کنید سجده تعظیم
و تحیت لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را علیه السلام از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد که لَمْ يَكُنْ
نبود مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم علیه السلام قَالَ گفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده نکردی
آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودیم ترا بسجده او قَالَ گفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی اشتغال منع
از کسل منی با لسجود چون ناکسی فرماید پس مانع آنست که من از او بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است وَخَلَقْتَهُ
مِنْ طِينٍ و آفریدی آدم علیه السلام را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر
باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت است از آن و بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت است بدان در نگریستی و نستی که جبرت فضیلت آدم راست
و او را نظم ز آدمی ابلیس صورت دید و بس ؛ غافل از معنی شد آن مردود خس ؛ که چرا من خدمت این طین کنم ؛ صورتی را من لقب چون دین کنم ؛ نیست صورت
چشم را نیکو بمال ؛ تا ببینی شعشعه نور جلال ؛ و قیاس نیز در فضیلت نار از خاک سقیم بود زیرا که آتش خائن است هرچه بدو دهند نیست کرداند و خاک امین است
هرچه بدو سپارند نگاه دارد و آنچه از خاک باشد و آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر چنانچه آدم هم نقش معرفت
کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش را بسوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است
قطعه صورت خاک ارچه دارد تیرگی در داخلش ؛ تیک بنگر کز معنی صفا اندر صفا ؛ این همه خاک است کاندر وصف و صاحب دل ؛ نکته گفته است گر روی و دیده
ورا جلا است ؛ جستن گر داعم عمر ضایع کرده است ؛ روی بر خاک سیاه آور که اکسیر کیمیاست ؛ قَالَ گفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود آی
از آسمان یا از بهشت یا از مرتبت عقوبت بود بر معصیت و گفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب شدی
فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نسزد و نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنکه گردنکشی کنی فِيهَا در آسمان و نظیر جای فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت
که جای طاعت کنندگانست فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدگانی و در منابع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی
و میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قَالَ گفت ابلیس و فتنه گر ممسوخ شده و از رحمت نا امید گشت أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا
إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرها یعنی تا روز قیامت قَالَ گفت خدای إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادگانی ابلیس و همیشه
مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نخواست که بمیرد حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخه صعقه و امان داد چنانچه جای دیگر فرموده که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان رسیدن نفخه صاعقه است یعنی تو وجه ضلال آدم و میان واپس تا فرزندان آدم زنده اند مهلت
داوم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنکه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت خود لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که آن راه راست است و درست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را از زیم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس هر آینه بیایم بدیشان
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی از امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از امل و دنیا و آرزو و حرص تشیم
ایشان جا دارم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ
یعنی از جهت سیئات و آن را در دل ایشان شیرین کردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ شکر گویندگان یعنی
کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ گفت خدای ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا مَدْحُورًا در حالتیکه نکوهیده
باشی و عیبناک رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای که هر که پیروی تو نماید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را
مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو
که حوا است الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا که خواهید و هر چه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید هَٰذِهِ
الشَّجَرَةَ این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و محو زدن آن که اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خویش فَوَسْوَسَ

پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را علیه السلام شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا کرداند برای ایشان مَا وُورِيَ عَنْهُمَا آنچه پوشیده کرده
بودند از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و پنهان بود که اهل بهشت عورات ایشان را ندیده بودند و هیچیک از آدم و حوا علیه السلام نیز عورت یکدیگر را مشاهده نکرده
و گویند حق سبحانه ایشان را جامه های ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود و میخواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس
از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان در شکنبه مار و طاوس در بهشت در آمده بود و با صورت دیگر
بر آمده چنانچه در قصص کتب مطوله مذکور است وَقَالَ و گفت شیطان مر آدم و حوا علیه السلام را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شمارا رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَٰذِهِ
الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر از آنکه نگردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ
از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملائکه خزنه بهشت اند و این از آن گفت که در دل آدم علیه السلام گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی
است که در و جاودان میتوان بود هم دران خطره وسوسه کرد و هم از اینجا است که محققان گفته که هر آرزو که بی ذات خداوند است خالی از وسوسه شیطان نبود و چون با وجود
این وسوسه آدم علیه السلام در خوردن آن تأمل می نمود ابلیس مرتبه دیگر گرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّي لَكُمَا بدرستی که من مر شما را لَمِنَ
النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که این درخت بخورید تا همیشه آدم علیه السلام گمان برد که کسی بخداوند تعالی سوگند دروغ نخورد و بدان سوگند
فریفته شد فَدَلَّاهُمَا پس ابلیس فرود آورد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند ایشان را بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آنگاه که بچشیدند
از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند
و احبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان از این صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند و قصد کردند برگهای اشجار يَخْصِفَانِ می
چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم می بستند تا چون سبب
عذار شد عورات خود را بدان بپوشند و از این طرف بدان طرف می گریختند وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا آیا باز نداشتم شما را نهی
کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نه گفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان مر شما را
عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکار است عداوت او در وقت با از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود و آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی یا آدم
از من میگریزی آدم گفت لا یا رب بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه و تعالی از روی نیاز گفتند
قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا و نه
بخشائی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوا فرود روید بزمین بَعْضُكُمْ
بعضی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر اند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین
مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جایی وَمَتَاعٌ و برخورداری إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شده پنداشت که دیگر بار به بهشت نخواهد رسید
قَالَ گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می زیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین میمیرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده می شوید برای حساب و جزا
آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است بهمه فرزندان آدم علیه السلام را میگوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی که ما
فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و این قبیل است وانزل لکم من الانعام پس
لباس فایده لباس میکند و میفرماید يُوَارِي می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را وَرِيشًا و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید و گفته اند لباس
آنست که عورت را بپوشد بجهت رایی آن است از جامها آرایش کنند و در تفسیر امام زاهد فرموده که لباس آن است که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان
بود و گفته اند ریش متاع خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش پرهیزکاری لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است
از لباسهای نرم و متکلف که متجبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حرب است چون زره و خفتان که وقایه محارب باشد از تیغ و نیزه و تیر و گرز و مغفر
لباس التقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا الزام
طریقه خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن تعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی
همین بدن بهره مند است که ستر سوءات او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهره یکی چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی
صدق است و طلب مولی و بدان پوشیده میشود سوءات طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوءات تعلق

... وانوار لقا و دران ابو سیده و سنو سنوات ... ماسوی الله ... از لباس تقوی ... اوست بهویت حق و بدانا ...
... مفصل و متلاشی گردد و حجاب ... وجود ذات ... لمن الملک الیوم ... وحدت قهاری جلوه ...
... کل شئ هالک ... کل شئ ما خلا الله باطل ... ان ضل الله عنهم ما طلق ... هالک آید ...
... آیات الله ... آن از لباسهای فضل و رحمت خدای است که بدان ... آنرا ... پوشیده و ایشان را ...
... یٰبَنِیْٓ اٰدَمَ ای فرزندان آدم لَا یَفْتِنَنَّكُمُ الشَّیْطٰنُ ...

بیشوایان را جهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطهٔ کفر و تقلید وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ و لیکن ایشان نمیدانند حقیقت خطاب میخواند یعنی شما نمیدانید که از عذاب مر هر فرقه
وَقَالَتْ اُوْلٰىهُمْ و گویند پیشروان لِاُخْرٰىهُمْ مر پس روان را فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ پس نیست شما را بر ما هیچ فضلی و فزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته
باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر حواله عذاب بدیگری مکنید
اِنَّ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بدرستی و راستی آنانکه بدروغ داشتند بِاٰيٰتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت وَاسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان
برداری آن لَا تُفَتَّحُ گشوده نشود لَهُمْ برای دعای ایشان یا جهت نزول رحمت بدیشان اَبْوَابُ السَّمَآءِ درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان درها
نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است وَلَا يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ
و در نیایند این مکذبان و منکران در بهشت حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتیکه در آید شتر فِيْ سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد و این کافر هرگز به بهشت
نرود وَكَذٰلِكَ و مانند این پاداش نَجْزِي الْمُجْرِمِيْنَ جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان را باشد مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بر آن
نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وَكَذٰلِكَ و مثل جزای این گروه نَجْزِي الظّٰلِمِيْنَ پاداش دهیم
جمیع کافران را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است
و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشر است میفرماید لَا نُكَلِّفُ تکلیف نمی کنیم و نمیفرمائیم نَفْسًا هیچ تنی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجا آوردن آن
و این جمله معترضه بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند و خبر اینکه اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ آن گروه ملازمان بهشت اند هُمْ فِيْهَا
خٰلِدُوْنَ ایشان در بهشت باقی و دایم اند وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِيْ صُدُوْرِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه بسبب عداوت
باشد تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوْا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِيْ حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هَدٰىنَا لِهٰذَا راه نمود ما را بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که بقوت خود راه
می توانستیم یافت لَوْلَآ اَنْ هَدٰىنَا اللّٰهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکری است که بهشتیان بنعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی توفیق بعون الهی سلوک این
طریقه میسر نشود و بی مدد عنایت الهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد رباعی گر رهبر لطف تو نشد همراه ؛ از راه تو هیچکس نگردد آگاه ؛ و آنانکه
بره رسیده اند باید رفتن ؛ توفیق رفیق ار نشود واویلاه ؛ لَقَدْ جَآءَتْ دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ
براستی و ما بدلالت ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُوْدُوْٓا و ندا کرده شوند اهل بهشت اَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ که این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اُوْرِثْتُمُوْهَا
میراث داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطایی بی رنج است و بر آنکه
میراث گرفتگان از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الاکه مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ
و منازل کافران میراث مومنان رسد در بهشت وَنَادٰٓى اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت اَصْحٰبَ النَّارِ اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند
اَنْ قَدْ وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از ثوابها حَقًّا راست بی شبهه فَهَلْ وَجَدْتُّمْ پس آیا شما یافتید
مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حَقًّا راست و درست و بی شبهه قَالُوْا نَعَمْ گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا که
خدای گفته بود فَاَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بَيْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان اَنْ لَّعْنَةُ اللّٰهِ بدرستی که لعنت
خدای عَلَى الظّٰلِمِيْنَ بر کافران است که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه
خدای وَيَبْغُوْنَهَا و میطلبند از برای راه حق عِوَجًا کجی و ناراستی یعنی عیب می جستند در دین خدای وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت كٰفِرُوْنَ
ناگرویدگان بودند وَبَيْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزی است چون سور باره شهر که اهل دوزخ به بهشت
نتوانند رفت كما قال فضرب بينهم بسور آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلهایست از مشک سفید وَعَلَى الْاَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف
مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ يَعْرِفُوْنَ بشناسند این رجال كُلًّا همه اهل بهشت و دوزخ را بِسِيْمٰىهُمْ بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید
روی و دوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و اینها انبیا علیهم السلام باشند یا شهدا
یا فاضلان مومنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند
و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر ثعلبی منقولست از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلند است از صراط

که عباس

که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض بر آنجا باشند و دوستان خدا را بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خدا را دانند به تیرگی و سیاه رویی و گویند بر اعراف کسانی باشند
که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین ایشان راضی بود و یکی نه و یا موحدان باشند مقصر در عمل و بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب
ایشان باشد نه از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت
گویند اَنْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوشحالی شما که بدار السلام بسلامت رسیدید لَمْ يَدْخُلُوْهَا هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند
وَهُمْ يَطْمَعُوْنَ و ایشان طمع میدارند که در آیند و فی الکشف که آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که چون
حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت ننگرند و هم در دوزخ و دخول بهشت امر منتظر است پس خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی
روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند وَاِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند
و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگرداند تِلْقَآءَ اَصْحٰبِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوْا ایشان پناه گیرند بخدای
و گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادٰٓى اَصْحٰبُ الْاَعْرَافِ
و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُوْنَهُمْ مردانی را که بشناسند ایشان بِسِيْمٰىهُمْ بعلامات ایشان از سوادی وجه و زرقت عین و آن شناختگان رؤسای کفره
باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه رض اند بهشت
برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند می خوردند که خدای بندگان و شبانان را بر ما تفضیل نکند قَالُوْا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَآ اَغْنٰى عَنْكُمْ
دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ مالی که جمع میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار
شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان رض کافران گویند اَهٰٓؤُلَآءِ آیا این گروه
الَّذِيْنَ آنانید که در دنیا اَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان به بهشت آمده و چون
اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد
وَلَآ اَنْتُمْ و نه شما تَحْزَنُوْنَ اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رض فرمود که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع بعد الیأس پدید آید
گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان
متغیر شده باشد اما دوزخیان بهشتیان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادٰٓى اَصْحٰبُ النَّارِ
و آواز دهند دوزخیان اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند اَنْ اَفِيْضُوْا عَلَيْنَا که بریزید بر ما مِنَ الْمَآءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد اَوْ مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللّٰهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه با انواع طعام تا بخوریم قَالُوْٓا گویند بهشتیان در جواب ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر ناگرویدگان الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا آنانکه فرا گرفتند دِيْنَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَّلَعِبًا بازی
و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دستها می زدند و بازیچه میکردند وَّغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و فریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از
حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداری است فریبنده و مکاری است بازی دهنده مثنوی در دیده او اعتبار خوابی است ؛ در (?) …
مشغول مشو بسرخ و زردش ؛ اندیشه مکن بگرم و سردش ؛ سرمایه آفت است زنهار ؛ خود را ز فریب او نگهدار فَالْيَوْمَ نَنْسٰىهُمْ پس امروز فرو گذاریم ایشان را
در آتش كَمَا نَسُوْا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند لِقَآءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوْا و چنان بودند که از روی عناد
بِاٰيٰتِنَا يَجْحَدُوْنَ انکار میکردند علامات وحدت ما یا آیات کتب را وَلَقَدْ جِئْنٰهُمْ و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتٰبٍ فَصَّلْنٰهُ بکتابی
که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید (?) عَلٰى عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى آوردیم این کتاب را راه نماینده وَّرَحْمَةً
و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا انتظاری می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند اِلَّا تَاْوِيْلَهٗ مگر عاقبت کار
و حقیقت آنرا از وعده و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای تعالی وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست شود یا نه يَوْمَ يَاْتِيْ تَاْوِيْلُهٗ روزیکه بیاید
عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُوْلُ الَّذِيْنَ گویند آنانکه نَسُوْهُ ترک کردند کتاب را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا
یعنی چون کافران که بقرآن کفر ورزیدند آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَآءَتْ بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ
براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود فَهَلْ لَّنَا پس آیا هستند ما را مِنْ شُفَعَآءَ خواهشگران فَيَشْفَعُوْا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز

اَوْ نُرَدُّ یا بازگردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَیْرَ الَّذِی جز آنکه کُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم بجای تکذیب و توحید قائل شویم بجای شرک [illegible] کسی
ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان کردند اَنْفُسَهُمْ نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد
از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای بیت [illegible]
امروز [illegible] اِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللّٰهُ خداوندی است جامع جمیع صفات کمال الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ اوست
آنکس که بیافرید آسمانها وَالْاَرْضَ و زمین را فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ در مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدت معین از زمان طلوع شمس
تا زمان غروب او نبوده و در تبیان گوید که شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا است وان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون
و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بیک کن دلیل است بر اختیار قادر مختار و اشارت است بر رعایت تأنی در امور و ترک عجلت
و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن مؤید این سخن است فی المثنوی المعنوی نظم مکر شیطان است تعجیل و شتاب • خوی رحمن است صبر و احتساب
با تأنی گشت موجود از خدا • تا بشش روز این زمین و چرخها • ورنه قادر بود کز کن فیکون • صد زمین و چرخ آوردی برون • صبر کن در کار دیر آیی درست • این
تأنی از پی تعلیم تست ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد عَلَی الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستولی شد مراد بدان یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش [illegible]
آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتی است مر خدا را بلا کیف و بلا وصف و این از جملهٔ متشابهات قرآن است ما بدو ایمان داریم
و [illegible] سکوت [illegible] یُغْشِی الَّیْلَ میپوشاند خدای شب تاریک را النَّهَارَ بر روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این [illegible]
[illegible] یَطْلُبُهٗ حَثِیْثًا [illegible] شتابان [illegible] وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب
و ماه را وَالنُّجُوْمَ و ستارگان را مُسَخَّرٰتٍ بِاَمْرِهٖ رام شدگان بفرمان او اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ بدانید که خدای راست آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ بامر او
هر چه آفریده شده و تصرف در آنها است تَبٰرَكَ اللّٰهُ بزرگ است خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ آفریدگار همه عالمیان
اُدْعُوْا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا بزاری وَّخُفْیَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن [illegible]
[illegible] اِنَّهٗ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ
[illegible]
[illegible] وَلَا تُفْسِدُوْا و فساد مکنید فِی الْاَرْضِ در زمین بکفر و ظلم بَعْدَ اِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان و بعدل وَادْعُوْهُ و بخوانید
خدا را خَوْفًا ببیم عقاب او وَّطَمَعًا و بامید ثواب او اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ بدرستی که رحمت خدای قَرِیْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ نزدیک است به نیکوکاران [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام است که خدایا [illegible]
[illegible] بیت من اگر جفاست کارم [illegible] وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آنکه
یُرْسِلُ الرِّیٰحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهٖ پیش از آمدن باران حَتّٰی اِذَآ اَقَلَّتْ تا چون بردارند بادها
سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای گران بار [illegible] باد صبا ابر را از زمین بر انگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب ببارد [illegible]
[illegible] سُقْنٰهُ براندیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ برای جایهای زمین مرده فَاَنْزَلْنَا بِهِ الْمَآءَ پس فرو فرستادیم بدان
آب را [illegible] فَاَخْرَجْنَا بِهٖ پس بیرون آوردیم بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از هر نوع میوه كَذٰلِكَ همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتٰی زنده کنیم
و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان [illegible] لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ تا شاید که شما [illegible]
[illegible] وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ و زمین پاک [illegible] یَخْرُجُ نَبَاتُهٗ بیرون می آید [illegible] بِاِذْنِ رَبِّهٖ بفرمان
خدای [illegible] وَالَّذِیْ خَبُثَ و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لَا یَخْرُجُ بیرون نیاید [illegible] اِلَّا نَكِدًا [illegible]
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] مؤمن و کافر [illegible]
[illegible] کلام رب الارباب [illegible] طاعات و عبادات [illegible]
[illegible] كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْاٰیٰتِ [illegible]
[illegible] لِقَوْمٍ یَّشْكُرُوْنَ برای گروهی که شکر نعمت [illegible] لَقَدْ اَرْسَلْنَا

بدرستی که ما فرستادیم نُوْحًا نوح بن مالک بن متوشلخ بن ادریس علیه السلام را و فتیکه پنجاه ساله بود اِلٰی قَوْمِهٖ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند
و بت می پرستیدند فَقَالَ یٰقَوْمِ پس گفت نوح علیه السلام ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست مر شما را
مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید اِنِّیْ اَخَافُ بدرستی که من میترسم
عَلَیْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت قَالَ الْمَلَاُ
گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهٖ از قوم او اِنَّا لَنَرٰىكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ در گمراهی روشن که ما را از
پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قَالَ گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یٰقَوْمِ ای گروه من لَیْسَ بِیْ ضَلٰلَةٌ
نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَّلٰكِنِّیْ رَسُوْلٌ ولیکن من رسولم مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ از پروردگار عالمیان
اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّیْ پیغامهای پروردگار خویش وَاَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَاَعْلَمُ
و میدانم مِنَ اللّٰهِ از وحی خدای که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب بر قومی که تکذیب پیغمبر کنند
نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب شدند نوح علیه السلام گفت اَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب
می نماید اَنْ جَآءَكُمْ از آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَلٰی رَجُلٍ بر زبان مردی مِّنْكُمْ
از جنس شما یعنی آدمی همزبان شما لِیُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوْا و تا بپرهیزید شما
از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ و تا شاید که بر شما ببخشد به سبب آن پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوْهُ پس دروغ داشتند
قوم نوح علیه السلام و نوح علیه السلام دعا کرد به هلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی در آمد حق تعالی
طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم
نوح را از غرق شدن وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ و آنان را که با وی بودند فِی الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل زن و
[illegible] وَاَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِیْنَ كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح علیه السلام
بر نبوت اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که قوم نوح علیه السلام بودند قَوْمًا عَمِیْنَ گروهی کوران که از تماشای وحدانیت ما [illegible]
و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد انشاء الله تعالی وَاِلٰی عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد اَخَاهُمْ هُوْدًا برادر ایشان
در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود علیه السلام را عاد که قبیله را بازآرد و بدو خوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح
است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است و برین قول از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم
بلند بالا و توانگر بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بتان
میگذرانیدند حق تعالی هود علیه السلام را بر ایشان فرستاد تا میان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ یٰقَوْمِ گفت ای قوم
اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدا را بیگانگی و قائل شوید مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ نیست شما را معبودی غَیْرُهٗ بجز وی و بتان مستحق عبادت نیند
اَفَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قَالَ الْمَلَاُ گفتند گروهی از بزرگان پیشوایان الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهٖ
از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اما کافران گفتند ای هود اِنَّا لَنَرٰىكَ بدرستی که ما ترا می بینیم
متمکن فِیْ سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث می آری وَاِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق گمان میبریم ترا مِنَ الْكٰذِبِیْنَ از دروغ
گویان در آنچه میگویی قَالَ یٰقَوْمِ گفت هود علیه السلام که ای گروه من لَیْسَ بِیْ سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و حماقت وَّلٰكِنِّیْ رَسُوْلٌ ولیکن
من فرستاده ام مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ از پروردگار عالمیان اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّیْ پیغامهای آفریدگار خود وَاَنَا لَكُمْ و من
مر شما را نَاصِحٌ اَمِیْنٌ نصیحت کننده ام راست گوی و بی خیانت اَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را اَنْ جَآءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ
پندی یا بیانی مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَلٰی رَجُلٍ مِّنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما که او را و انسید [illegible]
فرود آمدن [illegible] لِیُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوْا و یاد کنید نعمت خدا را اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ چون کرد شما را
پس نشینان و ساکنان زمین احقاف حضر موت تا عمان مِنْۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ از پس هلاک قوم نوح علیه السلام وَّزَادَكُمْ فِی الْخَلْقِ

وبیفزود شما را در آفرینش بسطة یعنی توانائی بازیادت داد شما را بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه طول قامتست که مقدار کوتاه‌ترین قد
ایشان شصت گز بوده و درازترین صد گز فاذكروا پس یاد کنید آلاء الله نعمت‌های خدا را لعلكم تفلحون تا باشد که شما رستگار شوید
قالوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام أجئتنا آیا آمده ما را لنعبد الله تا بفرمائی که بپرستیم ما خدا را وحده یگانه و یکتا ونذر
و دست بداریم و پرستش فرو گذاریم ما كان يعبد آباؤنا آن چیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از شما و ما هیچ وجه ترک عبادت
ایشان نمی کنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بوی وعده میکنی إن كنت من الصادقين اگر هستی
از راستگویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع بدرستی که واجب شد عليكم من ربكم رجس وغضب
بر شما یا فرود آمد بر شما از پروردگار شما عذابی و خشمی أتجادلونني آیا مجادله میکنید با من في أسماء در کار این نامها یعنی این بتان که
هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و برخی را حافظه میخواندند بمظنه آنکه در سفر
نگاهبان ایشان شوند و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشان است و این الفاظ اسماء بود بی مسمی چه صنم را که جماد
بود قدرت بر اینها نبود پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید در چیزها که از روی جهالت سميتموها أنتم شما نام نهاده اید ایشان را وآباؤكم
و پدران شما ما نزل الله بها نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره
اصرار می نمائید فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إني معكم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرين از منتظرانم مروی آورده اند که خدای
تعالی باران از ایشان باز داشت تا به قحط مبتلا شدند و در آن زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ
سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص
یافتندی پس قوم عاد بجهت آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق
بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران جمع
شوند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و به هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود علیه السلام
نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت باراند پس قیل و اصحابش از معاویه درخواستند تا او را بند
کرده نگهداشت و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفت گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه ابر برآمد
یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد که باران
او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی به بلاد خود نهاده و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم
قبیله رسانید عادیان خوشدل شده بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد
صرصر گویند در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و حق تعالی از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فأنجيناه پس نجات دادیم ما هود علیه السلام
والذين معه و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند برحمة منا آن رهانیدن ببخشش و بخشایشی بود از ما
وقطعنا و ببریدیم دابر الذين كذبوا بآياتنا بنیاد آنرا که تکذیب کردند به نشانهای قدرت ما یعنی ایشان را استیصال ساختیم و از
بیخ و بنیاد برانداختیم وما كانوا مؤمنين و نبودند قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود و برسالت هود علیه السلام وإلى ثمود
و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی می شد
و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد
أخاهم صالحا برادر ایشان از روی نسب که صالح علیه السلام بود و صالح به پنج پشت به ثمود میرسید قال گفت صالح علیه السلام چون برسالت ایشان
آمد يا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را بی شریک ما لكم من إله غيره نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد
بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند که ما را آیتی نما که بدان استدلال کنیم برسالت تو
صالح علیه السلام فرمود چه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آئی که فردا عید ماست و بتان آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود

چیزی درخواه و ما از خدایان خود چیزی درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسید دیگری را متابعت او باید کرد و بر منصوب قرار داده روز دیگر بیرون رفتند
و هر نوع حاجتی که ایشان طلبیدند از بتان نجاح بظهور نه آمد پس خجلت زده و رسوا شده سرها فرو افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود
بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ از برای ما ناقه مشابه شتری بختی بسیار موی
آبستن باشد صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه می کنید گفتند ایمان آریم
و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز بگذارد و به دعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال
صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از
یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بیست گز بود و در عظمت جثه چون کوهی نمود فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در آن می نگریستند جندع با رهط خود توفیق یافته
شده فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف قبیله ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده و دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند قطعه
یکی بنور عنایت رهٔ هدایت یافت ، یکی بوادی خذلان بماند سرگردان ، یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر ، یکی ز پیروی حق گرفت ملک جنان
القصه آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان می چرید و آب چاه‌های ایشان بطریق نوبت او را می رسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم
قد جاءتكم بدرستی که آمد شما را بينة من ربكم معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من است هذه ناقة الله این شتر خدا
است اضافت او بجهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره کاثبه تا باشد لكم آية مر شما را برهانی بر صدق من فذروها پس بگذارید
این ناقه را تأكل في أرض الله تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤونتی نباشد ولا تمسوها بسوء و مرسانید او را هیچ بدی فيأخذكم
پس فرا گیرد شما را عذاب أليم عذابی دردناک که استحقاق عذاب بواسطه ضرر ناقه است لکن با اقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو
ایشان است در کفر واذكروا و یاد کنید نعمت خدا را إذ جعلكم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین من بعد عاد پس از هلاک قوم عاد
وبوأكم و جای داد شما را في الأرض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمین‌های نرم قصورا کوشکهای برای تابستان
وتنحتون الجبال و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بيوتا خانه‌های برای زمستان فاذكروا پس یاد کنید آلاء الله نعمت‌های
خدا را از تمکن در زمین و قوت شکستن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوئید في الأرض در زمین حجر مفسدين در حالتی که قاصدان فساد
باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه و بزرگان الذين استكبروا
آنانکه تکبر و سرکشی کردند من قومه از قوم صالح علیه السلام للذين استضعفوا آنهایی را که ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن
آمن منهم مر آنهایی را که گرویده اند از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید أن صالحا مرسل آنکه صالح علیه السلام فرستاده شده است
من ربه از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا إنا بدرستی که ما بما أرسل به بآن چیز که صالح علیه السلام
بدان فرستاده شده یعنی توحید و عبادت مؤمنون گرویدگانیم قال الذين استكبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او إنا بدرستی
بالذي آمنتم به بآن چیزی که شما گرویده اید بدان كافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت
او بود تمام آبهای چاه ایشان را می آشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاه‌ها بجای ربا بان ایشان و فا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت چه ظهر
وادی سردتر بود و انعام قوم از وی هراسان شده به بطن وادی میرفتند و در زمستان ببطن وادی توجه می نمود و بطن وادی گرمتر بود و چهارپایان بظهر
وادی رفتندی از جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه می گفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف
و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کنند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن أمر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خود
وقالوا و گفتند از روی استهزا يا صالح ائتنا ای صالح بیار بما آنچه بما تعدنا وعده میکنی ما را از عذاب إن كنت من المرسلين اگر هستی
از فرستادگان بر راستی فأخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فأصبحوا پس بامداد کردند
یعنی گشتند في دارهم در سراهای خویش جاثمين بر روی در افتادگان و بر جای مردگان فتولى عنهم پس روی بگردانید صالح علیه السلام از ایشان
وقتیکه ناقه را بکشتند خدای تعالی وحی فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل علیه السلام و بزلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت صالح علیه السلام از روی تحسر يا قوم

ای گروه من لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ بتحقیق که رسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّیْ پیغام پروردگار من که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَکُمْ و نصیحت کردم شما را
بوقت دعوت وَلٰکِنْ لَا تُحِبُّوْنَ النّٰاصِحِیْنَ و لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمی کنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را با ایمان دعوت
و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَلُوْطًا و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آزر بن ناحور که برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود آورده اند چون ابراهیم علیه السلام از بابل
متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و عامورا و آن اعظم مدائن
بوده و دیگر عامورا و داوما و صبا بورا و سعورا و گویند صعود و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بود و لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بیست
و نه سال در میان ایشان بود و تجار ایشان مسافر بوده و از فحش نهی میکرد و یکی از فحش ایشان لواطت بود و حق سبحانه این است از عاقبت امر ایشان خبر داد
و فرمود ای محمد یاد کن قصه لوط علیه السلام را اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام میان ایشان اَتَاْتُوْنَ آیا می آیید شما
الْفَاحِشَةَ به عمل زشت یعنی لواطت مَا سَبَقَکُمْ بِهَا پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ اَحَدٍ
مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ هیچ از عالمیان اِنَّکُمْ آیا شما و حفص اِنَّکُمْ بطریق خبر خوانده یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت
مِّنْ دُوْنِ النِّسَاۗءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما به طریق خود نیستید بَلْ اَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ گروهی
اسراف کنندگان و از حدود درگذشتگان وَمَا کَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهٖ جواب قوم لوط علیه السلام بار دیگر اِلَّاۤ اَنْ قَالُوْۤا مگر آنکه گفتند یعنی از مردم
سدوم مر بعضی را اَخْرِجُوْهُمْ بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که ایمان آورده اند مِّنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه شما یعنی سدوم اِنَّهُمْ بدرستی که لوط
و متابعان او اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُوْنَ مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فحش یعنی در این عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نه
پسندید و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی و چون عذاب نازل شود فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم لوط علیه السلام
را وَاَهْلَهٗۤ و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر ابکار لوط علیه السلام
اغوا می نمود کَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِیْنَ بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط هم اتفاق نکرد و در میان قوم لوط هلاک شد وَاَمْطَرْنَا و باراندیم
عَلَیْهِمْ بر کفار قوم لوط علیه السلام مَطَرًا بارانی و چه بارانی یعنی عجب آن سنگ بود که بر سر قوم لوط علیه السلام بارید فَانْظُرْ پس بنگر ای بیننده کَیْفَ کَانَ
چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ آخر کار گنهکاران وَاِلٰی مَدْیَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم علیه السلام بود اَخَاهُمْ شُعَیْبًا برادر ایشان
شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قَالَ گفت یٰقَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدا را مَا لَکُمْ نیست مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ هیچ معبودی
بحق جز وی قَدْ جَآءَتْکُمْ بدرستی که آمد شما را بَیِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ معجزه روشن از پروردگار شما و در قرآن معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث
نیز بنظر فقیر نرسیده و اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیاء می کند میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوهی بلند برآمدی کوه
سر خود را فرو آوردی تا شعیب علیه السلام بآسانی بر وی صعود کردی و هر یک از قوم او را دو کیال و دو میزان بودی یکی زوتر بزرگتر بدان بزرگ
ترخریدندی و بدان خورد ترفروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردند شعیب علیه السلام ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم و آنجا روش شما
می نمایم فَاَوْفُوا الْکَیْلَ پس تمام و درست سازید اهل کیل را وَالْمِیْزَانَ و آله وزن را یا در کیل و در وزن راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید
مردم را اَشْیَآءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید وَلَا تُفْسِدُوْا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِی الْاَرْضِ در زمین
بَعْدَ اِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن زمین ببعثت انبیا و انزال کتب ذٰلِکُمْ این عمل که میفرمایم خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است مر شما را اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ
اگر هستید شما گروندگان چون قوم شعیب علیه السلام در شهر بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد
از قطع طریق نیز نهی فرموده گفت وَلَا تَقْعُدُوْا و منشینید بِکُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت اخذ اموال تُوْعِدُوْنَ بترسانید مردم را و گفته اند
ایشان بر سر راهها نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید
که وعید کنید طالبان حق را وَتَصُدُّوْنَ و باز دارید عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای مَنْ اٰمَنَ بِهٖ کسی را که ایمان آورده است به بخدای وَتَبْغُوْ
نَهَا و خواهید برای خدای عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید وَاذْکُرُوْۤا و یاد کنید منت خدا را بر خود اِذْ کُنْتُمْ چون بودید قَلِیْلًا اندکی از جهت عدد
و عدد فَکَثَّرَکُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط علیه السلام را خواست
و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوْا و بنگرید کَیْفَ کَانَ چگونه

بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرد و گفت
وَاِنْ کَانَ طَآئِفَةٌ و اگر چنانچه گروهی مِّنْکُمْ از شما اٰمَنُوْا ایمان آوردند بِالَّذِیْۤ بآن چیزیکه براستی اُرْسِلْتُ بِهٖ فرستاده شده ام بآن وَطَآئِفَةٌ
و گروهی دیگر از معاندان لَّمْ یُؤْمِنُوْا ایمان نیاوردند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت مار است
نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام فرمود اگر شما در
دو گروه شده اید فَاصْبِرُوْا پس شکیبائی کنید حَتّٰی یَحْکُمَ اللّٰهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بَیْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ خَیْرُ الْحٰکِمِیْنَ
و خدای بهترین حکم کنندگان است که در حکم او میل و مداهنت نیست

قَالَ الْمَلَاُ

گفتند بزرگان الَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا آنانکه گردنکشی کردند و در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهٖ از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت و
لَنُخْرِجَنَّکَ یٰشُعَیْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنان را که گرویده اند بیرون می کنیم مَعَکَ با تو مِنْ قَرْیَتِنَاۤ
از دیه خویش اَوْ لَتَعُوْدُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِیْ مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا و آنها که ایمان
آورده اند بیرون می کنیم جمع کردند همه را با گذشتگان و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آنان مؤمنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت
ما پیغامبر شعیب علیه السلام جواب بدین وتیره داد قَالَ گفت شعیب علیه السلام آیا جبر می کنید ما را بعود اَوَلَوْ کُنَّا و اگرچه باشیم ما کٰرِهِیْنَ ناخواهان یعنی چگونه
در آییم بدین شما و ما آنرا کاره ایم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَیْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم
و بر بسته عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان ملت
باشید و من سبب آن ملت منکشف شد پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بها است افترا
باشد بر خدا اِنْ عُدْنَا اگر ما بازگردیم یعنی قوم من از مؤمنان ما بازگردند و بیایند فِیْ مِلَّتِکُمْ در کیش شما بَعْدَ اِذْ نَجّٰنَا اللّٰهُ مِنْهَا
بعد از آنکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس هر آینه افترا کننده باشیم وَمَا یَکُوْنُ لَنَاۤ و نشاید و روا نباشد ما را اَنْ نَّعُوْدَ فِیْهَاۤ آنکه بازگردیم بملت کفر
اِلَّاۤ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدا رَبُّنَا آفریدگار ما از تداوه عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا
و رسنده است پروردگار ما کُلَّ شَیْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و دانا است بعاقبت کار همه
پس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزء آن و شما در تهدید که می نمایید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه عَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْنَا بر خدای
توکل کردیم و کار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت
رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَیْنَنَا میان ما وَبَیْنَ قَوْمِنَا میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَاَنْتَ خَیْرُ الْفٰتِحِیْنَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَاُ
و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهٖ از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند
لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید شُعَیْبًا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید اِنَّکُمْ بدرستی که باشید شما اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ آنهنگام
از زیان زدگان که آیین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان
افتید زیرا که مدار نفع شما در کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس قوم شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه
زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمد
فَاَصْبَحُوْا پس گشتند فِیْ دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جٰثِمِیْنَ بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح اَلَّذِیْنَ
کَذَّبُوْا شُعَیْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب علیه السلام را هلاک شدند کَاَنْ لَّمْ یَغْنَوْا فِیْهَا گویا هرگز نه بوده اند در آن شهر اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا
شُعَیْبًا آنانکه دروغ داشتند شعیب علیه السلام را کَانُوْا هُمُ الْخٰسِرِیْنَ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بعقوبت منسوبت
و از موعقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ پس روی بگردانید
از کافران وَقَالَ یٰقَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای قوم من لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّیْ پیغامهای پروردگار

خود و **نصحت لکم** و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام با کفار
قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت **فکیف آسی** پس چگونه
تأسف و اندوه خورم و غمناک شوم **علی قوم کافرین** بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه و هلاک ایشان
بتکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را و می فرماید **وما ارسلنا** و نفرستادیم ما **فی قریة** در شهری و دهی **من نبی** هیچ پیغمبری که تکذیب او
کردند **الا اخذنا** مگر آنکه گرفتیم **اهلها** اهل آن شهر و ده را **بالبأساء** به سختی و تنگی **والضراء** و رنج و بیماری **لعلهم یضرعون** تا شاید که ایشان
زاری کنند و پند پذیرفته تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و محنت متنبه نشدند ایشان را براحت مبتلا کردیم **ثم بدلنا**
پس بدل کردیم ما **مکان السیئة الحسنة** بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت **حتی عفوا** تا وقتیکه بسیار شدند هم مال
و هم رجال این جانب آغاز کفران کردند **و قالوا** و گفتند این سختی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است **قد مس**
بدرستی که رسید **آباءنا** پدران ما را نیز **الضراء والسراء** شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی
و وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادی این بسبب کفر و ایمان است پس ما بر همان طریق می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی کفر
راسخ و ورزیدند **فأخذناهم** پس ما گرفتیم ایشان را **بغتة** ناگهان یعنی در حالتیکه ایمن بودند **وهم لا یشعرون** و ایشان نمیدانستند
که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته **ولو ان اهل القری**
و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب هلاک شدند یا اهل مکه و ما حول آن **امنوا** گرویدندی بخدای **واتقوا** و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام **لفتحنا** هر آینه بکشادیمی ما **علیهم** بر ایشان و بسیار دادیم ایشان را **برکات** برکتها و زیادتها **من السماء** از آسمان بقبول
دعوات ایشان یا باریدن باران **والارض** و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نباتات **ولکن کذبوا** و لیکن ایشان تکذیب کردند
رسولان ما را **فأخذناهم** پس گرفتیم ما ایشان را **بما کانوا یکسبون** بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی مذکور
که اگر بندگان بکرد و عیدی بمواعید من حذر کردندی از مخالفت امر من و ترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که
برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آن است

نظم

در زمین و آسمان دریای جود ⁂ می گشایند از پی اهل سجود ⁂ از زمین پر عبادت باز کن ⁂ بر سمای حرف پرواز کن ⁂ **أفأمن**
آیا ایمن شدند **اهل القری** اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم **ان یأتیهم بأسنا** از آنکه بیاید بدیشان عذاب
بیاتا در شب **وهم نائمون** و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان **اوامن اهل القری** آیا ایمن
شدند اهل آن شهرها **ان یأتیهم بأسنا** از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما **ضحی** در وقت چاشت **وهم یلعبون** و حال آنکه ایشان بازی میکنند
یعنی به تصرف در مهمات دنیا که بازیگاه غافلان است مشغول باشند ملخص سخن آن است که بعد از تکذیب رسل از عذاب ما آیا ایمن توانند بود نه
أفأمنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب **مکر الله** از ناگاه گرفتن خدای مکر استعارت است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند **فلا یأمن** پس ایمن نشود
مکر الله از مکر خدای **الا القوم الخاسرون** مگر گروهی زیان کاران که کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند **اولم یهد** آیا بیان نکرد و راه ننمود
للذین یرثون الارض برای آن کسانیکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن **من بعد اهلها** از پس هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای تعالی بر ایشان بیان کرد **ان لو نشاء** آنرا که اگر خواهیم **اصبناهم بذنوبهم** برسانیم ایشان را بجزای گناهان
ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم **ونطبع** و مهر می نهیم **علی قلوبهم** بر دلهای ایشان **فهم لا یسمعون** پس ایشان
نمی شنوند از روی فهم و عبرت به جهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنوند در می یابد پس گوش دل از استماع کلام حق فایده وارد و گوش آب و گل

نظم

این سخن را از گوش دل باید شنود ⁂ گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ⁂ گوش سر با جمله حیوان همدم است ⁂ گوش سر مخصوص نسل آدم است
گوش سر چون جانب گوینده است ⁂ گوش سر سهل است اگر آکنده است ⁂ پس جهت تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید **تلک القری**
آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشتند چون حقاف و حجر و موتفکات و غیر آن **نقص علیک** میخوانیم بر تو **من انبائها** یعنی خبرهای آن **ولقد**
جاءتهم و بدرستی که آمدند با اهالی آن **رسلهم** پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام **بالبینات** بمعجزات روشن یا دلایل واضح

فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن که رسل **بما کذبوا من قبل** بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت
قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان **کذلک** مانند آن مهر است که بر دلهای کفار گذشته بود **یطبع الله** مهر می نهد خدای تعالی
علی قلوب الکافرین بر دلهای آن گروه کان مراد آنها اند از کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند **وما وجدنا** و نیافتیم **لاکثرهم**
مر بیشتر امم مذکوره را **من عهد** از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدیکه در زمان خوف بحضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم **وان وجدنا** و بدرستی
که یافتیم **اکثرهم** بیشتر ایشان را **لفاسقین** شکنندگان عهد و پیمان **ثم بعثنا** پس برانگیختیم و فرستادیم **من بعدهم** بعد از این پیغمبران مذکور
موسی موسی بن عمران را **بآیاتنا** بمعجزاتی که او را اعطا کرده بودیم **الی فرعون** بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان
و فرعون لقب ملوک مصر بوده و چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن است **وملائه** و بسوی اکابر قوم او **فظلموا بها**
پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان بجحد آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگرویدند **فانظر**
پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق **کیف کان** چگونه بود **عاقبة المفسدین** آخر کار تباه کاران که غرق شدند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورده باز عزم مراجعت بمصر فرموده و در اثنای طریق بوادی
ایمن رسید و خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سوره آینده مذکور است حق سبحانه
فرمود که بمصر رو و فرعون را بخدای تعالی دعوت کن و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرما پس موسی علیه السلام بیامد و بعد از حیلی که ملاقات فرعون
دست داد آغاز دعوت کرد **وقال موسی** و گفت موسی علیه السلام **یا فرعون انی رسول** ای فرعون بدرستی که من فرستاده ام **من رب العالمین**
از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو **حقیق** سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق نمیکنی و مستقرم و محکم **علی ان لا اقول** بر آنکه نگویم **علی الله** بر خدای تعالی
الا الحق مگر سخن راست **قد جئتکم** بدرستی که آمده ام بشما **ببینة** بحجتی روشن **من ربکم** از پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت
من گواه است **فأرسل** پس بفرست **معی** با من **بنی اسرائیل** فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای
ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار
گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و بعد از وی قابوس بن مصعب
بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد و ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود سلطنت گشت بعد از آن زبان بلاف انا ربکم الاعلی
بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما بندگان درم خریده کسان ما بوده اند شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت و اینک
موسی علیه السلام مبعوث شده و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا با اوطان آبای خویش روند **قال** گفت فرعون **ان کنت** اگر هستی تو که در دعوی خود
جئت بآیة آورده معجزه و حجتی **فأت بها** پس بیار آنرا **ان کنت من الصادقین** اگر هستی از راستگویان یعنی بنمای معجزه خود را **فالقی عصاه**
پس بیفکند موسی علیه السلام عصا را از دست خود **فاذا هی** پس آنجا عصا بعد از القا **ثعبان مبین** اژدهائی شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آن
که آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدها شد و دهن گشاده ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود و فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون کرد
و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون
نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدائی که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آرم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلام
ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس دست راست بگریبان فرو برد زیر
بغل چپ در آورد **ونزع یده** و بیرون کشید دست خود را **فاذا هی** پس آنجا بود دست او **بیضاء** سفیدی که بیاض او در غایت سفیدی بود
و کمال نورانیت **للناظرین** مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام مردی گندم گون بود و چون دست در گریبان کشیدی
و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست راست خود را بفرعون نمود بعد از آن در
گریبان کرده بیرون آورد بیضای نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برده بیرون آورد و بهمان حالت اول شد القصه چون
فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد **قال الملأ** گفتند بزرگان **من قوم فرعون**
از گروه فرعون **ان هذا** بدرستی که این موسی **لساحر** هر آینه جادوئی است **علیم** دانا است بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها می سازد و دست گندمگون را

به و بیضا بیرون می‌آرد یرید می‌خواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت
بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید گفت فماذا تامرون پس چه چیز می‌فرمائید مرا و تدبیر این چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن او را واخاه و برادر
او هارون علیه السلام را یا تاخیر کن مهم او را و شتاب مکن و بفرست وارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروه
فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان یاتوک بکل ساحر بیارند بتو هر ساحری که باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده‌اند که در هیچ قرن
چندین ساحر نبوده که در قرن موسی ع م و سایه سحر بی‌انقضی ما بین صعید بوده در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بوده‌اند که ایشان
در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند تا بسر قبر پدر خود برد مادرش همچنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند
جواب ایشان بازداد و گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده و بحجة آنکه دو کس آمده‌اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصائی
است که چون می‌افکند اژدهائی میشود و هرچه پیش او می‌آید می‌خورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید
بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب می‌شوند آن عصا همان اژدها می‌کرده و یا نه اگر می‌کرده بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد
اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود والقصه برادران با شاگردان و مصاحبان
که دوازده هزار بودند و زاد المسیر گوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وجاء السحرة و آمدند جادوان
فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا لاجرا آیا باشد ما را مزدی ان کنا
اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مزد باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین هر آینه از
نزدیکان من هر گاه که خواهید نزدیک من درآئید آورده‌اند که مهتران جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور می‌گفتند و دیگر حطط
و مصفی و در شرح لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عاذور واقعه سوال جواب پدر خود با قوم گفتند
ایشان از قصه خواب و بیداری موسی علیه السلام و اژدها شدن عصا استفسار تتبع نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی ع م در خواب است عصا اژدها
شده پاسبانی میکند ایشان را از دزدی پدید آمده و غده و رغاد خطور کرده و پنهان میداشتند تا وقتیکه فرعون لعین موسی ع م را طلبیده و متعرض
که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسن چند در میدان آوردند و فرعون بالای تخت نشست و خلق بسیار بر نشست مردم
مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی و هارون علیه السلام بیک جانب ایستادند جادوان نظر تو
در آمدند قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو می‌افکنی عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه باشیم
نحن الملقین ما افکنندگان حبال و عصاهای خود را قال گفت موسی ع م از روی کرم و تواضع و خلقی که انبیا را علیه الصلوة والسلام باشد که القوا شما بیفکنید
فلما القوا پس آنگاه که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادوئی کردند چشمهای مردمان چنین نمودند بدیشان خبری
که حقیقی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمان را وجاؤ بسحر عظیم و آوردند جادوئی بزرگ آورده‌اند که رسنها را
آغشته و بافته بودند و بزیبق مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف همه را از سیماب پر کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در
حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته پس
حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمد چنان نمود که همه میدان پر از مار است واوحینا و وحی کردیم الی
موسی بسوی موسی ع م ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی ع م عصا بیفکند اژدها شد دهان گشاده فاذا هی پس آنجا که عصا
اژدها شده بود تلقف فرو می‌برد ما یافکون آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق می‌نمودند آن چهل خروار رسن و چوب بود و راوی می‌گوید که چون
چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظاره کنان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم دران انبوهی هلاک گشتند پس موسی ع م دم او را گرفت همان عصا شد و حق سبحانه
تعالی آن عصا و حبال را معدوم گرداند فوقع الحق پس ثابت و پیدا آمد راستی موسی ع م وبطل و زایل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل
میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای حبل ما را باطل کردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک
آنجا که موسی ع م غالب شد با فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وانقلبوا و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و ناامیدان و بی
مرادان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود ساجدین سجده کنندگان مر خدا را که قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم

برب العالمین به پروردگار عالمیان فرعون گفت مرا میگوئید پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی و رب العالمین رب موسی وهارون
پروردگار موسی و هارون و همه عالمیان است قال فرعون گفت فرعون با جادوان آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل
ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را و دران ان هذا بدرستی که این عمل لمکر مکرتموه مکری است که شما ساخته‌اید آنرا فی المدینة
در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده‌گاه یعنی شما با موسی ع م موافقت کرده‌اید و این حیله ساخته لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل او
که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده‌اید این تهدید بود مجمل پس تفصیل
کرد و گفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهای شما را وارجلکم و پایهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی
ثم لاصلبنکم پس بردار کشم اجمعین همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که ما از مرگ چه ترسانی و عشق
چه دهی که بمرگ مشتاق تریم از تشنه باب زلال زیرا که بسبب موت انا الی ربنا منقلبون بدرستی که ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس چرا
خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی نظم جانهای بسته اندر آب و گل ؛ چون رهند از آب و گلها شاد دل ؛ در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بی نقصان شوند ؛ چون نقاب تن برفت از روی روح ؛ از لقای دوست یابد صد فتوح ؛ فی زنده جان در جهان آب گون ؛ نعره
یا لیت قومی یعلمون ؛ وما تنقم و تو که فرعونی منکر نمی‌شوی منا از ما و عیب نمی‌کنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه ما گرویدیم بآیات ربنا
به نشانهای قدرت آفریدگار ما لما جاءتنا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده
گفتند ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا بریز بر ما و افاضت کن صبر و شکیبائی در این بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمانان تا ثابت
قدم در ایمان وقال الملأ و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر موسی وقومه آیا میگذاری ای دوست ما سید رای
موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند ویذرک و بگذارند ترا وآلهتک و از عبادت
معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته‌اند که فرعون خلق را بپرستش خود مشغول بود و خود پرستنده کواکب بود و صحیح آنست که بر صورت خود بتان ساخته بود و
هر یک از قوم را بتی داده بود که این بار سانید تا او شما را بمن نزدیک گردانند و از این سبب گفت انا ربکم الاعلی یعنی خدایان خورد مرتبه و من خدای بزرگم الغرض
اعیان مملکت فرعون را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی علیه السلام و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی ع م قادر نیست قال گفت فرعون سنقتل
ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت
ما کنند وانا فوقهم قاهرون و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی ع م
روی آوردند و بعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بر آنچه با شما
کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدای راست یورثها میراث دهد آنرا من یشاء هر کرا میخواهد من عباده از بندگان خود در این سخن وعده هلاک
قبطیان است و وراثت ولایت ایشان بطرف بنی اسرائیل والعاقبة و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت للمتقین مر پرهیزکاران راست بنی اسرائیل این
آیت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود دور نیافتند و باز آغاز شکایت فرمودند قالوا گفتند اوذینا ما را رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند من قبل ان
تاتینا پیش از آنکه تو بیائی بمدین نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند ومن بعد ما جئتنا و از آنوقت باز که آمدی
از آنگه تو آمدی و تمام روز بکار میفرمایند یا پیش ازین ابنای ما را می‌کشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قال گفت موسی ع م از روی تصریح
عسی ربکم شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است
با قوم او ویستخلفکم و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس ببیند خدای که بوقت حشمت
و دولت در حال کیف تعملون چگونه عمل میکنید و چه خیر بجامی آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد و آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک و شر ایشان
مقدمات آن را بیان میکند ولقد اخذنا و بدرستی که ما گرفتیم آل فرعون تبع و خدم فرعون را بالسنین بقحط و تنگی و خشک سالی ونقص من الثمرات
و نقصانی تفصیلی میوه‌های ایشان لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان منتبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون
آمد بدیشان الحسنة نیکوئی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای ما است نیکوئی و ما مستحق آنیم وان تصبهم و اگر رسیدی بدیشان
سیئة بدی چون قحط و بلا یطیروا فال بد گرفتندی بموسی ومن معه بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت

و شامت ایشان بایشان رسد الا بدانید انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خداست و آن اعمال ایشان است که کرام الکاتبین ثبت
بحضرت برده اند شامت آن عملها بدیشان رسیده ولکن اکثرهم و لیکن بیشترین ایشان یعنی قبطیان لا یعلمون نمی دانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال
بواسطه شومی اعمال است و قالوا و گفتند فرعونیان موسی ع را مهما تأتنا به هرگاه که بیاری با هر چیز که بیاری بما من آیة از نشانه که زعم تو آن است که معجزه
تو است مثل قحط و مرض امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن لک بمؤمنین پس نیستیم ما ترا گروندگان و باور دارندگان چون قبطیان
به نهایت انکار رسیدند فارسلنا علیهم پس فرستادیم برایشان الطوفان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر ایشان و فرا گیرد همه آنرا چون باران
و سیل والجراد و فرستادیم ملخ بر زرع و القمل و ملخ پیاده و مانند آن و الضفادع و بزغ والدم و خون آیات مفصلات در حالتیکه این آیتها
آیتهای قدرت ما بود واضح که یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه بود و هر آیتی یک هفته فاستکبروا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان بردار
و کانوا و بودند قوما مجرمین گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند و لما وقع و هرگاه که واقع شد
و فرود آمد علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک پروردگار
خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تو است یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز
بری و زایل کنی عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن لک هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا و لنرسلن معک و هر آینه بفرستیم معک
بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را هر جا که خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما بردیم بدعای موسی ع و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب
و تاخیر کردیم الی اجل مدتی که از زمان هم بالغوه ایشان رسنده بآن تا معذب کرده شوند اذا هم ینکثون پس ایشان عهد
می شکنند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید به ظلمت بر هیچ که در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند
و کودکان را بر بلند بنشاندند هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود و قطره آب بدان خانها در نیامد القصه منتک
آمده بجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی ع آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی ع
مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان خاطر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین
می بایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر باره بنا بموسی ع آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد
بخدای تو بگرویم حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمده و بعصای خود اشاره بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخ بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که
از مزروعات مانده گفتند که این ما را بمحصول بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره والتجا بکلیم الله کردند
آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را متحقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان
فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بزغ در دهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده و این بلا مندفع شد
دیگر باره با سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب می شد و اگر از یک ظرف
خوردندی به نسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند که بعد از کشف بلا بشرط متابعت کار نیاوردند فانتقمنا منهم پس انصاف ستدیم و داد
انتقام کردیم از ایشان فاغرقناهم پس غرق ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بآنکه ایشان کذبوا بایاتنا دروغ داشتند
آیات قدرت ما را و کانوا عنها غافلین و بودند از تامل در آن بیخبران و اورثنا القوم و میراث دادیم ما قوم را الذین کانوا یستضعفون
آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق
الارض جهات شرقی از زمین شام و مغاربها و جهات غربی از آن زمین التی بارکنا فیها آن زمینی که برکت پیدا کردیم در آن از ارزانی و بسیاری
محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و ع و تمت کلمت ربک و تمام شده و بوفا رسیده وعده پروردگار تو الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل
بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره و دمرنا
و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون آنچه بود که ساخته و درست کرده بود فرعون و قومه و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و ما
کانوا یعرشون و آنچه بودند که بر او بر افراشته بودند از بناهای چون صرح هامان و جاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل البحر از دریا
فاتوا پس بیامدند بگذشتند علی قوم بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یعکفون اقامت میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشان

بود و چون بنی اسرائیل قومی را دیدند که بت پرستی میکردند قالوا گفتند یا موسی اجعل لنا ای موسی بساز از برای ما الها خدایی یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم
کما لهم آلهة چنانچه ایشان را خدایان هستند که می پرستند قال انکم گفت موسی ع بدرستی که شما قوم تجهلون گروهی که نادانی میکنید
و جهل می ورزید در دین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید ان هؤلاء بدرستی که این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه آنچه
ایشان در آنند یعنی خدای و دین و آئین ایشان را هم خواهد شکست و بتان ایشان را درهم شکست و پاره پاره خواهد کرد و باطل و زایل و مضمحل است ما کانوا
یعملون آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قال اغیر الله گفت موسی ع آیا جز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی و هو
فضلکم و حال آنکه او فضل داده شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود و اذ انجیناکم و یاد کنید چون رهانیدیم
شما را من آل فرعون از تبع فرعون یسومونکم میچشانیدند شما را سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم میکشتند پسران شما را
بجهت انقطاع نسل شما و یستحیون نساءکم و زنده می گذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود و فی ذلکم و در این رهانیدن
بلاء نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی ع وعده کرده بود بنی اسرائیل را
که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق
شد طلب آن کتاب نمودند و موسی ع از خدای درخواست تا آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش پس از آن بطور آیی تا با تو
سخن گوییم موسی ع سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور توجه نمود و کراهیت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی
روزه آید پس برای دفع آن رایحه مسواک کرد ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک می شمیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جبر آنرا
ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید و واعدنا موسی و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثلثین لیلة سی شبانروز را
چون مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال است و آن بشب مرئی میشود تاریخ از شب مقید کرد و اتممناها و تمام کردیم آن سی را بعشر
ده دیگر از ماه ذی الحجه فتم پس تمام شد میقات ربه وقتیکه پروردگار او مقرر کرده بود اربعین لیلة چهل شبانروز و قال موسی
و گفت موسی لاخیه هارون مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه من باش فی قومی
در میان قوم من و اصلح و صلاح آر هر کاری که شایسته صلاح باشد از امور ایشان و لا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین
راه تباه کاران را و لما جاء موسی و آنهنگام که آمد موسی ع لمیقاتنا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم و کلمه ربه و سخن گفت
با وی پروردگار او بی واسطه یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان آورده اند که چون حق سبحانه خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا هفت فرسنگ گرد
طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی ع قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند و ملکین کاتبین را از او دور کردند و آسمانها را بنظر وی در آوردند ملائکه
را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی سخن گفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتاد هزار
و هیچ نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی ع سخن گفت چون موسی ع سخن حق شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق
محبت چشید فراموش کرد او را که در دنیا است خیال است که در فردوس اعلی است و چون جنت جای مشاهده لقا است قال گفت موسی ع رب ارنی
ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز در رویت خود تا ببینم انظر الیک نظر کنم بسوی تو قال گفت خدای لن ترانی نتوانی دید مرا
در دنیا چه حکم ازلی بدان وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده
باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی ع رویت را دلیل جواز رویت است چرا که اگر رویت محال بودی موسی ع این سوال نکردی
چه طلب مستحیل از انبیاء ع روا نیست بیت ای بسا بلبل که مست از نو بهار ؛ می سراید بهر گل بر شاخسار ؛ صاحب کشف الاسرار گوید که مقام
موسی ع در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد
خود قایم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ؛ هر چه آن از دوست آید سر بنه
گردن متاب ؛ اگر چه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی ولکن
انظر و لیکن نگاه کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است فان استقر پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه
در جای خود و هنگام تجلی من بر و فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من باشد اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا

از قضای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلّٰی پس آنهنگام که تجلی کرد رَبُّهٗ پروردگار موسی علیه السلام یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ
برای آن کوه بعد از آن که حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهل بن عبدالله نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از هفتاد
هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد و در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه
زمین در هم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بگوارید و حلاوت منصف گشت بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهٗ گردانید
خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه از عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وجدا شده کوه که احد است و ورقان و رضوی
بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوْسٰی صَعِقًا و بیفتاد موسی علیه السلام بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن
کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا اَفَاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق
حضرت تو است یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ اِلَیْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ
و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای یکشعله تو کوه بصد پاره شود ؛ چه عجب مشکلی ما فرو ماند
شود ؛ عجب سری است که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان را حکم و لکن انظر الی الجبل طاقت آن نظر هست نکته درین آن است که تجلی بر کوه
بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت ؛
دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت ؛ پس حق سبحانه جهت تسلی دل موسی علیه السلام و تدارک ملالی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ گفت خدای یٰمُوْسٰی
ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش اِنِّی اصْطَفَیْتُكَ بدرستی که من برگزیدم عَلَی النَّاسِ
بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسٰلٰتِیْ به پیغامهای من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِیْ و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن
من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَآ اٰتَیْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِیْنَ و باش از شکر گویندگان بر آن عطا
وَكَتَبْنَا لَهٗ و نوشتیم یا یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل علیه السلام را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی علیه السلام فِی الْاَلْوَاحِ در لوحهایی که
یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتاب است و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره و یا بهشت
یا از سنگ سخت که از قلم در روی کنده بود چون نقش در نگین و صحیح آنست که از زمرد سبز بوده و بر روی نوشته بود مِنْ كُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که بنی اسرائیل محتاج
الیه باشد مَّوْعِظَةً پندی وَّتَفْصِیْلًا و بیان کردنی لِّكُلِّ شَیْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی علیه السلام را که فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام
و عزم درست وَّاْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بصدق و عزیمت یَاْخُذُوْا فرا گیرند بِاَحْسَنِهَا به نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن
بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بوده و قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر
فرموده که حسن جمع است بین الفرائض و النوافل سَاُورِیْكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفٰسِقِیْنَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه
ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون
و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان نظم چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد ؛
تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب ؛ پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت ؛ جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَاَصْرِفُ زود باشد
که بگردانم عَنْ اٰیٰتِیَ از قبول آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِیْنَ یَتَكَبَّرُوْنَ آنانرا که تکبر میکنند فِی الْاَرْضِ
در زمین بِغَیْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای
باطلان را بمکنون حکمتها فراگیری لا جرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیف است چنین گنج در آن ویرانه ؛ حکمت نکند فهم تقی دیوانه ؛
وَاِنْ یَّرَوْا و اگر به بینند این متکبران كُلَّ اٰیَةٍ هر نشانه که ما نمائیم بر صدق نبوت محمد علیه السلام یعنی معجزات آن حضرت یا مانند هر پیغامی که فرستیم لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا
نگروند بدان از جهت تیره و عناد وَاِنْ یَّرَوْا و اگر به بینند این سرکشان سَبِیْلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا یَتَّخِذُوْهُ سَبِیْلًا فرا نگیرند آنرا راه
یعنی متابعت نکنند وَاِنْ یَّرَوْا و اگر به بینند این سرکشان سَبِیْلَ الْغَیِّ راه بی راهی و گمراهی یَتَّخِذُوْهُ سَبِیْلًا فرا گیرند آنرا راه و پیروی کنند ذٰلِكَ این
گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات یا ثابت ماندن بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوْا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و عمل بدان غٰفِلِیْنَ
ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد از غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدیدند و میشناختند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِیْنَ و آنانکه تکذیب کردند بِاٰیٰتِنَا آیتهای ما را که قرآن است

وَلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل و تباه گشت عملها که درین جهان کردند هَلْ یُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند
یعنی نشوند اِلَّا مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ مگر جزای آنکه بودند در دنیا عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوْسٰی و فرا گرفتند قوم موسی علیه السلام یعنی بساخت سامری و متابعان
او مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس رفتن موسی علیه السلام بطور مِنْ حُلِیِّهِمْ از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله جَسَدًا کالبدی
بی روح لَّهٗ خُوَارٌ مر او را آوازی بود چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند
بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت ستدند و بعد از عبور دریا
غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت این پیرایهای
عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخورند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است هارون علیه السلام بفرمود که تمام او را جمع کردند و سامری گفت
که قوائمها را با امانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیات گوساله
بساخت اما بی روح بود پس عملی کرد که از او آوازی بر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل علیه السلام را دیده بود بر اسپی
سوار و از زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت چون شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از آن خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله
زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند اَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند اَنَّهٗ
لَا یُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید وَلَا یَهْدِیْهِمْ سَبِیْلًا و نمی نماید ایشانرا راهی که بجای رسند اِتَّخَذُوْهُ فرا گرفتند او را بخدای وَكَانُوْا
ظٰلِمِیْنَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله علیه مذکور است که چه دور است میان امتی که معبود
خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نه سازد کارت ؛ سازنده تو است در دو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ
و آنهنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِیْٓ اَیْدِیْهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچو یافتن کسی که چیزی در دست خود در آرد
و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او وَرَاَوْا اَنَّهُمْ و دیدند که ایشان
قَدْ ضَلُّوْا بتحقیق گمراه شدند قَالُوْا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَّمْ یَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه ما وَیَغْفِرْ لَنَا و اگر
نیامرزد ما را لَنَكُوْنَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخٰسِرِیْنَ از زیانکاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوْسٰٓی و آنهنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور
اِلٰی قَوْمِهٖ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت اَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت از ضجه خبر یافت
و اصح آن است که حق سبحانه و تعالی او را اخبار کرده بود در طور و از خشمناک با اندوه تمام در میان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوْنِیْ
بد نیابتی کردید مرا مِنْۢ بَعْدِیْ از پس مفارقت من اَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل اَمْرَ رَبِّكُمْ در فرمان پروردگار خود و صبر نکردید
تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَاَلْقَی الْاَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن غضب برای خدای بود در ینابیع آورده
که الواح را نیفکند اما زود از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند و جمهور برآنند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هر چه بر آن مکتوب بود
با آسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود و پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد وَاَخَذَ و گرفت بِرَاْسِ اَخِیْهِ
موی سر برادر خود را یعنی هارون را علیه السلام یَجُرُّهٗٓ اِلَیْهِ بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبت نه از روی اهانت بگمان موسی علیه السلام آن بود که هارون علیه السلام در منع
ایشان تقصیر فرموده قَالَ ابْنَ اُمَّ گفت هارون علیه السلام که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد
کرد و پس گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ من تقصیر نکرده ام اما بدرستی که قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ
و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِیَ الْاَعْدَآءَ پس شادمان مگردان بمن دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان
حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِیْ و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان مشمار قَالَ گفت موسی علیه السلام
بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر درشتی کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم وَلِاَخِیْ و بیامرز برادرم اگر
تقصیری کرده باشد در منع ظلم وَاَدْخِلْنَا و در آر ما را فِیْ رَحْمَتِكَ در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت
وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو مثنوی
تو بر اهل سخا انعام کردی ؛ که بر بیچارگان انعام کرد ؛ بهر جا جوی از رحمت روانست ؛ که دریاهای جودت وام کردند ؛ اِنَّ الَّذِیْنَ

که آنکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را بخدائی سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم آن
بود که حق تعالی امر فرمود که یکدیگر را بکشند وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین
که پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان را والذین عملوا السیئات و آنانکه کردند گناهان صغائر و کبائر از کفر
ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعدها از پس آن عملها وآمنوا و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد
از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندگان را قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه
لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رحیم مهربان بر ایشان بر قبول توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عن موسی الغضب
از موسی علیه السلام خشم و تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی علیه السلام بود بدان فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بدان اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود تا ایما
نصب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم که برده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی
علیه السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودن بود از
گمراهی ورحمة و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مر عقاب پروردگار خود را یرهبون میترسند از گناه کاری
میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که آنحضرت عزت تعالی شانه خطاب فرمود بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برو تا از عبادت
عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند واختار موسی و برگزید موسی علیه السلام قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد
لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قول آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح کلام موسی علیه السلام
است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب علیه السلام را با خود بیار تا کلام من بشنوند بران گواه باشند موسی علیه السلام هفتاد تن را با خود ببرد و چون
بطور رسید ابری پدید آمد و میان موسی علیه السلام و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بمیان غمام در آمد و اختیار قوم او بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی علیه السلام
سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم
نبود ما و هرگز ایمان نیاریم که خدا را آشکارا ببینیم سفارش این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شد آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر
میدهد فلما اخذتهم پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه و بسوختند و قول آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب همه
از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند او نزد بنی اسرائیل
بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن
از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی فرموده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل مرا بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک
میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه کردند بیخردان منا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیت ان هی نیست این کرده ایشان
الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا طمع رؤیت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند و در کشف
فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی علیه السلام را در مقام بسط بداشت بکمال جمال پس رسید و از روی دلال برین جرأت اقدام فرموده
و دلال که در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ العبد الاسود ... الضحکی
کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادب است   مثنوی
گفتگوی عاشقان در کار رب : جوشش عشق است نی ترک ادب : هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش : نی ادب ماند در وی نی عقل و هوش : و هم
از مقام بسط است این سخن موسی علیه السلام تضل بها من تشاء گمراه میکردانی بدان فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی که گمراه می شود وتهدی من
تشاء و راه می نمایی هم بدان که راه یابد انت ولینا تویی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و بخشای بر ما وانت
خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و بنویس برما یعنی ثابت کن با عطای حلال و ما را فی هذه الدنیا درین سرای حسنة
نیکوئی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال با صدق مقال وفی الآخرة و در سرای دیگر هم نیکوئی ده ما را که مغفرت است یا جنت یا سعادت
انا هدنا الیک بدرستی که ما باز گشتیم بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من از صفت و آن است که اصیب به میرسانم بدو
من اشاء هر کرا میخواهم یعنی کفار را ورحمتی وسعت و رحمت من از صفت و آن است که رسنده است کل شیء بهمه چیز یعنی شامل است در دنیا

مؤمن و کافر را در جهان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی به خلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند
یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشاده و همه را با اتصاف برین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا نزد محققان رحمت دو است رحمتی
ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن است بی سابقه سوال سائل و بی
حاجت محتاج و بی ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی   بیت   ای بداده رایگان صد چشم و گوش : بی ز رشوت بخش کرده عقل و
هوش : در عدم ما مستحقان کی بدیم : که بدین جان و بدین دانش شدیم : ما نبودیم و تقاضا ما نبود : لطف تو ناگفته ما می شنود : دوم رحمت وجوبیه
که سعیدیه نیز خوانند و آن همه از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت در
دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از فیض وجود استعداد و استفاده و قابلیت استفاضه داده و رحمت وجوبیه را مقیده از جهت آن گویند که مقید
بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده فساکتبها پس زود باشد که ثابت گردانم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک
ویؤتون الزکوة و بدهند زکوة مفروضه والذین هم و برای آنانکه ایشان بآیاتنا بآیات منزله ما یؤمنون میگروند ...
که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند که ما با آیات ایمان داریم و زکوة مال میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشان را
منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسم الذین آنانند که از روی صدق یتبعون
الرسول پی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و صفت آنحضرت علیه السلام برین ...
برانکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات سامی تواند بود   بیت   نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت : بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
و در بحر الحقائق فرموده که عرب اصل و منشاء را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبداء و منشای همه شهرها و دیهها است و لوح را ام الکتاب
خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست چنانکه لولاک
لما خلقت الافلاک مؤید این معنی است   بیت   تو اصل وجود آمدی از نخست : دگر هر چه موجود شد فرع تست الذی آن پیغمبری که یجدونه می یابند
صفت او را مکتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوراة در توراة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة آخر والانجیل
و در انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیط جاء ما آخر یأمرهم میفرماید این پیغمبر امی ایشان را ...
بالمعروف بنیکوئی که توحید است وینهاهم و باز میدارد ایشان را عن المنکر از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف
و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم و حلال میکرداند بر ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه
و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم ویحرم و حرام میسازد علیهم الخبائث بر ایشان خورشهای پلید چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای
ناوجه چون رشوت و ربوا ویضع و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بارگران ایشان را یعنی سبک میکرد اندر امت خود اوضاع شرع
و گویند مراد ازان حکم ها است که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آنچه از جامه که نجاست
بدو رسد و جز آن والاغلال و غلها گران که ... ایشان نهاده بودند التی که بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بر ایشان بود و آن قتل
نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و احراق غنیمت و غیر آن فالذین آمنوا به پس آنکسانیکه بگرویدند بمحمد ... از بنی اسرائیل
وعزروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور الذی آن نوری را که انزل معه فرو فرستاده
اند با نبوت و مراد قرآن است و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی
علیه السلام فرود آمده اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشن است چه امور دین بدو بنیاد و مفصل است و هویدا اولئک آن گروه
که ایمان آوردند بتعظیم و نصرت و متابعت متصف گردند هم المفلحون ایشانند رستگاران از عذاب و فائز برحمت و ثواب قل بگو ای محمد بر سبیل عموم
یا ایها الناس ای همه مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل پیش
بودند الذی آن خدایی که بتحقیق له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله
الا هو هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یحیی زنده کرداند ویمیت و بمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید
ورسوله و بگروید بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبر که میگرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته بسخنان

فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ و از قوم موسی أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشان است وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله بن سلام و اصحاب وی اند و مشهور آن است که بعد از وفات موسی ع م و فوت خلیفه وی یوشع ع م هرج و مرج در میان قوم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی مشتغل شدند گروهی از ایشان بغایت تمام از حضرت ملک العلام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق سبحانه راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ع م شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن بر ایشان خوانده و ایشان بوی ایمان آوردند و حالا مسلمان اند و بقبله ما نماز میگذارند گویند که او مال میدهند و نماز جمعه بجای می آرند و این آیت در صفت ایشان است پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی ع م اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اخبار او و فرزندان یعقوب علیه السلام اند أُمَمًا گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم ما بسوی موسی ع م إِذِ اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه جباران سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی ع م طلب آب نمودند و وحی کرد خدای بموسی ع م أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ که بزن بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در آمدی با او سخن در می آمد و گفت بردار که ترا بکار آیم و تو بر داشتی و حالا در توبره داری پس موسی ع م عصا بر داشته بران سنگ زد فَانْبَجَسَتْ پس شکافته شد و گشاده گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ جای آشامیدن خود را و با آشامیدن غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوَىٰ و مرغی مشابه سمانی و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آنچه بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان بخلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما و ذخیره کردن وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه اریحا یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی محو کن گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید در دیه از دری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون کردانیم جزای نیکوکاران یعنی آد و بسیم ایشان از ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن را بسوی سخن غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حطة فیها شعیرة و این بروی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند ستم کردند یعنی لفظ را غیر موضع آن وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر و واقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر شور و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده در میان مدین و عینونو بر هر تقدیر مردم این دیه متشرع بشریعت توریت بودند و از جمله فرایض ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود ع م ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت پناه علیه السلام خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد و اوامر الهی در تجاوز کردند از تعظیم که مامور بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید بود و ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمد بر ایشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که منتهی بود در آن شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب و سر بر آورده وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که بسبت عمل نمیکردند یعنی تعظیم آنروز مامور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بر ایشان ماهیان و این ابتلائی بود از حضرت عزت ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی

آب و ماهی گرفتندی و چون روز شنبه بگذشتی بر فتندی و تا شنبه دیگر ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از سر جهل يَفْسُقُونَ بیرون میروند از دائره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار می دیدند و صید کردن مشکل بوده و صبر کردن دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر متمسک جسته در طلب چاره آن کار بودند تا آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران حوضها بریدند و در شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و دامها و شست راه و نصب کردندی تا ماهیان آنجا ماندندی و در روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده و از سر تعظیم سبت در گذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر فعل بودند و گروهی ایشان را نهی می نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را بر ملامت می کردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب خبر آن را چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشان است در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواهی از ما و حفص معذرة بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرت است از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجب است ما ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنان را که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنان را که ستم کردند بصید ماهی بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج می شدند از فرمان برداری و در فرقه متوقفه خلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آنهنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم ما مر ایشان را که كُونُوا قِرَدَةً گردید بوزنگان خَاسِئِينَ دور شدگان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنه نموده میان خانها حجابی و دیواری کشیدند و دری بمحله خود نشانده راه آمد و شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده و هر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی و جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودند روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند بخت نصر با بعضی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فرس ایشان را امیر جانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا بقیامت باقی هست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است مر کافران را وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار است هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه گناه نکرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند بدین موسی علیه السلام متدین شده بتغییر حال ایشان راه نیافته یا مراد آنهااند که بحضرت پیغمبر ما علیه السلام ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآنحضرت علیه الصلوة والسلام گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ به نیکوئیهای چون علو و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون شدت فقر و مصایب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشان را در نعمت شکر میبایست کرد و بطر و استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند ید الله مغلولة پس محک اعتبار تمام عیار نکو بیرون نیامدند بیت

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمدند صالحان را خَلْفٌ پس آیندگان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آن را از پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این جهان فرو تر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه

علیه الصلوة والسلام را حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند و یقولون سیغفر لنا و میگویند زود باشد که بیامرزند ما را گناهان ایشان آن بود که گناه و وزر ایشان
ب و جرم ست ایشان برونا آمرزیده میشود و ایشان باز رشوت الکناوی و ان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله همان
متاع دنیا مثل آن که خواسته دیگر در حرمت یاخذوه فرا میگیرند آن را و آن را بر آن نمی شکنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام
الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده است از ایشان میثاق الکتاب عهدی که در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق
مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان است
و درسوا و خوانده اند ما فیه آنچه در وی است و این حکم در وی دیده اند والدار الاخرة و سرای دیگر یعنی بهشت خیر بهتر است از
دنیا للذین یتقون مر آنان را که پرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی در کتاب
که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا والذین یمسکون بالکتاب و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مومنان اهل کتاب اند که
دین با سلام آورده اند واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که
نماز ستون دین است و قائمیت دین موقوف بر اقامت آن نظم خانه دین خود نشاید خدایی :: بر ستون نماز کرد بنایی :: بیشکی با ستون بجایی بود
خانه دین چو بی بنا بود انا بدرستیکه ما لا نضیع ضایع نمیکنیم اجر المصلحین مزد کار اصلاح آرندگان کردار خود را تمام بدیشان رسانیم
و اذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد برای یهود زمانی که جون بکندیم و برداشتیم کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گوئی که کوه سایه
ابی است بر سر ایشان و ظنوا و دانستند انه واقع بهم آنکه کوه فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند پس خدا تعالی از بن خبر داد
و خذوا ما آتیناکم که بگیرید آنچه داده ایم شما را از احکام بقوة بجد تمام واذکروا و یاد کنید ما فیه آنچه در وی است از اوامر و
نواهی لعلکم تتقون شاید که پرهیزکاری کنید و از جمله متقیان باشید و اذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی آدم
از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان را و اشهدهم و گواه گردانید ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان
یعنی با قراری که کردند بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه تعالی
ذریت آدم را بیرون آورد و بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابناء از آباء و ذکر آدم ع نکرد چه همه کس را معلوم است که همه بشر اولاد او است و همه از صلب او
بیرون آمده اند حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان
و آن وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است
در ولایت هند و بعد از خروج آدم ع بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر قضا که بر در بهشت
است و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم را علیه السلام از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خرد و زرد و بعضی میگویند که سفید
و گروهی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم ع یکبارگی بوده نه بر وجه توالد
و تناسل روی نموده و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شهدنا گواهی
دادیم بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت آدم ع بلی گفتند حق سبحانه ملایکه را گفت گواه باشید ملایکه گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبری است که حق
سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت آدم ع گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت که انا کنا
بدرستیکه ما بودیم عن هذا از این اقرار غافلین بی خبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما اشرک جز این نیست که شرک آوردند آباؤنا
پدران ما من قبل پیش از ما وکنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی
ما را و معذب میسازی بما فعل المبطلون بانچه کردند آن کج روان و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند
این سخن از ایشان مسموع نشود زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علا بر هر احدی از ذریت آدم علیه السلام واقع شده و پس تقلید دیگری در شرک
عذر نشود در پیش این آیه مذکر عهد الست است تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و آگاهی هوشمندان بیدار دل را از آن سؤال و جواب غافل نیستند
بیت الست از ازل همی آید بگوش :: بقربا د قالوا بلی در خروش :: در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی
یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رح فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی خواجه بود از روز

شب در میانه و صوفی در همان روز است نظم روز امروز است ای صوفی و شان :: کی بود از وی و از فردا نشان :: انکه از حق نیست غافل
یکنفس :: ماضی و مستقبلش حالست و بس :: از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست چگونه جواب دهد
پس سر مخاطب و مجیب فنایت نازک است بیت تو در میانه هیچ نه هر چه هست اوست :: هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وکذلک و همچنانکه
بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا می سازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبیر کنند در آن ولعلهم یرجعون و شاید
که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که آتیناه دادیم او را آیاتنا علم
آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس که امیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و طمع داشت
که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه ع مبعوث شد امیه از روی حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود در طرف نهاد و کما قال فانسلخ منها
پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس در پیوست شیطان با او در پی وی شد و
فرمود فکان پس گشت آن داننده آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند آنکس ابو عامر راهب بود که پیغمبر علیه الصلوة والسلام او را فاسق
نهاد او سازی بنای مسجد ضرار بود صفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده بعد انکار کرد
و مرد کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود و اسم اعظم میدانست و در محلی که موسی ع
با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی ع و قوم او دعای بد کند و او اول
ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی ع و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند
ولو شئنا و اگر میخواستیم ما لرفعناه بر آینه بر میداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه
که منازل ابرار و مساکن اخیار است ولکنه ولیکن او بواسطه دنیا و نعمت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بحضیض ذالت مال و اتبع
و پیروی کرد هویه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب مانند صفت سگ است در خساست حال
ان تحمل اگر حمله کنی علیه بر وی و برانی او را یلهث زبان از دهن بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری او را و نرانی یلهث همان زبان از دهن بیرون کند
معنی آنست که راندن سگ و ناراندن و یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز بهیچ حال و اشت که بهیچ وجه از دناءت و خساست
خود بگذشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتیکه متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که بر وی سوار بود
با وی بسخن در آمد که از این راه برگرد و از این عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید اگر از
جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر بندد عشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیس برابری دهد نظم و قال
رباعی آن زیری از صومعه در دیر گبران بکشی :: وین را کشتی از بتکده سر حلقه مردان کنی :: چون و چرا در کار تو عقل بوبکر کی رسد :: فرمانده مطلق توئی هر حکم
خواهی آن کنی ذلک این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ می شمردند
آیتهای ما را که قرآن است و این گروه کفار مکه اند فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت
کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بوده اند پس میفرماید که قصه بلعم برابر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لعلهم یتفکرون شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن وفا کند که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم بد مثلیست مثل آن قوم
الذین کذبوا بایاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان و انفسهم و نفسهای خود کانوا یظلمون
بوده اند که ستم میکردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود
فهو المهتدی پس او راه یافته است ومن یضلل و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون ایشانند
زیان کاران در هر دو سرای ولقد ذرأنا و بدرستی که آفریدیم ما لجهنم برای دوزخ کثیرا من الجن والانس بسیاری از دیوان و آدمیان
که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشان را دلهاست
که مطلقا لا یفقهون بها در نمی یابند بدان هیچ حقیقتی و دریافتی زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و
انابت پاک نمیسازند و لهم اعین و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه لا یبصرون بها و نمی بینند بآن حق تجلی بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات

می کردند و لهم آذان و مر ایشان را گوشهاست که هیچ روی لا یسمعون بها سخن حق آن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و موعظه قرآنی را استماع
نمیکنند اولئك آنگروه در آنکه مشاعر خود را متوجه با اسباب عیش دارند و مقصود لذت خاکی شمارند کالانعام مانند چارپایانند که همت ایشان خور و خواب
است [illegible] بنعیم باقی و لذت دائمی نمیرسند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند [illegible]
اند بر مقتضی [illegible] اولئك آنگروه که یاد کرده شد هم الغافلون ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که
[illegible] مساوی نیست چه آدم هم روحانی است و هم جسمانی هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملائکه فاضلتر
و اگر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل ست و درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکست نصیبی از دیو : ترک دیوی کن و بگذر
از فضیلت ملک ولله الاسماء الحسنی و مر خدا راست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است
که هر کس حفظ آنها کند دخل الجنة در این باب وارد شده و در معالم التنزیل آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدا را در نماز باسم الله یاد کرد و باسم رحمن
نیز بخواند ابوجهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیار است
و همه نیکوست و او را بدان اسمای بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را صفات نیکوست چون عدل و احسان و [illegible] رحمت [illegible] و امثال آن پس او را بدان
اوصاف بستائید و گفته اند تخلقوا شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وذروا الذین و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل یلحدون
میل میکنند یعنی کج میشوند فی اسمائه در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم
و یا ابیض الوجه می گفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت العلل میخواندند و گفته اند الحاد و اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از
الله و عزی از عزیز و منات از منان سیجزون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانوا یعملون جزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون
ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وممن خلقنا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت امة گروهی
اند که ایشان یهدون بالحق راه می نمایند بحق و به یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و متابعان ایشانند
والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی
اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون از جائی که ندانند یعنی هرگاه که گناهی بکنند نعمت ایشان را زیاده گردانیم
تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطای بر بهشت و نسیان شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری از دل
ایشان فراموش میگرداند تا قلیله مستحق عقوبت شوند و املی لهم و زمان دهم مر ایشان را یعنی پس بگیریم ایشان را ان کیدی بدرستی که کید
من متین سخت است کید علمی را گویند که خفیه باشد پس استدراج را کید گفت که در ظاهر احسان و در باطن خذلان است [illegible]
که شبی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بکوه صفا بر آمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار می ترسانید یکی از صنادید قریش
[illegible] و فاروق و مرتضی را رخ دید گفت آیا این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که اولم یتفکروا آیا فکر نکردند این معاندان و
[illegible] ما بصاحبهم نیست یار ایشان یعنی محمد را من جنة هیچ نوع دیوانگی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوی
محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید ان هو نیست او الا نذیر مگر بیم کننده از عذاب الهی مبین
پیدا و هویدا بیم کردن اولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها والارض و در ملکوت
زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض کوه است و جبال و اشجار وما خلق الله و نگریستند در آنچه آفرید خدای من شیء
از هر چیز که تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وان عسی و در نظر نکردند در آنکه شاید ان یکون آنکه
قد اقترب به تحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید که اجل ایشان نزدیک رسیده باشد که پیش از
وقوع فوت حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش که اجل فراز سد تنگ
وایام عنان بستاند از چنگ : بر مرکب فکر خویش برزین : مردانه در آی در ره دین : فبای حدیث پس بکدام سخن بعده بعد از
قرآن یؤمنون ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجامع مبانی صورت و معنی است
من یضلل الله هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند و بقرآن نگرود فلا هادی له نیست هیچ راه نماینده که او را براه آرد و یذرهم

و میگذارد

و میگذارد خدای تعالی گمراهان را فی طغیانهم در گمراهی ایشان یعمهون سرگردان و متحیر میگردند بیت تا نگردد رهنما توفیق حق
مطلقا [illegible] و منزل نرسند گروهی از قریش و جمع آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم کی خواهد بود و این سوال امتحان
بود زیرا که میدانستند که بجز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که یسئلونك می پرسند ترا عن الساعة از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم
و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم شود یا حساب خلایق در وی یکم از ساعتی وقوع یابد یا بزودی بدان وجه زی نزدیک خدای ساعتی
باشد و بر تقدیر سوال میکنند که ایان مرسیها کیست بپای کردن و پدید آوردن او قل بگوای محمد انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور ساعت
عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یجلیها آشکار نکند امر قیامت را لوقتها در وقت او
الا هو مگر او که داناست بدان ثقلت گرانست و پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است دانستن آن فی السموات والارض در آسمانها و زمین یا هیبت
و اثر قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه و ثقلین گران است از جهت هول و هیبت آن گوییا که حکمت در خفای او این است لا تأتیکم نمی آید شما را قیامت الا
بغتة مگر ناگهان یسئلونك می پرسند از تو گوئی آن را وقت آن را بدان وجه که کانك گوییا که تو حفی عنها مهربان و دوست میداری سوال این
و حال آنکه تو کاره ای از این سوال چه معرفتی بآنچه مخصوص حق سبحانه است کسی نمیداند قل بگو و تکرار وی تاکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت
عند الله نزدیک خدای است ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که آن را جز حق تعالی نمیداند [illegible]
گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی خرید کنیم و در گرانی بفروشیم و بدان سود کنیم آیت آمد که قل لا املك
بگو نمیتوانم لنفسی از برای خود نفعا جز منفعتی ولا ضرا و نه دفع مضرتی الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای و مراد ازان تعلیم [illegible] ولو کنت اعلم
بودمی من که بی تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هر آینه بسیار طلب کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت وما مسنی
السوء و نرسیدی بمن از بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت ان انا نیست من الا نذیر مگر بیم کننده منکران را بعقاب و بشیر مژده دهنده
لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند [illegible] هو الذی خلقکم او است یعنی خدای تعالی آنکس است که بیافرید شما را من نفس واحدة
از یک تن که آدم علیه السلام است وجعل منها و بیافرید از جسدوی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجها جفت او را که حواست و این آفریدن جهت آن بود
که لیسکن الیها تا آرام گیرد آدم [illegible] فلما تغشاها پس آن هنگام که پوشید آدم علیه السلام حوا را یعنی خلوت کرد با وی حملت
بار گرفت حوا حملا خفیفا باری سبک که آن نطفه آدم علیه السلام بود در رحم او فمرت به پس میگذشت بآن بار یعنی می آمد و میرفت فلما اثقلت
پس آن هنگام که گران شد حوا هم بآن بار یعنی در شکم و بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا هم گران بار گشت دعوا الله بخواندند آدم و حوا خدا را ربهما که پروردگار
ایشان است و گفتند خداوندا لئن آتیتنا اگر بدهی ما را صالحا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لنکونن هر آینه باشیم ما من
الشاکرین از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجید و قول آن است که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم
تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت معلوم نیست ابلیس گفت
شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت حال ماجرا با آدم در میان آورد آدم نیز اندیشه
ناک شد و ابلیس بار دیگر خود را بصورت دیگر با ایشان ظاهر کرد و از سبب ملال حال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم
و مستجاب الدعوه ام از خدای در خواهم که این حمل را مثل شما بشری درست خلقت گرداند و خروج او با آسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس
در میان ملائکه حارث بود و حوا هم این غریب را قبول کرد فلما آتاهما پس آن هنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صالحا فرزندی صالح الجسم و تندرست
جعلا له گردانیدند آدم و حوا هم برای خدای شرکاء همتایان یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را به عبد الحارث
بعضی در اینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما آتاهما اولادهما صالحا جعل اولادهما شرکاء و بعضی بر آنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزند شایسته
ایشان غیر را شریک حق ساختند در عبادت حفص شرکاء میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدا را فیما آتاهما در آنچه داد اولاد آدم
و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد پیغمبر که خدای او را از جنس او یعنی قرشی و عربی
[illegible] و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندان شایسته دهد شکر گذاری و سپاس داری قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند [illegible]
داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس بزرگ است خدای و پاک عما

يشركون از آنچه براي او انباز ميگيرند در عبادت يا وصفي و اولاد و در قول اول ضمير يشركون شامل است مر همه مشركان را ايشركون آيا انباز ميگيرند و عبادت
من ما لا يخلق شيئا آنچه را كه نيافريند چيزي و قدرت ندارد بر خلق شيئا وهم يخلقون و حال آنكه آن انبازان كه ميگيرند ايشان آفريده شده اند
خالق نتوانند بود و بي شبهه ولا يستطيعون و نميتوانند بتان لهم براي پرستندگان خود نصرا ياري دادني در جر منفعت ايشان و باز داشتن رسيدن مضرت
از ايشان ولا انفسهم و نه نفسهاي خود را ينصرون ياري ميدهند در دفع كسي كه ايشانرا ميشكند يا بالواث و اوراث آلوده مي سازد وان تدعوهم
و اگر بخوانيد شما اي مسلمانان مشركان را الى الهدى بسوي دين اسلام لا يتبعوكم متابعت نكنند شما را سواء عليكم يكسان است بر شما ادعوتموهم
آنكه بخوانيد ايشانرا و دعوت كنيد بدين حق ام انتم صامتون يا آنكه شما خاموش باشيد اين آيت خاص است بقومي از كفره چون ابوجهل
و متابعان او كه از قبول دعوت حق محروم شده اند ان الذين تدعون درستي كه آنانكه شما مي پرستيد اي مشركان من دون الله بجز خداي و ايشانرا
آلهه نام نهاده ايد عباد بندگانند يعني مملوك و مسخر امثالكم مثل شما يعني ايشان نيز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدير حق اند فادعوهم
پس بخوانيد ايشانرا و چون بخوانيد فليستجيبوا لكم پس بايد كه اجابت كنند مر شما را ان كنتم صادقين اگر هستيد شما راستگويان در آنكه ايشان
آلهه اند و آلهه بحق آنست كه دعاي بنده و نداء پرستنده خود را اجابت كند الهم ارجل آيا مر اين بتانرا پايهاست كه در مهمات خود يمشون
بها ميروند بآن چنانچه شما ميرويد ام لهم ايد يا ايشانرا دستهاست كه چيزي را يبطشون بها بگيرند بآن چنانچه شما ميگيريد
ام لهم اعين يا ايشانرا ديدهاست كه مرئيات را يبصرون بها به بينند بدان چنانچه شما مي بينيد ام لهم اذان يا مر ايشانرا گوشهاست
كه مسموعات را يسمعون بها بشنوند بدان چنانچه شما مي شنويد يعني خود قائليد كه ايشانرا پاي روان و دست گيران و چشم بينا و گوش شنوا نيست
و شما را هست پس شما بدينها از ايشان فاضلتر باشيد و غايت جهل است كه فاضل مفضول را پرستد اين آيت در اثبات جهل كفره است و ايشان بعد از الزام حجت
بر ايشان تخويف كردند حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام را بالهه خود و گفتند خدايان ما را نكوهش مكن كه مبادا آفتي بر تو رسانند حق تعالى فرمود كه قل
ادعوا بگو اي محمد كه بخوانيد شركاءكم انبازان خود را كه براي خدا ساخته ايد و همه يار شويد در عداوت من ثم كيدون پس بكوشيد در آن
مقداري كه توانيد در ايصال مكاره بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهيد و بكنيد آنچه خواهيد كه من واثقم بحفظ و حمايت الهي و از مضرت مكر شما
نمي انديشم بيت اگر هر دو جهانم خصم گردند × نترسم چون نگهبانم تو باشي ان ولي الله درستي كه يار و متولي كار من الله است الذي
آنكه نزل الكتاب فرو فرستاد قرآن را كه حامي بندگان حق است وهو يتولى الصالحين و خداي دوست دارد و كارساز بندگان
شايسته را والذين تدعون و آنانرا كه شما ميخوانيد و مي پرستيد من دونه بدون خداي لا يستطيعون نميتوانند نصركم ياري دادن شما را
ولا انفسهم و نه نفسهاي خود را ينصرون ياري كنند بوقت قصد كسر ايشان وان تدعوهم و اگر بخوانيد اي مومنان كافران را الى الهدى
بدين است كه راه انبيا و اوليا است لا يسمعوا نشنوند بسمع قبول وتريهم و مي بيني تو اي محمد ايشانرا كه بديدهاي ظاهر ينظرون اليك نگرند
بسوي تو وهم لا يبصرون و حال آنكه ايشان نمي بينند ترا بديده بصيرت و بحقيقت تو بينا نيستند پس اگر ترا مي بينند بصورت بسبب معني نمي بينند
سلطان محمود غازي از شيخ ابوالحسن خرقاني قدس سره پرسيد كه سر اين سخن چيست كه سلطان العارفين قدس سره فرموده كه هر كه بايزيد را ديد آتش
دوزخ بروي حرام شد و حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام را ابوجهل و ساير كفار و يهود و منافقان ميديدند حضرت شيخ فرمود كه اين دين را هيچ كس
ظاهر ممكن معلوم است كه حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام را در زمان ايشان چند كس ديده باشند و در وقت بايزيد چند كس ديده باشند و بجمال او بينا شده باشند
بيت براي ديدن روي تو چشمي دگر بايد × كه اين چشمي كه من دارم جمالت را نمي شايد × خذ العفو اين آيت جامع مكارم اخلاق است پيغمبر بايد كه فرا
گير آساني را در كار مردمان و مجوي از ايشان كاري كه شاق باشد بر ايشان يا بگير صفت عفو را و از سر گناهكاران در گذر يا فرا گير فضل اموال ايشانرا و آنچه بدينسان آسان
باشد صدقه دادن و برين معني نزول آيت قبل از وجوب زكوة بوده باشد وامر بالعرف و بفرماي ديگرانرا به نيكوئي بعد اقوال و افعال گفته معروف خصلتي
است كه آنرا عقل پسندد و شرع قبول كند واعرض و روي بگردان عن الجاهلين از نادانان و سفيهان و ستيزه مكن با ايشان ابوحمزه بغدادي قدس سره
فرموده كه نفس جاهل ترين جاهلانست و او سزاوارترست بآنكه از وي اعراض كني در كشاف آورده كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام بعد از نزول اين آيت
از جبرئيل ع پرسيد كه حقيقت اين سخن چيست جبرئيل ع فرمود كه پروردگار تو ميگويد كه پيوند كن با كسي كه از تو ببرد و عطا ده آنرا كه ترا محروم سازد و عفو كن از آنكه
بر تو ستم كند و في نفس الامر جمله مكارم اخلاق همين است حكيم سنائي فرمايد بيت هر كه زهرت دهد بدو ده قند × وانكه از تو برد بدو پيوند × واما

ينزغنك

ينزغنك هر گاه كه بر انگيزاند و از جاي ببرد ترا صورت خطاب با آنحضرت عليه الصلوة والسلام است و اما مراد امت اند هر يك از امت را ميگويد كه چون
از جاي بر انگيزاند ترا من الشيطان از جهت ديو نزغ از جاي بردني و آن در حالت غضب تواند بود يا اگر شيطان وسوسه بتو رسد فاستعذ بالله
پس پناه گير بخداي از شر او انه سميع درستي كه خداي شنونده است آنرا كه بزبان گوئي عليم و داننده است آنرا كه در دل داري ان الذين اتقوا
بدرستي آنانكه پرهيز كردند از شرك و معاصي يا بترسيدند از حق اذا مسهم چون برسد بديشان طائف وسوسه من الشيطان از ديو سركش تذكروا
ياد كنند خداي را و از وعيد او بر انديشند فاذا هم مبصرون پس ايشان بينندگان باشند راه صواب را و بدان مساوي وسوسه شيطان از خود دفع
كنند و نظر بحق كنند واخوانهم و برادران كفار كه شياطين اند يمدونهم مي كشند كافران را في الغي در گمراهي و غوايت از چشم ايشان
مي آرايند ثم لا يقصرون پس باز نمي ايستند از اضلال ايشان و دست تصرف از ايشان كوتاه نمي كنند واذا لم تأتهم و چون نياري
اي محمد بكافران بآية آيتي از قرآن متعارف طلب ايشان قالوا گويند لولا اجتبيتها چرا بهم نبافتي و بر نگزيدي آن آيت را از پيش خود و بميان
آورده كه اهل مكه بر سبيل تعنت آيتهاي قرآني مي طلبيدند چون در نزول آن تاخيري واقع شدي از روي استهزا گفتندي چرا احداث و انشا نكردي
چنانچه ديگر آيتها را اين آيت نازل شد و امر آمد كه قل بگوي اي محمد انما اتبع جز اين نيست كه من پيروي ميكنم ما يوحى الي آن چيز را كه وحي كرده
ميشود بمن من ربي از آفريدگار من و مرا هيچ باعث نه و ساخته نه قرآن هستم هذا اين قرآن بصائر دليلها و حجتها است كه بدان حق ديده
و صواب در يافته شود من ربكم فرود آمده از پروردگار شما وهدى و راه نماينده است ورحمة و بخشايش و يا بادي رحمت است لقوم يومنون
براي گروهي كه ميگروند بخداي و رسول وي در اسباب نزول آورده كه جواني انصاري در عقب رسول صلى الله عليه وسلم نماز ميگذارد و در پي آنحضرت تمام قرائت
ميفرمود و نيز ميخواند اين آيت آمد كه واذا قرئ القران و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا له پس بشنويد مر آنرا وانصتوا و خاموش
باشيد با امام تلاوت مكنيد لعلكم ترحمون شايد كه رحمت كرده شويد ظاهر لفظ مقتضي وجوب استماع قراءت است هر جا كه خوانند اما عامه
علما بر آنند كه در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصات است براي خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل مي باشد بر آيتي از قرآن واذكر ربك
و ياد كن اي محمد ربك پروردگار خود را في نفسك در دل خود تضرعا بزاري وخيفة و بترسكاري زاري باميد فضل و ترسكاري از بيم عدل او
ودون الجهر من القول و بخوان او را خواندني فروتر از آواز بلند و آشكارا يعني ميان سر و جهر بالغدو در بامداد والآصال و شبانگاه مراد
دوام ذكر است يا اكثر مداومت فضل و اشرف اوقات شبانروز است ولا تكن و مباش خطاب با حضرت رسالت پناه است و مراد امت اند يعني مباشيد
من الغافلين از جمله بي خبران از ذكر خداي اگر چه ظاهر خطاب بآنحضرت عم است اما در حقيقت خطاب بجميع امت وست كه پيغمبر مايد كه از حق غافل مباشيد
و بعضي برين است كه تحت اين خطاب در آمده اند همه كساني كه از خداي تعالى الخاص باين ذكر نموده بسعادت شهود و حضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهي مشرف شده
اند و ذكر و طاعت ايشان دايم در دل است و ظاهر نيست چون طريقه سلسله خواجهاي نقشبند قدس الله اسرارهم آورده اند كه كفار مكه تعظيم سجود نميكردند و سجده منفور بود
بعز فرموده ميگفتند انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا حق سبحانه ميفرمايد كه اي محمد اگر كافران از سجود من سركشي ميكنند ان الذين درستي كه آنانكه از ملائك ملأ اعلى كه هستند
عند ربك نزد پروردگار تو يعني مقربان بارگاه عزت لا يستكبرون گردن نمي كشند عن عبادته از پرستش حق ويسبحونه و به پاكي ميستايند
او را از آنچه لايق حضرت او نباشد وله يسجدون و مر او را خاص سجده ميكنند بتعريض مشركان است و اين آيت سجده است و بعد از تلاوت اين آيت سجده مي بايد كرد
در چهارده موضع است از قرآن و خلاف در دو موضع يكي در آخر سوره حج و بمذهب امام شافعي و امام احمد رح سجده است و بمذهب امام اعظم رح سجده
نيست و دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح هست و بمذهب باقي ائمه نيست و نزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غير نماز واجب
است در حال اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه ديگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نه و حضرت شيخ قدس سره در فتوحات اين را
سجده ملائكه گفته و فرموده كه ساجد را بايد كه درين سجود از خصايص ملكي فيضي خاص حاصل گردد تا حقيقت اين سجده را دريافته باشد چنانكه فرمود
اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور چهره ميگشايد و رمز فاعني على نفسك بكثرة السجود از منظره شهود رو مينمايد سجده طاعتي است
خاص اهل حضوري است زيبنده بر مفارق اهل اخلاص بيت زينت تو بس كمر بندگي × تاج تو در سجده و سر افكندگي × شرم تو باد كه بالا
و پست × سجده طاعت بردش هر چه هست × تو كني از سجده او سركشي × به كه از اين شيوه قدم در كشي × و حضرت شيخ الاسلام قدس سره
فرموده كه سري كه در سجودي نيست كفچه بازاوست و كفي كه در وجودي نيست كفچه بازاوست ونعم ما قال رح بيت

سورة الانفال مكية وهي خمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يسئلونك مى پرسند ترا اى محمد عن الانفال از حكم غنيمت هاى كفار كه اين غنيمت حلال است يا نى در روايت آورده كه اهل بدر در غنايم اختلاف كردند جوانان
دعوى كردند که ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و معاون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید و گروهی از مهاجر و انصار دعوی اجر آخرت
داشتند بالآخره از جناب نبوت مآب عليه الصلوة والسلام استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال بگوی ای محمد که حکم غنیمت لله مر خدا راست
والرسول و فرستاده او راست که بامر او قسمت میکند بر هر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید واصلحوا
ذات بينكم آنچه میان شماست بمواسات و با یکدیگر عبادة بن الصامت رض فرموده که این آیت در باب ما و اهل بدر فرود آمده که در
غنیمت اختلاف کردیم و خلاف ما از نسبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن را برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما
اختلاف های خود را باصلاح آوردیم واطيعوا الله و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم و غیر آن
ان كنتم مؤمنين اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان کامل الذين
آنانند که اذا ذكر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت بترسد قلوبهم دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت
لایزال او و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال و واذا تليت وچون خوانده شود عليهم بر ایشان آياته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم
ایمانا زیاده کرده آن آیت ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای
منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید و در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان
هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوری است که بقدر وسعت روزنه دل مؤمن می تابد پس چون قرآن را ارباب قلوب خوانند روزنه
دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وعلى ربهم و بر پروردگار خویش
يتوكلون توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و معدوم شده مغمور شد او را پروای ما سوی نماند
غیر حق بدیده شهود او در نمی آید بیت هر که در بحر مستغرق بود * فارغ از کشتی و از زورق شود * غرقه دریا بجز دریا ندید * غیر دریا هست هیچ نا دید
الذين واین مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يقيمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه
روزی داده ایم ایشان را ينفقون نفقه میکنند اولئك آن گروه که اعمال قلب از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع
کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا بایمان درست و راست ابن عباس رض فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم
مر این مؤمنان را درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است ومغفرة و آمرزشی مر تقصیرات
ایشان را ورزق كريم و روزی پاک که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف زوال و حساب امام قشیری رح فرموده که رزق کریم آن است که مرزوق
را از شهود رازق باز ندارد مثنوی تو ز روزی ده بروزی واجمان * از سبب بگذر مسبب بین عیان * از سبب ...
ز اسباب و سایط ... دیده چون اکمل بود * فرع بیند دیده چون احول بود * آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز
بوده و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمود جبرئیل عم بیامد و حضرت علیه الصلوة والسلام را خبر داد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام
حال مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته
ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاده خود با کاروان از پی راه دیگر رفته و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم مکه مدد کاروان
بیرون آمده و متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در وادی ذفران بود که جبرئیل عم بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در مدارک آورده که آنحضرت علیه الصلوة
والسلام صحابه را فرمود که ... العير احب اليكم ام النفير شما ملاقات کاروان را دوست میدارید یا مقاتله کافران را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم
اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از این سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام
فرمود گویا که بکشتنگاه قوم نظر میکنیم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنجا که
آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا افتای این موضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد

كما اخرجك ربك چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو من بيتك از خانه تو که مدینه است برای جنگ با کفار بالحق براستی و صواب وان
فريقا و بدرستی که گروهی من المؤمنين از گروه مؤمنان لكارهون هر آینه کاره بودند خروج بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت سفر و بی سلیقگی آلات
حرب نه مخالفت يجادلونك جدال میکنند با تو في الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبين بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجب
است یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میبودند كانما يساقون گویا رانده می شوند الى الموت بسوی مرگ وهم ينظرون
و گویا که ایشان می نگرند با سباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بود و چه تمام لشکر سیصد و سیزده نفر بودند
و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ يعدكم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای احدى الطائفتين یکی از
از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که انها لكم آن طایفه شما را است وتودون و شما دوست میدارید ان غير ذات الشوكة
آنکه غیر خداوند شوکت و صلاح یعنی کاروان تكون لكم باشد شما را چه شنیده اند که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار نهصد و پنجاه
مرد اند پس شما آسان تر را میخواستید ويريد الله و میخواهد خدای ان يحق الحق که ثابت گرداند حق را بكلماته بآیاتی که در باب محاربه نازل
فرستاده یا بوعده های فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته ويقطع و ببرد و برکند دابر
الكافرين بنیاد کافران و مستاصل سازد معاندان را ليحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا بنصرت و مدد پیغمبر خود را ويبطل الباطل
و زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد معاندان را و ام مشرکان را ولو كره المجرمون و اگر چه کراهت دارند و کاره باشند آنرا کافران اذ تستغيثون ربكم
و یاد کنید آنرا که فریاد رسی میخواستید از پروردگار خود و میگفتید اغثنا يا غياث المستغيثين رب انصرنا على عدوك و گفته اند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام دعا
میکرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فاستجاب لكم پس اجابت کرد خدای مر شما را انی ممدكم بآنکه مدد کننده
ام شما را بالف من الملئكة بهزار تن از فرشتگان مردفين از پی یکدیگر آیندگان مراد از این الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند و جبرئیل
ایشان بود و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رح نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و
... وما جعله الله و نگردانید خدای این امداد را الا بشرى مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت ولتطمئن
به و تا آرام گیرد بدان قلوبكم دلهای شما و از بس قلت و ذلت از شما دور شود وما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزد
خدای نه از ملائکه و غیر ایشان ان الله عزيز بدرستی که خدای غالب است و دوستان خود را بنصرت میرساند حكيم داناست کار بهت و دشمنان را مقهور سازد
اذ يغشيكم النعاس و یاد کنید آنرا که کشید در سر اپای شما خوابی سبک اصحاب کرام رض آن شب که روز التقای فریقین خواست بود و دغدغه عظیم دست داد جهت
آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت امنة منه برای ایمنی حاصل از وی
و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز جنابت گذارید بعضی محدث شده و برخی جنب و آب ندارید و پای ما در
ریگ فرو میرود و کافران در زمین سنگ و بر آب قادر و شما مسکین شده که ما فرستادگان خدائیم و حبیب در میان ما است این چگونه باشد حق تعالی در آن محل باران فرستاد
چنانچه فرموده وينزل عليكم و فرو فرستاد بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان ماء آبی ليطهركم به تا پاک گرداند شما را از حدث و جنابت
عنكم و ببرد از شما رجز الشيطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشود آورده اند که باران چندان ببارید که وادی روان شد پس صحابه کرام
غسل کردند و وضو ساختند و چهار پایان خود را آب دادند و ریگ که در میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و وسوسه زایل گشت وليربط و تا ببندد على
قلوبكم بر دلهای شما امید واری بلطف حضرت باری ويثبت به و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الاقدام قدمهای شما را یعنی چون باران
بر زمین ریگ آمیز بارید آن را استحکام داد پس قدمهای مؤمنان مستحکم شد و در زمین سنگ منزل کفار بود و لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد از ثبات قدم در حرب
اذ يوحي ربك یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو الى الملئكة بسوی فرشتگان که بمدد مؤمنان آمده بودند مضمون وحی آن بود که انی معكم بدرستی که من
با شما ام در امداد و اعانت یا ناصر و نگاهدار شما ام که از شر دشمن فثبتوا الذين امنوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه
با کافران و صحیح آنست که بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان می رفتند و میگفتند بشارت باد که شما را خدای
شنید و خدای یار شما است و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت شما ... باشند که ای فرشتگان شما بشارت دهید که سالقی
زود باشد که در افکنم في قلوب الذين كفروا در دلهای آنانکه حق را پوشیدند الرعب ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فوق الاعناق

[illegible]

فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بزنید گردنهای ایشان یعنی ... ایشان امام واحدی از امام ابن الانباری رح نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند ...

که در ضرب قصد کدام عضوی می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی بر سرهای ایشان ...

کافران كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان ... مراد تمام دست و پای است ذَٰلِكَ این زدن ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت

کردند خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَن يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای

شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفت کنندگان در دنیا بگرفتاری و بآخرت بخواری ذَٰلِكُمْ این است عقوبت شما ای کافران فَذُوقُوهُ

پس بچشید آنرا عاجلاً وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی که مر کافران راست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه گرویده اید

إِذَا لَقِيتُمُ و چون ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شدند زَحْفًا انبوه و در هم پیوسته برای حرب فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مکردانید بدیشان پشتها

یعنی بر مگریزید ... اول اسلام بود که یک مومن را از ده کافر ... آیت الآن خفف الله عنكم ...

[illegible]

سخت عقوبت است هرکسی که صبر ظلم و متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوْٓا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِيْلٌ آنرا که شما اندک بودید مُّسْتَضْعَفُوْنَ در
بیچارگان فِي الْاَرْضِ در زمین مکه تَخَافُوْنَ می ترسیدید از آن اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ که بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه
بیرون آیید مشرکان عرب بر شما غارت آرند فَاٰوٰىكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه وَاَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهٖ بیاری دادن خود با مظاهرت
انصار یا باعانت ملایکه در روز بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از غنایم پاکیزه که پیش حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ تا شاید که شما سپاس
گذارید برین نعمتها امام ثعلبی رح فرموده که بعضی از صحابه رض سخنان از پیغمبر علیه السلام می شنیدند و در فضای آن می گفتند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان می
بردند [illegible] يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُوْنُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار سر
وحی ایشان است چون پیغمبر علیه السلام ابولبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب بیرون آمدن از حصار مشاورت نمودند و گفتند که محمد علیه السلام با ما چه خواهد کرد او
ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بیرون آمد و بمسجد پیغمبر علیه السلام در آمد و خود را بستون مسجد بست
توبه او در قبول افتد این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت مکنید با خدای در ترک فرایض و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُوْنُوْٓا اَمٰنٰتِكُمْ و خیانت مکنید
در امانتها که میان یکدیگر دارید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است وَاعْلَمُوْٓا
اَنَّمَآ اَمْوَالُكُمْ و بدانید که مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنت اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شما را
بر وقوع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را از فتنه گفت [illegible] بخلاف حکم خداوند [illegible]
بیت جان و جگر که در بند مال و فرزند اند ÷ نه عاقلند که طفلان با خرد مندند وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای عِنْدَهٗٓ نزدیک وست اَجْرٌ عَظِيْمٌ
مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بگذارید يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه باور دارندگان اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی
را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَّكُمْ بسازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا فارقی که بدان جدا شود مبطل از محق یا روشنی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان
حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از مخطورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد
و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی فاصله کند بر شما یا سر جلال خود و بعض کلی را از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید وجود
و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که معنی آن است که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشید در ذات و صفات و افعال
که در افعال حق فانی شده و ذات و صفات و در صفات حق مستهلک گشته بیت گم شده چون سایه در آفتاب ÷ یا چو بوی گل در اجزای گلاب
وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و در گذراند از شما سَيِّاٰتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را یعنی گناهان کبیره شما را بتوبه یا بمشیت خود از سر جرایم
شما درگذرد وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون جابر [illegible] هجرت شده و صحابه رض عزم مدینه فرمودند [illegible]
و علی رض کسی در خدمت سید عالم علیه السلام نماند قریش ازین حال مترود شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمده در باب
استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزنه آب و نان بوی می باید داد تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید
و گفت اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بشنوند [illegible] و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند
و دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد رود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته وی میشوند جمعی کثیر را فریب دهد و بیاید و با شما محاربه
نماید ابوجهل لعن الله علیه گفت که رای من آن است که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس انتخاب [illegible] باتفاق در ریزند خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم
با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضرورت بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای این است ابوجهل لعنه الله علیه از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که دران شب
حضرت علیه الصلوة و السلام را قتل آرند جبرئیل ع م آنحضرت علیه السلام را خبر داد و آنحضرت علیه السلام علی کرم الله وجهه را بر فراش خود بخوابانیده با صدیق رض
بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد و میفرماید وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند
لِيُثْبِتُوْكَ تا حبس کنند ترا اَوْ يَقْتُلُوْكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف اَوْ يُخْرِجُوْكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُوْنَ و ایشان بدی سگالند
وَيَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمٰكِرِيْنَ و خدای بهترین جزا دهندگان است مر مکاران را
و خلاصه آنست که مکر ایشان را بدیشان رد بکند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند بیت هر که در راه کسی چاهی کند ÷ خویشتن آخر دران چه
افکند آورده اند که نضر بن حارث لعن الله علیه بتجارت بلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار بخرید و عرب ساخته بر می گفت [illegible]

حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَاِذَا تُتْلٰى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او اٰيٰتُنَا آیتهای کتاب قَالُوْا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی
که ما شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَآءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه گوییم مِثْلَ هٰذَآ مانند این و این لاف کذاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که [illegible]
و ایشان عاجز شدند پس غرض این اظهار عناد و مکابره بود و که میگفت من مثل این بگویم و دیگر میگفت اِنْ هٰذَآ نیست این اِلَّآ اَسَاطِيْرُ
الْاَوَّلِيْنَ مگر قصه هایی که پیشینیان نوشته اند و من نیز این قصص یاد دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرمود
که وای بر تو این کلام خدای است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد که وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ و یاد کن آنرا که گفتند
نضر و متابعان او که با وی متفق بودند که ای بار خدایا اِنْ كَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو
فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ سنگها از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باراندی اَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ عذابی دردناک
غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان به بطلان قرآن وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشان را اگرچه بدعا مستحق [illegible]
میکنند وَاَنْتَ فِيْهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت
عالمیانی وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان
استغفار کنندگان از مومنان اند پس برکت ایشان بلای [illegible] نرسد یا بفرض اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است
که فرمود در زمین دو امان بوده اند یکی رفت و دیگری باقی است آنکه رفت حضرت پیغمبر علیه السلام است و آنچه باقی مانده استغفار است [illegible]
[illegible] بلکه موجب زوال [illegible] پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد [illegible] چنانچه در قدسیات وارد است که
فرموده که آمرزش از من طلب کنید مثنوی گفت حق کامرزش از من مطلب ÷ کان طلب مر عفو را باشد سبب ÷ از پی زهر گناه از مستوی ÷ هست
استغفار تریاق قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای آنست اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ که خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ يَصُدُّوْنَ و حال آنکه
ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوْٓا اَوْلِيَآءَهٗ و نیستند ایشان متولیان
مسجد حرام و قول کفار است که میگفتند ما ولات المسجد الحرام ایم و صاحب اختیار مسجد حرام حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم
ندارند اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ نیستند سزاوار بتولیت مسجد حرام اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند
که ولایت حق ایشان نیست و بغیر حق میدارند و عنادا میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نبود دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای اِلَّا مُكَآءً
مگر صفیر زدن وَّتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست
میکوفتند و قول آنست که هرگاه حضرت رسول الله ص م نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت ص م این عمل میکردند و درین تقدیر مراد از صلوة نماز ماموراست
فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیر است در روز بدر و حرق و جراحت در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بآنچه [illegible]
میبودید هم باعتقاد و هم بفعل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را
طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُوْنَ نفقه
میکنند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و شتر نحر میکنند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوْا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای که متابعت
رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد گرفته برای جنگ احد سوای لشکری که بخود جمع آمده بود با اصحاب آن کاروان [illegible]
گرفتند سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کرد و بمحاربت احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَيُنْفِقُوْنَهَا
پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُوْنُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده
ثُمَّ يُغْلَبُوْنَ پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآن است که خبر داد از چیزی که قبل از وقوع آن بود وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا
و آنانکه ثابت باشند بر کفر اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُوْنَ بسوی دوزخ رانده و جمع کرده شوند لِيَمِيْزَ اللّٰهُ و این مغلوب شدن کافران برای آن است تا جدا کند
خدای الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيْثَ و جمع کند ناپاک را بَعْضَهٗ عَلٰى بَعْضٍ بعضی بر بعضی فَيَرْكُمَهٗ
جَمِيْعًا پس برهم چیند همه را فَيَجْعَلَهٗ فِيْ جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ اُولٰٓئِكَ آن گروه خبیث یا منفقان بدر هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند
زیانکاران در احوال یا در اموال خود قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا بگو برای آنانکه کافر اند چون ابوسفیان و اصحاب او اِنْ يَّنْتَهُوْا اگر باز ایستند از کفر و عداوت [illegible]

هم بیامرزیده شود مر ایشان را ما قد سلف آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان و ان یعودوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر
فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنت الاولین سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبر لشکر کشیدند و آخر مستاصل گشتند که با ایشان
نیز همچنین رسانند و قاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة شرک یعنی مشرک نباشد
و یکون الدین کله لله و باشد همه دین خالص که توحید است و پرستش مر خدا را و بس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر و از جنگ
با اهل ایمان یا قبول جزیه فان الله پس بتحقیق که خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید بصیر بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد
و ان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز ایستند باک مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای مولاکم ناصر و مددکار
شماست نعم المولی نیکو یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و نعم النصیر و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر لشکر کفار غالب ساخت

واعلموا انما غنمتم

و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران من شیء از هر چیز که اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد فان لله پس بدرستی که مر خدا راست
خمسه پنجیک آن و للرسول و مر رسول او راست و لذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبدالمطلب و الیتامی و یتیمان
مسلمانان را که فقیر باشند و المساکین و درویشان محتاج را از اهل اسلام و ابن السبیل و مسافر مسلمانان یا مسافری که بر مسلمانان نزول کند جمهور
علما برآنند که ذکر خدای برای تیمن و تعظیم است و غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک پنجیک دیگر بر پنج قسم منقسم شده برای رسول الله علیه الصلوة
والسلام و چهار طایفه مذکوره مقدر است و حالا سهم رسول الله علیه الصلوة والسلام بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا با امام باید داد یا با سهام
اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر علیه السلام سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام را بثلثه باقیه صرف کنند و نزد
امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع رح منفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را شش قسم
باید کرد قسمی مر خدا را و قسمی مر پیغمبر و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینتها صرف
باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر مجاری بیان و خبر ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف
مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید ان کنتم اگر هستید شما که از روی تحقیق امنتم بالله ایمان آورده اید
بخدای و ما انزلنا و بآنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه یا مدد و فتح و نصرت علی عبدنا بر بنده ما که محمد است علیه الصلوة والسلام یوم الفرقان
روز بدر که جدا شدن حق از باطل در وی بود یوم التقی الجمعان روزی که روبروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفدهم رمضان
سنه ثانیه از هجرت بود والله و خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد
اذ انتم یاد آرید آنرا که بودید شما بالعدوة الدنیا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب
نداشتند و هم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند
والرکب و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند اسفل منکم فروتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده طریق
تفرقه (?) ساحل نمودند و لو تواعدتم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در وعده حضور بودندی شما از بسیاری مردم و کثرت
اسلحه ایشان خبری یافتید لاختلفتم هر آینه خلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح
و لکن و لیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعاد لیقضی الله تا حکم کند خدای باتمام سازد امرا کاری را که آن کان مفعولا
بود کاین در علم او و مقرر او بود تا کرده شود و آن نصرت اولیا است و قهر اعدا لیهلک برای آنکه هلاک شود من هلک هر که هلاک میشود
عن بینة از حجت روشن قایم بحق و یحیی من حی و زنده ماند هر که زنده گردد عن بینة از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات
عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر بمیرد و اگر بزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام یعنی ... کفر
و اسلام از بیان بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت و مقرر معین و ان الله و بدرستی که خدای

لسميع

لسمیع شنواست مر اقوال مومن و کافر را علیم دانا است باحوال ایشان و در ترجمه کشف مذکور است که هر شب افروز عقل انجمن که در جبهه ... دوستان
می سپارند در آن ... دشمنان بر دامن تیرگی می نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل از جانب عنایت توفیق
لامع شود دوستان بدان مهتدی گروند و اگر از هر طرف قهر و خذلان استضاعت پذیرد بسبب خفتان ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا و
یهدی به کثیرا
نظم
خنک آنکس که عقل رهبر اوست • هر دو عالم بطوع چاکر اوست • عقل کان رهنمای حیله است • آن نه عقلست کان ...
نقل است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در آن شب که روز جنگ بدر واقع شده در واقعه دید که لشکر قریش اندک اند
قلت و ذلت دارند ... فرمود با آنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این نوید بغایت فرحان و مسرور شدند و خوف
... کار این ... و میگوید ای محمد یاد کن اذ یریکهم الله آن را که چون نمود خدای ایشان را فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون صحابه خبر
دادی دلیر شدند و بر عدد و نصرت مستظهر گشتند و لو اریکهم کثیرا و اگر خدای بنمودی ایشان را بسیاری و تو خبر دادی لفشلتم هر آینه بد دل شدید
ای اصحاب و لتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم و لکن الله و لیکن خدای سلم سلامت بخشید از
بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم و اذ یریکموهم
و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای تعالی دشمنان را اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق
سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر علیه الصلوة والسلام آورده اند که ابن مسعود رض در روز بدر ...
با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که صد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد داشتند و یقللکم و اندک گردانید شمار
شما فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند و تهیه اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقل است که ابو جهل گفت با اصحاب
سلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینهاشان بندید و چون بحرب مشغول شد حق تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رای
العین ... دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت غرایب آیات است چه ... اگر چه بسبب قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل ...
... تواند بود که قریب هزار تن را صد تن بینند و نزدیک سیصد نفر را هزار و نهصد ... آینه قدرت کامله ربانی باز ... ابصار بعضی را ابصار بعضی ...
با وجود تساوی در شروط رؤیت لیقضی الله امرا تا براند خدای حکمی را که آن کان مفعولا هست بودنی در علم او و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور
باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اذا لقیتم چون به بینید فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس پایداری
و استقامت ایشان ورزی نمایید و اذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون شاید که شما ظفر یابید بر اعدا ... امر
از ذکر تکبیرات ... زدن یا دعای ... کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم در این آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ
شغل از ذکر خدای باز ندارد
نظم
تو بهر حالی که باشی روز و شب • یکنفس غافل مباش از ذکر رب • در خوشی ذکر تو شکر نعمت است • در بلاها التجا بحضرت است
و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله و فرستاده او را در ثبات قدم در معرکه قتال و لا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت
بد دل شوید و تذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در تمشیت امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ
و گفته اند مصرع اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد حقیقی است چه نصرة نمی باشد الا بباد که حق سبحانه از مهب فتح فرستد
ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و اصبروا و شکیبایی نمایید در مقاتله ان الله بدرستی که خدای
مع الصابرین با صابران است بحفظ و نصرت و لا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراهای
خویش بطرا از روی سرکشی و فخر و رئاء الناس و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت
از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لا بد است از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازه مهابت ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم
شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس خدای تعالی مومنان را امر فرمود که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب میورزیدند و ریا میکنند و یصدون
و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از دین خدای والله بما یعملون و خدای بآنچه ایشان میکنند محیط عالم است و بر اینها جزا خواهد داد آورده اند
که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه
بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمد و با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق قافله

و عربی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کن آنرا که بیاراست لَهُمُ
الشَّيْطَانُ برای کافران و بوسوسه که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را در دشمنی پیغمبر علیه الصلوة و السلام و در حقایق سلمی فرموده که قوت ایشان را در نظر
ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهة کثرت لشکر شما
آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و من فریادرس و زنهار دهم مر شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنگاه که بدیدند مر هر دو گروه لشکر یکدیگر را
نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارت است از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملایک فرود آمدند ابلیس [illegible]
و [illegible] روی [illegible] حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی که ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد
وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستی که من بیزارم از زنهار شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان که مدد
مومنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس رض گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که از خدای ترسیدی کار او
به بیچارگی رسیدی وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است [illegible] نقل است که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند
که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما و خوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را
سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان است
شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه با مشرکان و صحیح آن است که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بر دولت هجرت سر فرو زده بودند و در وقت
خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و [illegible] ایشان [illegible] لشکر مکه بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون ترک هجرت نافرمانی کرده بودند و در روز بدر
ساعت آن دو ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود
قلت عدد و عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرموده وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را
با وگذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالب است متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی
ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که چون قبض میکردند ارواح آنها را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب جمعی
از منافقان مکه چون علی بن امیه و قیس و منبه و ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت قبض روح
ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید
عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است هر آینه میدیدی امری منکر و کاری هول و دیگر ملایکه میگفتند ذَٰلِكَ این عذاب بِمَا قَدَّمَتْ
بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آن است که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ
نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عدل است پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه و هم میگوید عادت
مشرکان قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون
عادت آنها که پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند به نشانهای خدای
[illegible] که بر توحید خود نصب کرده بود [illegible] معجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان
از کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرت شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مشرکان و مکذبان ذَٰلِكَ
گرفتن و عقوبت ایشان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است
عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال را که در نفسهای ایشان است بحال بدتر از آن و این
تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردارخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و تکذیب قرآن و استهزا و ایذا و
آزار مومنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدرستی که خدای شنوا است سخنهای ناهنجار مشرکان را عَلِيمٌ دانا است اعتقادهای باطله ایشان را
دیگر باره برای تاکید [illegible] که کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت قوم فرعون است وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه پیش از
ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیتهای پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان
ایشان با قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ

و گروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش كَانُوا بودند ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان
بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر و معاندان قریش از چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا
مکاران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و بکر بدترین دواب
الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر [illegible] با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ
پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند و در بیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند
و روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند که در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نمودند
عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي
الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس پراکنده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنرا که از پس ایشان اند [illegible] از اعدای شما یعنی
چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که سبب ترس کافران دیگر را از مقاتله تو گردد لَعَلَّهُمْ باشد که آن رسندگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند
و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد به علامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ
إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان باشید عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر
علم به نقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنرا که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما [illegible]
گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب [illegible] یعنی باید که کافران
نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید برای مومنان برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه
توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابد و عقبه بن عامر رض [illegible] که ما شنیدیم از پیغمبر [illegible] که بر منبر [illegible] الا ان القوة الرمی
یعنی آگاه باشید که مراد از قوه تیر انداختن است بعضی از علما گفته اند تخصیص [illegible] دلیل است بر آنکه تیر و کمان [illegible] شیخ الاسلام ابوالقاسم
قشیری قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت رمی است [illegible] ظاهر به تیر و کمان [illegible] باطن [illegible]
از کمان خضوع [illegible] سهام [illegible] و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی [illegible] دقاق قدس سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت حق [illegible]
بودن [illegible] بیت [illegible] مرا [illegible] تمام [illegible] مراد از قوت حصارها است [illegible]
[illegible] وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسبان بسته تُرْهِبُونَ بِهِ میترسانید بدین [illegible] عَدُوَّ اللَّهِ دشمن
خدا را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را [illegible] وَآخَرِينَ و دیگر [illegible] مِنْ دُونِهِمْ [illegible] لَا تَعْلَمُونَهُمُ
شما نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول [illegible] یهود اند یا منافقان یا مجوس [illegible]
[illegible] وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی [illegible] فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای [illegible]
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد شما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد به نقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند
مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح
صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنوا است مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ دانا است بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند ایشان أَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود را
باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ او است آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرشتگان
وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مومنان و صحیح آنست که با انصار وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و پیوند افکند دوستی میان دلهای ایشان اعنی اوس و خزرج که صد و
بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت اشتغال می نمودند حق تعالی به برکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد
لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تا الفت ندادی
و قادر نبودی بر الفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای

بالفت و الف بینهم ایقاع الفت کرد میان ایشان انه عزیز بدرستی که او غالبست بر هرچه خواهد کند حکیم دانا است بحکمت آنچه کند یا
ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله بس است ترا خدای تعالی و من اتبعک و آنانکه پیروی تو کرده اند من المؤمنین از گروه گروندگان این آیت در غزوه
بدر قبل قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و تسلیه خاطر اصحاب رض و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آورده
بودند چون امیر المؤمنین عمر رض بشرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرموده که سبب نزول آیت اسلام
فاروق است رض و برین تقدیر آیت مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر باخبر کننده حرض المؤمنین تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز
ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا
مائتین غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند و فرار نکنند و ان
یکن منکم و اگر باشد از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غلبه
شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدای و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و
درجات غافل مانده و در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیت مؤمنان از مقابله یکی با ده تن اندیشناک شدند
و بدیشان گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را منسوخ کرد و نازل شده فرمود الئن اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله عنکم سبک
کرد بر خدای از شما و علم و دید و دانست ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما
مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن
صبر کند و نگریزد و ان یکن منکم و اگر بود از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او
والله مع الصابرین و خدای با صابران است باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مفتاح الظفر قطعه
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند ؛ صبر کن ایدل که بعد از آن ظفر آید ؛ از چمن صبر رخ متاب که روزی ؛ باغ شود سبز و شاخ گل بر آید ؛ آورده اند که روز
بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه عم در باب ایشان با اکابر صحابه رض مشورت نمود و از قوم مهاجران ابوبکر صدیق رض فرمود که اکابر
و امهات این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان
زیادت شود و فاروق رض گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اینان ائمه کفر اند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق تعالی ترا از فدا مستغنی
گردانیده و از گروه انصار عبد الله بن رواحه رض و جمع آن است که سعد بن معاذ رض فرمود که اشارت کن تا این اسیران را در آتش بسوزیم
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بقول حضرت صدیق رض میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیه فرستاد ما کان نسزد و نشاید لنبی
ان یکون هیچ پیغمبری را که باشد له اسری مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیاری بکشد از ایشان فی الارض
در زمین چه این صورت سبب ذلت و قلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون میخواهید شما عرض الدنیا
دنیا که عرضیست سریع الزوال است والله یرید الآخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است والله عزیز و خدا
غالب است دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم دانا است در آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر نبودی حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق
پیشی گرفته است در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد
لمسکم هر آینه میرسید شما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از خدای عذاب عظیم عذابی بزرگ و در روایت آمده است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ رض از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه رض بعد از نزول این آیت
از غنایم دست باز کشیدند آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از الجمله است حلالا طیبا در حالتی که حلال و پاک است و اتقوا
الله و بترسید از خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رحیم مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد
بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه علیه السلام عباس رض را که از جمله اسیران بود بادای فدیه نفس خود و دو برادر زاده او عقیل بن ابی طالب
و نوفل بن حارث و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد و عباس گفت ای محمد ع مرا امیدواری کی عم تو بگدائی درویش وار پیش خویش و بیگانه دست بیرون کنند
من اینهمه مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه عم فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه بام الفضل دادی چنین و چنان سخنان گفتی عباس گفت ای محمد علیه

والسلام من این سخنان با هیچکس نگفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی دهم
پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لمن فی ایدیکم بگوی مر آنها را که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله
اگر داند خدا و ببیند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکوئی از ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته است از شما
یعنی زری که برای فدا داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک واقع شده است رحیم مهربان
که شما را توفیق اسلام داد و آورده اند که عباس رض گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد برین وعده وفا کرد حالا بیست
بنده دارم که هر یک بدیمی من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم وعده دوم مغفرتست امیدوارم
که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست گر کریم آید ؛ لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید و ان یریدوا
و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای
من قبل پیش از این بکفر فامکن منهم پس خدای توانائی داد ترا بر ایشان در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند
والله علیم و خدای داناست بحال بندگان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آورده اند و هاجروا و هجرت
کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند و انفسهم
و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و ایشان قوم مهاجرانند والذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصروا
و نصرت کردند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام را مراد گروه انصار اند اولئک آن گروه بعضهم بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان بعضی دیگر اند
و متولی در میراث در مبداء کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند و لم یهاجروا
و هجرت نکردند ما لکم نیست مر شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا هنگامیکه هجرت کنند و ان
استنصروکم و اگر مؤمنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم
النصر پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی مشرکان که باشد بینکم و بینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی
یعنی نقض عهود و معاهد نکنند والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر
شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگر اند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر
و تعاون و دوستی تکن فتنة فی الارض باشد فتنه در زمین و فساد کبیر و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را
یاری نکنند مهم ایشان روی بخلل نهد و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بزرگ
آن نهاد فرمود و دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید والذین آمنوا و آنانکه میگروید بخدای و رسول و هاجروا و هجرت
نمودند و جاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه رضای خدای والذین آووا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت و نصروا
و یاری کردند مر پیغمبر عم را در قتال مشرکان اولئک آن گروه هم المؤمنون حقا ایشانند مؤمنان براستی لهم مغفرة مر ایشانرا آمرزشی از خدا
و رزق کریم و روزی نیکو یعنی بهشت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد پس از صلح حدیبیه و هاجروا و هجرت کردند چون ابو العاص
و ابو جندل و غیر ایشان و جاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک منکم پس آن گروه از جمله شما اند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و اولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوار ترند ببعضی در میراث
گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بدرستی که خدای
بکل شیء بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کسی را که بر آن چون و چرا نرسد
بیت نه در احکام او است چون و چرا ؛ نه در افعال او چگونه و چند

سورة التوبة مدنیة مائة و تسع و عشرون آیة

این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سوره العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای دفع امان
نازل شده و گفته اند صحابه رض اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله
ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که ثقات مشایخ بعضی از ذوی النورین رض روایت کرده

که کاتب خانه بینلوتک عن الانفال و فاتحه براءة من الله من یوم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میان این دو سوره املای تسمیه نفرموده
آورده اند چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سی یا چهل آیه از اول این سوره با ابوبکر رض داده او را امیر حاج ساخت
و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از عقب صدیق رض مرتضی علی را رض طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر رض فرستاد
و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قراءة کند و چون از این حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت وای این پیغام نکند مگر تو یا کسی
از تو باشد پس علی رض با ابوبکر رض لاحق شد و در روز ترویه صدیق رض خطبه خواند و مردم را از تعلیم مناسک فرموده و روز نحر علی رض نزدیک جمره
عقبه آیت ها را بر اهل موسم خواند براءة من الله این بیزاری است از خدای ورسوله و از فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی
آنانکه پیمان بسته اند با ایشان من المشرکین از مشرکان آورده اند که حضرت علیه الصلوة والسلام با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بودند
هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش بر آن است نقض عقد و نقض عهد مشرکان
یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا نبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فسیحوا پس سیر کنید فی الارض
در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت
اول شوال فرود آمده است پس مدت او تا آخر محرم است امام ثعلبی رح آورده که اجل یعنی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و آنان
برخی بیشتر آنان را که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنان را که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا
که عهد نشکسته بودند ایشان را تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت واعلموا انکم و بدانید که شما غیر معجزی الله نه آیند که عاجز
کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وان الله و این را نیز بدانید که خدای مخزی الکافرین رسوا کننده کافران
است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وأذان و اعلام است و آگاه ساختن من الله ورسوله از خدای و رسول الی الناس بسوی
مردمان یوم الحج الاکبر روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد
اهل کتاب به موافق افتاده بود و آن روز با در آخر روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرام است ان الله بریء
خدای بیزار است من المشرکین از مشرکان و عهود ایشان ورسوله و پیغمبر او علیه الصلوة والسلام نیز بیزار است فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر و غدر فهو خیر
لکم پس آن بازگشت بهتر است شما را از اقامت بر آن وان تولیتم و اگر بر گردید از توبه و بر کفر ثبات کنید فاعلموا انکم پس بدانید که شما غیر معجزی الله عاجز کنندگان
خدا را یعنی نتوانید کرد و بگریزید یا باو ستیزید وبشر الذین کفروا و بجای بشارت بیم کن کافران را بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت ... عهود ناکثان
و بات بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید الا الذین لیکن آنانکه عاهدتم عهد کرده اید با ایشان من المشرکین از مشرکان
ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شما را چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما ولم یظاهروا و یاری و هم پشتی نکردند علیکم بر قتال
شما احدا یکی را از دشمنان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشان را الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده و ایشان
چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است
و اتمام شرایط آن شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود
و بدین وجه ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان : حفظ احکام شرع اول آن : ثانیا آنچه دست رس باشد : بر فقیران و بیکسان پاشد
عهد را با وفا کند پیوند : هر چه باشد بدان شود خرسند : و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فاذا انسلخ
الاشهر الحرم پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم
چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم در وی است با آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی از زمان نزول
سوره که مدت از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی
گردد فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته اند حیث وجدتموهم هر جا که بیابید در حل و حرم
وخذوهم و بگیرید ایشان را باسیری واحصروهم و باز دارید ایشان را از طواف مسجد حرام واقعدوا لهم و بنشینید برای ایشان کل مرصد بر هر
ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را

واتوا الزکوة و بدهند زکوة اموال خود را و از این هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را
یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را
رحیم مهربان است بدادن ثواب بی حساب بدیشان وان احد و اگر یکی من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد
بعد از انقضای اشهر حرم استجارک زنهار خواهد از تو فاجره پس امن بده او را و زنهار ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله
سخن خدا را که قرآن است ثم ابلغه پس اگر اسلام نیارد برسان او را مامنه بجائی که موضع امن اوست و بعد از آن با او
مقاتله نمای ذلک این امان دادن بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده
اند پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدا را و در آن تدبیر و تفکر نمایند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی
چگونه تواند بود للمشرکین مر مشرکان را عهد عهدی عند الله نزدیک خدای وعند رسوله و نزدیک رسول او و بعد
ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل الا الذین عاهدتم مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر علیه السلام
عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فما استقاموا لکم پس مادام
که ایشان باستقامت ورزند بر عهد خود برای شما فاستقیموا لهم پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان ان الله بدرستی که خدا
یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشد بر عهد مشرکان وان یظهروا و حال
که اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه ندارند در باب شما الا و لا ذمة حق قرابتی و نه وفاء عهدی یرضونکم
خشنود میگردانند شما را بافواههم بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت با سخنان شیرین میگویند وتابی و سر باز میزنند قلوبهم
دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت دل در خیال غدر و زبان در ادای شکر ای من غلام آنکه دلش
با زبان یکی است واکثرهم و بیشتری از ایشان فاسقون بیرون شدند از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب
بد نامی از نقض عهد تحرزی نمایند اشتروا بدل کردند و برگزیدند بآیات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزی اندک بها اندک دار و از متاع دنیا ابو سفیان
بعضی از مشرکان را بطمع حطام دنیا گرد و برای قتال اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتال مسلمانان آمدند
فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء
ما کانوا یعملون بد کاری است که میکنند قولی آنست که مراد از این قوم یهود اند که عهد پیغمبر علیه الصلوة والسلام را شکسته و آیات تورات را
باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فی مؤمن در شان هیچ مؤمنی
الا و لا ذمة نه قرابت پاس کنند و نه عهد واولئک آن گروه هم المعتدون ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان فان تابوا پس اگر
باز گردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را واتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام
ایشان را است آنچه شما را بوده و بر ایشان است آنچه بر شما باشد ونفصل الآیات و بیان میکنیم آیتها را لقوم یعلمون برای گروهی که فهم کنند و در آن
تفکر نمایند وان نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان و پیمانهای خود را من بعد عهدهم پس از آنکه عهد کنند با شما وطعنوا و طعن
کنند فی دینکم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان
لهم بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی نشکستندی و ان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون
شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن بودن الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که بشکستند ایمانهم پیمانها که با شما بسته بودند
در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قریش آن بود که خلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را
که خلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که خلفای رسول علیه الصلوة والسلام بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین یهود
یهود و بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان و قوم او را مدد کاری کردند وهموا و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول
علیه الصلوة والسلام از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول علیه الصلوة والسلام
را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از تمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت علیه الصلوة والسلام

شوند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا می‌ترسید از محاربت کافران
ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارترست أَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب مشغول گردید
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک امور به قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند
خدای ایشان را بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ
و نصرت دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده
اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون کتاب بعرض حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان
الفرج لقریب وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ خشم دلهای آنرا که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه
دهد خدای و باز گردد بفضل خود عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه و این آیت خبرست از توبه بعضی از کفار و آن واقع شد چنانچه ابوسفیان و عکرمة
بن ابوجهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ آیا
می‌پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره بودید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارند بر بنگه مستانه وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ
و نه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ و نه
فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بجز دعوی ایمان دوست باز نخواهند داشت
و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید و غرض شما از عملها و بر معلوم است
آورده‌اند که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب داد که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید
علی رض فرمود شما را چه چیزست که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاج را
شربت زمزم میدهیم و اسیران را آزاد میکنیم این آیت نازل شد که مَا كَانَ نیست و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند
مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس گوئیا که عمارت او عمارت جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت
مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتیکه گواهان باشند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام
علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او أُولَئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان
جاویدانند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدا لازم
ثبت الایمان برسول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ
إِلَّا اللَّهَ و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای فَعَسَى أُولَئِكَ پس آن گروه شاید أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان
بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل
و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت جائیکه شیر مردان در معرض عتاب اند ؛ روباه و سبر ما را انجاح تا
باشد ؛ و دیگر منع مؤمنان است از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجورست بیت
مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ؛ بدین سبب ز در بارگاه عزت دور ؛ آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب بعسل
و سویق میدادند و در زمان آنحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آن منصب بعباس رض تعلق داشت و تصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن
طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت درآمد عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می‌نمودند علی رض بسبق اسلام
و جهاد مفتخر می‌بود حق سبحانه بتصدیق علی رض این آیت فرستاد أَجَعَلْتُمْ آیا میدارید سِقَايَةَ الْحَاجِّ آب دادن حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و ارباب عمارت مسجد الحرام را كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر وَجَاهَدَ و جهاد کرده است
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
راه ننماید بمقصود گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای و بانچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوا و هجرت

کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و
اسباب قتال وَأَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند وَأُولَئِكَ و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ
ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهانی يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی فایض از وی بدیشان
وَرِضْوَانٍ و خوشنودی کامل ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانها لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ مر ایشان راست در آن بوستانها نعمتی دائم بی انقطاع
و در تنکیر مبشر بها ایمائی است بآنکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن
بوستانها جهت تاکید خلود است تا حمل بر مکث طول نفرموده إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم
دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیان است و رضوان
برای مطیعان و جنت برای کاملان مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن عظیم‌تر
قطعه گنه ما افزون بود ز شمار ؛ عفوت افزون تر از گناه همه ؛ قطره‌ای ز ابر رحمت تو بس است ؛ شستن نامه سیاه همه ؛ آورده‌اند
که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را بهجرت اجازت شد بعضی اصحاب رض به نشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان
و مان بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح می‌فرمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده و بزاری تمام سکون و آرام
در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت بود و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می‌شد این آیت نازل گشت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی نگیرید
إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد
یعنی این عمل از ایشان پسندد فَأُولَئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند
چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خود یم و بمعاملات و تجارات
اشتغال می‌نمودیم و اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کسب و بی مال بمانیم آیتی دیگر
آمد که قُلْ بگوی ای محمد مر یاران هجرت را که إِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ
و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالهائیکه آنرا کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که میترسید
كَسَادَهَا از بازار وائی آن وَمَسَاكِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می‌پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوست‌ترست بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور
شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوست‌تر میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او
فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي
توفیق هدایت نمیدهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان در این آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگ است و مقول مشیر تمام
التفسیر راجع است بآنکه ازین آیه رایحه ناامیدی استشمام می‌توان کرد چه اغلب مردم الا ما شاء الله در مقام اند که دین خود را از اموال و اولاد و عشایر [illegible]
دوست‌تر میدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مردی باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را
بذل مهمانان و فرزند را فدای قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد رباعی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ؛ فرزند و
عیال و خانمان را چه کند ؛ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ؛ دیوانه تو هر دو جهان را چه کند ؛ حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرموده است لا
یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین ؛ از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقول است که یحیی
دمشقی قدس سره روزی پیش ما در وی نشسته قصه قربان کردن حضرت اسمعیل علیه الصلوة والسلام از قرآن بر ایشان میخواندند گفت ای احمد [illegible]
[illegible] که ما ترا در کار خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت
والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش جواب داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی
بود او را در کار خدا فدا کردیم احمد محمود را با ما چکار رباعی ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم ؛ جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم ؛ ما کرده ایم ترک خود و

هر دو کون نیز و بهانه که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ
در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نظیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر
آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طایف که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در آن موضع با لشکر هوازن
و ثقیف محاربه فرمود و انچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسید با دوازده
یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من قلة امروز ما از قلت لشکر مغلوب
نخواهیم شد بحضرت سپاه اعجاب نموده این سخن بحضرت علیه الصلوة والسلام رسیده نه پسندیده و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد
پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر
فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن زمین با
بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ در حال هزیمت کنندگان بوده
آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن
مسعود رض و حضرت در آن روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت علیه الصلوة والسلام آوردند ایشان استر
خود را نهیب میداد و بروی دشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب وانا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام
استر را گرفته میکشیدند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بمیان دشمن درآید و از این صورت بکمال شجاعت سید عالم علیه الصلوة والسلام استدلال میتوان کرد
که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته نسبت خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس
رض آنحضرت علیه الصلوة والسلام را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که اصحاب را باز خوان و چون عباس رض
مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله یا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم آواز عباس رض باز گشتند و جمعی که
عدد ایشان بصد نمی رسید بملازمت حضرت پیوسته برای حمله کفار شدند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که الآن حمی الوطیس و بتلاوت دعای
موسی که در روز فلق بحر خوانده بود اللهم لك الحمد واليك المشتكى وانت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان
سواره مشت خاک و سنگ ریزه از آن زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا ورب
محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمنان افتاده و دلهای مومنان آرام
پذیرفت كما قال الله تعالى ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلَىٰ رَسُولِهِ
بر فرستاده خود تا که به تنهائی داعیه حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرموده وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رض باز گشتند
وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملایکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ
علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان شانزده هزار بود یا هشت یا پنج هزار وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب
کرد خدای آنان را که کافر بودند تا آنکه بسیار کس از ایشان کشته شدند و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار
اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران است ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ
و پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان
از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین علیه الصلوة والسلام آمده بشرف اسلام مشرف شدند
وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِيمٌ مهربان است که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور
دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند
یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرمود که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام
که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس این سال که سنه برأت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره
بود و امام اعظم رح گفت مراد منع کفار است از حج و عمره نه از آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد

مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان
را و آنست که جمعی از کفار در موسم بمکه خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق تعالی میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر از این مترسید که بسبب انقطاع
تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِنْ شَاءَ اگر
خواهد جای تجارت این وعده فرمود و آنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند تا آنکه احتیاج
مردم از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات انجامید إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است
بتحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید قطعه مکن مدار گر ضایعم تو بگذاری : که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب : بروی من در احسان
اگر تو در بندی : دری دگر بگشاید مفتح الابواب : بعد از ذکر مقاتله و نهی مجاربه کتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ بکشید ای
مومنان و کارزار کنید با آنکه ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تشبیه قایل اند و نصاری که بتثلیث معتقدند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و منکرند بروز جزا
یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام
نمیدانند و نمی شمارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت او
بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنکه داده شده اند
کتاب را یعنی توریت و انجیل بایشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با این کتاب مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند
جزیه یعنی آنچه از خراج منسبت بر کس که از ایشان مقرر شود عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند
یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را سیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است
باهل کتاب و مجوس که آتش پرست اند چون شبه کتاب است ملحق اند باهل کتاب و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده
که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان با تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گفته از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ
و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خدا است عن ذلك علوا كبيرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب ع م است از سبط لاوی و بعد
وفات هارون بن عمران علیه السلام میرسد و مجمل قصه وی آن است که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل مسلط ساخت تا مصاحف توریت را بسوخت
بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر علیه السلام از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خرد سال
بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه سایر آباد
او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر علیه السلام بمیان قوم آمد تصدیق وی ننمودند و او را بخواندن توریت
امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بر پنج انگشت کتابت توریت میکرد و از ظهر القلب
تا باتمام رسید دیگر باره و شبهه کردند که چون کسی توریت را نمیداند و خواند در میان ما نیست چون دانیم که این توریت است تا مردی در میان ایشان گفت
که من از پدر خود شنیده و او هم که او از پدر خود شنیده بود که پیش از واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکافه کوه نهاده ام جمعی با آن مرد
برفتند و توریت را از آن محل برداشته بمجمع آوردند و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی
توریت بعد از صد سال در دل عزیر مرام انداخت مگر بسبب آنکه پسر او است پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان
حضرت رسالت پناه علیه السلام این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ عیسی پسر خدای است و این سخن جمعی است
که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمرده یا آنکه از ابرای اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نموده بدین جرئت اقدام کردند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ
گفتن ایشان است بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان نه که برآنها اقرار میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه میسازند
سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بنو ملیح که گفتند ملایک دختران خدایند یا بعضی از کفار
عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخوانند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ لعنت کناد خدای بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از راه حق
بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم

بجای بیگیرند وَمَآ اُمِرُوْٓا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گرفتگان ایشان بخدای مامور نیستند در همه کتابها اِلَّا لِيَعْبُدُوْٓا مگر آنکه تا پرستش
برند و بپرستند اِلٰهًا وَّاحِدًا یک خدا را که در وحدانیت لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست اِلَّا هُوَ مگر او سُبْحٰنَهٗ پاک است او عَمَّا يُشْرِكُوْنَ
از آنچه باوی انباز میگیرند يُرِيْدُوْنَ میخواهند جهود و ترسایان اَنْ يُّطْفِـُٔوْا که فرو نشانند نُوْرَ اللّٰهِ نور خدا را که قرآن است یا نبوت محمد
مصطفی علیه الصلوة والسلام را یا حجت و شرع بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِاَفْوَاهِهِمْ بیاوه و سخنهای خویش یا تکذیبی که بر زبان خویش
میرانند وَيَاْبَى اللّٰهُ و نمیخواهد خدای و نمی پسندد اِلَّآ اَنْ يُّتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُوْرَهٗ دین روشن خود را باعلای اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ
و اگرچه کاره باشند آن را کافران و درین معنی گفته اند شعر يريد الجاحدون ليطفئوه ۔ ويابى الله الا ان يتمه
بیت
چراغی را که ایزد برفروزد ۔ کسی کش پف کند سبلش بسوزد ۔ پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِيْٓ اوست آن خداوندی که بفضل
شامل خود اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ فرستاد فرستاده خود را که محمد علیه السلام است بِالْهُدٰى بقرآن که محض هدایت است وَدِيْنِ الْحَقِّ و بدین درست
که اسلام است و ارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهٗ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنها و بعد از
نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ و اگرچه کراهت دارند مشرکان ازین صورت يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه ایمان آورده اید اِنَّ كَثِيْرًا بدرستی که بسیاری مِّنَ الْاَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَاْكُلُوْنَ هر آینه میخورند
اَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از دین خدای یعنی منع
میکنند از دخول در اسلام وَالَّذِيْنَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ
و نقره را وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند و در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز یعنی آنچه زکوة
داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعید آن است که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهادگان زکوة نادهنده را
بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ بعذابی دردناک يَّوْمَ يُحْمٰى روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش عَلَيْهَا بر آن گنجها فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوٰى
پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها و درمهای سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقیر گره بران زده اند وَجُنُوْبُهُمْ
و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُوْرُهُمْ و پشتهای ایشان که بر در رو ایشان گردانیده اند و گفته اند اشرف عضوهای ظاهر این سه عضو
اند که اشتمال بر عضوهای رئیسه که دماغ و دل است و جگر دارند بدین سبب ایشان را در آن روز معذب گردانند و گویند هٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه نهاده
بودید لِاَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود امروز سبب مضرت شما شد فَذُوْقُوْا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُوْنَ وبال آنچه بودید که ذخیره
میکردید و ذخیره که وبال بدان متفرع نباشد اعمال صالح است و در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکور است که اگر دیگران ذخیره مال کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران
کنوز اغراض فانیه جویند تو ذخایر باقیه جوی قطعه بکدرم کان زر بی بدر دوستی ۔ بهتر از گنجهای بدخواست ۔ از آنچه داری بمستحق بردار ۔ کان ذخیره روز بیکسی است
چون عادت جهال و متعبدان اهل کتاب دائر بر ماه قمری نیست و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و خمس روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار
روز و کسری پس در هر سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای کار اهل اسلام بر شهور قمریه نهاده و احکام صوم و حج
و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخته و در بیان عدد آن فرمود اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ بدرستی که شمار ماهها که سال بدان تمام شود عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اِثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ در کتاب او در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ در روزی که بیافرید
آسمان و زمین را مِنْهَآ ازین دوازده ماه اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذٰلِكَ الدِّيْنُ
الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوْا پس ستم مکنید فِيْهِنَّ در این چهار ماه اَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات
جمهور علما برآنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهور ترک معاصی لازم است
اما تخصیص این چهار ماه برای شرف آنست که گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ و کارزار کنید با مشرکان كَآفَّةً یا همه ایشان
در شهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُوْنَكُمْ كَآفَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِيْنَ با پرهیزکاران است بحفظ و نصرت
آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون سه ماه متصل حرام بود تنگدل شده گفتندی
لی در پی بی مارا و غارت نکنیم پس قلمس کنانی در موسم حج بر خاست و خطبه خواند که یا معشر العرب خدای شما درین سال

محرم را حلال گردانیده حرمت او را تاخیر کرده بماه صفر مردان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدای تعالی درین سال محرم را حرام ساخت
و صفر را حلال کرده و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام آمدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را حلال داشتندی و در
هر سال چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته تحریم عدد را اختیار کرده بودندی و اعتبار داشتندی و این عمل النسی میگفتند
حق سبحانه فرمود اِنَّمَا النَّسِيْٓءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما
احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میکرده اند و حفص يُضَلُّ بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده می شوند به
این عمل الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت يُحِلُّوْنَهٗ حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر
حرام میکنند وَّيُحَرِّمُوْنَهٗ و حرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و در آن سال که تحلیل
ماه حرام کرده اند بتحریم ماه حلال میکنند لِّيُوَاطِـُٔوْا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ شمار آن را که خدای حرام کرده است چه گفته شد
که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میداشتند فَيُحِلُّوْا پس حلال میکنند برای موافق عدد مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه خدای حرام کرده است بی رعایت وقت زُيِّنَ
لَهُمْ آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللّٰهُ
و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ توفیق رشد و هدایت ندهد ناگرویدگان را در منابع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند
خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان مودب بران سزاوار ترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار
خلق بزبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجو بی سببی ۔ تا بر نکشند یا
ربی نیم شبی ۔ بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن ۔ کان را بشبی برند و این را بتبی ۔ نقل است که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی مقل الحال میگذرانیدند چون فرمان
رسید که صحابه بکار جهاد برمیان جان بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدای و قلت
زاد و گرمی هوا کراهیت طبعی در رفتن بکاسل میورزیدند آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید مَا لَكُمْ چیست شما را
که برای اعلای کلمه دین اِذَا قِيْلَ لَكُمُ چون گویند مر شما را که بجدی تمام انْفِرُوْا بیرون روید فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا جهاد کنید با اعدای
دین اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن اَرَضِيْتُمْ
آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت اینچنین مکنید و دنیا را بر آخرت مگزینید
فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْاٰخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن اِلَّا قَلِيْلٌ مگر اندکی محقر و هیچ
عاقل زر کثیر را از دست نهد برای خرد تر نظم متاع اینجهان فانی و معیوب ۔ نعیم آنجهان باقی و مرغوب ۔ چرا کس دولت باقی گذارد
بنعمتهای فانی سر در آرد اِلَّا تَنْفِرُوْا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای تعالی شما را عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی دردناک
بآنکه دشمن شما را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاید شما را هلاک کند وَّيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن
و ابنای فارس وَلَا تَضُرُّوْهُ شَيْـًٔا و زیان نتوانید رسانید خدای را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللّٰهُ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر و تواناست اِلَّا تَنْصُرُوْهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری
کند در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق تعالی او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتیکه دوم دو تن بود یعنی نصرت داد او را اِذْ هُمَا
آنگاه که بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور و آن غاری است بر اعلی جبل ثور در جانب یمنی از مکه به نیم ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت
کسی بدانجا نمیرسید و رعات و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام شب پنجشنبه غره ربیع الاول از
مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نموده شب آنجا بیتوتت فرمود و روز دیگر کفار بطلب آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بیرون آمده پی بر در غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته اند جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرده
بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل شعر ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت على ۔ خير البرية لم تنسج ولم تحم

القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر علو مقام از سید انام علیه الصلوة والسلام داشت متعرض غار نشدند و صدیق رض گفت یا رسول الله اگر
یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را بیند خواجه کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما یکی از دلایل بر
افضلیت صدیق رض این حدیث و این صحبت و یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر لصاحبه مر یار خود را
یعنی ابوبکر صدیق رض را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی که خدای معنا با ما است بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فانزل الله
پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول و اشهر آن است که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی
شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق رض فرموده نظم
خواجه اول که اول یار اوست : ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست : چون سکینه شد ز حق منزل برو : گشت مشکلهای عالم حل برو : و ایده
و قوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملایک که شما لم تروها ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان او را نگاه داشتند در غار حراست و حفاظت و مدد
یا مر او ملایک منزله اند در بدر و احزاب و حنین و جعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها را که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت
کفر را که از ایشان صادر می شد خوار و بی مقدار ساخت و کلمة الله و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام با توحید یا کلمه شهادت هی العلیا
آن بلند تر و رفیع قدر و عالی تر است والله عزیز و خدای غالب است عزیز گرداند اهل توحید را حکیم دانا است خوار سازد اهل شرک را و مقصود
از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آن است که اگر شما ای کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه دران محل که با او یک کس بیش نبود
و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت
من است و ما النصر الا من عند الله نظم یاری از من جو نه از خیل سپاه : دار با من کوی نه با میر و شاه : هر کرا یاری کنم برتر شود :
هر کرا دور افکنم ابتر شود : انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبکباران و ثقالا و گران باران و مفسران را در خفاف و ثقال
اقوال است حاصلش آن است که مراد سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی
سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا مسفردان و خدمتکاران و سلمی رح میگوید سبکروحان بارنکات طاعات
و گرانباران از مباشرت مخالفات امام قشیری رح میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات
مقید اند و بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبان اند از کشش عنایت بر راه سلوک درآمده و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه
حقانی شده هر دو طایفه در راه اند یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپا میرود در هر قدمی عالمی زیر پا میکند و آنکه ببال
اقبال می پرد بدم بساط مشاهده ماسوی را طی میکند نظم مرد عارف چون بدان پر می پرد : در دمی از نه فلک می بگذرد : سیر زاهد
آدمی یکروزه راه : سیر عارف هر زمان تا تخت شاه : در اسباب نزول مذکور است که جمعی به بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کار
های این جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که بیرون آیند که سبکید از بار عیال و منال و
گرانید با حمال اثقال و جاهدوا و جهاد کنید باموالکم بمالهای خود و تهیه زاد و سلاح کنید و انفسکم و بنفسهای خود که مباشرت
کارزار گردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است شما را از تخلف و ترک جهاد
ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مردم را
بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را السمع والطاعة گفتند و آن اکابر مهاجران و انصار بودند
و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و رفتند و سیوم سستی و اقامت و تخلف طلبیده و آنها
منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا متاعی قریبا نزدیک
بغرکردن و سفرا قاصدا و سفری میانه و آسان لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم
الشقة بر ایشان مسافتی که مشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآن است که قبل از
وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی
لخرجنا هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما و در موافقت می نمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ

یعنی

یعنی مستحق عذاب میسازند والله یعلم و خدای میداند انهم لکاذبون بدرستی که ایشان هر آینه دروغ گویانند عفا الله عنک و عاده است
حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را علیه الصلوة والسلام میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بالعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی
از وی چنانچه مثلا کسی تشنه را آب دهد گوید غفر الله لک یا در جواب خاطرش جاه میگوید یرحمک الله برخی بر آنند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
جمعی منافقان را اجازت تخلف داد و حق سبحانه آن را عفو کرد و برین تقدیر خطاب با پیغمبر علیه الصلوة والسلام باشد یعنی درگذراند خدای از تو لم اذنت لهم چرا
دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را و عذرهای حیل آمیز ایشان را شنیدی یا بسی که با جازت مبادرت نمی نمودی حتی یتبین تا وقتیکه روشن شدی
لک مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار و تعلم الکاذبین و دانستی مدعیانی که دروغ گویانند لا یستاذنک دستوری نمی
طلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانیکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بالله و الیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند
باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم و خدای دانا است بالمتقین بپرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این
نیست که دستوری میطلبند از تو بتخلف الذین لا یؤمنون آنکه ایمان ندارند بالله و الیوم الآخر بخدای و بروز قیامت و ارتابت و در شک افتاده
است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترددشده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان
و متحیر میگردند و لو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه لاعدوا له هر آینه آماده میکردندی برای خروج عدة
از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند و لکن کره الله انبعاثهم لیکن کراهت داشت و نه پسندید خدای برانگیختن ایشان
در ین سفر فثبطهم پس باز داشت ایشان را و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت و قیل اقعدوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید خانها مع القاعدین
با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود با بعضی از ایشان بالعضی میگفتند و صحبت
رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی بن سلول با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل بر باب نزول کرد و چون لشکر اسلام از ان منزل کوچ کرد
او حرف کوچ کرد ندی با مردم خود تخلف نمود و باز گشت این خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسید و فرمود که اگر درو خیری بودی با ما همراهی نمودی
منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم
نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی و بدی و غدر ولا اوضعوا و هر آینه در می ساختند خلالکم در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات
البین یبغونکم الفتنة میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ و میان تهرسانیدند و فیکم و در میان شما
سماعون لهم جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان
لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق صحابه و پریشانی امر ترا من قبل پیش از این در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که
یا اهل یثرب لا مقام لکم و قلبوا و بگردانیدند لک الامور برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل و ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد
نصرت الهی و ظهر و غالب شد امر الله کار خدای برکار ایشان یا دین تو بلندی یافت وهم کارهون و ایشان ناخواهند کانند نصرت
و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه : از نفیر دود و ار و طعن دربان
غم مخور : آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ
بقتال اهل روم میل کنی تا از ایشان سریهای خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوفم بزنان میترسم که چون زنان بنی
الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که و منهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری
ده مرا در تخلف ازین غزوه ولا تفتنی و مرا در فتنه میانداز الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان است و ان
جهنم و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فرا گیرنده است و احاطه کننده بالکافرین بنا گرویدگان ان تصبک اگر برسد بتو ای محمد
در بعضی از غزوها حسنة نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند و ان تصبک و اگر رسد
بتو در برخی از جنگها مصیبة جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد یقولوا گویند از روی خودپرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم امر ما
احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم و یتولوا و برگردند از مجلسهای خود و هم فرحون و ایشان
شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوی ای پیغمبر لن یصیبنا هر آینه نرسد ما را الا ما کتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خدای برای

ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلٰنَا او است یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوای محمد
مر ایشان را هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار میبرید که بما میرسد اِلَّا اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است
اگر بکشیم و شهادت است اگر کشته شویم وَنَحْنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم میداریم بشما یکی از دو چیز اَنْ يُصِيبَكُمُ اللّٰهُ آنکه برساند بشما خدای
بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید اَوْ بِاَيْدِينَا یا برساند بشما عذابی بدستهای ما که شما
را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آن را که بما میخواهید اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما منتظریم آن را که
ما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت مرا اجازت تخلف بخش چه آمدن من بحرب بنی الاصفر
متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مدد کاری مینمایم آیة آمد که قُلْ بگوای محمد در جواب او اَنْفِقُوا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید
طَوْعًا خواه بطوع و رغبت اَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما اِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستی که شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی
بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ
نفقهای ایشان اِلَّا اَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُونَ الصَّلٰوةَ و نمی آیند بنماز و جماعت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر که ایشان کاهلان باشند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در
راه خدای اِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر ایشان ناخواهان باشند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نترسند فَلَا
تُعْجِبْكَ پس باید که ترا در شگفت نیارد خطاب بآنحضرت است و مراد امت مؤمنان را میفرماید که متعجب نگرداند شما را اَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا اَوْلَادُهُمْ
و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشان را اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خدا تعالی
ایشان را بدانها فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ و انچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وَ
تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر میرند و مال
ایشان از دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند رباعی چون مرگ کشند گردن گردان در بند • نتوان بستیزه جست از آن خم کمند • وان لحظه
که دست اجل از پای افکند • نی مال بفریاد رسد نی فرزند • وَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله شما
اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَلٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ گروهی اند که می ترسند
از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بتبعیت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَاً اگر بیابند پناهی که بدان التجا
توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره اَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لَوَلَّوْا اِلَيْهِ هر آینه
روی میگردانند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ و ایشان میشتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردد چون اسب سرکش آورده اند که چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان
می برد که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقها و گفته اند
این آیت در شان ابن ابو الخویصره است یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت علیه الصلوة والسلام جهت تالیف
قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و او بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت علیه الصلوة
والسلام تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اعدل یا رسول الله و حضرت علیه الصلوة
والسلام در جواب وی گفت وَیْلَكَ ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت علیه الصلوة والسلام او را و قوم او را مارقین لقب نهاده و در ینابیع مذکور است
که مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی رح در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم
که مرتضی علی رض با ایشان قتال کرد و تفسیر این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت ثعلب بن قشیر بود که در قسمت
غنایم طعن میکرد و غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَاِنْ اُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه دلخواه ایشان است رَضُوا
بپسندند آن قسمت را وَاِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان که داعیه دارند اِذَا هُمْ يَسْخَطُوْنَ آنگاه ایشان

خشم

خشم گیرند و ناخوشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان بپسندند مَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ آنچه بدیشان داد خدای وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت
و صدقه و بدان خورسند گردند وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِيْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از
فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که حالا عطا فرموده اِنَّا اِلَى اللّٰهِ بدرستی که ما بخدای رٰغِبُوْنَ بازگردندگانیم
و امیدوارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع دران موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند
که هر که بقضا خورسند شد از غم و ملال باز رست بیت رضا بداده بده و زجبین گره بگشای • که بر من و تو در اختیار نگشاده است • و در همین معنی
فرموده بیت بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی • خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی • پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در قسمت غنایم کرد عین صواب بوده اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاۤءِ مر
درویشان را است وَالْمَسٰكِيْنِ و بیچارگان را امام اعظم رح میفرماید که فقیر آن است که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال
کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح بر عکس این است وَالْعٰمِلِيْنَ عَلَيْهَا و دیگر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در
تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی باسلام آورده اند که ما فیهای ایشان هنوز خالص نیست بجهت
تالیف دل ایشان با اسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلف قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام نظر بر الفت دلهای
ایشان بدین حق و ترقب اسلام امثال ایشان از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عقبه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر آن چون سهم مؤلف قلوب
برای این غرض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه رض ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن
در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد و ادای نجوم کتابت او از زکوة میکرد و امام مالک و امام احمد رح
برآنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغٰرِمِيْنَ و دیگر وام داران علی که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای یا آنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط از این جمله است وَابْنِ السَّبِيْلِ
و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه این جماعت فرض کرده است فَرِيْضَةً فرض کردنی مِنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدا وَاللّٰهُ
عَلِيْمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيْمٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت گشاد • هر کسی را آنچه میبایست
داد • نیست واقع اندران قسمت غلط • بنده را خواهی رضا خواهی سخط • آورده اند که جلاس و صحاب و چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر
ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم علیه الصلوة والسلام خالی نبود در خلای آنحضرت عم را بچیزهایی که زبان ادای آن نیست نسبت میکردند
یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت علیه الصلوة والسلام رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد علیه الصلوة والسلام گوش شنوا دارد ما هر چه میخواهیم گوییم چون پیش او
رویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند و نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردندی
گفتی محمد مردی سخن شنوا است ما نفی و اثبات هر چه میگوییم قبول میکند آیت آمد وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند
پیغمبر را وَيَقُوْلُوْنَ هُوَ اُذُنٌ و میگویند او مردی سخن شنو است که هر چه با او میگویند استماع میکند قُلْ بگوای محمد ایشان را اُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ شنوا
خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکو است يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ تصدیق میکند خدا را در هر چه
گفته میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را اقرار قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت است
لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر کسانی را که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آن است که بقول شما داناست صدق و کذب شما میداند اما بر روی کار شما می
پوشد و از روی رحمت رفق بر شما می نماید وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای را لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوْكُمْ
تا شما را خوشنود سازند از خود وَاللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ و خدای و رسول اَحَقُّ سزاوارترند اَنْ يُّرْضُوْهُ آنکه خوشنود سازند از خود منافقان او را یعنی رسول را
به سخن و رضای رسول است و گفته اند خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا مین دارد یعنی خوشنودی خدای وابسته خوشنودی رسول است
پس خدا و رسول خدا را خوشنود باید ساخت اِنْ كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ اگر هستند مؤمنان چنانچه گمان میبرند اَلَمْ يَعْلَمُوْا آیا نمیدانند اَنَّهُ مَنْ يُّحَادِدِ
اللّٰهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُوْلَهُ و با رسول او و از حد در گذراند فَاَنَّ لَهُ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ

خالدا فيها ه در حالتيكه جاويد باشد دران ذلك آن خلود در دوزخ الخزي العظيم ه رسوائي بزرگ است در اسباب نزول آورده اند از قول مجاهد كه
منافقان در ميان يكديگر پيغمبر خدا را بسخن آرمائي و مترددرائي ميگفتند و افسوس و استهزا سخنان او را ميكردند و بعضي از ايشان تنامي بردند كه چه
بودي كه ما راميد تا زبانه زدندي واز آسمان آيتي نيامدي كه سبب فضيحت ما شدي اين آيت نازل شد يحذر المنافقون ه حذر ميكنند منافقان
ان تنزل عليهم ازانكه فرود آمده شود بر مومنان سورة سوره از قرآن تنبئهم كه بياگاهاند آن سوره و خبر دهد مومنان را بما في قلوبهم
بانچه در دل منافقان است از كفر و نفاق قل استهزءوا بگوي اي محمد ايشانرا كه افسوس داريد امر تهديد و توبيخ است يعني استهزا كنيد و جزا خواهيد
يافت و جزا آنست كه بدان تفضيح ان الله مخرج ه درستي كه خداي ظاهر كننده است ما تحذرون ه آنچيز را كه حذر ميكنيد از اظهار آن يعني مساوي
اخلاق و اوصاف كه شمار است آورده اند كه در غزوه تبوك وديعت بن ثابت با جمعي از منافقان پيش حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام
ميرفتند و ميگفتند ببينيد اين مرد يعني محمد صلي الله عليه وسلم را كه مي خواهد حصارهاي شام را بگيرد و در قصور ملوك آن ديار مقام سازد اين سخن بنور
نبوت بر باطن آنحضرت عليه الصلوة والسلام ظاهر شد عمار ياسر رض فرمود كه آن قوم را درياب كه بسوختند و ايشان استفسار نمايي كه چه ميگفتند اگر انكار
نمايند بگو چنين و چنين گفتند عمار رض پيغام رسانيد و ايشان پيش آنحضرت آمده اعتذار نمودند كه ماسخني بر سبيل هزل و بازي چنانچه دأب همگذريان باشد
ميگفتيم آيت آمد كه ولئن سألتهم ه اگر بپرسي اي محمد منافقان را كه چه ميگفتند ليقولن هر آينه گويند انما كنا جز اين نيست كه بوديم ما همچو مسافران
نخوض ونلعب خوض ميكرديم در هر نوع از سخنان و بازي ميكرديم در آنچه ميگفتيم قل بگو ايشانرا بر سبيل توبيخ أبالله آيا بخداي وآياته و بسخنان
وي ورسوله و بفرستاده وي كنتم تستهزءون ه هستيد شما كه استهزا ميكنيد و استهزا اينها نشايد لا تعتذروا عذر مگوييد كه عذر شما دروغ محض
است قد كفرتم ه درستي كه اظهار كفر كرديد شما بطعن در رسول عليه الصلوة والسلام بعد ايمانكم ه بعد از آنكه اظهار ايمان كرده بوديد ان نعف اگر عفو كنيم
عن طائفة منكم ه از گروهي از شما كه توبه كنند و آن مخشي بن حمير بود از ايشان كه توبه كرد و از حق تعالي درخواست كرد كه بشرف شهادت در يابد و در حرب يمامه
شهيد شد نعذب طائفة عذاب كنيم طايفه ديگر را بانهم كانوا بسبب آنكه ايشان هستند مجرمين ه گناهكاران اصرار بر نفاق المنافقون
مردان منافقان كه سيصد نفر بودند والمنافقات و ديگر زنان منافقه كه صد و هفتاد بودند بعضهم من بعض ه برخي از ايشان از برخي ديگر اند يعني
همه مشابه يكديگر اند در نفاق و شقاق يأمرون ميفرمايند بالمنكر بكار زشت كه كفر است يا معصيت يا تكذيب پيغمبر عليه الصلوة والسلام وينهون
و باز ميدارند عن المعروف از نيكوئي كه ايمان است يا طاعت يا تصديق و متابعت حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام ويقبضون و فرا ميگيرند ايديهم
دستهاي خود را يعني فرو مي بندند از خيرات و صدقات يا از رفع براي دعا و مناجات سلمي رح فرموده كه از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله
ترك كردند فرمان برداري خدا را فنسيهم پس فرو گذاشت خداي ايشانرا و بازداشت فضل خود را از ايشان ان المنافقين ه درستي كه منافقان زن
و مرد ايشان هم الفاسقون ايشانند بيرون رفتگان از دايره ايمان وعد الله المنافقين وعده داده است خداي مردان منافق را والمنا
فقات و زنان منافقه را والكفار و كافر و مدگان از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدين فيها ه جاويد باشند دران هي حسبهم آن
آتش بس است مر ايشانرا براي عقوبت ولعنهم الله ه و دور كرده است خداي ايشانرا از رحمت خود ولهم و مر ايشانرا است در آخرت عذاب
مقيم ه عذابي پاينده كه انقطاع نيابد يا در دنيا عذابي پيوسته دارند كه آن تعب نفاق و رنج حسد است رباعي

اي آنكه ز تيره حالي و بدروزي ؞ در باطنت آتش نفاق افروزي ؞ در هر نفست شعله غم مي سوزت ؞ ميسوز دران شعله كه خوش ميسوزي ؞

كالذين اي منافقان هستيد شما مانند آنانكه بودند من قبلكم پيش از شما يعني امم ماضيه كانوا اشد منكم بودند سخت تر از شما
قوة از روي قوت يعني بيش از شما قوي تر بودند واكثر و بيشتر بودند از شما اموالا واولادا از روي مال و اولاد يعني مال و فرزندان ايشان
بيش از شما بود فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم به نصيب خود از لذتهاي دنيا و از مال و فرزند بهره بردند فاستمتعتم بخلاقكم
پس شما نيز تمتع گرفتيد بنصيب خويش از آرزوهاي فاني كما استمتع الذين همچنانكه تمتع يافته بودند آنانكه بودند من قبلكم پيش از شما بخلاقهم
به بهره خويش وخضتم و خوض كرديد و شروع نموديد در باطل كالذي خاضوا همچو خوضي كه ايشان خوض نموده بودند دران نعمتها اولئك آنگروه
حبطت نابود شد و تباه گشت اعمالهم كردارهاي ايشان في الدنيا در دنيا كه مال و فرزند ايشان با ايشان و فا نكرد والآخرة و در آخرت كه
ثوابي بران عملها مترتب نگشت واولئك و آنگروه هم الخاسرون ايشانند زيان زدگان در هر دو جهان ألم يأتهم آيا نيامد بايشان

يعني منافقان كه بلذات دنيا مغرور و بتحصيل لذات باقيه مهجورند نبأ الذين من قبلهم خبر عذاب آنانكه پيش از ايشان بودند قوم
نوح گروه نوح كه بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد بباد صرصر هلاك گشتند وثمود ه قوم ثمود كه برجفه و صيحه مردند وقوم ابراهيم و گروه ابراهيم
كه بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به نيش پشه زهر هلاكت چشيد واصحاب مدين و اهل مدين كه قوم شعيب عليه الصلوة والسلام بودند كه بعذاب
يوم الظلة هلاك گشتند والمؤتفكات ه اهل بهها زير و زبر شده يعني قوم لوط عليه السلام كه بچهار نوع هلاك شدند اتتهم رسلهم آمدند بهمه
ايشان فرستادگان ما بالبينات با حجتهاي روشن و نشانهاي درست فما كان الله پس نبود خداي ليظلمهم كه ستم كند بر ايشان يعني
بي جرم ايشان را عذاب فرستد ولكن كانوا وليكن بودند ايشان انفسهم يظلمون ه كه بر نفسهاي خود ستم كردند بر كفر و تكذيب تا مستحق
عقوبت گشتند والمؤمنون و مردان مومن والمؤمنات و زنان مومنه بعضهم برخي ايشان اولياء بعض ه دوستان برخي ديگرند
در تعاون و تناصر يأمرون بالمعروف ميفرمايند به نيكو كه ايمان و فرمانبرداري است وينهون عن المنكر و باز ميدارند از بدي كه كفر
و گنهكاري است ويقيمون الصلوة و بپاي ميدارند نماز را با شرايط آن ويؤتون الزكوة و ميدهند زكوة را با آداب متعلقه بدان
ويطيعون الله ه و فرمان مي برند خداي را ورسوله و پيغمبر او را در همه امور اولئك آن گروه سيرحمهم الله زود باشد كه رحمت كند
خداي بر ايشان ان الله عزيز ه درستي كه خداي غالب است هر چه خواهد كند حكيم ه داناست و وضع هر شي در موضع آن وعد الله
وعده داد خداي المؤمنين والمؤمنات مردان مومن و زنان مومنه را جنات تجري بوستانهاي مشتمل بر ميوه كه ميرود من تحتها
الانهار ه از زير درختان آن جويها خالدين فيها جاويد مانند دران ومساكن طيبة و ديگر وعده داد كه ايشانرا مسكنهاي پاكيزه و خوش
في جنات عدن در بهشتهاي پاينده جنات عدن نام شهري است در بهشت كه چشمه تسنيم دران مي باشد يا اعلي درجات بهشت است
امام ثعلبي رح ميگويد كه نهري است در جنت كه بوستانهاي او بر هر دو كناره اوست ورضوان من الله و خوشنودي از نزديك خدا
مومنان را اكبر ه بزرگ تر است از بهشت و نعيم او زيرا كه مبداء جميع سعادات و منشاي تمام كرامات رضاي حضرت عزت است و مودي
بنيل وصال و فوز لقاي ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را دركاه و بيگاه جز رضاي حضرت الله مطلوبي نيست مثنوي

يكي ميخواهد از تو جنت و حور ؞ يكي خواهد كه از دوزخ شود دور ؞ وليكن ما نخواهيم اين و آن جست ؞ مراد ما همان خوشنودي تست ؞
چو تو خوشنود گردي در دو عالم ؞ همين مقصود بس والله اعلم ؞ در احاديث صحيحه آورده است كه حق سبحانه خطاب فرمايد كه يا اهل الجنة گويند
لبيك ربنا وسعديك والخير في يديك پس فرمايد كه خوشنود شديد گويند چيست ما را كه خوشنود نشويم و حال آنكه عطا كرده بما آنكه هيچ از
مخلوقات خود عطا نكرده حق تعالي گويد آيا دهم شما را فاضلتر ازين عطا ها بهشتيان گويند آن چه چيز تواند بود كه ازينها فاضلتر باشد
خطاب رسد كه فرود آرم بر شما خوشنودي خود را و هرگز بر شما خشم نگيرم از مضمون اين حديث معلوم مي شود كه هيچ نعمتي از رضوان
الهي فاضلتر نيست ذلك آن خوشنودي هو الفوز العظيم ه اوست فيروزي بزرگ كه نعمت دنيا در جنب آن محقر بلكه
نعيم بهشت بازاي آن مختصر است يا ايها النبي اي پيغمبر عليه الصلوة والسلام جاهد الكفار جهاد كن با كافران
بشمشير والمنافقين و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ايشان واغلظ عليهم و درشت باش بر ايشان
در جهاد و محاكمه ومأواهم جهنم ه و بازگشت اينها همه دوزخ است وبئس المصير ه و بد بازگشتي است دوزخ آورده اند
كه بوقت تهيه غزوه تبوك جلاس بن سويد بر درازگوشي سوار از جانب قبا بمدينه مي آمد و از براي تنفير مردم از ان سفر گفت اگر آنچه محمد عليه الصلوة
والسلام آورده است حق باشد ما ازين درازگوش كه بر وسواريم بدتر باشيم پسر زن او مصعب اين سخن را بعرض حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام رسانيد
و آنحضرت جلاس را طلبيده بحضور مصعب از ان مقاله سوال فرمود جلاس سوگند ياد كرد كه من نگفته ام مصعب مناجات كرد خدايا بر رسول خويش
آيتي نازل گردان كه صدق سخن من از ان معلوم گردد حق سبحانه آيت فرستاد و يحلفون بالله سوگند ميخورند بخداي تعالي كه مطلق ما قالوا
نه گفته اند آن سخن را ولقد قالوا و هر آينه كه گفتند كلمة الكفر كلمه كفر را كه طعن زدند در دين و شك آوردند در كلام سيد المرسلين عليه الصلوة والسلام
وكفروا و كفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام خود وهموا و قصد كردند بما لم ينالوا بانچه نيافتند و مقصود ايشان اخراج
پيغمبر عليه الصلوة والسلام و اجلاي مهاجران رض بوده از مدينه يا آنكه تاج سلطنت بر سر ابن ابي نهند و بپادشاهي بردارند او را وما نقموا

وکینه نداشتند با رسول و مومنان الا ان اغنهم الله مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای تعالی ایشان را ورسوله و فرستادهٔ او من فضله از فضل
و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک سید عالم علیه الصلوة والسلام بدانجا رسید به برکت قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غنائم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای جلاس
کشته شده بود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و کرم
رسول علیه الصلوة والسلام بود اینجا بتعریض میگوید سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک
آن بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشان را وان یتولوا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشان را عذابا الیما
عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن والاخرة و در آخرت بسوختن وما لهم فی الارض و نیست مر ایشان را در زمین من ولی دوستی
دست گیرنده ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جملهٔ مخلصان این امت محسوب شد
آورده‌اند که ثعلبه انصاری که از جملهٔ اصحابه بود بملازمت حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام آمد و التماس نمود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت او را پند داد که این مدعا در گذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
از خدای تعالی درخواست تا او را بدل خواه او مال القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید و حق تعالی بر گوسفندان او برکت کرد تا حدیکه در حوالی
مدینه ایشان را جای چراگاه نماند روی به بادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمی‌توانست آمد و بالآخره از آن
نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات نزدیک وی رفت و زکوة وی طلبید محبت مال او را
بدان داشت که از فرمان نبی سر کشید و گفت بنگر محمد علیه الصلوة والسلام از ما میطلبد جزیه است پس زکوة نداد و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شنید جمعی
مومنان متعجب ماندند و این آیت نازل شد که ومنهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای تعالی عهد کرد لئن اتنا اگر بدهد ما را خدای
تعالی من فضله از فضل خویش الی لنصدقن هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ولنکونن و هر آینه باشیم که به تصدیق من الصلحین از جملهٔ نیکان
و شایستگان فلما اتهم پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق خدای تعالی ندادند وتولوا
و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم پس از پی درآورد و منع زکوة ایشان را
نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد الی یوم یلقونه و تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای
آن را روز قیامت بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای تعالی ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وبما کانوا
و سبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان وعده ان الله یعلم آنکه میداند خدای تعالی سرهم
آنچه نهان ایشان هست از نفاق و عزم بر خلاف عهد ونجوىهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وان الله و آیا نمیدانند
که خدای تعالی علام الغیوب داننده نهانها و پوشیدها است و در این آیت تهدیدی عظیم است بیت مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی
که میداند ❊ مبین در روی این و آن چو میدانی که میداند ❊ نقل است که حضرت رسالت پناه مردم صحابه را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر
تبوک تحریص فرموده و صدیق رض از دنیا هرچه داشت بیاورد و فاروق رض نصف از اموال خود تصدق کرد و عثمان رض سیصد شتر مکمل
جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم الله وجهه هزار مثقال طلا نقد نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آورد و عبدالرحمن بن عوف رض چهل اوقیه طلا یا چهار
هزار درهم نقره صدقه نموده هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن سلمه رض مبلغی مال آوردند و این همه نزد حضرت علیه الصلوة والسلام
مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد که ده هزار و چهار هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابوعقیل انصاری
صاعی از خرما آورد و گفت امشب تا صباح از جهت مزدوری آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما باجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود نگاه داشتم
و یکی آوردم حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود تا آن صاع را بالای دیگر صدقات که صحابه رض آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز
کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابوعقیل بی‌نیاز اند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات
چیزی بستاند آیت نازل شد که الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب میکنند افزون دهندگان را من المومنین از گروه مؤمنان نیکوکاران بجا
فی الصدقت در ادای صدقات یعنی عبدالرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند والذین لا یجدون و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند

الا جهدهم مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابوعقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون منهم پس افسوس میدارند
از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد خدای تعالی ایشان را ولهم عذاب الیم مر ایشان را باشد عذابی دردناک بدان سخریه
و استهزاء که میکنند در انوار آورده که پسر عبدالله بن ابی که هم عبدالله نام داشت از جملهٔ مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت رسالت پناه برای ابن ابی استغفار کرد
آیت آمد استغفر لهم استغفار بکن برای ایشان که منافقان اند او لا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر
در عدم افاده مساوی اند ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد
خدای تعالی ایشان را آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم
ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا معلوم شد
که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذلک آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر
ع شدند بخدای تعالی ورسوله و رسول او والله و خدای تعالی لا یهدی القوم الفسقین راه ننماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی ستمکاران
در کفر خویش فرح المخلفون شاد گشتند بازپس ماندگان از غزوه بمقعدهم به نشستن خویش خلف رسول الله بر خلاف رسول خدای تعالی
وکرهوا و کراهت داشتند بکراهیت عقیده ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالهای و نفسهای خود فی
سبیل الله در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وقالوا و گفتند مر مؤمنان را لا تنفروا بیرون مروید بدین غزوه فی الحر
در گرما خود برفتند و خواستند که مؤمنان را نیز تنفیر کنند قل نار جهنم بگو ایشان را که آتش دوزخ اشد حرا سخت‌تر است از جهت حرارت نسبت
باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند در آن حرارت لو کانوا یفقهون اگر باشند که دانند که مال ایشان در آن جهان آتش است فلیضحکوا
پس باید که بخندند قلیلا اندکی ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغهٔ امر وارد شده است تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در
قیامت خندهٔ ایشان اندک و گریهٔ ایشان بسیار باشد و می‌شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرح ایشان غمی
باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور جزاء پاداش دهد ایشان را خدای پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق
و مساوی اخلاق فان رجعک پس اگر باز آرد ترا خدای بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان متخلف فاستاذنوک
پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوهٔ دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون هرگز نمی‌آیید خبر است بمعنی نهی یعنی
بیرون می‌آیید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار نکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم
خورسند شدید بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوهٔ تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر بار مع الخلفین با باز
پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر تردامنی این کار نیاید و از هر
بیدلی مبارزت معرکهٔ مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیشه گیر ❊ یا چو مردان اندرآی و گوی در میدان فکن ❊ آورده اند
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرمایی تا کفن خود سازم و
بدفن من حاضر شده و مرا نماز گذارده مرا آمرزش طلب حضرت علیه الصلوة والسلام دو پیراهن پوشیده بود پیراهن بالینه مبارک خود بوی داد و بجنازهٔ
وی حاضر شد و خواست که نماز گذارد فاروق در آن باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او را یاد حضرت میداد و چون منع بسیار میکرد آخر آنحضرت
علیه الصلوة والسلام از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز بر وی گذارد آیت آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده بود نازل شد ولا تصل
و نماز مگذار علی احد بر هیچ یکی منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز ابدا ظرف لاتصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون
کسی بر کفر بمیرد و احیای او برای التعذیب است نه برای تمتع پس گویا که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم و مایست علی قبره
بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله
و بفرستادهٔ وی و فرمان بردار او نگردند وماتوا و بمردند وهم فسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان ولا تعجبک
و باید که ترا متعجب نسازد مراد امت اند و خطاب بآنحضرت علیه الصلوة والسلام است یعنی در عجب نیندازد شما را اموالهم مالهای

منافقان اگرچه بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدار باشند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ
بِهَا آنکه عذاب کند ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند برای رونق حوال و لاد و تهیه
اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت میکشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان
کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند و روزی میکنند اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمیع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند
باصناف بلیت و مشقت و بآخرت میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت قطعه در اول چو خواهی کنی مال جمع ز بسیمی رنج برخویش
باید گماشت پس از بهر آن تا بماند بجای شب و روزش باید پاس داشت و زین جمله آنحال مشکل تر است که او بحسرت بباید گذاشت
وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ سورتی از قرآن به تمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل
کرده آن أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ بآنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ دستوری جویند از تو
در بازایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را و با خود بلشکر مبر نَكُنْ تا باشیم مَعَ
الْقَاعِدِينَ با نشستگان در خانها رَضُوا خرسند شدند و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و بازپس ماندگان
وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند آن چیز را که در جهاد است
از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لَكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند
مَعَهُ با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهای و نفسهای خود وَأُولَئِكَ و آنگروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
مر ایشان راست نیکوئیهای هر دو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَئِكَ و آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن او الی آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان در آن ذَلِكَ آن است الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ
و فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذرگویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی بنی اسد
و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزوه آئیم بنی طی اهل و مواشی ما را غارت میکنند و این عذر
لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهد مر ایشان را در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او
در دعوای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک بقتل در دنیا و بحرق در آخرت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَى و نه بر بیماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
و نه بر آنانکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه و بنو عذره یعنی برین سه طایفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر بازایستند
از غزوه إِذَا نَصَحُوا چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ بر خدای و رسول او و نصح اصلاح عمل است باخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ
نیست بر نیکوکاران که ناصح اند مِنْ سَبِيلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه بازماند رَحِيمٌ مهربان است که عذر را
رخصت عفو داد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از در ماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیامدند سوی تو و در خواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشان را مرکبی دهی
خود و کرببری قُلْتَ گفتی تو که در اینوقت لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان
تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی دیدهای ایشان … حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا بجهت آنکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ آنچه نفقه کنند در آن غزوه آیت
… گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه علیه الصلوة والسلام آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بر آن
سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که آنچه میجوئید نمی یابم ایشان گریه کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و ابن عمرو و عباس
و عثمان رضی ایشان را زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند حق تعالی میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست
که معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنان است که يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میجویند در بازایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگر اند و زاد و
ایشان آماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند خاتمه عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است

يعتذرون

يَعْتَذِرُونَ

القای عذر خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون بازگردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان و بمدینه بازآئید
قُلْ بگوی ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَدْ نَبَّأَنَا
اللَّهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده وَسَيَرَى اللَّهُ و زود بیند خدای
عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او … که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثبات میورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده خواهید شد در روز قیامت
إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکار که مطلع است بر ضمایر و ظواهر همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده اید میکرده
از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ چون بازگردید
از سفر بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی آن بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر علیه الصلوة والسلام در مسجد آمده
قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه تعالی پیغمبر را باید که سوگند خورند بدروغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ
پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده توبیخ و ملامت که سبب سبیل توبه و انابت است در حق ایشان مفید نیست
زیرا که خبث ایشان پذیرنده تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بآنچه بوده اند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود شوید از ایشان …
از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت علیه الصلوة والسلام سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا علیه الصلوة والسلام تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح
… مانند این نوع سوگند یاد کرد حق سبحانه پیغمبر را باید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر خشنود
شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان دروغگویان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَرْضَى خشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان یعنی
رضای شما باوجود خشم خدای ایشان را سود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنان است که از ایشان راضی شوند بعد از عذرهای باطل ایشان … الْأَعْرَابُ بادیه نشینان
مراد بنی تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص است أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان
از حضر سخت تر است و بجهت آنکه متوحش اند و صحبت اهل علم نیافته اند وَأَجْدَرُ و سزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
اندازه های چیزی که خدای فرو فرستاده عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر احوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده است
از روی حکمت با مهال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکند مَغْرَمًا
… تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غرامتی میشمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه نفاق میکند وَيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَائِرَ
… گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش
بد و روزگار ایشان منقلب شود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مر آنرا که بزبان میرانند عَلِيمٌ و داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ
و از اهل بدو مَنْ يُؤْمِنُ کسانی هستند که میگروند بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین و …
… بخدای و قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُبَاتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی
میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و دعای پیغمبر که همیشه متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش
مسئلت کرد اللهم صل علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا آگاه باشید که نفقات ایشان با صلوات رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است مر ایشان را بکار و عنایت ربانی
سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود باشد که در آورد خدای ایشان را فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول رحمت است إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
مر متصدقان را رَحِيمٌ مهربان است بر ایشان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
از میان مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده اند و بمدینه آمده اند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بهر دو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت
رضوان وَالْأَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند که اهل مکه را یاری داده مراد اهل بیعت عقبه اولی اند … و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند

با ایشان که بیشتر مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه والذین اتبعوهم و آنان که متابعت کردند سابقان را باحسان بایمان و طاعت مراد سایر صحابه
رضی الله از مهاجر و انصار که مردی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره تابعان است رضی الله عنهم خوشنود
خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق ورضوا عنه و خوشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه
واعد لهم و آماده کرد خدای مر ایشان را جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الانهار زیر درختان آن جویها خالدین فیها ابدا جاوید
باشند در آن همه تاکید خلود است ذلک الفوز العظیم آنست فیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد ومن حولکم و از آنان که گرداگرد شهر شما اند
من الاعراب از اهل بادیه منافقون منافقان اند چون اسلم و اشجع و غفار و جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند ومن اهل
المدینة و از اهل شهر شما مردوا ممارست نموده اند که خو کرده اند و اقامت نموده علی النفاق بر نفاق و در منافقی ماهر شده اند با وجود کمال فطنت و صدق فراست
لا تعلمهم نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان چنان بظهور می آرند که تو ایشان را نمی شناسی نحن نعلمهم
ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشان را مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا
از ایشان و تکلیف بجهاد ثم یردون پس باز گشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشان است
از درگاه عزت و محجوب ماندن ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذابی با محنت هجران و مشقت هجران بزرگ تر نیست بیت از فراق تلخ میگویی سخن :
هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن : تلختر از زهر هجران هیچ نیست : در فراغت غیر حق را هیچ نیست : صد هزاران مرگ تلخ از سوی تو : نیست مانند فراق روی تو
جور دوران و هر آن رنجی که هست : سهلتر از بعد حق و غفلت است : زانکه اینها بگذرد وین نگذرد : ای خوشا آن دل که جان آگه بود : از فراق این جهان گاهها
شور و شود : وز فراق این آنها تیره بود : در رنج از فرقت ایشان سوزان شده است : بیدار فرقت جهان از آن شده است : گر بگویم از فراقت یک شرار :
تا قیامت یک بود آن از هزار : آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بجهت تخلف در مدینه بودند چون آن تهدیدات شنیدند که در باره متخلفان نازل شده
بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از تبوک رجوع فرمود در مدینه نزول نموده بر عادت معهوده بمسجد در آمده ایشان را دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بعرض
رسانیدند سید عالم علیه الصلوة والسلام بر زبان گهربار گذرانید که منهم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتیکه امر در رسد آیت آمد که وآخرون و قومی دیگر
غیر منافقان که نزد پیغمبر علیه الصلوة والسلام اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا
کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از ایشان در وجود آمده بود وآخر سیئا و بعملی بد که از تبوک تخلف نمودند عسی
الله شاید که خدای ان یتوب علیهم که توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزنده است مر تائبان را رحیم مهربان است بتفضل و
در تأویلات کاشفی مذکور است که اعتراف بذنب از جمله بقایای نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و دال است بر آنکه هنوز کار در آنکه معترف
را دیده بصیرت گشاده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و زائل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب شامت
آن ارتکاب میکند و در عذاب خذلان باشد حکیم سنائی قدس سره فرموده نظم چون همی گناه را دانی : گشت سنت جانب پشیمانی : ور ندانی گناه را که بدست
آن نشان شقاوت ابد است القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشان را گشادند و آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت
اکثر اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این اموال از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را قبول کن و در راه خدای تصدق کن
خواجه عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که من با خذ اموال شما مامور نیستم این آیت نازل شد خذ من اموالهم بگیر از مالهای ایشان صدقة
زکوة و فریضه تطهرهم تا پاک گردانی ایشان را از گناهان یا از حب مال که موذی بطغیان و عصیان است یا از رجاسات بخل وتزکیهم و نامی گردانی و نشو
و نما دهی حسنات ایشان را بها بدان صدقه وصل علیهم و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب ان صلوتک بدرستیکه دعای تو سکن لهم
آرامش بود دلهای ایشان را والله سمیع و خدای شنوا است دعای ترا علیم دانا است باستحقاق ایشان مر آنرا الم یعلموا آیا نمیدانند این جماعت که
توبه میکنند معلوم ندارند ان الله آنرا که خدای هو یقبل التوبة او است که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود ویاخذ الصدقات
و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را و ان الله و بدانند آنرا نیز که خدای هو التواب او است پذیرنده توبه الرحیم مهربان است بر توبه
کننده وقل اعملوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا منافقان که هیچ توبه نکنید هر چه میخواهید مر تهدید است

فسیری الله

فسیری الله پس زود باشد که ببیند خدای عملکم کار شما را از خیر و شر ورسوله و فرستاده او والمؤمنون و گروندگان نیز ببینند وستردون و زود
باشد که باز گردانیده شوید بمرگ الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکارا فینبئکم پس آگاه کند شما را بما کنتم تعملون بآنچه
بوده اید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بدان قبل از این مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس دیگر کعب بن مالک و هلال
بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نه بسته بودند اما پیش حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمده بخطای خود معترف شدند و حضرت علیه الصلوة والسلام
حکم فرمود که با ایشان مجالست و مکالمت نکنند و در شان ایشان نازل شد که وآخرون و دیگران از متخلفان مرجون تأخیر کرده شده گانند و باز داشتگان
لامر الله برای فرمان خدای در باره ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بدان گناه واما یتوب علیهم و یا توبه دهد
ایشان را اگر ندامت ورزند آن عمل تردید برای عباد است و اگر نه عند الله تردید نیست والله علیم و خدای دانا است بر جای ایشان حکیم حکم کننده است
بر جای ایشان آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلب بن حاطب و نبتل بن حارث و بعته بن ثابت حاضر با ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا
مسجد بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله بنی خزرج بود و در علم تورات و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم علیه الصلوة والسلام در اهل
مدینه میخواند چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام بمدینه هجرت کرد و اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شدند و از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نکرد بیت
با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات : حیفم آید سخن از چشمه حیوان گفتن : ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده نفی آنحضرت علیه الصلوة والسلام مشغول
شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در
حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل که ملک روم بود رفت و منتظر است که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان
که شما در مقابله مسجد قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا با افاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم
التماس میرود که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت علیه الصلوة والسلام مسجد خود را استحکام دهند چنانکه در مثنوی معنوی هست
[illegible] مسجد و اصحاب مسجد را نواز : ای مهی ما شب و می با ما بساز : تا شود شب از جمالت همچو روز : ای جمالت آفتاب شب فروز : ای دریغا کان سخن از دل بدی
تا مراد آن نفر حاصل شدی : القصه حضرت رسالت پناه علیه السلام در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم تا باز آئیم و چون وقت بازگشتن بمیان آمد که
بقرب مدینه رسید اهل مسجد همان التماس عرض نمودند جبرئیل علیه السلام این آیت فرود آورد والذین اتخذوا مسجدا و آنان که فرا گرفتند و بنا نهادند
مسجدی ضرارا برای ضرر مؤمنان و کفرا و برای تقویت کفر که اضمار آن میکنند وتفریقا و برای تفرقه افکندن بین المؤمنین
میان مؤمنانی که در مسجد قبا مجتمع می باشند وارصادا و برای انتظار لمن حارب الله مر آن کس را که حرب کرد با خدای ورسوله و با رسول او
من قبل پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد ولیحلفن و هر آینه سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا این مسجد
ساختید ان اردنا که ما نخواستیم از بنای این مسجد الا الحسنی مگر خصلتی نیکو که نماز است و ذکر و توسعت بر ضعفا والله یشهد و خدای گواهی میدهد
انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لا تقم فیه مایست برای نماز فیه در آن مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجدی که اسس بنیاد نهاده شده
است علی التقوی بر پرهیزکاری من اول یوم از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر علیه الصلوة والسلام است و اشهر و اظهر آنست که مسجد قبا است و در محله بنی عمرو بن عوف حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اول که بحوالی مدینه رسید بمسجد قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدی است در مدینه
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آنجا نماز گذارده و در تشویق الحرمین از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد
قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که مسجدی که اساس او بر تقوی است احق سزاوارتر است
ان تقوم فیه آنکه قیام کنی در وی برای نماز فیه در آن مسجد رجال مردانند یحبون دوست میدارند ان یتطهروا آنکه پاکی ورزند از
انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از اهل مسجد قبا پرسید
که آن کدام طهارت است که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب در پی سنگ می آریم یعنی استنجا بآب بعد از سنگ [illegible] والله یحب
المطهرین و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگان را افمن اسس آیا هر کس که اساس افکند بنیانه بنای امور دین خود را علی تقوی من الله بر ترس کاری
از خدای ورضوان و طلب خشنودی او خیر بهتر است ام من اسس یا آنکس که اساس نهد بنیانه بنای امور دین خود را علی شفا جرف بر کناره رود

که زیر وی به سیل تهی شده و ظاهر شد که بر پای ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک افتادن رسیده و این چنین بنیان سست‌ترین قواعد باشد و چون بر آن
بنا کنند فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست گردد و در افتد بِهِ با آن بنا یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور
باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد به دوزخ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را از راهی که مقصود ایشان است
لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ همیشه باشد بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنائی که بنیاد نهاده‌اند آن را از اغراض فاسده رِيبَةً سبب شک و نفاقی فِي قُلُوبِهِمْ
در دلهای ایشان یا ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند و گفته‌اند مراد تخریب بنای ایشان است که از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت علیه الصلوة
والسلام به مسجد ایشان درآید و نماز گذارد و آیت آمد که لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که مسجد را بکندند و بسوختند
و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بیت پس نبی فرمود کان را بر کنید ۰ مطرح خاشاک و خاکستر کنید ۰ حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد
خرابی بنای ایشان و سخط زاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم حسرت و نفاق در بند خواهند بود بسبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فائده
نداشت و از حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره گردد و شود دلهای ایشان بکشتن که قابلیت ادراک
در آن نماند و گفته‌اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن بود وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست باسبب بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بخرابی آن بر وجه حکمت و در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند
که چون در لیلة العقبه هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بیعت میکردند عبد الله بن رواحه رض گفت یا رسول الله شرط
کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت شرط فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را بپرستید و هیچ شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و تنها
خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم اجرای ما چیست حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع
لا نقیل ولا نستقیل چه سود و فروخت سودمندیست ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع و شرا خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى
بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند
بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان را باشد بهشت این تمثیل است برای اثابت مومنان به بهشت بدل مال و نفس ایشان و حقیقة اشترا از آنکه بیع و شری
جای وقوع پذیرد که بایع مالک بوده چه و هر که هست و هرچه هست همه از آن حق است العبد و ماله لمولاه پس این تحریض است که بر غزوه و جهاد و ترغیب بر
بذل کردن نفس و مال و از من عطا و اثبت بی زوال نفس پر آفت شوم و مال سبب طغیان و غرور این را عوض معبود در راه او فدا کن بهشت
باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بده و گهر میستان ۰ خاک زمین می ده و زر میستان ۰ و عوض فانی جاوید بخیر ۰ نعمت باکبر و باقی بخیر ۰
در کشاف و عین المعانی و غیر آن منقول است که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میگذشت آنحضرت علیه الصلوة والسلام این آیت
میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که این کلام کیست حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که کلام الله سوال کرد
که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانید اعرابی گفت والله بیع مربح
لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض آن بهشت باقی میدهد هرگز آن بیع را نه اندازیم بلکه نفس و مال خود در باختیم
بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده‌ایم ۰ اصلا درین حدیث اقالت نمیرود ۰ عزیزی فرموده است که هر که بنده عاجز و معیب را دانا باشد او را رد
نتواند کرد حق سبحانه ما را خرید و بعیوب ما دانا بود و امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت اشید که بفضلت بر ده دم من ۰ چون شد حبیبی
لطف تو خریدارم ۰ و در نفحات الانس مذکور است از ابو ... نقل میکند رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی ۰ دیدی آنگه بعیب بخریدی ۰ تو بعلم آن و
من بعیب همان ۰ رد مکن آنچه خود پسندیدی ۰ و حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داده و دل را
درین مبایعه داخل نکرده مذکران و محققان را عبارتی عجیب و اشارتی غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافت بیت
هر که خواهد کزین بود بوئی ۰ گو تماشای آن گلستان کن ۰ و بعد از اشترا و بیان ما لاجله الشری میگوید يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان
خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بر دست
ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده است خدای ایشان را برین بیع و شرا وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف در آن نیست فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
وَالْقُرْآنِ درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل تورات و انجیل مامور بوده‌اند بقتال وَمَنْ أَوْفَى و کیست وفا کننده‌تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ

از خدای

از خدای که کریم است و کریم خلف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ آنکه مبایعه کردید با آن
وَذَلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگ است و در مدارک از امام جعفر صادق رض نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس
مفروشید خود را الا بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی باقیست در مثنوی معنوی آورده مثنوی
خویش را نشناخت مسکین آدمی ۰ از فزونی آمد و شد در کمی ۰ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ۰ بود اطلس خویش بر دلقی دوخت ۰ التَّائِبُونَ بازگشت‌کنندگان
از کردارهای بد از معاصی یا رجوع کنندگانند بحق سبحانه به تمامی الْعَابِدُونَ پرستندگان حق باخلاص با قیام بشرایط خدمت الْحَامِدُونَ
ستایش کنندگان حق بدانچه بر ایشان رسد از سراء و ضراء ستایش کنندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السَّائِحُونَ روزه داران یا سیرکنندگان بطلب علم یا بیرون
آیندگان از بازار هوای نفس و روندگان بسر منزل انس الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز با خشوع آرندگان بدرگاه بی‌نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندگان
در خلوات با طالبان قرب رفیع الدرجات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و چون بعث عقد کامل است دخول واو مشعر است بر آنکه واو ثمانیه است یا برای
تضاد میان امر و نهی چون ثیبوت و ابکار آیا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحدند و هر یکی با دیگری منضم باشند وَالْحَافِظُونَ و نگاه
دارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ امر احکام خدا را اسلمی گویند نگاه دارندگان او امر او بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مومنان را
که برین صفات موصوف اند وضع مظهر بر موضع مضمر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشان است برین فضائل و حذف مبشر به اشارت است بتعظیم بخبر آن آورده اند که حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت داد و چون در استغفار او اجازت
خواستم مرا بازداشتند این آیت آمد مَا كَانَ صحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که گرویده‌اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب
آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان و گفته‌اند پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ابوطالب در مرض الموت بعد از انکار از ایمان او نا امید شده وعده فرموده
بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامی که مرا نهی کنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه رض چون دانستند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بجهت ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار
کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست که پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا اگرچه باشند آن
مشرکان أُولِي قُرْبَى خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشان را أَنَّهُمْ آنکه اصحاب شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان
دوزخ اند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه الصلوة والسلام لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای
وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در تبیان آورده که وعده داده بود
ابراهیم را در آنکه من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم علیه الصلوة والسلام آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو و فسخ کردی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس
آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ بدرستی که پدر او دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر بمیرد و توفیق ایمان نیافت یا او را بوحی معلوم شد که از
ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود و کنایت است از رقت قلب
و کثرت ترحم حَلِيمٌ بردبار بود و بحدی که پدر میگفت لَأَرْجُمَنَّكَ و او جواب میداد سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي پس در آید ناله تمهید عذر رسول و مومنان
میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضال تابع و تباه گرداند یا نام ایشان
گمراه و حکم کند باهل ضلالت بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ پس آنکه راه نمود ایشان را باسلام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن گرداند بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه
واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته‌اند این آیت در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند پیغمبر ما بدکه بر ایشان از آن
کار باکه کرده و اند رفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ به همه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای که
مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و مدافعی يُحْيِي زنده گرداند مرده کار را وَيُمِيتُ و میراند
زنده کار را وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری و می‌شاید که خطاب
بکفار باشد پیغمبر ما بدکه خدا پرستش کنید که شما بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جزاو یاری نی که عذاب از شما بازدارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ
بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهة اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام

میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر با آنکه باعث است بر توبه یعنی هیچ نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اصحاب و چه هر کس را مقامی است که ما دون آن بنسبت وی نقص خواهد بود پس توبه از دون گناهی است که از آن توبه لازم است و پیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باین است و نزد محققان اینمعنی مناسب تر بحضرت رسالت نیست علیه الصلوة والسلام حیث جعله علیه الصلوة والسلام خیر خلق منصور شود و پس سلمی رح میگوید که ذکر توبه نبی در آن است تا که مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع مقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در بر رحمت خدای توبه را از پیغمبر علیه الصلوة والسلام والمهاجرين والانصار و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند در غزوه تبوک را اطیع نمیاد الذين اتبعوه آنانکه پیروی کردند پیغمبر علیه الصلوة والسلام را في ساعة العسرة در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی یک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود قلت مر آب شتر را میکشتند و بر طوبات احواف و امعای آن و دهن خویش را ز عیاش خفنده و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که در این زمان تنگی متابعت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام میکردند من بعد ما كاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت تزیغ میل کند و از جای برود قلوب فريق دلهای گروهی منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد و باز گردند از متابعت رسول علیه الصلوة والسلام دست باز دارند بواسطه شدت مشقت ثم تاب عليهم پس خدای در گذاشت آنرا تا که قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم بدرستی که خدای بر ایشان رءوف بسیار رافت است چون توبه کردند رحيم مهربان است بتفضیل بر ایشان وعلى الثلثة الذين خلفوا و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ابن فرکر یافت که مهم کعب و هلال مراره در تا خیر افتاد و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت می آمد که مرد پیر و ضعیف بود و با مرد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حتى اذا ضاقت تا وقتیکه تنگ شد عليهم الارض بر ایشان زمین بما رحبت با وجود گشادگی و وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی است وضاقت عليهم و تنگ شد بر ایشان انفسهم دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیکه فرح و انبساط را در ان راه نبود وظنوا و دانستند ان لا ملجأ آنکه پناهی نیست من الله از خشم خدای الا اليه مگر بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب عليهم پس چون درماندند و بیچارگی خود و انا شدند توفیق توبه داد خدای ایشان را ليتوبوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مفرست که تا او بتوبه توفیق ندهد و هم قبول نکند توبه هیچ تائب درست نبود

رباعی

گر لطف تو یاری ننماید بخت : هم توبه شکسته است و هم پیمان سست : چون توبه با میدی پذیرفتن است : تا تو نپذیری فشود توبه درست

القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای هو التواب او است قبول کننده توبه از بندگان الرحيم متفضل است برحمت بر ایشان يا ايها الذين امنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای و مثل این فعل که مخالفت امر باشد و دست مکنید وکونوا مع الصادقين و باشید با راستگویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند نظم از لجی افتی بکم و کاستی : از همه غم رستی اگر راستی : راستی خویش نهان کس نکرد : در سخن راست زیان کس نکرد و گفته اند خطاب با اهل کتاب است یعنی ای گروه کان بموسی و عیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد علیه الصلوة والسلام و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار اویند ما كان روا نیست و نشاید لاهل المدينة مر اهل مدینه را ومن حولهم و آنانکه گرداگرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان ان يتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عن رسول الله از حکم رسول خدای علیه الصلوة والسلام مراد نهی است و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت علیه الصلوة والسلام بطرف تبوک ولا يرغبوا بانفسهم و نرسد ایشان را که رغبت کنند بر نفسهای خود عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن را بی کنند و خود را از طرف او نه دار نگشتن آن رنجها که او میکشد مروی است که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود او دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب نموده و ابو خیثمه بر در عریش با بستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نموده گفت روا باشد که رسول خدای علیه الصلوة والسلام در بیابان بشدت و حرارت هوا در گرم درمانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی خوش معاشرت کند بخدای سوگند نخورم و که در هیچ عریش در نیایم

آب

آب و طعام نخورم تا زمانیکه بدان حضرت علیه الصلوة والسلام ملحق نشوم پس اندک زادی برداشت و روی براه آورده و در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذلك آن وجوب متابعت و ترک مخالفت بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا يصيبهم نرسد ایشان را ظمأ تشنگی ولا نصب و رنجی ولا مخمصة و گرسنگی في سبيل الله در راه خدای ولا يطئون و ننهند موطئا مکانی از آنکه بدان مکان بسم اسب یا کفش یا پای خود سپردن که آن يغيظ الكفار بخشم آرد کافران را ولا ينالون و نیابند من عدو نيلا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و بریب و جراحت الا كتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به عمل صالح بآن کرداری شایسته یعنی بهر یک از اینها که بدیشان رسد ثواب شود ابن عباس رض فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند ان الله لا يضيع بدرستی که خدای ضایع نمیکرداند و تباه نمیکند اجر المحسنين مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را ولا ينفقون و نفقه نکنند نفقة صغيرة نفقه اندک و خورد چون علاقه تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرما چنانکه میدهند چون ابو عقیل رض ولا كبيرة و نفقه بزرگ چنانچه ذی النورین رض و عبدالرحمن بن عوف رض ولا يقطعون و قطع نکنند در سیر خود واديا هیچ ممر آب و سیل را و زمین پست یعنی هیچ زمین را قطع نکنند الا كتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب و آن نوشتن برای حیث ليجزيهم الله تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را احسن ما كانوا نیکوترین آنکه درراه حق يعملون عمل میکردند و چون حسن را جزاء دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثوابی عظیم دهد و به نقصد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد و تاکرم او به نسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد بیت مجاهدان شرف اجتبی از آن دارند که در غزا کمر جهد بر میان دارند آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه چون بغیر جهاد برآید به تمامی عازم حرب شوند این آیت آمده و ما كان المؤمنون و روا نیست و نشاید مومنان را لينفروا آنکه بیرون روند بغزا كافة همه ایشان چه از رعیت مهمل میماند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر من كل فرقة منهم از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند طائفة گروهی اندکه بجهاد روند و باقی توقف نمایند ليتفقهوا تا طلب دانش کنند في الدين در دین و فقه امور بعد از امر ابن همام مروی است که مراد اصحاب حدیث اند ولينذروا و تا بیم کنند قومهم گروه خود را اذا رجعوا اليهم چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم يحذرون تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده می شوند از آن يا ايها الذين امنوا ای کسانیکه گرویده اید قاتلوا الذين کارزار کنید با آنانکه يلونكم نزدیک شما اند من الكفار از کافران گرویدگان بنی قریظه و نضیر و خیبر و فدک که در حوالی مدینه بودند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب مدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک وليجدوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فيكم غلظة در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنفی در مقاتل و قبل از وقوع قتال باشد یعنی صبر بر مقاتله یا شجاعتی و متین محاربه واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقين با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب بسفر مانده و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت نزدیکتر نیست و نزدیکترین دشمنان بتو او است کما اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك پس شغل بقتال که او عبارت از جهاد اکبر است اولی و انسب می نماید والیه الاشارة في المثنوي المعنوي مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون : ماند از خصمی بتر در اندرون : قد رجعنا من الجهاد الاصغر : این زمان اندر جهاد اکبریم : سهل شیری دان که صفها بشکند : شیر آنرا دان که خود را بشکند واذا ما انزلت و چون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم من يقول پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مومنان گویند ايكم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه این سوره ايمانا گرویدنی یعنی آن کس کدام است که این سوره ایمان او را زیادت کرد فاما الذين امنوا پس اما آنانکه گرویده اند براستی فزادتهم ايمانا پس زیادت کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه نزول این سوره ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر وهم يستبشرون و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و بواسطه ارتفاع حال ایشان است واما الذين في قلوبهم مرض و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و حقد و بغض اسلام است فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رجسا الى رجسهم پلیدی منضم به پلیدی ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان در این سوره انضمام یافت بدان شک یا بغیر و کفر ایشان بر کفر وماتوا و مردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه بمردند وهم كافرون و ایشان کافران بودند اولا يرون آیا نمی بینند این منافقان انهم يفتنون که ایشان مبتلا می شوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کید ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان في كل عام در هر سالی مرة او مرتين یکبار یا دو بار ثم لا يتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق ولا هم يذكرون و نه پند میگیرند واذا ما انزلت و چون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند بعضی از ایشان الى بعض

نخ

بسوی دیگری یعنی بچشم که بکرا اشارت کنند از روی انکار و تحیر بدان سوره یا از راه خشم بجهت ناشنیدن عیوب
خود یا بسبب عیوب ایمانی کنند بفرار از مجلس و با هم گویند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس
بیرون روید پس اگر کسی نبیند از آنجا برخیزند و اگر بیند بر خیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر علیه الصلوة والسلام
صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بگردانید خدای دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که این جمله دعائیه است
این کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی بگردانا و خدای دلهای ایشانرا از خیرها بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که فهم نمیکنند و در نمی یابند حق را لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آینه بدرستی و راستی که آمد شما را
رَسُولٌ فرستاده که بحکم خدای است مِنْ أَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما و بشر است تا بواسطه جنسیت محل الفت باشید
و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد شما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس رض فرموده که هیچ
قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام رشته قرابتی بوسیله پیوند بدان و در قرائت شاذه مِنْ
أَنْفَسِكُمْ بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار و سخت بود
مَا عَنِتُّمْ رنج و رنج افتیدن شما و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول دانسته و معنی علیه ما عنتم
بر این فرود آرند که بر وست رنج بکشید از گناه یعنی عذر آن بر وی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن
خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو : که دارد چنین سیدی پیشرو : اگر لوث گنه
پاک نیست : چو او عذر خواهست بود باک نیست : حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ صفت دیگرش آن است که حریص است
بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان است بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را جمع نکرده دو نام
از اسمای خود اختصاص بذکر پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام را خود فرموده که إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ
و در باره او گفت بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ و یک وجه تفضیل آن حضرت بر انبیای دیگر علیهم الصلوة والسلام اینست
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ
این بگو تو که بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او توکل کردم و کار خود را با وی گذاشتم وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
و او است خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بجمال قدرت
و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بروایتی سی هزار قاعده
از قاعده تا قاعده سی هزار ساله راه و همه آن مملو از خافات بقدرت کامله نگاه دارد قادر است که مرا از شر
منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سرافکندگان او است

بیت

از و خواه یاری که یاری ده او است : بدو التجا کن که اینان مه او است : کسی را که او آورد در پناه
چه غم دارد از فتنه کینه خواه : مطالعه لطایف و اشارات این دو آیت حواله است باوراق جواهر
التفسیر والله نعم المولی و نعم النصیر

سُورَةُ يُونُسَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَتِسْعُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓر حروف مقطع بقول ابن زید رض اسامی سور اند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره
را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی انا الله الرحمن و در بحر الحقایق آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب وی
علیه الصلوة والسلام میگوید بسوگند میخورم با آلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برأفت من بر تو در ابد
جواب قسم حیث تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی
تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رض فرموده که چون کسانی
نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش
اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابو طالب را
اختیار کند حق سبحانه فرمود أَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مردمان را عَجَبًا شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا آنکه وحی کردیم
إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان بمضمون وحی یا حیث أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ
آنکه بیم کن مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا انبیاء
و تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که بسبب بشارت باشد حاصل نیست فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا
و مژده ده آنانرا که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست قَدَمَ صِدْقٍ پیش رو نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد
خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلی است که حق سبحانه تعالی وعده رحمت داده
درجات مومنان و سیاحی گوید که مقام صدق آن است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله
یا دعای ملائکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا اولاد صالح
که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بطاعت چنانچه فرمود نحن الآخرون السابقون از ان جهت تعبیر
یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است علیه الصلوة والسلام و در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
را از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مفسری گفته که گناهکاران پناه روزگار را هیچ وسیلتی
برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت علیه الصلوة والسلام نیست شعر کفی کرم شفاعت عاصی عذر خواه
دل را سپید آن کرم افتاد در گناه : قَالَ الْكَافِرُونَ گفتند نا گرویدگان یعنی اعداد آمدن پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر ایشان
و نمود خوارق عادات إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ مُبِينٌ جادوی است آشکارا إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ
بدرستی که پروردگار شما الله است الَّذِي آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام اند فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است يُدَبِّرُ الْأَمْرَ میسازد امر کائنات را

برمقتضای حکمت یا تقدیر میکند بود و نبود هر وجهی که بخواهد مَا مِن شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت إِلَّا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری
دادن خدای مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خداوندی که موصوف است بصفات خلق و تدبیر
رَبُّكُمْ پروردگار شماست نه غیر او که در پرستش شریک نیست فَاعْبُدُوهُ پس او را بیگانگی پرستید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید و تفکر
نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما إِلَيْهِ بسوی اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب
سؤال او را وَعْدَ اللَّهِ وعده داد شما را خدای وعده دادنی حَقًّا است و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستی که خدای تعالی که در اول بیافرید خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از مردن زنده گرداند و مراد و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد
آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده اند بِالْقِسْطِ بعدل خود یا مکافات کند ایشان را بعدل یعنی برعایت عدل که وا موا
فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قوی است و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله اوف میکند این کلام را قوله
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ مر ایشان راست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بکار برند احشاء و امعای ایشان
پاره پاره گردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و بر ایشان را بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند بخدا و رسول يَكْفُرُونَ کافر میشدند
هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جَعَلَ الشَّمْسَ گردانید آفتاب را ضِيَاءً خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور علما گفته اند
که اگر روشنی بالذات باشد ضیا است و اگر بالعرض باشد نور است و در انوار آمده است که حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بانکه آفتاب بذات خود نیر است
و قمر نیز بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیئت مبین شده وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر مَنَازِلَ منزلها در فلک
تقدیر مسیر ایشان و اشهر آن است که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت گانه که معین و مشهور است و قمر قریب بشبانروزی قطع منزلی میکند لِتَعْلَمُوا
تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها و در معاملات
و عبادات خود مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ نیافرید خدای آنچه مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی نه ببازی و گویند با بمعنی لام است یعنی برای اظهار حق يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
روشن میکند و مفصل میگرداند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند
إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی که در آمد و شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنچه آفرید
خدای فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم
و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال اهل و معاد و بر اندیشند و از سوانح حشر ترسان گردند چه آن
اندیشه و خوف باعث بود مر ایشان را بر تفکر و تدبیر إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی منکرانند آخرت که محل لقاست
وَرَضُوا و خوشنود شوند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و پسندیدند آن را وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بلذات محسوسه و زخارف فانیه
مقصور گردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را از اینجا رحلت نخواهد بود و ما مستند
که لحظه لحظه دست اجل طلب حیل و زر خواهد گوفت رباعی آن کیست که دل نهاده فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تأخیری هست گو خیمه مزن که میخ
می باید کند گو رخت منه که بار می باید بست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیات کتاب یا از دلایل صنع ما غَافِلُونَ ناآگاهان
و بیخبرانند أُولَٰئِكَ آن گروه که یاد کرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب
میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ
رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید بسلوک سبیلی که
منتهی بادراک حقایق باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت
دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان مر خدای را فِيهَا در بهشت وقتیکه آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آن است که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاکی یاد میکنیم
ترا یا خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بوده نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشان
بر یکدیگر فِيهَا در بهشت یا در وقت یا تحیت ملائکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن
که گویند حمد خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مؤمنان به بهشت در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت شانه

گشتند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملائکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده و با انواع کرامات و علو مقامات مبشر گردند وظائف حمد و ثنای
الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید بیت ذوق یاد حق مشتاق را
ز بهشت جاودانی خوشتر است گرچه در فردوس نعمتها بسی است وصل او از هر چه دانی خوشتر است در عین المعانی آورده که یکی از پرده گیان حرم محترم سید
عالم علیه السلام سفیهی را سنگ کرد آن امیر که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد
که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ایشان است بسرعت
اجابت دعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود و بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت
کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشان را استجابت میکنیم ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو
عهدی که مرا در آن خلافی نخواهی فرمود بدرستیکه من بشرم پس هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آن را در باره او دعای خیر گردان و سبب
پاکی او و سازا از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار نزول عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که ما
در عذاب ایشان مطلقا تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنان را که لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی حشر منکرند و در جامع گفته ترسی
یا بیمی نرسند از ما در روز بعث و نشور فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان
میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافر است یا ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسید
دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْبِهِ و وقتیکه تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده و دعا
نزد تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف الم و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم و ببریم عَنْهُ از وی ضُرَّهُ رنج و مضرت و راحت خلاص
او در وعام مَرَّ برود بر همان راهی که بود و از کفر باز نگذرد و از موقف دعا و تضرع بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گویا که او نخوانده است ما را إِلَىٰ ضُرٍّ
مَسَّهُ طلب دفع کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذَٰلِكَ زُيِّنَ همچنین آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا
آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی يَعْمَلُونَ عمل میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ
رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده
ماندندی بجهت فساد استعداد و یافتن خذلان الهی مر ایشان را كَذَٰلِكَ همچنین که ایشان را جزا دادیم با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما
مبعوث است خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ خلیفهای گذشتگان در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس از قرنهایی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت
بعد از آنکه دانسته ایم در غیب كَيْفَ تَعْمَلُونَ که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ
قطعه جزا آئینه عمل است گوئی که در وی هر چه کردی بنماید اگر کردی نکوئی نیک بینی و گر بد کرده بد بینی آید در خبر است که بعضی از کفار قریش بحضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفتند آئینی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود وَإِذَا تُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
امید ندارند رسیدن ما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر علیه الصلوة والسلام را ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَٰذَا
بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت
وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگو
با ایشان مَا يَكُونُ لِي نیست مرا و نمیسزد و روا نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآن را مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را
تغییر کنم بی وحی و در آن زیادت و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و از پی نمیروم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آن چیزی را که وحی کرده شود إِلَيَّ بسوی من از حق
تعالی بی زیادت و نقصان إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود و تبدیل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روزی بزرگ را که قیامت است قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ نخواندمی آنچه بر من انزال شده است عَلَيْكُمْ بر شما

ولا ادریکم به و نه شما را دانا کردی بخدای بقرآن پس از فضل و رحمت او است که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فقد لبثت فیکم پس بدرستی که درنگ کردم در میان شما عمرا عمری را از که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما دانا بودید افلا تعقلون ای آیا خرد ندارید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی نه نموده و با علما مصاحبت نکرده و این زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از رجال بلاغت آن حیران شده و بلغاء از اتیان بمثل آن عاجز گشته

[illegible]

[illegible]

معاصی و سیر تفاخر رای و امثال شود کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بلت را بنگری که سعدت سوی عجب کثرت و امارت خویش
مفتخر گردد و در برابر سور و نشاط و دیگر آنکه باران چون بجا رسد لطافت و طراوت او میفزاید و چون بجا برین کند وحدت و شوکت ابر باد کند مال و دنیا بر حسب
مصلحت سد صلاح او میفزاید نعم المال الصالح للرجال الصالح و اگر دست تعدا فتد ماده فساد و عناد او روی بار د باد شد مثنوی از محک امتحان آمد آن
نقد حال هر کسی گرد عیان چون گرمی را بدست افتد زری از زرش آسوده گردد کشوری حاکم باشد که بد کارها زند بهای او روح گیرد و لنواز بهای او
سطر گر راه باید سوی گنج خلق را از روی نیابد غیر رنج گفته اند چون آب باران بر زمین قرار نگیرد و بلکه باطراف و جوانب روان گردد و مال و دنیا بر یکجا قرار
نیابد کسی آرام نگیرد و بلکه هر روز در دست دیگری باشد هر شب با یکی عهد صحبت بندد نه عهد او را وفائی و نه وفای او را بقائی نظم گنج امان نیست درین خاکدان
مغز وفا نیست درین استخوان … و در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بجای که محل آفات است
بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرموده والله یدعوا و خدای میخواند بندگان خود را الی دار السلام بسوی سرای
سلامت و آن بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب حصول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن …
باسلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظیم … باشد برای تکریم آن در فصول آورده که حق سبحانه
بندها را میخواند از سرای که اولش بکاست و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرای که مبداش عطا و میانه اش ثنا و منتهایش بقاست نظم
والله یدعوا آمد آزادی زندانیان … شاه من … زندانشان سوی گلستان میکشی
بهشت میخواند و یهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است
با طریق سنت سید انام علیه الصلوة والسلام ای عزیز دعوت عام است … و هدایت خاص است و السنه بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا برسد قبول … مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا مر آن کسان را که نیکوئی کردند
یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبه حسنی و پاداش نیکو است یعنی بهشت و زیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است
یکی یکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا حسنی مغفرت است و زیاده خوشنودی حضرت حق … در مدارک آورده که زیاده محبت است در قلوب … در دنیا عطا
کند و در آخرت حساب نماید و گفته اند سحاب است که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بدیشان بیارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حق تعالی است
که محض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد و لا یرهق و پوشیده نگرداند وجوههم رویهای بهشتیان را قتر گردی و غباری و لا ذلة و نه خواری …
یعنی اثر ذلت در بشره ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشتند هم فیها ایشان در آن بهشت خالدون جاوید مانندگان نه
نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه … که در معرض فنا و زوال است والذین و آنانکه
السیئات کسب کردند بدیها چون شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة پاداش بدی است بمثلها بمانند آن … زیادت بر آن و ترهقهم و بپوشد
ایشان را ذلة خواری و رسوائی یعنی آثار ذلت بر ایشان … ما لهم نیست مر ایشان را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده یعنی کس
عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گویا پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل پاره های از شب مظلما
در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسب سیئات اند یعنی مشرکان و منافقان اصحاب
النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید باشندگان اند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند و یوم نحشرهم
و بترسان از روزی که حشر کنیم … ایشان را جمیعا همه ایشان را ثم نقول پس گوئیم للذین اشرکوا مر آنها را که شرک آوردند مکانکم بایستید بر جاهای خود
انتم و شرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان … فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان ایشان
و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتان را بسخن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی
اصنام ما کنتم ایانا تعبدون نبوده اید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید افرایت من اتخذ الهه هویه …
که کافران انکار حال نموده گویند چنین است بلکه شما را پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای گواه بیننا و بینکم میان
ما و شما ان کنا درستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین بی آگاهان زیرا که نه دیدیم و نه شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک
مقام تبلوا امتحان یابد یعنی بیابد و بشناسد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آن را معاینه بیند و ردوا

گردانیده

گردانیده شوند … الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولاهم الحق خداوند ایشان در حقیقت … مولی امور ایشان … وضل عنهم و گم گردد از ایشان
ما کانوا یفترون آنچه بستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی میدهد
من السماء از آسمان که باران می بارد و الارض و از زمین گیاه و حبوب میرویاند امن یملک السمع آیا کیست که خداوندی کند گوشها را و الابصار و دیدها
یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد و من یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوان است یا نبات من المیت از مرده که نطفه است
یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوان است یا نبات و من یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان
و … مردمان را تعمیم است بعد تخصیص و چون این سوالها کنی کافران از غایت وضوح و ظهور … فسیقولون الله
پس زود باشد که گویند در جواب … که الله است و چون این اقرار کردند حجت است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگو ای محمد ایشان
بعد از این اقرار افلا تتقون آیا پس چرا نمی ترسید از عقوبت … خداوندی و بتان را شریک و انباز میدانید فذلکم الله پس آنکه او را این صفتها باشد الله است
ربکم الحق پروردگار شما است که ثابت است ربوبیت او … فماذا پس چه چیز است شما را بعد الحق بعد از راستی و بیان حق الا
الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس بکجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه … حقت سزاوار
کلمة ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند … انهم برای آنکه
ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از شریکان شما یعنی بتانی که شریک خدای میدانید من یبدؤا الخلق کسی که ابتدا
کند یعنی پیدا کند خلق را ثم یعیده پس بازگرداند یعنی زنده کند بعد از موت و چون کفار ابدا را مقر و اعاده را منکر بودند … از اعتراف می شوند
حق سبحانه فرمود قل الله بگو ای محمد که خدای یبدؤا الخلق آغاز میافریند خلق را ثم یعیده پس زنده سازد پس از موت فانی تؤفکون پس از کجا
گردانیده میشوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید با رسال رسل و انزال کتب
و توفیق نظر … الی الحق بسوی حق که دین اسلام است قل الله بگو که خدای یهدی للحق راه نماید خلق را بجانب
حق افمن یهدی آیا پس کسی که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا کسی که راه نیابد بخود
الا ان یهدی مگر آنکه راه نماید او را … پس حق سبحانه فرمود
… فمالکم پس چیست … شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنید …
… نظم عجز و قدرت که هر دو ضد اند …
… و ما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا
مگر گمانی … بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غائب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن درستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند
من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود … که گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان
ایشان … از عذاب حق شیئا چیزی ان الله علیم درستی که خدای داناست بما یفعلون بآنچه ایشان میکنند از متابعت بتان …
… وما کان و نیست … هذا القرآن این قرآن … ان یفتری آنکه بر بافته شود … من دون الله …
… ولکن و لیکن … تصدیق الذی … بین یدیه …
… و تفصیل الکتاب و برای بیان … لا ریب فیه نیست شکی در وی …
است من رب العالمین … ام یقولون بلکه میگویند افتریه … قل بگو …
… فاتوا پس بیارید … بسورة مثله سوره مانند او …
… وادعوا و بخوانید … من استطعتم هر کرا توانید
… من دون الله بجز خدای … ان کنتم صادقین …
والسلام … بل کذبوا بلکه تکذیب کردند … بما لم یحیطوا بعلمه …
… و لما یأتهم … تأویله …

بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِیلُهُ معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید با تکذیب کردند آنچه ندانستند و قرآن از ذکر بعث
و جزا و وعید و عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت نفع
نخواهد کرد ❊ بیت ❊ پس از وی که پشیمان کردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد ❊ كَذَٰلِكَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو وا رند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند
انبیای خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس درنگر و ببین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ❊ انتهای کار ستمکاران
و تکذیبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد درین آیت تسلیهٔ حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان
که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند بنفس خود و میداند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ
و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ ❊ به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته
معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و اگر توبه کنند و بعضی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب
کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نا امید شوی فَقُلْ پس بگوی لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ و مر شمار است عَمَلُكُمْ پاداش عمل شما أَنْتُمْ
بَرِيئُونَ شما بیزارید یعنی ذمهٔ شما بریست مِمَّا أَعْمَلُ از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهد کرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ ❊ از آنچه شما میکنید یعنی
ما خود بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی از علما این آیت بآیت السیف منسوخ است وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسانی هستند که گوش
وا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شرع می آموزانی تا استهزا کنند أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ می شنوانی کران را استفهام بمعنی
نفی است یعنی بر استماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ ❊ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم
عاقل بطریقهٔ تفرس از طنین صوتی که بسماع او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُمْ و از ایشان
مَنْ يَنْظُرُ کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان وا نماید که هیچ خبر از آیات رسالت ندیده
أَفَأَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه می نمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لَا يُبْصِرُونَ ❊ در نمی بینند بدیدهٔ
بصیرت یعنی مقصود از دیدن چشم سر مشاهده و دلائل اعتبار است بچشم سر دانشان از آن محروم المحض حق انست که می نگرند چه کمی و جهالت دل ایشان هیچ سد و ممکن است که اعمی صاحب
بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را
وَلَٰكِنَّ النَّاسَ و لیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ❊ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلهٔ ادراک آیات قدرت است در طای استعمال نمایند و منافع و فواید آن
از ایشان فائت کردند ❊ نظم ❊ چشم از برای دیدن آیات قدرت است ❊ گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است ❊ هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی ❊ کور و کر است بلکه از انعم بر کسی
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم حفص بنعت میخواند یعنی خدای جمع کند کافران را از اهوال آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشان را کوتاه نماید كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا
گویا درنگ نکرده اند إِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِنَ النَّهَارِ از روز و در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر درین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب
بودندی چه فی مدت درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب گویند که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت اهوال قیامت است که معنی عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید
و چون از قبر بیرون شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب
اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ آخرت آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ
تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ❊ و نبودند راه یابندگان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِي
یعنی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکی جمع از ایشان بود در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءت آن شود آن که
خواست و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو متمنی فَإِلَيْنَا پس بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمائیم عذاب ایشان
ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از اراءت آن یا پس از توفی تو شَهِيدٌ گواه است عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ❊ بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت وَ
لِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمد بدیشان رَسُولُهُمْ رسولی که
مبعوث بود بدیشان و تکذیب کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک
شدند وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ❊ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشوند یعنی ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیادت از استحقاق حکم نفرمایند
آورده اند که بعد از نزول آیت وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ الایة کفار که استعجال عذاب موعود مینمودند این آیت آمد که وَيَقُولُونَ و میگویند کفار از روی استبعاد

و میگویند مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این موعود یعنی جزا بما فرود می آید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ❊ اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
است و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو مالک نیستم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَلَا نَفْعًا ❊ و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع
ضرری و جر نفعی برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنیم در طلب ضرری برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را
أَجَلٌ وقتی است که برای هلاک ایشان إِذَا جَاءَ چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ پس واپس نمانند از اجل خود سَاعَةً اندک
زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ❊ و پیشی نگیرند بدان تهدید مشرکان است باینکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شما مستعذب در روزگار شمار رسد و بعد از
حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد ❊ بیت ❊ هر چه دوا امروز کن ای خواجه که فردا ❊ هر چند که فریاد کنی سود ندارد ❊ قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید
و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای که نزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا وقت شب یعنی وقت مشغولی شما بخواب أَوْ نَهَارًا یا در روز
که زمان اشتغال شما بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس بر چه حال بر چه منوال است مَاذَا چه چیز را يَسْتَعْجِلُ شتابی میکنند مِنْهُ از عذاب
یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ ❊ گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند ما وعده
میدهیم عذاب را تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمَنْتُمْ بِهِ
ایمان آورید بوی پس بگوی با ایشان آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آورید وَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما که از روی استهزا و تکذیب بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ
شتاب می نمودید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنان را که ستم کردند بر خود و بشرک و تکذیب که ایمان این مقبول نیست ذُوقُوا بچشید
عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده می شوید یعنی جزا داده نمی شوید شما إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بودید که بهمه عمر تَكْسِبُونَ ❊
کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آن حضرت علیه الصلوة والسلام بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و ملتفظهٔ دعوت حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد ادعا و اتمام بازل این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل این کلام که میخوانی بر تو [illegible]
حق سبحانه آیت فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حق است ابن جریج گفته اند مستهزیان از وعید و بعث یا قرآن میپرسیدند که حق
یا باطل جواب آمد قُلْ إِي وَرَبِّي بگو ای محمد آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ ❊ بدرستی که دعوت من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و راست و درست وَمَا أَنْتُمْ
و نیستید شما بِمُعْجِزِينَ ❊ عاجز کنندگان خدا را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ
مر هر نفسی که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر وی را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از اموال و متاع لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدا دهد بآنچه دارد و ما خود را از عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا
النَّدَامَةَ و پوشیده سازند پشیمانی خود را از زیردستان و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت بشنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و نطق [illegible] نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در تبیان
الم حسرت و ندامت در دو رنهای جوشش گفته اند سر بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده است مضمون آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که
عذاب را بینند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان کافران با رؤسا و اتباع با ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ❊ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان
و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید آنکه بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس خدای که کافران احتیاج
ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعدهٔ خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌّ ثابت است و در آن خلاف ممکن نیست وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ ❊ نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی دور ❊ مثنوی ❊ مانده در تنگنای این مجلس ❊ غیر دنیا ندیده دیدهٔ حس
چشم دل کو که بر رود با بدر رود ❊ جانب ملک آخرت نگرد ❊ مرغ کو در قفس زبون باشد ❊ چه شناسد که باغ چون باشد ❊ هُوَ يُحْيِي اوست که زنده کرداند
وَيُمِيتُ و میمیراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ❊ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندا عام است قَدْ جَاءَتْكُمْ
بدرستی که آمد بشما مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفائی و دوائی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچه را که در دلها است از امراض جهالت و عقاید
وَهُدًى و راه نمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ❊ و مهربانی مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابی است جامع چه موعظهٔ او که بمحاسن
اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند و منطوی بر حکمت
نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت محض رحمت خواهد بود ❊ نظم ❊ زهی کلام تو محض هدایت و حکمت ❊ زهی پیام تو عین عنایت و رحمت ❊ گشاید کمند کلام تو اهل
عرفان را ❊ ز شور راه خلاصیست به گلشن بهجت ❊ و گفته اند قرآن موعظهٔ نفوس است و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا مواعظ است مر عوام را و صفات
مر خواص و هدی است مر اخص خواص را و رحمت است برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبهٔ خود رسیده اند قُلْ بگوی ای محمد شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای

وبرحمته ورحمت او که دین اسلام است وگفته اند فضل قرآن است ورحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا رحمت حضرت رسالت پناه است علیه الصلوة
والسلام یا فضل توفیق است ورحمت عصمت ودر حقایق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت است ورحمت توفیق دریافتن ودر عین المعانی آورده که فضل
نعم ظاهره است ورحمت نعم باطنه یا فضل خوان احسان است ورحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطا است ورحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از ربانی
اشارت میکوید که ای بنده من بر فضل ورحمت من اعتماد کن نه بر طاعت وخدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من که آسایش نیست جز برحمت من وهر کس را سرمایه است
سرمایهٔ مؤمنان فضل من وهر کسی را خزانه ایست وخزانهٔ مؤمنان رحمت من بیت گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ؛ درویش را خزانه همین لطف دوست بس
بعضی بر آنند که معنی آیت آنست که بفضل ورحمت من فرود آمده موعظه وشفا فبذلک پس بدین که فرود آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند مؤمنان زیرا که هو خیر
او بهتر است مما یجمعون از آنکه جمع میکنند کافران از حطام دنیا که در معرض زوال وفنا است قل بگو مشرکان عرب را ارأیتم خبر دهید مرا ما انزل الله لکم
وفرستاد خدای لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهار پایان که خوردن آن حلال است فجعلتم پس شما ساختید ونام نهادید منه ازان روزی حراما
وحلالا حرامی وحلالی یعنی بعضی ازان گفتید حلال است وبعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره وسائبه ومانند آن وبعضی را گفتید که بر جمعی حرام وبر جمعی حلال
کقوله ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل آلله اذن لکم آیا خدای دستوری داد مر شما را در تحریم وتحلیل
ام علی الله یا بر خدای تفترون افترا میکنید وما ظن الذین وچیست گمان آنها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل
حرام وتحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند یوم القیمة در روز رستخیز که روز مکافات است درین ابهام تهدیدی بزرگ ووعیدی عظیم است
ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند رحمت است علی الناس بر مردمان بانزال کتب وارسال رسل بدیشان ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان
لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را وما تکون ونباشی تو ای محمد فی شأن در هیچ کاری از کارهای خود وما تتلوا منه ونخوانی هیچ آیتی از سورتی
از آنچه فرستاد خدای من قرآن از قرآن ولا تعملون ونمیکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مگر هستیم ما علیکم بر شما شهودا گواه
ونگاهبانان اذ تفیضون آنوقت که خوض میکنید ودر می آئید فیه دران کار وما یعزب وپوشیده نمیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال
ذرة هم سنگ مورچه خرد یا سنگ ذره فی الارض در زمین ولا فی السماء ونه در آسمان ولا اصغر ونه خردتر من ذلک ازان ذره ولا اکبر ونه بزرگتر ازان
الا فی کتاب مبین مگر آنکه مکتوب است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ مخلص آیت آنست که هیچ فعلی وقولی بر حق سبحانه پوشیده نیست وبمکافات اقوال وافعال
مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبت ووعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد میفرماید
الا ان بدانید بدرستیکه اولیاء الله دوستان خدای لا خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره وشدائد ولا هم یحزنون ونه ایشان
اندوهناک باشند از فوت مطالب ومقاصد ودر عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد ودر بحر الحقایق آورده که مراد از
اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند ودر کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند وبرهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته
وباطن ایشان بانوار مهر پیراسته مثنوی رخش میدان ازل تاخته ؛ گوی چوگان ابد باخته ؛ معتکفان حرم کبریا ؛ خسته دل از صدمت کبر وریا ؛ راه نوردان
شکسته قدم ؛ راز گشایان فرو بسته دم ؛ گفته اند اولیاء الله جماعتی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند ومؤید این قول حدیث کلام است که وجبت محبتی للمتحابین
فی وایشان قوم را خوف نیست در موقف عظام واندوهگین نشوند از اهوال یوم القیامه نزد بعضی اولیا مؤمنان پرهیزکارانند ودلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که
الذین آمنوا اولیا آنانند که گرویده اند بما جاء من عند الله وکانوا یتقون وهستند که پرهیزکاری کنند تمام احوال لهم البشری مر ایشان راست مژدگانی
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که از زبان پیغمبر علیه الصلوة والسلام در باب ایشان گذشته بقول جمعی مراد رویای صالحه است که مؤمن بیند
مر او را بشارت کنند یا بشارت ملائکه مر ایشان را در وقت نزع ودر عیان گویند بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ ودر مدارک آورده که بشری
محبت مردمان است با ایشان ونام نیکو وفی الاخرة ومر ایشان را مژده است در آن سرای وآن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی رح فرموده که بشارت دنیا وعده
لقاست ومژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است در دنیا شناخت ودر عقبی نواخت در دنیا سرور مجاهده ودر عقبی
نور مشاهده این جهان صفا ووفا وآنجا رضا ولقا شعر از نعمت جهان نثار تو بس است ؛ وز دولت دو جهان لقای تو بس است لا تبدیل نیست بدل کردن
لکلمات الله مر سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذلک آن تبشیر موعود هو الفوز العظیم آن است رستگاری بزرگ که فهم بمجلس آن نرسد
وعقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد ولا یحزنک وباید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار کفار از اشراک ربوبیت وتکذیب نبوت ودشنام ورشتی

تو با سخنانی که در خوار داشت تو میگویند بیت بانگ سگ وان حدیث بدگویان ؛ قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان ان العزة بدرستی که غلبه لله
جمیعا همه مر خدایراست دین ترا عزیز خواهد گردانید وترا یاری خواهد داد وهو السمیع او شنوا اقوال ایشانرا هر چه بگویند وهر چه میگویند العلیم داناست باحوال ایشان در
هر عزیمت ونیت که دارند وفراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانها است از ملائکه
ومن فی الارض وهر که در زمین است از جن وانس چون اینها که اشرف ممکنات اند بنده او باشند ودر تحت عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی
شرکت کند در ربوبیت وچون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت ونهایت ضلالت
است وما یتبع الذین یدعون وچه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند ومی پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکان را یا متابعت
میکنند آنانکه جز خدای را می پرستند مخلوق حق را شریک حق تعالی می سازند زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه ان یتبعون پیروی نمیکنند در عبادت
شرکا الا الظن مگر گمان را که بتان گمان شرکت حق برده اند وان هم الا یخرصون ونیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت وبعد از نفی شرکت
قدرت میکند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال بر فردانیت ووحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست وبس چنانکه میگوید هو
الذی اوست آن کسیکه بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را لتسکنوا فیه تا بیارامید دران واز تعب تردد روز براسائید
والنهار مبصرا وگردانید روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن روز وشب ونور وظلمت ایشان لآیات
هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند وآنرا بگوش هوش ودران تدبر وتفکر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی
از بنی ملیح که فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سبحانه پاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی او بی نیاز است از اتخاذ ولد
چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت وشرف یابد یا حقیری که نام تا بولد اسمی وسمتی
کند وبعد از وی وارث امور او باشد ومجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد ازو منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی از والد است
پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد وهر مرکبی ممکن است وهر ممکن محتاج بغیر وواجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بیت
بود وکمال غنا از صفات ذاتی او ؛ کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج ؛ واشارت به بیان غنای حق این است له ما فی السموات او راست آنچه در آسمانهاست از
ملکیت آنچه در آسمانهاست وآن نفائس علویات وما فی الارض وآنچه در زمینها است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای
مشرکان من سلطان از هیچ حجتی وبرهانی بهذا باین که خدای فرزند فرا گیرد اتقولون آیا میگوئید علی الله بر خدای بدروغ وافترا ما لا
تعلمون آنچه نمیدانید قل بگو ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند وبر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را باتخاذ
ولد واضافت شریک بوی لا یفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند وبه بهشت نرسند متاع ومر ایشان راست برخورداری اندک فی الدنیا
در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند وسهل فرصتی بگذرانند وبگذارند ثم الینا مرجعهم پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثم نذیقهم
پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذابی سخت یعنی دائم وبی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکتاب وپیغمبر ما یکفرون کافر میشدند
واتل وبخوان علیهم یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح خبر نوح پیغمبر اذ قال یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند
یا قوم ای قوم من ان کان کبر اگر هست که بزرگ شده وگران گشته علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت بعض کلام ربانی یعنی
از آنکه حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نهصد وپنجاه سال قوم خود را بخدا تعالی دعوت کرد وجفا وآزار ایشان را تحمل فرمود وچون جفای قوم بغایت
رسید وگفت ای قوم اگر گرانی میکند بودن من در میان شما وتذکیری وپند دادن من مر شما را بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق وتصدیق نبوت
مرا ... رنجانید فعلی الله پس بر خدای توکلت توکل کردم در دفع کید شما ونصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آرید ومحکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید بران با جمع
کنید عزم وتدبیر امور را ... وشرکاءکم وبخوانید شرکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق میدانید ... ثم
لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید
آن کار را آنچه اراده شما است ولا تنظرون ومرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام ... کلام ... این سخنان دلیل است بر آنکه نوح در مقام توکل ثابت قدم بود
ووثوق تمام بنصرت ملک علام داشته ومیخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود وایشان از خذلان ابدی ... از قبول پی اعراض نموده ووی
فان تولیتم پس اگر روی بگردانید واز قبول قول من اعراض نمائید فما سألتکم پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود من اجر هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت

شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید وَأُمِرْتُ و فرموده شده‌ام
أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت از غیر حق نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند
بر تکذیب او بعد از الزام حجت فرستادیم بر ایشان طوفان فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح علیه السلام را از غرق شدن وَمَنْ مَعَهُ و اهل او را که با وی بودند فِي الْفُلْكِ
در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مرد بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل کشتی را خَلَائِفَ جانشینان در زمین از آن هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
و غرق کردیم بطوفان آنان را که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ پس بنگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین كَيْفَ
كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام و درین آیت هم تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و هم
تهدید اهل کفر و ضلالت است ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از پس نوح علیه السلام رُسُلًا فرستادگان را إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی
هود علیه السلام را بقوم عاد و صالح علیه السلام را بقوم ثمود و ابراهیم علیه السلام را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان بایشان بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبر فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کرده بودند
یعنی تکذیب کرده بودند بِهِ بدان مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعث رسل و بر همان شیوه سلوک نموده بودند با ایمان نیاوردند بانچه
تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق كَذَٰلِكَ مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ
موسی بن عمران و برادر او هارون علیه السلام را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا بنشانهای
ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نه نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی
جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا علیهم الصلوة والسلام و تهاون بآیات کبیر فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا
از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه بر ایشان نمود قَالُوا گفتند از فرط عناد و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه تو آوردهٔ
و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُبِينٌ هر آینه جادویی است آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مر قائلان این قول را أَتَقُولُونَ آیا میگویید لِلْحَقِّ مر سخن راست
و معجزه روشن لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنگام که بشما آمد که این سحر است أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است اینکه من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این جادوئی نیست وَلَا
يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران بمراد نرسند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی علیه السلام را أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا
وَجَدْنَا از آنچه یافته‌ایم عَلَيْهِ بران چیز آبَاءَنَا پدران خود را و مراد عبادت فرعون است یعنی آمدهٔ تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ
مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون
جمعی را از ملازمان خود ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف
گذشت و مواجه کلیه مسطر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ
گفت مر ایشان را موسی أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خود را
و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ آنچه آوردید شما جادوئی است نه آنچه من
آورده‌ام و فرعونیان او را سحر میگویند إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستیکه
خدای باصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای و ارزش بر وجهی یعنی آنچه من آورده‌ام از
احکام الهی بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران و
آن بدیشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارت بدین معنی هست مثنوی

حق تعالی از غم و خشم و خصام : کی گذارد اولیا را در غرام : مه فشاند نور و سگ وع وع کند : سگ ز نور ماه کی مرتع کند : خس خسانه میرود بر روی آب :
آب صافی میرود بی اضطراب : مصطفی مه میشکافد نیم شب : ژاژ میخاید ز کینه بولهب : آن مسیحا مرده زنده میکند : وان جهود از خشم سبلت میکند

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی هم در مبدا امر او إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی و آنچنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد
بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نه نمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ

و ترس از گروه خود یعنی از مهتران و رؤسای قوم و مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ
آنکه عذاب کند فرعون مر ایشان را یا رجوع کنند تا باز گردانند ایشان را بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ هر آینه از بندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت
وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را و چون آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده‌اید
بِاللَّهِ بخدای و دانسته‌اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس برو توکل کنید و کار خود باو گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر
شما گردن نهادگانید مر احکام قضای او را و آورده که این از قبیل تعلیق حکم بدو شرط نیست چه متعلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول
آن و محققان گفته‌اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته‌اند
توکل تعلق دل است بحضرت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری نشناسند بلکه منقاد باشند تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل

نظم
هر که در بحر توکل غرق گشت : هم ز ما سوی الله در گذشت : این توکل گرچه وارد در نجا : [illegible] : و چون موسی علیه السلام

ایشان را بتوکل فرمود فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرون است
بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را مسلط
مساز تا بدست ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از گروه ناگرویدگان یعنی از کید
و قصد ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده‌اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون امر فرمود
تا مساجد و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی علیه السلام را فرمود تا در درون خانهای
ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان اطلاع نکنند چنانچه میگوید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او هارون علیه السلام
أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر خانها که رجوع کنند بآن جهت پرستش خدای تعالی ضمیر ایشان اشارت
است با تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایشان قوم چه دران محل امام ایشان موسی و هارون علیه السلام بود وَاجْعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما برادر و
قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را قِبْلَةً قبله گاه یعنی مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز
و دران موضع جمع ضمیر که بیان آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بجمیع دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجات و ثنا و درجات عقبی
توحید ضمیر در بشارت با آنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی علیه السلام بود وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام در دعای خود که رَبَّنَا ای پروردگار
إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی که تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَالًا و دادهٔ ایشان
مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها بود که دران معادن ذهب و فضه و زبرجد
بود و همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او دران مواضع روان بود و بدین سبب اموال بسیار بجهة تصرف خطه در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان
گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرده گفت رَبَّنَا
ای آفریدگار ما ایشان را داده لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند بندگان ترا عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما
محو فرست عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منتقل ساز بحجری و بگرما شوکت ایشان بشکنند قتاده رح گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ
شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام
دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و مهر کن بر دلهای ایشان یعنی مهر بران تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند و مراد موسی علیه السلام بوحی الهی دانسته
بود که ایشان نخواهند گروید ظاهرا بر وعا کرده که دل ایشان سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا به بینند عذاب دردناک
که آن غرق است در دریای قلزم قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو برادر آورده‌اند که موسی دعا میکرد و
هارون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام
حجت و تعجیل منمائید در مطلب که در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنان
که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آن مصرع کارها موقوف آمد بوقتها و چون وقت عذاب قوم در رسید

حتی آمد موسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رود که قبطیان را بنکاح خواب آمد موسی علیه السلام با جمعی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیدند فرعون
با لشکر از عقب رسید و به دعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعراست ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت
از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم ما فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمد
ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن و جفای ایشان پس چون بکنار
دریا رسیدند و اسب فرعون سوی مادیان که جبرئیل علیه السلام بران سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده همه خود را بدریا افکندند و فرعون همچنین است که بدریا درآمد اما
مرکب وا را می برد حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت ایمان آوردم من و بگرویدم
أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ باآنکه نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آنخدای که بدعوت موسی علیه الصلوة والسلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا
مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگان بحکم او و مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت
چون ایمان یأس بود و هنگام فوت وقت مقبول نشد و در وقت دیگر مره واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود
آلْآنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر نشنودی وَكُنْتَ و بودی تو
مِنَ الْمُفْسِدِينَ از جمله گمراه کنندگان و در مدارک و در تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد و این صورت فتوی
ادا نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خداوند یابد و بتربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خداوندی
آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوای او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و نعمت او
کافر گردد آن است که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را فراگرفت و دران محل که فرعون بگرداب فنا افتاد و اظهار ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام
آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل مشتی از لوث دریا برداشته و در دهان آن لعین انداخت از جهت که ایمان نیاورد و دیگر سیاق
که این ایمان یأس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی و گفت که اکنون میگوئی که در تمام افتادی از قبضه اختیار تو رفت وقت ایمان آوردن
تو گذشت بیت وقت هر کار نگهدار که نافع نبود نوش دارو که پس از مرگ به بیمار دهند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز برهانیم ما بِبَدَنِكَ
آسیا جمیع قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرقه گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم
ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی تن فرعون را بر روی دریا آورد و با زرهی که در بر داشت و بدین او را می شناختند بنی اسرائیل تن فرعون
بی روح دیده تسلی یافتند و ازین است که بعضی از علما بدان معنی رفته اند که برآمدن آن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت
ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد
بدریا که فرعون را بکنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین افکند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی ننجیک ببدنک فرموده اند که نلقیک
على نجوة من الارض و بر هر تقدیر ما ترا از دریا برآریم لِتَكُونَ تا باشی لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس تو آید آيَةً نشانه که بتو عبرت گیرد و داند که مملوک و مقهور است
از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا رها ندهد چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند نظم عاجزی کو اسیر خواب و خورست
لاف قدرت زند چو نخچیرست صاحب اقتدار چون باشد اگه در نفس خود زبون باشد وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا
از آیات قدرت ما لَغَافِلُونَ بیخبر اند ایشان را نه دران فکری و نه ازان عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب علیه السلام
بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جایی پسندیده و شایسته چنانچه از وعده صدق ما بسر برد و آن ولایت شام بوده و بعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم
ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بقول جمعی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر آخر الزمان علیه السلام اند که ایشان را در یثرب جای داده و خرمای
و بر ایشان ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتیکه آمد
بدیشان علم توریت و احکام آن و دران اختلاف کردند بتاویل نارواکه عالم شد بنعوت احمدی و صفات محمدی علیه الصلوة والسلام و به تحریف و تغییر آن مشغول
گشتند و گفته اند آن علم قرآن است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و در رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچه بوده اند که از روی عناد و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فَإِنْ
كُنْتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه ما فرستادیم بر تو از قصص و احکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنانکه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ

یخوانند

میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب که این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام است و مراد امت و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی مای نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آورندگان
اصح اقوال آن است که در امثال این مخاطبان صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در تحریر
نازل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانیکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ مر آیتهای خدا را که قرآن
فَتَكُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان زدگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستی که آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ
قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم یا هؤلاء فی النار ولا
ابالی و بر هر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی از ایمان ایشان
تعلق اراده ازلی باشد و آن مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ و اگر چه آید بر ایشان هر آیتی که اقتراح میکنند حَتَّىٰ يَرَوُا تا به بینند
الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناک را که نازل ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی
نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی مای نافیه است یعنی نبودند اهل دهی یا از دیه های عاصیه که بوقت نزول
عذاب آمَنَتْ ایمان آورده فَنَفَعَهَا پس سود رسانید اهل آن دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان در آن وقت إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان
لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ آن هنگام که ایمان آوردند برداشتیم و بیرون بردیم از ایشان در آن وقت عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در
زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار گردانیدیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر هر تقدیر این معنی که گفته شد استثناء الا قوم یونس
متصل بود و نفع با ایمان یأس مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا و جمعی بر آنند که معنی
آیت اینست چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارت
عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان را و تا بوقت حلول عذاب ایمان آوردند برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل اجمال چنان بود
که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و مدتی ایشان را بخدای دعوت کرد و اباء نمودند وی را میرنجانیدند آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من انکار
کردند فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ نقمتك حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز تا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد
و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بر
قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شرارت آتش بیامد گرد مدینه نینوی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام
راست گفته روی بهلاک خود آوردند و ملک ایشان مردی عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام را طلب کنید چنانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدا که
ما را بدو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی در پوشید
و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز بر
آشنا با جای به یونس علیه السلام و از اول ذی حجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و درماندگی و بیچارگی بموقف
عرض میرسانیدند مثنوی چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم بی طربیم از همه سازنده جز تو نداریم نوازنده پیش تو گر بی سر و پا آمدیم
هم باسید تو خدا آمدیم قومی گفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر
مینالیدند که الهنا یونس علیه السلام ما را خبر داده که تو خداوندی فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دستگیر بعضی دیگر
بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو ما را میفرمود که هر که بر شما ستم کند از و درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی
دیگر بدین گونه ادا میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائل را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد
مکن بیت ما تهیدستان بر آوردیم دستی در دعا نقد فیضی نه برین دستی گنهکار همه قاضی حاجات درویشان و محتاجان توئی پس روا کن از
کرم حاجات بسیار همه القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا دعای ایشان از اثر مناجات و سوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت
نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت مایه رافت بر مفارق ایشان افکنده یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد

و

چون نزدیک شهر رسید و صورت واقع مطلع شد ملال بسیار بر وی غلبه کرده با خود گفت من ایشان را از عذاب بترسانیدم و عذاب رجعت بر ایشان نرسید اگر من
بدین شهر روم مرا کذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و صافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آئینهٔ دل خیل مبارک آنحضرت می نشست حق
سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را به مشیت خود باز بست و فرمود أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمان را حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
تا گردند مؤمنان یعنی مشیت من بی آنکه ممنوع است با آنکه قال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ نشاید هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ که ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مگر بارادت و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می گمارد عذاب را یا خشم میکند یا مسلط میسازد شیطان را و حفص بیا میخواند یعنی خدای غضب میکند
عَلَى الَّذِينَ بر آنکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمیکنند حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگوای محمد مشرکان را که طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده
سرّ مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیز هست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع
الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ
قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم میدارند این مشرکان الا مر این می یعنی
وقعیار مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذاب
قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي
پس رها کنیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آید وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دهیم آنها را که گرویده بودند بدیشان
كَذَلِكَ همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ
نجات دهیم گرویدگان را که محمد علیه الصلوة والسلام و اصحاب وی و متابعان او قُلْ بگوای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است
إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی پرستم
آنها را که تَعْبُدُونَ شما می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن می پرستم خدای را الَّذِي
يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشان است وَأُمِرْتُ و مامورم
أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا علیهم السلام وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند
بیابی وار و وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص بساز آن را حَنِيفًا در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ
و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا
مَا لَا يَنْفَعُكَ آن چیز را که سود نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن آن فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی غیر حق
را فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
و اگر برساند خدای بتو رنجی یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن را إِلَّا هُوَ مگر او که خداست وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو
صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ رد کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضر دلیل است که حق سبحانه متفضل است
بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان بیت درویش تو در مصلحت خویش چه دانی ❊ خوش باش که رحمت که بی مصلحت نیست فصیب به میرساند
خود امن يَشَاءُ آنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و او ستر کننده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربان است پس بطاعت
امید در رحمت او بندید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزدیک پروردگار شما
وهیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ جز این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی منفعت او
عاید بدو است وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این است که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدو عاید وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
بِوَكِيلٍ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد و مبالغی فرموده که آیة السیف ناسخ این آیت است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَى إِلَيْكَ آنچه
وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و ایذا ایشان تا بتو رسد شکیبائی و زحمتی حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا حکم کند خدا

خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال و نفی و جزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگان است زیرا که در حکم او خطا و میل ستم نیست یا مطلع است بر سرایر و محتاج
ببینه و گواه ندارد

بیت
ای خوش بیدی تا سیاهی کبیر و لوح و قلم ❊ یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سُورَةُ هُودٍ علیه السلام مائة و ثلاث و عشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر خفض و اخفاف فرموده که حروف مقطعه نسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و موید این قول است که شعبی از معنی مقطعات پرسید فرمود
که سر الله فلا تطلبوه بعضی بر آنند که معنی الر آن است که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد
پس این کلمه مشتمل است بر وعده و وعید كِتَابٌ این کتابی است صفت و اینکه أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم کرده است بنظم محکم
چون بنای مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیة آیة یا تفصیل یافته است در وی آنچه بندگان بدان محتاج اند یعنی
مبین شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد یک حکم کننده با حکمت خَبِيرٍ دانا بهمه چیز است أَلَّا تَعْبُدُوا برای آنکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را إِنَّنِي لَكُمْ
مِنْهُ بدرستی که من شما را از خدا نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام
و تفصیل آیات برای آن است تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ
تا برخورداری دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز و روزی فراخ دهد و ما مردم از شما منقطع گردد یا شما را زندگانی دهد إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی
نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضا است بالموجود و صبر بر المفقود و بار نعمت و جبر برانچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره مذکور است که بر
خورداری نیکو آن است حاجت و مانی برو بسته نگردد وَيُؤْتِ و بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضل را در دین فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل
او بیم در دنیا هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او جو جانی قدس سره گفته که ذو فضل آن است که در دیوان او نامه
فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود ان شرف خواهد رسید مصرع آن را که بداد تدارد و بار بگیرد وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران بر گردید از اسلام و اعراض
کنید از متابعت من فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ پس بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ عذاب روز بزرگ که قیامت است و در تفسیر گویند که روز بدر روز قحط
مراد است و این ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا مدتی مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خدا است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
و او بر همه چیز قَدِيرٌ تواناست آورده اند که جمیع مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام می ورزیدند
مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده بر فرو کشیم و خود را بجامه بپوشیم و سینهای خود را فراگیریم در عداوت محمد علیه الصلوة
والسلام کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق سبحانه آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میکنند سینهای خود را بر عداوت
حبیب من یا دو تا میکردانند آن را و تا کردن سینه عبارت است از پوشیده داشتن راز و در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میکنند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ
از خدا أَلَا حِينَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را بر فراش خود جای کیرند يَعْلَمُ میداند خدای مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان
میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبان و سر علانیه ایشان به نسبت علم وی یکسان است إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ
الصُّدُورِ به اسراری که در سینها است و گویند ذات الصدور دلها اند حق سبحانه مضمرات آن را می داند بیت ای که در دل نهان کنی سرّ با ❊ ای که دل آفرید
میداند در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف محبت و هواداری زدی با ظاهرش بخلاف باطنش بود و در وی تیره و برونش روشن می نمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را
بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد و شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه ما داست درونش زهر و بیرونش نقش نگار است

بیت
صورت ظاهر ندارد اعتبار ❊ باطنی باید مرا از هر غبار

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ

و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات است إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای است رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت یا او لفظ علی که مفید وجوب
است در شرح حجت تحقیق اصول رزق است بر رزق گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدا است با معنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد
ببخشد و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات

کثاف آورده واست مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کُلٌّ همه که یاد کرده شده از دواب و رزق و
مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و او ست آنکه خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول یکشنبه بود و آخر او آدینه وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او
بر آب در بعضی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و آب
بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش
و آب و باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر منعم است بدین
نعمت یا تصدیق که کامل ترست در قرار عرش بر آب و تفوق آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گوئی تو ای محمد مر قوم خود را إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته
شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند إِنْ هٰذَا نیست این سخن که در باب بعث میگوئید إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ مگر مانند سحری آشکار در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ باز ایشان عذابی که وعده کرده ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا
هنگام که شمرده شود یعنی وقت معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانند روزی
که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر است لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد
و بعضی فرموده است که این عذاب قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از آن خبر میدهد در سوره حجر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشان را مَا كَانُوا آنچه بود
از روی جهل بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزا میکردند و بر وقوع آن استعجال می نمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً
از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ پس بستانیم آن را از وی إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستی که او نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم كَفُورٌ
ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکوئی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر
لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بدی می آمد و رسید از من إِنَّهُ بدرستی که انسان لَفَرِحٌ شادمان است
به نعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام بحق آن إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبائی نمودند
در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا أُولٰئِكَ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لَهُمْ
مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنت نعیمی است که همه نعیم بهشت در جنب آن
محقر و مختصر باشند یعنی مشاهده انوار لقا بیت ما را بهشت بی لقای تو در خور است بی پرتو جمال تو جنت سقر است آورده اند که کفار عرب از روی تعصب
و عنا و اقتراح آیات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات می کردند و با کلام قدیم و کتاب قدیم الطریق تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله امر
ایشان آن بود که چرا گنجی نمی نماید و ملکی با تصدیق تو نفرستاده حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل میشد
حق سبحانه و تعالی برای تهییج آن حضرت در ادای رسالت و عدم موالات بر دو انکار ایشان آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی
امام ماتریدی رح میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَىٰ برخی از آنچه وحی کرده شده إِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای منکران است
از سب آلهه وَضَائِقٌ بِهِ و تنگ است باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ
كَنْزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد باوی مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او بسبب این مقالات
از ادای رسالت باز ممان إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده و بر تو انذار است و بس تو در ان تقصیر منمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل
شد بیت در شب مهتاب مه را در سماک از سگان و صیحهٔ ایشان چه باک وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ و خدای بر همه چیز نگاه دارنده است یا نگهبان
یا کارگزار است که کارها او گزارد و نگهدار است که خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَاهُ
محمد برمی بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم
مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزد یک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود بر عنوان بافته و من از پیش بردن کار از خود میسازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما
نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادر ترید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید برای

معاونت

معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از
معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت
نکرده مر شما را و آنچه گفتند از اتیان سوره و مخاطب حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای
صحابت پیغمبر علیه السلام و میگفتند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را مفتری میگوئید شما نیز با مفترای او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیایند فَاعْلَمُوا
پس بدانید که أَنَّمَا أُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده شد بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خدا است یعنی ملتبس بعلمی که خاصه او ست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش
و معاد وَأَنْ لَا إِلٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما
مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر است یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد از روی همت
يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام
مر جمیع مردمان را هر که از ایشان باحسان و اعمال که ازو صادر شود برخورداری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام بازگذاریم بدیشان
أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان را فِيهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند
یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْآخِرَةِ در ان سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش و فرع حظ ایشان
هلتیغای مردی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند نیات فاسده و بر عزائم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت
مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیز است فی النفس الامر مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه بوده اند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود و دلالت کند طریق و
وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسی که زینت
طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومن مخلص و شاید پیغمبر علیه السلام است و گفته اند صاحب بینه پیغمبر علیه الصلوة والسلام
و تابع او ست شاهدی که آن جبرئیل است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رض یا صورت آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق
و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت جبین تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی بعضی بر آنند که بینه قرآن است یتلوه
یعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل علیه السلام است یا لسان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است و در زاد المسیر
آورده که انجیل قرآن راست بتصدیق و بشارت اگرچه قبل از و نازل شده وَمِنْ قَبْلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی
یعنی توراة چه او نیز در تصدیق نبی ما و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق است قرآن را إِمَامًا در حالتیکه توریة پیشوا بوده مراحل دین را وَرَحْمَةً
و سبب بخشایش بر منزل عَلَيْهِمْ که مومنان اند أُولٰئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن
مِنَ الْأَحْزَابِ از گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشان است در عداوت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست
و لامحاله بآن رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در گمان از این موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این وعده درست و راست مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که بر بندد
عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او أُولٰئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف
عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی
دهند که هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی عناد كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ
بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکاران است یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب این صفت ظالمان میکند و میگوید الَّذِينَ
يَصُدُّونَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدای
را بکجی و انحراف از راستی وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای باقی هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگروندگانند تکرار ضمیر جهت تاکید کفر ایشان است بآخرت
أُولٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست ایشان را
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بغیر از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ افزون کرده شود لَهُمُ الْعَذَابُ

برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال ما کانوا نبودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را
از شنیدن آن کر بودند وما کانوا یبصرون و نبودند که ببینندی یعنی آیات قدرت چه از دیدن آن کور بودند اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار
معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان بازگردد وضل عنهم و گمشد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند
که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جرم انهم بی شک و بی شبهه ایشان فی الآخرة در آن سرای هم الاخسرون ایشانند زیانکارتر
از همه زیان کاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است
نظم مایه دین را بدنیا دادن از بی همتی است ٭ زانکه دنیا جملگی هیچ است و دین آسایش است ٭ نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی ٭ اندرین
سودا فرو دان که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته
از ادای فرایض و تعبد بنوافل واخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ما سوی الله منقطع شده
اند اولئک اصحاب الجنة آن ملازمان بهشت اند هم فیها آن در بوستان جنان خالدون دائم و باقی اند مثل الفریقین
صفت این دو گروه که مومنند و کافر کالاعمی والاصم مانند کور و کر اند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا هل یستویان آیا برابرند
این دو فریق مثلا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پس پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمی نمائید درین تشبیه کرده است کافر را
به نابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و به ناشنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر جهت آن است حال مومنان در سمع
و بصر بر ضد احوال کافران است و در بحر الحقایق فرموده که اعمی آن است که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر
کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و محققان
گفته اند بصیر کسیست که دیده بصیرتش بکحل و لی بصیر جلا یافته باشد و سمیع کسی است که گوش نفس بگوشواره و لی السمیع آراسته بود و هر که بخدا بیند بجز خدا نبیند و هر که بخدا
شنود جز از خدای نشنود رباعی گوشی که بحق باز بود در همه جای ٭ او هیچ سخن نشنود الا از خدای ٭ وان دیده که او نور پذیرد از وی ٭ هر ذره بود آئینه دوست نمای
ولقد ارسلنا نوحا و بدرستیکه فرستادیم نوح را الی قومه بسوی گروه او پس گفت ایشان را انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین
هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم ان لا تعبدوا آنکه نپرستید الا الله مگر خدای را که اگر پرستش غیر او کنید انی اخاف
بدرستی که من میترسم علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی که مولم است آن عذاب در وی و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازی است
الم درد فقال الملأ پس گفتند رؤسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح ما نراک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر آدمی
مانند ما یعنی فضل و مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب کرده اطاعت ترا از تو در نمی یابیم ایشان همانا کل بشریه دیدند و از درک
حقایق انسانی غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا برداشتند ٭ اولیا را همچو خود پنداشتند ٭ گفته اینک ما بشر ایشان بشر ٭ ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی ٭ در میان فرقی بود بی منتهی ٭ هر دو گون زنبور خوردند از یک محل ٭ زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل ٭ هر دو گون آهو گیا
خوردند و آب ٭ زان یکی سرگین شد و زین مشک ناب ٭ هر دو نی خوردند از یک آبخور ٭ این یکی خالی و آن دیگر پر شکر ٭ صد هزاران اینچنین اشباه
بین ٭ فرقشان هفتاد ساله راه بین ٭ وما نراک اتبعک و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین هم اراذلنا مگر آنانکه ایشان
فرو دستان و فرومایگان ما اند بادی الرای در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکر و تاملی بدو متابعان تو همه اراذل اند و بادی الرای یعنی
هر که در ایشان بیند صفت و ذات در ایشان مشاهده کند وما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان
مر متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قال
نوح علیه السلام یا قوم ارأیتم ای گروه من خبر دهید مرا ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من ربی از نزد پروردگار من که بر صحت
دعوی من گواهی دهد وآتانی و بدهد خدای مرا رحمة من عنده بخشایش از نزد خود که نبوت است فعمیت علیکم پس پوشیده کاند بر شما
حفص بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده کردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن انلزمکموها آیا بر شما بندیم آن را
بالزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر ابتدا بر آن وانتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت
کاره اند و ناخواهند کاشید قتاده رح فرموده که اگر نوح ع توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجت جدال و کرار

دانست فضل او کرا خواهد بیت بجز از آنجا که مقبول است ٭ بجز از آنجا که مخذول است ٭ بد و نیک امر را بنده اند ٭ بتسلیم حکمت سر افکنده اند ٭ ویا قوم و ای گروه
من لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه بغیر مذکور است مالا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید و اگر را کنید یا مر او حجت
اگر ما کنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم نوح علیه السلام میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم
نوح ع در جواب ایشان فرمود وما انا و نیستم من بطارد الذین آمنوا راننده آنها که گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندگان پروردگار خود
خود را او مقرب و فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را ولکنی اریکم ولیکن می بینم شما را قوما تجهلون گروهی نادان که نمیدانید قدر ایشان را ویا قوم و ای گروه
من من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید تا بدانید که التماس طرد ایشان
می نمائید گفته اند این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود که ولا اقول لکم و نمیگویم شما را که
عندی خزائن الله نزد من است خزینهای علم خدا و داست ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم ولا اقول و نمیگویم انی ملک بدرستی که
من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول و نمیگویم للذین تزدری مر آنانرا که بخواری در ایشان می نگرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر
ایشان را اراذل میگوئید لن یؤتیهم الله خیرا که نخواهد داد خدای ایشانرا نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است بهتر از آن است که شما را در دنیا
داده الله اعلم خدای داناتر است بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا لمن الظالمین بدرستیکه
من آنهنگام باشم از ستمکاران چه انبیا را حکم بظاهر است قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار کردی
جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه مرا وعده داده ای از عذاب ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست گویان در وعید خود قال
گفت نوح ع انما جز این نیست یأتیکم به الله بیارد بشما خدای تعالی عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز
کنندگان خدای را از تعذیب خود یا آنکه بگریزید ولا ینفعکم و سود نمیدارد شما را نصحی نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم
آنکه نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم آنکه شما را گمراه سازد و درین کلام تقدیم و تاخیر هست تقدیرش آنکه اگر خدای
اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق اراده والیه ترجعون و
بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون بلکه میگویند قوم او افتریه بر بافته است نوح ع وحی را و ما نوح را قل ان
افتریته بگو اگر بر بافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر من است وبال گناه کردن من وانا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما گناه میکنید و انشا و افترا آن
مینمائید واوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح ع انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهند آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان
آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چون فایده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب
در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند واصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یا بحضور ما که مدد کار و موکل تو اند ووحینا و بوحی کردن
ما بتو در ساختن آن ابن عباس رض فرموده که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من
فی الذین ظلموا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من درمخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم
بغرق و در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال
قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ع ابا کردند پس نوح ع بساختن کشتی اشتغال فرموده ویصنع الفلک و بود که می ساخت کشتی را
وکلما مر علیه و هر گاه که گذشتی بر وی ملأ من قومه گروهی مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وی که تا کنون رسالت در بیابان کشتی می ساخت دور از آب افسوس
میداری آنگه و دیگر طعنه زدندی که اول نبی بودی و آخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح ع گفت اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد
بر شما کما تسخرون همچنانکه شما افسوس میدارید با ما فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را
رسوا کند در دنیا که آن غرق است ویحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح ع کشتی ساخت در مدت دو سال
طول و سیصد گز و گفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن ششصد گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع وی سی ذرع و قولی سی و سه ذرع و قیر بهمه بر گفته اند و آن را سه طبقه ساخت
و بقیر مطلی گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهایم را در وسطی و آدمیان با امتعه و اغذیه در علیا جای مقرر فرموده
تهیه اسباب تمام این مهام مشغول می بود حتی اذا جاء امرنا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور و بجوشید آب تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا

دران مان بجنبي و میراث نوح علیه السلام رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از تنور بر جوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم ما نوح را که بردار
فِیهَا در کشتی مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند اثْنَیْنِ دو تا نر و ماده و حفص به تنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت
کشتی بر وَأَهْلَكَ و کسان خود را از پسران و مسلمانان مانند کشتی درآور إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَیْهِ الْقَوْلُ بر وی قول یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان است
و واعله که پسر و زن نوح ع بودند وَمَنْ آمَنَ و بردار در کشتی هر کس را که ایمان آورده وَمَا آمَنَ و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده مَعَهُ با نوح إِلَّا قَلِیلٌ
مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بودند و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هشتاد و ده تن بودند با نوح ع هشتاد
تن پس نوح علیه السلام ایشان را بنزدیک کشتی درآورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب
آمدن آغاز کرد وَقَالَ و گفت نوح ع ارْکَبُوا فِیهَا سوار شوید در کشتی در حالتیکه گوئید بِسْمِ اللّٰهِ یعنی نام خدای بر مَجْرٖیهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰیهَا و بهنگام
بازداشتن آن و گفته اند بنام خداست راندن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله
گفتندی تا ایستادی پس نوح ع ایشان را متوجه تعلیم تسمیه داد و گفت إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَغَفُورٌ آمرزنده مومنان است رَحِیمٌ مهربان بدیشان که از بلا
طوفان نجات بخشد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ و کشتی میبرد ایشان را فِي مَوْجٍ در موجها که از عظمت بود کَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادٰی و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح علیه السلام
پسر خود کنعان را که بعضی گویند نام او یام بود وَکَانَ فِي مَعْزِلٍ و حال آنکه بود بر کرانه از آن کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یَا بُنَيَّ ارْکَبْ
مَعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی وَلَا تَکُنْ و مباش مَعَ الْکَافِرِینَ با کافران و بدگمان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی با
کافران و کیش ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي زود باشد که باز گردم و پناه برم إِلٰی جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت یَعْصِمُنِي نگاه دارد
مرا مِنَ الْمَاءِ از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح ع لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند چیزی را مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ از عذاب خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر
آنکس که رحم کند بجنبد خدای گویند عاصم یعنی معصوم است چون ماء دافق عیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر وی بخشد و در اثنای این
مکالمه میان پدر و پسر طوفان شدت یافت وَحَالَ و حایل شد بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَکَانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ پس گشت از جمله غرق شدگان
القصه نوح ع از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار
غرق شدند امر الٰهی در رسید وَقِیلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَیَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای
آسمان باز گیر آب را که فرو کرده شده وَغِیضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک کفار و نجات
ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَی الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِیلَ و گفتند بُعْدًا دوری
و هلاک باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح ع با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت
شد این آیه در غایت فصاحت و بلاغت است در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم
عجیب و اسلوب عجیب نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون این ترجمه ساحت میدان سخن در یی سعت ایراد آن ندارد حواله و موقوف بر قابلی
... برجال مطالعه این محل ... جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللآلی مصرع گوهر طلبی روی بسوی دریا کن وَنَادٰی
نُوحٌ و بخواند نوح ع رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده
بودی که اهل ترا نجات دهم و این وعده تو راست است وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راست است وَأَنْتَ أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ و تو حاکم ترین حکم کنندگانی بحکمت
... آورده که نوح ع از کفر پسر خبر نداشت چه اگر خبر داشتی این سؤال نکردی زیرا که حق سبحانه تعالی فرموده بود و لا تخاطبني في الذین
ظلموا و چون این سؤال فرمود جواب او رسید قَالَ گفت خدای یَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستیکه پسر تو لَیْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند
عملی ست غَیْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَیْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه دران از رسیدن آن ترا ...
مپرس یا چیزیکه ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَکُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِینَ از نادانان
بسؤال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَیْسَ لِي
بِهِ عِلْمٌ آنچه نباشد مرا بدان چیز دانائی یعنی بجواز سؤال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و بخشایش نکنی بر من أَکُنْ مِنَ الْخَاسِرِینَ باشم از زیانکاران
قِیلَ یَا نُوحُ گفته شد ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما وَبَرَکَاتٍ و برکتها و زیادتها عَلَیْكَ بر تو یعنی

درنسل

درنسل تو تا آدم ثانی باشی و در انتساب آدمیان بتو و قول آنست که از اهل کشتی غیر نوح و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسبت اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود و سام
پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَعَلٰی أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تواند یعنی آنها که ناشی میشوند از جمعی
که با تواند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تواند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت
رزق ثُمَّ یَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفاراند و وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومن و مومنه
نباشد تا آخر روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل است درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ
الْغَیْبِ از خبرهای غیب که ما بواسطه جبرئیل علیه السلام نُوحِیهَا إِلَیْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو ای محمد ع مَا کُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آنرا أَنْتَ وَلَا
قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر اذای قوم و مشقت تبلیغ رسالت همچنانکه نوح ع
صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِینَ مر پرهیزکاران راست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که
صبر کلید شکیبها است و شکیبائی علاج خستگیها است نتیجه شکیبائی ظفر است و کار بی صبران هر روز تباه است نظم صبر است کلید گنج مقصود ؛ بی صبر مراد کی کشود
گر صبر کنی مراد یابی ؛ وز پای در افتی ار شتابی ؛ گر صبر کنی بصبر جنگ ؛ دولت بتو آید اندک اندک ؛ وَإِلٰی عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا
برادر ایشان هود را و کراخوت بجهت نسبت است چنانچه در سوره اعراف گذشت قَالَ گفت هود علیه السلام یَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را یکتا
مَا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ نیست شما را معبودی غَیْرُهُ بجز وی و شما او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ مگر افترا کنندگان بر خدای
باتخاذ شرکا یَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُکُمْ نمیخواهم شما را عَلَیْهِ أَجْرًا بر تبلیغ رسالت مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند
ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت و نصیحت و موعظت آنزمان فائده رساند که بطمع فاسد آلوده نباشد بیت
طمع بند و دفتر حکمت بشوی ؛ طمع بگسل و هرچه خواهی بگوی ؛ لاجرم پیغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا
عَلَی الَّذِي مگر آنکسی که بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید
و نمیدانید که حالی بحجه دروغ برای چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه بر شامت آن سه سال باران از ایشان گرفت و مرگ
در زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت باران و برای دفع اعادی با اولاد محتاج شدند هود
علیه السلام فرمود وَیَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّکُمْ از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس باز گردید إِلَیْهِ بدو از
اعمال شنیعه تا یُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد آسمان عَلَیْکُمْ بر مزرعهای شما مِدْرَارًا باران پیوسته وَیَزِدْکُمْ و بیفزاید شما را و یاری کند قُوَّةً إِلٰی
قُوَّتِکُمْ قوت با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا مدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و بگردید از من و اعراض منمائید
مُجْرِمِینَ در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوا گفتند یَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَیِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال
آنکه هود ع معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِکِي آلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت
خدایان خود عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِینَ باور دارندگان إِنْ نَقُولُ نمیگوئیم در شان تو
إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ خبطی و کزندی و علتی و گویند مراد جنون است عادیان گفتند که تو چون دشنام
میدهی خدایان ما را از ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان که نه بر طریق عقل است از تو شنیده میشود قَالَ گفت هود ع إِنِّي بدرستیکه من أُشْهِدُ اللّٰهَ
گواه میسازم خدا را وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید بر آنکه أَنِّي بَرِيءٌ بآنکه من بیزارم مِمَّا تُشْرِکُونَ از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُونِهِ بدون خدای
یعنی در عبادت او دیگرا شریک میسازید فَکِیدُونِي پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِیعًا بر شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید
ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این
از جمله معجزات هود ع بود که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند بدینهمه مبالغه میفرمود
که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در اهلاک من سعی نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز
شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم در پاست ؛ بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد ؛ و چون هود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بکرم
الهی وثوق تمام داشت و گفت إِنِّي تَوَکَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَی اللّٰهِ بر خدای رَبِّي وَرَبِّکُمْ که پروردگار من و پروردگار

من پروردگار شما است و هم خود را بوی باز گذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا مگر خدای فراگیرنده است موی
پیشانی او را یعنی مالک او است و قادر و غالب بر وی اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من عَلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر طریق حق و عدل است هر کس که بر وی توکل کند او را راه راست نماید و ضایع نگذارد و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم
آن است که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال جل جلاله وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ و در نقد النصوص جامی مذکور است در باب احدیت افعال
و بیان تاثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و موثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی را بحسب
خاصیات بسوی حضرت خود می کشاند این است سر اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بیت کر کشا بر بکش کانا الیه راجعون
چون روی جایی دگر فکر غلط باشد جنون ؛ و از ین مقولها است قول قایل شعر چون همه راه او ست از چپ و راست ؛ تو بهر ره که میروی او راست
چون از وبود ابتدای همه ؛ هم بدو باشد انتهای همه فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
پس بدرستی که من رسانیدم بشما مَا أُرْسِلْتُ بِهِ خبر آنکه فرستاده شده ام بآن إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت
لازم شد چون قبول حق نکنید حق تعالی شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ و جانشین شما کرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را غیر شما وَلَا
تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چون حق را ضرری باعراض از من و آیا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ حَفِيظٌ بر همه چیزها نگاه بان است یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از وفائت نشود و چون کفار قوم هود علیه السلام
برین سخن ملتفت نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم
هود علیه السلام را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آن کسانیکه گرویده بودند مَعَهُ با او و ایشان چهار هزار بودند که همراه هود برهانیدیم از عذاب بِرَحْمَةٍ مِنَّا
ببخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بتفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُمْ و برهانیدیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمنافذ ایشان
در آمده و از ادبار بیرون شده و اعضای ایشان را پاره پاره می ساخت وَتِلْكَ عَادٌ و آن عاد است یعنی اثر ها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عاد است جَحَدُوا
انکار کردند و کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبران است
وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی عَنِيدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا و پیروی کردند
کو ایشان را بکفر و ضلالت میخواندند وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شده اند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای لعنت که عبارت از هلاکت است وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ کافر شدند بپروردگار خود أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ بدانید که دوری باد از رحمت
مر عاد را یعنی از رحمت دور اند بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب است قَوْمِ هُودٍ عطف بیان
عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک گشتند
وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
ای قوم من بپرستید خدای را و بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ معبودی بحق جز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او پیدا کرد شما را مِنَ الْأَرْضِ
از زمین یعنی آدم علیه السلام را که پدر شما است و مواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و زندگانی و بقا داد شما را در زمین
و در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود علیه السلام از سیصد تا هزار بوده با شما را قدرت داد در عمارت زمین تا منازل منزه ساختند و بحفر انهار و غرس اشجار
اشتغال نمودند فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از حضرت وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بوی از شرک او از عبادت غیر او
إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیک است بامیدواران برحمت مُجِيبٌ اجابت کننده و اعیان است بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند
قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در چنین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش از این که دعوی
نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا درین سخن که تو میگوئی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا باز می
میکنی ما را أَنْ نَعْبُدَ از آنکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بتحقیق ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه
ما را میخوانی إِلَيْهِ بسوی آن توحید و ترک عبادت اصنام مُرِيبٍ بشکی در تهمت افکنده یعنی شکی که نفس را مضطرب میسازد و دل آرام نمیدهد و عقل را شوریده میکرداند
قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا و فکر کنید که من إِنْ كُنْتُ اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار خود

وَآتَانِي

وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی
کنم او را و تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله مینمائید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز زیان کاری
داوری یعنی نسبت شما مرا بزیان با نسبت کردن من شما را بان آورده اند که قوم ثمود علیه السلام بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت ذکر یافت و بدعای صالح
ناقه از سنگ بیرون آمد بامر خدای تعالی صالح حجت گرفت در باب ناقه و حجت آغاز کرد و گفت وَيَا قَوْمِ ای گروه من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای خلق کرد
او را لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه است بر قدرت فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست
و نفع او مر شما را است وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر به بدی قصد وی کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذابی نزدیک یعنی
متعاقب آزار او معذب بگردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سوره قمر بیاید انشاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او به بالای کوه بر آمده
سه بانگ کرد و صالح علیه السلام در آن وقت در میان قوم ثمود چون بیامد و حال را تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت تمتع برید و برخوردار شوید از حیات خود فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
در سرای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده است غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه
روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا
نجات دادیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنها را که با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل و بخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از آن
بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی آن روز میرهانیدیم که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ او ست توانا بر نجات مومنان الْعَزِيزُ
غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفت آنها را که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ وادی عظیم مراد صیحه جبرئیل است و در المسیر آورده که روز آن
روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده فرا گفتند که منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را
میخواندند و استهزا میکردند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خویش ایستاد بر زمین و سر بر آسمان بر بالهای خود تمسک کرد و از مشرق تا مغرب ایشان را دید زرد و بالهای سبز و دندانهای
سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری بر افروخته و موی سری سرخ برنگ مرجان ظاهر شد افق را بپوشید قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و بی هوش
نهاده بعد از آن جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند
فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ در سرایهای خود مرده کان بر زمین خفته كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا که هرگز نبوده اند در آن سرایها [illegible] در وسیط آورده که خدای تعالی
بآن صیحه هلاک کرد آنها را که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه علیه السلام پرسیدند که
ابو رغال کیست فرمودند که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستی که قوم ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است از رحمت لِثَمُودَ
مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و بر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملایکه که یازده یا دوازده یا هفت یا سه بوده و صاحب کواشی سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه بِالْبُشْرَىٰ بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی
ذکر است که آن بشارت بود بدوام خلت در کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل اختیار کرد وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا آخر بدوام خلت بشارت داد و در لطایف
و هم در حقایق سلمی آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید کاینات علیه الصلوة والسلام از صلب وی که او خاتم انبیا و صاحب لوای حمد است و چه بشارت بهتر از این تواند بود
که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوشوقت آن پدر که چنین باشدش پسر ؛ شاباش از آن صدف که چنین پرورد گهر ؛ آبا از و بکرم و ابنا از و عزیز ؛ صلوا علیه
ما طلع الشمس والقمر ؛ و در وسیط فرموده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده بود و اسرافیل علیه السلام به بشارت ولد ابراهیم ع و میکائیل بمحافظت
لوط ع و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلام
بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در همان حال نشانید فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم
پس خوان بگسترد و پیش ایشان نهاد و ایشان دست از طعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَىٰ پس آنهنگام که دید ابراهیم علیه السلام أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشان را که مطلقا لَا تَصِلُ إِلَيْهِ
نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَكِرَهُمْ انکار کرد ایشان را یعنی منکر شمرد وَأَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد
کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرر بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند قَالُوا گفتند ای ابراهیم
لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرشتگانیم و فرستاده شده إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم ع ساره دختر هارون قَائِمَةٌ
ایستاده بود در پس پرده و سخن ملایکه استماع می نمود یا برای خدمت مهمانان ایستادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید

فضحكت پس بخندید ساره یعنی خندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بر ایشان یا تعجب بود از شکل ملک بصورت بشر یا شکفته شد یعنی حایض شد از خوف ابراهیم از ترس با وجود پیری حیض و ... فبشرناها پس بشارت دادیم او را بزبان ملک باسحاق بوجود فرزندی اسحق نام ومن وراء اسحاق یعقوب و از پس اسحاق یعقوب علیه السلام تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از هاجره پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا ءألد آیا من بزایم وانا عجوز و حال آنکه من پیره زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر من شیخا در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد و ده ساله ان هذا بدرستی که این خبر که میگویند لشیء عجیب چیزی عجب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان بساره اتعجبین آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجب نیست کار صنع بی آلت و فضل بی علت از زنان و پیر فرزندی بیرون آرد بیت

قدرتی ما که بر کمال بود ۰ کی چنین کار ازو محال بود ۰

رحمت الله وبركاته بخشایش خدای و برکتهای وی یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت محققان برآنند که اثر برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم علیه السلام و از ساره در وجود آمدند انه بدرستی که خدای حمید ستوده است اعطای نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس آنوقت که برفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت ولد یجادلنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در آن صد مومن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشند گفتند نی هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید و هیچ پس یکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما اهلاک ایشان نکنیم پس ابراهیم فرمود که ان فیها لوطا که لوط در آنجا میباشد فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستیکه ابراهیم بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه زارنده و بسیار تاسف خورنده بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه از رقت قلب و فرط رحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند و باز گردند از بدی ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض عن هذا ای ابراهیم روی بگردان و درگذر ازین جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب و هلاک ایشان وانهم آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذابی بازناکرده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم علیه السلام را وداع نموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهر بستان بود در هر یکی صد هزار مرد جنگی چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط علیه السلام در انجا بود دیدند که در زمین کار میکرد در زمین می رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آنگاه که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط علیه السلام سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگ دل گشت بسبب ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید بر صورت جوانان خوش صور زیبا و دلکش از بدی و بیباکی قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روز سخت است آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط علیه السلام مهمانان را دید گفت شما را خبر از حال شهر و کار ایشان گفتند چیست لوط علیه السلام را شرم آمد که تلفظ بعمل ایشان کند گفت گواهی میدهم که در زمین اهل عالم این قوم اند یعنی بدترین عالم جبرئیل میکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود چون بشهر رسیدند دیگر باره اعاده نمود چون بخانه رسیدند دیگر باره اداکرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط علیه السلام را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یا زن لوط علیه السلام که کافره بود اکابر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوب روی در خانه ما مهمان شده اند قوم روی بدر خانه لوط علیه السلام نهادند وجاءه قومه و آمدند با لوط علیه السلام قوم او یهرعون الیه شتاب زده رانده شده بسوی او ومن قبل و پیش ازین وقت کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط علیه السلام آمدند و طلب مهمانان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی اینک دختران من ایشان بخواهید هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا بشریعت ایشان تزویج مومنان با کافران جایز بود لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نسای ایشان بوده چه هر نبی بمنزله پدر امت خود است از حیثیت تربیت و رحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست مارا فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و بتحقیق تو میدانی ما نرید آنچه ما میخواهیم از ایشان خاصه قال گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی بکم قوة کاشکی باشد مرا در دفع شما قوتی یا الکر خونی باشد در نفس من ...

شما او منع کنم او آوی یا پناه گیرم و باز گردم الی رکن شدید برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد و در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد و بمدد ملایکه در ماندگان خود کاو داد بیت مثنوی آستانش که قبله گاه همه است ۰ از همه آفتی پناه همه است ۰ هر که دل در حمایتش بست ۰ از غم هر دو کون وارست ۰ آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملایکه او را از این خروش و فزع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نمیرسند بانواع آزار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام بدیشان باز شد و پر خود را بر روی ایشان زد ایشان همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویدند میگفتند مدد کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فاسر باهلک پس ببر کسان خود را بقطع من اللیل پاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب ولا یلتفت باید که التفات نکند و از پس ننگرد منکم احد از شما یکی پس همه را ببر الا امراتک مگر زن خود را که او کافره است انه مصیبها بدرستی که رسنده است او را ما اصابهم آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام فرمود ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل علیه السلام فرمود الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فلما جاء امرنا پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت و ببالا برد تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان می شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وامطرنا و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة سنگها من سجیل از سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی که بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیا است یا سجین است که نام او جهنم باشد یعنی آن سنگ باران برایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود منضود بر هم نهاده یا پی در پی مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت و زاد المیسر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید بود نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر وی نقطهای سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت و زاد المیسر گوید مهر کرده شده بود بعضی ازینها سفید و بر وی نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر وی نقطهای سفید یا نام هر کسی که بر وی باران می شد بران نوشته بود یا آماده گشته عند ربک در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان و تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی و قولی آنست که سنگ بر سر جماعتی باریدند از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنام وی بود بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده بود تا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون آمد بروی فرود آمد و هلاک شد وما هی من الظالمین و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان ببعید دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ باران بارد بیت چو عالم از ستمگر تنگ دارد ۰ عجب نبود که بر روی سنگ بارد ۰ ستمکار از سنگ در خورد است بسیار ۰ چو ظالم را ببینی سنگ بردار ۰ و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران که در رفت و آمد اثنای سفار بران دیار میگذرند پس اولی آنست که بنظر اعتبار در ان نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را با ایمان و احسان باصلاح آرند والی مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین یا ساکنان بلده مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را که اخوت نسبی داشت قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من بپرستید خدا را بیگانگی ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ خدای بجز وی ولا تنقصوا المکیال کم مکنید و مکاهید پیمانه را در پیمودن مکیلات والمیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگر باید رسم حق گذاری آن است که مردم را از مال خود بهره مند سازند که از حقوق ایشان باز گیرند وانی و بدرستی که من اخاف علیکم میترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب یوم محیط عذاب روزی گرد در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب است بجهت وقوع آن است در آن یعنی در آن روز عذابی گرد شما را فرو گیرد که هیچ کس را ازان رهائی نباشد مراد عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از نقص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است ویا قوم و ای گروه من اوفوا المکیال تمام پیمائید کیل را به پیمانه والمیزان و تمام بسنجید موزون را بترازو بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه میخریدند از من آن چیزی باز میگرفتند و در دینار و درم را نیز می بریدند و در آن باب میگوید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درم را میبرید ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید فی الارض در زمین بلد خود مفسدین در حالتیکه تباه کاران باشید بقیت الله آنچه خدای باقی گذارد برای

شما را حلال بعد از ترک حرام خیر لکم بهتر است مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان قول مرا وما انا علیکم و نیستم من بر شما
بحفیظ نگاهبان بر شما که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدن است و بس حیث
من آنچه شرط طاعت با تو میگویم تو خواه از من بپذیر و خواه ملال. آورده‌اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بوده‌اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی
و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی از ایشان را بحرب نفرموده‌اند و شعیب علیه السلام از آن جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب
نماز میگذارد و قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تأمرک آیا نماز های تو ترا میفرماید ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد
آباؤنا آنچه پرستیده‌اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن
یا مال گرفتن بقطع اطراف دراهم و دنانیر انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد
ایشان اضداد این سخنها بود و صفتها یا بر طریق استهزا میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قال یا قوم گفت شعیب که ای قوم من
ارأیتم خبر دهید مرا ان کنت علی بینة اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی من ربی از پروردگار خود ورزقنی و روزی داده باشد مرا منه
از نزد خود رزقا حسنا روزی نیکو و بعضی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد ولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی
و جسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وما ارید ان اخالفکم و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما انهیکم عنه بسوی
چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه شما را باز میدارم خود از آن نیز باز می‌ایستم ان ارید نمیخواهم من الا الاصلاح مگر اصلاح
آوردن کار دین شما ما استطعت مادامی که توانم وما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور شما یا رسیدن بسر منزل صواب صلاح الا بالله مگر بهدایت
خدای علیه توکلت برو توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزاند والیه انیب و بسوی او باز میگردم در هر چه پیش میکنم ویا قوم وای گروه من
لا یجرمنکم شقاقی ... مخالفت دشمنی من و ستیزه کاری با من ان یصیبکم و اگر برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه برسید قوم نوح گروه نوح
علیه السلام از طوفان او قوم هود یا قوم هود علیه السلام را از باد صرصر او قوم صالح یا گروه صالح علیه السلام را از رجفه وما قوم لوط و نیستند گروه لوط علیه السلام
منکم ببعید از شما دور یعنی در مکان و زمان از شما نزدیک اند از امم گذشته عبرت بگیرید از ایشان عبرت بگیرید واستغفروا ربکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار
خود با ایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او ان ربی بدرستیکه پروردگار من رحیم بخشنده بر مستغفران است ودود دوست دارنده
تائبان است و ودود مفعول است یعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره
در شرح اسماء الله حسنی الودود را بر این وجه آورده است که دوست دارنده نیکی به همه خلق و دوست در دلهای بحق یعنی او نیک را دوست میدارد و نیکان او را دوست
میدارند و فی الحقیقت دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون نظر تحقیق در نگری محل حسن و جمال که سبب محبت می باشد کسی غیر او نیست پس
خود خود را دوست میدارد و از این باب نکته چند در آیت یحبهم ویحبونه در منظره عیان جلوه نموده ولولا الاعوذ بک حقا بقه صفیا رباعی
ای حسن تو داده یوسفان خوبی. ور عشق تو کرده عاشقان یعقوبی. گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست. در مرتبه محبی و محبوبی. قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب
ما نفقه نمی فهمیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه میگوئی از توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن
از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا علیه السلام بوده و دیگر گفتند وانا لنریک فیکم و بدرستی که ما هر آینه می بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا
بی قوت و دفع ما یا ناتوان با ضعف بصر ولولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وما انت
و نیستی تو علینا بعزیز بر ما عزیز و مکرم مرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قال یا قوم گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من ارهطی آیا عشیره و قوم من
اعز علیکم عزیزتر اند بر شما و دوستتر نزد شما من الله از خدای واتخذتموه و گرفته اید شما امر خدا را وراءکم در پس پشت خود ظهریا همچون متروک و فراموش
شده یعنی حرمت ایشان نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستیکه آفریدگار من بما تعملون بآنچه شما میکنید محیط آگاه است
برو هیچ چیز پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود ویا قوم اعملوا وای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر جای خود که دارید از شرک و بخس انی عامل
که من نیز عمل کنم بر تمکن در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید برو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت هلاک
سازد و من هو کاذب و آنکس را که آمد دروغ گوییست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وارتقبوا و انتظار برید آنرا که من میگویم انی معکم رقیب
که من نیز با شما منتظرم ولما جاء امرنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب علیه السلام را والذین آمنوا معه و آنان را که ایمان آورده بودند

با او برحمة منا بخشایشی از ما واخذت الذین ظلموا و گرفت آنرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل علیه السلام که ایشان را گفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم
پس گشتند در سراهای خود جاثمین مرده کان و بر زمین افتاده کان کان لم یغنوا فیها گویا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار الا بعدا لمدین بدانید که دوری باد
قوم مدین را دوری و دوری باد رحمت من کما بعدت ثمود چنانچه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و در
کتابی چنان می آید ثمود که هر دو دهشت بیک عذاب هلاک شدند الا قوم شعیب و صالح علیه السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین از فوق ایشان ولقد
ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم موسی بایاتنا موسی علیه السلام را با معجزاتی که نشانهای صحت نبوت او بود وسلطان مبین و حجت قوی روشن که آن عصا
او را و عصی ذکر جهت وضوح اوست الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آن گروه امر فرعون و فرمان
فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید برشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم
قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آرد ایشان را آتش وبئس الورد المورود و بد مکانی است در آمده شده
یعنی آتش دوزخ چه مورد که با شخص بر آب است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن مورد دیگر است بر ضد او واتبعوا و از پی در آمده شد فرعون و قوم او فی هذه لعنة
در این سرای لعنت را ویوم القیمة و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است بئس الرفد المرفود بد عطایی است داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک
من انباء القری این خبر از اخبار دهها که هلاک شده نقصه علیک قصه آنرا بر تو میخوانیم منها قائم بعضی از آنها باقی است با آبادان چون دیه قائم است ما
و حصید و برخی مفقود است یا خراب چون کشت درو شده گفته اند قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح
وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل این دهها با هلاک ایشان ولکن ظلموا انفسهم ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود با ارتکاب آنچه موجب عذاب بود فما اغنت
پس دفع هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایانی باطله که از روی جهل یدعون بود که میخواندند و می پرستیدند من دون الله
بجز خدای یعنی الله ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند
بتان عابدان غیر تتبیب بجز ناسکاری و هلاکت و ما شدن وکذلک و همچنین گرفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دهها را وهی ظالمة
و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و رهایی نیست
قطعه کسی کز عصر ظلمش دود و دم. چراغ عیش مظلوما ممیرد. نمی ترسد از آن کایزد تعالی. اگر چه دیر گیرد سخت گیرد. ان فی ذلک بدرستی که در این چه یاد کردیم از
قصص لایة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک روز قیامت یوم روزیست مجموع له
الناس جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم مشهود روزی است حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین
وما نؤخره و باز پس نمی داریم آن روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قایم گردد یوم یأت روزی
که بیاید آن روز مشهور لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در وی رخصت
سخن گفتن نیز نبود چنانچه فرموده هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقی بدبخت باشد بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد
وسعید و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقائق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی
دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمساری و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی و شیخ ابو سعید خراز
قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی در این سوره دو کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که مارا از روزگار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت
و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه علیه السلام از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود قطعه
این یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار. وان یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین. عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال. فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین.
فاما الذین شقوا اما آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها مر ایشان راست در آتش زفیر فریادی سخت وشهیق و ناله زار زفیر
صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمار است وشهیق صوت ضعیف بود و در آخر شهیق مستعمل میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر الاصوات
که صوت حمیر است و این بیان با این ناله و افغان خالدین فیها جاویدان باشند در آن آتش ما دامت السموات والارض همیشه تا آسمان ها
و زمین بر جاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید خلود است پس دوام اهل النار بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص والیه بر
تابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفاری که اشقیا عبارت از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء

رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی از آنها آتش است که بآتش عذاب کنند پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاودان در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس مادامی که تحت و فوق باشد سعدا در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که او را از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از آن که آن رتبه رؤیت است و رضوان یا بنعمتی که کنه وی کس نداند مگر حضرت وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قول است و شمه از این باب در سوره توبه در تفسیر آیت و رضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته باید دانست که علمای تفسیر در این استثنای سخن بسیار گفته و وزیر ابوالمیسر آورده که استثناء لا یفعله و در معالم فرموده که خدای تعالی در این استثنا و انار بهشت و اگر اقوال همه آورده شوند سخن دراز کشد ... که در اول بقعر رسد و باقی نماند و اقعد الباقی له الحکم و الیه ترجعون عَطَاءً عطا دادنی ایشانرا عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است و حقیقت خطاب راجع بامت است میفرماید که در شک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است مودی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک و عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بروجهی که می پرستیدند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رساننده ایم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشان را از عذاب غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتیکه آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم وی اختلاف کردند بعضی بروی گرویدند و بعضی بوی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی است پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام ... بعذاب استیصال مثلا کسی و محق از آن نجات یافتی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمانی اند از قرآن مُرِيبٍ گمانی در ریب افکنند ... نفس خود را مضطرب و عقل را شوریده گرداننده وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که هر یک از مخالفان لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از آن جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان یعنی آنرا مافیه سیدارند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدایتعالی که جزای عملهای ایشان بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون و لما بمعنی طرف است اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه و ان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم است و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیرش چنین بود که و ان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید خَبِيرٌ داناست و هیچ چیز از وی فوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد بیت همه کار بنده و داناست او ... بکافات هم توانا اوست فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَا أُمِرْتَ چنانکه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند بامر های که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آن است که مستقیم باشند برامر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که مستقیم آن کس است که از راه حق باز نگردد تا به منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جرجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضیل رح فرموده که آن چیز که ببود وی همه نیکو شود بها نیکو شود و بی بود وی همه زشتها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است ... فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت بوعلی کسفی رح فرموده که حضرت را علیه السلام در واقعه دیدم گفتم که یا رسول الله سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هر که قدم در شرع نباشد بخش منابع است شیخ ابوعلی دقاق قدس سره گفته است که استقامت آنست که سرخود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رح در صفت اهل استقامت فرموده نظم کسی را دانم اهل استقامت ❊ که باشد بر سر کوی ملامت ❊ ز اوصاف طبیعت پاک مرده ❊ باطلاق هویت جان سپرده ❊ تمام در کرده دامن فشانده ❊ رفته سایه وجود شده مانده ❊ وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست وَلَا تَرْكَنُوا و میل مکنید إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی بدانچه ... ستایید ایشانرا و فرمان ایشان مبرید و معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان خیان نوری قدس سره فرموده که هر که ظلمی را ... سیاهی دوات ایشان ... ایشان ... و ظلم ایشان شریک باشد و هم

از ایشان

از ایشان بر سید ... که اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب خوان داد فرمود نی گفتند اگر آنکس بمیرد گفت بمیرد مصرع موت الجبان به زندگانی برده ❊ پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ پس برساند شما را آتش یعنی بشمار رسد آتش دوزخ وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی مِنْ أَوْلِيَاءَ از دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب نماز طرف اول از روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه زنی خرما میفروخت ذنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوب تر در خانه است چون بخانه او در آمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و گریان گریان حال گذشته را عرض رسانید آیت فرود آمد إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرند و محو کنند بدیهارا که غیر کبایر باشند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت بلی فرمود که بی کفارت آن نماز کفارت این گناه است گفتند یا رسول الله این حال او راست خاصه گفت نی برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهانی که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند ... قدس سره فرموده که انوار طاعات ظلمت معاصی را محو سازند و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات و غافلی را که بجوارح نفسانی صرف شده باشد دفع میکند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذَلِكَ این فرمان و این وعده ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ پندی است مر یاد کنندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نگرداند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نیکوکاران را و در این امر بصبر اشارت بآن است که شکیبائی از احسان است فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود و لولا بمعنی نفی است یعنی نبود مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم يَنْهَوْنَ باز دارند و منع کنند مردم را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرود نیامدی إِلَّا قَلِيلًا لکن اندکی بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ از ایشان که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات که ایشانرا نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنانکه ستمکار بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آن چیز را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کردند و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیدند و از ماورای آن اعراض نمودند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نخواست پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرَى که هلاک کند اهل دیهها را بظلم شرک وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و حال آنکه اهل آن موضع اصلاح آرندگان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن ضم نکردند و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانیدی مردمان را أُمَّةً وَاحِدَةً جماعتی یک گروه یعنی بر یک دین و یک آئین وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بروی و او را با ایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانان باشند یا آنکه مختلف در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آنکه خدای تعالی او را قناعت دهد وَلِذَلِكَ و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمان را یا برای رحمت آفریده و یا مرگ را وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملایک گفته و آن این است که لَأَمْلَأَنَّ هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده أَجْمَعِينَ همه ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ و هر چیزی که میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و احوال حضرت مَا نُثَبِّتُ بِهِ آنچه ثابت میکنیم و بر جای میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فایده اخبار رسالت این است که دل ترا بیارامد و یقینت بیفزاید و برای رسالت ثبات ... شکیبائی کنی وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَذِهِ الْحَقُّ در این سوره آنچه درست و راست است و در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است و الا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند هذه اشارت باخبار مذکور است در این سوره یعنی این خبرها راست است وَمَوْعِظَةٌ و پند است وَذِكْرَى و یادکردن است لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را وَقُلْ و بگوی ای محمد لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آرند اعْمَلُوا عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حال ... إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بانقلاب زمانه إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما منتظریم نزول عذاب شما را وَلِلَّهِ و مر خدای راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غایب است از آسمانها و زمین ها وَإِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْأَمْرُ باز گردد ... مرجع مجهول میخوانند یعنی باز گردانیده شود كُلُّهُ همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مراورا که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارت است بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بی عمل کفار بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه بندگان میکنند و بعضی بخطاب میخوانند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه توریت آیه اول از سوره انعام است و خاتمه آن آیه هم

سورة يوسف عليه السلام مكية مائة واحدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآن است لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر و حم و نون
الرحمن حاصل میشود یا مختصرات اشتقاق اسمای الهی چنانچه الف نام الله و لام از لطیف و را از رئوف یا از صفات او چنانچه الف از انفراد است و لام از لطف و را
از رحمت گویا قسم یاد میکند برین وجه که انفراد من بر ربوبیت من و بلطف من بر عارفان لطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم محذوف است
تلك آيات الكتاب المبين این آیات آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویدا است معانی آن یا روشن کننده است
قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد علیه الصلوة والسلام سوال کنید که سبب انتقال یعقوب علیه السلام
از شام بمصر و از قصه یوسف علیه السلام چه بوده این سوره نازل شد انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرآنا عربيا قرآنی تازی
و بعضی از قرا آن را قرآن گفته اند یعنی ما این سوره بلغت عرب فرستادیم لعلكم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و معنی آن برسید و حجت بر شما لازم شود و چه اگر بلغت
دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم عليك احسن القصص بر تو بهترین قصه که خوانده میشود در عالم گویند که بهترین است بجهت اشتمال
او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عیون المعانی آورده که این قصه از قصه‌های دیگر احسن است چه صاحبش بهتر از آدمیان حسن بوده و در تیسیر احسن
القصص گوید و صاحب بحر الحقایق گوید که حسن است بجهة آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف علیه السلام را بدل و یعقوب علیه السلام را
بروح و زلیخا را بنفس و ... و حواس را به برادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون
ترجمه طریق اختصار مرعی است مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات و نکات و دقایق که در هر آیتی گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و این جا بمجرد ایراد معنی
و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول الله علیه الصلوة والسلام لو قصصت علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که احسن
باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحينا اليك بوحی کردن ما بسوی تو هذا القرآن این سوره مقرر وان كنت و بدرستی که بودی تو من قبله
پیش از نزول این سوره لمن الغافلين یعنی از دانستن قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ قال يوسف یاد کن وقتی را که گفت یوسف
لابيه مر پدر خود یعقوب علیه السلام را گویند که یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب درآمد و یعقوب گفت ای پسر
چه پیش آمد گفت يا ابت ای پدر خوابی عجب دیدم اني رأيت بدرستی که من دیده ام در خواب احد عشر كوكبا یازده ستاره را والشمس
و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم
رأيتهم دیدم ایشانرا لي ساجدين مرا سجده کنندگان و چون یعقوب دانست که یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت
بدیشان است یعقوب و زوجه او که خاله یوسف علیه السلام است و شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این
واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف دارند هر آینه قصد هلاک او کنند قال يا بني گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لا تقصص
مخوان و پیدا مکن رؤياك خواب خود را على اخوتك بر برادران خود فيكيدوا لك که حیله کنند برای هلاک تو كيدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان
ان الشيطان و بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمیان را عدو مبين دشمنی است آشکارا که او بر کینه و مکر میدارد وكذلك
و همچنانکه ترا برگزید در چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان يجتبيك ربك برخواهد گزید ترا پروردگار تو از برای نبوت و پادشاهی
ويعلمك و خواهد آموخت ترا من تأويل الاحاديث از تعبیر خوابها یا بتاویل غوامض کتب منزله ويتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت
است عليك بر تو وعلى آل يعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی ایشان را پیغمبر میگرداند یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا علیهم السلام از وی بیرون
آرد كما اتمها چنانکه تمام کرد نعمت را على ابويك بر دو پدر تو من قبل پیش از این از تو مراد جد است و پدر جد ابراهيم واسحاق بدل ابراهیم و اسحاق
یعنی بر ابراهیم علیه السلام بخلت و رسالت و نجات از نار و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب علیه السلام و اسباط از صلب وی ان ربك بدرستی که پروردگار تو
عليم داناست بانکه مستحق اجتبا کیست حكيم استوار کار است و درست کردار که کند آنچه باید لقد كان بتحقیق که هست في يوسف در قصه یوسف علیه السلام
واخوته و در حکایت برادران او آيات نشانهای قدرت یا دلایل حکمت للسائلين مر پرسندگان و غیر ایشانرا یوسف را یازده برادر بود و یکی که بنیامین
است برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف علیه السلام بودند نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان

و سریه بودند دان و نفتالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود ... تمام نعمت او
بود و بعضی از زنان برادران او شنوده و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشان از عرق حسد در حرکت آمده بتدبیر هلاک او مشغول شدند
اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر ليوسف واخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین احب الى ابينا دوست تر اند بسوی پدر
منا از ما ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم ایشان خرد سال بی کفایت پس بایستی که پدر ما را دوستر داشتی چون دو عاجز ضعیف را بر ده
مرد قوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفي ضلال مبين هر آینه در رو افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده و در تیسیر
آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را ببندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که
اقتلوا يوسف بکشید یوسف علیه السلام را گویند گوینده این سخن را ان بود و گفت ... او اطرحوه یا بیفکنید او را ارضا بزمینی دور از عمارات یا موضعی که
سباع باشد یعنی او را غائب کنید يخل لكم تا خالی ماند برای شما وجه ابيكم روی پدر شما یعنی چون او نباشد روی توجه بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند
وتكونوا و باشید من بعده پس از یوسف علیه السلام یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحين گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید شیطان
که ناشکیبایان بادیه آرزو را از روی تسویف بگوید مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه. آخر تا نبی نماید که عذر فردا را هم فردا که می باید بر عمر اعتماد نیست
شعر کار امروز بفردا مگذار ای زنهار. که چو فردا برسد نوبت کار دگر است. قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لا تقتلوا يوسف
مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناهی عظیم است والقوه و بیفکنید او را في غيابت الجب در قعر چاه يلتقطه تا فرا گیرد او را بعض السيارة
جمعی از رهگذریان که بدان کنار رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدین وجه می باید کرد ان كنتم فاعلين اگر هستید شما کار کنندگان
مشورت پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده. گل دست برو دراز کرده. سیرای سبزه
نوخیز از لولوی تر زمرد انگیز. چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون
بلبل خزان دیده خواهم بود و روا ندارم که شما و گلزار باشید و من بخار خار هجران گرفتار باشم نظم حریفان در بهار عیش خندان. من اندر کنج غم چون دردمندان
فرزندان یعقوب علیه السلام نا امید شده پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آوردند و گفتند بیت
موسم گل و دسته روز است غنیمت دانید. که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود. یوسف علیه السلام نام تماشا شنید خاطر بسیار گرمی متوجه صحرا شد و با برادران پیش
پدر آمده و التماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد. کز بوستان باد سحر خوش میرسد پیغام را
یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاده قالوا گفتند برادران یوسف علیه السلام يا ابانا ای پدر ما ما لك لا تأمنا چیست ترا که امین نمیداری ما را على
يوسف بر یوسف و مائل نمیکنی در فرستادن او وانا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیک خواهانیم و بعاطفت روی مهربان ارسله معنا بفرست
او را با ما غدا فردا بجانب صحرا يرتع تا در سعت و فراخی بمیعت میوه ها و نقلها خورد ويلعب و بازی کند بتیر انداختن و شتر دوانیدن وانا له و بدرستی که ما
مر او را لحافظون هر آینه نگاه بانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب علیه السلام اني ليحزنني بدرستی که مرا اندوهگین میکند ان تذهبوا به آنکه شما
ببرید او را از پیش من چه شدت فراق او بر من بسیار است و صبر از مشاهده وی دشوار واخاف و میترسم ان يأكله الذئب از آنکه او را بخورد گرگ
چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار اند مبادا که گرگی قصد وی کند وانتم و شما عنه غافلون از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال شما به تماشا
یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از آن ترسم که غافل بنشینید. زغفلت روی حالش را نبینید. درین دشت و بیابان محنت انگیز. کهن گرگی برو
دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اكله الذئب بخدای که اگر بخورد او را گرگ ونحن عصبة و حال آنکه ما گروه توانا
و قوی هیکلیم که هر یک از ما باده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد انا اذا لخاسرون بدرستی که ما آن وقت که او را گرگ بخورد هر آینه زیانکاران باشیم
پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای الهی
رضا داده بفرمود که تا سر و تن یوسف علیه السلام را بشستند و موی شانه زده جامها نو پوشانیدند و پیرهن ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه که جبرئیل علیه السلام
از بهشت آورده بود و بوقت القای در آتش بر وی در پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی بر بازوی بست و بمشایعت
فرزندان تا شجرة الوداع که بر دروازه کنعان بود بیرون آمده یوسف علیه السلام را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روزی وداع گریه نه در خورد دیده
بود. طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود. یوسف علیه السلام چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید

خوناب بالماس مژه سفتن آغاز کرفت مصرع ناله از نرکس فرو بارید کل را آب داد ؛ وکفت ای پدر سبب کریه چیست زبان حال یعقوب علیه السلام مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید بیت جهان بعزم سفر لشکر برابت ؛ سرشک دیده من سر و که ره کیرد ؛ ای یوسف از این خشن تو رائحه اندوهی عظیم بمشام دل من می رسد ومیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید یا بنی لا تنسانی فانی لا انساك مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد مصرع وا سوکی ز شرط دوستان است ؛ پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرمود وایشان یوسف علیه السلام را بر دوش کرفته روی براه آوردند بیت بچشمان پدر تا می نمودند ؛ زیکدیکر بمهرش سیر بودند ؛ یعقوب علیه السلام در ایشان مینکریست واز شوق لقای فرزندان چند میکریست بیت منور سرو روانم ز چشم تا شده دور ؛ دل از قصور دوری چو بید لرزانست ؛ چون فرزندان از پیش نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آن هنکام که برادران ببردند یوسف را کردند با او انچه کردند وعصا یای پدر بر یک طرف نهاده یوسف علیه السلام را بر زمین زدند وآغاز طعن نمودند میکفتند ای صاحب رویای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف علیه السلام کفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پدر پیر کنعانی بر اندیشید و بر کودکی وضعف حال من رحم آرید بیت یادی وسید کرد او دور کشته ام ؛ رحمی کنید کز غم او زار مانده ام القصه سخن والتماس نکردند وطپانچه بر روی او زدند ودر خاک وخاری کرسنه وتشنه بر روی می کشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نمود واو را در دامن حمایت کرفت وکفت دست تعدی در کشتن توقف کنید آخر با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافت واز سر قتل او در کذشتند واجمعوا جمع شدند ورای خود را مستحکم ساختند ان یجعلوه بانکه بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه وآن چاهی بود در سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنک بود ویایان او کشاده وهفتاد کز عمق داشت یا زیاده پس یوسف علیه السلام را بر سر چاه آوردند وچون شنید که در چاه می اندازندش برادران می زدند ودستش را بر بستند ورسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو کذاشتند ودامن پیراهنش بر سنکی که بر سر چاه بود ودر آویخت پیراهن از بر تنش کشیدند وچون بمیان چاه رسید او را بر بریدند واز حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب با طیار آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرك عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف علیه السلام بتک چاه رسید او را بجهد فرود آمد ودر کرفته بر بالای سنکی که در تک چاه بود بنشاند وازطعام وشراب بهشت بوی داد وپیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازوی وی بسته بودند بر او پوشانید واوحینا الیه ووحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام یا الهام واو هم او را که اندوهناك مباش که زود تر از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم وبرادران ترا بجهت حاجت لتنبئنهم وهر آینه خبر دهی تو ایشان را بامرهم هذا باین کاری که کرده اند ورنجی که بتو رسانیده وهم لا یشعرون ودر حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان ورفعت مکان تو وبعد اندک زمانی را این صورت دست داد وبخدمت او آمدند واو را نشناختند وهم له منکرون اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد وبرادران بازکشته بسر رمه رفتند وبزغاله را کشته پیراهن او آلوده بخون ساختند وجاؤا اباهم وآمدند نزدیک پدر خود عشاء شبانکاه ودروغ یبکون میکریستند یعقوب علیه السلام چون کریه وآواز فرزندان را شنید سراسیمه وحیران از خانه بیرون آمد وکفت ای فرزندان چه شده شما را ویوسف من کجاست که نمی بینم او را قالوا یا ابانا کفتند ای پدر ما انا ذهبنا نستبق ما بصحرا رفتیم ومشغول مسابقت کشتیم یعنی بتیر انداختن ودویدن وترکنا یوسف وکذاشتیم یوسف را عند متاعنا نزدیک رخت وبار ما فاکله الذئب پس بخورد او را کرک وما انت بمؤمن لنا ونیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی ولو کنا صادقین واکرچه ما راست کو باشیم در همه کارها اما اینجا بجهت بدکمانی که نسبت ما داری ما را دروغ کوی می پنداری ودلیل بکردار ایم برخوردن کرک یوسف را وآن پیراهن دست وجاؤا وآمدند علی قمیصه بر پیراهن یوسف بدم کذب بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف علیه السلام را نزد پدر بخون آلوده ساخته یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلوده دید دغدغه بلاك یوسف علیه السلام در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیرهن درست بود فرمود که عجب کرکی بوده که یوسف را خورده وپیراهن نکرده پس از روی عتاب قال کفت با فرزندان که نه چنین است که شما میکوئید بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری بزرگ از هلاك یوسف علیه السلام فصبر جمیل پس کار من صبری است نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایت نباشد مکر با خدای والله المستعان وخدای یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از هلاك یوسف علیه السلام آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود وصبح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وجاءت سیارة وآمد کاروانی نزدیک آن چاه وآن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فارسلوا پس فرستادند واردهم وارد خود را بسوی آن چاه وارد کسی را کویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد وارد آن کاروان مالك بن ذعر الخزاعی بود از اهل مدین بر سر چاه آمده فادلی دلوه پس در چاه فرو کذاشت دلو خود را چون رسید بیوسف علیه السلام که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف علیه السلام بکریستند ودر انس المریدین فرموده که مالك در کشیدن دلو چیزی عجب دید

بغایت کران دید بچاه فرو نکریست وآن ماه را در دلو مشاهده کرد قال یا بشری کفت ای مژده وشادمانی وکفته اند بشری نام صاحب او بوده او را برای اعانت طلبید وکفت هذا غلام این پسریست که دلو کران ساخته پس بمدد کاری او یوسف علیه السلام را از چاه برآوردند نظم چو آن ماه جهان آرا برآمد ؛ ز جانش بانک یا بشری برآمد ؛ بشارت شکر چنین ماه بکیتی ؛ برآمد بس جهان افروز ماهی ؛ واسروه وپنهان داشتند او را از کاروانیان بضاعة در حالتیکه متاع تجارت بود یا پنهان ساختند امر او را با کاروانیان کفتند که اهل این آب او را با ما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم وبفروشیم وکفته اند که ضمیر اسروه راجع ببرادران است یعنی برادران حال او را پنهان داشتند وکفتند که او بنده ماست داستان آن بود که چون برادران از حال یوسف علیه السلام خبر یافته بسوی کاروان آمدند وکفتند این غلام ماست از ما کریخته او را بخرید والله علیم وخدای داناست بما یعملون بانچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر وبرادر وبا کاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلام آورده اند که چون برادران یوسف را دیدند بزبان عبری با او کفتند انچه ما میکوئیم اکر خلاف آن کوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش ماند وایشان مالک را کفتند این بنده ما کریز پاست ونافرمان بود ودل بر خدمت ندارد او را بهر وجه میخرید از ما بخرید ومارا از وی دور سازید تا از ما دور افتد وخبر او نشنویم مالک کفت من زری نقد که داشتم ام بضاعت خریده ام وبا من درمی چند نمانده وما دوست کفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو مسامحه کنیم بهرچه داری این دست بدست مالک داد ودو شروه وبفروختند او را وشروه بثمن بخس بهبهای اندک بی اعتبار دراهم معدودة درمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزکار چنان بود که ما دون چهل درم را می شمردند وما فوق آن را وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود وبایست هر برادری دو دو درم برداشتند ودو درم شیطا آورده که یهودا هیچ نکرفت القصه مالک یوسف علیه السلام را بخرید وکانوا فیه وبودند برادران در شان یوسف علیه السلام من الزاهدین از بی رغبتان یعنی بهیچ رغبت نداشتند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت کریختن ونافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد ودران زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود وزمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش کفتندی بازداده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد وکسان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف علیه السلام را دیدند از لمعه جمال او شیفته وحیران بازکشته خبر بعزیز مصر بردند واو زنی داشت راعیل نام وبا لکاره شهور آن است که او را زلیخا کفتندی ودر عین المعانی بضم زا وفتح لام تصحیح کرده ودر المنیه بفتح زا وکسر لام شهرت دارد والقصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بمجلس آورد وروز دیکر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد وجلوه جمال شیرین شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد ؛ فریاد وفغان از در ودیوار برآمد ؛ خریداران بزر دشمن درآمده هرکس در بهای او چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که همسنک او زر ونقره ومشک دو باید عزیز مصر قدم همت پیش نهاد شعر خریداران دیکر لب به بستند ؛ پس زانوی خاموشی نشستند ؛ عزیز بهای آن داد ویوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه وکفت آنکس که خرید یوسف علیه السلام را من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لامرأته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثویه کرامی دار جای این غلام را نامیت نیکو وخوش تعهد چه نشاید بکسی را بجای نیکو ولیل عزت واحترام است یعنی این غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را او بکار صناع وعقار وسرانجام مصالح روزکار ما او نتخذه ولدا یا فرا کیریم وی را بفرزندی که عزیز عقیم بود کفته اند بفرزندی کیریم چه آثار رشد ورشتره او ظاهر است وکذلك وهمچنانکه محبت او در دل وجای دادیم مکنا لیوسف جای دادیم یوسف را وتمکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند دران ولنعلمه ونا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب وخدای غالب است علی امره بر کار خود هیچکس چیزی از ان رد نتواند کرد وچیزی از ان منازعت نتواند نمود یا غالب است بر امر یوسف علیه السلام که برادران را در خواهش بود بهلاك وخواری وخدای را خواهش بود بعزت وسرداری وواقع نشد الا انچه خدای خواسته بود بیت بود هر کسی را وکر کونه رای ؛ نباشد مکر انچه خواهد خدای ؛ ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت ومشیت اوست ولما بلغ وآن هنکام که رسید یوسف علیه السلام اشده بقوت خود یعنی بهژده سالکی یا بیست سالکی تا بسی وچهل آتیناه دادیم او را حکما وعلما حکمی که آن نبوت است یا حکمت وآن علمی باشد یا موید بعمل ودیکر دادیم او را علمی در دین وکذلک نجزی المحسنین وهمچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخانه دل زلیخا فرستاد ولشکر حسنش متاع صبر وسکون او را غارت داد بیت زلیخا چون بروبش دیده بکشاد ؛ بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد ؛ ز لطف صورت حسن شمایل ؛ اسیر عشق شد یکدل نی بصد دل ؛ بعد از ان که عشقش بغایت کشید وشوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد وراودته ودر خواست یوسف التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف علیه السلام را عن نفسه از نفس او یعنی طلب او از خود کرد واز یوسف اوامر الی کمعت خانه در یکدیکر ساخته درآورد وغلقت الابواب ودربست درها را وقالت هیت لک وکفت شتاب کن ای که من ترا ام

یوسف علیه السلام که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستیکه خدای پروردگار منست أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخت
منزل مرا نزدیک عزیز که قرب با عزیز بهتر منست و ترا به نکو داشتن من امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده و سخیانت در حرم او در
نمیکنم إِنَّهُ بدرستی که او لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمها است و از
زبان حال یوسف علیه السلام که بار زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم زهی خجلت که در روز قیامت ؛ که افتد بر زناکاران غرامت ؛ جزای آن جفاکیشان
نویسند ؛ سراسر دفتر ایشان نویسند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستیکه قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف علیه السلام بزنا وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلام
بدفع وی بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى اگر ندیدی یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را هرآینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول صحیح نور
عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف علیه السلام و میان آنچه سبب خشم خدا تعالی باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد
فتوت در آن حال خود را نگاه داشت كَذَٰلِكَ همچنین او را اثبات داویم بر عصمت و عفت لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت
در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عملی زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ما است یعنی پاک کرده شده از هر نا شایسته
و نا بایسته آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند
یوسف و زلیخا بسوی در تا که زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید وَقَدَّتْ و بدرید و درکشیدن قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا
سَيِّدَهَا و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف علیه السلام و زلیخا را مضطرب دید و دانست که صورتی روی نموده که مرد غافلیه
اندیش را انکه تفحص مشغول کرده و زلیخا پیش دستی نموده و لطایف سخن در آمد قَالَتْ گفت زلیخا مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزای کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بجهان تو بدیرا
مراد وی نفس خود است و این سخن است که برای ذمه خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف علیه السلام است پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّا أَنْ
يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندان است أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن و تازیانه زدن چون یوسف علیه السلام این سخن شنید که بر وی
دعوت و تهدید میکند قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي گفت یوسف علیه السلام او درخواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من و من تن بوی نداده ام و از وی میگریختم عزیز گفت بچه
این سخن بچه دانم و بچه کس ازین واقعه خبر دارد یوسف علیه السلام گفت درین خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من او است و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک
چهار ماهه را چگونه سخن گوید با ما بزبان سخنوری میکنی یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است برآنکه او را بسخن آرد و بی گناهی من گواهی دهد و در لطایف سعدی آورده
که عزیز ازان کودک پرسید که توجه میکنی بعد ذلک بسخن در آمد و گفت یوسف علیه السلام راست میگوید حق تعالی ازین قصه خبر داده بدین کلمات که وَشَهِدَ شَاهِدٌ
مِنْ أَهْلِهَا و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت کای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست پیراهن یوسف
قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیل است برآنکه زلیخا قصد
دفع یوسف میکرده از خود و گریبان او از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا
دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف علیه السلام از راست گویان است چه این حال دلالت برآن دارد که یوسف از وی گریخته و او در پی آمده او را بخود کشیده و که
پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که بدید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن او را که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت
بدرستیکه این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنان است إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ بزرگ است در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف
شده و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض کن عَنْ هَٰذَا ازین جرم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش طلب
لِذَنْبِكِ برای گناه خود و در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریب است و تو او را بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه
گناه کاران مذکر از برای تغلیب است آورده اند که عزیز اگرچه این را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاد و بعضی زنان مصر
ملامت بر زلیخا آغاز کردند هرآینه عشق با غوغای ملامت در کار است نه سودای سلامت نظم نسازد عشق را کنج سلامت ؛ خوشا رسوائی و کوی ملامت ؛ غم عشق
از ملامت تازه گردد ؛ وزین غوغا بلند آوازه گردد ؛ وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن حاجب
و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر و جمعی که آن را عین الشمس گویند مضمون سخن
این که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی درخواست است از وی که کام او بدهد قَدْ
شَغَفَهَا بدرستیکه بشکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم آن زن را

فی ضلال

فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و خطائی روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته برده خود میگردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ
مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و بخواند ایشان را آورده اند که دعوت و ضیافت شد آورده اند که چهل زن از طایفه آن بیچ
ملامت کرده بودند میان ایشان بود و هرچه پیش ازین پیش می آمد برسم اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّكَأً برای ایشان تکیه گاهی از مسندهای لطیف با
گرد آنید طعامی اکثر و یا بساخت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام خوردند وَآتَتْ و داد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِكِّينًا
کاردی تا گوشت بریده کرده تناول نمایند و ترنج بیک یوسف آمده جامه مرصع در وی پوشانیده و تاج مکلل بر سرش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ بر این
زنان یوسف علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف علیه السلام را بیرون آورد بیت زخلوت خانه آن گنج نهفته ؛ برون آمد چو گلزار شکفته
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش و در جمال و کمال یکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود و در رفته خود را فراموش کردند وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ و بریدند دستهای خود را و بالم آن مخبر نشدند در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در دوستی
مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متالم نشوید بیت گر با تو می دست در آغوش توان کرد ؛
بیداد تو سهل است فراموش توان کرد ؛ القصه زنان مصر از بیخودی با خود باز آمده و زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از صفت عجز
در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشری نباشد و کسی ندیده شعر تو از سلاله سفلی ز آب و خاک نزادی ؛
گل از فضیله روحانیان حور نژادی ؛ إِنْ هَٰذَا نیست این شخص إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمت
بدین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست بیت چو دیده دید که نخرو الا که میست ؛ برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست ؛ نه چون آدم ز آب و گل سرشتست ؛ ز بالا
آمده قدسی فرشتست ؛ صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جبرئیل علیه السلام بمن فرود آمد
و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید بدرستیکه جیب من حسن روی یوسف علیه السلام را از نور کرسی است داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش معزز کرده ام و ما خلقت
خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی علیه السلام زنارها قطع یافت بیت
از حسن روی یوسف دست بریده سهل است ؛ در پای دلبر ما سر بار بریده باشد ؛ از عایشه رض نقل میکند که در صفت جمال حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود
شعر لوامی زلیخا لو رأین جبینه ؛ لآثرن بالقطع القلوب علی الید ؛ زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ؛ ز روی بیخودی ار دست خویش بریدند
سفر است که دل پاره پاره میکردند ؛ اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند ؛ القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي
گفت زلیخا این آن کس است که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من مراودت
کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و خواستم که از روی من مدد فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه داشت و سر من در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ اگر نکند مَا آمُرُهُ
آنچه میفرمایم او را و آنچه مراد منست لَيُسْجَنَنَّ هرآینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا و هرآینه باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدگان یعنی داخل زندان وی ما کان یوسف
که این سخن شنیده وی از آن مجلس بر تافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس انکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف علیه السلام
از مقالات ایشان دلتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت یوسف علیه السلام ای پروردگار من السِّجْنُ زندان أَحَبُّ إِلَيَّ دوستر است بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه
میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا و میل با ایشان شعر عجب درمانده ام در کار ایشان ؛ مرا زندان به از دیدار ایشان ؛ وَإِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگردانی
عَنِّي از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را وَأَكُنْ
مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان یعنی بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ پس اجابت کرد مر دعای او را پروردگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید
از وی كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنونده دعای کسی است که بدو پناه برد الْعَلِيمُ داناست بحال کسی که از همه در وی گریزد آورده اند
که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را
دانسته سر بتسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو کوره سازد زندان را ز رو گرم ؛ بود زان کوره گردد آهنش نرم ؛ زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت این غلام
عبری بنام گشته ام و طبع از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آن است که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناه کار است و من از ملامت باز رهم عزیز را آن
سخن قبول افتاد حکم کرد که بزندانش کنند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ پس از آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد
براءت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن او از قفا و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان بران قرار یافته که برای صلاح لَيَسْجُنُنَّهُ

برآمد و زندان گفته او حتی حین تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را زندان سرو قامت گل رخسار رشک گلستان کرد و بیت
چو آن گل زنده در زندان در آمد بجسم مرده گوئی جان در آمد ز دوران محنت سر آمد و جوشی بر آمد زان گرفتاران خروشی ودخل و در آمد معه السجن با او
بزندان فتیان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که او را ابو ماکاقندیی و دیگر طباخ که او را مجلث خواندندی ملک بر ایشان گمان برده بود که او را زهر خواهند
بحکم زندان کرده و اتفاقا یوسف علیه السلام بزندان در آمد و یوسف علیه السلام چون در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی و [illegible]
زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده و طباخ [illegible] خواب نادیده و یوسف علیه السلام را امتحان کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی
در بستی که من می بینم خود را در خواب که درخت تاکی است و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست من است اعصر خمرا می فشارم انگور را بشیره
[illegible] وقال الاخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی در بستی که من می بینم خود را که طبق ملک احمل بر سر دارم فوق راسی بر بر سر خود
خبزا نان [illegible] تاکل الطیر منه میخورند مرغان از آن نان و میربایند نبئنا بتاویله خبر ده ما را بتعبیر این دو خواب انا نریک ما می بینیم ترا
من المحسنین [illegible] با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بیان تاویل رؤیای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان باز گوید [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قال گفت یوسف علیه السلام لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خورده که روزی داده شوید الا نبأتکما خبر دهم
شما را بتاویله [illegible] قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما را کاهنان و عرافان
امثال این [illegible] یوسف علیه السلام گفت که این معجزه من است نه عرافت ذلکما این که گفتم شما را مما علمنی ربی از آن چیزی است که بیاموخت مرا پروردگار من [illegible]
انی ترکت [illegible] ملة قوم لا یؤمنون بالله [illegible] وهم بالاخرة و ایشان بسرای آخرت هم کافرون
ایشان [illegible] ذکر ضمیر برای تاکید کفر ایشان است بآخرت واتبعت و پیروی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را ابراهیم واسحاق ویعقوب
ابراهیم و اسحق و یعقوب [illegible] ما کان لنا روا نیست
[illegible] ان نشرک بالله من شیء [illegible] ذلک این توحید من فضل الله از فضل خدا است
علینا [illegible] وعلی الناس [illegible] علیهم الصلوة والسلام [illegible] ولکن اکثر
الناس و لیکن بیشتر مردمان [illegible] لا یشکرون [illegible] یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءارباب
متفرقون [illegible] ام الله الواحد یا خدای یگانه [illegible]
[illegible] القهار [illegible] ما تعبدون [illegible] من دونه [illegible] الا اسماء [illegible]
[illegible] سمیتموها [illegible] انتم وآباؤکم [illegible] ما انزل الله بها [illegible] من سلطان [illegible]
[illegible] ان الحکم [illegible] الا لله [illegible]
[illegible] الا تعبدوا الا ایاه [illegible] ذلک الدین القیم [illegible] ولکن اکثر الناس [illegible]
لا یعلمون [illegible] یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملک است [illegible]
[illegible] فیسقی ربه [illegible] خمرا [illegible] واما الاخر واما آن دیگری که طباخ است فیصلب [illegible]
[illegible] فتاکل الطیر [illegible] من راسه [illegible]
[illegible] قضی الامر الذی [illegible] فیه تستفتیان [illegible]
[illegible] وقال و گفت یوسف للذی ظن [illegible] انه ناج منهما [illegible]
[illegible] اذکرنی [illegible] عند ربک [illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] فانساه الشیطان پس فراموش گردانید بروی شیطان ذکر
ربه [illegible] فلبث فی السجن [illegible] بضع سنین [illegible] بضع [illegible]

[illegible] گویند یوسف علیه السلام بعد از این واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل از حسن بصری
نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان و آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در میان گنهکاران جبرئیل علیه السلام گفت
یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود ساختی و عزت و جلال من که ترا [illegible]
سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام گفت درین حال از من راضی هست گفت [illegible] گفت اکنون [illegible]
باک ندارم و فی المثنوی المعنوی نظم [illegible]
[illegible] وقال الملک و گفت ملک انی اری در بستی که من در خواب دیدم
سبع بقرات سمان هفت گاو فربه [illegible] یاکلهن [illegible] سبع عجاف هفت گاو لاغر
[illegible] وسبع سنبلات [illegible] خضر [illegible] و اخر [illegible]
[illegible] یابسات [illegible] یا ایها الملا [illegible]
[illegible] افتونی فی رؤیای [illegible] ان کنتم للرؤیا
تعبرون [illegible] قالوا گفتند حکما و اهل علم [illegible] اضغاث احلام [illegible] وما نحن
بتاویل الاحلام [illegible] بعالمین [illegible]
[illegible]
[illegible] وقال الذی نجا منهما [illegible] وادکر بعد امة [illegible]
[illegible] انا انبئکم [illegible] بتاویله [illegible] فارسلون [illegible]
[illegible] یوسف ایها الصدیق [illegible]
[illegible] افتنا فی سبع بقرات سمان [illegible] یاکلهن [illegible] سبع عجاف [illegible] وسبع سنبلات
خضر [illegible] واخر یابسات [illegible] لعلی ارجع [illegible]
[illegible] الی الناس [illegible] لعلهم یعلمون [illegible]
[illegible] قال گفت یوسف علیه السلام [illegible] تزرعون [illegible] سبع سنین [illegible]
[illegible] فما حصدتم [illegible] فذروه [illegible] فی سنبله [illegible]
[illegible] الا قلیلا [illegible] مما تاکلون [illegible] ثم یاتی [illegible] من بعد ذلک [illegible]
[illegible] سبع شداد [illegible] یاکلن [illegible] ما قدمتم لهن [illegible]
[illegible] الا قلیلا [illegible] مما تحصنون [illegible]
[illegible] من بعد ذلک [illegible] عام فیه یغاث الناس [illegible] وفیه یعصرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقال الملک و گفت ملک ائتونی به [illegible] فلما جاءه الرسول [illegible]
[illegible] قال ارجع [illegible] الی ربک [illegible] فاسأله [illegible] ما بال النسوة التی
[illegible] قطعن ایدیهن [illegible] ان ربی [illegible] بکیدهن علیم [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible] قال [illegible] ما خطبکن [illegible] اذ راودتن یوسف
[illegible] عن نفسه [illegible] قلن [illegible] حاش لله [illegible]

مردی پاکیزه دامن. یوسف علیه السلام ما علمنا علیه من سوء نه دانستیم بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد و عشق کمال
رسیده بود و بر پاکی یوسف علیه السلام اقرار کرد قالت امرأت العزیز گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن حصحص الحق اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است
انا راودته عن نفسه من خواستم یوسف علیه السلام را از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم و انه لمن الصادقین و بدرستی که او از راستگویان است
آنگاه باغیرت گفت که بی راه و تهمتی عن نفسی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق ... برآمد زو صدای حصحص الحق ... نگفتا هیچ یوسف را گناهی ... منم در عشق او گم کرده راهی
نخست او را بوصل خویش خواندم ... چو کام من نداد از پیش راندم ... ملک یوسف علیه السلام پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند با حضور تو ایشان را عقوبت
کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذلک این درخواست برای آن کردم لیعلم تا بداند عزیز انی لم اخنه که من خیانت نکرده ام او را بالغیب در غیبت
وی و حرمت اهل او و حق تربیت وی نگاه داشتم و ان الله و دیگر معلوم کند که خدای لا یهدی راه ننماید یعنی اصلاح ننماید و روا ندارد و پیش نبرد کید الخائنین
مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند برای آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم تا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی
در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات ... بر آورد

وما ابرئ نفسی ١٣

و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل باز نده و مبرا و معرا است ان النفس لامارة بدرستی که نفس من فرماینده است بالسوء بدی یعنی بجهت
الا ما رحم ربی لیکن آنرا که بخشد پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید ان ربی بدرستی که آفریدگار من غفور آمرزنده است ضعفی را که افعال ... رحیم
مهربان است که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف علیه السلام زیادت گشت و قال
الملک ائتونی به و گفت ملک مصر بیارید یوسف علیه السلام را نزد من استخلصه لنفسی تا خالص کنم او را برای خود و مهمات ملک بوی فرمایم در تفسیر آورده
که هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاده بتعظیم هر چه تمام تر یوسف علیه السلام را از زندان بیارند و آوردند در خبر است
که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش برآوردند و یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرمود و دعا کرد که
اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و قصر علیهم الاخبار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود نظم
ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت ... باستقبال او چون بخت بشتافت ... کشیدش در کنار خویشتن تنگ ... چو سرو و گل بهم شمشاد گلرنگ ... به پهلوی خودش بر تخت شاهی
نشاند ... فلما کلمه پس آنهنگام که ملک با وی سخن راند و از تعبیر خواب خود ... پرسید و جواب ... شنید گفت ملک ای یوسف
انک الیوم بدرستی که تو امروز لدینا نزد ما مکین با جاه و قدری امین مؤتمن بر همه چیز ... گفت
اجعلنی گفت یوسف علیه السلام گردان مرا حکم کننده علی خزائن الارض بر خزینهای زمین مصر یعنی ... حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن
گردان انی حفیظ بدرستی که من نگاه دارنده و ضبط کننده ام هر چیز را ... علیم دانا بمصالح ملک ... نگاه دارنده حساب و دانا
بلغتها ... در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی ... مرصع بانواع جواهر برای یوسف
علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاده و کلید های خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را معزول کرده مهمات وی نیز بعهده او
علیه السلام واگذاشت ... عزیز از رشک و حسد در گذشت و ملک ... زلیخا را بعقد یوسف علیه السلام آورد و حق سبحانه یوسف علیه السلام را از وی دو پسر داد
... و تفصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر است وکذلک و همچنین که ملک را بر او مهربان گردانیدیم مکنا جای دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را
در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف علیه السلام را بحکومت یتبوأ منها تا بود که جای میگرفت از آن زمین ... حیث یشاء هر جا
که خواست نصیب برحمتنا میرسانیم نعمت خود را ... دینی و دنیوی و صوری و معنوی من نشاء هر که را خواهیم ولا نضیع و ضایع و باطل نمیگردانیم اجر المحسنین
اجر نیکوکاران ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خیر بهتر است للذین آمنوا مر آنانرا که گرویدند بخدای و کانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند
... چون یوسف علیه السلام باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت و جاه رسید بیت ... القصه یوسف
مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال ... غله که حاصل میشد ... مردم میداد و باقی
را خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردم مصر روی بیوسف علیه السلام آوردند سال اول بنقود ... غله میستاندند
و در سال دوم بحلی و پیرایه و در سال سوم بغلام و کنیزک و در سال چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم بجان بندگی دادند

یوسف علیه السلام با ملک صورت حال عرض کرد و ملک گفت همه بنده تواند و اختیار پیش تو است یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه
از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت در آن بود که مصریان یوسف علیه السلام را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی بهمه الخلق بندگی
او در گردن نهاد ... قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شده پسران یعقوب علیه السلام گفتند
ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بلطف و احسان ایشان می سازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر ... وز دولتش خوشدل غریب و فقیر
بخشش ز ابر بهاری فزون ... صفات کمالش ز غایت برون ... اگر فرمایی برویم و طعامی از بهر کسان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود بنیامین را جهت
خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر جهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وجاء اخوة یوسف
و آمدند برادران یوسف علیه السلام از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فدخلوا علیه پس در آمدند بر وی و رسم خدمت بجا آوردند فعرفهم پس بشناخت یوسف
ایشان را در نظر اول وهم له منکرون و ایشان مر او را نا شناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود با آنکه یوسف علیه السلام
از پس پرده با ایشان سخن گفت و او را نشناختند پس یوسف علیه السلام از ایشان پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان می نمایید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم
که یعقوب اسرائیل الله ... یوسف علیه السلام گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و دیگری را بجهت خدمت خود نگاه داشت
و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند ما در مردم مصر ما را نمی شناسد یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشد تا برویم
و آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی با ایشان و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم
بدیشان دادند ولما جهزهم بجهازهم و آنهنگام که بساخت یوسف علیه السلام کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم دادند گفتند یک شتر وار دیگر بجهت برادر ما که در
خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران مبالغه نمودند قال گفت یوسف علیه السلام ائتونی بیارید بمن باخ لکم
من ابیکم برادری که شما را است از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل آنکه من تمام می پیمایم پیمانه را و حق کسی را کم
و انا خیر المنزلین و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در امر مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فان لم تأتونی به پس اگر نمی آرید بمن آن
برادر را فلا کیل لکم عندی پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام ولا تقربون و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من مباشید قالوا سنراود
عنه اباه گفتند ... و انا لفاعلون و بدرستی که ما کننده ایم این کار را که گوییم وقال و گفت یوسف علیه السلام لفتیانه بغلامان خود اجعلوا
بضاعتهم ... ایشان را که بهای گندم آورده بودند و آن ادیمی و کفشی چند بود یوسف علیه السلام خواست که گندم بهای
ایشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فی رحالهم در بارهای ایشان و دیگر دانست که ... که آن بضاعتها چون
گندم بوده باز آرند و این جهت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا چون باز گردند الی اهلهم بسوی کسان خود و بار گشایند
لعلهم یرجعون شاید که باز گردند و برادر را بیارند فلما رجعوا پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند
ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیماید اگر ابن یامین را نبریم فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا
برادر ما را نکتل تا کیل کنیم از برای خود و برای او و انا له و بدرستی که ما مر او را لحافظون نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان
هل آمنکم آیا شما را امین دارم علیه بر وی یعنی بر بنیامین الا کما امنتکم مگر چنانکه امین ساختم شما را علی اخیه بر برادر او من قبل پیش ازین که گفتند و انا له لحافظون
و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله خیر پس خدای بهتر است حافظا از جهت نگاه داشتن ... یعنی او است بهتر در حالی که نگاه دارنده است
پس توکل بر وی کنم و کار خود را بدو گذارم وهو ارحم الراحمین و او بخشنده ترین بخشندگان است شاید که بمحافظت او بمن بخشاید و مصیبت دو فرزند مرا ابتلا نگرداند ولما
فتحوا و آن هنگام که بگشادند متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف علیه السلام
ردت الیهم باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز میطلبیم از احسان ورای این که هذه بضاعتنا این بهای ما که
بضاعت ما فروختند ردت الینا باز گردانیده اند بما پس ما دیگر رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را ونحفظ اخانا و نگاه داریم
برادر خود را در رفتن و آمدن ونزداد و زیاده کنیم کیل بعیر پیمودن شتری یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک کیل یسیر این یک شتر وار
کیل اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله هرگز نفرستم بنیامین را معکم با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا
موثقا من الله پیمانی موکد بذکر خدای تعالی ... سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین علیه الصلوة والسلام و آله و صحابه اجمعین

لتأتنّني به که بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه گرد شما در آورده شود یعنی عذاب و همه هلاک شوید ایشان قبول نمودند و بحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام خوردند که ما
مهم بنیامین غدر نکنند فلما آتوه موثقهم چون دادند پدر را موثق خود یعنی پیمان و عهد خود قال گفت یعقوب علیه السلام الله که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوئیم از عهد و پیمان
وکیل نگاهبان و گواه و مطلع است وقال و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میائید در شهر مصر من باب واحد
از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه شهر در میائید تا کار چشم بد بشما نرسد چون شما را این جمال و هیبت و شوکت و ابهت می بینند وادخلوا و در آئید هر دو سه من ابواب
متفرقة از درهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بوده در لطائف آورده که یعقوب علیه السلام اول چهره بری پیدا کرده و آخر عجز بندگی آشکارا کرده و گفت وما اغنی
عنکم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضای خدای من شیء چیزی را یعنی دفع قدر نمیکنم. بیت: من چه میکنم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگر است ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مگر مر خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم من وعلیه فلیتوکل المتوکلون
و بر او باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم توکل است بر او من یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب
علیه السلام من حیث امرهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان را یعقوب علیه السلام من الله
از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود من شیء چیزی را که تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران با وی متهم شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت یعنی
یعقوب علیه السلام فائده نداد الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب علیه السلام یعنی شفقتی بود او را بر اولاد که در آن وقت قضیها ظاهر کرد آنرا و وصیت
کرد آن وانه لذو علم و بدرستی که یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود با قضا و قدر رسیده است لما علمناه مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم از طریق وحی و از آن بود که گفت
وما اغنی عنکم ولکن اکثر الناس لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند مر قدر را یا جاهل اند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد. بیت
تدبیر کند بنده و تقدیر نداند. تقدیر خدا و بتدبیر نماند. ولما دخلوا علی یوسف و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام بر یوسف و ببارگاه او رسیدند یوسف
بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام گفت
کرد نیکو شنیدم مستقبل ایشان و بر حاشیه بساط نشستند و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف علیه السلام گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشند
بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها ماند گریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام فرمود تا گلاب بر روی او زدند چون
بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشیند مرا برادر پدری و مادری بود که یوسف
نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف علیه السلام
گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی برابر وی بنهادند و در پس پرده آوردند و بدین بهانه آوی الیه جای داد بسوی خود
اخاه برادر خود را و یوسف علیه السلام نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف علیه السلام افتاد باز گریست یوسف علیه السلام گفت این گریه
است گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف همین که یوسف علیه السلام این کلمه شنید طاقتش نماند نقاب از چهره برداشت بنیامین
قال گفت انی انا اخوک بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف علیه السلام
بدید و این سخن شنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمد دست در گردن یوسف علیه السلام کرد و زبان بدعا بگشاد. بیت: الحمد لله ... بیدار است
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب. انگه دست در دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر
در باب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیادت شود و اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم تا نزد من باشی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف علیه السلام
فرمود که نزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم پس آنهنگام که کارسازی
کرد ایشان را جعل السقایة بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و درین وقت بجهت عزت طعام
آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کردند فی رحل اخیه در بار برادر او و بارهای دیگران را محکم کردند و ایشان را اجازت رفتن داد
چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا کننده که ایتها العیر ای کاروانیان
انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید آن معنی یوسف علیه السلام را از پدر بدزدیدید و گفته اند ندا کننده این سخن را بفرمان یوسف علیه السلام گفت القصه چون
این سخن بفرزندان یعقوب علیه السلام رسید قالوا گفتند واقبلوا علیهم و روی آوردند بدان جمع ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجوئید
قالوا نفقد گفتند میجوئیم صواع الملک مشربه ملک را که پیمانه غله بوده ولمن جاء به و برای هر کس که بیارد آنرا حمل بعیر شتر واری طعام مقرر است

وانا به

وانا به زعیم و من کفیلم بدان یعنی رسانیدن آن را قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم بدرستی که دانسته اید شما مردم این شهر صلاح ما که در بار اول شناسا شده بودید
چون این نوبت بیامدیم بار آوردیم و پی بستیم و دهن شتران بر بستیم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا لنفسد نیامده ایم ما از کنعان تا تباه کاری کنیم فی الارض
در زمین مصر و بار دیگر بدینجا آمدیم و نقد مانیز آوردیم وما کنا و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف علیه السلام که
چیست جزاء دزدی ان کنتم کاذبین اگر باشید شما دروغ گویان در دعوی برائت ذمه خود یعنی بگوئید که ما دزد نیستیم اگر در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات جزاء او
قالوا جزاؤه گفتند جزاء سرقه سارق من وجد فی رحله کسی است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فهو جزاؤه پس همو است جزای او یعنی او را
به بندگی باید گرفت و در دین پدر ما کذلک بدینسان نجزی الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را گردانیدند بمصر آوردند و در درگاه یوسف علیه السلام
بار گشودند فبدأ پس آغاز کرد موذن و گفته اند یوسف علیه السلام باوعیتهم بجوالها و بارهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار برادر او برای نفی تهمت
ثم استخرجها پس بیرون آورد سقایه را من وعاء اخیه از بار برادر او کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف علیه السلام را با الهام برادران
یوسف علیه السلام از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشادند ما کان نبود یوسف علیه السلام یعنی شایسته و سزاوار نبود او را که لیأخذ اخاه فرا گیرد برادر خود را
فی دین الملک در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب دزد ضرب و تغریب بوده نه استرقاق پس گرفت یوسف علیه السلام برادر خود را الا ان یشاء الله مگر که خواست خدای
بمشورت او نرفع درجات بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم وفوق کل ذی علم و زبر هر خداوند دانشی علیم دانا است که دانا تر
از است اگر یوسف علیه السلام فرمود که این چه عمل است که از شما صادر شد گفتند که ما شنیدیم او را کار ... قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فقد
سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که او را بوده من قبل پیش ازین یعنی یوسف علیه السلام در معالم و کشاف آورده که در خانه
خاله یوسف علیه السلام ... که بدر خانه آمده ... حاضر شد و یوسف علیه السلام آن را ... داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و احوال دیگر نیز هست
فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف علیه السلام آن مقاله را فی نفسه در نفس خود ولم یبدها لهم و ظاهر نکرد آنرا برای ایشان قال گفت با خود یوسف
علیه السلام که انتم شر مکانا شما بدترید بجهت منزلت و دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون با آنچه شما
میگوئید پس یوسف علیه السلام بنیامین را بجانب خود ... و برادران در استخلاص وی جهد کردند ... بجائی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موهای تن وی
از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر ما را بگذار و گرنه فریادی بکشم که هر حامله که باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است
پسر خود را گفت برو و دست بر پشت وی فرود آر چون دست او بروبیل رسید شعله غضب وی فرو نشست روی به برادران کرد که شما را مس کرد گفتند نی فرمود که بخدای
درین بلده مصر تخمی از آل یعقوب علیه السلام کسی هست چه هر گاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب علیه السلام او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر
بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد و یوسف علیه السلام نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان
شما بزور خود مغرورید ... بقوت خود معجب شده اید نمیدانید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد. بیت: خدائی که بالا و پست آفریده ز هر دست برتر ز دستی آفریده
چون دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود از در زاری در آمدند قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را ابا شیخا کبیرا پدری است پیر بزرگ
سال و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف علیه السلام بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا گیر یکی از ما را مکانه بجای او و او را رها کن انا نراک
که ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران در نسبت با ما پس احسان خود را تمام رسان فما الاحسان الا بالاتمام قال معاذ الله گفت یوسف علیه السلام پناه
میگیرم بخدای پناه گرفتنی ان نأخذ از آنکه بگیریم الا من وجدنا متاعنا عنده مگر آنرا که یافتیم متاع خود را نزد او و اگر بجای او دیگری بگیریم انا اذا
بدرستی که باشیم ما آنگاه لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیئسوا منه پس آن وقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد
خلصوا نجیا یکسو شدند از مصریان راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا
الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم آنرا که پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا گرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای یعنی به سوگند
وی در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید به محمد آخر الزمان علیه السلام که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد ومن قبل ما فرطتم و پیش از
این تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف علیه السلام فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یأذن لی ابی
تا دستوری دهد مرا پدر من بآمدن او یحکم الله لی یا حکم کند خدای مرا برجوع به پدر یا به تخلیص برادر وهو خیر الحاکمین و او بهترین حاکمان است
که براستی حکم کند ارجعوا الی ابیکم بازگردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگوئید ای پدر ما ان ابنک بدرستی که پسر تو

بنیامین سرقت ورزی کرد وَمَا شَهِدْنَا و گواهی نمیدهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بانچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا و نبودیم لِلْغَيْبِ مر علم
حال را حَافِظِينَ نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع بروی تهمت کرده‌اند و صاع را در بار او نهاده‌اند یا خود او مباشر این امر
بوده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دهی که كُنَّا فِيهَا بودیم ما در آن یعنی مصر مراد آن است که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از آن کاروان
نیز سوال کن که ما أَقْبَلْنَا فِيهَا یعنی همراه او بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان و آن جمعی که همسایگان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راست گوییم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل با یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقع عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب
علیه السلام بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا نفسهای شما کاری را که خواسته‌اید و با هم قرار داده‌اید و اگر نه ملک چه میداند که جزای سارق
استرقاق است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس بر من است شکیبایی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي شاید که خدای بیارد بمن بِهِمْ جَمِيعًا همه ایشان را یعنی یوسف و بنیامین
و آن برادر دیگر را که در مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست الْحَكِيمُ کار راست هر آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال روی به بیت
الاحزان فرمود وَتَوَلَّى عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان خود وَقَالَ يَا أَسَفَى و گفت ای اندوه من عَلَى يُوسُفَ بر فراق یوسف علیه السلام صاحب کشاف آورده
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف علیه السلام جبرئیل علیه السلام فرمود که برابر
هفتاد مادر پسر مرده حضرت علیه السلام فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس را این مقدار معارفت آن برابر یعقوب علیه السلام نسوخت که چهل سال
و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف علیه السلام تا زمان وصال او چشم یعقوب علیه السلام از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت ساکی می خمید کی
گرفت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد
بیت درویش درین بیت که گفتن نتوانم … وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم … چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوا
گفتند تَاللَّهِ تَفْتَأُ بخدای که همیشه باشی بناله و زاری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که شوی بیماری مشرف بر موت أَوْ
تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت یعقوب علیه السلام ای فرزندان من إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّي وَحُزْنِي
غم و اندوه خود را إِلَى اللَّهِ بخدای نه بشما و نه بغیر شما … نظم حاجتی را که از تو میجویم … با کسی نه که با تو میگویم
راز گویم بخلق خوار شوم … با تو گویم بزرگوار شوم … در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ حق سبحانه
و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی با این ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز رسانیدمی
و از ین مژده بود که یعقوب علیه السلام گفت وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف علیه السلام
و رسیدن وی بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمد یعقوب علیه السلام بر وی سوگند داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نی یعقوب علیه السلام دل
امیدوار گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نومید
نباشید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فضل خدای إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی که نومید نشود مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فرج خدای تعالی إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما
آن اهل بیتیم که بلا را موکل گردانیده‌اند جدم ابراهیم را دست و پای بربسته در آتش افکندند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدای تعالی
برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوستترین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آورده گفتند او را گرگ خورد و من در فراق او
چندان گریسته‌ام که چشمم سفید شده او را برادری بود که من بروی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته‌ای و ما از آن خاندانیم که دزدی نکنیم یا از ما دزدی
بر آید اگر این فرزند را بمن بخشی فبها والا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و دانست که بضاعتی از پشم و روغن و پنیر
و امثال آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق برادر روی بدرگاه یوسف علیه السلام نهادند
فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف علیه السلام بروی قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مَسَّنَا رسیده است ما را وَأَهْلَنَا
الضُّرُّ و کسان ما را سختی و بینوایی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ و آورده‌ایم بضاعتی مُزْجَاةٍ اندک و بی اعتبار فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن
برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از بهای متاع ما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ
پاداش دهد بنیکویی آنها را که از روی تفضل تصدق مینمایند گویند چون نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند چون یوسف علیه السلام نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد

و دهقان ممالک از دست رفته قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ آنچه کردید بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت
از روی تخسیس فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا مرتبه‌ای که با یکدیگر سخن نمیگفتند الا از روی عجز و مذلت پس یوسف
علیه السلام فرمود که آیا شما دانستید قبح آن را که با یوسف و برادر او کردید و آیا از آن توبه فرموده‌اید إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ چه آنوقت شما نادان بودید یعنی نو رسیده
و سود و یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید یوسف علیه السلام این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنگاه نقاب را … تاج از
سر برداشت چون ایشان را نظر بران شکل و شمایل افتاد قَالُوا گفتند أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف علیه السلام که این جمال و کمال
دیگری راست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری … تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي گفت من یوسفم
و این برادر من بنیامین است قَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستی که منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستی که هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ
و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر جهت
آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف علیه السلام را بشناختند روی بخجلت در آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلام
از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر آینه برگزید خدای تعالی عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا
و بدرستی که ما بودیم لَخَاطِئِينَ گناهکاران بدین عملها که کرده‌ایم قَالَ گفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ امروز بر شما از
من و دیگر باره هرگز گناه شما را بروی شما نیارم يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشنده‌ترین بخشندگانست بیت
بابی سوز و جهانی گناه … بدر رانده و بخت … سیاه … بحرمت شاهی … بیرحم … دل برادران تازه ساخت
بکار پدر دل افکار بر رحمت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص ابراهیم بود که جبرئیل علیه السلام در قعر چاه بوی پوشانیده بود و وحی بدو رسیده بود
که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي پس بیفکنید آنرا بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینا و چشمش بحال اول باز رود
وَأْتُونِي و بیارید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ همه کسان خود را از اطفال و خدم آورده‌اند که یهودا گفت ای یوسف علیه السلام پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده‌ام
این پیراهن بمن حواله کن که ببرم که شادی و فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب راه بجهت پدر و متعلقان مهیا ساخته
ببرادران تسلیم کرد و یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آنوقت که جدا شد کاروان یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای
صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف علیه السلام را بمشام یعقوب علیه السلام رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان مر جمعی را که حاضر بودند
از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف علیه السلام را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر شما مرا بنقصان عقل منسوب نکنید و نگوئید
که پیر شده و بخرف رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستی که تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ هر آینه در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت
یوسف علیه السلام از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده‌اند که یهودا با
برادران … و سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمد أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف علیه السلام را عَلَى وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ
بَصِيرًا پس بازگشت بینا و با احوال شد قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ که من میدانم از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید
و آن حیات یوسف علیه السلام بود و همسنگی میان من و او پس تهنیه را آمده و هر که در ایشان بود … متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بروی … پای
در افتادند و قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم خَاطِئِينَ گناهکاران
قَالَ گفت یعقوب علیه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده گناهان
بجو و توب الرَّحِيمُ مهربان است بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه وقت سحر که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده
یا نی و صحیح آن است که تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب برخاسته نماز … و بعد از تهجد روی بقبله آورد و یوسف علیه السلام را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او
و حضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان و تمامی اشراف
مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکرد و متعجب میبود و جبرئیل علیه السلام
فرود آمده یعقوب علیه السلام را گفت این لشکر و تجمل عجب ببالای سر نگر که جنود ملک … از زمین تا افلاک بتفرج آمده‌اند بشادی تو … و … چندین مدت
از اندوه تو محزون و رنجور بوده‌اند پس یوسف علیه السلام چون … بدید … خواست که سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند …

ربع

و یعقوب علیه السلام پیاده شد ... پس حبیبش رجال یوسف علیه السلام افتاد و گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها در گردن یکدیگر آورده ... بگریستند نظم چو خوش حالیست روی دوست دیدن • پس از عمری بیکدیگر رسیدن • شراب شدلی را نوش کردن • بشادی دست در آغوش کردن • بکام دل زبانی آرمیدن • هم گفتی سخن وز هم شنیدن • دلبر حال غم آغاز کردن • ز عاشق و فرقت غم باز کردن • پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف علیه السلام ... رفیع در آنجا ساخته بود ... یوسف علیه السلام و آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند عَلٰى یُوسُفَ بر یوسف علیه السلام در آن منزل اٰوٰۤى اِلَیْهِ جای داد بسوی خود اَبَوَیْهِ پدر و خاله خود را ... و پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را ... نوازش نمود وَقَالَ ادْخُلُوْا مِصْرَ و گفت در آئید بمصر اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اٰمِنِیْنَ اگر خواهد خدای در حالتیکه ایمنان باشید ...

وَرَفَعَ اَبَوَیْهِ و بر داشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوْا و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهٗ مر او را سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند ... وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام یٰۤاَبَتِ ای پدر من هٰذَا این سجده کردن شما تَاْوِیْلُ رُءْیَایَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش ازین ... قَدْ جَعَلَهَا رَبِّیْ حَقًّا ... وَقَدْ اَحْسَنَ بِیْٓ و بدرستی که نیکوئی کرده ... اِذْ اَخْرَجَنِیْ مِنَ السِّجْنِ ... وَجَآءَ بِكُمْ مِّنَ الْبَدْوِ ... مِنْۢ بَعْدِ اَنْ نَّزَغَ الشَّیْطٰنُ بَیْنِیْ وَبَیْنَ اِخْوَتِیْ ... اِنَّ رَبِّیْ لَطِیْفٌ لِّمَا یَشَآءُ ... اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ ...

[illegible]

رَبِّ قَدْ اٰتَیْتَنِیْ مِنَ الْمُلْكِ ... وَعَلَّمْتَنِیْ مِنْ تَاْوِیْلِ الْاَحَادِیْثِ ... فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَلِیّٖ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ تَوَفَّنِیْ مُسْلِمًا وَّاَلْحِقْنِیْ بِالصّٰلِحِیْنَ ...

[illegible] نظم [illegible]

... ذٰلِكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَیْبِ ... وَمَا كُنْتَ لَدَیْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوْۤا اَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْكُرُوْنَ ... وَمَاۤ اَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِیْنَ ... وَمَا تَسْـَٔلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِیْنَ ... وَكَاَیِّنْ مِّنْ اٰیَةٍ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یَمُرُّوْنَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُوْنَ ... وَمَا یُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا وَهُمْ مُّشْرِكُوْنَ ... اَفَاَمِنُوْۤا اَنْ تَاْتِیَهُمْ غَاشِیَةٌ ...

کرده و ایشان را مِّنْ عَذَابِ اللّٰهِ از عذاب خدای اَوْ تَاْتِیَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و ایشان ندانند آمدن آن را و کار بسازی نکرده باشند قُلْ بگوی ای محمد هٰذِهٖ این دعوت بتوحید سَبِیْلِیْ راه منست و برین راه ثابتم اَدْعُوْۤا میخوانم خلق را اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِیْرَةٍ بر بینائی هویدا و حجتی روشن اَنَا تاکید ضمیر مستتر است و ادعوا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ و میخواند بخدای هر که پیروی کرده است مرا وَسُبْحٰنَ اللّٰهِ و پاکست خدای از شرکی که شما او را بدان وصف میکنید وَمَاۤ اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ و نیستم من از مشرکان ... کافران گفتند خدای را فرشتگان بایستی فرستادن چرا آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَاۤ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت اِلَّا رِجَالًا مگر مردانرا که نُّوْحِیْۤ اِلَیْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان ... مِّنْ اَهْلِ الْقُرٰى از اهل شهرها ...

[illegible]

... لَقَدْ كَانَ فِیْ قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ ... مَا كَانَ حَدِیْثًا یُّفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِیْقَ الَّذِیْ بَیْنَ یَدَیْهِ ... وَتَفْصِیْلَ كُلِّ شَیْءٍ ... و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَّهُدًى و راه نماینده است مر سالکان را وَّرَحْمَةً و بخشش است لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحبه اجمعین

سورة الرعد تسع و اربعون آیة مدنیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الٓمّٓرٰ حروف مقطعه مختصر از کلماتیکه دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در الموتلفه آمده که الف آلای اوست و لام لطف ... را اشاره بکمال ... تِلْكَ اٰیٰتُ الْكِتٰبِ ... وَالَّذِیْۤ اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَّبِّكَ الْحَقُّ ... وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُوْنَ ... اَللّٰهُ الَّذِیْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ ... وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ...

[illegible]

آفتاب وماه را جهت مصالح عباد وانچه خواست از حرکات ایشان بر حدی معین كُلٌّ هر یکی از ایشان يَجْرِي میرود وحرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه تمام برود شده وبعضی مدتی معین که دور خود را باتمام رسانند بجریان دارد وتا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد واعدام واذلال واعزاز واحیا واماتت يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد وباهر وبین یا احداث دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزای که خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ بی گمان گردید ودانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده واحیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ واوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول وعرض تا منقلب حیوانات باشد وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید دران رَوَاسِيَ کوههای محکم بار جانیکه میخ زمین بود وَأَنْهَارًا وپیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ واز همه میوه‌ها جَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سرخ وزرد وسیاه وسفید وخورد وبزرگ وترش وشیرین وحار وبارد وبحری وبوستانی وخشک وتر وامثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو داب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند در سیاهی شب روز را بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود واز انجا در عنوان یافت تغشیه روز نیز در شب تا بعد از تیرگی روشن گردد دانان است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند دران ودانند که تکوین وتخصیص این هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ ودر زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارها است پیوسته یکدیگر این نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعهای زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است وبرخی شوره زار وقدری ریگ آمیز وقطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ ودیگر در زمین بوستانها مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ وکشتها وَنَخِيلٌ ودرختان خرما صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ ونه چنان بلکه متفرق الاصل یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده می شوند این همه اشجار وزروع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا وتفضیل میدهیم بعضی را ازان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه باعتبار شکل ولون ورایحه وطعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که دران چه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضح است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر قومی را که تعقل کنند وتامل نمایند که اختلاف میوه‌ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت فاعل مختار ودر تبیان آورده که این مثل بنی آدمست در اختلاف الوان واشکال وهیئات واصوات واخلاق واطباع با وجود آنکه پدر همه ومادر همه یکی است ودر مدارک گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار وانوار واسرار هر دلی را صفتی وتعیینه دلی باشد موصوف بانکار وانکسار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون ودل دیگر بود آرمیده بذکر پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وَإِنْ تَعْجَبْ واگر عجب میداری ای محمد از انکار کردن کافران دلائل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس عجب گفت وگوی ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا آنوقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شده باشیم أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ آیا ما باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کرده باشند ومحل تعجب آن است که ایشان خدای را خالق آسمان وزمین میدانستند وانگه هیچ اثر از انبیاء بود وهیچ فکری نمیکردند که هر کو بر ابداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارش بود أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که ایشان كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ کافر شدند بپروردگار خود بجهت انکار کردن ایشان بقدرت کامله وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ وآن گروه اند که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان است یعنی مقید اند باغلال ضلال وایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند کفار ودوزخ این باشد وَأُولَٰئِكَ وآن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان دران خَالِدُونَ جاوید باشند در خبر است که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کفار را وعید عذاب کرد وتخویف وتهدید نمود نضر بن حارث واشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وطلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال از ایشان صرف کرده وتعذیب مکذبان آنحضرت علیه السلام را تاخیر فرموده وتا روز قیامت افکنده وآن تاخیر حسنه است واین استیصال سیئه وکافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن وعجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ وحال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف ومسخ ورجفه وایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکنند وبرای خود مثل این میطلبند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند وتصدیق حق کنند خدا تعالی بیامرزد ایشان را عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که ایشان راست یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم زمان کفر است وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت است بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر وتکذیب وگفته اند ومغفرت است بر مومن توبه واستغفار وسخت عقوبت است بر کافران بانکار واستکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف ورجا درین آیت است ومستغفر را

کناه ورزنده است

گناه ورزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند وعقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند ودر حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارا نشدی واگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی بیت حق بترس تا عامل گردی ز مشو نومید تا بد دل نگردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا ومیگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما مطلبیم چون عصای موسی واحیای عیسی علیه السلام حق تعالی پیغمبر را میفرماید بگوی ای محمد إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو نیست جز این ولیس ترا در اظهار آیات هیچ اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ومر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام وطب در وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی وعیسی علیه السلام که شما مطلبید خاص بزمان ایشان داشته وچون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآن است فاتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه میدارد كُلُّ أُنْثَىٰ هر زنی از فرزندان نر وماده وزیبا وسفید وخوب وزشت ودراز وکوتاه وجز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وداند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهد در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ وآنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون کرداند در جثه ولد از اعضای زائده وگفته اند مراد از زیادت وکم عدد ولد است چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار ونهایت اولاد در رحم چهار است نزد اعظم رح ودر نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد ودر هر بطن پنج فرزند واحد عشر وعلی هذا بنا مراد مدت حمل است واقل آن باتفاق شش ماه است واکثر نزد امام اعظم رح دو سال است ونزد امام شافعی رح چهار سال است وپیش امام مالک رح پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ وهر چیزی عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ نزدیک او باندازه است که ازان کم وزیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ واوست داننده پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ وآشکارا یعنی حاضر بحواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسان است از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخن را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وهر که آشکارا کند آن را بر دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ وهر که طلب خفا میکند وپوشیده عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ وهر که ظاهر وآشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول وفعل سر او وعلانیه بر او پوشیده نیست لَهُ مر خدایراست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه در پی یا آن کس که می پوشد وآشکارا میکند قول وفعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال وافعال او روز وشب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ واز پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان حق وانچه ازو صادر می شود می نویسند وایشانرا برره وکرام الکاتبین میگویند ودر تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز وده بشب واصح واشهر آن است که دو ملک اند بروز ودو بشب وگفته اند حق سبحانه وتعالی فرشتگان آفریده تا بندگان را نگاه میدارند از مضار ومکاره ودر زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را متوکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشانرا بربودندی از روی زمین وگفته اند ضمیر يحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام یعنی مر خدای را فرشتگانند که محافظت آنحضرت علیه الصلوة والسلام می کنند از ضر اعادی چنانچه از شر عامر بن الطفیل واربد بن ربیعه نگاه داشت وعنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغیر نمیکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت ونعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغیر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغیر دهند زبانرا از ذکر او وتغیر دهند دلها را از سر وفکر با دوامی که دل را با او است دارند وغفلت ورزند تا از فیض او ایشان متصل بود شعر کرت هواست که دلدار نگسلد پیمان نگاهدار سر رشته تا نگهدارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ وچون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب وعقوبت وهلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس هیچ رد کننده نیست مر آنرا یعنی کسی نتواند که او را رد کند از خود باز دو بگری وَمَا لَهُمْ ونیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی که متولی امور ایشان شود ودر دفع عذاب یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِي او است آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ می نماید شما را برق را وآن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد وآن نشانه باران باشد پس خدا تعالی برق را بر شما می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر وکسی که باران با او اضرار کند وَطَمَعًا وبرای طمع مقیم وجمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ وبر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها که آب گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ وتسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدا یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می سازد ورعد ملکی است موکل بر ابر که سحاب را میراند وبرق تازیانه اوست ودر حقایق سلمی از ابن عباس نقل که رعد صعقه فرشتگان است وبرق آه پر سوز وباران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ وتسبیح میگویند مجموع فرشتگان با آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ وفرو می فرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن الطفیل با اربد بن ربیعه گفت که بدیدن محمد میرویم وچون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی در آئی وبشمشیر بقتل وی برسانی چون بمجلس در آمدند عامر بن الطفیل آنحضرت علیه السلام را بسخن مشغول گردانید وبعد از مقالات با آنحضرت گفت که ای محمد

لشکر بسیار چرا از پیاده و سوار بر سر تو آریم این گفت و بازگردید بیرون آمد حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر بازگردید گفت که این همه
و بیت کجا رفت و چرا تیغ تزوی آرید گفت که هرگاه اراده تیغ زدن میکردم تو میان من و او حائل میدیدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد را
بسوخت و عامر نیز در آن راه بدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام آمده گفت یا ابا القاسم خبرده ما را که خدای تو از چه چیز است از مروارید
یا از زمرد یا از یاقوت یا از ... فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وهم
یجادلون و ایشان مجادله میکنند فی الله در حق و که او از چه چیز است با جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد و او
وهو شدید المحال و خدای تعالی سخت عقوبت است بر مجادلان که مر خدا راست دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است با مراد است جزای آن
عبادت خواندن با او راست دعوت مجاب یعنی چون بخوانندش اجابت کند والذین یدعون و آنان را که میخوانند من دونه بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند

[illegible]

[illegible]

قبل از ایام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب ارواح تغییر یابد کتاب را وعبارت ابوالدرداء از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام نقل میکند چون ثلث
از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیر او هیچکس بدان نظر نمیکند هرچه خواهد از و محو کند و هرچه خواهد در و ثبت کند در فصول آورده که محو کند رسوم اکدار از قلوب
ابرار و اثبات کند بجای آن در موهبت اسرار سلمی رح از محمد رازی نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد
از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خائف رجا می برد و حلاص میدهد شک بیرون دو یقین می آرد و بخل محو میکند و جود ثابت میسازد و حرص
و قناعت می آرد و حسد محو میشود و شفقت می نهد و از دل راحی اختیار میبرد و تسلیم مینهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از دل محبت رسوم انسانیت می سترد و حو
ربانیت می نهد امام قشیری رح فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی می نماید یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد و با آثار بشریت محو میکند و انوار
حقیقت ثابت میسازد و ازان بنده میکاهد و ازان خود می افزاید تا چنانکه ما اول خود بود تا آخر هم خود بود و شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو
همای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برود پنداشت از من میکاست و ازان تو می افزود تا آخر همان شد که با اول بود رباعی آنجا که هر دو کون و کل
بیش از وی کل چو بود آن حاصل است ده در عالم غیب خانه داشته ام دو دیدم بدان خانه که بر منزل است وَاِنْ مَا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُم بعضی از آنچه
وعده کرده ایم کافران را از عذاب اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش ازان فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ پس چیزی نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ
احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و حساب و پاداش ایشان اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل که و ندانند اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ در می
آییم یعنی فرمان می آید بر زمین کفار نَنْقُصُهَا کم میکنیم آنها را پاره پاره مِنْ اَطْرَافِهَا از اطراف آنها یعنی بتصرف ایشان بیرون میکنیم و بفتح مسلمانان در می آرم
و میگویند این سخن راجع است بیهود و حق سبحانه فرموده که ما زمین ایشان را که حصارها و ضیاع و عقار یهود است بمسلمانان میدهیم وَاللّٰهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان
اراضی یهود و ادبار ایشان و از دیار ایشان و اقبال اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لِحُكْمِهٖ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ
و او ست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشان را و آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند آن جهودان که
پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيْعًا پس مر خدا راست یعنی نزد یک وی است جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ
نَفْسٍ هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای آن آگاه و میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفّٰرُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبدة اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ
مر چه کرا باشد عاقبت پسندیده در این سرای وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَسْتَ مُرْسَلًا و میگویند آنانکه کافر شدند از مشرکان که ما رو شنائی که تو هیچ نیستی فرستاده
از من خدای به نبوت و دعوت قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بگو خدای بسنده است شَهِيْدًا گواه بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ میان من و شما تا که من حقیقم وَمَنْ عِنْدَهٗ عِلْمُ الْكِتٰبِ
و دیگر انکه نزدیک واست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل علیه السلام است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مومنانند و زاد المسیر آورده که علی مرتضی
است با علم تورات و آن عبد الله بن سلام است و همراهان او رضی الله عنهم اجمعین

سُوْرَةُ اِبْرٰهِيْمَ اثْنَانِ وَخَمْسُوْنَ اٰيَةً مَكِّيَّةٌ س

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الٓرٰ در شرح تاویلات از امام ماتریدی رح مذکور است که حروف مقطعه ابتلا است مر تصدیق مومن و تکذیب کافران و خدای بنده را هرچه خواهد امتحان
کند و بعضی بر آنند که این حروف اسمای قرآن اند و برین وجه توان گفت که الٓرٰ یعنی قرآن كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ کتابیست که فرستادیم آن را اِلَيْكَ بسوی تو
لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر و طغیان و شک و بدعت اِلَى النُّوْرِ بروشنی ایمان
بالاسلام یاست بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت تدبیر بنور شهود و القضا برد و بگوید که از ظلمات خلقت
بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و اسما و صفات بنور وحدت ذات و حقیقت
آنست که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آئینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از شواغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو
افکند و سالک را از وی از مزاحمت غیر او باز رهاند تا نه بخود دل شور ماند و نه عدم شعور بخود پرداند بیت یارب ز وجودی کن ز خودی خود برهیم ز وجود
آئیم و زندگی خود برهیم ز در هستی خود مرا ز خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود برهیم گفته اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت
و انسان لیکن دعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهاند و براه است برساند و ازین است که میگوید اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيْزِ بیرون آری ایشان را از ظلمات برو شنائی
یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيْدِ ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز و حمید میفرماید اللّٰهِ الَّذِيْ یعنی خدای آنکه مر او راست

مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است از موجودات وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از مبدعات وَوَيْلٌ لِّلْكٰفِرِيْنَ و درنج و سختی است مر کافران را که
نفرت مِنْ عَذَابٍ شَدِيْدٍ از عذاب سخت که بدیشان رسد الَّذِيْنَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و بر میگزینند
زندگانی دنیا را عَلَى الْاٰخِرَةِ بر آن سرای وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُوْنَهَا
و میطلبند برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج است تا مقصود نمی رسد اُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِيْ ضَلٰلٍۭ بَعِيْدٍ در گمراهی اند دور از
حق بعید فی الحقیقه صفت ضلال است و صفت ضلال بدو اسناد مجازی است در زاد المسیر آورده که وصف میکنند چه حال است که هر کتب منزله هست عجمی و اوامد و
و کتابی که بمحمد می آید عربی است آیه آمد که وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ پیغمبری اِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهٖ مگر بزبان قوم او یعنی گروه که او را در
ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ
تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است و جمیع
کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی برای فهم هر قومی ترجمه کرده اغاز اللغت منزل علیهم و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بزبان
قومی که بدیشان مبعوث بوده و بر او فرستادیم بزبان قوم تو همه مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبر که مبعوث باقوم مختلفه است باید که برو کتب متعدد و بر السنه ایشان
فرود آید گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است و اضافت فضل را جتهاد و تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه زبان ایشان است و حرمان از علوم متشعبه
ازان بر نزول آن بیک لغت محض فضل است و بدین حکمت فَيُضِلُّ اللّٰهُ پس گمراه گرداند خدای مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود وَيَهْدِيْ
مَنْ يَّشَآءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او ست غالب در حکم خود الْحَكِيْمُ راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى و هر آینه فرستادیم موسی علیه السلام را بِاٰيٰتِنَا با دلائل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم اَنْ اَخْرِجْ اینکه بیرون آر
قَوْمَكَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای جهالت و شبهت اِلَى النُّوْرِ بروشنائی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوث بود
از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَذَكِّرْهُمْ و پند ده ایشان را بِاَيّٰمِ اللّٰهِ بروز هائیکه حق سبحانه عذاب کرده کافران گذشته را و در آن با داد و بنی اسرائیل از روزها
که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه یاد کردیم لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا
شَكُوْرٍ و شکر گوینده را بر آلا وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهٖ مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل اذْكُرُوْا یاد کنید ای گروه من یاد
نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما اِذْ اَنْجٰىكُمْ چون برهانید شما را مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُوْمُوْنَكُمْ میچشانیدند شما را
سُوْٓءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و ببندگی و بیگار های سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُوْنَ و میکشتند اَبْنَآءَكُمْ پسران شما را که بجهت
گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُوْنَ و زنده میگذاشتند نِسَآءَكُمْ دختران شما را تا خدمتکاران ایشان باشند
وَفِيْ ذٰلِكُمْ و در آن محنت و شدت بَلَآءٌ آزمایشی بود شما را مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما و در آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيْمٌ بزرگ و بی نهایت وَاِذْ تَاَذَّنَ
و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمای من لَاَزِيْدَنَّكُمْ هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را
وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی نمائید بر آن اِنَّ عَذَابِيْ بدرستی که عذاب من لَشَدِيْدٌ هر آینه سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت
بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاس داری
کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بران شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید بمقام
قربت و بشکر آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج اقصا عد بر درجات است و
فی المثنوی المعنوی بیت شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند شکر باشد دفع علتهای دل سود دارد شاکر از سودای
دل وَقَالَ مُوْسٰى و گفت موسی علیه السلام که ای گروه من اِنْ تَكْفُرُوْٓا اَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما
وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما
حَمِيْدٌ ستوده است بی ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق اند و السنه جمیع اشیا به تسبیح و حمد او جاری بیت
بذکرش جمله موجودات گویا همه او را از روی شوق جویا اَلَمْ يَاْتِكُمْ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی علیه السلام است یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه با اهل
زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَؤُا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح

علیه السلام وَعَادٍ و قبیله عاد وَثَمُودَ و قوم ثمود وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ
مگر خدای در خبر آورده که خدای بسیار امم از عرب و عجم هلاک کرده و نام ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بر آن اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رض
نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل الله سی قرن گذشته که از آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جَاءَتْهُمْ آوردند بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که کتاب الهی بود و یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز گردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی انامل
و دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند که ایدی خود را
بر افواه رسل نهادند که سخن مگوئید وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا و گفتند که ما کافریم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآن چیزی که شما فرستاده شده اید بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ و ما
هر آینه در شکیم مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان مُرِيبٍ بشکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولان را متهم میداشتند
باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت
ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ میخواند شما را بایمان
بعبادت تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی گناهان شما را یعنی آنچه قبل الایمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ و تا باز پس دارد و عذاب
تعجیل نکند و مهلت دهد شما را إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام برده شده از آخر اعمار شما بوده قَالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا
بَشَرٌ مِثْلُنَا آدمی مثل ما در صورت و سیرت و هیچ فضیلتی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید بنبوت نه ایشان تُرِيدُونَ میخواهید أَنْ
تَصُدُّونَا که باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از آنچه بوده که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بیارید
حجتی مُبِينٍ روشن بر صحت دعوی خود و بر استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبت رسالت گو یا ایشان معجزه میدیدند و اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد
اقتراح آیات میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان إِنْ نَحْنُ نیستیم ما
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ و لیکن خدای منت مینهد بنبوت و کرامت رسالت عَلَى مَنْ يَشَاءُ
بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَمَا كَانَ لَنَا و نیست ما را و ممکن نیست ما را أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یا معجزه که مطلب شما باشد
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از پیش خود نمیتوانیم خدای تعالی کاری نتوانیم کرد و هیچ نتوانیم ساخت

نظم

ناتوانی و عجز لازم ماست ۞ قدرت و اختیار از آن خداست ۞ کار ما را بحکم راست کند ۞ او توانا است هر چه خواست کند ۞

وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گروندگان وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای وَقَدْ هَدَانَا
و حال آنکه راه نموده ما را سُبُلَنَا راههای راست یعنی راهی که بدان حق را شناسیم او را و میدانیم که امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و هر آینه
صبر خواهیم کرد عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ایذا میرسانید ما را از تکذیب و مخالفت وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشند توکل
کنندگان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آینه بیرون کنیم شما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین و دیار خود
أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه باز گردید یعنی موافقت نمائید با ما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما یا مراد جماعتی باشد که ایمان آورده اند از قوم فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ
پس وحی کرد بر پیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر آینه هلاک کنیم ستمکاران را یعنی کافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و هر آینه
ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ پس از هلاک ایشان ذَلِكَ این امر مقرر و این وعده راست است لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از
ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او در موقفی که حکم میکنم بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ و برای کسیکه ترسان گردد از وعید من
وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاک دشمنان یا حکم میطلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند
هر که از ما بر باطل است عذاب برو فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مؤمنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید و بی بهره گشت از خلاص كُلُّ جَبَّارٍ هر گردن کشی
عَنِيدٍ ستیزنده با حق یا معرض از طاعت مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بر آن وجه که در او
افکنند وَيُسْقَى و بیاشامند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی که مختلط باشد بریم و زرداب که از تن دوزخیان بچکد و گویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلیف فرو خورد
جرعه جرعه بجهت حرارت و تلخی وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ و نتواند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ و می آید بدو آلام و شداید مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
از هر جای یا از هر جانبی از اعضای او وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست او مرده یعنی مرده نیست تا بیاساید و در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره

او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده ماند بلکه بحکم لا یموت فیها و لا یحیی میان مرگ و زندگی بگذارند وَمِنْ وَرَائِهِ و در پس او است یا در جلوی او
مخفی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانکه کافر
شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود صفت این است که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ همچو خاکستریست که سخت بگذرد به او الرِّيحُ
باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزیکه سخت باشد باد او موصوف بعاصف شده و روز را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد ملخص معنی آنست که عملهای کافران
که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن مانند توده خاکستریست که بادی سخت بر وزد و بهوا برد و در اطراف پراکنده
سازد و همچنین بر جمع آن قادر نشود و نتواند بود و از آن نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کسب کرده اند
در دنیا عَلَى شَيْءٍ بر هیچ چیز چه همه حبط شده باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذَلِكَ آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ او گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آن را که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ بر وجهی که حق است در آفرینش إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد
آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشند وَمَا ذَلِكَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او
اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت همه مقدورات یکسان است. شعر کار اگر دشوار اگر آسان شود ۞ پیش قدرت جملگی یکسان بود ۞ وَبَرَزُوا
و ظاهر شدند برآوردن بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آن است که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرهای خود لِلَّهِ برای امر خدای بمحاسبه او جَمِيعًا همه مردمان
از کفار و مؤمنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه مردم را
ابتدا بکفر کرده باشند ایشانرا گویند إِنَّا كُنَّا در دنیا بودیم لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُغْنُونَ
عَنَّا دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای از ما دفع کنید
و بر دارید از ما قَالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای ما را نمودی راه نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هر آینه ما نیز شما را راه نمودیم
بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما درین درگاه مردود و ایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق جزع کنیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما گشایند
و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی
ورزند ثمره و نجات نرسد پس گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسان است بر ما أَجَزِعْنَا اگر جزع کنیم و جزع نمائیم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمیرسد
مَا لَنَا نیست ما را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آن هنگام که گذارده شود کار
یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد تا آنکه اهل بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس
بمنبری از آتش برآید و گوید با اشقیای انس که ای ملامت کنندگان من إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستیکه وعده داد خدای شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست و راست
که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر هم باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد
فَأَخْلَفْتُكُمْ پس من وعده که داده بودم شما را خلاف کردم یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما
مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب
بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تامل ننمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم
زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید
نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان نشنودید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ نیستم من فریاد رسنده شما و فریاد رس شما
از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نیز نیستید فریاد رسنده و فریاد رس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستیکه من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بآنچه شریک ساختید
مرا با خدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مر ایشانرا است عذابی دردناک موصوف بدوام وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا و در آورده شوند آنانکه گرویده اند بما جاء من عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید
در آن باشند و در آیند مؤمنان به بهشت و فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیم تمام بر ریاض دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردگار ایشان

تحیتهم تحیت ملایکه برایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب
با هر سخن خطاب است میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم مومنان شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی و کرد بیان
کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت اسلام کشجرة طیبة مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت
بیخ او در زمین استوار و محکم و فرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین هر هنگامی که خدای حکم کرده میوه دادن
بدان تقدیر که درخت خرما باشد که از حین شش ماه است از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بر این معنی در بین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد
باذن ربها بارادة و تکوین آفریننده خود و یضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معاینه است و آینه فهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس و مثل کلمة خبیثة و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر
یا دعوت عبادت اصنام کشجرة خبیثة مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود خباثت
اجتثت جنبان شده و بریده و برکنده شده من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست او را اثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین
و نه شاخی در هوا نظم که بیخی گران باشد او را مدار، نه شاخی که گردد بدان سایه دار، گیاهی است افتاده بر روی خاک، پریشان و بی حاصل و خارناک
حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال و بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل درخت
خرما که بیخ او مستقر است در سینه مومن و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر
بجهت عدم حجت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی که بمقصد قبول رسد از وی صادر نشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری بیت
نهال سایه وری شرع میوه دارد، چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست، درخت زندقه شاخیست خشک و بی سایه، که مثل هیچکس هیچ اعتباری نیست
یثبت الله ثابت میگرداند خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده و استحکام میدهد بالقول الثابت بسخنی که راست است و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان
ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بر آن ثابت میدارد مومنان را
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و امتحان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیا
علیه الصلوة والسلام و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بکلمه باشد و فی الآخرة و ثابت دارد ایشان را در آن سرا
که منزل اول است از منازل آخرت یعنی تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سوال و یضل الله الظالمین
و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر و یفعل الله ما یشاء و میکند خدای آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال
جمعی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمت الله کفرا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر
یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر در دست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را ساکن
حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و بنعمت وجود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند و مقدار آن نشناختند
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را از مکه بیرون کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند و خوار و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر
مقتول و مغلوب شدند و از حضرت فاروق و مرتضی علی رض منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنو مغیره و بنی امیه که
نعمت حق را تغییر دادند و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دار البوار بسرای هلاک جهنم عطف بیان او یعنی دار البوار
دوزخ است یصلونها در آیند بدان و بئس القرار و بد قرارگاهی است دوزخ و جعلوا و فرا گرفتند لله برای خدای اندادا مانندها یعنی
و عبادت که پرستش کردند با و بتسمیه که ایشان را آلهه نام نهادند لیضلوا تا گمراه کنند مردمان را عن سبیله از راه خدای که طریق توحید است قل معبود
بگو بخورید تمتعوا برخوردار شوید از آرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فان مصیرکم پس بدرستی که بازگشت شما
الی النار بآتش دوزخ است قل بگو ای محمد یعنی امر کن لعبادی الذین آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گذارید و نفقه کنید
یقیموا الصلوة تا ایشان بامر تو نماز گذارند و ینفقوا و نفقه دهند مما رزقناهم از آنچه عطا دادیم با ایشان سرا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع
و علانیة و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد محض سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گذارند و زکوة دهند من قبل
ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بچیزی که بدان تدارک تقصیر توانند نمود و لا خلال و در آن

روز

روز دوستی نیز نبود که از دوستان نیز طلب نفع توان کرد و بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی
خلق آنست که بیافرید السموات والارض آسمان و زمین را و انزل من السماء ماء و فرستاد از آسمان آبی مراد باران است فاخرج به پس
بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوه ها رزقا لکم روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی
لتجری فی البحر تا سیر کند در دریا بامره بفرمان او هر جا که میخواهید و سخر لکم الانهار و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع
و تصرف شما و سخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای انتفاع و استضائت شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتیکه مستمراند در سیران خود و با تجدد
در سیران و انارت خود مستمر شد و فتور و قصور در آن نمانند و سخر لکم اللیل والنهار و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی
برای نوم و راحت و دیگری بهر کسب و معیشت و آتیکم و داد شما را من کل ما سألتموه از هر چه خواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته یا ناخواسته
بشما ارزانی داشت و ان تعدوا و اگر خواهید که شمار کنید نعمة الله نعمت خدای را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد
آن را و طاقت احصای آن ندارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست علیه الصلوة والسلام که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیک
ساحت علو او است و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت علیه الصلوة والسلام از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزون
شعر بر ذروه مدارج قدر رفیع تو، بی عقل راه یابد و بی فهم پی برد، ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم ستمکار است کفار ناسپاس که ظلم
بر نعمت که از شکر آن غافل است و کفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع میکند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل
ورزد و در خیر بخشاید و اذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم در مناجات رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا البلد این شهر مکه را آمنا
ایمن از مکاره و مخاوف و اجنبنی و دور گردان مرا و بنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل
بجهت دعای خلیل الرحمن علیه السلام بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آزاد و را نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس هر جا حجری
نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهور است رب انهن ای پروردگار من
بدرستی که بتان اضللن گمراه کردند کثیرا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند
مرا در دین من فانه منی پس او از من است یعنی از اهل ملت من و من عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور پس بدرستی که
تو آمرزنده رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که
من ساکن گردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره خاتون را که زن
خلیل الرحمن عم بود رشک آمد و ابراهیم عم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را ببری بموضعی که در و آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام
متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و هاجره و اسمعیل علیه السلام را سوار کرده باندک
زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ابنا را ساکن ساختم بواد غیر ذی
زرع بر رودخانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت و کار توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در و صید
و قتال یا حرام است بتهاون آن و تعرض بدو مراد موضع خانه صراح است که در زمان آدم علیه السلام بوده و اگر نه بوقت دعای ابراهیم علیه السلام خانه نبوده
پس بتکرار فرموده که ربنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن گردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فاجعل
پس بگردان افئدة من الناس دلهای بعضی از مردمان را بکشش محبت تهوی الیهم تا شتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعاء آن حضرت علیه الصلوة
والسلام را استجابت فرمود و بعد از رفتن خلیل الله علیه السلام باندک زمانی چشمه زمزم بر کف جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل عم پدید آمد و قبیله جرهم آنجا
اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزاید است محققان بر آنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری
در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد، کز دل همه را حلال باشد، وانکس که بر آن چنان
جمالی، عاشق نشود وبال باشد، و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود و ارزقهم و روزی ده اهل این بلده را من الثمرات از میوه ها لعلهم
یشکرون شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در و
پیدا میشود و در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا و نیل تضرع و نیاز است و کجیم

بار فرمود ربنا ای پروردگار ما انک تعلم هر آینه تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم و ما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا تو میدانی
و ما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای از هیچ چیز فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالم است و نسبت
آن علم بهمه معلومات یکسان است بیت آنچه پیدا و آنچه پنهان است بهم بادانش تو یکسان است الحمد لله الذی ثنا و ستایش آن خدای را که بفضل
فضل خود وهب لی ببخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر سن پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزندان بمن بخشید دو فرزند اسمعیل
و اسحق اسمعیل از نود و چهار سالگی و اسحق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء هر آینه
شنونده اجابت کننده دعاست و این کلمات شعار است بانکه فرزند را بدعا از خدا خواسته اند رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپای دارنده
نماز و من ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظبت سازنده بنماز از ابن عباس رض منقول است که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده خواهند بود
تا قیامت ربنا ای پروردگار ما کرم نمای و تقبل دعاء و قبول فرما دعای مرا یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی
و مر پدر و مادر مرا چون ایشان آرزو بنمود دعای غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حوا علیهما السلام
و للمؤمنین و بیامرز مؤمنان را یعنی هر که بتو آید مؤمن یوم یقوم الحساب روزی که قائم شود حساب خلایق ابن عباس رض فرموده که مراد مؤمنان
امت محمد رسول علیه الصلوة و السلام و لا تحسبن الله و مپندار ای محمد خدا را غافلا بی خبر عما یعمل الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ایمن
باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشان است و ابن ابی شیبه بدیشان خواهد رسید و اصل آن است که در امثال آن نواهی دانند که صورت خطاب متوجه
آنحضرت علیه السلام است و مراد غیر او باشد انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشان را لیوم تشخص برای روزی که خیره شود فیه
الابصار در آن دیدها از مشاهده اهوال مهطعین در حالتیکه خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشان را بمحشر
خواند مقنعی رؤسهم برداشتگان سرهای خود را بالا لا یرتد الیهم باز نگردد بدیشان طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باز
ماند بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن و افئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه وحشت و حیرت و انذر الناس
و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان یوم یأتیهم العذاب از روزیکه بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت فیقول الذین
ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت
ده الی اجل قریب تا زمانی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنچه را که بتو خواندی و نتبع الرسل و پی روی کنیم فرستادگان
او لم تکونوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید
بود ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد آن است که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود و سکنتم و ساکن بودید شما
فی مساکن الذین در مسکنهای آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود و تبین لکم و ظاهر شد مر شما را کیف
فعلنا بهم چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار نزول عذاب را و ضربنا لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال
ایشان و قد مکروا مکرهم و بدرستی که کردند حیله گری آنچه نهایت مکر ایشان بود و عند الله و نزدیک خدای است مکرهم جزای مکر ایشان
و ان کان مکرهم و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لتزول تا زایل شود از جای برود منه الجبال از آن مکر کوهها یعنی احکام شرع
حضرت پیغمبر علیه السلام است یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیات است زایل گردانند و این محال است بیت
هست با مکر ایشان که بپای کی تواند کوه را بردن ز جای و در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی
ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد و گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان
بغایت مرتفع است و بر رفتن بآسانی میسر نشود و نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید
که از زمین میدید بروز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل هم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار
هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت با آسمان روم و با خدای ابراهیم که صرح مرا افکنده جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی
چهار گوشه بساختند و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در وی راست کرده و هر چهار طرف وی چهار نیزه که زبر بالا تو افتی شد تعبیه نمود و پس کرکسان را چند روز گرسنه
داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده و اطراف صندوق را بر تن کرکسان بر بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق که نمرود

بالک

بالک من و کرکسان در آن نشسته بود و بهوا بر رفتند بعد از شبان روزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را همان حال دید که پیش ازین دیده بود گفت تا در تحتانی گشاید و بنگرد
همراهی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی
که باب تحتانی بگشاد گفت دود و تاریکی چیزی مشهود نمیشود نمرود بترسید نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی سهمناک
از جثه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن الله پس مپندار خدا را مخلف وعده رسله خلاف کننده
وعده مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسل علیهم السلام را فرموده آنجا که گفت انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و شما را
بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینه اولیا از اعدا یوم
تبدل الارض در روزی که بدل کرده شود زمین غیر الارض بزمینی دیگر و السموات و آسمانها نیز مبدل کرده باسمانی دیگر و تفسیر گویند تبدیل الارض تسویه جبال
و انهار و اشجار و تبدیل سماء تکویر شمس و انتثار ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از حضرت مرتضی علی رض نقل کرده اند
که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان را بآسمانی از زر و قول ابن مسعود رض آنست که روز قیامت بر آرند زمینی را از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند و مؤدای این
سخن است و برزوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده و تری المجرمین و و بینی گناهکاران
مشرکان را یومئذ در آن روز مقرنین باهم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی الاصفاد
در بندها یا غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطران است و آن چیزی باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل است که بپزند و بر شتر گرگین
طلا کنند تا حدت خود جرب را بسوزاند و آن بر جلود دوزخیان اندازند تا حدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن عذاب
کنند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان مالا کنند و تغشی
وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در آن پیچد لیجزی الله متعلق است ببرزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای
کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است همه بندگان را زیرا که حساب یکی
او را از حساب دیگری باز ندارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ بلاغ للناس کفایت است مر مردمان را تا پند داده شوند با آن و لینذروا
به و تا بیم کرده شوند بآن و لیعلموا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرتی که در وی مذکور است انما هو آنکه او است اله واحد خدای یکتا است و لیذکر
و هر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خردها از ایستادن ... و قیام کنند باوامر او

سورة الحجر تسع و تسعون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن سلوک سبیل جرات است و دنیا بیع آورده که عمر فاروق رض الله عنه
این حروف پرسیدند فرمود که اگر درین سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرمود که بگو و ما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارت باسمی است
چنانچه در الر الف اشارت است باسم احد و لام باسم جبرئیل علیه السلام و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل علیه السلام برسول علیه السلام رسیده
تلک این آیتها که می آید آیات الکتاب آیتهای سوره است و قرآن مبین و آیتهای قرآن روشن یا بیان کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب
و قرآن هر دو یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تفخیم

ربما

ای بسا وقت یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه نگرویدند و آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا یا
بوقت مشاهده مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ گفته یا از برای ایشان یا در قبر در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که حساب موحدان را از دوزخ بیرون آرند
جهنم بر ایشان عرضه کنند و دانند که خروج ایشان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهدید و تخییر است یعنی کافران
در جهان دست از ایشان بدار تا در دنیا یأکلوا بخورند و یتمتعوا و برخورداری نمایند از مال و منافع آن و یلههم الامل و مشغول گرداند ایشان را
آمل یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند وخامت و عاقبت کردار خود را

خود را وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم ما مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دهی را إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه مر هلاک ایشان را كِتَابٌ مَعْلُومٌ زمانی مقدر بوده و نوشته شده در لوح
محفوظ که مهلت ایشان باشد و هلاکی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگیرند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نمانند
از آن یعنی هلاک نشوند مگر در وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای آن کسی که فرود آمده است
عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد منسوب میخوانی این کلام بطریق تحکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت
بجنون باهم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را گواهی رسالت تو إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ
از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق جواب ایشان میگوید که مَا نُنَزِّلُ
الْمَلَائِكَةَ فرود و آمد و نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه میخوانند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوجهی با عذاب یعنی ملک را بصورت اصلی چون
توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل علیه السلام را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس می بینند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آنگاه
که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُنْظَرِينَ مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد
مومنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستی که ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی نگذاریم
که در وی چیزی از باطل بفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهداریم او را از تطرق خلل بدو و نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عاید بحضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام است یعنی نگهبان اوئیم از مضرت اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردند : نترسم چون نگهدارم تو باشی : ز شادی در همه عالم نگنجم
اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی : وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در گروههای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ
و نیامد بدیشان مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که از روی کبر و عناد بآن پیغمبر يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند چنانچه این معاندان
بتو میکنند مراد تسلیه حضرت رسالت پناه علیه السلام است یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده کَذَلِكَ همچنانکه در آوردیم
استهزای انبیا را در دلهای مکذبان پیشین نَسْلُكُهُ در می آریم همان را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمی آرند
بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستی که گذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شد بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده
و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر علیه السلام نمودند بعد از ظهور معجزات و اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَلَوْ
فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ و اگر بگشائیم برین مقترحان بَابًا مِنَ السَّمَاءِ دری از آسمان فَظَلُّوا پس همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فِيهِ يَعْرُجُونَ در آن
در شده و بالا میروند و از آن در بزیر می آیند لَقَالُوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ جز این نیست که بربسته اند أَبْصَارُنَا چشمهای ما
و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار غرفه عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ
قَوْمٌ مَسْحُورُونَ گروهی جادو کرده کانیم یعنی محمد علیه السلام ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند و میگفتند این سحر وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستی که
ما آفریدیم و پدید آوردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا در آسمان بروجهای دوازده گانه را بهیئات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمان
را به نیرین و سایر کواکب لِلنَّاظِرِينَ برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا و نگاه داشتیم آسمان را
مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ از هر دیوی رانده تا نتوانند که بدان صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان
رود و بدزدد و از وی سخنی مسموع یعنی اخبار فرشتگان بشنود فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را و بدو در رسد و بسوزد شِهَابٌ مُبِينٌ ستاره روشن و درخشان
و از ابن عباس رض منقول است که از زمان آدم تا وقت عیسی علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که از اخبار لوح محفوظ در سخن میبودند بر آن اطلاع یافته بکاهنان میبردند
و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله علیه السلام متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان میرفتند و چون ولادت با سعادت
حضرت خاتم النبیین علیه السلام دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت
مهی بر آمد و بازار جن کی بشکست : کلی شکفت و بیابوی خار آخر شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی
که در آنمکان بنای کعبه بود وَأَلْقَيْنَا و در افکندیم و پدید آوردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههای سر افراخته بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت جلت است یا بچیزی وزن کنند و بهایی
بامهر زون یعنی مستحسن یعنی بر رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و زروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و ساختیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ

اسباب معیشت یعنی انچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما او را بِرَازِقِينَ روزی دهندگان
یعنی خادم و ممالیک و گفته اند انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ما است یعنی در تحت فرمان ما
خَزَائِنُهُ خزینه‌های او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن و این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار و تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در
اخراج آن احتیاج بکلفت و محنت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمیفرستیم آن را إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیادت بر آن
باد وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستن بار یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختهارا بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم
از آسمان مَاءً آبی که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن وَمَا أَنْتُمْ لَهُ و نیستید شما مر آن آب را
بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما خدا را خزینه داران یعنی خزاین او بدست
شما نیست و انچه شما در خزانه نهید همه از آن او است وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي و بدرستی که ما زنده میگردانیم اجسام فانیه را بایجاد حیات در او وَنُمِيتُ و میمیرانیم
اجسام حیه را بازاله حیات از آن در لطایف قشیری رح مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفوس را در ناز مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت
طاعت و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق رح فرموده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم
بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن کسی
بدیگری رسد پس همه در معرض فنااند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را از شما در اسلام وَلَقَدْ
عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستیکه ما میدانیم واپس ماندگان از آن یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که آدمیان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام
تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد علیه الصلوة والسلام
یا آنرا که مقدم است در صف جهاد و یا در سبقت بطاعت و آنرا که متاخر است از ایشان و اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
نماز میگذارد و در صفوف نساء بعضی از جهال منافقان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق
سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و
متاخرین را و جزای هر یک دهد و رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه او در استوار کار است عَلِيمٌ دانای پنهان و آشکار را وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستیکه آفریدیم
انسان را یعنی آدم علیه السلام را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بروی زنند بانگ کند سفال بخته آوا کند مِنْ حَمَإٍ و آن گل کاین بود و از گل سیاه و مَسْنُونٍ
بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در رنگ و عفونت چون آب باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم علیه السلام را از خاک آفرید بران وجه که آب لطف بر خاک
باراند تا گل شد بمدتی از آن تا حما گشت پس آنرا با حسن تقویم تصویر کرد و مسنون یعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَالْجَانَّ
خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریان است بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صوعق
از آن آتش تکون میگردد و ابن مسعود رض فرمود که سموم و نیا جزوی است از هفتاد جزو از سمومی که جان از آن آفریده شده وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که
گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کاین است
مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در آرم در وی جان مِنْ رُوحِي از روحی
که آفریده من است و به وی زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
همه ایشان تمام بیکبار إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان
مر آدم علیه السلام را قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و چه غرض توجه بود و أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان
قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه
بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان بر جسمانی کثیف برد ابلیس نظر ظاهر در آدم علیه السلام
داشت باطن او غافل بود و صورت ویرا ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است نظم گنجیست درین خانه که در کون نگنجد : آن گنج حرام
ازین گنج پنهان است : می الملک آنکس که درین خانه رهی یافت : سلطان زمین است و سلیمان زمان است : قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابای او
از سجده آدم علیه السلام که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو

رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تو است دوری و راندگی إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت
کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که
برانگیخته شوند مردم و غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد و قَالَ گفت فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت
مهلت داده‌گان إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آن است که نفخه اولی نفخه موت باشد
و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اصح چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَا
أَغْوَيْتَنِي سوگند میخورم باغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین و دنیا که دار غرور است در مدارک آورده
که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی به صفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ و یکی بفعل که بِمَا أَغْوَيْتَنِي و فقها فرق کرده اند میان هر دو
و اجماع بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال این یمین نیست
که میان مردم متعارف باشد هر چه بعرف مردمان آن را سوگند میگویند یمین است و لا و رجحی بر آنند که با و بما اغویتنی باء سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی
من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و هر آینه ایشان را بگمراهی دارم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدگان
از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب اعدا بایشان اثر نباشد قَالَ گفت خدای هَٰذَا این اخلاص و ایمان صِرَاطٌ راهی است که حق است عَلَيَّ بر من رعایت آن
مُسْتَقِيمٌ راست است یعنی کجی در روی نه و در نزل معنی سازد و گویند علی بمعنی الی است یعنی خلاص راهی است راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان
لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان تسلط و قوتی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر کسی که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان که تو بر او مسلط
تولی شده وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت در است
لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره است قسمت کرده شده و مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقی قومی مقرر و معین شده جهنم
جای گنه‌کاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایان است حطمه ماوای جهودان است سعیر از آن صابیان است سقر مقر گبران است جحیم محل مشرکان است
هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقان است امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقات است و چون مؤمنان در دوزخ جاوید
نیستند ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامزد دهریه است دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سوم از آن براهمه که مطلق منکر رسالت اند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری
ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعدد حرمان هفت در است حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه کشف مذکور است
که دوزخ را هفت در از آن است که اعضای هفتگانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشوده میشود بجایی که لایق آن بود
و هر عضو برا از آن بی سوره و طریق گردانیده اند نظم هفت دوزخ اند در تن تو ؛ ساخته نفس شان در و در بند ؛ بین که در دست تست قفل امروز ؛ ورنه هفت
محکم اند در بند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها و چشمها اند در باغها که در آن چشمها روان بود آنگاه
مر آنها را ادْخُلُوهَا گویند فرشتگان که در آئید بدین بوستانها بِسَلَامٍ آمِنِينَ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامتی از خدا در حالتیکه ایمن باشند
از زوال جنت وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِي صُدُورِهِم آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِّنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند حضرت مرتضی علی رضی
منقولست که گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد از ایشان نزع کنند تا درجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا
در حالتیکه همچو برادران باشند مر یکدیگر را در مهربانی و دوستی عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها از زر و مکلل بجواهر مُّتَقَابِلِينَ رویاروی یکدیگر جای داده اند که بهشتیان قفای
یکدیگر را نبینند چه هر جا که سیر کنند روی بدان جانب بگردند تختهای ایشان نیز سیر کند و بر گردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نرسد ایشان را فِيهَا
در بهشت نَصَبٌ رنجی و تعبی چه آن سرای تنعم و راحت است وَمَا هُم مِّنْهَا و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند
آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه رض را دید که میخندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون هیبت
که شما را خندان می بینم صحابه رض را بجهة عتابی از این سخن احتشام نمودند و آنحضرت علیه السلام در گذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل علیه السلام پیغام
آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده ام بر کسی که توبه
کند وَأَنَّ عَذَابِي و آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف است هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابی است دردناک محققان گفته اند در توصیف
ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده و لطف است و تاکید صفت عفو بیت کرم جرم من از عدد بیش است ؛ سبقت رحمتی از آن بیش است

چه عجب که عذاب نماید ؛ بر گنه پیشگان نبخشاید ؛ وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن ده فرشته یا هشت یا
دوازده که به بشارت ابراهیم علیه السلام و هلاک قوم لوط علیه السلام بروی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر او فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم
بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ بدرستی که ما از شما ترسیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بیوقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخورده
بودند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما مژده میدهیم ترا بِغُلَامٍ به پسری یعنی اسحق عَلِيمٍ دانا یعنی وقتیکه به بلوغ رسد علم نبوت
اوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی و ضعف شده از آنکه هر بزرگ سال را پسر
بر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده
داده ایم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی بی شک و شبهه فَلَا تَكُن پس مباش مِّنَ الْقَانِطِينَ از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که الله قادر است بر خلق بشری بی ابوین
هر آینه توانا است بر آفریدن فرزند از پیر هرم و عجوزه عاقره قَالَ گفت ابراهیم من نا امید نیستم از رحمت پروردگار وَمَن يَقْنَطُ و کیست که نومید شود مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ
از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته و چون ابراهیم علیه السلام
فرشتگان را بسیار دید تامل فرمود که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار شما
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و کار بزرگ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام
تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط علیه السلام یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را
قَدَّرْنَا إِنَّهَا تقدیر کرده ایم ما آن را که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشد در شهر تا با ایشان برای عذاب و ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب
و اختصاص فرموده بود فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانه لوط علیه السلام الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ
بدرستی که شما قَوْمٌ مُّنكَرُونَ گروهی بیگانه اید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآن چیز که بودند قوم تو
که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ
و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را
بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ در پاره از شب که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنكُمْ از شما
أَحَدٌ یکی تا هول عذاب نبیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ هر جا که فرموده شده آید یعنی بشام یا مصر یا صعوه که شهرستان خیم است و اهل آن هلاک نخواهند شد
وَقَضَيْنَا و حکم کردیم ما یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و
برکنده است مُّصْبِحِينَ در حالتیکه بصبح در آیند یعنی قوم در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر است که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو
روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فاسد
داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای با رتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عَنِ الْعَالَمِينَ از حمایت عالمیان
یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص غربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم چه پیغمبر مر امت خود را بمنزله پدر است یا بنات خود را
بشما دهم بشرط اسلام إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فَاعِلِينَ کنندگان کار خیر را که من میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط علیه السلام لَفِي
سَكْرَتِهِمْ که در گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند
و هیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که خدا نیافریده هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر علیه السلام و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا
بحیات او و سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات محمد علیه الصلوة والسلام زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب و قبضه حق بود نظم
چون نبی از هستی خود سر بتافت ؛ فرق پاکش از لعمرک تاج یافت ؛ و اشتاز نحن زندگی در بندگی ؛ شد لعمرک جلوه آن زندگی ؛ آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را
بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را بانگ هائل هلاکت مُشْرِقِينَ در حالتیکه داخل
بوده در وقت شروق شمس و بر داشت جبرئیل علیه السلام شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا
زبر آن شهرها را زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آن را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غائب بوده اند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِّن سِجِّيلٍ

از گل پخته و ما سنگی بر آن نوشته شده نام هر کس که نامزد او بود و إِنَّ فِي ذَٰلِكَ و بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت
لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست اگه زیرکی در کرند و حقیقت شیار ایمان آن بشناسند و این صفت مؤمنان است چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق عجدوانی قدس سره روزی در حضرت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان
خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرموده که اتقوا فراسة المؤمنین فانه ینظر بنور الله
سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمود که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آوری جوان گفت نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه اشارت فرمود
و خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری بدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد و خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت این عهد که زنار ظاهر ببرید ما
نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و در قدم خواجه افتاده و تجدید توبه کردند نظم تو تیره باشد شبهان آمدن ز بر و درحق تو مسلمان آمدن ز عام را توبه زگنا
ه بود خاص را توبه ز توبه خود بود و إِنَّهَا و بدرستیکه شهرستانهای مؤتفکه لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ هر آینه براه دائم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آن را می
بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه یاد کردیم لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه است مرگرویدگان را بر قدرت ربانی وَإِنْ كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظَالِمِينَ هر آینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار و بهم گرفته را گویند و بلده ایشان را باعتبار انکه در میان بیشها
مرغزار ها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب
ایکه نیز با فرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان ان بشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَإِنَّهُمَا و
بدرستیکه سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ بر راهی روشن و هویدا است که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودند اصحاب الحجر
اهل وادی حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را یعنی صالح علیه السلام را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ثمود را آيَاتِنَا
کتاب ما بر ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه است
مشتمل بر بسیاری غرایب چون بزرگی خلقت که پر کرد شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر دادن که همه قوم ثمود علیه السلام را کافی بوده و بر سر
چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را و بکنوبت حاصل سخن انکه این همه نشانها به ثمود دادیم فَكَانُوا پس بودند عَنْهَا از آن آیات
مُعْرِضِينَ روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند و میتراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ در حالتیکه ایمن
بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را از عذاب در ان خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت
ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِينَ در حالتیکه در آینده کان بودند بصباح یعنی وقت روز بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَمَا
أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق
وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است و خدای انتقام از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذر در گذشتن نیکو
یعنی عفو کن حق نفس خود را و جهد در مکافات خود مباش بعضی بر آنند که این حکم با آیت السیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ
اوست آفریننده خلایق و خلاق الْعَلِيمُ داناست با حال مؤمن و فاسق و منافق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در او ذعات بعث کاروان
دیدار یهود بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تفسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند با مطاعم
بسیار و ملابس بیشمار و هر یک نقدیری بر حسب اصحابه رضی الله عنهم گفتند اگر این اموال در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تفسیر میگوید که در خاطر
مبارک حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خطور فرمود و بسیار دشواری نمود که مؤمنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان اینهمه مال داشته باشند آیه آمد
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما دادیم ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیت از مثانی که قرآن است و این هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد
هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند با حوامیم سبعه که عرایس قرآن اند و قرآن را مثانی گفت بجهت انکه احکام و قصص و مواعظ در وی مثنی
شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دیگر دادیم ترا قرآنی عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قراءت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع
المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا
بسوی آنچه کرامند و برخورداری دادیم بِهِ بآنچه أَزْوَاجًا صنفها را مِنْهُمْ از کفار یعنی از رغبت است نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود

ونصاری و مجوس و عبده اصنام دادیم از مال دنیا که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است بنسبت انکه بتو از زانی داشته ایم از فضائل و کمالات رباعی
ای مشتری دریای قدر و حرمت تو ز محیط فلک حبابی نیست ز داری آن سلطنت که در نظرت ز ملک کونین در حسابی نیست وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَيْهِمْ
بر ایشان خود به بی ایمانی و در وحشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرود آر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان در کشف
الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است از خوش خوئی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای حضرت علیه الصلوة والسلام را نیامده نظم
ذات ترا وصف نکو خوئی است ز خوی تو سرمایه نیکوئی است ز روز ازل دوخته حکم قدیم ز بر قد تو خلعت خلق عظیم وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که
من بیم کننده ام الْمُبِينُ هویدا یعنی بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید بخدای عذابی بشما فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل
عذابی که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند و آنرا بچندین
وصف نامزد نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت
بخود تخصیص میداد و اینها از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا با هر قافله از حاج که ملاقات
کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس
بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب
نقل است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد
که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و التفات
مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم علیه الصلوة والسلام بسیار کوشیدندی و هر جا که وی را بدیدندی افسوس و استهزا
میش آغاز کردندی روزی آنحضرت علیه الصلوة والسلام در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن آمدند و بدستور معهود سخنان گفتند بطواف حرم محترم
مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل
و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و
پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت
و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون و قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک
میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بر آمد و این آیت نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستی که
ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میسازند و شریک میکنند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر با طل فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ انکه تنگ
می شود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله و بحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار
فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از انکه تو همه سر از غصه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز روی آرکه میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن
آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آه نکرد از وی پرسیدم که ای جوان چندین زخم خوردی و ننالیدی گفت ای
شیخ معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزدند از نظاره وی با لم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل ز نظاره
میکنم آن چهره نگارین را وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ که او از یقین موقن به است
چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام انکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار

سُورَةُ النَّحْلِ مِائَةٌ وَثَمَانٌ وَعِشْرُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان
تعجیل می نمودند در انچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشان را وعید می فرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند

اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شریکان حق که بتان اند مارا ازان خلاصی دهند دادخواهی سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و برترست
از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگتر است از آنکه او را شریکی باشد که دفع مراد او تواند کند یعنی منع عذاب تواند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ
بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را با روح میفرستد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت رقیبان می گویند که هیچ ملکی فرود نیاید الا که روح
با او است و رقیب بر وی چنانچه برادر میان حفظه می باشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملائکه منزل با انبیا گوییم أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَهَ آنکه
نیست خدای مستحق عبادت إِلَّا أَنَا مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه مخلوقات هستم فَاتَّقُونِ پس بترسید از من و جرم را پرستش کنید بیت
مراندگی کن که دارا منم تو از بندگانی و مولی منم خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ بحکم درست و راست یا بحکمت یا بحجت بیان
حق تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادی است بی
حس و فهم و هیولانی که صنع و شکل پذیر و پس او را عقل و فهم داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل کننده است آشکارا یعنی مغالطه میکند و متواجه
که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان کهنه و پست شده در آنحضرت پیغمبر علیه السلام آورده و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه
این آیت فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمی کند از ابتدا بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آینه برین نیز قدرت
دارد وَالْأَنْعَامَ و چهار پایان را که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا لَكُمْ بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی مر شما را فِيهَا دِفْءٌ در ایشان گرمی است
گرم کننده یعنی جامه ها از پشم و موی که ستوران بار دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتها است از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر را میخورید از ایشان آنچه توان خورد چو لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است
وَلَكُمْ فِيهَا و شما راست در این چهار پایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی است یعنی در پای خانه شما در وقت ایشان در بن انعام زینت می یابد حِينَ تُرِيحُونَ
هنگامی که بازمی آیند از چراگاه و آرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتی که بیرون میبرید و میرانید بچرا یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ و بر میدارد
بارهای گران با ابدان شما إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بشهری که نباشید شما بَالِغِيهِ رسنده بدان به بارهای گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی
کوبیدنهای شما رسند اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود را به هیچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام فرمود
إِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربان است بنعمت دادن سابقه خدمت رَحِيمٌ بخشاینده است که بیافرید چهار پایان کار بر شما
کرد وَالْخَيْلَ و بیافرید اسبان را وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِيرَ و خران را لِتَرْكَبُوهَا تا بر نشینید بر آن وَزِينَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان
آرایش کردنی وَيَخْلُقُ و بیافریند چیزها آنچه ایشان را آفریده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید شما یعنی انواع حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند در جهنم
جنتی است یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه تعالی میفرماید که ما لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللَّهِ
و بر خدای است یعنی در رحمت قَصْدُ السَّبِيلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست صراط مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل
و حکمت یا مراد او راست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از آن راه که خلقان روند جَائِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و شرک و اهوا و بدع وَلَوْ شَاءَ
و اگر خواستی خدای نمایش لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سالکان قصد السبیل بودندی هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه
فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بسحاب و از سحاب بر زمین آبی لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ شما را از وی آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ و از آن
باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین بروید نه نباتی که آنرا ساق باشد فِيهِ در آن نبات تُسِيمُونَ میچرانید چهارپایان خود را يُنْبِتُ لَكُمْ
میرویاند برای شما یعنی میرویاند خدای برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غذایی است که زراعت میکنند وَالزَّيْتُونَ و درخت
زیتون را وَالنَّخِيلَ و خرمابنان را وَالْأَعْنَابَ و تاکهارا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از همه میوه که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا در بهشت
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و
تامل کنند و دانند که دانه در زمین افتد و آب در وی نفوذ کرده منتفخ گردد و اعلای او منشق گشته ساقی از و در هوا متصاعد یابد و اسفل و منشکافته بیخی از و در زمین منتشر شود
و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که انوار و میوه ها بر وی پدید آید و هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان
و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم روضه جان بخش جهان آفرین ٭ باغچه کون و مکان آفرین ٭ گرد ز هر شاخ و گل و برگ و باره جلوه ها

نفس

نفس گرانشکار ٭ وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری آرایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب
و ماهتاب را بجهت انضاج میوه ها و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُومُ و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی درین همه شما را نفع میرسد
در حالتیکه هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در اینها لَآيَاتٍ هر آینه علامتها و دلیلها
است بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و احوال نباتات که خالی از خفا نیست در آیت اول ذکر تفکر فرموده و درین دلالات که
ظاهر است ذکر عقل کرده وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ و دیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت
نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتیکه مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِي
ذَلِكَ بدرستی که درین مخلوقات لَآيَةً هر آینه دلالتی و نشانه است بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِي و او
آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بکشتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صید میکنید لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه
یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص مینمایید در دریا و بیرون می آرید مِنْهُ از و حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنید از آن پیرایه از و
مانند لؤلؤ و مرجان و میپوشند آنرا زنان شما و چون تزیین زنان برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را
روند و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجویید برکوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب سعت رزق است
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شما شکر گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و تربیت کشتی چه این نعمتی عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب تاویلات
آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریا آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بران کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها
پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور ازین نیز کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که
بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلت
بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقا است و جمعیت در فنا یا خود آن در مهلکه تفرقه
اند و بیخودی آن در مرتبه جمع نظم بحساب خودی قلم درکش ٭ در ره بیخودی علم برکش ٭ تا بجاروب لا نروبی راه ٭ کی رسی در حریم الا الله
وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرگ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد
و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمی تواند بود حق سبحانه بر روی
کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر آورده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حقتعالی فرشته که او را صاعد نام گویند بیافرید تا
پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون
نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا بیابید
که شما راه یابید بمنازل مقصود خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتهها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون
بنات النعش و فرقدین و شعرین و سماک و جدی و مانند آن که در شب بآن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند
اگرچه ابتدا نجوم مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف بانکه راه بستاره از همه مردم بهتر شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ
آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که ذکر رفت كَمَنْ لَا يَخْلُقُ مانند همه کسی که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدای می پرستند چون عیسی
و عزیر علیهم السلام و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مناسبتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتها
خدا را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمرد آنرا که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ
بدرستی که خدای هر آینه آمرزنده است و اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رَحِيمٌ مهربان است که به تقصیر شکرگذاری نعمت از شما بار نمیگیرد
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه یاد میکنند
از آلهه باطله یعنی آنانکه کفار مکه می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید چگونه آفرینند
وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود …

پس ایشان شرک حق را نمی شاید اَمْوَاتٌ وایشان باوجود مخلوقیت مرده کانند غَيْرُ اَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند ونمیگویند وَمَا
يَشْعُرُوْنَ ونمی دانند اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان یعنی وقت حشر خود وغیر خود را ندانند چگونه جزا توان
داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر مجال بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا و سیاطلی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند
با ارواح تا از عبده خود تبرا کنند اِلٰهُكُمْ خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یگانه و یکتا است فَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ پس آن کسانیکه ایمان نیاورند
بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوْبُهُمْ مُّنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است درستی را ناپذیرنده وَّهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ
وایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست است اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میسازند از مکر و حیله برسول خدای علیه الصلوة والسلام وَمَا يُعْلِنُوْنَ وآنچه آشکارا میکنند از جرح صحبت
یا دوستی که خدایتعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِيْنَ دوست ندارد متکبران را از توحید خدای و تصدیق پیغمبر علیه الصلوة والسلام سرکشی کنند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ
وچون گفته شود متکبران را یعنی اتباع وسفله را رسند از رئسا و سرخاهی که مَاذَآ اَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاده پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تحکم است
چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی از ایشان باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوْٓا گویند اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ آن فرستاده شده سرگذشتهای
پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند وحق تعالی فرموده که این عمل کردند لِيَحْمِلُوْٓا تا بردارند
اَوْزَارَهُمْ بارگناهان خود را كَامِلَةً به تمام يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِيْنَ و بردارند بعضی از گناهان آنانکه يُضِلُّوْنَهُمْ
گمراه ساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ به نادانستگی بآنمقدار که حصه اضلال باشد یعنی به عقوبت کفر خود خواهند کشید به تمام و هم حصه از عقوبت قومی که گمراه
شده اند بار اگر و کرده اند اَلَا سَآءَ بدانید که بد باری است مَا يَزِرُوْنَ آن باری که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ بدرستی که مکر کرده اند آنانکه بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیاء علیهم الصلوة والسلام فَاَتَى اللّٰهُ پس بیامد فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بآن بناهایی که برافراشته بودند یعنی
امر خدای از بنیان ایشان جدا شد مِّنَ الْقَوَاعِدِ از جهة اساس یا جدی که بنا بر آن موضوع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها
مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارت است باهندام کلی وهلاک ایشان در آن بعضی بر آنند که مراد ازین بام
نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنجهزار گز بود و گویند دو فرسنگ طول و عرض داشت که رصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شده
باید بعد از اتمام صرح بادی از مهب سطوت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بر کند و در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان
افتاد و از آن هیبت ایشان پدید آمد که زبان قوم بلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر گویا بنام بابل است چه پیش ازین
یک زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون عقوبت صرح واقع شد بابل هفتاد و دو زبان سخن گفتن آغاز کردند و هیچکس زبان آن دیگری نمیدانست
و زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آنقوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او با کمال بناهای ایشان حکم کردیم وَاَتٰىهُمُ
الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ از آنجا که ندانستند که خدایتعالی نمرود را ابتلا کرد آنند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از جهتی که
گمان نبرده بودند آورده که مراد ازین عذاب پشه است که بر لشکر نمرود مسلط شده ولباب فرموده که خدای نمرود را ابتلا کرد به پشه که در بینی او رفته بدماغ او جای
گرفت و نمرود بترک شد و چهارصد سال در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله آرامی یابد شیخ فریدالدین عطار در منطق الطیر
آورده نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت * در سر او چارصد سالش بداشت * چون دهد حکمش ضعیفی را مدد * سبلت خصم ترا بر کند ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
پس روز قیامت يُخْزِيْهِمْ رسوا گرداند ایشانرا یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردانید باقسام وَيَقُوْلُ و گوید
خدای در آن روز اَيْنَ شُرَكَآءِيَ کجا اند انبازان من که آنها را گمان میبردید که شریکان منند الَّذِيْنَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تُشَآقُّوْنَ
خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فِيْهِمْ در ایشان قَالَ الَّذِيْنَ گویند آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که حاضر آیند
میخوانند گویند اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی که خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوْٓءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر کافران است الَّذِيْنَ آنانکه تَتَوَفّٰىهُمُ
الْمَلٰٓئِكَةُ قبض کنند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود به کفر و چون مرگ را معاینه
ببینند فَاَلْقَوُا السَّلَمَ پس در افکنند صلح را و اقرار کنند بر ربوبیت و وحدانیت حق با کردن ثنا و ندا و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوْٓءٍ هیچ بدی
یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق تعالی فرماید بَلٰى آری چنین که شما میگوئید نیست بلکه شرک بودید و معصیت کردید اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستی که خدا

داناست

داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بدانچه بودید که عمل میکردید و بر آن شما را پاداش خواهند داد و پاداش آنست که گویند فَادْخُلُوْٓا پس در آئید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای
دوزخ یا درکاتی که آماده است برای شما خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاویدان باشید در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِيْنَ پس هر آینه بد جایی و بد آرامگاهی است
متکبران از جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم حج کسان خود را بمکه فرستادندی تا خبر پیغمبر علیه الصلوة والسلام تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده کفار
کسی میرسید که بر محمد علیه الصلوة والسلام چه چیز فرود میآید میگفتند افسانهای پیشینیان چنانکه گذشت وَقِيْلَ و چون گفتندی لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز
کردند از شرک یعنی مؤمنان مَاذَآ اَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاده پروردگار شما قَالُوْا خَيْرًا گفتند فرستاده نیکوئی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات است و مجمع
جمیع حسنات و برکات و نیکوئیهای دنیا و دینی و خوبیهای صوری و معنوی است لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه ثواب
ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهتر است از این وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِيْنَ و هر آینه نیکو سرای است مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیکو سرای است دنیا که در و تهیه زاد آخرت
میتوان کرد و گفته اند الدنیا مزرعة الاخرة موید این قول است بزرگان گفته اند ازرع یومک حصاد غدک نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی * که فردا در جوی فاد
نباشی * گر اینجا کشت کردن را نورزی * دران خرمن به نیم ارزن نیرزی * جَنّٰتُ عَدْنٍ سرای مقیمان بوستان اقامت است که روز قیامت يَدْخُلُوْنَهَا
و آیند بدان که تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيْهَا مر ایشانرا در آن بهشت مَا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در
کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیاء و منازل اولیاء و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب بی تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان
بدانچه دارند راضی اند كَذٰلِكَ مثل این جزا يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِيْنَ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِيْنَ آنانکه تَتَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ میرانند ایشان را فرشتگان
بامر خدای طَيِّبِيْنَ در حالتیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوشوقت باشند بمژده و بهشت فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم يَقُوْلُوْنَ گویند سَلٰمٌ عَلَيْكُمُ
سلام خدای بر شما و عنایت که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظران نیستند اِلَّآ اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ
مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض روح اَوْ يَاْتِيَ یا بیاید اَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان كَذٰلِكَ مانند شرک و تکذیب
ایشان فَعَلَ الَّذِيْنَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب بایشان رسید آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و بر ایشان ستم نکرد خدا
بهلاک ایشان وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ بر نفسهای خود ستم میکردند فَاَصَابَهُمْ پس رسید بدیشان از
عدل سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرو آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا مَّا كَانُوْا بِهٖ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِءُوْنَ
استهزا میکردند یعنی عذاب خدای وَقَالَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا و گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُوْنِهٖ نمی پرستیدیم بجز
خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را نَّحْنُ وَلَآ اٰبَآؤُنَا ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نکردیم مِنْ دُوْنِهٖ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن
مشرکان این سخن را از روی استهزا میگفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن فضل رح گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی
گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی كَذٰلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب
و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس آیا هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ مگر رسانیدنی پیدا کننده طریق
حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه بر انگیختیم فرستادیم فِيْ كُلِّ اُمَّةٍ در میان هر امتی و گروهی رَّسُوْلًا پیغمبری چنانچه ترا درین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود گوید
اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ که بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ و پرهیز کنید از پرستیدن طاغوت و آنچیزی است که بدون خدای پرستند فَمِنْهُمْ
پس ازین امم مَّنْ هَدَى اللّٰهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ بر وی
گمراهی بسبب خذلان الهی فَسِيْرُوْا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ
نهایت کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در آن بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند
که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ اگر رغبت کنی و حرص ورزی ای محمد عَلٰى هُدٰىهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای لَا يَهْدِيْ راه نمی نماید مَنْ يُّضِلُّ آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست گمراهان را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ هیچکس از یاران که دفع عذاب کنند از ایشان
در تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی داشت تقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ ملاقات او امید دارم کافر گفت

توامیسپارید که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که درکیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود و آیت
وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ برسخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ بر نه انگیزد خدای تعالی
مَنْ يَّمُوْتُ آن را که بمیرد بَلٰى ایجاب است بعد از نفی یعنی بر خواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بر وی است وفا کردن بدان
یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی برمی انگیزد ایشان را تا بیان کند
لَهُمْ برای ایشان الَّذِيْ يَخْتَلِفُوْنَ آنچه را که اختلاف میکنند فِيْهِ در آن از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و برای آن تا بدانند آنانکه کافر شدند اَنَّهُمْ
كَانُوْا آنکه ایشان بودند كٰذِبِيْنَ دروغگویان در انکار قیامت اِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را اِذَآ اَرَدْنٰهُ چون خواهیم آن را اَنْ نَّقُوْلَ
آنست که گوئیم لَهٗ مر آن چیز را كُنْ که باش فَيَكُوْنُ پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتدا بی سبق
ماده قادر باشد برایجاد چیزی هر آینه قدرت او بر اعاده آن شیء با وجود ماده در نگاه بد ماند نظم اگر مثل از وجود جان بخشد ؛ هم تواند که بعد از آن بخشد ؛
چون در آورد از عدم بوجود ؛ چه عجب باز گر کند موجود ؛ وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا و آنانکه ببریدند از اوطان خود فِي اللّٰهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او ع
مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب حق که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود
که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو
وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اَكْبَرُ بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که حضرت عمر فاروق اعظم رض هر گاه که یکی از مهاجران
عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدك الله في الدنيا و ما ادخر لك في الاخرة هو افضل لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ◦
اگر باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرای مزدی میدهد هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در جهد
و مصابرت الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلٰى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُوْنَ توکل میکنند و کار
خود را بدان تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشری را بپیغمبری فرستد بلکه فرشته را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کند
در قول ایشان را آیت آمد که وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما برسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو اِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نُوْحِيْ
اِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشد و حفص بصیغه متکلم خوانده یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستند
نه ملک را فَسْئَلُوْٓا پس بپرسید اَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته
بشر بوده و مبعوث شده بامم و فرستادگان بِالْبَيِّنٰتِ با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَاَنْزَلْنَآ و فرو فرستادیم اِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو
قرآن که سبب یاد کردن خداوند است سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر
اِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُوْنَ تفکر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست اَفَاَمِنَ الَّذِيْنَ
آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّاٰتِ کردند مکرهای بد یعنی برای هلاک نبی حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که با پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام مکر کرده
اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند اَنْ يَّخْسِفَ اللّٰهُ آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْاَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد اَوْ يَاْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ از جائی که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد اَوْ يَاْخُذَهُمْ
یا آنکه بگیرد ایشان را فِيْ تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب از دستی بدستی
فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِيْنَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدا را از عقوبت خود اَوْ يَاْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلٰى تَخَوُّفٍ بر ترس
از هلاک پیشینیان بترسانی شوند از عذاب تو مکه پیش از ایشان بوده اند و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَاِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار
شما لَرَءُوْفٌ هر آینه مهربان است که بردباری میکند با بندگان رَّحِيْمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران نصف
اِلٰى مَا خَلَقَ اللّٰهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّؤُا ظِلٰلُهٗ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِيْنِ وَالشَّمَآئِلِ از
جانب یعنی هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلّٰهِ مر خدا را وَهُمْ دٰخِرُوْنَ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن
آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ و مر خدا را سجده میکنند مَا فِي السَّمٰوٰتِ سجدة
آنچه در آسمانها است از علویات وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَآبَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلٰٓئِكَةُ و دیگر سجده میکنند ملائکه و تخصیص ایشان

بانکه در

بآنکه در علویات و اجلند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیت در سجده مؤید این قول است آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ و فرشتگان سرکشی نمیکنند
از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوعست سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجده تذلل
و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلا است درین آیت سجده باید کرد و این سجده سوم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجود عالم اعلی و اولی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس باید که بنده درین دو کلمه بدین دو صفت موصوف گشته خود را از زمره
ساجدان بخایش در يَخَافُوْنَ رَبَّهُمْ می ترسند ملائکه از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُوْنَ و در میکنند از طوع
و رغبت مَا يُؤْمَرُوْنَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوْٓا اِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ فرا مگیرید دو خدا را
اثنین برای تاکید است اِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبودی است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد
چنانچه با دلیل واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود هیچ شیئی از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بود و او بی اشیا قائم ثابت
بیت از همه در صفات و ذات جدا ؛ لیس شیء کمثله ابدا ؛ فَاِيَّايَ فَارْهَبُوْنِ پس از من بترسید التفات است از غیبت بتکلم و مبالغه است در ترهیب
و تخویف وَلَهٗ و مر خدا راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّيْنُ و مر او راست
طاعت وَاصِبًا لازم و واجب است مر او را یا بدین پسندیده مراد دست باقی و ثابت یا او راست جزای دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی اَفَغَيْرَ اللّٰهِ
آیا بجز حق اگر از کسی دیگر تَتَّقُوْنَ میترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است مِنْ نِّعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و منصب
فَمِنَ اللّٰهِ پس از خداست ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَاِلَيْهِ تَجْئَرُوْنَ پس بدو مینالید و تضرع و زاری
بدرگاه او میکنید ثُمَّ اِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که از آن مینالید عَنْكُمْ از شما اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْكُمْ آنگاه گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُوْنَ بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شده و هر خیر را از وصول عطا و بلا بر سببی باز بندند
لِيَكْفُرُوْا تا کفران ورزند بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوْا پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت
روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعید است اهل کفر را
وَيَجْعَلُوْنَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا يَعْلَمُوْنَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه نمیدانند
از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان نَصِيْبًا بهره مِّمَّا رَزَقْنٰهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهار پایان چنانچه فرمود وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ
مِمَّا ذَرَاَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْاَنْعَامِ نَصِيْبًا الاٰية و بیان این کلام در سوره انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز
قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ از آن چیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایان ما اند و ما بنصیب از زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم
وَيَجْعَلُوْنَ و میگویند و میسازند لِلّٰهِ الْبَنٰتِ مر خدا را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدا اند و سخن بر طبع آن بود که حق تعالی با جن صاحبت
کرد و ملائکه متولد شدند سُبْحٰنَهٗ پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَّا يَشْتَهُوْنَ و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند
و بدان مینازند یعنی پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْاُنْثٰى بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که از دختری
متولد شد ظَلَّ وَجْهُهٗ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم وَّهُوَ كَظِيْمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاد
يَتَوَارٰى پنهان شود و خود را پوشیده مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوْٓءِ از بدی و ناخوشی مَا بُشِّرَ بِهٖ آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی
از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری زاده و در فکر افتد که اَيُمْسِكُهٗ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلٰى هُوْنٍ بر خواری و ذلت اَمْ يَدُسُّهٗ یا پوشیده دارد او را
فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند اَلَا سَآءَ بدانید که بد است مَا يَحْكُمُوْنَ آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان
قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنان را که منکر بودند بِالْاٰخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند
و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى و مر خدا راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه
و ولد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالب است و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيْمُ محکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردم
یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَّلٰكِنْ يُّؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد ایشان را
و مهلت دهد اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت معهود ایشان برای عقوبت یا مرگ

لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً بازپس نمانند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند ساعتی از آن بلکه چون عذاب شود همان لحظه که وقت اوست وَيَجْعَلُونَ
و حکم میکنند لِلّٰهِ مر خدا را یعنی برای او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران و شریک در مهتری و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگویند
أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى آنکه ایشان راست عاقبت نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما
با خدا باشد ما را نزد او مرتبه نیکو خواهد بود وَإِنَّ لَنَا عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت أَنَّ
لَهُمُ النَّارَ و درستی که باشد ایشان را آتش دوزخ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از آن
مشرکان و آل کفار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران إِلَىٰ أُمَمٍ سوی
امتان که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را تا تکذیب
انبیا علیهم الصلوة والسلام کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و همان نوع میآراید در چشم ایشان
عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و مر ایشان راست یعنی ابلیس و اتباع او را فردا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ
بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ آن چیز را که اختلاف کردند در وی از امر توحید و بعث و
معاد وَهُدًى و فرستادیم کتاب را از برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
و خدای فرو فرستاد از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین
بباران بعد از پژمردگی آن که گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنان است پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آن
که مذکور شد لَآيَةً هر آینه نشانها است آشکارا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما را
است فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای دواب ع
الالبان بسیار جنس نعم مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لون دم و رایحه فرث سَائِغًا گوارنده و خوش آینده
لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را ابن عباس رض فرموده که چون بهیمه علف بخورد و در شکم آمیخته گردد سه طبقه پدید میشود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای
آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از مخرج بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رض آن است که اوسط او ماده
لبن است و اعلای آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمیشوند بلکه خلاصه ماکول را بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند و ثقل آن را که فرث است میگذارد
و آن کیلوس را در شکنبه هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که خدای حکیم درو ودیعت نهاده و پس اگر حیوانی حامله باشد
اخلاط او بر قدر غذای او وی افزاید از جهت استیلای رطوبت و برودت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون منفصل شد آن زاید با بعضی از آن
به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غده وی سفید است آن خلط بمجاورت آن غده سفید میگردد و آن را شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خاک و خاشاک
یا علف سبز است و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی از آیات و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی بیت
از خون سرخ شیر سفید آورد برون : وز خارهای خشک گل تر کند پدید : و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی
یکی از وصفین که فرث و دم باشد نعمت تمام نشود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب شرک ریا و دم هوا آمیخته
گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب شوب هوای منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر حظ
خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست بیت طاعت آلوده نیاید بکار : مشک جگر سوده نیاید بکار : هر چه ز آلودگی افتاد پاک : حیف
نظر با شود تابناک : وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ و مر شما راست از میوههای خرمابنان و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میگیرید از او
سَكَرًا مست کننده و این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده و یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز میگیرند و از مفسران ابو عبیده رح فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت
حبشه یعنی سرکه میگیرند وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین میوههای تر و خشک و فواید ایشان لَآيَةً
هر آینه دلیلی روشن است بر توانایی باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن بنگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد
پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ سوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند أَنِ اتَّخِذِي آنکه فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانهای مسدس
متساوی الاضلاع بی پرگار و مسطر وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید و فی که مالکی و صاحبی ندارند باشد

وَمِمَّا

وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و از آنچه بر پا میکنند مردمان بنای کندو یعنی مالکان شما چون بنا کنند غیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که خواهید
تلخ یا شیرین مرا و انوار و ازهار است فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس بروید براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتی که
منقاد باشید و رام شده مر امر او را چون زنبوران امر الهی را کار بستند از شکوفهها و گلها بخورند در درون ایشان متحلل گردد بشیره شیرین و آن را ذخیره کنند برای خورش
زمستان چنین است که حق سبحانه میگوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ
خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان است و زرد که از آن میانه سال است و سرخ که از آن پیران است و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف
الوان عسل بحسب اختلاف فصول است فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفا مر مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در
سایر امراض چنانکه معجونی باشد که عسل جزوی از وی بوده باشد قتاده رض فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا رسول الله
برادر من بعلت اسهال درد شکم دارد حضرت فرمود اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادم و سود نداشت دیگر باره امر بدان فرمود همان حالت اول دست داد
در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه العسل فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع
بقرآن است که در وی شفای دلها است چنانچه در جای دیگر فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و از ابن
مسعود رض منقول است که علیکم بالشفائین القرآن والعسل ای عسل شفای آلام ظاهر است و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی امراض قالب را
زایل گرداند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آن است که هر دردی روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن است و هر مرضی که باشد
قلبی و قالبی بتلاوت قرآن مراد شفای عاجل حاصل شود شعر رنج گر بسیار شد کی غم خورم : چون شفای جان بیمارم توئی : إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در امر نحل و عسل لَآيَةً هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور
رقیقه هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانایی و آنکه چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاد انقیادی دارد که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که
میوهها خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند زیرکی که در سنگها بروند و باز با وطن
خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند صنایعی که اگر همه دانایان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس
همچنانکه از عسل ایشان شفای ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد نظم فکر دل را نیک با تمکین کند
کام جان از جوی عسل شیرین کند : شربت فکر از بکام جان رسد : چاشنی آن نماند تا ابد وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را از عدم بوجود آورد
ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُرَدُّ کسی هست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی
پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانش شَيْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود
و در نسیان و سبطی فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیاده نکند طول عمر الا کرامت و عقل إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست و جهل بر دانایی او طاری
نشود قَدِيرٌ توانا است و عجز بتوانائی راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی را از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی
ع یعنی در مال یا یکی توانگر شده و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها
که بسبب مال مهتری یافته و توانگر گشته و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ بازگرداننده مال خود را یعنی دهنده و بخشش کننده
عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آن کسان را یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را
در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس برابر شوند ولات و موالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند
لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید
که بتان شریک من باشند در الوهیت أَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ انکار میکنند و حفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند
و چون ثابت شد که منعم جمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ
از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میگیرید وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد
اولاد یا خادمان یا فرزندان زنان که از شوهر دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزهها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده
يُؤْمِنُونَ میگروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان میگروند باطل عقیده ایست که به بتان دارند از تحقیق ما ثبت

ونعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن چیزی است که حرام کرده اند بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال کرده و کفته اند که باطل شیطان است
ایشان مردم بکروند و نعمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است و بدو منکر وند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا
يَمْلِكُ لَهُمْ آنچیز را که مالک نیست یعنی توانائی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی
نباتات … آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را … از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ
… نتوانند که روزی دهند … است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است … روزی دادن
… و این وصف خدا را ثابت است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدای مثلها از آن وجه که قیاس
… إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند … وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانستید هیچ چیز را … وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد شما را گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها
وَالْأَفْئِدَةَ و دلها …
… علوم نظری …
… لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید … أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند …
… إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان … مُسَخَّرَاتٍ رام شدگان … فِي جَوِّ السَّمَاءِ … مَا يُمْسِكُهُنَّ
… إِلَّا اللَّهُ مگر خدای … إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در … لَآيَاتٍ …
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ …

وایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت برایشان لازم شود واندیشه دیگر کنند والقوا الی الله و بیفکنند بخدای یومئذ السلم و آن روز صلح یعنی خواهند که از وی
صلح و آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را باسلام آرند و هیچکدام سود ندارد مصرع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود ؛ وضلّ عنهم و گم گردد از ایشان
یعنی باطل و زایل شود ماکانوا یفترون آنچه بوده‌اند که دروغ برمی‌بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شفاعت نمیکنند ؛ الذین
کفروا آنانکه بگرویدند بخدای وصدّوا و بازداشتند مردم را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام زدناهم بیفزاییم ایشانرا
عذابا فوق العذاب عذابی بالای عذاب بما کانوا بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام یفسدون تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است
و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته‌اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه برایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان
آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از دوزخ که [illegible] بطرف ایشان روان گردد و سه جوی از آن معذب شوند در مقدار شبی از شبهای دنیا و دو جوی دیگر در مدت
روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی این عذاب زمهریر باشد و یوم نبعث و یاد کن ای محمد روز را که برانگیزیم فی کل امة در میان هر گروهی شهیدا علیهم
گواهی بر گفتار و کردار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده برایشان وجئنا بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء
گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را تبیانا لکل شیء بیانی
روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا به تفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات و در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت
شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه ما مأموریم بمتابعت رسول علیه الصلوة والسلام که واطیعوا الرسول و بیان کرده و حشر کرده است ما را با جماع و تهدید
بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل المؤمنین و فرموده و عزت و استدلال اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیز باشد وهدی
و راه نمودن بحق ورحمة و بخشایش بر همه اگر بگروند وبشری و مژدگانی بهشت للمسلمین مر مسلمانرا خاصه ان الله بدرستی که خدای تعالی یأمر بالعدل
میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قائل شدن بکسب که متوسط میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد
و ادای واجبات که متوسط است میان بطالت و ترهب خواه در اخلاق که متوسط میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور والاحسان و میفرماید به نیکویی
در طاعات یا بحسب کمیت چون تعبد بطوع و نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و از آن خبر میدهد وایتاء ذی القربی و عطا دادن
خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وینهی عن الفحشاء و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون
لواطت و زنا والمنکر و از فعل که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضبی است در غیر موضع چون قتل النفس و غضب اموال والبغی و از ستمکاری بعضی
شطط که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلاء و استیلا بر نوع بنی آدم و تجبر و تکبر برایشان یعظکم پند میدهد خدای شما را با مر و نهی لعلکم تذکرون
شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع خیر و شر و هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج وارد در منهیات و از جهت این که جامع
جامع جمیع خیر و شر خطبای روز جمعه در آخر خطبه میخوانند عثمان بن مظعون رضی مقولست که گفت که من در بدایت حال اسلام حیا و ردم کرده بودم آنکه شرم داشتم از رسالت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک حضرت علیه الصلوة والسلام بودم و این آیت نازل شد بر ستنبه که داشتم زایل گشت و در دین اسلام تصدیق کردم
و از مجلس بیرون آمده و آیت بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر بار اعاده کن باز خواندم گفت ای پسران له و الله لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان
اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستی که خدای محمد را بمکارم اخلاق میفرماید و از رذائل الصفات منع میکند و سبب اسلام اکثم بن
صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادت است یا خلع انداد
یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل انعام است یا عفو از جرائم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی و نمودن عجز
و مدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد و دو کار هم دل برای غیر آنچه برای نفس خود کاره شمار
وایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه حاصل باشد از معیشت و اگر درویشی است و فضل معیشتی دارد و یاری دهد ایشانرا از جهات ایشان اگر
خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز عفو اندک کند در بار خاطر ایشان و فحشاء زنا است یا آنچه پوشیده کنند از علمای زشت یا بخل یا مستهانات مراتب با افراد و کفار
آنچه در شرع حدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل آن را منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نرسد باشد یا هر چه بران وعیدی رسیده
مقرر بود یا آنچه خدای را خشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول بی سبب یا حسد عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق یا لطائف
لطائف التعریف و تفسیر این آیت آورده که استقامت فلک بر سه چیز مأمور بهاست و از اضطراب آن سه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد و ثمره عدل الفوز و نصرت است

و نتیجه احسان ثنا و مدح است و فایده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشاء فنا در دین و دنیا است و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از منتهی و در فصل عبد الوهاب
فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و فرستادن صلوة بروی وایتای ذی القربی محبت اهل بیت و دعای صحابه رضی الله عنهم
گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس باید کرد و گر آنچه صفت عدل بران مصادق بدو نیابد گفت اگر آنچه رسم احسان بروی راست آید و شیخ قدس سره در حقایق آورده که
فحشاء کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق آورده که عدل آنست که هر چه بتو داده اند از آلات
جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و
ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیک تر از همه بتو نفس تو است و را از مهالک هوا باز داری و فحشاء چیزی است که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلالت بود
هادی و مرشد بود و بغی سوء صفات نفسانی است و آثار القوت ریاضت بباید شکست تا قوای سلوک درستی یابد زیرا که تحکم اعدی عدوک نفسک بدترین دشمنان
نفس تو است نظم ما قال نظم این سگ نفس شوم بد کاره ؛ که هم آغوش تست همواره ؛ بدترین دشمنست جان ترا ؛ میخورد مغز استخوان ترا ؛ پیش از آنکان ترا
بر بند و حیث ؛ محکمش بند کن که دشمن است ؛ و باقی وجوه حقایق و نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت واوفوا و وفا کنید بعهد الله بپیمان خدای
اذا عاهدتم چون عهد ببندید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعی است که با حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد
پیغمبر علیه الصلوة والسلام کنند حق سبحانه بدین آیت ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود بعهد وفا کنید ولا تنقضوا الایمان و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای
خود را که کرده بودید بعد توکیدها بعد از استواری آنها بسوگند وقد جعلتم الله و حال آنکه ساخته آید حضرت خدای را علیکم بر پیمانهای خود کفیلا
گواه ان الله یعلم بدرستی که خدای تعالی میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند ولا تکونوا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق کالتی نقضت
مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غزلها ریسمانهای رشته خود را من بعد قوة از پس قوت یعنی استحکام آن انکاثا پاره پاره یعنی از هم برکند غزل خود را در حالتیکه
رشتها تاب داده و استوار کرده قومی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه است و مباطی گویند خطبه نام داشت و ملقب بود بجعا با جوار خود و کنیزان
بود آن زن از اول بامداد تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کنیزان نیز میرشتند بعد نصف النهار میفرمود تا آن رسنهای رشته تاب باز میدادند
تا خراب و ضایع می شد و پیوسته عادت وی این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب داده خود را ضایع
میکرد شما عهد خود را ضایع مکنید مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بر انگشت نقض پاره نکند تا گم راه نشود و بعهد کم جزای و فا بیند بیت گر نجاتت که ولا اکمساید
نگاه دار سر رشته تا نگهدار و تتخذون ایمانکم میگیرید عهد و پیمان خود را دخلا بینکم خیانت و مکر و غدر در میان شما ان تکون امة بسبب آنکه باشند
گروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش رادر مسلمانان عشیره و مال اینها را او فتر دیده
میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید انما یبلوکم الله به جز این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنگ در اعتصام
حبل وفا که میزنند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام که وفا میکنند ولیبینن لکم یوم القیامة و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه
هستید که در ان تختلفون اختلاف میکنید در شان بعث و جزا ولو شاء الله لجعلکم و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة یک
گروه متفق بر اسلام ولکن یضل ولیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد ویهدی و راه مینماید بتوفیق من یشاء هر کرا خواهد ولتسئلن هر آینه
سؤال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون از آنچه بوده اید که عمل میکرده اید در دنیا ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را دخلا غدر و مکر بینکم میان شما
فتزل قدم پس بلغزد قدم از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری وتذوقوا السوء و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بما صددتم بسبب آنکه باز گردید
عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی از وفا بعهد ولکم و مر شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بعهد بعظیم است ضعفای اهل اسلام را که
از عهد پیغمبر علیه الصلوة والسلام برگردند و قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی میفرماید ولا تشتروا و مخرید یعنی
مکنید بعهد الله بعهد خدای و پیغمبر او ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بچیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند انما عند الله بدرستی که آنچه نزد
خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میدهند ان کنتم تعلمون اگر هستید که شما باشید
ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه ینفد سپری شود و منقضی گردد وما عند الله و آنچه نزد یک خداست از خزاین رحمت باق همیشه
و فی الفصوص یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر یکی از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور حق در هم

…لازم گشت و این تجلی شود که بیفع اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین و این حقیقت است که ایشان را متمکن میگویند و علق…
…مکنه از من وجه منسوب میدارند… از وجه صورت… چون نظر کردی…
…اعتبار ثانی است و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول… ای بوصف…
…وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا… بر فاقه و فقر و بر مشقت تکالیف…
…أَجْرَهُمْ… بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا…

[illegible]

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بسبب کفران ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و حال آنکه مفتری ایشانند
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی قرآن و میگویند که بافته محمد است
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است… آمده است
بعد از عرض حضرت علیه الصلوة والسلام… صحابه رض… چون بلال و خباب و عمار…

[illegible]

علیه الصلوة و السلام فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ ظَالِمُونَ و حال آنکه ایشان ستمکاران بنفس خود و بشرک و تکذیب آورده اند که زنان قریش کسی بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از طعام بازمانده اند آنحضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام دستوری داد تا [illegible] از طعام بمکه بردند آیت آمد فَكُلُوا پس بخورید ای زنان و کودکان مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را از روی دست فرستاد و کافران حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه و گویند خطاب با مومنان است ایشان را میفرماید که حلال خورید وَاشْكُرُوا و سپاسداری کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اگر هستید که خدای تعالی را تَعْبُدُونَ می پرستید و فرمان می برید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و اجزا از آن خوردن وَمَا أُهِلَّ و آنچه آواز برآورده شود لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بِهِ بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که نه طالب لذت وَلَا عَادٍ و نه درگذرنده از حد سدّ رمق فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَحِيمٌ مهربان است در رخصت وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ برای آنچه وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید الْكَذِبَ دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدام است آنکه گفتند هَذَا حَلَالٌ این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردان وَهَذَا حَرَامٌ و این حرام است یعنی همان که مذکور شد بر زنان روا نیست بر زبان [illegible] و این حرام لِتَفْتَرُوا تا افترا کنید عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را و گویند خدای تعالی ما را باین فرموده إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی آنانکه افترا میکنند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند از عذاب مَتَاعٌ قَلِيلٌ بهره اندک است برخورداری اندک است [illegible] شوند در دنیا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را عذابی دردناک باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه بدین یهودیت درآمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر الآيه وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند بکفر أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثُمَّ تَابُوا پس توبه کردند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آن عمل بد وَأَصْلَحُوا و اصلاح آوردند کار خود را إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ رَحِيمٌ مهربان است که قبول توبه ایشان کند إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابراهیم که خلیل جلیل است علیه الصلوة و السلام كَانَ أُمَّةً بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد جامع اگر بجا بود لی ذات تو هست مجموعه آثار کمالات گویند [illegible] وی در زمانش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبوده پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِلَّهِ فرمان بردار مر خدا را و قایم بامر او حَنِيفًا مایل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ و نبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شَاكِرًا سپاس دارنده لِأَنْعُمِهِ مر نعمتهای خدای را اجْتَبَاهُ برگزید خدای مر او را به نبوت وَهَدَاهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا و دادیم مر او را در دنیا حَسَنَةً نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد اکرام یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنحضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از نسل اوست یا آنکه صلوة بر وی مقرون بصلوة سید عالم است علیه الصلوة و السلام اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم وَإِنَّهُ و بدرستی که ابراهیم فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان است مر درجات عالیه را امام رازی رح فرموده که حسنه او در دنیا آنکه [illegible] احسان او در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کن در توحید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابعت او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلائل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت علیه الصلوة و السلام مر ابراهیم علیه السلام را بسبب آن بود که بعد از وی مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین و الآخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نصیبه و فضیلت از مجموع صفیا اجل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تواند تو شاهی و مجموع خیل تواند وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم علیه السلام از جمله شرک آورندگان تعریض بکفار قریش است که میگفتند ما بر کیش پدر خود ابراهیم علیه السلام ایم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی علیه السلام را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال مهمات بر طرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در

آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالی بشآمت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه را بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرموده چنانچه میگوید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته شد فرض عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ بر آنانکه اختلاف کردند در آن روز و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و هیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و غیر پرستش حق سبحانه ننمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و وزرا و امیر آورده که از روز حضرت موسی علیه السلام [illegible] با آنکه [illegible] که مرغان مردار خوار چهل روز از اجزای اعضای او میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَيَحْكُمُ هر آینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچه که بودند از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند یعنی روز مقرر برای عبادت در میان فرموده که آنحضرت علیه الصلوة و السلام نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف کردند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا اليوم و لليهود غدا و للنصارى بعد غد ادْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخن محکم یعنی دلیل که حق را ثابت و شبهه را زایل گرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ براهی که آن نیکوتر است یعنی برفق و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند که حکمت برای دعوت اهل است و موعظه حسنه یعنی برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان و در ترجمه رشف آورده که حرف ثلثه دعوت اشارت است بمناهج ثلثه وصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت پس محققان حقیقت را گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت عبارت است از طریق سلوک و بعد از باب دعوت سه است و هر مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت عزل بی واسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت است از آنچه که خلق را از آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بود حقیقت مناسب است دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب نیکوئی و مجاملت جانب خلق و خوشخوئی است اولی مینماید سوم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مخصوص براه شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام و مبین و توضیح آن بشواهد و براهین مناهج و حجج و دلایل مقرر و از این کلام حقایق نظام بکمال دعوت سید انام علیه الصلوة و السلام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام مفهوم و معلوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است

نظم

نور او چون اصل موجودات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهان

ذات او چون معطی هر ذات بود
دعوت ذرات پیدا و نهان

إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بآن کس که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان [illegible] آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام روز حرب احد سید الشهدا حمزه را مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم بهفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد وَإِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت خواهید باداش کسی را که بر شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ هر آینه آن صبر بهتر است صابران را از انتقام و وضع مظهر بجای ضمیر مخبر است از ثنای خدای بر ایشان بر آنکه صابر اند آورده اند که آنحضرت علیه الصلوة و السلام بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرمود و کفاره سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبائی تو إِلَّا بِاللَّهِ مگر بتوفیق دادن خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ و مباش در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه مکر میکنند از بوی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنان است که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارت است بتعظیم امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است

نظم

جهان خاطر مردم شود شاد
بسوی این صفتها گر شتابی

بتقوی خانه دین گردد آباد
رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة بنی اسرائیل مائة و احدی عشر آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی

پاکی و پاکی آنراست که بجهت کرامت أسرى بعبده ببرد بنده خود را که محمد علیه الصلوة و السلام است
لیلاً شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ ام هانی که حد مکه و حرم
او همه مسجد اند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اہل مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی
که برکت کردیم حوله برگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیای علیه الصلوة و السلام
ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی لنریه بجا
محمد علیه الصلوة و السلام ابردیم لنریه تا بنمائیم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام
رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیای علیه الصلوة و السلام را دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد
و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف
کرده اند که ربیع الاول است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت
علیه الصلوة و السلام از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول
بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است
مثنوی شاه معراج نبی و الا است ٭ هر که منکر شد بدین کافر است ٭ وسعت سلطنت این جهال ٭ نیست میدان فکر
خیل خیال ٭ عقل چه داند چه مقام است این ٭ عشق شناسد که چه دام است این ٭ معتقد اکثر اهل اسلام آنست
که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود
ارباب بدعتند و منکر قدرت بیت آنکه سرشت تنش از جان بود ٭ سیر و جسش بتن آسان بود ٭ و در آن
شب جبرئیل علیه الصلوة و السلام با جوقی از ملایکه علیه السلام آمده و آنحضرت را مسجد الحرام برده از حجرهٔ ام هانی حجر
که بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید نظم
شبی رخ تافته زین دیر فانی ٭ بخلوت در سرای ام هانی ٭ رسیده ش جبرئیل از بیت معمور ٭ براق برق سیر آورد از نور
توی بسته دکران سیر و سبک خیز ٭ براندن دور دیدن وقت شدن تیز ٭ روایت صحیح آنست که حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة و السلام در بیت المقدس انبیا و ملایکه علیه السلام را دیده و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد بر رفاقت
یار بر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم علیه السلام را و در دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس

و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیه السلام را دیده و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنید و سدرة المنتهی
و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة نظر وی درآمد و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاده گفت
لو دنوت انملة لاحترقت بیت چنان گرم در تیه قربت براند ٭ که در سدره جبرئیل از وی باز ماند ٭ و از آنجا هفتاد
حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت
از حضرت حق خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آنحضرت علیه السلام را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر مسند دنی نهاد و
از آنجا بمنظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در آمد و اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع
فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید ٭ خداوند جهان را بی جهت دید ٭ بدید آنجا از حد دیدن برون بود ٭
مپرس از ما که کیفیت که چون بود ٭ و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت علیه الصلوة و السلام ثنای الهی بکلمات
التحیات لله و الصلوات و الطیبات بجا آورده و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت
و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بیت
چو کرده وعدهای لطف در گوش ٭ نکرده امت خود را فراموش ٭ و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات
آن بنظر وی درآورده اند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کرده اند و به بیت المقدس باز آمده متوجه مکه معظمه شده کاروان
های قریش را دیده و مدتی این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود نظم راه از اندازه برون رفت
بی هوا این بر که چون رفته ٭ عقل درین واقعه حاشا کند ٭ عشق نه حاشا که تماشا کند ٭ آورده اند که چون بامداد
همین شب قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نمودند و نشانهای بیت المقدس
پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی ممثل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصحت
با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت علیه الصلوة و السلام
بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت ببیند و خبر آن بعالمیان رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و معترف
و مؤمن و منافق از موافق ممتاز شود انه بدرستیکه خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب البصیر
بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مستمع و مبصر است یعنی شنوا ایند محمد علیه السلام را کلام خود
و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بدان حضرت دارند در نفحات الانس مذکور است که
بدرستیکه محمد علیه السلام شنوا بود مر بخیر را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر انجیر را که بوی نمودند و بحر الحقایق آورده
نمودیم او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم
چه در کتب بی نشانی رسید ٭ چه گویم که آنجا چه دید و شنید ٭ ورق در نوشتند و کم شد سبق ٭ شنیدن یکی بود و
دیدن یکی ٭ و چون مرآت الصفا فی معجزات المصطفی نسخه معراج رسول مستقصا آورده ایم و نکات و دقایق عروج
و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته
رجوع نموده شد بتفسیر احد علیم خبیر و آتینا و دادیم ما موسی الکتاب موسی علیه السلام را تورات و جعلنا

وساختیم کتاب موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده مر فرزندان یعقوب علیه السلام را وگفتیم مر ایشانرا الا تتخذوا من دونی
وکیلا که بغیر من وکیلا پروردگاری که اعتماد کنند ومهمات خود بوی گذارید ذریة من حملنا ای ذریت آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مع نوح با نوح [illegible] است که ابراهیم
علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان که پدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید وشکر آن بگذارید انه کان بدرستیکه
نوح علیه السلام بود عبدا شکورا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل وشرب ولبس وقیام وقعود ورکوب ومشی خدای را شکر کردی [illegible]
است مرویست وراه اقتدای بدو وشکر نعمت الهی که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم الی بنی
اسرائیل بسوی بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت وبیان کردیم که بخدای که شما لتفسدن هر آینه فساد میکنید وتباهی از شما پدید آید فی الارض در
زمین شام مرتین دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده وناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بوده وفساد ثانی قتل یحیی وقصد هلاک
عیسی علیه السلام حق سبحانه ایشانرا خبر داده که شما ده نوبت عناد خواهید کرد ولتعلن وبلند خواهید شد علوا کبیرا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی
خواهید کرد از طاعت من وتکبر خواهید نمود وآغاز بدکاری کنید فاذا جاء پس چون بیاید وعد اولیهما وعده عقاب فساد اول از آن هر دو بعثنا برانگیختیم
وسلط کردیم علیکم بر شما عبادا لنا بندگانی که مارا هستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح وگفته اند جالوت
یا محاریب یا سنحاریب عمالقه پس در صفت آنها میگوید اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت ومیانی گفته که صاحب باشند آوازهای ایشان
چون رعد وچشمهای ایشان چون برق فجاسوا پس در آیند خلال الدیار میان سرایهای شما برای قتل وغارت واسر وکان وهست این حکم وعدا مفعولا
وعده کرده شده یعنی لابد است واقع شود ثم رددنا پس باز گردانیدیم لکم الکرة برای شما دولت را تا غلبه کنید علیهم بر ایشان که شما را قتل وغارت کرده
مغلوب ومقهور سازید ایشانرا وامددناکم ومدد دهیم شمارا باموال بمالهای از هر نوع وبنین وزیادتی پسران وجعلناکم وسازیم شمارا
اکثر نفیرا انبوهی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بود بدانکه جمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن ان احسنتم اگر نیکوئی
کنید احسنتم لانفسکم نیکوئی کرده باشید بانفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وان اساتم فلها واگر بدی کنید پس وبال آن بر نفس شما باشد نه
[illegible] از مرتضی علی رض نقل میکنند که من هرگز با کسی نیکوئی نکرده ام وبدی نیز بکسی نرسانیده وپس این آیت خوانده اند یعنی هرچه کسی میکند با خود میکند
بیت در جهان گر نیک مرد گر بد کرده ام * هرچه کردم جمله با خود کرده ام فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعده عقاب نوبت دیگر یعنی فساد دوم
[illegible] بالفساد دویست وده سال بوده حق سبحانه [illegible] که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد برانگیختیم گروهی را بشما یعنی طیطوس رومی وقوم او را برانگیختیم
لیسوءوا تا آن فرستادن وبرانگیختن بد سازد وجوهکم رویهای شمارا یعنی اثر غم واندوه بر بشره شما پیدا کنند [illegible] آن قوم رویهای شمارا
بد سازند ولیدخلوا المسجد وتا در آیند به بیت المقدس کما دخلوه چنانچه در آمدند در وی اول مرة اول بار یعنی همچنانکه اول لشکر بخت نصر در آمدند
ومسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند ولیتبروا وتا هلاک کنند ونیست سازند ما علوا آنچه غالب شوند بر آن تتبیرا هلاک کردنی در
قصه اختلاف بسیار است وهر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده وقول اصح واشهر در مختار القصص [illegible] از کتبیکه از اخبار انبیای علیهم السلام نوشته [illegible]
که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید [illegible] او مردی ضعیف الحال اعرج بود وملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا کرده متوجه آن صوب
شدند اول سنحاریب ملک موصل بامدد [illegible] وسلیمان پادشاه آذربایجان رسید وهر دو لشکر در حوالی بیت المقدس فرود آمده با یکدیگر محاربه آغاز کردند وآتش جنگ
میان ایشان اشتعال پذیرفت ودریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد نظم سپهداران سپه در هم فکندند * صلای مرگ در عالم فکندند
نیکان عالمی را زالم بگرفت * زخون روی زمین را لاله بگرفت * عاقبت سطوت صیت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند وغنایم ایشان
بدست بنی اسرائیل افتاد ودیگر باره پادشاه روم وملک صقالبه وسلطان اندلس هر یک با لشکر جرار گران همه تیغ زن ونیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند
وچون رشته سلطنت شرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی ونبرد آزمائی قیام واهتمام نمودند بیت در افتادند همچون شیر غران *
بگرز ونیزه وشمشیر بران * بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا عنهم سالمین غانمین آغاز کردند وبجای
[illegible] غبار بر دیده آن خاکساران [illegible] عنیمت داشته [illegible] قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار ونه جای ستیز *
نهادند ناکام رو در گریز * اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل افتاد وچون [illegible] لشکر عظیم در حوزه تصرف در آمد وبحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
سر خیل از گریبان عصیان بر آورده ودست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشانرا پند

داد وگفت از آنچه در توریت مقرر شده وآن فساد اول است مکنید وخود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنحاریب بود وبعد از فوت
وی بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد وبا ایشان حرب کرد وغالب شد ومسجد را خراب کرد وتوریت را بسوخت وهفتاد هزار کس از بنی
اسرائیل بنده گرفت واین عقوبت اول بود وبعد از آن کورش همدانی [illegible] اسرائیل خواسته بود وازین حال خبر یافت مال بسیار برگرفت وسی هزار بنده وسایر علما
باخود آورد وسی سال بعمارات ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد ودیگر باره بنی اسرائیل خوشوقت شده واموال واولاد ایشان روی بازدیاد
نهادند باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد ویحیی معصوم علیه السلام را بقتل رسانیدند وقصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید وطیطوس رومی
را بر ایشان غلبه کرد ودیگر باره مسجد را خراب کردند وخزانهای ایشانرا بغارت بردند وحق سبحانه در توریت بعد از وعده این دو عقوبت بدیشان گفته بود عسی
ربکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید محقق است ان یرحمکم که رحمت کند بر شما بار دیگر شمارا منعم سازد وان عدتم واگر باز گردید توبه
وبجای وفا [illegible] عدنا باز گردیم ما نوبت سیوم عقوبت دیگر وجعلنا جهنم وگردانیدیم دوزخ را للکافرین برای ناگرویدگان حصیرا زندانی که در وی
باز داشته شوند وبر خروج قادر نباشند وبنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بقتل وجلا وجزیه وخواری معاقب
گشتند ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی راه نماید للتی هی اقوم برای که آن راست است ونماینده تر از همه راههای یعنی طریق امر ونواهی
ویبشر المؤمنین ومژده میدهد قرآن مر گروندگانرا الذین یعملون الصالحات آنانرا که میکنند عملهای شایسته ان لهم بآنکه مر ایشانراست اجرا کبیرا
مزدی بزرگ یعنی بهشت وان الذین وهم بشارت میدهد مؤمنانرا بآنکه آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کردیم
برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مؤمنانرا دو بشارت است ثواب ایشان وعقاب عدوی ایشان ویدع الانسان ودعا میکند
آدمی ونفرین میخواند در وقت غضب بالشر ببدی بر نفس واهل ومال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن او به نیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدا خواست
ودعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان وهست آدمی عجولا شتاب کننده ودر دعای بی تأمل بی عاقبت آن با تعجیل دارد ودر انقلاب
از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد ونه در ضرا ونه در گرما شکیبائی است ونه در سرما وجعلنا اللیل والنهار وگردانیدیم شب وروز را آیتین دو علامت که دلالت کند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وجعلنا آیة النهار
وساختیم آیتی را که روز است مبصرة روشن که در وی همه چیز ببینند لتبتغوا تا طلب کنید در روشنی او فضلا من ربکم افزونی ونعمت از پروردگار خود
وگفته اند آیت روز آفتاب است وآیت شب ماه ومحو آیت شب نقصان نور ماه است از بدریت تا محاق ودر لباب از ابن عباس رض روایت میکنند
که مثل این آفتاب وماه در نور مشابه یکدیگر بودند وبدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید ونور
او محو گشت وآفتاب بر حال خود بماند پس معنی این آیت مبین قول آن است که نور ماه را محو کردیم وآفتاب را روشن کردانیدیم تا بشمارند روزها [illegible]
ولتعلموا وتا بدانید از اختلاف وحرکات شمس وقمر عدد السنین شمار سالها والحساب وحساب آجال ومواسم اعمال وکل شیء وهر چیز را
که بدان محتاجید از مهمات دینی ودنیوی فصلناه بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا وهویدا ساخته ایم تفصیلا بیان کردنی وکل انسان وهر آدمی را خواه
مؤمن وخواه کافر الزمناه الزام کردیم او را طائره عمل او یعنی تقدیر کرده [illegible] در روز ازل [illegible] ولازم ساخته ایم فی عنقه در گردن او یعنی او را چاره نیست
از آن واو ملازم او است چنانچه طوق ملازم عنق است ودر زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را کتابیست از گردن او آویخته ودر آن جا نوشته که شقی است یا سعید
یا بعضی بر آنند که اعراب بپریدن مرغ [illegible] تفاؤل میکرده اند که از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند وطرف شمال را نسبت بشامت میداده اند
پس اینجا استعاره کرده است طایر را با آنچه سبب خیر یا شر بوده ودر عین المعانی گفته که طایر آن کتاب است که روز قیامت بر آن پران بدست بنده آید
ومعنی فی عنقه آنست که عمل او در گردن او است ونخرج له وبیرون آریم برای هر آدمی یوم القیامة روز قیامت کتابا نوشته که صحیفه عمل او است
یلقاه منشورا ببیند آن کتاب را بازگشاده بدست در قیامت آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند وچون مبعوث شود باز
گشاده بدست او دهند وگویند اقرأ کتابک بخوان نامه اعمال نوشته خود را ودران روز همه آدمیان خواننده خواهند بود وخطاب با هر یک خواهد بود [illegible]
که نامه که خود املا کرده بخوان کفی بنفسک الیوم بس است نفس تو امروز علیک حسیبا بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده وسخن چه نوع [illegible]
عمر بن خطاب رض فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز حساب اعمال خود در پیش نه ونگر که از نیک وبد چه ساخته وچون فرصت داری در تدارک
اعمال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود والیوم عمل بلا حساب وغدا حساب بلا عمل ودر کشف الاسرار فرموده که پدری پسر خویش را گفت که امروز

هرچه با مردم گوئی و هرچه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی با مدار شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر مدار شام کلفت تمام یکت و
گفتار و کردار خود بشمرد با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت رنج ام
پدر گفت که من برادرین کار چندین داوم تا سبیل رو بسیار یابی و از محاسبت حساب عاقل نباشی و بشنوی که ترا طاقت داوری حساب دیگر روزه باید رفت حساب
عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد نظم تو مبدا بی حساب صبح و شام : پس حساب عمر چون گوئی تمام : زین عملهای بهیچ صواب : چیست غیر شرمندگی وقت حساب
مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یابد و بر راه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه رفتن او او را نجات خواهد داد و
وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و پس وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد
هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه نفس دیگر ولید بن مغیره کافر از مکه میگفت متابعت من کنید من گناه شما را بر دارم حق سبحانه فرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت
نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کنندهٔ قومی حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا پیغمبر فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست
خواند و حجت برایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً که هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را أَمَرْنَا بسیار گردانیم مُتْرَفِيهَا متنعمان آن
موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند
فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس
بنیاد برکنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی و از بنیاد برکندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کردیم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِن بَعْدِ
نُوحٍ از پس نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرنی صد و بیست سال است [illegible] اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب نهان ایشان را داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارای ایشان را
بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَن كَانَ هر که
باشد از روی خساست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ
آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَن نُّرِيدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدو
مَذْمُومًا نکوهیده مَّدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعَىٰ لَهَا و شتابد برای آن یعنی
سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شائبهٔ شرک فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبات ایمان كَانَ سَعْيُهُم هست شتافتن ایشان مَّشْكُورًا مقبول و پسندیده نزد
خدای كُلًّا هر یک را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نُّمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و این گروه را
بهشت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ و نیست عَطَاءُ رَبِّكَ عطای آفریدگار تو مَحْظُورًا
منع کرده و باز داشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای و کافر را بمدد دنیا انظُرْ بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم
بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است و در آن جمعی را بنا تفضیل و ادم برخی را که طالب آخرت اند
توفیق بر برخی که جویندهٔ دنیا اند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفا
و آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از و ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است
و از درکه تا درکه زیر تر از و همین مقدار بعد خواهد بود لَّا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ مکن و مگیر ای آدمی با خدای خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس بنشینی در دوزخ جاودان
مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَّخْذُولًا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئیها وَقَضَىٰ رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان
أَلَّا تَعْبُدُوا بانکه نپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خدای بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ
و دیگر آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب ظاهرند در وجود و تربیت
اولاد إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسد عِندَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو ایشان یعنی زنده باشند و
محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ پس مگو مر ایشان را اف و آن کلمه ایست چون کسی از چیزی به تنگ آید یا رنجی آید این کلمه را بگوید
شنود این کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوئی یعنی از ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن

ایشانرا

ایشان را جواب درشت باز مده وَقُل لَّهُمَا و بگوی مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند که با ایشان چنان
سخن گوئی که بندهٔ گنهکار با خواجهٔ خشمناک درشتخوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
بخوردی و بردگی کن و ملاطفت و تلطف مِنَ الرَّحْمَةِ از رحم و بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند
بخدمت و تقویت وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان كَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه پروردند مرا صَغِيرًا در حالتی که خرد بودم و ضعیف
و عاجز [illegible] و در حق والدین است که اگر مومن اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان خوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته
است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشانرا با لواحق حقوق من باید رفت مثنوی آنکه منت بار او از جان کشت : قطره از خیر حیوان
اوست : آب از و دیده نهال بدبت : شیر از و خورده و لبان تربت : زو شربت چه فتوت بود : خوبش خوانی چه مروت بود : رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است
بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بانچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان بوالدین فَإِنَّهُ
كَانَ پس بدرستی که خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه کنندگان را که از عقوق بازگردند غَفُورًا آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویشی را
حَقَّهُ حق او که از نفقه و حسن معیشت [illegible] فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند برایشان نفقه کنی و گفته اند مراد ذوی القربی
اقارب حضرت رسول اند علیه الصلوة والسلام و حق ایشان عطای خمس است بدیشان آنچه حق سبحانه بدیشان مقرر نموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن
حسین رض عربی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سورهٔ بنی اسرائیل خوانده که وآت ذی القربی حقه مرد جواب داد که خوانده ام گفت آیا
شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذر را
حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را و آنچه نشاید پراکنده ساختنی مجاهد رح فرموده که اگر کسی زر [illegible] در وجه
خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی با حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ هستند
برادران شیطان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب [illegible] عادت قومی کرده متابعت ایشان نماید که بند مواخو هم آورده اند که کفار مکه
اموال خود را ریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدد می کشتند حق تعالی ایشانرا اخوان شیطان میخواند و تضییع اموال امثال ایشان کرده اند وَكَانَ الشَّيْطَانُ
و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی با نعمت او [illegible] پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب و جمعی از فقرای صحابه رض
از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت علیه الصلوة والسلام از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی این
آیت آمد وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه رض ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا از نزد پروردگار خود
چشم میداری او را فَقُل لَّهُمْ پس بگوی مر ایشان را قَوْلًا مَّيْسُورًا سخنی نرم و نیکو و یا دعا کن برای ایشان با آسانی کشیدن بار فاقه و فقر یا وعده ایشان را بنیکوئی
آورده اند که بعد از نزول آیت چون انحضرت علیه الصلوة والسلام چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول آمده که مسلمه
[illegible] مضمون رسید این انکه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از موسی کلیم سخی تر است و سخاوت موسی علیه السلام آن بود که سائل را رد نمیکرد
[illegible] از وی فاضل بوده [illegible] ساخت القصه از جهت آزمایش [illegible] دختر خود [illegible] بحضرت فرستاد و گفت که یا رسول الله
مادر من از شما پیراهنی میطلبد حضرت فرمود زمان تا زمان بر سه تو ساعتی دیگر باز آئی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهنی میطلبد که در بر شماست حضرت
بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال اقامت صلوة گفت و یاران منتظر خروج انحضرت علیه الصلوة والسلام بودند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت آمد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بر بسته بگردن خود تا از بسط آن توانا باشی بر بستن [illegible]
کنایت است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن بسط بد عبارت از عطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ
مَلُومًا که سرزنش و ملامت کرده شده مَّحْسُورًا و درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال میفرماید در صفت سخا و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع میکند و در
مجمع البحرین از ابو موسی قطعه در معنی این آیت آمده و هی هذه قطعه مبند از سر امساک دست در گردن : که خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهاد : مکن بکار
اسراف چندان میل : که هر چه هست بیکدم کنی ز دست بباد : چو در میانهٔ این هر دو راه چندانی : تفاوت است که از آسمان [illegible] : پس احتیاط وسط راست در جمیع
بدان و بیل که خیر الامور اوسطها : إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ
می سازد بر هر که اراده او اقتضا میکند این بسط و قبض از محض حکمت است و کسی را بهرهٔ اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان

خود خبیراً بصیراً دانا و بینا ولا تقتلوا و مکشید اولادکم فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم ایشان را وایاکم و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان هست خطأ کبیراً خطای بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة هست عملی زشت وساء سبیلا و بد راهی است در تفسیر آمده که راه کبران و مغان است ولا تقتلوا و مکشید النفس التی آن نفس که حرم الله حرام کرده است خدای قتل او و آن اهل ایمان‌اند و ذمی و معاهد یعنی ایشان را نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود و مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان ومن قتل و هر که کشته شود مظلوما در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی که ما دادیم لولیه مر وارث او را که بعد از مقتول متولی امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل او را یا دیت بستاند فلا یسرف پس باید که ولی اسراف نکند فی القتل در کشتن اگر قصاص برو لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه ازان نهی کرد باید که ولی غیر قاتل را نکشد انه بدرستیکه ولی کان منصوراً هست یاری داده شده در قصاص بحوت امر و حکام ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و دران تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هی احسن آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مال برای وی باقی و ربح او وصله معاش و نفقه وی شود و این معنی را التزام نمایید حتی یبلغ اشده تا وقتیکه برسد یتیم بنهایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد و بودی ظاهر شود واوفوا بالعهد و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که با یکدیگر می بندید ان العهد بدرستی که صاحبان پیمان کان مسئولا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رح آورده که خدا را عهدهاست بر جوارح آدمی ملازمت آداب و بر نفس او بادای فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او با کار مقام قرب و در سر او با کار مشاهده ما سوی نکند و او از هر عهدی خواهند پرسید. مصرع اگنبی از عهدهٔ این عهد چون آید برون واوفوا الکیل و تمام بپیمایید کیل را اذا کلتم چون بپیمایید برای دیگری وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بترازوی راست یا بمیزان ذلک این تمام پیمودن و راست سنجیدن خیر بهتر است واحسن تاویلا و نیکوتر است از جهت عاقبت ولا تقف و از پی مرو ما لیس لک آن چیزی را که نیست ترا به علم بآن چیز دانائی یعنی تقلید مکن و بگمان از پی چیزی مرو تا نگوئی دانستم و ندانی یا دیدم و ندیدی یا نشنوی و گوئی که شنیدم محمد بن حنفیه رض فرموده یعنی بگواهی دروغ مده ان السمع بدرستی که گوش والبصر و چشم والفؤاد و دل کل اولئک هر یک ازین‌ها کان عنه باشد از نفس خود مسئولا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا خداوند تکبر یعنی بخرام چنانچه متکبران خرامند انک بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین را بپای در وی کشیدن ولن تبلغ الجبال و نرسی بکوه‌ها طولا از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند کرد او را تکبر و تعظم چرا باید کرد بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک ؛ پس ای بنده افتادگی کن چو خاک ؛ کل ذلک همه اینها که شمرده شده یعنی اوامر و نواهی که از آیت ولا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا که مذکور شد و آن یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس رض فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده کان سیئه هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه از وست عند ربک نزد پروردگار تو مکروها ناپسندیده ذلک آنچه مذکور شد از احکام مما اوحی از آنچیزی است که وحی کرد الیک ربک بسوی تو آفریدگار تو من الحکمة از علمی که شناخت حق است لذاته و خیر العمل بر ولا تجعل مع الله و فرا مگیر با خدای الها آخر خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است لذا در مفتتح و مختتم این اوامر و نواهی از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی یاد فرمود که فتلقی اگر شرک آری پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مدحورا در حالتیکه رانده باشی دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکة بنات الله و میگوید افاصفاکم ربکم آیا برگزید شما را پروردگار شما بالبنین بپسران واتخذ و فرا گرفت برای خود من الملائکة اناثا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران ننگ میدارید و به پسران می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میگوئید قولا عظیما سخنی بزرگ که اضافه بنات میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل میدهید بر که محبوب را بخود و مکروه را به او نسبت میدهید ولقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم براهین خود را از وعد و وعید فی هذا القرآن در چند جای از قرآن لیذکروا تا دریابند و پند پذیر شوند وما یزیدهم و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن الا نفورا مگر رمیدن و از حق دور شدن قل بگو ای محمد لو کان معه آلهة اگر بودندی با خدای بحق خدایان

دیگر

دیگر کما یقولون همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید و حفص بغیبت میخواند چنانچه کافران میگویند اذا لابتغوا آنگاه خدایان طلب کردندی الی ذی العرش بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سبیلا راهی که بدفع آن مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی مجانبت با عیب و نکوهش ایشان میفرستادی ایشان خدای با شریک خداوند بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی سبحانه پاک است خدای وتعالی و برتر است عما یقولون از آنچه میگویند ایشان علوا کبیرا برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت که محجن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در دست مبارک وی تسبیح گفت خارا چنانچه همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تسبح له تسبیح میگوید مر خدای را السموات السبع والارض هفت آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در ایشان است از ملائکه و جن و انس وان من شیء و نیست هیچ چیز از مخلوقات الا یسبح بحمده مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رح فرموده که تسبیح میگویند زندگانی از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند با مکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیهات مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند ولکن لا تفقهون و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تسبیحهم تسبیح ایشان را بر شما نظری صحیح و عقلی صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست انه کان بدرستی که هست خدای حلیما بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غفورا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد و در حقایق سلمی از ابوعثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما شنود و آنرا فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل وی گشاده بود و نعم ما قال نظم بذکرش هر چه بینی در خروش است ؛ دلی داند درین معنی که گوش است ؛ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست ؛ که هر خاری به تسبیحش زبانست ؛ و در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان حال میگویند پس ایراد لکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیده‌ایم که سنگ بزبان قال ذکر میگفت و ما خطاب میکردیم چون مخاطبه عارفان و معنای او را میشنود که هر آدمی آنرا در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق و بدان زبان عصای دردست حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت است بدان همین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب بجواهر التفسیر مطالعه توان نمود والتوفیق من الله المنان المعبود آورده‌اند که ابوجهل و احزاب او قصد کردند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را وقت قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت علیه الصلوة والسلام را از چشم ایشان پوشید و آیت فرستاد واذا قرأت القرآن و چون میخوانی تو قرآن را جعلنا بینک میسازیم و می آریم میان تو وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة و میان آنانکه منکر روز پسین‌اند حجابا مستورا پرده پوشیده و از چشم نامحرمان نهفته و آزاری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر علیه الصلوة والسلام بیرون آمد و خواست که بر آن حضرت زند او را در خانهٔ ابوبکر رض نشان دادند بیامد و حضرت علیه الصلوة والسلام آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل صدیق رض را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام بکشم ابوبکر رض گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی بگشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست و او چه داند که در گردن من چه چیز خواهد بود و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام صدیق رض را فرمود که از وی بپرس که درین خانه غیر تو کسی را می بیند صدیق رض گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که نمی بینم بجز ابن ابی قحافه پس بازگشت و این آیت نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وجعلنا و میکنیم یعنی می افکنیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وفی آذانهم و می نهیم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ واذا ذکرت و چون یاد کنی ربک پروردگار خود را فی القرآن در قرآن وحده یگانه و تنها ولوا علی ادبارهم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتی که رمندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آن است که آلهه خود را ذکر کنی نحن اعلم ما داناتریم بما یستمعون به بآنچه ایشان می شنوند قرآن را بسبب آن چیز و برای آن از سخریت و هزل و مراد آن است که قرآن را برای استهزا و طعن را می شنوند اذ یستمعون الیک وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو واذ هم نجوی و وقتیکه ایشان راز گویندگان یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و شعر و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من میدانم که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابوجهل گفت مجنون است ابولهب گفت کاهن است حویطب گفت شاعر است اخنس نیز همین گفت و این آیت در شان این جماعت است اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان صحابه را که شما ان تتبعون متابعت نمیکنید و از پی نمیروید الا رجلا

مَسْحُورًا اگر بودی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده‌اند که عقلش زایل شده، یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی اُنْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و تمثیل و توصیف مجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی‌یابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده‌اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان متناقض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان ایام عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خورد ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو گردید شما امر مثل است یعنی اگر فی المثل گردید بعد حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آنچه بزرگ است و بعیدی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیوة بعید است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ پس زود بود که حرکت دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر جنباند ایشان از روی انکار و استهزا سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ شاید که باشد قَرِيبًا نزدیک چه هرچه آینده است او نزدیک است و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند شما را خدای تعالی برای محاسبه با اسرافیل در نفخه اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آیند و خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانک اللهم وبحمدک و تفسیر بصایر بحمده را بمعنی امره داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد ربک ای صلّ بامره یعنی آیت چنین باشد که خدا تعالی شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت آن پس باید که خردمند آگاه امروز مغتنم حیات دنیا را و جنب زندگی جاوید اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند

نظم

بدنیا توانی که عقبی خری ۰ بخر جان من ورنه حسرت بری ۰ کسی گوی دولت ز دنیا برد ۰ که با خود نصیبی بعقبی برد

آورده‌اند که مشرکان مکه در ابتدای صحابه رض قولاً و فعلاً تقصیر نمی کردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانیدند بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت علیه السلام فرمود که مرا حق سبحانه تعالی در باره ایشان بقتال امری نفرموده آیت آمد که وَقُل لِّعِبَادِي و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را هِيَ أَحْسَنُ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا گویند که هداکم الله چنان آورده که یکی عمر فاروق رض را دشنام داده و نیز خواست که در مقابله او دشنام کند حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد و بعفو فرموده گویند کلمه احسن شما و تمکین است با امر بمعروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکو آن است که کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر کسی درشتی کند در برابر او نرمی سخن گویند که إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستیکه دیو يَنزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افگند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی با زای درشتی سبب فتنه و عناد گردد و آن صورت باز و یا موجب فساد گردد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستیکه شیطان هست لِلْإِنسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُّبِينًا دشمنی آشکارا که هرگز سلامت او نخواهد و جز هلاک او نکوشد رَّبُّكُمْ پروردگار شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقول مخاطب مومنان اند که ایشان را میگوید إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای تعالی که ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِن يَشَأْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته‌اند رحمت کند خدای تعالی بهدایت یا توبه و عذاب نماید با ضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران است میفرماید که اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیا از شما بر گیرد و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيلًا نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری کنی یا پایندانی که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مومنان است یعنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذه نخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدگار تو داناتر است بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بانکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان نیز نگاه دارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد می کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هرکرا خواهیم برای نبوت بر گزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا . بدرستی افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبرانرا عَلَىٰ بَعْضٍ

بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم علیه السلام را بخلت و موسی علیه السلام را بمکالمت و محمد علیه السلام را بمعراج و ثبوت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم ما داود علیه السلام را زَبُورًا کتاب زبور پس تشریف او به آن کتاب است نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام و ستایش امت او است و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت علیه الصلوة والسلام چه در انجا مسطور است که او خاتم الانبیا و امته خیر الامم و در آیت ولقد كتبنا في الزبور اشارتی بدین معنی است

بیت

ای وصف تو در کتاب موسی ۰ وی نعت تو در زبور داود ۰ مقصود توئی ز آفرینش ۰ باقی بطفیل تست موجود ۰

آورده‌اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق تعالی بجهت الزام ایشان این آیت فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم بگو ای محمد با کافران که بخوانید آن را که گمان برده‌اید که ایشان خدا باشند مِّن دُونِهِ بجز خدای تعالی تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمیتوانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمی‌توانند تغییر دادن آن را یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده‌اند که بنو ملیح ملایکه و بنو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان همه ایمان آوردند و ایشان بر کفر ماندند و آیت آمد که أُولَٰئِكَ آن گروه از ملایکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام نزدیکتر اند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بحضرت آرد و ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود حق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و میترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب آفریدگار تو كَانَ مَحْذُورًا سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امید اند هم چون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد وَإِن مِّن قَرْيَةٍ و نیست هیچ دهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِكُوهَا هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالح اند بموت و اگر کافر فاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده ۰ آورده‌اند که قریش از حضرت رسالت پناه معجزه طلبیدند از انجمله آنکه کوه صفا را از خالص زر گرداند و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت پدید آید و جویها روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق این آیتها بدیشان نه نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش إِلَّا أَن كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا الْأَوَّلُونَ بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و ایشان تکذیب کردند و ما ایشانرا استیصال گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا استیصال نسازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و دادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً بینا و هویدا یعنی از جمله هلاک امم بسبب تکذیب ایشان آن است که ثمود از صالح ع معجزه طلب کردند و خدای تعالی برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهة تحقیق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خواب را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ مگر فتنه مر آدمیان را یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رویای عام حدیبیه که حضرت رسالت پناه ع در خواب دیده بود که عمره گذارده و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجا آورد و صحابه رض توجه فرمودند و دران سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آینده بظهور رسد و قومی از علمای درین قول تردد دارند چه آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته‌اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت پناه ع در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او دویدند انجا برمی جستند همچون بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رویا را بمعنی رویت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب فتنه خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ

و کردانیدیم درخت لعنت کرده شده را فی القرآن در قرآن که برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است
متعجب شدند کما قال انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم ابوجهل گفت که محمد می گوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که درخت از و میروید و بدین تعجب عجب است
عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نکردند که آتش در درخت ودیعت نهند چه عجب که درخت
در آتش بروید و باقی ماند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احراق محافظت میکند و احشای شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد
تواناست بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان است یا آنکه ملعونه یعنی مکروهه و مذمومه
باشد چون طعام طعون ای ضار و مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل یا حکم بن عاص که پدر مروان است و ابن البحر گفته آن شجره یهود اند و نخوفهم
و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ
یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد گذاره و چون این تکبر ایشان را بجهت وسوسه ابلیس است از استکبار روی متعاقب این آیت خبر داد که و اذ قلنا
و یاد کن چون گفتیم للملئکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را بجهت تعظیم او فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس
مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قال ءاسجد گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت مر آنکس را که آفریدی طینا از گل
پس خدای تعالی بر و لعنت کرد و از درگاه خویش براند قال گفت ابلیس دیگر باره ارأیتک خبر ده مرا که هذا الذی کرمت علی این را که گرامی کردی
و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک است و من از آتش لئن اخرتن و اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی الی یوم القیمة تا روز
قیامت لاحتنکن هر آینه از بیخ بر کنم ذریته فرزندان او را باغوای و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند الا قلیلا مگر اندکی که نه توانم ایشان را
گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قال اذهب گفت خدای مر او را که برو امر اهانت است و ابعاد یعنی او را بر انداز درگاه قرب و گفت در
پی هم خود رو فمن تبعک پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد منهم از ذریه آدم فان جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤکم پاداش شماست
یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزاء و هیم جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذابی بر دوام
واستفزز و از جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر کرا توانی لغزانیدن منهم از ایشان بصوتک باواز خود یعنی خواندن بفساد
و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهدی رح از ابن عباس رض نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطان است
واجلب علیهم و بر انگیزان بر ایشان بخیلک و رجلک سواران و پیادگان خود را یعنی و بوالی کم معاون تو اند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن
و تسلط بر ایشان بر ضلالت و شارکهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بربوا دهند یا در معصیت صرف نمایند
والاولاد و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی یا بعبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وعدهم و در فرزندان وعده ده ایشان را
بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطن و وعده نمیدهد شیطان ایشان را
الا غرورا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آرد ان عبادی بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده
شده اند باشند شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی لیس لک علیهم سلطن
بربک و بسنده است خداوند کار تو وکیلا نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس دیگر پروردگار شما الذی آن است که بقدرت کامله یزجی
میراند و روان میکند لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا جوئید من فضله از فضل و یعنی روزی خویش را و گویند فضل
یا منفعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میکند
و اسباب مایحتاج شما مهیا میکند و اذا مسکم الضر و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطر یا
من تدعون هر که او را میخوانید و می پرستید الا ایاه مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمی خوانید و نجات جز از حضرت او نمیخواهید
فلما نجکم پس آنهنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید الی البر بسوی بیابان اعرضتم روی گردانیدید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید
وکان الانسان کفورا و هست آدمی ناسپاس نعمت خدا و خداوند را افامنتم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن شدید
ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب البر کرانه زمین یعنی آنکه قادر است با آنکه شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند
او یرسل علیکم یا و از فرستد بر شما حاصبا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم

برای خود

برای خود وکیلا نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند ام امنتم آیا ایمن شدید ان یعیدکم از آنکه باز گرداند شما را و در آرد فیه در دریا تارة اخری بار دیگر
و دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی
بشکند فیغرقکم پس غرقه گرداند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود علینا بر ما به بآن غرقه کردن
تبیعا از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا و هر آینه ما گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را وحملنهم و بر داشتیم ایشان را
یعنی سوار گردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر و در دریا بکشتیها ورزقنهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از طعامهای
پاکیزه و فضلنهم و افزونی دادیم ایشان را علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضیلا افزونی دادنی علما در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار است
و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقایق رح فرموده که کرامت انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن
تخمیر طینت ایشان است بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و تمیز
بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر را
و آن تشریف چند است چون نفخ روح در ایشان و اخراج از اصلاب آدم علیه السلام و استماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زاییدن بر فطرت
و ارسال رسل بایشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل و معجزات برای ایشان اما آن
روحانیه خاصه آن است که انبیا علیه السلام و اولیا رح و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال
و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در
حضرت امام محمد بن کعب رح گفته که کرامت آدمیان بدان است که حضرت محمد رسول علیه الصلوة والسلام از ایشان است بیت
ای شرف داده آدم بتو روشنی دیده عالم بتو کیست در اینخانه که خیل تو نیست کیست برین خوان که طفیل تو نیست از تو صلای کرم آدم
نسبت مهمانی بیست آمده در حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و بر داشتیم ایشان را در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آن است
که ظهور دادیم از نعوت و صفات و بحر آنچه مستور است از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجسام بود و بحر عالم ارواح و بر داشتیم ایشان را
در هر دو ترکیب ایشان است از هر دو روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات بآنکه ایشان را بعیوب
ایشان مبرا ساختیم و مستعد مجلس ملایکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث و رد و در از است اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند که رسل
بنی آدم فاضل تر اند از رسل ملایکه و رسل ملایکه افضل اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم بهتر اند از اولیای ملایکه و صلحای مومنان را فضل است
بر عوام ملایکه و خواص ملایکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مومنان اند چه کفار ابعض ومن یهن الله فما له
من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بدان است که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه
کافر و مومن را بتکریم عام ارزانی داشته امت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را بتکریم خاص اختصاص داد و از آنجمله مرتبه اختصاص رضا است که
رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم ویحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جاه انسان
است که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همو است و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات شیخ توان فرمود مثنوی
آمد آئینه جمله کون ولی هیچ آئینه نکرده جلی بنمود در و بوجه کمال صورت ذو الجلال والافضال زانکه بود این تفرق عددی مانع از
جامع احدی گشت آدم جلای این مرآت شد عیان ذات و جمله صفات مظهری گشت کلی و جامع سر ذات و صفات از و لامع شد
تفاصیل کون را مجمل بر مثال تعین اول بوی این دایره مکمل شد آخر این نقطه عین اول شد یوم ندعوا یاد کن روزی که بخوانیم کل
اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم بر پیشوائی ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث شده بود چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا کتابی که بر ایشان
منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی و یا شافعی یا بدین
و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوس و گفته اند امام جمع ام است و خلق را بمادران باز خوانند جهت کرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین رض
یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان
و سنت پیغمبر ایشان و قولی آنست که تعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال باشد پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب

فمن اوتی پس هر کرا داده شود کتابه بیمینه نوشته عمل او بدست راست او فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نه مثل بعد از توبیخ چه دران نامه عملهای نیکوی بینند و لا یظلمون و ستم کرده نشوند در مزد خود فتیلا بقدر فتیله که میان الاصبعین است یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بقدر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند و من کان و هر که هست فی هذه درین دنیا اعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند فهو فی الآخرة پس او در آخرت اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد و اضل سبیلا و گمراه تر از نابینا بر جهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال حضرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان می آریم بتو تا وقتیکه یکسال ما را بر بت پرستی بگذاری و زمین طائف را که آرامگاه ما است چون حرم مکه محترم حرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای چنین مرا فرموده است آیت آمد و ان کادوا و بدرستیکه خواستند ثقیف لیفتنونک آنکه بگردانند ترا عن الذی اوحینا الیک از آنچه وحی کرده ایم بتو لتفتری تا افترا کنی و بربندی علینا غیره بر ما غیر آنچه وحی کرده ایم یعنی بگو که خدا مرا فرموده و اذا لاتخذوک و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خلیلا دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت علیه الصلوة والسلام گفتند که نگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت علیه السلام را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من بر این کار نیم این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ترا اثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت خود لقد کدت ترکن بدرستی که نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی آن آرزوی ایشان شیئا قلیلا میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست لکن معنی آیت که نزد قصد و میل بودی اگر ما ترا ثابت نگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این اصح است … پس میل مطلق نبوده و در تبیان گوید که آنحضرت علیه الصلوة والسلام معصوم بود اما برای تخویف امت است تا بسخن مشرکان میل نکنند در آیت آمد که اذا لاذقناک آنگاه که میل کردی تو هر آینه می چشانیدیم ترا ضعف الحیوة عذاب زندگی یعنی در دنیا و ضعف الممات و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثم لا تجد لک پس نیابی تو برای خود علینا نصیرا بر دفع عذاب ما یاری که بسبب او از ان باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بیت الهی بر ره خود دار ما را ذی با نفس ما وامگذار ما را آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت علیه الصلوة والسلام مشاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در دشمنی جدی افراط نمایند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بالضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که و ان کادوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لیستفزونک تا از جا برانند بدشمنی من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون کنند از ان و اذا لا یلبثون و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خلافک پس از رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی اندک که آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت علیه الصلوة والسلام در مدینه حسد آمد گفتند ای ابا القاسم مقام انبیای پیشین علیهم الصلوة والسلام زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضرت علیه الصلوة والسلام عزم سفر شام مصمم فرموده بود آیت فرود آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت علیه الصلوة والسلام فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی بر آمد که یهود بقتل و جلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول مکی پس … سنة من قد ارسلنا سنت نهادیم برای آنها که فرستاده ایم قبلک پیش از تو من رسلنا از رسولان ما و آن سنت هلاک امتانی است که تکذیب پیغمبران علیهم الصلوة والسلام کنند و لا تجد و نیابی تو لسنتنا تحویلا مر سنت ما را تغییری و تبدیلی اقم الصلوة بپای دار نماز لدلوک الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن و قرآن الفجر و بپای دار نماز بامداد و نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در وی فرض است ان قرآن الفجر بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا هست حاضر شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار … او را مشاهده میکنند و در حشر دیوان اعمال لیل ثبت مینمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند و من اللیل و بعضی از شب فتهجد به پس بیدار شو با قرآن یعنی نماز نافلة لک زیادتی مر ترا بر صلوة مفروضه بفضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص عسی ان یبعثک ربک شاید و البته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مقاما محمودا در مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم در وی ستوده باشد ستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را در ان مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و عبد الله بن … آورده

که حق سبحانه در روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق رضی نقل میکند که حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدا و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث این است که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و حدیث همان معنی میگوید که عندیت را در آن آیت که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد و ملکا اکنون بر همان صفت است که پیش از آفرینش عرش بوده چه از ازل ابد قائم بذات خود است پس نشاندن مصطفی علیه الصلوة بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسان است و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت علیه الصلوة والسلام است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامی است غیر عرش که پیغمبر علیه الصلوة والسلام ابد گرامی کنند و قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت علیه الصلوة والسلام دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه الصلوة والسلام و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند بیت فی یمین لوای و لمن آدم و من سواه آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقام است مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص مقامات آن خاتمه حضرت محمد علیه الصلوة والسلام است و باب شفاعت در این مقام گشاده می شود و در بحر الحقایق فرموده که مقام محمود الله است که قیام حضرت علیه الصلوة والسلام بحق نه بنفس خود و بسان اشارت مقام محمود است شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمد و مقامت محمود و قل رب و بگو ای پروردگار من ادخلنی در آر مرا مدخل صدق در آوردنی پسندیده و بی ندامت و اخرجنی و بیرون آر مرا مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از وی بسوی حنین یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر در نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت و اجعل لی من لدنک و بده مرا از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده و قوتی غالب … و قل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و زهق الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآن است و باطل شیطان هر جا که قرآن ظاهر شود شیطان مختفی گردد و مصرع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ان الباطل بدرستیکه باطل کان زهوقا هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجب است عز شانه که ازلی و ابدی است و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون شعشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم همه هر چه هستند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند چو سلطان عزت علم برکشد جهان سر بجیب عدم در کشد و ننزل و فرو میفرستیم من القرآن از قرآن ما هو شفاء آنچه او شفا است از مرضها چون فاتحه و آیات شفا یا شفا است مر بیماریهای جهل و شبهه را و اصح آن است که من بیانی دارد یعنی همه قرآن شفا است از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة و بخشایشی است للمؤمنین مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند و لا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمکاران را الا خسارا مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب کنند و بدو منکر شوند و اذا انعمنا و چون انعام کنیم علی الانسان بر آدمی بصحت و توانگری اعرض روی بگرداند از یاد ما … از ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و نأی بجانبه و بعید خود دور شود … تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بر طرف رود و اذا مسه الشر و چون برسد بدو سختی و فقر و مرض کان یؤسا باشد نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل … و واثق نباشد بکرم ما … اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت امید فرج صبر نماید قل کل بگو که هر کس یعمل عمل میکند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلال یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یأس وارد و مؤمن در سرا سپاسداری و در ضرا شکیبائی ورزد و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا نیت یا دین یا مقدار همت و طاقت و معنی همه راجع است بر آنکه بیت هر کسی آن کند کز و بسزد … از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت امیدوار تر است فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفت … و از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی شاید و از خدای عفو و عطا آید و آنچه از کریمی … بیت از من گنه آید و من آنم … و ز تو کرم آید و تو آنی فربکم اعلم پس پروردگار شما داناتر است بمن هو اهدی سبیلا … ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال بازگفتند یهود متعجب شده گفتند … که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و از صفحات شما بجا احوال آن نبی آخر الزمان می توان کرد شما بجهت آزمایش او بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه را جواب دهد یا هیچکدام را جواب نه دهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح … بپرسید ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت علیه الصلوة والسلام سوال نموده آن دو سوال را جواب آمد و در قصه روح این آیت نازل شد که و یسئلونک می پرسند ترا عن الروح از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده هست قل الروح من امر ربی بگو ای محمد که روح از امر پروردگار من است یعنی … که بامر کن کائن شده بی ماده و او از جمله است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه و تعالی کسی بدو دانا نیست و ما اوتیتم و داده نشده اید من العلم

[illegible] إِلَّا قَلِيلًا [illegible]

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي [illegible] أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ [illegible] ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا [illegible] إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ [illegible] إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا [illegible] قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ [illegible] عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ [illegible] لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ [illegible] وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا [illegible]

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ [illegible] فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا [illegible] وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا [illegible] أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا [illegible] أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ [illegible] عَلَيْنَا كِسَفًا [illegible] أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا [illegible] أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ [illegible] وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ [illegible] قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي [illegible] هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا [illegible]

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ [illegible] أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى [illegible] إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا [illegible] قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ [illegible] لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا [illegible] قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ [illegible]

[illegible] إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا [illegible] وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ [illegible] وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ [illegible] وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ [illegible] عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا [illegible] مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ [illegible] كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا [illegible] ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا [illegible] وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا [illegible]

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ [illegible] قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ [illegible] وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ [illegible] فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا [illegible] قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي [illegible] إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ [illegible] خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ [illegible] وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا [illegible]

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ [illegible] فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ [illegible] فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا [illegible] قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ [illegible] مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ [illegible] إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ [illegible] وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا [illegible] فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ [illegible] فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا [illegible] وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ [illegible] فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ [illegible] جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا [illegible] وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ [illegible]

[illegible]

هو

جلد ثانی تفسیر قرآن مجید که مسمی موآهب

علیه معروف به تفسیر حسینی تصنیف کمال الدین حسین واعظ

هروی بامر امیر نظام الدین علیشیر آغاز تصنیف در سنه ۸۹۷

هجری یافت واختتام در سنه ۹۰۲ هجری بعهد سلطان حسین میرزا

انجام پذیرفت ورحلت مصنف در سنه ۹۱۰ هجری در هرات

واقع شد

[illegible]

سورة الکهف مکیة وهی مائة وعشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ثنا و ستایش مر خدایرا اَلَّذِیْٓ اَنْزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلٰی عَبْدِهِ بر بندهٔ خود یعنی محمد علیه الصلوة و السلام اَلْکِتٰبَ قرآن را از بیت العزه
بتدریج نزول قرآن نعمتیست بزرگ و قرآن اعظم نعمتهای حق سبحانه است که بر بندگان ارزانی داشته وَلَمْ یَجْعَلْ لَّهٗ و ننهاد مر اورا عِوَجًا هیچ کژی در
لفظ و تفاوتی در معنی یا هیچ میل از حق بباطل و گردانید او را قَیِّمًا راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قائم بمصالح
عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه ننهاده است خود را میلی بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال لِّیُنْذِرَ تا بیم کند محمد علیه
و السلام یا قرآن مر کافران را بَاْسًا شَدِیْدًا عذابی سخت که مستاصل است یا عقوبت دوزخ مِّنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خدای که
معذب و است نه غیر او وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِیْنَ و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان را الَّذِیْنَ آنانکه یَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ میکنند کارهای پسندیده
اَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشان راست اَجْرًا حَسَنًا مزدی نکو یعنی پاداش پسندیده و تمام مّٰکِثِیْنَ در حالیکه مقیم باشند فِیْهِ در آن اجر اَبَدًا همیشه
بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آن است که خالص برای خدا بود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود وَّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ و بیم کند آنانرا
که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ گفتند فرا گرفت خدای تعالی وَلَدًا فرزندی و قائل آن یهود و نصاری و بنو ملیح مَا لَهُمْ بِهٖ نیست این گویندگان را
بدین سخن که میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بلکه از جهل میگویند وَّلَا لِاٰبَآئِهِمْ و نه پدران ایشان را
کَبُرَتْ کَلِمَةً بزرگ است از کلمه آن کلمه که از روی جرات تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ اَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان
این کلمه از طریق استعظام ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث اِنْ یَّقُوْلُوْنَ نمی گویند اِلَّا کَذِبًا مگر
دروغی بزرگ دروغی است که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا برود و تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ
الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از استماع این کلمات غمناک شده و
از ایمان ایشان ناامید گشته بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّكَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَّفْسَكَ کشنده و هلاک کننده
عَلٰٓی اٰثَارِهِمْ بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل راه مده اِنْ لَّمْ یُؤْمِنُوْا اگر ایمان نیاورند
بِهٰذَا الْحَدِیْثِ باین سخن یعنی قرآن و در پی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک ساز اَسَفًا از روی اندوه و با جزع یا حسرت یا غضب اِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما
گردانیده ایم مَا عَلَی الْاَرْضِ آن چیز را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات زِیْنَةً لَّهَا آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما معنی من است

مراد انبیا اند علیهم السلام یا علما یا حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین بر رجال الله است از روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته
است و روی زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری و گفته اند مراد از علی الارض شهوات محرمات است که زینت
فرموده که ما آن را آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم با خلایق تا ظاهر گردد که اَیُّهُمْ کدام از ایشان
اَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند وَاِنَّا لَجٰعِلُوْنَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَیْهَا آن چیزها که بر روی
زمین است از کوه و درخت و بنا صَعِیْدًا جُرُزًا زمینی هامون بی گیاه یعنی بر آخر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بر آن منهید و در بند
آن مباشید ازوی و رنقیه منوید مثنوی جهان از رنگ و بو ساز و سبرت ٭ ولی نزدیک ارباب بصیرت ٭ ز رنگش و ز بوی اعتبار نیست ٭ نه بوی و نه رنگ
مدا است ٭ آورده اند که چون یهود قریش را گفته سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام بپرسید یکی از سه گفتند که قصهٔ جوانان
پس عجیب است عجب از روی که جواب آن نوانند داد حق سبحانه آیت فرستاد اَمْ حَسِبْتَ آیا پنداشتی چنان است که میگویند که آیا می پنداری تو اَنَّ اَصْحٰبَ
الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ آنکه اصحاب کهف و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند کَانُوْا بودند مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا از آیات قدرت ما چیزی شگفت
یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاری است در جبل و اقم واقع در کوه
بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریهٔ ایشان است یا وادی که کوه بناخلوس در آنجا است و گفته اند لوحی بود از جنس
یا حجری که اسمای اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرجوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوه از خوف باران پناه
برده بودند و سنگی بر در غار فرود آمده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیق مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه
نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب الکهف اقوال مختلفه بسیار است و در این ترجمه آنچه اشهر و اصح است
مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و انجا بتخانه برای بتان که معبودان او بود ساخته اهل شهر را بعبادت
بر منقش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده خداپرست از بزرگزادگان شهر گوشه گرفته بدعا و مناجات
مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده و با احضار ایشان امر کرده
بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده و مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس نظر نمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت
شما جوانانید و خرد سال شما را دو سه روز مهلت دادیم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول من است یا نه در آن ایام از آن شهر متوجه
دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری مال بجهت
زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و دین ایشان در آمده و در مرافقت موافقت نمود و سگ شبان در
عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشده و خدای او را بسخن آورده و با زبان فصیح گفت ای من مترسید که من دوستان خدای را دوست دارم
شما و خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من در این کوه غاری میدانم که بدو پناه توان گرفت باتفاق روی بغار نهاده
و دقیانوس از رفتن ایشان بغار در وجه خبر میدهد اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند اِلَی الْکَهْفِ بغار حرم فَقَالُوْا
پس گفتند رَبَّنَآ اٰتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَّدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا ایمن از عدو وَّهَیِّئْ لَنَا و مهیا ساز
برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما که مفارقت کفار است رَشَدًا راه راستی و نیکوئی و صواب فَضَرَبْنَا عَلٰٓی اٰذَانِهِمْ پس حجاب زدیم ما بر گوشهای ایشان حجابی
از سخن شنودن یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِی الْکَهْفِ در غار سِنِیْنَ عَدَدًا سالهای صاحب عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنٰهُمْ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم
ایشان را لِنَعْلَمَ تا ببینیم یعنی علم ازلی و ثابت ایم یعنی تا بدانند بندگان ما که درین معنی اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام از دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مومنان و کافران
یا متقدمین و متاخرین و بر هر تقدیر معلوم کرده که کدام از ایشان اَحْصٰی شمار نگاه دارنده و تر است لِمَا لَبِثُوْٓا اَمَدًا مر اندازه مدتی که درنگ کرده
ایشان در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه اند و شماری که درست است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَیْكَ
بر تو که محمدی نَبَاَهُمْ خبر ایشان را بِالْحَقِّ براستی اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ بدرستی که ایشان جوانان بوده اند که از روی صدق اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند
بپروردگار خویش وَزِدْنٰهُمْ هُدًی و بیفزودیم ایشان را هدایت راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَّرَبَطْنَا و بستیم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی
استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ازالی داشتیم و در سخن بر دقیانوس اِذْ قَامُوْا چون ایستاده بودند پیش روی او

ایشان از پرستش بت دعوت کرد فقالوا پس گفتند رَبُّنَا پروردگار ما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها است لَنْ نَدْعُوَا هرگز نخوانیم
و نپرستیم مِنْ دُونِهِ بجز وی إِلٰهًا معبودی لَقَدْ قُلْنَا هرآینه گفته باشیم إِذًا آن هنگام که دیگری را بپرستیم شَطَطًا سخن دور از حق و دروغ هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا این گروه
که ایشان مااند قوم ما یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس مِنْ دُونِهِ بجز خدای بحق آلِهَةً خدایان دیگر لَوْلَا
يَأْتُونَ چرا نمی آرند کافران عَلَيْهِمْ بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بِسُلْطٰنٍ بَيِّنٍ بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس و غیره
قتل مردمان می کنند بسبب بت پرستی نکنند بی حجت و برهان فَمَنْ أَظْلَمُ پس نیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرىٰ از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا
بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قیل این گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داده بود ایشان فرار کردند و تملیخا مهتر ایشان
بود در اثنای طریق با ایشان گفت وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُونَ و از آنچه می پرستند
إِلَّا اللّٰهَ مگر خدای تعالی را ایشان خدا را معبود می دانستند و بتان را در عبادت شریک می ساختند تملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان
برکرانه شدید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید يَنْشُرْ لَكُمْ بگستراند برای شما رَبُّكُمْ پروردگار شما و کار شما و بسیار سازد در کار
شما مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود و روزی وَيُهَيِّئْ لَكُمْ و آسان سازد برای شما مِنْ أَمْرِكُمْ از کار شما مِرْفَقًا آن چیزی که بدان نفع گیرید و در روضه
آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را در غار درآورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب برایشان گماشت همه بخسپیدند
دقیانوس بعد از دو سه روزی به افسوس باز آمد و از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را احضار و ایشان را تکلیف نمود
اقتضای ملک مبلغی اموال برده و بدین کوه مخفی شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غار بخفته [illegible] یافت بنداشت که بیدار اند
فرمود که در غار بسنگ برآرند تا همه در آنجا بمیرند پس در غار را استوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ
نقش نموده در دیوار غار وضع کردند تا مبادا که شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه [illegible] بود و گاهی
آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او میتافت و عفونت از ایشان تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و درون غار نمی تافت تا الوان جامها و
ابدان ایشان متغیر و [illegible] ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه می فرماید که وَتَرَى الشَّمْسَ و می بینی تو ای بیننده آفتاب را إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزٰوَرُ
میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَإِذَا غَرَبَتْ و چون غروب کند
تَقْرِضُهُمْ میبرد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ نگرنده وَهُمْ و ایشان فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن که نسیم
روح هوا بدیشان می رسد و از نعش غار ایشان ذٰلِكَ مِنْ آيٰتِ اللّٰهِ این خبر ایشان از دلایل قدرت خدای است مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ هر کرا خدای تعالی
راه نماید به توفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ يُضْلِلْ هر کرا فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا
هر گروه دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و بپنداری تو ایشان را أَيْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند
و در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان درنگری بینی که جلوه گرانند در میدان اعمال و چون بسرائر ایشان درنگری
بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مست و بظاهر هوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار بیت ظاهری با این و آن در ساخته
باطنی از جمله وا پرداخته ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین اجساد ایشان را
نخورد و گویند در هر سالی در روز عاشورا میگردانند و بس بهر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالى وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را
یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشان را ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بٰسِطٌ گسترانده است
ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيدِ بدرگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سگ سرخ
بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهباء و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است
که هر که در شب نوزدی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از گزدم بوی ضرر نرسد و هر که این کلمات را وَكَلْبُهُمْ بٰسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ
نوشته با خود دارد از سگ مضرت نبیند لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان
فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترسی و بیمی یعنی دل تو از ترس ایشان پر سازند مراد آن است که کسی را
طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موحش اند

صورت این حال آنست که گذشت بحضرت پیغمبر علیه السلام و مراد [illegible] القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرد و باز گشت و بدار الملک باز آمد
اندک زمانی با اهل [illegible] حیات [illegible] و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت بیت [illegible] زمانه [illegible]
گردون [illegible] شده و بعد از آن چند مالک دیگر آن ممالک را تصرف کردند تا نوبت ملک صالح بندروس رسید و گویند بندروس و او مردی مومن خدای ترس
بود اکثر اهل زمان در امر حشر شبهه افتاد و هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد پدید آرد اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد
چنانچه گفت وَكَذٰلِكَ و همچنان که ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنٰهُمْ برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار گردانیدیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیری یافته
بود و نه جامهای ایشان کهنه شده و گسسته ایشان را نوم داده بودیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر حال خود را
تا شناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که [illegible] همه اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کرده اید
درین غار مقصود آن بود که مدت لبث دانسته شود [illegible] و در اقتضا که ایشان بامداد بغار درآمده بودند و چون [illegible] آفتاب را بوقت چاشت
دیده بودند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم يَوْمًا روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روزی اگر درین روز
خفته باشیم پس چون [illegible] ناخنهای خود دراز شده و مویهای سرها دراز شده یافتند قَالُوا گفتند بعضی از ایشان بعضی را [illegible] رَبُّكُمْ پروردگار
شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از میان شما بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى
الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که بنگرد [illegible] أَيُّهَا که کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه تر است طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس
حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند [illegible] فَلْيَأْتِكُمْ
بِرِزْقٍ مِنْهُ پس بیارد شما را خوردنی از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نگرداند
بِكُمْ أَحَدًا بشما هیچکس را از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهل این مدینه که اکثر اتباع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند یا غالب گردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ
بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا بازگردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خویش وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید آن وقت هرگز
بدان دین در آیید و روی نجات نبینید [illegible] در عذاب باشید تملیخا که اکمل و عاقل ایشان بود [illegible] قبول فرمود و روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید
اوضاع آن را متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را دیگرگون دید [illegible] آخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی که
همراه داشت بوی داد و عوض آن [illegible] خباز [illegible] منقش بنام دقیانوس خیال بست که این مرد گنجی یافته [illegible]
الحاصل این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و تملیخا را طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی زر [illegible] تملیخا گفت من گنجی نیافته ام و دیروز این درم را از خانه
پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از اهل شهر ندانست و [illegible] تکذیب نمودند و از غایت حیرت گفت [illegible]
دقیانوس [illegible] گفتند دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است [illegible]
شما [illegible] ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی [illegible] القصه [illegible] نزد ملک بردند
حال تقریر کرد و ملک با جمعی [illegible] و اشراف بلد روی بغار آوردند تملیخا بغار درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک برسید و آن لوح که بر در غار
بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمد [illegible] بر ایشان سلام
کرد جواب دادند و حق سبحانه تعالی از این حال اخبار فرمود وَكَذٰلِكَ و همچنان که ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم شهریان و قوم
را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ آنکه وعده الله [illegible] ببعث و حشر حَقٌّ راست و درست است چه خواب و بیداری ایشان بموت
و بعث [illegible] وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در [illegible] و حق تعالی اطلاع داد بر ایشان
إِذْ يَتَنٰزَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ [illegible] بعضی میگفتند حشر ارواح مجرده را خواهد بود و [illegible]
بجسم و روح و جسد [illegible] ظاهر شد که روح و جسد [illegible] مبعوث [illegible] توفی نفس ایشان کرده سیصد و نه سال [illegible] ابدان ایشان
از تحلل و تغیر نگاه داشت و پس [illegible] ارواح کند [illegible] قادر است بر توفیه نفوس همه مردمان و امساک اجزای ابدان ایشان [illegible] فرستادن ارواح بآن
بیت پیش قدرت کارها دشوار نیست عجزها قدرت حق را کار نیست آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح
ایشان مقبوض شده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام

بزنی مؤمنان و کافران مثلی و آن مثل که مست رَجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مؤمن بود و دیگری فطروس یا قطروس و او کافر
بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجه خیر صرف کرد
حق سبحانه تعالی از مآل و حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم مر یکی را از ایشان یعنی فطروس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای
انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف گردانیدیم ما آنها را بنخلها یعنی درختان خرما گرد آن در آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا و پیدا کردیم میان آن دو باغ کشت زاری
تا آن وضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادی میوه‌ها و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی
کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی را یعنی اغلب آن است که میوه در سالی بتمام آید و سالی ناقص و همیشه میوه آن باغ بتمام آمدی وَفَجَّرْنَا و روان
کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب ایشان از آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ و بود مر کافر را ثَمَرٌ یعنی میوه و خرما یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر
داشت و اختصاص آنها بذکر جهت غالبیت بوده و آورده‌اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نمود و ازو معونت توقع مساعدتی کرد فطروس گفت زر من و تو
برابر بوده من بآن باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مال الهی باغ دنیا خریدی و من باغ
بهشت خریدم تو سرای در دنیا ساختی و من جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان
نمودم فطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ پس گفت فطروس لِصَاحِبِهِ
مر یار خود یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این بگفت و آن جواب میداد گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا من بیشترم از تو
از جهت مال دنیا وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و بباغ خود در آمد وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان نمی‌برم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود و بسر آید
و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا این بوستان من هرگز یا نظر من بشکل اعجاب بسیری گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً و گمان نمی‌برم قیامت را آینده وَلَئِنْ
رُدِدْتُ و اگر بازگردانیده شوم بر تقدیر قول تو إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا بحشر برند لَأَجِدَنَّ هر آینه بیابم که خَيْرًا مِنْهَا بهتر از این بوستانها
مُنْقَلَبًا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آن است که فردا بهشت بمن دهند چنانکه امروز این باغ بمن داده اند قَالَ لَهُ گفت مر فطروس را صَاحِبُهُ
یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکس که بیافرید ترا
مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که ماده تو بیک است یعنی پدر ترا که اصل تو است از خاک و ماده تو نطفه است ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس
راست کرد مردی رسیده و درست اندام لَٰكِنَّا لکن من میگویم هُوَ اللَّهُ اوست خداوند رَبِّي پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ
و انباز نمیکنم بِرَبِّي أَحَدًا بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتی که آنچه
خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست
هیچکس را قدرتی مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر آن میسر شده بجود کاری لطف حضرت باری است إِنْ
تَرَنِ أَنَا اگر می بینی مرا أَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَوَلَدًا از جهت مال و فرزند فَعَسَىٰ رَبِّي پس شاید پروردگار من أَنْ يُؤْتِيَنِ آنکه بدهد مرا
خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستد عَلَيْهَا بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسْبَانًا صاعقه
یعنی عذاب سخت مِنَ السَّمَاءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيدًا زمین هامون زَلَقًا لغزنده که پای بر و بلغزد أَوْ يُصْبِحَ یا گردد
مَاؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ پس نتوانی تو که مر آن آب بر زمین فرو رفته را طَلَبًا جستن یعنی طلب آن سود ند
بود پس یافتن و باز بجوی آوردن خود چگونه توانی بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب هلاک و استیصال بران باغ
فرستاد وَأُحِيطَ و فرا گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت هر بنا در آن باغ ساخته بود
فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد فطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و
متحسر و متلهف میبود عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ بر آن چیزی که خرج کرده بود فِيهَا در عمارت آن وَهِيَ و حال آنکه بناهای آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا
بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شده و جدار آن بروی افتاده یا جهت که ... بود ... بر روی فرود آمده بر هر تقدیر چون فطروس
مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَيَقُولُ و میگفت يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من لَمْ أُشْرِكْ انباز نمی‌گرفتم و شریک نمی‌ساختم

أَحَدًا بپروردگار خود و بکرم او بوستان من بسبب شرک من خراب نمی‌شد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ و نبود مر او را فِئَةٌ گروهی يَنْصُرُونَهُ که یاری دهند در دفع عذاب
از باغ او مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای که او بران قادر بود و او نصرت کرد وَمَا كَانَ و نبود فطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای
هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا الْوَلَايَةُ نصرت دادن و یاری کردن لِلَّهِ مر خدای راست و بس الْحَقِّ خدایراست که وی
درست کار هُوَ خَيْرٌ او بهتر است ثَوَابًا از جهت پاداش مر آنانرا که بدو امید وار تر بود وَخَيْرٌ عُقْبًا و بهتر است از جهت عاقبت مر بنده ترسکاررا یعنی
عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات فرموده مثل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مؤمن و جنتین با هواء و دنیا که مشتمل اند بر اعناب
شهوات و نخیل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در باقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است وَاضْرِبْ لَهُمْ
و بیان کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان در جهان كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مانند آبی که فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ
از سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ پس آمیخت بِهِ بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید
و زمین سبز و تازه و خرم شد فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هَشِيمًا خشک گشته و در هم شکسته بنابر کمال خشکی و شکستگی
تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراکنده میکرد آنرا بادها و از زمین بر میکنند و بهر طرف میبرند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از انشاء و افنا مُقْتَدِرًا
توانا تشبیه کردند زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد و وقت آن در آید که ازو نفع گیرند ناگاه آب ازو منقطع گردد و خشک و بیفائده
بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوش بر آید همین که نامه عمر او از عنوان بپایان رسد مقتضای اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد
و خرمنهای آنرا زود برباد فنا برود بیت بباغ عمر بسی دلفریب رنگین است : ولی چه سود که دارو خزان مرگ از پی است آورده اند که رؤسای عرب
بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند و پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بآنکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند حق تعالی فرمود که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران
زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه معاد چه باندک زمانی عرضه تلف و هدف زوال خواهند شد وَالْبَاقِيَاتُ
الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ
أَمَلًا و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال بهر چه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه
است و گویند کلمات خمسه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله
و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات
که بحکم من ستر من النار سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری رحمه الله فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله
بود تا نتیجه آن ابد الابد بقا ... و رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل آن است که رؤیت عمل از تو منقطع شود یعنی عمل از خود نه بینی و ملاحظه
وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که بر انیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و به بینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر
کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان یکی را
حشر نا کرده وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ بر حساب آفریدگار تو صَفًّا ایستاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید شما بما
و تنهایی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ چنانچه آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید
أَلَّنْ نَجْعَلَ آنکه نسازیم لَكُمْ برای شما مَوْعِدًا وقتی که برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث
وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشته‌های اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس به بینی گناهکاران را
مُشْفِقِينَ ترسان و اعراض کنندگان مِمَّا فِيهِ از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بر آن مطلع گردند خوف
ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ و گویند يَا وَيْلَتَنَا ای وای بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً گناهان خرد و بزرگ را إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا و یابند
آنچه کرده‌اند حَاضِرًا در پیش آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَدًا بر کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آنرا که گفتیم
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود من الجن یعنی
قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در

همین آیت اولاد و ذریت اثبات میکند و ملایکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آن است که میگوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار
خود یعنی عاصی شد بجهت آنکه در ماده جنی بوده افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطان را وذریته و فرزندان او را اولیاء دوستان
من دونی بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان بری ایشان میکنید و در من عاصی میشوید وهم و حال آنکه ابلیس و ذریت او لکم مر شما را عدو دشمنانند
بئس للظالمین بدلا بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریت او بدلی از خداوند گویند ذریت بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بوده و اکثر بر آنند
که او را ذریت هست و در تبیان آورده که چون حق تعالی ابلیس را بر انداز بپهلوی چپ و زوجه او که آوه نام دارد بیافرید و او بشمار رگهای بیابان فرزندان داد از
اولاد او یکی مرواست که گفت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و لهان است و در عین المعانی آورده لاقیس موسوس طهارت است و لهان موسوس صلوة و بعضی
بر عکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زنا است و مسوط صاحب
اخبار کاذب است و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدخل و کل علما است و ایشان را بر اهوای مختلفه میدارد و بعضی گفته
که شبریه از اولاد او است و او صاحب مصائب است که جزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن و واثبورا گفتن بفرماید ما اشهدتهم
حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددکاری طلبم ولا خلق انفسهم
و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آن را و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین
حاضر نبودند تا غیب آن را دانند و از آفرینش نفسهای خویش بی خبر اند پس چگونه ایشان را در عبادت من انباز میگیرند وما کنت و نیستم من متخذ المضلین
فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریت وی اند عضدا یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی انبازم از یار و مددکار ویوم یقول و یاد کن آن روز را
که گوید خدای با وابستگان از مردم مشرکان که برای شفاعت خود یا جهت دفع عذاب از خود نادوا شرکائی الذین زعمتم بخوانید باواز بلند شریکان
مرا آنانرا که گمان بردید که ایشان انبازان منند اضافت شرکا بی بر غرار ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع بر مشار بود فدعوهم پس بخوانند کافران بتان را و استغاثه
کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد ایشان نرسند وجعلنا بینهم و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان موبقا جای هلاکی
یعنی وادی از وادیهای جهنم پیدا کنیم میان ایشان که مهلک عظیم باشد و همه ایشان را در آن معذب سازیم و از عبدالله بن عمر رضی الله عنه منقول است که وی وادی
است عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ماسوای ایشان ورای المجرمون و ببینند مشرکان النار آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه
فظنوا انهم پس یقین دانند که ایشان مواقعوها در افتادنی اند در آن ولم یجدوا و نیابند عنها از آن آتش مصرفا مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاه
بجهت آنکه از همه جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان ولقد صرفنا و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فی هذا القرآن در این قرآن للناس
برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود و حکم بالغه
فرود نظم حق تعالی بمحض فضل عظیم. در کتاب کریم و حکم قدیم. آنچه مرحله را بکار آید. گفته است آنچنان که می باید. وکان الانسان و هست آدمی اکثر
شیء بیشتر از هر چیز که خدا آفریده است جدلا جدل کننده از روی خصومت باطل یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده تر است و خصومت و کار
حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال مینمود و یا ابی بن خلف در امر بعث و حشر خصومت میکرد وما منع الناس
و منع نکرد مردم را و باز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است و قرآن
ویستغفروا ربهم و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی الا ان تأتیهم مگر
آنکه بیاید بدیشان سنة الاولین سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان او یأتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب قبلا روی بروی
یعنی مستاصل کرده شوند در روز بدر وما نرسل المرسلین و نفرستادیم فرستادگان را الا مبشرین مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بثواب و
منذرین و بیم کنندگان مر نگرویدگان را ویجادل الذین کفروا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات
و در اخفی میکنند آن جماعت لیدحضوا تا زایل گردانند بسبب جدال باطل خود به الحق بآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمدی صم واتخذوا آیاتی
و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وما انذروا و آن چیز را که بیم کرده شدند بدان یعنی قرآن و مواعید اخروی را فرا گرفتند
هزوا افسوس کرده شده بآن ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بایات ربه بآیتهای پروردگار او که قرآن است فاعرض
عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند ونسی و فراموش کند ما قدمت یداه عاقبت آن عملها که آن پیش فرستاده است بدو دست یعنی فراموش کرده

از کفر و معاصی خود انکار نمیکند و عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما نهاده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند آن را
وفی آذانهم و در گوشهای ایشان افکنده ایم وقرا گرانی تا نشنوند آن را چنانچه حق شنیدنست وان تدعهم و اگر دعوت کنی ایشان را الی الهدی بجهت
هدایت یعنی ایمان و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند ابدا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان
ایشان متعلق بوده وربک الغفور و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشایش لو یؤاخذهم اگر بگیرد و عقاب کند ایشان را
بما کسبوا بانچه میکنند از گناهان که شرک است و تکذیب پیغامبر و قرآن لعجل هر آینه شتاب کند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم
بلکه مر ایشان راست موعد وعده و هنگام وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا نیابند من دونه بجز خدای
موئلا پناهی و گریزگاهی وتلک القری و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آن را
لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب پیغامبر و مجادله و معاصی وجعلنا و مقرر گردانیدیم لمهلکهم برای هلاکی ایشان موعدا وقتی معلوم
که چون برسد از آن در نگذرد پس باید که از آفرینش عبرت گیرند و از شرک و نافرمانی توبه کنند السعید من وعظ بغیره و الطاف شکر الله سعیه در ترجمه
این کلام سعادت اعلام فرموده قطعه نیک بخت آنکسی بود که دلش. آنچه شرط است پند بپذیرد. دیگران را چو پند داده شود. او از آن پند بهره بر گیرد. آورده اند
که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه بخواند که فغان از مستمعان بر آمد و همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق آن
متحیر شدند یکی از علمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی ع فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش
این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده است که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود
تا نزد وی و با خود ماهی بریان همراه ببر که او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی ع تهیه فرموده روی براه آورد واذ قال موسی و یاد کن ای محمد چون گفت
موسی ع لفتیه مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف را که بطلب خضر ع لا ابرح همیشه خواهم رفت حتی ابلغ تا برسم مجمع البحرین
بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند کان الخضر فی ایام افریدون وکان علی مقدمة ذی القرنین الاکبر وبقی الی ایام موسی و گویند
آن موضع از افریقیه است و در اما المسیر طنجه مغرب آورده که در بند نوشیروان نیز گفته اند القصه موسی ع فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او او امضی حقبا
یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام من بر آید. یا تن رسد بجانان یا جان زتن
بر آید. ای یوشع تو با من موافقت مینمایی در طلب این بنده صالح یوشع ع فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا مغتنم میشمارم مصرع خوشست
چنین باشد. پس یوشع ع مهیا چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم الله ع روان شد فلما بلغا پس آن هنگام که رسیدند مجمع بینهما بجمعی
که میان دو دریا است آنجا که بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی ع بخواب رفت یوشع ع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی بریان
چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع ع متحیر گشت و موسی ع از خواب در آمده تفقد حال یوشع ع و ماهی ننموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل
نسیا حوتهما پس فراموش کردند ماهی خود را فاتخذ سبیله پس فرا گرفت ماهی راه خود را فی البحر در دریا سربا گذرگاه مثل سردابه که در آن توان رفت
هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی ع
لفتیه مر جوانمرد خود را یعنی یوشع ع را که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی چند بر آساییم لقد لقینا
هر آینه دیدیم من سفرنا هذا از این سفر که کردیم نصبا رنج و سختی چون یوشع ع سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قال گفت یوشع ع خبر داری
ارأیت اذ اوینا الی الصخرة چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فانی پس بدرستی که من نسیت الحوت فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو گویم وما
انسانیه و فراموش نکرد بر من ذکر او را الا الشیطان مگر شیطان که مرا مشغول ساخت ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا واتخذ سبیله و گرفت ماهی راه
خود را فی البحر در دریا عجبا راه عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا میشد و زمین در پایش خشک میگشت قال گفت موسی ع ذلک این قصه ماهی ما کنا
نبغ آنچه بودیم که مطلبیم بجهت آنکه حق سبحانه بمن وحی فرستاده که آنجا که ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که مطلبیم فارتدا پس باز گشتند علی آثارهما بر نشانهای قدم خود
قصصا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود و راهی دیدند گشاده و خشک بدان در آمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا
بنده را از بندگان ما که خضر است آتیناه دادیم او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقول اکثر و پیغمبر داشته
با طول عمر بسبب آنکه به نبوت او قائل نیستند وعلمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آن را نداند الا بتعلیم ما

سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آن است که حاکم گردد بر خلق بموانع توفیق خداوند و گفته اند که علمی است که حاصل شود بی واسطه کتب و شیخ عرف
صاحب کشف الاسرار فرموده که دانستن این علم محقق است از یافتن سخن که بود در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان میگفتند
اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت مثنوی گلشنی کز نقل روید یکدمست * گلشنی کز عقل روید خرم است * گلشنی کز گل دمد گردد تباه
گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه * علم چون بر دل زند یاری شود * علم چون بر گل زند باری شود * آورده اند که چون بجای خضر علیه السلام رسید خضر او را دید تکیه کرده و جامه
خود را بسر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر علیه السلام جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت ذلک کیست گفت من موسی ام بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بصحبت دایم
وار تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کسی که گوید که پیغمبر صاحب شرعیتم او چگونه از کسی چیزی آموزد و گفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اعلم باشد از مرسل الیهم
و آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه بنا بر این تفصیل باشد تعلیم آن بنا بر امور نبوت نیست و بحکم انتم اعلم بامور دنیاکم بود این قول است قال له
موسی گفت موسی مر خضر علیه السلام را هل اتبعک آیا پیروی کنم مر ترا علی ان تعلمن بشرط آنکه بیاموزی مرا مما علمت از آنچه ترا آموخته اند رشدا علمی که سببی
بر رشد باشد یعنی صواب شمیم قال انک گفت خضر ای موسی بدرستی که تو لن تستطیع نمی توانی معی صبرا با من شکیبائی کردن را موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد
گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی
وکیف تصبر و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط بر آنچه احاطه نکرده به آن خبرا از روی دانش یعنی علم تو بر آن نرسیده باشد قال ستجدنی
گفت موسی علیه السلام زود باشد که بیابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه از تو بینم ولا اعصی و نافرمان بردار نباشم لک
امرا ترا در هیچ کاری قال گفت خضر ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تسئلنی پس مپرس از من عن شیء از چیزی که منکر باشد
و وجه صحت آن را ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن حتی احدث لک تا من نو سازم برای تو منه از آن چیز ذکرا یاد کرده یعنی بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول
فرمود و هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع علیه السلام بر عقب ایشان میرفت فانطلقا پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب
و دان شوند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند و بتعظیمی تمام در آن کشتی در آوردند حتی اذا رکبا فی السفینة تا چون نشستند در کشتی
و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها گفت موسی علیه السلام آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق
اهلها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا
امرا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل انک گفت خضر آیا نگفتم بدرستی که تو لن تستطیع نمی توانی معی صبرا با من صبر کردن قال
گفت موسی ام که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تؤاخذنی مواخذه مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کرده ام ولا ترهقنی و در رسان مرا من امری
از کار من عسرا دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدهی رسیدند در خارج
و به جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب و ظاهر شده نام او خوش بود یا جیسور و نام پدر او سلاس یا کمار دیا
و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر هم میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون دیدند پسر را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از
میان اقران طلبید و در پس دیواری برد فقتله پس بکشت او را بتیغ یا بخناق قال اقتلت گفت موسی علیه السلام آیا بکشتی نفسا زکیة نفسی پاک را
بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه کشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده

قال الم اقل لك انك

گفت خضر ای موسی آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی با من باخلهای من صبرا هیچ شکیبائی ورزیدن قال
گفت موسی ام ان سألتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعدها پس از این کرت فلا تصاحبنی پس
مصاحبت با من مکن قد بلغت بدرستی که رسیدی تو من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت
من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی را که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ
نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا پس در گذشتند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة بر اهل دهی که انطاکیه بود یا ابله بصره
یا جروان از ارمینیه یا برقه از روم یا بربر زمین و اهل آن ده چون شب شدی دروازه بستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر هم بران دیه رسیدند

خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه نگشود استطعما طعام طلب کردند اهلها از اهل دیه را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه ترسیدیم چون ما را در دیه
جای ندادند باری طعام جهت ما بفرستید فابوا پس سرباز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند
و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی آن دیه جدارا دیواری مایل شده بیک طرف یرید میخواست دیوار ان ینقض آنکه
بیفتد و در اراده انحطاط دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود به افتادن فاقامه پس خضر راست کرد آن را با آنکه اساس او بسنگ و گل استحکام داد قال
گفت موسی علیه السلام که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نفرستادند پس بچه جهه دیوار ایشان را عمارت کردی لو شئت لاتخذت اگر میخواستی
هر آینه فرا میگرفتی علیه بر تعمیر این دیوار اجرا مزدی قال هذا گفت خضر هم این است فراق بینی وبینک جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی
اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید سأنبئک زود باشد که آگاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع بمعنی آنچه نتوانستی
علیه صبرا بر آن شکیبائی نمودن از جهت ظاهر بر آن انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی پس بود لمساکین مر محتاجان را که ده برادر
بودند پنج بیمار و بر جای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کاری میکردند در دریا فاردت پس خواستم بحکم خدای ان
اعیبها آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک کنم وکان وراءهم و حال آنکه بود پیش روی ایشان ملک پادشاهی که او را جلندی گرکره گویند
یأخذ میگیرد کل سفینة هر کشتی درستی که می بیند غصبا بغصب یعنی از کشتیبانان بازمی ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند
و آن محتاجان بکلی محروم نگردند بیت گر خضر در بحر کشتی را شکست * صد درستی در شکست خضر هست * واما الغلام و اما پسر که کشته شد فکان ابواه
پس بودند پدر و مادر او مؤمنین گروندگان فخشینا پس دانستیم ما یا ترسیدیم ان یرهقهما آنکه در رساند بدیشان طغیانا و کفرا تا بی باکی
و کفران نعمت یعنی شاید که با کفر و طغیان و فسق او در سازند از روی مهربانی که والدین را با ولد هست و آن در ساختن موجب کفران و طغیان ایشان گردد
فاردنا پس خواستیم ما ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشان را ربهما پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر زکوة از روی طهارت و پاکیزگی
یعنی از آلایش گناه و شوب اخلاق ردیه و فرزندی باشد و اقرب رحما و نزدیکتر از جهت گشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشان را
دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر ببرید حلق * سر آن را در نیابد عام خلق * آنکه جان بخشد اگر بکشد
رواست * نایب است و دست او دست خداست * پس جدا و تنها که آن بازی بود * پس جزا بنها که معماری بود واما الجدار فکان واما دیوار که بسبب
هست لغلامین یتیمین برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فی المدینة در شهر مراد قریه مذکوره است وکان تحته و
در زیر دیوار کنز لهما گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی وکان ابوهما و بود پدر ایشان صالحا مردی شایسته
و نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرموده فاراد ربک پس خواست
پروردگار تو ان یبلغا آنکه برسند فرزندان اشدهما بقوت و کمال رشد خود ویستخرجا و بیرون آرند کنزهما گنج خود را رحمة من ربک بخشش
از پروردگار تو وما فعلته عن امری و نکردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که
گنجی بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آن است که لوحی بود از زر بر جد و بر او نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا
چگونه اندوهگین شود و شگفت میدارم از کسی که روزی داده است از حق چرا خود را در تعب افکند و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند عمر را چرا شادمان کند و
از شخصی که ایمان دارد بحساب روز قیامت برای چه غفلت ورزد و عجب است از آنکه دنیا را دید و تقلب او و احوال انقلاب ارباب او دید چرا دل در وی بندد
ولا اله الا الله محمد رسول الله ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا این است تاویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن آورده اند که موسی و خضر
یکدیگر را وداع کردند و هر یک بمنزل آوردند محققان را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق در بیان حقایق آن اطناب نموده
وافی و مجمل بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر یاد توان یافت ویسئلونک و میپرسند ترا مشرکان بر امتحان یهود عن
ذی القرنین از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذو القرنین گفتندی که کرانه شرق و غرب طواف کرده یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشت
یا تاج او دو شاخ داشته یا دو دست و رکاب حرب میفرمود یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته و جواب
سر و اشهر آن است که این اسکندر رومی است در نبوت او اختلاف کرده اند قل بگو ای محمد سأتلوا علیکم زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا از احوال او خبری
و بیانی انا مکنا بدرستی که ما ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم له مر او را بسبیلا فی الارض در زمین و آتیناه و عطا کردیم او را من کل شیء از هر چیزی

اند خلق بران محتاج بوده اند با آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدای با دواتیم و را از هر چیز که بخواهد سَبَبًا دست آویزی که بدان سبب او را الخبر میسر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانیده و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا بر و سوار شود و هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده عصر را مسخر ساخت و با ذوالکیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توان در رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا تَغْرُبُ یافت آن را که آفتاب برأی العین فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص حمیه میخواند یعنی چشمه آب که در لای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم سرخ موی تناور یعنی فربه با سبعت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی و اگر نبی نبوده بالهام یا بلسان زمان پیغمبر او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب کنی این قوم را یعنی بکشی اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا گیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نکوئی را اگر بگروند قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ پس بازگشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوئیم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از آنچه میفرمائیم يُسْرًا کاری آسان فرا خور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا گوش و دهن ایشان در آمده بهاجو بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر بار در پی در آمد سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدای عمارت است از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که بر میآید و تطلع بر میآید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِنْ دُونِهَا سِتْرًا از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و بنائی که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و بآفتاب بریان کردندی و ایشان قوم منسک بودندی كَذَٰلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر السیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ با آنچه نزدیک وی بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکر با ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر وی جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ پس اسکندر أَتْبَعَ از پی در آمد سَبَبًا راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید و منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنهاست زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با لباسهای عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا در یابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه خشک شده باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و میخورند و اگر چهارپایان را نیابند آدمی را عوض آن بکار میبرند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و در معالم آورده که آدم را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم ازان حال اندوهناک گشت حق تعالی این دو قوم را ازان خاک آلوده منی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء محتلم نمی شوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجر ارز اند و آن درختی است در ولایت شام طول و صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساوی است و صنفی اند که یک گوش فرش سازند و دیگر گوش لحاف سازند و در صفت ایشان گفته اند نظم بگوش چشمی سگ چهره جوی ؛ بگوش دراز از خران برده گوی ؛ نه شرمی و نه بینشی دلنواز ؛ دران چشم کوتاه و گردن دراز ؛ بهنگام خفتن بخسبند سیر ؛ یکی گوش بالا و دیگر بزیر ؛ شکم پر شکن جبین ابرو پیشان ؛ بکشان ریش تا زیر زانو بشان ؛ برون آمده دندانشان چون گراز ؛ شکم پهن و با خورد و گردن دراز ؛ چو بوزینگان آمده در وجود ؛ ز تره ...

سرخ و دیده کبود ؛ ندارند جز خواب و خور هیچ کار ؛ بمیرد یکی تا زاید هزار ؛ القصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم برای تو خَرْجًا خرجی و باجی از میان مالهای خود عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی تو بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي فِيهِ آنچه دسترس داده مرا در آن رَبِّي آفریدگار من خَيْرٌ بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردمان توانا یا چیزی که قوت یابم بدان در این کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای آهن منقول است که فرمود تا خشتهای از آهن ساختند بیت بغارغ و دلی جابجا بن زدند ؛ همه روز و شب خشت آهن زدند ؛ آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود و شصت درنج گز عرض بکندند تا آب رسید پس زمین روی آب حجر از سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیاری بالای آن ریختند و چهار جانب او ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوا گفت عمله را که بدمید در آن آتشها حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا چون گردانید آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته فرد بر روی فرشی که انگیختند ؛ بروی حل کرده میریختند ؛ و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و طیلسان فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ آنکه بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع و املاص وَمَا اسْتَطَاعُوا و نتوانستند لَهُ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قَالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هَٰذَا این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخششی است مِنْ رَبِّي از پروردگار من از فتنه یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهُ گرداند این سد را دَكَّاءَ زمین هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست وعده پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج این گروه و از میان رفتن سد یکی از علامات قیامت است و در اواخر سوره انبیاء ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَتَرَكْنَا و بگذاریم ما بَعْضَهُمْ برخی از یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که از ازدحام نموده يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب می کنند و داخل میشوند در برخی و دیگر گفته اند مراد آن است که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای کافران و بدکاران عَرْضًا ظاهر گردانیدنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در آن جهت زجر و تهویل باشد الَّذِينَ آنانکه از فرط غفلت كَانَتْ بود أَعْيُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که مرا یاد کرده بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا و بودند ایشان که از آن جهت نا شنوا بحق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانستند سَمْعًا شنودن کلام من یا محجوب می ماندند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یومنون بالآخرة حجابا مستورا نظم چو شنو قرآن خوانی ای صدر امم ؛ گوش شان را پرده سازم از صمم ؛ چشم شان را نیز سازم چشم بند ؛ تا نه بینند و کلامت نشنوند أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه کافر شده اند أَنْ يَتَّخِذُوا آنکه فرا گیرند عِبَادِي بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِنْ دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان محض سخن آنکه می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا خدائی که ایشان را نفع خواهند رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمیع معبودات هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای کافران و بدکاران نُزُلًا منزل و ماوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه برای آنکه ایشان را عذابها میخواهد بود که دوزخ در پیش و چیزی محقر باشد قُلْ بگو ای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بزیانکارترین مردمان از روی کردار الَّذِينَ ضَلَّ آنانکه گم شده و ضایع گشته سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو یعنی نمازی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون قسیسان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه عملها باطل است و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طایفه رافضیه یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آن است که از کفار صله رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع می شد حق تعالی بطلان آنها حکم کرده فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکوئی میکنند صُنْعًا کار را أُولَٰئِكَ آن گروه که ذکر کرده شد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا بدلایل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل ایمان را فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا هیچ وزن را

بودان بسخنان آن علمای ایشان را چه همه حبطه شده و نابود گشته بالبشار او زنی لهم یوم القیامة وزنا یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتلا خواهند شد
ذلک آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جزاؤهم جهنم پاداش ایشان جهنم است بما کفروا بسبب آنکه کافر شدند و اتخذوا آیاتی
و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا و رسلی و فرستادگان مرا هزوا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر تمسخر کردند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه بگرویدند بخدا
و رسول و عملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و شایسته کانت لهم هست مر ایشان را بحکم خدای جنات الفردوس بستانهای فردوس یعنی
بوستانها مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود و تنوکلاه میش کش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنج
نوبت بدو نظر کرده میفرماید که ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی یعنی افزون باز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود برای دوستان من این چنین منزلی را نزل و دستار
میگویند تنبیه بر آنکه البشار اعطایا باشد که نعیم فردوس بازای آن محقر و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا فرد نعمت فردوس نبا هد او مارا روی دوست
نعمت هر کس بقدر همت والای او ست و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت رسالت پناه فرموده فاذا سالتم الله فسالوه الفردوس فانه
الفت که اسمی از اسمای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن لا یبغون نجویند عنها از آن بهشت حولا
بدلی یا نه طلبند از و تحولی یعنی کالی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد قل بگوای محمد لو کان البحر اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است مدادا
سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات و لنفد البحر هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است هر جسم
متناهی باشد پس او بنهایت رسد قبل ان تنفد پیش از آنکه برسد و بنهاید کلمات ربی علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی است پس بدوام متناهی کلمات
نا متناهی نوشته نشود و لو جئنا بمثله و اگر بیاریم مثل دریای محیط مددا مددی آن مدادی دیگر اثیم گویند که این آیت وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانان را گفتند
که در کلام خود میخوانید که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و عجم آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا جمع در میان این دو سخن چگونه توان کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم
میتواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره ٭ آن چو خورشید است اینها ذره ٭ گر کسی در علم صد لقمان بود ٭ پیش علم کاملش نادان بود قل بگوای محمد انما
انا بشر جز این نیست که من آدمی ام مثلکم مانند شما و دعوای احاطه بکلمات الهی نمیکنم این قدر هست که بوساطت جبرئیل ع م یوحی الی وحی کرده می شود بمن
انما الهکم جز این نیست که معبود شما اله واحد معبودی یکتا است بی شریک فمن کان یرجوا پس هر که امید دارد لقاء ربه دیدار پروردگار خود را یا ترس دارد
یا هر که میترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بدو بروز رستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملا صالحا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و هر جا آورده که عمل صالح متابعت
پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و سلوک بمنهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق
یعنی دیده بستن از مشاهده ماسوی بر بستن و نظر بشهود حضرت مولی نا گشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی بیت روی از همه بر تافتم و سوی تو کردم ٭
چشم از همه بر بستم و دیدار تو دیدم ٭ آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضه الله بحضرت رسالت پناه عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون
کسی بر آن مطلع شد خوشدل میگردم حضرت علیه السلام فرمود که خدای عملی را که غیری در آن شریک بود قبول نکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود در این آیت فرستاد که
و لا یشرک و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیارد و انباز نسازد بعبادة ربه احدا در پرستش پروردگار خود یکی را الحق اقبح عمل آنکه با شرک

سورة المریم مکیة — اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریاء فی العمل و نعتصم به من نوع الزلل — ثمان و تسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص در مواهب صوفیان مذکور است از مواهب الهی که بر این حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت
رسالت پناه علیه السلام را سه صورت است یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی
سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و ازین روشن تر من رآنی فقد رأی الحق حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی
دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده
ما اوحی بیت تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق ٭ زانسوی حرف و نقطه حکایات دیگر است ٭ و تفسیر فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی است میان حق
تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام که کهیعص از آن جمله است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رضی الله عنه منقول است که در بعضی ادعیه میخوانده که یا کهیعص
یا حم عسق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون سبعه هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائی است بانکه

دانسته بوده اند هم و در لباب آورده که ابن الجوزی و الحاکم علیه و عن ابن مسعود علیهم و غیره عدل است و صاد از صادق و مشابه که نام سوره باشد و ما بعد او مرتب باشد یعنی
این سوره ذکر رحمت ربک عبده زکریا یاد کردن خداوند تو است مهربانی بنده خود زکریا ابن آزر و او از اولاد رحبعم ابن سلیمان بن داود علیه السلام
بود و مهتر عالمان و منبر احبار بیت المقدس و صاحب قربان ایشان قضا ایشان و یاد کن اذ نادی ربه نداء خفیا چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در
بیت المقدس بعد از قربت و قربان خواندنی پنهان که آن باخلاص اقرب است و از عیب دورتر میکرد و از قوم پنهان بود جهت شرم میداشت که بعد از نود و چند سالگی از زنی
نازاینده طلب فرزند کند یا بری آنکه آواز او ضعیف ساخته بود و هر چند لب میجنبید نمی شنیدند ندای او این بود که از روی نیاز قال رب انی وهن العظم منی گفت
ای پروردگار من بدرستی که سست شده است استخوانی که ستون خانه تن است از رنج پیری استخوان که سخت ترین اجزاست سست شده باشد سایر تن بطریق اولی واشتعل
الرأس شیبا و سفید شده است سر من چنانچه گفته اند تشبیه فرموده شیب را در روشنی با آتش و فروگرفتن او موی را با اشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شد سر من
از پیری و لم اکن بدعائک رب شقیا و نبودم بخواندن تو ای آفریدگار من بی بهره و ناامید یعنی هر گاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده ام
و انی خفت الموالی من ورائی و بدرستی که من میترسم از بنی اعمام خود که ایشان بعد از من در دین تصرف کنند و خلافت من در امت من بکو
بجا نیارند پس از مرگ من و کانت امرأتی عاقرا و حال آنکه زن من هست نا زاینده و در سن نود و هشت سالگی فهب لی من لدنک ولیا
پس ببخش مرا از نزد یک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق یرثنی و یرث من آل یعقوب میراث گیرد امامت و حبورت از من و میراث گیرد حکمت
از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود واجعله رب رضیا و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تواند قول و عمل او
یا تبی بعد از دعا مرسیده و از تفرع میفرمود که ندای کرم ربانی از روی وعده اجابت دعای او فرمود یا زکریا انا نبشرک ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا
بغلام اسمه یحیی بپسری نام او یحیی لم نجعل له من قبل سمیا ما نیافریده ایم مر او را پیش ازو هم نامی در زاد المسیر آورده که بدین فضیلت و ما ذاران
که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پدید شود که پیش از و سمای او نبوده باشد بلکه فضیلت وی آنست که حق تعالی بجود و لطف تسمیه او بود
و مادر و پدر حواله نفرمود امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد از وی کسی بظهور خواهد آمد که او را بجندین اسم خاص خصاص دهد و اسم سامی او را از اسم همایون
خود مشتق سازد شعر و شق له من اسمه لیجله ٭ فذو العرش محمود و هذا محمد بیت ای خواجه که عاقبت کار امت است ٭ محمود از آن شد است که نام محمد است
و گویند سمیا یعنی شبیه است یعنی مثل و مانند و در ان که بر گزیده و از نیطور رسید قال رب انی یکون لی غلام گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری
و کانت امرأتی عاقرا و هست زن من نازاینده و قد بلغت من الکبر عتیا و بدرستی که رسیده ام از بزرگ سالی به نهایی و نحافی و ضعف اعصاب و قوی
این سخن از روی استعلام فرموده نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری قدرت خواهی فرمود قال گفت فرشته یا مر خدا تعالی
کذلک ای زکریا همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعیفی اما قال ربک هو علی هین گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزند است درین سن
شخص بر قدرت من آسان است و قد خلقتک من قبل و بدرستی که بیافریدم ترا پیش از یحیی و لم تک شیئا و نبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی
موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر آنکه در پیری ترا فرزندی ارزانی دارم زکریا ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی
بظهور خواهد رسید قال رب اجعل لی آیة گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی نشانی مرا اعلام کن که بان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قال
گفت خدای مر زکریا را آیتک ان لا تکلم الناس نشانه تو آن است که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سویا سه شبانروزی در حالتی که همه سوی و درست باشی
بی تکلم در حالتی که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او درد رنج بان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند فخرج علی قومه من المحراب
پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آن روز که در شب آن زن او باشباع نام حامله شده بود از مصلای خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد بایشان ان سبحوا بکرة و عشیا
که نماز کنید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی علیه السلام بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در
کودکی لباس پوشیده با جبار در عبادت بطریق ریاضت مواظبت میفرمود تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب بقوة
ای یحیی فرا گیر کتاب تورات را بجد و جهد یا بقوت دل و آتیناه الحکم صبیا و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم تورات در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله
آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی او را گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم و درین سخن پندی عظیم است
به بیخبران بازیگاه و غفلت را که عمر عزیز به بازی میگذرانند و بدام فریب و انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشغوف می مانند نظم عمر بازیچه بسر میبری در بازی
را نداز و در میبری ٭ بهر که ز بازی جهان باکنی ٭ طفل نه چند ببازی خوشی ٭ و حنانا من لدنا و زکوة و بکردادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و وقت علی برو

ما هیچ کاری از گناه و یا سنا جنی نزدیک خلق وَكَانَ تَقِيًّا و بود ترس کار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرائم و اوزار وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نیکو کار به پدر و مادر
یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر والدین وا و نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ
عَلَيْهِ و سلام بر یحیی از ما يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که می میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند
مراد سلامتی یحیی است روز که متولد شد از غمز و مس شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز رستخیز از بول و وضعه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در کتاب
مشهور است وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصه مریم ابن عمران را و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعد ری که واقع شدی بخانه خاله
رفتی و بعد از طهر بمسجد در آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که انجا غسل کند حق تعالی از ان خبر میدهد اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا چون دور شد
مریم رضی الله عنها یکسو و گرفت از اهل خود یعنی از خاله و شوهر او مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال و در مساجد
موضعی بود آفتاب رو ی فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل
و جامه پوشید فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا پس فرستادیم ما بسوی او روح ما را که جبرئیل ع م است اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف و تعظیم
است فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا پس متمثل شد جبرئیل ع م برای مریم رض آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود و مریم که مغتسل ع م مردی بیگانه دید قَالَتْ
اِنِّي اَعُوذُ گفت مریم رض یعنی که من پناه میگیرم بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا بخدای بسیار بخشش از تو اگر هستی تو پرهیزکار رغبات مبالغه در عفاف
است یعنی اگر تو متقی هستی و متورع من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم و گفته که چنین نباشد گفته اند تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض زنان میشده مریم رض قصه استماع نموده بود
گمان برد که مگر او است و حق تعالی بیان فرماید چون جبرئیل ع م اضطراب مریم رض مشاهده فرمود قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ و گفت جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام که پناه
میگیری بوی بانجام فرستاده لِاَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا تا بخشم ترا بفرمان و پسری پاک و ستوده قَالَتْ اَنّٰى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ گفت مریم رض چگونه
بود مرا پسری که مرا نسوده است آدمی یعنی بشوهر و نکاحی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ اَكُ بَغِيًّا و نبودم زناکار و جوینده فساد و فجور قَالَ كَذٰلِكِ گفت جبرئیل ع م
چنین است که تو میگوئی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ فرمود پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ این کار که عطای ولد است بی پدر بر من آسان است مادر
میدهیم او نسبت الا لی بدان بر قدرت وَلِنَجْعَلَهُ اٰيَةً لِلنَّاسِ و تا کرده هیم او علامتی برای مردمان که بدیدن آن توانائی ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیم او را
بخششی از ما برای آنانکه بدین بگروند وَكَانَ اَمْرًا مَقْضِيًّا و هست خلق او بی پدر کاری محکوم یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ
پس جبرئیل ع م نزدیک وا آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم رض بار گرفت بهمان دم بعیسی ع م فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس یکسو شد بوی
دور گشت بعیسی ع م یعنی و قتیکه در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا مکانی دور از شهر و گویند کوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا وادی بیت لحم که شش میل دور از شهر بود
و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بود و در او المسیر گویند نه ساعت بوده و مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یک ساعت تصویر
و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم رض درختی خرمای خشک شده و بر شاخهای آن برگ نمانده فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰى جِذْعِ
النَّخْلَةِ پس آورد او را درد زادن بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاد قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا گفت مریم رض کاشکی من مردمی پیش ازین
صورت وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا و بودمی چیزی که بازگذاشته و فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حساب برنداشتندی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس
مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا ع م بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی بزایم و از خجالت این حال ندانم که چه کنم فرد
هر چند مروی کار دوجهی اگرم [illegible] شده جو خود نمی بینم من فَنَادٰهَا پس آواز داد مریم رض را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی ع م است که بالا گفت
و ذا و مونه الامخرنی ای کا ذه یکمین مباش و منا بی از ک کمن و بعضی من تحتها خوانند یعنی عیسی ع م از زیر او با فرشته از زیر خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ
سَرِيًّا در سینی که بیا فرید و روا نگرداند کار تو از زیر قدم تو سری یا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ بجنبان و میل ده بسوی
خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ عَلَيْكِ تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانند یعنی تا درخت بیفکند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِي وَاشْرَبِي
پس بخور از رطب و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند با خوشدل شوی بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد و چه آنکه قادر
بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم رض در آمدند و چون عیسی ع م متولد شد او را فرو گرفتند و بشستند و در حریر
بهشت پیچیده و در کنار مریم ع م بنهادند و ندا رسید فَاِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا پس اگر به بینی از آدمیان کسی را که از تو بپرسد که این فرزند از کجا است فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ
لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا پس تو بگوی یعنی که من نذر کرده ام برای خداوند بخشایش روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا پس سخن نگویم

امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم یا حق تعالی مناجات میکنم و اسمعد اسحق بجهت اخبار از ندبود یا با بشارت بنجال خبر داده و آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم را غایب یافتند
او نیافتند مضطرب و مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند مریم را چون ایشان را دید عیسی ع م را برداشته بسوی ایشان شد
فَاَتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ پس آورد مریم عیسی ع م را بقوم خود بر داشته او را همین که چشم ایشان بر وی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ گفتند ای مریم بدرستی که آوردی تو شَيْئًا
فَرِيًّا چیزی شگفت آمده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده يَا اُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادری هارون نام بود و یا هارون
مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند این مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ اَبُوكِ
اَبُوكِ امْرَاَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بد کار بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بود وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بَغِيًّا زناکار و فاجره تو با وجود
این پدر و مادر فرزندی بی پدر از کجا آوردی فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ پس اشارت کرد مریم رض بعیسی که با او سخن گوئید و جواب از وی شنوید قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ و گفتند قوم چگونه
سخن گوئیم مَنْ كَانَ با کسی که هست فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا در گهواره یعنی در خرد کهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد و گویند که عیسی ع م پستان در دهن داشت
چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ گفت بدرستی که من بنده خدایم اٰتٰنِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده
در ازل که انجیل بمن دهد و تعلیم آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانید مرا پیغمبر و بالحال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِي مُبٰرَكًا
و ساخت مرا با برکت و نفع اَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا که باشم وَاَوْصٰنِي بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ و امر کرد مرا با قامت نماز و با دادن زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که زنده باشم
وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و گردانید مرا نیکوکار با مادر من و مهربان بر وی وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا و نگردانید مرا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را بر نجانم شَقِيًّا بدبخت که
فرمان او نبرم وَالسَّلٰمُ عَلَيَّ و سلام خدا تعالی بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلام يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که زادم وَيَوْمَ اَمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا و روزیکه
بمیرم و روزی که برانگیخته شوم زنده ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند که پسر خدا است
حاشا قَوْلَ الْحَقِّ میگویم سخن راست و درست الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ آن گفتنیکه جهودان و ترسایان در آن شک دارند یعنی قصه عیسی ع م که حمل بر چیزهای ناشایست
می کنند یا ترسایان که در آن جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا مَا كَانَ لِلّٰهِ نیست و نشاید مر خدای را اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ
آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزه است سُبْحَانَهٗ پاک است از اتخاذ ولد اِذَا قَضٰى اَمْرًا چون حکم کند
و خواهد کاری سازد یعنی اراده احداث شیئی نماید فَاِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که فرماید لَهٗ كُنْ فَيَكُونُ مر آن شیئ را که باش پس باشد بی درنگ
وَاِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و بدرستی که خدای تعالی پروردگار من و شما است فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول گردید هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
این است راه راست که بمنزل رسید رساند فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی ع م جهودان طریق تفریط
گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله میگفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالث ثلثه
قائل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است
یا مشاهده احوال آن روز اَسْمِعْ بِهِمْ وَاَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَاْتُونَنَا روزی که بیایند با ما یعنی شگفت ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند
هول احوالی را و بدان منتفع نگردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات با هوال لٰكِنِ الظّٰلِمُونَ
الْيَوْمَ فِي ضَلٰلٍ مُبِينٍ لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدا اند وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را از روز حسرت که بیان متحیر باشند
که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم اِذْ قُضِيَ الْاَمْرُ چون کار ساخته شود و حساب بر انداخته گردد و حکم شود که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ
این چنین روزی که در پیش است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت و بیخبر اند از آن روز وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان یعنی کافران نمیگروند با آخرت و متعلقات
آن اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا بدرستی که ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم وَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و
بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ و در کشف الاسرار آورده که اشارت است ببقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از دیده سبب لم یزلی جلال قدوم
کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار را ازین قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کشند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله معدوم
باشند جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار نظم صرصر قهر جوا از ملک صمدیت بوزد خس و خاشاک یقین همه را باد برد
هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ اِبْرٰهِيمَ و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصه ابراهیم ع م که همه اهل
ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات می کردند پس از توحید او خبر ده ایشان را اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا بدرستی که او بود راست

گوینده و مبالغه کننده و دانا و خبیر با دست کار درست گفتار یعنی خبر دهنده بالملة متقدا اذ قال لابیه یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را آذر بن ناحور را که یا ابت ای پدر
من لم تعبد ما لا یسمع چرا می پرستی آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا ولا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع ترا نسبت به وی ولا یغنی عنک شیئا و دفع نمیکند
از تو چیزی از مکاره یا نفع نمی رساند ترا و دفع مضار و جذب منافع یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی من العلم ما لم یاتک
آنچه نیامده بتو پس یا ابه فاتبعنی پس پیروی من کن که اهدک صراطا سویا تا نمایم ترا راهی درست و راست که سالک خود را ازو بمقصد رساند یا ابت
لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر زیرا که فرمان خدا تعالی ان الشیطان کان للرحمن عصیا بدرستی که شیطان هست مر خدای را
فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن ای پدر من بدرستی که من میترسم که برسد تو
عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون للشیطان ولیا پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او
در عذاب قال اراغب انت عن الهتی یا ابراهیم گفت پدر ابراهیم مر او را آیا روی گرداننده تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشان را
لئن لم تنته اگر نه باز ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لارجمنک هر آینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا واهجرنی ملیا و دور باش از من زمانی
دراز تا از حضرت معرت من ایمن باشی قال سلام علیک گفت ابراهیم عم بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند که مقابله کرد بتهدید و طام او را بسلام تا شاید که
متاثر گردد و بایمان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم عم قصد هجرت کرد پدرش گفت که از من ملول مباش که تو نیک خدایی داری که ترا آورده و فرو
نخواهد گذاشت ابراهیم عم بایمان او امیدوار شده بر وی سلام کرده و فرمود ساستغفر لک ربی زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود استغفار برای
گنهکاران مستدعای توفیق از حق تعالی برایمان ایشان که سبب مغفرت ایشان میتوان بود انه کان بی حفیا بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان و مرا اجابت
دعا وعده داده واعتزلکم و کناره میگیرم از شما و از آزر است و امثال او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما وما تدعون من دون الله
و از آنچه میخوانید و می پرستید از غیر خدای یعنی بتان وادعو ربی و میخوانم خدای خود را و می پرستم بیگانگی او عسی الا اکون بدعاء ربی شقیا
شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره تنبیه است برآنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید و من امیدوارم که از حق تعالی بهره تمام
کرم بیت حاجت کسی خواه که محتاجان را ؛ بی بهره نگرداند از انعام عمیم ؛ در بحر الجواهر فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمده
هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق معیشت باز گرفت باز ببابل آمده و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و
نمود و به سر و شد با ساره و لوط عم و عزیمت شام فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آن هنگام که دور شد ابراهیم عم از بت پرستان
ایشان را وما یعبدون من دون الله و از آنکه می پرستیدند غیر خدای تعالی وهبنا له ببخشیدیم مر او را از ساره اسحق ویعقوب یعنی فرزند
و پس از آن نبیره که فرزند فرزند است وکلا جعلنا نبیا و همه را گردانیدیم پیغمبر ووهبنا لهم من رحمتنا و بخشیدیم مر ایشان را از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت
اموال و اولاد است که با ایشان ارزانی داشت وجعلنا لهم لسان صدق علیا و دادیم مر ایشان را سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو بلند و جاری
میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم عم است حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب موسی و یاد کن در قرآن
قصه موسی عم را انه کان مخلصا بدرستی که او بود پاک کرده شده از ادناس و نقایص وکان رسولا نبیا و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را
از خدای تعالی این معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن گفته اند که اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وناديناه و ندا کردیم موسی را
من جانب الطور الایمن از جانب کوه زبیر از طرف راست موسی وقربناه نجیا و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب در حالتی که راز گوینده بود
با ما و الکس کرجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی عم را بالا برد از آسمان تا آسمانی و از حجابی بر پس حجابی تا بجایی که آواز قلمی که تورات بدان قلم نوشته می شد
استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی عم مگر یک حجاب و صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی عم را هم روش بود و هم کشش اشارت
بروش او ولما جاء موسی عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالکان را روشنی است خطر دار و چون کشش در رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک تشویق و تفرقه
است و جذبه محض جمعیت است نظم تا خود روی بجا رسی چون او کشیدت بمحل ؛ ز رفتن کجا بردن کجا این سیر تا بینسان ؛ خود میروی نگذاردت و بکشد
تا او کرا به یدش انعام سلطانیت این ووهبنا له من رحمتنا و بخشیدیم ما موسی عم را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما اخاه هرون نبیا یاری
کردن برادر او هرون را بوزارت و تدبیر مهمات در حالتیکه پیغمبر بود واذکر فی الکتاب اسمعیل و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل را انه کان صادق
الوعد بدرستی که او بود راست وعده وکان رسولا نبیا و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی را وعده داده بود که من درین مکان ترا انتظار

سه شبانروز و بقولی یکسال انتظار کرد تا آن مرد بیامد و در مدت بجز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که از بن پایه وفاش کم است ؛ آن نه وفا
بلکه عیب دوم است ؛ عیب دوم صاحب نظر ؛ صورتی از صدق و وفا خوب تر ؛ پس دیگر باره در صفت اسمعیل عم میفرماید که وکان یامر اهله
و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان
عند ربه مرضیا و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال واذکر فی الکتاب ادریس و یاد کن در قرآن قصه ادریس عم را که سبط
شیث عم است و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت دراست علوم او ادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطی کرد او بود و سی صحیفه برو نازل
شده و در جامع الاصول آورده که ادریس عم صد سال بعد از وفات آدم عم متولد شده انه کان صدیقا نبیا بدرستی که او بود راست گوینده بخلق و از حق خبر
ورفعناه مکانا علیا و بر داشتیم او را بمکانی بلند که اشرف نبوت است و درجه قرب ما او را به بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت
شده که حضرت رسالت پناه عم او را در آسمان ملاقات فرموده و در رفع ادریس اخبار متنوعه است پس ابن عباس رض فرموده که روزی ادریس عم را حرارت آفتاب در یافت
گفت الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت و باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل او است چه حال باشد خدایا بار آفتاب را بر او
سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد ؛ آنرا که سایبان عنایت پناه اوست ؛ حق تعالی
دعای او مستجاب فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبکبار یافت و تاثیر از حرارت او فهم نکرد و سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بنده
من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس عم آید اجازت یافت و بزمین آمده و بالتماس ادریس عم او را به پر بازوی خود
نشانیده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانیده و باستدعای ادریس عم کیفیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل عم در دیوان اعمار
نگاه کرده فرمود که حکم الهی در باره این کس که میگویی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون آن فرشته باز آمد ادریس عم را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده
روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی دیگر آن است که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا و عم مشتاق دیدارش شده باذن حق تعالی بزمین آمده
و او را دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس عم جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل عم او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا به بهشت رفت و دیگر
بیرون نیامد اولئک الذین انعم الله علیهم آن گروه انبیاء عم که مذکور شد از زکریا تا ادریس عم آنانند که انعام کرد خدای تعالی بر ایشان بانواع انعام دینیه
و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغمبران علیهم السلام بیان موصول است یعنی آنان که پیغمبرانند من ذریة آدم از فرزندان آدم عم
که ادریس است و باقی ایشان وممن حملنا مع نوح و از ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی با نوح و آنها غیر ادریس اند ومن ذریة ابراهیم و از فرزندان
ابراهیم عم واسرائیل و از ذریت یعقوب عم وممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق واجتبینا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت
اذا تتلی علیهم آیات الرحمن چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خروا سجدا وبکیا بر روی در افتادند در حالتیکه سجده
کنندگان بودند مر خدای را و گریندگان از خوف وی گریه را با استماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص است چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید گریه کنید و اگر نتوانید
خود را بتکلف در گریه در آرید و صالح مری رح فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء و کلام دوست مهیج شوق
است چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد آب حزن از دیده ریخته گردد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع نظم
ای دریغا اشک من دریا بدی ؛ تا نثار دلبر زیبا بدی ؛ اشک کان از بهر او بارند خلق ؛ گوهر است و اشک پندارند خلق ؛ این سجده نهم است از سجدات
قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود انعام عام گفته و گریه که متفرع بر وی است اثر آنرا که بر فرح و سرور
میباید و چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت است و موجب بهجت و مسرت پس سجود و طرب است نماند و فخلف من بعدهم خلف
پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند واتبعوا الشهوات و پیروی نمودند آرزوهای
نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون غیا پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان در آخرت یا
غی چاهی است در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدای تعالی جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که
و متابعان آرزوی نفس را بآنجا برند الا من تاب وآمن مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان وعمل صالحا و کرده باشد
عملهای شائسته فاولئک یدخلون الجنة پس آن گروه تایب و مومن در آورده شوند به بهشت و حضرت فعل معلوم میخوانند یعنی در آیند در بهشت ولا یظلمون
شیئا و ستم دیده نشوند در چیزی از جزای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشان را در آرند جنات عدن التی وعد الرحمن

بوستانهای اقامت آنها که وعده داده است خدای تعالی بآن بندگان خود را بالغیب بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده بهشت و آن از ایشان غایب است یا ایشان
از آن غایبند و چون وعده بهشت از بن غیبت باک نیست انه کان وعده مأتیا هستی که هست وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنی است
و مؤمن بدو رسیدنی لا یسمعون فیها لغوا نشنوند بهشتیان در آن بهشتها سخن بیهوده و بیفایده الا سلاما مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر
ولهم رزقهم فیها و مر ایشانراست روزی ایشان از نعمت بهشت فیها در جنت بکرة وعشیا بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین بگردد ایشانرا نعمتهای بهشت
خورانند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام بخورند بامداد و دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامت آن باشد
که بدان مقدار لیل و نهار شناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پرده ها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته
که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلامان و ولدان تلک الجنة التی نورث من عبادنا آن بهشت که ذکر کرده ایم آن
را میراث میدهیم از بندگان ما من کان تقیا هر که پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه قوم را از اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح سوال کردند
فرمود که فردا بیایید تا جواب بگویم و انشاء الله تعالی نفرمود یازده یا دوازده یا بیست و پنج روز جبرئیل هم برو فرود نیامد و حضرت رسالت پناه بعد از نزول او وی فرمود
یا اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل هم جواب داد و حکایت قول او که در قرآن است اینست که وما نتنزل و فرود نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان
و دستوری پروردگار تو له ما بین ایدینا مر او راست آنچه در پیش ما است از کارهای آینده وما خلفنا و آنچه باز پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته
وما بین ذلک و آنچه میان ما کان و ما یکون است یعنی در حال مر او راست علم در ابتدای آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ما است:
وما کان ربک و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو نسیا فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هر گاه خواهد ما را بتو فرستد رب السموات والارض
اوست پروردگار آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آنها است پس ... پرورنده ایشان نشاید که فراموش کار بود فاعبده پس او را
پرستش کن واصطبر و شکیبا باش لعبادته بر پرستش او یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و با بطای وحی دل تنگ مشو
هل تعلم له سمیا آیا میدانی مر خدا را مانندی که مر او را الله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی آنست
که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفته اند بلکه اگر میگفتند عزت و حدیث عزت اللات بنا بر این اسم سامی را از تصرف کفار در آن و تسمیه بتان در حصن
امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را بنعمت و محبت و سپاس ذکر ابتکار او آن نام نامی جاری ساخت نظم الله الله چه طرفه نام است این که حرز دل او در
جان تمام است این. پس بود دز و صاحب معنی. حسبی الله گواه این دعوی. ویقول الانسان می گوید انسان یعنی ابو جهل یا ابی بن خلف که استخوانهای
ریزیده شده و وا بی آ... و بطریق استبعاد میگوید ءاذا ما مت آیا چون بمیرم من لسوف اخرج حیا هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده و استفهام
بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق تعالی میفرماید در جواب او که اولا یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی انا
خلقناه آنرا که بیافریدیم ما او را من قبل پیش ازین ولم یک شیئا و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم عجب تر است
از جمع مواد بعد از تفریق آن فوربک لنحشرنهم پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آینه حشر کنیم آنرا یعنی کافرانرا والشیاطین با دیوان یعنی با قرنای
ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازیم ثم لنحضرنهم پس حاضر گردانیم ایشانرا و بعضی گفته اند جمع آمده میان را حول جهنم
جثیا گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمده از هول حساب احضار ایشان بحوالی دوزخ جهت آنست که سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان افزاید و اشقیا
انگشت ... دوزخ به بینند ملال ایشان زیاده گردد ثم لننزعن پس بیرون آریم من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر کدام باشد از ایشان اشد سخت‌تر
و بسیارتر علی الرحمن عتیا بر خدای از جهت سرکشی و جرأت یعنی اول از هر امتی آنرا که کافرتر بوده و نافرمان تر جدا کنیم ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین
هم بآنکه ایشان اولی بها صلیا سزاوارترند بآتش دوزخ از جهت درآمدن یعنی میدانیم که کیست سزاوار آنکه نخست او را در آتش افکنند وان منکم و نیست
از شما از مردم هیچکس الا واردها مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مؤمنان بروی گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر
سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که ... یعنی بدیشان گویند
شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش را بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده بیت مومن چون بدان در آتش نماند سوزش ... کرده
چو نور روشن کان بود و بر دوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما مقضیا حکمی قطعی کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده ای است که البته
واقع خواهد بود و در آن خلاف نیست ... بعضی بر آنند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبدالله انصاری رض از حضرت سوال کرد روایت کرده ...

است یعنی همه را در دوزخ در خواهند آورد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که در دوزخ در آیند اما آتش بر مؤمنان سرد و با سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم و مؤید این قول
است آنکه حق سبحانه میفرماید که ثم ننجی پس نجات دهیم الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ ونذر الظالمین و بگذاریم ستمکاران را
فیها در آتش جثیا بزانو در آمده کان واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات هویدا و روشن یعنی آن با دلایل قدرت
یا اعجاز حسن قال الذین کفروا گویند آنانکه کافر شدند از صنادید قریش للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند از فقرا یعنی توانگران درویشانرا گویند ای الفریقین
کدام ازین دو گروه مؤمن یا کافر خیر بهترند مقاما از جهت مکان و موضع یعنی با منازل بهتر است و همه اسباب معیشت در وی آماده و شمار انکوشت ... حسن
... و تحقیق مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مؤمنانرا که میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حال تراند واحسن ندیا
و نیکوتر از جهت مجلس یعنی با آراسته تر به در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشان را هم
شکسته فرموده که وکم اهلکنا و چندین هلاک کرده ایم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بود
هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت متاع و کالای آرایش منازل ایشان باشد ورئیا و نیکوتر از ایشان در هیأت و منظر ... آن مال و املاک از
ایشان منع کرده آن جمال غالب از ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن: کان را بشبی برند و این را بتبی: قل بگو ای محمد مر ایشانرا که بمال
و جمال مفتخر و متظاهر اند که غره مشوید زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فلیمدد پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر
یعنی مدد میکند له الرحمن مر او را خدای و باز میکشد عمر او را مدا باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت بی دریغ بوی میرساند حتی اذا راوا تا وقتی که ببینند
ما یوعدون آنچه بیم کرده شده اند بدان اما العذاب یا عذابی در دنیا بقتل و اسر واما الساعة و یا روز قیامت مشاهده انواع خزی و نکال فسیعلمون
پس زود باشد که بدانند من هو شر آنرا که بدتر است از آن دو گروه مکانا از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران
واضعف جندا و بدانند آنرا که ضعیف تر است از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیا هم یاری و مددکاری است
و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد وما للظالمین من انصار ویزید الله و می افزاید خدای در دنیا الذین اهتدوا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او
هدی راه نمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده میکند والباقیات الصالحات
و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و غیر آن مر ایشانرا خیر بهتر است عند ربک نزد پروردگار
ثوابا از جهت پاداش وخیر مردا و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال است و در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا
هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بیت در دنیا سرفراز و نام وارند: بعقبی کامرانه کامکار زنند: آورده اند که خباب
بن الارت رض بر عاص بن وائل تیمی دینی بود روزی او را با وای آن تقاضا کرد او گفت وام تو باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رض گفت لا والله کافر نشوم بدین
حضرت هم نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگویی حق است من آنجا افضل از تو هم
بوده مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که افرایت الذی کفر آیا دیدی آنرا که نگرویده بآیاتنا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت وقال
و گفت یعنی عاص که بخدایی که فردای قیامت لاوتین هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند در آنروز مالا وولدا مال و فرزند اطلع الغیب آیا مطلع شده
بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید ام اتخذ آیا و اگر گرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدای عهدی و پیمانی بر این صورت کلا
نه چنان است که او میگوید سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم ما یقول آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه امر کنیم تا بنویسند ونمد له و باز کشیم برای
او من العذاب از عذاب مدا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را برین وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم ونرثه و میراث گیریم از
یعنی باز ستانیم بمرگ او ما یقول آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند ویاتینا و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فردا تنها نه مال با وی و نه فرزندان
قرین او واتخذوا و فرا گرفتند مشرکان قریش من دون الله بجز خدای آلهة خدایان باطل چون اصنام و ملائکه لیکونوا تا باشند این معبودان لهم
عزا مر ایشانرا سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان معزز گردند نزدیک خدای تعالی کلا نه چنان است که عزیز گردند سیکفرون زود باشد که کافر شوند
یعنی انکار کنند آلهه ایشان و منکر باشند بعبادتهم پرستش ایشان یا کافران چون با هول قیامت در آیند منکر شوند پرستش بتانرا ویکونون علیهم و باشند
معبودان بر خود ضدا دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند الم تر آیا ندیدی و ندانستی انا ارسلنا الشیاطین که ما فرستادیم دیوان را علی
الکافرین بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تؤزهم ازا می جنبانند ایشانرا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان

...س فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ تو بشتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که می شماریم ... که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد و بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده و یَوْمَ یاد کن آن روز را که ...

... إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتیکه سواران باشند بر ناقهای مراکب بهشت ...

[illegible]

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ ... إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ...

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ ...

[illegible]

ذِكْرًا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود ...

الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را دست غفار در دام خمول و نسیان انداخته مصرع کان لم یخلقوا و لم یکونوا :

نظم

کو اثر از سروران تاج بخش ... کو نشان از خسروان تاج دار

سوخت دهیم شهان کامجوی ... خاک شد تخت ملوک کامکار

سورة طه مكية ... آياتها ... ركوعاتها

بسم الله الرحمن الرحيم

طه هر یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی بر آنند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت پناه و چنانچه ... پس منادی باشد حرف ندا از وی محذوف ... باشارت است بدو اسم آن حضرت که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی ... علام الغیوب ...

[illegible]

برای شما منها بقبس پاره آتش یعنی چوب باقی گرفته با جمره خوداران یعنی فتیلا یا چوبی روشن کنم یا اجد بیابم علی النار بر سر
آتش هدی راه نمائی که ما از شارع رساند پس صابران خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فلما اتیها پس آن هنگام که بیامد بآن آتش یعنی بنزدیک
درختی سبز که عناب یا عوسج بود برآمده و در حالی آن آتش بهیچکس نمی سوخت و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده
شد که ای موسی انی انا ربک بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو با انکه من آفریدگار توام فاخلع پس بیرون کن
و بیفکن از پای خود نعلیک نعلین خود را و گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن
فرموده تا قدم موسی ع تراب جهت مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که در بساط ملوک با نعلین نتوان رفت
ولهذا طایفه از سلف چون ابن بشر حافی قدس سره در عمر خود پای برهنه سیر میفرموده اند نظم گنجی که زمین و آسمان طالب اوست ؛ چون در نگری برهنه پایان
وارد نه و گفته اند نعلین عکس یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تجرید قدم
بر دو کون زن انک بدرستی که تو بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه مبارک شده و که طوی نام اوست وانا اخترتک و من برگزیده ام ترا برای نبوت
فاستمع پس گوش فرا دار لما یوحی مر آنچیز را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است انني انا الله بدرستی که منم خدای تعالی لا اله الا انا نیست خدایی
بجز من فاعبدنی پس پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علم است و امر بعبادت که کمال عمل است پس از احکام تمام عبادت نماز را
تخصیص نموده فرمود و اقم الصلوة و بپا دار نماز را لذکری برای انکه مرا یاد کنی در آن تا من ترا بستایم بدان ان الساعة بدرستی که ساعت رستخیز اتیة
آینده است اکاد اخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا جهت تخویف به عذابی که وقت آن معلوم نیست ایم و امید باشد و اگر اخفاء بمعنی سلب خفا
وارد نه معنی آنست که نزدیکست که ظاهر گردانم آنرا لتجزی متعلق است باتیة یعنی قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود کل نفس هر تنی را بما تسعی
بانچه می ستاند از عملها نیکو فلا یصدنک پس باید که ترا باز ندارد عنها از ایمان بقیامت من لا یؤمن بها انکس که نمی گرود بقیامت بوقوع آن و اتبع و پیروی
کرده است هویه آرزوی نفس خود را پس بعد و این کس از راه مرو فتردی که هلاک شوی خطاب با موسی ع است مراد امت اوست و بنده امام علم الهدی و شیخ
ابو اللیث رحمهما الله بر آنند از انجا که و انا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ما است و برین تقدیر مراد امت وی باشد القصه چون موسی ع نعلین
بیرون کرد و در وادی مقدس و از گرمی خطاب بسید که و ما تلک و آن چه چیز است بیمینک یا موسی بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت سکون
موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست که استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجائب بینی قال گفت موسی ع هی عصای
این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود و طول او ده گز سر او دو شاخه و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود یا میوه از آدم ع میراث شعیب رسیده
بود و از وی بموسی رسید القصه جواب داده جهت تعداد نعم ربانی بران افزود و گفت اتوکؤا علیها تکیه میکنم بران عصا چون مانده شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه بیایم
که بیجد و اهش و فرو میریزم برگ از درخت بها بآن عصا علی غنمی بر گوسفندان خود ولی فیها و مرا دران عصا مارب اخری کارهای دیگر هست
آورده اند که در راه با موسی ع سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و هر جایی که رسیدی
تنها او جبل شعبتین او دو شاخ وی شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی هر میوه که مرغوب موسی ع بودی بروییدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون
موسی ع اجمالا گفت که مرا با او کارها است قال گفت خدای تعالی القها یا موسی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی ع گمان برد که او را از جهت نعلین دور باید افکند
فالقها پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فاذا هی پس ناگاه آن عصا حیة ماری بود تسعی می شتافت هر جانب در ره
گاه اول ماری زرد شده بر یک عصا بعد از ان بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطری کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هفتاد چهل ذراع
بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و دو چشمش چون برق میدرخشید سنگهای عظیم بسیار یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسی علیه السلام
او را بدین نشان دید روی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای بگیر او را و لا تخف و مترس از وی سنعیدها زود باز گردانیم او را سیرتها الاولی
بهیئت نخستین که داشت بهمان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی ع رسید وی مار را که ده روان شده و سنه در دهان او کرده و لحیین او را گرفت بهمان عصا شده بود
و دو شعبه در دست وی آمد اول موسی ع را بآیتی امر کرده دیگر باره فرمود که و اضمم یدک و ضم کن دست خود را الی جناحک بسوی پهلوی خود زیر بغل تخرج
تا بیرون آید بیضاء سفیدی روشن من غیر سوء بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفید و خنده با شعاع بود مانند برق آیة اخری نشانه دیگر و علامتی
دیگر بر نبوت خود لنریک چنین کردیم این تا بنمائیم ترا من آیاتنا الکبری بعضی از نشانهای بزرگ ما اذهب الی فرعون برو بدین دو معجزه بسوی فرعون

کن او در پرستش من انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی ع مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشه کرد که من تنها با فرعون
و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبید و آغاز دعا کرد و از روی نیاز قال گفت رب اشرح لی ای پروردگار من گشاده گردان برای من
صدری سینه مرا تا و روی بحمل وحی میکنی یا مر تحمل بر دو بار با انکه تنگدل نشوم و یسر لی امری و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است
و احلل و بگشای عقدة گره را من لسانی که از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی ع را در حال طفولیت بر کنار
موسی ع دست به ریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بکرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذر خواهی آغاز نموده فرمود که این کودک
جوهر درخشان دیده بدان متوجه شد و اگر جمره آتش به بیند دست بدان دراز کند پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی ع آوردند و جبرئیل ع دست او را
گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره بر داشته در دهن نهاد و زبانش بسوخت و کلیمی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا در خواست کرد تا آن عقده منحل شود
و دیگر گفت و اجعل لی و گردان برای من یعنی مقرر کن وزیرا یاری دهنده تا بار بردارنده من اهلی از کسان من هرون اخی که هارون برادر من است
اشدد به محکم کن بوی ازری پشت مرا و اشرکه و انباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحک تا ترا پاکی
یاد کنیم بار برای تو نماز گزاریم کثیرا بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار انک کنت بدرستی که تو هستی بنا بصیرا با احوال ما بینا با تو
دانا بآنچه صلاح ما در آنست قال قد اوتیت گفت خدای تعالی که بتحقیق داده شدی سؤلک یا موسی خواسته و مسئول و مطلوب خود را ای موسی یعنی هر چه خواستی
بتو دادیم و لقد مننا و بدرستی که منت نهاده ایم علیک بر تو و نعمت داده ایم ترا مرة اخری در وقتی دیگر اذ اوحینا چون وحی کردیم الی امک بسوی مادر
تو ما یوحی آنچه سزاوار آنست که وحی یعنی او را الهام داده ایم در وقتی که زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو درمانده شده ما الهام ساختیم
او را یا بزبان ملکی بر وجه نبوت بر وی پیغام کردیم ان اقذفیه که بیفکن موسی ع را فی التابوت در صندوق بعد از انکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آنرا
قیر محکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن آن تابوت را فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند دریا صورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را می
بالساحل بکناره یاخذه تا فرا گیرد او را عدو لی دشمنی که مراست و عدو له و دشمنی که مر او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت
او است آورده اند که مادر موسی ع بامر الهی موسی ع را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جویی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آنجوی بباغ فرعون
در آمد و او با زنان خود آسیه بر کنار جوی بود و چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی دیدند مه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیت
ماه زیبا است ولی روی تو زیبا تر از وست * چشم نرگس که چشم تو عبارا از وست ؛ قتاده رح فرموده که در چشمهای موسی ع ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی
آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان بدیدآمد چنانچه حق سبحانه میفرماید و القیت علیک و افکندم بر تو محبة دوستی که اینده منی از من یعنی محبت
ترا در دلها بگاشتم تا بر تو مهربانی ورزند و لتصنع و تا پرورده شوی علی عینی بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر هست که فرعون و آسیه بپرورده او فرزندی
برگزیدند و جهت دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی ع شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی ع دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل و چشم بر صندوق
میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیگیرد و خود را پیش آسیه افکند
اذ تمشی یاد کن چون میرفت اختک خواهر تو فتقول پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را ای حاضران علی من یکفله بر کسی که تکفل بر طفل
کند و او را شیر دهد آسیه گفت آن چنین کسی را بیار در ساعت مریم بیرون آمد فی الحال مادر را بیاورد و موسی ع در کنار وی نهادند فرجعناک پس باز گردانیدیم ترا
الی امک بسوی مادر تو وعده وفا کردیم کی تقر تا شاید که روشن شود عینها چشم او در لقای تو و لا تحزن و تا اندوهناک نگردد بفراق تو و قتلت نفسا
و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل جو ستمکاره کرده و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند فنجیناک پس برهانیدیم ترا من الغم از غم کشتن و امر کردیم که
بمدین هجرت کنی و فتناک و بیازمودیم ترا فتونا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلا با امتحان کردیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی ع و قتل قبطی و هجرت
بمدین در سوره قصص مشروح بیاید فلبثت پس درنگ کردی سنین فی اهل مدین سالها در میان اهل مدین و آن هژده یا بیست و هشت سال است ثم
جئت پس آمدی بدین وادی علی قدر یا موسی بر اندازه که مقدر کرده ام ای موسی و اینجا با تو سخن گفتم و اصطنعتک لنفسی و ترا برگزیده ام و خاص ساختم
برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم اذهب انت برو تو و اخوک و برادر تو بایاتی بمعجزهای من و لا تنیا و سستی مکنید فی ذکری در رسانیدن ذکر
من بتوحید و عبادت اذهبا بروید هر دو الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او در عصیان از حد در گذشته است فقولا له پس سخن گوئید با او سخن
نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مثل هل لک الی ان تزکی مباد اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند با انکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی

و از بدو او گفته اند که او را کنیت خوانند چون ابو العباس و بقول ابو لهب و ابو مره و نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لعله یتذکر شاید که او پند گیرد و بکلام شما او یخشی
یا بترسد از عذاب خداوند که بهره متحقق است و خشیه حصه متوهم پس موسی علیه السلام از این محل متوجه مصر شد و بنی اسرائیل خود رفت و خبر آورده که کسان موسی هم شب
انتظار برده بماندند و روز دیگر از وی خبر نیافتند دران صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین انجا رسیدند و صفورا را بشناختند پیش پدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر
موسی هم بدیشان رسید القصه چون موسی هم بمصر توجه نمود وحی آمد به هارون هم که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس هر دو در اثنای طریق ملاقات نمودند و موسی هم
شرح احوال تمامی باز گفت و برادر را که باتفاق پیش فرعون میباید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد و هارون هم گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون بنحوی دیده زیاده
شده و باد و نی سلبی حکم بقطع و قتل و صلب بکند موسی هم اندیشه ناک شد هر دو برادر باتفاق قالا ربنا گفتند ای پروردگار ما اننا نخاف میترسیم که ما را بشیره

[illegible]

از خاک و جمعی که مرمی کسی جوا بود قدری خاک بر مبادره بر نطفه که ماده وجود است میریزد الکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میگردد و چنانچه حق سبحانه میفرمود
شما را از زمین آفریده ایم و فیها نعیدکم و در آن زمین باز بریم بعد از مرگ شما را و منها نخرجکم و از آن زمین بیرون آریم شما را تارة اخری بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی
گوید نظم بخاکت در آرد خداوند پاک ۰ دگر ره برون آرد از زیر خاک ۰ دران حال کالی بخاک اندرون ۰ بران گونه از خاک آئی برون ۰ اگر پاک در خاک گیری مقام ۰ بر آئی ز
پاک و با کبره نام ۰ پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی هم عصی بفکند اژدها شد و باز گرفت همان عصی شد ید بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید و منکر
چنانچه حق تعالی فرموده و لقد اریناه و بدرستی که بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها معجزهای ما که بموسی داده بودیم فکذب پس دروغ نسبت داد موسی را و ابی
و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند و از روی عناد قال گفت فرعون اجئتنا آیا آمده ای ای موسی لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است بسحرک

[illegible]

و بر دو دم و در حال ساحران ... کر بر ایشان ... چندین هزار آدمی ... حاضر بودند موسی علیه السلام ... عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر دیگری را باطل نکند بلکه قدرت

حق تعالی و معجزه موسی علیه السلام است **فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ** پس افکنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را بر روی افکند **سُجَّدًا** در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق **قَالُوا آمَنَّا** گفتند ایمان آوردیم

بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ گرویدیم بپروردگار هارون و موسی علیه السلام تقدیم هارون و موسی علیه السلام تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه روس آیات است فرعون که این صورت

مشاهده کرد **قَالَ آمَنتُمْ لَهُ** گفت آیا ایمان آوردید بموسی و عصر آمنتم بر سبیل اخبار خوانده یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید مر موسی را **قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ** پیش از آنکه دستوری دهم شما

را ... و گروید **إِنَّهُ** بدرستی که موسی علیه السلام **لَكَبِيرُكُمُ** هر آینه بزرگ شما است **الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ** آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته‌اید

خواسته‌اید ... **فَلَأُقَطِّعَنَّ** پس هر آینه ببرم **أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم** دستها و پایهای شما را **مِّنْ خِلَافٍ** مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگر از چپ **وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ** و هر آینه بر دار کنم

شما را **فِي جُذُوعِ النَّخْلِ** بر تنهای درخت خرما که دراز ترین درختها است تا همه کس شما را ببیند و عبرت گیرند **وَلَتَعْلَمُنَّ** و هر آینه بدانید که **أَيُّنَا** کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده‌اید

أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر است از روی عذاب **وَأَبْقَىٰ** و پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار لوامع لطفات ربانی که بر دل ایشان ...

بود ... شده **نظم** خورده یک جرعه از کف ساقی ٭ هر چه فانی است کرده در باقی ٭ و دمی از نکر غیر افشانده ٭ لیس فی الدار غیره خوانده ٭ لاجرم در جواب فرعون **قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ**

گفتند هرگز اختیار نکنیم ترا **عَلَىٰ مَا جَاءَنَا** بر آن چیز که آمد بما **مِنَ الْبَيِّنَاتِ** از معجزات و حجتها و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت

... و ... از نشانهای روشن ... سوگند میخوریم **وَالَّذِي فَطَرَنَا** بخدای که ما را آفرید **فَاقْضِ** پس بکن **مَا أَنتَ قَاضٍ** هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما

پروای آن نداریم **إِنَّمَا تَقْضِي** جز این نیست که تو حکم کنی **هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما بیستیم پیش جاری نیست هر چه خواهی بکنی و در آخرت که بعد از

... تو معزول و مخذول از حکم خواهی بود و بجهنم مشغول **بیت** امروز تو هر چه خواهی بکنی ٭ فردا تو نیز هر چه خواهند کنند **إِنَّا آمَنَّا** بدرستی که ما گرویدیم **بِرَبِّنَا** بپروردگار **لِيَغْفِرَ لَنَا**

خَطَايَانَا تا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر و معاصی **وَمَا أَكْرَهْتَنَا** و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را **عَلَيْهِ** بر آن **مِنَ السِّحْرِ** از سحر آموختن آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه

میکرد یا خواندن ... اکراه ... و ... سلطان اکراه است و ایشان از خدای خود ... آن اکراه و طلبید ... زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذه بوده است و این مواخذه از ...

... علیه السلام ... **وَاللَّهُ خَيْرٌ** خدای بهتر است از روی پاداش **وَأَبْقَىٰ** و پاینده‌تر از جهت ثواب که تو ما را بر کفر و عده میدهی که انقطاع این ... و خدای ما را ...

عطا میکند که گردد زوال ... **إِنَّهُ مَن يَأْتِ** بدرستی که هر کس آید **رَبَّهُ** بپروردگار خود **مُجْرِمًا** مشرک یعنی بر کفر بمیرد **فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ** پس بدرستی که مر او را است دوزخ **لَا يَمُوتُ**

فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد **وَلَا يَحْيَىٰ** و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذراند **وَمَن يَأْتِهِ** و هر که بیاید بوی **مُؤْمِنًا** در حالی که مؤمن باشد **قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ** بتحقیق کرده باشد

کارهای شایسته **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه مؤمنان نیکوکار **لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ** مر ایشان را است درجهای بلند که آن درجها **جَنَّاتُ عَدْنٍ** بوستانهای باقامت است

تَجْرِي میرود و پیوسته **مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر اشجار یا منازل آن جویها **خَالِدِينَ** در حالتی که آن گروه جاویدان باشند **فِيهَا** در آن بوستان **وَذَٰلِكَ** و این ثواب **جَزَاءُ مَن**

تَزَكَّىٰ پاداش آن کس که پاک شد از ... کفر ... عصیان ... و طاعات و اعمال خیر ... کلام ... و چون قصه ایشان ... در سوره اعراف گذشته بود ...

... آورده در مضمون آیات اقتصار نموده شد **وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا** و هر آینه وحی کردیم **إِلَىٰ مُوسَىٰ** بموسی ... فرعون ... معجزات ... تعذیب بنی اسرائیل ...

... موسی علیه السلام **أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي** که بشب ببر بندگان مرا از مصر چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون ... **فَاضْرِبْ لَهُمْ** پس فرا کن برای ایشان **طَرِيقًا**

... **فِي الْبَحْرِ** در دریا **يَبَسًا** خشک که آب ... **لَّا تَخَافُ** نترسی **دَرَكًا** ...

... **وَلَا تَخْشَىٰ** ... و نترسی از غرق شدن ... بنی اسرائیل از مصر بیرون برد ... قبطیان خبر دار شدند ...

... لشکر ... **فَأَتْبَعَهُمْ** پس از پی در آمد بنی اسرائیل **فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ** فرعون با لشکر خود ... بکنار دریا رسید ... موسی علیه السلام با قوم خود گذشته بود و فرعونیان ...

فَغَشِيَهُم پس در یافت ایشان را **مِّنَ الْيَمِّ** از دریا **مَا غَشِيَهُمْ** آنچه در یافت بهم از برای تفخیم ... یعنی موجی در یافت ایشان را که کس ...

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون **قَوْمَهُ** گروه خود را در دین **وَمَا هَدَىٰ** و راه ننمود ایشان را ... الاسبیل الرشاد و ...

... **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ** ای فرزندان یعقوب **قَدْ أَنجَيْنَاكُم** بدرستی که ما رهانیدیم شما را **مِّنْ عَدُوِّكُمْ** از دشمنان شما که فرعون و قوم

... **وَوَاعَدْنَاكُمْ** و وعده دادیم ... شما را جهت انزال تورات برای شما **جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ** جانب راست کوه طور **وَنَزَّلْنَا** و فرو فرستادیم **عَلَيْكُمُ الْمَنَّ**

وَالسَّلْوَىٰ ... **كُلُوا** بخورید **مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** از پاکیزها و حلالهایی که شما را روزی کرده‌ایم **وَلَا تَطْغَوْا** ...

فِيهِ ... **بیت** شکر نعمت ...

... **فَيَحِلَّ** پس فرود آید **عَلَيْكُمْ غَضَبِي**

ع

بر شما خشم من **وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ** و هر که فرود آید بر وی **غَضَبِي** خشم من **فَقَدْ هَوَىٰ** پس بتحقیق در هاویه افتاد یا هلاک شد **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ** و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده‌ام مر

لِّمَن تَابَ آن کس را که توبه کرد از شرک **وَآمَنَ** و ایمان آورد و بوحدانیت حضرت من **وَعَمِلَ صَالِحًا** و کرد عمل نیکو یعنی فرضها ادا نمود **ثُمَّ اهْتَدَىٰ** پس راه راست رفت یعنی بر

... و مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت ... راه راست ... طریق مستقیم ...

...

موسی علیه السلام درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی علیه السلام هارون

... با قوم ... مشغول طور شد و قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز ... کتاب ... و چون نزدیک طور رسید قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق

... **وَمَا أَعْجَلَكَ** و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی **عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ** ...

... **قَالَ هُمْ أُولَاءِ** گفت موسی علیه السلام که ایشان گروه ... **عَلَىٰ أَثَرِي** بر پی من ... **وَعَجِلْتُ** و شتافتم **إِلَيْكَ رَبِّ** بسوی تو ای پروردگار

لِتَرْضَىٰ ... **قَالَ فَإِنَّا** گفت خدای ...

قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ ... **مِن بَعْدِكَ** از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان **وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ** و گمراه کرد ...

... سامری ... بنی اسرائیل ...

...

...

... موسی علیه السلام ... هارون ...

...

...

...

... **فَرَجَعَ مُوسَىٰ** پس باز گشت موسی علیه السلام ... **إِلَىٰ قَوْمِهِ** بسوی قوم خود **غَضْبَانَ** خشمناک بر ایشان **أَسِفًا**

... **قَالَ يَا قَوْمِ** گفت ای گروه من

أَلَمْ يَعِدْكُمْ ... **وَعْدًا حَسَنًا** ... **أَفَطَالَ** ...

عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ ... **أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ** ... **غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ**

... **فَأَخْلَفْتُم** پس خلاف کردید **مَّوْعِدِي** ... **قَالُوا** گفتند ... **مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ**

... **بِمَلْكِنَا** ... **وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا** ...

... **أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ** ... **فَقَذَفْنَاهَا** ... **فَكَذَٰلِكَ** ...

أَلْقَى السَّامِرِيُّ ... **فَأَخْرَجَ لَهُمْ** ... **عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ** ...

فَقَالُوا پس گفتند سامری و ... **هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ** ... **وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ** ... **فَنَسِيَ** ...

... **أَفَلَا يَرَوْنَ** ... **أَلَّا يَرْجِعُ**

إِلَيْهِمْ ... **قَوْلًا** ... **وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ** ... **ضَرًّا وَلَا نَفْعًا** ...

... **وَلَقَدْ قَالَ** ... **لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ** ...

... **يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ** ... **وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ** ...

... **فَاتَّبِعُونِي** ... **وَأَطِيعُوا** ... **قَالُوا لَن نَّبْرَحَ** ... **عَلَيْهِ**

عَاكِفِينَ ... **حَتَّىٰ يَرْجِعَ** ... **إِلَيْنَا مُوسَىٰ** ...

...

ع

قَالَ يَا هَارُونُ گفت ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ تا آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین او آنکه آئی پی من و درآئی و خود را پس رسانی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سر کشیدی از امر من قَالَ گفت هارون هم از روی استعطاف يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی و ملایمت گفت لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي مگیر محاسن مرا وَلَا بِرَأْسِي و نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان بگذارم و از پی تو آیم أَنْ تَقُولَ آنکه گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته بودم و مطالبه چون موسی هم بوقت رفتن بطور بهارون هم گفته بود اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ و صلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان موسی هم این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن یعنی جبرئیل را دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مشتی خاک مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل هم مراد آن است که خاک زیر سم اسب وی گرفته و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس افکندم آن را در دهن گوساله تا زنده شد و بآواز آمد وَكَذَلِكَ و همچنین که کردم سَوَّلَتْ بیاراست لِي برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نَفْسِي نفس من در لباب مذکور است که موسی هم قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بود نفع حیات از وی باز نتوان داشت و أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی که برگ دارد و بر باد از حیات تازه و تر و آنچه بی میوه باشد و سایه بهر گرم تنور را باید قَالَ گفت موسی هم مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس بیرون رو از میان قوم فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگانی آنکه گوئی هر کرا که نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مس مکن مرا و در شومی مقرر شده بود که هر که نزدیک شدی بوی او را و او را هر دو تب گرفتی پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و بعضی گفته اند هست که همچنین اولاد سامری درین زمان تا آنجا حال دارند القصه موسی هم سامری را حکم کرد برفتن و لا مساس گفتن و قوم موده که این عقوبت دنیا است وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر ترا است عذاب مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن بلکه بتو رسانند وَانْظُرْ و نگاه کن إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي بآن معبودی که ظَلْتَ عَلَيْهِ تو بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این بر قول کسی است که گوید آن گاو از گوشت و پوست بود و یا او را بر اره بسائیم و این بر آن قول است که او را جسد بود زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر او را بباد و او را فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزیکه او را توان سوخت و معبود توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلَهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است اللَّهُ الَّذِي آن خدائی است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقت بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله که گرفته شده مثل است و عبارت و نادانی پس موسی هم بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا بیفکندند مصرع باد است موسی چه زند سحر سامری كَذَلِكَ همچنانکه قصه موسی بر تو خوانیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ أَنْبَاءِ از خبرهای مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه بتو خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بوده و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا یاد کردن که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَنْ أَعْرَضَ هر که روی گرداند عَنْهُ ازین ذکر که نبوت است یا قرآن فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وِزْرًا باری بزرگ از گناه خَالِدِينَ فِيهِ در حالتیکه جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل است بر معنی و لفظ وَسَاءَ لَهُمْ و بد است مر ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز رستخیز بار ایشان که کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی اسرافیل هم در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم گنهکاران را یعنی آنها که شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا آن روز کبود چشمان و در خبر هست که زرقه عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالبا چشم اعمی کبود میشود و از غایت تشنگی بزرقه میل میکند و چون چشم ایشان را يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در گور إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار چنین بوده یعنی بسبب درازی مدت آخرت که پیش مدت دنیا نَحْنُ ما که خداوندیم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ داناتریم بآنچه ایشان میگویند إِذْ يَقُولُ چون گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامتر ایشان از روی عقل إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبر یا در دنیا إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی درنگ شما در دنیا و در قبر مقدار یکشبانروز بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش کرده اند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر یا آنکه در آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند [illegible] عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرع عمری که بخواری گذرد کوتاه به آورده اند که مشرکان قریش یا کسی از ثقیف سؤال کردند پرسیدند که حال کوهها با چندین صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از حال و مآل آن فَقُلْ پس بگوی بی تأخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آن را رَبِّي پروردگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی صاحب لباب آورده که بر کند از بیخ پس اجزای آن را ریزه کرده چون ریگ پس باد در بر او [illegible] تا آن را متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بر دارد و در دریا افکند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَا تَرَى فِيهَا نبینی در آن عِوَجًا پستی و مغاره وَلَا أَمْتًا و نه بلندی و پشته يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان آواز

یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بمحشر که لَا عِوَجَ لَهُ هیچ پیچ و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ مدعو نتواند که عدول کند از خواندن بلکه بمراد انقیاد نمایند مؤمنان باسرعت کافران بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرک را با او ناحشر وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَنِ برای بخشنده خدای با عظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آواز نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر يَوْمَئِذٍ آن روز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی برای کسی إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَنُ در شفاعت او خدای وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش آن و میان ایشان است از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پی ایشان است از کار دنیا وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم جامع بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او بی احاطه نبود و علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق محال است و عدم احاطه بدو نه از جهت نسبت علمیه و نقصان آن است بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی او است نظم کجا دریابد او را عقل چالاک که برون است از سر حد ادراک تماشا میکن اسماء و صفاتش که کس آگه نه از کنه ذاتش وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و زبون شوند اصحاب روی‌ها یعنی روز حشر همه رویها ذلیل و خاشع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده و پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومیدی کشید مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که بر داشت ظلم را یعنی بار شرک بر گرفته بموقف حشر آورد وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ بعضی از کارهای شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه مؤمن باشد چه صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مؤمنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیئات است وَلَا هَضْمًا و نه از کسر و شکست که نقصان حسنات است یعنی از حسنات مؤمن چیزی گم کنند و نه بر سیئات وی افزایند وَكَذَلِكَ و همچنانکه فرستادیم این آیات متضمنه بر وعید را أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ در وی آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل آن بنا بر ایشان فرو بیاید أَوْ يُحْدِثُ یا پدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از آنچه ظالمان یا پاک است از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود و یا سزاوار پادشاهی بکمال و بهاء الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل هم وحی نازل شد و آنحضرت رسالت پناهی علیه السلام خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن خوف که مبادا چیزی فوت شود و یا فراموش کند با جبرئیل هم قرائت میفرمود آیت آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منما بِالْقُرْآنِ بقراءت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى پیش از آنکه ادا کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بتو وحی آن ما و روی فرموده که سؤال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را بر خلق مخوان تا وقتیکه بیان آن بتو فرود آید و در لباب المسیر از قول امام حسن بصری رح آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی هم قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند آیت [illegible] فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت این است که حکم مکن بقرآن مگر بعد از نزول آن وَقُلْ و بگو رَبِّ ای پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطائف قشیری مذکور است که حضرت موسی هم زیادتی علم طلبید او را بملازمت خضر هم کرد و حبیب خود را بطلب زیادتی علم فرمود و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که اگر در مکتب ادب و تنها بی معلم نادی سبق قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درس گاه و علمک ما لم تکن تعلم بتحفه فضلت علم الاولین و الآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید نظم علمهای انبیاء و اولیاء در دلش رخشنده چون شمس الضحی عالمی کامد کارش حق بوده علم او بی کاف و مطلق بوده وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما وحی فرستادیم إِلَى آدَمَ بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان و فرمودیم او را که بدین شجره منهیه نزدیک مرو و از آن مخور فَنَسِيَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد این صورت از وی صادر شد یا نبود او را صبری بران بمعنی عزم وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر ملائکه را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که بود و رانده از رحمت أَبَى سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم ما يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا ای آدم بدرستی که این عَدُوٌّ لَكَ دشمن است مر ترا وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حوا است فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَى پس تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین معاش میباید کرد إِنَّ لَكَ بدرستی که ترا هست در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا آنکه گرسنه نشوی در وی که همه نعمتها آماده است وَلَا تَعْرَى و برهنه نگردی که از ملبوسات آنچه باید هست وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ و بدرستیکه تو تشنه نشوی فِيهَا در وی که عیون و انهار دائم است وَلَا تَضْحَى و در آفتاب نیائی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه در بهشت در آمده و حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا آدم هم را باز گفت و آدم هم از مرگ ترسان شد و با ابلیس که بصورت پیری بدیشان آمده بود در جمیع کرده بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قَالَ يَا آدَمُ گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى و بر پادشاهی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم علیه السلام گفت آری دلالت کن مرا آن ابلیس رهنمون شد آدم و حوا هم را بشجره منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا پس بخوردند از آن درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و می چسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَعَصَى آدَمُ و خلاف کرد آدم هم رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن میوه درخت فَغَوَى پس بی بهره ماند از مطلوب خود که

عوجا دائی بود بعد از آن توبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت پناهی را شفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهٗ پس برگزید وی را خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ پس قبول کرد توبه او را وَهَدٰى
وراه نمود او را به ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید مِنْهَا جَمِيْعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود
حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت در میان هر دو با هم ظاهر است فَاِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید شما را ... مِنِّيْ از نزدیک من هُدًى راه نما

[illegible]

از غبار الهش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام کار پسندیده لِلتَّقْوٰى مر خداوندان تقوی را است در تبیان از ابن سلام رض نقل میکند که چون سختی به بعضی از اهالی آنحضرت رسالت پناه صلعم رسیدی
ایشان را بنماز فرمودی و این آیت بر ایشان خواندی وَقَالُوْا و گفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَاْتِيْنَا بِاٰيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خود یعنی چرا آنچه ما میطلبیم معجزه
ظاهر نمیکرداند اَوَلَمْ تَاْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْاُوْلٰى خبر آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب مستغرقه بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور
معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است از صفت محمد صلعم و بشارت قدوم او و حقیقت آن است که چون ایشان

[illegible]

متربص منتظر است مآل حال و کار را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید و مترصد باشید فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید یعنی در جزا
معلوم کرده که بحقیقت مَنْ اَصْحٰبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدٰى و کیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر صلعم که همراه نماینده راست
راه دان وراه بین ...

سورة الانبياء مائة واثنا عشرة آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک آمد مر مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و یاد داش ایشان که عمل
و کردار ایشان روز بد است وَهُمْ فِيْ غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری از حساب و مواخذه مُّعْرِضُوْنَ اعراض کنند کان اند از تفکر در آن یا معرض اند از طریق توبه و تنبه مَا يَاْتِيْهِمْ نیاید
بدیشان مِّنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِّنْ رَّبِّهِمْ از آن پروردگار ایشان مُّحْدَثٍ نو فرستاده و بتجدید نازل شده اِلَّا اسْتَمَعُوْهُ مگر بشنوند آن را از پیغمبر صلعم وَهُمْ يَلْعَبُوْنَ و حال آنکه ایشان
بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن چون می شنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوْبُهُمْ در حالتیکه دلهای ایشان مشغول چیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن
سلمی از ابو بکر وراق قدس سره نقل میکند که غلبه لهو دلی است مشغول با حوال دنیا و غافل از احوال عقبی وَاَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده و پنهان داشتند کافران راز گفتن خود را اَلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا
آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هٰذَآ آیا هست اینکه شما را دعوت میکند یعنی محمد صلعم اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجیء پس او را رسالت نشاید و سول

[illegible]

پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هرکرا خواستیم از مؤمنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود وَاَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِيْنَ و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را لَقَدْ اَنْزَلْنَا هر آینه
فرستادیم اِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيْهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف نامه و ذکر آوازه شما یا پند و موعظه شما اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید
تا شما را این دارد که بدان بگروید و این آیت اهل قرآن را شرف تمام و کرامتی مالا کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید این اجلال و اکرام است مثنوی
اهل قرآنند اهل الله و بس ؛ اند ایشان کی رسد هر بوالهوس ؛ اهل نا شناخته جنس و صنف این کلام ؛ نیست جز مرغی که بر پرد ز دام ؛ هر کرا در دام نفس است و هوا ؛ اهل شیطان است نی اهل خدا
آورده اند که در ولایت شام دهی بود که آنرا حضور یا حضورا گفتندی حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بر ایشان مسلط
ساخت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیاء یعنی ای صاحبان خون پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرد و تمامی هلاک
گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از اهل دیهی که بود ظَالِمَةً ستمکار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهری و دهی را که
شرک بوده و نبیرا او که ستمکار وَاَنْشَأْنَا و پیدا کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهل آن موضع قَوْمًا اٰخَرِيْنَ گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادر
که عاجز نشود از هلاک چنینان تواناست بر هلاک پس آمدگان فَلَمَّا اَحَسُّوْا پس آنهنگام که اهل آن دیه یعنی از حضوریان دریافتند بَاْسَنَا عذاب ما را و مشاهده کردند لشکر
بخت نصر کرو ایشان در گرفتند اِذَا هُمْ ناگاه ایشان مِنْهَا از آن دیه يَرْكُضُوْنَ میدویدند و شتاب میکردند چهارپایان خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوْا
مدوید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَارْجِعُوْا و بازگردید اِلٰى مَا اُتْرِفْتُمْ فِيْهِ بسوی آنچیز که متنعم شدید در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ
شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قَالُوْا گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما اِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ظٰلِمِيْنَ
ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوٰىهُمْ این خواندن ایشان یعنی همه یا ویلنا میگفتند حَتّٰى جَعَلْنٰهُمْ تا وقتی که گردانیدیم ایشان را
حَصِيْدًا گیاهی درو کرده یعنی چنانچه گیاه را داس درو کنند ایشان را شمشیر درو کرده و ساختیم ایشان خٰمِدِيْنَ مردگان و فسرده گان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان ایشان است لٰعِبِيْنَ در حالتیکه بازی کننده بودیم یعنی اینها را بازیچه نیافریدیم بلکه برای تبصره و تذکره ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدایع و غرائب صنائع و عجائب
بیت بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ؛ در هیچ ذره نیست که سوی عجب نیست لَوْ اَرَدْنَا اگر خواستیم ما اَنْ نَّتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بآن بازی کنند و بدان مشغول شوند چون زن و
فرزند لَاتَّخَذْنٰهُ هر آینه فرا گرفتیمی مِنْ لَّدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی نه بر وجهی که لایق شماست اِنْ كُنَّا فٰعِلِيْنَ اگر می بودیم کننده این کار بل آنرا بر ساحت
عزت ما منزه است از صاحبه و ولد یعنی بهر گز لهو و لعب و الکریم بالک فَنَقْذِفُ بِالْحَقِّ بلکه می اندازیم حق را که خیر است عَلَى الْبَاطِلِ یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهٗ پس بشکند
او را فَاِذَا هُوَ پس ناگاه او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و زائل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل که خسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب مِمَّا
تَصِفُوْنَ از آنچه وصف میکنید خدا را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِى السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْاَرْضِ و هر که در زمین است
از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک او بند وَمَنْ عِنْدَهٗ و کسانیکه نزدیک وی اند یعنی ملائکه و ایشان را اهل آسمان جهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه
اند و شما ایشانرا به بنات میستایید لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُوْنَ و هیچ مانده نمی شوند از عبادت تا انقطاع نمی ورزند يُسَبِّحُوْنَ تنزیه میکنند
حق تعالی را با نماز میگزارند یا ستایش میکنند الَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکنند لَا يَفْتُرُوْنَ سست و ضعیف نمیشوند اَمِ اتَّخَذُوْٓا اٰلِهَةً آیا فرا گرفتند
کافران خدایان را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ يُنْشِرُوْنَ ایشان
ایشان زنده کننده مردگان از انکار میکنند یعنی شما بتان را آلهه میگویید از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشان از قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت
ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشند فِيْهِمَآ در آسمان و زمین اٰلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر ایشان کنند اِلَّا اللّٰهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و کار
و هم بشکند چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاد و نا ساخته ماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت
الله تعالی نشاید. بود دو جهان قادر و یکتا تویی ؛ جمله ضعیفند و توانا تویی ؛ چون تو دست با نگ بر طبق زند ؛ جز تو که یار و که انا الحق زند فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ پس تنزیه کردنی خدا را
رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُوْنَ از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْئَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد با او
یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت صواب است وَهُمْ يُسْئَلُوْنَ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را چاره است که حساب اقوال
و افعال خود با مالک راست کند اَمِ اتَّخَذُوْا آیا فرا گرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان و مأمور بودند بآنجا ذکر آن قُلْ هَاتُوْا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه
بدون خدای عقلا و نقلا هٰذَا اینست ذِكْرُ مَنْ مَّعِيَ یاد کرد کسانی که با منند از امت من یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِيْ و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سایر
کتب سماوی در کجا نگرید و آنها که بدانها و انا اندیر سید که همه کتب منزله ثبت الامر بتوحید و نهی از شرک بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ الْحَقَّ نمیدانند حق

و میان وی و باطل تمیز نمی کنند فَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ
فرستاده اِلَّا نُوْحِيْٓ اِلَيْهِ مگر وحی کرده شده بوی و خاص بوحی بیچاره یعنی با وحی کردیم اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ که نیست خدایی بحق اِلَّآ اَنَا مگر من فَاعْبُدُوْنِ پس بپرستید مرا وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ
گفتند و گرفت خدا تعالی ایشان را خطاب و بشمار وَلَدًا فرزندان ملائکه سُبْحٰنَهٗ پاک است او منزه از این بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُّكْرَمُوْنَ گرامی داشتگان و نه همچنان
لَا يَسْبِقُوْنَهٗ پیشی نگیرند بر خدا تعالی بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد از این سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدا تعالی شفاعت
نتوانند کرد وَهُمْ بِاَمْرِهٖ و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُوْنَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ آنچه پیش ایشان کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشان کنند وَلَا يَشْفَعُوْنَ
و در خواست نمیکنند اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰى مگر برای کسی را که خدای پسندد شفاعت او را با کسی که بکلمه حق اقرار کند ابن عباس رض فرمود که شفاعت بکنند مر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول
یعنی در دنیا کلمه طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت ایشان واجب باشد وَهُمْ و فرشتگان مِّنْ خَشْيَتِهٖ از بیم عقاب عذاب الهی مُشْفِقُوْنَ ترسانند از مهابت و عظمت
او ترسانند وَمَنْ يَّقُلْ مِنْهُمْ و هرکه گوید از ملائکه یا سائر مخلوقات اِنِّيْٓ اِلٰهٌ بدرستیکه من خدایم مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی فَذٰلِكَ پس آن قائل نَجْزِيْهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ كَذٰلِكَ
همچنین که مثل او جزا دهیم نَجْزِي الظّٰلِمِيْنَ پاداش دهیم ستمکاران را اَوَلَمْ يَرَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه کفر ورزیدند اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
که آسمانها و زمین ها كَانَتَا رَتْقًا بوده بسته یعنی مجتمع مراد آن است که در حقیقت متحد بوده فَفَتَقْنٰهُمَا پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمییز تا آسمانها یکی بود و از هم جدا
شد چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز با اختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا نوع سما با یکدیگر ملتحم بوده یعنی برهم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را
میان در آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم و زیر و المسیر آورده که زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شده و از آسمان شش و نه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان
بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمی رست ما از ابا باران و این را گیاه کشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ و گردانیدیم ما از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده
یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان به آب و انتفاع از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر ذی روح
ساختیم و محل برای طلب ساختیم بجهت عموم اَفَلَا يُؤْمِنُوْنَ آیا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْاَرْضِ و خلق کردیم در زمین
رَوَاسِيَ کوههای بلند اَنْ تَمِيْدَ بِهِمْ تا بجنباند زمین ایشان را وَجَعَلْنَا فِيْهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده
لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُوْنَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود رسند وَجَعَلْنَا السَّمَآءَ و گردانیدیم آسمان را سَقْفًا مَّحْفُوْظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از
اختلال و فتنی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ اٰيٰتِهَا از نشانهای ماه آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت
و در غایت ظهور است مُعْرِضُوْنَ اعراض کننده کانند یعنی کافران هر چند نشانی ما بینند صد کنند کانند وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آن کسی که بقدرت کامله خَلَقَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ
تا وقت سیر و آرام باشد و روشن تا در وی کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و پیدا فرمود آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِيْ فَلَكٍ يَّسْبَحُوْنَ
در حوالی سر شنا میکنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شناوران شنا در سطح آب و در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است کاه
بحکم اقبض قبض کرده تا سلطان جلال و هیبت از نهاد او برآورد و کاه بحکم ابسط بر بساط بسط نشانده تا میزبان جمال لطف از دل ملول او بقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است که تمکین
در حضرت شهود راسخ بود و ماه بدان که بدو کشف الغطاء ما ازددت یقینا فی نشانه اهل تلوین است که کاه در کاهش بود و کاه در افزایش نهانی الظهور نور برق وحدت در محاق
عین افتد و ساعتی در بروز سهو جامعیت بمرتبه بدریت رسد که گویا در کلام حقائق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست فرد هم شاهد جانت نقاب کرده ام
بذو وصل یار آیم شوم در حال زان فزایم و حضرت مولوی روح الله روحه میفرماید که نظم چون ز روی رتابی ز من کردم هلالی مستقیم ؛ ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان
شوم ؛ تو فنایی من چو مه گرد تو گردم روز و شب ؛ که در محاق افتم ز تو که شمع نور افشان شوم آورده اند که معاندان بار کاه رسالت پناه دم از روی غوایت و ضلالت گفتندی
نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گرد باد حوادث بر آید و بار ان محمد علیه السلام را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک اندازد و حق سبحانه تسلیه آنحضرت را میفرماید که وَمَا
جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم هیچ آدمی را مِّنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا اَفَاْئِنْ مِّتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخٰلِدُوْنَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو
پایندگان خواهند بود و از دام مرگ رهایی خواهند یافت كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است هر که قدم اندرون از عدم بفضای صحرای وجود نهاد
بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ؛ آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود وَنَبْلُوْكُمْ و می آزماییم
شما را بِالشَّرِّ بسختی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکوئی یعنی عطایا و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان بکنیم در سختی و آسانی
و محنت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر همه عالمیان ظاهر کرده وَاِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُوْنَ باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند
که روزی حضرت پیغمبر علیه السلام با جمعی از صحابه میگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف است آیت آمد که وَاِذَا رَاٰكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا چون

قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاوره مضاره نقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول است وانصروا آلهتكم و یاری کنید خدایان
خود را با انتقام کشیدن از وی ان كنتم اگر هستید شما فاعلين کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر خدا را پس نمرود حکم کرد تا حظیره وسیعی بنا کردند و دیوار آن
شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا بر ساختند و روغن فراوان بر هیزم ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را غل بر گردن و بند بر پا و دست نهادند و بالای منجنیق
افکندند جبرئیل علیه السلام بهوا بوی رسید و گفت هل لك من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیك فلا حاجت دارم ولی نه بتو جبرئیل گفت پس که داری بخواه در سوی که او حسبی
حاجت بگوستن چون توکل خلیل بر خدای جلیل و انقطاع او از ما سوی درست بود قلنا یا نار گفتیم ما که ای آتش کونی باش بردا و سلاما علی ابراهیم
برودت و سلامت بر ابراهیم و ابن عباس رض فرموده که اگر نگفتی بردا و سلاما سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بفسردی وارادوا به و خواستند مر ویرا کیدا بد
کرای در سوختن او فجعلناهم الاخسرين پس ما کردانیدیم ایشانرا زیانکارترین همه ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم
علیه السلام بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل نرگس بر دمید و چشمه آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و بالای صرح و دید که ابراهیم
در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملکی الظل سخن میگوید و بر گرد او ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو کریم قدرت و درین مرتبه است که ترا هم
بزرگ خدایی است و من برای او قربان کنم ابراهیم فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نمیکند مادامی که بر کیش خود باشی و او را اختیار نکنی نمرود چهار هزار گاو قربانی کرد
و ترک ایذای ابراهیم گرفت و در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتش است که در کانون دل خلیل بود یعنی شعله شوق محبت بیت
آتش ز دود دل من آتش دارد وان آتش وا دل مرا خوش دارد خلیل را نزدیک آتش نمرودی رسید و خواست که بسوز شوق آتش آورد و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای
آتش شوق سرد شو که آتش نمرودی و با سلامت باش بر ابراهیم چه ما حکم کردیم که در آن آتش معجز خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت کنی رشته نمرودی را بجا ماند سوز
بوستانی بید او معجزه هویدا کرده و اگر بر ابراهیم سلامت نباشی از شعله تابش الله الموقدة بسوز و فنا شده دعوت راهب و انبیا معدوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند بیچ
چیز بر و غالب نشود بیت عشق شعله است که چون بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت ونجيناه و نجات دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود
ولوطا برادرزاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشانرا الى الارض التى باركنا آن زمینی که برکت دادیم و افزونی داده ایم فيها للعالمين در آن جهانیان را یعنی
ولایت شام و برکت تمام و بعثت انبیا بوده هم در او هم و از دیار و لاسیما بی نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم در فلسطین نزول فرموده و لوط در موتفکات و میان
این دو موضع مسافت یک شبانه روز بود ووهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری یعنی اسحق نافلة و یعقوب نافلة نیز داده ایم او را
زیادتی بر سوال یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره و کلا جعلنا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب را صالحين نیکان و شایستگان
وجعلناهم ائمة و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را يهدون راه نمایند بامرنا بامر و فرمان ما واوحينا اليهم و وحی کردیم بدیشان فعل الخيرات کردن نیکوها
بیان حاله که خلق بدان ترغیب نمایند واقام الصلوة و برپای داشتن نماز وايتاء الزكوة و دادن زکوة و تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وكانوا لنا
و بودند ما را عابدين پرستندگان بر اخلاص ولوطا آتیناه و دادیم لوط را حكما حکمت با نبوت یا فصل بین الخصوم وعلما و دانشی که پیغمبر را باید از قواعد شرع و ملت
ونجيناه و رهانیدیم او را من القرية التى از آن دیهی که كانت تعمل الخبائث بود اهل آن که میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از موتفکات که اهل آن را
استقلال بی نمود نمرد او میر و ند عادت ایشان را هلاک کردیم انهم كانوا بدرستی که بودند ایشان قوم سوء گروه بد فاسقين بیرون رفتگان از دایره فرمان وادخلناه و در آوردیم لوط را في رحمتنا
در و یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم او را بهشت که محل رحمت است انه بدرستی که لوط از من الصالحين است و کلان دو شایستگان است و فصله لوط هم قبل این تفصیل کرده شد ونوحا
و یاد کن نوح را هم اذ نادى چون ندا کرد پروردگار خود را من قبل پیش از لوط و ابراهیم یعنی دعا کرد بر هلاک قوم خود فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای او را فنجيناه
پس نجات دادیم او را واهله و اهل بیت او را از غرقاب و زنان اتباع او من الكرب العظيم از محنت بزرگ یعنی محنت طوفان ونصرناه و یاری دادیم او را من القوم بر قوم او یعنی
غالب ساختیم بر منکران الذين كذبوا آنانکه تکذیب کردند بایاتنا بآیتهای ما انهم بدرستی که قوم نوح هم کانوا بودند قوم سوء گروهی بد یعنی کافر بودند و چه کفر بر ایشان
فاغرقناهم اجمعين پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا وداود وسليمان و یاد کن قصه داود بن ایشا و پسر او سلیمان را هم اذ يحكمان چون حکم کردند في الحرث
در کشت زار که چون داود هم در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از هم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی
و یکی گوسفند دار و او را یوحنا خواندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا شب رمه خود را سر داد که بکشت زار من در آمد و تمام خورده و غولی آنست که بوستان وی رفته
بوده و خوشهای انگور خورده و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود علیه السلام حکم کرد که گوسفندان خود را با ایلیا ده و در شرع داود هم
حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند مضمون قضیه بر سلیمان معلوم شد بمحکمه آمد و در سن سیزده سالگی بوده و ما بدر فرموده که اگر حکم جز این بودی اصلح و ارفق نمودی و داود هم گفت

نوح توان کرد سلیمان هم جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع کبر و شیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را با یوحنا باید داد تا عمر خود و بدان مرتبه رساند
که اول بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کنند و گوسفندان خود بگیرد و تا بحکم ام فی بعده گمانند داود هم برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داده مر خود را
از قصه داود و سلیمان علی نبینا و علیهما السلام برین قوم خوانده و فرمود که حکم کرد در زرع یا باغ اذ نفشت فيه چون شب در آن کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفندان
گروهی وكنا و بودیم ما لحكمهم مر حکم حاکمان بر متخاصمین شاهدين دانا و بینا یعنی دانستیم که داود هم و سلیمان هم بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند ففهمناها سليمان پس
تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را او بدو آموختیم و تفهیم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند تا از نفع کبر دو بدان تلافی زیان کار خود کند و باغ را بصاحب گوسفند
تا عمر خوار کی نماید و بمرتبه اول باز رساند تا و دیگر بار از رمه خافل نکردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود هم صادر گشته خدای هم کرده بسلیمان هم
بعضی که ناسخ آن حکم شده و داود هم بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بعض ناسخ حکم فرموده وكلا آتينا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حكما حکم کردنی یا پیغمبری وعلما
و دانش یا مور دین وسخرنا و رام ساختیم مع داود الجبال يسبحن با داود هم کوهها را تسبیح میکردند خدا را با تفاق او را داود و در تبیان آورده که بر آن منوال که داود هم
میشنود و از کوهها بر شنوده می شد و این معجزه آنحضرت بود والطير و مرغان را سخر کردانیدیم مر داود هم را مرغان در تقدیس با وی موافقت نمودند وكنا فاعلين و هستیم ما کننده مر امثال
اینها را و در قدرت ما دریغ نیست اگرچه نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته یعنی هرجا داود هم رفتی کوهها با وی روان شدی و در فوائد آورده
که سیر جبال با داود هم در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جمله تنهای بهمان زبان تسبیح الهی
ناطقند پس وجه اختصاص بداود هم چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود هم بر وجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان از ترکیب حروف
و کلمات آن مفهوم میشده و همچنین از قدرت الهی غریب نیست نظم هر کجا منقوش علم او فرخت از غرائب هر چه خواست ساخت خدائی را که نیست نقصانش کار با جلیل
است آسانش وعلمناه و بیاموختیم مر داود هم را صنعة لبوس ساختن زره لكم برای شما لتحصنكم تا نگاه دارد شما را و حفظ نماید از اینکه دو از رزه شما را من بأسكم
از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فهل انتم پس آیا هستید شما شاكرون سپاس گوینده گان برین نعمت امر است بصورت استفهام یعنی شکر گوئید خدا را برچنین اکرام
ولسليمان الريح و سخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عاصفة سخت تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یکماه راه بردی تجری بامره بود که میرفت
بفرمان سلیمان هم یعنی بخشیا الى الارض بسوی زمین التي باركنا بدان زمینی که برکت کردیم فيها در آن زمین یعنی بولایت شام و در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که
دیوان برای سلیمان هم ساخته بود صباح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده با نماز شام باز بدینجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی
قیلوله در صطخر فارس کردی شبانگاه در بابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت در صطخر بودی شبانگاه شام بتدمر باز آمدی وكنا و هستیم ما بكل شيء عالمين بهمه چیزها دانا
ومن الشياطين و سخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان من يغوصون کسانیکه غوطه میکنند در دریا له برای او بجهت استخراج نفایس ويعملون و میکنند عملا دون ذلك
عملی دیگر جز غواصی مثل بناء و ساختن مصنوعات غریبه وكنا لهم و بودیم ما مر دیوان را حافظين نگاه دارنده کان تا از فرمان سلیمان هم بیرون نروند وايوب و یاد کن ایوب را
او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم هم است حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده که از زمین شام شب و روز بطاعت
گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و سعت عیش است و مال بسیار و فرزند بزرگوار داری
اگر او را با تنگی اموال و اولاد و ابتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرموده که نه چنین است که تو میگوئی او ما را بنده پسندیده و اگر هزار بار در کوره
ابتلاس بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرو یم که گر تیغم زند بر سر بروز امتحان باشم چو شمع استاده با برجا و در بسیاری از تفاسیر آورده اند
که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی مسلط داد و وی را بر کمال اشتغال
یا بوک آن اشتغال نمودند و در حقائق فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار رسیده است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آن است که حق تعالی اقسام
محن بروی بگماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت اول شتران و چهارپایان او بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت و باغ
متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در آن پیدا گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد شده وی را
از شهر دیه و منزل که بیرون بیرون میکردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منشا بن یوسف در خدمت او بماند مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز
و هفت ساعت درین محنت مبتلا بود و بروایت سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه تعالی برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و تعلیم ثبات در شکیبایی حالت ایوب را ذکر
فرموده که یاد کن قصه ایوب هم را اذ نادى ربه یاد کن ای محمد چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر که بمن رسید رنج و سختی وانت ارحم الراحمين و تو بخشنده
ترین بخشایندگانی مذکران میگویند که حق تعالی در باره ایوب هم فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است جواب

[illegible]

[illegible]

تا وقتی که گویند و امتازوا الیوم و اشان طول نخواهند شد چه یکجانب دست راست مشوم بهشت خواهند بود و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی املح بیارند
و ذبح کنند و این ندا برآید که یا اهل النار لکم خلود و لا موت و یا اهل الجنة لکم خلود و لا موت و جنیان فزع کنند و بهشتیان از فزع گذرانند وَتَتَلَقّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن
از قبور و گویند هٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این آن روزی است که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بدین وعده داده می شدید یعنی ابیت روز ثواب و کرامت شما عابدان اگر گویند
این روز جزای شماست عار و فخار خطاب رسد که این روز تماشای شماست نظم نیک مردان از نعیم اندر نعیم عاشقان را لقا اندر لقا حصه زاهدان وصال حور عین
بهره بینا جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَآءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت و حفص یجیم می خواند یعنی
همچون طی کردن سجل را بر نوشته ها و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه بوده و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند او در هم پیچیده كَمَا بَدَأْنَآ
همچنانکه آغاز کرده ایم اَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را از ماده و هدیه نُّعِيدُهٗ بازگردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل بدا باشد و را بجا آوردن هردو تحت قدرت ماست
است وَعْدًا وعده دادیم باعاده وعده دادنی عَلَيْنَا بر ما است و فا کردن بدان اِنَّا كُنَّا فٰعِلِيْنَ بدرستی که ما کنندگانیم آنچه شبیه یعنی چنانچه اول بوده آورده ایم
دیگر بار موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُوْرِ در کتاب داود مِنْۢ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس تورات یعنی بعد از آنکه در تورات
نوشته بودیم و در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِيَ الصّٰلِحُوْنَ بندگان شایسته من یعنی امت محمد علیه السلام و گفته اند
عامه مؤمنان اِنَّ فِيْ هٰذَا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و موعظه و مواعید لَبَلٰغًا هر آینه کفایت است لِّقَوْمٍ عٰبِدِيْنَ مر گروهی پرستندگان را و حضرت رسالت
پناه اندوم که خبر و موعظه قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِّلْعٰلَمِيْنَ مر عالمیان را حضرت
رسول رحمت است مؤمنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت است مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم
و کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بودی و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مکرم و اگر در حجره طاهره همچنین بر ذروه عرش مقام
قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فرود و در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی نظم عاصیان را که نه در دامن آخر زمان دست در دامان
تو وا زده جان در رستین نامید از حضرتت با حضرتت خوان شدن چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین قُلْ بگو ای محمد مر کافران را اِنَّمَا يُوْحٰٓى اِلَيَّ جز این نیست که وحی
فرستاده میشود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ که جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدایی یگانه است و یکتا فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّسْلِمُوْنَ گردن نهادگان مقتضی وحی
فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ اٰذَنْتُكُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلٰى سَوَآءٍ برابر یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کرده ام برابریم در موضح آورده که اعلام کردم
شما را از آنچه من وحی کرده اند و بر شما روشن شد مؤمن و کافر در علم بدین مساوی شدند وَاِنْ اَدْرِيْٓ و نمیدانم من اَقَرِيْبٌ آیا نزدیک است اَمْ بَعِيْدٌ یا دور است مَّا تُوْعَدُوْنَ
آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و غلبه مسلمانان اِنَّهٗ بدرستی که خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن مسلمانان وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُوْنَ و میداند
آنچه می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَاِنْ اَدْرِيْ و نمیدانم لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن وعده یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَّكُمْ مر شما را یعنی
بطریق استدراج در تاخیر می اندازد وَّمَتَاعٌ و شاید که برخورداری بود شما را اِلٰى حِيْنٍ تا بهنگامی که اجل مقدر برسد قٰلَ رَبِّ احْكُمْ گفت ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال خواند
یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده
یعنی یاری از او خواهند عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ بر آنچه شما صفت میکنید و میگویید که عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرود نمی آید بار آیات الاسلام از آیت کلام و مسدم نکونسار خواهد شد یعنی
سخنان نامزا میگوئید و از خدای بر روان یاری میخواهیم و امیدواری می‌نماییم حضرت داریم بیت مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه که هیچکس نشود ناامید از آن درگاه

سورة الحج ثمان و سبعون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است که میگوید اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن قیامت
مر زمین را شَيْءٌ عَظِيْمٌ چیزی بزرگ است و بر هول انسان و تحریک بساعت مجازات و این زلزله از علامت قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر
آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلایق پدید آید بیت در طبقات زمین افکند بیم زلزلة الساعة شیء عظیم
يَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّآ اَرْضَعَتْ از آن فرزندی که شیر میداد
با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حَمْلَهَا فرزندان خود را وَتَرَى النَّاسَ و ببینی مردمان از غایت
آن روز سُكٰرٰى مستان یعنی مستانی که عقل و تمیز ایشان زائل شده وَمَا هُمْ بِسُكٰرٰى و نباشند ایشان مستان بحقیقت و زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگر به

العین مانند سکر نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيْدٌ و لیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول آن مدهوش باشند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ
يُّجَادِلُ کسی هست که جدال کند فِي اللّٰهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار میکرد بعث را
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَّيَتَّبِعُ و پیروی کند در مجادله یا در عامه احوال خود كُلَّ شَيْطٰنٍ مَّرِيْدٍ هر شیطانی سرکش گمراه که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده
بر آن دیو در لوح محفوظ اَنَّهٗ مَنْ تَوَلَّاهُ آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند فَاَنَّهٗ پس بدرستی که آن دیو يُضِلُّهٗ گمراه گرداند تابع خود را وَيَهْدِيْهِ و راه نماید او را اِلٰى
عَذَابِ السَّعِيْرِ بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بدان کار وا دارد که مکافات آن دوزخ بود و در حقائق فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر مجادل
کنند و که هر که پیروی آن دیو کند بدوزخ رسد يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب بکفار است منکران حشر را میگوید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فِيْ رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن
خلق و میگویید اعاده ممکن و مقدور نیست در نظر کنید در اول حال خود فَاِنَّا پس بدرستی که ما خَلَقْنٰكُمْ آفریدیم پدر شما را مِّنْ تُرَابٍ از خاک و شما فرع اویید ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس از
آب پس ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس شما را از مقدار خون بسته ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ پس از لخته گوشت بمقدار آنکه بخایند مُّخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وَّغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که
بعضی از اجزای وی نقصانی باشد یا مصور و غیر مصور و در وسیط آورده که این حین سقط است که یکی بیفکند بعضی از مصور و یکی تمام صورت یافته محض کلام آن است که شما را منتقل
ساختیم از حالی بحالی لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تامل نمائید که هر چه قابل تغیر و تکون است دیگر قبول آن میتواند کرد وَنُقِرُّ
و قرار میدهیم فِي الْاَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَآءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط نشود و در رحم بماند اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا
پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف بامور خود قیام نتوانید نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوْٓا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اَشُدَّكُمْ بکمال قوت و جمال فهم و خرد که میان سی
و چهل سالگی است وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّتَوَفّٰى و از شما کسی باشد که متوفی گردد و نزدیک بلوغ باشد یا قبل از آن وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّرَدُّ و بعضی از شما بود که رد کرده شود اِلٰٓى اَرْذَلِ الْعُمُرِ
بفروترین زندگانی که سن خرافت است لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند مِنْۢ بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْـًٔا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و دادنی اینها
بدایت اشارتی است بآنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابداء نداشته پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَى الْاَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً
خشک و بی رونق چون مرده فَاِذَآ اَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم ما از ابر برای زمین عَلَيْهَا الْمَآءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه وَرَبَتْ و بیفزاید و بر
وَاَنْۢبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍۢ از هر صنفی از نباتات بَهِيْجٍ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را با آبی زنده و سیراب تواند است بر آنکه اجزای بی
راجمع ساخته جان حال که بوده اند باز برد نظم انکه بی دانه نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت کرده نابود را بقدرت بود چه عجب گر دهد بوده وجود ذٰلِكَ آنچه گفته شد
از آفرینش انسان و اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ او ثابت است در ذات خود و متحقق بصفات
کمال است وَاَنَّهٗ و بجهت آنست که او يُحْيِ الْمَوْتٰى زنده میگرداند مردگان را و اگر نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و نماز وَاَنَّهٗ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ برای آن است که او بر همه چیزها قادر و توانا است چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او با همه مقدورات علی السویه پس چون بر انشاء قدرت بر
احیای بعضی اموات دال است کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای همه اموات وَاَنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است لَّا رَيْبَ فِيْهَا هیچ
شکی نیست در آمدن او وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانند آن نیز که خدای تعالی يَبْعَثُ برمی انگیزد مَنْ فِي الْقُبُوْرِ کسانی را که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا
وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللّٰهِ در کلام خدای تعالی و در قدرت او و تکرار برای تاکید است یعنی قبل از این همین الفاظ گذشته اما مراد
از مجادل اول رؤسای کفار اند چون نضر بن ابی و امثال ایشان و از ثانی اتباع و مقلدان که هر یک از ایشان بر طرح جدال می افکند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی که بداو داده باشند
وَّلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال
محض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهٖ در حالتی که بپیچد دوش خود است و این کنایه باشد از تجبر و تکبر و دوش را از سر خیری دور میسازد پس این مقلد متجبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
تا گمراه گرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او لَهٗ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر او راست در دنیا خواری و رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود وَّنُذِيْقُهٗ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عَذَابَ
الْحَرِيْقِ عذاب آتش سوزنده و گوییم ذٰلِكَ این خواری و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ بسبب چیزی است که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کسب کردی از کفر و معصیت وَاَنَّ اللّٰهَ
و بسبب آنست که خدای تعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيْدِ مر بندگان خود را ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده مشرف باسلام
در مدینه پس هر گاه ایشان را مرضی عارض شدی و رنگ سیری یا زاد و اسپ او کره خوب آوردی و مواشی او نتاج نیکو دادی گفتی اسلام نیکو دینی است و مر این سبب قبول و شکیبائی آمد دل ایشان
باسلام آرمیده شدی و اگر قضیه بر عکس آمدی از دین برگشته گفتی اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَّعْبُدُ اللّٰهَ کسی هست که پرستد خدای را عَلٰى
حَرْفٍ بر کناره و منظرابی بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن و ماوردی فرموده که در نعمت دون محنت فَاِنْ اَصَابَهٗ پس اگر برسد او را خَيْرُ نیکوئی چون صحت

من الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه ... [illegible]

ذلك هو الخسران المبين ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر اوست همه را بسوزد بیت خوش آن آتش که اندر دل فروزد • بجز حق هر چه پیش آید بسوزد • چون ابراهیم عم خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردم را
بزیارت خانه آواز ده ابراهیم عم فرمود که آواز من کجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل عم بر مقام یا بر کوه ابوقبیس بر آمد و ندا کرد که ای مؤمنان حق تعالی
حج خانهٔ خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات و ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب
لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصهٔ او بنا ابراهیم امیست که حق تعالی فرموده وَاَذِّنْ و ندا در ده ای ابراهیم عم فِي النَّاسِ در میان مردمان و بخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج
خانهٔ خدای و در عین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر عم است میفرماید که خبر ده مردمان را از وجوب حج يَاْتُوكَ تا بیایند بتو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ
و سواران بر هر شتری لاغر شده و نزار گشته که بجهد تمام وَيَاْتِينَ می آیند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواره و پیاده و بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر
شوند مَنَافِعَ لَهُمْ تر و یک منفعتها که مر ایشان راست یعنی منافع دینی و دنیوی بر سند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند فِيٓ اَيَّامٍ مَّعْلُومٰتٍ
در روزهایی دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها آن است که نام خدا برند در ایام نحر و تشریق عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را مِّنْ بَهِيْمَةِ
الْاَنْعَامِ از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام خدای کشند کفار بنام بتان قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مؤمنان را که بنام حق
قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید گوشت آن این امر اباحت است و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را خوردن آن جایز
وَاَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِيْرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگ دست را ثُمَّ لْيَقْضُوا پس باید بگذارند [illegible] یعنی بحج می آیند تا [illegible]
را یاد کنند و قضا نمایند ایشان تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل گردانند چرک و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن
وَلْيُوفُوا نُذُوْرَهُمْ و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوئیها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيْقِ بخانه آزاد از ملک مردمان
یا از تسلط جباران یا خانهٔ قدیم که معبد اول است و او خانهٔ کعبه است ذٰلِكَ امر این است که گفته شد از اعمال احکام حج و دین خدای است وَمَنْ يُّعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمٰتِ اللّٰهِ
احکام خدای تعالی را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيْرٌ لَّهٗ بهتر است او را عِنْدَ رَبِّهٖ نزدیک پروردگار او از جهت ثواب وَاُحِلَّتْ و حلال کرده
شده مر شما را لَكُمُ الْاَنْعَامُ برای شما چهارپایان اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم او که مردار است و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بپرهیزید
و دوری جوئید مِنَ الْاَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّوْرِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکا است یا گواهی دروغ یا قولی که بر زبان آید و دل
با او موافق نبود حُنَفَآءَ لِلّٰهِ در حالتی که مخلص باشید مر خدای را و مایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ نه شرک آرندگان بوی وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر
که شرک آرد بخدای تعالی فَكَاَنَّمَا خَرَّ پس همچنان است که گویا افتاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان بروی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در میربایند او را مرغان مردارخوار از روی
زمین و اجزای او را متفرق و متمزق میسازند اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ در جائی دور از فریادرس و دستگیر این تشبیهیست
مرکب یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پامال سازند یا وسوسهٔ شیطانی او را در وادی ضلالت افکند و نابود سازد ملخص کلام حالت مشرک
ذٰلِكَ آن است که گفته شد از اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ يُّعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَآئِرَ اللّٰهِ نشانهای خدای تعالی که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آن است
آن است که فربه باشد و بی عیب و گران بها فَاِنَّهَا پس بدرستی که بزرگ داشتن آن مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ از تقوای دلها است یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوای
دلها از سکاری بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيْهَا مر شما راست در انعام مَنَافِعُ سودها از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی
نام برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَآ پس جای نحر آن با وجوب نحر آن منتهی شود اِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيْقِ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار وَلِكُلِّ اُمَّةٍ
و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا قرار دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح
آنچه روزی داده ایم ایشان را مِّنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ از بهیمهٔ چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فَاِلٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان اِلٰهٌ وَّاحِدٌ یکیست
است فَلَهٗٓ اَسْلِمُوْا پس مر او را گردن نهید و قربان را از شرک پاک سازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِيْنَ و بشارت ده ای محمد فروتنان را بزرگی آن سرا یا رستگاران را برحمت بی منتها
فرموده که مژده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده از این فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزد ایشان
وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند و بقدم همت
بحریم مقدس حضرت قدیم بر روند بیت • [illegible] از غیرت تماشای تو بر دوخته باد • از آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد • پس با نجاح مطلوب مژده ده ایشان را وَالصّٰبِرِيْنَ
و بگو صبر کنندگان را عَلٰى مَآ اَصَابَهُمْ بر آنچه با ایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن وَالْمُقِيْمِي الصَّلٰوةِ و بپای دارندگان نماز را یعنی ادا کنندگان در اوقات آن وَمِمَّا
رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه عطا داده ایم ایشان را يُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان که در ایام حج رانده آید

جَعَلْنٰهَا لَكُمْ ساختیم آنها یعنی کشتنی آن را برای شما مِّنْ شَعَآئِرِ اللّٰهِ از نشانهای دین خدای تعالی لَكُمْ مر شما را فِيْهَا خَيْرٌ در آنها نیکوئی است از منافع دینیه و دنیویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ
پس یاد کنید نام خدای تعالی را عَلَيْهَا بر کشتن آن صَوَآفَّ در حالتی که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
اللهم منک والیک فَاِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتند بر زمین جُنُوْبُهَا پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فَكُلُوْا مِنْهَا پس بخورید از گوشتهای ایشان و این امر رخصت
سنت است وَاَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده را که نخواهد و نه وَالْمُعْتَرَّ و سؤال کننده و خواهنده را و در تیسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی
كَذٰلِكَ همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت نحر ایشان را سَخَّرْنٰهَا رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا میگیرید و می بندید و میکشید لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُوْنَ شاید که شما سپاسداری کنید مر خدا را بنعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبهٔ معظمه میمالیدند و آنرا سبب تقرب می دانستند
و در زمان اسلام مؤمنان نیز همان قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه را داشتند حق سبحانه از آن نهی کرده فرمود لَنْ يَّنَالَ اللّٰهَ نمیرسد بخدای تعالی
لُحُوْمُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهید وَلَا دِمَآؤُهَا و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزید وَلٰكِنْ يَّنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقْوٰى مِنْكُمْ
آنچه مصاحب است با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب بدو بقربان پسندیده كَذٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد برای شما انعام را
لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ تا تکبیر گوئید وقت ذبح مر خدا را یا به بزرگی یاد کنید خدا را عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِيْنَ
و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا بقبول طاعات اِنَّ اللّٰهَ يُدٰفِعُ بدرستی که خدای تعالی باز دارد غائلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را عَنِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد بر ایشان
بر اعادی اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ كَفُوْرٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است ناسپاس بر نعمت که بمحض انعام انعام دهنده
میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت یکی از صحابه با سر شکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت
آمده شکایت می نمود حضرت پیغمبر عم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در این باب نازل شد این بود اُذِنَ دستوری داده شد
کار زار کردن لِلَّذِيْنَ يُقٰتَلُوْنَ مر آنانرا که کار زار کنند با کافران بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند چه جفای دشمنان بسیار کشیده و محنت بی نهایت دیده اند یعنی آنانکه کافران با ایشان
مقاتله میکنند دستوری داده ایم که قتال کنند وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای تعالی عَلٰى نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند لَقَدِيْرٌ هر آینه تواناست
الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و جرمی از ایشان
صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی اِلَّآ اَنْ يَّقُوْلُوْا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خدای است و به یگانگی حضرت او اقرار میکردند وَلَوْلَا
دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را از ایشان ببعضی یعنی بغلبهٔ مؤمنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده
شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ و کلیسهای ترسایان وَصَلَوٰتٌ و کنشتهای جهودان وَمَسٰجِدُ و مسجدهای مسلمانان که
يُذْكَرُ فِيْهَا یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکور اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا نام خدای تعالی بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ و بدرستی که یاری میدهد خدای تعالی
مَنْ يَّنْصُرُهٗ کسی را که دین او را یاری میدهد اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيْزٌ غالب است بر همه کس و همه چیز هر کرا خواهد غلبه
خدای در این آیت وعده داد مظلومان صحابه رضی را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت مأذونان بقتال
میگوید الَّذِيْنَ آنانکه بر حسب شان اند اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ اگر جای دهیم ایشان را فِي الْاَرْضِ در زمین و شکوه و اقتدار یابند اَقَامُوا الصَّلٰوةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم
من وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ و فرمایند بنیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند
از زشتی یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ و مر خدا راست عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ نهایت کارها یعنی سر انجام همه امور آن باشد که او خواهد رباعی
این دولت و مال هایی و هو میخواهد • و انگشن و باغ و حوض و جو میخواهد • از حق همه کس حال نکو میخواهد • آنست سر انجام که او میخواهد
وَاِنْ يُّكَذِّبُوْكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان
که قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح مر نوح را وَّعَادٌ و گروه عاد مر هود را وَّثَمُوْدُ و گروه ثمود مر صالح را وَقَوْمُ اِبْرٰهِيْمَ و گروه ابراهیم مر او را وَقَوْمُ لُوْطٍ و گروه لوط مر او را وَاَصْحٰبُ
مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوْسٰى و تکذیب کرده شد موسی عم یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَاَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكٰفِرِيْنَ
مر گروندگان کافران را تا وقتی که آجال مقدره در آمد ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق نیل
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيْرِ ناپسند داشتن من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختم بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی فَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ
پس چند از دیه و شهرها که ما اَهْلَكْنٰهَا هلاک کردیم آنرا یا بزرگ اهل آن وَهِيَ و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ

اما دوست علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن بنا بیفتاد پس بر او دیوارها فرود آمده و بئر معطلة و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شدند و
کس نیست که آب آن بردارد و نعمت حاصل کند و قصر مشيد و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آن را از ساکنان خالی کردیم و اکثر مفسرین برآنند که این چاه در پایان کوهی بود
بحضرموت و قصر مشید بر قلهٔ آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر پسر چاه و بانی بوده که او را ... گویند و صحیح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح با چهار هزار کس از مؤمنان
به یمن آمده و بعضی از منازل گوشه ولایت حضرموت حاضر شد و آن را حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او و ...
سواد داده و بر سر این چاه که بر معطلة اشارت بدان است قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهادند و از دین آباء و اجداد برگشتند و بجواری
وزاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرده و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر از
سلاطین غضب کرده و میخواست که او را بکشد و ... با چهار هزار کس از اهل ایمان رو در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه بکندند به آب تلخ
بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت
در مزه چون شیره شاخ نبات : در خوشی چشمه آب حیات : ایشان بانجا ... و ساخته از پایان تا بالای آن بخشتهای زر و نقره برآورده و بر سقف بردند و بکار مشغول شدند
بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه برآمد و زنان را ... بدان که بوقت غیبت شوهران بلحق اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده
مردان را دعوت ... ازواج از ایشان با ایشان ... فرمود و چون این عمل ... در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بدو بگرویدند
آب ایشان غایب شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر حاضر شد و آب باز آمده هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بایشان
رسد ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده در با فرو بستند جبرئیل هم فرود آمده
ایشان را با کوشک بر زمین فرو برد و چاه ایشان در ماند و است و دود سیاه ... از آنجا بر می آید و در آن نواحی آواز هلاک شدگان می شنوند أفلم يسيروا آیا رفتند و سیر نکردند مردم تو
و سیر نکنند في الأرض در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع سکان آن مشاهده کنند و عبرت گیرند فتكون لهم پس باشد ایشان را قلوب يعقلون دلها که تعقل
کنند بها بآن چیزی را که سبب استبصار یا موجب اعتبار باشد أو آذان يسمعون یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بها بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان
فإنها پس قصه نیست که لا تعمى الأبصار نابینا نشود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیز را می بینند ولكن تعمى ولیکن نابینا میشود از مشاهده و اعتبار
القلوب التي آن دلها که هست في الصدور در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال که ... لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم
چشم دل بکشا ببین ای هوشیار : هر طرف آیات قدرت آشکار : چشم سر چون بسته شد چیزی ندید : چشم سر در سر هر چیزی رسید : ويستعجلونك و شتاب میکنند از تو
که چون نضر بن حارث و اضراب وی تعجیل مینمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود ولن يخلف الله و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی وعده وعده خود را که در نزول عذاب
ایشان فرموده وإن يوما و بدرستی که روزی از روزهای شما عند ربك نزد پروردگار تو كألف سنة مانند هزار سال است مما تعدون از آنچه می شمرید یعنی
نزدیک خدای تعالی یک روز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسان است هر گاه خواهد عذاب
بر مستعجلان ... مرتب نگردد فرو نادر رسد وعده هر کاره که هست : هر چند کنی جهد بجائی نرسد : وكأين من قرية و چند دیه از دیهها یعنی اهالی آن
که من بجهت حمایت أمليت لها مهلت دادم اهل آن را با خیر عذاب وهي ظالمة و حال آنکه اهل آن قریه یعنی مردم ستمکار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود
که توبه کنند و بحق بازگردند ثم أخذتها پس بگرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا وإلي المصير و بسوی من است بازگشت در آخرت و انجا ایشان را بعذاب سخت
قل بگو يا أيها الناس ای مردمان إنما أنا لكم جز این نیست که من مر شما را نذير بیم کننده ام مبين هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فالذين آمنوا
پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجب است وعملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان گذشته ورزق كريم و روزی
نیکو و حلال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت والذين سعوا في آياتنا معاجزين آنانکه شتافتند در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرندگان
باشند بر ما یکان خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود أولئك أصحاب الجحيم آن گروه ملازمان دوزخ که جحیمند و دائم در آتش افروخته
باشند و بعضی از تفاسیر قصهٔ القای شیطان در امنیت پیغمبر هم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون ...
و روضة الاحباب ... جمال مولفه الی یوم الحساب آن را اینجا ایراد کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سوره والنجم نازل شد سید عالم هم
آن را در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تامل نمایند و یاد گیرند پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت أفرأيتم اللات والعزى ومناة
الثالثة الأخرى متوقف شد و شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان

و هم با مرغان بلند پرواز اند و امید شفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه هم خوانده و بتان ایشان را ستایش کرده هم
در آخر آن سوره که آنحضرت هم با مؤمنان سجده کرد ... از اهل شرک باتفاق سجود نمودند جبرئیل هم فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت هم رسانید و دل مبارک آنحضرت هم از آن بسیار اندوهناک
شد و حضرت باری تعالی و تقدس جهت تسلیه خاطر سید عالم هم آیت فرستاد که وما أرسلنا و نفرستادیم ما من قبلك من رسول پیش از تو هیچ رسولی ولا نبي و نه
هیچ نبی و فرق میان نبی و رسول آن است که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او است در آن شرع چون حضرت لوط که بشریعت ابراهیم هم دعوت میکرد و همچون یوشع
و موسی و شمعون و عیسی هم یا رسول او امی است بشریعت نبی عام است و شامل هر دو و دیگر آنکه مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر باشد از رسول و گفته اند رسول آنست که معجزه
کنند معجزه را با کتابی که منزل باشد بیاورد و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بدو نازل نشده و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرو آید و نبی آنکه آواز می شنود یا ملهم
گردد یا در خواب ببیند و بر هر تقدیر پیغمبر بدانکه هیچ رسول و نبی نفرستادیم إلا إذا تمنى ألقى الشيطان مگر چون تلاوت کرد و بخواند شیطان في أمنيته در نزدیک تلاوت و آنچه
بطریقیکه بر مردم مشتبه شد که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما هم شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز حضرت هم این کلمات گویاند شعر
تلك الغرانيق العلى : وان شفاعتهن لترتجى : در حالتی که حضرت هم سوره النجم میخواند و بانجا رسیده بود که ومناة الثالثة الأخرى و جمعی گمان بردند که این کلمات هم تلاوت پیغمبر هم
فينسخ الله ما يلقي الشيطان پس باطل و زائل گرداند خدای تعالی آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثم يحكم الله آياته پس ثابت کند خدای آیتهای خود را که ...
میخواند والله عليم و خدای تعالی دانا است باحوال مردمان حكيم حکم کننده بحق بر ایشان ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة ... شیطان بوقت تلاوت انبیاء هم تا گرداند
خدای تعالی آن چیز را که القا میکند شیطان آزمایشی و ابتلائی للذين في قلوبهم مرض مر آنان را که در دلهای ایشان مرض کفر است یعنی منافقان والقاسية قلوبهم
و سخت است دلهای ایشان و مراد بدو گروه آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وإن الظالمين و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه و وضع مضمر
بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لفي شقاق بعيد هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عنادی بی پایان اند وليعلم الذين أوتوا العلم و دیگر القا برای آن است
که بدانند آنانکه داده شده اند علم یعنی قرآن أنه الحق آنکه قرآن حق است من ربك نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در آن نیست فيؤمنوا به پس ایمان آرند
بقرآن فتخبت له قلوبهم پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند وإن الله لهاد الذين آمنوا بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است آنان را که گرویده
إلى صراط مستقيم بسوی راه راست یعنی هر چه بر مؤمنان مشکل گردد حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا بمقصود رسند ولا يزال الذين كفروا و همیشه باشند
آنانکه کافر شده اند في مرية منه در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکه میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک باشند
حتى تأتيهم الساعة تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان علامات ساعت بغتة ناگهان أو يأتيهم یا بیاید بدیشان عذاب يوم
عقيم عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از روزی نخواهد بود الملك يومئذ لله پادشاهی و فرمان دهی آن روز
مر خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی آن روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری نیست و آن روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از خسروان بر بایند و هم
منقطع و کمانها منقطع گردد الملك رخت تصورات و تخیلات ملوک را در قعر دریای عدم افکنده و رسوم تفکرات و توهمات سلاطین را بصدمه الملك يومئذ لله در هم شکند
همه را ... از عجز و بیچارگی چاره نباشد بیت آنکس که بصد افسر شاهی سر گذشت : روزی در آستانه او خاک در شود : و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يحكم
بينهم حکم کند بی شرکت کسی میان بندگان از مؤمن و کافر فالذين آمنوا وعملوا الصالحات پس آنانکه گرویدند و عملهای شایسته کردند في جنات النعيم در بوستانهای با نعمت
بی رنج و محنت باشند والذين كفروا و آنانکه نگرویدند وكذبوا بآياتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را فأولئك لهم عذاب مهين پس آن گروه مر ایشان راست عذاب خوار
کننده و رسوا سازنده والذين هاجروا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود بیرون رفتند في سبيل الله در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او ثم قتلوا
پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أو ماتوا یا مردند شربت شهادت چشیده ليرزقنهم الله هر آینه روزی دهد ایشان را خدای تعالی رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نعیم
بهشت است که بتعب رسد و تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه خوف انقطاع در آن آورده اند که بعضی از صحابه عرض کردند یا رسول الله هم ما همچنین برادران دینی بجهاد میرویم
شهید میشوند و بعطایای الهی مشرف میگردند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود و این آیت نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بوده اند همه از رزق حسن خواهیم داد وإن الله
لهو خير الرازقين و بدرستی که خدای تعالی هر آینه او است بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد ليدخلنهم مدخلا يرضونه در آرد ایشان را در بهشت عنبر سرشت
آنچه خشنود آن گروهی که بپسندند آن را یعنی ملائکه را باستقبال ایشان بفرستند و تعظیم تمام ایشان را در بهشت در آورند و ایشان را بدهند ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
على قلب بشر وإن الله لعليم و بدرستی که خدای تعالی باحوال ایشان دانا است باحوال عادی ایشان حليم بردبار است در عقوبت معاندان تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان
در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران در نهی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کردند

مظفر و منصور شد و این آیت از جز میه و ذٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ این است حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهٖ
بمانند آنکه با عقوبت کرده شده یعنی قتال کرده شد جزا برای بازدواج عقوبت میگویند یعنی جزاء و ظالم امثل آنچه ظلم کرده ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بروی یعنی معاودت کند
با عقوبت معاقب ای که مجازی و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر آینه نصرت دهد خدا تعالی ورا إِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدا تعالی لَعَفُوٌّ هر آینه عفو کننده است غَفُورٌ
آمرزنده مر منتقم را التعریض است بانکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی مجروح
ساختند او را بر جارح خود را مجروح گرداند دیگر باره بازای آن جروح بر مجروح اول عادهٔ جرح کرد خدا سبحانه او را یاری میکند ذٰلِكَ آن نصرت مظلوم را بِأَنَّ اللّٰهَ
بسبب آنست که خدا تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند از جمله آنکه يُولِجُ الَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آرد شب را در روز و ساعت ورا می افزاید با ظلمت
شب بجای روشنائی روز می شد وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ و در می آرد روز را در شب و ساعتهای او را زیاده می سازد و با ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَأَنَّ اللّٰهَ
سَمِيعٌ و سبب آنست که خدا تعالی شنوا است قول عاقب را بَصِيرٌ بینا است باحوال منتقم ذٰلِكَ آن وصف که حق بکمال قدرت کرده شده بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ
الْحَقُّ بسبب آنست که خدا تعالی او است ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهٖ هُوَ الْبَاطِلُ و بدرستی که آنچه بنامی پرستید و حصص
با می خوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند کافران بجز خدای او است باطل و معدوم در حد ذات خود و در اتصاف آورده که او است موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجود اند
وجود ایشان بدو است پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود و چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم فرموده که اصدق بیت قاله العرب
قول لبید مصرع: الا کل شیء ما خلا الله باطل ، در مثنوی معنوی فرموده: این دوئی اوصاف دیده احول است ، ورنه اول آخر آخر اول است ، کل شیء ما خلا الله باطل
ان فضل الله غیم هاطل ، ملک ملک او است او خود مالک است ، غیر ذاتش کل شیء هالک است وَأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و بسبب آنست که خدای او است برتر از شبه
و بزرگتر از شریک و همتا أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته که خدای فرستاد از ابر بار از جانب آسمان آبی فَتُصْبِحُ
الْأَرْضُ پس گشت زمین بر اراده ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر مطر میکند یعنی متمادی یعنی همیشه هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبزه گشته بگیاه و بعد
از مردگی و خشکی إِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ بدرستی که خدا تعالی لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشان را از آن روزی دهد و دانا است بکمال رزق و مرزوق
لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او را است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینها است و خالق و مالک همه او است وَإِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و بدرستی که
خدای هر آینه او است بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده با بندها و پرستش و ستایش بصفات و افعال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ آیا ندیدی و ندانستی که خدا
رام کرد برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بدان انسان وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهٖ و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود
در دریا بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهٖ از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی اذن او خواهد
إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ بتحقیق که خدا تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرده
وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ و او است آن کسی که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده گرداند شما را در قیامت
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ بدرستی که آدمی هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین
ساختیم دینی و شرعی که با مر ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان بدو برنده آن دینند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین چه امر
دین تو از آن ظاهر است که قصور نزاع در آن توان کرد مصرع در نور آفتاب چه جای تامل است وَادْعُ إِلٰى رَبِّكَ و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت پروردگار خود
إِنَّكَ لَعَلٰى هُدًى مُسْتَقِيمٍ بدرستی که تو هر آینه بر راه راستی وَإِنْ جَادَلُوكَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته
فَقُلِ پس بگو اللّٰهُ أَعْلَمُ خدا داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد اللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ خدای تعالی حکم کند میان شما
در روز قیامت فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آن چیزی که بودید شما در آن خلاف میکردید از امر دین و حکم باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برآورد و مشرک را در درکات
عذاب افکند و در زاد المسیر آورده که این آیت آیت السیف منسوخ است أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ آیا ندانستی آنکه خدا تعالی میداند آنچه در آسمانها است
از عجایب علویات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بروی پوشیده نیست إِنَّ ذٰلِكَ فِي كِتٰبٍ بدرستی که هر چیز در آسمان و زمین او دو نوشته
شده در کتاب لوح محفوظ است و آن نزدیک او است إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ بدرستی که علم بهمه اشیا بر خدا تعالی آسان است چه تعلق علم او بجمیع معلومات یکسان است
وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ و می پرستند کفار بجز خدا تعالی مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ سُلْطٰنًا آنچه فرو نفرستاده است خدا تعالی بپرستش او حجتی و برهانی وَمَا لَيْسَ
لَهُمْ بِهٖ عِلْمٌ و عبادت میکنند چیزی را که نیست ایشان را بآنچیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت و تقلید می پرستند وَمَا لِلظّٰلِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ

ونیست

و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيٰتُنَا بَيِّنٰتٍ و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشن باشند
بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ می شناسی در رویهای آنانکه نگرویده اند انکار را از غایت منکری و عداوت حق یعنی قرآن کافران
خواندن آن آیات اثر کراهیت و نفرت در رویهای ایشان پیدا می شود یعنی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک بود که بگیرند بقهر و مجادله نمایند یا بکشایند دستها بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ
آيٰتِنَا با آنکه میخوانند بر ایشان آیتهای ما را قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمْ بگو آیا خبر کنم شما را بدتر از آنکه میخواهید ایشان بخوانند کان قرآن النَّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
آتش دوزخ است که سخت تر و کرده تر است از خشم و سطوت شما بر ایشان وعده داده است بآن آتش خدای آنان را که نگرویده اند و وعده بر آن وجه است که ایشان را او
جای دهد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد موضع بازگشت است آتش يٰأَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ ای آدمیان زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده
در سوره عنکبوت بر وجه کلی مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فَاسْتَمِعُوا لَهٗ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل کنید
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدرستی که آنها را که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود در حوالی خانه کعبه نهاده الله تعالی فرمود که این همه بتان که میپرستید
بجز خدای کریم لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهٗ و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا
و اگر برباید مگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ نتوانند رهانید یعنی باز نتوانند ستد آن چیز را از مگس رسم بت پرستان این بود که بتان را بعسل
و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند و مگسان از روزن بتخانه در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بدان بتان نبود شادی میکردند که آنها
را آنها بخوردند و اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که از آفریدن مگس قادر نیند و بر دفع آن از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ سست شده است جوینده یعنی بت که خواهد
ستد آنچه مگس از و ربوده و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند آنچه ربوده از و استرداد کنند یا سست و عاجزند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم
عاجز آنکه عاجز انه بنده اند ، چون فتد کاری ز سم شرمنده اند ، عجز و امکان لازم یکدیگرند ، پس همه خلقان ز سم عاجزترند ، قوت از حق است قوت حق او است ، تا کرا او
خلعت بخشد پوست ، آورده اند که مالک بن صیف و کعب بن اشرف احبار یهود گفتند که خدا تعالی عالم را شش روز آفریده و مانده شد و حاشا بر پشت خاک باد
روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ نشناختند یهود خدا را سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم او که
رنج و تعب بدو نسبت دادند قول آنست که آیت در شان مشرکان است میفرماید که ایشان خدا تعالی را چنانچه باید ندانسته اند که بدو شرک آورند و جمادات را الله نام نهاده
محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را نشناختند اهل علم نیز بحقیقت معرفت او را نشناختند زیرا که در باب و لا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد
و بغیب هویت خود هیچ ره فکر را بار نداده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند و بر معرفت او جز او نیز در میان او و میان
ماسوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توان کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است و ما للطین و رب العالمین مصرع چه نسبت
خاک را با عالم پاک إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ بدرستیکه خدا تعالی هر آینه توانا است بر خلق اشیا غالب است بر همه چیز اَللّٰهُ يَصْطَفِي خدا تعالی بر میگزیند
مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی ایشان مثل جبرئیل علیه السلام و از آدمیان نیز میگزیند پیغمبران
را تا خلق را دعوت بحق کنند إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بتحقیق خدا تعالی شنوا است مقاله پیغمبران را در وقت دعوت و تبلیغ بینا است بحال امت او در رد و قبول
دعوت يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند آنچه در پیش آدمیان است یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پی ایشانست یعنی عملها که خواهند کرد وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ و بسوی خدا تعالی باز گردانیده میشود کارها يٰأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا ای کسانیکه گرویده اید رکوع کنید وَاسْجُدُوا و سجود نمائید در نماز در اول
اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت این است که نماز گذارید تعبیر کرده از صلوة برکوع و سجود که دو رکن اعظم است از آن و
لهذا امام اعظم و امام مالک در این آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایما میکند بانکه مراد نماز است امام شافعی و امام احمد رح سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیث
نیز آمده است که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رح سجده معتبر باشد از سجدات قرآن حضرت
شیخ قدس سره این را سجدة الفلاح گفته وَافْعَلُوا الْخَيْرَ را که بعد از این مذکور میکرد حمل میکند بر عبادت سجود وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بپرستید آفریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید
نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید تا بمطلوب و مقصود خود برسید وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ و جهاد کنید
در راه خدا تعالی برای او چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص جهاد و آن دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه
حضرت رسالت پناه علیه السلام بعد از غزوه تبوک فرموده که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون ، ماند خصمی زو بتر در اندرون ،
کشتن این کار عقل و هوش نیست ، شیر باطن سخره خرگوش نیست ، و از این است که امام قشیری فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نایستند زیرا

از او ایمن نتوان بود و اعدای عدو که نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است هو اجتبیکم او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود و ما جعل علیکم
فی الدین من حرج و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نفرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و جمع
و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید ملة ابیکم ابراهیم کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم بودند تغلیب بر ایشان را بر جملت
پدر پیغمبر است و آنحضرت عم مر امت و بمنزله پدر هو سمیکم المسلمین من قبل خدای نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزله و فی هذا و در قرآن
نیز یا ابراهیم عم نسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را و در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم
دین او باشید لیکون الرسول شهیدا علیکم تا باشد پیغمبر یعنی محمد علیه السلام روز قیامت گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل علیه السلام و تکونوا و باشید شما
شهداء علی الناس گواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم خدای و آتوا الزکوة و بدهید زکوة
برای شفقت بر خلق خدای واعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدا تعالی یعنی در مجامع امور خود بر او اعتماد کنید و یاری از او طلبید با کتاب و سنت
تمسک نمایید سلمی قدس سره فرمود که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص با اعتصام بحبل الله وقوف است بر حد امر و نواهی و اعتصام
بالله خلوت دل است از ماسوای حضرت الهی هو مولیکم اوست یار بندگان و متولی کار همه درماندگان فنعم المولی پس نیکو یاریست او و نعم
النصیر و نیکو مددکاری یاری خیمها بوسد و مدد کاری گناهان بخشد یاری از وجوی که از یاری درماند و مددکاری از و طلب که از آن عاجز شود نظم
از یاری غیر بگذر ای مرد خدا ⁂ یاری ز کسی طلب که از روی وفا ⁂ کار تو تواند که بسازد همه عمر ⁂ دست تو تواند که بگیرد همه جا

سورة المؤمنون مائة و ثمان عشر آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

قد افلح المؤمنون بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گرویدگان الذین هم فی صلوتهم خاشعون آنانکه ایشان در نماز خود ترسکارانند چشم بر سجده گاه نهاده
و دل بدرگاه مناجات حاضر شده و آورده اند که حضرت رسالت پناه عم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده گماشت و در لباب فرموده
که در حالت قیام نظر بسجده گاه باید نهاد و در مکه معظمه در خانه کرم باید نگریست ... که مصلی ... دست راست و چپ ... سلمی قدس سره فرموده
که خشوع ادای نماز است لله و فی الله و بی ملاحظه الغراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش افکند و دیده را از التفات بجهات منع
کند و دست راست بر چپ نهد و قرائت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسوی حق متوجه باشد و در بحر شهود مستغرق ... جلال
و جمال بگذارد محققی فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس جانب صدر القرب بار باید گشت نظم یار بیزار است از تو تا توی ⁂ اول از خود خویش را بیزار کن
...

[illegible]

[illegible]

اصلاً غرا این دعوت نوح علیه السلام ... گفتند ما هذا الا بشر مثلکم نیست این کسی که میخواند توحید را اگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن یرید ان
یتفضل علیکم میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شما را تابع و محکوم خود سازد و لو شاء الله لانزل ملئکة و اگر خواستی خدای تعالی که رسولی
فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را نا مرسل ... ما سمعنا بهذا ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود ... فی آبائنا الاولین
در میان پدران ما که گذشته بوده اند این سخن از فرط عناد میگفتند چه در میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود ... اولاد
... بود ان هو الا رجل به جنة نیست او الا مردی که در وی دیوانگی هست ... رسالت ... فتربصوا به حتی حین
پس انتظار برید ... تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی ... یا از جنون بهوش آید ... قال
رب انصرنی بما کذبون گفت نوح علیه السلام بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات ... ای پروردگار من یاری ده مرا ... بسبب آنکه مرا تکذیب کردند
فاوحینا الیه پس وحی کردیم بنوح ان اصنع الفلک باعیننا ... یعنی ... محافظت ... ووحینا ...
کشتی بسازی فاذا جاء امرنا پس چون بیاید فرمان ... وفار التنور ... یعنی ...
فاسلک فیها پس در آر در کشتی من کل زوجین اثنین از هر صنفی از حیوانات ... نر و ماده ...
واهلک الا من سبق علیه القول ... مگر کسی که ... از ایشان ...
... منهم ... ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا ... انهم مغرقون ... همه غرق شدگان اند
فاذا استویت انت ومن معک علی الفلک پس چون ... بر کشتی ... فقل الحمد
لله الذی نجانا من القوم الظالمین پس بگو همه ستایش مر خدای را که نجات داد ما را ... وقل رب انزلنی ... در وقت نشستن
بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا ... که سبب سلامت ونجات مؤمنان است ...
... وانت خیر المنزلین ... بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک ...
دخول وخروج کشتی این دعا فرموده ... منازل مبارک ...
از محال قدس ... باشد نظم ... ان فی ذلک لایات ... وان کنا لمبتلین ... ثم انشأنا من بعدهم پس بیافریدیم از پس
قوم نوح علیه السلام قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد ... فارسلنا فیهم رسولا منهم پس فرستادیم ... پیغمبری از ایشان که هود بود ...
... ان اعبدوا الله ... ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی ...
... افلا تتقون ... وقال الملأ من قومه الذین کفروا ...
... وکذبوا بلقاء الآخرة ... واترفناهم ...
فی الحیوة الدنیا ... ما هذا الا بشر مثلکم ... یاکل مما تاکلون منه ... ویشرب مما تشربون
... ولئن اطعتم بشرا مثلکم ... انکم اذا لخاسرون ... ایعدکم انکم اذا متم
وکنتم ترابا وعظاما ... انکم مخرجون ...
... هیهات هیهات لما توعدون ... ان هی الا حیوتنا
الدنیا ... نموت ونحیا ... وما نحن بمبعوثین ...
... ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا ...

خواهد کرد ... وما نحن له بمؤمنین ... قال رب انصرنی بما کذبون ...
... قال عما قلیل ... لیصبحن نادمین
... فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه ...
... قوم عاد ... سوره اعراف ...
... بالحق ...
... فجعلناهم غثاء پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک ...
... فبعدا للقوم الظالمین ... ثم انشأنا من بعدهم قرونا آخرین ...
... ما تسبق من امة اجلها ... وما یستأخرون ...
... ثم ارسلنا رسلنا تترا ... کلما جاء امة رسولها کذبوه ...
... فاتبعنا بعضهم بعضا ...
... وجعلناهم احادیث ...
... شعر
... فبعدا لقوم لا یؤمنون ... ثم ارسلنا موسی
... واخاه هرون بایاتنا وسلطان مبین ...
... موسی ...
الی فرعون وملائه ... فاستکبروا ... وکانوا قوما عالین ...
... فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا ...
... وقومهما لنا عابدون ...
... فکذبوهما ... فکانوا من المهلکین ...
... ولقد آتینا موسی الکتاب ... لعلهم
... یهتدون ... وجعلنا ابن مریم وامه آیة ...
... وآویناهما ...
الی ربوة ذات قرار ومعین ...
...
... یا ایها الرسل ...
... کلوا من الطیبات ... واعملوا صالحا ...
... حضرت شیخ الاسلام ...
...
...
...
... نظم ...
... یا ایها الرسل ...

اند تکلم بدان معنی که هر یک از ایشان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخلند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است علیه السلام و او را بنام
همه پیغمبران خواند زیرا که سید جمیع است و وارث صفوی او جامع فضایل و کمالات که با همه بوده مصرع و قد جمع الرحمن فیک المفاخرة مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
در موضع فرموده که خطاب بحضرت پیغمبر است و مراد امت عالی همت او را میگوید که حلال خورید و عمل صالح کنید إِنِّي بدرستی که من خداوندم بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ بآنچه شما میکنید دانا
وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستی که این است ملت شما که رسل را آمده أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی یگانه در عقاید و اصول شرایع با جماعت شمای امت محمد علیه السلام جامعی
متحدند و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریده شمام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا پس
و ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پاره پاره یعنی گروه گروه شدند و خلاف کردند كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ هر گروهی از ایشان بآنچه نزدیک ایشان است
از دین شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق است فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ پس بگذار ای محمد علیه السلام کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا
هنگامی که کشته شوند أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ آیا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد میکنیم بآن مِن مَّالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران
و فرزندان بسیار نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ می شتابیم برای ایشان بآن خیر و نیکوئی یعنی گمان میبرند که امداد ایشان بمال و فرزند مسارعت است از ما برای ایشان
بنیکوئی و اعمال ایشان را استحقاق آنست که ما بپاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم بَل لَّا يَشْعُرُونَ نه چنین است که می پندارند بلکه نمیدانند که این امداد استدراج است
نه مسارعت و خیرات إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب سبب
این است وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا دلائل قدرت يُؤْمِنُونَ میگروند وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ و آنانکه
ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق
بانواع خیرات و مبرات وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسان است که مبادا خیرات ایشان مردود گردد و میدانند أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ که ایشان بسوی
پروردگار خود باز گردندگانند أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند می شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در تحصیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه
مترتب است کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مؤمنان یا بجهت طاعات
ثواب بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او یعنی بعد طاقت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ يَنطِقُ
بِالْحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع نبود و نوشته شده است بآن نامهٔ اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان که عاملانند ستم کرده نشوند
بافزودن عقاب یا نقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کافران فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرت است مِّنْ هَٰذَا از این سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ
أَعْمَالٌ و مر ایشان راست عملهای ناپاک و خطاهای بی باک مِّن دُونِ ذَٰلِكَ بجز این خطای عظیم که بر آنند یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آنست که غیر از شرک
گناهان دیگرست که هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ایشان مر آنرا عاملانند و میکنند بسبب علم قضا و لا انقضاء و ایشان بدان غفلت و معصیت باشند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا آنگاه که بگیریم
مُتْرَفِيهِم متنعمان ایشان را بِالْعَذَابِ بعذاب جوع یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه ایشان فریاد و زاری کنند و استغاثه کنند ما گوئیم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید
امروز و جزع و فزع مکنید إِنَّكُم مِّنَّا بدرستی که شما از جهت ما لَا تُنصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که بود
آیتهای من یعنی قرآن که هر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنتُمْ پس بودید شما از شنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنكِصُونَ باز میگردید و پشت
میکردید و کلام من را نمی شنیدید مُسْتَكْبِرِينَ در حالیکه طلب رفعت داشتید بر مردمان و تعظیم مینمودید بِهِ بحرم مکه و میگفتید ما اهل حرمیم یا متکبرید بسبب قرآن سَامِرًا
حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُونَ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خاندان که در حال او افسانه میگوئید و دشنام میدهید و طواف میکنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ
آیا تفکر نمیکنید در قرآن تا اعجاز لفظ و وضوح معنی بدانید که کلام حق است أَمْ جَاءَهُم یا آمده بایشان از کتاب و رسول مَّا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ
پدران پیشین ایشان را تا عذر گویند که ما کتاب و پیغمبر نداریم یعنی پیغمبران نوح و ابراهیم را بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را برای ایشان برانگیختیم تا عذر
نمانده قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا نشناختند ایشان رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکوئی و کمال علم با وجود
عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنكِرُونَ منکرانند و ناشناسندگان باشند یعنی نه آن است که نمی شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و گویند بیگانه است با حقیقت
حال او میدانند أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند بِهِ جِنَّةٌ در او دیوانگی است که از سخن او حساب ندارند بَلْ نه چنین است که ایشان میگویند جَاءَهُم آمده بایشان بِالْحَقِّ
بدین درست یعنی اسلام یا بسخن راست که قرآن است وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر حق را ناخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است قید اکثر برای
آن است که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ مردم منکر بودند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای کافران در وجود

آمدی شتی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه
و انس و جن و غیر آن چنانچه در آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی شرک منقلب شدی
حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشان است یا یاد بزرگی
و منت شرف ایشان در آن است فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان بود و بناء عزت است مُّعْرِضُونَ روی گردانندگانند
أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا آیا آنکه تو میخواهی از ایشان برای رسالت مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند در رسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که روزی
دنیا و ثواب عقبی است خَيْرٌ بهتر است ترا از مزد ایشان وَهُوَ و او یعنی خدای تعالی خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی رسانان است وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو میخوانی
ایشان را إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براهی درست که دین اسلام است وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و بدرستی آنانکه نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات
آن عَنِ الصِّرَاطِ از راه راست لَنَاكِبُونَ عدول کنندگانند و میل کنندگان بباطل یا بچپ و راست وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اگر ببخشائیم بر ایشان وَكَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِم آنچه بدیشان است
مِّن ضُرٍّ از سختی یعنی قحط و تنگی که بر ایشان غلبه کرده لَّلَجُّوا هر آینه ستیزگی کنند فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی خود يَعْمَهُونَ سرگشته و متحیر و مترددشده باشند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم
بهمان اندر روی ستیزه و عناد و بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود بیت ستیزه گری کار دیو و دد است ستیزه زده را دشمنی با خود است آورده اند که چون قحط بنهایت
و اهل مکه بخوردن مردها و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر گفت نه تو گمان میبری که رحمت عالمیانی و اهل مکه را رحمت و دعای تو در مانده اند پدران را بشمشیر کشتی
و فرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قحط فَمَا اسْتَكَانُوا پس
فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری نمی نمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی باقی بودند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَيْهِم
بر ایشان بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ دری خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت او یا قتل و اسر بدر است إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ آنگاه ایشان در آن عذاب
ناامیدانند و اندوهگینان و فرو ماندگان و سر گردانند تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب ملاطفت و رحمت مینمایند وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ و او است که بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ
السَّمْعَ برای شما گوش تا شنوید بدان شنودنیها وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا بینید بدان دیدنیها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا تفکر کنید بآن و استدلال نمائید از مسموعات
و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندک شکری میکنید یا در شکر گذاری آن است که استعمال کنید این آلات را در آنچه موجب رضای
خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و او است آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد در قیامت
بعد از تفرق اجزاء و اعضا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ و او است آنکه زنده میکند و میمیراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست یعنی بامر او است مخالفت شب
و روز در زیادت و نقصان و تعاقب ایشان مر یکدیگر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما بر ممکنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن قبیل است چه مسمی را بعد از مردن زنده خواهیم
ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار که تعقل آن نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند منکران مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوا أَئِذَا مِتْنَا
گفتند آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا و باشیم خاک و استخوانهای خالی از گوشت أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از برای تاکید است یعنی
چون خاک شویم حشر و بعث چگونه بازیابیم لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی وعده داده شده ایم نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما هَٰذَا این سخن را مِن قَبْلُ پیش از آمدن محمد یعنی
ما و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده اند و این وعده راست نشد إِنْ هَٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحف
نوشته اند و گذاشته قُل بگو ای محمد مر این منکران را که بگوئید لِّمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَن فِيهَا و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب
دهید مرا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در وی است لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند
بر آنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که او قادر باشد بر آفریدن اهل زمین
و زمین است بر ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو ای محمد دیگر بار مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و کمال
عجب و هیئت غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای هفتگانه و عرش عظیم لِلَّهِ
مر خدایراست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او را شریک میسازید قُلْ مَن بِيَدِهِ بگو کیست
آنکه در دست اوست یعنی در قبضه اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز و مواضع کون مضرت و منفعت یا خزاین آن وَهُوَ يُجِيرُ و او زنهار میدهد
و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد
و زنهار دهد جواب گوئید إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند این صفات که ذکر شد لِلَّهِ مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر

بنده کانرا قل فانی تسحرون بگو پس کجا فریب داده میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق
را گذاشته کجا میروید نظم ای که پی نفس و هوا میروی ◦ راه خدا نیست کجا میروی ◦ راه روان زان ره دیگر روند ◦ پس تو درین راه چرا میروی ◦ منزل
مقصود ازان جانب است ◦ پس تو ازین سوی کجا میروی بل اتیناهم بالحق بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وانهم لکاذبون
و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباریتعالی ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدایتعالی هیچ فرزندی
وما کان معه ونیست با او من اله هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بوده اگر او را شریکی باشد در خدائی و خدا باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک و مخلوق
جدا شدی اذاً آن هنگام لذهب کل اله بما خلق ببرد هر خدایی آنرا که آفریده بود وآن مستقل جسته باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای
از مخلوق آن خدای و کسی مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که باو هیچ خدایی نیست وحده لاشریک له و دیگر اگر او را خدایی بودی
چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک وی از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است ولعلا بعضهم
برتری جستندی و غلبه خواستندی بعضهم علی بعض بر بعضی از آلهه بر بعضی با جمیع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سبحان الله
پاکست خدایتعالی عما یصفون از آنچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عالم الغیب والشهادة داننده پنهان و آشکار فتعالی پس
برتر و برترست عما یشرکون از آنچه شریک میگیرند برای او پس برای دلنوازی حضرت رسالت پناه ص از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قل بگو ای محمد بطریق دعا
رب اما تریني ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و اینی حتما این مشبه ما یوعدون آنچه وعده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رب فلا تجعلني ای پروردگار
من پس مگردان مرا في القوم الظالمين در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و کسر نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که بیگناه
نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است وانا و بدرستیکه ما خداوندیم علی ان نریک بر آنکه بنمائیم ترا ما نعدهم آنچه وعده داده ایم ایشانرا از عقوبت لقادرون هر آینه توانایانیم
اما تاخیر کردن آن میرود بسبب آنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد ادفع بالتي دفع کن بخصلتی که بهر حال هي احسن آن نیکوترست السيئة
بدی حضرت مشتبه خود را از مکارم اخلاق باتم و الکمل و اشرف و اجمل آن سفرمایند و مسکوید دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان در گذر و بر جهل کینه
دون بنود یاد و در کشن جهل شعار از ایشان بحلم خود یا بازدار مر ایشان را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک ایشان را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف
امام قشیری رح فرموده که دفع کن بخار ابو طالبا اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدایتعالی یا طی کن بتیه حوادث
بالقدم سلوک در طریق معرفت خدم نظم چو طی گشت تیه حوادث از نجا ◦ بیک قدم راه سلوک جمله محل ◦ در ان علم زنور شوق فلاء زن ◦ فرود سوی ان تو بتیشانک کمند
ظل ◦ یکی خوان و یکی دان و یکی جو و یکی کوی ◦ سوی اقصدو اقصدوا زود باطل ◦ نحن اعلم ما داناتریم بما یصفون بآنچه صفت میکنند از شرک و سحر یا بآنچه از صفت ما میگویند
از اتخاذ اولاد و شرکا وقل رب و بگوای پروردگار من اعوذ بک پناه میگیرم بتو من همزات الشياطين از وسوسهای دیوان که داعی ابطال اند و صحبت
اهل باطل اند و اندختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در مهالک و معاصی و اعوذ بک رب و پناه می آرم بتوای پروردگار من ان يحضرون ازانکه حاضر شوند ازو حرکت
من بوقت صلوات یا زمان تلاوت یا از انکه گرد من گردند در همه احوال یا از انکه مرا بخ رسانند حتى اذا جاء متعلق است بیصفون یعنی کفار پیوسته شرک را بیدی و صف
میکنند تا وقتیکه بیاید احدهم الموت یکی از ایشانرا مرگ و گمراهی خود و اگر دو مرگ را معاینه ببیند و آثار عذاب مشاهده کند قال گوید آن کافر حسرت رب
ارجعون ای آفریدگار من بازگردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی و جمعی از مفسران برآنند که خطاب بملک الموت و اعوان او است کلمه
اول بکلمه رب استغاثه مینماید بخدای و بکلمه ارجعون رجوع مینماید بملائکه که بازگردانید مرا لعلي اعمل شاید که من بکنم صالحا عملی شایسته فيما تركت در انچه گذاشته
ام که ایمان است یعنی ایمان آرم و دران عمل صالح کنم کلا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را بازگردانند انها بدرستیکه آن درخواست كلمة سخنیست
که بواسطه غلبه حسرت بر وی هو قائلها او گوینده آنست ومن وراءهم و از پیش مشرکان برزخ مانع است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در وی خواهند بود الى
يوم يبعثون تا روزی که برانگیخته شوند از ان فاذا نفخ پس چون دمیده شود في الصور در صور یعنی نفخه ثانیه یا آنکه کذا احیا است و قیامت قائم گردد فلا انساب
بينهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در آن روز یعنی علاقه نسبت منقطع گردد و هیچ ذی رحمی یا هر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی
که امروز بدان مفاخرت میکنند فرو سبب نفع نشود چه در آن روز نسب صحیح باید نه نسبت بیج آن اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی
کسی را بر سد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از ان حال یکدیگر پرسند کما قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هر که
گران آید موازينه ترازوی او با عمال صالحه چون مومنان فاولئك پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات ومن

خفت

خفت موازينه و هر که سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فاولئك الذين خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کرده اند انفسهم
در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر داده و بدو مسعد ادات حصول کمال الطالب آن روبایی نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان في جهنم خالدون در دوزخ
جاوید مانند کانند تلفح میسوزد وجوههم النار رویهای ایشانرا آتش وهم فيها و ایشان در آتش کالحون ترش رویان باز رسیده اند تقرقی رشت رویانند و ابو سعید
از حضرت رسالت پناه ص در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد وی را آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا میان سرش برسد و فرو افتد
لب زیرین او تا برسد بناف و حوخ آورده که ساخته میان لبهای او حیل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشانرا الم تكن آياتي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلى عليكم
خوانده میشد بر شما فكنتم بها تكذبون پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا
بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده و بر ما غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما وكنا قوما و بودیم ما گروهی ضالين گمراهان از طریق حق
ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستیکه
ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قال اخسئوا گوید خدای خاموش باشید فيها در دوزخ ولا تكلمون و سخن مگوئید با من در خروج یا رفع عذاب
از شما بیرون نیاریم یا از شما عذاب بر نداریم انه كان فريق بدرستی که بود گروهی من عبادي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان
که پیوسته يقولون ربنا میگفتند ای پروردگار ما امنا گرویدیم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و بخش بر ما وانت خير الراحمين و تو بهترین بخشندگانی فاتخذتموهم
پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخريا استهزاء یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند مرا و آنست که با ایشان استهزا میکردید حتى انسوكم تا و قتیکه فراموش گردانید
ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشانرا فراموش ساخت بر شما ذکری یاد کردن من وكنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحكون میخندید از روی تکبر و تعظیم خود و در
تحقیر و تذلیل ایشان اني بدرستی که من جزيتهم اليوم جزا دادم ایشانرا امروز بما صبروا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما انهم هم الفائزون بدرستی که ایشان
رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته با مر او مر کافران را که شما کم لبثتم چند درنگ کردید في الارض اندرین کافران از روی
غفلت و طول امل میگفتند ما چند ماهیم بوده در دنیا تا بوده و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نموده عدد سنين شمار سالها یعنی چند سال
بوده در دنیا زنده بر زمین یا بمرده در قبر قالوا گویند لبثنا يوما درنگ کردیم روزی او بعض يوم یا پاره از روز گویند شمرده مدت ابشعود التبت باخلود دوزخ
یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما میش ازین میدانیم فسئل العادين و بپرس ای پرسنده تعداد
ما را از شمار کنندگان یعنی از ملائکه که حفظ اعمار و انفاس می نموده اند قال گوید خدای ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قليلا مگر اندکی با انضاف بایام آخرت لو انكم اگر
شما کنتم تعلمون بودید که میدانستید که بقای دنیا در جنب آخرت اندک است افحسبتم آیا می پندارید شما از غرور غفلت انما خلقناكم که ما شما را آفریدیم عبثا بیازی یا از
برای بازی وانكم الينا و آنکه شما بسوی ما لا ترجعون باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم
در لطائف قشیری مذکور است که جهت مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدایتعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده و شیخ ابو بکر و علی قدس سره روزی این آیت
میخواند فرمود که ای خلق را بعبث نیافریده بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی اصفات کمالیه وی راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ایم بلکه
برای ظهور مجهری دوم آفریده ایم چه دران گوهر شده جلوه کاه آن گوهر تابان از صدف جسم انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع وی نظم هفت و نه و چار که پر دخته ◦ خاص
بی مرکب او ساخته ◦ او ست نه و او و میان الجاحیل ◦ اصل وی و جمله عالم طفیل ◦ و در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم
و گویند ملائکه را آفریده تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرده تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را از برای شما آفریده ام و شما را برای خود
سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام است کما اشار الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو تجلی نور نور ◦ گنج مخفی آمد اندر ظهور ◦ گنج مخفی بود زیر خاک کرد ◦ خاک را تابان تر از افلاک کرد
گنج مخفی در زمین جوش کرده ◦ خاک را سلطان اطلس پوش کرده ◦ خویش را نشناخت مسکین آدمی ◦ از فزونی آمد و شد در کمی ◦ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ◦ بود اطلس خویش بر دلق و دوخت
ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش ◦ تو چرا خود را بارزان میفروش ◦ فتعالى الله پس بزرگست خدایتعالی و بزرگ تر از آنکه عبث بیافریند الملك الحق پادشاه بسزا لا اله
الا هو نیست هیچ معبودی بسزا عبادت کرد او رب العرش الكريم و آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات ازو نازل میشود ومن يدع و هر که میخواند یعنی
میپرستد مع الله با خدای یکی الها آخر خدای دیگر که لا برهان هیچ حجتی نیست له مر پرستنده را به بر پرستش آن اله فانما حسابه پس جز این نیست که حساب عمل آنکس
مکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد انه لا يفلح الكافرون بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند نا گرویدگان
وقل رب اغفر و بگوای آفریدگار من بیامرز و در امت مرا وارحم و بخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعه خود وانت خير الراحمين و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر

سورة النور مدنیة ... آمده که اول سوره قد افلح ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ این سوره ایست از عالم قدس أَنزَلْنَاهَا فرو فرستادیم ما آنرا بواسطت جبرئیل ام وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که در وی است وَأَنزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در وی آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیرید ... الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ... كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا ... مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آورندی در ظاهر حکم کاذب نبودی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این تهمت
بر ازواج انبیا هم ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب شدند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا
در دنیا بتوفیق توبه کردن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه رسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آن چیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه مِنْ عَذَابٍ
عَظِيمٍ عذابی بزرگ که عذاب قذف است و سلامت مردم و چون آن خبر بودی و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آنگاه که فرا میگرفتید این سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای
خود که بعضی از بعضی می پرسیدند وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میگفتید بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آن چیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُونَهُ
و می پنداشتید آن چیز را که گفتید هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ عقوبتی بران مترتب نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی عَظِيمٌ بزرگ است و عقوبت بسیار بران
مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت و در کشاف مذکور است که ام ایوب زن ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیدی سخنی
را که مردم در باب عایشه رض میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو بنسبت خود این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت که والله عایشه
رض بهتر از تو است پس بنسبت زن پیغمبر مرتکب این عمل کی روا دارد و این بهتان عظیم است حق تعالی فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا چون شنودید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی
چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب گفت مَا يَكُونُ لَنَا نمی سزد ما را و منبرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ آنکه سخن گوییم بِهٰذَا باین کلام سُبْحَانَكَ هٰذَا پاک است خدای تعالی
از آنکه در حرم محترم پیغمبر او فتح توان کرد بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام دروغی بزرگ است بر بافته منافقان يَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا
بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گروندگان چه ایمان مانع است از طعن در باب مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ
و بیان میکند و روشن میکرداند خدای تعالی لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها که دلالت دارد بر محاسن آداب تا بدان گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست
بطهارت ذیل عایشه رض حَكِيمٌ حکم کننده ببرائت ذمه او از عیب هر که بعیب آنکه ریسان دامنش پاک است از لوث خطا * در مذمت عیب جویان گوو دار سرتا پا و چه زیبا گفته است
کار سنگی که عیب دامن پاک * که بهو خطا که بر برگ گل چکد پاکی إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی آنکه دوست میدارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد و منتشر شود سخن بدی
فاحش فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آن را در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا که حد
زدن است وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بآتش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند سرائر و ضمائر وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آن نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای
بودی و بر سر داری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او و مهربانی وی بر رد کاری وَأَنَّ اللّٰهَ رَءُوفٌ و اگر نه خدای تعالی مهربان است برآمدی و نه مقذوف را اظهار کرده
رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه و جنایت قاذف در گذرانیدی هر آینه عقوبت کل شما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی
مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس یعنی راههای او را به معصیت باو سواسهای او در قذف عایشه رض وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
و هر که پیروی وی رود و گامها او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید او آنکس را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت باشد و عرف و عقل وَالْمُنْكَرِ
و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه با تعیین حدود که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او
بتطهیر شما مَا زَكَىٰ ولیکن خدای پاک میسازد و بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای تعالی شنواست مقالات مردمان عَلِيمٌ دانا بنیتهای
ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بپسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از مسکینان با فاقت بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق تعالی آیت فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید
که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه و توانائی و فراخی در مال از ابوبکر صدیق رض حق سبحانه فرمود
که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا از آنکه دهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
و مهاجران در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند
از انتقام و اغماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ آنکه بیامرزد خدای تعالی شما را پس شما نیز از گناه دیگران در گذرید وَاللّٰهُ غَفُورٌ
و خداوند تعالی آمرزنده است باکمال قدرت بر انتقام رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما از این آیت استدلال بر فضل حضرت
صدیق رض کرده اند صاحب کشاف فرموده که بر تحقیق ان الفضل المطلق له و حکیم سنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضلش
که ابو الفضل خواند ذو الفضلش * صورت و سیرتش همه جان بود * زان زچشم عوام پنهان بود * روز و شب سال و ماه در همه کار * بوده ثانی اثنین اذ هما فی الغار
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ می افکنند تهمت زنا را بر عفیفه ها الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و رسول
مراد ازواج پیغمبر اند که در روسپیگری خاصه عایشه رض مراد است و گفته اند در شان مهاجران است و بعضی عام میدارند بر هر تقدیر آنانکه قذف چنین جماعتی کنند

لُعِنُوا لعنت کرده شدند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا و در آخرت در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردوداند و در آن سرای منفوض و مطرود
وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشان راست عذابی عَظِيمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود يَوْمَ تَشْهَدُ در روزیکه گواهی دهند عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ
زبانهای ایشان بانکه بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهند دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بآنچه بوده که کسب میکردند از جرایم و آثام يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللّٰهُ تمام دهد خدای تعالی ایشان را دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوار است بدیشان وَيَعْلَمُونَ و بدانند
در آن روز أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته یا زنان
لِلْخَبِيثِينَ مر نایاکان را یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان ترشانسته اند مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان بدان مایل است
از خبث جبلت وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سر بر کنند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزه گان سزاوار سخنان
پاک اند کل اناء یترشح بما فیه مصرع از کوزه همان برون تراود که در او ست * و گفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک است و مردان ناپاک راغب اند بر ایشان و زنان
پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مایل اند بر ایشان و خلاصه سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه ام که پاکیزه ترین موجودات است بجز پاکیزه چون حضرت عایشه
صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشار فی المثنوی المعنوی مثنوی ذره ذره کاندرین ارض و سماست * جنس خود را همچو کاه و کهرباست
ناریان مر ناریان را جاذب اند * نوریان مر نوریان را طالب اند * اهل باطل باطلان را میکشند * اهل حق از اهل حق هم سرخوشند * طیبات آمد بسوی طیبین * للخبیثات الخبیثون
است یقین * ذکر فضل حضرت عایشه صدیقه رض در رسالت مرآت الصفا بسبیل استقصا ثبت ذکر یافته و مرجع اجابر تراجم آیات اختصار نمود أُولٰئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت
پناه و عایشه رض و صفوان رض مُبَرَّءُونَ تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرااند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افک و بهتان منصب رسالت ازان عالی تر است
که ذیل عصمت زوجه طاهره او ملوث چنین شبهتی گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیای صحابه او بری ترین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش
از خدای تعالی وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار یا پایدار و مراد نعیم بهشت است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا در میائید
بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود که در ان ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میائید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید
عَلَىٰ أَهْلِهَا بر اهل آن خانه و در روایت آمده که بگویید السلام علیکم و ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر حالی
میباشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ما گاه یکی از کسان ما در خانه در می آیند و ما را بوجهی که نشاید می بیند حق سبحانه این آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان در بیدستوری
در میائید ذٰلِكُمْ آن استعلام و دستوری خواستن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته اند کسی که در عیال خود در می آید باید که بکلمه یا آواز پای یا تنحنح اعلام کند
تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا پس اگر نیابید در آن خانه أَحَدًا
هیچ یکی را فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید در خانهای غیر خود حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی
بی اذن کسی محل تهمت سرزنش است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گفته شود شما را بعد از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه
آن منشینید که در ان مضرت صاحب بیت است هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ آن باز گشتن پاک تر و پسندیده تر مر شما راست وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از آن
و ابرام عَلِيمٌ داناست و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیت ابوبکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد
که در خان و رباط بساط اقامت میگسترند چون کسی در ان مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا آنکه
در آیید بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانهایی که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمیکند بلکه می آیند و میروند چون کاروان سرای و رباط فِيهَا مَتَاعٌ در ان خانهای
غیر مسکون مَتَاعٌ لَكُمْ بر خورداری و نفعی مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخت و انعام شما در ان محفوظ میماند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ
آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوی ای محمد لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند
مِنْ أَبْصَارِهِمْ از دیدهای خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده که تیز رو ترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر
بمساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمیرسد باز نمی شتابند اما آن مشغول چنانکه شد اما دیده جاسوسی است که از دور و نزدیک ابنای آدم را صید میکند نظم
این همه آفت که بتن میرسد * از نظر تو بشکن میرسد * دیده فرو پوش چو در در صدف * تا نشوی تیر بلا را هدف * در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که ما بیحیه
دیده مسر از محارم و دیده دلرا از ماسوی الله وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از سر و ناخن رکبه ذٰلِكَ آن دوست
چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ لَهُمْ پاکیزه تر است و سودمند تر لهم مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند

از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود از نگرستن
بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود از آنچه نا روا است وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و زیورها و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ
مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا از آن زینت بی قصد ساختن کار را چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آن است پس مستثنی وجه باشد
و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینهای
ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است
إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزئین برای ایشان است أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و جد بجد بحکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان
که ایشان در حکم پدر اند مر زن را أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسران پسر هر چند که باشند درین داخل اند أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود که ایشان حکم پسر دارند
مر زنان را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که برادران دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و ابنا جامعی اند که نکاح زنان
با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و اولاد فرموده که اجوط آنست که مواضع زینت هم و خال ظاهر نکنند
که مبادا ایشان نزد یک پسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خود یعنی مواضع زینت به مومنات نمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه
و مجوسیه و مشرکه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر منقطع است … برانده و عفاف را نیز از عاف
او سیاحت بیاید منمود و بعضی بر آنند که مراد به همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی پرستندگان
آنان که ملک یمین باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نساء داخل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امن غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد به بندگان
در اینجا اناثند و جید و قول آنست که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در کشاف آورده که ابن المسیب رح فرموده است که مغرور نگردانند شما را الفاظ او ما ملکت
ایمانهن که آن در باب اناث است نه عبید به غالب آن است که لسان رح اما گفتند نه عبید و عبید زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست که نظر او بموی و خلاف و نه بموضعی از مواضع زینت
وی أَوِ التَّابِعِينَ یا … ندگان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی آنانکه بطلب خوردنی بخانها می آیند بزنان هیچ حاجتی ندارند
ایشان را چون پیر سالخورده و عنین یا ابلهانیکه مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان جز مقصود طعام نیست و اکثر اهل حنفی بر آنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم
اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانائی بر آن نیست أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نشده اند عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ
بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند در حال مباشرت یا ایشان بخبر اند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان
پایهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میدارند مِن زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود
با مردم نامحرم نرسانند که تا موجب میل مردم بدیشان شود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و باز گردید بخدا تعالی جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروه گرویدگان لَعَلَّكُمْ شاید که شما
تُفْلِحُونَ رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ آدمی از خطره و جرم خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترکسی بتوبه آن است که خود را محتاج
بتوبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود و چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه بکنید موجب رسوائی ایشان شدی
چون همه را ایشان را رسوا نخواهد امیدوار است که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا درین عالم پیش شاه و گدا دران عالم هم بر خاص و عام
بیامرز و رسوا مکن والسلام وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح در آرید زنان بی شوهر را مِنكُمْ از شما یعنی مرد را که زن ندارد که خدا سازید و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید
وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و بنکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزکان خود و تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه سبب ترویج
و تزوج و پرده عفت بماند إِن يَكُونُوا اگر باشند آیا ما و صلحا از عباد و اما فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی گرداند ایشانرا خدا تعالی
مِن فَضْلِهِ از فضل خود و قناعت یا باجتماع در روزی در یک منزل کما قال اجتماع الواحد یکفی الاثنین وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است
عَلِيمٌ دانا است باستحقاق فقر ابسط لبساط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا
اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتیکه توانگر گرداند خدا تعالی ایشانرا مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود و بیابند آنچه بدان نکاح کنند خدا توانند شد وَالَّذِينَ
آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه که مالک است آنرا دستهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ
پس مکاتب سازید ایشان را امر استحباب است و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام
حویطب بن عبد العزی از مکاتبت طلبید او ابا آورد این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشانرا مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته باشید

فیهم

فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه بجهت کتابت مال از مردم سوال نکنند چه آن مکروه است که بنده گدائی مال کتابت
و در ینابیع آورده اند که سلمان فارسی رض مکاتبت طلبید سلمان رض گفت که مالی داری گفت نی گفت از قوت کسی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و اوناس مردم بخورانی پس
… از مکاتبت نسازم وَآتُوهُم و بدهید بندگان مکاتب را مِّن مَّالِ اللَّهِ بعضی از مال خدا تعالی الَّذِي آتَاكُمْ آنچه داده است شما را و حویطب مر صبیح را صد دینار مکاتب ساخته
بود و بعد از استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید امام احمد رح و امام شافعی رض میگویند وآتوهم خطاب است با موالی و واجب است از مال کتابت چیزی بمکاتب
بخشیدن و امام احمد رح ربع مال مقرر میکند و شافعی رح بقول تفویض برای خواجه میفرماید و ابوحنیفه و مالک رح اتیان واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و آتوهم
راجع بعامه مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو بدهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و درین سبب این خبر … فیه
میگویند و از عقبه عقوبت بدو میتوان گذشت نظم بشنو از من نکته ای زنده دل وز پس مرگم به نیکی یاد کن که بلطف آزاده را بنده ساز که باحسان بنده آزاد کن
آورده اند که عبدالله بن ابی سلول که مقتدای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل مخاطبه چیزی میگرفت و کنیزک معاذه و مسیکه
نام از آنها با همدیگر گفتند که این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت مآب آمده صورت حال عرض داشتند
آیت آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلید کاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن بر پرهیزکاری و اگر نخواهند و اراده تحصن
بمقتضای حال است و الا اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه میگوید شما اکراه میکنید لِّتَبْتَغُوا تا طلب کنید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن
اولاد ایشان و در تبیان آورده که آیاتی بود که صد شتر برای عوض بدهی که از فرزند زنا داشت مداوی وَمَن يُكْرِههُّنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که
خدای مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشان است یعنی کنیزکان مکره رَّحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن
اکراه بر گردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و بعضی بکسر یا میخوانند یعنی روشن کننده و حلال
و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا از مثال آنانکه گذشته اند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه رض است
که مانند آن وارد قصه مریم ع در وقوع تهمت و قصه یوسف ع در براءت ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِّلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع
ایشان است بدو پند و نصایح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای تعالی نور آسمانها و زمینها است نور نامی است از نامهای خدا تعالی امام زاهد رح فرموده که خدای نور
… روشن … باید گفت چه و ثنی شد … و خدای آفریدگار این هر دو ضد است و بباید دانست که نور متعارف کیفیت است که باصره اول ادراک او کند و بواسطه او
… دیگر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از
تاویل چاره نباشد و ازین است که صاحب کشاف میگوید که و نور السموات والارض ای صاحب نور آسمانها و زمینها یا نور انما اگر هر چه از اجزای عالم هستی در مناظر …
و مظاهر هستی نوری وارد و اوفی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر نور وجود تو شهود از تو یافتیم تا مجوز مصدر بمعنی فاعل باید گرفت چون
منور پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده سماوات است بملائکه و ستارها و روشن کننده زمین با عبادت مرسلین … دلهای ساکنان زمین
و سما با انوار معرفت و توحید و در تیسیر آورده که آرایش دهنده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای
مؤید این قول است الکه امام … در بیان آرایش ارض و سما گوید بیاراست سمار العصوامع قدس کواکب طاعات ملائکه کرام است و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادت اهل
اسلام است با سمار الشمس و القمر و ستارکان و زمین را با انبیا و علما و مومنان با سمار تسبیح سبحان و تقدیس قدسیان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان با سمار ابن … مسعود رح
زمین را بکعبه و انوار السرور و گفته اند مدبر السموات والارض امور اهل آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر او است مدبر امور را که برای او کار کشته و تدبیر او نظم سازد نور القوم
میگویند کما قال الشاعر و نور القبایل مالک بن مسلم و برین تقدیر او است که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و جمعه عطیه کل حزب بما لدیهم فرحون بیت
از نهان خانه احسان تو بهر جا همه کس کل حزب بما لدیهم فرحون زنی لطف عمیم و در تبیان آورده که مدلول السموات والارض یعنی هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در آسمان
برین و مرکز زمین واقع است دلالت میکند و پیدا است بر وجود قدرت و علم و حکمت او بلکه وفی کل شئ له آیة تدل علی انه واحد مصرع وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست و از ابن عباس رض …
که هادی اهل السموات والارض یعنی رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او هستی خود را برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا شناسند در لطایف حسینی از خواجه ابو سهل انصاری رح
نقل میکند که سرور اهل السموات والارض چه تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی برجست روشنائی رسد فرح و بهجت نشاط و
مسرت او بیفزاید انجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نا متناهی است بیت چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم چو تو پیدا شوی … مسلمانم یکجان تو
بعضی از علما گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا بصر ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان کرده است برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بدو و راه بریم

پس در انور توان گفت صاحب اتحاف آورده که در نفس ظلوم جهول پس سالک متبرک آشنا شده و علما سخن نیز بکنند و قبیح از صبیح باز ندانند چون رایت نور ظهور منوّر خیل ظلام روی بانهزام آورند
وجودات کیفیات ظاهر کرده و مضمحل گردد و بعض از جوهر متمیز شود که انسانیه واند که استفاده این دانش و تمییز نور کرده اما ادراک نور متحیر باشند چه داند که عالم از نور مجلو است و او
مخفی ظاهر بدلالت و باطن بالذات پس حق سبحانه که عابد و دولت ادراک یافته هم و بر تمییز بسیار رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که به نور
بر مظاهر اندوار از همه مخفی و از حضرت ولایت پناه شیخ در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی او هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی باشد چنانچه ادراک
الوان و اشکال بواسطه ضیائی است که محیط است بآنها و شرط است در رؤیت و با وجود این چنانچه در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشوی و بعینیت ضیا معلوم میکرد و دگر …
آنها امری دیگر مدرک بودی که ضیا است همچنین نور هستی حقیقی که محیط است باشیا و الوان و اشکال می بینند و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیئی بی ادراک
او محال است اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور او است و اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر
که نه وجود حق سبحانه است نیز مدرک بوده نظم هستی که ذات خود هویدا است چو نور ⁂ ذرات کونها شده زو یافت ظهور ⁂ هر چیز که از فروغ او افتد دور ⁂ در ظلمت نیستی بماند
مستور ⁂ در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه چیزها است زیرا که او بخود پیدا است و پیدائی سایر چیزها بدو است نور السموات والارض …
هستی او عدم محض است و مبداء ادراک همه هستی او است هم از جانب مدرِک و هم از جانب مدرَک و هر چه ادراک کنی بجهت هستی مدرک شود و اگر
چه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مخفی نماید نظم همه عالم بنور او است پیدا ⁂ کجا او گردد از عالم هویدا ⁂ زهی نادان که او خورشید تابان ⁂ بنور شمع جوید در بیابان
مَثَلُ نُورِهِ صفت نور که منسوب بدو است كَمِشْكَوٰةٍ مانند روزنه است در دیوار که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق چراغی افروخته
روشن و گویند مشکوة اقبوبه است از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشتعل باشد در اقبوبه الْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ
در قندیلی از آبگینه الزُّجَاجَةُ آن آبگینه بغایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گویا ستاره ایست دُرِّيٌّ درخشنده چون زهره و مشتری و آن چراغ یعنی چراغی
که در روست يُوقَدُ افروخته شده است و ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار زَيْتُونَةٍ که آن زیتون است در زمین مقدس سبز شده و …
دعای برکت بر وخوانده … ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام لَا شَرْقِيَّةٍ نه بجانب شرق است … وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در جانب
غرب از آن چون … ولایت شام است … آفتاب است مستغرق کرده و نه مدام در سایه تا میوه او
خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت … حسن بصری رح فرموده که اصل این شجره از بهشت است … آورده اند پس
این عالم … شرقی و غربی بر و اطلاق توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیک است که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگر چه نرسیده باشد بدو
نَارٌ آتشی … بی آتش روشنائی بخشد نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزود
و مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدای تعالی لِنُورِهِ بنور معرفت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند
خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردم تا زود در یابند مقصود … ایشان هویدا گردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای همه چیز
با نواع … معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات عَلِيمٌ دانا است علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلماء امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل
فرموده که مراد از نور ایمان است که حق تعالی تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل بگوهر …
و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که … خوف جلال و نوال رجا بهره دارد و نزدیک است که فیض کلمه … بر زبان مؤمن … عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان
جاری شده و تصدیق جنان بآن یار گشت … نور علی نور بظهور رسیده … از کلمات امام است … که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بحیثیت آنکه در هر خانه که چراغ …
دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان … و دیگر آنکه چراغ در محل خانه روشن بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آثار روشنی …
و همچنین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند از آنجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاد و انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مصرع
سیمای هر کس از دل او میدهد خبر ⁂ و تشبیه فرموده دل مؤمن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته هر کجا رسد ببرد و زخمی که دل شکسته زند مرهم
نپذیرد ⁂ بیت چون آبگینه این دل مجروح نازکم ⁂ هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود ⁂ و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف
و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت … شجره وجود مبارک محمدی … که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه ناف عالم … عارف آن
اسرار التعلیم سید ابرار … نور علی نور معلوم توان کرد و قولی آنست که آن نور قرآن است و قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی حق تعالی
که نه مخلوق است و نه خلف نزدیک است که بنور قرآن ناخوانده دلائل و حجج او بر همگنان واضح شود پس چون قراءت بدان کنند نور علی نور شود و در روح الارواح

آورده

آورده که آن نور محمدی است و مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که نه بیهودیت مایل است چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیت چه نصاری روی بشرق
آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر … یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت رسالت پناه و شجره نبوت که نه کذب است و نه هزل یا مشکوة سینه مشروح آنحضرت
علیه السلام و زجاجه دل صافی مطهر او است و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه الطریق اعتدال که خیر الامور
اوسطها واقع شده … عبارت از آن است و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است بیت
بدر نور و پسر نور … مشهور ⁂ از اینجا فهم کن نور علی نور ⁂ و باقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر بسطی لائق مذکور است و مسطور و الی الله تصیر الامور فِي بُيُوتٍ
أَذِنَ اللَّهُ تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری داده خدای و امر کرده أَنْ تُرْفَعَ آنکه برداشته شود قدر او تعظیم یعنی آنرا رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یا بر آورند دران آوازها
… شود و بجهت سبحانه حاجتها دران بیوت وَيُذْكَرَ فِيهَا یاد کرده شود دران خانها اسْمُهُ نام او و مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن است …
آن است که در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا کلام ما لا یعنی محترز باید بود و یا بیوت انبیا … بیوت طاهره و بعضی برفع احمل کنند بر ساختن …
بنا چنانچه فرموده و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار جا است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده کعبه معظمه که بسعی خلیل …
تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود … و اتمام آن بر دست سلیمان … مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو باشارت حضرت
مصطفی … يُسَبِّحُ لَهُ تسبیح گفته شود یا نماز گذارند مر خدایرا فِيهَا در آن بیوت بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ بامداد و شبانگاه رِجَالٌ مردان یعنی مصلیان مردانند که از غایت
استغراق در مقام شهود لَا تُلْهِيهِمْ مشغول نسازد و باز ندارد ایشانرا تِجَارَةٌ بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود باشد وَلَا بَيْعٌ و نه فروختن آنچه …
داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نشود عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای تعالی وَإِقَامِ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ و از دادن زکوة بمستحقان …
بیع و شراء که اهم اشتغال دنیوی است ایشانرا از ذکر مانع نشود و باقی اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسماء و صفات
حق و حقیقت این روش خواجگان ما وراء النهر است که آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره
پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمیباشد پس گفت بنای طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق بیت
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ⁂ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ⁂ الحق تعالی میفرماید رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اشارت باین مقام است و حضرت خواجه
… قدس سره در بیان این طریقه … فرموده اند رباعی سر رشته دولت ای برادر بکف آر ⁂ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ⁂ دائم همه جا با همه کس در همه حال ⁂ میدار نهفته چشم
دل جانب یار ⁂ يَخَافُونَ میترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق يَوْمًا تَتَقَلَّبُ از روزی که بگردد فِيهِ الْقُلُوبُ دران روز دلها یعنی از هول …
و صفت آمیز با اضطراب متغیر شود وَالْأَبْصَارُ و بگردد دیده ها و از هر طرف نگرد تا ببیند که نامه اعمال از کجا درمی آید لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ متعلق است بیخافون یعنی میترسند
تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی ثواب موعود وَيَزِيدَهُمْ و زیاده گرداند در پاداش ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل
خود یعنی ورای جزای موعود ایشانرا عطا با کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای تعالی روزی میدهد … مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب یعنی بران روزی حساب نکند یا بی اندازه … بحیز شمار آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را و نگرویدند بدان أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان
که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن كَسَرَابٍ مانند سرابی است بِقِيعَةٍ بزمینی هموار سراب آن است که شعاع آفتاب در نیم روز
بر زمین مستوی افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آبی موّاج يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ میپندارد آنرا تشنه مَاءً آبی صافی … حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ تا چون برسد
بموضعی که در و توهم آب کرده لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا نیابد آن مظنون و مقصود خود را چیزی وَوَجَدَ اللَّهَ و یابد عقاب خدای تعالی را عِنْدَهُ نزدیک کردار خویش یا خدا را
حاضر … فَوَفَّاهُ پس تمام بدهد خدای او را حِسَابَهُ جزای کردار او یعنی بوجهی که حساب اقتضا کرده باشد وَاللَّهُ و خدای تعالی سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب
است حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد و تمثیل کرد اعمال کفار را بسراب و ایشانرا بتشنه جگر سوخته پس چنانکه تشنه از سراب ناامید شده باشد تشنگی زیاده میشود کافر نیز
از امید پاداش اعمال خود چون نیابد حسرت و خیبت افزون میگردد أَوْ كَظُلُمَاتٍ یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای … فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ در دریای عمیق … يَغْشَاهُ
مَوْجٌ می پوشد آن دریا را موجی مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ از بالای آن موجی دیگر مِنْ فَوْقِهِ از زبر موج ثانی سَحَابٌ ابری که نور نجوم را بپوشد ظُلُمَاتٌ این تاریکیها
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر إِذَا أَخْرَجَ چون بیرون آرد کسی يَدَهُ دست خود را
که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا نزدیک نیست که ببیند آنرا … تاکید شدت ظلمات است یعنی دست را نبیند و نزدیک نیست که ببیند وَمَنْ لَمْ
يَجْعَلِ اللَّهُ هر کرا نداد و مقرر و مقدر نکرد خدای تعالی لَهُ نُورًا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ نُورٍ هیچ نوری این تمثیل … علما

کفار را ظلمات عملهای تیره او است و بحر لجی دل او و موج اکجه دل و ارای پوشیده نجیل شرک و سحاب جهر خذلان بر وی پس کرداد و گفتارش ظلمت است و دخل و مخرجش ظلمت
و رجوع او در قیامت هم بظلمت بر عکس مؤمن که او را نور اعلی نور است این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مؤمنان را زتیره کی دور آمده لاجرم نورا علی نور آمده
کافری تاریک دل را اکبر است حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله یسبح له که خدا تعالی تسبیح میکویند مر او را و بپاکی یاد
میکنند بمقال یا بدلالت حال من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینها است والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح کویند او را در حالتی که بالها گشاده
باشند در هوا و صف کشیده تخصیص طیر بآن است که او میان زمین و آسمان است با دلائل صنع و ره ظاهر تر است چه اجرام ثقیله را که اصلا مائل برکرانه اعطای قوت مسک محیط
و قدرت و خوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با که در جناح صفت قبض نیز است برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع کل هر یک از اهل آسمان و زمین
یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است صلاته دعای خود را و تسبیحه و تنزیه خود را یاد داده و تسبیح خدا را یا خدا داند نیاز و نماز همه را والله علیم و خدا تعالی

در سبب نزول آورده‌اند که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت ظهر نزد عمر بن خطاب فاروق رض فرستاد مدلج بی اجازت درآمد و فاروق رض خفته بود
و جامه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قول آنست که بیدار بود و با زوجه خود ملاعبه مشغول بود و از درآمدن غلام کراهیتی تمام در دل وی راه یافت بر زبان مبارک گذرانید چنانچه
آرزومند بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابناء و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی‌دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سر ایشان مهر محرمه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلعم آمد
این آیت نازل شده بود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لیستاذنکم الذین باید که دستوری طلبند از شما آنانکه ملکت ایمانکم مالک ایشان است
دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا بجمله ایشان از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان که نرسیده‌اند ببلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان
نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بجایهای شما ثلث مرات سه نوبت در شبانروز من قبل صلوة الفجر پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برخیزد
جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد وحین تضعون و هنگامی که می‌نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة بیان حین است یعنی آن وقت
نیم روز است ومن بعد صلوة العشاء و بجای پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع ثلث عورات لکم آنگاه درآمدن سه وقت
عورت که مر شما راست لیس علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جناح گناهی و بزه‌ای در ترک استیذان بعدهن بعد از این سه وقت
طوافون بندگان طواف کنندگان اند یعنی درآیندگان علیکم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بعضکم می‌آید بعضی از شما علی بعض بر بعضی
یعنی ممالیک بر موالی کذلک مانند این روشن کردن یبین الله روشن میسازد و بیان میکند خدای تعالی لکم الآیات برای شما دلائل حق و احکام شرع والله علیم و خدای داناست
بمصالح عباد حکیم حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ است و قول اصح آنست که محکم است این خبر را رسید که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند جواب داد
که بجای که منسوخ نیست اما مردم در این تهاون می‌ورزند واذا بلغ الاطفال و چون برسند طفلان منکم الحلم از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند
و احتلام روشن‌ترین دلیلی است بر وقوع بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما استاذن الذین همچنانکه دستوری می‌طلبند آنانکه بالغ شدند
من قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سائر مردان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان کرد این حکم را یبین الله بیان میکند خدای تعالی لکم آیاته برای شما آیتهای خود را
والله علیم و خدای تعالی داناست باحوال شما حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شرایع تکرار این دو اسم در آخر این دو آیت جهت مبالغه و تاکید است و
القواعد و نشستگان در خانها و بازماندگان من النساء از زنان التی لا یرجون آنانکه امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجز
فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن آنکه بنهند ثیابهن جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه می‌پوشند غیر متبرجات
بزینة در حالتیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و مثال آن نباشد وان یستعففن و اگر طلب عفت کنند
و بپوشند چادر را خیر لهن بهتر است مر ایشان را و دورتر از تهمت والله سمیع و خدای تعالی شنواست مقالات ایشان را با مردان علیم و داناست بمقصد و مقالات ایشان
و مدیح فرموده که مفسران صحابه رض با مریض و اعمی مواکله کردندی یا این جماعت از جهت آنکه ارباب صحت متضرر بودندی از بیم آنکه مبادا که طبایع سلیمه را از ایشان نفرت
آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم حرج
ایشان پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشان را بطعامی که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت فرمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاد که لیس علی الاعمی
نیست بر نابینا حرج بزه و تنگی ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج و بالی و بزه ولا علی المریض حرج و نه بر بیمار گناهی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما و زیرا ان تاکلوا
که بخورید شما و اهل بلا من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و در حدیث صحیح آمده است
که پاکترین چیزی که خورد مرد از کسب وی است و ان ولده من کسبه او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم
یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدر خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدر
خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادران خود او بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهایی که مالک شدید شما کلیدهای
آن را از نقود و طعمه و متاع این خطاب با وکلا و خازنان است و گویند مراد خانه بندگان است و غیر خانه او لا و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است او صدیقکم
یا خانهای دوستان خود و آن نیز برضای دوست باید و حقیقت آن است که اگر دوستی حقیقی بود اسقاط او این صورت بغرایب منتج موصل رخ بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کنیزک
او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد و چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه بشنید بشکرانه آن اسقاط کنیزک را آزاد کرد و بنوعی دو نکارستان آورده که
نظم شبی گفتم جهان فرسوده را که بود آسوده در کنج رباطی ‌‌‌ز زنده‌ها چه خوشتر در جهان گفت ‌‌‌ میان دوستداران انبساطی ‌‌‌ و در عوارف المعارف آورده که
کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک او در جواب گوید کم تریده دوستی دائمی نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر است از مال

فانی در این باب گفته‌اند ‌‌‌ ای دوست بر و بهر چه داری ‌‌‌ یاری بخر و بهیچ مفروش ‌‌‌ و اله و در من قال نظم یاران یکجان مضایقه با هم نمیکنند ‌‌‌ آخر کسی بمال
جدائی چرا کند ‌‌‌ بسیار جد و جهد بباید که تا کسی ‌‌‌ خود را با آدمی صدیقی آشنا کند ‌‌‌ شرط است بعد یافتن یار آشنا ‌‌‌ تا گریزد او بعهد محبت وفا کند ‌‌‌ و بر قول اول که
سبب نزول آیت تنفر صحابه رض بود از مواکله اهل علل علی‌ها معنی آن باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک از اینها حرجی و آورده‌اند که در شان بنی لیث بن عمرو
کنانه که تنها طعام خوردن را حرام داشتندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون تمتی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی
یا در باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد که لیس علیکم
جناح نیست بر شما گناهی ان تاکلوا آنکه بخورید طعام را جمیعا بهم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم پس چون درآئید بیوتا بجایها که مذکور
شد و یا بجایی خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام گوئید بر هم دینان خود که المومن کنفس واحدة و در خانها بر اهالی خود و در مساجد بر سلام
الملائکه و اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام یاد کرد تحیة سلام کردنی من عند الله ثابت
و مشروع از نزد یک خدای تعالی مبارکة بسیار خیر و برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک همچنانکه بیان سلام فرمود یبین الله بیان میکند
خدای تعالی لکم الآیات برای شما آیتهای حکمت نور العلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در حق و ثواب راه یابید انما المومنون جز این نیست که گرویدگان
الذین آمنوا بالله آنانند که گرویده‌اند بخدای تعالی ورسوله و برسول او از صمیم دل واذا کانوا و چون باشند معه با رسول وی علی
امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرح ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و مثال آن اتفاقا لم یذهبوا نروند
از نزدیک وی حتی یستاذنوه تا آنکه دستوری طلبند از وی و تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین یستاذنونک بدرستی
آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الذین ایشان آنانند که از صدق یومنون میگروند بالله ورسوله بخدای تعالی و رسول او و تصدیق مینمایند نعرض
منافقان است که در غزوه تبوک تخلف از جهاد دستوری میجستند و درباره ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یومنون بالله الآیة فاذا استاذنوک
پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فاذن پس دستوری ده لمن شئت مرکرا
خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند واستغفر و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین
اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست دگو باکه بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات
بندگان را رحیم مهربان است بر تخفیف تکلیف ایشان لا تجعلوا مگردانید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول مر شما را بینکم میان خود کدعاء بعضکم بعضا چون
خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را بر بعضی قیاس مکنید خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مسامحه توانید نمود چه مبادرت با مر او واجب است و لازم
و مراجعت بغیر اذن او حرام و نماز و یا دعای او بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا مذاکردن شما
او را و خواندن مر رسول را باید که چون مساوات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله بهمه انبیا
بندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت خطاب فرموده بیت یا آدم است با پدر انبیا خطاب ‌‌‌ یا ایها النبی خطاب محمد است ‌‌‌ آورده‌اند که چون حضرت
خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده بیکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قد یعلم الله الذین بدرستی که میداند خدای تعالی آنان را که یتسللون
بیرون میروند اذن منکم از میان شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت کنند
و اعراض نمایند عن امره از فرمان خدا و رسول ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان
یا مهر غفلت بر دل یا رد توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دل است و مستانس ناشدن و از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم عذابی دردناک
در آخرت الا ان لله آگاه باشید بدرستی مر خدای تعالی راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینها است یعنی همه ملک وی است و او مالک است
هر که خالق همه اوست قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت ویوم یرجعون
و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بآنچه کرده‌اند از عملهای بد و بران مکافات کند والله بکل شیء
و خدای تعالی بهمه چیز علیم داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند

سورة الفرقان مکیة آیاتها سبع و سبعون آیة و رکوعاتها ... الکرسی که بیان فرمیداد دو نهان جز اینکه سیاهان بدید بجهان

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران در لفظ تبارک گفته‌اند معنی بقا اختیار فرموده اول آنکه برکت از دوست و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم

آنکه بزرگوار و بهتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی او است سیوم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت از ذات او است لم یزل و لایزال
الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاد فرقان را که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد م لِيَكُونَ تا باشد بنده او لِلْعَالَمِينَ
مر آدمیان را و پریان را نَذِيرًا بیم کننده و از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات خطر الَّذِي لَهُ آنکه مر او راست مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در ان وَلَمْ يَتَّخِذْ و فرا نگرفت خدای وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود
و نصاری است وَلَمْ يَكُن لَّهُ و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و مشبه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قائم مقام
او تواند بود و با شریکی که با او مقاومت تواند کرد وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آن چیز را تَقْدِيرًا
اندازه کردنی یعنی هر یک را مهیا ساخت برای خصائص و افعالی که از و میخواست یا تقدیر کرد ابقای او را تا وقتی معلوم وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کفار مِن دُونِهِ بجز خدای تعالی
آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ خدایان که نیافرینند شَيْئًا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است
در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بنالی که عبده ایشان را می پرستند و هر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند
و استطاعت ندارند لِأَنفُسِهِمْ برای نفسهای خود ضَرًّا بازداشتن ضرری وَلَا نَفْعًا و نه جذب نفعی یعنی نمیتوانند که بخود ضرری رسانند و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت
و حال آنکه خدای ضار و نافع باید وَلَا يَمْلِكُونَ و نمیتوانند الهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقای حیات وَلَا
نُشُورًا و نه بر بعث و حشر او ثانیا و خدای تعالی محیی و ممیت و باعث باید وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این قرآن که محمد م آورده إِلَّا إِفْكٌ
افْتَرَاهُ مگر دروغی که خود بر بافته است آنرا وَأَعَانَهُ و یاری داد او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس با فکه رومی یعنی
ایشان اخبار سابقه بر و میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَاءُوا پس بدرستی که آمده اند این قوم ظُلْمًا وَزُورًا بستم و دروغ یعنی باری و بهند کان وی این
تقدیر این افتیه کلام کفار باشد و صحیح آنست که این سخن حضرت خدا و ندست می فرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بدو قومی بر بافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان
وَقَالُوا و دیگر گفتند کلام أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیان است که در کتابها نوشته اند اكْتَتَبَهَا مینویسانید آنرا چه خود نمیتواند نوشت فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلَىٰ
عَلَيْهِ املا کرده میشود بر وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را بر و میخوانند تا یاد بگیرد چه خود نمیتواند خواند چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید
این وحی است قُلْ بگوای محمد در ردّ سخن ایشان که أَنزَلَهُ الَّذِي فرستاده است قرآن را آنکسی که بی شبهه يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمین برهان و دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجز اند و چنین کلام خزانه
نزد ملکی علام نشاید إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ غَفُورًا است آمرزنده که پرده و کرم جرائم بندگان میپوشد رَّحِيمًا مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وَقَالُوا و گفتند
صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تحکم گفتند چه بوده است آنکس که دعوی رسالت میکند
که مثل مردم دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد و خوردنی را وَيَمْشِي و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی وی درست است باید
که حال و مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب خوف و مرتبه محسوسات از حال آنحضرت م غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان با مور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت
منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آن است تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد و هست جنس با جنس نادر آمیزد و جنس از ناجنس لَوْلَا أَنزِلَ چرا فرو فرستاده نشد إِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته فَيَكُونَ مَعَهُ پس باشد با او نَذِيرًا بیم کننده و یاری
دهنده و در انذار أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ یا انداخته شود بوی كَنزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از وجه تحصیل معاش مستغنی شود أَوْ تَكُونُ لَهُ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا
بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان وضع مظهر بحکم الظلم ایشان است یعنی ستمکاران درین سخن که مؤمنان را گفتند
إِن تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید شما إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا مگر مردی جادوی کرده شده را یعنی کسی او را سحر کرده و عقلش پوشیده شده و در تفسیر باوردی مسحور را بمعنی ساحر گفته اند یعنی
متابعت جادویی میکنید که شما را بسحر میفریبد انظُرْ درنگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ چگونه زدند الْأَمْثَالَ برای تو مثلها را یعنی گفتند
سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف فقیری و محل حاجت بستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ما سوی فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان بدانچه میگویند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار است آنکسی که بمحض فضل إِن شَاءَ جَعَلَ اگر خواهد بسازد
لَكَ برای تو خَيْرًا مِّن ذَٰلِكَ بهتر از ان گنجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن جویها وَيَجْعَل لَّكَ و بدهد ترا در ان بوستانها قُصُورًا کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در بهاب نزول نمود است که چون توانگران قریش حضرت رسالت پناه

علیه السلام را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آینده خزانه جنان است با این آیت نازل شده و درجی از نور پیش آنحضرت م نهاد و فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزائن
در نجا بی حساب است آنرا بدست تصرف تو میدهم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت م فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست
فقر را دوست تر دارم که میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشانه علو همت آنحضرت م نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج کوشش
التفات بر خزائن روی زمین نمیکند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بما سوی الله نگشوده و هیچ چیز از بدایع ملکوت و غرائب عالم جبروت التفات نفرموده تا عبارت
از ان این آیت آمد که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ بیت ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود در مهر مازاغ نظر چون بر گرفت از نقش کونین قدم زد در حریم قاب قوسین
بَلْ نه فقر و احتیاج تو مانع کفر است از ایمان بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را و داعیه ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم
لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ برای کسی که تکذیب ساعت کند سَعِيرًا آتش افروخته که بند سوزانی است ایشانرا و مهابی دوزخ إِذَا رَأَتْهُم چون ببیند ایشانرا یعنی منکران قیامت آتش
دوزخ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله تو و میان ایشان سَمِعُوا لَهَا بشنوند مر آتش را تَغَيُّظًا جوشیدنی از خشم وَزَفِيرًا و بانگی چنانچه از درون
خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک عذاب ممکن است که حق سبحانه در آتش نیز
خلق کند که به بیند و خشم گیرد و بغرد وَإِذَا أُلْقُوا و چون در انداخته شوند مشرکان مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا در جایی تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تفسیر آورده
که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بر نیزه بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی تنگ افگنند مُقَرَّنِينَ مقرن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یکی با قرین خود
بسلسله آتش بهم بگیر بر بسته دَعَوْا هُنَالِكَ بخوانند بر خود در ان مقام ثُبُورًا هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک و گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی است که گوید که آرزو میکند
هلاک خود را باشد و در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در و در پوشند و آن را بر پیشانی نهند و از پی در کشد
و ذریت وی از عقب او فریاد واثبوراه برکشیده میروند حق سبحانه فرماید که لَّا تَدْعُوا الْيَوْمَ مخوانید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا یک نوبت وَادْعُوا و بخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا بسیار
یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شمار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بوحشتی ثبوری واقع خواهد شد قُلْ بگوای محمد آنانرا که بفقر سرزنش تو میکنند أَذَٰلِكَ
آیا گنج و بوستان دنیا خَيْرٌ بهتر است أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران از دخول در ان كَانَتْ هست در علم خدا و تعالی
لَهُمْ مر متقیان را آن بهشت جَزَاءً پاداش اعمال ایشان وَمَصِيرًا و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لَّهُمْ فِيهَا مر ایشانرا در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مؤمنان را آرزوی ایشان از مرتبه کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مراد و که مناسب حال خود جویند یا بند خَالِدِينَ
در حالتی که جاوید باشند در بهشت كَانَ هست دخول و خلود ایشان در جنت عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا وعده مَّسْئُولًا خواسته شده سزاوار آنکه از خدا
درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را
که حشر کنیم و جمع سازیم یعنی حشر کنند مشرکان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا که می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی عام است همه معبود ان را از ذوی العقول و غیر آن و
گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا سخن آرد و مخاطب سازد فَيَقُولُ پس گوید أَأَنتُمْ آیا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ بندگان مرا این گروه یعنی مشرکان
أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گم کردند راه را بامضلال و نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح قَالُوا گویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی ترا و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه و مقدس داریم
از شرک و شبه مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا نیست ما را و نسزد و روا نباشد ما را أَن نَّتَّخِذَ آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد مِن دُونِكَ بجز تو یعنی ترا پرستیدیم نه ایشان که ایشانرا
عبادت دوست دارند و ما را پرستند نرسد ما را که بخوانیم ایشانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ از دوستان وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ و لیکن برخوردار کردانیدی ایشانرا وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا
باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سائر نعمتها حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند یاد خدا و ذکر انبیا و وحی ایشانرا و بدان دعوت مغرور شدند وَكَانُوا و بودند بر حکم ازلی قَوْمًا
بُورًا گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را بِمَا تَقُولُونَ بآنچه میگوئید
که شریک خدااند و ایشان ما را از شرک منزه و متبری شدند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا بر گردانیدن عذاب از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما را بنجات
خلاص یا میتوانید یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت رهانیدن وَمَن يَظْلِم و هر که ستم کند یعنی شرک آورد مِنكُمْ از شما
ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در ان وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنَ الْمُرْسَلِينَ کسی
از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر پیغمبرانی که ایشان لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هر آینه میخوردند خوردنی وَيَمْشُونَ و میرفتند فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و
گردانیدیم بَعْضَكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی دیگر فِتْنَةً آزمایشی چو آزمایش فقرا و اغنیا و پیغمبران با امم ایشان با مریض صحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار [illegible]
و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان در و چاره نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از اهل جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابوجهل و ولید و

ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سالم و غیر ایشان صحابه رض را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا با ایشان هیچ ایشان ای چیز باشیم حق تعالی این آیت فرستاد

و در و ایشان از ایشان خطاب ساخته میفرماید که من آزمایم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنند بر ابتلا یا جزع مینمایند وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا

و بصیرا دبینا به صبر کننده و جزع نماینده

وَقَالَ الَّذِينَ

و گفتند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد

عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد أَوْ نَرَى رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم آشکارا پروردگار ما را تا ما را سخن گوید و تصدیق اتباع محمد فرماید

لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا بخدای که بزرگی کردند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا

[illegible]

[illegible]

کردیم ایشان را و جهت گردانیدیم ایشان را بر پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا هیست کردیم هیست کردنی وَلَقَدْ
أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بران دیهی که بارانیده شده بود برو مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین ده سدوم
است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و حضرت لوط علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانید بر اهل آن و کفار قریش بران در بار تجارت
أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا آیا نبودند که در مرور خود می دیدند آنرا بدیده های خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آن است که ندیده اند بلکه بودند که از روی
لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا بر انگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمی گیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مورد ریشخند
باد استهزا کنند و از روی تحکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد به پیغمبری إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود که او بسخن و قوت
و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلائل بر مدعای خود لَيُضِلُّنَا هر آینه گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که صبر
کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عز جل جلاله در جواب آنها فرمود که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن هنگام که به بینند عذاب که از
اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست گمراه تر از ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی و کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا
کلوخی و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته به پرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ معبود خود
خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستید تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی را دوست دارد و بدو باز ماند او را
در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوی است که او را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا ام عقد بستند ابلیس و دنیا نیز
بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر آدمی بوجود آمد از وصلت ایشان با هم هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربع تربیت یافته بجمله اوصاف ...
و بنیاد رواج و رونق از ایشان است از هوا هر چه می بینند رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از آثار او ظهور می یابد بیت
غباری که خیزد میان ره اوست :: چه گویم که هر پوچی را چاه اوست :: قوت غلبه او تا حدی است که بحکم الهوا اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان
او چنین فرموده که افرأیت من اتخذ الهه هواه گوئی که اصل هوا است آلهه باطله همه فرع او بنده از خواست مخالفت هوا که سبب وصول بجنة المأوی است بیت
سر ز هوا تافتن از سروری است :: ترک هوا قوت پیغمبری است أَفَأَنْتَ تَكُونُ آیا میباشی تو عَلَيْهِ بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وَكِيلًا نگاهبانی که او را منع
کنی این کلمه منسوخ است بآیت قتال أَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان میبری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان يَسْمَعُونَ میشنوند بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل میکنند
بدل مر دلائل توحید را بعقل آنکه عاقل معانداند و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا كَالْأَنْعَامِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع کلام و عدم
تدبر در ادله قدرت ملک علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه ترند از انعام چه ایشان عبادت منعم خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود وا مینمایند
و دیگر چهارپایان طالب خیر خود اند ایشان ... و از ... مشرکان از ثواب که اعظم منافع است بگریزند و در سیئات که موجب ...
می آویزند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسیط کرد سایه را از طلوع صبح تا برآمدن آفتاب
و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در آن هنگام هر دو منتفی است
و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل ممدود است وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای تعالی لَجَعَلَهُ هر آینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بر یک حال ثُمَّ جَعَلْنَا
الشَّمْسَ عَلَيْهِ پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه دَلِيلًا راه نماینده چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود قَبْضًا
يَسِيرًا فرا گرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس بجهت ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل
ماندی و نزد بعضی مراد از ظل دنیا است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل معنی آن است که خدای تعالی در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت آنگاه او را
... آفتاب را طالع ساخته دلیل شناختن او گردانید و تتبین الاشیاء باضدادها ... روز را نیز دائم نساخت بلکه از لیل که شمس قبض کرد با فول تا باز شب آمد
و این دو زمان را بجهت آرامش و آرایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظلمت حیرت بوده اند و شمس اشارت بنور
اسلام بطلوع جمال سید انام علیه السلام که از افق کرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی و بروشنی آگاهی نرسیدندی بیت
گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون :: از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون :: صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزه نبوی است و بفهم اهل
تحقیق اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آن است که حضرت رسالت پناه علیه السلام در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد و یاران بسیار بودند و سایه درخت
اندک بود حق تعالی بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیت نازل شده و نشانه خصوصیت و قرب ...

الست

است کوه و الم تر الی ربک موسی را هم بوقت طلب ارنی و انظر الی الجبل بر دل نهاده و این جهت سالم برای طلب ... و گر ای ... و گر چه خواهی بیت
فرق است میان آنکه بیارش در بر :: با آنکه دو چشم انتظارش بر در :: و از حقایق سلمی چنان معلوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه علیه السلام و آفتاب معرفت مطلع
دل منورش طالع شده و نبیل آن مخفی نیست و در سقوط رسوم و وسایط و در لمعات مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سرا پرده سایه خود در العجز ...
کشید تا محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما می نکنی :: الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد او مرا می بینی مصرع در خانه بگو خدای ما هم جنبید :: قل کل یعمل علی شاکلته
و ... یعنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب حدیث ما از مطلع عزت بتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که هست سایه آفتاب شود و آفتابش بحکم
ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا بر گیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت :: نتوان نفس سایه باز صحرا شد :: و دقایق و حقایق این آیت بسیار است مطالعه بعضی از آن ...
جواهر التفسیر است و من الله المعونة والمدد والتیسیر وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکس است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِبَاسًا پوششی تا در ان آرام گیرید
وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُورًا برای برخاستن و در طلب معیشت پراکنده شدن و گفته اند نوم مثال
موت است و نشور برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات است بعد از مرگ و در حکم لقمان وارد است که کما تنام فتوقظ کذلک تموت فتنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
الرِّيَاحَ و او آنکس است که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که باران است یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند
بر وقوع مطر و آوردن ابر وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً طَهُورًا آبی پاک و پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا
شهری مرده را یعنی موضعی که در خشکسالی بود یا مکانی که در بستان خشک افسرده گشته وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آن آب را مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان
وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مدن را انهار و ینابیع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و هر آینه
متفرق گردانیدیم ما باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه و یا تکرار کردیم سخن ابر و باران در قرآن لِيَذَّكَّرُوا
تا اندیشه کنند قدرت او و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجای آرند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را
وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَبَعَثْنَا هر آینه برمی انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی و مجمعی نَذِيرًا پیغمبری بیم کننده و اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه
مسلمانان و مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ بِهِ و جهاد کن با ایشان بقرآن یا
بالتبشیر یا بترک طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وَهُوَ الَّذِي و او است الهی که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را
مجاور و ملاصق هم ساخته بی آنکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و این دیگر آبی شور تلخی زننده یعنی بحر روم و فارس
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا و بساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا و حدی مقرری و باز گردانیدیم حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند
و لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ است چون نیل و سیحون و جیحون و دجله و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان بر آنند
که بحرین خوف و رجا است که در دل مومن هیچیک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ
و او است الهی که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را یعنی آبی که طینت او بدان تخمیر کرد و آن جزوی است از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید
او را نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور و نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان بوجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح
او روا نبود و صهر آنکه ما بنکاح او حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ و هست آفریدگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن بنات و بنین وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای تعالی وَكَانَ الْكَافِرُ
و هست کافر عَلَىٰ رَبِّهِ بر پروردگار خود ظَهِيرًا پشت هم بیت شیطان و معاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مومنان
بمثوبات الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسی که خواهد
أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنان است زیرا که مرا بران عند الله اجری موفور است و ثابت
گشته که هر پیغمبر را برابر عبادت و صلحای امت او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ و توکل کن در سببهای اجرت خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بران زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان
دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و بپاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر او باوصاف کمال وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای
بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پنهان و پوشیده و آشکارای بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع بر آن الَّذِي آن خداوندی که بتوانایی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ

برعرش مجید که بزرگترین مخلوقات است الرحمن او ست بزرگ بخشاینده فَسْئَلْ بِهٖ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِيرًا دانایی را یا سؤال کن ای اطلق و مستفتی کسی را که دانا بود و بران وَاِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکان را که سجده کنید لِلرَّحْمٰنِ مر خدای بخشنده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ گویند کیست رحمن یعنی ما اسمی است که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را بخدای اطلاق منکرند پس چون بسجده ماموری گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و منبا ایم اَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچه را که میفرمائی ما را ای محمد وَزَادَهُمْ و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نُفُوْرًا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است از سجدات قرآن و بقول امام اعظم و بقول امام شافعی رح هشتم و در فتوحات آورده که این سجده سجده نفور و انکار است و فرموده که چون مومن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این سجده را سجده امتیاز توان گفت تَبٰرَكَ الَّذِيْ بزرگ است آن خدای که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاۗءِ بیافرید در آسمان بُرُوْجًا برجها دوازده گانه یا قصرها که حقیقت آن جز او نداند وَّجَعَلَ فِيْهَا و بیافرید در آسمان یا در بروج سِرٰجًا چراغی را که آفتاب است وَّقَمَرًا مُّنِيْرًا و ماهی روشن یا روشنی کننده را وَهُوَ الَّذِيْ و او است آنکسی که بحکمت تمام جَعَلَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب و روز را خِلْفَةً آینده و رونده یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن لیل و نهار است لِّمَنْ اَرَادَ مر آنکسی را که خواهد اَنْ يَّذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت او در ایجاد لیل و نهار اَوْ اَرَادَ شُكُوْرًا یا خواهد سپاسداری و شکرگذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز را انجمه است وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ و بندگان پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل است و در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن جامع است حق سبحانه این عباد را بر خواص بارگاه قرب و بنده این بندگان الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ آنانند که میروند عَلَى الْاَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند بر و باران نیکو کار وَّاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجٰهِلُوْنَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان بسخن بی ادبانه و نحشنه قَالُوْا گویند ایشان در جواب سَلٰمًا سخنی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از آثام مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی قدس سره بیت اگر گویند زراقی بپای آکوی نه کو بشرم خوش بند از ادب که از خشم و تندی و جهالت و عاکس خوش دل و خندان و میروند چون از مجادله ایشان با خلق و صحبت و معامله ایشان با حق و خلوت در آیت دیگر خبر میدهد وَالَّذِيْنَ يَبِيْتُوْنَ و آنانند که شب را بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَّقِيَامًا و ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز است وَالَّذِيْنَ و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُوْلُوْنَ میگویند از روی تضرع و زاری رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را اِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دایم و لازم یعنی هلاک اِنَّهَا بتحقیق که دوزخ سَاۗءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهی است وَّمُقَامًا و بد جای بودنی است وَالَّذِيْنَ اِذَآ اَنْفَقُوْا و ایشان آنانند که چون نفقه کنند لَمْ يُسْرِفُوْا اسراف نکردند و از حد در نگذرند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکنند وَلَمْ يَقْتُرُوْا و تنگ نگرفته و بخل نورزیده ... وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذٰلِكَ میان سرف و تقتیر قَوَامًا راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال ... بیت ... آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا ... این آیت آمد که وَالَّذِيْنَ لَا يَدْعُوْنَ و بندگان رحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُوْنَ النَّفْسَ الَّتِيْ و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاهد اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت است و زنا و قتل ناحق ... وَلَا يَزْنُوْنَ و زنا نکنند ... در صحیحین از ابن مسعود رض آورده اند که از رسول خدا پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه شریک سازی خدا را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس بعد از آن کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از بیم آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس بعد از آن کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش پس تصدیق آن پیغمبر را ... این آیت آمد که بندگان ... وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد يَلْقَ اَثَامًا ببیند جزای بزه کاری خود و گفته اند اثام وادی است در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهد کرد آن چاهی است که سیلان میکند از اجسام دوزخیان ... يُّضٰعَفْ لَهُ الْعَذَابُ ... يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيْهٖ و جاوید باشد در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد اِلَّا مَنْ تَابَ مگر کسی که توبه کند از شرک وَاٰمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بجا آورد ... بعنی ارکان اسلام عمل نماید فَاُولٰۗىِٕكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللّٰهُ بدل کند

خدای تعالی سَيِّاٰتِهِمْ حَسَنٰتٍ گناهان ایشان را بنیکوییها یعنی سوابق معاصی را محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد او را با ضد اعمال ماسلف یا در دنیا بدل کند کفر او را با ایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده گناهان بتوبه رَّحِيْمًا مهربان بر ایشان باثبات توبه و دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از شرک و قتل و زنا است یعنی هر که از معاصی دیگر توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته یعنی تلافی مافات نماید فَاِنَّهٗ يَتُوْبُ پس بدرستی که او باز میگردد اِلَى اللّٰهِ بسوی خدا مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِيْنَ و بندگان حق آنانند که لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ حاضر نشوند بعید مشرکان و بیهوده و فضای بازی یا با ایشان یا مجلس غنا یا صحبت سبدکاران یا گواهی دروغ ندهند وَاِذَا مَرُّوْا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوْا كِرَامًا بگذرند بزرگواران و پرهیزکاران باشی کنندگان از آن وَالَّذِيْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوْا عَلَيْهَا بروی در نیفتاده و نه بران یعنی نایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَّعُمْيَانًا و کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیده و بدیده بصیرت حلاوت جلال و جمال آنرا دیده حاصل نکرده از آیات الهی تغافل نورزیده وَالَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ و آنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ اَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيّٰتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ اَعْيُنٍ آنچه روشنی دیده باشد و مراد اهلی و اولاد و صالح اند چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل وی شاد و چشمش روشن شود وَّاجْعَلْنَا و بگردان ما را لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم اُولٰۗىِٕكَ آن گروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند در آن و گفته اند غرفه اسمی است از اسمای بهشت و در فصول الحجاب آورده که غرفه است بر چهار رکن نهاده و از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و جمیع منازل بدیشان و بهشت بِمَا صَبَرُوْا بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ادای کار و ترک شهوات و بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرایض وَيُلَقَّوْنَ و رسیده یعنی دریابند و حفص میخواند بصیغه مجهول یعنی داده شوند فِيْهَا در بهشت تَحِيَّةً وَّسَلٰمًا زندگانی ابدی و آفات یا دعا بزندگی و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از فرشتگان باشد و سلام از خدای تعالی شنوند خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت و سلام حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهی است بهشت وَّمُقَامًا و جای بودنی قُلْ بگوای محمد مر ایشان را که مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّيْ چه وزن نهد خدای تعالی شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَوْلَا دُعَاۗؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مراد وجه شرف انسان بمعرفت و عبادت است فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما تکذیب بسیار کرده اید و تقصیر نموده در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُوْنُ لِزَامًا پس زود باشد که تکذیب شما لازم شما باشد که ترک بخشیده یا بشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را بدوزخ رساند و آنجا لازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدر است والله تعالی اعلم

سورة الشعراء مائتان وسبع وعشرون آية مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

طٰسٓمٓ در معالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد از این حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی است از اسمای الهی یا هر حرفی اشارت است باسمی چنانچه طسم بطاهر و سامع و مجید و گفته اند مشیر است بطوبی و سدرة المنتهی و محمد و در بحر الحقایق آورده که طا اشارت است بطیران مرغان دلهای و حدت و حایزند با الله و سین عبارت از سیر رهروان طریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایمای میکند بمشی سالکان سبیل محبوبیت که میروند فی الله یا اشارت است بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و سنای جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم اینست تِلْكَ این سورها اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ آیتهای کتاب مبین است یعنی قرآن که روشن است خاتم حلال و حرام او و مبین یعنی پیدا کننده و ظاهر است یعنی قرآن روشن است حق و باطل را ظاهر میکرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکار میسازد و چون قریش چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه هم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک آنحضرت شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که لَعَلَّكَ مگر تو بَاخِعٌ نَّفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خود را اَلَّا يَكُوْنُوْا بانکه نمیشوند ایشان مُؤْمِنِيْنَ گرویدگان بقرآن اِنْ نَّشَاْ اگر خواهیم ما نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِّنَ السَّمَاۗءِ از آسمان اٰيَةً نشانه از آیات قیامت یا الجیه از بلاهای قاهره و قاسره فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردنکشان و بزرگان ما از ایشان لَهَا مر آن آیت را

خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان وَمَا یَأْتِیهِم و نمی آید بایشان مِنْ ذِکْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمٰنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن از نزول
بعد از دیگری اِلَّا کَانُوا مگر که باشند عَنْهُ مُعْرِضِینَ از آن روی گردانیدگان فَقَدْ کَذَّبُوا پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند فَسَیَأْتِیهِمْ پس زود باشد
که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا روز قیامت ... أَنْبَاءُ مَا کَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بوده اند که بدان یَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند ...
... أَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند ... اِلَی الْأَرْضِ بسوی زمین ...
کَمْ أَنْبَتْنَا چند رویانیدیم فِیهَا ... مِنْ کُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی ... کَرِیمٍ ... اِنَّ فِی ذٰلِکَ ... لَآیَةً
... وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ ... مُؤْمِنِینَ ...
وَاِنَّ رَبَّکَ ... لَهُوَ الْعَزِیزُ ... الرَّحِیمُ ... وَاِذْ نَادیٰ ... رَبُّکَ مُوسیٰ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی ع م با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه قال سبحانه و تعالی وَأَوْحَيْنَا وحی کردیم ما
إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي اگر بشب بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آن است إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ هر آینه شما از پی در آمده شوید
یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی ع م بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک شده

[illegible]

است و معنی آیت اینکه ظاهر کن برای محمد به اصل برین دین استکوئی در آخرین زمان و مراد حضرت رسالت پناه باشد و ام واجعلنی و بگردان مرا من ورثة جنة النعیم و از
وارثان بهشت پر نعمت یعنی از آنها دار که در منازل بهشت نزول میکنند واغفر لابی و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او آمرزیده شود انه کان من الضالین
و بدرستی که او هست از گمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا بر تعلیم امتان است والا انبیاء از خواری و رسوائی
ایمن باشند یوم لا ینفع مال روزی که سود نکند و بکار نیاید هیچ نسبه ولا بنون و نه پسران هیچ احدی را الا من اتی الله مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی بقلب سلیم
بدل سالم از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزند را براه حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال و فرزندان نفع رساند
و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آن است که دلی سلیم خالی باشد از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت و غیره گویند بعضی اهل بیت و ازواج
و اصحاب پیغمبر و امام قشیری رح فرموده که قلب سلیم آن است که خالی باشد از غیر خدا سلمی رح فرموده که در وی آفات دنیا نگنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن به سنت
از سید طایفه قدس سره منقول است که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده پیوسته قلق و اضطراب دارد و بس زبان عربی بیان میکند که دل سلیم دلی است که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری
از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم ز شوق وصل جانان که تا ... به بیم هجر سگ کریم که تا که در کمین باشد همه از بهر خوفش ... جنید ... که حال عشقبازان این چنین باشد
وازلفت الجنة و روزی که نزدیک کرده آید و شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند و مشاهده منازل خود مسرور شوند وبرزت الجحیم و ظاهر ساخته شود دوزخ
للغاوین برای گمراهان تا دوزخ نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان افزاید وقیل لهم و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بطریق سرزنش ایشان را پرسند که اینما کنتم
کجا اند آنچه بودید که پرستیدید تعبدون می پرستیدید آنرا من دون الله بجز خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند شمارا
منع عذاب از شما او ینتصرون یا انتقام میکشند از خود و از حلول عقوبت بر ایشان فکبکبوا پس بروی در افکنده شوند فیها در دوزخ هم بتان والغاون و گمراهان یعنی پرستندگان
ایشان وجنود ابلیس و در دوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران وهم فیها و حال آنکه ایشان در دوزخ
یختصمون دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا
اذ نسویکم آنوقت که برابر میکردیم شمارا در استحقاق عبادت برب العالمین به پروردگار عالمیان وما اضلنا و گمراه نکردند مارا در ضلالت الا
المجرمون مگر بدان و بدکاران و مهتران ما از روسای فما لنا پس نیست مارا اکنون من شافعین هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان را است ولا صدیق
حمیم و نه دوستی مهربان با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل حمیم بوده ... بدل کرده جهت قرب مخرج و حمیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در کار یاری اهتمام
کند در حق کافران و شرمار دوستی بجای آرد ... الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ... کافران از روی حسرت گویند فلو ان لنا کرة فنکون پس کاش که مارا بودی
بازگشتی بدنیا پس باشیم من المومنین از باور دارندگان و گرویدگان ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم لایة هر آینه علامتی است که عقلا را
عبرت برند وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابراهیم مومنین گرویدگان چه از اهل بابل ... ایمان نیاوردند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز
او غالب است ... بر مشرکان که سطوت ... الرحیم بخشاینده که توبه بندگان رد نکند ... بر ایشان عذاب نفرستد کذبت قوم نوح المرسلین تکذیب کردند گروه
نوح فرستادگان را ... نوح علیه السلام از رسل ... قوم او ... اذ قال لهم آنگاه که گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح ... الا
تتقون آیا نمی ترسید از خدای ... انی لکم بدرستی که من مر شمارا رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای ...
واطیعون و فرمان برید مرا در قبول ایمان وما اسئلکم و نمیخواهم از شما علیه بر ادای رسالت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست مزد رسالت من الا علی رب
العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای تعالی واطیعون و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت تاکید است چه قوم نوح
بغایت سخت دل ... بودند قالوا گفتند در جواب نوح انومن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا واتبعک الارذلون و حال آنکه پیروی تو کرده اند سفلگان ...
و ایشان ظاهر ... و باطن مخالف قال گفت نوح وما علمی و نیست علم من بما کانوا یعملون بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر است ...
عمل مومنان میکنند ... ان حسابهم نیست حساب ... ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است ...
لو تشعرون اگر دانید که عالم الغیب اوست ... وما
انا بطارد المومنین ... ان انا الا نذیر مبین ...
قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اگر باز نایستی ای نوح ... لتکونن هر آینه باشی من المرجومین ...
از کشتگان قال گفت نوح بعد از استماع این سخن و ناامیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من ان قومی بدرستی که گروه من کذبون تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند

فافتح پس حکم کن بینی و بینهم میان من و ایشان فتحا حکم کردنی ونجنی و باز رهان مرا از قصد ایشان ومن معی و هر که با من است من المومنین از گرویدگان فانجیناه
پس نجات دادیم او را ومن معه و هر که با او بود فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد الباقین بعد از
او و گروه از قوم او ان فی ذلک بدرستی که در صبر او بر ایذای قوم لایة هر آینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است بیت کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود
وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم نوح مومنین گرویدگان بخدای تعالی و پیغمبر او ... ایمان آورده با وی در کشتی بودند وان ربک و بدرستی که
خداوند تو لهو العزیز او دست توانا بر عقوبت کافران الرحیم مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان کذبت عاد تکذیب کردند عاد
المرسلین قوم عاد فرستادگان را که هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اذ قال لهم یاد کن آنگه که گفت مر ایشان را اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود الا تتقون
آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمی شوید انی لکم بدرستی که من شمارا رسول امین فرستاده ام معتمد در ادای رسالت فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و ترک
مخالفت کنید واطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شمارا بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه و نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت من اجر هیچ مزدی از مال و متاع دنیا ان اجری
نیست پاداش من الا علی رب العالمین اتبنون آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضع بلند آیة علامتی برای تماشا یا بنده و روندگان تعبثون بازی کنید بآن ...
بی سازید و دران مساکن نمی شوید که گویا عبث است و گویند بر سر راهها خانها می ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان میگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانها است وتتخذون
و فرا میگیرید مصانع حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لعلکم تخلدون گویا که جاوید خواهید بود در آن واذا بطشتم و چون سخت گیرید بر حمله برید بطشتم
سخت گیرید جبارین در حالتی که سرکشان و متکبر اید یعنی بی شفقت و نامهربانی ... انتقام ستمکاران میکنید فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و از سطوت جباری
که نیک شمااست بگذارید واطیعون و در آنچه میفرمایم فرمان برید مرا که سود شما در این است واتقوا الذی امدکم و بترسید از خدای تعالی که مدد کاری کرد شمارا بما تعلمون بآنچه
شما میدانید از انواع نعمتها امدکم بانعام مدد کرد شمارا بچهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان فایده میگیرید وبنین و به پسران تا در همه حال یار و مددکار شما باشند
وجنات و به بوستانها تا از اکل میوه ها محظوظ گردید وعیون و به چشمهای آب که مهم معاش شود و نمای زرع بآن تمام گردد انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما که اگر کفران
نعمت باشید عذاب یوم عظیم از عذاب روزی بزرگ که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود سواء علینا یکسان است بر ما اوعظت
آیا پند دادی ما را ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست نمیدهیم ان هذا نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای رفیع
الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان بدین عادتها فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود علیه السلام
فاهلکناهم پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد لایة هر آینه نشانه است و دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد
وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم عاد مومنین گرویدگان چه اندک از آن قبیله با هود ... و باقی در معرض خطا وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز او
غالب است بر تعذیب کفار و باکی ندارد الرحیم مهربان است که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد کذبت ثمود تکذیب کردند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان را
یعنی صالح را و انبیای سابق را اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم برادر ایشان از جهت قرابت صالح صالح بن عبید الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب
خدای تعالی که بر شرک میآرید انی لکم رسول امین بدرستی که من برای شما فرستاده ام مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی واطیعون
و فرمان برید مرا در امر و نهی وما اسئلکم علیه و نمی طلبم از شما بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ جزائی که من وسیله آن منتفع شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی
رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید شد یعنی نخواهند گذاشت شمارا فیما ههنا در آنچه هست اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل امنین
ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنات در بوستانها وعیون و چشمه سارها ... وزروع و کشتها ونخل و خرماستانها طلعها که شکوفه خرمای
وی هضیم نازک و نرم و لطیف است وتنحتون میتراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهر اید در تراشیدن سنگها
فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و امل دور و دراز پیش مگیرید واطیعون و فرمان برید مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافران که از حد در گذرنده
در نفس خود ... الذین یفسدون فی الارض آنانکه تباهی میکنند در زمین ... ولا یصلحون و اصلاح نمی آرند ... مراد از آن نه تن اند که قصد هلاک صالح کردند و قصه
ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو کرده
اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم بصالح نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شدند و ندانستند که اسرار او را صورت
چیزی دیگر است نظم چند صورت بینی ای صورت پرست ... جان بی معنی است گر صورت پرست ... در گذر از صورت و معنی نگر ... زانکه مقصود از صدف باشد گهر ... و چون قوم ثمود
صورت بوده صالح را هم بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل البشری و دعوی رسالت چرا میکنی ... و در این دعوی مصری فات بایة پس بیار نشانی

از خوارق عادات إن كنت اگر هستی تو من الصادقين از راستگویان در دعوی خود صالح ع فرمود که شما چه مطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه با این صفات
بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد قال هذه ناقة صالح ع گفت اینست ناقه که شما طلبیده بودید لها شرب مر او را نصیبی است از آب ولكم شرب يوم معلوم
وشما را نصیبی از آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن او است و روزی از آن شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید ولا تمسوها و مس مکنید وی را بسوء ببدی یعنی
قصد زدن وکشتن وی مکنید واگر چنان کنید فيأخذكم پس بگیرد شما را عذاب يوم عظيم عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است فعقروها
پس پی کردند ناقه را فأصبحوا نادمين پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فأخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه إن في ذلك بدرستی که در
آنچه نازل شد بثمود لآية هر آینه دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است وما كان و نبودند أكثرهم مؤمنين بیشتر قوم ثمود گروندگان
آورده اند که همه قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده بودند وإن ربك و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزيز هر آینه او است غالب که مغلوب نشود الرحيم مهربان که بی استحقاق
عذاب نکند كذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط ع یعنی اهل مؤتفکات المرسلين پیغمبران را چون ابراهیم ولوط ع را إذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را أخوهم
لوط برادر ایشان لوط ع اینجا مراد اخوت شفقت است ألا تتقون آیا نمی‌ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی إني لكم بتحقیق من برای شما رسول أمين رسولی
امینم در رسالت و نصیحت یعنی نکنم خیانت و شما میدانید فاتقوا الله پس بپرهیزید از خدای تعالی در ترک نصیحت من وأطيعون و فرمان برید مرا در قبول موعظه وما أسألكم عليه من
أجر و نمیخواهم از شما بر تبلیغ هیچ مزدی تا بر شما گران آید إن أجري نیست ثواب من إلا على رب العالمين مگر بر تربیت کننده عالمیان أتأتون الذكران
آیا می‌آیید بمردان من العالمين از ما عدای خود مراد دعوا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وتذرون و میگذارید و دست باز میدارید ما خلق آنچه آفریده است
لكم ربكم برای شما پروردگار شما من أزواجكم از زنان شما بل أنتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل میکنید قالوا
گفتند قوم لوط ع در جواب وی لئن لم تنته يا لوط اگر باز نایستی ای لوط از تقبیح عمل و نهی ما از آن لتكونن هر آینه باشی من المخرجين از بیرون کرده شدگان از میان
ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال إني گفت لوط ع بتحقیق من لعملكم مر عمل شما را من القالين از دشمنان بغایت دشمنم پس چون
از قوم نومید شد آغاز مناجات کرد و گفت رب نجني ای پروردگار من باز رهان مرا وأهلي و کسان مرا مما يعملون از شامت آنچه میکنند فنجيناه پس نجات دادیم لوط را
وأهله و اهل بیت او را أجمعين همه ایشان اهل لوط زن و دو دختر و داماد وی بودند همه رهایی یافتند إلا عجوزا مگر پیرزن لوط ع که داخل بود في الغابرين
در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط ع بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثم دمرنا الآخرين پس هلاک کردیم دیگران را وأمطرنا
عليهم و بارانیدیم بر ایشان مطرا بارانی که سنگ بود با کبریت و آتش فساء پس بد است مطر المنذرين باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند إن في ذلك
بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لآية هر آینه نشانه است بر عقوبت نافرمانان وما كان أكثرهم مؤمنين و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط ع
بقول صحیح و داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط ع گرویده بودند وإن ربك و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزيز هر آینه او است عزیز که هرگز عاجز نشود الرحيم مهربان
که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند كذب بدروغ داشتند أصحاب الأيكة المرسلين یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین و در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار
بود و دمیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند و چهار رویه داشتند شعیب ع را او غرض خالص حق سبحانه شعیب ع را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود إذ قال
یاد کن چون گفت لهم شعيب مر ایشان را شعیب ع که ای قوم ألا تتقون آیا نمی‌پرهیزید از عذاب الهی که بدو شرک می‌آرید إني لكم بدرستی که من شما را رسول فرستاده ام
أمين با امانت که خیر صلاح حال شما میخواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بپرهیزید از عذاب خدای تعالی وأطيعون و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما
أسألكم عليه و نمیخواهم از شما بر تبلیغ وحی من أجر هیچ پاداشی إن أجري نیست جزای من إلا على رب العالمين مگر بر آفریننده عالمیان أوفوا الكيل
و تمام پیمایید ولا تكونوا و مباشید من المخسرين از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقيم بترازوی راست
ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را أشياءهم چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا و فساد بغایت منمایید في الأرض در زمین بقتل و غارت و قطع طریق
مفسدين در حالتی که قصد فساد داشته باشید واتقوا الذي و حذر کنید از عقوبت کسی که بقدرت کامله خلقكم بیافرید شما را والجبلة الأولين و گروه پیشینیان را قالوا
گفتند اهل ایکه إنما أنت جز این نیست که تو من المسحرين از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها باشی که ایشان را مره بعد مره جادو کرده اند تا حدیکه اثر خلل عقل
ظاهر شده یا از آنهایی که ایشان را سحر کرده باشند یعنی میان تهی اند محتاج بطعام و شراب وما أنت و نیستی تو إلا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز
بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وإن نظنك و بدرستی که گمان می‌بریم ترا لمن الكاذبين از دروغگویان در دعوی خود فأسقط پس فرو آر یعنی بخدای
تعالی خود را بگو تا بیفکند علينا كسفا من السماء بر ما پاره‌ها از آسمان که در عذابی باشد إن كنت من الصادقين اگر هستی تو از راستگویان که تو از خدا است که بر ما عذاب فرو آید

آید قال گفت شعیب ع ربي أعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون به آنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال
شما خواهد رسانید اگر امهال با شما اجمال خواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین ∴ فتنه بین و سید مش در کمین ∴ اول حالش چه عیش است و ناز ∴ آخر کارش چه سوز و گداز
آورده اند که چون قوم شعیب ع انکار و استکبار از حد تجاوز کرد حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بنوعی که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت
و بیرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک بپای درختی افتاده از گرما بجنبیدند ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وی بدان گرفت اصحاب ایکه خوشنود
شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرموده که فكذبوه پس تکذیب
کردند شعیب را فأخذهم پس گرفت ایشان را عذاب يوم الظلة عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایبان است چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بود و گفته اند که چون
حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن کوه نسیمهای خنک پدید آمد ایشان بپناه زیر آن کوه آمدند و بر ایشان
فرود آمد و همه را هلاک کرد إنه كان بدرستی که عذاب روز ظله عذاب يوم عظيم عذاب روز بزرگ إن في ذلك بتحقیق که درین عذاب که از ابر آتش سوزان بیرون آمد
لآية هر آینه نشانه هست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وما كان أكثرهم مؤمنين و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد همه ایشان است چه روایت نرفته که از اهل ایکه کسی بشعیب ع گرویده
باشد بخلاف اصحاب مدین که بعضی از ایشان ایمان آورده اند وإن ربك و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزيز او است غالب کننده بر اعدای انبیا الرحيم مهربان با انبیا و مؤمنان
ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار ع درین سوره مذکور شده و تهدید کفار قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب
شدند ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر خدای خواهد رسید وإنه و بدرستی که قرآن لتنزيل رب العالمين فرو فرستاده پروردگار عالمیان است نزل به فرو فرستاده خدای تعالی به این قرآن الروح
الأمين جبرئیل ع را على قلبك بر دل تو یعنی جبرئیل ع متمکن کرد تو را از قرائت قرآن و در دل خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزل و رفع روح الامین خوانده اند یعنی فرود آورد
جبرئیل قرآن را بر دل تو از آنکه روح ... پس دل تو جای آن باشد لتكون تا باشی تو من المنذرين از بیم کنندگان مر خلق را بلسان
عربي مبين بزبان عربی روشن و منذران بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل ع بوده اند وإنه و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر ع لفي زبر الأولين در کتب پیشینیان
بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان گفتندی قبول کرده حجت ساختندی حق سبحانه
فرمود أولم يكن لهم آیا نیست مر مشرکان قریش را آية نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد ع أن يعلمه آنکه میدانند قرآن را بصفتها یا پیغمبر را بنعت علماء بني إسرائيل دانایان
بنی اسرائیل که برکت سلف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست که ولو نزلناه و اگر ما فرو فرستادیمی قرآن را على بعض الأعجمين بر برخی از آنها که غیر عرب اند
هم بلغت عرب فقرأه پس بخواندی آن عجمی قرآن را عليهم بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل باوفی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند
ما كانوا به نبودندی ایشان بآن قرآن منزل مؤمنين ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است ... عجمی بلغت غیر عربی منزل ... کافران
عرب بدان منکر بودند که ما فهم نمیکنیم معنی آن در نمی یابیم كذلك همچنین سلكناه در می آریم انکار و عناد را في قلوب المجرمين در دلهای مشرکان لا يؤمنون
به نمی گروند بقرآن حتى يروا العذاب الأليم تا وقتی که به بینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فيأتيهم پس بیاید آن عذاب بر ایشان
بغتة ناگاه وهم لا يشعرون و ایشان ندانند وقت آمدن آن فيقولوا پس گویند هل نحن منظرون آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت
دهند تا ایمان و تصدیق کنیم أفبعذابنا يستعجلون آیا بعذاب ما شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رؤیت عذاب مهلت
میطلبند أفرأيت آیا دیدی و دانستی که إن متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشان را سنين سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما كانوا
يوعدون آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما أغنى عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما كانوا يمتعون آنچه بودند که بدان برخوردار
یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و رافع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که میمون بن مهران آمد بملاقات شیخ حسن بصری رح فرموده روزی او را در طواف
خانه کعبه دریافت گفت مرا پندی ده شیخ این آیت بر خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی نظم
جهان بی وفا است مردم فریب ∴ که از دل رباید قرار و شکیب ∴ نگر تا بجاه زر کردی اسیر ∴ نبیتی بمالش اندر جهیر ∴ که ناگه کند مرگ اندر آید براه ∴ نه مالت کند
دستگیری نه جاه ∴ وما أهلكنا و هلاک نکردیم من قرية اهل هیچ دهی را إلا لها مگر مر اهل آن را منذرون بیم کنندگان بوده اند ذكرى از برای پند
یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشان را بحق دعوت میکردند و از عذاب می ترسانیدند چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند بعقوبت گرفتیم وما كنا ظالمين و نبودیم ظالمان
ستمکاران که قبل از انذار هلاک کنیم و در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که وی را نام ... است قرآن بر محمد می آید و قرآن برو میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما
تنزلت به الشياطين و فرو نیاوردند قرآن را دیوان وما ينبغي لهم و نشاید و روا نبود مر ایشان را فرود آوردن قرآن وما يستطيعون و نتوانند و قادر نباشند

... ازانهم یعنی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور رسند ... فلا تدع ... مع الله با خدا بتعالی الها آخر خدای دیگر فتکون ... من المعذبین ... عشیرتک الاقربین خویشان نزدیک ... واخفض جناحک ... لمن اتبعک ... فان عصوک ... فقل انی بریء ... وتوکل ... علی العزیز ... الرحیم ...

[illegible]

... شاعرانی را که غاوی بخواند در قرآن خدای ... وسیعلم الذین ظلموا ... ای منقلب ینقلبون ...

سورة النمل اربع وتسعون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

طس ... در لباب التفاسیر ... تلک آیات القرآن ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نحن اولوا قوة ما خداوندان توانیم و اولوا بأس شدید و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت لشکر و هم شجاعت والامر الیک و کار مفوض بتست ای
ملکه تو فانظری پس ببین و در نگر که ماذا تامرین و تا چه فرمایی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ آری برآوریم ز دل دشمنان دمار و آوریم و گر صلح جویی ترا بنده ایم
بتسلیم حکمت سرافکنده ایم چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند نپسندید و گفت مارا مصلحت نیست که حرب کنیم چه کار حرب دو روی دارد واگر ایشان غالب آیند
[illegible] قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة چون در آیند بدیهی یا شهری بقهر و غلبه افسدوها
تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وجعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آن دیه را اذلة خوار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وکذلک یفعلون و همچنین
[illegible] و انی مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة هدیه که مقدمه صلح است فناظرة پس نگرنده ام که بما یرجع المرسلون
[illegible]

[illegible]

تا چون صالح علیه السلام درآید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در برگرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل مردند وَانْظُرْ کَیْفَ
کَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِینَ همه
بصیحه فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان و در زمین حجر بنگرید آن را خَاوِیَةً در حالتی که خالی و خراب است بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ
فِی ذَلِکَ در چیزی که در باب ایشان مذکور کردیم لَآیَةً هر آینه عبرتی است لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَأَنْجَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا و رهانیدیم آنان را که گرویدند
بصالح علیه السلام وَکَانُوا یَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را
أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آئید بعمل زشت یعنی لواطت وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و حال آنکه شما می بینید [illegible]
أَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آئید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که بجهت شهوت مخلوق شده بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی نادانید [illegible]
عاقبت عمل خود را فَمَا کَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید لوط را علیه السلام مِنْ قَرْیَتِکُمْ از ده خود
إِنَّهُمْ أُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ بدرستی که ایشان مردمانند که پاکی میکنند یعنی خود را پاک میدانند [illegible] فَأَنْجَیْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَأَهْلَهُ
و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَاهَا مقدر کردیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِینَ از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَیْهِمْ بر ایشان بعد از
[illegible] مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانی است مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ای محمد سپاس مر خدا راست
[illegible] وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِینَ اصْطَفَى آنکه برگزیده [illegible]
[illegible] قصه موسی [illegible] قصه سلیمان [illegible]
[illegible] قصه صالح و لوط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت [illegible]
آللَّهُ آیا خدای یکتا خَیْرٌ بهتر است أَمَّا یُشْرِکُونَ یا آنچه مشرکان شریک او میسازند [illegible]

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

[illegible] آسمان و زمین [illegible] وَأَنْزَلَ لَکُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس رویانیدیم
بدان آب [illegible] حَدَائِقَ بوستانها ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی
مَا کَانَ لَکُمْ نبود مر شما را أَنْ تُنْبِتُوا که برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ آیا هست خدائی با خدا [illegible]
[illegible] بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ یَعْدِلُونَ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید [illegible] أَمَّنْ
جَعَلَ الْأَرْضَ [illegible] قَرَارًا [illegible] وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا [illegible]
وَجَعَلَ لَهَا [illegible] رَوَاسِیَ کوههای [illegible] وَجَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ [illegible]
[illegible] حَاجِزًا مانعی [illegible] أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ [illegible] بَلْ
أَکْثَرُهُمْ [illegible] لَا یَعْلَمُونَ [illegible] أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ
اجابت کند [illegible] إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] وَیَکْشِفُ
السُّوءَ و بردارد بدی را [illegible] وَیَجْعَلُکُمْ [illegible] خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین [illegible]
[illegible] أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ [illegible] قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ [illegible]

[illegible] أَمَّنْ یَهْدِیکُمْ [illegible]
فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَنْ یُرْسِلُ الرِّیَاحَ [illegible] بُشْرًا مژده دهندگان بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ
پیش از رحمت [illegible] أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ آیا هست خدائی با خدا [illegible] تَعَالَى اللَّهُ برتر است خدای تعالی و برتر عَمَّا یُشْرِکُونَ [illegible]
[illegible] أَمَّنْ یَبْدَأُ الْخَلْقَ [illegible]
[illegible] ثُمَّ یُعِیدُهُ [illegible] وَمَنْ یَرْزُقُکُمْ [illegible] مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
[illegible] وَالْأَرْضِ و از زمین [illegible] أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ [illegible] قُلْ
هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ [illegible] إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِینَ [illegible]
[illegible] قُلْ بگو ای محمد لَا یَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمان و زمین
الْغَیْبَ [illegible] إِلَّا اللَّهُ [illegible] وَمَا یَشْعُرُونَ
أَیَّانَ یُبْعَثُونَ [illegible] بَلِ ادَّارَکَ [illegible]
[illegible] عِلْمُهُمْ [illegible] فِی الْآخِرَةِ [illegible] بَلْ هُمْ [illegible] فِی شَکٍّ مِنْهَا
[illegible] بَلْ هُمْ [illegible] مِنْهَا عَمُونَ [illegible] وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا
[illegible] أَإِذَا کُنَّا [illegible] تُرَابًا وَآبَاؤُنَا [illegible] أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ [illegible]
[illegible] لَقَدْ وُعِدْنَا [illegible] هَذَا [illegible] نَحْنُ وَآبَاؤُنَا [illegible] مِنْ
قَبْلُ [illegible] إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ [illegible]
[illegible] قُلْ سِیرُوا [illegible] فِی الْأَرْضِ [illegible] فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ
[illegible] عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ [illegible] وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ [illegible] وَلَا تَکُنْ [illegible] فِی ضَیْقٍ
[illegible] مِمَّا یَمْکُرُونَ [illegible] نظم [illegible]
[illegible] وَیَقُولُونَ [illegible] مَتَى هَذَا الْوَعْدُ [illegible] إِنْ کُنْتُمْ
صَادِقِینَ [illegible] قُلْ عَسَى أَنْ یَکُونَ [illegible]
رَدِفَ لَکُمْ [illegible] بَعْضُ الَّذِی [illegible] تَسْتَعْجِلُونَ [illegible]
[illegible] وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضْلٍ [illegible] عَلَى النَّاسِ [illegible] وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ
[illegible] لَا یَشْکُرُونَ [illegible] وَإِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ [illegible]
[illegible] مَا تُکِنُّ [illegible] صُدُورُهُمْ [illegible] وَمَا یُعْلِنُونَ [illegible] وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ
[illegible] فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ [illegible] إِنَّ
هَذَا الْقُرْآنَ [illegible] یَقُصُّ عَلَى بَنِی إِسْرَائِیلَ [illegible] أَکْثَرَ الَّذِی [illegible] هُمْ فِیهِ
[illegible] یَخْتَلِفُونَ [illegible]
[illegible] وَإِنَّهُ [illegible] لَهُدًى [illegible] وَرَحْمَةٌ [illegible] لِلْمُؤْمِنِینَ [illegible] إِنَّ
رَبَّکَ [illegible] یَقْضِی بَیْنَهُمْ [illegible] بِحُکْمِهِ [illegible] وَهُوَ الْعَزِیزُ [illegible]
[illegible] الْعَلِیمُ [illegible] فَتَوَکَّلْ [illegible] عَلَى اللَّهِ [illegible] إِنَّکَ
[illegible] عَلَى الْحَقِّ الْمُبِینِ [illegible] إِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى [illegible]
[illegible] وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ [illegible] إِذَا وَلَّوْا [illegible] مُدْبِرِینَ
[illegible]

واعمی خود کند دران محل سماع او مشکل است و رمز و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نشود الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند إِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکند مگر گرویدگان فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و مخصصان عالم ایقان اند نظم

گوش جان را نهاده بر فرمان ؛ دیده دل گشاده بر عرفان ؛ زنده از نفحهای گلشن قدس ؛ معتکف در فضای عالم انس ؛ برده اند از مضائق لا شیء

بر قل الله ثم ذرهم پی وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان [illegible] امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا بسخنهای ما از وعد و وعید و حشر و نشر و آیات قدرت و دلائل حکمت لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی در ان متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه است از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد چنانچه ناقه صالح را از سنگ بیرون آورد و آن دابه کوه پا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از شرائط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوری است طول او شصت گز بود چهار قائمه دارد و او را زغب یعنی موهای زرد و باریک باشد چنانچه بچه هر مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ طالب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشندگی بود و در تیسیر از ابن زبیر رض نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینه شیر چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوایمش چون قوایم شتر و دمش چون دم [illegible] بیرون آید از کوه صفا [illegible] مروه یا از کوه اجیاد یا وادی [illegible] تهامه یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم منکر [illegible] مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر آنند که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن است که تمام او از زمین بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان عم با وی بود و روی مؤمنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان عم بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و دیگر نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و این است که بعضی آیت درین وجه گفتند که چون واقع شود قول ما بر تمییز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسا و اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما و دلائل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته میشوند تا اواخر را با اوائل رسانند [illegible] حَتَّى إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدایتعالی آیا دروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی در آن تأمل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چکار کردید بعد از آنکه بحد استماع رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذرخواهی جهت مشغول بعذاب [illegible] أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در و بخواب استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال نور و ظلمت از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب هستند استدلال میتوان کرد [illegible] وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینها است [illegible] بصیغه ماضی جهت تحقیق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدایتعالی یعنی حور بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و عزرائیل [illegible] موسی عم که او را در طور صعقه بود [illegible] وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ داخِرِينَ آیند [illegible] بموقف و خضوع [illegible] وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی تو کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً بر جای ایستاده وَهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه آن جبال میرود [illegible] مَرَّ السَّحَابِ مثل ابر در سرعت [illegible] حرکت [illegible]

نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق از حرکات بواطن ایشان که بیکدم عالمی طی کنند خبر ندارند نظم [illegible] ؛ رفتن ارواح [illegible] دست نی و پای نی [illegible] صُنْعَ اللَّهِ کرده خدای تعالی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای تعالی که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفرینش همه چیز را [illegible] إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او دانا است بِمَا تَفْعَلُونَ بانچه شما میکنید مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او راست [illegible] بهتر از آن [illegible] وَهُمْ و ایشان مِنْ فَزَعٍ از ترس [illegible] يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن باشند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی که آن شرک است فَكُبَّتْ پس نگونسار کرده شود وُجُوهُهُمْ روهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شد یعنی جزا نداده شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را [illegible] وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیز یعنی همه مخلوق و مملوک وی وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ آنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از [illegible] بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را [illegible] فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد [illegible] فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود [illegible] وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود [illegible] فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا جز این نیست که أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ من از بیم کنندگانم [illegible] وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت [illegible] سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدایتعالی شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن [illegible] فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتها را [illegible] وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ [illegible] عَمَّا تَعْمَلُونَ [illegible] سُورَةُ الْقَصَصِ ثمان و ثمانون آية [illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ع طسم امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانید [illegible] این حروف است امام قشیری رح آورده که طا اشارت است بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر [illegible] و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی رح گوید سین سری است از اسرار الهی [illegible] بعاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته [illegible] حروف ثلاثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه [illegible] تِلْكَ این سوره یا این آیات الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب [illegible] نَتْلُوا عَلَيْكَ [illegible] مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر [illegible] فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا بدرستی که فرعون برتری جست [illegible] فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید أَهْلَهَا اهل مصر را [illegible] شِيَعًا گروه گروه [illegible] يَسْتَضْعِفُ [illegible] طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ [illegible] وَيَسْتَحْيِي [illegible] نِسَاءَهُمْ [illegible] إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ [illegible] وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ [illegible] وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً [illegible] وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ [illegible] وَنُمَكِّنَ لَهُمْ [illegible] فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و شام [illegible] وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ [illegible] وَجُنُودَهُمَا [illegible] مِنْهُمْ [illegible] مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ [illegible]

ع

اردن باو بگر گوسفندان باز میداوه قالتا گفتند لا نسقی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب [illegible]

ایشان بازمانده انعام خود و سیم زیرا که ما مرد کاری نداریم وابونا شیخ کبیر و پدر ما پیری کهن سال بزرگ حال است نمیتواند که بیاید و ما را مدد دهد و گفته اند که ایشان دختران [illegible]

[illegible]

[illegible]

که فلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته تقرب نمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر خون آلوده باز
گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکر فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا
افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او در وی بازدیاد نهاد وَاسْتَكْبَرَ و گردنکشی کرد
هُوَ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکرهای او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق و سزاواری وَظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُمْ که ایشان إِلَيْنَا بسوی مکافات ما
لَا يُرْجَعُونَ باز گردیده نخواهند شد به بعث و نشر فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس در افکندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای قلزم
تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر ای محمد که چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ
و گردانیدیم ایشان را در این جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا با ضلالت خود مردمان را يَدْعُونَ میخوانند إِلَى النَّارِ بسوی آتش یعنی بعملهایی که موجب دخول در آتش باشد چون
کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت لَا يُنْصَرُونَ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ و از پی در آوردیم ایشان را
یعنی بدیشان پیوند دادیم فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً در این سرای لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت میکنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت هُمْ ایشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ
از زشت رویان باشند … وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را تورات مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى پس از آنکه هلاک کردیم اهل قرون
نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط بَصَائِرَ در حالتی که آن کتاب علمها و آیتهای روشن بود دلها را نور و بصیرت بخشنده لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل را وَهُدًى و راه نماینده
باحکام شرع وَرَحْمَةً و بخشایشی برای متابعان و عاملان آن لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان يَتَذَكَّرُونَ پند پذیرند وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی
از ناحیه طور که در جهت غرب بود از مقام موسی یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون گذاردیم إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ بسوی موسی وحی را وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد
مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان بر آن بر امر رسالت و بسوی فرعونیان وَلَكِنَّا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو إِلَّا آنکه ما أَنْشَأْنَا قُرُونًا پیدا کردیم پس از موسی قرنهای مختلف گروهی
فَتَطَاوَلَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانی … و بسیاری از اخبار گذشته محو شد و علوم روی باندراس نهاد پس ما از برای تجدید
این اخبار فرستادیم ترا عقلاً دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوحی نتوان دانست وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا و نبودی تو مقیم فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که بخوانی بر ایشان
تَتْلُو عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب … وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ
… وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی را و تورات بدو دادیم …
… در تورات … صفت امت محمد …
موصوف اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمد … حق سبحانه فرمود که الکنون …
اگر خواهی تو آواز ایشان بشنوانم … لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی آواز ایشان بشنود …
… حضرت رسالت پناه … و قرآن …
مژده یافته اند بیت حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است … وجود … حضرت رسالت …
لاجرم ما را … وَلَكِنْ رَحْمَةً و لیکن ترا خبر دادیم از جهت بخشش که واقع است بر تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو لِتُنْذِرَ تا بترسانی بآن
لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ … گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده … پیش از تو یعنی در ایام فترت که میان عیسی و آنحضرت بود
… در زمان آنحضرت … لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ و اگر نه آن بودی که برسد بدیشان
مُصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کرده اند فَيَقُولُوا پس گویند بوقت حلول
عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول
نمودمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و بودمی از گروندگان … جواب لولای اول محذوف است یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت آورندی که پیغمبر نیامد
… عذاب بر ایشان … پیغمبر … سوال کردند و ایشان … از تورات
مشرکان انکار … گفتند … معجزه … فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آنهنگام که آمد بدیشان … بیغمبر
… قرآن مِنْ عِنْدِنَا … قَالُوا گفتند لَوْلَا أُوتِيَ چرا داده نشد محمد را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى مانند آنچه داده اند بموسی
از معجزات … عصا و ید بیضا … أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ …

ومثل این یعنی آیات تسع قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو جادوند یعنی موسی و هارون تَظَاهَرَا هم پشت شدند در خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب دو سحر
قد یکی بود دیگری تورات و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان و مشرکان إِنَّا بِكُلٍّ بدرستیکه ما بهر یک از این دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم قُلْ
فَأْتُوا بگو پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدایتعالی که باشد هُوَ أَهْدَى آن کتاب راه نماینده تر مِنْهُمَا از این دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من
أَتَّبِعْهُ پیروی کنم از آن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تورات و قرآن سحر است فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ پس اگر اجابت نکنند مر ترا و کتابی نیارند فَاعْلَمْ أَنَّمَا
پس بدانکه جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بیدانشی و حجتی وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنکسی که پیروی کند هَوَاهُ هوای
خود را بِغَيْرِ هُدًى بغیر راه نمونی و حجتی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدایتعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدایتعالی لَا يَهْدِي راه نمی نماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروهی ستمکاران را
که متابع نفس و هوای خودند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و بدرستیکه پیوند دادیم و در هم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظت
را بمواعید و قصص را با مثال و نصایح را بعبرتها یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیر گردند و
در و تامل کرده بدو بگروند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانرا که داده ایم کتاب یعنی تورات مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ میگروند بقول
بعضی مراد مؤمنان اهل کتاب یهود چون ابن سلام و اصحاب او و المشهور آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل کس از اهل حبشه و شام که در مکه بملازمت حضرت رسالت پناه آمده ایمان
آوردند و این سوره مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بود و دیگر گویند که این آیت مدنی است وَإِذَا يُتْلَى و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان قَالُوا آمَنَّا بِهِ
گویند ایمان آوردیم بوی و دانسته ایم که کلام خداست إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه او راست و درست است و فرود آمده مِنْ رَبِّنَا از نزدیک آفریدگار ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم
مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته أُولَئِكَ آن گروه از اهل کتاب يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد
داده شوند مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل یا بنبی … وَيَدْرَءُونَ و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّيِّئَةَ
قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب او ایشان را دشنام میداد و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید …
… یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب و ایشان نیز جواب بنرمی دادند حق سبحانه صفت کرد که دفع میکنند بنیکوئی سخن قول آن سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده
ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض مینمایند از
آن و خاموش میشوند از تعریض بدان وَقَالُوا و گفتند مر لغو گویندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا مر ماست کردارهای ما از حلم و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست افعال شما از سفاهت
و لغو یا مر ماست دین ما و شماراست دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمیکنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی ترک
شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیخواهیم صحبت جاهلان را و تخلق باخلاق شما نمیکنیم که مصاحبت باشرار موجب بدنامی دنیا و بدفرجامی عقبی است بیت از بدان بگریز و
با نیکان نشین … یار بد زهری بود فی الکمین … آورده اند که آنحضرت بر ایمان عم خود ابوطالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمد و گفت
ای عم من بگو لا اله الا الله تا بدین کلمه حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست گویی اگر سرزنش و سرزنان
قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسید و کلمه گفت من بگفتمی این کلمه را تا دیده تو روشن شدی حق آیت آمد که إِنَّكَ بدرستیکه تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمایی بایمان
مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدایتعالی يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه می نماید هر که را میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ و او داناتر است براه
یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی بهدایت ایشان نازل گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزلی …
با و همراه باشد تا نهایت آورده اند حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب علیه السلام آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و لیکن
میترسیم بسبب … در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات ما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین
حرم بیرون کنند و ما را … طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که وَقَالُوا و گفتند بعضی از کفار إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ
اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را از این دیار بربایند و بدر کنند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا جای ندادیم
لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با امن که کسی بر ایشان دست تعدی دراز نمیکند يُجْبَى إِلَيْهِ کشیده میشود بسوی این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه های هر چیزی یعنی منافع هر نوعی و غرایب
هر ناحیتی بدانجا آورند رِزْقًا روزی دادیم ایشان را دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما … با وجود بت پرستی ایشان …
… وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند … وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ
از اهل دیهی که بنافرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند … فَتِلْكَ

ارغوانی پوشیده و چهار صد کنیزک بهمین صفت وی سوار شده و در کشاف گوید که وی با چهار هزار کس که جامه معصفر داشتند با وی سوار گشته و مردم مثل آن از رنگ معصفر ... بوده اند ...
آورده کنیزان را جامها بر وی بود ... سوار با استران سفید ... زین زرین و جامهای ارغوانی و مورهای سفید چون ... میان قوم در آمد قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ
الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و ... راغب بودند از قوم او ... بدین زینت بر ایشان در آمد يَا لَيْتَ لَنَا ای کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ
مانند آنچه داده شده است قارون را إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ بدرستیکه قارون خداوند حظ بزرگ است در دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بود ایشان را علم به
احوال آخرت ... وَيْلَكُمْ ... ثَوَابُ اللَّهِ ... خَيْرٌ
... لِمَنْ آمَنَ ... وَعَمِلَ صَالِحًا ... وَلَا يُلَقَّاهَا ...
... إِلَّا الصَّابِرُونَ ...

[illegible]

صاحب بکر فرموده که سری رضا ... یعنی ارواح مقدسه یعنی پاک شده و ... صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره
و فساد نخواهند یعنی ... در حضرت ... التفات ... عالم ملک و ملکوت ... الملک ...
... مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی و توحیدی یا
طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ مِنْهَا ... وَمَنْ جَاءَ
بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ ... عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ... إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ...

[illegible]

... باقی در شرح عوارف مذکور است ...

سورة العنکبوت ... تسع و ستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ حروف مقطعه ... از کلام ...
و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارتست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید ...
... أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا ... أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آسمان باشید که عاجز کنید کان ضعیف و گفته اند مراد آن است که نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدا تعالی وَمَا لَكُم و نیست شما را از عذاب خدا مِّن دُونِ اللَّهِ
بجز خدا تعالی مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاه دارد شما را از آن وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که بعید دفع آن در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا تعالی یعنی
او باید لائل حکمت و وحدانیت او وَلِقَائِهِ و لقای او یعنی بسرای آخرت و بعث أُولَٰئِكَ يَئِسُوا آن گروه نا امید شدند مِن رَّحْمَتِي از بخشایش من و روز ناامید خواهند
در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع است وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی دائم بسبب کفر ایشان پس بعد از جمله
باز ذکر قصه ابراهیم میکند و میفرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند
بعضی از ایشان با بعضی اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در آتش انداختند فَأَنجَاهُ اللَّهُ پس برهانید او را خدا تعالی مِنَ النَّارِ
از ضرر آتش و آن را بر او سرد و با سلامت گردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این رهانیدن لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرت او است از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل
و ریحان از آن لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر برای گروهی که میگروند چه ایشان نفع از آن و تامل در آن نفع میگیرند وَقَالَ و گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّمَا اتَّخَذْتُم جز این نیست که
فرا گرفتید مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدا تعالی أَوْثَانًا بتان را بخدایی مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی شما بت پرستان بیکدیگر میپیوندید در عبادت ایشان
اجتماع نمایید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقی است ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد
بَعْضُكُم بِبَعْضٍ بعضی از شما که متبوعانند بعضی مر بعضی را که متابعانند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان بَعْضًا برخی را که پیشوایان و اتباع
وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازگشت شما همه دوزخ است وَمَا لَكُم و نیست شما را در آن روز مِّن نَّاصِرِينَ هیچ یاران و مددکاران که خلاصی یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون
حضرت ابراهیم علیه السلام بسلامت از آن آتش بیرون آمد فَآمَنَ پس گرویده و تصدیق کرد لَهُ لُوطٌ مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم
علیه السلام مر او را و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود إِنِّي مُهَاجِرٌ بدرستی که من هجرت کننده ام از این قوم إِلَىٰ رَبِّي بجایگاه پروردگار من است إِنَّهُ هُوَ
الْعَزِيزُ بدرستی که او غالب است مرا مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيمُ داناست و بحکمت کار من پردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران
رفتند و از آنجا بولایت شام در آمده و ابراهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرموده و لوط علیه السلام بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم علیه السلام در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود و در همین
سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضرت علیه السلام بصد و دوازده یا بصد و بیست رسیده حق سبحانه از ساره ویرا پسری
بخشید چنانچه فرموده وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را در سن پیری إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی اسحق نام و نبیره یعقوب نام وَجَعَلْنَا و ساختیم فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در
فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل وَالْكِتَابَ و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ و دادیم مر او را مزد هجرت او فِي الدُّنْيَا در دنیا بر آنکه
آنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیمه و ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب با ایشان عطا کردیم و او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی
درست میکنند و امر کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر و ردی میکنند و مر او را در دنیا لقای ضیافت او است یعنی بجا آنکه در حال حیوة در مهمان خانه وی البساط دعوت انداخته بود و
بر بهشت و از خواص و عوام از آن مانده بر خانه و بهره مند اند وَإِنَّهُ و بدرستی که او فِي الْآخِرَةِ در سرای آخرت لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و پسندیدگان است
وَلُوطًا و یاد کن لوط را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از اهل مؤتفکات إِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می آیید بآن کار زشت و حصر بکم میخواهند یعنی
بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت زشت است و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُم بِهَا پیشی نگرفت بر شما بآن فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ کس مِّنَ الْعَالَمِينَ
از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه از این عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را مکروه دارند أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ
و میبرید راه بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب بر مردمان آمد و شد در راه مکروه داشته اند و راه بسته شده وَتَأْتُونَ و می آیید
فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش کردن و صفیر زدن و سنگریزه باکشت بر کسی
افکندن و مهره از کمان گروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی
در سخن وی إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدا را بر ما إِن كُنتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و
آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدا تعالی هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب فرستد تا چون لوط علیه السلام از ایشان ناامید شد قَالَ
گفت از روی مناجات رَبِّ انصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا
فرستادگان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابراهیم علیه السلام جهت بشارت فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این ده
سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که ساکنان وی كَانُوا ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بجهت انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که در آن

وقف لازم

ده لوط علیه السلام هست و او از ظالمان نیست قَالُوا گفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَن فِيهَا بهر کس که در وی است از مؤمن و کافر و ما از حال لوط علیه السلام غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه
باز رهانیم او را وَأَهْلَهُ و کسان وی را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب یا در ده یعنی خواهیم گفت تا لوط علیه السلام
میان قوم بیرون رود و با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند با ایشان و هلاک شود وَلَمَّا أَن جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا
فرستادگان ما بسوی لوط علیه السلام سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگ دل گشت که مبادا از قوم او
بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان را تعرض نمایند و فرشتگان آن ملال بر جبین لوط علیه السلام مشاهده کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا و گفتند لَا تَخَفْ مترس وَلَا تَحْزَنْ
و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهاننده ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از باقی ماندگان و هلاک شدگان
إِنَّا مُنزِلُونَ بدرستی که ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این ده رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند
يَفْسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدا تعالی لوط علیه السلام با اهل خود خلاصی یافته و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید
وَلَقَد تَّرَكْنَا و بدرستی که ما گذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب
ایشان است یا حجاره سجیل که در آن زمین باقیمانده بود یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب علیه السلام
فَقَالَ پس گفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ و امید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان
داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا و تباهی مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصد فساد باشید
فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند شعیب علیه السلام را و از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرئیل علیه السلام که دلها از آن در تزلزل افتاد
فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرای خویش جَاثِمِينَ بر زانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَ و قوم عاد و ثمود و بعضی ثمود خوانده اند بتاویل قبیله
این قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم و بدرستی که روشن شده است هلاک ایشان مر شما را مِّن مَّسَاكِنِهِمْ از نظاره مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن
اگر از آن سکنه و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ لَهُمُ و بیاراست برای ایشان الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از کفر و تکذیب
فَصَدَّهُمْ پس بازداشت ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیاء مر ایشان را بدان میخواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و
تأمل بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ و فرعون و وزیر او هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَىٰ و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوا پس
سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَمَا كَانُوا و نبودند سَابِقِينَ پیشی گیرندگان بر حکم خدا تعالی بلکه حکم خدا تعالی در ایشان رسید فَكُلًّا پس هر یکی
از ایشان که یاد کرده شد أَخَذْنَا فرا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنبِهِ بگناه او فَمِنْهُم پس بعضی از ایشان مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ کسی بود که فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی
سخت که در آن سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط علیه السلام وَمِنْهُم و بعضی از ایشان مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُم
و بعضی از ایشان مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ کسی بود که فرو بردیم او را در زمین چون قارون وَمِنْهُم و از ایشان مَّنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم
نوح و فرعون وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدا تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَٰكِن كَانُوا ولیکن بودند که ایشان بجهل یا فساد أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند نظم اگر حکم شرع را زیر نکنی — ره باطل سپری بد یکنی — چون
بد کردی می یابی جزا — پس بد بها جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا صفت آنانکه فرا گرفتند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدا تعالی أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ
مانند عنکبوت است که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گرفت خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ هر آینه خانه عنکبوت است که نه
سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثل برای دین ایشان چنانچه خانه عنکبوت سست بی
بنیاد است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بیمقدار است از آن هیچ نگشاید صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می تند دامی برای نفس خویش میسازد و دیگر
بر دست و پای خود می نهد پس خانه او محبس او است آنانکه بدون خدا تعالی اولیا میگیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میکنند بسلاسل و اغلال
وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در حبالۀ حیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاتب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بخانه عنکبوت
تشبیه کرده اند کما قیل بیت از هوا بگذر که پس بی اعتبار افتاده است — رشته تار هوا چون تار بیت عنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدا تعالی میداند مَا يَدْعُونَ
آنچه میخوانند یعنی میپرستند مِن دُونِهِ بجز خدا تعالی مِن شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در ملک خود شریک ندارد

وقف لازم

الحکیم محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را تقدیر کند وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان میکنیم از برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند [illegible] اِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای تعالی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق [illegible] اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین آفرینش لَاٰيَةً هر آینه نشانه است روشن یا در ضرب المثل عبرتیست لِلْمُؤْمِنِيْنَ مر گروندگان را

اُتْلُ مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ

[illegible] آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتٰبِ از قرآن وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز را اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى بدرستیکه باز میدارد نماز عَنِ الْفَحْشَآءِ از کارهای که زشت [illegible] وَالْمُنْكَرِ و اعمالی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت بر و موجب دوام ذکر است و دوام ذکر مورث کمال خشیت است [illegible] [illegible] از گناه باز میدارد آورده اند که جوانی از انصاری ملازمت جماعت نمود با حضرت رسالت پناه و هم نماز میگذارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت [illegible] او بعرض حضرت رسالت پناه رسانیدند فرمود که آن الصلوة منتهی زود باشد که نماز او را باز دارد از آن و اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از [illegible] صحابه [illegible] [illegible] و سیط با سناد خود از انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که هر که باز ندارد نماز را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه [illegible] دوری صاحب نماز و بلات آورده که هر تکبیر الدین و خضوع دل و سرور و خوشی نمازی است باز دارنده نماز تن از بی جهت از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانعست از رذایل [illegible] و اخلاق ردیه و سیئات مظلمه و نماز دل باز دارد و ظهور فضول و وفور غفلت را و صلوه سر منع نماید التفات بما سوی حضرت را و صلوه روح نهی کند از استقرار [illegible] [illegible] اغیار و صلوه خفی نگذارد سالک را از شهود انیت و ظهور انانیت یعنی بر و ظاهر گردد که از روی حقیقت بیت جز یکی نیست تعالی این عالم را بازبین بعالم [illegible]
[illegible] وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ و هر آینه ذکر خدای تعالی بزرگتر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر است از آنکه کسی قدر او و قیاس بزرگی [illegible]
[illegible] کند و دیگر بار او معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز است یعنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که هر صاحب آن موجب عفو [illegible]
[illegible] و منکر باقی گذارد و محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگتر است از ذکر بنده مر خدا را چه ذکر بنده آمیخته است با غراض و ذکر خدای صافی است از کدورت علل و اغراض [illegible]
[illegible] بنده خالی است فنا پذیر و ذکر خدای تعالی باقی است زوال بدو راه نیابد ذو النون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگتر است از آن جهت که تو او را یاد [illegible]
[illegible] بعد از آن که او ترا یاد کند شیخ فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما درین وقت او را و از نفحات شاه حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر [illegible]
[illegible] بزرگتر است زیرا نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او خود گنجایش ذکر تو پیدا بود نا کجا بود بیت تو یاد کنی خدا را خود جو در اوبار کند ترا ولی ذر خور حوصله [illegible]
[illegible] [illegible] يَعْلَمُ و خدای داناست مَا تَصْنَعُوْنَ آنچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوْٓا و بیکار مکنید و جدال منمائید اَهْلَ الْكِتٰبِ
[illegible] اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما اند با جزیه قبول کرده اند اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بحلم و نرمی مقابله کنید و غضب ایشان [illegible]
[illegible] اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ مگر آنکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزندی می کنند مر خدای را [illegible] وَقُوْلُوْٓا
و بگوئید با ایشان که بصدق تمام اٰمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ بآنچه که فرو فرستاده شده است اِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و بآنچه فرو فرستاده [illegible]
[illegible] یعنی توریت و انجیل و زبور وَاِلٰهُنَا و خدای ما وَاِلٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکی است وَنَحْنُ لَهٗ و ما مر او را مُسْلِمُوْنَ گردن نهاد گانیم و مخلصان [illegible]
[illegible] اتحاد ارباب بکنید از احبار و رهبان وَكَذٰلِكَ و چنانکه فرو فرستادیم بر انبیا و هم کتب خود را اَنْزَلْنَآ فرو فرستادیم اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو قرآن را کتابی موافق [illegible]
[illegible] سابقه در اصول دین فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ پس آنانکه داده ایم ایشان را علم کتب متقدم چون ابن سلام و اصحاب او یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ می گروند [illegible]
[illegible] آنها اند که بعد از بعث حضرت رسالت پناه ایمان آوردند بآن و قرآن گرویدند چون قیس بن ساعده و بحیرا و نسطور و وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ و از ین [illegible] [illegible]
[illegible] مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ کسی هست که میگرود بقرآن [illegible] وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ مگر ناگروندگان [illegible]
[illegible] شرف و معاذ از عرب چون ابو جهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قرآن مِنْ كِتٰبٍ هیچ کتابی را وَلَا تَخُطُّهٗ [illegible]
و نمی نوشتی کتاب را بِيَمِيْنِكَ بدست راست خود تاکید است و نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اگر چنانکه خوانده و نویسنده می بودی اِذًا لَّارْتَابَ [illegible]
[illegible] الْمُبْطِلُوْنَ آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نویسد و میخواند پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده [illegible]
[illegible] و می نویسد با جهودان در شک افتادندی که ما در کتب [illegible] دیدیم که پیغمبر آخر الزمان قاری و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب است و در خبر آورده اند که خط و قرائت [illegible]

بوده است مر نعمت پیغمبر را و عدم آن فضل معجزه آن حضرت بوده و هم چون معجزه ظاهر شده در امت و شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر آن فضیلت نیز بوی ارزانی داشت بمعجزه
[illegible] باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خود از طریق عون بن عبد الله که ما مات رسول الله حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت در تلاوت
[illegible] مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است نظم قلم گر نرسید انگشتش : بود لوح و قلم اندر مشتش
از سواد خط اگر دیده ببست : بکالش نرسانید شکست : بود او نور و خط نیز ظلم : نشود نور و ظلم جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه قرآن اٰيٰتٌ بَيِّنٰتٌ آیتهای روشن است
فِيْ صُدُوْرِ الَّذِيْنَ در سینه آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میگیرند نا بیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از
ظهر القلب خاصه این امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخواندند قولی آنست که ضمیر راجع بحضرت رسالت پناه هم است یعنی محمد و کار های او و علم او با نکته او وحی
نیستی آن یاد روشن است مر آنها را که دانا اند بکتب الهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی و هم وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد و قرآن
اِلَّا الظّٰلِمُوْنَ مگر کافران در ظلم و مکابره می کنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوْا و گفتند کافران لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد اٰيٰتٌ
نشانها مِّنْ رَّبِّهٖ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مایده عیسی و هم قُلْ اِنَّمَا الْاٰيٰتُ بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای
است هر گاه و هر گونه که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست وَاِنَّمَآ اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بعفو [illegible]
[illegible] را باید اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا یعنی بس نیست ایشانرا معجزه و صحیح اَنَّآ اَنْزَلْنَا که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را پیوسته يُتْلٰى عَلَيْهِمْ خوانده میشود
بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و انوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کردی و کوتاه ترین سوره و برابر قرآن از ایشان طلبیده [illegible]
[illegible] لشکر میکشند و مال و جان را در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجزه روشن تر از این کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه و هم آمدند و بعضی از صحفها بهود [illegible]
[illegible] ند حالانکه مسیح اسیر که علم خود را آن افزون سازیم حضرت فرمود که بس گمراهی بس قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این [illegible]
نازل شد یعنی آیا این کفایت نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخششی هست و بخشایشی وَذِكْرٰى و نعمتی بزرگ یعنی [illegible]
[illegible] و متابعت او کند وَذِكْرٰى و پندی و نصیحتی است لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بگو بسنده است خدای بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ میان من [illegible]
شَهِيْدًا گواه و [illegible] بر آنچه مرا تصدیق میکند بمعجزات يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است [illegible] [illegible]
[illegible] وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون بهود و نصرانیه با ایمان آورده اند بمعبودان باطل وَكَفَرُوْا بِاللّٰهِ و کافر شدند بخدای تعالی بحق اُولٰٓئِكَ
[illegible] هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَيَسْتَعْجِلُوْنَكَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او وَلَوْلَآ
اَجَلٌ مُّسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَآءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب وعده و لَيَاْتِيَنَّهُمْ و بیشک خواهد آمد آن عذاب بدیشان
بَغْتَةً ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ و ایشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ تعجیل میکنند بحلول عذاب وَاِنَّ جَهَنَّمَ و حال [illegible]
[illegible] لَمُحِيْطَةٌ بِالْكٰفِرِيْنَ فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گرویدگان یعنی و جنایات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان یا فاعل یعنی مستقبل [illegible] يَوْمَ يَغْشٰىهُمُ
الْعَذَابُ یاد کن روز یکه فرو گیرد ایشانرا عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سر های ایشان وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای ایشان وَيَقُوْلُ و گوید خدای تعالی [illegible] [illegible] ذُوْقُوْا
[illegible] مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ جزای آنچه که بوده اید که میکردید و بدان اعمال بود و عقبی دار جزاست هر چه اینجا کاشته اند آنجا میدروند بیت تو تخم بغشان که چون دروی [illegible]
[illegible] خود شاد و خرم شوی : آورده اند که جمعی از مؤمنان در مکه اقامت کرده و از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند [illegible]
[illegible] پرستش خدای می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که یٰعِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بکسوره ید و صحبت مؤمنان طلبید و اگر [illegible]
[illegible] آشکار عبادت نتوانید کرد اِنَّ اَرْضِيْ وَاسِعَةٌ بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَاِيَّايَ فَاعْبُدُوْنِ پس مرا پرستش [illegible]
خالصا و از ینجا گفته اند بیت سفر کن چو جای تو نا خوش بود : گزین جای رفتن بدان نیک نیست : اگر تنگ گردد ترا جایگاه : خدای جهان را جهان تنگ نیست [illegible]
از دوستی اهل و ولد بازمانده [illegible] شده اید و بزودی مفارقت ضروری خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و بر گزار همه جا و از همه کس [illegible]
ثُمَّ اِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُوْنَ باز گردیده خواهید شد و خطاب میخواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس در از شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه ایمان [illegible]
[illegible] آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان و هم باید آورد وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرایض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
هر آینه فرود آریم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا غرفهای بلند و غرفهای ارجمند تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر آن غرفها جویها خٰلِدِيْنَ در حالتیکه جاوید
باشند فِيْهَا در آن غرفهای ارجمند نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِيْنَ نیکو مزدیست مر عمل کنندگان را جزا بهشت الَّذِيْنَ صَبَرُوْا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و محنت [illegible]

وچنان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بغیر او يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود بدو می سپارند مؤمنان که این آیت بشنیدند غربت هجرت بدیشان شد دل تنگ شدند و گفتند داد

که بلده که ما را در آن سبب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که هیچ وجه لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا روزی خود را بر نمیدارد

طاقت و قوت بر داشتن ندارند ... از جانوران آدمی است ... کند

میکند که مثل ... اللَّهُ

يَرْزُقُهَا خدای تعالی روزی دهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را ... بیت ... ذو الجلال

مشرب ارزاق پر آب زلال ... وَهُوَ السَّمِيعُ ... الْعَلِيمُ ...

شما ... وَلَئِن سَأَلْتَهُم ... مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد

آفتاب و ماه را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ...

هر که ما را جوید ما را الیته بیابد و در ترجمه بعضی از کلمات آنرا آورده اند شعر انا معبود فاطلبنی تجدنی : انا المقصود فاطلبنی تجدنی بیت

گر روی جست و جوی من شتابی گرا ... مرا خود بروی بازیابی

سُورَةُ الرُّومِ شصت آیه مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ ابو الجوزا ... از ابن عباس رضی نقل میکند که حروف مقطعه آیت ... اشارت است ...

است ... الف اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل ... و میم باسم محمد ...

... غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیک ترین زمینها ...

روم و آن اردن و فلسطین بود ...

...

ایشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین را یعنی شکافتند جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند زمین را أَكْثَرَ مِمَّا
عَمَرُوهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند کفار مکه زیرا که اهل مکه وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر و شتند و دنیا بیشتر از عمر و بیش وَجَاءَتْهُمْ و آمدند بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ
با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند پس حق سبحانه و تعالی روزگار ایشان برآورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای تعالی که ظلم کند بر ایشان یعنی بی
ارسال رسل بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبت أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ
پس هست سر انجام آنکه أَسَاءُوا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوأَى نتیجه بدترین عقوبت و عذاب است و گفته اند سوءی اسم جهنم است چنانچه حسنی اسم جنت است یعنی دوزخ عاقبت
سرهاشان است أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کرده اند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَكَانُوا بِهَا و بودند
بدان آیت ها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای تعالی آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده میگرداند و بر میانگیزد و بعد از آن
ثُمَّ إِلَيْهِ بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُونَ بازگردانیده میشوند و حفص بخطاب میخواند یعنی بازگردانیده خواهید شد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت يُبْلِسُ
الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید و منقطع شوند از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از بتها یا از کسانی که نام نهاده
بودند چون ملایکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا می گفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود و در آن روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند وَكَانُوا
و بودند بدان امید بِشُرَكَائِهِمْ بدان انبازان كَافِرِينَ ناگروندگان یعنی چون از مطلوب خود ناامید گردند از ایشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم
گردد ساعت يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ آن هنگام پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آورند و جمعی باسفل السافلین افتند یکی بر درجهٔ وصلت
و یکی در درکهٔ فرقت آن بر سریر محبت و این در حصیر محنت آن از انواع ثواب و این از اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان   بیت
یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عبرت : یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران : فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عملهای پسندیده کرده باشند فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحهٔ
وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند و در احقاف گفته که متوج سازند شان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را
و هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل نعیم بهشت است از ابو درداء پرسیدند
که منیات بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح ابو یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آوازها کدام دوست تر داری فرمود مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی
ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدای تعالی در روضات جنت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند که مقعد صدق عند ملیک
مقتدر فرمان آید بداود که بدان نغمهٔ دلپذیر صوت شوق انگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تو در تورات تلاوت کن و ای عیسی بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت
طوبی آواز دل آرای بتسبیح ما بگشا ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل ع نیست چون تغنی کند همه فرشتگان
از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آنعزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است
که مر ماندگان بیابان تن را که نوای و نثار از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد نظم مؤمنان گویند کآواز بهشت : نغز گردانید هر آواز زشت : ما همه اجزای آدم
بوده ایم : در بهشت آن لحنها بشنوده ایم : گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی : یاد ما آید از آنها اندکی : پس این دجنگ و رباب و سازها : چیزکی ماند بدان آوازها : عاشقان
کهین بعبهار بشنوند : جزو بگذارند و سوی کل روند : وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده باشند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده اند مر آیتهای ما یعنی قرآن
یا دلایل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بلقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر فَأُولَئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب حاضر شدگان اند فَسُبْحَانَ اللَّهِ
مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گویید مر خدای تعالی را و پاکی یاد کنید یا نماز گذارید حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که شبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است وَحِينَ تُصْبِحُونَ
و هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین ها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او گوید
وَعَشِيًّا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که در می آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع
صوت است پس اتصال بصلوهٔ جهریه خالی از تسبیح نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب نماید يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
بیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ
مِنَ الْحَيِّ و بیرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میگرداند زمین را بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن وَكَذَٰلِكَ
و همچنین باخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای تعالی أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید جملهٔ شما را یعنی آدم را

مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید که تَنْتَشِرُونَ پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت او
أَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنکه بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از نفس شما یعنی از جنس شما أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا میل کنید بسبب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان
چه جنسیت سبب الفت است و مخالفت واسطهٔ منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ : ندارد هیچکس از جنس خود ننگ : بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس : وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بجهت
تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خردسالان و رحمت بر بزرگسالان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت
لَآيَاتٍ هر آینه دلالتها است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلالتهای قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینها است وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه بآوازهای پست و بلند و بفصاحت و لکنت یا اختلاف
لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانها مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان حام
و سی و شش در بنی یافث وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یا در تخطیطات اعضا و هیآت و اشکال آن و مطلقا هیچ آدمی
در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در مخالفت السنه و الوان
آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرت و حکمت است لِلْعَالِمِينَ مر عالمان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست
که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر بر یک نوع بودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار جهات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالتها مر دانایان را
که در آن نظر کننده بکنه آن روند وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت کاملهٔ او است مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت و قوای نفسانی
و قوت قوای طبیعی وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز در آیت تقدیم
و تاخیر جهت تحسب معنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خواب شب و طلب معیشت روز لَآيَاتٍ هر آینه دلالتها و عبرتها است لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش
هوش وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که مینماید شما را برق خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه وَطَمَعًا و در طمع انداختن مقیم
برای باران وَيُنَزِّلُ و فرو فرستد مِنَ السَّمَاءِ از جهت آسمان یا از ابر مَاءً آبی را فَيُحْيِي پس زنده گرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را تا از و گیاه و زرع نماید
بَعْدَ مَوْتِهَا از پس افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامتها است بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را
که تعقل کنند و در تکوین کاینات حق را بر ایشان ظاهر گردد و کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ از نشانهای توانایی او أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که بی
آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی نگاهداشت او مر ایشان را ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل در نفخهٔ اخیر دَعْوَةً
خواندنی ازین نوع که ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُونَ بیرون آیید از قبرهای خود و خروج خلق از
قبور نیز یکی از آیات او است وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینها است و همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند
كُلٌّ لَهُ همه مر او را قَانِتُونَ فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی توانند ورزید وَهُوَ و او است الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ
آنکه اول بار بیافریند خلق را و آنگه بمیراند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده گرداند او را وَهُوَ و باز آوردن أَهْوَنُ آسان تر است عَلَيْهِ بر خدای تعالی همچنانکه نخست آفریدن یا
باعتقاد شما آسان تر است از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا منکر شوید ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسان است نظم چون قدرت
آوردن خلق و بردنش یکسان است : نسبت بمن و تو بهره و دشوار بود : در قدرت بر کمال او آسان است وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون
قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و او است غالبی که عاجز نشود از ابدا و امکان
و اعادهٔ او الْحَكِيمُ و دانا و صواب کار که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَكُمْ بیان میکند خدای تعالی از برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته از احوال
نفسهای شما هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آزادان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه دادیم شما را
از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس شما و ایشان در آن چیز یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ می ترسید از ایشان
که در تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا می خواهید شما بندگان خود را در مال و ملک
خود شریک سازید تا در تصرف در آن و تسلط در آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر هست که چون حضرت رسالت
پناه دم این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لایکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این نتواند بود آنحضرت دم فرمود که شما بندگان را در ملک خود شریک نمی سازید پس

ترید کارا که بندگان خدا اند ملک و شریک حساب اید نظم خلق این بندگان صورة ملکیش ، مالک در بند حکم خالق خویش ، جمله هم بنده اند و هم بندهی بزرگ
بنده را خدا و هدی كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلائل وحدت را لِقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ گروهی را که عقل خود را در
امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از بعقبت این بیان بی بهره اند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْٓا بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک اَهْوَآءَهُمْ آرزوی
نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَّهْدِيْ پس کیست که راه نماید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ کسی را که فروگذاشت خدای تعالی او بسبب خذلان گمراه شده وَمَا لَهُمْ و نیست
مشرکان گمراه را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ هیچ یاری و هواداری از یاران و هواداران که از عذاب دوزخ شان خلاص دهد فَاَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود
لِلدِّيْنِ برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خود را حَنِيْفًا در حالتیکه مائل باشی از همه دینها در دین اسلام و راست خود را
و پیروی کنید همه فِطْرَتَ اللّٰهِ دین خدای تعالی را الَّتِيْ آن فطرتی که فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردم را عَلَيْهَا بر آن و گویند مراد از فطرت شناختن خداست
وآن در روز الست همه آدمیان را حاصل شد پس میفرماید که لازم آن عهد باشید که بر آن مفطور شده اید لَا تَبْدِيْلَ نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ
مخلوق خدا را یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بر آن آفریده و میثاق ایشان گرفت ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ آنست کیش راست و دین مستقیم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيْبِيْنَ حال است از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر و امت
خود در حالتیکه باز گردانید و کانند اِلَيْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه
مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه این رجوع با که کنم ، گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم وَاتَّقُوْهُ و بترسید از وی وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُوْنُوْا و مباشید
مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ از مشرکان آرنده کان بترک نماز منعم خطاب با امت است و در تیسیر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت
کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال
تامل کردم تا این آیت یافتم واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراکنده ساختند دِيْنَهُمْ دین خود را وَكَانُوْا
شِيَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته هر یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره ، یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض
که اولا مراد ایشانند در این باب خبر مرفوع است یا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ هر گروهی بانچه نزدیک ایشان است از دین فَرِحُوْنَ شادمانند و گمان میبرند
که حق با ایشان است نظم هر کسی را از خود معذار خویش ، هست نوع خوشدلی از کار خویش ، عنکبوت از شادی بلبل عبرت ، چه از ام صعوه چه بیره وَاِذَا مَسَّ
النَّاسَ و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر گفته اند عام است مر همه آدمیان را که چون سختی در رسد دَعَوْا رَبَّهُمْ بخوانند پروردگار خود را
مُنِيْبِيْنَ اِلَيْهِ باز گشتگان بسوی حق ثُمَّ اِذَآ اَذَاقَهُمْ مِّنْهُ رَحْمَةً پس چون بچشاند ایشانرا از خدای رحمتی از نزدیک خود و رحمت آسانی یا نعمت باز بگردد
از آن شدت اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ ناگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُوْنَ به پروردگار خود شرک آورند یعنی و معاود نجات از ناخیج عمل کنند لِيَكْفُرُوْا
تا کافر شوند بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ بانچه عطا کردیم ایشانرا فَتَمَتَّعُوْا انتقام تهدید است یعنی ای کافران بر خوردار شوید از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود بدانید
که بدی سرانجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد اَمْ اَنْزَلْنَا آیا فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطٰنًا کتابی و حجتی یا رسولی ذی سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ
پس رسول یا ملک يَتَكَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوْا بِهٖ يُشْرِكُوْنَ بانچه مشرکان آن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک
ایشان وَاِذَآ اَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را رَحْمَةً نعمتی از صحت و سعت و امثال آن فَرِحُوْا شاد شوند بِهَا بدان نعمت وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بایشان
سَيِّئَةٌۢ سختی از مرض و قحط و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بانچه پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند اِذَا هُمْ يَقْنَطُوْنَ
ناگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میکنند در نعمت و نه صبر دارند در محنت اَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند
روزی لِمَنْ يَّشَاۗءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در بسط و قبض لَاٰيٰتٍ هر آینه دلائل عبرت است لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ
برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بنای کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت است فَاٰتِ پس بده ای محمد
ذَا الْقُرْبٰى خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّهٗ حق وی از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است و مراد همه اهل ایمان برین دلالت میفرماید که بدهید حق
خویشان را یعنی صله رحم کنید با احسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام برین آیت استدلال میکند وَالْمِسْكِيْنَ و بدهید حق محتاج و بیچاره را
وَابْنَ السَّبِيْلِ و راه گذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظائف زکوة ذٰلِكَ این اداء حقوق خَيْرٌ بهتر است از امساک لِّلَّذِيْنَ يُرِيْدُوْنَ برای کسانی که میخواهند
وَجْهَ اللّٰهِ لقای خدای تعالی را یا رضای او و مقصود ایشان وجه تقرب بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض و اغراض وَاُولٰۗىِٕكَ و آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ

ایشانند

ایشانند رستگاران و فیروزی یابندگان وَمَآ اٰتَيْتُمْ و آنچه میدهید مِّنْ رِّبًا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لِّيَرْبُوَا۟ تا بیفزاید مال شما فِيْٓ اَمْوَالِ النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی
بکسی میدهید و زیاده از آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فَلَا يَرْبُوْا پس زیاده نشود آن مال عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی و برکت از آن برود یا آنچه میدهید از ربا
حرام در معاملات یعنی سود تا زیاده شود در مال سود خوارگان بدید آید چنان بشود و برکت از آن برخیزد وَمَآ اٰتَيْتُمْ مِّنْ زَكٰوةٍ و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه
تُرِيْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ میخواهید ثواب خدای تعالی فَاُولٰۗىِٕكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه را وجه الله دهند برای مکافات هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ ایشانند صاحبان
افزونی یابندگان فزونی که یکی را ده باز یا ده باز یابند اَللّٰهُ خدای تعالی الَّذِيْ خَلَقَكُمْ آنکسیست که بیافرید شما را و شما نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد و میدهد شما را
مادام که زنده اید ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ پس زنده گرداند شما را و برانگیزاند در قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَاۗىِٕكُمْ آیا هست از انبازان
شما یعنی آنها که بزعم شما شریکان خدا اند مَّنْ يَّفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذٰلِكُمْ ازین خلق و رزق و اماتت و احیاء مِّنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی هیچ
توان کرد چون هیچ کدام ازین کارها از ایشان نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای تعالی وَتَعٰلٰى و برتر است عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه شریک
می آرند ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیها بِمَا كَسَبَتْ
بسبب آنچه کردند اَيْدِي النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما بر آنند که مراد از فساد نا آمدن باران است و گویند چون باران نبارد در دریا
نبات روید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد و در آن بود که قابیل هابیل را بکشت و فساد
آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد نتیجه آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قریه و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت
ملک قدیر فساد و اسباب دنیوی از آدمیان کرد لِيُذِيْقَهُمْ تا بچشاند ایشانرا بَعْضَ الَّذِيْ عَمِلُوْا بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ
شاید که ایشان بچشیدن این بعضی يَرْجِعُوْنَ باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر وطی رح فرموده که بر
تجود دل و بنزک مراقبه فاسد گردد و ظاهر شود فساد و در نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بار تکاب محظورات است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و توقف بر رسوم
و عادات و در حقائق سلمی قدس سره مذکور است که بر لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی حال
نظم ما و نادیده و نشانها امیدوار ، رستیها از آن کج مهمه از برای مشتری در وصف ماه ، صد نشان نادیده گوید هر جاه ، قُلْ سِيْرُوْا بگو مشرکان را که بروید فِي الْاَرْضِ
در زمین یا مرحاله فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان بودند كَانَ اَكْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان که هلاک
شدند مُّشْرِكِيْنَ شرک آرندگان فَاَقِمْ پس راست کن وَجْهَكَ روی خود را لِلدِّيْنِ الْقَيِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ
پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی که نیست باز گردیدن مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزد یک خدای تعالی یعنی آن را باز نگردانند و البته بیاید یا روزی بیاید از خدا تعالی
کس نتواند که باز گرداند يَوْمَىِٕذٍ يَّصَّدَّعُوْنَ روزی که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر سر دو راه فَرِيْقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيْرِ مَنْ كَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَيْهِ
پس بر وی است كُفْرُهٗ جزای کفر او که آتش جاوید وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کار بایسته فَلِاَنْفُسِهِمْ پس کرده باشند برای نفسهای خود يَمْهَدُوْنَ
گستردند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لِيَجْزِيَ تا جزا دهد خدای تعالی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند اِنَّهٗ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ
الْكٰفِرِيْنَ دوست ندارد ناگرویدگان را اما مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای قدرت خدای تعالی اَنْ يُّرْسِلَ
الرِّيٰحَ آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرٰتٍ مژده دهندگان بباران تا بفر باد شمار رسد وَلِيُذِيْقَكُمْ و تا بچشاند شما را از مِّنْ رَّحْمَتِهٖ
از رحمتی که نتیجه باران است یعنی خصب و فراخی وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنست تا بسبب بادها روان شوند کشتیها در دریا بِاَمْرِهٖ بفرمان خدای تعالی وَلِتَبْتَغُوْا و تا بجوئید
و تجارت در دریا مِنْ فَضْلِهٖ روزی را که خدای تعالی بمحض فضل میدهد وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ و شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از آدمیان اِلٰى قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاۗءُوْهُمْ پس آمدند رسولان بقوم خود بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزهای
روشن با احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویده اند و برخی کافر شدند فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا از آنانکه
کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ یاری دادن مومنان چه ایشان
مستحق نصرت اند اَللّٰهُ خدای تعالی الَّذِيْ يُرْسِلُ الرِّيٰحَ آنست که میفرستد بادها را فَتُثِيْرُ سَحَابًا پس می انگیزانند بادها ابر را و هوا بر آرد فَيَبْسُطُهٗ پس
خدای تعالی گستراند آن را یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فِي السَّمَاۗءِ در جهت آسمان كَيْفَ يَشَاۗءُ چنانچه خواهد روند و یا ایستاده وَيَجْعَلُهٗ و گرداند آنرا گاهی كِسَفًا

پاره پاره و هر قطعه در هر طرفی فَتَرَى الْوَدْقَ پس بینی باران را که بحکم الهی يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان ابر هم در قطعه که متراکم و متصل است و هم در قطعه که منقطع و متفرق است
فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای تعالی باران را مَنْ يَشَاءُ در ارض و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و
خوشدل می شوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ ناامید
از باران فَانْظُرْ پس در نگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بسوی نشانهای رحمت خدای تعالی یعنی باران مطر کرا ارمینی که كَيْفَ چگونه خدای تعالی با آن يُحْيِي الْأَرْضَ زنده کرده
زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی زمین بعض تجمع میخواند یعنی تا بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را
زندگی بخشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کرداننده مردگان است با حیای ابدان احداث مثل آن است
که در وجود از قوی بنائی و احیای موتی ایجاد آن است که در مواد ایشان بود از قوی و غیره وَهُوَ و خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز توانا است بجهة قادرت
او نسبت با همه مکونات یکسان است در اقتصاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زندگی گل بدان است و در باطن ذکر او است که حیات دل بدو است
و در بحر الحقایق فرموده که آثار رحمت نشانه حیات است که زمین دل بران زندگی می یابد و بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر رحمت حق است و در مثنوی حکایتی مناسب
این بحث از او فرموده این است مثنوی صوفیی در باغ از بهر گشاد صوفیانه روی بر زانو نهاد پس فرو رفت او بخود اندر نغول شد ملول از صورت خوابش فضول
گر چه سبی آخر اندر نگر این درختان بین و آثار خضر امر حق بشنو که گفتست انظروا سوی این آثار رحمت آر رو گفت آثارش دلست ای بو الهوس آن برون
آثار آثار است و بس باغها و میوها اندر دلست عکس لطف او برین آب و گلست وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم ما رِيحًا بادی که موجب باشد بهلاک چون
دبور که ریح عذاب است و بر زروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشت را مُصْفَرًّا زرد شده و بعد از سبزی بهلاک رسیده و چنانچه از وی نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا
هر آینه باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته بالیتی که التجا نکردندی و از رحمت ناامید نشدندی وای محمد از کافران
طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول ترا قبول نمایند فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نتوانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده
است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نتوانی شنوانید کران را الدُّعَاءَ دعا را خواندن را إِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواننده مُدْبِرِينَ گریزندگان از مستمع قید تولیه را و بار برای تاکید حکم
و استحاله اسماع تعنی اصم مقبل اگر چه نشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی درمی یابد اما کری که پشت بمتکلم دارد از وی بعدار و بافت مفهوم آن
وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی و اگر توفیق ایمان دهی مشرکان را إِنْ تُسْمِعُ نمی شنوانی مواعظه و نصیحت
و ارشاد را إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر آنکه گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما یا بایمان ایشان از آن میدارد که لفظ قرآن را و امیکه معدوم معنی آن را در می نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ
پس ایشان گردن نهادگان اند مر او امر و نواهی را اللَّهُ خداوند مطلق و معبود بحق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از چیزی ضعیف یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ
پس داد شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً توانائی یعنی جوانی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او دانا است باحوال بندگان الْقَدِيرُ توانا است بر تغییر صفات ایشان وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت و آن ساعت آخر باشد از ساعات دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوا درنگ نکرده اند در دنیا
یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی و بعضی مومنان دانند که ایشان دروغ میگویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوا هستند در دنیا که بر انکار بعث و حشر و نشر
يُؤْفَكُونَ برگردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و دران سرای وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث
در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشان را دانش وَالْإِيمَانَ یعنی مومنان و علما و ملائکه و انس گویند چرا دروغ میگوئید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کرده اید در دنیا و مکث
نموده اید و مسطور است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یاد را نچه بر شما نوشته اند
که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا و در قبور بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس این است روز برانگیختن که انکار میکردید
وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر لَا تَعْلَمُونَ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آنرا اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع
بدنیا و اجازت بایشان فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنْفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کرده اند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذرخواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان
يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بجیزی که ازاله عتاب ایشان کند یعنی ایشان را نگویند که استرضای خدای تعالی کنید زیرا که خدای تعالی از ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه
بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ
بِآيَةٍ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که مطلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد

إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما یعنی محمد و مومنان إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر تباه کاران و دروغ گویان و افکان كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای تعالی عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای
آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و طلب دانش نمیکنند فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت تو و اعلای کلمه
دین تو حَقٌّ راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ و در سبکساری ندارند ترا آنانکه لَا يُوقِنُونَ یقین ندارند و در شک اند و دائم معاد باز دارند
تا مدارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر بازبسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد بیت نگهدار ناید و قت کار بار را که هر کاری بوقتی باز است

سورة لقمان اربع و ثلثون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم حروف مقطعه در وی سوره مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند اشارت است بالله و لام بلی و میم بمنن یعنی انا الله ولی جمیع الصفات و منی الغفران و الاحسان
تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ این سوره آیتهای قرآنی است الْحَكِيمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در آن تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى
راه نماینده است وَرَحْمَةً و بخشش الهی لِلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکاران را الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه بپای میدارند نمازهای فریضه را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند
زکوة واجب را وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بیگمان شده یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند عَلَىٰ هُدًى
بر راه راستند مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار خود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفتی
و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان می رسانید که همه شیفته و فریفته می شدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود
خبر میدهد من از سلطنت و فر و هیبت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه این آیت فرستاد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَشْتَرِي کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ
سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده و بعضی اختیار کنند افسانه ای اعتبار را لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی یعنی از دین او یا
وا دارد که ان شنیدن قراءت قرآن است بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و بر هانی وَيَتَّخِذَهَا و فرا گیرد آیات خدا را هُزُوًا افسوس و سخریه أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست
عذابی مُهِينٌ خوار کننده و که سبب قتل است در دنیا و عذاب و خزی در آخرت و گفته اند آیت در شان آن کسانی است که جاریات مغنیه خریدندی و مردم را باستماع اصوات و الحان
ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث خریده و بر گزیده آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا روی گردانیده
گردن کشی و تکبر کند یعنی التفات بآن نکند كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گویا که هرگز نشنیده كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گویا که در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی هست فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را
و بجای بشارت بیم ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی شایسته لَهُمْ
جَنَّاتُ النَّعِيمِ مر ایشانراست بهشتها با نعمت و از نعمتهای بهشت خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند دران وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی
حَقًّا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او خداوند غالب است که هیچکس او را از وفا بوعده مانع نشود الْحَكِيمُ درست کار که هر چه کند بطریق حکمت بود بیت
نه در وعده او است نقض و خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا بر داشته وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ
و بنهاد در زمین یعنی پیدا کرد رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و جبال
آرام یافت و در موضع احتیاک نقل میکنند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین گردانید جای با نیاد و ازانجمله کوه قاف است و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و طور سینا
و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراکند و گسترد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم و در التفات بتکلم جهت اختصاص فعل است بفاعل یعنی انزال
فرستنده او فرستاد و هم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین بآن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ نیکو
و بسیار منفعت هَٰذَا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفریده خدای تعالی است فَأَرُونِي پس بنمائید بمن که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز آفریده اند
الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ آنانکه بجز وی میپرستید و مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق میدانند یعنی حق سبحانه میفرماید که اینها همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بَلِ
الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند نظم هر که بشناخت قدر او بنده او است
بنده و بنده آفریننده است پس کجا بنده که در بند است لائق شرکت خداوند است آورده اند که لقمان حکیم و صاحب ایوب او بر زیر بود و شهرت عظیم داشت و عرب
در مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر او و فرموده وَلَقَدْ آتَيْنَا بدرستی که دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان
را علم و حکمت که قول صائب و عمل کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در اقتصاف گفته که اقامت ادله عقلیه بر تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت
و اکثر جمهور آن علما در نبوت لقمان خلاف است سدی و عکرمه و شعبی رح بر آنند که او پیغمبر بود و مراد از حکمت درین آیت نبوت است و او خواهرزاده ایوب ع بوده

پسر خالهٔ او و در تیسیر آورده پسر باعور بن ناحور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم بوده است امام ابو اللیث رح آورده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی فرموده که در سال دهم از سلطنت داود وی متولد شد و تا عهد یونس عم عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال عمر زیست و اکثر علما بر آنند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرده یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده در میان بنی اسرائیل قضا میکرده و بقول امام مجاهد از بندگان نوبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانهٔ وی در آمدند برو سلام کردند جواب داد و ایشان را نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگاریم ترا خلیفه در زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان لقمان جواب داد اگر حکم جزم است … کار من برین کار … و طاعت قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار کنم و متعرض نشوم ملائکه را این سخن خوش آمد حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت بوی فاضه کرد و منابه که ده هزار کلمه ازو منقول است که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عقلای بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده و استماع سخن و کلمهٔ حکمت میکردند آن بزرگ فرموده که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاهی نیستی که شبانی فلان میکردی گفت آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رح از حکم لقمان آورده روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوه ها در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت آن که ما را آب گرم بخورانی و در صحرا بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خاین است و پیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و در شش بیت که مشتمل بر نکته است … لقم گشت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را و خوردند آن … بعد از آن میراندشان در دشتها … میدویدند آن نفر تحت و علا … در قی افتادند ایشان از عنا آب می آورد ز ایشان میوه ها چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف می بر آمد از درونش آب صاف … حکمت لقمان چو این پایه نمود تا چه باشد حکمت رب الوجود هر چه پنهان باشد پیدا شود هر که او خاین بود رسوا شود در لباب آورده که روزی داود از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی غیر یدی مراد وی فضل و عدل است داود درین سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات نامات او درین محل در جواهر التفسیر در باب القصص … حق سبحانه فرموده که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله که شکر کن مر خدا تعالی را بر نعمت حکمت ومن یشکر و هر که شکر کند فانما یشکر لنفسه پس جز این نیست که شکر میکند لنفسه برای نفس خود چه نفع شکر … مستحق مزید است بدو میرسد ومن کفر و هر که ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که خدا تعالی غنی بی نیاز است از شکر کسی حمید سزاوار حمد است اگر چه کسی او را حمد نگوید یا محمود است که همه کاینات بلسان قال و حال شاکر حضرت وی اند واذ قال لقمان و یاد کن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود را انعم و گفته اند نام او ماثان یا اشکم یا شکور بوده وهو یعظه و لقمان پند داد او را و گفت یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میار بخدا تعالی ان الشرک بدرستی که شرک آوردن بخدا تعالی لظلم عظیم هر آینه ستم بزرگ است چه … مخلوق را بخالق ووصینا الانسان و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بوالدیه به نیکوئی بپدر و مادر او و از موجبات نیکوئی یکی آنست حملته برداشت او را امه مادر او … وهنا سستی … علی وهن بر سستی یعنی ضعفی بالای ضعفی وفصاله و باز کردن او از شیر فی عامین در مدت دو سال … ان اشکر لی آنکه شکر گوی مرا ولوالدیک و مر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم من است بازگشت … وان جاهداک و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو علی ان تشرک بی تا که شرک آری بمن … ما لیس لک به علم … فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را وصاحبهما و مصاحبت کن ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیدهٔ شرع باشد و مقتضای کرم بود واتبع و پیروی کن سبیل من اناب راه کسی را که بازگشته است الی بمن از توحید و اخلاص … ثم الی بسوی مجازات من است مرجعکم بازگشت شما فانبئکم پس آگاه میکنم شما را بما کنتم تعملون بانچه میکردید … نزول این آیت در شان سعد وقاص است رض چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصهٔ لقمان بمناسبتیست … آب و نان … یا بنی ای پسرک من انها بدرستی که آن خصلت … از خیر و شر ان تک اگر باشد در وزن مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل از سپندانه … فتکن پس باشد آن فی صخرة در زیر صخره … او فی السموات یا آن عمل در آسمانها باشد … او فی الارض یا در زمین … یات بها الله بیارد آنرا خدا تعالی … گرداند و بران حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدا تعالی باریک دان است و علم او بهر چیزی احاطه کند خبیر دانا است بمکان هر چیزی یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وأمر بالمعروف و بفرمای به نیکوئی وانه عن المنکر و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آن است که موافق شرع و سنت

باشد

باشد و منکر آن که مخالف عقل و نقل بود واصبر و شکیبائی کن علی ما اصابک بر آنچه رسد ترا از غصه و آزار … ان ذلک بدرستی که آنچه فرموده شد من عزم الامور از واجبات امور است یعنی آنچه خدا تعالی قطع کرده است … ولا تصعر و کج مساز خدک للناس روی خود یعنی بوجه تکبر روی از مردم مگردان بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا … ان الله لا یحب بدرستی که خدا تعالی دوست ندارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود فخور نازکننده را که باسباب تنعم بر دیگران تطاول نماید واقصد و میانه رو باش فی مشیک در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی … که زود رفتن علامت خفت و سبکساری است و دیر رفتن نشانهٔ تکبر و بزرگواری است … بطریق تواضع قدم نه واغضض و فرود آر و کم کن من صوتک از آواز خود یعنی فریاد مکن و نعره مزن … ان انکر الاصوات بدرستی که زشت ترین آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست … و صوت حمار با وجود رفعت مکروه طبایع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند درین آیت رد کرد بر ایشان … حضرت رسالت پناه … آواز نرم را دوست داشتی … و در انجیل مذکور که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات میکنند آواز بلند برنیارند که من میشنوم آنچه در دل ایشان است … در جواب کسی که گوید وجه تخصیص … بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات … فریاد هر حیوانی تسبیح او الا حمار که صوت او در دیدن شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره … چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت … شهوت یا جنگ … از غلبهٔ صفات بهیمی و سبعی … صدای او باشد و ازینجا معلوم میشود که صدائی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین صداها خواهد بود بیت نغمهای عاشقان … استماع نغمهٔ انسان … الم تروا آیا نمی بینید ای مردمان بان الله آنرا که خدای تعالی سخر لکم رام ساخت برای نفع شما ما فی السموات آنچه در آسمانها است از آفتاب و ماه و ستاره … ایشان بهره مند شوید … وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا با حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع گیرید واسبغ علیکم و تمام کرده بر شما نعمه ظاهرة نعمتهای آشکارا وباطنة و پوشیده یعنی آنچه حس شناسد … نعمت محسوسه و معقوله و بعضی نعمه خوانده اند … و در نعمت ظاهره و باطنه علما را درین آیت سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را … تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهره حضرت رسالت پناه است علیه السلام و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهره و باطنه حسن خلق و نیکوئی خلق … یا حفظ قرآن و فهم آن یا بیداری لیل با صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت بدن و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار … و صفائی احوال … و حضرت شیخ جمال الدین ساوجی قدس سره فرموده … در جواهر التفسیر … مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور … ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال میکند و خصومت میورزد فی الله در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث … و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت فرو آمد … بغیر علم بی دانشی ولا هدی و بی بیانی از نزدیک خدای تعالی ولا کتاب منیر و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرموده که واذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان را … فاتبعوا پیروی کنید ما انزل الله آنچیز را که فرستاده است خدا تعالی یعنی قرآن و بدان بگروید قالوا گویند بل نتبع بلکه پیروی میکنیم … ما وجدنا علیه آن چیز را که یافتیم بر آن آباءنا پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آباء میکنیم اولو کان الشیطان آیا اگر چه هست شیطان که بوسوسه و هواجس یدعوهم میخواند ایشان را الی عذاب السعیر بسوی عذاب دوزخ … ومن یسلم وجهه و هر که خالص سازد دین و عمل خود را با خلاص توجه کند الی الله بسوی خدا تعالی وهو محسن و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فقد استمسک پس هر آینه بتحقیق دست زده باشد بالعروة الوثقی بدست آویز محکم که کلمهٔ شهادت است یا اسلام یا قرآن … الحب فی الله والبغض فی الله … سنت و جماعت والی الله و بسوی حضرت خدا تعالی است عاقبة الامور بازگشت همه کارها … ومن کفر و هر که … فلا یحزنک پس باید که اندوهگین نسازد ترا کفره … الینا بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان فننبئهم پس بیاگاهانیم ایشان را بما عملوا بانچه کرده اند … ان الله بدرستی که خدا تعالی علیم دانا است بذات الصدور بانچه در سینهای شما است از خیر و شر نمتعهم برخوردار کنیم ایشان را بنعمت و سرور قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیچاره کنیم ایشان را … الی عذاب غلیظ بسوی عذابی سخت

وگران که هرگز سبک نشود و گویند غلظت نرفتی باید. ولئن سألتهم و اگر بپرسی مر کافران را من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر آینه
گویند معبود بحق و آفریننده مطلق چه دلایل واضحه باستناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است قل الحمد لله بگو ای محمد سپاس مر خدا را عز و جل که اعتراف میکنند آنچه موجب بطلان
اعتقاد ایشان است بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که بدین اقرار ملزم میشوند لله مر خدا راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است
یعنی همه مخلوق و ملک اویند پس در آسمان و زمین چیزی مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی بدرستیکه خدای تعالی اوست مستغنی بذات خود و بیش از خلق اشیا الحمید ستوده
صفات خود و قبل از نطق احیا با غنی است از ستایش ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان بیت ای غنی در ذات خود از ماسوای خویشتن هم تو و تو میکنی گوهر حمد
ثنای خویشتن. و در اواخر سوره الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جائی میگوید در قرآن که شما را حکمت چیزی بسیار داده‌ایم و جائی میگوید که وما اوتیتم من العلم
الا قلیلا این آیت آمد که قل لو کان البحر مدادا الآیه و درین سوره نیز برای تأکید این خبر میفرماید که ولو ان و اگر بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درخت
اقلام قلمها والبحر و دریای محیط با سعت خود و او شدی یمده مدد او بحر محیط را من بعده پس از فنای آب او سبعة ابحر هفت دریای دیگر و شده او بدان قلمها و دان آبها
مداد شده کتابت کرده شدی ما نفدت بسر نرسیدی و به پایان نیامدی کلمات الله علم الهی و عجایب صنع او شنایی باسامی آنچه آفریده در دنیا و آخرت و معنی با حکم و فرمان او
نعمتی که در وی بر بندگان اضافه میکند چه آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی است ان الله عزیز بدرستیکه خدای تعالی غالب است در حکم و فرمان خود
حکیم دانا است که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم و نه برانگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند
آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بالآلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات
احتیاج ندارد و بلکه اسرافیل را فرماید که بصور خبر دهد از گورها بیک دعوت همه خلایق از گورها بیرون آیند ان الله سمیع بدرستیکه خدای تعالی شنوا است همه مسموعات را
بصیر بینا است همه مبصرات را و هر آینه بقدرت چنین کس عجز راه نیست بیت قدرت بی عجز داری کس بقدرت عاجز تو داری و بس الم تر آیا ندیدی و ندانستی
ان الله که خدای تعالی یولج اللیل در می آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز تا روز فزونی کند شب در آید و یولج النهار و داخل میکند روشنی روز را فی اللیل تا
شب زیادتی کند و روز بپاید با معاد ایشان کم و زیاد میکند وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند کل یجری هر یک از این دو نیر سیر دو در
فلک خود الی اجل مسمی تا روز نامبرده که روز قیامت است و جریان ایشان در آن روز منقطع گردد و ان الله و بدرستیکه خدای تعالی بما تعملون بآنچه شما میکنید
خبیر دانا است و گفته امور را می شناسد ذلک آن حسن علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست که خدای تعالی هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خود
و ان ما یدعون و آنچه می خوانند بحضور بعبث میخوانند یعنی آنکه مشرکان میخوانند و میپرستند من دونه بجز خدای تعالی الباطل بیهوده و ناحق است و ان الله و بسبب
آنست که خدای تعالی هو العلی اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر بزرگست که از وی بزرگتری نیست الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر
در دریا بنعمت الله بمنت و احسان او که او بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی از دلائل قدرت خود
کشتی و حرکت را عجایب بحر ان فی ذلک بدرستیکه در امر کشتی و دریا لآیات هر آینه نشانها است از شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده
بر بلای او شکور شکر گوینده بر نعمای او و اذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زیر ایشان در آید موج موج دریا بزرگی کالظلل مانند سایبانها یعنی
کوهها و ابرها دعوا الله میخوانند خدا را مخلصین در حالتیکه پاک کنندگانند له الدین برای خدای دین خود را چه خوف شدید آنست بوا و تقلید را که منازع فطرت
اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده فلما نجاهم پس آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی
از ایشان مقتصد عادل اند یعنی راه راست بر طریق توحید و بعضی بالمیل از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جاحد و منکرانند و ما یجحد
بآیاتنا و انکار نکند نشانهای قدرت ما را الا کل ختار مگر هر غدر کننده و عهد شکننده کفور ناسپاس مر نعم پروردگار را یا ایها الناس این خطاب عام است یعنی ای
مردمان از اهل کشتی که با بیم برده اند و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود و پرهیز کنید از ناشایستها و اخشوا و بترسید یوما لا یجزی
از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد عن ولده پدر از پسر خویش ولا مولود و نه فرزندی که هو جاز او باز دارنده عن والده از پدر خود شیئا
چیزی از عذاب و گفته اند که این خبر مخصوص است بکفار چه اولاد و آبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستیکه وعده خدای تعالی بثواب و عقاب
حق راست است و در آن خلاف نیست و نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای و لذت و زینتهای آن
فریفته نشوید ولا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله بعفو و کرم خدای تعالی با جهالت دادن او الغرور شیطان فریبنده یعنی شما را امل دهد و امان از آورده بر معاصی دلیر
گرداند و گوید مصرع کامروز گذشت و فردا توبه شما زنهار مغرور نشوید که عمر فردا را عمر فردا می باید کسی پذیرفتار آن نیست نظم کار امروز بفردا مگذار ای جنا

روز چون یافته کار کن و عذر مبار ده سال قیامت از روز بفرد امتحان بارو بیوان مصاحظ اماتی بن آمده آورده اند که حارث او وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب
آمد و گفت ای محمد ساعت یعنی قیامت کی ظهور خواهد شد و من تخمی کاشته ام اضافت عثرات کدام وقت باد او خواهد بود و زن من حامله است تصور حمل او از ینکان کرد
و دانا شد بر چه وجه است و میدانم که عمل من امروز چه بوده و فردا بچه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجا است و مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد
حق سبحانه این آیت فرستاد که گو این پنج علم در خزانه غیب آفریدگار من است و کسی را اطلاع بدان نیست هیچ آدمی نداده اند ان الله بدرستیکه خدای تعالی عنده
نزدیک او است بس علم الساعة دانستن قیام قیامت و ینزل الغیث و فرو میفرستد باران را در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده و یعلم و میداند ما فی
الارحام آنچه در رحمها است از مرد و زن و تمام و ناقص و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی نیک کار یا بد کار ماذا تکسب غدا که چه چیز کسب کند فردا از خیر
و شر و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی بای ارض که بکدام زمین تموت میرد و در کدام وقت ان الله علیم بدرستیکه خدای تعالی داناست بنهانها چون

سورة السجدة مکیة ... آشکار اگر خبیر آگاه از غیبها چون خواهد پرده کرم ... آیاتها ... رکوعاتها

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ... مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای تعالی را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و الف لام گفته اند الف از اقصای حلق آید و آن اول
مخارج است و لام از طرف لسان که نفس شود و آن اوسط مخارج است و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج است و این سخن اشارت است بآنکه بنده باید که مبادی و اوساط
و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستأنس باشد تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لا ریب فیه هیچ شک نیست در وی یعنی منزل است
من رب العالمین و از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزدیک خدای تعالی است ام یقولون افتراه یا میگویند بر بافته است محمد آن را
از پیش خود و بل نه چنین است که میگویند بلکه هو الحق قرآن سخن درست و راست است فرو آمده من ربک از پروردگار تو لتنذر تا بیم کنی از خدای الهی قوما
ما اتاهم گروهی را که در میان ایشان نیامده و نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد زمان فترت است و اسمعیل ع نذیر بود و این زمان خود
و تو نذیر بر قوم خودی لعلهم شاید که ایشان به بیم کردن تو یهتدون راه یابند اگر من خواهم الله خداوندی الذی خلق السموات والارض آنست
که بیافرید آسمان و زمین را و ما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش
بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بدو بگروید و از او بترسید که در دنیا و عقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز از وی من ولی هیچ دوستی که یاری کند ولا شفیع
و نه هیچ درخواست کننده که مدد کاری نماید افلا تتذکرون آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی یدبر الامر تدبیر کار دنیا یعنی حکم میکند بدان
و میفرستد ملکی را که موکل است بران من السماء از آسمان الی الارض بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجای می آرد ثم یعرج پس عروج میکند الیه بسوی
آسمان فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او الف سنة هزار سال مما تعدون از آنچه شمار میکنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان و باز
میرود در روزی که اگر آدمی رود و آید جز هزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذلک آن خداوند که تدبیر امور
عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و پیدا است یعنی دانای امور دنیا و آخرت است یا عالم است بآنچه بوده باشد و خواهد بود العزیز غالب است در تقدیر الرحیم
مهربان است بر بندگان در تدبیر الذی احسن او آنکسی است که نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیز را که آفرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت نظم
کردی تجرد در جهان شاید کرد و آنچنانکه می باید ** از نور و نوق گرفت کار همه ** که تو آفرید کار همه ** نقش زیبا بهیچ خاک او زشت ** دل دانا و جان پاک از زشت
و بدأ و آغاز کرد خلق الانسان آفرینش نخست آدم را علیه السلام من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان او را من سلالة از خلاصه بیرون آورده از صلب
من ماء مهین از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سواه پس راست کرد قالب آدم را و نفخ فیه و دمید در وی من روحه از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف است
و اظهار اکرام مخلوقی شریف است و جعل لکم و بساخت برای شما السمع گوش تا بشنوید والابصار و دیدها تا ببینید والافئدة و دلها تا دریابید قلیلا ما تشکرون
اندک سپاسداری میکنید بر چنین نعمتها و قالوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال او ءاذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم
و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد ءانا آیا ما لفی خلق جدید هر آینه در آفرینش نو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون
خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بل هم نه چنان است که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود کافرون ناگروندگانند یعنی با آخرت
که سرای لقا است ایمان ندارند قل بگو ای محمد منکران بعث را که یتوفاکم فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است الذی وکل بکم
آنکسی که موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردانیده شوید بجهت حساب و جزا و کشاف آورده که عزرائیل

[illegible]

[illegible]

... و بینند ایشان که چه طلب داده شوند در حضرت و عذاب ایشان در توقف اند فاعرض عنهم پس روی بگردان ...
... ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف وانتظر و منتظر باش نصرت الهی را انهم منتظرون بدرستی که ایشان نیز منتظرانند آنرا که غلبه کنند بر تو ...
... منتظر باش از الطاف الهی ... حرب ...

سورة الاحزاب مدنیة ... ثلث و سبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول کردند روزی دیگر با جمعی منافقان ...

حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلعم امان طلبیده بودند عاصم نموده که ما را بلات و منات باز گذارد و بگوید که بتان را روز قیامت مقام شفاعت هست تا ما ترا با پروردگارت
با خدمت خدای تعالی خود گذاریم این سخن بر آنحضرت صلعم شاق آمده روی مبارک درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب
را قبول کن که صلاح کلی در ضمن آن است حضرت عمر فاروق رض حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرمود و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای
عمر من ایشان را بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدا در باب
نقض عهد و لا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه و اعور و المنافقین و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله
کان بدرستیکه خدای تعالی هست علیما دانا بمقاله ایشان حکیما حکم کننده بوفای عهد و اتبع و پیروی کن ما یوحی الیک آنچیز را که وحی کرده میشود بتو
من ربک از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان ان الله کان بدرستی که خدای تعالی هست بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا و توکل علی الله
و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار و کفی بالله و بسنده است خدای تعالی وکیلا کارساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات بیت
چون ز ره لطف عنایت کند : جمله مهمات کفایت کند : آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دل است که بیکی
از آن فهم کنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بود در غزوه بدر که گریختند بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر
قوم پرسید و گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر دریافت و بر آن اطلاع یافته
گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغ گوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که ما جعل الله نیافریده خدای
لرجل مر مردی را من قلبین از دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوان و منبع قوتها است پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی
یکی است و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند آنحضرت صلعم دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود رد حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی
پیغمبر را دو دل نداده و ما جعل و نگردانیده خدای تعالی ازواجکم اللائی زنان شما را آن زنان تظاهرون منهن که ظهار میکنید از ایشان
امهاتکم مادران شما یعنی زنی را که میگویند انت علی کظهر امی و مادر شما ساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی
خادمیت است در یک زن از قبیل محالات است کی تواند بود و ما جعل و نگردانیده خدای تعالی ادعیاءکم پسر خواندگان شما را ابناءکم پسران حقیقی شما یعنی بنوت
در اصلی و دعوت صوری را حاصل است پس باید که مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می برد حق سبحانه فرمود
که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسر خواندگی در یک تن جمع نشود ذلکم این که مظاهره و مطلقه
را مادر نامیده و ادعیا را ابن میخوانید قولکم بافواهکم سخنی است که بزبانهای خود میگوئید و حقیقتی ندارد و الله و خدای تعالی یقول الحق میگوید سخن راست
که مطابق واقع است و هو یهدی السبیل و او راه می نماید بطریق حق این آیت در شان زید بن حارثه رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی
و حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه بود رض و حضرت خدیجه او را بآنحضرت صلعم بخشید و حضرت رسالت پناه صلعم او را آزاد کرد و چون فرزندان پرورش میداد و مردم
او را پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که ادعوهم بخوانید فرزند خواندگان را و نسبت دهید لآبائهم بپدران ایشان هو این خواندن اقسط راست تر است
عند الله نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول است که ما میگفتیم الا زید بن محمد تا این آیت آمد و او را زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا
پس اگر ندانید آباءهم پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام پس بگوئید یا اخی و موالیکم
و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولائی و لیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم به در آنچیز که خطا کردید بدان چون گفتن زید بن محمد
و لکن ما تعمدت و لکن گناه هست در آنچیز که قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او و کان الله و هست خدای تعالی غفورا آمرزنده
آنرا که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند النبی اولی پیغمبر سزاوار تر است بالمومنین بگروندگان من انفسهم از نفسهای ایشان
و بهمه کار ایشان بر هر چه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است بخلاف نفس ایشان که او بسبب شقاوت موجب غوایت است پس باید که آنحضرت علیه السلام دوستر
باشد بر بنده از نفس او و در حدیث آمده که نگرود هیچیک از شما و مومن نباشد تا نباشم من دوستر بوی از پدر و مادر و فرزند و نفس و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
علیه السلام بغزوه تبوک عزیمت فرموده همه مسلمانان را بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که اولی تر است بمومنان از نفسهای ایشان
پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوار تر است از محبت با خود و با دیگران نظم
...ستان از در دو عالم اوست دوست : دوستی با دیگران بر بوی اوست : دوستی با اصل باید کرد و بس : فرع را بهر چه دارد دوست کس : اهل ادبی فرع هرگز مباش

زنان

تن بجان و جان بکبیر الحوایج ناش و ازواجه و زنان او امهاتهم مادران مومنان اند یعنی از جهت تکریم حاز روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت
در مصحف ابی و قرائت ابن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام هجرت و موالات و مواخات سبب ارث بود
حق سبحانه نسخ حکم آن را میفرماید که و اولوا الارحام و خویشاوندان بعضهم اولی ببعض برخی از ایشان سزاوار ترند ببرخی از توارث فی کتاب الله در لوح محفوظ یا
آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولوا الارحام اولی اند بمیراث من المومنین از گروندگان یعنی انصار و المهاجرین و از مهاجران که پیغمبر ...
بایکدیگر برادری داد الا ان تفعلوا مگر آنکه بکنید ... الی اولیائکم با دوستان خود معروفا نیکوئی با وصیت کنید برای هر که دوست میدارید کان
ذلک هست آنکه ذکر کرده شد از ... پیغمبر و توارث ذوی الارحام فی الکتاب در لوح محفوظ یا در قرآن مسطورا نوشته شده و ثابت گشته و اذ اخذنا و یاد کن آنرا که فرا
گرفتیم من النبیین از پیغمبران میثاقهم پیمان ایشان را که خدا را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا بر یک
بشارت دهند بپیغمبری که بعد از وی خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتیم و منک و گرفتیم از تو که محمدی و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
ابن مریم و از این همه پیغمبران مذکور اخذ نموده تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است و اخذنا منهم و
گرفتیم ما از پیغمبران همه میثاقا غلیظا پیمانی محکم موکد بسوگند لیسأل الصادقین تا سوال کند خدای تعالی راستگویان یعنی پیغمبران را عن صدقهم از راستی ایشان
و سخنی که با قوم گفتند بتصدیق قوم مر ایشان را و اعد و آماده کرده است خدای تعالی للکافرین مر کافران را عذابا الیما عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا
ای آن کسانی که ایمان آورده اید اذکروا یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما اذ جاءتکم چون آمدند بشما جنود لشکرها چون قریش و
غطفان و کنانه و یهود و قریب ده هزار کس فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان ریحا بادی مراد باد صبا است و جنودا لم تروها و لشکرها که شما ندیدید
یعنی ملائکه و کان الله و هست خدای تعالی بما تعملون بآنچه شما میکنید بصیرا بینا در این آیت بیان غزوه احزاب است و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای
بنی النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله با حضرت علیه السلام عهد بستند و از قریش و احابیش عرب ... ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه
شدند آن خبر بحضرت رسالت پناه صلعم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده معسکر همایون در پیش جبل سلع قرار داده نزول فرمود و در مشاورت با اصحاب نموده در باب محاربه
با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای آنحضرت صلعم آنرا شرف قبول ارزانی فرموده
زمین بر صحابه رض قسمت کرد و بحفر خندق اشارت فرمود و صحابه رض بدان کار مشغول شدند حضرت صلعم خود بنفس مبارک بکشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک ... یاران را
وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار و المهاجره بر زبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمده بر مبتدیان
بر کار منکر دادند آنحضرت صلعم را بدان خبر دادند و بسر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفته و بسم الله گویان بر آن سنگ زد ثلثش بشکست و نوری مانند برق از آن
بجست و در آن روشنی نظر انور حضرت صلعم بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بر آن صخره زد ثلث دیگر شکسته شد و نوری
دیگر ظاهر گشت که قصر یمن بنظر آنحضرت صلعم در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن بدست من نهادند سیوم بار تمام سنگ درهم شکست و نوری از آن درخشان شد که ...
کسری بر آنحضرت صلعم عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن
خندق میکند و فتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد شش روز که مهم خندق بسمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف را عیینه بن حصین
با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از بر وادی که شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود
قریظه که با حضرت صلعم عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد شکسته مدد کار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام
را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که اذ جاءوکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی از اعلای وادی و من اسفل منکم
و از زیر شما یعنی اسفل وادی و اذ زاغت الابصار و چون کشت دیده ها از احداق و خیره شد از خوف و بلغت القلوب الحناجر و برسید دلها بحنجره ها از زحمت ...
شدت روح منتفخ میگردید و قلب با رتفاع او تا حنجره میرسید و تظنون و گمان بردید بالله الظنونا بخدای تعالی انواع گمانها مخلصان را ظن آنکه حق سبحانه دین خود
غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند هنالک ابتلی المومنون آنجا آزموده شدند
مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند و زلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای میرفتند بشائبه که بدلان عزم این
سفر را فسخ نموده و ناشکیبایان اوراق الفرار ما لا یطاق بکرار میفرمودند بیت آرام ز دل شد و دل از جایی : هوش از سر رفت قوت از پایی و اذ یقول المنافقون
و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن ابی قشیر و الذین و آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری است یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله و رسوله

وعده نداد ما را خدا تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس اِلَّا غُرُوْرًا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی دهند وَاِذْ قَالَتْ و آنرا نیز یاد کن که گفتند طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی یٰۤاَهْلَ یَثْرِبَ ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی ازو واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد با توقف در اینجا هیچ وجه ندارد فَارْجِعُوْا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد در رجوع کنید بدین پیشین و او را بدست دشمنان باز دهید وَیَسْتَاْذِنُ و دستوری رجوع میطلبد فَرِیْقٌ مِّنْهُمُ النَّبِیَّ گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یَقُوْلُوْنَ میگویند اِنَّ بُیُوْتَنَا بدرستی که خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ خالی است و استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بران شبیخون نکنند وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و بیخلل نیست بلکه استحکام تمام دارد اِنْ یُّرِیْدُوْنَ نمیخواهند بدین رخصت اِلَّا فِرَارًا مگر گریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر در آمده شوند بمدینه یعنی لشکر کفار در آیند عَلَیْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِّنْ اَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی یکبار بمدینه در آیند و گرد اگرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لَاٰتَوْهَا هر آینه بجهد فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوْا و درنگ نکنند بِهَآ با اجابت فتنه اِلَّا یَسِیْرًا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوْا و بدرستی که بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی انابت عَاهَدُوا اللّٰهَ عهد کرده بودند با خدای تعالی مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی روز احد عهد کرده بودند که هرگز لَا یُوَلُّوْنَ الْاَدْبَارَ پشتها برنگردانند در کارزار وَكَانَ عَهْدُ اللّٰهِ و هست عهد خدای تعالی مَسْئُوْلًا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن بدان جزا خواهند داد قُلْ بگو ای محمد که هیچ لَّنْ یَّنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود ندارد شما را گریختن اِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِّنَ الْمَوْتِ از مرگ اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد وَاِذًا و آن هنگام که بگریزید مثلا اگر فرار نفع کند و مهم شما بدان تاخیر افتد لَّا تُمَتَّعُوْنَ برخوردار نخواهید شد اِلَّا قَلِیْلًا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی بیت که میتوان قدم اندر سرای کون و فساد که باز روی براه عدم نمی آرد قُلْ بگو ای محمد مَنْ ذَا الَّذِیْ یَعْصِمُكُمْ کیست آنکه نگاه دارد شما را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوْٓءًا اگر خواهد خدای تعالی شما را بدی و هزیمتی اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد شما را نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا یَجِدُوْنَ لَهُمْ و نمی یابند مردمان برای خویش مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی وَلِیًّا دوستی که نفع رساند وَّلَا نَصِیْرًا و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمدینه رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده و گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر در میان نیزه و شمشیر جولان میکند در حال برادرش جواب داد که تو بیا و ببین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد بازگشت و گفت بروم آنحضرت را ازین مقالات خبر کنم چون نزدیک حضرت علیه الصلوة والسلام رسید جبرئیل علیه السلام بر وی پیشی گرفته این آیت آورده بود که قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستی که میداند خدای تعالی الْمُعَوِّقِیْنَ باز دارندگان از نصرت رسول را مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَآئِلِیْنَ لِاِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران خود را که هَلُمَّ اِلَیْنَا بیایید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند با ابوسفیان امیر و منافقان را ... از معرض تلف ... و از یاری محمد کرد بد منافقان سخن چون در القبول ملتفت شده و از جنگ پهلوتهی میکردند چنانچه میفرماید وَلَا یَاْتُوْنَ الْبَاْسَ اِلَّا قَلِیْلًا و نمی آیند منافقان بکارزار آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه اَشِحَّةً در حالتیکه بخیلانند بمعاونت یا بنفقه عَلَیْكُمْ بر شما میخواهند که ظفر و غنیمت بر شما باشد فَاِذَا جَآءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَاَیْتَهُمْ می بینی ایشان را که از غایت بددلی یَنْظُرُوْنَ اِلَیْكَ مینگرند بسوی تو تَدُوْرُ اَعْیُنُهُمْ میگردد چشمهای ایشان در چشم ایشان بیم داشت كَالَّذِیْ یُغْشٰی عَلَیْهِ مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات موت فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود خوف سَلَقُوْكُمْ برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بِاَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اَشِحَّةً در حالتیکه بخیل اند عَلَی الْخَیْرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند اُولٰٓئِكَ آن گروه لَمْ یُؤْمِنُوْا ایمان نیاورده اند فَاَحْبَطَ اللّٰهُ پس باطل کرد خدای تعالی اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهاد کبریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای تعالی بطلان عمل ایشان را وَكَانَ ذٰلِكَ و هست آن اظهار عَلَی اللّٰهِ بر خدای تعالی یَسِیْرًا آسان یَحْسَبُوْنَ الْاَحْزَابَ گمان میبرند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ یَذْهَبُوْا باز نگشته اند یعنی از ترس و بد دلی منافقان بمثابه است که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده وَاِنْ یَّاْتِ الْاَحْزَابُ و اگر بیایند این لشکر نوبتی دیگر یَوَدُّوْا دوست میدارند منافقان لَوْ اَنَّهُمْ کاشکی ایشان بَادُوْنَ صحرا نشین باشند فِی الْاَعْرَابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یَسْئَلُوْنَ می پرسند آینده و رونده را عَنْ اَنْۢبَآئِكُمْ از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان وَلَوْ كَانُوْا و اگر باشند فِیْكُمْ در میان شما یعنی در مدینه با عداوت و بد مَّا قٰتَلُوْٓا کارزار نکنند اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ شما را ای ترسندگان و بد دلان فِیْ رَسُوْلِ اللّٰهِ در کار پیغمبر خدای تعالی

اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در حرب ثبات ورزید و در شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید و با وجود ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست لِّمَنْ كَانَ یَرْجُوا اللّٰهَ مر کسی را که امید میدارد ثواب خدا را یا لقای او را وَالْیَوْمَ الْاٰخِرَ و نعیم روز بازپسین را وَذَكَرَ اللّٰهَ و مر کسی که یاد کرد خدا را كَثِیْرًا یادی بسیار بدل و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه الصلوة و اکمل التحیات خبر داده بود صحابه را بعد آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود برایشان وَلَمَّا رَاَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ و چون دیدند مومنان احزاب را قَالُوْا گفتند هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ اینست آنچه وعده کرده بود ما را خدا کرام حیث قال ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم وَرَسُوْلُهٗ و آنچه فرموده بود رسول و میشد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ و راست گفت خدا و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود دیدن احزاب مومنان را اِلَّآ اِیْمَانًا مگر ایمان وَّتَسْلِیْمًا و گردن نهادن مواعید الهی و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای در تسلیم منحصر است بیت هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او - می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان رض که چون در حربگاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده و کمر مقاتله بر بندند تا بشرف شهادت ... حق تعالی در وصف ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گروه مومنان رِجَالٌ صَدَقُوْا مردانی اند که راست کردند مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ آنچه عهد کرده بودند با خدای تعالی بر آنچه که ثبات است در قتال و مقاتله در رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰی نَحْبَهٗ پس از ایشان کسی هست که گذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّنْتَظِرُ و از ایشان کسی هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِیْلًا و تغییر ندادند عهد خود را تغییر دادنی و نوبتی سخن خویش را بدل نساختند لِّیَجْزِیَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای تعالی الصّٰدِقِیْنَ راست گویان یعنی وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَیُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِیْنَ و تا عذاب کند منافقان را اِنْ شَآءَ اگر خواهد که بر نفاق میرند اَوْ یَتُوْبَ عَلَیْهِمْ یا باز گردد توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست غَفُوْرًا آمرزنده آنرا که توبه کند رَّحِیْمًا مهربان بر کسیکه بر توبه میرد در اخبار آمده است که احزاب بیست و پنج روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی حضرت رسالت پناه و مهاجر و انصار و جمعی از اصحاب رض مع آن اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر خندق را گذاشته پیش آمده مبارز طلبید و عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد و دل کافران شکسته شد و حضرت رسول ص روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمددکاری او فرستاد بیت

باد صبا هست میان نصرت ترا - ویدی چراغ را که کند باد یاوری

صبا را که در آن لشکر افکنده آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را میبریدند و میخها میکندند و ایشان در ماندند و روی بهزیمت نهادند ... ابواب فتح و نصرت گشاده گشت بیت ... آن فتح که مفتاح امان بود برآمد وَرَدَّ اللّٰهُ و باز گردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانرا که کافر بودند یعنی احزاب بِغَیْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک لَمْ یَنَالُوْا خَیْرًا نیافتند غنیمتی و نصرتی وَكَفَی اللّٰهُ و کفایت کرد خدای تعالی الْمُؤْمِنِیْنَ الْقِتَالَ مومنانرا جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ قَوِیًّا و هست خدای تعالی توانا بر احداث هر چه خواهد عَزِیْزًا غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشانرا بیست و پنج شبانه روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رض که امیر لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد وَاَنْزَلَ الَّذِیْنَ ظَاهَرُوْهُمْ و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت یعنی یهود قریظه را مِنْ صَیَاصِیْهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِیْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ و افکند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِیْقًا تَقْتُلُوْنَ گروهی را میکشتید یعنی مردان جنگی را وَتَاْسِرُوْنَ فَرِیْقًا و اسیر میکردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشانرا وَاَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را اَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِیَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَاَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَاَرْضًا لَّمْ تَطَـُٔوْهَا و داد شما را زمینی که نرفته اید در آن یا مالک آن نشده اید مراد خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس یا گفته اند هر زمینی که تصرف اهل اسلام در آید تا قیامت در این خبر داخل است وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرًا بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بلا زمان سید عباد بیت لشکرت هم ز نافع و ظفر همراه است لاجرم هر اقلیم را که میگیرد ... ارباب سیر آورده اند که در سال تاسع از هجرت سید عالم ص از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیاده از مقدور میطلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزهای که در تصرف آنحضرت هم نبود و اسباب دیگر در کتب سیر مذکور است و بدین جهت ملول گشته از ایشان اعتزال فرموده بغرفه که در مسجد خزانه وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل ع آیت تخییر فرود آورد

کریا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم دران وزینتها ازان
مانند ثیاب فاخره و پیرایها بتکلف فتعالین پس بیایید که امتعکن بهرمند سازم شمارا بمتعه طلاق واسرحکن و رها کنم شمارا سراحا جمیلا رها کردن نیکو
از روی کرامت وان کنتن تردن الله واگر هستید که میخواهید ثواب خدا تعالی ورسوله وخشنودی رسول او والدار الآخرة ونعیم سرای دیگر فان الله پس بدرستی که
خدا تعالی اعد آماده کرده است للمحسنات مر زنان نیکوکار را منکن هر که بیاید از شما بفاحشة بکاری ناپسندیده مبینة پیدا کرده و روشن شده و حض کبیره میخواهد
یعنی فاحشه ظاهره هویدا و نافرمانی رسول ام است یضاعف لها العذاب دو تو کرده شود مر او را عذاب ضعفین دو برابر انکه زنان دیگر را باشد چه گناه از ایشان
زشت تر است وکان ذلک وهست این تضعیف عذاب علی الله یسیرا بر خدای تعالی آسان : : :

ومن یقنت

وهرکه مداومت میکند بر طاعت منکن از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لله ورسوله مر خدا تعالی و رسول او را وتعمل صالحا و بکند عمل شایسته نؤتها اجرها
بدهیم مر او را مزد او مرتین دو بار یک بار برای طاعت خدا تعالی و یکبار برای طلب خشنودی پیغمبر ام واعتدنا لها وآماده ساخته ایم برای آن زن رزقا کریما روزی
نیکو و بهشت زیاده از مزد او یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان امت چه شما افضل بسیار هست بر سایر زنان ان
اتقیتن اگر بترسید از خدا تعالی و فرمان او ببرید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی مکنید بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن کنید فیطمع الذی پس طمع کند
در شما آنکس که فی قلبه در دل او مرض بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور وقلن و بگویید قولا معروفا سخن نیکو و پسندیده و دور از ریبت وقرن وآرام
گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش ولا تبرجن و اظهار پیرایها مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار زنان در جاهلیت ایام قدیم که آنرا جاهلیت اولی گویند و آن زمان
ادریس ام بود تا وقت نوح ام واصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم ام بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان
عیسی و محمد است ام و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی واقمن الصلوة و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است
وآتین الزکوة و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است واطعن الله و فرمان برید خدا تعالی را در فرایض ورسوله و پیغمبر او را در سنن انما یرید الله
جز این نیست که میخواهد خدا تعالی لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای زنان پیغمبر علیه الصلوة والسلام ویطهرکم و پاک کند شمارا از گناهان
تطهیرا پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل است برانکه ازواج نبی اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج
نبوی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر ام در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد و داماد
احقاف از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر والاشراه ان و ارو که اهل بیت ازواج باشند مانند عایشه وام سلمه و
ابو سعید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین رض اند و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
در خانه من بر گلیمی که برای فراش وی افکنده بودیم نشسته بود فاطمه رض در آمد و جهت حضرت ام سنبوسات یا گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود که ای
فاطمه علی و فرزندان را بخوان تا درین خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورد مصطفی ام فضله آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را
از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه کردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نیز از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر ازین جهت آیت
آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند شعر آل عبا رسول الله وابنته : والمرتضی ثم سبطاه اذا اجتمعوا : در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رض نقل
میکند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رض بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی آنچه
خوانده میشود فی بیوتکن در خانهای شما من آیات الله از آیات کلام الله والحکمة و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و
حدیث ان الله کان بدرستیکه خدا تعالی هست لطیفا نیکو کار بشما خبیرا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت در باره ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان
گفتند مارا برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که ان المسلمین بدرستی که مردانی که منقادند بحکم خدا اند والمسلمات و زنان فرمان بردار
والمؤمنین والمؤمنات و باور دارندگان از رجال و نساء والقانتین والقانتات و ثبات کنندگان بفرمان برداری از مردان و زنان والصادقین
والصادقات و راست گویان در قول و فعل از ذکور و اناث والصابرین والصابرات و صبر کنندگان بر طاعت و از معصیتها و بر همه و قوع والخاشعین
والخاشعات و تواضع کنندگان از مردان و زنان والمتصدقین والمتصدقات و صدقه کنندگان از هر دو طایفه والصائمین والصائمات و روزه داران

برای خدا تعالی فرضا و نفلا از رجال و نساء والحافظین فروجهم والحافظات و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام والذاکرین الله کثیرا
و مردان ذکر گوینده خدا تعالی را بسیار والذاکرات و زنان یاد کننده کان مر او را اعد الله آماده کرده است خدا تعالی لهم مر ایشان را از ذکور و اناث مغفرة آمرزش
گناهان واجرا عظیما و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه ام زینب بنت جحش را رض بجهت زید بن حارثه خواستگاری کرد ام
زینب گمان انکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر ام بود و گفت من بهتر ازانم که [illegible]
شوم و برادرش عبد الله بن جحش نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که وما کان لمؤمن ونباشد مر هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله جحش را
ولا مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب اذا قضی الله ورسوله چون حکم کرد خدا تعالی و رسول او امرا کاری یعنی نکاح زینب بزید ان یکون لهم
الخیرة آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی برگزینند من امرهم از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا تعالی و رسول سازند
ومن یعص الله ورسوله و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدا تعالی و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگردد فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود
ضلالا مبینا گمراهی هویدا یعنی اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول این آیت زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر ام
اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهرات تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق
زینب کرد و حضرت ام مانع می شد کما قال الله تعالی واذ تقول و یاد کن آنرا که گفتی للذی انعم الله مر آنکس را که انعام کرده است خدا تعالی باسلام علیه
بر وی باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو وانعمت علیه و تو انعام کرده بر وی بپروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا تعالی
و رسول است که امسک علیک نگاه دار برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب واتق الله و بترس از خدا تعالی در کار او و از روی ضرر طلاقش وتخفی فی
نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه خدا تعالی پیدا کننده آنست یعنی آنکه زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود وتخشی الناس
و میترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسر خوانده را بخواست والله احق ان تخشاه و خدا تعالی سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت
رسالت پناه ام ترسانکترین خلق بود زیرا که خوف و خشیت بسبب علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله واخشاکم از جمله عالمیان خشیت او بود و نظم
خوف و خشیت نتیجه علم است : هر کرا علم بیش خشیت بیش : هر کرا خوف شد رفیق پس : باشد از جمله رهروان در پس : آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد
و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوة والتحیات کس او را فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت علیه السلام قصه بعرض زینب
رسانید زینب از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شایسته اویم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب
شد آیت آمد که فلما قضی زید پس آنهنگام که برسید زید منها از زینب وطرا حاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد از زید طلاق زینب بود چون مراد خود ازو یافت
یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زوجناکها بزنی دادیم او را بتو لکی لا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مومنان تنگی یا اثمی در باب فی ازواج
ادعیائهم در خواستن زنان پسر خواندهای خود اذا قضوا منهن وطرا چون برسند مراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وکان امر الله
وهست کاری که خدا تعالی خواهد مفعولا بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض سید عالم ام بعد از نزول آیت بخانه زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت
یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت ام فرمود که الله المزوج وجبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده بپیغمبر ام و متولی تزویج شما اولیای
شما بوده اند ما کان علی النبی نیست بر پیغمبر من حرج هیچ تنگی و بزهی و وبالی فیما فرض الله له در آنچه تقدیر کرده است خدا تعالی برای او و این صورت مخصوص او نیست
بلکه سنة الله سنت نهاد خدا تعالی سنتی فی الذین خلوا در آن کسانی که گذشته اند من قبل پیش از تو که مراد انبیای دیگر اند که خدا تعالی نفی حرج کرد از ایشان
در آنچه مباح کردانید بر ایشان وکان امر الله و هست کار خدای تعالی قدرا مقدورا حکمی مقدر کرده شده که تخلف ازان محال است الذین یبلغون
که میرسانند رسالات الله پیغامهای خدا را بامتان خود ویخشونه و میترسند ازو ولا یخشون احدا و نمی ترسند از هیچکس الا الله مگر از خدا تعالی
وکفی بالله و بسنده است خدا تعالی حسیبا کافی برسندکان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعه زینب
رض زبان طعن بگشادند که این مرد مارا میگوید که زن پسران بر شما حرام است و خود میخواهد و زید را پسر خوانده بود و در حکم شرع مثل پسر اصلی است
حق سبحانه آیت فرستاد که ما کان محمد نیست محمد ابا احد من رجالکم پدر هیچ یکی از مردان شما اگر چه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رض بود
اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او ذی المعقب پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول الله و لیکن او فرستاده خدا است
وخاتم النبیین و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شده در نبوت و پیغمبری بروختم کرده ماند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی وی است آخر انبیا بظهور چنانچه اول ایشان

بطهور نور وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا به همه چیزی دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بر وی ختم شود و در عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر است چون سبحانه پیغمبر را مهر گفت نمودار آنکه تصحیح دعوت محبت الٰهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی ع م نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف و بزرگی هر کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت ع م و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمهٔ قیامت او خواهد بود چنانچه وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کرده شد کتابت در وی باشد چون نبوت بآن حضرت ختم انقطاع یافت در نبوت بر وی بسته گشت و دیگر چون نامه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود و بحیثیت ایشان نیز اختصاص یافت فی المثنوی المعنوی نظم بهر او خاتم شده است او که بجود * مثل او نه بود و نی خواهند بود * چونکه در صنعت برد استاد دست * تو نگوئی ختم صنعت بر تو است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات با انواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گزارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه یعنی نماز شام و صبح استاد ابو علی دقاق قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر جیدو هم ذکر دل بود بر زبان ممکن نیست و در لطائف قشیری رح آورده که امر بذکر کثیر اشارت است بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره و نشان دوستی ذکر فراوان است و دوستی کدام که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند بیت در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی * در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هُوَ الَّذِي يُصَلِّي او است خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت درود خدای تعالی و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند مراد اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور یقین و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدای تعالی بِالْمُؤْمِنِينَ بگروندگان رَحِيمًا مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای تعالی يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ روزی که ببینند او را سلامی است که مخبر باشد بسلامت از آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر جایز است بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام کوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لَهُمْ برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر دارای کرامت إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بتصدیق و تکذیب امت و مُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللّٰهِ بر سفش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن یا تابنده چراغ روشن که قرآن است یعنی با آن آیات راه مینماید و گفته اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آن حضرت ع م تیرگی ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت بیت چراغی روشن از نور خدائی * جهان را داده از ظلمت رهائی * و دیگر هرچه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت و حقائق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم از او جان را دانش آشنائی است * ز نور چشم جان را روشنائی است * در گنج معانی بر گشاده * وزان صاحب الاثر را مایه داده * و دیگر چراغ اهل خانه سبب امن و امان و راحت است و دزد را واسطهٔ خجلت و عقوبت آن حضرت ع م نیز دوستان را وسیلهٔ سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت است و منیرا نا گفته است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی و چراغها بیادی منطفی شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و دیگر چراغها را بشب روشن سازند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت نظم شد دنیا رخش چراغ افروز * شب ما گشت ز التفاتش روز * باز فردا چراغ افروزد * که از آن جرم عاصیان سوزد * در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ و جعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را ع م سراج گفت آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین و زمان آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ منازل فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم بعرصهٔ وجود آیند بیت از ظلمات عدم راه که بردی برون * گر نشدی نور تو شمع وجود * و اشارت باین معنی فرموده است بیت ز اقلیم عدم ... آدم * چراغی بود در دستش هم از نور تحفیت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مومنان را بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی فَضْلًا كَبِيرًا بخشش بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف تر جزا است وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر وفق فرمان ایشان تابع مباش وَدَعْ و بگذار و دست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو رسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای تعالی وَكِيلًا کارساز و مهم پرداز نگاهبان یا ضامن بر عده نصرت و غالبیت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون خواهید زنان گرویده ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس راه گذارید ایشان را

مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رح میگوید که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد و لیس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول و پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست مر شما را عَلَيْهِنَّ بر این مطلقات مِنْ عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعْتَدُّونَهَا که شمار کنید آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که مهر فرض کرده اید مر آنرا ... النصف مهر لازم است و متعه مندوب است نزد امام اعظم رح و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی نداده متعه واجب است بر قدر مال و یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا گذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان و ضرر بر ایشان مرسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ بدرستی که ما حلال کردیم برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی تو أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را ... اعطای مهر جهت اشارت بطریق فضل است نه برای توقف حل بران وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال ساختیم بر تو یعنی آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّا أَفَاءَ اللّٰهُ از آنچه باز گردانیده است خدای تعالی عَلَيْكَ بر تو از غنائم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ و دختران عم تو وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمه های تو از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال تو وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ و دختران خاله های تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ آن زنان مذکورات که هجرت کرده اند مَعَكَ با تو محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آن حضرت ع م باشد خاصه و قول ام هانی رض که مرا آن حضرت خطبه کرد و بدین آیت بر وی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم موید این قول است وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زنی مومنه إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ اگر ببخشد نفس خود مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا آنکه در نکاح در آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال او خالص گردانیدنی لَكَ مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مومنان یعنی از مخصوصات آنحضرت ع م است که زنی را بهبه و بی مهر بنکاح تواند کرد و امام اعظم رض فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم است و اتفاق است ... صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که او را ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت ع م بوده و در ربیع الآخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا آنچه فرض کرده ایم عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر امت از شرایط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار زن وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات یعنی تو سعه مردان و ما حلال کردیم زنان را بر تو بهبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ حَرَجٌ بر تو تنگی وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده مر آنچه ... رَحِيمًا مهربان ... تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ باز پس داری هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُؤْوِي إِلَيْكَ و جای دهی بسوی خود مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از ایشان ... وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی باز طلبی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باز گذاشته ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ نیست هیچ گناهی و تنگی بر تو ذَٰلِكَ ... أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ ... چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خوشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ... وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شما است ... وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا ... حَلِيمًا بردبار ... لَا يَحِلُّ حلال نیست لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ ... وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ ... بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ ... وَلَوْ أَعْجَبَكَ ... حُسْنُهُنَّ ... إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ... وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا بر همه چیز ... بیت چه دانستی که حق دانا و بیناست * نهان و آشکارا خویش کن راست * آورده اند که چون حضرت ع م زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبید و دعوت مستوفی داد و چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشهٔ خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر ع م میخواست که مردم بروند تا آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه رض برفتند و سه کس ... بسخن مشغول ... حضرت ع م بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را ... خلوت شد انس رض گفت که حضرت علیه السلام بحجرهٔ زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا

درنیایید بُیُوتَ النَّبِيِّ در خانه‌های پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن طعام آنگاه درآیید غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتیکه
غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن طعام را جمعی بوده که وقت را نگاه میداشتند چون از مطبخ دود ظاهر شدی بیامدندی و نشستندی حکم شد که چنین مکنید وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ
ولیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس درآیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید و درنگ مکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و منتسب آرام گیرندگان
لِحَدِيثٍ برای سخن با یکدیگر إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که درنگ شما بعد از فراغ طعام و مستأنس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ
پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدا تعالی شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن درست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید از زنان پیغمبر
مَتَاعًا چیزی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذَٰلِكُمْ آن سؤال از ورای حجاب أَطْهَرُ پاکیزه‌تر است
و پاک دارنده‌تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ و دلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات و حکایت است
وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا تعالی را و کنید آنچه ویرا کاره باشد وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا و آنکه نشاید شما را
آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را که بدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است
پس نخواهید شما أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی ایذاء آنحضرت علیه السلام و نکاح ازواج او كَانَ عِنْدَ اللَّهِ هست نزدیک خدا تعالی عَظِيمًا گناه بزرگ زیرا که
آنحضرت ص م لازم است در حیات و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت ص م در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسان است به خلعت خلافت عظمی و جبین حیات
و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای عنای آنحضرت ص م دوخته اند بیت قبای سلطنت هردو کون تشریف است : که جز بقامت اجلال او نیاید درست
آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر پیغمبر وفات کند من عائشه رض را بخواهم و دیگری در خاطر گذشته و بزبان نیاورده آیت آمد که إِنْ تُبْدُوا اگر آشکارا کنید شَيْئًا
چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مؤمنانرا و بزبان بگوئید أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدا تعالی هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از سر و علانیه
عَلِيمًا دانا و بدان شما را جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند پدران و برادران و خویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که
زنان پرده نشین شوند ما نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد این آیت آمد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ در نمودن روی بپدران
خویش وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه برادران خویش وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران خویش وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ و نه پسران خواهران خویش وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه زنان
ایشان یعنی زنان مؤمنات وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه آنچه مالک است دستهای ایشان غلامان و کنیزکان و شمه ازین بحث در سوره نور گذشت پس بدل کرد از غیبت بخطاب
جهت تشدید و تهویل امر فرمود که ای زنان در پس پرده و حجاب باشید وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش بر مدارید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از افعال و اقوال شما شَهِيدًا گواه و از هرچه در خاطر و باطن گذرد آگاه نظم دیده بپوشید ز نامحرمان : دور شوید از ره و بیم گمان
در پس زانوی حیا و عفاف خویش بنشینید بصبر و قرار : ای عزیزان همای آیتهای گذشته التزام شرائط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم ص م مفهوم میشود از وی فرمود
آنها را آیتی که مشیر است بکمال عنایت درباره آنحضرت ص م فرمود إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ بدرستی که خدا تعالی و فرشتگان او يُصَلُّونَ درود میفرستند عَلَى النَّبِيِّ
بر پیغمبر ص م يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بخدا تعالی و رسول گرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ صلوة گوئید بروی وَسَلِّمُوا و سلام گوئید بروی تَسْلِيمًا سلام گفتنی یا
انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد این است که بار خدایا تعظیم کن محمد علیه السلام
در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شأن امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم
او بر کافه انبیا و مرسلین ص م و ملائکه و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوة بر آنحضرت ص م درین آیت محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار آن واجب
است امام مالک رح گوید در همه عمر یکبار واجب است و زیاده بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکد است یعنی در نماز بعد از تشهد اول مذهب امام شافعی
رح در قعده اخیر واجب است و مذهب امام ابو حنیفه رح و برخی از علمای شافعیه سنت است و اشهر آنکه در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت ص م خلاف است
بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت واجب است و صحیح فتوی بر آن است که نام آنحضرت ص م در مجلس هر چند
تکرار یابد یک نوبت درود واجب است و باقی سنت و در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رح فرموده که افضل آن است که جمع نماید میان طرق
احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیارد بدین وجه که اللهم صل علی محمد عبدك و رسولك النبي الامي و على آل محمد و ازواجه و ذريته كما صليت
على ابراهيم و على آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد و سلم تسليما كثيرا كثيرا و فضائل صلوات و اوقات آن و شرائط و آدابیکه در آن رعایت باید کرد حواله بمطالع
تحفة الصلوات است نظم یا سید الانام درود جناب تو : ورد زبان ماست همه سال و صبح و شام : نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور : در دست ما همین صلوات است والسلام

إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ میرنجانند خدا تعالی را یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزدیک خدا تعالی مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و کفران نعمات
کفر وَرَسُولَهُ و میرنجانند پیغمبر او را بقول که ساحر و شاعر میگویند و مانند آن الم بروی و دندان مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرد ایشانرا خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و عقبی وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای ایشان در آخرت عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ
و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن چون صفوان سهمی وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رض بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی جنایتی که
ایذا باشد فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه برداشتند این موذیان بُهْتَانًا دروغ بزرگ وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه ظاهر شوند
و گفته اند این آیت در شأن منافقان فرود آمد که بکلمات ناملایق مرتضی علی کرم الله وجهه را میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی حضرت عمر فاروق رض
کنیزکی آراسته را دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نمود و منزجر ساخت کنیزک شکایت باهل خود برده آن بی ادب سخنان ناملایم شنیع بشنوانید فاروق
رض گفت و این آیت درباره او نازل شده و گویند در شأن زانیان است که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و سندی بحرام
که در آن وقت حرایر را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی و جواری سر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سرپوشیدگان تحاشی نمودند لاجرم آیت آمد
که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ و دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مؤمنانرا که بوقت بیرون رفتن از خانه
يُدْنِينَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ بر روها و بدنهای خویش مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذَٰلِكَ
این پوشیدن سر و روی و بدن أَدْنَىٰ نزدیکتر است أَنْ يُعْرَفْنَ بآنکه ایشان شناسند بصلاح و عفت باسمر شوند تا از وی فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند
یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشانرا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا تعالی غَفُورًا آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رَحِيمًا مهربان که مصلحت بندگان با ایشان
بیان میکند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِينَ و اگر آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری است
یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش وَالْمُرْجِفُونَ و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنها که خبرهای بد می افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکرهای اسلام
و مصائب مؤمنان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه بر گماریم ترا بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینه إِلَّا قَلِيلًا
مگر زمانی اندک یعنی تو و از شهر بیرون روند مَلْعُونِينَ رانده گان و دور شدگان أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر جا که یافته شوند أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وَقُتِّلُوا
تَقْتِيلًا و کشتنی بخواری سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدا تعالی سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی مقرر کرده و دائم ما مضی
که انبیا را امر بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدا را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغییر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان
یعنی کفار بامتحان و استهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا تعالی
است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گرداند ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت
تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا تعالی لَعَنَ الْكَافِرِينَ براند ناگرویدگان را یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود وَأَعَدَّ
و آماده کرده لَهُمْ برای ایشان سَعِيرًا عذاب آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاودان باشند در آن أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه در آتش جاوید
لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَلَا نَصِيرًا و نه یاری دهنده که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ
یاد کن روزیرا که گردانیده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشانرا بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افکنند يَقُولُونَ
ایشان میگویند يَا لَيْتَنَا کاشکی ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان میبردیم خدا تعالی را وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را وَقَالُوا و گویند اتباع و اراذل قوم
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبائل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس گم کردند
گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند بافسانه و افسون فریب دادند رَبَّنَا ای پروردگار ما حکم کن میان ما آتِهِمْ بده ایشانرا ضِعْفَيْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ
از عذابی که ما را داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و بران ایشانرا لَعْنًا كَبِيرًا راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد مقرر است که هر کرا حق سبحانه براند کس
نتواند که بخواند بیت هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن : و انکه الطف تو خواند که تواند راندن : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ
مانند آنانکه آذَوْا مُوسَىٰ برنجانیدند موسی ع م را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را ع م برنجانیدند و او را بنسبت کردند و شمه از آن در قصه قارون
گذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس پاک گردانید او را خدا تعالی مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند و زنی را رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود و گفتی که با
هارون ع م بکوه طور رفتند و هارون ع م آنجا وفات یافت و گفتند تو بردی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم نهادند

سعلوم شد که غیر مقبول است با خدا تعالی او رازند و گروانید تا برائت ذمه برادرا قرار کرد با سیگفتند که او عیبی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب در آمد آن سنگ جامه روان شد و میان قوم در آمد موسی هم برهنه از پی او دوید بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه و قربت با مقبول یا مستجاب الدعوات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدا تعالی و از ارتکاب مکاره و پرهیز از ایذا رسول وَقُولُوا و بگوئید قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست و استوار در باره مؤمنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و نا راستی در سخن مکنید چون حدیث افک عائشه و قصه زینب رض و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که آن رضای خدا تعالی طلبند و قول جامع در بیان آن است که قول سدید سخنیکه صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید يُصْلِحْ تا اصلاح آرد خدای تعالی لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آنرا اصلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدا را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستیکه ... فَوْزًا عَظِيمًا ...

[illegible]

[illegible]

برو دوش بار گرفته نعره هل من مزید زدن آغاز کرد و فرمان شد ای جاهلی دلیر اینهمه قوت از کجا آوری و به زبان حال او میگفت که بار گران به دیار مهربان میتوان کشید بیت
آن بار که از بردن او عرش ابا کرد با قوت تو حامل آن بار توان بود القصه خلعت حمل امانت بر قامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه نام او نوشته اند راست ساخته و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین اهمیت نام زد او شد حجب ... حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه او بند اند کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت ... مصرع تا کور شود هر آنکه نتواند دید

سورة السبا اربع و خمسون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلّٰهِ همه سپاس و ستایش مر خدا را است الَّذِي لَهُ آن خدائی که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از وسایط جلایل نعم وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از روابط دقائق جود و کرم وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي الْآخِرَةِ در آن سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وَهُوَ الْحَكِيمُ و او است کاردان الْخَبِيرُ دانا با حوال بندگان از آشکارا و نهان يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه فرو رود فِي الْأَرْضِ در زمین چون آب باران وَمَا يَخْرُجُ ...

[illegible]

خواهد گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد اَفْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ آیا می‌بندد بر خدا بتجاپی كَذِبًا دروغی را اَمْ بِهٖ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی
که میداند بَلِ الَّذِیْنَ نه چنین است که میگویند بل آنکه لَا یُؤْمِنُوْنَ منکرند بِالْاٰخِرَةِ بآن سرای فِی الْعَذَابِ در عذاب اند بدان جهان وَالضَّلٰلِ الْبَعِیْدِ در گمراهی
دور از صواب درین جهان وصف ضلال ببعید از قبیل اسناد مجازی است چه بعید از صفت ضلال است اَفَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند منکران کافران اِلٰی مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ
بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است مِّنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس
و محصورند میان آسمان و زمین اِنْ نَّشَاْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ اگر خواهیم فرو بریم ایشان را از زمین اَوْ نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَیْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ قطعه از آسمان
بجهت تکذیب ایشان مر آنچه بیان کردیم اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که در نظر با آسمان و زمین یا در تأمل با مقدار خسف و اسقاط لَاٰیَةً هر آینه دلالتی است و عبرتی لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِیْبٍ
مر بنده رجوع کننده بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت وَلَقَدْ اٰتَیْنَا دَاوٗدَ و هر آینه دادیم داود را مِنَّا از نزد یک ما فَضْلًا افزونی
بر سائر مردمان که نبوت منسوب بود و با زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا انگه خبر بارگاه او
مجاو بنابی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هر گاه که داود علیه السلام زبور خواندی مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده و استماع آواز و لحن او
کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندی نظم ز صوت دلکشش جان مانده حیرت در و دیوار ذوق بی اندازه گشتی ز سحر جنگ
پشت ارغنون ساز بر حال از شنوده آوازه و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد ازین بگوید یٰجِبَالُ اَوِّبِیْ گفتیم ای کوهها باز گردانید آوازهای خود را
مَعَهٗ با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا بر گیرید با وی هر جا که رود و هر گاه که خواهد و این معجزه داود علیه السلام بود که هر گاه خواستی کوه با او روان شدی وَالطَّیْرَ و مسخر کردیم
و برا مرغان آوردند ذکر او یا موافقت نمودندی آورده اند که چون داود علیه السلام تسبیح گفتی کوهها صدا بدان دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان ولاویز او هم نمودندی
و بسا کس از مستمعان آن نغمات غالب از ارواح تهی کردندی بیت چو کرد او مطرب جان نغمه پردازی ز شوقش مرغ روح آید بپروازی روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمده گفت ای پیغمبر
خدا نیکو خلیفه اوئی اولی آنست که طعام تو از کسب تو شود داود علیه السلام از خدا خواست که حرفه کند و آن از روی آسان گردانید چنانچه میفرماید وَاَلَنَّا لَهُ الْحَدِیْدَ و نرم گردانیدیم
برای او آهن را بی آتش و مطرقه چنانکه موم در دست وی چون موم نرم بودی و در وی بی تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم اَنِ اعْمَلْ که بساز سٰبِغٰتٍ زرههای فراخ و تمام
و کشاده وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ و اندازه نگهدار در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در خبر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بفروختی بچهار هزار درم
یعنی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت سی هزار زره در خانه وی بود وَاعْمَلُوْا و بگو بایشان که ای اهل داود عمل کنید صَالِحًا
عملی شایسته یعنی خالص از اغراض اِنِّیْ بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید بَصِیْرٌ بینا ام و لایق آن باداش خواهم داد وَلِسُلَیْمٰنَ الرِّیْحَ و مسخر کرده شده مر سلیمان را
باد را غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب بکابل
رفتی و آنجا میبوده است شدی وَاَسَلْنَا لَهٗ و جاری کردیم برای او عَیْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از زمین یمن صنعا
در یمن سه روز سیلان کردی و از آن مس آنچه میخواستند میساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شده او را از دیوان مَنْ یَّعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ کسی که کار کردی پیش او بِاِذْنِ رَبِّهٖ
بفرمان پروردگار او مسخر کردیم وَمَنْ یَّزِغْ مِنْهُمْ و هر که بگردد و مائل شود از دیوان و سرکشی کند عَنْ اَمْرِنَا از فرمان ما و از طاعت سلیمان علیه السلام نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ
السَّعِیْرِ عذاب آتش افروخته و بعضی گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشته مقرر شده که موکل باشند بر دیوان هر گاه که از فرمان سلیمان علیه السلام دیوی بیرون رود آن تازیانه
آتش بر وی زند و او را بسوزد یَعْمَلُوْنَ میکردند لَهٗ برای سلیمان علیه السلام مَا یَشَآءُ آنچه میخواست مِنْ مَّحَارِیْبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش و در سبعا آورده که محراب
منزلی را گویند که بدو چه باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنها
عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و قلفون و غمدان و بینده و حسنیه و امثال آن وَتَمَاثِیْلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیا علیهم السلام بر وضعی که در زمان
عبادت بران بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده و نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آتش صورت انبیا
میساختند چون سبحانه بوقت محاربه با عدا روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند زیر تخت او و دو کرکس بر بالای تخت
چون سلیمان علیه السلام خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر بازوهای خود را بر افراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود را بر سایه کردندی
وَجِفَانٍ و میکردند برای سلیمان علیه السلام کاسها چون و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرگ وَقُدُوْرٍ رّٰسِیٰتٍ و دیگهای استوار بر پایهای نهاده مانند کوهها
دار او دو از دو هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود است اِعْمَلُوْٓا گفتیم عمل خیر کنید اٰلَ دَاوٗدَ
ای آل داود شُكْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود علیه السلام ساعت لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی

بشکر الهی و عبادت پادشاهی وَقَلِیْلٌ و اندکی مِّنْ عِبَادِیَ الشَّكُوْرُ از بندگان من سپاسدارند و شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اوقات عمر را بشکر گذاری او کند
با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکری دیگر و ازینجا گفته اند الشکر من یری عجزه من الشکر مثنوی
مه شکر حق واند بچگیس ٭ حیرت آمد حاصل داناو بس ٭ آن بزرگی گفت با حق در نهان ٭ کای پدید آرنده هر دو جهان ٭ ای منزه از زن و فرزند و جفت ٭ کی توانم شکر نعمتهات گفت
یک حضرت دادش از ایزد پیام ٭ گفتش از تو این بود شکری مدام ٭ چون درین ره این قدر بشناختی ٭ شکر نعمتهای ما پرداختی ٭ آورده اند که بنای بیت المقدس داود علیه السلام آغاز
کرده بود و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل سلیمان علیه السلام در آمد و طلب ودیعت روح کرد و سلیمان علیه السلام کسان خود را
وصیت کرد که مرگ مرا افاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود باز نمانند و هم مسجد با تمام رسد پس جن سلیمان علیه السلام در گذشت او را بنشستند و بر
نماز گذاره نه و او را بر عصا تکیه دادند و دیوان از دور و نزدیک او را زنده و بینا پنداشتند همان کار که تمام نشده بود ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال آکل عصای او را دابة الارض
بخورد و او بر زمین افتاد و جنیان از فوت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و ابواب و اودیه گریختند کما قال الله تعالی فَلَمَّا قَضَیْنَا پس آنگاه که قضا
کردیم عَلَیْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان علیه السلام مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه داده مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد مر دیوان را عَلٰی مَوْتِهٖ بر مرگ سلیمان علیه السلام اِلَّا دَآبَّةُ الْاَرْضِ کرم چوب خوار
که از زمین بر آمده تَاْكُلُ میخورد مِنْسَاَتَهٗ عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان علیه السلام تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان اَنْ لَّوْ كَانُوْا آنکه اگر بودندی که یَعْلَمُوْنَ
الْغَیْبَ و دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکرد و حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان را این بودی غیب مَا لَبِثُوْا درنگ نکردندی
یکسال فِی الْعَذَابِ الْمُهِیْنِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستی که بود لِسَبَاٍ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب
بن قحطان را فِیْ مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خوانده یعنی در مسکن ایشان اٰیَةٌ علامتی بود دالّه بر وجود صانع و قدرت کامله او و در مختار آورده که فرزندان
سبا را در حوالی مأرب از ولایت یمن منزلی بوده در میان دو کوه واز اعلی تا اسفل آن منزل بحد ده فرسنگ و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و کاه بودی که فاضل آب
در ولایت بمجره آب ایشان منهدم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دو بازو دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع شدی
و بر آن سه ترتیب کردند تا اول بقدر احتیاج بگشایند و آب بزرع و عمارت خود برند و چون دیگر شود وسطی و باخر سفلی و ایشان بربین و بسیار منازل خود با قصور بنا نهادند و مشغول پرورش
میوه دار کما قال الله تعالی جَنَّتٰنِ آیتی که در مساکن ایشان ساخته شده دو بوستان بود عَنْ یَّمِیْنٍ وَّشِمَالٍ از راست و چپ منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار
بوده اما از تقارب اتصال همه بمثابه یک باغ مینمود كُلُوْا گفتند پیغمبران ایشان را که بخورید مِنْ رِّزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردگار خود که کثرت میوه بنا بر آن بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی
و بزیر درختان بگذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر علیه السلام گفت که ازین نعمتها بخورید وَاشْكُرُوْا لَهٗ و شکر کنید مر خدا را بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ این شهری که خدای
داده شما را از روی صفت شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت ایمن و چون باغ ارم تازه و زینه و در آنجا پشه نبودی
و کژدم نبودی و شپش در جامها نبودی و برغوث که اگر رسیدی شپشها که در جامه وی بودی بمردی وَرَبٌّ غَفُوْرٌ و پروردگار آمرزنده و روزی دهنده و از شما شکر چو بنده
و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَاَعْرَضُوْا پس ایشان روی گردانیدند از پیغمبر خود و شکر گذاری ننمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر علیه السلام بدیشان آمد همه را تکذیب
کردند پیغمبر آخر چون در زمان پادشاهی ذوی الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت ادریس علیه السلام بدیشان آمد و او را بسیار بسیار بر نجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی را بر
بند آب ایشان بگمارد تا آن بند را سوراخ کردند و بوقت شب بود که همه در خواب بودند شکسته شد و سیل در آمد و منازل و حدائق ایشان معمور گشته بسیاری مردم و چهارپایان
هلاک شدند چنانچه میفرماید چون اعراض کردند فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَیْلَ الْعَرِمِ سیل صعب و گفته اند عرم بند آب است یا نام وادی که آب از وی آمد یا نام
موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنٰهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَیْهِمْ بباغهای ایشان جَنَّتَیْنِ دو باغ ذَوَاتَیْ اُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوه تلخ وَّاَثْلٍ و شوره گز و چنین چوبی
وجست که در طریق شاکلات وَّشَیْءٍ و چیزی مِّنْ سِدْرٍ قَلِیْلٍ از کنار اندک یعنی در آن شوره زار اندک میوه و کنار دادیم تا ما گفته از آن میوهای فوت شده ذٰلِكَ این عذاب
جَزَیْنٰهُمْ پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوْا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده و برسل کافر شدند وَهَلْ نُجٰزِیْٓ و آیا عقاب کرده شود اِلَّا الْكَفُوْرَ مگر ناسپاسی و حفص یجازی خوانده
بفعل متکلم معلوم و کفور را منصوب ساخته یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی را جزای عام است هر مومن و کافر را و مجازات خاصه کفار را است آورده اند که نقبای سبا نزد پیغمبر علیه السلام
آمده گفتند کشاد نعیم پیغمبر و بروزه کار خود را پس این اگر نعمتی باز ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادت بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر بار و دهای نعمت بر ایشان
گشود و فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَیْنَهُمْ میان ایشان میان سبا وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِیْ و میان آن دیهها که بَارَكْنَا برکت دادیم فِیْهَا در آن از ولایت شام چون فلسطین
و اردن و اریحا و بلبا قُرًی ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و ششصد دیه پدید آمد وَّقَدَّرْنَا و تقدیر
کردیم فِیْهَا السَّیْرَ در آن دیهها رفتن مردم را بامقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِیْرُوْا بروید فِیْهَا در آن دیهها لَیَالِیَ وَاَیَّامًا شبها و روزها اٰمِنِیْنَ ایمنان از دشمنان

و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آنکه در آن مواضع بقیه سبا آثار عمارت کرده از یمن بشام سیر فقط چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و توانگران از مردم ایشان حسد
بردند که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه بجهان میروند که سواره و توانگر فقالوا پس گفتند اغنیای ایشان ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افگن بین
اسفارنا میان منزل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند و نتوانند کرد و ظلموا انفسهم و ستم کردند بر نفس خود و ما
و بنها را خراب کردیم فجعلناهم پس گردانیدیم اهل سبا را احادیث سخنان یعنی ایشان عجب بار گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند و مزقناهم و پراکنده ساختیم ایشان را
کل ممزق همه پراکنده ساختنی یا یکی از ایشان در مارب ماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد ببحرین و انمار بیثرب و جرام بتهامه و ازد بعمان و این
کلمه ضرب المثل شد بجدی که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لایات هر آینه عبرتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها شکور سپاس کننده
و بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغبالی میگذرانیدند بسبب ناصبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید   بیت
روزگار عافیت شکر نکردم لاجرم * دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم * و لقد صدق و بدرستی که راست یافت علیهم بر اهل سبا و همه آن است که بر همه کافران
ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او
درباره اهل غوایت راست شد فاتبعوه پس پیروی او کردند در شرک و معصیت الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند و ما کان و نبود
له علیهم مر ابلیس را بر آنکه گمان او در شأن ایشان محقق شد من سلطان تسلطی و استیلایی الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من یؤمن کسی را که میگرود بالآخرة
بدان سرای ممن هو از آنکه منها فی شک از آخرت در گمان است تا بدانند اولیای ما اهل ایمان و ارباب گمان را و ربک و پروردگار تو علی کل شیء بر همه چیز
حفیظ نگاهبان است قل بگوای محمد مر بنی ملیح را ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنها را که گمان برده اید ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای تعالی یعنی اگر
کمی برسید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی میابید یعنی ایشان را چون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست با همه کافران بگوی که بخوانید آلهه خود را
تا هیچ اجابت کنند شما را و چگونه اجابت کنند شما را که مطلقا لا یملکون مالک نمیشوند ایشان مثقال ذرة هم سنگ مورچه ای از خیر و شر فی السموات در آسمانها و لا فی الارض
و نه در زمین و ما لهم و نیست مر بتان را فیهما در آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن و ما له و نیست مر خدای را منهم از اصنام
و ملائکه در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری و مددکاری و لا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت کس عنده نزدیک خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام
دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواستگاری نفع نکند الا لمن اذن له مگر کسی که دستوری دهد خدای تعالی مر او را برای شفاعت کردن یا او مأذون باشد بدرخواست کردن
و در روز قیامت منتظر باشند هم شافع هم مشفوع له و در ترس و فزع گذرانند تا حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میبرند حتی اذا فزع تا چون بردارند فزع را عن قلوبهم
از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که ماذا قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن
راست و درست گفت و فرموده که مؤمنان را شفاعت کنند نه کافران را و هو العلی الکبیر و خدای برتر است و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت تواند
کرد قل من یرزقکم بگوای محمد که روزی میدهد شما را من السموات از آسمانها باران و الارض و از زمین نباتات قل الله هم خود بگوی روزی دهد شما را خدای تعالی
چه آن سؤال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بگویند الزام بزبان بگویند و بدل منکر اند و انا و دیگر بگو با ایشان که ما مؤمنان که روزی دهنده را یکی گوییم و یکی را پرستیم
کنیم که بدین صفت یکی است او ایاکم یا شما مشرکان که جماد را در مرتبه امکان نسبتی بفرد تر از وی نیست با واجب الوجود شریک سازید لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال
مبین و یا در گمراهی آشکارا قل لا تسألون بگو پرسیده نخواهید شد شما عما اجرمنا از آنکه میکنیم از بدی و لا نسأل و ما پرسیده نخواهیم شد عما تعملون از آنچه شما میکنید
بلکه هر کس را از عمل و سؤال پروردگار ما خواهد کرد مناسب آن جزا خواهد داد قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان ما و شما ربنا پروردگار ما در قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا
بالحق میان ما براستی و محق را ببهشت رساند و مبطل را بزندان و بال و هو الفتاح و او است حکم کننده و قضا یابی شکل العلیم دانا بچگونگی حکم قل ارونی
الذین بگو نشان دهید مرا آنها که الحقتم به پیوسته اید بجای شرکاء انباران یعنی بنمایید تا کدام صفت بتان را شریک حق ساخته اید در عبادت کلا نه این نیاز هی و درست نیست
بل هو الله العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که دم شرکت با او نتواند زد الحکیم دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت مانع پس کدام کس را با او شرکت
تواند داد   نظم   وحده و لا شریک له صفتش * و هو الفرد اصل معرفتش * شرکت را سوی وحدتش ره نیست * عقل از کنه ذاتش آگه نیست * بسته در را و گرنه بی جلال ذات
الانس و شریک محال * و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی عامه و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر جامع
خلق و این از خصائص فضیلت آنحضرت است که مبعوث بود با همه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچکس از انبیاء بجام جهان آنس مبعوث نشده   نظم
نزاد او ندو شود سعادت * و تا ناس نوع انسان آفریدند * در برابط و خلیل کردند * پس آنگاهی سلیمان آفریدند * و گفته اند که های کافه برای مبالغه است چون علامه و نسابه

یعنی

یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده بفضل کسی که بتوحید اقرار کند و نذیرا و بیم کننده بعدل آنرا که بشرک اصرار نماید و لکن اکثر الناس
و لکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضائل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد و یقولون و میگویند از فرط جهالت متی کی باشد هذا الوعد
این وعده عذاب یا قیام قیامت ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان یعنی رسول و مؤمنان قل لکم بگو مر شما راست میعاد یوم وعده روزی است
که چون برسد لا تستأخرون باز پس نمانید عنه از آن روز ساعة مقدار اندک زمانی و لا تستقدمون و پیشی نگیرید بران آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از
احوال پیغمبر علیه الصلوة و السلام پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما ایمان نداریم و این آیت
نازل شد که و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را لن نؤمن ایمان نداریم بهذا القرآن باین قرآن که بر محمد صلی الله علیه و سلم فرو می آید و لا
بالذی و نه بدان کتاب بزرگ که فرود آمده است بین یدیه پیش از او و لو تری و اگر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون باز داشته
باشند عند ربهم نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری پر خوف یرجع بعضهم باز میگردانند برخی از ایشان الی بعض
القول بسوی برخی و گروه از ایشان سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن بر هم بکری میگردانند یقول الذین استضعفوا میگویند آنانکه زبون گرفته شدگان بودند یعنی تابعان
و پیروان للذین استکبروا مر آنها را که از قبول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم و اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما لکنا
مؤمنین هر آینه می بودیم ما گروه بدگان با شما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قال الذین استکبروا گویند آنانکه گردنکشی کرده بودند للذین استضعفوا
مر آنانکه در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند انحن صددناکم آیا ما باز داشتیم شما را عن الهدی از قبول ایمان و هدایت بعد اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما بل کنتم
بلکه بودید شما بنفس خود مجرمین گناهکاران و شرک آرندگان و قال الذین استضعفوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا مر آنها را که از
قبول حق سرکشیدند بل نه چنین است که ما بخود کافر شده ایم بلکه مکر اللیل و النهار مکر و فریب شما در شب و روز باز دارنده ما بود از ایمان اذ تأمروننا چون میفرمودید
ما را ان نکفر بالله آنکه کافر شویم بخدای تعالی و نجعل له و قرار دهیم مر او را اندادا همتایان و اسروا الندامة و پنهان کردند بعد از کفر و شدند پشیمان شوند
و عمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانسته اند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردند پشیمانی
لما رأوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب و جعلنا الاغلال و بگنیم ما غلهای آتشین را فی اعناق الذین کفروا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد
مستقبل بلفظ ماضی بجهت تحقیق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعار بموجب اغلال ایشان است هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون
مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام سفرها بر و ما ارسلنا و نفرستادیم ما فی قریة در هیچ دهی و شهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی
پیغمبری الا قال مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان و متکبران آن ده پیغمبر را انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود کافرون ناگرویدگان
و منکرانیم و قالوا نحن و دیگر گفتند ما اکثر اموالا و اولادا بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شما است پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما
و ما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان یعنی خدای تعالی ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قل ان ربی بگو
بدرستی که پروردگار من یبسط الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء مر آنرا هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او و یقدر و تنگ میسازد
بر هر که خواهد بحسب حکمت خود نه از روی ذلت و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و قدر است
و ندانند که از روی استدراج بود و ما اموالکم و نیست مالهائی که شما داده ایم و لا اولادکم و نه فرزندان که شما را ارزانی داشته ایم بالتی تقربکم آن خصلتی که نزدیک
گرداند شما را عندنا نزد ما زلفی نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نسازد الا من آمن مگر کسی
که بگرود و عمل صالحا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را انفاق کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فاولئک
پس آن گروه لهم مر ایشان راست جزاء الضعف پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر با ضعف بما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها و هم فی الغرفات و ایشان
در غرفهای بهشت آمنون ایمنند از مکاره آفات و شداید و مخافات و الذین یسعون و آنانکه میشتابند و کوشش مینمایند فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی قرآن و ابطال
زبان طعن بگشایند معاجزین در حالتیکه گمان برند که ما را عاجز توانند ساخت از اثر آن یا مردم را از بدرفتن و ایمان آوردن بدان اولئک آن گروه فی العذاب
محضرون در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگان باشند قل بگوای محمد علیه السلام ان ربی بدرستی که آفریدگار من یبسط الرزق گشاده میسازد روزی را لمن یشاء من عباده
هر که میخواهد از بندگان خود و از کافر و عاصی بر وفق مشیت خود و یقدر له و تنگ میسازد برای هر که میخواهد بر وجه حکمت خود و ما انفقتم و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی که شما را در راه خدا فهو یخلفه
خدای تعالی عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می نمایند یکی گوید اللهم اعط کل منفق

خلفا خلفا ایشان تفقد کنند و اعوض دهد و دیگری دعا بکند اللهم اعط کل ممسک تلفا یا [illegible] یک [illegible] بیت [illegible] در راه حق نام و جب عوض رسد گرد و
[illegible] کامد که زمالی ان تلف کرد و هو خیر الرازقین و خدا تعالی بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد و بسطه است در ایصال رزق و رازق
حقیقی اوست و یوم یحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه شمولیح را از تابع تم نقول پس گوئیم و خصص [illegible] تقاعا بیا میسو انده یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید
للملئکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروه اند که شما را کانوا یعبدون بودند که می پرستیدند و این سوال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت
ملائکه قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا توئی خداوند ما معبود ما و ما خود را در بندگی تو منحصر ساختیم بهیچ وجه معبودیت جز ترا روا نمی
نداریم و نه دوست امن دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و چنانکه ما پرستش ایشان را رضا ندادیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل و هوا
یعبدون الجن می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله یا شکل [illegible] صورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند اکثرهم
بیشتر مردمان بهم بدیشان مؤمنون گرویده گانند یعنی متابعت ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدا تعالی راست لا یملک مالک نشود بعضکم بعضی
شما لبعض برای بعضی نفعا سودی را و لا ضرا و نه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست و نقول و گوئیم للذین
ظلموا مر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا بچشید عذاب النار التی عذاب آن آتشی که کنتم بها بودید که بدان تکذبون دروغ
و دروغ می پنداشتید و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات آیتهای روشن قالوا گویند ما هذا الا رجل نیست این
کس که میخواند کلام یعنی محمد علیه الصلوة والسلام مگر مردی که یرید ان یصدکم میخواهد که باز دارد شما را عما کان ازان چیزی که بوده اند که میپرستیده یعبد آباؤکم پدران
پدران شما آن را یعنی مدعای او اینست که شما را از بت پرستی منع کند و بدین دینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد و قالوا و گفتند ما هذا نیست این کلام که میخواند
یعنی قرآن الا افک مگر دروغی مفتری بر بافته بخدا تعالی اضافت کرده و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه بخدا کافر شدند للحق مر قرآن را لما جاءهم
آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند و ما آتیناهم و حال آنکه ندادیم ایشان را
من کتب از کتابهای خود فرستاده که همواره یک درسونها بخوانند آن را و ازان بجا و لیل آرند بر بطلان قرآن و ما ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش
از تو یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید و کذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند مر پیغمبران را
علیهم السلام آنکسانیکه پیش از ایشان بودند و ما بلغوا و حال آنکه نرسیدند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه ما داده بودیم ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرت اموال و اولاد
بودیم ایشان [illegible] اعشار آنچه این زمان تر اداده ایم ارجح و برابر و ولالات و اسباب هلاکت فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند پیغمبران مرا فکیف کان پس
چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز برسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو ای محمد جز این نیست
که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بواحدة بیک چیز ان تقوموا لله آنست که بر خیزید از مجلس پیغمبر علیه الصلوة والسلام برای خدای و بر اکنده شوید مثنی و فرادی
دو دو و یکان یکان تا مشاورت کنید و یک یک اندیشه تا هم خاطر شما مشوش شود ثم تتفکروا پس فکر کنید در امر محمد از مبدا حال او و ما این غایت اطوار او را تا دریابید
که ما بصاحبکم نیست این یار شما را من جنة هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه شما میدانید که کمال عقل او را و آن کافی است بر صدق قول و ان هو
نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شما را بین یدی پیش از وقوع عذاب شدید عذابی سخت که عذاب آخرت است قل ما سألتکم بگو آنچه طلبیدم شما را من اجر
از مزدی برادای رسالت فهو لکم پس آن مر شما راست یعنی مزدی که بر ادای رسالت می خواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ جری نمیخواهم ان اجری نیست
مزد دعوت من الا علی الله مگر بر خدا تعالی و هو علی کل شیء و او بر همه چیز شهید گواه است قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یقذف بالحق
می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا حق را است و درست را منتشر میسازد در آفاق یا را فاش میدهد دین الاسلام و اظهار احکام آن است علام الغیوب آنکه
دانای پوشیدها است [illegible] قل جاء الحق بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث [illegible] و ما یبدئ الباطل و نمی آرد
باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را و ما یعید و باز نگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر گمراه شوم از راه حق چنانکه کمان برده اید فانما
اضل پس جز این نیست که میلغزم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن عاید من است و ان اهتدیت و اگر راه راست روم فبما یوحی پس بسبب آن است
که وحی میفرستد الی بسوی من ربی پروردگار من چه توفیق هدایت و اینه بعنایت اوست انه بدرستی که خدا تعالی سمیع شنوا است دعای بنده گانرا قریب
نزدیک است امید نیاز مندان و لو تری و اگر بینی کافران را اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا وقت بعث یا در روز بدر بینی امری عجیب با هول
فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی گریختن و پناه بحصن بردن از عذاب ما ایشان فوت نشود و اخذوا و گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین

زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه بدر و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان و قوم او است که در آخر الزمان خروج کنند و لشکری از شام بجهت خراب کردن کعبه معظمه
زادها الله شرفا ترتیب نمایند و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب آن است که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس
نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که او را ناجیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبر خسف قوم سفیان رساند و قالوا و گویند مشرکان که لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف
آمنا به ایمان آوردیم بخدا تعالی یا بمحمد علیه السلام یا بخبره دار بار گردانیده بدنیا و انی لهم التناوش و از کجا باشد ایشان را بار گشتن و بعضی غیر همزه میخوانند و آن بمعنی
یعنی از کجا بود ایشان را و اگر فتن ایمان من مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان و دنیاست و از دنیا گذشت از آخرت مشهور رسیده
پس ایمان سود نکند و قد کفروا به و حال آنکه کافر شدند بخدا تعالی و رسول بعث را من قبل پیش از این که در حیز تکلیف بودند و یقذفون و می افکندند بالغیب
پوشیده که سخن ما لا یعنی یعنی بگمان خود سخن میگفتند در قرآن و رسول امین میکردند من مکان بعید از جای دور از آنچه میگفتند و نمی دانستند که چه میگویند
و حیل و جدا کرده شد بینهم میان ایشان و بین ما یشتهون و میان آنچه آرزو می بردند از آنچه گفتند از قبول ایمان و رحمت بدنیا کما فعل چنانکه کرده شد
بعین عمل باشیاعهم با اشباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش از این یعنی ایمان یاس از ایشان پس قبول نکرده ان انهم کانوا بدرستی که ایشان بوده اند فی شک مریب در گمانی بهمت افکنده و مضطرب ساز نده

سورة فاطر مکیة ۞ خمس و اربعون آیة ۞

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ستایش که شاید و ثنایی که سزاوار بود مر خدا تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش است فاطر السموات والارض نو ساز نده و پدید آرنده آسمانها و زمین است
و جاعل الملئکة و گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیا علیهم السلام و گویند رسالات آلهی بپیغمبران علیه الصلوة والسلام میرسانند یا میرسانند
و با ولیا الهام و بمؤمنان برؤیای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو دو برای طیران و ثلاث و سه سه و رباع
و چهار چهار برای آرایش مر او خصوصیات این اعداد و نفی زیاده بر آن خبر است که جبرئیل علیه السلام شش صد بال دارد و یزید زیاده میکند فی الخلق در آفرینش خود
ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده می شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیان اند و زیادت ایشان با فضلیه باشد چون فصاحت و علم
یا جسمانیه چون حسن و ملاحت صنین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح آورده که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بر تبه قرب و در حقائق سلمی
که تواضع در اشراف و سخاوت در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان ان الله بدرستی که خدا تعالی علی کل شیء بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت
در خلق قدیر تواناست ما یفتح الله آنچه بگشاید خدا تعالی للناس برای مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از نعمتها بر خیر بیش چون امنیت و عافیت و صحت و علم
و نبوت فلا ممسک پس باز گیرنده نیست لها آن را و ما یمسک و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست مر آن را من بعده
از پس باز گرفتن آن و هو العزیز و او غالب است در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم بر آنند که این آیت اشارت بفتوح
اهل عرفان است و فتوح آن را گویند که از غیب نا جسته و نا خواسته آید و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق نا مکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است
نا آموخته و شریعت موافق نا شنیده با بدل شیخ الاسلام قدس سره فرمود که آه از این علم نا آموخته کاهی در آن عمر فرو کها زان بسوخته بیت
دست لطفش نسخه علم و حکم بی قلم در صفحه دل زد رقم علم اهل دل نه از کسب بود بلکه از تلقین خاص رب بود یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمت الله
نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال رسل و اوراد ذات فهل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله جز خدا تعالی که
روزی ده شما را من السماء از آسمان بباران و الارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس بکجا گردانیده می شوید از او
توحید و ان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند
تو هم صبر کن مانند ایشان تا در عقبا بروا الی الله و بسوی خدا تعالی ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان
ان وعد الله بدرستی که وعده خدا تعالی در حشر و جزا حق راست است و در وی خلاف نباشد فلا تغرنکم پس باید که باز ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا تا آخرت فراموش کنید و لا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدا تعالی الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل
شما افکند و اگر چه این ممکن است اما مشابه تناول زهر است با امید دفع طبیعت آن را با مقاومت آن بزرگان فرموده اند که یکی از مکاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه
بفردا و تاخیری افکند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست مده بیت امشب همه شب بار می و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش
عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکته الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد الله تعالی همه را توفیق دهد مصرع توبه را فردا افکندی عمر فردا که دید ان

الشيطان لكم عدو بدرستي كه شيطان مر شما را دشمني است بعداوت قديمي براني فاتخذوه عدوا پس فرا گيريد شما هم او را دشمن يعني مانند دشمن از او حذر شود و در مجامع احوال بدو اعتماد ننمايند از بزرگي پرسيدند كه چگونه شيطان را دشمن گيريم گفت از پي آرزوي او مرويد و تابع هواي نفس خود مشويد و هرچه كنيد بايد كه موافق شرع و مخالف طبع باشد انما يدعوا حزبه جز اين نيست كه ميخواند شيطان باتباع هوا و ميل بدنيا حزبه را گروه خود يعني پيروان و فرمان برداران خود را ليكونوا تا باشند در آخرت با او من اصحاب السعير از ياران آتش يعني ملازمان دوزخ الذين كفروا آنانكه كافر شدند و دعوت شيطان را اجابت كردند لهم مر ايشان راست عذاب شديد عذابي سخت در آخرت والذين آمنوا و آنانكه گرويده اند و با شيطان مخالفت ورزيده اند وعملوا الصالحات و كردند عملهاي صالح و خالص و پاكيزه لهم مغفرة مر ايشان راست آمرزشي از خداي و برگذرد از كار ايشان واجر كبير و مزدي بزرگ يعني ثواب وافر در بهشت افمن زين له آيا كسي كه آراسته شده براي او سوء عمله زشتي عمل او فرآه پس ديده آن عمل زشت را حسنا نيكو چون كسي كه تمييز ميكند حسن را از قبيح و هر يك را به صفتي كه واقع باشد در موضح آورده كه مراد ابوجهل است يا عاص بن وائل و سوء عمل ايشان شرك و تكذيب است ماوردي گويد كه مراد يهود و نصاري اند و سوء عمل عناد و مكابره ايشان است با سيد عالم عليه الصلوة والسلام يا خوارج و در بحر سوء عمل ايشان … و ملات باطله فان الله پس بدرستي كه خداي تعالي يضل ميگذارد در گمراهي و بيراه ميكند من يشاء هر كرا ميخواهد ويهدي من يشاء و راه مي نمايد و توفيق ميدهد هر كرا ميخواهد فلا تذهب نفسك پس بايد كه نرود نفس تو يعني مايل بهلاك نشود عليهم بر گمراهي ايشان حسرات براي حسرتهاي متوالي كه مي خوري و تأسفهاي گوناگون كه داري در بطلان سعي ايشان يعني بحسرتي كه هر يك از آن مقتضي حسرت است مخور بر ايشان و جان در سر كار ايشان مكن ان الله بدرستي كه خداي تعالي عليم داناست بما يصنعون بآنچه ميكنند و بر ايشان جزا خواهد داد والله و خداي بحق الذي ارسل الرياح آن است كه فرستاده بادها را يعني باد شمال و دبور و جنوب فتثير پس بر انگيزد آن بادها سحابا ابر را … بلفظ مضارع جهت استحضار اين صورت مشتمل بر حكمت است فسقناه پس رانديم آن ابر را … بتكلم جهت اختصاص فعل است يعني ما توانيم و بس كه برانيم الى بلد ميت بسوي زميني مرده و افسرده يعني بي گياه فاحيينا به پس زنده كرديم بآبي كه از ابر نازل شده بود الارض زمين را بعد موتها پس از مردگي و افسردگي كذلك النشور همچنين است زنده كردن يعني احياي اموات و برانگيختن اموات در صحراي محشر … من كان هر كه باشد كه براي خود يريد العزة ميخواهد ارجمندي كو طلب عزت از پرستش خداي كند فلله العزة جميعا پس مر خداي تعالي راست همه عزتها و عزت رسول و مؤمنان متفرع اند كه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين عزت در طاعت اوست و ذلت در مخالفت او

بيت

عزيزي كه از درگهش سر بتافت ・ بهر در كه شد هيچ عزت نيافت

اليه يصعد الكلم الطيب بسوي رضاي او يا بدرگاه قبول او بالا ميرود سخنان پاك يا صحايفي كه آنها در مكتوب است از تسبيح و تحميد والعمل الصالح يرفعه و عمل شايسته بر ميدارد آن را و بمحل قبول ميرساند چه مجرد قول بي عمل صالح كه خلاص است نافع نيست يا كلم طيب دعاست و عمل صالح صدقه مساكين چه در غالب اجابت دعوات بصدقات است يا كلمه دعاي ائمه است و عمل صالح … يا كلمه تكبير غزات است و عمل شمشير زدن يا كلمه استغفار است و عمل ندم و در اين همه صور بردارنده كلمه عمل است و بعضي ضمير فاعل در يرفعه عايد بكلمه طيب دارند كه قول لا اله الا الله است و گويند توحيد بردارد عمل را چه قبول اعمال به توحيد است و يك وجه در كشاف آن است كه خداي بردارد عمل صالح را يعني قدر و مرتبه وي را رفيع گرداند مراد عمل موحد مخلص است كه هيچ چيز بقيمت آن نيست و كاري كه ريا بآن آميخته باشد از همه چيز خوارتر و بي مقدارتر است

نظم

گر نيست اخلاص در بود نيست از آن ・ و كسي چو … محروم رفت
زر قلب آلوده بي قيمت است ・ زر اگر خالص بود حرمت است

والذين يمكرون السيئات و آنانكه پنهان ميكنند و مي سازند مكرهاي بد را او مكرهاي قريش است نسبت با حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام كه در دار الندوه واقع شده بود در باره آنحضرت عليه الصلوة والسلام از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت لهم مر ايشان راست عذاب شديد عذابي سخت در آخرت ومكر اولئك و مكر آن گروه هو يبور او كاسد شود و از پيش نرود والله و خداي تعالي خلقكم بيافريد شما را من تراب از خاك ثم من نطفة پس پيدا كرد شما را از نطفه ثم جعلكم پس گردانيد شما را ازواجا جفتها يعني مردان و زنان … وما تحمل من انثى و بار بر نگيرد هيچ زني ولا تضع و ننهد بار خود يعني نزايد الا بعلمه مگر بدانش حق تعالي يعني حمل و وضع و مدت و زمان هر يك معلوم وي است وما يعمر من معمر و زندگاني داده نشود هيچ دراز عمري ولا ينقص من عمره و كم كرده نشود از عمر او … الا في كتاب مگر در لوح محفوظ … مقرر و مقدر شده ان ذلك بدرستي كه تقدير طول و قصر عمر على الله يسير بر خداي تعالي آسانست وما يستوي البحران و مساوي نيست دو دريا هذا عذب فرات اين يكي آب شيرين شكننده عطش سائغ شرابه آسان فرو رونده آب آن و هذا ملح اجاج و آن ديگري شور تلخ … ومن كل و از هر يك از اين دو دريا تاكلون لحما طريا ميخوريد گوشت تازه يعني ماهي وتستخرجون و بيرون مي آريد از درياي شور حلية پيرايه … تلبسونها مي پوشيد … مثل … مساوات ميان ايشان … عذب فرات است

و ديگري از مرارت عصيان تلخ اجاج و طغيان

بيت

آن آب حيات آمد و اين نقش سراب است ・ اين محض خطا باشد و آن محض صواب است

وترى الفلك و مي بيني كشتي را فيه در هر يك از آن دو دريا مواخر شكافندگان آب … لتبتغوا تا طلب كنيد من فضله از بخشش خداي تعالي يعني ربح در تجارت ولعلكم و شايد كه شما تشكرون سپاس گوييد خداي تعالي را بر چنان نعمتي يولج الليل در مي آورد شب را في النهار در روز يعني مقداري از شب بروز مي افزايد تا آن روز دراز ميگردد و از زمان شب و آن در روزهاي ربيعي و صيفي است ويولج النهار و در مي آورد روز را في الليل در شب يعني از ساعات روز بر ساعات شب مي افزايد … و آن در روزهاي خريفي و شتوي است وسخر الشمس والقمر و رام كرد آفتاب و ماهتاب را يعني مسخر فرمان خود ساخت كل يجري هر يك از اين دو نير مي رود لاجل مسمى براي وقتي نام برده شده يعني تا زمان معلوم كه دور خود تمام كنند يا تا روز قيامت كه از سير خود باز مانند ذلكم الله آن خدايي كه خالق و فاعل اين اسباب است ربكم آفريدگار و پروردگار شماست له الملك مر او راست پادشاهي والذين تدعون و آنانرا كه ميخوانيد و مي پرستيد من دونه بجز خداي تعالي ما يملكون مالك نمي شوند من قطمير … پوست خسته خرما … پس مالك على الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانيد آنها كه معبودان باطل شما اند يعني دعا كنيد براي حاجتي يا دفع ضرري لا يسمعوا نمي شنوند دعاءكم خواندن شما را زيرا كه جماد اند و جماد شنوا نباشد ولو سمعوا و اگر بر سبيل فرض بشنوند ما استجابوا لكم اجابت نكنند مر شما را و حاجت شما روا نكنند زيرا كه قادر نيستند بر ايصال منافع و دفع مكاره ويوم القيامة و در روز رستخيز يكفرون بشرككم كافر شوند بشرك آوردن شما يعني معترف گردند ببطلان آن شرك كه شما آورده بوديد يا منكر شوند پرستش شما را و گويند ما كنتم ايانا تعبدون ولا ينبئك و خبر نكند ترا از حقيقت كارها هيچ خبر كننده مثل خبير مانند دانا بحقيقت امور كه آن خداوند است سبحانه و تعالي صاحب لباب آورده كه اضافت مثل بخبير پس آن مثلي است در كلام عرب شايع گشته و استعمال كنند در اخبار مخبري كه سخن او في نفس الامر معتمد عليه و موثوق به باشد يا ايها الناس اي مردمان انتم الفقراء شما محتاجانيد الى الله بخداي تعالي يعني بروزي و آمرزش و خوشنودي او والله و خداي تعالي هو الغني اوست بي نياز … مطلق خود و منعم بر جميع موجودات الحميد ستوده شده بر نعمت عام و بفضل شامل … در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآن است كه حق سبحانه بحسب كمال ذاتي خود از وجود عالم و عالميان مستغني است والله هو الغني عبارت از آن است و چون ظهور كمال اسمائي موقوف است بر وجود اعيان ممكنات پس در ايجاد آن … كبري كه مستحق حمد است و ثنا كلمه الحميد بدان ايمائي ميكند و از اين رباعي بدين معني مي توان برد

رباعي

… ورنه بكمال ذاتي از عالميان … فرد است …

ان يشأ اگر خواهد يذهبكم ببرد شما را … يعني هلاك كند ويأت بخلق جديد و بيارد آفريدگان نو يعني قومي كه از شما فرمانبردارتر باشند يا گروهي … ناديده و نشنيده باشند وما ذلك و نيست بردن شما و آوردن ديگران على الله بر خداي بعزيز دشوار ولا تزر وازرة و بر ندارد هيچ بردارنده يعني نفسي گناه كننده وزر اخرى بار گناه نفسي ديگر را وان تدع و اگر بخواند مثقلة نفسي گرانبار از گناه ديگري را الى حملها به برداشتن بعضي از گناهان وي لا يحمل بر داشته نشود منه شيء از گناه او چيزي يعني هيچ چيز از گناه او … ولو كان و اگر باشد ذا قربى خداوند خويشي … انما تنذر الذين جز اين نيست كه بيم ميكني آنانرا كه يخشون ربهم مي ترسند از پروردگار خود بالغيب … واقاموا الصلوة و بپاي داشتند نماز را … جهت آن است كه ايشان … ومن تزكى و هر كه پاكيزه شد از معاصي فانما يتزكى لنفسه پس جز اين نيست كه پاكيزه ميشود براي نفس خود … والى الله المصير و بسوي خداست بازگشت همه … وما يستوي الاعمى و برابر نيست نابينا يعني كافر يا جاهل و گمراه والبصير و بينا يعني مؤمن يا عالم … ولا الظلمات و مساوي نيست تاريكيها يعني باطل … ولا النور و نه روشنائي يعني حق … ولا الظل و مساوي نيست سايه يعني ثواب يا بهشت و راحت ولا الحرور و نه حرارت يعني عذاب يا دوزخ … وما يستوي الاحياء و برابر نيستند زندگان ولا الاموات و نه مردگان يعني مؤمنان را مساوات نيست با كافران ان الله يسمع بدرستي كه خداي تعالي مي شنواند و تفهيم ميكند من يشاء هر كرا خواهد بتوفيق و هدايت وما انت و نيستي تو بمسمع شنواننده من في القبور … ان انت نيستي تو اي محمد صلى الله عليه وسلم الا نذير مگر نذير بيم كننده … انا ارسلناك بدرستي كه ما فرستاديم ترا بالحق بدين كه اسلام است بشيرا مژده دهنده … ونذيرا و بيم كننده … وان من امة و نبود از امم سابقه … الا خلا مگر كه گذشت فيها در ميان ايشان نذير پيغمبري بيم كننده … وان يكذبوك و اگر تكذيب كنند … فقد كذب الذين پس بدرستي

تکذیب کرده‌اند آنها که مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان بوده‌اند پیغمبران خود را جاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَیِّنَاتِ به حجتهای روشن
با معجزهای بوده وَبِالزُّبُرِ و با صحفهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علیه السلام علی نبینا و علیهم السلام وَبِالْکِتَابِ الْمُنِیرِ و بکتاب روشن کننده
یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا پس بعد از تکذیب بگرفتم آنها را که کافر شدند فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ پس چگونه بود انکار
من بر ایشان بعقاب و عذاب أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی‌بینی آنکه خدای تعالی أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان باران آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم
عدول از غیبت بتکلم جهت تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب ثَمَرَاتٍ انواع میوه مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتیکه مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون
اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیئات آن است وَمِنَ الْجِبَالِ و از آنچه آفریدیم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف الالوان است و در تفسیر مقدسی آورده
که جدد خطوط ... بِیضٌ سفید ... وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ بعضی فروتر وَغَرَابِیبُ
سُودٌ و سیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان مُخْتَلِفٌ هست آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ رنگهای
او کَذَلِکَ مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و هر که بداند قدرت خدای را آفریدن اشیاء عالم بود و تحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدا تعالی نترسد إِنَّمَا یَخْشَى اللَّهَ
جز این نیست که میترسد از خدا تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش مخشی منه است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش
بیشتر ترس او زیاده تر و حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام از اینجا فرموده اند انا اعلمکم و اخشاکم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ بدرستی که خدا تعالی غالب است در انتقام کشیدن از کسیکه
نترسد از و غَفُورٌ آمرزنده است مر ترسکار را إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ بدرستی که آنانکه میخوانند بمتابعت میکنند کِتَابَ اللَّهِ کتاب خدا تعالی را که قرآن است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای داشتند نماز را با آداب و شرایط آن وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف آنکه ریا آمیخته نگردد وَعَلَانِیَةً
و آشکارا بجهت آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا مروی نشود ... و علانیه در فرض ... یَرْجُونَ آنگروه امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد
نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد برای این عملهایی که کرده اند لِیُوَفِّیَهُمْ تا تمام کرداند خدا تعالی یعنی تمامی بدیشان رساند
أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَیَزِیدَهُمْ و زیاده کند ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی بفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبت شفاعت دهد و در لباب
آورده که شفاعت ایشان را قبول کند در باره جمعیکه واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ إِنَّهُ بدرستی که خدا تعالی غَفُورٌ شَکُورٌ آمرزنده است مرگناه کاران را قبول کننده
سپاس داران را وَالَّذِی أَوْحَیْنَا و آنچه وحی کرده ایم ما إِلَیْکَ بسوی تو مِنَ الْکِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست است مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ
مر آنچه را که پیش از آن بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنها است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا تعالی بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِیرٌ آگاه و دانا است بضمایر
ایشان را بَصِیرٌ بینا است بظواهر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر او پوشیده نیست آنگه فرمود ثُمَّ أَوْرَثْنَا پس کتابهای متقدم
بر امم سابقه فرستاده بودیم پس میراث دادیم الْکِتَابَ قرآن را یعنی ما خبر کردیم آنرا با عطا و بسپردیم الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا آنها را که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی
امت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام عطا را میراث خوانده اند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست و جوی مؤمنان بمحض عنایت
ربانی بدیشان رسید یا همچنان که بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف
و ثلثان و کسی باشد که تمام برد از اینجاست بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود   مصرع
زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام : فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکارند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و بعضی از
ایشان میانه روانند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ پیشی گیرندگانند بنیکوئیهای که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن
بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدا تعالی و بتوفیق و فرمان او ذَلِکَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ او است بخشایش بزرگ حضرت عارف ... نقل میکند
که از آنحضرت علیه الصلوة و السلام شنوده ام درین آیت فرمود که سابق با رحمه پیشی گرفته است و مقتصد نجات یافته و ظالم آمرزیده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت
پیغمبر علیه الصلوة و السلام این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنهااند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنکه مدتی در موقف حساب
بمانند و حق سبحانه برحمت واسعه خود تلافی حال ایشان کند و الثوری رح فرموده که سابق اهل جهاد اند و مقتصد اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم
اهل بادیه اند که نه بجهاد روند و نه جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرموده که سابق آن است که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل از فتح مکه
گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه در دایره اسلام در آمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد در زبده
که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم و ختام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرموده که آنان جاهلند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و طالب عقبی و طالب مولی

مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و بری از جرم یا مصر و توب و تایب و عابد و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه
معاد او بر معاش می چربد یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده نزد یک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و اکل شبهه
و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی یا خائف و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشند و آنکه حسنات او
بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و یا آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند
و آنکه زیاده از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل سخاوه جود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات
و مناجات و در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود با آخرت و ناظر از حق بحق و صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت
و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد و در لطایف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگردد و سابق آنکه از منعم بمنعم نگردد و بعضی با مشاهده
منعم در سازند و از منعم بپردازند   فرد   نعیم هر دو جهان پیکند بر ما عرض : دل از میانه نماند در الا دوست : حق سبحانه هیچ امتی از امم سالفه این نواخت نکرده و این تشریف
ارزانی نداشته قوم اصطفا بر صفحه حال همه کشیده تا بنده ظالم گرد نا شرم زده نگردد و در رحمت بغایت امیدوار باشد   بیت   نیاید از من آلوده طاعتی خالص : ولی بحضرت فضلت
امیدواری هست : و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیرش از راه عدل حق سبحانه فضل را از عدل دوستتر دارد و تاخیر سابق جهت آنست که تا ثواب که دخول جنان است
قرب باشد یا محبت اگر اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت عجب نکند که عجب آتشی است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت را سوخته گرداند   نظم
ای پسر عجب آتشی عجب است : گرم ساز تنور بولهب است : هر کجا شعله از و افروخت : هر چه از علم و زهد بود بسوخت : جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یَدْخُلُونَهَا
در آیند این سه گروه در آن یُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِیهَا در آن بستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی در عین
المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِیهَا حَرِیرٌ در بهشت
دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رسته و بافته کس نبود وَقَالُوا و گویند این جمع چون از حفره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش و ثنا مر خدای تعالی راست
الَّذِی أَذْهَبَ آن خدای تعالی که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیا است چون هم موت
یا وسوسه ابلیس یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان یا غم غده که تا چه رسد و تا غم عاقبت إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که پروردگار ما لَغَفُورٌ شَکُورٌ الَّذِی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که جنت است و از و انتقال
بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لَا یَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِیهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود
وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا و نمیرسد ما را درین جا لُغُوبٌ ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول
او لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشان راست آتش دوزخ لَا یُقْضَى حکم کرده نشود عَلَیْهِمْ بر ایشان بمرگ و فنیکه در دوزخ باشد فَیَمُوتُوا پس بمیرند و از عذاب باز رهند
وَلَا یُخَفَّفُ و تخفیف کرده نمی شود عَنْهُمْ از ایشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرو نشیند زیاده کند احراق و التهاب او را کَذَلِکَ همچنین
این پاداش نَجْزِی جزا میدهیم کُلَّ کَفُورٍ هر ناسپاسی را در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد وَهُمْ و ایشان یعنی کافران یَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِیهَا
در دوزخ و میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده غَیْرَ الَّذِی جز آنکه کُنَّا نَعْمَلُ بودیم که میکردیم
چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرماید أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را مَا یَتَذَکَّرُ آنمقدار
که پند گیرد فِیهِ در آن عمر مَنْ تَذَکَّرَ هر که خواهد پند گیرد و مراد عمری است که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند آن مابین بیست و شصت است و در زاد المسیر آورده
که هفتاد است تا آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَاءَکُمُ النَّذِیرُ و آمد شما را بیم کننده
یعنی پیغمبری که شما را پند میداد و یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که کفی بالموت واعظا و اکثر علما بر آنند که مراد از نذیر شیب است که زمان شیب
فرو نشانده شعله حبات است و موسم پیری زنگ زداینده آینه ذات   مثنوی   نوبت پیری چه زند کوس ورود : دل شود از خویش ولی عیش فرود : در تن
اندام چه آید شکست : لرزه کند پای زرستی چو دست : موی سفید از اجل آرد پیام : پشت خم از مرگ رساند سلام : دولت اگر
دولت جمشیدی است : موی سفید آیت نومیدی است :   در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند

و گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر
کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند

حق سبحانه فرماید که ندادم زندگانی و ادم شما را گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدا تعالی فرماید فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را فَمَا لِلظَّالِمِینَ پس نیست ستمکاران را

يعني منكرانرا مِنْ نَصِيرٍ هيچ ياوري كه عذاب از ايشان بردارد إِنَّ اللّٰهَ بدرستي كه خداي تعالى عَالِمُ غَيْبِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ داننده پوشيده است كه در آسمان و زمين باشد پس احوال كفار بر وي مخفي نخواهد بود إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستي كه او دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سينها است هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ او است آنكسي كه گردانيد شما را خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ خليفها در زمين يعني شما را بجاي پيشينيان متمكن ساخت و ... تصرف در زمين ... شما را ... است فَمَنْ كَفَرَ پس هر كه ناسپاسي كند مر اين نعمت را ... فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ... وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ ... كُفْرُهُمْ ... عِنْدَ رَبِّهِمْ ... إِلَّا مَقْتًا ... وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ... قُلْ ... أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ ... أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ ... أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ ... بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ... إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ ...

[illegible]

كَانَ بِعِبَادِهِ ... بندگان خود بَصِيرًا بينا ... [illegible]

سُورَةُ يٰسٓ ثلث وثمانون آية مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يٰسٓ در ينابيع آورده كه هر حرفي از حروف مقطعه رمزي است از اسرار خزانه غيب كه حضرت عزت حبيب خود را عليه الصلوة والسلام بران اطلاع داده ... عليه السلام بران نازل شده ... و در حقايق سلمي آورده كه نامي است از نامهاي حق ... پيغمبر عليه الصلوة والسلام در قرآن مذكور شده ...

[illegible]

تقدیر ازلی حکم بقتل و موت ایشان حکم کرده ایم إِنَّمَا تُنذِرُ جز این نیست که بیم کنی یعنی آنکه فایده بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ
او بسمع قبول بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای تعالی بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی پنهان از دو ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد از انچه غائب است از وی یعنی
امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه
گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگان را ببعث
یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و مینویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه وَآثَارَهُمْ و مینویسیم پایها یعنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجد می
مراد آنست که خطوات ایشان بکثرت خطوات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از حسنات بر صفحه اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیز را أَحْصَيْنَاهُ
نگاه داشته و بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
فرمود که ای بنو سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ می نویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد اهل صلوة کسی است که دو
تر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بنا نهند یا خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط و مسجد یا سیئه
چون اساعت باطله و تأسیس ظلم حق سبحانه میفرماید که همه را می نویسیم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهیم داد نظم از مکافات عمل غافل مشو گندم از
گندم بروید جو ز جو ای چنین گفته است پیر معنوی کای برادر آنچه کاری بدروی وَاضْرِبْ لَهُم و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل و قصه
اهل انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع بآسمان با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد
رفع وی بود دو حواری را که یحیی و تومان گفتندی یا ماروس و تارس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای تعالی دعوت کنند ایشان بنزدیک
شهر رسیده پیری دیدند که گوسفند میچرانید برو سلام کردند پیر پرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی علیه السلام ایم خلق را از بادیه ضلالت بمنزل اهل
میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال خود باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا
از علاج او عاجز اند اگر شما در دوا او دوا کنید من بخدای تعالی شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند و او صحت کامل یافت بیت
قدم نهادی و بر سر و دیده و جا کردی ز یک نفس دل بیمار را دوا کردی ز پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که او را صاحب یس گویند و ششصد سال قبل از زمان
پیغمبر ما بود که یکی از سباق سلام است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در معالم التنزیل نام او انطیخس
رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از
پی ایشان درآمد و با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر داد إِذْ أَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم إِلَيْهِمُ
اثْنَيْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستاده بامر ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان کردند فَعَزَّزْنَا پس ما غالب کردیم
ایشان را و حصن شدند میخواندیعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فَقَالُوا پس گفتند آن رسولان
با اهل انطاکیه إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شده کانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفه وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا أَنتُمْ و نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ
مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشر پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ و نه فرستاده است خدای تعالی مِن شَيْءٍ از هیچ چیز از وحی
إِنْ أَنتُمْ نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ گوئید در دعوی رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که پروردگار ما يَعْلَمُ میداند إِنَّا بدرستی که ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی
شما البته فرستاده کانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبولی دعوت نکنید عذاب بشما و
قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نبارید و همه مزروعات ما خشک شده لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا اگر باز نایستید از دعوی خود
لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را بسنگ بکشیم وَلَيَمَسَّنَّكُم و هر آینه برسد شما را مِّنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک قَالُوا طَائِرُكُم گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَكُمْ با شما است
أَئِن ذُكِّرْتُم آیا پند داده می شوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بَلْ أَنتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ گروهی گزافکاران و از حد درگذشتگانید آورده اند که شمعون
با ملک بتخانه درآمدی و خدای تعالی را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او بت پرستش میکند ملک در وی اعتماد تمام کردی بی مشاورت وی هیچ مهم اقدام ننمودی
شمعون پرسید که ای ملک شنیده ام که دو کس غریب را بزندان کرده بسبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر بتان شما خدای تعالی دیگر هست شمعون
از روی تعجب پرسید که ای ملک بگو که ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجب است ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند و شمعون پرسید
که شما کرامی پرستید گفتند آنرا که آفرید کار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای تعالی شما چه میسازد گفتند ما بیمار را شفا میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی چند حاضر کردند

که خدای شما خود را بگوید تا این نابینایان دیده ور شوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون
تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر بار گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکرداند شمعون گفت اگر خدای تعالی
شما این کار بکند ما همه ایمان بیاوریم پس دختر ملک را که در آن روزها وفات کرده بود و بعد از هفت روز دعا کردند و زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آوردند و برخی دیگر قصه مومنان
کردند و حبیب نجار را خبر شد که او در غار پرستش خدای تعالی میکرد از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرموده که وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ و آمد از پایان مدینه
و دورترین جائی از آن شهر رَجُلٌ مردی يَسْعَىٰ که میشتافت جهت اعلام رسل قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَن لَّا
يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُم مُّهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بخیر دنیا و سرای

عقبی مرا که ایمان و صدق لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي عبادت نکنم کسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد روز قیامت
اضافت فطرت بخود و اظهار شکر است و اضافت بعث با کافران مبالغه در تهدید روز جزا أَأَتَّخِذُ آیا فرا گیرم مِن دُونِهِ بجز خدای تعالی آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان را إِن
يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ و اگر خواهد خدای تعالی مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَّا تُغْنِ عَنِّي کفایت نکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا هیچ شفاعت ایشان چیزی از دفع
یعنی ایشان بلا از من دفع نمیکنند وَلَا يُنقِذُونِ و نه باشند مرا خلاص کنند پس اگر من او را که توانائی ندارد در نفع و ضرر پرستش و عبادت کنیم آنکه قادر است بر ساندن
ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنهنگام باشم لَّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی آشکارا هویدا چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند او روی بر پیغمبران
کرد إِنِّي آمَنتُ بدرستی که من گرویدم بِرَبِّكُمْ به پروردگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان
او را سنگ می زدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قول آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری برین رفته است که چون
قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد و از وی کرامت قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند که در آی در بهشت چون در بهشت در آمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ گفت کاشکی
قوم من دانا شدندی بِمَا غَفَرَ لِي بانکه بیامرزید مرا رَبِّي پروردگار من وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و گردانید مرا از نواختگان باکرام قول آنست که پیغمبران و ملک
و مومنان کشته شدند و قول آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا بآسمان رفت وَمَا أَنزَلْنَا و فرستادیم عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِن بَعْدِهِ از
پس قتل یا رفع او مِن جُندٍ هیچ لشکری مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان وَمَا كُنَّا و نبودیم ما مُنزِلِينَ فرو فرستنده لشکر برای هلاک قومی یعنی کفار آن زمان خوار تر و بیمقدار تر از آنکه هلاک ایشان را
لشکری باید و انزال لشکر ملائکه بروز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود علیه الصلوة والسلام نه آنکه لشکر کفار در حسابی بود و اندازه إِن كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
مگر یک فریادی که جبرئیل علیه السلام بر در وباز و در شهر ایشان بر گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل همه فرو مردند
چون آتش بیکبار منطفی شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان کافر مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که باو يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل قرن کارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ مشاهده نکردند که هلاک شدگان بسوی ایشان
لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وَإِن كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَّمَّا جَمِيعٌ آن هنگام که بهم جمع شوند لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای
پاداش یعنی آنانکه هلاک کردیم پیشینیان یا این مخالفان و اینها همه بموقف حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم
و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند و مهجور و سر مدخوار شوند بیت و از نعمت جنان همه محروم جاودان محزون و مستمند همه و محبوس و مبتلا وَآيَةٌ و
نشانه از نشانهای قدرت لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردانیم آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم
از و حَبًّا دانه و روی مراد حبوب غذائیه است فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ پس از آن دانه میخورند وَجَعَلْنَا فِيهَا و آفریدیم در زمین جَنَّاتٍ بوستانها مِّن نَّخِيلٍ از انواع
نخلستان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاکستان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِن ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ
أَيْدِيهِمْ و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و حفظ عمله میخوانند و ما را آنکه مبدا اند یعنی میخورند از میوه هائی که دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه محض
قدرت آفریده ما است أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست
که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعات ارواح از آن غذائی یابند و ساختیم بوستانها از نخیل ذکر و اعناب اشواق و عیون حکمت

از روی وجدان کردیم ما از انار و کمالات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور گردند آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس ما بگزارند برین نعمت
ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم نظم گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ٭ ور دل ببری ز دست خود منت ٭ بس رو رو بسر منزل مقصود رسی ٭ از منهج
شکر بلغزد و قدمت ٭ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا پاک است آن کسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها را مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین
چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای بنی آدم چون ذکور و اناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند خلق از اقسام خلایق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتی دیگر
ایشان را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ در میکشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از آن روشنایی روز را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ در آیندگان
بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي و آیتی دیگر آفتاب است که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او راست در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر
حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذَلِكَ آن رفتن و مستقر تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ تقدیر خداوندی است غالب بقدرت خود بر هر مقداری و دانا بر معلومی وَالْقَمَرَ
قَدَّرْنَاهُ و ماه را مقدر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند
و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل بالمحاق و نقوص میکند حَتَّى عَادَ تا آنگه بازگردد در آخر منازل از باریکی و زردی و کجی كَالْعُرْجُونِ
الْقَدِيمِ مانند چون شاخ یکساله که از خرما بنان خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلال لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزاوار است او را أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را
در مکان او چه یکی بر فلک اول است و یکی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در یک ماه قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر
آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول اربع سنه از وضع خود بیفتد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و نه شب پیشی گیرنده است بر روز
یعنی که غلبه کند روشنی او را و بجمیع اوقات شب گذارد بلکه متعاقب اند و گفته اند مراد از شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آن است که چون شمس از روی عصر
قمر او نبی باشد و قمر نیز از جهت ضیا از آفتاب سبقت نمی گیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از پرین و جز آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلکی گشاده میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ
لَهُمْ و نشانه دیگر مر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا آنکه برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشان را یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح
علیه السلام و گفته اند مراد از ذریت اولاد اند که در اصلاب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریت اولاد است که بتجارت سفر کنند با کودکان و زنان که چون
بسفری روند یعنی چون فرزندان خود و ایشان را قوت بر سفر نیست بر خشکی و من برای آنها کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ از مانند کشتی
مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری بکنند بر آن چون زورق و امثال آن و گفته اند مراد شتر اند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم نُغْرِقْهُمْ غرق سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ
لَهُمْ پس نیست فریادرسی مر ایشان را که از غرق شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ و نه ایشان رهانیده شوند از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مگر آنکه رحمت کنیم مِنَّا از نزد ما
وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشان را برخورداری إِلَى حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ
أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش شما است که بمرگ رسید وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شما است یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض
نموده مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت
إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر ایشان را که درویشان و محتاجان أَنْفِقُوا انفاق کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
از آنچه روزی داده است خدای تعالی شما را قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده اند بصانع یعنی معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران
از روی تحکم با مؤمنان گویند آیا طعام دهیم یعنی ندهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی خدای تعالی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است بر اطعام
خلق بایستی که ایشان را اطعام دادی چون او طعام نداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مؤمنان را إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ نیستید مگر در گمراهی هویدا که با مخالفت مشیت او سعی
و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بحسب ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجان را بدهند و گردان
پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و عین جهالت بیت درویش را خدا بتوانگر حواله کرد ٭ تا کار او بسازد و فارغ کند دلش
از روی بخل گر نشود لعنت بدو ٭ فردا بود ز امتناع اندوه حاصلش ٭ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَى کی است هَذَا الْوَعْدُ آن موعود شما یعنی قیام قیامت
سخن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمی برند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مگر یک نعره را که بگیرد ایشان را یعنی نفخه
صاعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشان را وَهُمْ يَخِصِّمُونَ و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدال و خصومت مشغول باشند و هیچ وثیقی نسازند که یکبار
اسرافیل در صور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران خود وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل
ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی مجال آن ندارند که از بازار بخانه رفتن توانند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان

مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خویش يَنْسِلُونَ می شتابند و در بین چهل سال کفار در عذاب نباشند چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند
ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از گورهای ما ملائکه جواب دهند هَذَا این است مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ آنچه وعده داده بود خدای تعالی از بعث و نشور و شما
تکذیب میکردید آن وعده را وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و درست گفتند پیغمبران در باب بعث و نشور آنچه گفتند و شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
مگر یک نعره و آن نفخه اخیره است یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ همه ایشان نزدیک ما حاضر شدگانند فَالْيَوْمَ پس امروز که روز
جزا است لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت از آنچه مستحق آن باشند وَلَا تُجْزَوْنَ و جزا
داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه بوده اید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ امروز فِي شُغُلٍ در کار بسیار
فَاكِهُونَ شادان و نازان و میوه خوران و لذت گیرندگان و آن کار افتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا ضیافت خدای تعالی بودن یا مشغول باشند ایشان به نعیم
و فارغ باشند از تامل در هم و دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان را بچیزی که فراموش کنند آن کسانیکه ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن
ایشان موجب تنغص عیش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشان را بتنعم مشغول گرداند و این حال
بنسبت با دوزخیان از جلایل نعم است اما نسبت با طالبان حق بغایت فرو میماند و از اینجا است اکثر اهل الجنة البله چون این آیت شبلی قدس سره خواند
شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانستندی که از که مشغول مانده اند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری رح
نقل میکند که مشغول نعمت بهشت از آن عامه مؤمنان است اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه به نعیم بهشت نه پردازند نظم
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید ٭ از حال بهشتیان مرا ننگ آید ٭ ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند ٭ صحرای بهشت بر دلم تنگ آید ٭ هُمْ ایشان
یعنی اصحاب جنت وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حوران فِي ظِلَالٍ در سایه های قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای
آراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زدگان باشند و ارائک بر تخت و حجله نیز گفته است لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ یعنی میوه ها از انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشان راست
مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو برند و در [illegible] از ابن عباس رض نقل میکند که هر چه بهشتی اندیشد از طعام و شراب اگر بزبان آرد در پیش او حاضر میشود مر ایشان را باشد
سَلَامٌ یعنی تحیت قَوْلًا گفتنی خطابی بی واسطه مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبدالله رض نقل میکند که پیغمبر ع فرموده که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق
باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنة بیت
سلام دوست شنیدن سعادت است و سلامت ٭ بوصل یار رسیدن فضیلت است و کرامت ٭ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان ای
منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میبرند و ایشان را دوستان به بوستان میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ آیا عهد نکردم إِلَيْكُمْ با شما و نفرمودم شما را يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان
آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه نپرستید شیطان را یعنی [illegible] شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است آشکارا و عداوت او باید شما را
بر کس ظاهر است وَأَنِ اعْبُدُونِي و نه عهد کردم که مرا پرستید که دوست نیکخواه شما ام هَذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست است به بهشت وَلَقَدْ
و هر آینه بدرستی که أَضَلَّ گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را مثل شما أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نمی بودید شما که تعقل کنید و خود را از دم
و دام او باز دارید و در فریب و مکر او نیفتید هَذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخ است الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ آن دوزخی که در دنیا بوده اید که وعده کرده می شدید بدان اصْلَوْهَا
الْيَوْمَ در آئید بدو امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بوده اید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا منکر شدید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر می نهیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان
چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را پرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ و سخن گویند با ما دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی
دهند پاهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بوده اند که در دنیا يَكْسِبُونَ کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی دهند همچنان
اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار وارد است که حق سبحانه بنده مؤمن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود بر شمارد
حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد و هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات که او در دنیا بر ما مستوفات مستغفرات وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا
هر آینه نابینا کنیم یعنی محو کنیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بودند فَأَنَّى يُبْصِرُونَ پس چگونه
ببینند آن را وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم ایشان را صورتهای ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر جایهای ایشان تا بهم
[illegible] شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا رفتن پیش وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب تا بصورت اول باز روند
وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا زندگانی دراز دهیم او را نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ بر گردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف وارد یا دهیم نقصان و دانائی بنادانی أَفَلَا يَعْقِلُونَ

اما آیس را چی باید که هر گز بر تغییر و تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود بیت نزد قدرت کارها دشوار نیست ، کارها در احاطه
سرکار نیست ، آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر
وَمَا يَنبَغِي لَهُ و نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت او در نظم قرآن و افصاح آن از وفور فطانت است که در
شاعری دارد و پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آن حضرت مصرعی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان
مبارک او بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا
ابو بکر صدیق رض گفت یا رسول الله قائل گفته است که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود
در ثانی تکرار فرمود ابو بکر رض فرمود که اشهد انک لرسول الله وما علمک الشعر وما ینبغی لک و اگر از کلمات حضرت آنچه
موزون وارد شده مانند ان النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بود وَإِنْ هُوَ نیست آنچه ما او را آموختیم
إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ و کتابی روشن در معانی و حقائق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لِّيُنذِرَ
مَن كَانَ حَيًّا تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد هر کرا باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم چه غافل جاهل بمثابه مرده است یا از که
است فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی با ایمان است و تخصیص انذار بوی بجهت انتفاع او است بآن وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب شود کلمه
عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ و بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان که أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم بدرستی
آفریدیم ما برای ایشان مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی منفرد بودیم بآفرینش آن و این بیان
مردمان مثلی است که هر که کاری تنها کند گوید که من آن هم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداد و این جا ...
که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری أَنْعَامًا چهار پایان چون شتر و گاو و گوسپند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنرا مَالِكُونَ
ضبط کنندگانند و بتصرف در آرندگان وَذَلَّلْنَاهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی
از آن مرکوب ایشان است که بران سواری میکنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و از آنها بعضی آنست که میخورند چو گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا
و مر ایشان راست در آن چهار پایان مَنَافِعُ سودها از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر و ... سودها أَفَلَا
يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیگویند نعمت خدا را که انعام آفرید و رام گردانید منافع بزرگ از هر ایشان به ایشان رسانید وَاتَّخَذُوا و فرا
گرفتند مشرکان مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدا تعالی برای پرستش آلِهَةً خدایان لَّعَلَّهُمْ تا شاید که ایشان يُنصَرُونَ یاری کرده شوند
بدو ایشان و حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان را زیرا که جماداند و ایشان را شعور و قدرت
نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ برای بتان جُندٌ مُّحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشان اند یا فردا که
ایشان اند با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنكَ پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میکنند
از اتخاذ اولاد و شرکاء یا طعن در باره رسالت تو میکنند و نسبت شعر و سحر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از حقد
و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکار میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بدان
بیت
با شکار و نهان و هرچه کردی و گفتی ، جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان ، آورده اند که عاص بن وائل یا ابوجهل و اشهر آن است که ابی بن
خلف قدری استخوان کهنه سائیده و در دست مالیده و مجلس حضرت پیغمبر در آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت که ... میگمان
اجزاء متفرق یا اعضای متفرق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه فرمود که آفریدگار این را بقیامت بر ...
و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیت نازل شد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ آیا ندید و ندانست انسان مراد ابی بن خلف أَنَّا خَلَقْنَاهُ

جنسی که آفریدیم ما او را مِن نُّطْفَةٍ از آب منی و آنرا علقه ساخته مرتبه بمرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت به بزرگی
رسیده و سخن گوی و اندیشه ور گشته فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُّبِينٌ جدال کننده است هویدا و بمقام جدال آمده وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا
و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورده استخوان ساییده و در دست مالیده و خاک ساخته بر باد داده وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرده آفرینش
ما مر او را قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه او پوسیده و ریزیده گشته بی گوشت
و پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگوی ای محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده گرداند آن را کسی که بقدرت کامله أَنشَأَهَا بیافرید او را أَوَّلَ مَرَّةٍ
نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریده ها عَلِيمٌ دانا است تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال ...
و تبدد می شناسد و در جمع و انضمام آن قادر است الَّذِي جَعَلَ آن خدایی که آفرید و پدید آورد لَكُم برای شما مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت
سبز نَارًا آتش فَإِذَا أَنتُم پس آنگاه شما مِّنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ می افروزید و آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو
درخت است مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت
سبز که در وی مائیت متضاد با جوهر نار است هر آینه قادر است بر اعاده طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده أَوَلَيْسَ آیا هست
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ بر آنکه
بیافریند مِثْلَهُم مانند ایشان را با اجسام صغیره و اجرام حقیره بَلَىٰ آری هست قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ و او آفریننده بسیار خلق
است و دانا بجمیع احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او إِذَا أَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی را أَن يَقُولَ لَهُ آنکه
گوید مر او را الحکم من كُن بباش فَيَكُونُ پس باشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را و مراد قدرت امر الله و بعضی گویند تا ...
الله یا مطاع بر مطیعی را در حصول مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد از این سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین اشیا ...
... که ممکن باشد و تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود
بیت
... کاف و نون ز تو امر صنع او ، از قاف تا بقاف در ین حرف گشته دال فَسُبْحَانَ الَّذِي پس پاکی و بی عیبی آن کسی را است که
بِيَدِهِ بدست اقتدار او است مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد برای
اعمال وعده دوستان است و وعید دشمنان که ایشان را شدید العقاب است و آثار طوبی لهم و حسن مآب

سورة الصافات مائة و ثمان و ثمانون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالصَّافَّاتِ و بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف کشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس راننده کان یعنی شیاطین را از استراق
سمع زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس خواننده کان ذِكْرًا وحی خدا تعالی را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده
... هر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد بر کشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بالعلماء که در
افاده بصفت افاضه قایم و مستقر باشند یا بمرغانی که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را
میرانند و تالیات اند که پیوسته بتسبیح و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزا اند زجر ایشان را ... باشد با طرد دشمنان
و تالیات ایشان اوازی تکبیر و تهلیل و اگر مومنان اند با نوار خدمت زاجر اند یا زاجر انند نفس خود را از معاصی و در تشابی نماز تالی قرآن اند
و اگر اهل علم اند زجری میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و تالیا انند که بر خلق می خوانند احکام شریعت و اگر مرغان اند بگفتن ذکر خدا و انواع
آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر موافقت مشاهده صف بر کشیده و دواعی

شیطانی ولوازع شهوات نفسانی را زجر می نمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات
الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را از رؤیت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره یاد حق
سبحانه کرده اند   رباعی   ای یاد تو هم مونس جان در همه حال : بی ذکر تو آرام دلم هست محال : جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز : جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال
آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را یک خدا گردانید و آورده است چون چنین تواند بود که با این خدایان که ما داریم کار ما راست می آید بیک خدای
چون میسر شود الله تعالی درین آیت قسم یاد کرده که ان الهکم بدرستی که خدای تعالی شما در ذات و صفات خود لواحد هر آینه یکی است و یگانه و یکتا رب السموات
والارض آفریدگار آسمانها است و زمین ها وما بینهما و پروردگار آنچه میان ایشان است از همه اشیا ورب المشارق و آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را
مشرقیست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور می نماید و مغارب او نیز مختلف است که هر روز بمغربی دیگر مختص شود
و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین کسرابیل تقیکم الحر مراد حر و برد است انا زینا السماء الدنیا بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر یعنی
آنچه بکره زمین اقرب است بزینة الکواکب بآرایش ستارگان را خفض باضافت خوانند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال
مختلفه ایشانست چون شکل جوزا و بنات نعش و غیر آن از اشکال چهل و هشتگانه و منازل بیست و هشتگانه که بر عرض منطقه و شمال و جنوب است وحفظا نگاه داشتیم
نگاهداشتنی من کل شیطان از آمدن هر دیوی مارد سرکشی و فرمانی لا یسمعون نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند الی الملأ الاعلی بسوی جماعت
یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند و یقذفون و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افکنند شهب را و رانده می شوند من کل
جانب از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دحورا راندنی بخواری ولهم مر دیوان را است عذاب واصب عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت
استماع کلام ملائکه نیست الا من خطف الخطفة مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب کوکبی روشن یا
آتشی سوزنده و مرجوم را منادی میسازد یا بسوزد و دیوان بهمه منزجر شده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشدین که منکران بعث
بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلف و تصلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که فاستفتهم
پس بپرس این مشرکان که از آفریدگان ام اشد آیا ایشان سخت تر هستند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا آیا آنکه آفریده ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و مشارق
و شهب انا خلقناهم بدرستیکه ما آفریده ایم پدران ایشان را من طین لازب از گل چسبنده پس ماده اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با اجزای
ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحاله ایشان مر آن را چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده هست ماده باقی است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت
فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات در آن قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت با همه
مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند   مصرع
کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم ❊ در معالم آورده که کان پیغمبر علیه الصلوة و السلام چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان که شنیدند و نگرویدند
و بدان استهزا کردند و پیغمبر علیه الصلوة و السلام از آن حال متعجب شد آیت آمد که بل برای قطع کلام اول است و در زاد المسیر معنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را
و دست از آن بدار عجبت شگفت داشتی تو بر ناگرویدن ایشان بقرآن ویسخرون و ایشان تسخر میکنند با آن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث
میکنند ایشان افسوس میدارند از تعجب تو واذا ذکروا و اب ایشان آنست که چون پند داده شوند بچیزی لا یذکرون پند نگیرند آنرا و بدان پند پذیر نشوند واذا رأوا و چون
ببینند آیة معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر یستسخرون یکدیگر را بسخریه میخوانند وقالوا و گویند ان هذا نیست این که ما دیده ایم الا سحر
مبین مگر جادوئی روشن و هویدا ءاذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا و باشیم ما خاک وعظاما و استخوان بی گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان
باشیم اوآباؤنا الاولون و پدران پیشین ما قل بگوی ای محمد علیه الصلوة و السلام نعم آری بر انگیخته شوید با پدران وانتم داخرون و حال آنکه شما خوار و ضعیف
باشید هرگاه که قیامت در آید فانما هی زجرة واحدة پس جز این نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که در دمند فاذا هم ینظرون پس آنگاه ایشان
زنده شده و از قبر بیرون آمده می نگرند وقالوا و گویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز پاداش ما که وعده میدادند گویند ملائکه آری هذا یوم
الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الذی کنتم به آن روز که بودید شما آنرا تکذبون تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان
در رسد ملائکه را که احشروا الذین جمع کنید و بهم در آرید آنان را که ظلموا ستم کردند بر خود بشرک وازواجهم و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست
با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشان را محشور دارند با امثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ظلمه زمان و مددکاران ایشان بظلم در وقت القلوب

آورده

آورده اند که یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من خیاط ظلمه ام و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم آنگاه از آن اعوان ایشان نباشم عبد الله بن مبارک فرمود که نی تو از اعوان
نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو میفروشند   نظم   یا ظالم مباش یا نشوی : روز حشر از شماره ایشان : گر ظلم بسته سید رازی
باشی از جمله یکی ایشان : واصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنید ایشان را وما کانوا یعبدون و آنچه بوده اند که پرستش می کردند
من دون الله بجز خدای تعالی از اصنام و غیره یا ابلیس و لشکر او و این آیت عام است که اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت الخ فاهدوهم
پس بنمائید طریق را و معبودان ایشان را یا دلالت کنید ایشان را الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم و چون روی ایشان بدوزخ آرند گفته شود باز دارید ایشان را
بر موقف یا بر پل صراط انهم مسئولون بدرستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ
و تقریع و دیگر ایشان را گویند ما لکم لا تناصرون و چیست مر شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب نشنیدند حق سبحانه با ملائکه
گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شدگان اند واقبل بعضهم و در آید
روی آرد بعضی از ایشان علی بعض بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفه ایشان یتساءلون از یکدیگر میپرسند که این چه حالست که ما را پیش آمده یا سرزنش
میکنند با یکدیگر را قالوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که انکم بدرستیکه شما کنتم تاتوننا بودید که در می آمدید با عن الیمین از روی نصیحت و نیکخواهی
و یمین بزعم شما یا از روی قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق است که ما شما را بدان میخوانیم قالوا گویند رؤسای در جواب ایشان که چنین است
بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گرویدگان یعنی شما را باور است نبود که ما شما را اکراه کرده باشیم وما کان و نبود لنا ما را علیکم بر شما من سلطان
هیچ حجتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود قوما طاغین گروهی از اندازه گذشتگان فحق علینا
پس واجب شد بر ما همه قول ربنا سخن پروردگار ما که لاملأن جهنم انا لذائقون بدرستیکه ما چشندگانیم عذاب را درین روز فاغویناکم پس ما شما را گمراه
کردیم بگمراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین بدرستیکه ما گمراهان بودیم خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته میخواهد که خرمن سوخته بیند   بیت
من سوختم و خواهم که تو هم سوخته شوی : تا همچو من سوخته از دست شوی : حق سبحانه فرمود که فانهم پس بتحقیق که اتباع و متبوعان یومئذ آنروز فی العذاب
مشترکون در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند انا کذلک بدرستیکه ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم کانوا
بدرستیکه ایشان بودند اذا قیل لهم زمانیکه چون گفته می شد گویند مر ایشان را که بگوئید لا اله الا الله یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یستکبرون سرکشی میکردند
از گفتار آن یا تکبر می ورزیدند بر داعی خود ویقولون و میگویند ایشان ائنا لتارکوا آلهتنا آیا ما هر آینه ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لشاعر
مجنون برای شاعری دیوانه و خلل عقل یعنی سخن او و ترک عبادت اصنام نکنیم کفار مکه حضرت رسالت پناه را علیه السلام بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه سخن
او را رد کرده گفت بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد علیه الصلوة و السلام بدیشان بالحق براستی و درستی وصدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از او بوده
انکم بدرستیکه شما کافران لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشندگانید عذاب دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وما تجزون و پاداش داده
نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل میکنید الا عباد الله لیکن بندگان خدای تعالی المخلصین که پاک شدگان از آلودگی
شرک اند بچیزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت اولئک آن گروه یعنی بندگان مخلص لهم مر ایشان راست رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی
ظاهر شده و یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا و لذت محض فواکه آن رزق میوه هاییست از هر گونه تر و خشک وهم مکرمون و ایشان نواخته شدگان
فی جنات النعیم در بهشتهای با نعمت و ناز علی سرر بر تختهای آراسته متقابلین روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند یطاف گردانیده
شود علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بکاس بجامی پر من معین از خمر ظاهر شده و بر چشمها یا جاری از چشمها بیضاء و خمری سفید
که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة بالذت و خوش گوار للشاربین مر آشامندگان را لا فیها غول نیست در آن شراب غول آفتی و علتی که در خمر دنیا مشروبست چون فساد
و ذهاب عقل و صداع و غیر آن ولا هم عنها ینزفون و نه از بهشتیان که از آن شراب مست شوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود وعندهم و نزدیک ایشان
یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عین فراخ چشمان کانهن گوئیا ایشان بیض مکنون بیضه
پوشیده اند تشبیه میکند حوران از در ملاحت و پاکی و خوش رنگی به بیضه شترمرغ که شترمرغ بیضه خود را بپر خویش بپوشد تا غبار بدان نرسد و بیضه ایشان سفید
باشد مخلوط با اندک اصفری و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فاقبل بعضهم پس روی آورند برخی بهشتیان علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون
می پرسند از احوال دنیا و ما جرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل گوید گوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را که انی بدرستیکه من وقتی که در دنیا بودم

كان لي بود مرا قرين يار همنشين كه منكر بعث بود مفارق گويد كه ايشان دو برادر بودند در سورة الكهف ذكر ايشان هست يهودا مؤمن است واو گويد با بهشتيان كه مرا يار
بود فطروس نام كه در دنيا سرزنش كنان يقول مى گفت أإنك آيا تو لمن المصدقين از باور دارندگانى بعث أإذا متنا آيا چون بميريم وكنا ترابا وگرديم خاك وعظاما
واستخوانهاى كهنه أإنا لمدينون آيا ما پاداش داده گان باشيم يعنى ما را زنده كنند وپاداش دهند قال گويد يهودا مر اهل بهشت را كه هل أنتم مطلعون آيا شما بدو نگر
نى مى بينيد اهل دوزخ را مراد آن است كه بيائيد تا ما بنگريم برادر مرا معلوم كنيد كه در كدام درك است وبچه نوع عذابى مبتلا شده وبهشتيان گويند تو داناترى بنگر
تو فرو نگريد دوزخ فاطلع پس فرو نگرد يهودا فرآه پس ببيند فطروس را في سواء الجحيم در ميان دوزخ قال تالله إن كدت گويد يهودا با او كه بخداى كه بتحقيق نزديك بودى تو كه از راه ضلال لتردين برآينه هلاك كردانى مرا بوسوسه وازراه ببري ولولا نعمة ربي واگر نه بخشش پروردگار من بودى كه مرا
راه نمود وازفتنه تو نگاه داشت لكنت هرآينه بودمى من المحضرين از حاضر كرده شدگان با تو در دوزخ پس يهودا با فرشتگان گويد چنانچه برادرش بشنود أفما نحن بميتين
آيا ما نيستيم مردگان در بهشت يعنى كه ما جاويد خواهيم بود ونخواهيم مرد إلا موتتنا الأولى مگر مردن نخستين در دنيا وما نحن بمعذبين ونيستيم ما عذاب كرده
شدگان فرشتگان گويند بلى هرگز نميريد ومعذب نخواهيد شد گويد يهودا إن هذا بدرستى كه اين نعمت خلود وايمنى از عذاب لهو الفوز العظيم هر آينه او رستگارى
بزرگ است لمثل هذا از براى مثل اين نعمتها فليعمل العاملون پس بايد كه عمل كنند كنندگان نه براى مال وجاه دنيا كه بر شرف زوال است ودر معنى اين قال نظم
گر بار كشى بار نگارى بارى ، ور كار كنى براى يارى بارى ، ور روى بخاك راه خواهى ماليد ، بر خاك ره طرفه سوارى بارى ، آنگه حق سبحانه وتعالى ميگويد أذلك
آيا آنچه مذكور شد از نعم بهشتيان خير نزلا بهتر است از روى نزول وپيش كش ماحضر ام شجرة الزقوم يا درخت زقوم وآن درختى است در ولايت تهامه كه برگهاى
خورد دارد وميوه او بغايت متين وتلخ بود وحق سبحانه وتعالى درختى را كه ميوه آن نزل دوزخيان باشد باكراه بديشان خورانند بدين اسم مسمى كرد وفرمود كه إنا
جعلناها بدرستى كه ما گردانيده ايم درخت زقوم را فتنة محنت وعذاب للظالمين مر ستمكاران را ودر آخرت يا ابتلا وامتحان مر ايشان را در دنيا چه ايشان بعد از آنكه
شنودند كه زقوم درختى است در دوزخ گفتند اين چگونه تواند بود در حال آنكه آتش اين را مى گدازد ونرم ميسازد ونمى دانستند كه آنكه قادر است بر خلق حيوانات آتشى چون
سمندر تواناست بر آفريدن شجر در آتش وحفظ آن از احراق ودر معالم آورده كه ابن الزبعرى صناديد قريش را گفت محمد عليه الصلوة والسلام ميترساند ما را بزقوم وآن لغت
بربر وافريقيه مسكه وخرما را گويند ابو جهل برخاست واكابر عرب را بخانه برد وكنيزك خود را گفت زقمينا يعنى زقوم بيار كنيزك زبده وخرما آورد ابو جهل گفت بخوريد كه اين زقومى است
كه محمد عليه الصلوة والسلام ما را بدان وعيد ميكند حق سبحانه آيت فرستاد وگفت زقوم آن نيست كه ايشان گمان ميبرند إنها شجرة تخرج في أصل الجحيم بدرستى كه آن درختى است
كه بيرون مى آيد در قعر دوزخ وشاخهاى آن بلند شده وبسيار دركات رسيده طلعها خوشه آن درخت كأنه گويا كه او رؤوس الشياطين سرهاى ديوان است
يعنى در زشتى وهولناكى وگويند شياطين مارهاى قبيح وبر هول است وگويند سنگهاى سياه بود در حوالى مكه كه آنرا رؤوس الشياطين ميگفتند فإنهم پس بتحقيق كه دوزخيان
لآكلون منها هر آينه خورندگانند از آن درخت زقوم فمالئون منها البطون پس پر كنند ازان شكمها از غايت جوع يا بجور دهند ايشان را باكراه ثم إن لهم پس
بدرستى كه مر دوزخيان را عليها بر خوردن آن لشوبا من حميم آميختنى است از آب گرم چنان آبى كه امعا را پاره پاره كند يعنى چون زقوم را بخورند آب گرم بالاى آن
بديشان دهند تا زقوم آميخته گردد ثم إن مرجعهم لإلى الجحيم پس بدرستى كه بازگشت ايشان بعد از اكل زقوم وشرب حميم هر آينه بسوى دوزخ است وآنها مثل
نزل وماحضر بود إنهم بدرستى كه ايشان ألفوا آباءهم يافتند پدران خود را ضالين گمراهان فهم على آثارهم پس ايشان بر پيهاى ايشان
يهرعون مى شتابند يعنى تقليد ايشان ميكنند ولقد ضل وبدرستى كه گمراه شدند قبلهم پيش از قوم تو أكثر الأولين بيشتر پيشينيان چون قوم نوح وعاد وثمود
ولقد أرسلنا وبتحقيق فرستاديم فيهم در ميان ايشان منذرين بيم كنندگان يعنى پيغمبران كه ايشان را از عذاب ما ترسانيدند وايشان قبول نكردند فانظر كيف
كان پس بنگر كه چگونه بود عاقبة المنذرين عاقبت كار بيم كرده شدگان يعنى عذاب وعقوبت بديشان فرود آمد إلا عباد الله المخلصين مگر بندگان خداى
پاك كرده شدگان كه با عذاب مستأصل گشتند از غرق ولقد نادانا نوح وبتحقيق كه بخواند ما را نوح وهلاك قوم درخواست وما اجابت كرديم فلنعم المجيبون پس نيك اجابت
كنندگانيم ماكه غرق كرديم كفار قوم او را بطوفان ونجيناه وأهله ونجات داديم او را وكسان او را من الكرب العظيم واز اندوه بزرگ كه غرق است يا از آزار قوم و
جعلنا ذريته وساختيم فرزندان شما كه او را هم الباقين ايشان را باقيان از جهت نسل تا قيامت چه در خبر است كه از اهل كشتى غير سام وحام ويافث وزنان ايشان
كس ديگر نماند وتمام انام از نسل ايشانند سام پدر عرب وفارس وروم است ويافث پدر ترك وخزر وصقلاب وحام پدر هند وحبش وزنگ وبربر وتركنا وباقى گذاشتيم
عليه بر نوح ثناى نيكو في الآخرين در ميان پيشينان يعنى امت محمد مصطفى عليه الصلوة والسلام تا آنكه گذاشتيم كه ايشان را امتان حسن ثنا بگويند سلام على نوح سلام
بر نوح عليه السلام في العالمين در ميان عالميان قولى آنست كه اين ابتداى كلام است وخدا تعالى سلام ميگويد بر نوح وميفرمايد إنا كذلك بدرستى كه ما همچنين كه نوح را

جزا دهيم نجزي المحسنين پاداش ميدهيم نيكوكاران را إنه بدرستى كه نوح عليه السلام من عبادنا المؤمنين از بندگان گرويدگان ماست ثم پس از دعاى نوح عليه السلام
أغرقنا الآخرين غرق گردانيديم ديگران را يعنى كافران قوم او را وإن من شيعته وبدرستى كه از پيروان نوح وهم لإبراهيم هر آينه ابراهيم است يعنى در اصول شرع و
توحيد پيرو او بود ودر لباب از فراء نقل ميكند كه در شيعته ضمير عايد است بحضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام كنايت غير مذكور است وابراهيم عليه السلام اگرچه بصورت سابق بود ما معنى
متابع اوست زيرا كه همچون پيروان بفضل وى معترف گشته ودين او را ستوده وبراى او دعاى كرده كه ربنا وابعث فيهم رسولا الآيه نظم
پيش از تو آمده سبق انبيا بتو ، گر آخر آمدى همه را پيشوا تو ، خوان خليل بست نمكدان خوان تو ، هر خوان مصطفا نمك انبيا توئى إذ جاء ربه ياد كن آنرا چون آمد ابراهيم
عليه السلام پروردگار خود را بقلب سليم بدلى پاك از علائق يا خالى از محبت دنيا يا فارغ از محبت اغيار يعنى روى نهاد بدرگاه عزت با دلى از تعلقات كونين رسته
واز حظ نفس وآرزوى طبع پرداخته إذ قال لأبيه وقومه ياد كن چون گفت ابراهيم مر پدر خود آزر را وگروه خود را ماذا تعبدون اين چه چيز است كه مى پرستيد
أئفكا آيا از روى دروغ آلهة دون الله خدايانرا جز خداى تعالى تريدون ميخواهيد فما ظنكم پس چيست گمان شما برب العالمين به پروردگار عالميان
كه شما را عذاب نكند بر آنكه پرستش او كه استحقاق عبادت دارد ترك نموده ايد وغير او را مى پرستيد قوم سخن ابراهيم عليه السلام را اين جواب داد ند كه فردا عيد ماست
وبصحرا بيرون خواهيم شد امروز طعامها مى بريم ودر حوالى بتان ميگذاريم تا چون از صحرا باز گرديم به بتخانه در آئيم وبرسم تبرك آن طعامها را قسمت كنيم تو بيا وجمع ما را تماشا كن
واز آنجا با ما به بتخانه آى تا زيب وزينت اصنام وهيآت واشكال ايشان را مشاهده كنى وبدانيم كه بعد از تفرج ايشان زبان ملامت دراز خواهى بست وما را در پرستش ايشان
معذور خواهى داشت بيت گوئى كه چرا زعاشقى رنجورى ، تو روى نگار ديده معذورى ، ابراهيم علی نبينا وعليه السلام جواب داد ند امروز ومگر بدر وما در ديار
وى گفتند اى ابراهيم بيا با برويم فنظر پس در نگريست نظرة نگريستنى في النجوم در ستارگان ومواقع اتصالات وافتراقات ايشان مشاهده كرد يا در كتابى كه علم نجوم
در او بود نگريست وچون قوم او علم نجوم مى ورزيدند بهم از علم ايشان با ايشان سخن فرمود فقال پس گفت ابراهيم عليه السلام إني سقيم بدرستى كه من بيمارم يعنى استدلال ميكنم
كه مرا طاعون در خواهد يافت واگر چه از طاعون الكان بهره دى فتولوا عنه مدبرين پس بر گشتند از وى روى گردانندگان از خوف آنكه چون طاعون از امراض
متعديه است ناگاه بديشان سرايت كند چون قوم ابراهيم عليه السلام را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت عليه الصلوة والسلام رو به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان باز گشت ابراهيم
إلى آلهتهم بسوى بتان ايشان ، بتان را بعبارات آراسته وخوانهاى طعام در پيش ايشان نهاده فقال پس گفت از روى استهزا ألا تأكلون آيا نمى خوريد اين طعامها
را وچون جواب نشنيد از روى تهكم ديگر بار گفت ما لكم لا تنطقون چيست شما را كه سخن نميگوئيد ومرا جواب نميدهيد فراغ پس پنهان در آمد عليهم بر ايشان ضربا
بتان را ضربا باليمين زدنى بقوت تمام با دست راست يا بسبب سوگند كه خورده بود وفرموده تالله لأكيدن أصنامكم القصه ابراهيم هم بتان را پاره
پاره كرد چنانچه در سوره انبيا گذشت مردمان از عيدگاه به بتخانه در آمدند صورت حال مشاهده كردند ودانستند كه كار ابراهيم است عليه السلام فأقبلوا إليه پس روى
آوردند بسوى ابراهيم عليه السلام يزفون شتاب ميكردند در گرفتن او واو را گرفته نزد نمرود آوردند جدا از مباحثه بسيار كه شما از آن ذكر يافته قال گفت ابراهيم مر أتعبدون
آيا مى پرستيد ما تنحتون آنچه مى تراشيد از سنگ وچوب بدست خود والله خلقكم وما تعملون وخداى تعالى آفريده است شما را وآنچه شما ميكنيد يعنى بتهاى خود
ودرين آيت دليل است بر آنكه بندگان وافعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهيم مر ايشان را الزام داد قالوا ابنوا گفتند نمروديان وخواص او كه بنا كنيد
له براى سوختن ابراهيم بنيانا بنائى از هيزم برساخته آتش در آن زنيد فألقوه پس در افكنيد او را في الجحيم در آتش سوزان فأرادوا پس خواستند نمروديان
با ابراهيم عليه السلام كيدا دستانى وفتنه كه او را بسوزانند فجعلناهم الأسفلين پس گردانيديم ما ايشان را زيرتر چه حرارت آتش ايشان بروى گلستانى ساختيم
وآن برهانى روشن بود بر حقيت او وبطلان ايشان وقال وگفت ابراهيم عليه السلام چون از آتش بسلامت بيرون آمد إني ذاهب بدرستى كه من روندهام
إلى ربي بجائى كه پروردگار من فرموده است يعنى بزمين شام سيهدين زود باشد كه راه نمايد مرا بمقصد من يا بمصالح دنيا وآخرت پس ابراهيم عليه السلام
روى بشام نهاد ودران راه هاجره بدست ساره خاتون رضى افتاده آنرا با ابراهيم عليه السلام بخشيد وچون هاجره ملك يمين او شد دعا كرد كه رب هب لي
اى پروردگار من ببخش مرا فرزندى من الصالحين از شايستگان وستودگان كه معين من باشد بر طاعت ومونس من بود در غربت فبشرناه پس مژده
داديم مر او را بغلام حليم بفرزندى بردبار يعنى چون بحد بلوغ رسد حليم بود پس خداى تعالى اسمعيل را از هاجره بوى ارزانى داشت وبحكم سبحانى از زمين شام هاجر
وپسر او را بمكه آورد واسمعيل عليه السلام آنجا نشو ونما يافت ووقتيكه ابراهيم از شام بديدن پسر آمده بود در شب متوالى در واقعه ديد كه فرزند خود را قربان كن روز عيد نحر
بود كه ابراهيم عليه السلام اسمعيل عليه السلام را همراه داشته روى بمنا نهاد فلما بلغ پس چون برسيد ابراهيم عليه السلام معه با پسر خود السعي بموضع سعى يعنى ميان
صفا ومروه وگفته اند مراد مشى است بكوه منا قال گفت ابراهيم عليه السلام يا بني اى پسرك من تصغير براى رحم وشفقت است إني أرى بدرستى كه من مى بينم

وقف لازم

پیوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح می کنم یعنی بیابانی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ پس در نگر که درین کار چه چیز
می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قَالَ گفت اسمعیل علیه السلام يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر من بکن مَا تُؤْمَرُ انچه فرموده شده بدان چه خواب انبیا علیهم السلام وحی است
سَتَجِدُنِي زود باشد که بیابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آن هنگام که گردن نهادند
حکم خدا را ابراهیم هم بعد از ذبح پسر خود و اسمعیل علیه السلام رضا داد بقربان شدن خود واقع شد انچه واقع شد وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم علیه السلام مر پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی
یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد و بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم هم قصد ذبح اسمعیل فرموده اسمعیل علیه السلام سه وصیت کرد اول گفت ای پدر دست و پای من محکم
بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامه مبارک تو بخون آلوده گردد و من ببی ادبی عاصی و بدنام شوم و مرا در آن حضرت خسارت باشد بیت
اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم : که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده : دگر چون بخانه باز روی سلام من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بدو ده تا او را تا
تسلی باشد سیوم روی مرا بخاک نه تا بوقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود و ابراهیم علیه السلام عمل فرمود
دست و پای پسر را بربست و کارد بر حلق وی نهاد و حق سبحانه صفحه از مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل علیه السلام پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته حلق او بسنگ
و مار و رست میشد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل ابراهیم هم را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ آنکه ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ
الرُّؤْيَا بدرستی که راست کردی خواب خود را وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود و در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت
إِنَّا بدرستی که ما كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ هر آینه مراو را آزمایش
روشن که آن خلص زیر شمشیر کرده وَفَدَيْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را علیه السلام بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکشتی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخدار بوده که چهل سال در مرغزار بهشت
چرانیده بودند و گویند این آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بوده و خدای تعالی روزی او برفت گوئیا گوسپندی بود که از جبل ثبیر فرود آمده بود پس ذبح کرد ابراهیم علیه السلام با سنام
اشهر آن است که جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آورده و قصه قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی لایق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور است وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ
بر ابراهیم علیه السلام ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در پسینان یعنی امت محمد علیه الصلوة والسلام تا آن را باقی گردانیدیم که مردمان میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم هم
یا سلام میگوئیم برو كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا دادیم مر نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم علیه السلام مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدگان
ماست وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم علیه السلام را بعد از اسمعیل بفرزندی اسحق نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پیغمبری از شایستگان وَبَارَكْنَا
عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابراهیم علیه السلام وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ
ذُرِّيَّتِهِمَا و از فرزندان ایشان هر دو مُحْسِنٌ نیکوکار است در عمل خود با ایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِينٌ آشکار
ستم و یعنی از نسل او هم گروهی گان نیکوکاه باشند هم گروهی گان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی و هارون هم
بنعمت نبوت وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان و ایذای
ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَكَانُوا هُمُ پس بودند ایشان الْغَالِبِينَ غلبه کنندگان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم موسی را
علیه السلام را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی پیدا و هویدا وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا
فِي الْآخِرِينَ و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان امتان باز پسین تا انچه باقی گذاشتیم اینست که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام باد بر موسی
و هارون علیه السلام یا ما میگوئیم سلام بر هر دو إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُمَا بدرستی که موسی و هارون علیه السلام
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدگان مااند وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن بشر بن فنحاص بن العیزار بن هارون لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله
فرستادگان است بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی أَتَدْعُونَ آیا می پرستید بَعْلًا
بعل را بخدایی و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و یک نام زمینی است از شام و چون بعل در و بود آنجا را بعلبک گویند و بدین اسم مشهور شده القصه الیاس
علیه السلام گفت میخوانید بعل را وَتَذَرُونَ و میگذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ عبادت نیکوترین آفریدگاران را مراد از خالقین مصوران اند اللَّهَ رَبَّكُمْ خدای تعالی پروردگار
شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما است پس او را پرستید و بانبار شرک میارید بحق سبحانه و تعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد
و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده و در آخر بإغوای زن خود از بت پرستان شده و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند
و با الیاس علیه السلام رجوع نموده عذر تدارک خلاف خود را خواستند الیاس علیه السلام فرمود که ایمان بیاورید و بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس هم

گفت که میخواهید که بطلان و خفیت دین من او شما هویدا گردد و بیایید تا من خدای تعالی خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار
پرستیدن باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را بیاورده سنت و ستایش بسیار کرده و از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد الیاس علیه السلام دعا فرمود فی الحال ابر
آمد و قوم او در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ پس بدرستی که ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شایبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس علیه السلام ملول شده از خدای تعالی درخواست کرد قبل از نزول عذاب او را از میان
قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رود و هر چه بر وی ظاهر گردد بر وی سوار شود و الیاس علیه السلام در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شیری
بالاسی یا ناش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخته و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع ازو سلب کرده با فرشتگان
پرواز داده و صفت او آدمی انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابان ها چنانچه خضر بر دریا و هر دو در عرفات با یکدیگر ملاقات میکنند و در
بیت المقدس افطار میکنند چنین از صحاح است یا از این بفهمید وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر الیاس علیه السلام فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان ثنا داده و فرمان
از آن گذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام بر الیاس و گفته اند الیاس هم نام او است چنانچه میکائیل و میکال و سینا و سینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که الیاس علیه السلام مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدگان ما است ایمان اسمی است جامع بر جمیع
کمالات صوری و معنوی و او نام جملگی تشریف است خاص بر اهل اختصاص قطعه اگر بنده خویشتن خوانی مرا : بر از مملکت جاودانی مرا : شهانی که با تخت و فرخنده اند :
همه بندگان ترا بنده اند : وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ
أَجْمَعِينَ و اهل بیت او را إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زن او بود جدا او قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در باز ماندگان بعذاب زیرا که او کافره بود و با لوط علیه السلام همراهی نکرد
ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران از قوم وی و دیار ایشان زیر و زبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان
وقتیکه بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ در حالتیکه در آیید در صباح وَبِاللَّيْلِ و شب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز و شب أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و اندیشه
نمی نمایید که عاقبت کفر بر این جمله اهلاک نمی کشد وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی که یونس علیه السلام بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است حق سبحانه او را با اهل نینوی
از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سوره یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام
ایمان آوردند و عذاب از ایشان مرتفع شد و یونس علیه السلام ازین حال خبر یافت و او قوم را وعده عذاب داده بود که عذاب شما فرود آید پس اندیشه کرد که مردم او را بکذب نسبت دهند
روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آنرا که گریخت یونس علیه السلام از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس
علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده بودند و در دریا سوار می شدند یونس علیه السلام با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید با یستاد و ملاحان گفتند
بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس علیه السلام فرمود که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزاد مردی و صلاحیت جوانمردی از بشره
لایح است یونس علیه السلام مبالغه کرد که گریخته منم و داب القوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان شود یونس هم در آن باب سخن بسیار
اطناب رسانید و القوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس علیه السلام از مغلوبان
یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشتند قصد کردند که او را در دریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در قعر دریا بود تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد
ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس علیه السلام گلیم در سر کشیده خود را در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی بیک بار وَهُوَ مُلِيمٌ و او
ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که من او را طعمه تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب وی از هم نریزد و ماهی چنان
کرد او را با فرزندان باشد در نگاه داشت و رعایت میفرمود و سر از آب بر آورده هر جا میرفت و یونس علیه السلام در درون او بعضی میگویند سه روز در آنجا بود و اشهر آن است
که چهل روز در شکم ماهی بوده آن ماهی بهفت دریا بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چنانچه یونس علیه السلام غرایب و عجایب دریا را مشاهده
کرده و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس علیه السلام كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که میگفت لَا إِلَٰهَ
إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا کرده آن حاست که او پیش از آن در شکم ماهی رود ذاکر و نمازگزار بود لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي
بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر بوی رو کار زده دفع خلاصی داد فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را
فرمان دادیم تا او را از درون برآورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بر زمین هامون یعنی صحرایی که دران درخت و گیاه و نبات نبود و او را چنین مومنی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ
و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ و رویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای خود [illegible]

سایه گسترده و درزاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آن است که مگس گرد آن نگردد و حق سبحانه وی را در درخت یقطین میپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب این بنده را
و دیگر بار فرمان داد تا ماهی آمد و یونس را در دهان ابونس ع میهاد و ماهی که دید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت باز وی را بافزار اصلی رفت وَأَرْسَلْنَاهُ
و فرستادیم او را دیگر بار و الی مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مرد أَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده و در حیث بیست هزار یا هفتاد هزار و چون خبر رسیدن یونس ع بر اهل نینوی رسید ملک ایشان
قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس بهره روا داریم وادیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ
تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه مقتضی اجل باشد داد و ودیعت روح تسلیم کرده و در انعت ابطال سخ او سبب هست و نه بذل اموال دفع او متصور نظم
روزی که اجل دست گشاید بشتیزه و زهر هلاک برکشد خنجر تیز نه وقت جدل بود و نه هنگام حیل نه زور بی مقاومت نه بارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنی خزاعه و بنی مَلیح
و جهینه که ملائکه را دختران خدا تعالی میگویند یعنی از وجه تهمت سؤال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختراند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را پسران یا نهم
خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا یا آفریدیم فرشتگان را زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ آگاه باشید مر ایشان
ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ هرآینه میگویند فرزند داد خدا تعالی یعنی برای او فرزند است وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و ایشان
در انتساب والدیت بخدا تعالی هرآینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدا تعالی دختران را که مکروه طبع شمااند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که مایه افتخار و استظهار
شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین تهمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدا تعالی آنرا که برای خود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه
نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باشد و از مثل او می شاید و حضرت رب العزت از مثل و شبیه مقدس است أَمْ لَكُمْ آیا مر شما را است
درین سخن که ملائکه و اثبات فقد میگویند سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و بزرگی از سروات ایشان تهنیات
فرموده و ملائکه از ایشان متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدا تعالی و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوا بَيْنَهُ و ساخته اند میان خدا تعالی وَبَيْنَ
الْجِنَّةِ و میان پری که و ابرار ایشان است نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
یعنی قائلان این سخن با همه ایشان لَمُحْضَرُونَ هرآینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی برآنند که مراد از جن ملائکه اند چه هرچه از دیده پوشیده باشد عرب آن را جن
خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند بعضی گفته اند دختران وی اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سؤال حاضر خواهند کرد و از زمخشری کفار مر ایشان
خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا مذکور شد سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدا تعالی عَمَّا يَصِفُونَ از آن
انچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت او وی و بیزاری ست و او را از مقاله کفار اینست و همه ایشان بدین نوع خدا را وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
مگر بندگان خدا تعالی پاک شدگان از لوث شبهات که ایشان بری ست سالمند او میشمایند فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و انچه میپرستید از بتان
مَا أَنْتُمْ و میپرستید شما همه عَلَيْهِ بر انچه می پرستید بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر کسی را که او صَالِ الْجَحِيمِ درآینده دوزخ است
یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است برآنکه او بی شبهه دوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بوده اند کبر اعتراف ملائکه بعبودیت حق سبحانه میکنند
که ایشان میگویند وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مگر آنکه مر او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامی است در خدمت و عبادات معین داشته شده و مقرر گشته که از آن
تجاوز نتوانیم نمود شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سینه است از خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان حرم
جبروت در مقامی از آن متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستیکه ما صف کشیده گانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما
تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مر خدای عزوجل را و تنزیه کننده او از هرچه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر علیه السلام و مؤمنان است
رحمهم الله تعالی که میگویند هر یک از ما مر او را مقامی معلوم دارد در بهشت و ما در صف کارزار و کاتبیم نماز و بپاکی یاد کنندگان مر خدای عزوجل را و تاکیدات این هر دو
جمله با ان و لام توسیط فصل و لیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شبهه و شایبه قصور و فتور خواه و نسبت ملائکه کرام و خواه و نسبت سید انام علیه الصلوة والسلام
و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعث لَيَقُولُونَ هرآینه میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا و اگر بودی
نزد ما ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ
و حکمی بر ما منزل شدی لَكُنَّا هرآینه می بودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدا تعالی پاک کرده شده و از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتاب
که اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن فَكَفَرُوا بِهِ بگرویدند برو فرشد نبوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و غلوبیت است
وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هرآینه پیشی گرفته است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی پیغمبران علیهم السلام و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال الله تعالی كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا

بلی یعنی وعده نصرت کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ مر بندگان فرستاده شده را إِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران علیهم الصلوة والسلام لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هرآینه
ایشانند یاری کرده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا علیهم السلام لَهُمُ الْغَالِبُونَ هرآینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اوقات
و غلبه کفار بر ایشان بسبیل ندرت است فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد علیه الصلوة والسلام از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت
که وعده داده است یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان در آن روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو
رتبه ترا آورده اند که چون کفار وعید سوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیه آمد که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما شتاب میکنند و وقت نزول آن میپرسند
فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ بمنزل ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان
قبایل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکر که قصد قبیله داشتندی همه شب راه میرفت و وقت سحر که زمان خواب گران است بر اهالی ایشان در آمدندی و دست غارت و تاراج
و ذراج برگشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع می شد غارت را صباح نام نهادندی و هرچند غارت که در وقتی دیگر وقوع می یافتی
همان صباح گفتندی درین آیه تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و خرابی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب بسال هفتم که مردی است
که در آن صباح که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
حق سبحانه و تعالی دیگر بار بجهت تاکید میفرماید وَتَوَلَّ عَنْهُمْ و روی بگردان ای محمد و اعراض کن از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که آیه السیف نازل شود وَأَبْصِرْ و ببین
که عذاب بر ایشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاک است پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ
خداوند عزت و قوت و غلبه عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف میکنند مشرکان او را وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و سلام بر فرستاده شدگان وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و همه ستایشها
رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خدای را عزوجل که پروردگار عالمیان است درین آیت بندگان را تعلیم و تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محی السنه رح در معالم التنزیل باسناد خود
از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هرکه دوست میدارد که بر وی پیمانه مزد و ثواب را بپیمانه بزرگ نزباید که ختم کلام مجلس او این آیت باشد سبحان ربک الی آخره تا ثواب بیابد

سورة ص مکی ... و هشتاد و هشت آیت است

بسم الله الرحمن الرحيم

صٓ ابوبکر وراق رح برآنند که حروف مقطوعه جهت تسکین کفار است که بر وقت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و ثنا و غیر آن قرآن بجهر ادا فرمودی کفار
ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن حضرت علیه السلام را غلط افتد حق سبحانه و تعالی این حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متأمل
و متفکر شده از تغلیط باز ایستادند و درین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای است عزوجل یا اسم قرآن یا علم سوره و یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارت
است بصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه و سلامه اجمعین و در حقاف آورده است که اسم محمد است علیه الصلوة والسلام و مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بحری است
در بستان صاحب لباب گفته علیه الرحمه که آن بحری است که عرش خدای عزوجل بر وست یا دریائی است که حق تعالی مردگان را زنده کند و امام قشیری رح فرموده که
حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی رح گفته که قسم است بصفای دل عارفان و در تاویلات آورده که قسم است بصورت محمد و در بحر الحقایق گوید که
قسم بصمدیت او و ازل و صفا و صورت او و ابد و صفا و صمدیت ما بینهما وَالْقُرْآنِ و بحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب
قسم ان است که کفار بیدار نیند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند از رؤسای قریش فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَشِقَاقٍ و در مخالفت خدای عزوجل و رسول
علیه السلام كَمْ أَهْلَكْنَا چند بسیار هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت سرکشی و شقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا
کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ و نیست آن هنگام هنگام رجوع بگریزگاه و در معالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود
که چون در کارزار بر ایشان دراز شدی میگفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در دنیا مناص مناص خواهند گفت و انجا جای گریز نبود
وَعَجِبُوا و شگفت داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ مِنْهُمْ پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَقَالَ
الْكَافِرُونَ و گفتند کافران که هَٰذَا سَاحِرٌ این مرد جادو است در انچه از خوارق عادت می نماید كَذَّابٌ دروغ گوئی است در دعوی نبوت یا اسناد
قرآن بخدای عزوجل چه تیره رایی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد نظم
گشت طالع آفتابی اینچنین عالم فروز دیده خفاش را بگذر و در روی نور بین از شعاع روز روشن روی کیتی مستنیر تیره گی شب بنوز اندیده وی دور بین آورده اند
که بعد اسلام حمزه و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگ ما ای آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمائی

اگر یک بیک در سخنهای قوم از ما می فریبد و دین محمد است و آئین محمد و خود را با ایشان جلوه میدهد و هر دو سنگ تفرقه در میان جمیع ما می افکند و نزدیک بدین رسیده که دست بر ما دارد از اقتضای این ماجره حاضر آمد ابو طالب آنحضرت را علیه الصلوة و السلام طلب داشت ای محمد علیه الصلوة و السلام قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعا این است که یکبارگی مرتبع تکراف ... و در متمنای ایشان تأمل نمای حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرمود که ای حشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما مرو کذا بی ما تا نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرمود که منهم از شما مطلبی که یک کلمه با من متفق شوید تا مالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم گردن فرمان برداری شما بربندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا اله الا الله کفار اشراف قریش از آنحضرت علیه الصلوة و السلام اعراض نموده با یکدیگر گفتند اجعل الآلهة آیا گردانید محمد علیه الصلوة و السلام خدایان را الهاً واحداً خدای یگانه و گفتند ان هذا بدرستیکه این یگانگی خدا تعالی لشیء عجاب چیزی است بس شگفت که ... پیش ما و ... کار یک شهر گروه را ... نتوانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد و انطلق الملأ و رفتند اشراف بزرگان قوم از خانه ابو طالب منهم از جماعت قریش بیکدیگر امیگفتند ان امشوا آنکه بروید و اصبروا و شکیبائی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود ان هذا بدرستیکه این مخالفت محمد علیه الصلوة و السلام با ما لشیء یراد چیزیست که خواسته شده بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا مرتفع و مستعلا شدن که مدعای محمد است علیه الصلوة و السلام چیزی است که خواسته شده یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلا باشند ما سمعنا بهذا نشنوده ایم اینکه میگوید از وحدانیت خدای عز و جل فی الملة الآخرة در ملت باز پسین که دریافته ایم پدران خود را از آن یا در ملت عیسی که آخرین ملت است چه ایشان بتثلیث قائلند نه بتوحید ان هذا نیست این توحید که او میگوید الا اختلاق مگر بافتنی از نزد یک وی یعنی دروغی است که خود می بافد أأنزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را من بیننا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا عذاب بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و همه دانند که هر چه پیغمبر من از طریق وحی ادا میکرد همه حق بوده یعنی تا وقت نزول عذاب در شک اند و هم تصدیق خواهند نمود و فایده نخواهد داد ام عندهم آیا نزدیک ایشان است خزائن رحمة ربک خزینهای نعمت پروردگار تو العزیز پروردگار که مغلوب نگردد الوهاب بخشنده که هر چه بخشد مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و تصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید قریش خود را لائق عطیه است از حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد نظم چون ز خال سخنان الهی هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی و بگردان این تصرف الهی است اختیار این تصرف ایشان راست ام لهم یا مر ایشانراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین و ما بینهما و آنچه میان ایشان و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان با آسمان می روند در لباب آورده که اسباب آن است که ... در وقت صعود بر فلک با جمیع ... عصا و ... طیران می کنند ... اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و فرا گیرند عرش و تدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن از غایت تحکم است جند ما ایشان لشکری اند و چه لشکری هنالک آنجا اشارت است بمصارع ایشان در بدر مهزوم لشکری شکسته شده من الاحزاب از گروههای لشکر کشیده با رسل جنگ میکردند یکی از دلایل اعجاز قرآن است که خدای تعالی خبر داد بپیغمبر خود در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و منهزم خواهند شد و چنان شد کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح علیه الصلوة و السلام مر وی را و عاد و قوم عاد هود علیه الصلوة و السلام را و فرعون و فرعون موسی علیه الصلوة و السلام را ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعون است و ملک ثابت باشد تشبیه کرده ملک او را بخیمه که اطناب آن با وتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مومنان را بدان تعذیب می نمود و ثمود و تکذیب کردند ثمود صالح هم را در بحث عیون آورده اند که تکذیب قوم صالح علیه السلام مر او را در وقت دعوت ثانی بود وجه اول که صالح هم قوم را دعوت فرمود ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده گردانید و بر ایشان فرستاده و در این نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه وقوع شد یعنی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند و قوم لوط و گروه لوط مر او را و اصحاب الایکة و اهل بیشه شعیب را علیه السلام اولئک الاحزاب آن گروهند حزبهای تکذیب کنندگان و چند منهزم قریش نیز از ایشان خواهند شد ان کل نبودند هیچ یک از ایشان الا کذب الرسل مگر که تکذیب کردند فرستادگان را فحق عقاب پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان و ما ینظر و انتظار نمی برند هؤلاء این گروه از قوم تو الا صیحة واحدة مگر یک صیحه که نفخه اولی است و هم بدان بمیرند ما لها من فواق نیست آن صیحه را هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آن را رد کند و باز گرداند و قالوا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما عجل لنا قطنا شتاب ده بهره ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل در صحیفه اعمال ما

الکریم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام ملول شد حضرت عزت جل و علا وی را اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه ایشان میگویند این حکم بآیت السیف منسوخ است و اذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما را داود علیه السلام ذا الاید خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری گفته اند در عبادت چه نیمه از شب بطاعت می گذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد انه اواب بدرستی که او بازگرداننده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام گردانیدیم کوهها را با داود علیه السلام تا هر جا که میخواست میرفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی شبانگاه و الاشراق و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح عصا در دست مصطفی علیه الصلوة و السلام یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده و تامل در ان بگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدا تعالی چندین سال است که خدا تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست او سنگ حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای وی بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی بهمانجا رسید و همان سنگ را دید بیشتر از نوبت اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که آن نوبت اول قطرها که میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت مرا برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده بیت سر گریه داریم و دوره دراز نه ندانم حسرت بود یا تازه آهنگ گریه بین و مگو کان ترنج است • وزکو و ناله دان و مپندار کان صداست • و الطیر و مسخر کردیم مر او را مرغان محشورة جمع کرده شده نزد وی و صف زده بالای سر او کل له و هر یک از کوهها و مرغان مر داود را علیه السلام اواب مطیع بودند یا باز گرداننده آواز خود را با وی بتسبیح و شددنا ملکه و محکم کردیم پادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کنندگان یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاسبان خانه وی میبودند امام ابو اللیث رح فرموده که استحکام ملک بدان بود که سبحانه و تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه او علیه السلام آویخته بود و از خصمان هر کدام که بر حق بودی دست بسلسله رسیدی و آن دیگر را بآن قادر نبودند و آتیناه الحکمة و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل و فصل الخطاب و کلام پاکیزه و مخاطب مقصود خود را بی شبهه از دریافتن یا سخن بیانه جامع مقصود و خالی از اکثار بی شبهه و مخل و اختصار مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع می شود و باید دانست که در قصه داود علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی از مفسران این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکند و آنچه بصحت اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کنند اولیای زن را با وی خرخشه افتاده بود با وی ندادند و داود علیه السلام جهت خود خطبه فرموده و او را نود و نه زن بوده و او نیز خواست و زاد المسیر آورده است که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که و هل اتاک و آیا آمد بتو نبؤ الخصم خبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه و حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود در روزی عبادت کردی و روزی حکم کردی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه اشتغال فرمودی روز عبادت میان خانه و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را از در آمدن بروی منع کردندی ملائکه روز بصورت انسان بخانه داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانکه میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفه وی اذ دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود علیه السلام و ایشان را دید ففزع پس بترسید منهم از ایشان چه بی اجازت بالای غرفه در آمدند قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود خصمان ما دو گروهیم خصم یکدیگر بغی بعضنا ستم کرد برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما بالحق براستی و لا تشطط و جور مکن در حکم خود و اهدنا و راه نمای ما را الی سواء الصراط براه میانه که عدل است و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرد و بداود گفت ان هذا اخی بدرستیکه این برادر من است در دین و صحبت له تسع و تسعون نعجة مر او را نود و نه میش است ولی نعجة واحدة و مرا یک میش و بس فقال پس گفت اکفلنیها این نصیب من گردان و تملیک من کن و عزنی و غلبه کرد بر من فی الخطاب در سخن گفتن و نگذاشت که تعالی کنم میان قال گفت داود علیه السلام که اگر حال برین منوال است لقد ظلمک بخدای عز و جل که ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن آن الی نعاجه با میشهای خود و ان کثیرا و بدرستیکه بسیاری من الخلطاء از شرکا که مال بهم خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر بعضی و زیاده تر از حق خود میطلبند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای ستوده و قلیل ما هم و اندکی ایشان در میان شرکا چون داود علیه السلام این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غایب شدند داود علیه السلام در تأمل افتاد و ظن داود و گمان برد داود علیه السلام انما فتناه آنکه ما او را امتحان کردیم بدین حکومت تا متنبه گردد فاستغفر پس طلب آمرزش کرد ربه

پروردگار خود را وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد بر روی در حالتیکه سجده کننده بود وَاَنَابَ و بازگشت بخدای عزوجل این سجده نزد امام اعظم رض سجده عزیمت است و میگوید سجده تلاوت
وی سجده میباید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزایم نیست و از امام احمد حنبل رض درین سجده دو روایت است و میگوید سجده تلاوت وی سجده و سیم است نقل
امام اعظم رض و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نور الانوار لان داود سجدها شکرا فَغَفَرْنَا لَهُ پس بیامرزیدیم
مر داود را علیه السلام ذٰلِكَ آنچه آرزوی استغفار کرده بود وَاِنَّ لَهُ و بدرستی که مر او را عِنْدَنَا لَزُلْفٰی نزدیک ما قربتی است بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَاٰبٍ
و نیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را یَا دَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ ای داود بدرستی که گردانیدیم ترا خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت

[illegible]

صالح رح نقل کرده که اهل علم و اسرار واجبست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیراکه علامت نبوت است نظم که دهنش گرفته گریبان آفتاب

[illegible]

اوره وا که کو دند از مرض ایوب علی نبینا و علیه السلام و وجه او در جمیع نام رحمة بنت افرایم زن ایوب بود و ویرا ماندوا ایوب سوگند خورد که او را صد چوب بزند چون تابش صبح از افق صحت روی نمود
ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست کند از خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته چوب از خرما یا از حشائش
خشک شده که بعدد صد باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن و بدروغ مکن إِنَّا وَجَدْنَاهُ
بدرستی که ما یافتیم ایوب را علیه السلام صَابِرًا شکیبا در بلیه در نقص مال و ولد که بوی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب علیه السلام إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع
کننده است بدرگاه ما وَاذْكُرْ و یاد کن عِبَادَنَا بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم را علیه السلام وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحق علیه السلام را وَيَعْقُوبَ و نبیره وی یعقوب
علیه السلام را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شرعیه و علوم نافعه است تعبیر کرده است از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد
و هو واز معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را
بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوایب صاحب النعمی خالص از شوب مثالب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرت است یعنی عظیم نظر انبیا علیهم السلام جز بعنوان لقای حضرت
کبریا نیست و آن در حضرت میسر شود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان عِندَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگان و نیکانند
وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل پیغمبر علیه السلام را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود علیه السلام آخر خلعت پیغمبری یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند
باید ان را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل ایشان بخشید کفیل شده و در میان گفته که او پسر ایوب است و بعد از وی مبعوث شد بقومی از شام و حق تعالی او را
ذو الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که بامر وی قیام نماید و در وی بقدر خلفا و در الیسع افضل خلف موصوف باشد بر موصوف
وَكُلٌّ و همه ایشان بودند مِّنَ الْأَخْيَارِ از برگزیدگان خلق هَٰذَا این خبر انبیا علیهم السلام ذِكْرٌ یاد کرد نیست که مهیج قوم تراست وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و
پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکویی بازگشتنی است و بازگشتنی آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت است مُّفَتَّحَةً در حالتی که گشاده باشد
لَّهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستان مُتَّكِئِينَ ایشان تکیه زدگان باشند بر آن تختها فِيهَا در آن باغها چنانچه منعمان برای لطف يَدْعُونَ میخوانند
و میخواهند فِيهَا در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار را چه تفکه برای لذت است و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلل نباشد پس از طعام بفواکه میل بیشتر کنند وَشَرَابٍ
و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِندَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ همزادان
یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی از ازواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اتراب آنست که همه زنان مساوی
و حسن یعنی هیچیک را بر دیگری فضل نبود و در ان با طبع بفاضل کشند و از مفضول منصرف گردد هَٰذَا گویند ملائکه بهشتیان را که اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده
شده بودید بدان لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه ما میبینیم از نعمت لَرِزْقُنَا روزی ماست
که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست مر این را مِن نَّفَادٍ هیچ کمی و انقطاع هَٰذَا این است اجر بهشتیان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و مر سرکشان
و نافرمان برداران یعنی کافران را لَشَرَّ مَآبٍ هر آینه بدی بازگشت باشد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن دوزخ فَبِئْسَ الْمِهَادُ
پس بد آرامگاه است دوزخ هَٰذَا اینست عذاب فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد و بر سوزد
و چون بخورند پاره پاره شوند وَغَسَّاقٌ و زرد آب که دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چرکی که ... را گویند بلغت ترک و مراد آن
ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکند که آنرا جمع کرده بخورانند ایشان را وَآخَرُ و ایشان را عذابی دیگر است مِن شَكْلِهِ مثل این عذاب
در گونه أَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گوناگون است همه مانند یکدیگر اند در تعذیب و الام آورده اند که چون روسای کفار بدوزخ در آیند متابعان ایشان را
در آرند ملائکه روسا را گویند هَٰذَا فَوْجٌ این گروه است مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ در آینده در دوزخ با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشان را إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان صَالُو النَّارِ در آیندگانند بآتش یعنی علمای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه است که برای اکرام مهمان گویند و روسا تابعان خود را نفرین کنند بدان
پس چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا گویند بَلْ أَنتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین ای روسای کفار سزاوارترید أَنتُمْ
قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا شما پیش فرستادید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید یا بسبب ضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهیست دوزخ
انگه تابعان دیگر باره قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَن قَدَّمَ لَنَا هر که قدم فرا پیش داشت برای ما هَٰذَا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بگردانید
فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِي النَّارِ در آتش یعنی بمقدار عذابی که وارد آنرا دو چندان کن و گویند حیات و عقارب دوزخ
بر ایشان گمارد وَقَالُوا و گویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَىٰ نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مردانی را که بودیم ما که می شمردیم

ایشان را در دنیا مِّنَ الْأَشْرَارِ از بدان و مردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نبینند گویند
أَتَّخَذْنَاهُمْ استفهام برای تقریر است یعنی آیا ما ایشان را فرا گرفتیم سِخْرِيًّا مسخره و ما با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشان را بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یا کرد
میل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشان را در کار آمده که حق سبحانه و تعالی آگاه گرداند از غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید
إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این حکایات که ذکر کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست است و ثابت آن تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ خصومت و جدال با یکدیگر قُلْ بگوی ای محمد مشرکان مکه را إِنَّمَا
أَنَا جز این نیست که من مُنذِرٌ بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عز و جل وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدای سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ مگر خدای عز و جل یگانه که ذات او شرکت قبول
نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که بنای اعمال را بقواصف جلال در هم شکند یا شرکت توهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل
و متلاشی سازد نظم غیرتش غیر در جهان نگذاشت ❊ وحدتش رسم این و آن برداشت ❊ کم شود جمله ظلمت پندار ❊ ز انوار واحد قهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پروردگار
آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگار که هیچ باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگوی ای محمد آنچه
گفتم مر شما را و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ است أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ شما از آن روی گردانید کاینده از غایت غفلت یا نبوت من شأنی
بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمایید آخر در نگرید اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بگروهی برتر یعنی ملائکه إِذْ
يَخْتَصِمُونَ آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم علیه السلام اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم
ما لا تعلمون پس بنبوت من روشن ترازین دلیل نیست که قصه آدم و ملائکه علیهم السلام بیان میکنم بروجهی که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی و بی تعلم از استادی إِن
يُوحَىٰ وحی کرده نمیشود إِلَيَّ بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مگر آنکه جز این نیست که من بیم کننده ام مُّبِينٌ آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب را إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن ای محمد علیه الصلوة
والسلام چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِّن طِينٍ از گل یعنی آدم را علی نبینا و علیه السلام
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِن رُّوحِي از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرم
ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او و مخلص سخن آنست که چون روح تعلق بتن آدم گیرد و زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس در افتید
برای وی سَاجِدِينَ سجده کنندگان از جهت تزیین و تکریم او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام مر آدم علیه السلام
را بعد از نفخ روح در وی إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت بنا فرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از کافران یا خود بود از کافران
قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَن تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آن چیز را که بیافریدم بِيَدَيَّ بر دو دست
خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم علیه السلام است بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر و مادر و غیری در انوار آورده که ذکر یدین
تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم علیه السلام و بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت است و در فتوحات فرموده که ید قدرت و نعمت شامل همه
موجودات است پس بدین تاویل آدم علیه السلام را هیچ شرف ثابت نشود پس لابد است از آنکه مراد بیدین معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمل ید بر صفتین تنزیه
و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب مینماید و در بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند
زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی نباشد که مظهر کلی این دو
صفت بود چنانچه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابل مسجودیت داشته اند و درین معنی گفته اند نظم
آمد آینه همه کون ولی ❊ همچو آئینه نکرد جلی ❊ گشت آدم جلای این مرآت ❊ شد عیان ذات او بجمله صفات ❊ مظهری گشت کلی و جامع ❊ سر ذات و صفات ازو لامع ❊
القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بدین مرتبه را أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر میکردی بی استحقاق آن أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ یا هستی تو از برتران
که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت شیطان در جواب أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من بهترم از آن مخلوق پس حجت خود را بیان میکند که خَلَقْتَنِي
مِن نَّارٍ بیافریدی مرا از آتش و او را لطافت و نورانیت است وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی تو او را مِن طِينٍ از گل که در کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرد
و شمه از آن در سوره اعراف مذکور است و در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت است و خاک وسیله وصلت و از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن
آدم از خاک بود به پیوست تا خلعت ثم اجتباه ربه یافت و ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرمان فاهبط منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت
چه بودی اگر این خاک پاک نبودی ابو یزید بانگ بر وی زد که اگر این خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیده پاک ظاهر نگشتی که اگر خاک نبودی جهان را که
شعبدی و آشنائی رب لم یزل که بودی نظم ای خاک چه خوش طینت قابل داری ❊ گلهای لطیفت که در گل داری ❊ در مخزن کنت کنز سر گنج که بود ❊ تسلیم تو کرد که

و دل داری قال گفت خدا تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فانک رجیم پس بدرستیکه تو رانده شده و دور شده از رحمت و [illegible] و ان علیک و بدرستیکه بر توست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین تا روز جزا قال رب گفت ابلیس ای آفریدگار من فانظرنی پس امهالم ده الی یوم یبعثون تا روزیکه برانگیخته شوند مردم [illegible] قال فانک گفت خدای عز و جل پس بدرستیکه تو من المنظرین از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روزی که وقت معلوم است [illegible] قال فبعزتک گفت ابلیس [illegible] لاغوینهم اجمعین الا عبادک [illegible] منهم المخلصین [illegible] قال گفت خدای تعالی فالحق پس راستی [illegible] والحق اقول [illegible] لاملان جهنم [illegible] منک [illegible] وممن تبعک [illegible] منهم [illegible] اجمعین [illegible]

قل بگوای محمد ما اسئلکم [illegible] علیه [illegible] من اجر [illegible] وما انا [illegible] من المتکلفین [illegible] ان هو الا ذکر [illegible] للعالمین [illegible] ولتعلمن نبأه [illegible] بعد حین [illegible]

سورة الزمر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد علیه الصلوة والسلام من الله از خدا تعالی است العزیز خداوند غالب در [illegible] الحکیم [illegible] انا انزلنا [illegible]

[illegible]

باسوای او القهار قهر کننده [illegible] خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق [illegible]

بلک [illegible]

بیت

نوشته است بر اوراق آسمان و زمین ❀ خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

یکور اللیل [illegible] علی النهار [illegible] ویکور النهار [illegible] علی اللیل [illegible]

[illegible] وسخر الشمس والقمر [illegible] کل یجری [illegible]

لاجل مسمی [illegible] الا هو العزیز [illegible]

مکونات مغلوب و مقهور وی الغفار آمرزنده [illegible] خلقکم بیافرید شما را ای آدمیان من نفس واحدة [illegible] ثم جعل منها [illegible] زوجها [illegible] وانزل لکم [illegible] من الانعام [illegible] ثمانیة ازواج [illegible] یخلقکم [illegible] فی بطون امهاتکم [illegible] خلقا من بعد خلق [illegible] فی ظلمات ثلث [illegible] ذلکم الله [illegible] له الملک [illegible] لا اله الا هو [illegible] فانی تصرفون [illegible] ان تکفروا [illegible]

فان الله غنی [illegible] عنکم [illegible] ولا یرضی لعباده الکفر [illegible]

[illegible]

بوده باشند تا بر نکه کاشکی حیا و ایشان را بمقراض پاره پاره ساختندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی بیت تو مپندار که جز بی غم دیو کان کاندران بحث اکبر نرفتگان
هر که از زخمها غم نشتر لطف پاش داده مرهم نشتر آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را علیه السلام گفتند ترا چه بر آن داشت که احداث کنی دینی و آئینی را که مخالف روش پدران آخر
و آن کار ملت پدر و جد و سادات قوم که همه عبادت لات و عزی میکردند تو نیز با ان کیش و آئین بیاسامی آیت آمد که قل انی امرت بگو بدرستیکه من مامور شده ام ان اعبد الله آنکه
پرستم خدای تعالی را مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وامرت و فرموده شده ام لان اکون بانکه باشم اول المسلمین
اول کردن نهادگان این امت زیرا که من پیشرو ایشانم در دنیا و آخرت قل بگو ای محمد دیگر باره انی اخاف بدرستیکه من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم از پروردگار خود کرد
آیم و دین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرگست احوال او و بسیار است اهوال او قل الله اعبد بگو خدای تعالی را عزوجل پرستش میکنم مخلصا له دینی
پاک کننده ام برای او دینی کیش خود را از شرک و یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فاعبدوا ما شئتم پس پرستید شما آنچه میخواهید من دونه بجز خدای عزوجل
مر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت السیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیت جواب گفتند که ای محمد صلی الله علیه وسلم
زیان کردی در مخالف دین پدران خود این آیت نازل شد قل ان الخاسرین بگو بدرستیکه زیان کاران الذین خسروا آنانند که زیان کرده اند انفسهم در
نفسهای خود که گمراه شدند واهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز قیامت که ایشان با ما نشدند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت
آفریده و پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول ورزد او را به بهشت درآرند و منزل و اهل او بوی دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و منزل و اهل او بدیگری دهند که مطیع
باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل الا ذلک بدانید که آنست هو الخسران المبین آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند
لهم مر آن زیان کاران راست من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایبانها از آتش ومن تحتهم ظلل و از زیر ایشان سایبانها است مر جمع دیگر را که در درکه زیر
ایشانند و مقرر است که درکه زیرین بر همه سایبانها است و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل فرش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مجازات در کلام ذلک
آن عذاب که مذکور شد یخوف الله به میترساند خدای عزوجل بدان عباده بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا کرد اند چون
و معصیت یا عباد ای بندگان من فاتقون پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار
اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل رض حق تعالی در شان ایشان میفرماید که والذین اجتنبوا و آنانکه پرهیز کردند و یکسو شدند
الطاغوت از شیطان یا بتان یا کهنه یا هر چه از دون خدای تعالی پرستند ایشان بر طرف شدند ان یعبدوها از آنکه بپرستند آنرا وانابوا الی الله و بازگشتند
بفرمان خدای تعالی عزوجل بتمامی و روی دل خود بحق آوردند لهم البشری مر ایشان راست مژده در دنیا بزبان ملایکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان
و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده اند که چون حضرت صدیق رض بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سرافراز شد شش تن از عشره
مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رض الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام
استخبار نمودند و از سخنانی که او فرموده رایحه صدق و استشمام نموده مسلمان شدند و در باره ایشان این آیت نازل شد که فبشر عباد
پس مژده ده بندگان مرا الذین آنانکه یستمعون القول میشنوند سخن ابوبکر صدیق رض فیتبعون احسنه پس پیروی مینمایند نیکوتر را مراد
از احسن نیکوتر است چه قول او همه احسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد و مراد از قول قرآن است و احسن او محکم باشد دون
منسوخ و عزیمت دون رخصت در احقاف آورده که در قرآن مقابح اعدا و محامد اولیا است ایشان متابع احسن مینمایند که مثلا طریقه موسی است علیه السلام
دون سیرت فرعون و علی هذا و در لباب آورده که مراد تاویل عمل است و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان است که در مجالس و محافل
گذرد و اهل دل متابعت احسن آن اقوال میکنند در امثال آمده که خذ ما صفا ودع ما کدر بیت قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام : صاف را بردار و دردی را
رها کن والسلام : و در بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خدای عزوجل و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان
بمعاصی نفس بازند و بار غیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند که وتبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب
است از جان و حضرت سوال علم استماع نموده پیروی کنند اولئک آن گروه که متابع سخنان نیکوترند الذین هدیهم الله آنانند که راه نموده خدای تعالی خواهد ایشان را از بل
مقصود واولئک هم و آن گروه ایشانند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه از شوایب وهم و خیال از عادی و عادات عوام افمن حق علیه آیا آنکه واجب
شد برو کلمة العذاب کلمه وعید که مشارست بعذاب چون لاملان جهنم و هؤلاء فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد برو این کلمه افانت
تنقذ آیا تو ای محمد میرهانی من فی النار آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا می توانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید است در انکار یعنی این کار بدست تو نیست

گروه رضوان

گروه رضوان را ای ابن عباس رض فرموده که مراد از رضوان ابو لهب است و پسران و عشیره لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود و ایمان
و طاعت مضعف شدند لهم غرف مر ایشان راست منزلها که بلند اند در بهشت من فوقها غرف از زبر آن غرفها بلندتر اند مبنیة بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند
منازلی که بر زمین بنا کنند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر این غرفها جویهای بهشت وعد الله وعده کرده است خدای عزوجل وعده کردنی لا یخلف
الله المیعاد خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را الم تر آیا نمی بینی ان الله آنکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء آبی یعنی باران فسلکه پس
درآورد آن آب را ینابیع فی الارض در چشمها که در زمین است و در کاریزها ثم یخرج به زرعا پس بیرون می آرد بدان آب کشت زار را مختلفا الوانه رنگهای او
مختلف است رنگهای او چون خضره و حمره و صفره و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و نخود و امثال آن ثم یهیج پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فتریه
پس می بینی آنرا مصفرا زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثم یجعله پس میگرداند خدای عزوجل آنرا حطاما ریزه ریزه و در هم شکسته ان فی ذلک بدرستیکه در آن از
باران و اخراج گیاه لذکری هر آینه یاد کردنی است لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را یا دران پندی هست مر خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان
کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از ان طراوت یعنی که بزوال نهد و بداین حوادث در وده شده عرضه تلف گردد

نظم

بود مال دنیا چو آن سبزه زار : که بس تازه بینی بفصل بهار : چو بر روی وزد تند باد خزان : یکی برگ سبزی نیابی از ان افمن شرح الله آیا کسی
که گشاده کرده است خدای تعالی صدره للاسلام مر سینه او را برای قبول اسلام و انقیاد و فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه السلام باشد چون کسی که سینه او
از قبول حق و اسلام تنگ است فهو پس آن گشاده سینه علی نور بر روشنی معرفت است من ربه از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده
که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است رض که سبحانه و تعالی دل ایشان را بنور معرفت روشن کرده اند پس در باب ابولهب و فرزندان او و گفت
فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است من ذکر الله از یاد کردن خدای عزوجل اجمالا
اولئک آن گروه غافل و سنگ دلان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارا اند یا ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت پناه علیه السلام مرویست
که علامت شرح صدر و روشنائی کشادگی دل بازگشت است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای
پیش از نزول آن و عزیزی درین باب فرموده نظم نشان آن دلی کز فیض اسلام است نورانی : توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی : ز دنیا روی
گردانیدن و فکر اجل کردن : که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی : آورده اند که صحابه کرام رض از حضرت سید انام علیه السلام التماس نمودند که
که برای ما سخن گوئی و کلام طوطیان ارواح مشتاقان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانی بیت سرمایه حیوة اهل ذوق [illegible] در یک حکایت از لب شکرفشان تست
این آیت آمد که الله نزل خدای تعالی فرو فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخن را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن شبیه
بعضی است در اعجاز یا وجوه و شافعیه صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف نیست مثانی دو باره و دو دو تکرار کرده یعنی مشتمل است بر زوج
چون امر و نهی و وعده و وعید و ذکر رحمت و عذاب بهشت و دوزخ و مومن و کافر تقشعر منه میلرزد از وی یعنی از خوف وعیدی که در وی است جلود الذین پوست
بدنهای آنانکه یخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود ثم تلین پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم وقلوبهم پوستها و دلهای ایشان الی ذکر الله
بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای تعالی عزوجل امام قشیری رح فرموده که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس یا وشاهی گفته اند لرزه و آرام با نار قبض
و بسط و هیبت و یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه است و تلین جلودهم و قلوبهم صفت منتهیان الطف الله
ذلک الکتاب که قرآن است هدی الله راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشاد مر خلق را از خدای تعالی یهدی به راه می نماید بآن من یشاء هر که را خواهد ومن
یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای عزوجل هر آینه در وادی ضلالت افتد فما له پس نیست او را من هاد هیچ راه نماینده که از گمراهی خلاصی دهد افمن یتقی آیا کسی که
پرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانه آتش یوم القیمة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت [illegible]
و در وسیط از کلبی نقل میکنند که مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند و دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل للظالمین و گویند ستمکاران را
ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه
پیغمبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از جائیکه نمیدانستند و توقع نداشتند فاذاقهم الله الخزی پس چشانید
ایشانرا خدای تعالی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان
آماده کرده اکبر بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دایم است و قطع نخواهد شد لو کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان از جهت ایشان فِي هٰذَا الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآن است مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امور دین
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا بلغت عربی غَيْرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض و شبهه
ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و در هر قدر بر متزل کرده اند لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب
ضَرَبَ اللّٰهُ بیان کرد خدای تعالی مَثَلًا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل که مست رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مردی که در وی انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین
خواجه در وی شریک باشند مُتَشَاكِسُونَ شریکان بدخوی ناسازگار و هر یک او را کاری فرمایند و هیچیک را بتمام نتوانند ساخت و هیچیک از وی راضی نباشند وَرَجُلًا
سَلَمًا و مردی باز رسته سالم شده از انبازان لِرَجُلٍ از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در آن منازعت نکند هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت
خواجه شده او را خوشنود تواند ساخت هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا مساوی اند این دو بنده مَثَلًا از روی مانندگی یعنی مشابه نباشند چه یکی متنازع خواجگان و رانده
باشد و همه از وی ناراض و دیگری از خلل مجادلت شرکا سالم بوده و خداوند او از وی خوشنود ، مثل اول مشرک است که دل خود را در عبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته
متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است که نه پرستد و دوست ندارد غیر خدای تعالی را و بجز او امیدگاه ندارد بیت
یک یار بسنده کن چو یکدل داری ، در یکی کوش در جهان بس خواری ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد بَلْ أَكْثَرُهُمْ
بلکه بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند مالکیت و اهل الاطلاق آورده اند که کفار مکه میگفتند نتربص به ریب المنون چشم میداریم که محمد صلی الله علیه وسلم بمیرد و از وی
باز رهیم حق سبحانه فرمود که إِنَّكَ مَيِّتٌ بدرستی که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم مرده خواهی شد وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و بدرستی که مشرکان هم مردگانند یعنی زود بمیرند
پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالت است بیت ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری ، شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود
ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ خصومت کنید در امر دین و حجت شما را
باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی محاجه کنند در قضایای دینوی هر یک بحق خود برسند

فمن اظلم ۲۴

پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ از کسی که دروغ گوید بر خدای تعالی و او را زن و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست
از قرآن است إِذْ جَاءَهُ چون بیاید بوی گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد علیه الصلوة والسلام که چون بوی آید تکذیب کنند أَلَيْسَ آیا نیست فِي جَهَنَّمَ
در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ منزل و مقام مر ناگرویدگان را وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ و آنکه آمد بسخن راست وَصَدَّقَ بِهِ و آنکه راست شمرد آنرا أُولٰئِكَ
آنگروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیل علیه السلام است که قرآن بیاورد و مصدق محمد علیه الصلوة والسلام که تصدیق نمود و قبول کرد
گفته اند جائی پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و مصدق ابوبکر صدیق رض و در تبیان از مجاهد نقل میکند مصدق حضرت علی کرم الله وجهه است و گفته اند همه مؤمنان مصدق اند
لَهُمْ مر ایشانراست مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذٰلِكَ آنست جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکو
کاران یعنی اهل تصدیق و حقتعالی ایشانرا پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ تا محو کند و بپوشد خدای تعالی عَنْهُمْ از ایشان أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین آنچه کرده باشند و ذکر اسوء
برای مبالغه است یعنی هرگاه اسوء از ایشان پوشیده شد غیر آن بطریق اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشانرا أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ بنیکوترین
آنچه بودند که عمل میکردند که آن ایمان است و گفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر دهد و ... أَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای تعالی
کفایت کننده عَبْدَهُ بنده خود را یعنی محمد علیه الصلوة والسلام را یعنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و بر مشرکان غالب خواهد
ساخت دین وی را بر جمیع ادیان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام معایب آلهه باطله کافران میگفت و ایشان میگفتند با محمد صلی الله علیه وسلم
چنین مگوی ما را که خدایان ما ترا بخبط رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه و تعالی فرموده که وَيُخَوِّفُونَكَ و میترسانند ترا مشرکان بِالَّذِينَ بآنها که پرستند مِنْ دُونِهِ
بجز خدای تعالی وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد خدای تعالی تا تخویف کند کسی را بآنچه جماد است لا تضر و لا تنفع فَمَا لَهُ پس نیست آن گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده
که او را راه نماید وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ و هر کرا راه نماید خدای تعالی فَمَا لَهُ پس نیست آن راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ هیچ گمراه کننده که از راه بگرداند أَلَيْسَ اللّٰهُ آیا نیست
خدای تعالی بِعَزِيزٍ غالب یعنی هست غلبه کننده بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه ستاننده از کافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر تو پرسی از مشرکان مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ

وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند خدای تعالی چه برهان واضح و دلیل لایح است بر تفرد و خالقیت او قُلْ بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم أَفَرَأَيْتُمْ
مَا تَدْعُونَ آیا چون می بینید شما آنرا که میخوانید و میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی یعنی بتانرا که میپرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی بمن بِضُرٍّ رنجی و سختی
هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای تعالی خواسته بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر اراده کند خدای تعالی بمن رحمتی
و منفعتی هَلْ هُنَّ آیا باشند آن بتان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ بازدارندگان مر آن رحمت را مقاتل رح گوید پیغمبر علیه الصلوة والسلام از ایشان سوال کرد ساکت شدند
حق تعالی فرموده که قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ بگوی ای محمد علیه الصلوة والسلام بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بروی نه بغیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل کنند
توکل کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود را بوی باز میگذارند بیت تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار ، که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگوی ای
قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر آن حال که هستید خود را بدان وار بدارید روی توکل و اعتماد در حق واثق باشید و حفص مکاناتکم خوانده إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام
بر حالتی که دارم از روی توکل فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آن کس را که از ما و شما بیاید بوی عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ
و فرود آید بر او عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی و لیل آن غلبه دیگری بود حق سبحانه و تعالی رسوا کرد دشمنان آنحضرت علیه الصلوة والسلام را و در روز بدر بعضی
از ایشان بدست مؤمنان کشته گشتند و جمعی بقید ذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند بیت این سر بباد داده و آن دستها به بند ، آن کشته خوار و زار و گرفتار مستمند إِنَّا أَنْزَلْنَا
بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآن است لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان حق چه قرآن مبنا و مصالح معاش و معاد ایشان
است فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وی است فَلِنَفْسِهِ پس مر او راست فایده آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید
فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن بر وست وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ نگهبان بر ایشان تا نگذاری که در ضلال
افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز ابلاغ و بس اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای تعالی قبض میکند نفس ها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام موت ایشان را
وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میگیرد نفسهائی که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب و امام محی السنه رح در معالم فرموده که هر آدمیرا دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات
مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز زایل گردد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زایل نمی باید و در کشاف از ابن عباس
رض نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا یکدیگر آشنائی در نشأن میدهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد و در آن عالم آن نفس را که قبل از بن قَضَىٰ
عَلَيْهَا الْمَوْتَ حکم کرده است به مرگ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ و میفرستد دیگر نفس را که از آن زندگانی است با بدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده که
اجل ایشان برسد نزد جمهور مفسران امساک و ارسال هر نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و باز بدان فرستادن
لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در اماتت که مشابه نوم است و احیا که مشابه
است با یقظه و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میمیری و چنانچه بیدار میگردی بر انگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی شُفَعَاءَ شفیعان که ایشان را از خدای تعالی درخواست کنند قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا بگو آیا شفاعت کنند و اگر چه باشند که هیچ گونه لَا يَمْلِكُونَ
شَيْئًا مالک نشوند چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند وَلَا يَعْقِلُونَ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند
قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدای تعالی راست شفاعت جَمِيعًا همه آن یعنی حکم آن بنزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نتواند کرد لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمین ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد در قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهُ بیگانگی یعنی
الهیت او چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمی گروند بآخرت بسرای دیگر وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ و چون
یاد کرده شوند آنها که معبودان ایشانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطلها کار
سر بر عکس است که از یاد خدای تعالی شادمان و از ذکر ماسوی حق گین است نظم نامت شنوم دل از فرح زنده شود ، حال من از اقبال تو فرخنده شود ، ور غیر تو هر جا سخن
آید میان ، خاطر هزار غم پراکنده شود قُلِ اللّٰهُمَّ بگوی ای محمد بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمین عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده
پوشیده و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت فِي مَا كَانُوا فِيهِ در آنچه هستند که در وی يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ
أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر باشد مر آنها را که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از اموال جَمِيعًا همه آن وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه با آن لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا
دهند آنرا یعنی فدا کنند تا بآن خود را باز خرند مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی
مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه نبودند که پنداشتند یعنی پنداشت آن بود که بوسیله شفاعت بتان رفعت قربت یابند چون در وقعه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند

درینان رسد یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم که چیزی پیش آید که من آنرا در حساب نمیداشتم و از سفیان ثوری منقول است که چون
این آیت شنود گفتی ویل لاهل الریا رباعی بنداشت مرائی که عملهاش نکوست مغزی که بود خلاصه کار در وست چون پرده ز روی کار بیرون انداخت گشت بر خلق عیان
که بود الا پوست وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و فرو گیرد ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بوده اند که بدان
يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از تخویفات الهی و انذار حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون برسد کافر را که عتبه و ابو حذیفه است
و جمعی عام داشته اند مرجمیع کافران را برسد ضُرٌّ سختی و فقری دَعَانَا بخواند مارا و دفع آن را در می خواهد ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما عطا دهیم او را نِعْمَةً از نعمت بخششی
یعنی مال و زر و جز آن مِنَّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قَالَ می گوید آن کافر إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که بمن داده اند مال را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانستن من یعنی
وجوه کسب و تحصیل آن را او دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدای تعالی دانست که من مستحق این نعمتم بَلْ نه چنین است که او میگوید هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایش
مراورا تا ظاهر کرده که شاکر است یا کافر وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در نمی یابند قَدْ قَالَهَا بدرستی که گفتند این کلمه را الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي و قوم او پسندیدند فَمَا أَغْنَىٰ پس باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع و بنا فَأَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال بدیها که کرده بودند و با مالها بزمین فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنانکه
ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هَٰؤُلَاءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بدیشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا پاداش سیآتیکه کردند وَمَا هُمْ
و نیستند ایشان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مارا از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرد
روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بیمقداری و مذلت او بلکه از روی حکمت
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قبض و بسط روزی لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است بر کمال قدرت و ارادت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای تعالی روزی ده
و میدانند که هر چه میرسد بد و بهر که در مصلحت کلی در ضمن آن است نظم هر چه باید بهر که می شاید تو دهی آنچنانکه می باید تو شناسی صلاح کار همه که تویی آفریدگار همه
در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملکیه هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکو است و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می شود یا نی این آیت فرود آمد که قُلْ بگوای محمد صلی الله
علیه وسلم يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا ای بندگان من آنانکه اسراف کردند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لَا تَقْنَطُوا
نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای تعالی این آیت امیدوارترین و بهترین آیتهاست از قرآن چه در خبر است که گفته و دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد
بعوض این آیت چه این آیت از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهتر است و در معالم از ابن مسعود رض نقل میکند که عبارت مسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ
و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نا امید میکردانی مردمانرا اگر نخوانده آنرا که فرمود قل یا عبادی الآیة در فصول آورده که تمام ترجیه در شش چیز است
اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سیوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا
در فتوحات فرموده لَا تَقْنَطُوا نهی است و هر چه حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نومید مشو که از آیت
الفراست إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بدرستی که خدای بیامرزد گناهان جَمِيعًا همه آنرا اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود و بعضی علما گویند
که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط با سناد خود آورده از اسماء بنت یزید رض که گفت شنودم از رسول الله علیه الصلوة
والسلام که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده گناهان است الرَّحِيمُ مهربان است بر بندگان حقایق این آیت
و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز درین دار الشفا حاصل نشود و سرگردان
بیابان نفس و هوای را از دو طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد نظم مذاتهم گو نه تو شه راه نه بجز لا تقنطوا من رحمة الله تو فرمودی که نومیدی مبارز
ز من لطف و عنایت چشم دارید نومیدی حق بی امیدواریم نه بخشا زانکه پس امیدواریم خدا امید در و مندان روا کن دل امیدواران را روا کن وَأَنِيبُوا و بازگردید
بطاعت یا دعا و تضرع إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید او را مر دین را باخلاص و بذید در توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ
پیش از آنکه بیاید شما را عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمائید أَحْسَنَ نیکوترین
مَا أُنْزِلَ چیزی را که فرستاده شده است إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی رویدنه منسوخ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید شما را الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءت وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما

فائده

نمیدانید آمدن او را تا در مقام تدارک آیید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ پیش از آنکه نفسی گوید يَا حَسْرَتَا ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر تقصیری که تقصیر کردم فِي جَنْبِ اللَّهِ
در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او وَإِنْ كُنْتُ و بتحقیق که آن کس که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس کنندگان بکتاب خدای تعالی
و برسول او و مومنان و در سلسلة الذهب در معنی این آیت فرموده نظم روز رحلت که سر و دم خار کی از خواب غفلتش بیدار یاد ش آید که در جوار خدای سالها زد
بجرم و عصیان رای هر چه در شصت سال یا هفتاد کرده از خیر و شر پیش افتاد یک یک در برابر چشم او واله ها شکار در روی هلو آرد بگذراند بگذشته و الا
بانگ یا حسرتاه و او یلاه حسرت از جان او بر آرد دود وان زمان حسرتش ندارد سود أَوْ تَقُولَ یا گوید آن نفس لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي اگر آنکه خدای تعالی راه
نمودی مرا لَكُنْتُ هر آینه می بودم من مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران و شرک و معصیت آلوده نمی شدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که
به بیند عذاب را معاینه لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً ای کاشکی بودی مرا بازگشتی بدنیا فَأَكُونَ تا بودمی یا شوم از جمله مِنَ الْمُحْسِنِينَ نیکو کاران و فرمان بردار ان
پس این گوینده را که گفت مرا راه ننموده اند و اگر متقی بودمی گویند بَلَىٰ آری یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که آمد ترا آیَاتِي آیتهای کتاب من که قرآن
فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ داشتی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان آوردن وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بودی از ناگروندگان
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا می بینی آنانکه دروغ بستند عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی یعنی خدایرا با فرزند و شریک صفت کردند وُجُوهُهُمْ
مُسْوَدَّةٌ رو یهای ایشان بظلمت دخول دوزخ سیاه کرده شده أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ یعنی هست الیته مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ مقام و جای
آرام متکبران و گردنکشان که فرمان خدای و رسول نبردند وَيُنَجِّي اللَّهُ و برهاند خدای تعالی از جهنم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ
برستگاری یعنی با سباب خلاصی که ایمان و احسان است لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد مر ایشانرا هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین
اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای تعالی آفریننده همه چیزها است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز وَكِيلٌ نگاهدارنده است و متصرف در آن و قایم بحفظ آن لَهُ
مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست کلید های خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی او ست و غیر او تصرف در آن ممکن نیست بجهت آنکه
دخول در خزینها منصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست و در خبر است که ذو النورین رض از حضرت رسول علیه الصلوة والسلام پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض
کدام است آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که تفسیر آن این است که لا اله الا الله والله اکبر سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة
الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است
هر که بدان تکلم کند بفتوح و فیوض این خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه است و کلید این خزینها بدست تصرف او ست هر گاه که خواهد باران
فرستد و هر چه خواهد از نباتات برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدای تعالی یعنی بدلایل قدرت و آیات کتاب او أُولَٰئِكَ
آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام را بدین آباء و اجداد
دعوت میکردند حق سبحانه فرمود که قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم ایشانرا أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدای تعالی را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ امر میفرمایید مرا که پرستش کنم بعد از دین دلایل
أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ و بدرستی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند
از پیغمبران یعنی با تو و با هر یکی از ایشان گفته شده است که لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی فرض محال و صحیح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبر اند و از روی حقیقت
امت او و مسلمانان است یعنی هر کس را معتبر باید که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ هر آینه تباه شود عملهای کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُونَنَّ و هر آینه باشی
مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران که بعد از دولت دین بر نکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدای تعالی را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش
از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرمود که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة آمده گفت یا محمد دانسته که خدای تعالی روز قیامت
آسمانها را بر انگشتی نهد و زمین را بر انگشتی و جبال را بر انگشتی و آب و خاک را بر انگشتی و جمیع خلق را بر انگشتی پس حرکت دهد و گوید انا الملک این الملوک آنحضرت از
این قول او متعجب شده تبسم فرمود آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و صفت کردند ایشان خدایرا و تعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد وَالْأَرْضُ
جَمِيعًا و زمین همه آن قَبْضَتُهُ بدست گرفته وی باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ آسمانها در پیچیده شده بِيَمِينِهِ بدست قدرت وی
در معالم آورده که ابن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده روز قیامت و آنرا بدست خود بس گوید انا الملک
این الجبارون و این المتکبرون پس در هم پیچیده زمین را فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک این الجبارون و المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان
آنست که از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که بازگذارم آنرا بآنچه مراد الله است در امثال این کلمات از متشابهات

داشته‌اند در این جهان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحَانَهُ پاک است خدای تعالی از صفت جواهر و اعراض وَتَعَالَىٰ و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می‌آرند و شریک و همتا می‌سازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخهٔ صعقه گویند که چون در دمند فَصَعِقَ پس بیهوش گردند و صحیح آنست که بمیرد مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ مگر آنکسی را که خدای تعالی خواهد که حمله عرش‌اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده شود فِيهِ در صور أُخْرَىٰ نوبتی دیگر این نفخه را نفخه بعث خوانند و باین نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ ایستادگان باشند بر کنار قبور خود يَنظُرُونَ و می‌نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می‌برند که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن گردد عرصه زمین محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای تعالی در آن بیافریند و گفته‌اند مراد روشنی عدل است که خوف خلائق و خلایق در آن ظاهر کرده و ظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشته‌ها یعنی صحایف اعمال در دست راست و چپ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورده شوند پیغمبران را برای دعوی بابلاغ برامت وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد علیه الصلوة والسلام است و گفته‌اند شهیدان معرکه جهاد را حاضر گردانند و رفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُم میان بندگان بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصانی ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ أَعْلَمُ و خدای تعالی داناتر است بِمَا يَفْعَلُونَ به آنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند آنانکه کافر شده‌اند رانده‌ای سخت إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه بعضی در پی بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای آن برای آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدند بشما رُسُلٌ مِّنكُمْ رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ میخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما وَيُنذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن این روز شما قَالُوا بَلَىٰ گویند کافران آری بیامدند و ما را بیم کردند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای تعالی یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود مر ایشان را که درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ درهای جهنم خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و رانده شوند آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف و کرامت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا بسوی بهشت گروه گروه به تفاوت مراتب ایشان در بهشت طریق ازدواج است با مراکب ایشان تا آنکه مقبلان را سواره به بهشت برند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت کامل فَتُحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده باشند درهای آن پیش از رسیدن ایشان انتظار کنند وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود باد بر شما با سلامتی و ایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بوده‌اید از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان مطهر گردد و در این حال ملائکه گویند که پاک شدید ظاهر و باطن فَادْخُلُوهَا پس درآیید در بهشت خَالِدِينَ جاوید بودگان در آن وَقَالُوا و گویند مؤمنان چون به بهشت درآیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدای راست الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ آنکه راست کرد با ما وعده خود را بثواب وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را زمین بهشت نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ جای میگیریم در بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر کجا میخواهیم فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ پس نیکو است مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ و می‌بینی ای محمد صلی الله علیه وسلم فرشتگان را یعنی در موقف صدق در رتبه قرب باشی و هر طرف می‌نگری می‌بینی ملائکه را حَافِّينَ فرو گرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده و به تسبیح نفی نا سزا می‌کنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا می‌کنند وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُم میان خلق بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس با نعام او و وا آورند وَقِيلَ و گفته شود یعنی ملائکه و مؤمنان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس و ستایش مر خدای تعالی راست که آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض الآیه همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرده‌اند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست

بیت

درخور حمد و ستایش تو بغیر تو کیست ❊ هر کجا حمد و ثنایی است سزاوار تو بس ❊

سُورَةُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ وَثَمَانُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

این سوره اول است از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکور است که حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام فرمود که هر که خواهد که چرا کند در روضه‌های

بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده‌اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که من داده‌ام طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه الصلوة والسلام و در معالم از ابن مسعود رض روایت میکند که چون در آل حم می‌افتم گویا که افتاده‌ام در بوستانهای بهشت که بزمین نرم و خفته شده و متعجب در آن می‌نگرم و ابن عباس رض فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی صحابه رض و تابعین حوامیم را عرایس القرآن و دیباج القرآن گفته‌اند و الله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم حروف مقطعه بقول بعضی از علما مقسم به‌اند هر حرفی اشارت بکلمه‌ایست چنانچه در کلام عرب بتعبیر میکنند بعضی از آن ... بحکم حق است که هر که خطوه و منع بر آن کشیده شود و میم اشارت بملک او که گردد زوال ... تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی است الْعَزِيزِ که غالب و قادر است الْعَلِيمِ دانا ... غَافِرِ الذَّنبِ آمرزنده گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده توبه ... شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری و بخشش بزرگواری لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت بندگان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه نزول متحقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه کافر شدند فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی دل در میار که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار ایشان روزی گرفتار خواهد گشت كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام را وَالْأَحْزَابُ و گروههای دیگر که سپاه گشتند بر رد رسل مِن بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح علیه السلام مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کرد هر یک گروه از ایشان بِرَسُولِهِمْ به پیغمبر فرستاده شده ایشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و هلاک کنند وَجَادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوا تا زایل گردانند و باطل کنند بِهِ الْحَقَّ بآن باطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشان را وَكَذَٰلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنهاکه کافر شده‌اند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ‌اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند ... الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه برمی‌دارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه‌اند و در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را امر فرموده صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرش‌اند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان هفتاد هزار صف‌اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق يُسَبِّحُونَ تسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان ... و در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت‌اند چهار می‌گویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان ... وَيُؤْمِنُونَ بِهِ و میگروند بدو ... وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میخواهند از خدای تعالی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده‌اند و میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما وَسِعْتَ فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را رَّحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیز رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا آنان را که توبه کرده‌اند و بتو بازگشته وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ و پیروی نموده‌اند راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ و نگاه دار ایشان را عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار ما بلطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و درآر ایشان را جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِي وَعَدتَّهُمْ آن بوستانها که وعده کرده‌ای ایشان را وَمَن صَلَحَ و هر که عمل شایسته کرد مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد و فضل تو بر ایشان إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانائی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و باز دار از ایشان جزای بدیها یعنی ایشان را از معاصی دور دار وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ و هر که باز داری از وی بدیها يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ مر وی را

جهان فقد رحمته پس بدرستی که تو بخشیده و بر ویرا در آخرت وذلک و آن نگاهداشتن هو الفوز العظیم و آن فیروزی بزرگ است چه بر صاحب دولتی
که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین نکته گفته اند بیت امروز کسی را که در آئی به پناه ٭ فردا بمقام قرب
بخشی راه ٭ وانرا که ز پیش نداده بر درگاه ٭ فردا چکند گر نکند ناله و آه ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند از زبان
فرشتگان یعنی بوقتی که کفار در دوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بکشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشان را ندا
کنند و گویند لمقت الله هر آینه دشمنی خدا تعالی مر شما را بکفر اکبر بزرگتر است من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای شما را و خدای شما را دشمن داشت
اذ تدعون چون خوانده شدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدای و رسول فتکفرون پس شما کافر شدید و نگرویدید قالوا ربنا گویند کافران
ای آفریدگار ما امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو بار واحییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اولی بوقت انقضای اجل است در دنیا
واحیای اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و گفته اند که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین
آنست و بعضی گویند اماتت نخستین آن است که او را در رحم که نطفه بود و زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و بعد آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران باحیا و اماتت
اقرار کنند و گویند فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان که انکار و تکذیب بعث بود فهل الی خروج پس آیا هست بسوی بیرون آمدن از دوزخ
من سبیل هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول یاران و توبه است فرشتگان ایشان را نا امید ساخته گویند ذلکم
آنچه شما در آنید از حکم بدخواهی بود بانه بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله چون خوانده خدا را وحده بتنهائی کفرتم کافر شدید بیگانگی او و میگفتید
اجعل الالهة الها واحدا وان یشرک به و چون شرک می آوردند و بعضی شرکا اوی اضافت میکردند تؤمنوا میگروید بدشرکا فالحکم لله پس کار داوری
مر خدا راست العلی خدای برتر است از آنکه بدو شرک آید الکبیر بزرگوار تر از آنکه عزیزان او مساوی سازید هو الذی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت
می نماید شما را آیاته علامتهای دلالت بر وحدت خود و ینزل و فرو میفرستد لکم برای شما من السماء رزقا از آسمان اسباب روزی را چون باران
با طلایه و ابر بهر آنکه سبب رزق باشد و ما یتذکر و پند گرفته نشود و یعنی عبرت بگیرد بدین آیات الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدا تعالی یعنی از صحبت
مندکشته روی بطاعت آورد فادعوا الله پس پرستید خدا را مخلصین له الدین در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او
ولو کره الکافرون ٭ و اگر چه کاره باشند کافران اخلاص شما را و توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافر اند و شما بران نعمت شاکرید پس میان شما و ایشان
منافرتست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رفیع الدرجات اوست بلند
درجهای بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت مراتب و مقامات یا رفیع درجات انبیا است درجه آدم علیه السلام را بصفوت و درجه نوح
علیه السلام را بدعوت و ابراهیم علیه السلام را بخلت و موسی علیه السلام را بقربت و عیسی علیه السلام را بزیادت و محمد را علیه السلام بشفاعت سلمی رحمه الله
خواهر بر دارد و بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر الحقایق آورده که بردارنده درجات محبان است بفنا از محبت و بقای محبوب عزیزی فرموده که لا یوجد اللقاء
الا بالفنا یعنی تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی نظم هوش در وفا گر بقا میخواهی ٭ کین داو را ره بقا در وهی خرابات ست ٭ زخال غیر تا شوی
رهای عطار که بافی رو عشاق فانی الذات ست ٭ ذو العرش خداوند عرش است یعنی خالق و مالک و پادشاه و خداوند ملک و سلطان است یلقی الروح میفکند
روحی را من امره بفرمان خود و یا فرستد جبرئیل علیه السلام را علی من یشاء بهر که میخواهد من عباده از بندگان خود یعنی رخت نبوت عطا میکند بهر که میخواهد
لینذر تا بیم کند آنکه بدو وحی آمده مردمان را یوم التلاق روز که یکدیگر را دیدن یعنی روزیکه ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین
یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی لائق شود و عمل خود را یا مجمع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند یوم هم روزی که ایشان یعنی جملة
بارزون آشکارا باشند از قبرها بر آمده لا یخفی پوشیده نشود علی الله بر خدا تعالی منهم از ایشان یعنی از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود
ایشان شیء چیزی بلکه همه را داند بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند لمن الملک الیوم مر کراست پادشاهی و کارگاهی امروز پس همه بندگان باتفاق
هم بیکدیگر جواب دهند که لله الواحد القهار مر خدا را که یکانه است در حکم نکنده منازعات مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده
باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مؤمنان موافق باشند الیوم تجزی امروز پاداش داده شود کل نفس هر نفسی را بما کسبت جزای آنکه کرده است
لا ظلم الیوم ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری بگیرند و نیکی را پاداش بدی دهند و نه بدی را نیکی ان الله
بدرستی که خدا تعالی سریع الحساب ٭ زود شمار است بوقت حساب جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شأن عن شأن و در سطوة آور

که رسول

که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که خدا تعالی میفرماید که منم پادشاه و جزا دهنده و ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت در آید و هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزد یک ایشان مظلمه
باشد از و فع نکنم پس این آیت بر خواند که الیوم تجزی الی آخره رباعی در وعده اهل ظلم حالی عجب است ٭ ورزیدن ظلم را و بالی عجب است ٭ از ظلم بپرهیز که در روز جزا
لا ظلم الیوم گوشمالی عجب است وانذرهم و بیم کن کافران را و بترسان یوم الازفة از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید هر چه آینده باشد
نزدیک است برسیدن اذ القلوب بترسان ایشان را چون دلهای ایشان لدی الحناجر نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از بیم آن روز دلها از اماکن خود میل
خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا مانده نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاسایند و نه بر آیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کاظمین ٭
نگاهبان خشم بر آمده گان ما للظالمین نیست ستمکاران را یعنی کافران را در ان روز من حمیم هیچ خویش مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند
و لا شفیع یطاع و نه در خواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او محل قبول رسد یعلم میداند خدا تعالی خائنة الاعین خیانت چشمها
یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمزه کردن بمعایب مردم یا کذب در رایت و عدم رایت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن است که
در اوقات مناجات خواب را بر ایشان گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود و من نام عینی نام عینه
وحالی نظم خواب را باید و عاشق چه کار ٭ چشم او چون شمع باشد اشکبار ٭ چشمهای عاشقان را خواب نیست ٭ یک نفس آن چشمهای آب نیست و ما
تخفی الصدور و آنچه میدانند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را میداند والله یقضی بالحق و خدا تعالی حکم میکند براستی
در جزای محسن و مسی والذین یدعون و آنانرا که می پرستند مشرکان من دونه بجز خدا تعالی لا یقضون حکم نمیکنند ایشان بشیء بچیزی زیرا که
که جماد ند ایشان را قدرت بر آن نیست و اگر داناند مخلوق و مملوکند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست ان الله بدرستی که خدا تعالی هو السمیع اوست شنوا گفتار
بندگان البصیر ٭ بینا بکردار ایشان اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند و سفر نمی نمایند مشرکان مکه فی الارض در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا
کیف کان پس تا به بینند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب
مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است کانوا هم اشد منهم بودند پیشینیان ایشان سخت تر از ایشان قوة از جهت نیرو و توانائی یا قدرت و تمکن و آثارا
و نشانها از جهت نشانهای ایشان فی الارض در زمین و دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فاخذهم الله پس گرفت ایشان را خدا تعالی و عقوبت کرد
بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وما کان لهم و نبود مر ایشان را من الله از عذاب خدا تعالی من واق هیچ نگاه دارنده که
دفع کند آن را از ایشان ذلک آن گرفتن بانهم کانت تأتیهم بسبب آن بود که آمده بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بدلایلهای روشن
و معجزهای هویدا فکفروا پس کافر شدند بدان و انکار کردند قرآن را فاخذهم الله پس گرفت ایشانرا خدا تعالی و معاقب گردانید انه قوی بدرستی که خدا تعالی
توانا است و متمکن در هر چه خواهد شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی را علیه السلام ٭
بایاتنا بمعجزات ما که آیات تسع بود و سلطان مبین ٭ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصا است و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت است
بحق سبحانه و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وهامان
و به هامان که وزیر او بود وقارون و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود و ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند
ساحر جادو است که خارق عادت با ما مینماید از روی سحر کذاب ٭ دروغ گوی است در آنکه میگوید که خدا تعالی هست و من رسول اویم فلما جاءهم
بالحق پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست من عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنانکه گرویده اند معه
موسی علیه السلام یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل میکشتند و بعد از ولادت او دست باز داشتند چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی
نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آورید تا دلهای ایشان بشکنند و موسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید
دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند و ما کید الکافرین ٭ و نیست کر کافران و کید کان به نسبت انبیا علیه السلام و مؤمنان الا فی ضلال
مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان باز گرد و پس فرعون در باره موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرد و گفت او را میباید کشت گفتند
که او سحر کرده باشد بر گشته و خود واز آن خلق بشور رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران را طلبیم تا با او
شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است از قتل او ببر میترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد و قال فرعون ذرونی و گفت فرعون بگذارید
مرا تا بخواری اقتل موسی بکشم موسی را ولیدع ربه و گو بخواند خدای خود را تا قتل من از و باز دارد انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یبدل دینکم

از انکه متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد وان یظهر یا انکه آشکار گرداند بسبب دعوت او فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی و دو گروهی و حفص و بصری
بکسر ها و نصب دال می خوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را
بعد از انکه این خبر بوی رسید انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی وربکم بپروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از شر هر گردن کشی که بسبب
تعظیم لا یؤمن نمی گرود بیوم الحساب بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد
دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وقال رجل مؤمن و گفت مردی گرویده من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان که
... بود که بطریق حزم یکتم می پوشید از فرعون و اتباع او ایمانه گرویدن خود را و گفته اند که چند سال بود که ایمان داشت و می پوشید چون خبر قصد فرعون
بقتل موسی علیه السلام شنید گفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی را ان یقول برای انکه میگوید ربی الله آفریدگار من خدای است وقد جاءکم بالبینات
و حال انکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا من ربکم از پروردگار شما وان یک کاذبا و اگر باشد او دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر
باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وان یک صادقا و اگر باشد راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم بعضی از انکه شما را وعده
میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیا است عاجلا بشما رسد ان الله لا یهدی
خدایتعالی راه ننماید یعنی توفیق راه یافتن ندهد من هو مسرف کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بیگناه کذاب دروغ گوینده
در دعوی خدایی یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شما راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فی الارض
در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند من باس الله از عذاب خدایتعالی ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد
موسی نکنید و دست از و باز دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی علیه السلام نهی میکرد و جمعی دیگر که نزد وی حاضر بودند ما اریکم الا ما اری
نمی نمایم شما را مگر آنچه من می بینم ... راه صواب در کشتن او دیده و بودم صلاحی در آن وما اهدیکم و راه ننمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه ...
خربیل که این سخن را استماع نمود دیگر باره عرق ... در حرکت آمده و بجوش ایمان ... آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید که وقال الذی آمن
و گفت کسی که ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من بدرستی که من میترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی علیه السلام و تعرض او مثل یوم الاحزاب مانند
روز لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست انگاه تفصیل میکند مثل داب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وعاد
و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند حال انکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر
و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وما الله یرید و نیست خدایتعالی که خواهد ظلما للعباد ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب
نکند پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نگردید ویا قوم و ای گروه من انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما یوم التناد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز
قیامت که بعضی مر بعضی را خوانند باستغاثت و هیچکس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در سوره اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت که با
اهل الجنة خلود و لا موت و با اهل النار خلود و لا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیک
بخت نباشد یوم تولون روزی که بر گردانیده شوید از موقف حساب و برده شوید ... بازگشتگان از انجا بدوزخ ما لکم نباشد شما را من الله از عذاب خدای
من عاصم هیچ نگاهدارنده که تواند شما را در پناه خود گرفتن ومن یضلل الله و هر گرا فرو گذارد خدایتعالی در ضلالت فما له پس نیست او را من هاد هیچ
راه نماینده که بمنزل مراد او رساند ولقد جاءکم یوسف و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیه السلام من قبل پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن
و گفته که فرعون موسی علیه السلام همان فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و یوسف علیه السلام ... او را بود ... یوسف علیه السلام خدایی ...
و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف علیه السلام درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی هم عمر یافت پس موسی گفت که یوسف علیه السلام پیش از این آمد بشما
بمعجزات روشن که احیای فرس بود و شهادت طفل بر براءت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف علیه الصلوة والسلام
... یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود ... پس ... فرعون ... که یوسف علیه السلام
بشما آمد فما زلتم پس همواره بودید فی شک در شک و گمان مما جاءکم به از انچه آورده بود بشما از امر دین حتی اذا هلک تا انگاه که او درگذشت قلتم لن
یبعث الله گفتید برنخواهد انگیخت هرگز خدایتعالی من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس انکه قول او
ترک کنیم کذلک همچنین یضل الله گمراه سازد خدایتعالی در بوادی طغیان من هو مسرف هر که او از حد تجاوز کننده است در انکار مرتاب در شک دارنده

درانچه معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف و ارتیاب بفرماید الذین یجادلون آنانکه جدال میکنند با انبیا علیهم الصلوة والسلام فی آیات الله در ابطال
آیتهای خدایتعالی و دفع آن بغیر سلطان اتاهم بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان کبر بزرگ گشت جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدایتعالی
وعند الذین آمنوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن دارند کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد
علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمان برداری جبار و خود کامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای موعظ خربیل فرعون اندیشه کرد
از آنکه سخن او در مستمعان اثر کند ... و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گرداند وقال فرعون یا هامان ابن لی صرحا و گفت فرعون ای هامان
بنا کن برای من بنایی افراشته لعلی ابلغ الاسباب شاید که من برسم براهها اسباب السموات براهها راههای آسمان فاطلع پس دیده ور شوم یعنی
بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال وانی لاظنه و بدرستی که من گمان برم موسی علیه السلام را کاذبا دروغ گوی در دعوی
رسالت یا انکه او را خدایی هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که من با او چه خواهم
کرد پس حق سبحانه بنای ویرا بعد از تمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وکذلک و همچنین زین لفرعون آرایش داده شد برای فرعون سوء
عمله بدی کردار او وصد و باز داشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم
الا فی تباب مگر در تباهی و زیان وقال الذی آمن و گفت آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل یا قوم اتبعون ای قوم من پیروی کنید مرا اهدکم تا راه نمایم
شما را سبیل الرشاد راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی دنیا متاع برخورداری است که زود
منقطع گردد یعنی بساط عیش او ... درنوردند و نامه معاشرتش را رقم ابطال درکشند نظم باغ دهر کو پس تازه رویی و خوش بو ... مباش غره
که باد خزان زپی دارد زمان زمان بچیند با نکهت و او بار نه چه رنگ و بوکه نشانی ز باغ نگذارد وان الآخرة و بدرستی که سرای دیگر هی دار القرار
او است سرای آرام گاه و از زوال و آفت مصون نیست من عمل سیئة هر که بکند کرداری بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن و این
محض بحکم عدل الهی است ومن عمل صالحا و هر که بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد و زن وهو مؤمن و حال انکه او مؤمن باشد چه عمل مقبول
اهل ایمان است فاولئک پس آن گروه یدخلون الجنة درآورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی به بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند
در آن بهشت از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بغیر حساب بیشمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل و امتنان
است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری خربیل گفت
از روی تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی نخوت هوشیار شوند پس گفت ویا قوم و ای گروه ما لی چیست مرا ... چون است که من ادعوکم
میخوانم شما را الی النجوة بسوی رهایی یافتن از عذاب خدایتعالی بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وتدعوننی الی النار و شما میخوانید مرا ...
بسوی آتش که پرستش فرعون است تدعوننی میخوانید مرا لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای تعالی واشرک به و برای آنکه شریک گردانم بوی ما لیس لی
به علم چیزی که نیست مرا بربوبیت آن علم دانشی مراد از نفی علم است نه نفی معلوم یعنی من غیر از وی خدا نمیدانم پس با وی دیگری را چگونه شریک سازم وانا ادعوکم
و حال انکه من میخوانم شما را الی العزیز بخدایی که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغفار آمرزنده ... و محو کننده گناهان مؤمنان لا جرم
هر آینه انما تدعوننی الیه آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لیس له دعوة نیست او را دعوتی با اجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است
و اعتباری ندارد فی الدنیا در این سرای ولا فی الآخرة و نه در سرای دیگر وان مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خدایتعالی است و ما را
جزا خواهد داد وان المسرفین و بدرستی که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش دوزخ ...
... آغاز نهند ... کردند و قصد قتل او نمودند و گفت فستذکرون پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را ما اقول لکم آنچه میگویم شما را
وافوض امری و باز میگذارم کار خود را الی الله بخدایتعالی و برو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بتحقیق که خدایتعالی بصیر بیناست بالعباد
بامور بندگان خود آورده اند که فرعون عزم ... او کرد ... گریخته روی بکوه نهاد و به نماز مشغول شد حق تعالی لشکر سباع بر انگیخت تا گرد وی در آمده آغاز پاسبانی
کردند نتیجه تفویض بزودی بوی رسید و از شر اعدا ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی
نماز وی و نگاهبانی سباع را مشاهده کردند و بترسیدند و ترسان ... آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نکنند و حق سبحانه از حال خربیل
خبر میدهد فوقاه الله پس نگاهداشت او را خدایتعالی سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه اندیشیدند در باره وی وحاق بآل فرعون و فرو گرفت ... بکسان

فرعون که بقصد او رفته بودند سُوۡءُ الْعَذَابِ بدی عذاب به بیان کرده اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی
بر آنند که سوء العذاب آتش است چه بدل از آن آورده و النَّارُ و اگر مثل آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا
وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه و در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان در می نمایند و ابن مسعود رض فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان
سیاه صبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان را
گویند أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید ای کسان فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای
امر کند ملائکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در آن بودند وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش فَيَقُولُ
الضُّعَفَاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانرا که سرکش و معظم بوده یعنی تابعان مر متبوعان را گویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا لَكُمْ بوده ایم
مر شما را تَبَعًا پیروان و فرمان برداران و در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء ع یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید
شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای این
سخن است إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع می بودی اول از نفس خود باز میداشتیم إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و هر یک را بجائی که درخور اوست فرستاده وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ
در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک کند و بردارد
از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای دنیا مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قَالُوا گویند خزنه جهنم ایشان را که در دنیا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ آیا نبود
که آمدندی شما را رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و هویدا و شما را بخدای تعالی دعوت کردند قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند ولی ما تکذیب
ایشان کردیم قَالُوا گویند خازنان که چون حال بدین منوال است فَادْعُوا پس شما بخوانید خدای تعالی را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای چنان شما
دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعای کافران إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بطلان و ضایع شدن
که باجابت نارسیدن إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
یعنی هم درین سرای نصرت میکنیم بهلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته گردند با انتقام از قاتلان ایشان چنانچه یحیی علیه السلام هفتاد
هزار کس کشته شدند وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آن انبیا باشند
و امتان مصطفی علیه الصلوة والسلام يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در آن روز باطل است
و محل قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای تعالی وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی
دادیم مُوسَى الْهُدَى موسی ابن عمران را راه نمودن بانچه بآن راه یافته شود از معجزات و صحف شرایع وَأَوْرَثْنَا و میراث دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ
هُدًى بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را جهت برکت آن راه یابند بآن راه نماینده وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ و پند و
مر خداوندان عقول سلیم را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت انبیا علیهم السلام و هلاک اعدا حق راست
است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی علیه السلام و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْبِكَ برای تدارک آنچه واقع شده یا
از ترک اولی و در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که تا حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تعبد نماید خدای تعالی را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی
بعد از او مر امت را و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بمقتضاء بار بار بیشتر هر روز استغفار میفرمود که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین
مرة و در تبیان فرموده که معنی آن است که آمرزش طلب کن برای گناه امت که بحضرت تو امیدوارند بیت گر از گنهکاری انکوئی حرفی ز برای ما گوئی
یعنی که بعذرخواهی ما ؛ از حالت پر گناهی ما ؛ نزدیک خدا بکنی شفاعت ؛ ما را برهانی از شفاعت ؛ وَسَبِّحْ و تسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش
پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ شبانگاه و بامداد و بعضی گویند یعنی بگوی سبحان الله و بحمده و آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدا
نیست و بعث محال است حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی که آنانکه جدال میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای خدا و
در دفع آن کوشند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که دانسته باشند از ادله عقلیه إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست
در سینه های ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق و اراده سروری یا حکومت یا عظمتی موهوم که مَا هُمْ نیستند ایشان هرگز بِبَالِغِيهِ رسنده بدان

فاستعذ

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه بگیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشان را الْبَصِيرُ بیناست بافعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت
آن اولا بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این آفریدن آسمان
زاست بقول بعضی مفسران جدال کنندگان یهود بودند که حضرت را علیه الصلوة والسلام گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف مسیح بن داود است
یعنی دجال که سلطنت او به بحر و بر قرار رسد و جویهای آب با او روان شوند و پادشاهی با باز گردد و او آیتی است از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که
إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه منازعت کنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند و لهایی ایشان کبر است یعنی هوای حکومت سلطنت که بدان نخواهد
رسید پس تو پناه بگیر بخدای تعالی از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند جثه او عظیم است از جثه آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن عرش و سما از آفریدن او بزرگتر است
و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات من بباید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلند تر و جثه بزرگتر است و یک چشم است
کژ نظم او یکی از علامات قیامت است و پیغمبر علیه السلام عمارات ظهور وی بیان کرده و مردم به سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلات مبتلا شوند سال اول آسمان یک ثلث
باران نگیرد و زمین از آنچه رویدی ثلثی نگاه دارد و سال دوم دو ثلث باز گیرد و سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید
سحر و شعبده بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من اعتصم بالله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه او دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان تا هر کرا
گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او گویند ای فرزند متابعت او کن که او خدای تو است
القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان تنگ آید حق سبحانه عیسی علیه السلام را از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر
او کرا غالب بوده باشند بتمامی مستاصل گرداند و شمه از نزول عیسی ع م در سوره زخرف مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز الحفیظ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ
و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند
وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر مساوی نباشند روز قیامت
یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند می پذیرید و چون ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند ثواب و عقاب و دنیا
دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه
آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمْ و گفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم برای
شما یعنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهم شما را اکثر علماء دعا را فرموده آورده اند بر عبادت و مؤید این است که خدای تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی
آنانکه سرکشی مینمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند
دَاخِرِينَ بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را فریاد رسم و بقول بعضی مراد از دعا سؤال
است یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانه رحمت من مالا مال است و کرم من بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورد که نقد مراد در کف امیدش ننهادم و کدام
محتاج زبان سؤال گشاد که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت بر آستان ارادت که سر نهاد شبی ؛ که لطف دوست بروی هزار در نگشاد
و گفته اند که دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است یعنی تایب خدا شوید
بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه یعنی توبه کنید تا بپذیرم بیت گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم ؛ وانکه ز سر جریمات در گذرم ؛ اللَّهُ الَّذِي
جَعَلَ خدای تعالی کسی است که بحق بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را تیره و بمزاج بارد لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس
وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَذُو
فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ است و بسیار عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با آفریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا ترتیب امور که قوام مصالح انسان در
نفس و مال بدان است وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکه این کارها کند خدایی است رَبُّكُمْ
پروردگار شما است خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست مگر او فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس چگونه بچه وجه
گردانیده می شوید از عبادت او بعبادت غیر او كَذَلِكَ همچنانکه بگردانیده شدند این قوم يُؤْفَكُ الَّذِينَ بگردانیده میشوند آنانکه كَانُوا هستند که از وی عناد

... آيات الله يجحدون بآيتهاى خدا تعالى انكارى كنند و از غير رفتن آن ابا مى نمايند و بازمى ايستند الله الذي جعل خدا تعالى آنكسى است كه ساخت
لكم الارض براى شما زمين را قرارا موضع قرار و آرام كاهى بر روى آن ميرويد و مى نشينيد والسماء بناء و گردانيد آسمان را بر روى شما بنا وصوركم و صورت كرد شما را
فاحسن صوركم پس نيكو ساخت صورتهاى شما را يعنى قامتهاى شما را راست كرد و رويهاى شما را پاكيزه و اعضاى شما مناسب آفريد ورزقكم و روزى داد شما را
من الطيبات از پاكيزها يعنى ماكولات لذيذه و شميمه كردانيد روزى شما را از روزى حيوانات در بحر الحقايق فرموده كه حسن صورت انسانى در آن است كه او مرآت جهان
... همه حقايق علوى و سفلى و مجموع دقايق صورى و معنوى را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آئينه حقيقت جامعه ولامع رباعى
... سر وجود ... روشن ز رخت پرتو انوار شهود ... مجموعه هر دو كون كس نيست چو تو ... در مملكت صورت و معنى موجود ... ذلكم الله
... تصوير كرد خدا تعالى است ربكم آفريدگار شما فتبارك الله پس بر تر است خدا تعالى و بزرگوار از رب العالمين پرورنده عالميان از جن
... هو الحى اوست زنده يعنى منفرد بحيات ازلى لا اله الا هو نيست هيچ معبودى كه سزاوار عبادت بود مگر او فادعوه پس بخوانيد او را مخلصين در حالتيكه
... كان باشيد له الدين براى او دين خود را از شرك با طاعت خود را الحمد لله رب العالمين همه سپاسها و ستايشها مر خدا تعالى
... عالميان است قل بگو اى محمد عليه الصلوة والسلام ... انى نهيت ...

[illegible]

[illegible]

... نهاد و خدا تعالى سنت نهاد بن التى قد خلت ان سنتى كه گذشته است فى عباده در بندگان وى از امم ماضيه كه ايمان باس هيچ وجه مقبول نيست
وخسر و زيان كار شدند هنالك الكافرون كافران آن زمان نا گرويدگان يعنى خسران ايشان بآن وقت ظاهر شد و اگرچه در خسران بودند در همه عمر

سورة فصلت وهى اربع وخمسون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

حم ... اسم اعظم الهى و در حروف مقطعه مخفى است و هر كس را بر استخراج آن دست رس نيست و گفته اند حا اشارت است بحكمت و ميم بمنت يعنى حق سبحانه
است بر مؤمنان بتنزيل حكمت صاحب بحر الحقايق فرموده كه حم اشارت است بآن چيزى كه ميان حق تعالى و حبيب اوست و هيچ ملك مقرب و نبى مرسل
بى بر وجه حا و ميم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همين دو حرف در وسط اسم محمد هم آمده پس بسر حرفين در اين قسم ياد ميكند كه اين قرآن تنزيل
فرو فرستاده شده است من الرحمن الرحيم از خداوند بخشنده بهدايت نفوس عوام مهربان برعايت قلوب خواص و از اضافت تنزيل بدين دو اسم

استدلال بعنوان کرد و برانکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن است و این فرو فرستادن کِتٰبٌ فُصِّلَتْ کتابی است پیدا کرده شد اٰیٰتُهٗ آیتهای وی مبین گشته باوعد و وعید قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است بَشِیْرًا مژده دهنده مر آنها را که بوی عمل کنند وَّنَذِیْرًا و بیم کننده آنها را که بوی نگروند فَاَعْرَضَ پس روی بر تافتند از قبول آن یعنی بنذیر و بشیر اَکْثَرُهُمْ بیشتر ایشان کافران فَهُمْ لَا یَسْمَعُوْنَ پس ایشان نمی شنوند یعنی بر تافتند روی تا نشنوند وَقَالُوْا و گفتند اهل شرک که قُلُوْبُنَا دلهای ما فِیْٓ اَکِنَّةٍ در پوششهاست مِّمَّا تَدْعُوْنَآ از فهم آنچیزی که میخوانی ما را اِلَیْهِ بسوی او وَفِیْٓ اٰذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانی است آنچه میخوانی نمی شنویم وَمِنْۢ بَیْنِنَا وَبَیْنِکَ و میان ما و میان تو حِجَابٌ پرده ایست که جمال تو را نمی بینیم یا حاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و حضرت پیغمبر پرده ساخت تو ازان جانب و ما ازین جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود اِنَّنَا عٰمِلُوْنَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ما و وی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود و ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ جز این نیست که من آدمیم مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما از پذیرفتن دعوت من تکبر کنید بلکه یُوْحٰٓی اِلَیَّ وحی کرده میشود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُکُمْ جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدایی است یگانه فَاسْتَقِیْمُوْٓا اِلَیْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و بران مستقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوْهُ و از وی آمرزش خواهید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید و در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان و آشکار یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رؤیت عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم است وَوَیْلٌ و سختی عذاب لِّلْمُشْرِکِیْنَ مر شرک آرندگان را است الَّذِیْنَ لَا یُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ آنانکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة النفس است متکلم نمی شوند مراد آن است که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشانست و بذل او مر نفس را سخت باشد از اعمال و در ایراد این صفت اشاره ایست به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند که هر توانگر که او را سخا نبود چون تنی است که او را جان نبود یا درختی است که بر ندارد

نظم

منعم ممسک شجری بی بر است ؛ سرور منحل جسدی بی سر است ؛ بخل که سرمایه ناکامی است ؛ در دو جهان موجب بدنامی است

وَهُمْ و مشرکان بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ کٰفِرُوْنَ ایشان ناگرویدگانند بدان جهت نفقه نمیکنند و مکافات آنسرا را باور ندارند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای پسندیده لَهُمْ اَجْرٌ مر ایشان را مزدیست غَیْرُ مَمْنُوْنٍ ناکاسته یا غیر محسوب و در معالم آورده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبدالله بن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر وی موکل است گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشته تا وقتی که او را از بند مرض باز رهانم یا بحضرت خود وصل شود قُلْ اَئِنَّکُمْ بگو آیا شما لَتَکْفُرُوْنَ هر آینه کافر میشوید و نمی گروید بِالَّذِیْ خَلَقَ الْاَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِیْ یَوْمَیْنِ در دو روز امام ابو اللیث آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُوْنَ لَهٗٓ و میسازید برای او بزبان خود اَنْدَادًا همتایان ذٰلِکَ آن خداوندی که بیافرید زمین رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ پروردگار عالمیان است وَجَعَلَ فِیْهَا و بیافرید در زمین رَوَاسِیَ کوههای بلند و پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران دران بنگرند و بعین اعتبار بردارند وَبٰرَکَ فِیْهَا و برکت داد در کوهها تا در و منابع و معادن و صنایع آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زرع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِیْهَآ و تقدیر کرد در زمین اَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزیی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک اینها غالب اقوات هر بلده است و تقدیر این روزیها کرد فِیْٓ اَرْبَعَةِ اَیَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَآءً یکسان شد لِّلسَّآئِلِیْنَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوٰٓی پس قصد کرد اِلَی السَّمَآءِ بآفریدن آسمان وَهِیَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیأت دخان است و در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید آتش بر وی گماشت تا او را در شورش آورد وازان بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت دران نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر وی مسلط کرد تا بجوش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد ازان کف زمین و ازان بخار آسمان آفریده شد

نظم

کفی را منبسط سازد که این فرشی است بس لایق ؛ بخاری برافرازد که این سقفی است بس زیبا ؛ ازان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر ؛ وزین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا

فقال

فَقَالَ لَهَا پس گفت خدای تعالی بعد از آفریدن آسمان مر او را وَلِلْاَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِیَا بیایید بآنچه شما را میفرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری اَوْ کَرْهًا یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه آمدن چاره ندارد مراد اظهار کمال قدرت است نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اشجار خود را بیرون آر قَالَتَآ گفتند آسمان و زمین اَتَیْنَا آمدیم با هر چه فرمودی طَآئِعِیْنَ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفریده شد آنرا اشکافت فَقَضٰىهُنَّ پس بپرداخت آنرا سَبْعَ سَمٰوَاتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را فِیْ یَوْمَیْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰی و وحی کرد فِیْ کُلِّ سَمَآءٍ در هر آسمانی اَمْرَهَا فرمان آن را یعنی اهل آن را اعلام فرمود که عبادت چه و چگونه کنند یا مقرر کرد بر فلکی را آنچه ازو آید وَزَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِیْحَ بچراغها یعنی ستارگان چون چراغ درخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمانها را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذٰلِکَ آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ اندازه کردن خدای تعالی غالب است که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند الْعَلِیْمِ دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُکُمْ پس بگو بیم کردم شما را و ترسانیدم صٰعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِّثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَّثَمُوْدَ و عذاب ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه الصلوة والسلام تخصیص این دو قوم بجهت آن است که قریش در سفر رحلة الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه میگذشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان سخن صاعقه و صیحه شنیده اند اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح مِنْۢ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان بر رفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّا اللّٰهَ یعنی که نپرستید مگر خدای تعالی را قَالُوْا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستد لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِکَةً هر آینه فرشتگان فرستادی بجای شما فَاِنَّا پس بدرستی که ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچیزی که فرستاده شده اید شما بزعم خود کٰفِرُوْنَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید هیچ فضل و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا علیهم الصلوة والسلام مانده و از مشاهده معنی ایشان غافل بوده اند

مثنوی

چند صورت آخر ای صورت پرست ؛ هر که معنی دید از صورت برست ؛ دیده صورت پرستی را ببند ؛ تا شوی از نور معنی بهره مند

آنگاه تفصیل قصه ایشان میکند و میفرماید فَاَمَّا عَادٌ پس اما گروه عادیان فَاسْتَکْبَرُوْا پس گردنکشی کردند فِی الْاَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَیْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علیه السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند وَقَالُوْا و گفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندندی اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندانستند آن مغروران که بقوت خود اَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی الَّذِیْ خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافریده است ایشانرا هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر و تیز تر است از روی قوت یعنی توانائی دارد بر هر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَکَانُوْا و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِاٰیٰتِنَا یَجْحَدُوْنَ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که آن حق است فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِیْحًا صَرْصَرًا بادی سرد یا آواز مهیب فِیْٓ اَیَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در روزهای آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِیْقَهُمْ تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوائی و خواری فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَخْزٰی سخت تر است از روی رسوائی و خواری وَهُمْ لَا یُنْصَرُوْنَ و ایشان یاری داده نشوند در ان روز بدفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُوْدُ و اما گروه ثمود فَهَدَیْنٰهُمْ پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست ایشانرا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی عَلَی الْهُدٰی پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صٰعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُوْنِ صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشانرا هلاک کرد بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّیْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و برهانیدیم از ان صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَیَوْمَ یُحْشَرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند اَعْدَآءُ اللّٰهِ دشمنان خدای تعالی اِلَی النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ یُوْزَعُوْنَ پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتّٰٓی اِذَا مَا جَآءُوْهَا تا وقتیکه بیایند آتش را شَهِدَ عَلَیْهِمْ گواهی دهند بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَاَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وَجُلُوْدُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی جوارح

ایشان واول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست است بود و گفته اند فروج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به آنچه بودند
که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما که برای شما داوری میکردیم
و عذاب از شما [illegible] قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما از سر خود [illegible] که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدایی که قدرت
کامله او أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیز را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار واز عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد [illegible] وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد
عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ بر شما گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی نخواستید که پنهان شوید [illegible]
که اجزای شما بر شما گواهی دهند وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان بردید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ که خدای تعالی نمیداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید
در [illegible] فرمود [illegible] که هرچه آشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان [illegible] حق سبحانه فرمود وَذَلِكُمْ و آن
ظَنُّكُمُ الَّذِي آن گمانی است که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان می بردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیانکاران فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آن آتش دوزخ مَثْوًى لَهُمْ
[illegible] وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر خوشنودی حق سبحانه بجویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده شدگان [illegible]
وَقَيَّضْنَا و برانگیختیم لَهُمْ برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند [illegible] برای ایشان
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا [illegible] وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است از امور اخروی
و وعده و وعید آن را منکر شدند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و از آدمیان [illegible] چنانچه امم مکذبه [illegible] استحقاق عذاب [illegible] کشف الاسرار آورده
که حق سبحانه چون به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند [illegible] و چون به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی ناجنس
مبتلا کند [illegible] چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت [illegible] إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا خَاسِرِينَ بودند زیانکاران
زدگان در هر دو سرا بیت [illegible] آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد
که قرآن میخواند [illegible] تشویش [illegible] غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آواز
سخنان بیهوده [illegible] وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند [illegible]
عرب [illegible] لَا تَسْمَعُوا مشنوید [illegible] لِهَذَا الْقُرْآنِ [illegible] وَالْغَوْا فِيهِ [illegible]
[illegible] لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ [illegible] فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
[illegible] عَذَابًا شَدِيدًا [illegible] وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ [illegible]
الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ [illegible] ذَلِكَ آن عقوبت [illegible] جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ [illegible]
النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است [illegible] لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ [illegible] جَزَاءً
پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند [illegible] بِآيَاتِنَا [illegible] يَجْحَدُونَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
[illegible] رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ ای پروردگار ما بنمای بما آن دو کس را [illegible] أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ [illegible]
و آدمیان یعنی ابلیس [illegible] و قابیل [illegible] نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا [illegible]
[illegible] لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ [illegible] إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا [illegible]
گفتند رَبُّنَا اللَّهُ [illegible] ثُمَّ اسْتَقَامُوا [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب کشف الاسرار [illegible]
رَبُّنَا اللَّهُ عبارت از توحید [illegible] توحید معرفت [illegible]

ازجهت

از جهت [illegible] نظم [illegible] بیان [illegible]
[illegible] فرو آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان ملائکه [illegible] أَلَّا تَخَافُوا [illegible] وَلَا
تَحْزَنُوا [illegible] وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ و شادمان شوید بآن بهشتی که
الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ [illegible] بر زبان پیغمبران علیهم السلام نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ [illegible] فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible]
[illegible] وَفِي الْآخِرَةِ [illegible]
[illegible] وَلَكُمْ فِيهَا [illegible] مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ [illegible]
وَلَكُمْ فِيهَا [illegible] مَا تَدَّعُونَ [illegible] نُزُلًا [illegible] مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَنْ أَحْسَنُ
[illegible] قَوْلًا [illegible] مِمَّنْ دَعَا [illegible] إِلَى اللَّهِ [illegible] وَعَمِلَ صَالِحًا [illegible] وَقَالَ إِنَّنِي
[illegible] مِنَ الْمُسْلِمِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ
وَلَا السَّيِّئَةُ [illegible]
[illegible]
[illegible] ادْفَعْ [illegible] بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [illegible]
فَإِذَا الَّذِي [illegible] بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ [illegible] كَأَنَّهُ [illegible] وَلِيٌّ حَمِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا يُلَقَّاهَا [illegible] إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا [illegible]
وَمَا يُلَقَّاهَا [illegible] إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ [illegible]
[illegible] وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ [illegible] مِنَ الشَّيْطَانِ [illegible] نَزْغٌ [illegible]
[illegible] فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ [illegible] إِنَّهُ [illegible] هُوَ السَّمِيعُ [illegible] الْعَلِيمُ
[illegible] وَمِنْ آيَاتِهِ [illegible] اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ [illegible]
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ [illegible] لَا تَسْجُدُوا [illegible] لِلشَّمْسِ [illegible] وَلَا لِلْقَمَرِ [illegible]
[illegible] وَاسْجُدُوا لِلَّهِ [illegible] الَّذِي خَلَقَهُنَّ [illegible] إِنْ كُنْتُمْ [illegible]
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ [illegible]
[illegible] فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا [illegible] فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
[illegible] يُسَبِّحُونَ لَهُ [illegible] بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ [illegible]
[illegible] وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ [illegible]

تمام شده واین روایت ابن عباس وابن عمر است حق این سجده و بانوهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده ابتلا گفته
در سوره که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده شرطا باشد چه مقارن است بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون واگر بعد از آیت دوم سجود در وقت سجده ونشاط ومحبت بود
به مقرون است بدین کلمات که وهم لا یسامون ومن آیاته واز نشانهای قدرت الهی انک تری الارض آنست که تو بینی زمین را خاشعة فرسوده خشک
فاذا انزلنا پس چون فرستیم علیها الماء بران زمین آب باران اهتزت به جنبش در آید بجهت رستن نبات ازو وربت و بروید و افزون گردد گیاه ان
الذی احیاها بدرستی آنکه او زمین مرده را زنده کرد لمحی الموتی هر آینه زنده کننده مردگان است انه علی کل شیء قدیر بدرستی که او بهمه چیز از احیا و اماتت
توانا است و قدرت و نسبت با همه مقدورات یکی است ان الذین بدرستی آنانکه یلحدون میل میکنند و از طریق ثواب میگردند با طعنه میزنند با تاویل میکنند
فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآن است یا در نشانهای قدرت که دال است بر وجود ما در یکتا لا یخفون علینا پوشیده نمی شوند بر ما یعنی همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد
با یشان میرسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد خیر بهتر است ام من یاتی
یا کسی که بیاید آمنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز که آنحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان رض اعملوا ما شئتم
امر تهدید است کفار را میگوید عمل کنید هر چه خواهید انه بدرستی که خدا تعالی بما تعملون بانچه شما میکنید بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد بیت
حیله و مکر با کن که خدا میداند تا مغشوش مباد که معامل بیناست ان الذین کفروا بالذکر بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن که بهترین یاد کردی است
لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزه کاران اند وانه و بدرستی که قرآن لکتب عزیز هر آینه کتابی است ارجمند و گرامی نزدیک خدا تعالی
یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که چه کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورده برای امت عزیز با آنکه نامه دوست
نزدیک دوستان عزیز و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد بیت ز نام و نامه تو یافتیم عز و کرامت نه بر از جان گرامی خدای نامه و نامت لا یاتیه
الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بین یدیه از پیش روی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بوی منطرق نشود و باز یاده و نقصان
وی راه نیابد در اخبار از آینده و گذشته و یعنی یافته نشود تنزیل فرو فرستاده شده است من حکیم از خداوند دانا حمید ستوده ما یقال لک گفته نمیشود
ترا ای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفتند للرسل مر فرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت رسول و
حبیب خود را از سخنان کفار اندهناک مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بود دشمنان قوم او با وی چنین گفتند که با تو میگویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو
مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است مر انبیا و متابعان ایشان را وذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند
چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از وی بهره بردندی آیت آمد که ولو جعلناه و اگر ما گردانیدیم این کتاب را قرآنا اعجمیا
قرآنی بلغت غیر عرب لقالوا هر آینه میگفتندی کافران عرب لولا فصلت چرا بیان کرده و هویدا گردانیده نشد آیاته آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم میکنیم ء اعجمی آیا کلام عجمی
وعربی و مخاطب عربی قل بگوی ای محمد هو این کتاب للذین آمنوا مر آنانرا که گرویدند هدی راه نماینده است بحق وشفاء و شفا دهنده از امراض شک
و شبه والذین لا یؤمنون و آنانکه نمیگرویدند بان فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانی است یعنی اصم میکنند و بگوش هوش نمی شنوند وهو
علیهم عمی و او قرآن بر ایشان کوری است و پوشیدگی از جلوه جمال کمال از ان نمیبینند اولئک آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کرانند ینادون
ندا کرده میشوند من مکان بعید از جایی دور یعنی مثل ایشان همچون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند نه خواننده را بینند و نه آواز او شنوند پس
از ان ندا چه نفع رسد بیت نادی اقبال میگوید کای نا قابلان : ما بسی تر نزدیک و شما بس دور دور ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتب
مر موسی را توریت فاختلف فیه پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفت
من ربک از پروردگار تو یعنی وعده قیامت بفصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب که بان لقضی هر آینه حکم کرده شدی بینهم میان اهل تکذیب
و مستاصل شدند وانهم و بدرستی که مشرکان عرب یا یهود لفی شک هر آینه در گمان اند منه از قرآن یا توریت مریب گمانی باضطراب آورده من عمل
هر که بکند صالحا کاری شایسته فلنفسه پس از برای نفس او است یعنی نفع او بوی رسد ومن اساء و هر که بکند فعل بد فعلیها پس بر نفس او است یعنی ضرر
آن بوی بازگردد وما ربک و نیست آفریدگار تو بظلام للعبید ستم کننده مر بندگان خود را که فراخور عمل مکافات نفرماید : : :

بسوی خدا تعالی بازگردانیده میشود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم آن حواله بحضرت الهی میباید کرد که کسی جز او نداند وما تخرج من ثمرت
و بیرون نیاید هیچ میوه من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل و بار نگیرد من انثی هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات ولا تضع و نه نهد بار خود الا بعلمه
مگر بدانش خدا تعالی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج نیز خاصه اوست ویوم ینادیهم در روزی که بخواند خدا تعالی شرکا را و از روی توبیخ گوید این شرکائی
کجااند شما ایشان را من بزعم شما قالوا آذناک گویند خدایا شنوده ایم ترا و گفتیم ما منا نیست از ما من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان چه ما از ایشان بیزاریم
وضل عنهم و گم شود از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که میپرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می پرستیدند آن روز نبینند یا از ایشان
مدد نیابند وظنوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم نیست ایشان را من محیص هیچ گریزگاهی لا یسئم الانسان ملول نشود آدمی من دعاء
الخیر از خواهش نیکی دنیا چون نعمت و امثال آن وان مسه الشر و اگر برسد او را بدی چون تنگدستی و بیماری فیؤس پس نا امید است از جهت
قنوط ناامید شده از رحمت و این قنوط صفت کافران و گمراهان است ولئن اذقناه و اگر بچشانیم ما آن کافر را رحمة منا بخشش و بخشایشی از نزدیک ما
چون تندرستی و توانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که باو رسیده باشد لیقولن هر آینه گوید هذا لی این خیر و عافیت برای من است و مستحق
آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وما اظن الساعة قائمة و گمان نبرم قیامت را برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است
ولئن رجعت و اگر بازگردانیده شوم الی ربی بسوی پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قایم شود و مرا بحشر برند ان لی عنده للحسنی
بدرستی که مراست نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من بر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در عقبی مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال
امام ثعلبی رح از حسن بن علی ابن ابی طالب رض نقل میکند که کافر را دو تمنای عجب است یکی در دنیا که میگوید در روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی
که خواهد گفت یالیتنی کنت ترابا و هیچکدام ازین دو تمنای وجود نخواهد گرفت فلننبئن الذین کفروا پس خبر کنیم آنانرا که نگرویدند بما عملوا بانچه کرده اند از کفر
و اخبار بتعذیب که خواهد بود ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذاب درشت و بزرگ که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند
از نعمت و کرامت واذا انعمنا و چون انعام کنیم و در عافیت بگذاریم علی الانسان بر کافران اعرض روی بگرداند از شکر ونأ بجانبه و دور شود یعنی
بجوانب خود را از حق دور شود یا خود را بر یک طرف کشد از سپاسداری واذا مسه الشر و چون برسد او را بلا و محنت فذو دعاء عریض پس خداوند دعای
بزرگ و بسیار است تشبیه کرده دعای بزرگ را بچیزی که پهنا دارد بجهت کثرت وسعت آن قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم ارءیتم خبر دهید مرا که فی نفس الامر
ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدا تعالی ثم کفرتم به پس شما کافر شده اید بان بی تامل و تدبر من اضل کیست گمراه تر ممن هو از آنکس که او
فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از خدا تعالی یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افساد و وضع موصول بجای
صله شرح حال و تعلیل در ضلال ایشان است و در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که ابوجهل مر حضرت را علیه الصلوة والسلام گفت آیتی بما نمای آنحضرت علیه السلام
او را مه دو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد شما را سحر کرد شما باطراف و جوانب ملک کس فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق دیده
اند آیت احدی است و اگر نه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف فرستادند همه از ایشان خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادویی است بهمه آفاق
رسیده حضرت عزت آیت فرستاد که سنریهم زود باشد که بنماییم ایشانرا یعنی کفار قریش را آیاتنا نشانهای قدرت خود که یکی از ان شق قمر است فی الآفاق
در کنارهای جهان وفی انفسهم و در نفسهای ایشان یعنی در مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود مر ایشان را انه الحق آنکه رسول ما حق است اولم
یکف بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه آنکه او علی کل شیء بر همه چیز شهید گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه
تو بس است بعضی بر آنند که دلایل آفاقی اخبار آنحضرت علیه الصلوة والسلام بود از حوادث آینده و وقایع کاینه چون فتح روم و یمن و فارس و آیات انفسی آنچه
میان اهل مکه واقع شده از قتل و قحط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشانرا از ان خبر داده و عنی واقعه روز بدر
و در فصول از محمد بن کعب رح نقل میکند که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از فتح مکه و در دو فتوح اعراب
بعضی ضمیر را عاید بانها میدانند یعنی بتمام مردمان را و دلایل آفاقی که عدم پنهان است و آیات انفسی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه
و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجایب مصنوعات است از آسمان و زمین و ستارگان و انهار و اشجار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع
که در نفس انسان مودع است و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هر چه از دلایل قدرت در عالم کبیر است مثل ازان در عالم صغیر است

شعر
وتزعم انک جرم صغیر : وفیک انطوی العالم الاکبر

جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشأه انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صغیر است مجملا از روی صورت و عالم آفاق کبیر است مفصلا از روی معنی یا از روی ...
انسان عالم کبیر است و عالم آفاق صغیر رباعی ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم : از حرص مباش در پی نیم درم : عالم همه در تست ولیکن ز جهل :
پنداشته تو خویش را در عالم : و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این آیت چون الملک القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت
أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک‌اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقای پروردگار خود به بعث و جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بهمه چیزها
محیط و فرارسنده است بعلم و قدرت و جمیع تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست نظم

علم بی چون و قدرت بی عجز : خواص حضرت الهی راست : آنچه باید در انفس و آفاق : کند از حکم پادشاهی راست

سورة الشورى ثلث وخمسون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

حم عسق حروف مقطعه اشارت بکاین و حوادث فتن و وقایع است امام ثعلبی رح از ابن عباس رض نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را از حم عسق میگفته اند حا حرب است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حروف آثار اندوهی از جبین مبارک حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر داده اند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر است یا اشارت است بصفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف کنایتی است بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند میم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب تصرف امت او در آید و عین عز وجود او که اعزه بشاه از حق سبحانه او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت رتبه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که در جوار الهی اوست و در روز قیامت که شفاعت کبری راست نظم مقام محمود و نام محمد : بدینسان مقامی و نامی که دارد : كَذَلِكَ مثل آنچه درین سوره است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و وحی کرده است بانکه پیش از تو بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب است که هیچکس ایراد انزال وحی باز نتواند داشت الْحَكِيمُ دانا بحال کسیکه منزل وحی است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها است از مخلوقات علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین هست از کاین سفلیات وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و اوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان اوراست تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک است آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی اول آسمان هفتم بشکافد پس از آن یک بیک منشق گردد و در کشاف آورده از این حال و ظهور کبریا و جلال اعلی و اتم است چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملایک اند پس ابتدای انفطار از انجا دلیلی بزرگ است بر آثار عظمت پروردگار وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان یعنی حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند از انچه لایق نیست بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند یکی نفی ما سزا است و یکی اثبات سزا وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میطلبند از خدا تعالی لِمَنْ فِي الْأَرْضِ از برای کسانی که در زمین اند از مومنان أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید که بدرستی که خدا تعالی هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناه بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بقبول وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا که بدوستی ایشان را پرستش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگهبان است عَلَيْهِمْ بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آن جزا خواهد داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است وجوب تبلیغ احکام شریعت وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبری بلسان قوم او أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی عربی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَى اهل ام القری ... شهرها ... است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلاد ... است که تمام زمین را از زیر مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه در حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمان را يَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن و آنرا روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آنجا جمع شوند یا جمع کنند ارواح با اشباح یا اعمال با هر کسی را مثل او بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مومنان اند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا تعالی لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلایق را

أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یک نهاد بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَلَكِنْ يُدْخِلُ ولیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بر او مثوبت و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان بردارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفتند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدا تعالی أَوْلِيَاءَ دوستان را ... اصنام و ... دوستی ایشان میرسند فَاللَّهُ پس خدا تعالی هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوست گیرد دوستان را وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى و اوست که زنده گرداند مردگان را بالقدرت و بتان عاجز اند وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدا تعالی بر همه چیز قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشان را توانائی نیست نظم

اوست قادر بحکم کن فیکون : غیر او جمله عاجزند و زبون : عجز را سوی قدرتش ره نیست : عقل ازین کارخانه آگه نیست

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان فِيهِ مِنْ شَيْءٍ در آن با کافران از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم او مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدا تعالی و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکس که حکم بدو مفوض است او الله است خدا تعالی رَبِّي پروردگار من عَلَيْهِ بر او تَوَكَّلْتُ اعتماد کردم در همه کارها او مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم و در همه احوال فی الحقیقه بنده را جز او مرجع و مآب نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمین ها جَعَلَ لَكُمْ بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ و آفرید از چهارپایان أَزْوَاجًا صنفهای گوناگون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میگرداند شما را فِيهِ در تزاوج و تناسل ... لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ چیزی ... لفظ مثل در کلام عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلك لا يفعل كذا و درین آیت اشارت بمثل بحقیقت ... نمی شود به ناقص که اثبات مثل و نفی آن است بیت ... : تو کیمن وکس تو مانند نی : شعر

جل المهيمن ان تدرى حقيقته : من لا له المثل لا تضرب له المثل

وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوا است مجموع مسموعات را الْبَصِيرُ و بینا است همه مبصرات را لَهُ مراو راست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت إِنَّهُ بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقایق باستحقاق قبض و بسط عَلِيمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدا تعالی لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّينِ از طاعات و عبادات و اصل توحید مَا وَصَّى بِهِ آنچه فرموده بود بآن نُوحًا نوح را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کردیم إِلَيْكَ بتو ... در میان تو و نوح هم بوده وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه وصیت کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى این پیغمبران را از اصول بر آن أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ... و بپای دارید دین را که ایمان است بانچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدا تعالی وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت است چه در فروع توحید و شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ و گران و دشوار است عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر مشرکان آنکه مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشان را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ خدا تعالی میکشد و جمع میکند بسوی خود آنچه توحید یا دین درست و راست مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه نماید بتوفیق و ارشاد ... حق مَنْ يُنِيبُ هر که بازگردد و بحق در روی آرد و بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و با او رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید بیت

... طالبی از جمله بگذر رو بدو آور : ... آید که ای سرگشته راه اینک

وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشده اند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ از پس آنکه آمد بایشان دانش از اخبار پیغمبران با آن دین برگشتند یهود و نصاری که بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از تورات و انجیل بعد از علم با آنکه تفرق ضلال محض است بَغْيًا و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بَيْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر علیه السلام داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده داده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو به مهلت دادن ایشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده که آخر عمرهاست یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطلان و خلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان گذشته مراد کافران زمان حضرت رسالت پناه اند که از ... ایشان واند لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان اند ازین یا از قرآن یا از پیغمبر مُرِيبٍ شکی در تهمت افکنده فَلِذَلِكَ پس برای این تفرق که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان هر خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ بنحوی که فرموده شده آن در تبیان آورده که ولید بن مغیره ... رسالت پناه را گفت از دین ... دعوت که داری رجوع کن تا من نیمه از اموال خود بتو دهم و شیبة بن ربیعه وعده کرد که دختر خود در عقد تو در آرد

این آیت نازل شد که بر دعوت خود مستقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطله ایشان را وَقُلْ آمَنْتُ و بگو بگرویدم
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی مِنْ كِتَابٍ از کتاب بر من و بر انبیاء پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها
توحید حکم کرده است وَأُمِرْتُ و فرموده شده‌ام لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ تا عدل کنم و سویت نگاه دارم میان شما یعنی اشراف و ارذال بحق خوانم و در تبلیغ شرایع
و حکومت مبتل بحکم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای تعالی آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست پاداش اعمال شما
لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود اللَّهُ
يَجْمَعُ خدای تعالی جمع میکند بَيْنَنَا میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیة السیف منسوخ است وَالَّذِينَ
يُحَاجُّونَ و آنانکه با کفار خصومت کنند و جدال میزنند فِي اللَّهِ در دین خدای تعالی عز و جل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کرده‌اند مر قول خدای تعالی
یعنی مردم در میثاق اقرار آورده‌اند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدای تعالی را اجابت نموده‌اند در توریت و بمصطفی علیه الصلوة والسلام ایمان آورده و مراد آنکه مجادله کنند
پس از آنکه خدای تعالی اجابت کرده دعای رسول خود را باظهار معجزات و دلالت کنند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان باطل است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات شاره او حجت خصمان عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خدای تعالی بسبب مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ
و مر ایشان راست بجهت کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خدای تعالی الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ آنچنانست که فرو
فرستاده است کتاب را بِالْحَقِّ براستی و درستی وَالْمِيزَانَ و منزل کردانید ترازو را که موزونات بآن سنجند تا در باره خرنده و فروشنده ظلم نکنند و محققان برآنند
که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرده که آله عدل است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده
که مراد از میزان محمد است علیه الصلوة والسلام که قانون عدل او بود و تهیه اوست بامر و انزال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا و توجه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ
قَرِيبٌ شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قایم شود نزدیک است يَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب
میکنند بها بساعت یعنی آمدن آن الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ایمان نیاورده‌اند بآن یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزاست یا میخواهند که تعجیل و تعیین
کنند تا آن وقت بیاید و قیامت بیاید ایشان را بر ایشان باشد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده بخدا و رسول او و قیامت مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از هیبت
چه میدانند که خدای تعالی با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ که آمدن ساعت راست است أَلَا إِنَّ الَّذِينَ
يُمَارُونَ بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت و جدال میکنند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب اللَّهُ
لَطِيفٌ خدای تعالی داناست بنیکوکار بِعِبَادِهِ به بندگان خود يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی دهد بلطف خود هر کرا خواهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و او تواناست در لطف
و رحمت الْعَزِيزُ غالب در حکم و ارادت در حصول آن و در لطیف چهار معنی وارد یکی مهربان و امام قشیری فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت میدهد و کمتر
از قوت کار فرماید دوم نوازنده که آن برابر که بندگان را بجزو اضاعت فرمود سوم باریک دان و دوربین که خفیات امور را داند و اسرار صدور
بر او پوشیده نماند چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا و خلل ندارد

نظم

کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد ⁂ که نقش بند حوادث ورای چون و چراست ⁂ چرا مگو که چرا دست بسته قدرتست ⁂ ز چون ملاف که چون با جلال قدرتست
در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند و جرایم جمهور را بحلم در گذراند و در ترجمه کشف فرموده که لطیف آنست علم شامل او محیط بر غوامض مصالح و حکمت
با هر اشیا مشتمل بر فواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر حوائج داد و شکر بقدر بنده خواست در این آیت نکات بسیار و فوائد
بیشمار است و حوالت اطلاع معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر است مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آن
نَزِدْ لَهُ بیفزاییم مر او را فِي حَرْثِهِ در زرع خیر او و در ثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید یکی را ازان
بسیار میشود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای تعالی فزون میکردد تا حدی که یک ذره هزار برابر که واحد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد بکردار
خود حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه قسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهُ و نیست مر او را فِي الْآخِرَةِ
در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافرانند که بجز دنیا نخواهند و پس یا منافقانند که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی
و در این آیت شعر مود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عینی زیاده وارد است
مقصود باد ⁂ بیت ⁂ دنیا طلبی بهره و نبات دهند ⁂ عقبی طلبی بهره و نبکت حیات دهند ⁂ زینجا است که کافران تصور کرده‌اند أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ

آیا مر کفار را و بنا را است یعنی مر ایشان را خدایان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده‌اند برای ایشان یعنی پیدا ساخته‌اند و دل ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل
مَا لَمْ يَأْذَنْ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللَّهُ بآن خدای تعالی بهیچگونه مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن وَلَوْلَا
كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی و بودی میان کافر و میان مؤمن یا میان
مشرکان و شرکاء هر یک جزا بسزا یافته بودندی امّا وعده فصل میان ایشان در قیامت است وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست
در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک دایم و بی انقطاع باشد تَرَى الظَّالِمِينَ میبینی ستمکاران را در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از
جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال و افعال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
عملهای ستوده کرده‌اند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها و تروتازه‌ترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ
آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذَلِكَ آنچه مذکور است از کرامت ایشان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق
سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذَلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای تعالی
بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنکه ایمان آورده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده‌اند و تقدیم این خبر باین کرامت جهت ازدیاد سرور
مؤمنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس بر اهم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند ⁂ نظم ⁂ کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی
که جزا هر چه نکوتر بنکوکار دهند ⁂ کار کر بسته مزد و طمع اجر مباش ⁂ مزد مزدور بر اندازه کردار دهند ⁂ امام ثعلبی از قتاده رض نقل میکند که گروهی از مشرکان جمع
شده با یکدیگر گفتند هیچ در یافته‌اید که محمد ص بر عملی که مباشر آن است از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی میخواهد یا نی این آیت نازل شد که قُلْ بگو ای محمد لَا أَسْأَلُكُمْ
نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر رسانیدن پیغام أَجْرًا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رض نقل فرموده که چون حضرت رسالت پناه
در مدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید ابرار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در این شهر مائی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و ما نقل توکم اگر فرمائی قدری اموال
بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه بسپاریم تا در حوایج خود صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغتی دست دهد این آیت نازل شد که بگوای محمد
که من بر تبلیغ رسالت از کسی مزد و طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی میطلبم فِي الْقُرْبَى در خویشی یعنی قریش را باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم
و چون بصله رحم افتخار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سررشته قرابتی متسلسل باید که مرا یاری دهند و از شر دشمنان و بد سگالان دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول
قتاده بسیار واضح است و گفته‌اند مراد مودت تا به است در ذوی القربی یعنی من مزد بر رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند از ابن عباس رض منقولست
که صحابه رض بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله خویشان تو کیانند که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین رض و در تفسیر ثعلبی آورده که جمع
حضرت رسول و هم بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای تعالی یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنند بخدای تعالی
باعمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی از طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است که هر که آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده
کنیم مر او را فِيهَا حُسْنًا در آن حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گنهکاران را شَكُورٌ پذیرنده طاعت
فرمانبرداران را أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى بلکه میگویند کافران که بر بافته محمد و بر می‌بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای تعالی دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فَإِنْ
يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای تعالی يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو تا اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش کرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبایی تا آزار و جفای
منکران نشوی در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله قدس الله سره نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای
خلق فارغ گردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو کند خدای تعالی چیزی را که باطل است وَيُحِقُّ الْحَقَّ و ثابت میکرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم و قضا که
هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بهر چه در دلهاست یعنی بر آنچه در دل تو و مظنه افترای ایشان است
و در عین المعانی از ابن عباس رض روایت فرموده که بعد از نزول آیت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود
میفرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد از ابهام آن جمع بدین آیت و حضرت علیه السلام با ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول الله
گواهی میدهیم که تو راستگویی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بمحض کرم خود يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را
عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود چون بدو باز گردند و از گناهی که کرده‌اند ندامت ورزند و آن بازگشت را در پذیرد وَيَعْفُو و فروگذارد عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیهای ایشان
یعنی بعد از توبه هر چه بار از ایشان در گذراند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی و بعضی تاء خوانده‌اند یعنی خدای تعالی میداند آنچه شما میکنید

از گناه و توبه ويستجيب الذين آمنوا و اجابت کند خدای تعالی برآنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده ويزيدهم و زیاده گرداند مسئول ایشان
من فضله از فضل خود یعنی مر ایشان را آنچه خواسته خواهند آن نداشته باشند از رؤیت و سلام والكافرون و ناگرویدگان لهم عذاب شديد مر ایشان راست
عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عقاب است و هیچ رنج و عقاب بدتر از ذلت حجاب نیست ۞ بیت ۞ ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی ۞ جز آنکه بندگی در حجاب
حرمانش ۞ آورده‌اند که اصحاب صفه رض که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر باشیم و مال خود بفلان و فلان چیز تصرف کنیم
این آیت آمد که ولو بسط الله الرزق و اگر گشادی خدای تعالی روزی را لعباده مر بندگان خود را و بر ایشان فراخ گردانیدی لبغوا هر آینه ستم کردندی
في الارض در زمین و استیلا و استعلا بیرون آمدندی با تجبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در غالب است چه ذی النورین و عبد الرحمن ابن عوف رض الدارترین قوم بوده
و هرگز ایشان را از بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته‌اند مال دنیا بمثابه باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطره از آن گیاهی روید ۞ بیت
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ۞ در باغ لاله روید و در شوره زار خس ۞ و چون اغلب طبایع خلق بجانب هوا و هوس مایل است و پرورش صفات ذمیمه
در ایشان اغلب و مال و دنیا بر این اوصاف تقویت زیادت میکند پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ گردی اکثر باغی شدندی پس از آن الحکمة چنین فرمود و چنین
فرموده ولكن ينزل ولیکن فرو میفرستد روزی را بقدر بتقدیر ازلی ما يشاء آنچه میخواهد برای هر که میخواهد انه بعباده بدرستی که او بر بندگان خود
خبير دانا است با حوال ایشان بصير بینا است یعنی هم می‌بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید وهو الذي ينزل الغيث و او است
آنکه میفرستد باران را من بعد ما قنطوا پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن وينشر رحمته و پراکنده کند رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوهها
و بیابانها وهو الولي و او است دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت احسان الحميد ستوده همه زبان را ستایند بهمه
زبان ومن آياته و از دلایل قدرت و نشانهای فطرت وی خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینها است وما بث و آنچه آفرید و
پراکنده کرد فيهما در آسمان و زمین من دابة از جنبندگان یعنی زندگانی چون ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات وهو و او یعنی خدای تعالی على جمعهم بر جمع کردن
ایشان در عرصه محشر اذا يشاء هرگاه که خواهد قدير توانا است ممکن از آن و عجز او را عاجز دران وما اصابكم و هرچه برسد شما را ای مؤمنان من مصيبة
از مصیبت و آفتی بمال یا بدن و اهل و عیال فبما كسبت ايديكم پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصی است و هر چند که نقصان
رسد عقوبت گناهان شما است ويعفو و عفو میکند و درمیگذرد عن كثير از بسیاری گناهان و اگر بیکبارگی جزا بر آن نرسد موجب بادی جزا خواهد بود
جا امام ابو اللیث رح در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود علیه السلام فرستاده این آیت است زیرا که خداوند
که بسبب بعضی گناه مصیبت میرساند و از بسیاری عفو میکند و وی از آن کریم‌تر است که گناهی را که یکبار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند وما انتم
بمعجزين و نیستید شما یعنی کافران عاجز کننده مر خدای را از انفاذ امر یا از عذاب کردن شما في الارض در زمین وما لكم و نیست شما را من دون الله
بجز خدای تعالی من ولي هیچ دوستی که کارساز شود در دنیا ولا نصير و نه یاری که باز دارد عذاب در عقبی ومن آياته الجوار و از نشانهای توانائی کشتیها
روان است في البحر در دریا كالاعلام مانند کوهها در عظمت ان يشأ اگر خواهد خدای تعالی يسكن الريح ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی است
و چون باد ساکن شود فيظللن پس گردند کشتیها رواكد ایستادگان على ظهره بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند ان في ذلك بدرستی
که در تسخیر باد و اجرای سفاین لآيات آینه دلالتها است لكل صبار شكور مر هر شکیبائی کننده را که از کشتی و سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی او يوبقهن
یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بما كسبوا بسبب آنچه کرده‌اند از معاصی ويعف و درمیگذرد عن كثير از بسیاری گناهان اهل کشتی
سبب بسیار را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند و سلامت رساند و اگر خواهد هلاک کند کافران را انتقام کشیده باشد از ایشان ويعلم الذين يجادلون و تا بداند آنانکه
خصومت میکنند في آياتنا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا ما لهم نیست مر ایشان را من محيص هیچ گریزگاهی فما اوتيتم پس آنچه داده شده‌اید من شيء
از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فمتاع الحيوة الدنيا پس آن برخورداری زندگانی دنیا است یعنی مانده اید از آن تمتع میگیرید وما عند الله
و آنچه نزدیک خدا است از ثواب آخرت و نعیم بهشت خير بهتر است وابقى و پاینده‌تر للذين آمنوا برای آن کسانی که گرویدند وعلى ربهم يتوكلون و بر
آفریدگار خود توکل میکنند والذين يجتنبون پرهیز میکنند و میروند كبائر الاثم از گناهان بزرگ والفواحش و از کارهای زشت واذا
ما غضبوا هم و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب بدی و مکروهی که با ایشان رسیده باشد يغفرون ایشان در میگذرانند از او عفو میکنند در لباب آورده
که این آیت در شان فاروق اعظم رض است که او را در مکه دشنام دادند و چون در خشم می‌شد فرو میخورد و تعرض دشنام دهندگان نمیکرد و بعضی گویند در باره ابوبکر صدیق

رض است

رض است که او را باتفاق تمام مال خود منکر شدند و دشنام دادند و حکم ورزیده و متعرض ایشان نمی‌شد و ظاهر آنست که در شان ایشان هر دو و دیگر مسلمانان است که
بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغه جمع برین معنی دال است که نازی و تتبع بیت مستغرق کار خود چنانم که دگر ۞ پروای خوامست بکارم نیست ۞
والذين استجابوا و آنانکه اجابت کردند لربهم مر پروردگار خود را در امر او و انصار اند که حضرت پیغمبر ع ایشان را بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند
واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان و اوقات آن وامرهم و کار ایشان شورى بينهم با مشورت است میان
ایشان یعنی هر گاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند ومما رزقناهم و از آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال ينفقون نفقه میکنند در راه خدای تعالی
والذين و برای آنانکه اذا اصابهم البغي و چون برسد ایشان را ستمی از کافران هم ينتصرون ایشان از دشمن خود انتصاف میستانند یعنی از ایشان انتقام
از کفار فرض است زیرا که انتقام و جهاد کردن با ایشان لازم وجزاء سيئة و پاداش کردار بد سيئة مثلها کرداری است مانند آن لفظ سیئه در ثانی
باآنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه و ان عفوتم فاعفوا فمن عفا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی واصلح
و اصلاح آرد میان خود و ظالم خود فاجره على الله پس مزد او بر خدای تعالی است و عده و مبهم و دالت بر شرف و عظمت موعود وارد و در تبیان از حسن بصری رح
نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیزد و ایشان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه ۞ نظم
عفو از گناه و سیرت اهل فتوت است ۞ بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست ۞ بگذر ز جور خصم و کرم کن که عاقبت ۞ در عفو لذتیست که در انتقام نیست ۞
انه بدرستی که خدای تعالی لا يحب الظالمين دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانیکه ابتدا کنند بستم یا در انتقام از آن درگذرند ولمن انتصر و هر که کینه کشد
از ظالم بعد ظلمه پس از آنکه بروی کرده باشد ستم فاولئك پس آن گروه کینه کشندگان ما عليهم نیست مر ایشان را من سبيل هیچ راهی بعتاب و ملامت
با ایشان از گناهی نیست انما السبيل جز این نیست که معاتبه و معاقبه على الذين يظلمون الناس بر کسانی است که ابتدا ستم کنند بر مردمان ويبغون
في الارض و افزونی جویند و از حد در گذرند در زمین بغير الحق بغیر حقی أولئك آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشان راست عذاب اليم
عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان وغفر و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد ان ذلك بدرستی که این
صبر و غفران لمن عزم الامور از بهترین کارها است امام زاهد رح گوید این کار با مردان رواست و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند ۞ بیت
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم ۞ که در طریقه ما کافریست رنجیدن ۞ ومن يضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای تعالی فما له پس نیست مر او را من ولي
هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده از پس فروگذاشتن خدای او را وترى الظالمين و می‌بینی تو کافران را لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را یعنی
روز قیامت يقولون گویند هل الى مرد آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا من سبيل هیچ راهی و چاره که برویم و تدارک ما فات کنیم وتراهم و می‌بینی کافران را
که در آن روز يعرضون عرض کرده می‌شوند عليها بر آتش دوزخ کنایه بغیر مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خاشعين در
حالتیکه فروتنان باشند و حقیران من الذل از خواری و رسوائی ينظرون می‌نگرند بسوی آتش من طرف خفي از نگریستن پنهان یعنی بگوشه چشم از ترس
می‌نگرند از هول هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتیکه ایشان را بدوزخ رانند در دیده می‌نگرند گاهی بملایکه و گاهی بحشر و گاهی بدوزخ و گاهی
برانند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال در خیال تشبیه مدل چنانچه نابینایان در دنیا حالات مختلف را فهم میکنند
وقال الذين آمنوا و چون ایشان را برین حال ببینند گویند آنانکه ایمان آوردند یعنی چون زیانکاری ایشان ببینند گویند ان الخاسرين بدرستی که زیانکاران
الذين خسروا آنانکه زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش واهليهم و در کسان خود يوم القيامة روز رستخیز زیان در نفسهای آنست که ایشان را
بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی آنکه ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند یا آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند
الا ان الظالمين بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان في عذاب مقيم در عذابی پیوسته یعنی باقی بلا انقطاع وما كان لهم و نباشد مر این کافران را
من اولياء هیچ دوستان و مددگاران که بوقت عذاب ينصرونهم یاری کنند ایشان را من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان
بردارد بغیر از خدای و باز ندارد خدای تعالی ومن يضلل الله و هر کرا گمراه سازد خدای تعالی فما له من سبيل پس نیست او را هیچ راهی به نجات و نجاح استجيبوا
اجابت کنید لربكم مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید من قبل ان ياتي پیش از آنکه بیاید يوم لا مرد له روزی که باز گردانیدن نیست
مر او را من الله از نزدیک خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نشود ما لكم نیست شما را من ملجا هیچ پناهی و گریزگاهی يومئذ آن روز
وما لكم و نیست مر شما را من نكير هیچ انکاری در آنچه کرده‌اید یعنی عملهای خود را انکار نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز

بران گواهی دهند فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيْظًا نگهبانی که از
عمل ایشان را نگاه داری اِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام و در رسانده وَاِنَّآ اِذَآ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستی که ما چون بچشانیم کافر را
یعنی برسیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً نعمت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شادی کند وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشانرا سَيِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر
و محنت بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فَاِنَّ الْاِنْسَانَ پس بدرستی که انسان یعنی کافر كَفُوْرٌ سخت
ناسپاس است و ناگرونده و وجی شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشند و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی
رح فرموده که کفران نعمت آنست که ترک شکر کنند لِلّٰهِ مر خدایتعالی راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ
می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ و بخشد هر کرا خواهد اِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط م وَيَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ و بخشد هر کرا اراده کند الذُّكُوْرَ
پسران بی دختران چون ابراهیم م اَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت گرداند ایشانرا ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر م
اینجا مشیت ایشان بازبسته نیست چنانچه مراد دختر تنها و پسر تنها زیراکه اینجا که دختر و پسر شاید که والدین را واعیه پسر شد یا پسر و هر دو ایشانرا آرزوی دختر
باشد پس مشیت خود بازبست یعنی هرچه خواهیم دهیم اینجا که انبهر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد وَيَجْعَلُ مَنْ يَّشَآءُ و میگرداند هر کرا
خواهد عَقِيْمًا بی فرزند چون یحیی م اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستی که خدایتعالی داناست بانچه میدهد قَدِيْرٌ تواناست بر آنچه میسازد دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی
او از عجز منزه و مبرا بیت علم او هر طرف از شائبه جهل و فتور ۰ قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور ۰ آورده اند که یهود سید عالم م را گفتند که چرا خدایتعالی
تو بی واسطه با تو سخن نمی گوید و در نگری چنانچه با موسی م سخن میگفت و موسی م او را دید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولیکن او را نمی دید آیت
آمد وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ که سخن گوید خدایتعالی با وی مواجهه در دنیا و آنکس او را ببیند پس سخن گفتن خدای
تعالی با بشر نبود اِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا بالقاء در منام اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی
از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی م سخن گفت و او در پس پرده حجاب نور بود در موضح آورده که خدای با رسول الله م سخن گفت
از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت پناه م در میان دو حجاب بود که سخن خدایتعالی شنید حجابی از زر سرخ و از مروارید سپید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد
ساله راه بود اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا یا خدایتعالی فرستد رسول را برای آنکس از ملائکه فَيُوْحِيَ بِاِذْنِهٖ پس وحی کند ملک مرسل بر مرسل الیه بدستور خدایتعالی
مَا يَشَآءُ آنچه خواهد خدایتعالی اِنَّهٗ عَلِيٌّ بدرستی که خدایتعالی برتراست از صفات مخلوق و غالب است در ایصال وحی حَكِيْمٌ و داناست بحکم یا بنیاز کرده
حکمت بوحی که باید وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوْحًا قرآنرا مِّنْ اَمْرِنَا بفرمان ما قرآنرا
روح گفت زیراکه دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد مَا كُنْتَ تَدْرِيْ نبودی تو که بدانی قبل از ما الْكِتٰبُ چیز قرآن یعنی چون قرآن
منزل نبود ندانستی آنرا با نوشته ازل و در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود وَلَا الْاِيْمَانُ و ندانستی که دعوت کردن بایمان باشرایع ایمان و بعلم آن بگویی
یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد وَلٰكِنْ جَعَلْنٰهُ و لیکن گردانیدیم ما کتاب را یا ایمان را نُوْرًا نَّهْدِيْ بِهٖ روشنی که
راه نمائیم بدان مَنْ نَّشَآءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْٓ و بدرستی که تو
راه مینمائی مردمانرا اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براه راست دعوت از تو عام است بر خلق راه و هدایت از من خاص است بر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام
است یا راهی که طالب را بمنزل مقصود رساند صِرَاطِ اللّٰهِ براه خدایتعالی است الَّذِيْ لَهٗ آن خدایی که مر اوراست مَا فِي السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِي الْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است اَلَآ اِلَى اللّٰهِ بدانید که بسوی خدایتعالی تَصِيْرُ الْاُمُوْرُ باز گردد کارهای خلایق در آخرت
و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بارتفاع حجب و وسایط مشاهده این معانی دست دهد نظم

صورت کثرت حجب وحدت است ۰ غیبت مانع نور حضور
دیده دل باز کشایی ببین ۰ سر الی الله تصیر الامور

سورۂ زخرف نه و هشتاد آیه مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم

حٰمٓ حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قدوه است تا بدان سخن میکنند که و فرموده حروف
تهجی برای ادای تنبیه آمده در معرض الابس اینجا حا و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم و در کشف الاسرار آورده که حا اشارت است بحیات حق و میم بملک دوم باد

میکند بجای بی زوال و ملک بی انتقال وَالْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکار سازنده طرق هدایت جواب
قسم اینست اِنَّا جَعَلْنٰهُ بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قُرْءٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب لَّعَلَّكُمْ تا شاید که شما تازی زبانید تَعْقِلُوْنَ دریابید معانی
آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را م بانچه مشاهده کنید و آثار فصاحت و اطوار بلاغت و جزالت وَاِنَّهٗ و بتحقیق که قرآن فِيْٓ اُمِّ الْكِتٰبِ در اصل همه کتب
سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ هر آینه بزرگوار است حَكِيْمٌ محکم کرده شده که در نا قص نیست یا ناسخ است کتب را و منسوخ
نسخ کنید و نشود اَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآنرا صَفْحًا باز داشتنی اَنْ كُنْتُمْ بانکه شما هستید قَوْمًا مُّسْرِفِيْنَ گروهی مشرک که از حد گذرندگان
یعنی بانکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه جایی خواهیم فرستاد و الزام حجت را و در میان گفته که بسبب شرک شما
قرآن را با آسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیابند قومی که بدین بگروند و باحکام آن عمل نمایند وَكَمْ اَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَّبِيٍّ فِي الْاَوَّلِيْنَ
از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند که کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَمَا يَأْتِيْهِمْ مِّنْ نَّبِيٍّ اِلَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ
بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان قوم که باو استهزا می نمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت بتو میکنند فَاَهْلَكْنَآ پس هلاک کردیم ما بسبب
استهزا اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌ترین ایشانرا بَطْشًا از جهت قوت یعنی او مایی ایشانرا هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَّمَضٰى
و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْاَوَّلِيْنَ وصف و خبر قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران علیهم الصلوة چه کردند و ما با ایشان چه کردیم در بیان وعده و عید
حضرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی قوم خود را که مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُوْلُنَّ هر آینه
گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيْزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيْمُ دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود در این آیت اخبار
از غایت جهل ایشان که مقرانند بآفریننده قوی و دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الَّذِيْ جَعَلَ خداوندی آنست که ساخت
لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وَّجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِيْهَا سُبُلًا در آن زمین راهها
لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِيْ نَزَّلَ و وی آن خدایتعالی است که فرو فرستاد
مِنَ السَّمَآءِ از آسمان مَآءً بِقَدَرٍ آبی بقدر حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح م و نه اندک که مهمات زراعت و التقاط
بکند فَاَنْشَرْنَا بِهٖ پس زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه و التفات از غیبت بتکلم جهت
وحی است بدین فعل كَذٰلِكَ مانند آن زنده کردن تُخْرَجُوْنَ بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِيْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ و آن خداوندی
که بیافرید اجناس و اصناف و انواع ملائکه و مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و مددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِّنَ الْفُلْكِ از کشتیها
وَالْاَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُوْنَ آنچه سوار شوید بدان در خشکی و تری لِتَسْتَوٗا تا راست شوید عَلٰى ظُهُوْرِهٖ بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْكُرُوْا پس یاد
کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شوید بروی وَتَقُوْلُوْا و بگوئید سُبْحٰنَ الَّذِيْ سَخَّرَ پاکست آن خدای
تعالی که رام گردانید و زیردست ساخت لَنَا هٰذَا برای ما این کشتی و این چهارپایان را وَمَا كُنَّا لَهٗ و نبودیم ما
بدان القوت خود مُقْرِنِيْنَ ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان وَاِنَّآ اِلٰى رَبِّنَا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُوْنَ باز گردندگانیم در آخر عمر خود
بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا آنست بیت هشدار و عنان کشیده دار کار ۰ بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت ۰ در خبر آمده است
که چون حضرت رسول الله م پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست نشستی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا
وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ۰ و در موضح آورده که راکب را باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی رض کسی را دید که بر چهارپا
نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت پس بچه فرموده اند گفت آن بود که رسول الله ما را بچه فرموده گفت ان تذکروا نعمت ربکم
یاد کنید نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارت است بانکه سوار از تحمید غافل نباشد وَجَعَلُوْا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهٗ مر خدایتعالی را
مِنْ عِبَادِهٖ جُزْءًا از بندگان او نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند این معنی بیشتر از جهال کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم و برای او اثبات
ولد میکنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که کافر لَكَفُوْرٌ مُّبِيْنٌ ناسپاسی است آشکار
کفر او که نسبت ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر آنکه ناز رحالت ایشان آنست که بنات را اضافه بحق میکنند و برای خود پسران میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که
اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدایتعالی برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنٰتٍ دختران که اخس و انقص اند وَّاَصْفٰىكُمْ بِالْبَنِيْنَ و شما را برگزید و خاص

کردانید بر پسران که اشرف واکمل‌اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که بنات بخدا نسبت میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که میسازد لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا برای خدای تعالی بجنا شبیه و مانند یعنی دختر را که آنرا اسناد بحق میکنند و فی الحقیقة آن وصف است مر خدای تعالی را مثل و مانند چه ولد مماثل والد باشد پس ایشان دختر را برای خدای تعالی ضرب المثل می‌سازند و چون بکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر است از غم و کرب و فزع یعنی آنکه بدل فرو میخورد پس آنچه برای خود نمی‌پسندید بخدای چون روا میدارید أَوَمَن يُنَشَّأُ آیا کسیکه ببالد و بزرگ شود و حفص يُنَشَّأُ بصیغه مجهول خوانده از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب میدان داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ غیر آشکارا کننده حجت باشد عرب از بی عیب فصاحت فخر بودی و اغلب زنان این و حیله عاطل می‌باشند و حقتعالی فرمود که آیا کسیکه اینچنین باشد خدای تعالی ورا بفرزندی میگیرد و دیگر بنهایت جهل ایشان بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ و نام نهادند فرشتگان را الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ بندگان خدای تعالی‌اند إِنَاثًا دختران یعنی ملایکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت‌اند دختران نام می‌نهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده‌اند و دیده خَلْقَهُمْ آفرینش خدای تعالی مر ایشانرا که مشاهده کرده باشند صفت انوثیت ورا ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملایک اناث‌اند گفتند از پدران شنوده‌ایم و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ نمیگویند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت ازان وَقَالُوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای تعالی مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ملایکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد غلبه مشیت حق بر مشیت عباد که از ایمان است لاجرم حق سبحانه فرمود که مَا لَهُم نیست ایشانرا بِذَٰلِكَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت می‌سازند در تضییع فرمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تعالی تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدان راضی شده پس ما بدان معذوریم تا بدین کرد ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ بلکه آیا دادیم ایشانرا كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت قول ایشان فَهُم پس ایشان بِهِ بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زده‌اند و بدان احتجاج نمایند کلا و مقرر است که ما ایشانرا کتابی نداده‌ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و ما بر پیهای ایشان مُّهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران نادان است وَكَذَٰلِكَ و همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دیهی و مجمعی مِّن نَّذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده إِلَّا قَالَ مگر که گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و توانگران و سروران آن دیه إِنَّا وَجَدْنَا بدرستیکه ما یافته‌ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر کیشی و آئینی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و ما بر عقب ایشان مُّقْتَدُونَ اقتدا کنندگانیم بایشان قُلْ بگوای محمد و حفص قَالَ خوانده یعنی گفت نذیر که أَوَلَوْ جِئْتُكُم آیا متابعت پدران جاهل میکنید و اگرچه ما آورده‌ایم برای شما بِأَهْدَىٰ دینی راست‌تر مِمَّا وَجَدتُّمْ از آنچه یافته‌اید عَلَيْهِ بران دین آبَاءَكُمْ پدران خود را و ایشان در تقلید چنان راسخ بوده‌اند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ ما بدان چیزیکه شما فرستاده شده‌اید بدان كَافِرُونَ ناگرونده‌ایم پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید بیت خلق را تقلیدشان بر باد داد: که دو صد لعنت بران تقلید باد: گر ره عقلش سوی بالا می‌برد: بیخ تقلیدش به پستی میبرد: فَانتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی از مقلدان معاندان باستیصال ایشان فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام تکذیب کنندگان و در این سخن تسلیه آنحضرت است پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آبای شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم علیه السلام بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می‌پرستیدند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه می‌پرستید إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي مگر آنکسی که بیافریده مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریت خود و از نیست که همیشه در میان اولاد خلیل الله علیه السلام موحد بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته‌اند عقب ابراهیم آل محمد‌اند علیهم السلام و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم علیه السلام لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین حق در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخوردار ساختم هَٰؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبراند علیه السلام وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا بعمر دراز و نعمت

بی اندازه حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن یا دین اسلام وَرَسُولٌ مُّبِينٌ و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که شکرگذاری این نعمت و فرمانبرداری کردندی ایشان و بران انکار افزوده قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ گفتند این که آورده یعنی قرآن سحر جادوئی است وَإِنَّا بِهِ و بدرستی که ما بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله وَقَالُوا و گفتند دیگر بار لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن اگر از پیش خدای تعالی است عَلَىٰ رَجُلٍ بر مردی مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی از این دو دیه که مکه و طایف‌اند عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفاران بود که رسالت منصبی بزرگ است بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود در جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالی است و استحقاق آن تجلی باشد بفضایل روحانیت و کمالات قدسیه و با اینهمه اختصاص می‌باید دانست که بفضل خاص از حضرت واهب العطایاست مصرع تا دوست ازان میان کرا می خواهد: لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ آیا ایشان بخشش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار تو که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بهر که خواهند نبوت بخشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کردیم بَيْنَهُم میان ایشان مَّعِيشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه زندگانی بدان کنند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حیوة دنیا و ایشان از تدبیر و تغییر آن عاجزاند پس کی در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می نمایند وَرَفَعْنَا و برداشتیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا یعنی فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ درجها در روزی تا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوبی هر کس که نیکوتر در جاه و بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِيًّا کار کننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد و یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَيْرٌ بهتر است مِّمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَّجَعَلْنَا هر آینه بگردانیدیمی لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسیکه منکر و بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ سقفهای از نقره وَمَعَارِجَ و نردبانها که عَلَيْهَا بر بام آن خانهها يَظْهَرُونَ بر آیند و خود را بنمایند وَلِبُيُوتِهِمْ و بساختیمی مر خانهای ایشانرا أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که بران يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره و در این آیت اشارت است بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طبایع مجبول است بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر سقف خانهها و نردبانها و درهای خانهها و تختهای کافران را همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشانرا از طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها همه از طلا ساختندی وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال است وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته‌اند بهشت عِندَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرموده‌اند و از مستلذات فانی و متنعمات این جهان اجتناب نموده نظم هر کس که رخ از متاع فانی برتافت: و اندر طلب دولت باقی بشتافت: آنجا که کمال همتش بود رسید: و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت: وَمَن يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای تعالی یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و بر حساب او امیدوار نباشد نُقَيِّضْ برگماریم لَهُ مر او را شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب همراز بود در دنیا و پیوسته بوسوسه و اغوای وی اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره با یکی از متوطنان حرم دوستی داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود و حمی گفت که ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بیخواب و بعضی در خواب گفت آنچه در سرهای ایشان است می بینی گفت نی گفت ای برادر چشم مرا مالید دیدم که بر سر هر کس قرینی است بعضی را بالها بچشم فرو گرفته و بعضی را گاهی بال بچشم وی فرو میگذارد و گاهی بالا می برد گفتم این چیست گفت نخوانده‌ای که من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین‌اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته رباعی دریغ و درد که با نفس بد قرین شده‌ایم: در این معامله با دیو همنشین شده‌ایم: نه پایگاه فلک بوده‌ایم در شک ملک: ز جور نفس چنانیم چنین شده‌ایم: وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند کفار بنی آدم أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ که ایشان راه یافتگانند با آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه نیافته‌اند و پندارند که بر

این جواب شاه و دین پنداشت میباشند حَتّٰی اِذَا جَاءَنَا تا وقتیکه بیاید با ما معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخواند یعنی بیاید بما معرض و وقت بجز اظهار است ...
خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رض نقل فرموده که چون کافر از گور بر خیزد و بمحشر کاه آرند دیوی که قرین او
بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از و تا و قتیکه بدوزخ روند الفصه چون بعرصه محشر آیند قَالَ گوید کافر یعنی چشم بوشید از حق شیطان
یٰلَیْتَ بَیْنِیْ وَبَیْنَكَ ای کاشکی بودی میان من و تو بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ دوری میان مشرق و مغرب بتغلیب که مشرق را در لفظ در موضع آورده که مشرق
و مغرب تثنیه است و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است حاصل آنکه کافر و برا گوید که کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی فَبِئْسَ الْقَرِیْنُ پس بد همنشینی و بس کی بود
ایشان گوید وَلَنْ یَّنْفَعَكُمُ الْیَوْمَ و سود ندارد شما را آرزو اِذْ ظَّلَمْتُمْ چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا اَنَّكُمْ برای آنکه شما
فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِکُوْنَ در عذاب دوزخ انباز اند یعنی باید که در عذاب شریک باشید چنانکه در سبب آن شریک بوده اید و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را آنکه
شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب تخفیف عذاب شما نمیکند اَفَاَنْتَ آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم با بلیغ تمام در دعوت ایشان اجتهاد
می نمود و عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که اَفَاَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ تو آیا میشنوانی کران را یعنی آنان را که گوش دل و کر است سخن حق را
شنوانید اَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ یا مینمائی راه را با نابینایان را یعنی کوردلان را از طریق حق نمی توانی نمود و مَنْ کَانَ و آنکه هست فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ در گمراهی
هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت کوران پس بسیار تعب بنفس خود مرسان فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ببریم ترا بجوار رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم
در خرش دار فَاِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستیکه ما از ایشان مُّنْتَقِمُوْنَ انتقام کشنده ایم بعذاب او نُرِیَنَّكَ یا اگر نمائیم ترا الَّذِیْ وَعَدْنٰهُمْ آنچه وعده کردیم
ایشان را از عذاب در دنیا فَاِنَّا عَلَیْهِمْ پس بدرستیکه ما بر ایشان مُّقْتَدِرُوْنَ توانائیم یعنی بر حال ایشان عذاب خواهیم بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو
فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِیْۤ اُوْحِیَ بآنچه وحی کرده شده است اِلَیْكَ بسوی تو از آیات و احکام اِنَّكَ بدرستیکه تو عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ
بر راه راستی که زود بر منزل توانی رسید وَاِنَّهٗ و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَّكَ هر آینه شرفی است ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از عرب و مجاهد گفته که مراد
از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان اکثر که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیت بر قریش است که تو از آنی و اخص بر بنی هاشم است از ایشان و جمعی
گفته اند مراد از قوم امت است وَسَوْفَ تُسْئَلُوْنَ و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام بسپاس داری آن وَسْـَٔلْ و بپرس ای محمد مَنْ
اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُّسُلِنَاۤ از کسانی که فرستادیم پیش از تو از رسولان ما یعنی از امم ایشان استفسار کن و از علمای ایشان بپرس که آیا رسل گذشته سوال کن که ما
اَجَعَلْنَا آیا فرستادیم مِنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز خدای تعالی اٰلِهَةً یُّعْبَدُوْنَ خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ام بعبادت بتان
و هیچ ملتی از ملل ایشان به پرستش کسی که بدون خدای تعالی باشند مقرر شده و مراد این کلام آنست که اجماع انبیا و رسل را جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان
آنحضرت در مضمون سخن شک نبود و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل پرسید که سید عالم صلعم این سوال کرد
از انبیا میکائیل صلعم فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او از آن محکم تر است که این سوال کند بیت اگر در کشف وارد استقلال ای کی تو جه کند با شدلال
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی و بدرستیکه فرستادیم موسی را علیه السلام بِاٰیٰتِنَاۤ معجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَا۬ئِهٖ بسوی فرعون و
گروه فَقَالَ پس گفت موسی علیه السلام ایشان را اِنِّیْ رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِاٰیٰتِنَاۤ پس چون
آورد موسی علیه السلام بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اِذَا هُمْ ناگاه ایشان مِنْهَا یَضْحَکُوْنَ از آن میخندیدند
یعنی افسوس میکردند و استهزا می نمودند در اول مشاهده بی تامل در آن وَمَا نُرِیْهِمْ و نمی نمودیم ما ایشان را مِّنْ اٰیَةٍ هیچ نشانه اِلَّا هِیَ مگر آنکه او اَکْبَرُ بزرگتر
بود مِنْ اُخْتِهَا از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مخصوص بود بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بود بر دیگری مراد وصف همه است به بزرگی
وَاَخَذْنٰهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ شاید که ایشان از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان
با کشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوْا و گفتند با موسی علیه السلام یٰۤاَیُّهَ السّٰحِرُ ای جادو یعنی عالم کامل و این ندا از رو
تعظیم بود چه سحر میش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده و با معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره و با جواره موسی را باین نام میخواندند
و در این وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر اُدْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او را است
نزد تو و آن استجابت دعا است یعنی چون خدای تعالی با تو عهد کرده که دعای تو مستجاب کند در کشف عذاب از ما او را بخوان اِنَّنَا لَمُهْتَدُوْنَ بدرستیکه ما
راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا کَشَفْنَا پس آن هنگام که برداشتیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای

موسی علیه السلام اِذَا هُمْ یَنْکُثُوْنَ همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی علیه السلام ترسید که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بر غرفه
بلندی بر آمد وَنَادٰی فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِیْ قَوْمِهٖ در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی نخوت قَالَ یٰقَوْمِ
گفت ای گروه من یعنی قبطیان اَلَیْسَ لِیْ آیا نیست مرا باستفهام یعنی هست مُلْکُ مِصْرَ ملک مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهٰذِهِ الْاَنْهٰرُ و این جویهای
آب نیل تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِیْ و میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد و شصت جوی منشعب بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر طنیس
در باغ و میرفت و از زیر قصرهای او میگذشت پس او بدین جویها فخر کرد و گفت در زیر تماشاهای من میرود اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ آیا نمی بینید شما حشمت و حشمت مرا و توانی
بینا ندارد اَمْ اَنَا خَیْرٌ بلکه من بهترم مِّنْ هٰذَا الَّذِیْ از این کسی که در ملک من هُوَ مَهِیْنٌ او خوار و بی مقدار است وَّلَا یَکَادُ یُبِیْنُ و نتواند که
روشن گرداند سخن یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان و شکلی هست و آن ملعون بدروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای وی حل عقده از لسانی آنحضرت زبان او برداشته
بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت و دام عقده و را دیده بودند فَلَوْلَاۤ اُلْقِیَ عَلَیْهِ پس چرا افکنده نشد بروی اَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ دستوانه ها از زر
و رسم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی راست میگوید که رسالت
او راست قوم نامزد شده چرا خدای تعالی او را دستوانه زرین نداده اَوْ جَآءَ مَعَهُ الْمَلٰٓئِکَةُ یا چرا نیامده با او فرشتگان مُقْتَرِنِیْنَ پیوستگان بدو برای
یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال مدد و معاون او باشند
پس این چگونه باشد که خدای تعالی مردی را بدو ویش بکس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون و این مکر قَوْمَهٗ گروه خود را
یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فَاَطَاعُوْهُ پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت موسی علیه السلام بر داشتند اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه فرعونیان بودند قَوْمًا
فٰسِقِیْنَ گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه خالی اعتماد کرده موسی علیه السلام را بنظر حقارت دیدند
و ندانستند که بیت فرعون و عذاب ابدی و ریش مرتعش ‍ موسی کلیم الله و چوبی و شبانی ‍ فَلَمَّاۤ اٰسَفُوْنَا پس چون در غضب کردند ما را با فراط در کار بر
و اسراف در کبایر و با خشم آوردند رسول را اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِیْنَ پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فَجَعَلْنٰهُمْ
سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را پیشرو کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را در استحقاق عقوبت با عمال ایشان اقتدا کنند
وَّمَثَلًا لِّلْاٰخِرِیْنَ و گردانیدیم ایشان را پند و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان عبرت و در تقلب احوال کفایت است از
آن جمله آنکه فرعون را آب نازش کرده را هم با این غرق ساختند و بآنچه نازید بقهر با و او رسید بیت در سرداری که باشد سرداری ناز و سر آن روی کار
در سرداری شود اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم با اصنام و به قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای تعالی بپرستند جمعی گفتند که عیسی علیه السلام معبود نصاری است
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و تو گمان میبری که او بنده صالح است پس در و هیچ خیر نباشد قریش از این سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله صلعم ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ
ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا و چون زده شد عیسی پسر مریم مثلی اِذَا قَوْمُكَ ناگاه قوم تو مِنْهُ یَصِدُّوْنَ از آن مثل اعراض کنند و آواز بلند بر دارند قول در سبب نزول
این آیت آنست که گفتند عیسی علیه السلام مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الهه ما نیز مخلوق باشند با شبه کردند که چون روا است که عیسی علیه السلام ابن الله باشد چرا نشاید
که دیگری باشد و صحیح آنست که بعد از نزول آیت اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ابن زبعری گفت که عیسی علیه السلام بدون خدای
می پرستند هرگاه که عیسی علیه السلام در آتش باشد ما و خدایان نیز در آتش باشیم خوشنودیم بدین قول است آنکه فرموده وَقَالُوْۤا ءَاٰلِهَتُنَا خَیْرٌ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر
اَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه که وی حصب جهنم باشد که ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوْهُ لَكَ نزدند آن مثل را برای تو اِلَّا جَدَلًا مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز حق از باطل
بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُوْنَ خصومت کنان و لجاج کنندگان اِنْ هُوَ نیست عیسی علیه السلام اِلَّا عَبْدٌ مگر بنده اَنْعَمْنَا عَلَیْهِ که منت نهادیم
بر وی بنبوت و رسالت وَجَعَلْنٰهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را آیتی و امری عجیب لِّبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه است در غرایب چون مثل
سایر قصها وَلَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه میسازیم مِنْکُمْ بدل از شما مَّلٰٓئِکَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما فرشتگان آریم که ایشان فِی الْاَرْضِ
یَخْلُفُوْنَ در زمین در پی آیند شما را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه عیسی علیه السلام لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ علامت است مر ساعت را یعنی به و دانسته که نزدیک است قیامت چه یکی از علامات
قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و دست
در دست خود در بال های دو فرشته نهاده و هر جا که مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روی مبارک ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها
بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بر هر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی

و ولایت شام برود رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علیه السلام بکوه طور برود و منارها را آنجا متحصن کرد والقصه چون معلوم شد که عیسی علیه السلام نشانه قرب
قیامت است فلا تمترن بها پس شک مکنید و جدال منمائید بجا آمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید شرع رسول مرا هذا این است صراط مستقیم
راه راست که کس برو گمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت او مکنید
و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید انه لکم عدو مبین بدرستی که او مر شما را است عدو مبین دشمنی آشکارا ولما جاء عیسی و آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام بالبینات
بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قال گفت مر بنی اسرائیل را قد جئتکم بدرستی که آمدم بشما بالحکمة بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی ولابین لکم
و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بعض الذی تختلفون برآنچه اختلاف میکنید فیه در آن از امور دین یا احکام توراة فاتقوا الله پس بترسید
از عذاب خدای تعالی واطیعون و فرمان برید مرا بر آنچه فرمایم ان الله بدرستی که خدای تعالی که بحکم او سخن میفرمایم هو ربی او آفریدگار من است وربکم و آفریدگار
شما است فاعبدوه پس او را پرستید بیگانگی هذا صراط مستقیم این است راه راست بی کجی و انحراف فاختلف الاحزاب پس مختلف شدند گروه‌ها
من بینهم از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فویل للذین ظلموا پس وای برآنانکه ستم کردند از این احزاب من عذاب
یوم الیم از عذاب روزی که دردناک است عذاب او هل ینظرون آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تاتیهم
بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الاخلاء دوستان که در معصیت
یومئذ در آن روز بعضهم لبعض عدو بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی از آن روز کافران که
دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که و ملعون بعضهم بعضا و مومنان که صحبت ایشان برای خدای تعالی بوده دوستی ایشان
بجای باشد تا که یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات کاشفی مذکور است که خلت چهار نوع می باشد خلت تام حقیقی که محبت روحانیست و آن مستند بوده بتناسب
ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء علیهم السلام و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و اسناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون
محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی امم و انبیا علیهم السلام و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فواید و نتایج صوری
و معنوی است سوم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تدبیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا
چهارم محبت نفسانیه است و اسناد آن بلذات حسیه و شهوات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد
بلکه چون منتهی وجود بنحو و غرض و حاجت بحصول نه پیوندد دوستی بدشمنی بدل شود نظم دوستی کان غرض آمیز شد :: دوستی و دشمنی انگیز شد
مهر که از بهر غرضی گشت پاک :: راست چو خورشید بود تابناک :: یا عباد منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید ای بندگان من
لا خوف نیست ترسی علیکم الیوم بر شما امروز از القای مکاره ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند
که الذین امنوا بایاتنا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وکانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان خدای تعالی را آنگه منادی گوید
ادخلوا الجنة در آئید به بهشت انتم وازواجکم شما و زنان مومنه شما تحبرون شاد کرده شده و بگرامی داشته با آرایش یافته یطاف علیهم
بگردانند بر بندگان در بهشت و آیندگان بصحاف بکاسه‌های من ذهب از زر و در آن چند نوع طعام واکواب و کوزه‌های بی دسته و بیکرانه یعنی
صراحی‌ها پر از انواع شراب وفیها و در بهشت بود ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو بود نفسهای را و بدان خوش بر آیند و خص لتشتهیه الانفس
وتلذ الاعین و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم یا من حیث ما یصیب
نفس است یا بهره عین و در وهبی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز مخفی است و جمعی را که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا
لمعات انوار جمال اکرم مستور و مکتوم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که این ذوق
لذت عین جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت چه دارم عیش بی دیدار که مشتاقان را :: لذت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست :: امام قشیری رحمه الله
که لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را چندانکه شوق بیشتر بود لذت دیدار افزونتر باشد از ذوالنون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمره
محبت است هر که دوستی بیشتر بود شوق وی بدیدار دوست زیاده تر است و در زبور آمده که ای داود دعوت من برای مطیعان است و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت
من بجهت شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من یاران محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه مشتاقانم شعر الا طال شوق الابرار الی
لقائی :: وانا الیهم اشد شوقا نظم دلم از شوق تو خون است ندانم چه وشت :: در دلم شوق جمالت زبیان بیرون است :: در دلم شوق تو هر روز

فزون می گردد :: دل شوریده و من بین رنجه روز افزون است :: آنگه برای تمامی بهشتیان می فرماید وانتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشند کاین دیده کمال
نعمت و راحت که دوام ایمن زوال نباشد وتلک الجنة التی و آن بهشتی که امروز اورثتموها میراث داده شده اید آن را از بهشت موعود است که قوله تعالی
من عبادنا من کان تقیا وبشما میراث دادم بما کنتم تعملون بآنچه بوده که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات تعبیرا بلفظ میراث دلالت کرد
که خالص بهشت و با استحقاق بدست آمده لکم فیها مر شما را است در بهشت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون و از آنها میخورید
و در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از آن درخت بروید ان المجرمین بدرستی که کافران فی عذاب جهنم
خالدون در عذاب جهنم جاوید باشند لا یفتر عنهم سست نکند و سبک نگردانند عذاب را از ایشان وهم فیه و ایشان در عذاب مبلسون
ناامید باشند از راحت نجات و از خفت عقوبات وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمین
ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن ونادوا یامالک و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک
بخواه از خدای تعالی لیقض علینا ربک تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را آفریدگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار
سال و در تبیان آورده که بعد از چهل و از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ که نخواهید مرد
و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک پس ایشان را گوید لقد جئناکم بالحق بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست
بر زبان پیغمبران ولکن اکثرکم و لیکن بیشتر شما للحق کارهون مر سخنان حق را کاره و ناخوش دارنده بودید ام ابرموا امرا بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند امری کاری
که در رد حق و ابطال آن با کیدی برای پیغمبران فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کاری برای مکافات ایشان و ابطال کید کافران بنصرت پیغمبران
ام یحسبون آیا می پندارند کافران انا لا نسمع سرهم آنکه ما نشنویم سر ایشان سخن پنهانی ایشان که در دل میگویند ونجواهم و آنچه بر زبان بیکدیگر مشورت کنند
بلی آری میشنویم آن ورسلنا و فرستادگان ما که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون می نویسند آنرا از قولها و بعد از آنکه نهانها پنهانی
ابر و شکلان ما آشکارا شد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قل بگوای محمد ان کان للرحمن ولد اگر باشد مر خدای را فرزندی چنانچه گمان میبرید فانا
اول العابدین پس من اول پرستندگانم خدای تعالی را بیگانگی با بینی که من سید ایشانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا پیدا می کنید و صاحب
کشاف و معنی آیت گفته که اگر خدای تعالی را فرزند بودی و به برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس او را تعظیم کنندگان بودمی یعنی من پیوسته تعظیم خدای تعالی میکنم
اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله خود نشسته بود و ابا
عصا و بدو قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض میکردند آغاز استهزا کرد و ولید مغیره در آن وقت میل باسلام داشت و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر قرآن استهزا
مکن بخدای تعالی که میگوید محمد صلی الله علیه و سلم الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد صلی الله علیه وسلم میگوید لا اله الا الله منهم میگویم لا اله الا الله اما اضافت میکنم که ملایکه بنات الله اند این سخن بمعنی
هم رسید و بحضرت علیه السلام اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیت فرود آورد و نضر این آیه برخواند و گفت که خدای تعالی محمد را در این آیت تصدیق کرده که ان
کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای تعالی ترا تکذیب کرده زیرا که آن معنی نفی است میگوید که نیست و نبوده مر خدای تعالی را فرزندی آنکه فرموده که
کرده من اول موحدانم سبحان پاک است و بی عیب رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمین ها رب العرش خداوند عرش عما یصفون
از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی نسبت ولد میکنند در دنیا فذرهم پس بگذار ایشان را یخوضوا تا سعی میکنند در باطل ویلعبوا و بازی کنند و در بناحق
حتی یلاقوا تا وقتیکه برسند یومهم الذی یوعدون روزی که وعده کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی فی السماء اله
وفی الارض اله واوست خداوند آسمان و زمین پرستندگان و بنده از ملایکه و جن و انس وهو الحکیم و اوست راست کار در تدبیر خلق العلیم و دانا
بمصالح ایشان وتبارک الذی له و بزرگوار است آنکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آسمان
و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روان است وعنده و نزدیک اوست علم الساعة دانستن ساعتی که قیامت در آن قیام شود والیه
ترجعون و بسوی او باز گردیده شوید همه خلایق در آن روز ولا یملک الذین و مالک در آن روز نباشند آنانکه یدعون می پرستند کافران ایشان را
من دونه بدون خدای تعالی الشفاعة در خواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوار بوده اند
نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد بالحق براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان را رتبه شفاعت هست چه ایشان گواهی
بحق او کرده اند وهم یعلمون و ایشان میدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت کنند الا مومنان گناهکار را ولئن سألتهم

مَنْ خَلَقَهُمْ و اگر بپرسی تو عابدان و معبودان را که بیافرید ایشان را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند الله چه از غایت ظهور این جواب انکار نتوانند کرد فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ
پس چگونه گردانیده می شوند مشرکان از عبادت او به پرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزد یک خدا تعالی است دانستن قول رسول او که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هٰؤُلَاءِ
بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان
از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلب نیست این حکم به آیت قتال منسوخ است فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند
عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان فرود آید … روز بدر و در عقبی به دخول نار

سورة الدخان …

بسم الله الرحمن الرحيم

حٰمٓ امام ابو اللیث رح در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره همان نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام قصص را که در سور مقصود بود در حروف مقطعه مجموع
ودر این حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس مراد را برای تفهیم عوام در جمیع سور تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارت است که
… در حم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه با سوی و گویند معنی او آنست که حم یعنی کاری ساخته شده و حمی بود … وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ
… سوگند بکتاب … که قرآن است که محض کرم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم او را فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شبی بزرگ و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر …
… کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه مطالب صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم
مُنْذِرِينَ بیم کننده و با انزال قرآن و درین شب و جمعی بر آنند که لیلهٔ مبارکه شب برات است و آن شب نیمه شعبان است و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعوت
و حصول مغفرت و تقسیم نعم است فِيهَا درین شب يُفْرَقُ جدا کرده و فصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب
برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده و در حدیث آمده که درین شب بیامرزد از گناهکاران بعدد هر مویی که بر گوسفندان بنی کلب است و درین شب آب زمزم
زیاده میشود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که درین شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد با وی باشند سی ملک وی را بشارت دهند
به بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی دیگر او را باز دارند از آفات و سی ملک … بشارت دهند به بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن سازند
از عذاب دوزخ و سی دیگر او را باز دارند از آفات دنیا و ده ملک دیگر دفع مکاید شیطان میکنند از وی و درین شب وظایف نعمت بر بندگان قسمت میکنند
أَمْرًا … فرمودیم فرمودنی بفصل قضایا درین شب مِنْ عِنْدِنَا از نزد یک ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِينَ فرستندگان ترا که محمدی رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ
بخشایشی از نزد یک پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش بخشایش است خلق را …
بس است : خواجه چون در … خویش … انما انا رحمة مهداة گفت : … جبرئیل را بقرآن … با ملایکه را درین شب فرستادیم بسلام
مؤمنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بدرستی که خدا تعالی شنوا و دانا است بهمه گفتهای ایشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمانها و زمینها است پس بدانید آفریدگار إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید شما بیگمانان یعنی طلب کنندگان یقین لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبودی که مستحق سزای پرستش نیست مگر او يُحْيِي زنده میگرداند وَيُمِيتُ و میمیراند یعنی او است موجد کننده موت و حیات رَبُّكُمْ او است پروردگار
شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما بَلْ هُمْ بلکه کافران بدین سخن موقن نیستند فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ در گمانند بقرآن بازی کنند
فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ بدودی آشکارا … دخان …
مراد قحطی است که نازل گردد … در عین المعانی آورده که مراد غباری است که … مرتفع شد چنانچه هوا را پوشید … قحط و جوع کافران
بود که بدعای پیغمبر عم شدت جوع بر ایشان مستولی شد … مردار و استخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع … ضعف بصر
میان خود و آسمان … دخان چیزی می دیدند … در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین بر انگیخته می شود و … دود …
قحط را سنة الغبرا گویند … عام الرماد … و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده
که فذکر الدخان و آن دودی باشد از مشرق تا مغرب يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را … چهل روز … مؤمنان را از وی مثل زکام حالتی واقع شود
… کافران را بیهوش و سراسیمه سازد … میگویند هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ این است عذابی دردناک … حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود ایشان را …
… گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گروید گانیم … دفع عذاب یعنی چون …
بلا منکشف گردد … ایمان آریم حق سبحانه می فرماید که أَنّٰى چگونه بود لَهُمُ الذِّكْرَى مر ایشان را … بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان

رسول

رَسُولٌ مُبِينٌ فرستاده آشکار کننده معجزات و ایشان بجان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدو
وَقَالُوا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبیر و یسار قرآن بوی می آموزند مَجْنُونٌ دیوانه است و دماغ او مختبط شده و با وجود این همه چون
وعده ایمان میدهند إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستیکه ما بر دارنده عذابیم از ایشان قَلِيلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر عم تا اعتبار
ایشان را هیچ فایده ندهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستیکه شما باز گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان و جمعی از قریش بمدینه آمدند بخدمت
پیغمبر عم دادند آنحضرت عم دعا فرمود و بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بکفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان از علامات قیامت گیرند چون دخان
زایل گشته بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ یاد کن روزی را که بگیریم
کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر … آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعید میکند مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را
بعقوبت عظیم از قتل و اسر إِنَّا مُنْتَقِمُونَ بدرستیکه ما انتقام کشنده ایم در آن روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ
فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ و آمد ایشان را رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران عم أَنْ أَدُّوا
إِلَيَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و فرستید با من عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدای تعالی یعنی بنی اسرائیل را إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ
فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم که بنکو خواهی خلق وَأَنْ لَا تَعْلُوا و آمده ام بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی و اهانت وحی او نمایید إِنِّي
آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستیکه من آرنده ام بشما بحجتی مُبِينٍ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی عم کردند موسی عم
فرمود که وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستیکه من پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار خود و پروردگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه مرا سنگسار کنید یا دشنام دهید که وی نگهدار من
است وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمیدارید مرا و نگروید بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کرانه کنید از من و میازارید مصرع مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان ایشان سخن آنحضرت
عم قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی عم پروردگار خود را أَنَّ هٰؤُلَاءِ بآنکه این گروه قبطیان قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند
مصر بکفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند چون حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر بندگان مرا بشب إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ
بدرستیکه شما از پی در آمد شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند از پی شما در آیند و چون بدریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشگافد و بر دراهها
آید و بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر بار بر وی عصا مزن که با حال اول رود
بگذار تا قبطیان بوی در آیند و مترس إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ گروهی غرق شدگانند یعنی هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام
غرق شدند كَمْ تَرَكُوا چه بسیار بگذاشتند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر درخت وَعُيُونٍ و چشمهای آب روان وَزُرُوعٍ و کشتهای رسیده وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و منزلهای
نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيهَا در آن نعمت فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنان كَذٰلِكَ کار ما با ظالمان همچنین است
وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ
بر ایشان آسمان وَالْأَرْضُ و زمین یعنی از هلاک ایشان کس حساب نکرد در معالم آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین بر وی بگریند و از ابن عباس منقول
است که حضرت رسول عم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در باشد دری که روزی او ازان فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات
کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و بر وی بگریند عطا رح میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف است در معالم آورده که چون امیر المؤمنین
حسین بن علی المرتضی کرم الله وجههما شهید شد آسمان بر وی گریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب گفته اند نظم این سرخی شفق
که برین چرخ بی وفاست ؛ هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ؛ گرچه چرخ خون بیارد ازین غصه در خور است ؛ در خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست
و گفته اند گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیان است و بعضی برآنند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که اغلب دال
بر غم و اندوه به هر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که بآسمان رود و بر روی زمین هم کاری نکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وَمَا كَانُوا و نبودند مُنْظَرِينَ
مهلت داد گان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و هر آینه رهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون
بود و قتل ابنا و تعب عمل مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستیکه بود فرعون سرکشیده و خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ از کافران که متجاوزند
از حد و ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستیکه برگزیدیم موسی عم و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بآنکه برگزینیم ایشان را
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در و نعمت آشکارا بود چون

یکا ممنین در ما و انزال من و سلوی ان هؤلاء بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش لیقولون هر آینه میگویند ان هی نیست عاقبت کار و خاتمهٔ حال الا موتتنا
الاولی مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از حیاتی نیست و ما نحن بمنشرین و نیستیم ما برانگیختگان بعد از مرگ فاتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهل بوده زیرا که هرچه جایز بوده و وقوع آن از خدا تعالی بوقتی خاص لازم بود وجوده ظهور
آن هر وقت که دیگر خواهد پس چون وعدهٔ بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر او حکم نرسد اهم خیر آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال
شوکت ام قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لشکری بود با عظمت و ابهت و در غایت کثرت و الذین او آنانکه بوده اند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند
عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستیکه ایشان بودند مجرمین گروه کافران و منکران بعث و حشر از قتادی اخبار
چنان منقولست که ملکی بود از حمیر کنیت او ابو کرب و نام او اسعد بن ملیکای کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند را مقبول الشهر
او ساخت و بروایتی از ابن عباس منست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که ندانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عائشه صدیقه منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام
آورده است و صاحب تفسیر سجاوندی گفته که قوم او را در مدینه در حوالی آن گروهی لشکر کشیده و دو جبر بنی قریظه از کعب الاسد نام در شنید
این خبر شنیده و نزدیک وی رفتند و گفتند این جرات مکن که مدینه هجرتگاه پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت هم کردند و از سر قتل و اسر مدینه درگذشت و او آتش پرست بود
بر دست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنج است از نقره و مروارید و زبرجد گفت
کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود و تبع قصد گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار که آن سر تفسیرین بقوم است برنج
زمین و هر کس قصد آنجا کند هر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجا باید آورد و تبع آنجا رفت و خانه را بپوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم
او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما بر تو نمی سازیم تبع دلایل خدا پرستی بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما با آتش امتحان میکنیم آتشی
بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی بر یکدیگر در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با آتش درون
رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان بتمامی بسوختند و تزوار باب بیرشکر الله سعیهم مثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه بشامول یهودی سپرد
که اگر حضرت را دریابد بوی سپرد و الا با اولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رساند و فرزند بیستم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود و رضی و نامه بدست عرض رحمنا
وحضرت رسول الله نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رح نقل است که ابو کرب اسعد حمیری او بتابع ایمان آورد و در عمر ما عهم قبل از بعث آنحضرت
هم هفتصد سال بود و در ربیع الابرار آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعث بوده باشد و ما خلقنا السموات والارض
و نیافریدیم آسمانها و زمین را و ما بینهما و آنچه میان ایشان است لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه بازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم
وحکمت نشر که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب ما خلقناهما نیافریدیم اهل ارض و سما را الا بالحق مگر برای حق که آن مشوبست بطاعت و عقوبت
بمعصیت ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان یوم الفصل بدرستیکه روز
جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه آدمیان است یوم لا یغنی روزی که دفع نکند
مولی دوستی و خویشاوندی عن مولی از دوست و خویشان خود شیئا چیزی را از عذاب یا سود رساند کسی کسی را بهیچ چیز ولا هم ینصرون و نباشد از دوستان
که یاری کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله مگر کسی که خوشنود باشد خدا تعالی برو یعنی مؤمنان که ایشان یاری کنند مریکدیگر را بشفاعت انه هو العزیز بدرستیکه
خدا تعالی غالب است کسی را که او را عذاب کند کسی یاری نکند او را الرحیم مهربان است بر هر که رحمت کند او را بشفاعت ان شجرت الزقوم بدرستیکه درخت زقوم
یعنی میوهٔ آن طعام الاثیم خوردنی گناهکاران است یعنی ابو جهل و احزاب و از زقوم چون بخورند کالمهل مانند مس و روی گداخته یغلی فی البطون بجوشد در شکمها
جوشیدنی کغلی الحمیم مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند روده های ایشان را و گداز دامعا و احشای ایشان را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید
این گناهکاران را فاعتلوه پس بکشید او را بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیانهٔ دوزخ ثم صبوا پس آنگاه بریزید فوق رأسه بر سر او من عذاب الحمیم
از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او و درون آب معذب شود و همچنانکه درون از زقوم معذب است و گویند مر او را که ذق بچش و مکش این عذاب را
انک انت العزیز بدرستیکه تو ارجمندی بودی و در نزدیک قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود ابو جهل میگفت که من اعز و اکرم اهل دیارم و در بطحا از من عزیز
تر نیست و از وجه حق تعالی فرماید که او را عذاب بکنید که دعوی عزیزی و کریمی میکرد ان هذا بدرستیکه این عذاب ما کنتم به آنست که شما بودید که بدان تمترون شک
می آوردید تا اکنون معاینه دیدید ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاهی اند که ایمن باشد یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نباشد فی جنات

در بوستانها و عیون و چشمها یلبسون میپوشند من سندس و استبرق از حریر های نازک و سطبر متقابلین در حالیکه متقابل در مجالس یکدیگر و با هم نشسته
باشند و در تفسیر سور ابادی آورده است که این متقابله در روز عیدها باشد و در روز الجلال که حق سبحانه مؤمنان را بر سر یک خوان نشاند و همه روی بهای
یکدیگر می بینند کذلک همچنین برین حال باشند بی تغیر و تبدیل و زوجناهم و قرین سازیم مقیان را بحور بزنان سفید و عین گشاده چشم اختلاف در آن
است زنان دنیا باشند یا حوری عینان بهشت یدعون فیها میخواهند در بهشت بکل فاکهة هر میوه که آرزو کنند آمنین در حالیکه ایمنند از قصر یا انقطاع آن
لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگی که پیشتر کرده در دنیا چشیده و چون معهود نزدیک مردمان آن است که هر زندگی
را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست و وقاهم و نگاه دارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع کند عذاب الجحیم
عذاب دوزخ را فضلا من ربک از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم
آنست رستگاری بزرگ فانما یسرناه پس جز این نیست که ما آسان کردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که
قوم تو فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستیکه ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز تو نازل
شود اما از ان تو نصرت الهی خواهد بود و از ان ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم محبت تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه بیت

بمعارا وعدهٔ حسن الماب ٭ سورة الجاثیة هی سبع وثلثون آیة مکیة ٭ منکران را وعدهٔ ذوقو العذاب

بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه مختصرات حروف اسمائی الهی اند چنانچه حا اشارت است بحی و حفیظ و میم کنایت است از ملک و مجید و در لطایف آورده که
حا حکم ازلی است و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرو آمدن قرآن من الله العزیز از نزد یک خدای تمام است بر همه غالب الحکیم دانا در
تیسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت والارض و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لآیات للمؤمنین
برای نشانهاست مر گروندگان را بر وحدت و قدرت صانع وفی خلقکم و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی وما یبث و آنچه پراکنده ساخته در
زمین من دابة از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان آیات علامات هاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لقوم یوقنون مر گروهی را که یقین
یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطهٔ استدلال متیقن شوند واختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان مقادیر وما انزل الله و
در آنچه فرو فرستاده خدای تعالی من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی باران که سبب روزی است فاحیا به الارض پس زنده گردانید به
مطر زمین را بعد موتها بعد از خشکی و پژمردگی آن وتصریف الریاح و در گردانیدن بادها باختلاف جهات و تفاوت احوال آیات دلالتهاست روشن و هویدا
بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند تلک این دلیلها آیات الله دلایل قدرت خدای تعالی است یا این آیتها آیات قرآن است نتلوها
علیک میخوانیم بر تو آن را بالحق براستی و درستی فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله پس از سخن خدای تعالی که قرآن است وآیاته و دلایل قدرت او یؤمنون
ایمان می آرید و حفص بیا خوانده یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند ویل سختی عذاب لکل افاک مر هر دروغگویی است اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یسمع
می شنود آیات الله آیتهای خدای تعالی را که تتلی علیه خوانده میشود بر وی ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت میکند بر کفر خود مستکبرا در حالیکه گردن کش است از ایمان
کأن لم یسمعها گویا نشنیده است آن را یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فبشره بعذاب الیم پس مژده ده او را بعذابی دردناک و
بشارت بر سبیل تهکم است واذا علم و چون بشنود من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون بدو رسد چیزی و داند که از قرآن است اتخذها هزوا فرا گیرد آن را مزه و بعنی
بدان افسوس کند و صورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزئان لهم مر ایشان را است عذاب مهین عذابی خوار کننده من ورائهم
از پیش روی ایشان جهنم دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ ایشان بدوزخ خواهند رسید ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان
ما کسبوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شیئا چیزی از عذاب خدای تعالی ولا ما اتخذوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند من دون الله
بجز خدای تعالی اولیاء دوستان و معبودان ولهم مر ایشان است عذاب عظیم عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز است هذا این قرآن
هدی راه نماینده است والذین کفروا و آنانکه گرویده اند بآیات ربهم بآیات پروردگار ایشان که قرآن یا دلایل قدرت است و حکمت لهم عذاب
مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از سخت ترین عذابی الم رساننده الله خدای تعالی الذی سخر آنست که رام کرد لکم البحر مر شما را دریا یعنی سطح او را
هموار کردانیده تا چیزها متخلخل باشند چون بهار بالای او بایستد و گفته اند تسخیر او این است که منع نمیکند از غواص و سیر او لتجری الفلک تا برود کشتیها فیه در وی

بامره بفرمان خدایتعالی وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از فضل خدایتعالی انواع فایده را چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که
شکر گوئید خدایتعالی را برین نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وَمَا فِي
الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و غیر آن جَمِيعًا همه اینها مِنْهُ از وست نه از غیر او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر این اشیا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که در صحایف مبدعات ظاهر است و از صفحه
کاینات باهر بیت در جمله جهان ز مغز تا پوست * هر ذره گواه قدرت او ست * آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رض دشنام داد و از انجا که سطوت
عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیة آمد که قُلْ بگو ای محمد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانی را که گرویده اند يَغْفِرُوا تا عفو فرمایند لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنانرا
که نمی ترسند أَيَّامَ اللَّهِ از روزهای هلاک و عذاب خدایتعالی عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اغواس پس معنی آیة آنست که در گذارید
از قومی که تامل نمیکنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدایتعالی قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ گروهی را بانچه میبودند که کسب میکنند
از اساءت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رض نقل میکند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع
و گویند سبب نزول آیت قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و بدان تقدیر
این آیت مدنی باید گفت چه این سوره باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیة من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا
فنحاص یهودی بر جبرئیل طعن میکرد که خدایتعالی مگر محتاج شد که قرض میطلبد این خبر بفاروق رض رسید شمشیر کشیده روی بر جست وجوی او نهاد
ناگاه جبرئیل عم این آیه بیاورد و رسول عم کس بطلب عمر رض فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود
و این آیه بروی خواند امیر المؤمنین عمر رض گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر از غضب بروی من نبینید و در مقابله گناه جز صفت عفو
از من مشاهده نکنید نظم چه بدبینی ز خلق و در گذاری * ترا زیبد طریق بردباری * اگر چه راحت را میدر و خاره * تو گل باش و دهان پرخنده میدار * و گفته اند این
آیه بایت قتال منسوخ است مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هر که بکند کاری شایسته پس نفع او راست ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری بد کند فَعَلَيْهَا پس بر وی
است وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه
دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب عم را توریت وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ
قبیله این قدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف عم تا زمان عیسی عم وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای
که پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم
ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزه ها یا آیتهای پیدا در کار محمد عم تا او را بحق بشناسند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا
اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت حال یعنی تحقیق دانستند که حضرت پیغمبر عم آن
است که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت و حسد که در میان ایشان است إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم میکند
میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف کردند یعنی در کلمات بینه در توریت که بعضی مبنی بود در نعت
سید کاینات علیه افضل الصلوة والسلام ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک ترا عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین
فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حقیقت
توحید را یعنی روساء قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا بدرستیکه ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای
چیزی را اگر خواهد تو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگر اند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب
مجانست و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزو های ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ و خدای تعالی وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ
دوست پرهیزکاران است تو هم ایشان را دوست دار هَٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن
که بدان ببینند راه حق را از ضلالت وَهُدًى وَرَحْمَةٌ هدایتی و بخششی از خدایتعالی لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته
طالب منزل الیقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مومنان را گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد ما را عالمی دیگر بهتر
از مال و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیة آمد که أَمْ حَسِبَ آیا چنین است که پنداشته اند الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کرده اند

در بهار چون کفر و معصیت أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشان را در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته یعنی سزا
در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سَوَاءً یکسان است مَحْيَاهُمْ زندگانی ایشان وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که با ایمان بمیرد با ایمان زنده
خواهد شد و هر که بکفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد شد سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند مصرع
نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بیافرید خدایتعالی آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدل
آن است که میان محسن و مسی و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَىٰ و دیگر برای آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بانچه کسب کرده
از خیر و شر وَهُمْ و ایشان یعنی عمل کنندگان لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار روا نه یا در عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس بافراخور عمل
جزا خواهد داد أَفَرَأَيْتَ آیا چون مینی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ خدای خود را هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان او بر وجهی برد چه فرمان حق
تعالی می باید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی هر چه می پرستد چون سنگی نیکوتر از وی ببیند آن را بگذارد و این را بجای وی بردارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و چون
می بینی آن را که گمراه ساخته و فرو گذاشته آن را خدایتعالی عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکس وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او
تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و نهاد بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار نگرد جواب شرط آنست که چنین
کس را چگونه هدایت باشد فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید این کسی را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ از پس فرو گذاشتن خدایتعالی او را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند
نمیگیرید و متنبه نمی شوید وَقَالُوا و گفتند منکران بعث مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که ما در وی ایم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم
و زنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی زنده می شوند و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک ایشان آنست که هر که بمیرد روح
او با جسد دیگری تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور کند تا و دیگر بار بمیرد و بار دیگر باز دیگری می آید تا مگور که بزعم ایشان پیغمبر ما نقل کرده اند که گفت من خود را در زمان
بهیئت قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وَمَا لَهُمْ و نیست مر کافران را بِذَٰلِكَ
بدین که نسبت مردن بروزگار میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که مقلب آن دهور و مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست
نظم دهر ترا و هر بنای ترا * حکم ترا دیده و شاهی ترا * دور زمان کار نسازد بخود * چرخ فلک سر نفرازد بخود * این همه فرمان ترا بنده اند
در ره امر تو شتابنده اند * إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان می برند و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن میگویند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتیکه روشن و واضح الدلالة باشند در باب بعث و نشر مثل قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا
أَوَّلَ مَرَّةٍ و مانند إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا
پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد گویند چه احیای موتی موقت است بوقتی
خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوفق اقتراح و جوی نکند حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که خدا زنده کرد اند شما را در
رحم مادران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در دنیا ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آمدن
آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار وَلِلَّهِ و مر خدایتعالی راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمین ها وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران و زیان
ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وَتَرَىٰ و ببینی در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده و گفته اند جثو خاصه کفار است و صحیح آنکه عام است جثی یعنی بسبب آن روز
بزانو در افتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند إِلَىٰ كِتَابِهَا بجانب نامهای ایشان یعنی صحایف اعمال ایشان و ایشان را گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید
شد بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا كِتَابُنَا این است کتاب ما یعنی کتابی که کرام کاتبین را بکتابت آن امر کرده بودیم يَنْطِقُ سخن گوید یعنی گواهی
سازد عَلَيْكُمْ بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیادت و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستی که ما نسخه گرفتیم مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که می کردید
در معالم آورده که چون ملکین عمل ایشان بآسمان برند حق سبحانه بجای خود ثبت نماید و در آن نسخه هر چه ثواب یا عقاب بر آن مترتب باشد ثبت فرماید و گفته اند نسخ از لوح محفوظ است که سال بسال
اعمال بنی آدم بملائکه میسپارند فَأَمَّا الَّذِينَ پس آنانکه آمَنُوا گرویده اند بخدایتعالی و رسول و دو کار نزدیک او است وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشان را رَبُّهُمْ
فِي رَحْمَتِهِ در جنت که اجلال رحمت است ذَٰلِكَ آن در آوردن هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستگاری آشکار وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند ایشان را گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي
آیا نبود آیات من تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده می شد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب ما بر شما میخواندند فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان باز ماندید

وکنتم قوما مجرمین و بودید شما گروهی شرک آرندگان واذا قیل وچون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا تعالی بحشر وحساب وثواب وعقاب راست است والساعة لا ریب فیها وقیامت هیچ شکی نیست در آن قلتم میگفتید ما ندری نمیدانیم که ما الساعة چیست قیامت ان نظن گمان نبریم ... الا ظنا مگر گمانی ... وما نحن بمستیقنین ... وبدا لهم سیئات ما عملوا ... وحاق بهم ... ما کانوا به یستهزؤن ... وقیل الیوم ... ننسیکم ... کما نسیتم ... لقاء یومکم هذا ... ومأواکم النار ... وما لکم من ناصرین ... ذلکم ... بانکم اتخذتم آیات الله هزوا ... وغرتکم الحیوة الدنیا ...

[illegible]

سورة الاحقاف

بسم الله الرحمن الرحیم

حم ...

[illegible]

[illegible]

گوئی بدرستی استقامت وصول بمنزل کمال فکری است پس وخیالی است بغایت محال مصرع کرامت نیابی مگر باستقامت فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نیست برمومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان ولا هم یحزنون ونباشند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی دران جهان اولئک
آن گروه یعنی اهل ایمان واستقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند خالدین فیها جاوید ماندگان دران و پاداش داده شوند جزاء پاداش دادنی بما
کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند ووصینا الانسان وفرمودیم آدمی را که بوالدیه احسانا باپدر و مادر خود نیکی کردن حملته امه برداشته
است آدمی را مادر او کرها برنج وسختی ووضعته کرها ونهاده است او را بمشقت ومحنت وحمله ومدت حمل او وفصاله وزمان از شیر باز گرفتن او
ثلاثون شهرا سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد وازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا
بلغ تا وقتی که برسد آدمی اشده بکمال قوت خود که سی وسه سالگی است وگفته اند هژده تا چهل وبلغ اربعین سنة و برسد بچهل سالگی اکثر مفسران برانند
که این آیت خاص است بامیر المومنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و در هجده سال بخدمت حضرت رسالت پناه رسیده
وآنحضرت هم بیست ساله بود که در سفر وحضر رفیق وقرین وی بود وچون سال مبارک حضرت رسالت پناه بچهل رسید مبعوث شد وصدیق رض سی وهشت
ساله بود که بوی ایمان آورد وچون چهل ساله شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا وتوفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتک
التی نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلام است وعلی والدی وبر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که حیات است و
ونعمت اسلام نیز بخشیده از مهاجر وانصار کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست وان اعمل و دیگر الهام ده که عمل کنم صالحا
عملی شایسته که ترضاه بپسندی آنرا وازان خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب گردانید وتوفیق داد تا بنده را برای دین که عذاب میکردند بخرید وآزاد
کرد واز جمله آن بلال حبشی است رض واصلح لی ودیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که اصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان
من این دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه رض بشرف فراش حضرت اشرف رسل عم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو عتیق
نیز بدولت خدمت حضرت عم رسیده وشرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از اصحاب رض چهار مسلمانان که جد و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند غیر ایشان نبوده
مگر ابو قحافه وابو بکر وعبد الرحمن وابو عتیق محمد ... اولاد صدیق ... عالم هستند ... بشرف علم وصلاح آراسته انی تبت الیک بدرستی که من بازگشتم بحضرت تو
از هر چه رضای تو دران نیست وانی من المسلمین و من از گردن نهادگانم فرمان ترا اولئک آن گروه که مادر و پدر نیکوئی کرده وشکر نعمت بجای آورده اند
الذین نتقبل آنانند که قبول کرده شود عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند قبولی آنست که احسن یعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک
ایشان مرتسم قبول باید ونتجاوز ودرگذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان وحفص در هر دو فعل بنون مفتوحه خوانده وبنصب احسن یعنی ما
قبول کنیم طاعات ایشان و درگذریم سیئات ایشان ... باشند فی اصحاب الجنة درمیان اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای تعالی
وعده راست در قبول نیکی وتجاوز از بدی الذی کانوا آن وعده که بودند در دنیا یوعدون وعده داده شده اند بآن وآن وعده درین آیت است که
وعد الله الذین امنوا وعملوا الصلحت الآیه والذی قال وآنکس که گفت لوالدیه مر پدر و مادر خود را وقتیکه او را بایمان باخرت میخواندند اف
لکما کراهت و ننگ مر شما را اتعداننی آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند وزنده از قبر برآرند
وقد خلت القرون و بدرستی که بگذشته قرنهای بسیار من قبلی پیش از من و یکی باز نیامده است وهما یستغیثان الله و پدر و مادر او استغاثه
میکردند بخدای تعالی ومیگفتند ویلک آمن وای بر تو ایمان آر بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعده خدای تعالی در بعث و حشر حق راست است
فیقول پس آنکس میگفت ما هذا نیست این که شما میخوانید بدان الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان واباطیل واکاذیبی که نوشته اند
گویند این آیت در شان عبد الرحمن ابو بکر فرود آمده قبل از اسلام او و عایشه رض این قول را منکر است وصحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق
بوده نازل شده است اولئک آن گروه عاق ومنکر الذین حق علیهم القول آنانند که واجب شد برایشان کلمه عذاب وباشند فی امم قد خلت با گروهی
چند که از کفار گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو وآدمی انهم بدرستی که ایشان و آنان کانوا هستند خاسرین زیان
زدگان ولکل و هر یک را ازین دو فریق درجات پایها و منزلهاست مما عملوا از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل
شر بجانب سفل ولیوفیهم وچنین مقرر کرد خدای تعالی تا تمام گرداند مر ایشان را اعمالهم جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند
در ثواب بنقصان ودر عقاب بیفزاید ویوم یعرض الذین کفروا ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ و در موضع آورده که عرض

کنند آتش را بر کافران و موافق ایشان در دوزخ بدیشان تا بینند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید وایشان را گویند اذهبتم ببردید و بخوردید طیباتکم چیزهای لذیذ خود
را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا ... واستمتعتم و برخورداری یافتید بها بآن لذتها یعنی مستغنی لذات کردید وهیچ برای آخرت نگذاشتید
فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری و رسوائی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض
در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی تکبر می ورزیدید بباطل وبما کنتم تفسقون وبسبب آنچه بودید که فسق میکردید و تفاخر می نمودید و پای از دایره
بیرون می نهادید وسر از خط فرمان می نهادید ... هست مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند نظم پای از حد و شرع خود ای نیکمرد
خود را اسیر نفس و هوا مکن ... زنهار از دست رها مکن واذکر اخا عاد و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبر
که از قبیله عاد بود ... هست سفر نامه که حال قوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را از عذاب خدای تعالی
بالاحقاف موضع احقاف وآن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن وگویند میان عمان و مهره وقد خلت النذر و حال آنکه گذشته بوده
پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود عم ومن خلفه و از پس او نیز آمده یعنی بعثت پیغمبری بود پیش از وی و خلق و پس از وی نیز انبیا بوده اند چون بقوم
عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا تا نپرستید الا الله مگر خدای تعالی را که مستحق پرستش اوست انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم
بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ و پر هول قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا آیا آمده تو بما لتافکنا تا بگردانی ما را عن آلهتنا از
پرستش بتان باشد بدو وعید فاتنا بما تعدنا تا بیار بما آنچه ما را وعده میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در وعده خود
قال گفت هود عم که شتاب مکنید و طلب عذاب انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدای تعالی است ومرا دران دخلی نیست
وابلغکم و میرسانم مر شما را ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن وبرمن غیر رسانیدن نیست ولکنی اریکم و لیکن می بینم شما را قوما تجهلون
گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب حلول عقاب تعجیل می نمائید در سوره اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سحابی برآمده
ومنادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند وبایشان می آمد بدیار ایشان فلما راوه پس آنهنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب
عارضا ابری پهن شده و از عذاب در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا این ابری است عارض ممطرنا
باران دهنده ما را هود عم فرمود که بل هو بلکه این نه باران دهنده است بلکه ما استعجلتم به آن چیزی است که تعجیل میکردید بدان ریح بادی است که
فیها عذاب الیم در وی عذابی دردناک واو بادی است که از غایت تندی تدمر کل شیء هلاک میکند و نابود میسازد همه چیز را از انفس و اموال وانعام
بامر ربها بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد بشدت و تندی و سرکشی و شبهای ... عذاب بر ایشان ... هفت شب و هشت روز ودران
پس ... ایشان ... فاصبحوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یری دیده نشدی الا مساکنهم
مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنانکه ایشان را جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم القوم المجرمین گروه مکذبان و کافران
ولقد مکناهم و بدرستی که تمکین کرده ایدیم قوم عاد را فیما ان مکناکم در آنچه که تمکین نساختیم شما را ای کفار قریش فیه دران چیز از قوت و شوکت و بسیاری
مال و بقا و نصرت وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را سمعا گوش تا بشنوند وابصارا و چشمها تا ببینند وافئدة و دلها تا دریابند وایشان بگوش
سخن حق نشنیدند بدیده دلائل قدرت ندیدند و بدل وحدانیت خدای تعالی تفکر نکردند و همین که عذاب بدیشان آمد فما اغنی پس دفع نکرد عنهم از ایشان سمعهم
گوش ایشان ولا ابصارهم و نه دیدهای ایشان ولا افئدتهم و نه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای تعالی اذ کانوا چون بودند
که از تقلید وتعصب یجحدون بایات الله انکار میکردند بآیتهای خدای تعالی یا معجزات پیغمبر را عم وحاق بهم و فرود آمد ایشان را ما کانوا
به یستهزءون آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرد اگرد شماست
من القری از دیهها چون حجر و موتفکه وصرفنا الایات و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را برای اهل قری لعلهم یرجعون شاید که باز گردند از کفر
ایشان نگشتند و هلاک شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را
من دون الله بجز خدای تعالی قربانا از برای تقرب بخدای تعالی آلهة خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند
ایشان را در وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وذلک
و فرا گرفتن بتان بخدائی برای تقرب بخدای تعالی افکهم دروغ ایشان است وما کانوا یفترون و آنچه بستند که برمی بافتند ونسبت میدادند

الوهیت با مخلوق عاجز روی توجه از خالق قادر بر می تابند مصرع هر که از تو تافت وگر آبرو نیافت ارباب سیر رحمهم الله آورده اند که پیغمبر
بعد از مراجعت از طایف ببطن النخل فرود آمد و شب برخاست و نماز تهجد میگذارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بهمین موضع بگذشتند و آواز قرائت شنیدند
نزد آنحضرت حاضر شدند و حق سبحانه ازان قصه خبر میدهد که و اذ صرفنا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و مایل ساختیم الیک بسوی تو نفرا من الجن گروهی از جن
و ایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره و موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر
و ... ... ایان و الاخضم گویند نه عدد بودند و بعضی از ایشان بوده او پسر ابلیس است و در لباب آورده که مقتدا ایشان زوبعه بود
از اهل قلیش و بهر تقدیر یستمعون القرآن می شنودند قرآن را و گوش میداشتند فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول قالوا گفتند
بعضی مر بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش باشید تا بشنویم و در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر بالای یکدیگر افتادند فلما قضی
پس چون گذارده شد قراءت و باتمام رسید ولوا بازگشتند الی قومهم بسوی قوم خویش منذرین بیم کنندگان و خواندگان باسلام قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا
سمعنا کتابا بدرستی که شنیدیم کتابی را که انزل فرو فرستاده شد من بعد موسی بعد از کتاب موسی مصدقا
تصدیق کننده لما بین یدیه مر چیزی را که پیش ازو بوده از کتب و آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نکردند
یهدی الی الحق راه می نماید آن کتاب بسوی حق یعنی ... درست و راست است
و الی طریق مستقیم و براهی راست یعنی رساننده بمنزل مقصود یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدا یعنی
محمد مصطفی را و آمنوا به و ایمان آرید بدو و بفعل تصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدایتعالی شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما
که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان و یجرکم و برهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک و من لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله
خواننده خدا یعنی محمد را فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب ... از
... عاجز نتواند ساخت خدایتعالی را از تعذیب خود و لیس له و نیست او را من دونه اولیاء بجز خدایتعالی دوستان و مددکاران اولئک
آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند ضلالتی که بهیچ کس پوشیده نباشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی برانند
که ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرموده یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری منقول است که ثواب جن آن است که از آتش برهند
پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهایم امام اعظم رح برین رفته و امام مالک رح و جمعی برآنند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه بر اساءت
عقاب خواهد بود و از ضحاک رح منقول است که ایشان به بهشت درآیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابوبکر نقاش رح حدیثی است که ایشان
به بهشت درآیند و از امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکری الهام دهد که ازان چندان
لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمره بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب هست گفت آری و آیت لم یطمثهن
انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانسیات للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبدالعزیز رح نقل میکند که مومنان
جن گرداگرد بهشت در رحبا در بعضها خواهند بود و در بهشت و قاضی درا آورد فرماید که ظاهر آن است که جن در توابع تکلیف مانند انسانند و الله اعلم بالصواب
اولم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث ان الله الذی آنکه خدایتعالی آن قدرت که خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین
ولم یعی و مانده نشد و رنج نرسید او را بخلقهن بآفریدن آنها بقادر توانا است علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را به قدرت او
ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد بحصل معنی آیت آن است که خدایتعالی با قدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر است بلی
آری هست انه علی کل شیء قدیر بدرستی که او بر همه چیز توانا است بی عجز و تعب و یوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند
الذین کفروا آنانکه کافر شدند علی النار بر آتش یعنی ایشان عرض کنند و این قلب است که بر خلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد
می کنند پس ایشان را گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و شما او را منکر بودید قالوا بلی گویند آری حق است پس سوگند خورند که
و ربنا به پروردگار ما که این راست بود و قال گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را گوید که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون
بسبب آنچه بودید که کافر می شدید بقیامت و حشر پیغمبران با و در منبه شدید فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کما صبر همچنانکه صبر کردند اولوا العزم

خداوندان ثبات و جد من الرسل از پیغمبران و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام بر سبیل اجتهاد و بتقدیم رسانیدند و بر معاداتی معاندان صبر کردند
طاغیان و آزار و ابدای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیه السلام اند امام محیی السنه رح گفته اولوالعزم آنها اند که در مخصوص
ذکر یافته اند و در موضع کی و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیه و دوم در موضع شرع لکم من الدین
ما وصی به نوحا و بیان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر صاحب قول آنست که ایشان هیجده رسول اند که در سوره الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را ... امر شد که فبهداهم اقتده و در اول السیر آورده که همه پیغمبران اولوالعزم اند الا آدم و یونس علیه السلام و سلیمان ... گفته اند عبر یونس و بر جمله صبر
از قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر را ... ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر بر ایجاد سفر باید که شکیبائی ورزی ولا تستعجل و طلب ... مکن
لهم برای کفار قریش بنزول عذاب که بلی ... فرستد و نازل شود کانهم یوم یرون گویا ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده
داده شد از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از
روز یعنی مدت بودن خود را در دنیا ... از شدت عقوبت و رنج بلاغ این که گفته شد درین سوره و از مواعظ کفایت است فهل یهلک پس آیا هلاک کرده
شود بعذاب و فتنه نازل شود یعنی نخواهد شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون روندگان از ... ...

سورة محمد مدنیة ثمان و ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا آنانکه کافر شدند و صدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدایتعالی یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد ایشان
رؤسای قریش اند چون ابو جهل و نضر و عقبه با مطعمان روز بدر ایشان ده ... بودند ... ... اضل اعمالهم باطل گردانید خدایتعالی عملهای ایشان که از مکارم
چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جار و حسن ضیافت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته چون اطعام و صله رحم
و آمنوا و گرویدند بما نزل بآنچه فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبری ... و هو الحق و آن قرآن راست است و درست یا محمد ... حق
حقیقت آمده من ربهم از پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا به محمد کفر عنهم سیئاتهم محو کرد خدایتعالی و پوشید از ایشان گناهان
ایشان را و اصلح و اصلاح آورد بالهم حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلک آن اضلال و اصلاح بان الذین
بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را و ان الذین آمنوا و آنانکه گرویدند اتبعوا الحق در پی رفتند حق را که قرآن
است از ایشان من ربهم از پروردگار ایشان کذلک همچنین یضرب الله بیان میکند خدایتعالی للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان یعنی احوال ...
مکروه اند فاذا لقیتم پس چون ببینید ای مومنان الذین کفروا آنانرا که کافر شدند در وقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید گردن ایشان را حتی اذا
اثخنتموهم چون بسیار بکشید ایشان را فشدوا الوثاق پس سخت کنید بندها یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد اسیری یا
منت نهید بر ایشان و آزاد کنید بی عوض و اما فداء و یا فدیه بگیرید از ایشان فدیه گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهد اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی تا اسلام
... ... حکم ثابت ماند و آن نزدیک نزول عیسی است و بعضی خبر آمده که آخر قتال ایشان با دجال است امام شافعی و امام محمد رح برآنند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق
و اطلاق ... بمال ... ... مسلمانان و امام اعظم رح ... که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق ذلک امر است کار کفار چنان
این کار را و لو یشاء الله و اگر خواهد خدایتعالی لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید و لکن و لیکن امر کرد بجهاد
لیبلو تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما را به بعضی یعنی معامله آزمایندگان کند تا مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابد و کافر
مومن آزمایش ... و تا گوشمال یابد و از کفر باز ایستد والذین قتلوا و آنانکه کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدایتعالی و حفص قتلوا خوانده یعنی کشته
شوند فلن یضل پس هرگز خدایتعالی باطل و ضایع نکرده اند اعمالهم کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا
بکارهای صواب و در آخرت درجات عظیمه ثواب و یصلح بالهم و اصلاح آرد کارهای ایشان را و یدخلهم الجنة و درآرد ایشان را به بهشت
عرفها لهم بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند یا منازل ایشان را قبل از دخول در دنیا شنوده باشند
یا خوشبو ساخته باشد جهت ترویح ایشان بهشت را یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تنصروا الله اگر یاری کنید دین خدایتعالی را
و پیغمبر او را ینصرکم یاری کند خدایتعالی شما را تا بر اعدا مظفر گردید و یثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد و منهزم نشوید والذین کفروا

و امّا که کافر شدند فتعسا لهم پس خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشان راست و اضل و گم و نابود سازد خدای تعالی اعمالهم عملهای ایشان
ذلک بن خواری و بطلان عمل ایشان را بانهم کرهوا بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما انزل الله آنچیز را که خدای تعالی فرو فرستاده است یعنی
خود و مر الزام توحید و قیام باحکام شرع فاحبط پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی اعمالهم کردارهای ایشان را که از ان حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام و طواف خانهٔ کعبه
و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان افلم یسیروا آیا سیر نکرده اند کافران استفهام بمعنی اثبات است یعنی باید که سیر کنند فی الارض در زمین و بلاد ثمود و عاد
فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار و مآل آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دمر الله
هلاک کرد خدای تعالی و عذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان و للکافرین و مر کافران را امثالها مانند آن عقوبات خواهد بود و این سخن تهدید کفار مکه است ذلک
آنچه یاد کرده شد از عقوبت دشمنان و نصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای تعالی مولی الذین آمنوا دوست آنانست که ایمان آورده اند پس ایشان را
یاری میکند و ان الکافرین و بسبب آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند ان الله بدرستی که خدای تعالی از فضل
خود یدخل الذین آمنوا در آرد آنان را که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای نیکو از عرض به جنات بهشتها که تجری میرود من تحتها الانهار که
در بوستانهای آن جویها و الذین کفروا و آنانکه کافر شده اند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیا و یأکلون و میخورند کما تأکل الانعام چنانچه میخورند چهارپایان
یعنی همت ایشان مصروف بر خوردن است و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت نظم بدن و تقویت قوی نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدن تکلیف
طاقت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی مدد و معاون بود نه آنکه همه خود را طفیل خوردن شناسد و در مرعی ذم با کلوا و تمتعوا مانند چهارپایان
که جز خورد و خواب مطمح نظر ایشان نباشد و نعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن و ذکر کردنست : تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست و النار و آتش
دوزخ مثوی مقام و آرامگاه است لهم مر کافران را و کأین من قریة و چندی از اهل دیههایی که هی آن دیهها اشد قوة سخت بوده اند
اندر قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهل آن دیهها را فلا
ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت ایشان را بفریاد رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از آفریدگار
او چون پیغمبر و مؤمنان کمن زین باشد مانند کسیکه آراسته شده یعنی شیطان بالقا و آرایش داده است که برای او سوء عمله بدی کردار او از شرک
و معصیت و اتبعوا و پیروی کردند اهواءهم آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مثل الجنة صفت آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است التی وعد
المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهیزکاران فیها در آن بهشت انهار جویهاست من ماء از آبی غیر آسن غیر متغیر یعنی بوی و رنگ
و طعم او بنگردد و آن زلال خود چون آبهای دنیا که تغیر پذیر باشد نگردد و انهار من لبن و جویهاست از شیر که هرگز لم یتغیر طعمه تغییر نیافته طعم او بصفت عدم
یا ورش شده است بطول مکث و انهار من خمر لذة و جویهاست از خمر خوشگوار بالذت للشاربین مر آشامندگان را که طرب آرد و خماری نی و انهار من
عسل مصفی و جویهاست از عسل صافی نصاف کرده بآتش بلکه مصفا آفریده شده و از موم و فضلات و لهم و مر متقیان راست فیها در بهشت با وجود این همه نعم
من کل الثمرات از همه میوه ها که خواهند در لون صافی و طعم لذیذ و بوی خوش و مغفرة و مر ایشان راست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی
گناهان ایشان را بر ایشان معاقبه نکند و بدان معاتبه ننماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت از زیر شجرهٔ طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین
دل عارف در زیر شجرهٔ طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاری است از منبع قلب آب انابت و از منبع صدر لبن معرفت و از خمخانهٔ سر خمر محبت و از جگر
روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی نظم آب صبرت آب جوی خلد بود : جوی شیر خلد مهر تست زود : ذوق طاعت گشت جوی انگبین : مستی
و ذوق تو جوی خمر بین : در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دل است و لبن بفطرت اصلی که بحجب صفات نفس متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الهی است و عسل
مصفی حلاوت شرب و ثمرات عبارت است از مکاشفات و مغفرت غفران ذنوب وجود و وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت
پندار وجود ما گناهی است عظیم : الطف کن و این گنه ز ما در گذران : بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که
در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم کمن هو خالد مانند کسی است که او جاودان است فی النار در آتش دوزخ و سقوا و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان
ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند امعاءهم رودهای ایشان را آورده اند که چون سید عالم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی
از اهل نفاق بیرون آمده و از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که و منهم و بعضی از ایشان یعنی
منافقان من یستمع آنهااند که گوش فرا میدارند الیک بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزد یک

تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم مر آنانرا که دانش داده اند صحابه چون عبدالله بن مسعود و ابوالدرداء و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقولست که منهم از ایشانم که منافقان
از ایشان می پرسیدند که ماذا قال آنفا چه گفت محمد اکنون یعنی با خبر گردیم سخن او و این بر وجه سخریه میکردند اولئک الذین آن گروه آنانند که بحکم ازل طبع الله مهر نهاده است
خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق و شک و اتبعوا و پیروی کرده اند اهواءهم هواهای نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سید انام و الذین اهتدوا
و آنانکه راه یافتند یعنی مؤمنان زادهم زیاده میکند ایشان را سماع سخن پیغمبر و مر ایشان را هدی بصیرت یقین و آتیهم تقویهم و میدهد ایشان را آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بر آن
فهل ینظرون پس آیا انتظار میبرند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بدرستی
که آمده و ظاهر شد اشراطها علامتهای آن چون بعثت پیغمبر و انشقاق قمر فانی لهم پس کجا باشد مر ایشان را اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند
گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان
دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و آنکه معبودی نیست مگر خدای تعالی در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته
و در موضع آورده بدانکه هیچ قولی نیست برابر آنکه کسی گوید لا اله الا الله و استغفر و آمرزش طلب لذنبک برای ذنب خود و در معالم فرموده که آنحضرت ص مامور شد
باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در وی سنت وی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تعالی تا ترا از گناه نگاه دارد و للمؤمنین
و المؤمنات و آمرزش طلب برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه و این اکرامی است خدای تعالی در باره این امت که پیغمبر ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده
و از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف امر الهی از آنحضرت ص متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش
کرده و حق تعالی از آن کریم تر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب به و چون طلبد عطا نکند پس معلوم شد که امت او را آمرزش خواهد بود نظم
هر کرا چون تو پیشوا باشد : نا امید از خدا چرا باشد : چون لسان شفاعت کبری : بافت بر نام نامت طغری : ما کسان باگناه کاریها : بتو داریم امیدواریها
و الله یعلم و خدای میداند متقلبکم جای رفتن و گردیدن شما در دنیا و مثویکم و آرامگاه و موضع قرار شما در دنیا یعنی یا میداند هر جا که میروید در روز و هر جا که آرام میگیرید
در شب و یقول الذین آمنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه میکردند از جهت حرص که در جهاد داشتند لولا نزلت سورة چرا فرستاده نشد سوره در باب قتال با
کفار فاذا انزلت پس چون فرستاده شود سورة محکمة سوره از قرآن که در آن متشابهی نبود و ذکر فیها و یاد کرده شود فیها القتال در آن سوره امر قتال و جهاد رأیت
الذین ببینی آنانرا که هست فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک و نفاق یا سستی در دین ینظرون الیک می نگرند بسوی تو نظر المغشی علیه
نظر کسی که فرو آورده باشد بروی بیهوشی من الموت از غم واندوه مرگ و متحیر و غمناک شوند فاولی لهم پس وای بر ایشان و یا دوزخ مر ایشان راست طاعة کار
ایشان فرمان برداری است و قول معروف و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند صحابه رض بر جهاد و ایشان
خلاف ورزیدند و باز نان در خانها نشستند فلو صدقوا الله پس اگر راست گفتندی با خدای تعالی در اظهار حرص بر جهاد لکان هر آینه آن راستی بودی خیرا
لهم بهتر مر ایشان را فهل عسیتم پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان ان تولیتم اگر بگردید و کیفر دامور مردمان را یعنی حاکم شوید ان تفسدوا آنکه فساد
کنید فی الارض در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد و تقطعوا ارحامکم و ببرید خویشیهای خود را از روی تکبر و تعظیم با زشتی می آید اگر اعراض
کنید از قرآن و روی گردانی از فرمان او که باز بسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن اولئک الذین آن گروه آنانند که مفسد و معرض
اند که لعنهم الله رانده است خدای تعالی ایشان را و دور کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشان را کر گردانید تا سخن حق نشنوند و اعمی ابصارهم و کور ساخت دیدهای
ایشان را تا دلایل قدرت و عبرت نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگردند ام علی قلوب بلکه بر
دلهای ایشان هست اقفالها قفلهای آن یعنی چیزیکه دلهای را بمنزل قفلها باشد مر و یا آن ختم و طبع الهی است بر آن بیت
در که خدا ببست بروی عباد : هیچ کلیدش نتواند گشاد : کیست که بردارد و در وا کند : قفل که او بر در دلها نهد : در تبیان آورده که یهود
نعت حضرت رسالت پناه ص در تورات خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت ص معلوم کرده و قبل از بعث صفت آنحضرت علیه السلام بسیار می گفتند و از
ظهور او خبر میدادند چون سید عالم علیه السلام مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی
آنانکه برگشتند علی ادبارهم بر اوبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بمحمد علیه السلام من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود
لهم الهدی مر ایشان را بیانی از نبوت آنحضرت و بدلایل واضح دانسته بودند الشیطان سول آسان کرد و بیاراست لهم برای ایشان
انکار و عناد را و املی لهم و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذلک

این مهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ آنانرا که کراهت داشتند آنچه خدا تعالی فرستاده از قرآن و احکام
دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند پنهانی سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مددکاری کنیم
اگر با پیغمبر علیه السلام حرب کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ و خدا تعالی میداند پنهانی ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ چون قبض کنند
جان ایشانرا يَضْرِبُونَ میزنند وُجُوهَهُمْ رویهای ایشان را که از حق بگردانیده اند وَأَدْبَارَهُمْ و پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذَٰلِكَ قبض ارواح
ایشان برین وجه بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آن چیز را که بخشم آورد خدا تعالی را یعنی موجب غضب وی
گردد چون کتمان امر رسول علیه السلام و معاونت منافقان و کافران و مشرکان وَكَرِهُوا و بسبب آنست که ناخوش داشتند و کاره بودند رِضْوَانَهُ خوشنودی خدا تعالی
را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر علیه السلام و اقرار بوی و فرمان برداری او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدا تعالی أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا
أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری نفاق است یعنی منافقان تصور کردند أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنرا
که ظاهر نگرداند خدا تعالی أَضْغَانَهُمْ کینهای ایشانرا که پوشیده و ساخته اند در دل از پیغمبر علیه السلام و مومنان وَلَوْ نَشَاءُ و اگر ما خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ هر آینه نمائیم
تو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس هر آینه تو شناسی ایشانرا بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ
و هر آینه بشناسی ایشانرا فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توریه وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما
و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه میفرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر علیه السلام او را نشناخت بسیما و لحن و در تفسیر مطالع
المعانی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخواستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
و هر آینه می آزمائیم شما را بامر جهاد و تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکنیم حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بدانیم مجاهدان را یعنی ظاهر کرده بر خلق جهاد
کنندگان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ و تا بیازمائیم خبرهای شما را که میگوئید در ایمان و اخلاص
یعنی تا صدق و کذب بر همه آشکارا گردد و حفص در افعال ثلثه بیا میخواند یعنی تا آزماید ما را خبرهای شما را إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند یعنی یهود
یعنی یهود بنی قریظه و نضیر وَصَدُّوا و باز داشتند قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا تعالی که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت کردند
با رسول علیه السلام مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته لَهُمُ الْهُدَىٰ مر ایشان را راه حق در تورات خوانده و دانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ
زیان نتوانند رسانید خدا تعالی را شَيْئًا چیزی از کفر و صد ایشان و اثر ضرری بدین خدا تعالی و پیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود
باشد که خدا تعالی حبط کند ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آوردید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای تعالی
در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و باطل مکنید و ضایع مسازید عملهای خود را بریا و سمعه
یا بعجب و کبر که کردار معجب مردود و مذموم بود نظم در هر عملی که عجب ره یافت ز روی بشد و قبول بر تافت ای کشته بکار خویش مغرور
مانده مهجور [illegible] ای تا چند تو عجب و خود نمائی [illegible] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا بدرستی آنانکه
کافر شدند یعنی قوم قریش و منع کردند مردم را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس مردند یعنی کشته شدند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه کافر
بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرگز نیامرزد خدا تعالی مر ایشانرا نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل هر کافر است فَلَا تَهِنُوا
پس سستی مکنید ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کفار را الی الصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و ذل شما شود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال
آنکه شما برترانید یعنی غالب باشید وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شماست بنصرت و عون وَلَنْ يَتِرَكُمْ و ضایع و کم نگرداند أَعْمَالَكُمْ ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازی است ناپاینده وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بگروید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت
و فضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نخواهد خدا تعالی بر مزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را یا نخواهد همه مال
شما را بلکه بانفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر است و نصف عشر و ربع عشر إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالهای شما فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن یعنی همه
نفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی کنید بدان و ندهید بجهت تنگدلی و طیب نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر سازد خدا تعالی بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ کینهای که در شما است
هَا أَنْتُمْ ای شما هَٰؤُلَاءِ ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و فرموده شده لِتُنْفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة
مال و هیدبا آنکه باسباب جهاد صرف نمائید فَمِنْكُمْ پس از شما است مَنْ يَبْخَلُ کسیکه بخیلی کند بزکوة و بنفقه در غزوه وَمَنْ يَبْخَلْ کسیکه بخیلی کند بر آنچه بر وی واجب

الانفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل ورزد عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که از ثواب محروم می سازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدا تعالی بی نیاز است از صدقه و انفاقات وَأَنْتُمُ
الْفُقَرَاءُ و شما محتاجانید بدانچه نزد یک ویست از ثواب و امید کرامت پس هر چه نفقه کنید جز الا از عوض آن در روز قیامت چه از خزائن کرم او هیچ کم نشود و شما برآن محتاج
شوید فاز گردید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند خدای قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی
دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن قوم أَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و بهتر کار فرمایان کنند و در وی نحو از ابن
آن است که از حضرت پیغمبر علیه السلام سوال کردند که این با کدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آنحضرت علیه السلام نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت این و قوم وی و در خبر
آمده که اگر دین معلق شود بثریا هر آینه مردانی از فارسیان در یابند آنرا و گویا اوله دارد حق بعد از قرائت این آیه می گفت ابشروا یا بنی فروخ مراد یاران ساحب

سُورَةُ الْفَتْحِ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول علیه السلام در واقعه دید که با بعضی از صحابه بمکه معظمه در آمده سر تراشیده و عمره گزارد و یاران بعد از استماع آن روبا بتعبیر
آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم علیه السلام بکار سازی مشغول شده و روز دوشنبه غره ذوالقعده آن سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و مقدار
شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب صحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت علیه السلام بمشرکان مکه رسید و منع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح
که بر ذو پیغمبر علیه السلام خبر دار شده و بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر علیه السلام آمد تا سبب آمدن آنحضرت علیه السلام معلوم کند و بعد از آن حلیس کنانی که
حابش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت علیه السلام داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش از حمیت جاهلیت فرو ایستادند و بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر علیه السلام و اصحاب
او بمکه در آیند پیغمبر علیه السلام عثمان را رض نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او باینجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد
انشاء الله تعالی القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده و سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت علیه السلام و اهل مکه صلحی واقعه شد برآنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب
نباشد پنهان و آشکارا و یکدیگر را و حلفای یکدیگر را تعرض نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از آن صلح ملول
شدند و آنحضرت علیه السلام هم آنجا در حدیبیه بفرمود تا موی سر مبارک ایشان بتراشیدند و بعضی شتر را قربان فرمود و موی را بدست ابن امیه سلمی بمکه فرستاد و امر فرمود که قربان کنند و بعضی
و مساکین آنجا بخش کنند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدایای خود را قربان کردند و پیغمبر علیه السلام بیست روز در حدیبیه توقف نموده و در صبح جمعه بعزم مدینه باز گشت و سوره فتح فرود
آمد و آنحضرت علیه السلام فرمود با اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شد و که دوست تر میدارم آنرا از آنچه آفتاب بر آن طالع می شود پس سوره فتح بر یاران خواند و ایشان را
تهنیت گفت صحابه او را نیز مبارک باد گفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستی که ما حکم کردیم لَكَ برای تو فَتْحًا مُبِينًا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت علیه السلام پرسیدند
که افتح هو در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند آشکار گردانیدند و با کفار مجادله کردند قرآن بر ایشان
خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و از اینست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق
وقوع است و گفته اند مراد فتح مکه خیبر و فدک است پس از خدا تعالی آمرزش طلب لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ تا بیامرزد مر ترا خدا تعالی مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ
ذَنْبِكَ از آنچه موجب عتاب تو بوده وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیت و بعد از آن امام ابو اللیث رح گفته که گناه
گذشته ذنب آدم و حوا علیهما السلام است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا ببرکت تو و امت را بسبب شفاعت تو و سلمی قدس سره فرموده که ذنب را
بوی اضافت کرده چه در وقت ذنب در صلب وی بوده و نسبت دوی اسناد فرموده که او میش رو و کارساز ایشانست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند
نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد یا باعلای دین یا بانضمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و نماید ترا راه راست
یعنی ثابت دارد و ران وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند خدای تعالی نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی آن نصرت قاهره غالب شود چون صلح
حدیبیه صحابه رض خالی از غصه و رنجی نبود حق سبحانه میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست آنکه أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد آرامش و قرار و سکون قلب فِي
قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند ایمانا گروید نی مَعَ إِيمَانِهِمْ با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را بیقین
دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع وَلِلَّهِ و مر خدای راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمان از ملایکه وَالْأَرْضِ و جنود زمین
از مومنان مجاهد پس بر این یاران جهاد کنید بنصرت الهی واثق باشید که هر گاه لشکر آسمان و زمین در حکم وی بوده بلکه ذرات کونین سپاه او باشند اولیای خود را
در وقت عرض با اعدای خود فرو نگذارد بیت نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش هر ذره ده بیلوانی و هر پشه صفدری است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا تعالی

فعلیما دانا بمصالح خلق حکیما صواب کار در آنچه کند و از جمله آن است که سکینه در دلهای گروندگان فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا درآرد مردان و زنان
گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جنات تجری به بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر منازل آن یا در تحت اشجار آن جویها خالدین فیها
در حالتیکه جاوید باشند در وی ویکفر عنهم سیئاتهم و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضه رضوان
در آیند وکان ذلک و هست این وعده مر ایشان را عند الله نزدیک خدایتعالی یعنی در حکم او فوزا عظیما رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم برازآنکه ایشان از
مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند ویعذب المنافقین والمنافقات و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات
و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظانین بالله و دیگر برای آنست تا عذاب کند گمان برندگان را بخدایتعالی ظن السوء گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان
گمان بردند که پیغمبر هم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد چون حضرت رسالت پناه هم سالم و غانم باز بمدینه آمد حق سبحانه فرمود که علیهم بر این گمان
برندگان است دائرة السوء گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وغضب الله علیهم و خشم گرفت خدایتعالی بر ایشان ولعنهم و براند ایشان را از رحمت خود
واعد لهم و آماده کرده برای ایشان جهنم دوزخ را وساءت مصیرا و بد بازگشتی است دوزخ ولله جنود السموات والارض و مر خدایراست لشکرهای آسمان و زمین
یعنی هر که در آسمانها و زمینها است همه مملوک و مسخر اوست چنانچه لشکریان مر سلاطین را و در تکرار این سخن جهت وعده مؤمنان است تا بحضرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از حضرت
الهی خایف گردند وکان الله و هست خدایتعالی عزیزا غالب در فرمان خود حکیما دانا در آنچه فرماید انا ارسلناک بدرستیکه ما فرستادیم ترا شاهدا گواه بر احوال و اعمال
امت تو ومبشرا و مژده دهنده آنان را که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده ونذیرا و بیم کننده مر آنان را که گمان بد برده اند پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهت آنست
لتؤمنوا بالله برای آنست که تصدیق کنید مر خدایتعالی را یعنی بگروید بیگانگی او ورسوله و تصدیق کنید فرستاده او را در دعوی که میکند وتعزروه و تقویت
دهید دین او را وتوقروه و بزرگ دارید فرمان وی را وتسبحوه و بپاکی یاد کنید مر وی را یا نماز گذارید برای او بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه و گفته اند
ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغمبر است یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم و کیفیت تعظیم حق است که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بیت
در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست ۞ در کمال حشمت هیچکس آگاه نیست ان الذین یبایعونک بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه انما
یبایعون الله جز این نیست که بیعت کرده اند با خدایتعالی چه مقصود به بیعت و دست برای طلب رضای او است مراد بیعت رضوان است و ذکر آن بیاید
انشاء الله العزیز سلمی رح فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات است مانند
همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله ید الله قوت خدایتعالی در وفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود هم فوق ایدیهم
زبر دستهای ایشان است در وفا بعهد یا در یاری دادن و موافقت کردن پیغمبر هم در معالم آورده که صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر هم میگرفتند و ید الله
زبر دست ایشان بوده در مبایعت فمن نکث پس هر که بشکند عهد را فانما ینکث پس جز این نیست که میشکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او
و بس بود در موضح آورده که سه چیز با اهل آن راجع میشود یکی مکر که ولا یحیق المکر السیء الا باهله دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم سوم نقض عهد که فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه و در باب نقض عهد و پیمان گفته اند رباعی پیمان شکن که هر که پیمان بشکست ۞ از پای درافتاد و برون شد از دست ۞ آنرا که درست
بود پیمان الست ۞ نشکست بهیچ حال هر عهد که بست ومن اوفی و هر که وفا کند بما عاهد علیه الله بانچه عهد کرده است بران خدایتعالی فسیؤتیه
پس زود باشد که بدهد او را خدایتعالی اجرا عظیما مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر هم چون متوجه مکه شد بعضی از اعراب
چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر همراه او شوند موافقت ایشان از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانه
خبر داد پیغمبر خود را هم که چون بمدینه باز رسی سیقول لک المخلفون زود باشد که گویند مر ترا باز پس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور
شد عذر آرند شغلتنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهایی ما که هیچ کس را نداشت و ضایع واهلونا و فرزندان ما از کسی که [illegible] میماندند فاستغفر لنا پس
طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت ننمودیم یقولون بالسنتهم میگویند بزبانهای خود مالیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای
ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان را از آن خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع
کند از شما من الله از حکم خدای شیئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای تعالی بکم ضرا آسیبی در هزیمتی و قتل و خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف او اراد بکم
یا اگر خواهد بشما نفعا سودی چون دولت نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بل کان الله بلکه هست خدایتعالی بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا دانا و میداند که قصد شما
از تخلف چه بود و شما مشغولی بمالی و فرزندان نداشتید بل ظننتم بلکه گمان بردید ان لن ینقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند مؤمنان الی

اهلیهم

اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند وزین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و صحابه
او را متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدایتعالی باطل شود و ملت اسلام برافتد وکنتم و گشتید شما بدین گمان
قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و خبث ومن لم یؤمن بالله و هر که نگرود بخدایتعالی ورسوله و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا
و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کردیم للکافرین مر ناگرویدگان را سعیرا آتش افروخته ولله ملک السموات والارض و مر خدایتعالی
راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت او است یغفر می آمرزد گناهان بزرگ لمن یشاء هر کرا میخواهد ویعذب
و عذاب میکند بگناه خرد من یشاء هر کرا اراده میکند وکان الله و هست خدایتعالی غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان بر ایشان سیقول
المخلفون زود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایلند یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم آنگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتهای
غنایم خیبر است لتأخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر هم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه بازگشت
و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد مخالفان گفتند بگذارید
تا ما موافقت کنیم با شما و بخیبر آییم یریدون میخواهند مخالفان ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلام الله سخن خدایتعالی را یعنی حکم او را که فرموده که غیر از اهل حدیبیه
بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید کذلکم قال الله همچنین گفته است خدایتعالی من قبل
پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که گویند این حکم نکرده خدایتعالی بل تحسدوننا بلکه شما حسد میبرید بر ما تا در غنیمت شریک شما
نشویم و چنین نیست که مخالفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که درنمی یابند الا قلیلا مگر اندک چیزی را قل للمخلفین بگو مر این باز ماندگان را من
الاعراب از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بسوی گروهی اولی بأس شدید خداوند کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان
مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر هم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت هم بوادی حنین حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند و حکم
آیت آنکه شما را بجنگ مردی محارب مبارز خواهد خواند که شما تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک باشند
حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد است فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده
شما است بقتال آن گروه یؤتکم الله بدهد شما را خدایتعالی اجرا حسنا مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید و تخلف
ورزید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید من قبل پیش از این در سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدایتعالی شما را عذابا الیما عذابی دردناک در حق مخلفان
چون این وعید واقع است ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم مآل حال ما چه باشد آیه آمد که لیس علی الاعمی حرج
نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه است اگر از جهاد تخلف کند ولا علی المریض و نه بر بیمار حرج گناهی است اگر بحرب نرود
چه ایشان معذوراند ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدایرا ورسوله و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله جنات درآورد خدای او را به بهشتها و آن
جنان بوستانها است که میرود تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها ومن یتول و هر که اعراض کند از فرمان خدایتعالی و رسول او
یعذبه عذاب کند او را خدایتعالی عذابا الیما عذابی که در آن منقطع نگردد و الم او منتهی نشود و آن عذاب حرمان است چه بمخالفت مر خدایتعالی از دولت لقا
محجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان بیت مسوز از آتش حرمانم که هیچ عذاب ۞ ز روی سوز و الم چون عذاب
حرمان نیست ۞ آورده اند که چون حضرت رسالت پناه هم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت هم بعمره آمده و داعیه
حرب ندارد و اهل مکه خراش را از در آمدن و سخن کردن منع کردند آنحضرت هم ثانیا ذو النورین رض را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر هم صحابه
طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و سی تن بودند بیعت کردند با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود و در کشاف
آورده که چون حضرت هم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از آن بر پشت مبارک او فرود آمد عبدالله معقل رض گوید که من قایم بودم بر سر آن حضرت هم آن شاخ را
بدست گرفته از پشت مبارک وی بر داشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت هم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمینید در معالم از جابر
رض نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود
شد و چنانچه میفرماید لقد رضی الله بتحقیق که خدایتعالی خوشنود گشت عن المؤمنین از گروهی که صحابه اند اذ یبایعونک وقتیکه بیعت کردند با تو تحت
الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس بدانست خدایتعالی ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد

از من علیهم بر ایشان وَأَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است بالکه با هجر وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و غنیمتهای بسیار از رخوت و نقود و ضیاع و عقار
يَأْخُذُونَهَا فرا میگیرند آنها را از یهود خیبر و غیر آن وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حَكِيمًا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان
وَعَدَكُمُ اللَّهُ وعده کرده است شما را خدای تعالی مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تَأْخُذُونَهَا میگیرید
آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ پس تعجیل نقد داد لَكُمْ مر شما را هَذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد أَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای
ایشان از بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ از شما تا حلفای یهود نرسید و بجنگ در نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از شما سالم ماندند وَلِتَكُونَ و تا باشد
غنیمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشان مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر ع م بر فتح خیبر یا بصدق قول الهی در وعده غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
راهی راست که منهج توکل است و سلوک بودن افضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر برآنند که چون حضرت رسول ع م از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم
وعده و اثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبر فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمد و متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحبه روان شده و بحری بود که از خیبر
وادی رجیع در میان قلعهای خیبر بیان در آمدند و ایشان بخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع میل بحدایق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر
اسلام در نظر ایشان در آمد گفتند والله محمد والخمیس و روی بحصار خود آوردند و آنحضرت ع م فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
یهود حصاری شده دل بر قتل نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن اسحاق مذکور است
که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از آن یهود در حصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد و اقمشه و اسلحه و اطعمه ایشان بسیار بدست
مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت ع م را صداعی طاری شده بخود سواری نتوانست فرمود و قلعه بغایت محکم بود و انجا حرب بغزا و انجام
یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در ان قلعه مرحب خیبری را کشته و در آهنین از حصار بر کنده و سپری خود ساخت و یهود زینهار خواستند و حکم
بسیار بدست صحابه رض افتاد و کنج ابو الحقیق بازیافتند و انجا حضرت ع م را زهر داده بره زهر آلوده با وی بسخن در آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند بیت
زخوان معجز او کرد نواله طلبی • حدیث بره بریان مشنو که ما حضرت وَأُخْرَى و وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید
عَلَيْهَا بران و نمیدانید آنرا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بدرستی که احاطه کرده است علم خدایتعالی بِهَا بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین و فارس و روم و شام و مجاهد گوید بر فتحی
که تا قیامت مر این امت را دست دهد درین داخل است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدایتعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطای غنایم قَدِيرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ
و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه بر گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ
لَا يَجِدُونَ پس نیابندی وَلِيًّا کارسازی که ایشان را نگاه دارد وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ایشان را مدد و کاری نماید سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدایتعالی
سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیا ع م بر ایشان غلبه کرده اند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ
مر سنت خدایتعالی را تَبْدِيلًا تغییری هر چه در ازل مقدر و مقرر شده لا محاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نتواند کشید

رباعی • تغییر بحکم ازلی راه نیابد • تبدیل بفرمان قضا کار ندارد • در دایره امر کم و بیش نگنجد • با سر قدر چون و چرا کار ندارد •

آورده اند که قصه آنحضرت ع م در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند و شبیخون آوردند تا صحابه رض را بقتل رسانند یاران رسول الله ع م غلبه کردند
ایشان را دستگیر کردند و پیش آنحضرت ع م آوردند و آنحضرت ع م ایشان را آزاد کرد و آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و اوست آن خداوندی که از محض کرم کَفَّ
أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما تا صلح کردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه
یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدایتعالی بِمَا
تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از مقاتله کفار برای فرمان خدایتعالی و رسول و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانه خدایتعالی بَصِيرًا بینا و شما را بدان جزا
خواهد داد هُمُ الَّذِينَ ایشانند آنانکه كَفَرُوا کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند شتران
که از برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا در حالتیکه باز داشته بودید أَنْ يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحر است یعنی منا خلاصه سخن آنکه کفار مکه
بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را مجال ونگذاشتند مستوجب قتال گشتند لکن ما شما را درین حال از قتال ایشان باز میداریم جهت آنکه در مکه
وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان گرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ندانسته اید ایشانرا و آن نه
ده تن زن و مرد بودند که ایمان میگزاردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشانرا نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط

أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مؤمنان هستند و نه آن بودی که شما ایشانرا ناشناخته پی سپر میکردید یعنی پامال می ساختید فَتُصِيبَكُمْ
پس میرسید شما را مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی عیبی و اندوهی بقتل مؤمنان با ناروایی چون کفارت و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطؤهم است یعنی بکشتن
ایشانرا بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما را از ایشان کوتاه میکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاهداشتن ایشان و این از برای آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرداند خدای
فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق بنای خیرات است و گفته اند که دین اسلام است لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران
و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مولم در عقبی و موجع در دنیا بقتل و سبی إِذْ
جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردند و در آوردند آنانکه نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ
حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری خدایتعالی باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشتند
اندوختند و غیری که بمنازل ما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدایتعالی سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود را عَلَى رَسُولِهِ بر رسول
خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند و با صلح راضی شدند و معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی پیغمبر ما بدکه وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَى بر کلمه تقوی که کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم
اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن و اولی
کلمه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدایتعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی صحابه رض گفتند تعبیر خواب پیغمبر ع م راست نشد و ما طواف خانه
کریم و حلق و تقصیر بجا نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر آینه راست کرد خدایتعالی و محقق ساخت رَسُولَهُ برای رسول و فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب
که دیده بود بِالْحَقِّ براستی برای حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه در آیید شما به مسجد حرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد
خدایتعالی در حالتیکه ایمن باشید از اعادی و گفته اند استثنای حکایت پیغمبر ع م است که در وقت تقریر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آیید انشاء الله تعالی آمنین مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ
تراشندگان سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی از سر یعنی بعضی سر تراشند و بعضی بچینند لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس میداند خدایتعالی مَا لَمْ تَعْلَمُوا
آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید مِنْ دُونِ ذَلِكَ پیش ازین یعنی قبل از دخول مسجد الحرام جهت عمره قضا
فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مؤمنان آرام شود و تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد
رَسُولَهُ فرستاده خود را که محمد است ع م بِالْهُدَى براه نمودن خلق به بیان کردن احکام و دین وَدِينِ الْحَقِّ و دین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب
گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور
و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی ع م باشد وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدایتعالی شَهِيدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمد بن عبدالله نویسند
مخور که ما میگوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خدایتعالی است بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با اویند از مؤمنان أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دل و غلیظ
اند بر کفار رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ مهربان و مشفقان میان یکدیگر تَرَاهُمْ می بینی تو ایشانرا رُكَّعًا رکوع آرندگان سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند
بنماز در موضح آورده که این مناقب راجع بهمه صحابه رض است اما درین الفاظ ایمائی است باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص وَالَّذِينَ مَعَهُ صدیق است
که بقرب معیت در رفاقت در دار و غار و اسفار مخصوص بود و أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ صفت فاروق است رض چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق
بهمه علما را اتفاق است که رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ نعت ذی النورین است رض عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور است و معروف و عفو و خلق و خلایق بدان صفات
و سمات موسوم و موصوف تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا شرح حال مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب ساعات بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا بحدی
که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت او با سماع خادمان حضرت علیه التحیه میرسید يَبْتَغُونَ میطلبند این بزرگان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ افزونی از خدایتعالی یعنی ثواب
صواب میجویند وَرِضْوَانًا و خوشنودی حضرت او میطلبند سِيمَاهُمْ علامتهای ایشان فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان ظاهر بود مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین یاران لایح بود و چه روی نماز گذارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه
بالنهار و در نفحات مذکور است که چون ارواح بحرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر شاخ ظاهر کرد • بیت • درویش را گواه چه حاجت که عاشق است
رنگ رخش ز درد درون و دل آگه است • ذَلِكَ این وصف که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشان است فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی ع م یعنی در توریت وصف
ایشان مسطور است وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ و صفت در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسی ع م مذکور اند یا صفت ایشان در توریت و انجیل كَزَرْعٍ مانند

کشت است که در اول اَخْرَجَ شَطْأَهٗ بیرون می آرد شاخک خود را یعنی بیخ زند و یک شاخ بیرون آید فَاٰزَرَهٗ پس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شد
فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ پس بایستد بر ساقهای خود اول و انداز و پس گیاه ضعیف شود و آخر درختی گردد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت آرد مزارعان را از قوت و سطبری و رستنی خوبی
او و این مثلی است و مثل وی حضرت پیغمبر است و یاران وی اند در ضمن که با اول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت و رست با ایشان و سبب تعجب عالمیان شد
حق سبحانه این مثل فرمود لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا خشم گیرد بدیشان کفار و بیاران پیغمبر و کافران امام قشیری رح فرموده که آیه در شان اصحاب محمد است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن
دارد از اهل کفار خواهد بود و العیاذ بالله منها وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کردارهای پسندیده و ستوده
مِنْهُمْ از ایشان یعنی همه ایشان وعده فرموده است مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِيْمًا و مزدی بزرگ و در تفسیر عجایب آورده که مراد از عمل صالح اینجا دوستی صحابه
است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

سُوْرَةُ الْحُجُرٰتِ ثمان عشرة آیة مدنیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید لَا تُقَدِّمُوْا پیشی مبرید باقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ پیش از قول خدا و رسول یعنی سخن
مگوئید پیش از آنکه پیغمبر سخن گوید و بتعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر که او دانا تر است وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید
از خدای تعالی در تقدیم بر وی قولا و فعلا اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بدرستی که خدای تعالی شنوا است مر اقوال شمارا عَلِيْمٌ دانا است بافعال شما يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه
گرویدگان لَا تَرْفَعُوْۤا بلند مکنید اَصْوَاتَكُمْ آوازهای خود را یعنی بلند تر آواز او بر مدارید فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر چه پیغمبر است شما را مرهم ادب
سفر ما یعنی چون سخن گوید آواز خود بلند تر از آواز وی بر مدارید وَلَا تَجْهَرُوْا لَهٗ و آشکارا مسازید له بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی آواز بلند از دهان مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ
همچون آشکار کردن برخی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود نرم تر سازید و مراعات ادب کرده باشید و کنیت او نام و کنیت او خوانید چنانچه یکدیگر را
با او بلکه یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ تا باطل شود عملهای شما بسبب جرات و بی ادبی وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ و شما ندانید که عمل
شما حبط شده و ترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رجع من الباب نوصد هزار ساله طاعت همین یک بی ادبی ضایع شد بیت
ملک را ادب و طریق عشق و نیاز که گفته اند طریقت تمام او ادب است آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس مردی بلند آواز بود و پیوسته با حضرت مصطفی علیه السلام سخن بلند میگفتی
چون این آیت نازل شد بخانه نشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت علیه السلام رسید و او را طلبید و گفت حبست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی است و من
در مجلس شما باواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت علیه السلام فرمود که رهی جستی با نیکنامی زندگانی کنی و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت
خوشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیت در شان او آمد که اِنَّ الَّذِيْنَ يَغُضُّوْنَ بدرستی آنانکه فرو میدارند اَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ
رَسُوْلِ اللّٰهِ نزدیک رسول خدای و بادب آواز نرم سخن میگویند اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ آن گروه آنانند که امتحان کرده است خدای تعالی قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوٰى دلهای
ایشانرا برای قبول تقوی و در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشانرا آزمودن یعنی پاک کردن است چنانکه زر را در کوره اخلاص بنهند تا غش آن بسوزد
و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است بیت در کوره امتحان کرم کنداز این ... هرکه خشم ... پاکیزه و طلای مغفرة
آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ و مزدی عَظِيْمٌ بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر علیه السلام سریه فرستاد بحی از احیای عرب بنی عنبر و ایشان را اسیر ساختند و بمدینه آورده قومی از بنی تمیم چون
اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند و نزدیک نیمروز بود که حضرت پیغمبر علیه السلام استراحت فرموده بود ایشان بر در
حجرات طاهره ایستادند و نعره میزدند که یا محمد برون آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر آن حضرت علیه السلام بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد
که نصفی اسیران را فدا گیری و نصفی را آزاد کنی حضرت علیه السلام همچنان کرد آیت آمد که اِنَّ الَّذِيْنَ يُنَادُوْنَكَ بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَّرَآءِ الْحُجُرٰتِ
از بیرون حجرها از پس آن اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ بیشتر ایشان ... ادب را نگاه ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان صَبَرُوْا صبر
کردندی حَتّٰى تَخْرُجَ تا بیرون آئی تو اِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ
و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَّحِيْمٌ مهربانست بر اهل ادب که تعظیم سید اولو الالباب می کنند چه ادب جاذب رحمت است مر سالک نعمت
بیت سرمایه ادب بکف آور که این متاع ❊ آنرا که هست فیض ابد آید بدست ❊ آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه السلام در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به
بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا فرا گیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت و بر بنده دور که تعظیم شرع
مجتبی مجدد داشتند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و ولید پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر علیه السلام آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق

مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و زکوة ندادند حضرت علیه السلام خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که به احتیاط تمام در کار ایشان بکاهی آرد و تعجیل منمای خالد
بر فت و کسی را میان ایشان روانه کرد تا تفحص احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و شعار اسلام ظاهر است از ایشان باز آمده با خالد گفت
و خالد بعرض حضرت علیه السلام رسانید آیت آمد که يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان اِنْ جَآءَكُمْ اگر بیاید بشما فَاسِقٌ دروغگوئی بیرون رفته از فرمان خدای تعالی بِنَبَاٍ
بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب آزار خاطر باشد و بخلاف واقع گوید فَتَبَيَّنُوْۤا پس تفحص کنید و تنکو در یابید آن را و بدان اَنْ تُصِيْبُوْا تا نرسانید مکروهی قَوْمًۢا بگروهی
بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی گمان برید که کافر اند با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوْا پس گردید عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ برآنچه کرده باشید نٰدِمِيْنَ
پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ فِيْكُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ و بدانید که میان شما فرستاده خدای تعالی
است و تعظیم او و اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت وی عرض مکنید لَوْ يُطِيْعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما شنود پیغمبر و برای شما کار کند فِيْ كَثِيْرٍ
مِّنَ الْاَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای تعالی حَبَّبَ دوست گردانیده است اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ بسوی شما گرویدن
و توحید را وَزَيَّنَهٗ و آراسته است ایمانرا فِيْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما ای مومنان بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و مکروه گردانیده است اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی
شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوْقَ و بیرون رفتن از اطاعت وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی کردن اُولٰٓئِكَ آن گروه که بتحقیق اخبار کردند هُمُ الرّٰشِدُوْنَ ایشانند راه
یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان است و تنزیه از کفر فَضْلًا برای فضلی است مِّنَ اللّٰهِ از خدای تعالی یعنی بفضلی که خدای تعالی بشما خواست وَنِعْمَةً و نعمتی که شامل حال
شما است وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای تعالی داناتر است بصدق و کذب مخبران حَكِيْمٌ حکم کننده و محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای او است که به تحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای
نادرست انواع فتنهای زاید رباعی هرگز سخنان شبه آمیز مگوی ❊ و این راست که بست فتنه انگیز مگوی ❊ خاموش نشین اگر چاره نداری ز سخن ❊ شوخی مکن و تند و شورانگیز مگوی ❊
آورده اند که میان عبد الله بن رواحه رض و ابن ابی در حضور حضرت رسالت پناه علیه السلام مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بجدال آمدند و بهم از شتم و سفاهت بحرب
و ضرب منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد که وَاِنْ طَآئِفَتٰنِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان اقْتَتَلُوْا کارزار کنند با یکدیگر فَاَصْلِحُوْا پس صلح کنید بَيْنَهُمَا میان
ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدای تعالی و رسول او فَاِنْۢ بَغَتْ پس اگر ستم کند و افزونی جوید اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى الْاُخْرٰى بر آن دیگر و از
صلح عدول نماید و از فرمان خدای تعالی ابا نماید فَقَاتِلُوا الَّتِيْ تَبْغِيْ پس قتال کنید بآن گروه که بغی میکند حَتّٰى تَفِيْٓءَ تا باز گردد اِلٰٓى اَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای تعالی و کردن نهند
بران فَاِنْ فَآءَتْ پس اگر باز گردد آن طایفه باغی برای حق و ترک نموده احکام شرع را منقاد شوند فَاَصْلِحُوْا بَيْنَهُمَا پس صلح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی
یعنی میل نکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمائید وَاَقْسِطُوْا و داد کنید در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ دوست دارد عدل کنندگان را که قول
و فعل حاکم بقانون عدالت بگذشته مدار کار ملک و دین بر عدل است رباعی عدل چون لشکری است جان افزای ❊ عدل مشاطه ایست ملک آرای ❊ عدل کن
زانکه در ولایت دل ❊ در پیغمبری زند عادل ❊ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ جز این نیست که مومنان برادران اند مر یکدیگر را در دین چه منتسب اند باصل واحد که آن ایمان است فَاَصْلِحُوْا
پس اصلاح آرید بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ میان برادران شما هر گاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند مر
ابنای اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند
که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب و صهیب رض حق سبحانه آیت فرستاد که يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید لَا يَسْخَرْ
باید که افسوس نکنید و استخفاف ننماید قَوْمٌ گروهی از شما مِّنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنُوْا شاید که باشند آنها خَيْرًا مِّنْهُمْ بهتر از آنها که استهزا کنندگان و بعضی
از ازواج طاهرات ام سلمه رض را بقصر قامت یا صفیه رض را به یهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود وَلَا نِسَآءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِّنْ نِّسَآءٍ از زنان
عَسٰٓى اَنْ يَّكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شده بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رض عیب یکی از صحابه گفت از آن
نهی آمد وَلَا تَلْمِزُوْۤا و عیب مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد

مصرع

عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز ❊ ابو مالک انصاری عبد الله بن ابی حدرد را رض گفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی حق تعالی حکم فرمود وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ
و مخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهود بازرسا که مسلمان شده باشند ایشانرا یهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند
بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ بد نامی است که کسی را او کنند بفسوق یعنی یهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْاِيْمَانِ بعد از دخول او در ایمان وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره
فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عتاب پادشاهی می آرند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا

بسیاری گروه بدگمان پرهیزید و بگذارید کثیرا من الظن بسیاری از گمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمانها اثم بزه است
و گناه بران مترتب می شود و بباید دانست که گمان بر چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدا و مومنان و در خبر آمده است که ان
حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است سیوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله
و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت
و انتظام مهمات است و از قبیل حرام شمرده اند کما قیل بیت بدنفس مباش و بدگمان باش :: وز فتنه و مکر در امان باش :: آورده اند
که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را رض نزد پیغمبر صلعم فرستادند و ازوی طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رض حواله فرمود و اسامه
گفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان بازآمده صورت حال بازگفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه
رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد و بعد ازان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام ندا
یا با ما بخل ورزیده و دیگر روز که نزدیک حضرت رسالت پناه آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان دهنهای شما می بینم
گفتند ما گوشت تناول نکردیم آنحضرت فرمود که گوشت خوردنی سلمان و اسامه میخوردید گوشت آدمی میخورید و این آیت نازل شد که ولا تجسسوا
و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید ولا یغتب بعضکم و باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضا دیگر را
چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آن است که غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گوید آنرا کاره بود و پس تمثیلی میفرماید برای زشتی
غیبت برین وجه که ایحب آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل آنرا که بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود را میتا
در حالتیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما ازان متنفر باشد فکرهتموه پس مکروه داشته اید آنرا که بخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را
کاره اید باید که غیبت را کاره باشید رباعی آنکس که ادای غیبت آموخته است :: او از تن مردگان غذا ساخته است ::
وانکس که بعیب خلق پرداخته است :: زانست که عیب خویش نشناخته است واتقوا الله و بترسید از عقوبت خدا تعالی بسبب غیبت
کردن ان الله تواب بدرستی که خدا تعالی پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن رحیم مهربان است بر آنکه
از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا ابو قتیله بلال رض بر بام بیت الحرام برآمد زاده الله تعالی تعظیما و تشریفا باذان مشغول
بود در غیبت وی افتادند یکی از ایشان آن بود که آیا محمد صلعم هیچکس دیگر نیافت که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسبت وقت
کردند آیت آمد که یا ایها الناس ای مردمان انا خلقناکم بدرستی که آفریده ایم ما شما را من ذکر و انثی از مردی و زنی که آدم
و حوا اند هر چون همه از یک پدر و مادر باشید پس نسبتی فخر کردن و در نسبتی طعنه زدن هیچ وجه ندارد شعر الناس من جهة التمثال
اکفاء :: ابوهم آدم والام حواء :: و نعم من قال قطعه جنس آدمیانی که تفاخر ورزند :: از ره دانش و انصاف چه دور افتادند
نرسد فخر کسی را ز نسب بر دگری :: چونکه در اصل یک آدم و حوا زادند :: و اگر بقبایل و عشایر می نازد باید که بداند که شعب و بطون
برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وجعلناکم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل
و قبائل و قبیلهای منشعب از شعوب لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی از بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله ممتاز
شوند چنانچه زید قریشی یا زید تمیمی و بباید دانست که شعوب مشتمل بر قبایل است چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است
و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عمایر است از کنانه و بعد از عمایر بطون است چون لوی که بطنی است از قریش و پس ازان افخاذ است چون بنی
هاشم که فخذی است از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم و بعد ازان فصیل باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب
قحطان باشد و قبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب عجم است و قبایل از عرب و بهر تقدیر ان اکرمکم بدرستی که بزرگترین شما عند الله

خدا تعالی اتقیکم پرهیزگارترین شما است بنابر آنکه بتقوی نفوس را مرتبه کمال حاصل گردد و هر که اتقی بیشتر قدر او در مرتبه فضل بیشتر که الشرف بالعلم
والادب لا بالاصل والنسب بیت با ادب باش تا بزرگ شوی :: که بزرگی نتیجه ادب است ان الله علیم بدرستی که خدا تعالی دانا است
باصول نسب شما خبیر آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمدند اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله
تمام عرب تنها بتو آمده اند ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده اند و ما عنان کشیده ایم بغنیمت الغنم منی عظیم و منتند
بر غم عزم ما ایمان خود حق سبحانه فرمود که قالت الاعراب گفتند اهل آن بادیه از اسد و غطفان که امنا ما ایمان آورده ایم و گرویده ایم
قل لم تومنوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبان است با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگویید که ایمان
آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا ولیکن بگویید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول
اسلام و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی و لما یدخل الایمان و در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما لاجرم دل شما با
زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله و رسوله و اگر فرمان برید خدا تعالی و رسول او را باخلاص و از سر نفاق در گذرید
لا یلتکم کم نکرداند خدا تعالی شما را من اعمالکم شیئا از مزد کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستیکه
خدا تعالی آمرزنده است گناهی را که از مطیعان سهوا در شده باشد رحیم مهربان است بتوفیه اجر ایشان انما المومنون جز این نیست
که گرویدگان بحقیقی الذین امنوا آنانند که ایمان آوردند بالله و رسوله بخدا تعالی و رسول او بخلوص نیت و صفای طویت ثم لم
یرتابوا پس شک نکردند در دل بعد از اقرار بزبان و جاهدوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم و انفسهم بمالهای خود که بغازیان
انفاق کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود که مباشرت حرب کفار کردند فی سبیل الله در راه رضای خدا تعالی اولئک آن گروه مومنان
مجاهدان هم الصادقون ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت ایمان گروه آمده و سوگند خوردند که ما مومن مخلصیم
آیت آمد که قل بگو ای محمد ایشان را اتعلمون الله آیا خبر میکنید شما خدا تعالی را بدینکم بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر آن والله یعلم و حال آنکه
خدا تعالی میداند ما فی السموات آنچه در آسمانها است از کواکب علوی و ما فی الارض و آنچه در زمین است از مواد سفلی والله بکل شیء
و خدا تعالی بهمه چیزها علیم دانا است هیچ چیز بر وی پوشیده نمیشود و او محتاج اعلام و اخبار شما نیست یمنون علیک منت مینهند بر تو ان اسلموا
بآنکه اسلام آورده اند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید بر من اسلامکم باسلام خود بل الله یمن علیکم بلکه خدا تعالی منت می نهد علیکم
بر شما ان هداکم بآنکه راه نموده است شما را للایمان بسوی ایمان ان کنتم اگر هستید شما صادقین در آنکه گویان در دعوی ایمان
ان الله یعلم بدرستی که خدا تعالی میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده است از آسمانها و زمینها والله بصیر بدرستی که خدا تعالی
بینا است بما تعملون بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

سورة ق مکیة وهی خمس و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ق حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رح فرموده که این حروف فرق است که بجای خطبه
است در نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی می آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف
رد قول جماعتی است که قرآنرا شعر میگویند و درین حروف قاف بعضی گفته اند که نامی است از نامهای خدا تعالی یا نام قرآن است
یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قاهر و قدوس و قیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد صلی الله علیه و سلم بر عمل آنچه مامور شده
امام ابو اللیث رح فرموده که معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بکره زمین حق سبحانه او را از
زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدا تعالی یا بقرب آلهی که سرکشان را قرب الیه من حبل الورید بدرستی ...

بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث نگرویدند بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده
مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان و وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان است هَٰذَا این برگزیدن محمد صلعم برای رسالت
شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی شگفت است و کاری عجب و دیگر گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا ما چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم ما خاک و ما را اعاده حیات باز خواهند کرد
و رجوع ما بجهت رجعت خواهد کرد ذٰلِكَ این رَجْعٌ بَعِيدٌ باز گشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان را گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما
میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرد اندر زمین مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ماست كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابی است
نگاه دارنده مر تفاصیل اشیاء را این چه از ایشان خاک شده و آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آنرا فراموش نکنیم
پس اعاده ایشان بعد از غبار بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند و دروغ کردند بِالْحَقِّ بقرآن است و درست یا محمد لَمَّا
جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان معجزه نمود و حجت لازم کرده فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و با اضطراب آورده و در شان قرآن گاهی
او را سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باب پیغمبر گاهی ساحر و وقتی مجنون و وقتی کاهن و گاهی مفتری أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان
که واقع است فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بستارگان وَمَا لَهَا و نیست
آنرا مِنْ فُرُوجٍ هیچ شکافها و فرجها پس آفریدن چنین چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی دلیل است بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت وَالْأَرْضَ
مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکندیم در روی زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
از هر گونه نباتی بَهِيجٍ نیکو و آراسته و بهجت و شادی افزاینده و ابتهاج کرده تَبْصِرَةً از برای بینائی اهل نظر و اعتبار و استدلال کردن وَذِكْرَىٰ و از برای یاد دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر
بنده بازگردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یعنی از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا آبی بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها
مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دانه کشت کرده شده یعنی دانه که کارند آنرا و آنگه بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ
و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لَهَا مر آن خرمایان را طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف خرما در هم بسته مراد از کم طلع است یا بسیاری میوه و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ
برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده و افسرده را پس همچنان که زمین مرده را احیا بخشیدیم كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ همچنین است بر
آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که شبهه احیای بعد
ممات بی نوا برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز ؛ چرا بدانه انسانت این گمان باشد ؛ فرو شدن چه بدیدی بر آمدن بنگر ؛ غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول صلعم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ
گروه نوح علیه السلام که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح علیه السلام را وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه که چاه بر ایشان معطله با جمیل فتح مرتبی خود حنظله بن صفوان را وَثَمُودُ و قوم صالح
مر او را وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ و قوم عاد هود را و قوم فرعون موسی را وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط یعنی اصحاب او مر او را وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب بیشه شعیب
مر او را وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بوافی انبیای مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ
الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را که همه انبیا مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم
شد و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا عاجز شده ایم و در رنج یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم
در آفرینش ثانی مشرکان که معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید کسی که قادر بود بر آفرینش چیزی بی ماده و مدد چرا توانا نبود
بر اعاده ایشان به جمیع مواد و در حیات بآن و بی شبهه ما بر آن قادریم و قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وساوس
شیطانی مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت بینند و در خلق جدید محققان را نکتهای و سخنان لطیف و دقیق است
و در بعضی از آن در تفسیر این آیت از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم
مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ آنچه که وسوسه میکند مر او را بدان نفس و از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ و ما نزدیکتریم بسوی انسان مِنْ
حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی و این نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت ماوردی گوید که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای
بر بنده نزدیکتر است از علم دل وی بوی و گفته اند ما نزدیکتریم بکمال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق گوید که حبل الورید
اجزای نفس انسانی است بوی پس درین سخن ایمائی است بآنکه حق سبحانه و تعالی به بنده اقرب است پس چنانکه انسان هر گاه که خود را طلبد یابد حق را نیز هر گاه که جوید

یابد

یابد و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب در نزد آمده و که الا من طلبنی وجدنی مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الورید ؛ تو فکنده تیر فکرت را بعید ؛
ای کمان و تیرها بر ساخته ؛ صید نزدیک تو دور انداخته ؛ و بباید دانست که قرب حق بیچون و بیچگونه باشد ابن عربی گفته قرب جارا کیفیت متصور
باشد و قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است نظم قرب بیچون است جانت را بی تو
قرب حق را چون بدانی ای عمو ؛ قرب نی بالا و پستی رفتن است ؛ قرب حق از قید هستی رستن است ؛ و در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن است
که در و اسجد و اقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی
مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بالعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصائص
شواهد لطف که و نحن اقرب الیه من حبل الورید اول از قرابی و دویمی از خصائص برهانید پس قرب بحث حقیقی بار از آب و گلش باز برده از هستی موهوم بنده بیگانه
و هستی اصلی ظهور زیاده میکند چنانچه در اول خود بوده در آخر هم خود باشد اینجا علایق منقطع و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی عبارات
منفی و تنی یکتا بخود باقی ماند نظم موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه ؛ غرق گردند دران بحر چه درویش و چه شاه ؛ خرمن هستی موهوم جهان سوزاند
آتش عشق که یک دانه نماند نی کاه ؛ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را که بنویسند عَنِ الْيَمِينِ از جانب
راست نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و از جانب چپ هم نشسته یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نمیکند
از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی تکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بود عَتِيدٌ آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت اولی
مذکور است که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک موکل برو و زبانهای ایشان او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن
گوید و حال اگر میگوید و مالا یعنی بسیار میگوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم الهی از صرفه در بستگی زبانم
گفتار کن از بستگی ؛ مصلحت نیست زبان زیر کام ؛ تیغ ببند به بود در نیام ؛ ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و بد و نیک او در قید کتابت می آرند
تا ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ و بیاید بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ با مر خدا یعنی آنکه درست و راست است و گویند مراد از ذٰلِكَ این مرگ است
مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ آنچه بودی که تو از آن بگریختی و می ترسیدی او را مکروه داشتی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و مرده
تحفه مردگان زنده شوند و از قبرها بر آیند ملائکه گویند ذٰلِكَ این روز است يَوْمُ الْوَعِيدِ روزی که خلق را بدان وعید میکردند یعنی بسر رسانیدند وَجَاءَتْ
و می آید در روز محشر بعرصه حشر كُلُّ نَفْسٍ هر کسی مَعَهَا سَائِقٌ با او رانده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَشَهِيدٌ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی
میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه از سائق فرا میرسد [illegible] مقصود و هر کس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو در دنیا
فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از دیده تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت را تا هر چه شنیده بودی معاینه بینی فَبَصَرُكَ
الْيَوْمَ پس چشم دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از تو حَدِيدٌ تیز است گفته اند عیانی اینجا یعنی دانائی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم
و بدان دانا شدی وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید همنشین او یعنی ملکی که برو موکل بود هَٰذَا این است مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک من است عَتِيدٌ حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس
خطاب رسد بسائق و شهید که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافری ستیزنده که گردن کش باشند مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی از زکات
مال حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و بجهت کفر و عناد
موصوف بود صفت و گردن کش بود مُعْتَدٍ در گذرنده بود از حد و حد انبت مُرِيبٍ شک آرنده الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ
با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس افکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند
گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلط بود مرا گمراه کرد و آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا
ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ من گمراه نکردم او را و در باره او از حد در نگذشتم وَلَٰكِنْ كَانَ و لیکن بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور و دراز از راه
باز گشت قَالَ گوید حق سبحانه و تعالی لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ فایده درین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدر
ستی پیش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ بشما وعید خود در کتب خود بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ
تغییر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعده و وعید که کرده ام تبدیل بران راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ و نیستم ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان که بی گناهی
ایشان را عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوید خدای و خطاب کند لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی یعنی عده که

کنم این را پر سازم از کفار انس و جن پرسنده باشی خدای تعالی این گوید وَتَقُولُ و میگوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن حق سبحانه و کرم کار و از اثر رسد بوی امر شود قول آنست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط بیت آن قدم حق را بود کو را کشد ؛ غیر حق کو کمان او کشد امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی امتلأت یعنی پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ پرهیزکاران را تأکید است یعنی بهشت ایشان را نزدیک بود و روا باشد که ایشان را به بهشت برند اول راه ایشان نمایند و منازل و نعیم هر یک منظور وی در آرند تا لذت بیفزاید پس خدای تعالی فرماید هَذَا مَا تُوعَدُونَ این است آنچه وعده داده شده بود و [illegible] آماده کردیم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر بازگردنده از زشتی شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِيظٍ نگاه دارنده وعده و شرع یا رعایت کننده امر و نهی گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی غافل نباشد نظم

اگر تو پاس داری پاس انفاس ؛ بسلطانی رسانندت ازین پاس ؛ ترا یک پند بس در هر دو عالم ؛ ز جانت بر نیاید بی خدا دم ؛

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ هر که بترسد از خدای تعالی بِالْغَيْبِ به نهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان او آشکارا یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیاورد دلی بازگشته یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند ادْخُلُوهَا درآئید به بهشت بِسَلَامٍ یعنی با ایمنی و سلامت [illegible] یافته سلام خدای و فرشتگان ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقای جاودانی است یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُمْ مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و نزدیک ما هست زیاده بر آنچه میخواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید [illegible] است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل قرن که عجب واقع هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر بودند از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای [illegible] چون حکم قضا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَى هر آینه پند گرفتن و یاد کردن است لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مر کسی را که باشد مر او را دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده سلمی [illegible] قدس سره نقل میفرماید که موعظه قرآن [illegible] حاضر با خدا که طرفة العینی غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا بیفکند القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید مؤمن اهل کتاب است که گواهی دارد در نعت محمد علیه الصلوة والسلام و شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر می شنود و پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل علیه السلام استماع می کند پس فهم را بلند تر برد و چنان داند که از خدای تعالی می شنود و شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سخن بتمام است و بران در قرآن گواهی است و آن لفظ شهید است چه شهید آن را گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر می شنود [illegible] و از امام جعفر صادق منقول است که تکرار میکردم قرآن را تا وقتیکه از متکلم شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بدرستی که بیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا روز جمعه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنج و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد و آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه بعد از استماع استراحت یوم السبت سرخ شد از شدت غضب آیه آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان بر انکار بعث یا بر هر چه درباره تو از ایشان [illegible] چون نسبت تو بشعر و سحر و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و شریک وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ با حمد پروردگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پیشین است وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب پس نماز گزار مر او را که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن پس از سجده یا امام زاهد از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام [illegible] و وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار و بشنو يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک با آسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه روی زمین بآسمان نزدیکتر است و گفته اند [illegible] او بهمه جا رسد [illegible] بر ایشان شده خدای تعالی میفرماید که [illegible] يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه [illegible] بِالْحَقِّ [illegible] یعنی بعث [illegible] ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدن است از قبور إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مردگان را [illegible]

وَنُمِيتُ و می میرانیم زندگان را وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشان را يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ یاد کن آن روز را که بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی داعی ذَلِكَ این جمع ایشان [illegible] حَشْرٌ جمع کردنی است عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و پیغمبران و در باره تو وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِجَبَّارٍ مسلطی که بقهر و جبر ایشان را ایمان آری فَذَكِّرْ پس پند ده بِالْقُرْآنِ بموعظه قرآن مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ کسی را که بترسد از وعید من چه پند بکسی دهند که [illegible] کاران راحت ❀

سورة الذاريات ❀ ستون آیة مکية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید به برانگیزانندگان خاک و غیر آن برانگیختنی و دانه را از کاه جدا کنندگان یا ملائکه که برانگیزندگان [illegible] فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که باران گران بار [illegible] یا ملائکه که ابرها را بردارند فَالْجَارِيَاتِ پس روندگان يُسْرًا رفتنی آسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان است گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی مأمور شده جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیبه و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب قسم إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راست و درست است و در آن هیچ خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که روز جزا و حساب لَوَاقِعٌ هر آینه بودنی است بی شک و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام و یا با صورت نیکو و خوش آینده و یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب مر ایشان راست و در تبیان آورده که ابن عمر رض نقل میکند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مختلفید نسبت با پیغمبر [illegible] یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در شان قرآن مختلف است او را سحر میگوئید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین می گوئید يُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ از ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا تعالی است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است بیت والها همه مجروح و جگرها همه خون است ؛ تا حکم ازل در حق هر کس چه است قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شد دروغگویان از اصحاب قول مختلف مراد از ایشان مقتسمان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یک [illegible] نوعی دیگر یاد کردندی [illegible] و مردم را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود الَّذِينَ هُمْ دروغگویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت سَاهُونَ غافلانند از اوامر و نواهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ می پرسند از پیغمبر و مؤمنان کی خواهد بود روز جزا که خدای تعالی بدان سوگند یاد کرد ان الدین لواقع این سخن را از روی تکذیب و استهزا می گفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشان را گویند ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ بچشید عذاب خود را هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ این است آنچه بودید شما که وعده و بیان آن یعنی رسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می نمودید و میگفتید متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها باشند و چشمه های روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ فرا گیرندگان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچه را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ نیکوکاران و فرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب نکردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب و عشا بنماز گذاردندی و از ابن عباس رض منقول است که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن و مشهور آن است که خواب بکردندی تا نماز [illegible] نگذاردندی [illegible] وَبِالْأَسْحَارِ و بوقتی که سحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ایشان استغفار میکردندی یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه گویا همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند و از آن حسابی نداشته بیت طاعت ناتمام ما موجب غفران نشود ؛ رحم کریم و علت عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بوده لِلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ و بی بهره را محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع وی را نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او نفقه ندهد و بر نفقه ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ مر

فى كمانان را بعضى ازان آيات بر روى زمين معادن است كه انواع جواهر ازان استخراج مى كنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و صاف آن حيوانات از بهايم
و سباع و حشرات و انواع و در نفس زمين اختلاف اجزاء و كيفيات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ و نشانها است در نفسهاى شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آيا نمى بينيد
استفهام بمعنى امر است يعنى بنظر عبرت در نگريد و علامات كمال صنع در ذات خود مشاهده كنيد چه در عالم هيچ چيز نباشد الا كه نمونه از ان در نهاد شما بود و با وجود ان
منفرد به هيأت حسنه تركيبات خوش و منظرهاى دلكش و تمكن از افعال عجيبه و استنباط صنايع مختلفه و استجماع كمالات متنوعه در حقايق سلمى مذكور است
كه هر كه اين آيتها در نفس خود نه بيند و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه نمايد حظ خود را ضايع كرده باشد و از زندگى بهره نيابد — نظم
نظرى بسوى خود كن كه تو جان دلربائى ؛ مكن از براى خاك خود را كه تو از بلند جائى ؛ تو ز چشم خود نهانى تو كمال خود چه دانى ؛ چو در از صدف برون آ كه تو بس گران بهائى ؛
وَفِي السَّمَاءِ و در آسمان است رِزْقُكُمْ روزى شما يعنى اسباب رزق كه باران است يا آنچه قسمت يافته از رزق شما مكتوب است بر لوح محفوظ و در حسان
گفته كه لوح در آسمان چهارم است وَمَا تُوعَدُونَ و در آسمان است آنچه شما را وعده داده اند از ثواب بهشت و نعيم آن در آسمان هفتم باشد نزديك سدرة المنتهى
فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس بپروردگار آسمان و زمين سوگند است كه إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستى كه آنچه مذكور شد از امر روزى و ثواب هر آينه درست است مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ
تَنْطِقُونَ مانند آنكه شما سخن ميگوئيد يعنى همچنانكه شك نيست در سخن گفتن شما شك نيست در روزى دادن من هَلْ أَتَاكَ بدرستى كه آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ
إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهيم عم و آن يازده فرشته بود كه بهلاك قوم لوط عم فرود آمده بودند و در تبيان آورده كه آن چهار ملك بودند جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل
و عزرائيل عم الْمُكْرَمِينَ مهمانان گرامى كرده شده نزديك خداى تعالى يا نزديك ابراهيم عم كه بنفس خود قيام فرمود بخدمت ايشان إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ
ياد كن چون در آمدند مهمانان بر ابراهيم عليه السلام فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام ميكنيم بتو سلام كردنى قَالَ گفت ابراهيم عم سَلَامٌ سلام بر شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهى ناشناخته
يعنى هرگز چون شما قومى نديده ام در صورت و قامت و انكو مى بيند كه چه كسانيد گفتند مهمانانيم فَرَاغَ پس بازگشت ابراهيم عم إِلَى أَهْلِهِ بسوى اهل خود بر وجهى كه ايشان
ندانستند كه كجا رفت فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بياورد گوساله فربه بريان كرده فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ پس نزديك گردانيد آنرا بديشان يعنى در پيش ايشان نهاد و ايشان
دست بدان ميل نكردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آيا نمى خوريد ازين يعنى بخوريد ايشان گفتند نمى خوريم فَأَوْجَسَ پس در خاطر گذشت مِنْهُمْ از ايشان خِيفَةً ترسى يعنى
دل ابراهيم ترسى پيدا كرد ازانكه مبادا آن دزدان باشند و قصد وى كنند چه در آن روزگار كسى كه با كسى دشمنى داشتى طعام وى نخوردى چون ملائكه از ابراهيم عم اثر خوف ديدند
قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس كه ما فرستادگان خدائيم ابراهيم عم فرمود چرا ابتدا نخورديد گفتند ما بى بها نخوريم گفت بهاى آن سم الله است در ابتدا و حمد در انتها جبرئيل عم پر مبارك
خويش بران گوساله بريان ماليد گوساله زنده شد و برجست و فرياد كنان روى بجانب مادر نهاد و ساره رض در پس در ايستاده اين حال را مشاهده كرد و ابراهيم عم را
صورت تعجب شد و فرشتگان ديگر باره سخن آغاز كردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت دادند او را بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسرى دانا يعنى بتولد پسرى يا اسحاق نام از ساره كه چون بلوغ
رسد عالم شود فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روى آورد بخانه زن او يعنى ساره رض فِي صَرَّةٍ در صيحه و صيحت اللبا اللبا و اين كلمه بود در لغت ايشان كه بوقت ماتم
امور زبان راندندى فَصَكَّتْ پس طپانچه زد وَجْهَهَا روى خود را چنانچه زنان در وقت تعجب كنند وَقَالَتْ و گفت آيا من عَجُوزٌ عَقِيمٌ پيرزنى نازايم
قَالُوا كَذَلِكِ گفتند فرشتگان همچنين بشارت داديم ترا قَالَ رَبُّكِ گفته است خداى تعالى تو ما از قول او خبر داديم إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستى كه او حكم كننده است
بولد مر ترا الْعَلِيمُ داناست بعقيمى تو و هر كه محكم كار و دانا بود هر آينه قادر باشد بر صلاح تو — نظم — كسى كو بكار تو دانا بوده ؛ بر اتمام آنهم توانا بوده ؛
بجز درگهش رو مكن سوى كس ؛ مراد دل خويش ازو خواه و بس ؛ چون ابراهيم عم دانست كه ايشان فرشتگانند و فرود آمدن ايشان بطريق جهت كارى عظيم خواهد بود

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ

گفت پس چيست كار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ اى فرستاده شدگان قَالُوا گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستى كه ما فرستاده شده ايم إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوى
گروهى گنهكاران يعنى كافران چه سر جمله گناهان كفر است و ما آمده ايم لِنُرْسِلَ تا فرستيم عَلَيْهِمْ بر ايشان يعنى بعد از هلاك ايشان و زير و زبر كردن ايشان حِجَارَةً
مِنْ طِينٍ سنگى از گل يعنى خاكى سنگ شده و بپختن مانند آجر مُسَوَّمَةً نشان كرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزديك پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ براى از حد
بيرون برندگان و فجور آورده اند كه آن سنگها معلم بود بخطوط سياه و سفيد با نام هر كس سنگى نوشته كه بدان هلاك شود و اين سنگها بر ايشان باريده شد و بعد از
ايشان در صحاح آنست كه آن سنگها بر جمعى فرود آمد از ايشان كه در آن شهر نبودند تا هر كس بدان سنگ باران هلاك شدند و چون ابراهيم عم معلوم فرمود كه بسو تفكه مى روند

بهلاك كردن قوم لوط عم دل مبارك بر جهت برادرزاده و يعنى لوط عم متالم شد كه آيا حال او و ابرار با چگونه گردد ملائكه گفتند غم مخور كه لوط و دختران او نجات خواهند يافت
فَأَخْرَجْنَا پس بيرون خواهيم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هر كه باشد در ديه‌هاى مؤتفكه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرويدگان فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا پس نخواهيم يافت فيها
در ان قريه غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ غير يك خانه از مسلمانان كه لوط است عم و دختران او و گفته اند يك كس از ان قوم بلوط عم ايمان آورده بود در مدت بيست
سال وَتَرَكْنَا و بگذاشتيم فِيهَا در ديه‌ها آيَةً علامتى از عذاب لِلَّذِينَ براى عبرت آنانكه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ مى ترسند از عذاب دردناك
و آن علامت اثرهاى سياه و تقليب ديار قوم لوط عم است وَفِي مُوسَى و در قصه موسى عم نيز آيتى است مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستاديم او را
إِلَى فِرْعَوْنَ بسوى فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتى روشن چون يد بيضا و عصا فَتَوَلَّى پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود يعنى بسبب آنچه متقوى
بود بآن از خزانه و لشكر اعراض كرد از ايمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسى عم جادو است چشم بندى مردم را خارق عادت مى نمايد أَوْ مَجْنُونٌ يا ديوانه است كه عاقبت كار خود
نمى انديشد محققان گفته اند طعن وى بر موسى عم دليل كمال جهل اوست چه او را بدو چيز متضاد طعن كرده مقرر است كه سحر را عقلى تام و ذهنى دراك و خداقتى در ان مى
بايد و ديوانگى دليل زوال عقل است و كمال عقل و زوال آن متضادانند پس چون فرعون برگشت از موسى عم و بر وى طعنه زد و قوم وى بران متفق بودند فَأَخَذْنَاهُ پس
گرفتيم او را بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشكر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس افكنديم ايشان را فِي الْيَمِّ در دريا يعنى غرق ساختيم وَهُوَ و آن فرعون مُلِيمٌ مستحق ملامت بود
يا ملامت كننده خود را كه چرا اعراض كردم از موسى عم و بر وى طعن زدم و بدين سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذى آمنت به بنوا اسرائيل وَفِي عَادٍ
و در هلاك قوم عاد نيز پندى و عبرتى است مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستاديم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ بر ايشان بادى بى نفع و بى خير يعنى بادى كه آبستن
نكند درخت را و بر نيارد ابر را مَا تَذَرُ و نگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ هيچ چيز را كه بگذشته عَلَيْهِ بران إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنكه گردانيد آن چيز را كَالرَّمِيمِ مثل
گياه خشك شده و باشد استخوان كهنه ريزيده وَفِي ثَمُودَ و در قصه قوم ثمود عم نيز آيتى است مر خايفان را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ايشان را بعد از تكذيب
صالح عم و عقر ناقه كه تَمَتَّعُوا برخوردارى زندگانى خود و نفع گيريد از عمل حَتَّى حِينٍ تا هنگام عذاب كه بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوْا پس سر كشيدند
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفريدگار خود و بتدارك حال مشغول گشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس گرفت ايشان را عذاب هلاك كننده و بعد از سه روز
وَهُمْ يَنْظُرُونَ و ايشان انتظار مى بردند و مراد از عذاب صيحه جبرئيل عم است چنانكه غير ازين مره گذشت فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ
از برخاستن كنايت است از عجز ايشان يعنى قادر نبودند بر قيام كه برخيزند و از عذاب بگريزند يا طاقت آن نداشتند كه قيام نمايند با صلاح مهم خود و در دفع عذاب
خود بكوشند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام كشنده كه از ما يارى دهندگان مر يكديگر را در منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاك كرديم قوم نوح را
8 مِنْ قَبْلُ پيش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستى كه ايشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهى بيرون رفتگان از دايره استقامت بسبب كفر و عصيان
وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا كرديم بِأَيْدٍ بقوت الوهيت و گفته اند بقوتى كه بر آفرينش آن داشتيم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائيم بر بناى آن يا گشاده كننده ايم
روزى را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ايم آسمان را وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و گسترديم زمين را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نيك گسترانيده ايم ما وَمِنْ كُلِّ
شَيْءٍ و از هر جنسى از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بيافريديم دو نوع كه يكى مزدوج ديگر است يا بحسب شكل چون نر و ماده يا بحسب تضاد چون نور و ظلمت
يا بسلب تعاقب چون ليل و نهار يا بطريق مخالفت چون رطب و يابس و همچنين قياس بايد كرد كه سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و كفر و ايمان و شقاوت و سعادت
و شتا و صيف و جن و انس و از صفات چون علم و جهل و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند آن از حق و باطل و حلو و مر و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحك و بكا و فرح
و غم و موت و حيات و هم چنين لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد كه شما پند پذير شويد و دانيد كه وحدانيت و فردانيت صفت من است نيز اكه تعدد از خواص ممكنات است
و من واجب الذاتم و واجب قابل تعدد و انقسام نيست — نظم — ذاتش از قسمت و تعدد پاك ؛ وحدتش و مقدس از اشراك ؛ از عدد و دوم فرق كه او
فرد است ؛ كى عدد و بهر فرد در خورد است ؛ احد است و شمار ازو معزول ؛ صمد است و نياز ازو مخذول ؛ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ پس بگريزيد و رجوع كنيد بسوى
خداى تعالى يا از عذاب او بثواب و يا از معصيت او بطاعت او و از شيخ سهل تسترى قدس سره منقول است كه بگريزيد بوى از ماسواى وى و در بحر الحقايق
آورده كه اى كسانيكه بگريختيد از خلق بسبب تعلق بحق بگريزيد بقطع تعلق و سخن امام قشيرى رح راجع بآن است كه از وصف خود بوصف حق گريزيد بلكه از خود فرار
كنيد — بيت — هيچ تن در تو نياويخت كه از خود نگريخت ؛ هيچكس با تو نپيوست كه از خود نبريد ؛ إِنِّي لَكُمْ بدرستى كه من مر شما را مِنْهُ از عذاب خداى تعالى
نَذِيرٌ مُبِينٌ بيم كننده ام آشكارا يا بيان كننده آنچه ازان حذر بايد كرد وَلَا تَجْعَلُوا و مگيريد و مپرستيد مَعَ اللَّهِ با خداى بحق إِلَهًا آخَرَ معبودى ديگر إِنِّي
لَكُمْ بدرستى كه من مر شما را مِنْهُ از خداى تعالى در عبادت غير او نَذِيرٌ ترساننده ام مُبِينٌ هويدا و پيدا كَذَلِكَ همچنانكه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت ميكنند

كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ نيامد آنانكه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پيش از كفار مكه مِنْ رَسُولٍ هيچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر آنكه گفتند كه او سَاحِرٌ جادو است أَوْ مَجْنُونٌ يا ديوانه است اگر معجزه
با ايشان نمود عمل او بر سحر خواندند واگر از بعث وحشر خبر داد و قول او را بسخن اهل جنون تشبيه كردند أَتَوَاصَوْا بِهِ آيا وصيت كردند پيشينيان مر اين پسينيان را بدين سخن تا همه
همين گفتند استفهام بمعنى نفى است يعنى وصيت نكرده بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلكه ايشان گروهى اند طاغون نافرمان و از حد در گذرندگان و طغيان ايشان را برين قول ميدارد
فَتَوَلَّ پس روى بگردان عَنْهُمْ از مكافات ايشان تا وقتى كه مامور شوى بقتال فَمَا أَنْتَ پس نيستى تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدايتعالى بسبب اعراض از ايشان
... و چون اين آيت نازل شد حضرت رسول صلعم و صحابه رض غمناك گشتند كه مگر وحى منقطع شد و نزول عذاب رسيد باز آية آمد كه وَذَكِّرْ و پند ده و تذكير و وعظ
فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستى كه پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود ميرساند مومنان را يعنى بعناد كافران و جحود ايشان دست از تربيت مومنان باز مدار همچنين بر
تذكير خود ثابت باش كه وعظ را فوائد بسيار است و منافع بيشمار در فصول آورده كه تذكر بايد كه بر ده چيز مشتمل باشد تا سامعان را سود مند بود اول نعمت خدايتعالى عز و جل ياد كنند
و بر ناشكر گذارى نمايند دوم ثواب محنت و بلا ذكر كنند تا دران شكيبائى ورزند سوم عقوبت گناهان برشمرند تا ازان باز ايستند و توبه كنند چهارم مكايد ديو و وساوس شيطان
بيان فرمايند تا ازان حذر نمايند پنجم فنا و زوال دنيا و بى اعتبارى دنيا براى ايشان روشن كنند تا دل درو ننهند ششم مرگ پيوسته ياد كنند تا رفتن را آماده شوند هفتم گرفتارى
و اهوال آنرا بگويند تا كار آنروز سازند هشتم دركات دوزخ و انواع عقوبات آنرا بيان كنند تا ازان بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهاى آنرا برشمارند تا بدان راغب گردند
دهم بناى كلام بر خوف و رجا نهند يعنى گاهى از كبرياى عظمت الهى سخن رانند تا از وى بترسند و وقتى از رحمت مغفرت و مهربانى تقرير كنند تا بوى اميدوار شوند پس موعظه مشتمل
برين سخنان است سبب منفعت مومنان است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و نيافريديم پريان و آدميان را از اهل ايمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر براى آنكه مرا پرستند يا نيافريديم مجموع ايشان
را مگر كنيم بعبادت و همه را امر كرده ايم وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ و مجاهد گفت نيافريديم ايشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را مى شناسند خاصه اينكه بعضى فرمان نمى برند و بر غير
در عبادت شريك ميگيرند و قائل بزبانيست حقائق اين اشارت حواله بحوالهٔ التفسير است مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ نميخواهم از آفريدگان خود مِنْ رِزْقٍ هيچ روزى وَمَا أُرِيدُ أَنْ
يُطْعِمُونِ و نميخواهم كه طعام دهند مرا بلكه رزق دادن و اطعام صفت منست و بس إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ بدرستى كه خدايتعالى اوست روزى دهنده بندگان
ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ خداوند توانائى استوار در قدرت خود و در ترجمهٔ كشف در معنى قوى و متين آورده كه قدرت قاهره اش دليل قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت
قدرت شده و نه در كارسازى قدرتش را قوتى و نه در روزى دهى دست و نوازى قدرتش ... نظم رساند رزق بر وجهى كه شايد ... بسازد كار با نوعى كه بايد
بروزى بينوايان را نوازد ... برحمت بيكسان را كار سازد ... فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستى كه مر آنانرا است كه ستم كردند بجور و كفر يعنى اهل مكه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ
ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره ياران ايشان از كفار گذشته يعنى بديشان خواهد رسيد آنچه باخبار رسيده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس بايد كه شتاب نكنند در طلب آن فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا پس واى مر آنانرا كه كافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ از عذاب روز ايشان آن روزى كه وعده داده شده اند بآن كه آن روز قيامت است يا روز بدر

سُورَةُ الطُّورِ سبع ايه وَهِيَ مَكِّيَّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالطُّورِ سوگند بكوه طور سينا يعنى جبلى كه موسى عم بران كلام حق سبحانه استماع كرد و گويند مراد مطلق كوه است كه اوتاد زمين اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ
و سوگند بكتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحيفه گشاده كرده و در وقت خواندن مراد بدين كتاب قرآن است يا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بر تقدير
رق منشور مجاز بود كه لوح از مرواريد است يا مراد الواح موسى باشد على نبينا و عليه السلام كه در وقت كتابت بران صرير قلم مى شنيد و يا كتب تورات كه دران لوحت
عالم هم مسطور بود و يا كتاب حفظه يا كتابى كه حق سبحانه و تعالى براى ملائكه نوشته كه علم ما كان و ما يكون از ان ميخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ يعنى خانه آبادان
يعنى كعبه و معمورى آن بزيارت حاجيان و خدمت مجاوران است يا برجى كه مقابل خانهٔ كعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بكثرت طواف ملائكه مر آنرا وَالسَّقْفِ
الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برداشته يعنى آسمان كه مجموع انوار حكمت و مخزن اسرار قدرت است يا عرش عظيم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدرياى پر برآمده يعنى بحر محيط
يا بحر الحيوان كه زير عرش است و ازان دريا چهل روز بر قبور خواهند باريد بعد از نفخه اولى تا مردگان بنفخهٔ ثانيه از ان قبور برآيند يا بحر مسجور جهنم است و در تاويلات ... تحقيق
طور نفس است كه كليم قلب بران با حق سبحانه و تعالى مناجات ميكند و كتاب مسطور ايمان است كه در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلى نوشته شده كه كتب فى قلوبهم
الايمان و بيت معمور سر دل عارفان است كه بنظر تجليات سبحانى آبادانى يافته و سقف مرفوع روح رفيع القدر است كه سقف خانهٔ دل است و بحر مسجور دل است كه بآتش
محبت تافته باشد جواب قسم اينست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستى كه عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آينه بودنى است و فرود آينده مَا لَهُ نيست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ
هيچ دفع كننده و اين عذاب حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ روزى كه بگردد آسمان مَوْرًا گرديدنى در اضطراب آيد آنگاه و بشكافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان گردد كوههاى

بروند چون رفتن ابرها سَيْرًا رفتنى فَوَيْلٌ پس سختى عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تكذيب كنندگان را كه سخن خدا و رسول را بدروغ داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانكه ايشان
فِي خَوْضٍ در شروع كردن باقوال باطله كه استهزا بقرآن است و تكذيب نبى و انكار بعث يَلْعَبُونَ بازى ميكنند يعنى ارتكاب آن همى نمايند از روى غفلت و سخنان
بيهوده ميگويند يَوْمَ يُدَعُّونَ روزى كه رانده شوند بعنف و قهر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوى آتش دوزخ دَعًّا كشيدنى آورده اند كه دستهاى
كفار بر گردنهاى ايشان بندند و پيشانيهاى ايشانرا به پشت پاى ايشان چسبانند و بدوزخ افكنند و گويند وَهَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي اينست آن آتشى كه در دنيا كُنْتُمْ
بِهَا بوديد كه بآن تُكَذِّبُونَ تكذيب ميكرديد و باور نمى داشتيد و وحى پيغمبر را سحر ميدانستيد أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آيا سحر است اين كه مى بينيد أَمْ أَنْتُمْ يا شما لَا تُبْصِرُونَ نمى
بينيد اينجا چنانچه در دنيا ميگفتيد ما را چشم بندى كرده اند اصْلَوْهَا درآئيد در دوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر كنيد بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا يا صبر مكنيد و جزع نمائيد
يكسان است عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر ... إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز اين نيست كه پاداش داده مى شويد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچيزى كه عمل ميكرديد در دنيا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستى كه پرهيزكاران از كفر و شرك فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند وَنَعِيمٍ و در نعمتها اند فَاكِهِينَ شادمان
و لذت يابندگان بِمَا آتَاهُمْ بآنچه عطا كرده است ايشانرا رَبُّهُمْ آفريدگار ايشان از انواع نعمتهاى جاودانى وَوَقَاهُمْ و نگاه داشته است ايشانرا رَبُّهُمْ آفريدگار
ايشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ و خزنهٔ بهشت پيوسته ايشانرا ميگويند كُلُوا بخوريد از طعامهاى بهشت وَاشْرَبُوا و بياشاميد از شرابهاى وى خوردنى
و آشاميدنى هَنِيئًا گوارنده و بى زحمت و تنغيص و اين پاداش است مر شمارا بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بوديد كه در دنيا تَعْمَلُونَ عمل ميكرديد امام زاهد فرموده كه هر چند
وعده بكردار شده اما اصل فضل اوست و اگر نه پيداست كه مزد كار ما چه خواهد بود نظم ندارد فضل من آن زور بازو ... كه بفضل تو گردهم زانو ... بفضل
خويش و لطف كن مرا ياد ... بعدل خود مكن با فعل من كار ... مُتَّكِئِينَ تكيه زنندگان يعنى متقيان در بهشت تكيه زدگان باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختهاى بافته بزر بعضى
بعضى پيوسته وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت گردانيديم ايشانرا بِحُورٍ عِينٍ بزنان سفيد روى گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه گرويده اند بخدايتعالى
و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پى درآمده اند ايشانرا ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان ايشان بِإِيمَانٍ در روز ميثاق أَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانيم
بديشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ايشان را در دخول بهشت يا در وصول بدرجات ايشان يعنى اگر درجات آبا بلند باشد و درجه ذريت پست مانند آن
بلند گردانيم تا چشم پدران بدان روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و ما كم نكنيم پدران را بسبب اين الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب كردار ايشان مِنْ شَيْءٍ
هيچ چيزى يعنى فرزندان را بدرجه آبا رسانيم بى آنكه نقصان بثواب ايشان رسد بلكه بفضل و كرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانى داريم شيخ الاسلام حسين
مروزى از استاد خود خواجه احمد بن على سرخسى رح نقل ميكند كه ايمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نيست و وعده بهشت و درجات وى بر ايمان
و عمل هست و وعده ايمان و عمل جز بفضل لم يزل نيست بيت درين فضل خدا بند دل خويش بدام ... تا فضل نباشد نشود كار تمام ... كُلُّ امْرِئٍ هر مردى مكلف
عاقل و بالغ بِمَا كَسَبَ بآنچه كرده باشد رَهِينٌ در گرو است روز قيامت يعنى وابسته است بپاداش كردار خود و ازان رهائى ندارد ... بعمل ديگرى مواخذه نيست
و زن مكلفه نيز همين حكم دارد وَأَمْدَدْنَاهُمْ و مى افزائيم متقيان را يعنى زياده بر آنچه داديم ايشانرا اسيد هيم بهر نوع كه خواهند بِفَاكِهَةٍ از ميوها وَلَحْمٍ
مِمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ بايكديگر داد و ستد كنند فِيهَا در بهشت يعنى بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا كاسهاى
مملو از خمر بهشت و جمع آن است كه اينجا كاسه خمر است تسميه شيء باسم ظرف يعنى همه را بنوشانند خمرى كه لَا لَغْوٌ فِيهَا هيچ سخنى بيهوده نباشد
دران يعنى در اثناى شرب آن لغو نگويند و مجادله نكنند چنانچه عادت فاسقان است در دنيا وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند گردند يعنى فعلى از ايشان
صادر نشود كه موجب اثم باشد وَيَطُوفُ و طواف كنند عَلَيْهِمْ بر گرد ايشان براى خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمانى كه ايشان را
است بر شكل پسران آفريده شده كَأَنَّهُمْ گويا كه ايشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مرواريد پوشيده در صدف اند كه دست كسى بديشان
نرسيده و باد تصرف هر كس بديشان نوزيده و در معالم از قتاده رح نقل كرده كه كسى گفت يا رسول الله خادم چنين است و مخدوم چگونه
خواهد بود آنحضرت صلعم فرمود كه فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر ساير كواكب و در تبيان آورده كه ذكور يعنى اولاد مشركان
غلمان اهل بهشت اند و اناث ايشان حور عين و اولاد مومنان با پدران خود بهمان حيثيت باشند كه در دنيا بوده اند و اين نقل غريب است
وَأَقْبَلَ و روى مى آرند بَعْضُهُمْ بعضى از بهشتيان و اقبال بكنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضى ديگر يَتَسَاءَلُونَ مى پرسند از احوال و اعمال ايشان قَالُوا إِنَّا
كُنَّا گويند ايشان بدرستى كه ما بوديم قَبْلُ پيش ازين فِي أَهْلِنَا در ميان اهل خود مُشْفِقِينَ ترسندگان از غضب خدايتعالى يا از سوء قضا يا از شماتت
اعدا يا از عاقبت كار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدايتعالى عَلَيْنَا بر ما برحمت يا توفيق عصمت وَوَقَانَا و نگاه داشت

ما عذاب السموم از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است انا بدرستیکه ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدا تعالی را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ میطلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را انه بدرستی که او هو البر اوست نیکوکار بندگان الرحیم مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند و حضرت رسول الله را در افواه عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت صلعم اندوهگین میشد آیت آمد که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بران و سخنان مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمة ربک بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته بکاهن کاهن که خبر دهد از غیب بی نزول وحی برو و لا مجنون و نه دیوانه که عقل و بر سیده باشد یا جن ورا فرا گرفته ام یقولون شاعر بلکه میگویند او شاعر است نتربص به انتظار میبریم بوی ریب المنون حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و بپیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم پس بدرستی که من با شما من المتربصین و منتظرم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید ام تامرهم یا می فرماید ایشان را احلامهم خردهای ایشان بهذا باین سخنان متناقض که ترا کاهن میگویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند و خرد با جنون جمع نشود و شعر نسبت میدهند شاعر را کلامی منسق مخیل باید و آن با جنون هم جمع نشود پس این سخنان نه بر مقتضای عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد در گذشتگان در مکابره و عناد ام یقولون بلکه میگویند تقوله بربافته است قرآنرا از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از تکبر و حسد نمیگروند فلیاتوا پس بگو بیارند بحدیث مثله سخنی مانند قرآن ان کانوا اگر هستند صادقین راستگویان در آنکه قرآنرا از خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن بربافتنی و ساختنی است ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که یا ایشان و حدیثی انشا کنند ام خلقوا یا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدید آورنده مراد آن است که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق شدند بی خالقی و محال است که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون یا ایشان اند آفرینندگان مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم چگونه وجود تواند داد چیزی را ام خلقوا السموات و الارض یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و گرد گمان میگردند ام عندهم یا نزدیک ایشان است خزائن ربک خزانهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزانهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون یا ایشان سرکشان و غالبان اند و مسلطشدگان که هرچه خواهند بکنند ام لهم یا مر ایشان راست سلم نردبانی که بدان بر آسمان روند یستمعون فیه می شنوند در و کلام ملائکه آنچه از غیب بدیشان وحی کرده می شود و اگر چنین است فلیات پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بسلطان مبین بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی ام له البنات یا مر خدا راست دختران و لکم البنون و مر شما راست پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است و غیر مرة له ام تسئلهم اجرا یا می خواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت اجری مزدی تا تاوان زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند و روی از تو تابند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشان است آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون پس ایشان می نویسند از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و همچنین نیست ام یریدون کیدا بلکه میخواهند کیدی مکری و قصدی درباره تو و آن مکری است که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلعم از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند هم المکیدون ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان بازگردد و مقتول شوند در بدر ام لهم یا مر ایشان راست اله غیر الله معبودی بجز خدا تعالی که خدایی کند مر ایشان را از ایشان باز دارد سبحان الله پاکی خدا راست عما یشرکون از آنچه شریک می آورند بوی یا شریک میگیرند برای وی

نظم

نزدیک عز قدس نه نشیند غبار شرک ✽ با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند ✽ هر طرح کافکنند ز ضعف و وهم خیال ✽ دست کمال آتش غیرت دران زند ✽

معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول صلعم را فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گویی حق سبحانه فرمود که و ان یروا و اگر ببینند کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط عنادی و محض استکبار که نه قطعه آسمان است بلکه سحاب مرکوم ابری است در هم بسته و بر هم چسبیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فذرهم پس دست بدار ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار حتی یلاقوا تا وقتیکه ببینند معاینه یومهم الذی فیه یصعقون آن روز را که خود در آن روز بهلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب و لا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچکس یاری نکند که باز دارد از ایشان عذاب را مراد ازین روز روز قیامت است و بعضی گویند روز بدر است و ان

الذین

للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانرا است که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار لا یعلمون نمیدانند این را و اصبر و شکیبایی کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا در نگاهداشت مایی و ما می بینیم ترا و محافظت تو میکنیم و سبح بحمد ربک و نماز گزار بفرمان آفریدگار خود حین تقوم وقتی که برخیزی از خواب یا بگویی سبحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغوی و لهوی که در آن مجلس واقع شده باشد و من اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از ریا دورتر است و بر نفس سخت تر و ادبار النجوم و نماز گزار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر بر آنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکارا کرد و اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود و النجم بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافران اند در بحر و بر یا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم ثریا است یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوی یعنی نزول بعضی سوره و آیات قرآن چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشد و هوی یعنی سقط و از امام جعفر صادق رض مرویست که مراد از ستاره وجود محمدی است صلعم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ می توان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرد و بستاره دل محمد صلعم که بر فلک توحید منقطع شده از ماسوی جواب قسم اینکه ما ضل صاحبکم گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلعم و التسمیه بصاحب جهت آنست که پیغمبر صلعم با بود به صحبت کافران جهت دعوت ایشان و ما غوی و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد و ما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از هوای نفس خود یا آرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و محض اینست که نطق او بقرآن است بهوای نفس نیست ان هو نیست آنچه بدان ناطق میشود الا وحی یوحی مگر وحیی که فرستاده میشود بوی علمه بیاموزانید او را این وحی و آورد بوی فرشته شدید القوی سخت با قوت یعنی جبرئیل صلعم و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط صلعم را از زمین قلع کرد و بیال خود برگرفت و با آسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و ببانگ صیحه او قوم ثمود همه هلاک شدند ذو مرة خداوند صورت نیکو فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل صلعم بر آنچه مامور است بر آن یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود و هو بالافق الاعلی و او بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزد مطلع آفتاب پیغمبر او را دید و هیچکس جبرئیل صلعم را در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی صلعم و او را دو نوبت دیده و در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود دید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه این خبر میدهد که ثم دنا پس نزدیک آمد جبرئیل صلعم به پیغمبر صلعم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود فتدلی پس سر فرود آورد جهت سخن گفتن با وی فکان پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلعم قاب قوسین میان دو کمان او ادنی بلکه نزدیکتر از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل صلعم و ظاهر ساخت الی عبده بسوی بنده خدا که محمد است صلعم ما اوحی آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل صلعم گفت و بقول بعضی ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر صلعم بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی بمقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بقرب مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی بسجده خدمت آورد خدا تعالی را چون آن مرتبه بوی عطا فرموده بود دیگر بار در وظیفه خدمت افزود و در سجده و هذه قرب بیشتر است که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتی است از کمال قربت و تقریر محبت و لفظ تقرب باوهام در صورت تمثیل مودی شده وجه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی یا توثیق عقدی خواستندی که نقض آن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین گرفته و یک بار کشیده باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیگری است پس گویا درین آیت با غایت آن معنی مودی شده که محبت قربت پیغمبر صلعم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود مصطفی مردود درگاه خدا تعالی و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارتست بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزل دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب و او ادنی بمرتبه سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه

مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری راقدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل ع م نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت   نظم
خیمه برون زد ز حد و جهات ÷ پرده او شد تتق نور ذات ÷ پرده کی بستی از او دور شد ÷ پرده کی پرده از او نور شد ÷ کیست کز آن پرده شود کارساز ÷ محرم
کو در آن پرده و بار ÷ فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد خدای تعالی به بنده خود آنچه وحی کرد و بعض علما گویند که اولی آنست که تعرض بآن وحی نکنیم و
پرده نگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری و اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته
اینجا البته وجه اختصار میرود و اول آنکه مضمون وحی این بود اگرنه آن است که دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه هیچ
فرمود که ای محمد انا و انت ماسوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمود که یا رب انا و انت و ماسوی ذلک ترکته لاجلک سوم آنکه امت تو طاعت
من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای منست پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و ناقص
بود قبول کنم زیرا که کریم ام و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیم ام ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد ما
آنچه دید این مرئی بقول اول جبرئیل است ع م و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برآنند که حضرت رسول ع م خدای تعالی را در شب معراج بدیده دل دید و در معالم آورده و جمعی برآنند
که حق سبحانه ببصر پیغمبر ع م در دل وی نهاد و تا بدیده دل مشاهده نمود   بیت   کلام سرمدی بی نقل بشنید ÷ خداوند جهان را بی جهت دید ÷ در آن دیدن که حیرت
حاصلش بود ÷ دلش در چشم و چشمش در دلش بود ÷ افتمارونه علی ما یری آیا مجادله میکنید با محمد بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس
و خبر کاروان پرسیدن و لقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل ع م در صورت اصلی او نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة المنتهی
و آن درختیست که علم خلایق بدان منتهی می شود و اعمال ایشان نیز بدانجا می رسد و بر نمی گذرد و به تفسیر مشهور معنی آنست که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتیکه نزدیک
سدره بود و قول ابن عباس رض موید این است که پیغمبر خدای تعالی را در شب معراج بدیده دل دو نوبت دید و در معالم آورده که آنحضرت ع م در آن شب عروج دو بار بوده برای
درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیت ثابت و بعضی از عروج ها بوده باشد عندها نزدیک سدرة المنتهی است جنة الماوی بهشتی که آرامگاه متقیان
یا ماوای ارواح شهیدان است پیغمبر ع م دید جبرئیل ع م را یا خدای تعالی را اذ یغشی السدرة آن هنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده بود بعضی گویند
بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانها و بعضی پوشیده آن نور کبریا بود ما زاغ البصر میل نکرد
چشم محمد ع م یعنی بچپ و راست بازننگریست و ما طغی و درنگذشت از حدی که مقرر بود بنگریستن وی از دیدن آنچه ایشان بحضرت ع م بحسن ادب و علو همت نمود آن
شب بر التفات بهیچ ذره از ذرات کائنات نیفکند و دیده دل جز بمشاهده جمال الهی نگشود   نظم   در ره دیده کشید کحل مازاغ ÷ بی زاغ نگاه کرد و بی داغ ÷
میراند براق عرش پرواز ÷ تا حجله ناز و پرده راز ÷ پس پرده ز پیش دیده برخاست ÷ بی پرده بدید آنچه دل خواست لقد رأی و بخدای تعالی سوگند که دید محمد
ع م در شب معراج من آیات ربه الکبری از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل ع م که با ششصد پر هر یکی از مشرق تا مغرب
و رفرف خضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه افرأیتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و عزی و منات الثالثة الاخری
و منات سوم و دیگر می توانند کرد اینها را که خدای تعالی کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی است که غطفان آن را می پرستیدند
اند و منات صخره است که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی مسلسل که بنو کعب عبادت آن می نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و اینان
جنیان یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود الکم الذکر آیا شما را فرزند نر باشد و له الانثی و مر خدای تعالی را ماده تلک آن قسمت اذا آنگاه که چنین
باشد قسمة ضیزی قسمتی بوده نا راست و بی اعتبار که در الوهیت چیزی را که از آن ننگ دارید بخالق خود نسبت میدهید ان هی نیستند آنها الا اسماء مگر نامهای چند
که در آن سمیتموها نام نهاده اید ایشان را انتم و آباؤکم شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده و شنیده اید معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست
ما انزل الله نفرستاده است خدای تعالی بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که حجت در آن زده بر خصم مسلط شود ان یتبعون پیروی نمیکنند مشرکان
در پرستش بتان الا الظن مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است و ما تهوی الانفس و متابعت می نمایند مر آنچه میخواهند نفسهای ایشان
یعنی آرزوی طبع متابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان و لقد جاءهم و هر آینه آمد بایشان من ربهم الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول
که سبب هدایت اند ام للانسان آیا هست مر انسان را یعنی کافران را ما تمنی آنچه آرزو برد از شفاعت بتان یا آنکه گویند چرا نبوت بفلان و فلان داده اند
فلله الآخرة والاولی پس مر خدای تعالی راست ملک آخرت و مملکت دنیا هر چه بهر که خواهد دهد و کس را بر وی حکم نرسد و کم من ملک و بسیاری از فرشتگان فی
السموات در آسمانها که عبادت دارند کافران بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم شیئا سود نکند و نه خواست ایشان چیزی را الا من بعد ان یاذن الله

بکسی

بکسی از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان لمن یشاء برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت
کنند و یرضی و پسندد خدای تعالی آنکس را برای تشفیع شدن یا مشفع گشتن ان الذین لا یؤمنون بدرستی که آنانکه منکر وند بالآخرة بسرای آخرت لیسمون
الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگان را تسمیة الانثی نام نهادن ماده گان یعنی میگویند بنات الله اند و ما لهم و نیست ایشان را به بآن چه که میگویند ایشان را اثبات
من علم هیچ دانشی ان یتبعون پیروی نمیکنند درین گفتار الا الظن مگر پیروی از ظن یعنی چون بدانچه بعلم و ادراک تعلق نکرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نیست
وان الظن و بدرستی که گمان لا یغنی من الحق شیئا از حق یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیزی را از ازل بشود فاعرض عن من تولی پس روی
بگردان از آنکس که روی بگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآن است و لم یرد و نمیخواهد بعمل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک این دوستی دنیا
و اختیار کردن آن مبلغهم من العلم غایت مبلغ ایشانست از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود و غلبه همت ایشان بر جمع و ادخار آن مصروف و موقوف
است و بعضی علما حکم اعرض را به آیه قتال منسوخ دانند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بکسی که گمراه شود عن سبیله از راه
دین اسلام است و هو اعلم و او داناتر است بمن اهتدی بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهد داد و لله ما فی السموات
و مر خدا راست آنچه در آسمانها است از موجودات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزای ایشان
پس ایشان را انتقام خواهد آورد لیجزی تا جزا دهد الذین اساؤا آنان را که بد کردند یعنی کافر شدند بما عملوا العقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ و یجزی
الذین احسنوا و پاداش دهد آنان را که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند بالحسنی بپاداش نیکو که بهشت است الذین محسنان آنانند که ایشان یجتنبون
پرهیز کنند و یا یکسو شوند کبائر الاثم از کبیرهای گناه یعنی گناه کبیره را که در آن باب وعید واقع شده و یا برای وی حدی مقرر گشته والفواحش و فاحشهای بزرگ
یعنی زنا بخصوصه که افحش کبایر و اکبر فواحش است الا اللمم مگر که صغایر است که اگر کسی بکند آنچه اندک و خورد بود از گناه و یا بخاطر او بگذرد و از قوت بفعل نیاید او مغفور است
ان ربک بتحقیق که آفریدگار تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چه مغفرت وی فرا رسد همه گناهکاران را   بیت   گر بار گناه ما گران است ÷ جرم تو بکران آن
بارگناه از حد برون است ÷ عفو تو ز جرم ما فزون است هو اعلم بکم او داناتر است باحوال شما اذ انشأکم چون پیدا کرد شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد من الارض
از زمین یعنی از خاک پدر شما آدم را و دانست احوال و افعال شما را و اذ انتم و آنوقت که شما اجنة خردان بودید فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران
خود عالم بود بجهت امور شما فلا تزکوا پس ستایش مکنید انفسکم نفسهای خود را بنیکنامی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف و القاب آورده که هر گاه کودکی از
یهود مردی گفتندی این صدیق است حضرت رسول الله ع م شنید و فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است یا سعید این
آیه نازل شد که او داناتر است باحوال شما در مبادی خلقت و وقتیکه کودکی خرد بود در شکم مادر پس خود را مستائید و قول آنست که بعضی مردم گفتند نماز و روزه و حج
ما آنچه آمد که ستایش مکنید خود را هو اعلم او داناتر است بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت پناه ع م بر
و استماع کلام وی مینمود و مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که حکیم کم از عذاب خدای تعالی می ترسیم
یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن بده اگر عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد و این آیه آمد افرأیت الذی تولی
آیا دیدی آنکسی را که از پیروی حق روی بگردانید و اعطی قلیلا و بداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از او و اکدی و باز داشت باقی را پس جهل
و بخل با که بر جمع کرد اعنده آیا نزدیک وی است علم الغیب دانش خبرهای پوشیده فهو یری پس او می بیند یعنی میداند که صاحب وزر او عذاب بر خواهد داشت
ام لم ینبأ بما فی صحف موسی آیا خبر کرده نشده بآنچه در صحیفهای موسی است ع م یعنی توریت و ابراهیم الذی وفی و در صحف ابراهیم ع م آنکه
وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای تعالی یا وفا کرد بفطرت اسلام که در حدیث معنی آیت آمده است که آیا ولید خبر ندارد و آنچه در صحف ابراهیم و موسی ع م
است و آن کدام است الا تزر آنکه برندارد وازرة نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود با دیگری حواله میکند و ان لیس
و دیگر آنکه نیست للانسان مر آدمی را الا ما سعی مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نگیرند بثواب دیگری نیز ثواب نکنند و جمعی گفته اند که این
آیت منسوخ است که در سوره طور مذکور است که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند و ان سعیه و آنکه سعی خود را یعنی عملی که در آن سعی نموده باشد
سوف یری زود باشد که ببینند در میزان عدل در روز قیامت ثم یجزیه پس پاداش دهند مر او را الجزاء الاوفی پاداش تمام اگر خیر و ان شرا فشر
و ان الی ربک المنتهی و آنکه بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان و انه هو اضحک و ابکی و آنکه خدای تعالی او میخنداند و میگریاند
و شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را میخنداند بنباتات و میگریاند ابر را بباران و نیز بعضی خنده

وگریه بود و وعید است با بطالت و حسیبت یا باقبال بحق و اعراض از و وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا و آنکه خدای تعالی او میراند و زنده می سازد یعنی قادر بر احیا و اماتت او است و پس بمیراند بوقت اجل در دنیا و زنده می سازد در قبر یا او سازنده اسباب موت و حیات است و گفته اند مرده می سازد کافر را بنکوت و زنده میگرداند مؤمنان را بمعرفت و بقول جمعی اماتت و احیا بجهل و علم است یا به بخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس است یا باستتار و تجلی امام قشیری فرموده که می میراند نفوس زهاد را بآثار مجاهدت و زنده میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا هر کرا بمقام فنا فی الله رساند جرعه از جام بقای بالله چشاند نظم

هر کرا از بود او فانی کنی • بر زکوه بهرای سوحانی کنی • تشنگان را شربت حیوان دهی • بعد کشتن جان بجا و بدان دهی •

وَأَنَّهُ و آنکه در صحف ابراهیم و موسی عم آنست که خدای تعالی خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید انسان را دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَىٰ وقتی که ریخته شود در رحم آدم و دوام و همچو هم این حکم ستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خدای تعالی است النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ آفرینش دیگر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ و او هست آنکه توانگر کند بمال نقد وَأَقْنَىٰ و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و رهنی کرداند بان وَأَنَّهُ و آنکه خدای تعالی هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ او است آفریدگار شعری و شعری دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه است و دوم عبور و او یمانیه است و مراد ازین سخن شعری یمانیه است و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر عم است او را می پرستید و با قریش در عبادت اصنام مخالفت میکرده و قریش آنحضرت عم را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای تعالی هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کفر کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قبیله ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ بدرستی که بودند ایشان أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح عم را بسیار رنجه و در نهصد و پنجاه سال که دعوت فرمود اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط عم را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه جبرئیل عم بر داشته بود یعنی آنرا زبر و زبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهرستان را مَا غَشَّىٰ آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بران باریدند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای پروردگار تو تَتَمَارَىٰ شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید بن مغیره است یا هر احدی و نعمتی که در سعد و نداست آنرا النعم گفت بجهت آنکه در و پندهاست مر اهل را و انتقام انبیاء عم از اعادی و ضمن آن است و آن موجب تسلیه خاطر حضرت پیغمبر است عم و سبب تقویت دل مؤمنان است هَٰذَا نَذِيرٌ این پیغمبر یعنی محمد عم بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغمبران نخستین یعنی همان پیغمبر است که ایشان بیم داده اند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت پدید آوردن مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی كَاشِفَةٌ کشف ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت می آرید وَتَضْحَكُونَ و می خندید یعنی استهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگرید از خوف و عیدی که در و هست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندگان یا غافلان یا گفته کافران در وقت قراءت قرآن سرود میکنند تا مردم از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا لِلَّهِ پس سجده کنید مر خدای تعالی را وَاعْبُدُوا و او را بپرستید نه آلهه باطل را و معالم آورده که اول سوره که فرود آمد در و سجده بود این سوره بود و حضرت رسول الله عم بعد از خواندن این آیت سجده کردند مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این سجده را سجده عبادت گفته که امر الهی بذلت و مسکنت مقرون است بوی

سُورَةُ الْقَمَرِ مَكِّيَّةٌ ❀ و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل اسرار این سجده نرسند ❀ وَخَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

کفار قریش از سید عالم عم معجزه طلبیدند و آنحضرت عم برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعه قمر دیدند و در معالم و تنزیل مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد در مکه و این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک شد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است برین وجه که در کتب سابقه مذکور است امام زاهد آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر عم رسیدند ابو جهل گفت ای محمد آیتی بما نمای و الا سر تو بشمشیر بر میدارم آنحضرت عم فرمود که چه میخواهی ابو جهل بجیب در ماند نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق می شود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت عم انگشت سبابه بر آورد و اشارت فرمود ماه را که بشکاف فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دور تر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود اشارت فرمود هر دو نیم بهم پیوستند بیت

شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ • چون خامه دبیر ز تیغ سنان او •

یهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته و قمر را با منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنیم که ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند

که در فلان

که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این که دیدند و از همه شنیدند بکفر گرویدند و گفت جادوی وی بغایت قوی است چنانکه حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما و صدق دعوی حبیب ما در اظهار معجزه پیغمبر عم که دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان بار دیگر وا بینند ایشان و دران وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ و گویند جادوئی است دایم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده به ایشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد بدیشان یعنی باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه دران باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ آن حکمت تمام رسنده بسر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را و سود نرساند بیم کنندگان یعنی پیغمبران و مواعظ قرآن اگر آیند بدیشان یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل عم ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت است خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فرو هم رفته باشد چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گویا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بر هم می آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که او را می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوار است بر ما كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس تکذیب کردند و بدروغ داشتند بنده ما نوح را عم وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشان را خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهُ پس نوح عم بخواند آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ با آنکه من مغلوبم قوم خود شدم و با ایشان مقاومت نتوانم کرد فَانْتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بابی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت و بر دوام و درین مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بشکافتیم در زمین عُيُونًا چشمهای تا از وی تیز آبها بر آمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شد آب آسمان و زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی قوم نوح بهلاک بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و بر داشتیم نوح را عم با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور وَدُسُرٍ و خداوند مسمارها و بند ها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاهداشت ما و این طوفان واقع شد جَزَاءً لِمَنْ كَانَ برای پاداش کسی که كُفِرَ کفر کرده بودند با او و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح عم وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح عم را در زمین با قردی از جزیره و جبل جودی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که ازان پند گیرد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عقوبت من مر دشمنان که همه را بطوفان مبتلا کردیم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح عم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان کردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ از برای یاد احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظه شنونده هست که پند گیرد بدان كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود عم را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر عم ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت با آواز مهیب و هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ پیوسته و مستحکم یا فرستادیم بر ایشان شآمت آن روز روز چهار شنبه آخرین بود از ماه صفر تَنْزِعُ النَّاسَ بر میکند و از جای بر می ربود قوم عاد را كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ گویا که ایشان از عظم اجسام تنهای درختان خرمااند برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده و این خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه باشد عذاب من در آخرت عَذَابِي وَنُذُرِ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ایم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ از برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح عم را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان مر ایشان را فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا مِنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را و هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن هنگام که متابعت وی کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون أَأُلْقِيَ آیا القا کرده و انداخته الذِّكْرُ عَلَيْهِ بروی وحی را مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم ثمود او را بنزول وحی اختصاص داده اند بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغ گویی است أَشِرٌ خود پسند و ستیزه کننده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغگوی یا ستیزنده چون قوم ثمود تکذیب کردند صالح عم را و معجزه طلبیدند که از سنگ

ما فرسیدن آن را انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان مر ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود صالح را فارتقبهم
نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه چه میکنند واصطبر و شکیبائی ورز بآزار قوم ونبئهم و آگاه کردان ایشان را ان الماء ناگاه آب چاه قسمة
بینهم بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آن آب محتضر حاضر کرده
شده است صاحب او یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره ور برد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار بن سالف بود برای
عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را و محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوف و سبب آن بعضی
سابقا مذکور شده در سوره هود صدوف ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه
ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول مصدع رسید و او تیری بیفکند که پایهای ناقه را بر هم دوخت قدار تیر از کمینگاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را پی کرد
و چون ناقه افتاد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم ثمود قسمت ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمد و سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او در کوه شد بعد از سه روز
عذاب بقوم نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح را و مر انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم
علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یکبار یعنی یک صیحه جبرئیل ع م فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاه درهم شکسته که سازنده
حظیره گوسفند آن را بر هم نهاده باشند و در زیر بره شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند
فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط ع م مر او را بالنذر بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را انا
ارسلنا علیهم بدرستی که فرستادیم ما بر ایشان حاصبا بادی با ابری سنگ بار تا همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط ع م و دختران وی را نجیناهم
برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع شد نعمة من عندنا با نعامی که از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط ع م و بنات نجزی
پاداش میدهیم نعمت و جنت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد ولقد انذرهم و بدرستی که ترسانید
لوط ع م قوم خود را بطشتنا از گرفتن بعذاب و هلاک ما فتماروا پس شک آوردند بالنذر بآن بیم کردن و ستیزه و آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که
طلبیدند لوط ع م را عن ضیفه از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی خواستند ایشان را که با تسلیم کند لوط ع م علی نبینا و علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را پند میداد و ایشان
در خانه شکسته درآمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را و مانند دیگر ایشان هموار کردیم و در خبر هست که جبرئیل پر خود را بر دیده های ایشان مالید همه کور شدند
و گفتیم مر ایشان را از زبان ملائکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و انجام بیم کردن لوط ع م شمار را آن ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد قوم لوط ع م را
بکرة اول روز یعنی بوقت صبح آمد بایشان عذاب مستقر عذابی قرار گرفته یعنی دایم بود و عار نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم با ایشان که فذوقوا عذابی پس بچشید
عقوبت مرا ونذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکرد شما را از آن ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان کردانیم قرآن را للذکر جمعی
برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار که شکان فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمد ال فرعون النذر
فرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیهم السلام با آیت هایی که موسی ع م قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود کذبوا تکذیب کردند بآیاتنا کلها
همه آیتهای ما را و نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن مقتدر توانا بر هلاک مشرکان اکفارکم
آیا کافران شما ای گروه عرب خیر فزونی بیخبرند از اولئکم این گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و حدت و حشمت و سطوت بیشتر
هستند و آثار عذاب ما فرارسید ایشان را چرا از رسد ام لکم یا شما را است ای مشرکان براءة فی الزبر برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی نوشته شده در زبر ام
عذاب نخواهد بود ام یقولون نحن آیا میگویند کفار عرب که ما جمیع منتصر گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم
باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان و یولون الدبر و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند
و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیه یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآن است فاروق اعظم رض میفرماید که چون این آیه فرود آمد حضرت رسول صلعم میفرمود که معنی
این آیت را نمیدانستم که چیست تا آن گاه که در روز بدر دیدم که آنحضرت صلعم زره می پوشید و میگفت سیهزم الجمع دانستم که معنی آیه چه بود و بهمان قتل و اسر و هزیمت ایشان شد و بل
بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشان است والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت تر و با هول تر وامر و تلختر و ناخوشتر است
از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که مشرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در دنیا وسعر و در عذاب و سختی باد و آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون
روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان بکشند و موبخ میکنند و بگویند ذوقوا بچشید

مس سقر بسودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما همه چیز را آفریده ایم بقدر باندازه مقرر مرتب بر مقتضی حکمت یا هرچه آفریده
ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر و سمت تبدیل دور است شعر قضی الله امرا وجف القلم
فما شانی یوجد وما لا فلم بیت سر بر خط لوح ازلی دار و خموش کز هر چه قلم رفت قلم در نکشد وما امرنا و نیست فرمودن ما هر چیز را که تکوین آن
خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر بقیام قیامت مگر یک فعل کلمح بالبصر چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم
قیامت را بیک چشم زدن بیاریم ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شما را ای کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید
فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست که از حال ایشان عبرت بردارد وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فی الزبر مکتوب است در لوح محفوظ
و در کتابها که نویسند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامه های ایشان که بدست حفظه است وکل صغیر وکبیر
و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است و بر آن پاداش خواهند یافت ان المتقین
بدرستی که پرهیزگاران فی جنات در بوستانها اند در قیامت ونهر و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر یعنی روشنی و گشادگی است
یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت سعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فی مقعد صدق در مکانی پسندیده که در آن
لغو نباشد و نه اثم از امام جعفر صادق رض منقول است که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرده پس ننشیند در وی مگر اهل صدق سلمی رح فرموده که آن مکانی است که حق
راست کرد از دران وعده که با اولیا کرده و دوستان در آن مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بهمه چیز صاحب عرائس الحقایق رح فرموده که مقعد
صدق مقام وحدت و قربت است که در مرتبه عندیت متحقق شود و در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب و اولیاء در آن سرای بدان خصائص
داشت و حضرت پیغمبر ع م امروز درین سرای مخصوص بدان بود که ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و چون و چگونه فردا خواهد بدان ماند امروز پایه او تا بی دهی اید و بس
رشحا ملاقو ابی او که نشان تواند داد نظم ای محرم سر لایزالی مرآة جمال ذو الجلالی مهمان ابیت عند ربی صاحب لی مع الله وقتی از قرب حضرت
الهی هستی بنشانه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد کم گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا والسلام

سورة الرحمن مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت پیغمبر ع م کافران را باسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند کفار مکه میگفتند که فلان و فلان قرآن را بمحمد ع م می آموزند این سوره
آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمت وی همه چیز را فرارسیده علم القرآن بیاموخت قرآن مر حبیب خود را بجبرئیل و بسیار یعنی آسان کردانیده مر او را آموختن و حفظ
آموزانیدن خلق الانسان بیافرید خدای تعالی جنس آدمیان را علمه البیان بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را
و علم اسماء بدو آموخته یا بوجود آورد محمد ع م را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین است یعنی خبر داد الشمس
آفتاب والقمر و ماه میروند بحسبان بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته
می شود والنجم و گیاهی بی ساق یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول والشجر و گیاهی که آن را ساقی باشد و بر آن قایم بود و بعضی از درخت
یسجدان فرمان می برند خدای تعالی را بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایه ایشان است و گفته اند مراد بسجود ایشان
نیست چنانچه از تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین بپانصد ساله راه ووضع المیزان
و بیافرید و نازل کردانید ترازوی را با الهام و ادخلق را بکیفیت اتخاذ آن الا تطغوا برای آنکه از حد در نگذرید فی المیزان در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل
تجاوز نکنید و در راستی معامله نمائید واقیموا الوزن و بپا دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید ولا تخسروا المیزان و کم مکنید میزان
یعنی کم منمائید در وزن داد و ستد اینهمه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید نظم هر جوهر حبه که با ترازوی تو
کم کند از کیل و ترازوی تو هست بکایک همه بر جای خویش روز جزا جمله بیارند پیش با تو نمایند نهانیت را کم دهی و بیش ستانیت را والارض
وضعها و زمین را گسترد یا بنهاد بر سطح آب للانام برای آدمیان تا بر وی قرار گیرند فیها در زمین فاکهة انواع میوه هاست والنخل و خرمابنان ذات
الاکمام خداوند غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما مادامیکه منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه
در جواهر التفسیر مبین شده والحب و در زمین دانه هست ذو العصف خداوند برگ خشک مراد از دانه چیزیست که از آن قوت می سازند چون گندم و جو و جز آن والعصف

گیاهیست که دانه او خوراک میشود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحانی است یعنی غم که بوی میکنند مراد آن است که در زمین شمار انعمتها داده‌ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار می نمایید که از وی نیست و ملائکه نیستی و بکجا درین سوره
این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار
برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغمبر صلعم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شما را
خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر اند از شما در رد جواب این سوال و من هیچ بار نخواندم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمك ربنا
نکذب فلك الحمد یعنی هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا و ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم و هم را که پدر انس است مِنْ صَلْصَالٍ
از گل خشک كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ از زبانه صافی بی دود مِنْ نَارٍ
از آتش و گویند مارج از آتش است که زبانه سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد و بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است
ممزوج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم ممتزج شوند آن را طین گویند
و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آب است در رحم و تناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت
شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفریده و دولت حیات ارزانی فرموده تُكَذِّبَانِ انکار
میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی
مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است
و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید و منکر آن می شوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ را
داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا با هم او بیامیختند یَلْتَقِيَانِ به یکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی می شوند بَيْنَهُمَا میان
هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزی و پرده است از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمی جویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا صفت
هر یکی باطل شود و از حد که مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف شود و منافع بسیار برین دو بحر
متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ انکار میکنید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ
ازین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مروارید ریزه و این جوهرها است که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت آن فواید یابید و این نعم ظاهر است
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سالی مسافتی میشود
و ابر حاجزی است که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می
آید و از آن لآلی منعقد میگردد و امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بعلت لؤلؤ احوال
صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان راست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر
قبض و بسط خواص مؤمنان راست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا
بیاساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی ❊ و گر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی ❊ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدایتعالی راست جاری کشتیها
نو رونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو بر فن آورده شد فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان
کردن در دریا جهت انتفاع بندگان است قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتها عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تُكَذِّبَانِ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فَانٍ هالک اند یعنی سرانجام
فانی شوند وَيَبْقَىٰ و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت وَالْإِكْرَامِ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام
و کرم تام هر که را مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آن را که
گرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر عبرا او اعتماد ننمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ و میخواهند او را یعنی میطلبند از وی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ او در ساختن
و پرداختن کاری است داعی را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر

توبه دارد و گروه را بیامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ انکار میکنید ابن عیینه رح
فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روز است یک روز مدت دنیا و شان او درین یک روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال و دوم
روز مدت آخرت و شان آن روز حساب است و عقاب و جزا و سوال و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم معنی آنست و آن جزوی از اقل زمانست و بحر الحقایق آورده که
تجلی حق در هر آنی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست رباعی کل یوم هو فی شأن چه شان است چه شان ❊ یعنی او صاف کمال تو ندارد پایان
جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست ❊ هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان ❊ سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم با شما و فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است
نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدیدات است و وعید چنانچه کسی کسی را گوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز آن
وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و محبت بود آن را ثقل گویند کما فی قوله انی تارك فیكم الثقلین
و گفته اند ثقل گرانبار است و جن و انس بتکلیف گران بار آمده یا بار گناه گران در مانده اند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است تا حساب
تا از اعمال بد متنبه شوید و تعریف بخطاب اکرم بی حاسب وار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ
اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانْفُذُوا پس بیرون
روید و فرار نمایید لَا تَنْفُذُونَ بیرون نمی توانید شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا که روید مرگ ملازم شماست و از وقوع
آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرد اگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید اما نتوانید رفت
مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست ❊ آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید و در دنیا فرو مانده و در حضرت تا ادب
که در هر دو سرا اخر اوبار و عدد کار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شُوَاظٌ زبانه
مِنْ نَارٍ از آتش وَنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانه آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس مس گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلَا
تَنْتَصِرَانِ پس نصرت نتوانید کرد و مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را از شواظ
و نحاس تا از اسباب آن نافرمانی و بر مقتضای وی اشتغال نمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون شکافته آسمان برای نزول ملائکه فَكَانَتْ
پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی برنگ گل سرخ كَالدِّهَانِ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که بهر ساعت لونی دیگر نماید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعم
آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن سوال توبی یاد و جوئید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود
عَنْ ذَنْبِهِ از گناه او إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چه کار کردید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا آنکه کار از علامات شما
و جهت سوال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه تعالی فرمود که لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست تُكَذِّبَانِ تکذیب
می ورزید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند کافران بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاه رویی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فَيُؤْخَذُ
پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموهای پیشانی یکبار وَالْأَقْدَامِ و بقدمها یکبار یعنی نوبت موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند
و سرنگون بدوزخ افکنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر پرهیزید تُكَذِّبَانِ
انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان را گویند هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي این آن دوزخ است که از روی عناد يُكَذِّبُ تکذیب میکردید بِهَا الْمُجْرِمُونَ
با آن مشرکان یا و ر ندید انشان يَطُوفُونَ طواف میکنند دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده یعنی هر گاه که
از آتش استغاثه کنند ایشان را فریادرسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پوستهای ایشان از گرمی بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بایمان متصف شده از آن نجات یابید تُكَذِّبَانِ تکذیب
می نمایید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن پیش خدایتعالی جَنَّتَانِ دو بهشت است یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت
نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایف انس را بود و دیگر خایف جن را بود و در موضح آورده که دو باغ در پیش ایشان نهد بارها بهشت
که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سرهای خوش و میوهای دلکش و حوران مهوش بود محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی است
خوف الهی است و دیگری برای ترک معاصی یا یکی برای خاصه خایف است و دیگری برای عام و مغلقان او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما

از بهشتها رسید جزای او بی طاعت و ترک معصیت تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستان خداوندان شاخها یعنی درین درختان بسیار باشد هر یکی
مشتمل بر ثمار گونا گون فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا
درین دو باغ عَيْنَانِ دو چشمه تَجْرِيَانِ میرود هر جا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب
لذیذ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمهها برای راحت و لذت شما روان کرده تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید فِيهِمَا درین دو بهشت
مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر میوه زَوْجَانِ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام
از نعمتهای پروردگار خود و شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا میفرماید تُكَذِّبَانِ منکر می شوید مُتَّكِئِينَ تکیه زنندگان درین بهشتها تکیه کنندگان

[illegible]

ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ و در ترجمه کشف معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال بخدا اثبات آن مستلزم کمال است و از پی جلالش اثبات
و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریا است جناب مقدس از آن منزه و مبرا است و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف
لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الظوا بیا ذا الجلال والاکرام مؤید این قول است

سُورَةُ الْوَاقِعَةِ سِتَّةٌ وَتِسْعُونَ آيَةً مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست در واقع شدن و آمدن او كَاذِبَةٌ دروغی یا رای وقوع او
هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از آن خبر رسید صادق است و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل رَافِعَةٌ برآرنده
گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرو میبرد تا آنکه در دنیا خود را مرتفع

[illegible]

و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد بیخار وَطَلْحٍ مَّنْضُوْدٍ و درخت موز بود میوه های
آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَّظِلٍّ مَّمْدُوْدٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود و مراد از ظل راحت است وَّمَآءٍ مَّسْكُوْبٍ و آب
ریزان یعنی آب جنت عدن از فوق صبر ریزان بر بوستانهای دیگر وَّفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ و بسیار میوه لَّا مَقْطُوْعَةٍ نه بریده شده یعنی هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا که در
فصلی باشد و در فصلی نی وَّلَا مَمْنُوْعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی از خورنده و هیچ نوع باز ندارند چون میوه دنیا که بی بها دست ندهد وَّفُرُشٍ مَّرْفُوْعَةٍ و بسترهای برداشته
شده و نفیست یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان مرفوعه یعنی بر تختها نشانده اِنَّآ بدرستی که ما اَنْشَاْنٰهُنَّ بیافریدیم ایشان را ابتدا بی سبب ولادت زنان
عجائز و نیاز اِنْشَآءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آن است که پیر زنان را جوان سازیم هر یک سن فَجَعَلْنٰهُنَّ پس گردانیم ایشان را اَبْكَارًا
دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوستداران و عاشقان شوهر خود باشند یا با غنج و ناز یا شیرین سخن اَتْرَابًا هم زادان هم
سی و سه سال و شوهران نیز هم سن و در خبر آورده که حبیبا از که بهشت آیند بدین سن باشند و شوهر خود را هم بدین سن یابند و اگر شوهر نداشته باشند
یا شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود با وی باشد و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشند و همه بهشتی باشند
بزوج آخرین او را دهند و این زنان را انشا کنیم لِّاَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ برای اصحاب یمین دست راست و گویا که سائلی می پرسد که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان
ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ گروهی اند از پیشینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه وقلیل من الآخرین فرود آمد عمر رض گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق
کردیم و نجات نیابد مگر اندکی این آیه آمد که وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ حضرت رسول صلعم آیه بر وی خواند و عمر رض فرمود که رضینا عن ربنا و تصدیق نبینا از آدم تا من یک ثلثه و از من
تا قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده که امیدوارم که نصف اهل الجنة باشید و در حدیث گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا
معلوم میشود که ... امت متابعت آنحضرت صلعم ... نظم ...
... وَاَصْحٰبُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَآ اَصْحٰبُ الشِّمَالِ یعنی چه خوار و بیمقدار اند و در آن روز باشند فِيْ سَمُوْمٍ در آتش
سوزان باد یا در باد گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَّحَمِيْمٍ و آب گرم ... در حرارت سموم در ...
ایشان اثر کند پناه جویند بسایه ... پس پناه برند بسایه ...
وَّظِلٍّ و سایه مِّنْ يَّحْمُوْمٍ از دود سیاه ... لَّا بَارِدٍ نه خنک باشد ... وَّلَا
كَرِيْمٍ و نه سود رسانند ... اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش از این در دنیا مُتْرَفِيْنَ
نازپرورده و نعمت پرورده ... و متابع شهوات بوده وَكَانُوْا يُصِرُّوْنَ و بودند که اصرار می نمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيْمِ بر گناه بزرگ که شرک است
یعنی بر انکار قیامت ... وَكَانُوْا يَقُوْلُوْنَ و بودند که میگفتند اَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک
وَّعِظَامًا و استخوانهای پوسیده ... ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا ما برانگیختگانیم ... اَوَاٰبَآؤُنَا
الْاَوَّلُوْنَ آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد صلعم در جواب ایشان که اِنَّ الْاَوَّلِيْنَ بدرستی که پیشینیان ... وَالْاٰخِرِيْنَ و پسینیان
... لَمَجْمُوْعُوْنَ هر آینه جمع کرده شدگانند اِلٰى مِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ...
روز معلوم ... ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستی که شما اَيُّهَا الضَّآلُّوْنَ ای گمراهان از راه
حق الْمُكَذِّبُوْنَ تکذیب کنندگان ... لَاٰكِلُوْنَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ
از درخت مِّنْ زَقُّوْمٍ که آن زقوم است ... فَمَالِـُٔوْنَ پس پر کنندگانید مِنْهَا الْبُطُوْنَ ...
فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگانید عَلَيْهِ بالای زقوم مِنَ الْحَمِيْمِ از آب گرم ...
غلبه کند ... فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگانید شُرْبَ الْهِيْمِ مانند آشامیدن شتران ...
آب ... هٰذَا این مأکول و مشروب
نُزُلُهُمْ پیشکش ایشان است يَوْمَ الدِّيْنِ ...
... نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ ما آفریدیم شما را ... فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ پس چرا باور نمیدارید ...
... اَفَرَءَيْتُمْ آیا خبر دهید مَّا تُمْنُوْنَ ... ءَاَنْتُمْ

تخلقونه

تَخْلُقُوْنَهٗٓ آیا شما می آفرینید کودکان را از آن اَمْ نَحْنُ الْخٰلِقُوْنَ یا ماییم آفریدگار آن و شما مقرید با آنکه خالق منیم پس شما بر آن وجه بدان نوع که فرزند مستطیب
متولد می شود و ملکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت
هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موقتی که مقدر شده و نتواند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم
عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ برای آنکه تبدیل کنیم از شما اَمْثَالَكُمْ کسان را که مانند شمااند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم دیگر باره شما را
فِيْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ در صورتی و هیاتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که دانسته اید
النَّشْاَةَ الْاُوْلٰى آفرینش نخستین را که نطفه بوده و علقه شده بدان تا آخر و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ پس چرا یاد نمیکنید تا بدانید که حق را بر انشای آخری
چه هر که بران قادر است از ین عاجز نتواند بود نظم آنکه ما را از خلوت نابود میکشد تا بجلوه گاه وجود بار دیگر که از سموم هلاک روی پوشیم زیر
پرده خاک هم تواند بامر کن فیکون کار ما از گوشه لحد بیرون اَفَرَءَيْتُمْ آیا خبر دهید ما را مَّا تَحْرُثُوْنَ از آنچه کشت میکنید و تخم در زمین می افکنید
ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗٓ آیا شما می رویانید آن را اَمْ نَحْنُ الزّٰرِعُوْنَ یا ما رویانندگانیم ... حرث فعل بنده است و زرع فعل خدای تعالی و در خبر آمده که نگوید یکی
شما که زرعت ولیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بذر از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه تعالی لَوْ نَشَآءُ اگر خواهیم لَجَعَلْنٰهُ هر آینه گردانیم
آن چیز را که کشته اید حُطَامًا گیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بیدانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُوْنَ پس همه روز باشید از آن قصه ... شگفت مانید یا بر آفت
آن اندوه ... اِنَّا لَمُغْرَمُوْنَ آیا ما تاوان زدگانیم ...
بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ بلکه ما بی بهرگانیم از روزی اَفَرَءَيْتُمُ آیا خبر دهید الْمَآءَ الَّذِيْ تَشْرَبُوْنَ از آبی که می آشامید برای تسکین عطش ...
... ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوْهُ آیا شما فرود آورده اید آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُوْنَ یا ما فرو فرستندگانیم ... لَوْ نَشَآءُ
جَعَلْنٰهُ اگر خواهیم گردانیم آن آب را اُجَاجًا شور و تلخ ... فَلَوْلَا تَشْكُرُوْنَ پس چرا شکر نمیگوئید ... اَفَرَءَيْتُمُ آیا خبر کنید
النَّارَ الَّتِيْ تُوْرُوْنَ از آتشی که بیرون می آرید ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ آیا شما بیافریده اید شَجَرَتَهَآ درخت آتش را که آن مرخ و عفار است اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِـُٔوْنَ
یا ما آفرینندگانیم ...
... نَحْنُ جَعَلْنٰهَا ما گردانیدیم آن آتش را تَذْكِرَةً یادکردنی ...
... است بر احداث آتش از درخت سبز و تر ...
وَّمَتَاعًا و ما ساختیم آتش را برخورداری ... لِّلْمُقْوِيْنَ مر مسافران را ... فَسَبِّحْ
پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ بنام پروردگار بزرگ تو ... فَلَآ اُقْسِمُ پس سوگند یاد میکنم بِمَوٰقِعِ النُّجُوْمِ بمواقع نجوم ...
آن یا مغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است ...
... یا مطالع کواکب یا مجاری آن ... مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است ...
... والسماء ذات البروج ...
... مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل مقدس حضرت پیغمبر ...
... و قرات امام حمزه و امام کسائی رح که موقع خوانده اند ... نزل به الروح الامین علی قلبک
... وَاِنَّهٗ و بدرستی که ... لَقَسَمٌ سوگندی است لَّوْ تَعْلَمُوْنَ اگر دانید عَظِيْمٌ بزرگ ... اِنَّهٗ بدرستی که
آنچه آنحضرت صلعم بر شما میخواند لَقُرْاٰنٌ كَرِيْمٌ هر آینه قرآنی است بزرگوار ...
نزد خدای تعالی و ملائکه و مومنان یا حافظه قاری او ... فِيْ كِتٰبٍ مَّكْنُوْنٍ در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده
نزدیک خدای تعالی در لوح محفوظ لَّا يَمَسُّهٗٓ نساید لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه ...
... کلبی رح گوید که مراد سفره اند و کرام بررة و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف ... یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ...
... جنب و محدث ... و فقهای مالکی و شافعی رح محدث و جنب و حائض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن ...
... محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن ... و امام اعظم رح ... محدث و جنب و حائض ... مصحف ...

و در نوادر مذکورست که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رح جایز است کتابت قرآن وقتیکه لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد امام محمد رح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را
حمل بر قراءة کرده اند و از ابن عباس رض نقل است که دوست تر دوم من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رح فرموده که مراد ازین طهارت توحید
است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراءة قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس معتقدات
یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل قرآن و نگاه داشت احکام قرآن نکند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بعد و توفیق از لوث خذلان یا علم عرفان
یعنی تفسیر و تاویل آنرا ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر یعنی ما سوای الله است حکیم سنائی رح فرموده بیت
جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد ‧ که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا ‧ در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود بامراد قرآن مگر کسیکه پاکیزه کرد از لوث توهم
غیر و غیرت و برسد بمقام شهود حق در مرائی خلق و شهود خلق در مرائی حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در شهود بیت
چون تجلی کرد اوصاف قدیم ‧ پس بسوزد وصف حادث را کلیم ‧ تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است من رب العالمین از آفریدگار عالمیان
أفبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآن است أنتم مدهنون شمائید اهل مکه گروید کانید یا مداهنه کنندگان یا منکران وتجعلون و میسازید فکر
روزی یعنی بهره خود را از قرآن أنکم تکذبون آنکه تکذیب کنید مراورا یا میگردانید شکر روزی خود را که نسبت باران آب بنوا کنید و این تکذیب سخن خدا تعالی
است فلولا پس چرا إذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بحنجره گلو در وقت مرگ وأنتم حینئذ و شما آنهنگام تنظرون می نگرید بمیت ونحن أقرب
و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن لا تبصرون ولیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیت است فلولا إن کنتم پس چرا
اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها باز گردانید روح را بجسد إن کنتم صادقین اگر هستید راست گویان حاصل آیت
آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز نمیگردانید روح را باین جسد وقتیکه بحلق رسید فأما إن کان پس اگر باشد متوفی من المقربین از نزدیک
گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فروح پس مراو راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم و مغفرت یا فرح و ابتهاج در قبر بود یا در قیامت
وریحان و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وجنت نعیم و دیگر او راست بهشت یعنی او را که بوستان نعمت
وأما إن کان و اگر باشد آن وفات کرده من أصحاب الیمین از اصحاب دست راست فسلام لک پس سلامت است ترا ای کسیکه هستی من أصحاب الیمین
از اصحاب یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات وأما
إن کان و اگر باشد مرده من المکذبین از تکذیب کنندگان بخدا تعالی و رسول الضالین گمراهان از طریق حق فنزل پس مراو راست پیش کش و قری من حمیم
از آب گرم کرده در دوزخ باد وتصلیة جحیم و در آوردن بدوزخ و آتش دوزخ روز قیامت و در آتش سوزان إن هذا بدرستیکه آنچه گفته شد در شان این سه گروه
لهو حق الیقین هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن
و راند کر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود و قولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم در خبر آمده که بعد از نزول این آیت
حضرت رسول الله صلعم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید تسع وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله نماز گذارد و پرستش کرد مر خدا تعالی را ما فی السماوات والأرض هرکه در آسمانها است از ملائکه و هر که در زمین است از مؤمنان و ...
و تسبیح گفته مر خدا را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانها است از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام
فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تعالی وظلالهم بالغدو والآصال وهو العزیز و خدا تعالی غالب است بر هرچه خواهد الحکیم
دانا بهرچه فرماید له ملک السماوات والأرض مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آن است و متصرف در آن یحیی زنده میگرداند در آخرت ویمیت
و می میراند در دنیا وهو علی کل شیء و او بر همه چیز از اماتت و احیا قدیر توانا است هو الأول او ست پیش از همه اشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی است که اول او را
بدایت نیست والآخر و پس از فنای همه موجودات او ست یعنی باقی ابدی است که آخر بقا او را نهایت نیست فرد اول و اول بی ابتدا ‧ آخر و آخر بی انتها
بود و بود و این چه بلند است و پست ‧ باشد و این نیز نباشد که هست والظاهر آشکار او جود او بکثرت دلائل والباطن و نهان بحقیقت ذات او از عقل
بر عاقلی اقوال مفسران و مذکوران درین آیه از حد و حصر متجاوز گشته و شرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول مختصر میشود صاحب
کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر

دوم

دوم جمعی که در آخر بکار آیند چون اولاد و احفاد سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم فرقه که پنهان با تو معاشرت کنند
چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و خلق پنهان مکن که کارساز خود ایشان را چند آرکه اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و در آخر منم که بازگشت
تو بمن خواهد بود و ظاهر منم صورت تو نیز بوجهی خوبترین بیاراستم باطن منم که سرایر حقایق در دل تو ودیعت نهادم رباعی اول و آخر توئی کهنت حدوث و قدم ‧
ظاهر و باطن توئی حیث وجود و عدم ‧ اول بی انتقال آخر بی ارتحال ‧ ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم ‧ در بحر الحقایق آورده که اول است در عین
آخریت و آخر است در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدا تعالی را
بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد و در آن واحد قطعه
اولی و هم در اول آخری ‧ باطنی و هم در آندم ظاهری ‧ تو محیط و بر همه اندر صفات ‧ و ز همه پاکی و مستغنی بذات وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها علیم
و دانا ست اول و آخر نزد علم او مساوی است و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان است هو الذی خلق السماوات والأرض اوست آنکه بیافرید آسمان
و زمین را بقدرت کامله فی ستة أیام در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر
عرش و اجزای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت خود یعلم میداند ما یلج آنچه در آید فی الأرض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وما
یخرج منها و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دقایق در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وما ینزل و میداند آنچه
فرود آید من السماء از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام وما یعرج و آنچه بالا برود و در آید فیها در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که اعمال
بندگان می نویسند وهو معکم و خدای با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أین ما کنتم هر جاکه شما باشید یعنی معیت علم و قدرت
هیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه بعقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آنرا بکشف دریابد بیت این معیت می نگنجد در بیان ‧ نی زمان را در خبر زو نی مکان
والله بما تعملون و خدا تعالی بدانچه شما میکنید بصیر بینا است و بران جزا خواهد داد له ملک السماوات والأرض مر او راست حکم گزاری و فرمان روائی
در آسمان و زمین و با تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق با بدا دارد و ثانی با عادت چنانچه میفرماید وإلی الله ترجع الأمور و بسوی خدا تعالی بازگردیده شود همه
کارها یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید ویولج النهار فی اللیل و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند
باختلاف فصول اربعه وهو علیم و او دانا است بذات الصدور بآنچه در دلها پوشیده است آمنوا بگروید ای کافران بالله بخدا تعالی و او را یگانه دانید
ورسوله و بفرستاده او که محمد صلعم است و تصدیق وی نمائید وأنفقوا و بدهید مما جعلکم از مالها که گردانیده است خدای شما را مستخلفین خلفای گذشتگان
متصرف فیه در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده و در راه خدای بذل کنید فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول
منکم از شما وأنفقوا و نفقه کردند مال خود را زکوة و جهاد و سایر خیرات لهم مر ایشانرا است أجر کبیر مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم است وما لکم
لا تؤمنون و چیست شما را که منکر شوید بالله بخدا تعالی و بوحدانیت او معترف نمی شوید والرسول و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است یدعوکم میخواند شما را بحجت
و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار خویش وقد أخذ و بدرستیکه فرا گرفت خدا تعالی میثاقکم پیمان شما را در روز الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک
إن کنتم اگر هستید شما مؤمنین باور دارندگان مر آن میثاق را هو الذی ینزل او است آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است
علیه السلام آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را خدا از قرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر
إلی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وإن الله و بدرستی که خدا تعالی بکم
بشما لرؤوف مهربان است که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وما لکم و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر دارید ألا
تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدا تعالی ولله و حال آنکه مر خدا تعالی راست میراث السماوات والأرض میراث آسمانها و زمین
یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مراو راست و لیکن خلق را در آن تصرف میکنند و با آخرت دست تصرف دیگران کوتاه شده
بحق سبحانه بازگردد و درین کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند پس از فرمان خدا در آن نگاه دارید و برای خود از آن
ذخیره آخرت بردارید لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای مؤمنان من أنفق هرکه نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل
و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسیکه انفاق نماید و اهبه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در آن مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أولئک
آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح أعظم بزرگتر اند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین أنفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا و کارزار

مانند و کُلًّا همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از آن وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وعده کرده است خدای تعالی ایشان را بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد وَاللّٰهُ و خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا خَبِیْرٌ داناست اکثر مفسران برآنند که این آیه در شان ابوبکر صدیق رض که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند رباعی صاحب قدم مقام و تجرید : سردفتر جمله اهل توحید ؛ در جمیع مقربان سابق ؛ حقا که جز او نبود صادق ؛ مَنْ ذَا الَّذِیْ کیست آن کسیکه یُقْرِضُ اللّٰهَ وام دهد خدای تعالی را یعنی نفقه کند مال خود را امید چون طالب عوض باز مانند

[illegible]

بیت دلی کز نور معنی نیست روشن ؛ خوانش دل که آن سنگست و آهن ؛ دلی کز گرد غفلت زنگ دارد ؛ از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد اِعْلَمُوْا بدانید ای منکران بعث اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای تعالی یُحْیِی الْاَرْضَ زنده میکرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی و همان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَیَّنَّا درستی که روشن کردیم لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما نشانهای قدرت لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید اِنَّ الْمُصَّدِّقِیْنَ درستی که مردان دارند و الْمُصَّدِّقٰتِ و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانستند و بعضی مشدد میخوانند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ و

[illegible]

بمن

دنیا اعتبار هست یعنی [illegible] از او باره دنیا مغرور و از اقبال آن مسرور مشوید که ناپایدار است نه ابن [illegible] اعتباری بیت گر دست دهد گرا شادی بکنند و رفوت شود [illegible] غمی
وامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقولست که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را از هر دو طرف و یعنی زاهد تمام باشد و چه زیبا گفته‌اند رباعی مال ار بخور و [illegible] شود شاد ازان
ور فوت شود مشو بغم باد ازان ؛ [illegible] بیده مکن یاد ازان ؛ تا دنیا و [illegible] شود آباد ازان ؛ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ و خدای تعالی دوست ندارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبر
که به نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیا و فخر کنند بدان بر اکفا و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ آنانکه بخیلی میکنند بمال و قوم آنانکه
دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه خدای تعالی صرف نمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ ببخیلی کردن در بیان
آورده که بقول اصح مراد ازین آیت یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه و آنرا پوشیدند و دیگرانرا نیز بکتمان آن
فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از و و از انفاق او الْحَمِيدُ ستوده
در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بدرستی که ما فرستادیم فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای روشن که معجزاتست یا بشریعتهای واضحه وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ و فرو فرستادیم با ایشان الْكِتَابَ کتابها که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِيزَانَ
و منزل کردانیدیم با ایشان ترازو لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات نزول میزان
در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد اسباب نزال اوست و امر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را با آدم [illegible] فرموده
که آدم چون از بهشت بدنیا آمد [illegible] آهن با وی همراه بود و [illegible] و سندان و در معالم آورده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آتش و آب
و نمک و آهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزار سخت است یعنی آلت [illegible] کارزار ازوسازند و برای دفع دشمن چون [illegible] شمشیر و پیکان
و خنجر و امثال آن و خود و برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن منفعت هاست مر مردمان را چه قوام صناعات و حرف
تمام با آهن بازبسته است هیچ حرفه نیست که آهن در وی دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان
[illegible] پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین مقهور گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل کردانید تا حق از باطل متمیز
شود وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ و تا ببیند خدای تعالی مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را که یاری دین او میکند وَرُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد با کفار مراد
مؤمنی است که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی [illegible] پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر [illegible] کاری می نمودند و در غیبت [illegible] نبودند
إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تعالی توانا است بر هلاک دشمنان عَزِيزٌ غالب است بر همه بحکم و فرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح پیغمبر را
وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم خلیل [illegible] وَجَعَلْنَا و بعث نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ و وحی کردیم بدیشان
کتابهای را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از آنها که انبیاء [illegible] بدیشان آمده مُهْتَدٍ راه یافته اند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان
فَاسِقُونَ بیرون رفتگان اند از طریق حق یعنی [illegible] ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر عقب نوح و ابراهیم [illegible] بِرُسُلِنَا
خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح [illegible] از ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل [illegible] انبیای بنی اسرائیل بِعِيسَى
ابْنِ مَرْيَمَ [illegible] پسر مریم را وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و افکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را
رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش [illegible] وَرَهْبَانِيَّةً و ایشان [illegible]
ابْتَدَعُوهَا نو آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان [illegible] امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از
وی با آسمان [illegible] احکام انجیل [illegible] عظیم
و مشرب و ملبس و نکاح [illegible] إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ لیکن بطلب خوشنودی خدای تعالی [illegible] فَمَا رَعَوْهَا پس
[illegible] حَقَّ رِعَايَتِهَا [illegible]
[illegible] فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا
[illegible] مِنْهُمْ [illegible] أَجْرَهُمْ [illegible] وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از
ترسایان فَاسِقُونَ بیرون [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] اتَّقُوا اللّٰهَ
بترسید از عذاب خدای تعالی وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ [illegible] يُؤْتِكُمْ [illegible] كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان

بمحمد و یکی برای ایمان بسایر انبیاء وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید [illegible] بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شما را
گناهان وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای تعالی آمرزنده است مر شما را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان آورده اند که [illegible] و از جهت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند [illegible]
ایشان حسد بردند آیت نازل شد که خدای تعالی ایشانرا دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب [illegible]
أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند و توانائی نیابند عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای تعالی یعنی از ان کرامتها که برای مؤمنان ایشان [illegible]
هیچ چیز نباشد بایشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستی که فضل یعنی [illegible] ثواب بِيَدِ اللّٰهِ در دست قدرت خدا است يُؤْتِيهِ عطا کند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد وَاللّٰهُ و خدای تعالی ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب
خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف ؛ هستند همه [illegible] زوال تو بهره مند ؛ [illegible] بعطای تو معترف والسلام

سورة المجادلة اثنان وعشرون آية مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که روزی اوس بن صامت [illegible] خوله بنت ثعلبه که زوجه او بود [illegible] استمتاع امتناع کرد اوس [illegible]
و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت [illegible] آمده و درین باب استغاثه نمود حضرت رسول فرمود که تو برو حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد
حضرت [illegible] گفت [illegible] اگر تو برو حرام شدی [illegible] از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت [illegible]
[illegible] اللهم انی اشکو الیک [illegible] فی الحال آیت آمد

قد سمع الله ٢٨

بتحقیق شنود خدای تعالی قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن آن زن که جدال میکرد با تو فِي زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَكِي و ناله کرد و شکایت خود بر داشت
إِلَى اللّٰهِ بخدای تعالی وَاللّٰهُ يَسْمَعُ و خدای تعالی می شنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که برو حرام شدی و او میگفت که مرا
طلاق نداد [illegible] إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای تعالی شنوا است اقوال مردمان را بَصِيرٌ بینا است باحوال ایشان [illegible] الَّذِينَ
يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار میکنند مِنْكُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود [illegible] مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ
مادران ایشان [illegible] إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان فی الحقیقة إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزادند ایشانرا [illegible]
[illegible] وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان لَيَقُولُونَ میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته سخنی وَزُورًا و دروغ [illegible]
وَإِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای تعالی عفو کننده است [illegible] غَفُورٌ آمرزنده [illegible] کفارات [illegible]
[illegible] از زوجه [illegible] حرام باشد [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه ظهار
کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز گردند لِمَا قَالُوا [illegible] امام اعظم [illegible]
[illegible] امام شافعی [illegible] امام مالک [illegible]
[illegible] بیان کفاره [illegible] فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر وی است آزاد
کردن بنده [illegible] امام اعظم [illegible] امام شافعی [illegible] مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه
[illegible] ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت
که مامور شدید بآن تُوعَظُونَ بِهِ پند داده شوید بآن [illegible] وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بدانچه شما میکنید خَبِيرٌ
داناست [illegible] فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده [illegible]
و این قول امام شافعی است و امام مالک [illegible] امام اعظم [illegible]
بنده [illegible] فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وی است روزه دو ماه [illegible]
روزه [illegible] مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه [illegible] فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که

نتواند روزه داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب خاو نیره بمذهب امام
شافعی رح مدی از طعام باید داد ذَٰلِكَ این بیان تمام ظاهر شد با این احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا تصدیق کنید مر خدا تعالی را وَرَسُولِهِ و پیغمبر و را قبول
اوامر و نواهی وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای خدایست که از آن در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذاب دردناک است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مخالفت و دشمنی میکنند با خدا تعالی و رسول و بغی از حدود امر و نهی تجاوز مینمایند
كُبِتُوا خوار و نگونسار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و رسوا شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده از کفار گذشته وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزه های دلالت کنند و بر صدق حضرت عم وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست بهره وقتی و زمانی عَذَابٌ مُهِينٌ
عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند از ایشان را چنین عذابی در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ یاد کن روزی را که برانگیزد خدا تعالی سبحانه ایشان را جَمِيعًا
همه ایشان را یکی غیر مبعوث نباشد فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند أَحْصَاهُ اللَّهُ نگاه داشته باشد خدا تعالی عمل ایشان را وَنَسُوهُ و ایشان
فراموش کرده باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدا تعالی بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِيدٌ آگاه است و مناسب آن مکافات خواهد نمود
که کسی گواهی او را رد نتواند کرد بیت حاکم ز حکم و هم تو ز گواه نیست :: حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو حبیب
که برادر او است با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدا تعالی میداند آنچه ما میگوییم و یکی گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی میداند
زیرا که مانعی ندارد و از دانستن آیت آمد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آیا نمیدانی آنرا که خدا تعالی میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از ملائکه و نجوم و ارواح
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ نباشد از سه تن که راز گوینده باشند باهم إِلَّا هُوَ
رَابِعُهُمْ مگر که خدا تعالی چهارم ایشان است بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است باطلاع وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج رازگوی را
إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشان است بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشان را ششم ساخته وَلَا أَدْنَىٰ و نه کمتر باشند مِنْ ذَٰلِكَ از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ
و نه بیشتر از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشان است بعلم أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا که باشند در اقطار السموات یا در زوایای زمین چه علم او را بانسبایی قرب مکانی نیست
تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیابد عقل و هوش :: زین معیت دم فرو بنشین خموش :: قرب حق از بنده دور است از قیاس :: بر قیاس
خود منه آنرا اساس ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
بدرستی که خدا تعالی بر همه چیز از گفتارها و کردارها عَلِيمٌ دانا است و نسبت علم او با همه معلومات یکسان است حالات اهل آسمان از اعیان و انکه حالات اهل زمین با علم
او بخفیات امور بران وجه احاطه کند که بجلیات آن بیت نهان و آشکارا هر دو یکسان است بر علمت :: نه این را زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی :: در تفسیر
امام زاهدی رح آورده که جهودان و منافقان را عادت این بود چون پیغمبر عم سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان با نزدیک ایشان نشستندی و با
یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در آن سریه کسی داشتندی نگاه کرده مرئی نمیره در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری و کسری
افتاده و بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر عم رسید و ایشان را از آن نهی کرده شد روزی چند باز ایستادند و دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند و
آمد أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه نُهُوا باز داشته شده اند عَنِ النَّجْوَىٰ از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کرده ایم ثُمَّ يَعُودُونَ پس
باز میگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند از روی ستیزه و عداوت بِالْإِثْمِ بآنچه ایشان را آثم میسازد از غیبت
مومنان وَالْعُدْوَانِ و بدانچه ستم و تعدی بود در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی پیغمبر عم بپاس ناداشتن کلام ایشان عم
معالم آورده که یهود نزد پیغمبر عم آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود که و علیکم عایشه رض بشنید و گفت السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم آنحضرت عم فرمود
که آهسته باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت عم فرمود که مگر تو نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم و علیکم پس دعای
برایشان راو کلام من در باب ایشان مستجاب است نه ایشان در باره من پس حق سبحانه آیه فرستاد وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت گویند
ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ بآن چیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدا تعالی یعنی خدای ترا گفت و سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام
بمعنی مرگ است یا ملل تسمیر وَيَقُولُونَ و میگویند یهود فِي أَنْفُسِهِمْ در میان یکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نمیکند خدا تعالی ما را بِمَا نَقُولُ بآنچه میگوییم
نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین سخنان که در حق وی میگوییم خدا تعالی ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ از برای عذاب
يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمَصِيرُ پس بد جایی کاهی است دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گویید با یکدیگر فَلَا

تَتَنَاجَوْا پس راز مگویید بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و بیداد وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی رسول عم چنانچه منافقان و جهودان میکنند وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ
و راز گویید به نیکوکاری و پرهیزکاری و ترس کاری وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا تعالی در هر کاری که میکنید الَّذِي آن خدایی که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او جمع
کرده خواهید شد و شما را بر کردار بدی جزا خواهد داد إِنَّمَا النَّجْوَىٰ جز این نیست که راز گفتن باثم و عدوان مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه شیطان است که در چشم شما
می آراید و بران میدارد لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهگین گرداند مومنان را وَلَيْسَ و نیست شیطان یا تناجی بِضَارِّهِمْ شَيْئًا ضرر رساننده مومنان چیزی
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدرستی که رای خدا تعالی یعنی بمشیت و قضای وی وَعَلَى اللَّهِ و بر خدا تعالی نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مومنان
و مهم خود با حق گذارند و از گفتن بیهوده منافقان حسابی برندارند که کردار ایشان مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت
دیگر جا سخن خصم تند خوی مگوی :: که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست :: جمعی از اهل بدر رض مجلس رسول الله عم آمدند و بعضی اصحاب رض گرد اگرد پیغمبر عم فرو گرفته بودند
بدیشان سلام کرده در میان مجلس بر پای ایستادند و کس ایشان را جایی نداد و حضرت پیغمبر عم فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر دادند منافقان مجال
یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید
فِي الْمَجَالِسِ در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فَافْسَحُوا پس جای بگشایید و کشاده کنید بر مردم يَفْسَحِ اللَّهُ تا گشاده گرداند خدا تعالی لَكُمْ مر شما را در قبر یا در بهشت منزلها
با وسعت و بر شما یا دلهای شما را منشرح گرداند با زالت تضایق و تزاحم وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود انْشُزُوا مر شما را که برخیزید فَانْشُزُوا پس برخیزید و در معالم
آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه عم می نشستند و چون یکی از ایشان بمهمی که طلبیده بدی نخواستی برخیزد این آیت نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گفته شود
برخیزید شما یعنی بجا نجبه نداد و دهند بشتابید يَرْفَعِ اللَّهُ تا بردارد خدا تعالی در جها و رتبت الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ آنانرا که گرویده اند از شما وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و بسیار از
آنانرا داده شده اند علم با ایمان دَرَجَاتٍ درجها بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم و در کشف الاسرار از ابن مسعود رض
روایت میکند که او را عجمی را دیدم در خواب و بدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب جویم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از آن در گذشته درجه
انبیا ندیدم و آنکه این خواب موافق این آیت است و علمای دین را درجات بلندتر است هم در دنیا برتبه و شرف وراثت انبیا عم و هم در عقبی بفضل و قدر و مواهقت با اصحاب
از ابن مسعود رض منقول است که مومن عالم را درجه است بالای مومن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو باشد هفتاد سال و در حدیث ابی ذر
رح مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه شب چهارده است بر سایر کواکب بیت مصابیح الانام بکل ارض :: هم العلما بالله الکرام ::
و نعم ما قاله رباعی رفعت آدمی بعلم بود :: هر کرا علم بیش رفعت بیش :: قیمت هر کسی بدانش است :: ساز افزون بعلم قیمت خویش وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدا تعالی بآنچه شما میکنید خَبِيرٌ دانا است ابن عباس رض میفرماید و مقاتل و غیر هم آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر عم و از بسیاری گفتن
و خبر با هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت عم تنگ آمد این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ
چون خواهید که راز گویید با رسول الله علیه السلام فَقَدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه بمستحقان ذَٰلِكَ
این صدقه دادن پیش از نجوی خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را زیرا که طاعت بیفزاید وَأَطْهَرُ و پاکتر و برای آنکه گناهان محو کند فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه
دهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدا تعالی آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رَحِيمٌ مهربان است بنده را تکلیف مالایطاق نماید در خبر است
که این منع ده شبانروز بوده است و مرتضی علی رض دیناری بود آنرا بده درم صرف کرده هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول علیه السلام راز گفتی و خبری
و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یک ساعت از روز
بیش نبود و مرتضی علی کرم الله وجهه در آن ساعت بدان کار کرد پس آیت آمد که أَأَشْفَقْتُمْ آیا ترسیدید و دشوار آمد شما را أَنْ تُقَدِّمُوا آنکه پیش فرستید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ
صَدَقَاتٍ پیش از راز گفتن خود صدقه فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ و باز گشت خدا تعالی بشما بتوبه یعنی در گذرانید از شما فَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدا تعالی و رسول عم او را در همه حال کما ینبغی
و تنهی آن کنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدا تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید در خبر است که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول خدا تعالی عم نشست و راز او
کردی و دشمنان آنحضرت عم یا یهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر عم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی که دل وی سر کش و
بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت عم فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این عمل
نکرده ایم این آیه نازل شد أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ گروهی را که خشم گرفته است خدا بر ایشان

عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی دوستی کنند مَا هُمْ نیستند منافقان مِنْکُمْ از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند وَیَحْلِفُونَ و سوگند میخورند ایشان عَلَى الْكَذِبِ بر دروغ
بر دعوی اسلام و حرام سید انام علیه الصلوة والسلام وَهُمْ یَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند أَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرده است خدای تعالی برای ایشان عَذَابًا
شَدِیدًا عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت باتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بد است مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند و بر آن
اصرار می نمایند اتَّخَذُوا فرا گرفتند أَیْمَانَهُمْ سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان ماند فَصَدُّوا پس بازداشتند مردمان را
بوقت ایمنی خود عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی اسلام و سخن چینی با ایشان در دل می ساختند از جهاد و متقاعد کردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابٌ
مُهِینٌ عذابی خوار کننده لَنْ تُغْنِیَ دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان روز قیامت أَمْوَالُهُمْ خواستهای ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِنَ اللّٰهِ
شَیْئًا از عذاب خدای تعالی چیزی را أُولٰئِكَ آن گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیهَا ایشان در آن خَالِدُونَ جاوید مانندگانند منافق
نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان از مشرکان بدتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای تعالی همه منافقان
از قبور ایشان فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدای تعالی و اسلام و اخلاص خود كَمَا یَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما وَیَحْسَبُونَ و آن روز
می پندارند أَنَّهُمْ که ایشان عَلٰى شَیْءٍ بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگندی میخورند و خدای تعالی میفرماید که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید بدرستی که ایشان هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایت رسیده که با دانای نهان و آشکارا بر دروغ میگویند اسْتَحْوَذَ مستولی شد و غلبه کرد عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ بر ایشان
دیو بوسوسه سیل او ایشان را بمعاصی فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید بر ایشان ذِكْرَ اللّٰهِ یاد کردن خدای تعالی نه بدل یاد کنند و نه بزبان أُولٰئِكَ آن گروه فرمان
گذاران حِزْبُ الشَّیْطَانِ لشکر دیو اند و متابع او أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ بدانید بدرستی که سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست
داده و در عذاب مخلد افتاده اند إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه یُحَادُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ خلاف کنند خدای تعالی و رسول او را أُولٰئِكَ آن گروه مخالفان فِی الْأَذَلِّینَ
در جماعت خوارترند با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار اند و بعضی سیاه روی و بی اعتبار كَتَبَ اللّٰهُ نوشته خدای تعالی در لوح محفوظ و حکم کرد
لَأَغْلِبَنَّ أَنَا هر آینه غالب شوم من وَرُسُلِی و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مأمور بحرب اند بقهر و زجر و اگر مأمور بحرب نیستند بدلیل و حجت
إِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ بدرستی که خدای تعالی توانا است بر نصرت انبیاء عَزِیزٌ غالب است و حکمی که خواهد کسی بر منع آن قادر نباشد بیت
حکمی که آن ز بارگه کبریا بود ؛ کس را از آن مجال تصرف چرا بود ؛ حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای تعالی صفت مخلصان میکند
که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند اگرچه چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ
الْآخِرِ بخدای و بروز باز پسین که ایشان یُوَادُّونَ مودت ورزند و دوست دارند مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ هر که اختلاف کند با خدای تعالی و رسول او یعنی مؤمنان
کافران و منافقان را دوست ندارند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رض که پدر خود عبد الله جراح را
در روز احد بکشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رض که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر ص صدیق را نگذاشت که بحرب وی
رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید أَوْ عَشِیرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال
خود عاص بن هشام را بقتل آورد و چون مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه و ابو عبیده رض که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند أُولٰئِكَ آن گروه که با دشمنان
خدای تعالی دوستی نکنند كَتَبَ نوشته است خدای تعالی یعنی ثابت کرده فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا با لوازم آن از اخلاص یا
استقامت وَأَیَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان را بِرُوحٍ یعنی بالنصرة یا بنور هدایتی مِنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبرئیل ع یا بقرآن وَیُدْخِلُهُمْ
و در آرد ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِی در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان آن الْأَنْهَارُ جویهای از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِینَ فِیهَا جاوید باشند
در آن رَضِیَ اللّٰهُ خوشنود شد خدای تعالی عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا کرده اند وَرَضُوا و خوشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدای تعالی بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در بهشت
أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ آن گروه لشکر خدای تعالی و ناصران دین وی اند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ بدانید که لشکر خدای تعالی هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی رح
نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که بموسی علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه رسید که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة ایدیهم النقیة
قلوبهم اولئك حزبی وحول عرشی هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست او از آزار خلق و از لقمه حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوای الله پاکیزه کرد
آن گروه حزب من اند و پیرامون عرش من طواف کنند و درین باب گفته اند قطعه از هر چه ناروا است بپوشید دیده باید بند ؛ وز هر چه ناپسند بود دست باز دار ؛
لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک ؛ تا باشدت بکلبه قبول بار ؛ بشنو نصیحتی بعقیر خود ای عزیز ؛ تا آیدت بدنیا و عقبی بکار تمت بالخیر

سورة الحشر اربع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبَّحَ تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لِلّٰهِ مر خدای تعالی را که مستحق ستایش است مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها است وَهُوَ الْعَزِیزُ
و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِیمُ صواب کار در هر چه کرد است آورده اند که حضرت رسول الله صلعم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص
اصحاب رض جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر صلعم بودند و عمرو بن امیه بن ضمیری رض ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و در حوالی که بپشت دیوار
خانه ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت صلعم افکنند فی الحال جبرئیل ع حضرت عالم صلعم را خبر دار گردانید و آنحضرت صلعم بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد
که چون غدر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون شوید ده روز ایشان را مهلت داد ایشان بتهیه سفر مشغول شدند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد
که از دیار خود بیرون مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ام یهود بسخن آن منافق مغرور شده باقی گشتند و خبر بآن حضرت صلعم رسید
با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و آن منافق وعده وفا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای تعالی در دل ایشان افکند و چون
جلا قبول نمودند حضرت صلعم فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر توانند گرفت با خود ببرید برین قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که
هُوَ الَّذِی او است آن خداوندی که از روی اذلال أَخْرَجَ الَّذِینَ كَفَرُوا بیرون کرد آنانرا که کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت یعنی بنی نضیر را مِنْ
دِیَارِهِمْ از سرایها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیره عرب حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود و یا اول حشری که مردم را بشام
هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق پدید آید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و آن حشر دوم است و چون بنی نضیر قبل از سایر مردمان بزمین
شام محشور شوند پس خروج ایشان بدان اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای مؤمنان أَنْ یَخْرُجُوا که ایشان بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری
مردم و شجاعت و شوکت وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند آنکه ایشان را مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان مِنَ اللّٰهِ
از فرود آمدن قضای خدای تعالی بر ایشان فَأَتَاهُمُ اللّٰهُ پس بیامد بدیشان روز عذاب خدای تعالی مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند وَقَذَفَ فِی
قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و بیفکند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد یُخْرِبُونَ خراب میکنند و میشکنند بُیُوتَهُمْ خانهای خود را
بِأَیْدِیهِمْ بدستهای خود وَأَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ و بدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس خانه خود بدست خود خراب
کردند در خبر هست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را میکندند هر چه ایشان را خوش می آمد از در یا چوبها
و سنگهای تراشیده از محل آن بر میکندند و میخواستند که با خود ببرند پس شش صد شتر بار کردند و خود را بر آراستند و اظهار جلادت نمودند و دفها میزدند و سرود گویان از
مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید یَا أُولِی الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیده یعنی بدیده احوال ایشان را و از آن عبرت بر دارید
وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ و اگر نه آنست که خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ و حکم کرده است عَلَیْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون رفتن از خانمان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه
عذاب بکرد ایشانرا فِی الدُّنْیَا در دنیا بکشتن و برده کردن وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ و مر ایشانراست با وجود جلا در آنسرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ
ذٰلِكَ این عذابها مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای تعالی و رسول او و مخالفت فرمان ورزیدند
وَمَنْ یُشَاقِّ اللّٰهَ و هر که دشمنی دارد خدای تعالی را فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است او را و امثال او در وقتی که
زمان محاصره حکم شد تا درختان ایشان را قطع کنند فی الحال نخل عجوه و عبد الله بن سلام و ابو لیلی مازنی رض بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی چون انواع تمرا می برید و میگفت
که تا دل منافقان را بشکند عبد الله بن سلام درختان نوع دیگر را میبرید و میگفت بسبب آنکه خدای تعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس ازین جهت بر ایشان سخت آمد
حق سبحانه آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ آنچه بریدید مِنْ لِینَةٍ از خرما بنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا گذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلٰى أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللّٰهِ
پس امر خدا است و به پسند وی برای آنکه تا شما را اباری دهد وَلِیُخْزِیَ الْفَاسِقِینَ و برای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگان اند از دایره ایمان آورده اند که
چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموعه فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر بود و هم پس آنحضرت صلعم
هر چیز بهر کس که خواست داد و عقارات را بعضی بر قوم بخشید و اکثر روایات ناظر بآن است که آنرا بخمس ساخت و امام [illegible] رح برین رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید
که وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ و آنچه باز گردانید خدای تعالی عَلٰى رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت داد بی زد و خورد فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید
عَلَیْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَیْلٍ هیچ اسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمده بودید و جنگی بر واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما حرب و کارزار با این جماعت

فتح کرده‌اند وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای تعالی حضرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهٗ مسلط و مستولی می‌سازد پیغمبران خود را عَلٰی مَنْ يَّشَآءُ بر هر که میخواهد وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
و خدای تعالی بر همه چیز از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قَدِیْرٌ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه دهد و گاه بسببی پنهان چون القای ترس
و بیم در دل ایشان می‌افکند مَآ اَفَآءَ اللّٰهُ آنچه بازگردانید خدای تعالی عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی از املاک و اموال اهل دیه‌ها و شهرها که بحرب گرفته نشود
فَلِلّٰهِ پس مر خدا راست وَلِلرَّسُوْلِ و مر پیغمبر را وَلِذِی الْقُرْبٰی و خداوندان قرابت را به نسبت پیغمبر وَالْیَتٰمٰی و بی پدران محتاج را وَالْمَسٰکِیْنِ و درویشان
وَابْنِ السَّبِیْلِ و راه گذریان را که بی مال باشند علما بر آنند که فی خاصه پیغمبر بوده و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقه سنه اهل و عیال از آن میفرمود و ما
باقی بروجهی که حق بوده قسمت می‌نموده و بعد از وفات آنحضرت هم بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده شش بخش منقسم سازند سهمی که نام حق سبحانه است بعمارت کعبه
و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای تعالی جل ذکره برای تعظیم است و آنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله هم اختلاف کرده‌اند بعضی گویند
مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت
گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف
کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را بردارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا
بپیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی بیدا کردیم کَیْ لَا یَکُوْنَ تا نباشد آن فی دُوْلَةً گردان دست بدست بَیْنَ الْاَغْنِیَآءِ
میان توانگران مِنْکُمْ از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده وَمَآ اٰتٰىکُمُ الرَّسُوْلُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از
غنیمت فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهٰىکُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوْا پس باز ایستید از آن و محققان بر آنند که حکم این
آیت عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او بحق است هر که مرتکب امر او گردد نجات
یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاک افتد بیت آنکس که شد متابع رای تو قدر یافت * و آنکه خلاف رای تو ورزید قدر یافت وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب
خدای تعالی در مخالفت رسول او اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفان فرمان پیغمبر لِلْفُقَرَآءِ الْمُهٰجِرِیْنَ و قسمت فی مر
یتیمان و مسکینان و ابنای سبیل است و درویشان هجرت کننده الَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده‌اند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای ایشان که در مکه داشتند
وَاَمْوَالِهِمْ و دور افتاده‌اند از مالهای خود یَبْتَغُوْنَ می‌طلبند فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ بخشش و بخشایش خداوند خود وَرِضْوَانًا و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان
برای تجارت و غرض دنیوی نبوده بلکه طلب جنت و رضای حق بوده و بدعوی خدا و رسول ترک دیار و اموال خود نموده‌اند وَیَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدای تعالی را
بنفس و مال خود وَرَسُوْلَهٗ و نصرت می‌نمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری اُولٰٓئِکَ آن گروه مهاجران هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِیْنَ
و دیگر برای آنانکه تَبَوَّؤُ الدَّارَ جای گرفتند در سرای هجرت وَالْاِیْمَانَ و در دار ایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت
رسول هم او را این نام نهاده و پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال
پیش از قدوم حضرت رسالت پناه هم مساجد ساختند یُحِبُّوْنَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر که هجرت کند اِلَیْهِمْ بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال
مساعدت نمایند وَلَا یَجِدُوْنَ و نیابند فِیْ صُدُوْرِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی و حقدی و غصه مِّمَّآ اُوْتُوْا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد
حضرت پیغمبر انصار را طلبیده و ذکر اعانت و امداد و احسان و جهاد که نسبت بمهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را
میان همه شما قسمت کنم و طایفه مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکار
و معیشت خود مشغول شوند سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده رض که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال به مهاجر
قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند و روشنائی و برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید
وَیُؤْثِرُوْنَ و ایثار میکنند و تقدیم میفرمایند مهاجران را عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ کَانَ بِهِمْ و اگر چه هست
بایشان خَصَاصَةٌ حاجت بانچه ایثار مینمایند و سبب نزول آنکه ابن عمر رض نقل کرده که سر بریانی برای یکی از صحابه بهدیه بردند او بر درویشی دیگر که از او
محتاج تر بود فرستاد و او بر دیگری ایثار نمود و همچنین هفت تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما بر آنند که از این
خصلت که جود مشتمل است بر آن صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آن است که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری آن چیز را بدو دهد و باز گیرد و بوی بخشد رباعی
کریم کامل آزاده شناسم اندرین دوران * که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردونش * ز استغنای همت با وجود فقر بی برگی * ز خود وا گیرد و سازد نثار بینوایانش * و من

یوق

یُّوْقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از بخل و انفاق فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران یا فیروزی
یافتگان بر تمنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِیْنَ جَآءُوْ و آنانکه آمده‌اند و می‌آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رض اند تا روز
قیامت یَقُوْلُوْنَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِاِخْوَانِنَا و مر برادران ما را که در دین الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ آنانکه پیشی گرفتند
بر ما با ایمان وَلَا تَجْعَلْ و منه فِیْ قُلُوْبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه گرویده‌اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر ع م و بنما
آورده کار ما اِنَّکَ رَءُوْفٌ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَّحِیْمٌ بخشنده ما را برحمت خود و در زمره سابقان داخل گردان علما گفته‌اند هر که کینه یکی از صحابه
رض در دل داشته باشد از اهل این آیت نیست و از این دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنان را بسه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین
که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد اَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی اِلَی الَّذِیْنَ نَافَقُوْا بسوی آنانکه نفاق میورزند
و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اصحاب ایشان که بر بنی النضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب که با محمد دارید مددکار
شما خواهیم کرد و اتفاق ما با شما تا حدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را از این دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت کنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان
نگر که ایشان یَقُوْلُوْنَ میگویند لِاِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی نسبا و مثال خود را که اخوة الکفر اند الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه نگرویده‌اند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ اهل
تورات که یهود اند غم مخورید لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم مَعَکُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا
نُطِیْعُ و فرمان نبریم فِیْکُمْ در ایذا و آزار شما اَحَدًا اَبَدًا یکی را که محمد است یا حکم او مسلمانان را در خلاف شما اطاعت کسی نکنیم همیشه وَاِنْ قُوْتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده
شود یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّکُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللّٰهُ یَشْهَدُ و خدای تعالی گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان اِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ
بدرستی که ایشان دروغ گویانند لَئِنْ اُخْرِجُوْا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا یَخْرُجُوْنَ بیرون نیایند منافقان مَعَهُمْ با ایشان موافقت نکنند
وَلَئِنْ قُوْتِلُوْا و اگر کارزار کرده شوند با ایشان لَا یَنْصُرُوْنَهُمْ منافقان یاری ندهند ایشان را وَلَئِنْ نَّصَرُوْهُمْ و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را
و حاضر شوند در حرب با ایشان لَیُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ هر آینه پس باز گردند بعقب و یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا یُنْصَرُوْنَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده
نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَاَنْتُمْ هر آینه شما مؤمنان اَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِیْ صُدُوْرِهِمْ
در دلهای ایشان مِّنَ اللّٰهِ از خدای تعالی یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای تعالی ذٰلِکَ آن خوف و خشیت از شما ایشان را بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
قَوْمٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را جل سلطانه و اگر نه بایستی که از او ترسیدندی لَا یُقَاتِلُوْنَکُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِیْعًا همه ایشان یعنی
یهودان و منافقان اِلَّا فِیْ قُرًی مُّحَصَّنَةٍ مگر در دیها استوار کرده بخندق و برج و باره اَوْ مِنْ وَّرَآءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت
آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشان است بلکه بَاْسُهُمْ کارزار ایشان بَیْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب کنند
شَدِیْدٌ سخت است ماهر و شجاع که با خدای تعالی و رسول حرب کنند بددل و ترسان گردند و لیکن ایشان بسبب ترسی که خدای تعالی در دلهای ایشان افکنده طاقت
مقاومت و مواجهه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِیْعًا تو پنداری یهود و منافقان را همه مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَّقُلُوْبُهُمْ شَتّٰی و حال آنکه دلهای ایشان
پراکنده و پریشان است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف فتاده ذٰلِکَ آن وصفها که ایشان را هست بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا یَعْقِلُوْنَ
گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی‌یابند آنچه خیر را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود کَمَثَلِ الَّذِیْنَ همچون مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِیْبًا
بزمانی نزدیک ذَاقُوْا چشیدند وَبَالَ اَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصه هلاک
گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری دنیا عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن
کَمَثَلِ الشَّیْطٰنِ همچون مثل شیطان است اِذْ قَالَ چون گفت لِلْاِنْسَانِ اکْفُرْ مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یاور تو ام فَلَمَّا کَفَرَ پس چون ثابت
بکفر ورزید و هنگام شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ مِّنْکَ من بیزارم از تو اِنِّیْٓ بدرستی که من اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ
میترسم از خدای تعالی پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل و در آن وقت که ابو جهل بمیدان متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس
بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمد و گفت ای ابو الحکم مترس که من یار تو ام و چون بمیدان رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت
من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شد و بعضی بر آنند که شیطان اینجا جنس است یا ابلیس و مراد از انسان برصیصای راهب است که ابلیس او را بر کفر داشت و آخر
بیزاری کرد از او و این حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال خدای تعالی را عبادت کرده و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهتر اغواه و اضلال او بر خود

اگر خر بنا به صورت آدمی و در صومعه او در ریاضت مشغول شده و ذ بهار شدت مجاهدات منتجب ماند و مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت شفای مرضی به عابد
ابل لاابوی کم حاجت ایشان شد آن و شخصی را تخنیق کرد و باز به صورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز دعای برصیصا میسر نیست آنکس را به صومعه برصیصا آورد و بدو دی برد
و مسند شیطان درست شد و بار گردت و شفا یافت القصه ابیض دعا را بیلا ابتلا و محل مباحث و بر برصیصا ارشاد نمود و به کلمات او میکندشت تا دختر ملک را تسخیر
سند و او را به صومعه او آوردند و دعا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را به پیر و بندند و او را پدر او وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را
و ابیض به زور آتش ایشان مطلع ساخت و ایشان زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض به همان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم را سجده کرد
و ابیض از وی بیزاری نمود و آن پیر سعادت بعد از آن همه عبادت به ورطه شقاوت شادی گرفتار گشت نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را ، در سنگلاخ وسوسه پیها
بریده اند ، تو مبا هم مباش که رندان باده نوش ، ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند فکان عاقبتهما پس هست آخر کار آن شیطان و بستان انهما اکه ایشان
بوده فی النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان در آن و ذلک و خلود در آتش جزاء الظالمین پاداش کافران است یا ایها الذین امنوا ای
آن کسانیکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدا تعالی و بد و باز گردید و لتنظر نفس و باید که بنگرد هر نفسی و به بیند ما قدمت آن چیز را که پیش فرستاده
است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعت کرده شکرگزاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود
و اتقوا الله و بترسید و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر برای تاکید است یا اول در ادای واجبات است بقرینه قرآن عمل و ثانی در ترک محارم بدلیل انکه میگوید ان الله
خبیر بدرستی که خدا تعالی داناست بما تعملون بآنچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت است باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است
و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوی خواص و آن اجتناب بود از هر چه ما دون حق است بیت اصل تقوی که ز او این راه است ، ترک مجموع ما سوی
الله است ، و لا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین مانند آنانکه نسوا الله که فراموش کردند امر خدا تعالی را چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسیهم پس خدا تعالی
فراموش کرد اندید بر ایشان انفسهم نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند تیر در تعویق توبه بر ایشان درست و سهل بن عبدالله گفته که بوقت
گناه امر خدا تعالی را فراموش کردند خدا تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون روندگان از راه فرمان برداری
لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدا تعالی اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند و اصحاب الجنة و یاران اهل بهشت که با
استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة هم الفائزون یاران بهشت یعنی سالکان و ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جهیم یا رستگار
و در نعیم مقیم پیوستند لو انزلنا اگر بفرستادیم ما هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لرأیته هر آینه دیدی تو اورا خاشعا
ترسنده و فروتن بر دو متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدا تعالی و از هیبت کلید کوه وی است یعنی کوه بان بزرگی و سختی اگر قرآن
فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و از خشم پاره پاره گردی و دلهای سنگین کافران از آن متأثر نمی شود بیت این دل سنگین تو گوید ره سوی کعبه نفس
کیش تو از ترک عصیان بیزار است ، و تلک الامثال و این مثلها نضربها بیان میکنیم للناس برای تنبیه مردمان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند
و در آن بهره بردار شدن هو الله آن خدا تعالی که فرستاده است قرآن الذی آنکه خدا تعالی که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة
دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم معدوم و موجود یا بجهات و موت یا رزق و اجل یا دنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن او بسیار بخشنده
که رحمت عامه سابقه او احاطه همه خلق نموده در دنیا الرحیم و بسیار بخشاینده که رحمت خاصه او به مومنان است در آخرت عفو و غفران و رؤیت و رضوان هو الله او
است خدا تعالی الذی آن خدا تعالی که بهیچ وجه لا اله نیست خدای تعالی سزای پرستش الا هو مگر وی الملک پادشاهی که جلال ذات او از وجه احتیاج مصون
است و کمال صفات او باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب مناقص و معایب منزه از تطرق آفات و نوایب السلام سالم از عیوب و علل و مبرا
از ضعف و عجز و خلل المومن ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان المهیمن گواه و رست بر جمیع
خلق کسند یا نگهبان ایشان یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمی است از اسمای الهی که تاویل آن جز خدا تعالی نداند العزیز غالب و حکم یا
بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا شکسته کارهای با اصلاح آرنده کار ها در هم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاک است خدا تعالی عما یشرکون
از آنچه شریک میسازند او را بی جهت واجب الوجود و شرکت قبول نکند هو الله الخالق او است خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت
الباری آورنده کار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشنده صورت مخلوقات له الاسماء الحسنى مراو راست نامهای گرامی نیکو که در
شرع و عقل ستوده و مستحسن باشند یسبح له بپاکی یاد میکند مراو را ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین و از همه نقایص او را منزه و مقدس میدانند

و هو العزیز و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الحکیم صواب کار و درست کردار و گفته اند خود که هر چه گوید او کند از روی حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت
رسالت پناه صلعم اسم اعظم از جبرئیل علیه السلام پرسید جواب داد که علیک باخر سوره الحشر و دیگر بار در پرسید همان جواب شنید و دقایق و حقایق این اسمای و خاصیت هر اسمی
بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید

سورة الممتحنة ثلث عشر آیة مدنیة و من الله الاعانة والتایید

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر صلعم در سال ششم از هجرت که طریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رض که از مهاجران بود مکتوبی با قریش نوشته از آن عزم اعلام نمود جبرئیل ع
آن حضرت را خبر فرمود و علی و زبیر و مقداد را رض حکم شد تا بروضه خاخ رفته و مکتوب را از ساره که سوالات ابی عمرو بن الصیفی بود بستده بخدمت آوردند حضرت صلعم
مر حاطب را طلبید و فرمود که ترا چه بر این داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و
هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که انجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت کرده تا بملاحظه آن محافظت مردم من
کنند حضرت صلعم فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت ، فاروق رض در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر صلعم گفت
ای عمر او را مرنجان که او از اهل بدر است و حق سبحانه بر اهل بدر نظر کرده و فرموده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگه این آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا
ای کسانیکه گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان تلقون می فرستید و القا میکنید الیهم
بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب را بالمودة بسبب دوستی که با ایشان دارید یا طرح محبتی که می افکنید و قد کفروا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بما
جاءکم بآن چیزی که آمده است شما را من الحق از حق که راست که قرآن است یا که درست که دین اسلام است یا سرا و رسالت که پیغمبر صلعم است یخرجون الرسول
بیرون میکنند پیغمبر را از مکه و ایاکم و شما را نیز اخراج می نمایند ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدا تعالی که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان
شما از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من
و ابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی من تسرون الیهم پنهان میکنید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بالمودة بدوستی و لباس نصیحت و انا
اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا و ما اعلنتم و بآنچه ظاهر میسازید از اعتذار و من یفعله و هر که بکند این کار یعنی خبر
از ایشان دوستان با القای خبر کند بدیشان منکم از شما فقد ضل پس بدرستی که گم کرده است سواء السبیل راه راست ان یثقفوکم اگر بیابند
شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند بر شما اسیر سازند یکونوا باشند لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا
و یبسطوا الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بزدن و کشتن و السنتهم و بگشایند زبانهای خود را بشما بالسوء ببدی یعنی دشنام و
و ودوا لو تکفرون و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهند داشت شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم و نه
فرزندان شما یعنی امروز به موالات مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند می کنید و ایشان نفع نخواهند رسانید شما را یوم القیمة روز رستخیز یفصل جدا کند خدا
در آن روز بینکم میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافر را بدوزخ فرستد و مومن را به بهشت برد و الله بما تعملون و خدا تعالی بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی
بصیر بیناست و بر آن جزا خواهد داد قد کانت بدرستی که هست لکم مر شما را ای مومنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فی ابراهیم
در ابراهیم صلعم والذین معه و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم صلعم و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را
از مشرکان که از ما دوستی مجویید انا برءاؤ منکم بدرستی که ما بیزاریم از شما که بت پرستید و مما تعبدون و بیزاریم از آنچه می پرستید من دون الله
بجز خدا تعالی کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما و بدا و آشکارا شد بیننا و بینکم میان ما و شما العداوة دشمنی و البغضاء و دشمنی
بدست یعنی محاربه ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما و شما بدست و دل حتی تؤمنوا تا وقتی که ایمان آرید بالله وحده بخدای تعالی
یکتا و یگانه یعنی یگانگی او بگروید چون سبحانه پند میدهد مومنان را که در تبرا از اهل شرک اقتدا بابراهیم صلعم کنید الا قول ابراهیم مگر در آن سخن ابراهیم صلعم که گفت
لابیه مر پدر خود را که بوعده استغفار که با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو و ما املک
و مالک نیستم ای پدر لک برای تو یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدا تعالی من شیء هیچ چیز اگر بخدا تعالی ما نکردی خلاصه سخن آنست
که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شده و چون خلیل ع
وی صواب بیزاری کرد از قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم و الیک انبنا

وبسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۝ وبسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا تتمهٔ قول ابراهیم ع‌م است بلکه حق سبحانه مؤمنان را بعد از آنکه مبالات کفار امر فرمود که چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم مثنوی سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم ؛ از همه باز آمدیم و با تو نشستیم ؛ هرچه نه پیوند یار بود بریدیم ؛ هرچه نه پیوند دوست بود گسستیم ؛ ربنا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل بر کماشتن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنکه کافر شده‌اند یعنی ایشان را بر ما مکمار و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را و ربنا ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس غم ایشان دفع کن الْحَكِيمُ دانا در کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را فِيهِمْ در ابراهیم ع‌م و قوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید آن را تکرار برای تاکید است و اقتدا بابراهیم علی نبینا و علیه السلام یاد اول اقتدا است بر اقوال او و در ثانی بافعال و این اقتدا لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که امید دارد و مر رضای خدا تعالی وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و پاداش روز قیامت را بترسد از خدا تعالی و روز بازپسین وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی که خدا تعالی بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الْحَمِيدُ ستوده است بی ستایش خلق آورده‌اند که بعد از نزول این آیت مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرموده که وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید که خدا تعالی پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ و میان آنکه عَادَيْتُمْ دشمن داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه مَوَدَّةً دوستی و یاری و آن چنان بود که ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَاللَّهُ قَدِيرٌ و خدا تعالی توانا است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا تعالی آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی الرَّحِيمُ مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده‌اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر ع‌م عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان را یاری ندادند حق سبحانه در بارهٔ ایشان فرمود لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمی‌کند خدا تعالی شما را ای مؤمنان عَنِ الَّذِينَ از آنانکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخلی نه نموده‌اند یا مراد زنان و کودکان‌اند که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست میفرماید که خدا تعالی باز نمیدارد شما را أَنْ تَبَرُّوهُمْ از آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و از آنکه عدل کنید با ایشان بستید قسطی و بهره برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدا تعالی دوست دارد عدل کنندگان را إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین خدا تعالی وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا و معاونت کردند و پشت شدند با اعادی عَلَى إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما از خانمان شما یعنی مشرکان که بعضی بقصد دحرب آمدند و برخی سعی در اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدا تعالی شما را أَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَأُولَئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکاران‌اند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدا تعالی می‌باید و با دوستان خدا تعالی می‌شاید که دوستی دیگران هیچ نگشاید بیت بگسل ز دوستان دغا با حیله ساز ؛ یاری طلب که طالب نقش وفا بود ؛ آورده‌اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت ع‌م او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آنحضرت ع‌م در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از آن جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر مخزومی برسید و گفت شرط صلح بر نهج بوده که هر که از ما بتو آید بما رد کنی جبرئیل ع‌م آمد و گفت یا رسول الله شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنان را بمشرکان باز دهند و این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان گرویده مُهَاجِرَاتٍ هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و هیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و دین بدین اسلام آمده‌اند اللَّهُ أَعْلَمُ خدا تعالی داناتر است بِإِيمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر اما چون حکم شرع ظاهر است ایشان را سوگند دهید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ پس اگر دانستید ایشان را بغلبهٔ ظن که مؤمنه‌اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشان را إِلَى الْكُفَّارِ بسوی شوهران ناگرویده ایشان لَا هُنَّ نه ایشان یعنی این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلال اند مر آن کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال می‌شوند مر این زنان را چه تباین دارین جدائی افکنده است میان ایشان وَآتُوهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج آن زنان کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر ع‌م سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود و گرفته باز گشت و آیت آمد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

وهیچ

و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ از آنکه بخواهید این زنان مهاجره را إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض او را بخواست و دیگر آیت آمد که وَلَا تُمْسِكُوا و چنگ در مزنید بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکمت که وَاسْأَلُوا و بخواهید از آنکس که آن زن را بخود از کافران مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده‌اید از مهر برو وَلْيَسْأَلُوا و باید که بخواهند کافران از شما مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده‌اند از مهر و ازواج مهاجرات خود یعنی عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافره مؤمنه پس هر کس باید که رد کنند مهر را که بصاحب خود داده‌اند ذَٰلِكُمْ آنچه ذکر کرده شد حُكْمُ اللَّهِ فرمان خدا تعالی است يَحْكُمُ حکم میکند خدا تعالی بآن بَيْنَكُمْ میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا تعالی داناست بمصالح شما حَكِيمٌ حکم کننده بآنچه محض حکمت است بعد از نزول آیت مؤمنان ادای مهر مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهر مرتدات با منوزند آیت آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما شَيْءٌ چیزی مِنْ أَزْوَاجِكُمْ یکی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب بپیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس شما غنیمت گیرید یعنی غنیمت شما را ظفر بوده مال بدست آید فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنها را که رفته‌اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته‌اند از شوهران کافران زنان مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده‌اند از مهر آن در معالم از ابن عباس نقل میکند که شش تن از زنان مؤمن مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول ع‌م مهور ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدا تعالی الَّذِي أَنْتُمْ آن خدای که شما بِهِ مُؤْمِنُونَ بدو گرویده‌اید که باید حکم این آیت تا انقضای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ گشت آورده‌اند که روز فتح مکه چون سید عالم ع‌م از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده و مای بلند قدر إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان گرویده يُبَايِعْنَكَ بیعت کنند با تو عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللَّهِ شَيْئًا با خدا تعالی چیزی را وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند وَلَا يَزْنِينَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ و نکشند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را بیفکنند وَلَا يَأْتِينَ و نیارند بِبُهْتَانٍ بدروغی که از روی جهل يَفْتَرِينَهُ بر بافته‌اند بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بشوهران نه بندند و در دست و پای خود آورده می برند وَلَا يَعْصِينَكَ و نافرمانی تو نکنند فِي مَعْرُوفٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان عایشه رض فرموده که بیعت پیغمبر ع‌م با زنان بسخن بود و دست آنحضرت ع‌م دست هیچ زن نسوده قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن حضرت ع‌م دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته‌اند امیمه خواهر خدیجه را رض فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق خدای آمرزنده گناه و کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داده و برایشان فرموده که مرحوم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است بر رحمت یعنی تا رحمت نشود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد بیت بی رحمت آن یار ز درنج زحمت نه توفیق عزیز است بهر کس نه دهنده یعنی و در ویشان مسلمانان بجهت منفعت با یهود راز اسلام بایشان بگفتند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدا تعالی بر ایشان قَدْ يَئِسُوا هر آینه که نا امید شده‌اند یهود مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته‌اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول ع‌م ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود و لا جرم نا امید اند از آن كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه نا امید شدند کافران مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود نا امید اند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته‌اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

سورة الصف مدنية اربع عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

سَبَّحَ لِلَّهِ پاک و بی عیب گفته مر خدا تعالی را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از سفلیات وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است که حکم او هیچ وجه مردود نگردد الْحَكِيمُ درست کار که خلل بافعال او راه نیابد مباطی آورده که اصحاب کرام رضی الله گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حضرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الایة حضرت رسول ع‌م فرمود که ای قوم آمد آنچه می‌جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و بعلیین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه رض از موت انفس شستند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید لِمَ تَقُولُونَ چرا میگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ آنچه را که نمیکنید گو بزرگ است مقتا

از روی خشم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدا تعالی أَنْ تَقُولُوا آنکه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ آنچه نکنید گروهی از بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند
درین عتاب داخل است و بآن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت
پیغمبر صلعم در شب معراج دیده که لبهای جمعی کسان بمقراض آتشین می بریدند رباعی ای من بگوی عالم تفسیر گوی را ⁝ گر در عمل نکوشی نادان مفسری ⁝ بار درخت
علم ندانم بجز عمل ⁝ با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا تعالی يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ دوست دارد آنان را که کارزار کنند فِي سَبِيلِهِ
در راه وی صَفًّا صف زده و در برابر خصم كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در استحکام بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ بنا ها اند ریخته از ارزیر کنایت است از ثبات قدم ایشان در معرکه
حرب و بیکدیگر باز چسپیدن وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت يَا قَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِي
چرا مرا میرنجانید مرا با نا شنودن فرمان من وَقَدْ تَعْلَمُونَ و بدرستی میدانید أَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ آنکه من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات
ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت
بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام أَزَاغَ اللّٰهُ بگردانید خدا تعالی قُلُوبَهُمْ
دلهای ایشان را از صفت یقین و موضع شک ساخت وَاللّٰهُ و خدا تعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه نمی نماید فاسقان خود بیرون رفتگان از دایره
فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم مر قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب علیه السلام إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ
که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما بحجت و برهانی مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیز را که پیش منست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب
تورات یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که می آید بدین عالم
و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد است یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب
الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است در تبیان آورده که اسم آنحضرت علیه السلام بسریانی منحمنا است و معنی او آنکه بفرستد خدا انبیا و اولیا
مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند بنی اسرائیل هَٰذَا
این که او میآرد سِحْرٌ مُبِينٌ جادوییست آشکار یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکار تر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که
عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدا تعالی دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کنند و آیتهای او را سحر دانند بعضی از علما بر آنند که نضر بن حارث گفت که در روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت
خواهند کرد نزد خدا تعالی و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود و این آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت بتان و در باره کفار
وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه او مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی
وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدا تعالی راه ننماید بر ستمکاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را در انباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول علیه السلام فرو نیامد کعب
بن اشرف گفت ای گروه یهود شما را بشارت باد که خدا تعالی محمد علیه السلام را نور او را فرو نشانید و کار او را تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب
علیه السلام عرض نمودند و غبار ملال بر آئینه دل مبارک آنحضرت علیه السلام نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیت آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو
نشانند نُورَ اللّٰهِ نور خدا تعالی را که دین کتاب است یا نور هدایت نبی و رسول او را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان لایعنی او مانند
وَاللّٰهُ مُتِمُّ و خدا تعالی تمام گرداننده نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کراهت دارند کافران از تمام
آن چه کراهت ایشان اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب همچون اراوت خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب جهان تاب رباعی
شب پرک خواهد که شود آفتاب ⁝ تا به جنید و بدو او مرده دوم ⁝ دست قدرت هر صباحی شمع مهر ⁝ بر فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ و بکیش راست و ملت حنیفه است
لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل ادیان دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و هر چند
کاره باشند مشرکان اظهار دین محمد مصطفی علیه السلام را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را
عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک پس یاران تجارت بکنند که تُؤْمِنُونَ خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید و
ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدای و بفرستاده او وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمائید با کافران فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ
بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بخرید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر

مر شما را از معاوضات مرتجره إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بهیچ چیز
بستانی در نفحات از ابی عبد الله تستری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد و گفت سعوی درخت را دیدم که سرمایه من بود از خانه بیرون آوردم بفقرا دادم
و سرمایه من ضایع شد گفتا ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه بدرستست وَاللّٰهُ و بدرترا هیچ نیست در دنیا و آخرت عبد الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود کار
آن بودی که بدو سپسم سودی این اشارت بمرتبه فناست و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا رباعی تا چند بیارا خودی بت شوی ⁝ قسمت ازل که از
جام فنا مست شوی ⁝ از مایه و سود دو جهان دست بشوی ⁝ سود تو همان بس که تهی دست شوی ⁝ پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدا تعالی
مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشته شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها
وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانها جاویدی که دار اقامتست ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری است بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر و دنیا که آنرا دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ نصرتی از خدای بر دشمن
وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتح نزدیک که فتح نزدیک فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان
فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس و غایت این فتح معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکت است کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده
ای محمد علیه السلام مومنان را بنصرت و دولت جنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان
هفتاد تن بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را میفرماید كُونُوا باشید أَنْصَارَ اللّٰهِ نصرت کنندگان دین خدا تعالی را و رسول او و تقدیر کلام چنین
که ای محمد علیه السلام طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرموده و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند
و در دین او بر همه کس سبقت داشتند مَنْ أَنْصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان من توجه نموده کان با من إِلَى اللّٰهِ بسوی نصرت خدا تعالی یعنی کیست که
اعوان من در دعوت خلق بخدا تعالی قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریون که دین را نَحْنُ أَنْصَارُ اللّٰهِ ما ئیم ناصران دین خدا تعالی و فی الواقع نصرت کردند
دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدا تعالی دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ بعیسی علیه السلام و او را بنده و رسول خدا تعالی دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر علیه السلام مبعوث شد
موافق همه مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آنگروه معونت یافتند و حق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گرویدند
بعیسی علیه السلام و رسالت عبودیت او عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان و قائل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مومنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران

سُورَةُ الْجُمُعَةِ إِحْدَىٰ عَشْرَةَ آيَةً مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه می نماید لِلّٰهِ مر خدا تعالی را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین باشد
از کونات سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک وست و ایم و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمند که مثل و نظیر ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده
که راستی بجا آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آن کسی که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان آدمیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبوده رَسُولًا
مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند حکمت آنحضرت علیه السلام آنست که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا
علیه السلام امی باشد و از جمله در کتاب شعیب علیه السلام مذکور است که انی باعث امیا فی الامیین و ختم به النبیین و در امیت آنحضرت علیه السلام نکتها است اینجا به بیت اختصار میرود
بیت فیض ام الکتاب پرورش ⁝ لقب امی خدای از آن کردش ⁝ لوح تعلیم ناگرفته ببر ⁝ همه اسرار لوح داده خبر ⁝ بر خطا و ستانش و حق راهبر
گر نخوانده است خط از آن چه خطر ⁝ پس صفت نبی امی میکند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای کلام خدا تعالی را با آنکه امی است مثل ایشان
وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رذائل اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت
و دین از معقول و منقول وَإِنْ كَانُوا و اگر چه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان اند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد علیه السلام لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و متبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند
با آنکه سابقان اند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و صحیح اقوال آن است که هر که با سلام در آمده و
در می آید بعد از وفات حضرت پیغمبر علیه السلام همه درین آخرین داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدا تعالی غالب است در امر بعثت هر که خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمت است

و رهنما و هر پیغمبری برای هر امتی ذلك این نبوت یا بعثت فضل الله افزونی کرم خدا تعالی است یؤتیه میدهد آنرا من یشاء هر کرا میخواهد والله
ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن حقیر و مختصر نماید مثل الذین حملوا التوراة مثل آنانکه تحمل کرده شدند
توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند ثم لم یحملوها پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود کار نکردند کمثل
الحمار یحمل همچون مثل دراز گوش است که بردارد اسفارا کتابها از علم یعنی رنج ببرد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچون یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نشوند
نظم گفت ایزد یحمل اسفاره : بار باشد علم کان نبود ز حق : علمهای اهل دل حمالشان : علمهای اهل تن احمال شان : علم چون بر دل زند یاری شود
علم چون بر تن زند باری بود : چون بدل گیری ز حق یابی سبق : چون بگل خوانی سیه سازی ورق بئس بد مثلی است که ذکر کرده شد مثل القوم مثل گروه یهود
الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیات الله حجتهای خدا تعالی را که دلیل بوده بر نبوت محمد ص والله لا یهدی و خدا تعالی راه فلاح ننماید
القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد و انکار حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله و احباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا
من کان هودا قل بگو ای محمد ص یا ایها الذین هادوا ای گروه که دین یهودیت دارید ان زعمتم اگر گمان می برید انکم اولیاء لله آنکه شما
دوستانید مر خدا را من دون الناس بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
در آنکه شما دوستان خدا تعالی اید تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده و لا یتمنونه ابدا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بما
قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی
ص و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد والله علیم و خدا تعالی دانا است بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگو محمد ص با یهود ان
الموت الذی بدرستی که آن مرگی که شما تفرون منه میگریزید از وی و تمنا نمیکنید او را از خوف آن کراهت میدارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق او رسنده است
بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای آشکارا و نهان فینبئکم پس خبر دهد
شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا بدهد یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید باحکام شرع اذا نودی
للصلاة چون ندا در داده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدا تعالی که نماز است و خطبه یعنی بشتابید
بدان و سعی نمائید و ذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح مذهب امام اعظم رح آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول است در روز اول
باشد اگر مؤذن متعدد باشد ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهترست شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهترست از سود فانی دنیوی ان کنتم
تعلمون اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر فاذا قضیت الصلوة پس چون گذارده شد نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین
برای تجارت و تصرف در ما یحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وابتغوا و بجوئید من فضل الله از فضل خدا تعالی یعنی روزی خود
مراد بجهت اسباب معاش است و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت نشستن بمجلس علماء و مذکران و بقولی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مؤمنان
و طلب علم و آنچه بدین ماند چه حسن یافتن فضل الهی درینها تواند بود واذکروا الله و یاد کنید خدا تعالی را کثیرا یاد بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز
لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است رباعی
از ذکر خدا مباش یکدم غافل : کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل : ذکر است که اهل شوق را در همه وقت : آسایش جان باشد و آرامش دل : آورده اند که روزی حضرت
رسول ص خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی رض از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی
زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسید و جستجوی طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بوده اند رضوان الله
علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر ص فرمود اگر بیرون رفتندی یکدیگر تا کسی ملحق در مسجد نمی بود ازین وادی آتش بسوی شما روان گشتی و مقارن همین حال این آیه نزول
اجلال یافت که واذا راوا و چون ببینند تجارة بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را او لهوا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انفضوا
متفرق گردند از مجلس و بروند الیها بسوی آن تجارت نه بسوی لهو زیرا که آن بکار ایشان آید بجهت خریدن طعام و ترکوک و بگذارند ترا قائما ایستاده بر منبر قل ما عند الله آنچه
نزدیک خدا است از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مسجد پیغمبر ص خیر بهتر است و سودمند تر من اللهو از استماع لهو و من التجارة و از نفع تجارت چه فواید
مثوبات محقق است و منافع معاملات موهوم والله خیر الرازقین و خدا تعالی بهترین روزی دهندگان است یعنی آنانکه وسایط ایصال ارزاق اند بر اله
باشند که نعمت کنند و شاید ترک مصلحت وقت نمایند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا وقت تعلق بدان نباشد بهلول جواب

که چنین میکنم و اگر تو چند عیب بودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید و دوم نشناسی که مرا کی باید و سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق بندگانست و همه میداند
و از روی حکمت کامله بمن بهره رساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمیدارد بیت
خدائی که او ساخت از نیست هست : بعصیان در رزق بر کس نبست : ازو خواه روزی که بخشنده اوست : بر آرنده کار هر بنده اوست

سورة المنافقون مدنية آیاتها و رکوعاتها

بسم الله الرحمن الرحیم

در سال پنجم هجرت که حضرت رسول الله علیه السلام از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی نزول فرموده که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بن عمرو بن عوف بود از خزرج
و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود در حوض منازعت شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد و ابن ابی منافق بدان محل سخنان نا
شایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و همه پراکنده شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیز ترست بیرون خواهد کرد آنرا که خوار ترست و زید
ابن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام ص آمده این صورت را اخبار نمود و آن حضرت ص اخفا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن
حضیر رض سبب پرسید و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاطر پیغمبر ص سعی جمیله بتقدیم رسانید که خبر با ابن ابی رسید بخدمت آنحضرت ص آمده و نفی آنخبر نمود
خورد و بر مردم زبان ملامت گشاده و زید بن ارقم رض بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که اذا جاءک المنافقون چون بیاید
نزدیک تو منافقان چون ابن ابی و اصحاب او قالوا نشهد گویند ما گواهی میدهیم انک لرسول الله بدرستی که تو فرستاده خدائی یعنی ما منافق نیستیم و برسالت تو
معتقدیم والله یعلم انک و خدا تعالی میداند که تو لرسوله هر آینه فرستاده اوی که او ترا فرستاده والله یشهد ان المنافقین و خدا تعالی گواهی میدهد
که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان برآنکه دل ما معتقد رسالت تو است
دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردن بر اعتقاد برسالت تو خدای تعالی میداند که سوگند بدروغ خورده اند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند
منافقان سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند مردم را بالقای شبهات عن سبیل الله از دین
خدا تعالی یا خود اعراض کنند از جهاد و راه خدا تعالی انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملی است ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و منع
از حق ذلک این حکم حق بدی اعمال ایشان بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویده بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان
که ما از شمائیم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان
نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مرد جسیم و نیکو هیات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بامین
صورت بوده اند و چون بمجلس پیغمبر ص آمدندی آنحضرت شگفت و شنیدی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیه فرستاد و اذا رایتهم و چون ببینی منافقان را
تعجبک شگفت آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان از زیبی و تازگی و ان یقولوا و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی تو مر سخن ایشانرا و سخن
ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر کانهم گویا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند مسندة بدیوار باز نهاده و بعضی اشباح اند خالی
از علم و نظر یحسبون می پندارند و گمان میبرند کل صیحة هر فریادی که برآید و هر آوازی را که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدا واقع است علیهم بر ایشان یعنی دل
و بد گمانی و ترس ایشان بمرتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر ص و مؤمنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هم العدو ایشان دشمن
تراو همه مؤمنانند فاحذرهم پس حذر کن از مکر و غایله ایشان و بر ایشان ایمن مباش قاتلهم الله هلاک کرداناد خدا تعالی ایشانرا یا لعنت کناد خدای تعالی
بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده می شوند از طریق حق و در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده
برو نزدیک پیغمبر ص تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که
سجده محمد کنم آیه آمد که و اذا قیل لهم تعالوا و چون گویند مر منافقان را که بیائید باعتذار یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فرستاده
خدا تعالی لووا رءوسهم بگردانند سرهای خود را یعنی بروی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی انکار و ابا کند و رایتهم یصدون و ببینی ایشانرا
که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر ص و هم مستکبرون و ایشان گردن کشانند سواء علیهم یکسان است بر ایشان استغفرت لهم آمرزش خواهی برای ایشان
ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله لهم هرگز خدای نیامرزد ایشانرا بجهت رسوخ ایشان در نفاق ان الله بدرستی که خدا تعالی لا یهدی
القوم الفاسقین راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان از دایره صلاح هم الذین یقولون ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لا تنفقوا نفقه مکنید

علی من عند رسول الله بر کسانیکه نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حتی ینفضوا تا متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان روند پسران به پدران پیوندند
منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند ولله حال آنکه مر خدایراست خزائن السموات والارض خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست
قدرت وست هر کرا خواهد روزی دهد ولکن المنافقین لا یفقهون ولیکن منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان   نظم
خواجه پندارد که روزی او دهد ◆ لاجرم بر این و آن منت نهد ◆ زان سبب با او یکی شد بس اگر ◆ کم شود دستش به اسباب دگر ◆ حکم روزی بر سببهای نهد
نیز روزی میرسد ◆ یقولون میگویند اهل نفاق را مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم ما از این سفر الی المدینة بسوی مدینه لیخرجن الاعز هر آینه بیرون کند
عزیزتر منها الاذل از مدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس خبیث او بود عوض از آن لفظ اکرم اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوة والتسلیمات ولله العزة و مر خدای
راست غلبه و قدرت در ربوبیت ولرسوله و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وللمؤمنین و مر گروه بدکان راست عزت ایمان و طاعت ولکن المنافقین
ولیکن منافقان حقیقت عزت لا یعلمون نمیدانند نقل است که چون سپاه حضرت نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبدالله نام داشت و مؤمنی مخلص بود بر سر راه پدر
شد و تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتیکه پیغمبر مر ترا اذن فرماید بدانی که ذلیل تویی و اعز اوست
چون مرکب حضرت رسالت پناه بوی رسید بر آنحال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تلهکم مشغول نگرداند شما را
اموالکم خواستهای شما ولا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی اینها و مدعی که اگر تمام اموال دنیا و نعیم
آخرت بروی عرض کنند نظر قبول بهیچ کدام نکرد   بیت   چشم دل از نعیم دو عالم ببسته ایم ◆ مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس ◆ ومن یفعل ذلک و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند
از حق باز ماند فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی وانفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمایید
مما رزقناکم از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیره آخرت سازید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید احدکم الموت یکی از شما اسباب مرگ فیقول رب پس گوید
ای پروردگار من لولا اخرتنی چرا باز پس نگذاشتی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت مرا الی اجل قریب تا زمانی فاصدق پس تصدق کنم و زکوة ادا نمایم واکن
من الصالحین و باشم از نیک مردان و شایستگان ولن یؤخر الله و خدایتعالی باز پس نکند نفسا هیچ کس را اذا جاء چون بیاید و برسد اجلها
وقت رفتن وی یعنی چون عمر با آخر رسد چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم نکند والله خبیر و خدایتعالی داناست بما تعملون بآنچه میکنند آدمیان و بعضی آنرا بخطاب
می خوانند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر والله اعلم بالصواب

سورة التغابن ثمان عشرة آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح لله پاکی و پاکیزگی ستایش می نماید مر خدایتعالی را عز و جل ما فی السموات آنچه در آسمانها است از ملائکه و جمادات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از حیوان
له الملک مر اوراست پادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان است وله الحمد و مر اوراست ستایش بر نعمت آفرینش وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها تواناست
هو الذی خلقکم او آن کسی است که بیافرید شما را ای آدمیان فمنکم پس بعضی از شما کافر است که نگرویده اند بآفریدگار چون دهریان و طبیعیان ومنکم مؤمن و
بعضی از شما باور دارنده آفریدگار را چون اهل اسلام و ایمان والله بما تعملون بصیر و خدایتعالی بآنچه شما میکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال
ایشان خواهد کرد خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی یا به حکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آسمانها والارض مدینات
ظاهر شود وصورکم و نگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را باستواء قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رح فرموده که ظاهر شما را بیاراست
بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آنست که او را بصفوت اوصاف کائنات آراسته گردانید و بخلاصه خصایص
سعادت بشرف اختصاص بخشید تا ممتاز و اجمع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری   قطعه   بدرون نشست صورتی که
تو نیکو شناسش ◆ چه عجبست گر ز بیرون بدوست نگر نداری ◆ شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان ◆ تو چه بوعلی ولیکن هوی خود نظر نداری ◆ بخدا چه ماه خرد
چو در آینه بینی ◆ بت خویش هم تو باشی بکسی کند نداری ◆ والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعلم ما فی السموات میداند بعلم کامل آنچه در آسمانها است
از اصناف مکنونات والارض و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و مخزونات ویعلم ما تسرون و میداند آنچه می پوشید آنرا وما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید
والله علیم بذات الصدور و خدای داناست بآنچه در سینهاست از خاطر و افکار الم یأتکم آیا نیامده شما را نبأ الذین کفروا خبر آنها که کافر شدند من
قبل پیش از شما که چون قوم نوح و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فذاقوا پس چشیدند وبال امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه
و عذاب یوم الظله است ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عذاب و عقاب مر ایشان راست بانه کانت

تأتیهم

تأتیهم بسبب آنست که بوده که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فقالوا پس ایشان گفتند
أبشر یهدوننا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی با دمی فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل وتولوا و روی بگردانیدند
از تدبر در حقایق که با ایشان بود پس خدایتعالی ایشان را هلاک کرد واستغنی الله و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق والله غنی و خدایتعالی بی نیاز است از عبادت
آفریدگان حمید ستوده و بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا که برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگوی ای محمد آری برانگیخته
خواهند شد وربی لتبعثن و سوگند بپروردگار من که هر آینه شما مبعوث کرده شوید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا
و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک و برانگیختن و جزا دادن علی الله بر خدایتعالی یسیر سهل و آسان است فآمنوا بالله پس ایمان آرید
بخدای ورسوله و به فرستاده او محمد والنور الذی انزلنا و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد و مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز و مظهر
و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است والله بما تعملون خبیر و خدایتعالی بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزیرا که جمع کند
خدایتعالی شما را لیوم الجمع برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در آنجا اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند با انبیاء و امم
یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان شدن است یعنی چون مؤمن مقام کافر را در
بهشت میراث گیرد و کافر در دوزخ بمقام مؤمن در آید غبن ظاهر شود و کفار دانند که زیان کار اند و گفته اند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را بتقصیر در
احسان یا در زیان چنان است که هر کس سود خود طلبد و زیان دیگری ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدایتعالی و یعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفر
خدایتعالی عنه سیئاته از وی بدیهای وی را یعنی محو نماید ویدخله و در آورد او را جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر قصرها یا اشجار
آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن ابدا همیشه تاکید است در خلود ذلک الفوز العظیم و آن عفو گناه و در آوردن به بهشت رستگاری بزرگ است
والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن است یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ما ظاهر شد اولئک اصحاب النار آن گروه
ملازمان دوزخ اند خالدین فیها باقی مانده گان در آن یعنی همیشه وبئس المصیر و بد جایی است دوزخ بازگشت ما اصاب نرسد هیچ کس من مصیبة هیچ مصیبتی
از شدت مرض و مرگ اهل و ولد الا باذن الله مگر بقضای خدایتعالی یعنی علم وی همه مصائب محیط است و گر خواهد آفریدگار را از آن سالم دارد و برای صلاح حال بندگان
و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند ومن یؤمن بالله یهد قلبه و هر که تصدیق میکند خدایتعالی را و میداند که
بارادت و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آینه جمال مولی است
پس آینه را جهت مشاهده جمال او دوست باید داشت   نظم   هرچه از دوست آید خوش بود ◆ گر همه دریای پر آتش بود ◆ زخم گر دوست قومی آید برون ◆ گو برآ از سینه من هوی خون
والله بکل شیء علیم و خدایتعالی بر همه چیز دانا است صابر و شاکی را میداند واطیعوا الله و فرمان برید خدایتعالی را در فرض واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را
در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید شما از اطاعت پیغمبر او را زیان نیست فانما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستاده ما البلاغ المبین رسانیدنی است روشن
و او تبلیغ رسالت کرده آشکارا و وظیفه ابلاغ بجا آورد الله خدای اوست مستحق عبادت لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست الا او وعلی الله و بر خدایتعالی نه بر غیر او
فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان مقتضی آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس منقول است
که بعد از هجرت پیغمبر بعضی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را منع کردند و ایشان از غایت بیقراری
و مهربانی و شفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی در باره ایشان آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم بدرستیکه بعضی از زنان شما
واولادکم و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عدوا لکم دشمنانند مر شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته نشوید و ترک هجرت نکنید
این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند که در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زنان و فرزندان کردند که ما را از هجرت از علم و فضل باز
داشته ماندیم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند و هم بهم برآشفتند و کدورتی شد حق سبحانه و تعالی فرمود وان تعفوا و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند وتصفحوا و درگذرانید
وتغفروا و بپوشانید آنرا و عذر ایشان را بپذیرید فان الله پس بدرستی که خدایتعالی غفور رحیم آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کند انما اموالکم جز این
نیست که مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و ولد بسته از محبت الهی گرم
میگردد والله عنده و خدایتعالی نزدیک وی است اجر عظیم مزدی بزرگ مر کسی را که محبت وی مر خدایتعالی و رسول غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله
پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که

آنست اشاره میکند بواجب امر و دیگری بواجب حق و واجب امر بماند و واجب حق را حکم نسخ برکشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا بمغفرت پی در عفو
عفو و احل بواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله انجا یک رنگ دارد بیت
بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدا تعالی را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود و در راه
حق میدهید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فواید آن بوی باز میرسد یعنی شما میرسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی حق
خدای تعالی امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِنْ
تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض میدهید خدا تعالی را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ زیاده
گرداند خدا تعالی آن را لَكُمْ برای شما یک را ده تا هفصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر شمار و حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را اگر بیش ازین بوده باشد از امساک
و ترک انفاق وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدا تعالی جزا دهنده سپاس داران است عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت ممسکان بخیلان
تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکارا است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب
انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ حکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق اثنا عشر آية

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه ص م فرمود تا رجوع کند و انگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین
باب آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند
فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهری که جماع کرده شمار توان کرد آن را از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت مشغول گردد
و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد
و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رح اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رح معتبر است پس اگر در طهری بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی
رح سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را
که ایشان از ضبط آن عاجز اند یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدا تعالی که پروردگار شما است و طلاق بسنت دهید لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون
مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت از ناشوهری بوده باشند تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز باید که بیرون نیایند
پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت که هویدا کرده شده باشد و حفص بکسر یا خواند یعنی کردار ناخوش که روشن
کننده حال زنان بود و در بدکرداری مراد معصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل
خانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد و در حفاظت ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خدا تعالی
است که مقرر فرموده و از آن بیرون نتوان رفت وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از حدهای خدا تعالی فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستی که ستم کرده
بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا میداند هیچ نفس لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید که خدا تعالی نو گرداند بَعْدَ ذَلِكَ
پس این طلاق أَمْرًا کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخر
عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت است و دیگر باره
طلاق ندهید بجهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا
و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر ندب است و امام شافعی رح گوید واجب است
وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلَّهِ برای طلب ثواب و رضای خدا تعالی ذَلِكُمْ این شهادت و اقامت شهادت يُوعَظُ
به پند داده میشود بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللَّهِ بخدا تعالی و آنچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هرچه متعلق است بآن روز وَمَنْ
يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدا تعالی و مرتکب مناهی نشود از ترس خدا تعالی يَجْعَلْ گردانیده و پدید آرد خدا تعالی لَهُ برای او مَخْرَجًا بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا
و آخرت و یا هر که بپرهیزد از حرام خدای تعالی برای وی برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد وی را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از آنجا که گمان نبرده و در شمار نیاورد

یعنی بخاطر

یعنی بخاطرش نگذرد نظم از سببها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق رجائی نکند رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال سبب نزول آیت
آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و عوف روی بدرگاه پیغمبر ص م آمد و گفت یا رسول الله پسرم را اسیر گرفتار شده و مادر وی جزع بسیار میکند و با تنگی و فقر
و فاقه بنهایت رسیده در آنچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت ص م فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
عوف با زن خود بقول پیغمبر ص م عمل نمودند اندک فرصتی پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند از ایشان را آورده بسلامت بمدینه آمد و این آیه نازل
شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدا تعالی و کار خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدا تعالی بسنده است
او را در کفایت مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا تعالی بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از او فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
بدرستی که گردانیده است خدا تعالی و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابوذر غفاری
رض روایت کرده که پیغمبر ص م فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آن را فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ برخواند و چند
نوبت اعاده فرموده و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی النعمه بوستان قرب است و از ثمره معیت خبر دهد که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و توکل بر آنچه گفته از کفایت
و از و بوی ریحان محبت دهد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد بیت سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی توکل
راه است و تقوی توشه ره رو و در وقتی که حکم عدت مطلقات نازل شده و آمد که يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ صحابه رض پرسیدند که عدت زنانیکه حایض نشوند چیست آیه آمد
که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنانی که نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید در حکم
ایشان یعنی ندانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدت آنانکه حایض نشده از صغر سن همچنین
سه ماه است وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ مدتهای زنان عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ
بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدا تعالی و مراعات حقوق احکام وی کند يَجْعَلْ پدید گرداند خدا تعالی
لَهُ مر آن متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر او سهل سازد ذَلِكَ این که گفته شد أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خدا است که فرستاده آن را
در لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد از عقاب خدا تعالی و فرمان او برد يُكَفِّرْ بپوشد خدا تعالی عَنْهُ از وی سَيِّئَاتِهِ بدیهای وی
یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ و بزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا مزد را یعنی او را فزون دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ
از آنجا که شما ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید
مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ تا تنگ گردانید بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق داده گان
أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا وقتی که بنهند بار خود را فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ پس اگر
شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزند شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا و مشاورت کنید
بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشوار کنید و مضایقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن
یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس برای شیر دادن خواهد لَهُ مر آن فرزند را أُخْرَى زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد و او را برای رضیع خود و مادر را
باکراه و اجبار نفرماید لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ
قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه خدا تعالی
داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدا نَفْسًا هیچ نفسی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ
زود باشد که پدید آرد خدا تعالی بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل دهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ
سرباز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از سخن پیغمبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا
شَدِيدًا حسابی سخت که در او استقصا و مناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت و با هول چون قوم لوط و عاد
کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد از حساب فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن ده وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود عاقبت کار ایشان
خُسْرًا زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاودانی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدا تعالی
لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از عذاب خدا تعالی يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ

آمنوا آنانکه گرویده اند قد انزل الله بتحقیق فرستاده است خدای تعالی الیکم ذکرا بشما پندی با شرفی که قرآن است و فرستاد بشما رسولا فرستاده که محمد ع م و قرآن اشرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل ع م و بقولی رسول بدل است از ذکر و ذکر بیان رسول است یعنی ذا ذکر و اشهر آن است که سخن بر ذکر اتمام شده و رسولا منصوب بمحذوف است تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته یتلوا میخواند علیکم بر شما آیات الله آیتهای قرآن را که کلام خدای تعالی است مبینات روشن کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی روشن کننده حق سبحانه و تعالی ذکر و رسول فرستاد لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد خدای تعالی بقرآن یا رسول آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم و من یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای تعالی و تصدیق کند رسول را و یعمل صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب و با تضرع و عوض ندخله در آرد او را خدای تعالی جنات تجری بوستانهایی که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن جویهای خالدین جاوید باشند کائن فیها در بهشت ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای تعالی در بهشت له برای آن مؤمنان عامل رزقا روزی و چه روزی الله خدای تعالی یعنی الذی خلق آنست که بیافرید سبع سموات هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی و من الارض و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها یعنی در تحت بعضی و بعضی مثلهن در عدد کرده اند یعنی زمین نیز هفت آفرید یتنزل الامر فرو می آید فرمان خدای تعالی و قضای او بینهن میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری است ملقی و همه را بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید آنکه خدای تعالی علی کل شیء بر آفریدن همه چیز قدیر تواناست و ان الله و بدانید که خدای تعالی فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای تعالی قد احاط بدرستی که فرا رسیده است بکل شیء علما بهمه چیزها دانا از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط است بهمه اشیا و از موجودات علمی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست رباعی هر بسته سر قدرتش کن فیکون ، با دانش او یکی است بیرون و درون ، در غیب و شهادت ذره نتوان یافت ، از دایره قدرت علمش بیرون

سورة التحریم مدنیة و هی اثنتا عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

نقل است که حضرت پیغمبر ع م شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رض مقداری عسل داشته هرگاه آنحضرت ع م بخانه وی آمدی زینب رض از آن شربت فرمودی و آنحضرت ع م را در خانه وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رض اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که در آید گوییم از تو بوی مغافیر می آید و مغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند و آنچه گره دارد و حضرت ع م بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت ع م روزی شربت عسل آشامیده نزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبور آن عسل از شکوفه عرفط چریده بود بدان نام را بوی آورده که چون آنحضرت مکروه بود گرفت حضرت ع م فرمود که حرمت العسل علی نفسی والله لا اکله ابدا یعنی سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس وی را از عسل نیارد و آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله آنچه حلال کرده است خدای تعالی لک مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آن است که در روز نوبت حفصه رض در خانه وی رفتی وی باجازت آنحضرت ع م بدیدن پدر رفته بود و ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت حفصه بر آن مطلع شده و اظهار ملال کرد حضرت ع م فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول الله ع م فرمود که این سخن نزد تو امانت است باید که با کس نگویی و قبول کرد و چون حضرت ع م از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض این سخن را با عایشه رض در میان نهاد و مژده داده که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آنحضرت ع م بخانه عایشه رض آمد این حکایت بجنابت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای تعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تبتغی مطلبی مرضات ازواجک خوشنودی زنان خود والله غفور و خدای تعالی آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رحیم مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر گردانیده خدای تعالی و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه سوگند بدو بندد بکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مائده است والله مولیکم و خدای تعالی دوست شماست و متولی کارهای شما میسازد برای شما هر چه صلاح شما در آن است و هو العلیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم و صواب کار در هر چه گوید و کند بنسبت ایشان و اذ اسر النبی و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت الی بعض ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه رض حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است رض یا عسل یا ذکر خلافت شیخین رض بعد از او که با حفصه رض سر گفته بود و او با عایشه رض آشکارا کرد فلما نبأت به پس آنهنگام که خبر کرد حفصه رض مر عایشه رض را بآن حدیث و اظهره الله علیه و آشکارا گردانید خدای تعالی پیغمبر خود را و مطلع

ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه رض عرف بعضه شناسا گردانید پیغمبر ع م حفصه رض را و خبر داد و بعضه بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم این قدر از آن ظاهر ساخت یعنی قصه تحریم ماریه رض و اعرض عن و اعراض کرد رسول الله ع م عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت الشیخین مراد آنست که حضرت رسالت پناه ع م استقصا نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان سری آنحضرت ع م را اظهار کرده بود تمام باز روی وی نیاورد فلما نبأها بها پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر ع م حفصه رض را بآنچه خدای تعالی او را بر آن اطلاع داده بود قالت گفت حفصه رض من انبأک هذا که خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کردم قال گفت رسول ع م نبأنی العلیم خبر داد مرا خدای دانا بخفیات ضمایر الخبیر خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه رض و باز گردید الی الله بخدای تعالی و از آزار دل مبارک آنحضرت ع م پشیمان شوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که گشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر ع م نمیکنید و ان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله پس بدرستی که خدای تعالی هو مولیه او یار و مددکار پیغمبر ع م است و بر آن نصرت کننده جبرئیل و جبرئیل حق دوست و کاری بجای آرد و صالح المؤمنین و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان او بند مراد همه صحابه رض اند و بقولی صدیق و فاروق رض که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است رض والملائکة و تمامی فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک با وجود آنکه خدای تعالی و جبرئیل و صحابه یار اویند ظهیر مددکار و معاون و هم پشت اند در یاری وی عسی ربه شاید که پروردگار او ان طلقکن اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد ان یبدله آنکه بدل دهد او را خدای تعالی ازواجا خیرا منکن زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون و فرع آن چه خدای تعالی میداند که پیغمبر طلاق نخواهد گفت پس تعریف آن زنان میکند مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر الهی مؤمنات تصدیق کنندگان یا باور دارندگان یا اخلاص آرندگان قانتات نماز گزاران یا فرمان برداران تائبات باز گشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه اله عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران بکر ابن عباس رض فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی ع م که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازدواج حضرت رسالت پناه ع م در آرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و اهلیکم و اهالی و فرزندان خود را بموعظه و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که آتش انگیزان مردمان باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین دل که کفار میپرستند یا بتهای سیم و احبار و رهبان که در مثل مانند آن سنگ است نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید ، اندرین سنگها مبند امید ، ولی از سنگ سخت تر باید ، کز [illegible] راحت افزاید ، دل این سنگ اگر تو بشکنی ، بر حسرت بسی بسنگ زنی علیها بر آن آتش ملائکة فرشتگان اند یعنی موکل اند بر وی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان که دوزخی را ایشان فوت نشود و از چنگ ایشان محال گریز باشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدای تعالی را ما امرهم در آنچه باشند ایشان را یعنی بر شهوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد و یفعلون و میکنند ما یؤمرون آنچه فرموده می شوند بدان و در تبیان آورده که [illegible] زبانیه کافران را بر [illegible] اهل بهشت است به نعیم جنان پس حق زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده و اندیشه خلاص نمایند حق سبحانه فرماید با ملائکه گوید یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگویید که امروز عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه را که در دنیا بوده اید که عمل میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید توبوا الی الله باز گردید بخدای تعالی توبة نصوحا بازگشتی خالص یعنی توبه کنید و باز بسر گناه مروید و معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنکه تایب عود نکند چنانکه شیر بپستان حسن بصری رح گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن ، بر در حق نو مسلمان آمدن ، [illegible] سر گرفتن یا نیاز ، با حقیقت روی کردن از مجاز عسی ربکم چون توبه کنید شاید که پروردگار شما ان یکفر عنکم آنکه درگذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم جنات و در آرد شما را بوستانهایی که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن یعنی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای تعالی پیغمبر را ع م یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت وی در باره عاصیان مردود گرداند والذین آمنوا معه و رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند با وی یعنی درخواست ایشان در باره یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای تعالی مؤمنان را عطا کرده یسعی میشتابد و میرود بین ایدیهم در پیش ایشان و بایمانهم و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو میرد یقولون ربنا گویند مؤمنان که ای آفریدگار ما اتمم لنا تمام گردان ما را نورنا روشنی ما را یعنی نور ما را باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک علی کل شیء بدرستی که تو بهمه چیزها از انوار و مغفرت ما قدیر توانایی یا ایها النبی ای خبر دهنده و یا بلند قدر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بحجت

واغلظ و درشتی بکار بر علیهم بر ایشان یعنی هر دو گروه و مأویهم و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جهنم دوزخ است و بئس
المصیر و بد جایی بازگشتن است دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد خدا تعالی مثلی للذین کفروا برای آنانکه کفر ورزیدند امرأت نوح و آن مثل زن نوح است
که واعله نام داشت و امرأت لوط و زن لوط علیه السلام که او را واهله گفتندی کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا از بندگان ما صالحین
شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بنده به نفاق و مخالفت دین زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان
لوط خبردار کردی تا طمع در ایشان کردندی چنانچه گذشت در قصه ایشان فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدا تعالی
چیزی زن نوح علیه السلام غرق شد از طوفان و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید و قیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را که درآیید بدوزخ مع الداخلین
با درآیندگان و بکار کافران حاصل مثل آنست که کفر و معاصی می شوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر علیه السلام بود با وجود کفر ایشان هیچ فایده نبخشید و ضرب الله مثلا
و بیان کرد خدا تعالی مثلی للذین آمنوا برای آنانکه گرویدند امرأت فرعون و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب
ابن لی ای آفریدگار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام قرب خود جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد
فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق سبحانه ملائکه را فرمود تا گرد وی درآمده به بالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آورند
و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد و گفت خدایا مرا خانه ده در جنت و نجنی و برهان مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون و عمله و از کردار او یعنی از عذاب
او که شکنجه بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو و نجنی من القوم الظالمین و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیان و تابعان فرعون اند حق سبحانه دعای وی
مستجاب کرد و حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر است که حق سبحانه
وی را به آسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح علیه السلام را با وجود
کفر اتصال ایشان با انبیاء علیهم السلام هیچ نفع نداد و مثل زد خدا تعالی برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر علیه السلام و سایر مؤمنات و مریم ابنت عمران و مریم دختر عمران التی
احصنت آن زنی که نگاه داشت فرجها دامن خود را از حرام و فواحش فنفخنا پس دمیدیم فیه در گریبان جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم
وصدقت و باور داشت مریم و اقرار کرد بکلمات ربها بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعده ها که جبرئیل علیه السلام از خدا تعالی بوی آورد که لاهب
لک غلاما زکیا و کتبه و کتاب خدا تعالی یعنی انجیل یا آنچه خدا تعالی نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و بعضی گفته اند مراد تمام کتب الهی است و کانت
و بود مریم علیه السلام من القانتین از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات و تذکیر برای تغلیب است و اشعار بآنکه طاعت مریم علیه السلام کم از طاعت
مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون والسلام

سورة الملك مكية آياتها ثلثون

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارک بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی بر هر چه خواهد و هو علی کل
شیء و او بر همه چیزها که خواهد قدیر تواناست الذی خلق الموت آن خدایی که بیافرید مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موت ایشان است در دنیا
و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیوة را خلق کرد بر صورت مادیانی ابلق و بر هیچ چیز مرور
نکند و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیوة دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا
ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیاست ایکم کدام از شما احسن نیکوتر اند عملا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است در خبر آمده که کدام نیکوتر اند از روی عقل و پرهیز
کارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تر اند مرگ را و ترسان تر از او و کار سازنده تر برای او و هو العزیز و خدا تعالی غالب است در ملک خود
ترسند کار از سرزنش و نیز بیامرزد الغفور آمرزنده است خطیئات ایشان را و بستاند الذی آن خدا تعالی که بیافرید خلق سبع سموات هفت آسمان طباقا طبقه یکی بالای دیگری در عالم
آورده که آسمان دنیا موجی است مکفوف شده و دوم مرمری است سفید سوم آهن است چهارم روئین است و گفته اند مس است پنجم نقره است ششم زر است هفتم یاقوت سرخ است ما تری نبینی
ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدا تعالی از آسمانها و غیر آن من تفاوت هیچ خللی و اختلافی و ناراستی و عیبی و عاری فارجع البصر پس بازگردان چشم را بسوی آسمان و در وی نظر کن هل تری
هیچ می بینی من فطور هیچ شکافی و نقصانی ثم ارجع البصر کرتین بعد از آن بازگردان دیده را بار دیگر [illegible] ینقلب بازگردد الیک البصر
بسوی تو چشم تو خاسئا [illegible] و هو حسیر [illegible] و لقد زینا [illegible] السماء الدنیا

آسمان نزدیک یعنی آسمان که نزدیک تر است بزمین و آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی ستارگانی که در شبها چون چراغ درخشانند و جعلناها و گردانیدیم ما ستارگان
رجوما للشیاطین رانندگان مر دیوان را و فی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند و اعتدنا لهم و آماده ساختیم برای دیوان و بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا
عذاب السعیر عذاب آتش افروخته در عقبی و للذین کفروا و مر آنها راست که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بربهم بآفریدگار ایشان عذاب جهنم
عذاب دوزخ و بئس المصیر و بد جای بازگشت است دوزخ اذا القوا چون درافکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهیقا آوازی ما
آواز درازگوش که انکر اصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ درآورند نعره بر آید و هی تفور و او می جوشد و ایشان را بر می آرد و فرو می برد چنانچه گوشت در دیگ جوش
تکاد تمیز نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کلما القی هرگاه درافکنده شوند فیها در دوزخ فوج گروهی از اهل شرک یا فسق
یا ظلم از هر چیز که سبب دخول دوزخ باشد سألهم سؤال کنند ایشان را خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان و عاصیان الم یأتکم آیا نیامد شما را
نذیر بیم کننده یعنی پیغمبر علیه السلام بشما مبعوث نشد که شما را بخدا تعالی خواند و از این عذاب بترساند و نصیحت شما بر آید قالوا بلی گویند آری قد جاءنا آمد بما
نذیر پیغمبری بیم کننده فکذبنا پس تکذیب کردیم قول وی را یعنی پیغمبر علیه السلام را و افراط کردیم در تکذیب حتی نفی انزال وحی و ارسال رسل کردیم و قلنا و گفتیم مر رسانندگان کلام
وحی ما نزل الله فرو نفرستاده است خدا تعالی من شیء هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعده و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید شما ای رسولان الا
فی ضلال کبیر مگر در خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید و گفته اند که این خطاب زبانیه است مر کفار را یعنی زبانیه در جواب ایشان گویند نبوده
شما مگر در گمراهی بزرگ و عقوبت بزرگ و قالوا و گویند کافران که در دنیا لو کنا نسمع اگر می بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران را بی بحث و تفتیش معانی پیام معجزات
ایشان علامات صدق [illegible] احوال ایشان ظاهر بود او نعقل یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان
معاینه می نمودیم ما کنا نمی بودیم امروز فی اصحب السعیر در اعداد اهل دوزخ فاعترفوا پس اقرار کنند و معترف شوند بذنبهم بگناه خویش و در دین
وقت اعتراف سود وی ندارد فسحقا پس دوری باد از رحمت من لاصحب السعیر مر ملازمان دوزخ را ان الذین یخشون بدرستی آنانکه میترسند ربهم از آفریدگار
پروردگار خود بالغیب پوشیده یعنی آن ترس را از خلق پوشیده و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کنند و در حسن المعانی گوید که مراد از غیب آنست که پوشیده است از خلق
و پیدا بر خدا تعالی عزوجل یعنی دل ترسناک باشند لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند [illegible]
مزد ترسندگان امان باشد از هر چه می ترسند نظم لا تخف مژده ترسنده است ✽ هر که می ترسد مبارک بنده است ✽ خوف خشیه خاص [illegible] بود ✽ هر که [illegible]
بود ✽ رستگاری آورد ✽ [illegible] آورده اند که کفار قریش [illegible] در باب حضرت پیغمبر علیه السلام سخنان بی ادبانه گفتندی
و چون جبرئیل علیه السلام بنزول قرآن [illegible] گفتار ایشان بر وی [illegible] ایشان بر آن قرار گرفت که سخن پیغمبر علیه السلام آهسته گویند تا خدای تعالی وی را نشنود
و او را از آن آگاه نگرداند آیت آمد که واسروا قولکم و پنهان دارید قول خود را [illegible] پیغمبر علیه السلام او اجهروا به یا آشکار کنید مر آنرا یعنی هر دو نزدیک او یکسان
انه بدرستی که خدا تعالی [illegible] علیم داناست بذات الصدور بآنچه در سینه هاست قبل از آنکه بر زبان گذرد و پس کسیکه بضمایر واقف است اگر تعبیر از آن کنند
آشکار کنند یا پنهان بر وی پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من خلق آنکس که بیافرید دلها را و هو اللطیف و او داناست بدقایق اشیاء و حقایق آن
الخبیر آگاه و از ظواهر موجودات و دقایق آن هو الذی جعل اوست خدایی که گردانید لکم الارض برای شما زمین ذلولا رام و منقاد تا آسان باشد سپردن آن
فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین و کلوا و بخورید من رزقه از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و مقدر کرده و الیه النشور و بسوی
اوست بازگشت شما پس شکرگزاری نعمای وی بجا آرید ءامنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه
یا از ملک مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل علیه السلام است [illegible] ان یخسف بکم الارض از آنکه خدا تعالی یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را
بزمین فاذا هی پس آنهنگام زمین پس از فرو رفتن شما در وی تمور میگردد و اضطراب کنان شما را زیر و زبر می افکند ام امنتم آیا ایمن شدید من فی السماء از آنکه
در آسمان است عرش او یعنی خدا تعالی یا مقام او بزعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل علیه السلام ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگریزه چنانچه بر قوم
لوط علیه السلام فستعلمون پس زود بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه بوده بیم کردن من آن دانستن شما را سود نباشد و لقد کذب الذین و بدرستی
تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان
نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب او لم یروا آیا نمی دانند و نمی نگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم زبر سر ایشان در هوا صافات
صفها برکشیده می گشایند بالهای خود را و یقبضن و فراهم میکنند بعد از بسط جناح ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه

إلا الرحمن مگر خدای تعالی بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکل و هیأتی معین و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخت
إنه بكل شيء بصير بدرستی که خدای تعالی بهمه چیز بیناست أمّن آیا کیست که توان گفت که هذا الذي این آن کس است که از روی حمایت هو جند
لکم او لشکر است و عاید لشکر لکم مر شما را ینصرکم یاری دهد من دون الرحمن بجز خدای تعالی از عذاب و خشم وی إن الكافرون نیستند کافران إلا في غرور مگر در فریب
شیطان که میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد أمّن هذا الذي آیا آن کیست که اشارت توان کرد بوی که این آن کس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی دهد شما را إن أمسك اگر
ببرد خدای تعالی رزقه روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول رزق را وسائط و وسایل اند یعنی اگر خدای تعالی وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را
روزی تواند داد و کفار میدانستند که خالق و رزاق اوست و کفر ایشان از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند في عتو در ستیزه گی و گردنکشی از حق و نفور و رمیدن
از حق و نفرت از راستی أفمن يمشي آیا کسی که میرود مكبا على وجهه سرفرو افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پیش و پس و راست و چپ خود نمی بیند أهدى
راه یافته تر است أمّن يمشي آیا آنکس که میرود سویا راست ایستاده و همه اطراف مشاهده میکند و رفتن او واقع است على صراط مستقيم بر راهی راست … مقصد
و مقصود این مثل است برای کافر و مؤمن که مشرک در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بطریق حق از روی بصیرت سلوک میکند

رباعی

فرق است میان آنکه از روی یقین ❊ با دیده گشاده رود اندر دین ❊ با آنکه دو چشم بسته بندست کسی ❊ هر گوشه همی رود بظن و تخمین ❊ قل هو الذي بگو ای محمد مر کافران را
که آن خدای تعالی که شما را بدو دعوت میکنم او آنکس است که بقدرت کامله أنشأكم بیافرید شما را وجعل لکم السمع و بداد شما را شنوایی تا سخنان حق بشنوید والأبصار و دیدها
تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والأفئدة و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تأمل نمایید و شما بسیار شنوید و می بینید و لیکن
قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگوئید مر این نعمتها را قل هو الذي ذرأكم بگو خدای تعالی آن خداست که بعد از آفریدن شما را پراکنده و ساخت في الأرض در زمین
یعنی هر یک را منزلی و مسکنی و راهی و کاری داد تا او را عبادت کنید و فرمان برداری نمائید وإليه تحشرون و بسوی او بازگردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود یابید
ويقولون و میگویند آن مشرکان مر پیغمبر و یاران وی را متى کی باشد هذا الوعد این وعده حشر و یا فتح إن کنتم صادقین اگر هستید شما راست
گویان قل بگو ای محمد در جواب ایشان که إنما العلم جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عند الله نزدیک خدای تعالی است و غیر او بران اطلاع ندارد
وإنما أنا و جز این نیست که من نذير بیم کننده ام مبين آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم فلما رأوه پس آنهنگام که ببینند
موعود را که قیامت است زلفة نزدیک خود سيئت بد گردد و زشت شود وجوه الذين کفروا روهای آنها که کافر شدند یعنی غم و اندوه بر چهرهای ایشان پدید
گردد وقیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را گویند هذا الذي کنتم این آنست که بودید شما که بوی سبب آن به تدعون … تمنا میکردید و در طلب استعجال
می نمودید امام زاهد رح فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر ع میکردند و آرزوی هلاک یاران وی میبردند پس حق سبحانه حبیب خود را فرمود که قل أرأيتم
بگو خبر کنید مرا إن أهلكني الله اگر هلاک گرداند خدای تعالی مرا ومن معي و آنرا که بامن اند از مؤمنان أو رحمنا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فمن
پس کیست که يجير الكافرين زنهار دهد کافران را من عذاب أليم از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست
که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس منتظر مرگ دیگران بودن چه فایده دهد قل بگو ای محمد که ایمان بوی سبب نجات است هو الرحمن اوست
خدای تعالی بزرگ بخشایش آمنا به گرویده ایم بوی وعليه و بروی نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم و کار خود بوی باز گذاشته ایم فستعلمون پس زود بود که بدانید
یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الأمر من هو کیست از ما و شما آنکه او في ضلال مبين در گمراهی هویداست قل أرأيتم بگو خبر دهید مرا إن أصبح
اگر گردد ماؤكم آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر میمون حضرمی غورا فرو رفته در زمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد فمن پس کیست آنکه يأتيكم بماء بیارد برای
شما آبی معین جاری یا ظاهر چنانچه همه کس ببیند و در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا و رب العالمين و در تفسیر زاهدی مذکور است که یکی
شنید که معلمی شاگرد خود را فمن يأتيكم بماء معين آموخت جواب داد که بالمعول والمعين یعنی بیل و تبر و کارگران آب را باز آرند شب
نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایب شد بگو تا معول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی

مثنوی

فلسفی منطقی مستهان ❊ میگذشت از سوی مکتب آن زمان ❊ چونکه بشنید آیتی آن ناپسند ❊ گفت آریم آب را ما بر بلند ❊ با زخم بیل و تیزی تبر ❊ آب را آریم از پستی زبر ❊ شب بخفت و دید او یک شیرمرد ❊ زد طپانچه بر دو چشمش کور کرد ❊ گفت زین چشمه دو چشم ای شقی ❊ با تبر نوری برآر ار صادقی ❊ روز برجست و دو چشمش کور دید ❊ نور فایض از دو چشمش ناپدید

سورة القلم مكية … آياتها …

بسم الله الرحمن الرحيم

ن

ن: حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غایت بلکه این اسرار شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی از آن
گرفته و بحقی فرو گذاشته اند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح اسمای الهی دانند چنانچه در حروف نون گفته اند که مفاتیح اسم نور و ناصر
و در معالم گوید که آخر است از حروف الرحمن و گویند قسم سوره است یا لوح است از نور یا نام نهری است در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مؤمنان را و اشهر
آنست که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را یلهوتا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد درست خود از ابو هریره رض
نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول الله صلعم که اول چیزی که خدا تعالی بیافرید قلم بود و پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشته آنچه بوده و
و باشد و درین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بنون والقلم و بقلم اعلی که از نور است و طول او ما بین السماء است و گویند مراد قلمی است که بدو کتابت کنند و فواید آن
در مصالح دین و دنیا بسیار است وما يسطرون و دیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی و بآنچه ایشان را فرماید در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که نون
و قلم زبان و ما يسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد و جواب قسم این است که ما أنت نیستی تو ای محمد بنعمة ربك که شاهد است بر … کار
خود بمجنون دیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت را میگفت علم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارت است بعلم اجمالی مندرج در احدیت و …
همچو قلم شیر است بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرموده در واحدیت و بآنچه قلم
… و از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه … تو نه بغیر و در کار خود مستور … یعنی بر تو نبوت … ازل
و ابد وإن لك و بدرستی که مر تراست لأجرا مزدی و ثوابی است بر کشیدن بار نبوت غير ممنون منت یا … و بعضی حق تعالی بی واسطه کسی که از وست … عطا
کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد وإنك و بدرستی که تو لعلى خلق عظيم بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوی بزرگ که خوبی آن
کس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآن است که حق سبحانه ازلی داشته بود و از عائشه رض سوال کردند از خلق رسول الله صلعم
و جواب گفت آن فرموده که خلق آنحضرت ع قرآن بود و فی سلسلة الذهب — نظم — بود و هم بحر مکرمت هم کان ❊ گوهرش کان خلقه القرآن ❊ وصف خلق کسی که قرآن است ❊ خلق
نعت و چه امکان است ❊ محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد ع نبود چه او مشیت خود باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رح گفته که از
مسخوف شده و از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای تعالی نبود و شمه از حقایق خلاق آنحضرت ع در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی
علیه السلام مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد ويبصرون و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدانند وقت که عذاب نازل شود
بر ایشان معلوم گردد بأيكم المفتون که کدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تو یی یا ایشان إن ربك بدرستی که آفریدگار تو
هو أعلم او داناتر است بمن ضل بکسی که گمراه شد عن سبيله از راه او که راست است و چنان کس فی الحقیقه دیوانه بود وهو أعلم و او داناتر است بالمهتدين
براه یافتگان بکمال عقل موسوم اند فلا تطع المكذبين پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت می نمایند ودوا لو تدهن دوست
میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فيدهنون پس تا ایشان نیز چرب زبانی و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند ولا تطع و فرمان برداری منمای كل
حلاف هر سوگند خورنده را بدروغ که ابو جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مهين خسیس رای
و خوار و بیمقدار هماز عیب کننده و در عقب مردم بطعنه زننده و در روی ایشان مشاء رونده بنميم بسخن چینی میان مردمان بانمیمه کننده مناع باز دارنده للخير مر خیر را
یا منع کننده از ایمان و احسان معتد ستم کننده و از حد در گذرنده أثيم بسیار گناه یا زناکار عتل سخت روی و درشت خوی بعد ذلك پس از همه عیبها زنيم
حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکور است که چون رسول ع این آیت
در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که رسید در خود باز یافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من در دین معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید و زنیم گفت
چگونه این تهمت بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جرأتی نداشت و او را برادرزادگان بود و چشم بر میراث وی نهاده
مرا رشک آمد غلام فلان را بخود گرفتم و تو فرزند اوئی و ولید دشمن بر صدق قول آنحضرت … خصومت ولید است … بیت: جرم و گناه عیبی از فعل مادرت
کو لغطای مادر او خاکسار کرد ❊ أن كان آیا برای آنکه هست و حفص بر یک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مال وبنين خداوند مال و خداوند پسران چنین کس را
فرمان مبری إذا تتلى عليه چون خوانده شود بر او آياتنا آیتهای کلام ما قال أساطير الأولين گوید اینها افسانهای پیشینیان است سنسمه زود باشد
که علامت کنیم و داغ نهیم على الخرطوم بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را … و آشکارا سازیم … آورده که روز بدر بر بینی او زخمی رسید و اثر آن باقی ماند
إنا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت كما بلونا أصحاب الجنة همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ ضروان را از زوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا

از زکات پس مردی صالح را باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که باد از درخت بیفکندی
یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن مرد وفات کرد پسران وی گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر کرد
معیشت بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد بریم میوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی میفرماید اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین یاد کن چون
سوگند خوردند از آنان صروان که پنهان از فقرا بچینند میوه آن باغ را در حالیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد بگاه و پس چنین سوگند خوردند و لا یستثنون و استثنا نکردند
یعنی نگفتند ان شاء الله تعالی در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فطاف علیها پس بیامد بدان باغ طائف بلایی طواف کننده من ربک از پروردگار
تو وهم نائمون و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فاصبحت پس گشت باغ ایشان بآن بلا کالصریم مانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بروجهی
که هیچ باقی نمانده و ایشان از ان حال غافل از خواب درآمدند فتنادوا پس ندا کردند همدیگر را مصبحین در آمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند ان
اغدوا علی حرثکم که بامداد بیرون آیید بسوی درودن کشت خود یعنی بشمار گشته خود ان کنتم صارمین اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرمایان
پس راهها برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس رفتند بجانب باغ وهم یتخافتون و ایشان سخن آهسته و نرم میگفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن آن ان لا یدخلنها
الیوم علیکم مسکین که البته باید که درنیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا بهره بگیرد و از حصه ما کم نشود و غدوا علی حرد قادرین و بامداد برفتند که باغ
بر قصد منع مساکین توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فلما راوها پس آنهنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند باکدیگر
انا لضالون بدرستی که ما گم کرده ایم راه باغ خود را چه باغ ما دیروز پر میوه بود و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند که تباهی در
دیوار که آن باغ ایشانست گفتند بل نحن محرومون بلکه ما گم نکرده ایم بلکه ما بی بهره گانیم از محصول و میوه آن باغ بجهت منع فقرا و ترک [illegible] قال
اوسطهم گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین سن با صاحبان برای که الم اقل لکم آیا نگفتم من شما را دیروز لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید
خدا تعالی را به بزرگی و نمیگوئید ان شاء الله تعالی قالوا سبحان ربنا گفتند پاکست خدا تعالی ما از انکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد انا کنا ظالمین
بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر خود و منع درویشان فاقبل بعضهم علی بعض پس روی آورد بعضی ایشان بر بعضی دیگر یتلاومون ملامت میکردند این آن را که تو گفتی
تو چنین اندیشیدی و او عذر میآورد که تو هم برین راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قالوا یا ویلنا گفتند وای بما انا کنا طاغین بدرستی که
ستم ما از حد گذرندگان در گناه کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عسی ربنا شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم ان یبدلنا که
بدل دهد ما را خیرا منها بهتر از ان باغ انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغبون رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی ایشان را
بخشید و باغی پر انگور حیوان نام بر ایشان ارزانی فرمود و مباهلی گوید که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که دران باغ خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان
گفته اند که هر که ببلا گرفتار گردد در مال و منال و در عرصه تلف افتد باید که او بال نیامده بداند که آن بلا باستحقاق او برو نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت
عزت بازگشت کند حضرت الله جل جلاله بهتر و خوشتر از آنچه ازو تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ زروان داد و بهر روی از هیچ خیر بسیار انجام کار
میفرماید بیت اولم خم شکست و سرکه برخت ؛ من بگفتم که این زیانم کرد ؛ صد خم شهد صافی ازپی آن ؛ عوضم داد و شاد مانم کرد کذلک العذاب
همچنین است عذاب کردن خدا تعالی در دار دنیا و لعذاب الاخرة اکبر و هر آینه عذاب آن سرای بزرگتر است از ان جهت که این عذاب زود در زوال آید و عذاب
سرای ابد الآباد باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب پرهیز کنند ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکاران را
عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانها با نعمت کافران میگفتند که این جنت و نعمت
که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحالتریم و در عقبی نیز همین منوال خواهیم بود حق تعالی قول
ایشان را میفرماید افنجعل المسلمین آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات ما لکم کیف تحکمون
چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید تسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد است ام لکم کتاب فیه تدرسون
آیا مر شما راست نوشته نازل شده از آسمان که شما در ان کتاب میخوانید آنرا که کفار در جزا مثل مسلمانان باشند ان لکم فیه لما تخیرون بدرستی که شما راست
در آن کتاب آنچه خواهید که بر گزینید و آرزو برید ام لکم ایمان آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای مؤکد بسوگند علینا بالغة بر ما که فرا رسیده بنهایت
تاکید و ثابت شده الی یوم القیامة تا روز قیامت ان لکم لما تحکمون بتحقیق که مر شما راست در ان عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت
سلهم ایهم بذلک زعیم بپرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما با این حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید ام لهم شرکاء آیا ایشان را انبازانست

دلیل

دلیل این قول هستند مر ایشان را انبازان که شریک من میسازند فلیاتوا بشرکائهم پس گو بیارند شریکان خود را که ایشان را یاری دهد و خود ان کانوا صادقین اگر هستند راست
گویان در دعوی جنات نعیم مر ایشان خواهند داد یاد کن یوم یکشف عن ساق روزی که برداشته شود پرده از کاری که بغایت هول داری صعب و سهمی سخت باشد
و گفته اند مراد از ساق عرش است یا تجلی کند حق تعالی و یدعون الی السجود و خوانده شوند مردمان بسجده کردن مر خدا تعالی را در لباب آورده که ابو موسی اشعری از حضرت
رسول صلعم روایت کرده که حق تعالی در آن روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که کشف کند پروردگار
ما از ساق عرش نور و سجده کنند مرا و هر مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس هر یکی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد
و خوانده شوند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم فرو افتاده چشمهای ایشان
یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم ذلة فرو گیرد ایشان را خواری و نگونساری و قد کانوا و بدرستی که بوده اند در دنیا یدعون
که خوانده می شوند الی السجود بسجده کردن مر خدا تعالی را وهم سالمون و ایشان تندرست بوده اند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند درین روز حسرت
بهره ندارند قطعه بده فرصت از دست گر بایدت ؛ که گوی سعادت ز میدان بری ؛ که فرصت عزیز است اگر فوت شد ؛ بسی دست حسرت بدندان بری ؛ فذرنی
پس بگذار مرا و من یکذب و آنرا که تکذیب میکند بهذا الحدیث این سخن که قرآن است یا به حدیث بعث و حشر درین آیت و تسلیه حضرت رسالت پناه و
و تهدید مکذبان سنستدرجهم فرو و ما نشد که بگیریم ایشان را درجه بدرجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم پایه بپایه من حیث لا یعلمون از آنجا که ایشان [illegible]
یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان بتفضل بمانند و املی لهم و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند آنگاه ایشان را بگیریم ان کیدی متین
بدرستی که عقوبت من محکم است که بهیچ چیزی دفع نشود و چه گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد ام تسئلهم اجرا آیا طلبی ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد
فهم من مغرم پس ایشان از تاوان یعنی از غرامت آن مثقلون گرانبار مانده بدان سبب روی از تو میگردانند ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست
لوح محفوظ که مغیبات در آن است فهم یکتبون پس ایشان می نویسند از آنجا آنچه حکم میکنند بدان سوی بت مومن و کافر فاصبر لحکم ربک پس شکیبائی کن حکم
خود را بتبلیغ وحی و تحمل آزار کفار و لا تکن و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد و بر ایذای قوم دلی
تو مان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن چونکه خواند پروردگار خود را و بشکم حوت گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین و هو مکظوم و او پر آمده بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر نه آن بودی که دریافت او را نعمة من ربه نعمتی از پروردگار او بقبول توبه لنبذ
بالعراء هر آینه افکنده شدی بصحرای خالی از گیاه و هو مذموم و او ملامت کرده شده بودی فاجتبیه ربه پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت و رسالت
و القای وحی بوی فجعله من الصالحین پس گردانید او را از رستگاران یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آنحضرت صلعم میخواست که بر قبیله ثقیف
دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دلپسند ؛ خرم آن کز صبر باشد بهره مند ؛
چون بود افتاده در گرداب حرج ؛ صبر کن الصبر مفتاح الفرج ؛ صد هزاران کیمیا حق آفرید ؛ کیمیائی همچو صبر آدم ندید ؛ آورده اند که گروه نظران قریش از قبیله
بنی اسد جمعی را که بچشم زخم شهرتی داشتند اختیار کرده بود و آنها بسیار منتظر ساختند تا بر جمال سید عالم صلعم را آسیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی
از برای عصمت نبی از چشم زخم این آیت فرستاد و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک و بدرستی که نزدیک بود که کافران هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک
کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن هنگام که شنیدند قرآن را که میخواندی و یقولون انه لمجنون و میگفتند بدرستی که این مرد او دیو
گرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد و ما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعالمین مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد صلعم مگر اشرف عالمیان
بیت ای شرف جمله عالم بشنو ؛ روشنی دیده آدم بشنو ؛ حسن بصری رح گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت

سورة الحاقه اثنان و خمسون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحاقة حالتیکه حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است رسیدن آن ما الحاقة چه حالتیست و چه ساعتی و ما ادریک و چه چیز دانا گردانید ترا که
ما الحاقة چه چیز است و چه حالتی است و چه ساعتی که در واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسمای اوست کذبت تکذیب کردند
ثمود و عاد قبیله ثمود و عاد بالقارعة بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده مردمانست فاما ثمود پس اما قبیله ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند
بالطاغیة بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده و نبوده

يعني صبح جبرئيل م وَأَمَّا عَادٌ واما قبيله عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک کرده شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بادي سخت و سرد عَاتِيَةٍ از حد در گذشته يعني سر باز زننده و از فرمان خازنان
و در خبر هست که هر گز بادي و قطره از آب فرو فرستاده نشود مگر بوزن و مقداري معلوم مگر بر قوم نوح و هود که آب و باد طغيان کردند و خزنه را تمکين نه شود و در تفسير
هست که ملايکه باد را ضبط نتوانستند کرد و خداي تعالي سَخَّرَهَا مسلط کرد آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز
از وقت بامداد صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه ديگر حُسُومًا روزها و شبها متوالي شد بر عاديان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو ديدي قوم عاد را اگر حاضر مي بودي
فِيهَا در آن اوقات صَرْعَى مردگان افتاده كَأَنَّهُمْ گويا ايشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ بيخهاي درخت خرما اند بر زمين افتاده و از خالي شده و کاواک گشته
فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ پس هيچ مي بيني مر ايشان را کسي باقي مانده يعني همه مستاصل شدند و يکي از ايشان بر روي زمين نماند قطعه
سفر راست که بودند در زمانه بسي : شهان تخت نشين خسروان شاه نشان : چو صفحات قضا از مهب قهر وزيد : شدند خاک و از آن خاک نيز نيست نشان :
وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پيش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل شهرهاي مؤتفکه بِالْخَاطِئَةِ بگناه يعني بشرک فَعَصَوْا
پس عاصي شدند هر قومي رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس گرفت خداي تعالي ايشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتن سخت زياده در عذاب [illegible]
إِنَّا بدرستي که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغيان کرد آب يعني از حد در گذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتيم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتي روان
بر آب يعني سفينه نوح عليه السلام لِنَجْعَلَهَا تا گردانيم آن کشتي را لَكُمْ براي شما تَذْكِرَةً پندي و عبرتي در نجات مومنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاه دارد اين پند را
أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشي نگاه دارنده که نفع گيرد بانچه مي شنود و در حديث آمده که حضرت پيغمبر م بر علي رض گفت من از خداي تعالي در خواستم که گرداند گوش ترا
اي علي پس علي رض گفت بعد از آن هيچ چيز فراموش نکردم بيت گرچه [illegible] واعيه : [illegible] واعيه : گر نبودي گوشهاي غيب گير
وحي ناوردي ز گردون يک بشير : فَإِذَا نُفِخَ پس چون دميده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ يک دميدن که نفخه صاعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته
شود زمين وَالْجِبَالُ و کوههاي از اماکن خود بمجرد قدرت کامله يا بتوسط زلزله و بادهاي سخت فَدُكَّتَا پس بهم شکسته شوند زمين و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً يک شکستني
و مانند هبا کرده فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده يعني قيامت قايم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره
فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست ضعيف بود پس از قوت و استواري وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَى أَرْجَائِهَا بر کنارهاي آسمان باشند تا [illegible]
در رسند و فرود آيند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ برزبر ملايکه که بر اطراف آسمانند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز
حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بز کوهي از سمهاي ايشان تا زانو مسافت آن مقدار بود که از آسماني تا باسماني
و گفته اند هشت صف از ملايکه بردارند که ايشان را جز خداي تعالي [illegible] يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرض کرده شويد بر خداي تعالي از براي محاسبه لَا تَخْفَى پنهان
نماند بر خداي تعالي مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشيده که هست يعني خداي تعالي بر خفاياي شما مطلع هست پس عرض و حساب نه از براي اطلاع بر آن بلکه براي
عدل است و فشاي احوال بر خلايق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ کتاب نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گويد از روي
سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بيائيد بخوانيد كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در اينجا عملي نيست که من از اظهار آن شرم دارم در تبيان آورده که اين کتابي ديگر هست بغير کتاب الاعمال
که نوشته در و بشارت جنت است و پس چه کتاب حفظه ميان بنده و خداوند است و کسي آنرا نه بيند و نخواند پس صاحب آن کتاب ميگويد إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستي
که من يقين دانستم أَنِّي مُلَاقٍ که من بيننده ام حِسَابِيَهْ حساب خود را يعني دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس او فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ در زندگاني باشد پسنديده و صافي از کدورت مقرون بحرمت و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتي بلند قُطُوفُهَا ميوهاي آن دَانِيَةٌ نزديک
بدست قايم و قاعد و مضطجع او مي رسد و رضوان ايشان را گويد كُلُوا بخوريد از ميوهاي آن درخت وَاشْرَبُوا و بياشاميد از شربتها هَنِيئًا خوردني و آشاميدني
گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کرديد فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهاي گذشته يعني در دنيا و بعطا انکه روزه داشتيد در روزهاي گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که
داده شود كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه او را بدست چپ او [illegible] بهاي خويش ميدهد فَيَقُولُ پس گويد از روي ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ اي کاشکي داده نشدمي
نامه خود كِتَابِيَهْ کتاب مرا [illegible] وَلَمْ أَدْرِ و کاشکي ندانستمي که امروز مَا حِسَابِيَهْ چيست حساب من چه حاصل نيست مرا جز عذاب و ندامت
يَا لَيْتَهَا اي کاشکي [illegible] مرگ که بدان مردمي در دنيا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بودي بري حکم کننده و بقضاي [illegible] نشدمي مَا أَغْنَى دفع نکرد عَنِّي از من
مَالِيَهْ مال من [illegible] هَلَكَ عَنِّي گم گشت از من سُلْطَانِيَهْ تسلط بر مردم و فرمان گذاري [illegible] در آن [illegible]
[illegible] خُذُوهُ بگيريد اين کس را فَغُلُّوهُ پس غل کنيد [illegible] ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در آتش بزرگ صَلُّوهُ در آريد [illegible] ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ

پس

پس انگاه در زنجيري از آتش ذَرْعُهَا که گزانش سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد ذراع ملک که هر گز از آن هفتاد باع است و هر باعي از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ پس در آريد
او را در آن يعني بر جسد او بپيچيد محکم تا حرکت نتواند کرد و کعب الاحبار رح گفته که اگر همه آهني که در دنياست جمع کنند بوزن يک حلقه از آن زنجير نيست و اگر حلقه از آن بر کوه
عالم نهند چون ارزير بگدازد إِنَّهُ بدرستي که اين کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که ايمان نمي آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخداي بزرگ وَلَا يَحُضُّ و ترغيب نمي کرد يعني رغبت نمي کرد
و حرص نداشت عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درويش فَلَيْسَ پس نيست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ اينجا خويشي که حمايت کند وَلَا طَعَامٌ و نيست
خوردني إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله و زردآب يعني زردابه و ريمي که از تنهاي دوزخيان مي رود لَا يَأْكُلُهُ نمي خورند غسلين را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران که مصر بر گناه کبائر
فَلَا پس چنان نيست که کافران ميگويند که قرآن ساخته و ساخته محمد است أُقْسِمُ سوگند ميخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بانچه مي بينيد از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بانچه نمي بينيد از غيبات
يا آنچه در روي زمين هست يا اجسام و ارواح يا انس و جن [illegible] نزول جبرئيل م يا آثار رسالت حبيب من [illegible]
قسم بدينها إِنَّهُ بدرستي که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آينه خواندن رسولي است كَرِيمٍ بزرگوار نزد خداي تعالي [illegible] جبرئيل م وَمَا هُوَ و نيست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ
سخن شاعر چنانچه ابوجهل ميگويد قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکي تصديق ميکنيد [illegible] وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نيست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبة بن ابي
معيط گمان مي برد قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکي پند ميگيريد [illegible] تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالميان وَلَوْ
تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست [illegible] عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضي سخنان را لَأَخَذْنَا هر آينه بگيريم مِنْهُ بِالْيَمِينِ [illegible]
ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببريم مِنْهُ الْوَتِينَ [illegible] فَمَا مِنْكُمْ پس نيست شما مِنْ أَحَدٍ هيچکس [illegible] عَنْهُ حَاجِزِينَ [illegible]
آن هلاک او وَإِنَّهُ و بدرستي که قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آينه پندي است لِلْمُتَّقِينَ مر پرهيزکاران را [illegible] وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستي که ما ميدانيم أَنَّ مِنْكُمْ
که بعضي از شما مُكَذِّبِينَ تکذيب کنندگانند [illegible] وَإِنَّهُ و بدرستي که قرآن لَحَسْرَةٌ هر آينه سبب حسرت است عَلَى الْكَافِرِينَ مر کافران را [illegible] روز قيامت
که ثواب قرآن [illegible] مشاهده کنند و خود را از آن محروم باشند وَإِنَّهُ و بتحقيق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ [illegible] که از نزد حق سبحانه تنزيل شده فَسَبِّحْ
پس تسبيح گوي بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار [illegible] ❀ سُورَةُ الْمَعَارِجِ مَكِّيَّةٌ آيَاتُهَا [illegible] ❀ [illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که نضر بن حارث در مسجد الحرام ايستاده گفت خدايا اگر محمد حق است [illegible]
سَأَلَ سَائِلٌ درخواست کرد خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابي را که بودني است لِلْكَافِرِينَ براي کافران [illegible]
ابوجهل بوده که گفت فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا [illegible] لَيْسَ لَهُ نيست آن عذاب را دَافِعٌ [illegible]
[illegible] مِنَ اللَّهِ از جهت خداي تعالي [illegible] ذِي الْمَعَارِجِ [illegible]
يعني [illegible] تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ [illegible] وَالرُّوحُ [illegible]
[illegible] إِلَيْهِ [illegible] فِي يَوْمٍ كَانَ [illegible] مِقْدَارُهُ [illegible] خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ
پنجاه هزار سال [illegible]
[illegible]
سال [illegible] در فتوحات آورده [illegible] در قرآن [illegible]
مذکور است يوم الرب وان يوما عند ربك كالف سنة مما تعدون که هزار سال است و يوم ذي المعارج که پنجاه هزار سال است و بيان
و بيان [illegible] فَاصْبِرْ [illegible] صَبْرًا
جَمِيلًا [illegible] إِنَّهُمْ [illegible] يَرَوْنَهُ [illegible] بَعِيدًا [illegible]
[illegible] وَنَرَاهُ [illegible] يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ [illegible]
كَالْمُهْلِ [illegible] وَتَكُونُ الْجِبَالُ [illegible] كَالْعِهْنِ [illegible]
وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ [illegible] حَمِيمًا [illegible] يُبَصَّرُونَهُمْ [illegible]
[illegible] يَوَدُّ الْمُجْرِمُ [illegible] لَوْ يَفْتَدِي [illegible] مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ [illegible]

اثر روز بِبَنِیْهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسرانرا که عزیزترین خلقان بوده نزد وی تا ایشانرا عذاب کنند و او خلاص یابد وَصَاحِبَتِهٖ و فدا دهد زن خود را که همراه او بوده وَاَخِیْهِ و برادر خود را که هم پشت و مددکار او است وَفَصِیْلَتِهِ الَّتِیْ تُؤْوِیْهِ و خویشان خود را که جای داده اند او را در درد و نیاز خود یعنی پناه گاه او بوده اند وَمَنْ فِی الْاَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِیْعًا همه ایشان را یعنی همه خلائق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ یُنْجِیْهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا حاشا که نرهد از عذاب اِنَّهَا بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از وی فدا میدهد لَظٰی زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً کشنده است لِلشَّوٰی مر دستها و پاهای مشرکان را پوست سر ایشانرا از صد ساله و ده بیست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تَدْعُوْا میخواند آتش یعنی میکشد بازبانی او را میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ اَدْبَرَ وَتَوَلّٰی کسی را که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الٰهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیا را فَاَوْعٰی پس در باردان کرده نگاه داشته و حق خدای تعالی ادا نکرده اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوْعًا حریص جمع مال خالی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه چرا میخورد و در آن هفت دریا آب آشامد و در گرماه سر صبر ندارد و هر شب در اندیشه گذشت که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین جانور تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی است * معده چو پر شد سبب بیغمی است * آدمی است آنکه بسیری بود * بر سر سیری غم روزی خورد * خورد و هم بیش و زکم * روزی هر روزه ز خوان کرم * خورده حرص آتش بی جان * هیچ غمی نیست بجز فکر نان اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوْعًا جزع کننده باشد و فریاد کننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوْعًا منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه حق او همه آدمیان این سوال ملوق شده اند اِلَّا الْمُصَلِّیْنَ مگر نمازگذارندگان اَلَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان عَلٰی صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَآئِمُوْنَ پیوسته اند یعنی هیچ شغلی از آن باز نگاه نکنند در وقت ادای صلوة و ساکن اند و حب و رست التفات نمی نمایند وَالَّذِیْنَ فِیْٓ اَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ حقی است دانسته شده مثل زکوة مفروضه و صدقات موظفه لِّلسَّآئِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُوْمِ و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِیْنَ یُصَدِّقُوْنَ و آنانکه تصدیق کرده اند بِیَوْمِ الدِّیْنِ بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعات و عبادات وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خویش مُّشْفِقُوْنَ ترسانند و علامت ترس آنکه اجتناب است از مناهی و ملاهی اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَیْرُ مَاْمُوْنٍ نا امن نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوْجِهِمْ مر فرجهای خود را حٰفِظُوْنَ نگاهدارندگانند اِلَّا عَلٰٓی اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنکه مالک شده است اَیْمَانُهُمْ دستهای ایشان فشارا یعنی کنیزکان که بملک الیمین تصرف توان کرد فَاِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغٰی پس هر که طلب کند و جستجو کند وَرَآءَ ذٰلِكَ جز این نیست که گفته شد فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعٰدُوْنَ ایشان از حد در گذرندگانند زوطی ذکران و بهائم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل عدا است وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِاَمٰنٰتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رٰعُوْنَ رعایت کنندگان خواه امانت خدا و خواه امانت آفریدگان که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری در آن فرو نگذاشتنی نباید بیت
گر همی باید از آتش امانت * فرو مگذار قانون امانت * بهر عهدی که می بندی وفا کن * رسوم حق گذاری را ادا کن * وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهٰدٰتِهِمْ بگواهی خود قَآئِمُوْنَ ایستادگانند یا اقامت شهادت میکنند و رنگه میدانند از حقوق عباد واحد و حفظ شهادت را الجمیع میخوانند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلٰی صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش یُحَافِظُوْنَ محافظت میکنند یعنی با آداب و شرائط آن دوام می نمایند و تکرار ذکر صلوات در مفتتح و مختتم این ابواب دلیل فضل و شرف این عبادت است بر سائر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرائض دارد و محافظت بنوافل اُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین جمیع صفتها موصوف اند فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها اند قیامت مُّكْرَمُوْنَ گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرد آگرد حضرت رسول صلعم حلقه زده و استهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان داخل آن شویم آیت آمد که فَمَالِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا پس چیست حال آنانرا که کافر شده اند مصطفیها که مذکور شد بی بهره مانند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِیْنَ شتابندگان عَنِ الْیَمِیْنِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِیْنَ گروه گروه حلقه زدگان اَیَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِّنْهُمْ از ایشان اَنْ یُّدْخَلَ آنکه درآورده شود یا در شود جَنَّةَ نَعِیْمٍ در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را اعیه بر نعمت بی ایمان بستان ... چهار بازار ... جنات داخل شوند كَلَّا نه این چنین است و کافران را در بهشت راه نیست اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم ایشانرا مِّمَّا یَعْلَمُوْنَ از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که از هیچ نوع با عالم قدسی مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نشود دخول جنت نخواهد داشت فَلَآ اُقْسِمُ پس نه چنان است که کفار میگویند اُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشٰرِقِ بپروردگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که در هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند

وَالْمَغٰرِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب راست و هر روز به نقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشانرا محل شروع و غروب از دائره افق نقطه دیگر است و هر یک تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند اِنَّا لَقٰدِرُوْنَ بدرستی که ما توانائیم عَلٰٓی اَنْ نُّبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خَیْرًا مِّنْهُمْ بهتر از ایشان و فرمانبردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِیْنَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما منقلب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشانرا یَخُوْضُوْا تا شروع کنند در باطلها وَیَلْعَبُوْا و ببازی مشغول شوند حَتّٰی یُلٰقُوْا تا وقتیکه ملاقات کنند یَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِیْ یُوْعَدُوْنَ آن روز که وعده داده شده اند بدان روز که مرده است یا قیامت حکم این آیت بآیه قتال منسوخ است یَوْمَ یَخْرُجُوْنَ روزیکه بیرون آیند ایشان مِنَ الْاَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت صوت اسرافیل كَاَنَّهُمْ گویا که ایشان اِلٰى نُصُبٍ بسوی علمی که بر پا کرده یُّوْفِضُوْنَ میشتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قائم بینند بجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل اَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشانرا یعنی فرو گیرد آنرا ذِلَّةٌ خواری و نگونساری ذٰلِكَ الْیَوْمُ اینست آن روز الَّذِیْ آن روزی که در دنیا كَانُوْا یُوْعَدُوْنَ بوده اند که بدان ایشان وعده کرده میشدند

سُوْرَةُ نُوْحٍ مَكِّیَّةٌ آیاتها ۲۸ رکوعاتها ۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِنَّآ اَرْسَلْنَا نُوْحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را اِلٰى قَوْمِهٖۤ بسوی گروه او از آل قابیل اَنْ اَنْذِرْ که بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک که طوفان است یا عذاب آخرت قَالَ گفت نوح قوم را یٰقَوْمِ ای گروه من اِنِّیْ لَكُمْ نَذِیْرٌ بدرستی که من شما را بیم کننده ام مُّبِیْنٌ و آشکارا است بیم کردن من پس میرسانم بشما اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدا را بیکانگی وَاتَّقُوْهُ و بترسید از عقوبت او یا پرهیز از نافرمانی او وَاَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم یَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدا تعالی مر شما را مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَیُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلکات یعنی زنده دارد شما را اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی است منقضی شود اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ بدرستی که مدتی که خدا تعالی تقدیر کرده اِذَا جَآءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لَا یُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود رباعی
روزی که اجل در آید از پیش و پست * زنگ غیب که مهلت نه بیک نفست * یاری نرسد در آندم از هیچ کست * بر باد شود جمله هوا و هوست لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که بفکر و نظر تَعْلَمُوْنَ میدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح قوم را بفرمان الٰهی نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده عناد ورزیده در آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتیکه نوح علیه السلام بتنگ آمد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِیْ بدرستیکه من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَیْلًا وَّنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ یَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشانرا دُعَآءِیْٓ خواندن و دعوت کردن من اِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وَاِنِّیْ و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هر گاه که بخواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشانرا بسبب قبول آن جَعَلُوْٓا در آوردند اَصَابِعَهُمْ انگشتهای خود را فِیْٓ اٰذَانِهِمْ در گوشهای خود و بگذر مسامع را از استماع دعوت بر بستند وَاسْتَغْشَوْا و بسر در کشیدند ثِیَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نبینند وَاَصَرُّوْا و ایستادند بر کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا و سرکشی کردند از متابعت من سرکشی کردنی بزرگ ثُمَّ اِنِّیْ پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشانرا جِهَارًا آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ اِنِّیْٓ پس بتحقیق که من اَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم مر بعضی از ایشانرا یعنی آشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ و پنهان گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان اِسْرَارًا پنهان گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشانرا بحق خواندم و چون غماری یتواران از ایشان زمان ایشانرا عقیم ساخت ایشان جزع پیش من کردند فَقُلْتُ پس گفتم اسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ آمرزش طلبید از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر اِنَّهٗ كَانَ بدرستی که خدا تعالی هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان چون چنین کنید یُّرْسِلِ السَّمَآءَ بفرستد ابر را عَلَیْكُمْ بر شما مِّدْرَارًا باران بسیار ریزنده وَّیُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِاَمْوَالٍ بمالها وَّبَنِیْنَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَیَجْعَلْ لَّكُمْ و بدهد مر شما را جَنّٰتٍ بوستانها مشتمل بر میوها وَّیَجْعَلْ لَّكُمْ و بدهد و جاری گرداند برای شما اَنْهٰرًا جویهای آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُوْنَ چیست شما را که امید ندارید و بعضی بمعنی نمی شناسید لِلّٰهِ مر خدای تعالی را وَقَارًا عظمت و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت و قهاری وی نمی ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را اَطْوَارًا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل اَلَمْ تَرَوْا كَیْفَ آیا نمی بینید که چگونه خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای تعالی سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه وَّجَعَلَ الْقَمَرَ و کرده ماه را فِیْهِنَّ در یکی از ایشان نُوْرًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیا است و نور وی می تابد در آسمانها چنانچه بر زمین می تابد و آنها روشن میسازد وَّجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین را چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب نیز تاریکی شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول صلعم گفته آن

چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید. نظم: چراغ جسم و دل جسم و چراغ جان رسول الله . که شمع ملت ستار نور احکام او درخشان . درین
ظلمت سرای چراغ او و جوی عرش . کجا کفر ظلامی بودی ز تاریکی طغیان . وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید شما را یعنی بحال وجود بر شما آدم مرا مِّنَ الْأَرْضِ از زمین پس یعنی آدم و هم ز خاک
نَبَاتًا رستنی چون پدر ما را از خاک آفرید پس همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبرها إِخْرَاجًا
بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا مانند فرشی گسترده که آرام گرفتن در وی و رفتن بر وی شاید لِتَسْلُكُوا تا بروید
مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راههای گشاده و بعد از ین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح هم متامل شدند و مهتران و سابقان ایشان را اضلال و اغوا نمودند بآنچه بودند بر ترو حفا کار برگشتند
عصیان و عناد افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح هم بعد از مشاهدهٔ این حال کرد رَّبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامه است عَصَوْنِي عاصی شدند در من وَاتَّبَعُوا و پیروی
کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ آن را که زیاده نکرد مر او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزندان او إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند
وَمَكَرُوا و مکر کردند بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که آن سفله و فرمانبر را بحیله بجانب خود کشیدند و تن دادند برای من بخر اپس کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ و گفتند مر ایشان را
آلِهَتَكُمْ عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا عبادت ود را و ود بتی بود بر صورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و سواع را و آن بت بصورت زنی بوده وَلَا
يَغُوثَ و نه یغوث را و آن بتی بصورت شیری بود وَيَعُوقَ و نه یعوق را و آن بت بصورت اسبی بوده وَنَسْرًا و نه نسر را و آن بتی بصورت کرگسی بوده و مشهور است
که اینها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح هم بوده مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم
آن می نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتها را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان اغوا نمود و قبیلهٔ بنی کلب ود را و قبیلهٔ همدان
الجندل سواع و قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع بت
کلاوان از بت بیجان جمع شدند . باری آن بت پرستید که جای دارد . القصه نوح هم با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از بتان
باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم باین بیان كَثِيرًا بسیاری را از ضعفه و ادانی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را
إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عذاب مِّمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان أُغْرِقُوا غرق شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند با آتش یعنی در قبر و گفته اند در حضرت
فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم پس نیافتند برای خود از آنها که بخدائی گرفته بودند مِّن دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی أَنصَارًا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارند آورده اند
که حق سبحانه حضرت نوح را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد هم متولد نخواهد شد پس نوح هم مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ و گفت نوح
ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از کافران دَيَّارًا دور کننده یعنی کسی که آید و رود و مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافر را زنده
مگذار إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ بدرستی که اگر بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند و گمراه کنند وَلَا يَلِدُوا و نزایند إِلَّا فَاجِرًا
مگر فجور کننده كَفَّارًا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غادر باشند رَّبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا و والد نوح هم لمک
متوشلخ بود و مادرش باشهر اوثان (؟) بنت انوش و هر دو مؤمن بوده اند الاجرم در خواست نمود که ایشان را بیامرزد وَلِمَن دَخَلَ و مر کسی را که در آید بَيْتِيَ بخانهٔ من از اهل بخشتی یا مسجد
مُؤْمِنًا در حالتیکه مؤمن باشند وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رض منقولست
که همچنانچه دعای نوح هم در بارهٔ کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و بکرم و عفا فرموده که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای مر ستمکاران را یعنی کافران را
إِلَّا تَبَارًا مگر هلاکی یعنی نعوذ بالله من ذلک

سورة الجن مکیة آیاتها ۲۸ و رکوعها ۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۰

قبل ازین مذکور شد در سورهٔ احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه هم رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آورده اند و در ین سوره که بحضرت هم سوره قرآن
میخواند ایشان نه تن بودند یا هفت تن از اهل حران و جار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از سبط بیان بوده اند و ایشان اعظم و اکبر قبایل جن اند و عامهٔ لشکر ابلیس
از ایشان است و آنکه و که ایمان آورده بودند میان قوم خود در رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داد که قُلْ بگو ای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شده بمن
أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بوده مِّنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم إِنَّا
سَمِعْنَا بدرستی که ما شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآن شگفت یعنی چیزی عجب که با کمال نثر نماند و کسی بر نشاید مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ راه مینماید بسوی راستی
و صواب و صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم بآن وَلَن نُّشْرِكَ و هرگز شریک نیاریم و انباز نکنیم بِرَبِّنَا بپروردگار خود أَحَدًا یکی را از اصنام و امثال آن چنانکه
شرک میآوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ و بدرستی که بزرگ است جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدگار ما یا رتبت عظمت و جلال او و منزه است بالجمله از نقایص مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً

نبی را چنانچه بعضی از نبی ملیح گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسی هم اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که هست که میگوید سَفِيهُنَا
جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی شَطَطًا سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا پنداشتیم أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ که نگویند آدمیان
وَالْجِنُّ و جنیان عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای تعالی دروغی الاجرم هر چه سفیه ما میگفت ما میگردیم چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدای تعالی می بست وَأَنَّهُ كَانَ و
بدرستی که بودند رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ مردان از آدمیان که در بعضی امکنه يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آن جنیان بوده که چون کسی بیابان
هولناک رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر سفهای قوم و اعتقاد آن بود که بدان استعاذه آن شخص سالم و مامون بماند و اهل که در سوطن بابل گفتندی اعوذ
بعد نعظیم هذه من شر جن هذا الوادی فَزَادُوهُمْ پس افزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا کبر و سرکشی و جهل تا گفتندی که بزرگی ما مرتبه است که آدمیان
با پناه میجویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان جنی کافر ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنتُمْ چنانکه شما گمان بردید ای جن أَن لَّن يَبْعَثَ اللّٰهُ آنکه بر نگیزاند خدای
أَحَدًا هیچ کس را از مردگان برای حساب و جزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم
آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانایی محکم یعنی ملائکه که منع جن مینمودند وَشُهُبًا و ان ستارگان آتش فشان که جهت رجم دیوان تعیین
کشته وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر هم بر آسمان
می رفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر کس از جن طلب شنیدن کند اکنون يَجِدْ لَهُ می یابد برای خود شِهَابًا ستارهٔ آتش
و رَّصَدًا نگاهبان دیده و منتظر صید ایستاده یعنی برای سوختن وی وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستی که ما نمیدانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باران شهب
بآن بِمَن فِي الْأَرْضِ بکسانیکه در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ
و بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان در خیر و شر كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا
و هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضه و غیر ایشان
در میان جنی نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که ما دانستیم أَن لَّن نُّعْجِزَ اللّٰهَ آنکه عاجز نتوانیم ساخت خدای تعالی را هر جا که باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر ما کاری خواهد
او را از آن عاجز نتوانیم کرد به واسطهٔ سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت وَلَن نُّعْجِزَهُ و عاجز نتوانیم ساخت او را هَرَبًا از روی گریختن باطراف آفاق باحوالی که قضا
وَأَنَّا و بدرستی که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آن هنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان است آمَنَّا بِهِ گرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر هم حضرت
که پیغمبر بر جن مبعوث بود و الاحضرت هم که انس و جن را دعوت او فرا رسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده . نظم: دخل مدد دعوت جن و انس . انقیاب القبس
بر نوع و جنس . زدست سلطان و طفل او همه . زدست شاهنشاه و خیل او همه . فَمَن يُؤْمِن پس هر که بگرود بِرَبِّهِ بآفریدگار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان
جزای وی وَلَا رَهَقًا و نه از ستم بروز شمار رسیدن عیب بوی وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر هم و متدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ
و از ما بیداد گرانند بر خود که شرک آورده و فرمان حق نبرده فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهد امر خدای را که ما گردن نهاده ایم فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گردن نهادگان تَحَرَّوْا
قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را و آن را بمقصد خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما ستمکاران که گرویده بحق فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَبًا
هیمه که با ایشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته می شود وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه راست یعنی ایمان
آرند لَأَسْقَيْنَاهُم هر آینه بدهیم ایشان را مَّاءً غَدَقًا آبی بسیار بعد از قحط و تنگ سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار
ارزانی داریم یعنی از عهد حضرت سلیمان هم و این بزرگتر و بسیارتر نعمت است و جمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرفراز
گردانیم لِّنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم ایشان را فِيهِ در آن زندگانی که بوظایف شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند وَمَن يُعْرِضْ و هر که این اعراض کند عَن ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد
کردن نعمت پروردگار خود بسپاس داری نکند يَسْلُكْهُ در آرد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت که فرح و راحت در و نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و دیگر وحی کرده اند
آنکه مسجدها لِلّٰهِ مر خدای راست و خاص است به وی فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن مَعَ اللّٰهِ با خدای أَحَدًا دیگری را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود
عزیر و مسیح هم را بالوهیت یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد از ین مساجد تمام روی
زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله هم جعلت لی الارض مسجدا و طهورا پس در هیچ بقعه و قطعه از زمین با یاد خدای یاد دیگری نیکو نباشد . رباعی
دل با تو از یاد خدا شاد مکن . با یاد وی از کس دگر یاد مکن . دل جای حبیب است و ویران مگذار . وا ز او از یاد وی آباد مکن . وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که
آن هنگام که برخواست عَبْدُ اللّٰهِ بندهٔ خدای یعنی محمد هم در بطن نخله يَدْعُوهُ میخواند خدا را و نماز میگذارد و جن قرائت او می شنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک

بود که باشد جن علیه لبدا یعنی بر وی چسبندگان از غایت شوق و از دحام و در آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبدالله گفته نکتهای بسیار است و در آثار آمده است که آنحضرت صلعم را هیچ نامی خوشتر نبوده و چون شرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت صلعم قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت بر آن نبود و لاجرم در وقت عروج آنحضرت صلعم بمنازل اعلی بدین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده و هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم ای بنده و شعار بندگی دوست ؛ در جمله بندگان گزین اوست ؛ کانراه ندیده هیچ شاهی ؛ کفار مکه مر آنحضرت صلعم را گفتند عجب کاری در پیش گرفتی و در بزرگ و مهلکه شروع نمودی از این مهم برگرد و از این امور رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیه آمد که قل بگو با مشرکان که بهر حال که هست انما ادعوا جز این نیست که خوانم یعنی می پرستم ربی پروردگار خود را ولا اشرک به و انباز نمیگیرم بوی احدا هیچ کس را قل انی لا املک بگو بدرستی که من مالک نیستم لکم برای شما ضرا دفع مضرتی را ولا رشدا و نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی من بنده وام و کار بنده پرستش پروردگار است قل انی بگو بدرستی که من لن یجیرنی زنهار ندهد مرا و پناه نجیر د من الله از عذاب خدا تعالی احد هیچ بجز او یعنی اگر خدای من خواسته باشد عذاب کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز وی ملتحدا پناهی که روی بدان آرم الا بلاغا لیکن می رسانم پیغام رسانیدنی که کفایتست شما را من الله از نزد خدا تعالی ورسالاته و می رسانم پیغامهای فرستاده وی ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش ورسوله و فرستاده او را در امر و نهی فان له پس بدرستی مر او راست نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاودان باشند در آن ابدا همیشه بی خلاصی آن و امروز کافران ترا ضعیف و بی مددگار میدانند و در تو عاصی می شوند حتی اذا راوا تا وقتیکه ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فسیعلمون پس زود باشد که بدانند چون عذاب موجود ببینند که از گروه مؤمن و کافر من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از جهت یار واقل عددا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر که قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیف تر است و کمتر کفار بعد از استماع این آیه گفتند آیا آن موعود کی خواهد بود آیه آمد که قل بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست است لیکن وقت آن بر من مخفی است ان ادری نمیدانم اقریب آیا نزدیک است ما توعدون آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی یا مقرر کرده است خدای تعالی مر او را امدا زمانی دور عالم الغیب اوست داننده پوشیده فلا یظهر پس آشکار نسازد و مطلع نگرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا هیچ احدی الا من ارتضی مگر آنرا که پسندد من رسول از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد این رسول محمد است صلعم فانه یسلک پس بدرستیکه در می آرد خدای تعالی یعنی می سازد من بین یدیه از پیش روی آن رسول بسبب ومن خلفه و از عقب وی رصدا نگهبانان از ملایکه که ویرا پاس میدارند لیعلم تا بداند نبی موحی الیه ان قد ابلغوا آنکه رسانیدند جبرئیل و ملایکه که بوقت نزول وحی همراه وی بوده باشند رسالات ربهم فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل واحاط و فرا گرفته است علم خدای و شامل شده بما لدیهم بآنچه نزد یک رسل و ملایکه است واحصی و شمرده است کل شیء همه چیز را عددا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه شمرده مراد کمال علم است بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست بیت هرچه دانستنی است در دو جهان ؛ نیست از علم شاملش پنهان

سورة المزمل عشرون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسول الله صلعم در مبداء بعثت نماز گذارده بود و بگلیمی خود را پوشیده و خفته و از خدیجه رض منقولست که آن مثل چادری بود چهارده ذراع نصفی بر بالای با بودی و نیمی رسول الله صلعم پوشیدی و بر وی نماز او کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند مزمل یعنی حامل است یعنی ای بردارنده بار نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی نماز الا قلیلا مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که شب را برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیم شب است او انقص یا کم کن منه از نیمه شب قلیلا اندکی تا ثلث باز آید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه تا بدو ثلث رسد و غایت آن باشد ورتل القرآن و بخوان قرآن را بروشنی و تبیین حروف آن در وقت تلاوت ترتیلا روشن کردنی چنانچه سامع شمار تواند کرد و از مرتضی علی رض نقل کرده اند که مراد ترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف انا سنلقی بدرستی که زود باشد که ما وحی کنیم و منزل کنیم علیک بر تو قولا ثقیلا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن آنست که صورت وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدای شنودی و از وجود صوتی بی اعتماد بر مخارج و اگر فتن حروف و کلمات از طریق اعتماد خارج می شود و از این جهت در احتمال ثقلی تمام بسید انام هم میرسید چنانچه از عایشه رض منقولست که در روزی که سرما بغایت مسرد بودی دیدم که وحی بر وی فرود می آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق میچکید و [illegible]

بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی و پای عظیم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و در محل [illegible] برافروختی معرق بسان گل که بعضی چمن را فروزد ؛ در بحر الحقایق گفته که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال الله تعالی فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب ثقیل است و صورتی اجمال وارد شده مصدق و مطابق همه است و مصدق ما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه در مجالی انفس و آفاق و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید نظم حمل چنین بار بمقدار نیست ؛ کار کسی نیست که این کار تست ؛ کس نتواند دون انجا نفس ؛ قوت این کار تو داری و بس ان ناشئة اللیل بدرستی که ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود از شب یا قیام شب هی اشد وطأ آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خاطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب و عبادت توان شد بیت خاموش شد عالم از شب تا حیث باشی در طلب ؛ زیرا که باشد عرب و تشویش خلوتگاه دشت ؛ واقوم و راست تر است قیلا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب نزدیک است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافق باشد بزبان میخواند بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رض ناشئة آن باشد که از خواب برخیزد ان لک بدرستی که مر ترا فی النهار در روز سبحا طویلا آمد و شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه باو اولی تهجد اولی باشد واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را باسمای حسنی او را بخوان وتبتل و بریده شو از خلق و توجه کن الیه بسوی او بعبادت تبتیلا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز و بهمگی روی باو آر فرد دل در وی بند بغیرش مگسل ؛ هرچه جز اوست برون کن از دل رب المشرق والمغرب حال است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است لا اله هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت الا هو مگر وی فاتخذه پس فرا گیر او را وکیلا کارساز خود و مهمات باو گذار واصبر و صبر کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند کفار مکه از خرافات و ترهات واهجرهم و ببر از ایشان هجرا جمیلا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و صحبت ایشان بگذار این حکم بآیت السیف منسوخ است وذرنی والمکذبین و بگذاری مرا با مکذبان اولی النعمة خداوندان نعم یعنی صنادید قریش با من گذار ومهلهم و مهلت ده ایشان را قلیلا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی بمکافات ایشان بر تکذیب ایشان آورده اند که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران عرب بوده مگر اندکی ان لدینا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین انکالا بندهای گران که بدان مقید شوند وجحیما و آتشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند وطعاما ذا غصة و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرند چون ضریع و زقوم وعذابا الیما و عذابی دردناک و غیر این با که کنه آن کس نداند مگر خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلعم بیهوش شده و بیفتاد و گفت این وعده بار است شود یوم ترجف الارض روزیکه بلرزه آید زمین والجبال و بجنبد کوهها وکانت الجبال و گردد کوهها با عظمت کثیبا تلهای ریگ مهیلا پراکنده یعنی کوههای سخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز انا ارسلنا بدرستی که فرستادیم الیکم بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری یعنی محمد صلعم شاهدا علیکم گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن کما ارسلنا همچنانکه فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی صلعم فعصی پس عاصی شد فرعون الرسول فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس گرفتیم او را اخذا وبیلا گرفتنی سخت یعنی بآتش غرق کردیم و از راه آب بآتش بردیم تهدید بکفار قریش در این آیت مندرج است فکیف تتقون پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را ان کفرتم اگر کافر باشید بکفر خود یوما از عذاب روزی که هول آن یجعل الولدان گرداند کودکان را شیبا پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد و مراد کثرت هموم و غموم است یعنی بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و می شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السماء منفطر به آسمان شکافته باشد بسختی آن روز کان وعده هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مفعولا بودنی ان هذه بدرستی که این آیتها تذکرة پندی و عبرتی است فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فرا گیرد الی ربه بقرب پروردگار خود سبیلا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا آنحضرت صلعم و صحابه رض شبها برخاستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر آن مشتبه بود از حیث آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گذاردندی تا حدی که قدم مبارک آنحضرت صلعم ورم کرد و نحافت بر جسد ایشان غالب شد و منکران [illegible] حق سبحانه تعالی بعد از یک سال آن بار گران از مومنان برداشت و آیت فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم آنکه تو برمی خیزی در شب برای نماز ادنی کمتر من ثلثی اللیل از دو دانگ شب ونصفه و نماز میگذاری نیمه شب وثلثه و سه یکی از وی وطائفة و بر میخیزند همچنین طایفه و گروهی من الذین معک از آنانکه با تو اند اصحاب تو والله و خدای تعالی یقدر اللیل والنهار اندازه میکند شب و روز را

وسیاند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدار ها عَلِمَ دانست خدا تعالی اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمی توانید داشت
فَتَابَ عَلَیْکُمْ پس بازگشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوْا پس بخوانید مَا تَیَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْاٰنِ از قرآن و مراد آنست که
بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ اَنْ سَیَکُوْنُ دانست خدا تعالی آنکه باشند مِنْکُمْ از شما مَّرْضٰی بیماران وَاٰخَرُوْنَ یَضْرِبُوْنَ و دیگر آنکه سفر کنند فِی الْاَرْضِ
در زمین یَبْتَغُوْنَ می طلبند مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل و کرم خدا تعالی یعنی تجارت می نمایند و جو و حلال کسب میکنند وَاٰخَرُوْنَ یُقَاتِلُوْنَ و دیگر آنکه کارزار میکنند
فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا تعالی و بیماران و اهل سفر از تجارات و مجاهدان از جهاد رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم بر شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوْا مَا
تَیَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه میسر شود منه از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فرضیت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بر طریق مندوب و استحباب است و در مقداری
که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت است یا صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر رض هست که حضرت رسول الله صلعم
وی را فرمود که ختم قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود تر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود
که در هفت روز و بر این زیاده مکن و صاحب معالم فرموده انس رض نقل میکند که حضرت رسول الله صلعم فرمود که هر که در روزی یا در شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان
ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقرائت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند
برای او قنطاری از مزد وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز فرض را وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة واجبه را وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ و قرض دهید خدا تعالی را قَرْضًا حَسَنًا
قرض نیکو بشارت است با انفاقات مستحبه در طریق خیر و باعث جزای بسیار برای آن وَمَا تُقَدِّمُوْا و آنچه پیش فرستید لِاَنْفُسِکُمْ برای نفسهای خود مِّنْ خَیْرٍ
از نیکی تَجِدُوْهُ بیابید آن را عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدا تعالی بیت هر کس طبقی بگور خویش فرستد کس نیارد ز پس تو پیش فرست هُوَ خَیْرًا بهتر
وَّاَعْظَمَ و بزرگتر اَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آن را زیاده یابید یکی را ده و هفصد و از آن بیشتر یا بغیر حساب وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و طلب آمرزش کنید از خدا تعالی
در همه احوال اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ درستی که خدا تعالی آمرزگار است بندگان را رَّحِیْمٌ و مهربان بر ایشان که بشفقت و مهربانی او از ما در وجود بشر است

سورة المدثر مكية آياتها ست وخمسون

بسم الله الرحمن الرحيم

جابر بن عبدالله رض نقل میکند از حضرت رسول الله صلعم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم و دیدم که همان ملک در حرا بمن
آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت شکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامه ای بر من پوشانیدند
و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذوالجلال عم نواله وحی فرستاد یٰۤاَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر کرده
قُمْ برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فَاَنْذِرْ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر خدا را نپرستند وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ و پروردگار خود را بعظمت یاد
کن وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف متادیه عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رض فرموده
که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابوالحسن شاذلی قدس سره نقل میکند که حضرت
رسالت پناه صلعم در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک من الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد
خدا تعالی در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت
توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدا را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را شناسد در نظر وی همه چیز خرد نماید و هر که خدا را بیگانگی بداند
بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از همه چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدا تعالی عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند
قبول افتد پس شیخ رح گوید از اینجا دانستم معنی قول خدا را وثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی وارهش از لوث خشم و شهوت
تا بیابی کی شوی مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از همه گناهان کناره کن یعنی بر هیچ نوعی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ و عطا مده منت منه تَسْتَکْثِرُ تا بیشتر بستانی یا منت بر خدا تعالی
بعمل تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداء رسالت طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَلِرَبِّکَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود بر کارها و مکاره طاعت
و قضای برای خدا تعالی صابر باش فَاِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِی النَّاقُوْرِ در صور یعنی نفخه ثانیه که از پس بعث است فَذٰلِکَ پس آن دمیدن یَوْمَئِذٍ
در آن روز یَّوْمٌ عَسِیْرٌ روزی دشوار است عَلَی الْکٰفِرِیْنَ بر کافران غَیْرُ یَسِیْرٍ نا آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود
اما حق سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مومنان بردارد و با کافران بماند و در حساب ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه کرده و نامهای اعمال بدست چپ ایشان

و آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلعم فواتح سوره حم مومن شنید و میان قوم باز آمد و گفت بخدایی که حالا از محمد صلعم کلامی شنیدم که سخن انس و جن
نیست او را حلاوتی و طراوتی هست که هیچ سخن را نباشد و بروی طراوت و تازگی است که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلمه اصل
این شجره طیبه بعروق فضایل حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی بپستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند
که ولید ایمان آورده پس ابوجهل او را بانواع سخنان در حمیت جاهلیه آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر صلعم رسید و عتاب طول کشید و حق سبحانه آیت فرستاد که
ذَرْنِیْ بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آنکه آفریده ام او را وَحِیْدًا تنها بی آل و ولد و انصار و اعوان قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وَّجَعَلْتُ لَهٗ
و دادم او را مَالًا مَّمْدُوْدًا مالی بسیار کشیده یعنی آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و متاع
و عبید و اماء در شمار نمی آمد وَّبَنِیْنَ شُهُوْدًا و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با وی در محافل
حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان خالد و عماره و هشام رض ایمان آوردند وَّمَهَّدْتُّ لَهٗ و گسترده ام برای او بساط جاه و ریاست تَمْهِیْدًا
گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ یَطْمَعُ پس طمع میدارد اَنْ اَزِیْدَ آنکه زیاده کنم عطیات خود را در باره وی کَلَّا
نکنم چنین و نعم خود در بروی افزون نسازم اِنَّهٗ کَانَ بدرستی که او هست لِاٰیٰتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِیْدًا منکر و دران ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده
و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از وی برگشتند و بعضی بمردند او محتاج و رسوا و هلاک شد سَاُرْهِقُهٗ
زود باشد که در رسانم او را صَعُوْدًا بصعود و آن کوهی است از آتش که بهفتاد سال بر بالای آن رسند و فی الحال که بذروه آن رسند باز بزیر افتند و در خبر
آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن صخره است املس در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را بزنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب
گرزهای آتشین میزنند تا بر آنجا رود و این وعید عظیم برای ولید جزاء سزا است اِنَّهٗ فَکَّرَ بدرستی که او فکر کرده که چه طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود در سنجد که
که چگونه قبل ازین بهمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرده و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد صلعم را مجنون میگوئید و بیقین میدانید که عقل او کامل است و دیوانه
دست نیست و خیال می بندید که او کاهن است و امارات کهانت از وی ظاهر نمیشود و گمان میبرید که کذاب است و هرگز بکذب متهم نبوده و می پندارید که شاعر است و سخن او نظم
نیست گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد و ولید فکر کرد با خود خیال است که ساحر است آیت آمد فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد کَیْفَ
قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد کَیْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب طعن
نیافت دران یا در حضرت پیغمبر صلعم نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق کراهیت یا بخندید ثُمَّ اَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر صلعم
وَاسْتَکْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت فَقَالَ پس گفت اِنْ هٰذَاۤ نیست این که محمد میگوید اِلَّا سِحْرٌ یُّؤْثَرُ مگر جادوی که تعلیم کرده شود از سحره اِنْ هٰذَاۤ نیست
این اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی یا فکیهه و جبر و یسار سَاُصْلِیْهِ زود باشد که در افکنم ولید را سَقَرَ در که جحیم از دوزخ که نامش سقر است وَمَاۤ اَدْرٰىکَ مَا سَقَرُ
و چه خبر داد ترا که چیست سقر لَا تُبْقِیْ آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام هیچ و در حین همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اجزای او
وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد و دیگر باره تا بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِّلْبَشَرِ مر پوست کافران را عَلَیْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف
از ایشان موکل هستند در تبیان از ابن عازب رض روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند حضرت پیغمبر صلعم را از خزنه دوزخ آنحضرت صلعم دوبار باصابع یدین اشارت فرمود
و در کرت دوم ابهام مبنی داد و امساک کرد و این آیه در تصدیق آنحضرت صلعم نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول تورات است و در تخصیص این عدد
مفسران و مذکران تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعه اکثر آحاد است و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است
و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده است که بعد از نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش زبانیه از نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما آنها را
دفع نتوانند کرد و ابوالاسد بن کلده الجمحی بن علی گفت من هفده را کفایت کنم و دو را بشما و باقی را کفایت کنید و در روایتی آنست که گفت من در بهشت شرقی
بر صراط روم و ده را بر دوش است و نه را بجیب دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت در آییم آیت آمد که وَمَا جَعَلْنَاۤ و نگردانیده ایم اَصْحٰبَ النَّارِ خازنان دوزخ را
اِلَّا مَلٰٓئِکَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند و در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک است و با وجه این اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان
بمثابه ای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانهای آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت یکساله راه باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد
هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع این سخن کلده است تا بدانند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت میکنم و میپندارد که ایشان
آدمی هستند بلکه فرشتگان اند غلاظ و شداد و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ تمام شمارهای ایشان که نوزده

إلا فتنة گمراهي بانك كه سبب فتنه باشد للذين كفروا آنانرا كه كافر شدند يعني استهزا كنند و استبعاد نمايند كه نوزده تن چگونه نشر ثقلين را عذاب خواهند كرد
ليستيقن الذين تا يقين كنند آنانكه اوتوا الكتاب داده شده‌اند كتاب چه قرآن را يابند كه مصدق تورات است ويزداد الذين آمنوا ايمانا و بيفزايند آنانكه گرويده‌اند
ايمانا گرويدني [illegible] ولا يرتاب الذين و تا شك ننمايند آنانكه اوتوا الكتاب عطا كرده شده‌اند تورات والمؤمنون و گرويدگان
از اهل اسلام [illegible] وليقول الذين و تا گويند آنانكه في قلوبهم در دلهاي ايشان مرض بيماري شك و نفاق است والكافرون و گويند ناگرويدگان كه ماذا
اراد الله [illegible] بهذا مثلا [illegible] كذلك همچنين يضل الله [illegible] من يشاء
هر كرا خواهد ويهدي و راه نمايد من يشاء هر كرا خواهد [illegible] وما يعلم [illegible] جنود ربك لشكر
[illegible] الا هو [illegible] وما هي [illegible] الا ذكرى [illegible] للبشر [illegible] كلا

[illegible]

بل لا يخافون الآخرة بلكه ايشان نمي‌ترسند از عذاب آخرت كلا [illegible] انه [illegible]
تذكرة پند است و يادكردن فمن شاء ذكره پس هر كه خواهد كه پند گيرد ازان وما يذكرون و ياد نكنند او را الا ان يشاء الله مگر آنكه خدا تعالى
خواهد كه ياد كنند هو اهل التقوى اوست سزاوار آنكه از وي ترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزيدن ترسندگان

سورة القيامة مكية [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

لا اقسم لاي نافيه در فعل قسم براي تاكيد بود [illegible] يعني [illegible] سوگند ميخورم بيوم القيمة بروز رستخيز ولا اقسم والبته سوگند ياد ميكنم بالنفس اللوامة
بنفس ملامت كننده [illegible] بتقصير طاعت [illegible] خود را ملامت كند [illegible] در تقصيرات خود [illegible]

اجتهاد [illegible]

[illegible]

حضرت رسول الله صلعم ابو جهل را در بطحا دید و جامه وی را گرفته گفت اولی لك فاولی ثم اولی لك فاولی ابو جهل گفت مرا میترسانی ای محمد و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویل است حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابو جهل را گفت که وای بر تو أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد انسان أَنْ يُتْرَكَ آنکه فرو گذاشته شود سُدًى مهمل و معطل و ضایع که در دنیا مکلف و در عقبی مبعوث و معذب نگردد أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى از منی ریخته شده در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس خدای بیافرید اجزای وی را فَسَوَّى پس راست کرد صورت او را و روح در وی دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی الزَّوْجَيْنِ دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده أَلَيْسَ ذَلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقَادِرٍ توانا عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بر آنکه زنده گرداند مردگان را در خبر آمده است که آخر قرائت این سوره باید گفت بلی انه علی کل شیء قدیر و بروایت دیگر سبحانك اللهم بلی و شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر مکیة بسم الله الرحمن الرحیم آیاتها رکوعها

هَلْ أَتَى آیا آمده استفهام تقریری است یعنی بدرستی که آمد عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدم حِينٌ هنگامی مِنَ الدَّهْرِ از زمان که در آن لَمْ يَكُنْ نبود شَيْئًا مَذْكُورًا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود و قبل از نفخ روح در وی کسی با نشانه او را یاد نمیکرد و چون نطفه و عناصر و نمیدانست که نام او چیست و فایده و حکمت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم ملائکه نشد که او مشاهد قدرت آگهی میسازد و مظهر اشعه مفاتیح الغیب باشد و در تجلی مراتب ظهور مرتبه خلافت کبریایی را شاید و جمیع مقصودات و منتهای غایات او بوده و همه نهانها با وجود او آشکارا شود نظم
شد ظهور او بکلی نور نور ° گنج مخفی از وی آمد در ظهور ° گنج مخفی بود زیر خاک گرد ° خاک او تابان تر از افلاک کرد ° گنج مخفی بد ز پری جوش کرد ° خاک را سلطان اطلس پوش کرد
إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد آدم اند مِنْ نُطْفَةٍ از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزا است در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرده و فرمود أَمْشَاجٍ آمیخته ها مراد الوان است که منی مرد سفید و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز می شوند امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و در هر طور انسان را خلق کردیم با امر و نهی نَبْتَلِيهِ می آزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم او را سَمِيعًا شنوا بَصِيرًا بینا تا متمکن باشد از مشاهده و دلائل و استماع آیات إِنَّا بدرستی که ما هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ راه نمودیم او را و راه راست بنصب دلائل قدرت و انزال آیات إِمَّا شَاكِرًا باشد یا سپاسدار یعنی مؤمن سعید وَإِمَّا كَفُورًا یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان سَلَاسِلَ زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَأَغْلَالًا و غلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته که پیوسته در آن بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق فرمان بر يَشْرَبُونَ بیاشامند در بهشت مِنْ كَأْسٍ كَانَ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُورًا آمیختگی آن کافور یعنی آن را بکافور بهشت بیامیزند تا خنک شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند آبی است در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور بجهت مشابهت او در لون به کافور آن را بدین نام خوانند موید این قول است که بدل از کافور آورده اند عَيْنًا کافور چشمه ایست يَشْرَبُ بِهَا می آشامند از آن عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای تعالی يُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را هر جا که میخواهند تَفْجِيرًا راندنی آسان جمهور مفسران برآنند که حضرت رسالت پناه صلعم بخانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمد حسن و حسین رضی الله عنهما را بیمار دید علی و فاطمه را رضی الله عنهما گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا بمزد کاری ستده و آرد کرده و نان پختند و نماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد که یا اهل بیت نبوت مسکینی ام از مسلمانان طعام دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض دهد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نصیب خود را بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و با آب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد طعام که بود ایثار فرمودند و شب سوم اسیری بهمین وقت بایشان رسید و خورش بها او دادند حق سبحانه این آیت فرستاد که يُوفُونَ وفا می نمایند ابرار نیکو بِالنَّذْرِ بنذری که طاعت کنند وَيَخَافُونَ و میترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی آن روز یعنی محنت و شدت مُسْتَطِيرًا فاش و آشکار او رسیده بهمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند طعام را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی خدا یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و آن را دوست میدارند ایثار مینمایند و میخورانند خود نمیخورند و طعام باقی کنند مِسْكِينًا درویشی را یا بی نوا وَيَتِيمًا و خورد سالی بی پدر را وَأَسِيرًا که از کفار بگرفته اند و در خبر است که چون اسیری بحضرت رسالت پناه صلعم آوردندی او را به بعضی از مسلمانان سپردی تا او را بهر مبارک بر امری و رسان او قرار یابد و گفتی احسن الیه و بعضی از علما بر آنند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اماء و مراد حکم سازی دارد یعنی با ایشان احسان باید نمود و ابرار مر طعمان را بلسان مقال یا بزبان حال که معتقد ایشان است میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضا و لقای خدای تعالی لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ نمیخواهیم از شما جَزَاءً پاداشی وَلَا شُكُورًا و نه سپاسی نه دفع آزاری چه در حیات منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب کم میکند و یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی نظم
هر چه دهی بسیده و منت منه ° وانچه بمنت دهی آن خود مده ° منت و مزدی که در احسان بود ° وقت جزا موجب

غاب

نقصان بود إِنَّا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدگار خود يَوْمًا عَبُوسًا روزی ترش روی از شدت عذاب قَمْطَرِيرًا روزی سخت و گرم از امام حسن بصری رحمه الله رسید که قمطریر سختی و شور که سبحان الله چه سخت است آن روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاه دارد خدا ایشان را شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازگی و خوبی بروی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُمْ و پاداش دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوه آن خورند وَحَرِيرًا و جامه ابریشم بهشت که پوشند مُتَّكِئِينَ در حالتیکه تکیه زدگان باشند فِيهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا نبینند در بهشت شَمْسًا آفتاب وَلَا زَمْهَرِيرًا و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشند از شدت حر و صولت برد متاذی نگردند وَدَانِيَةً و نزدیکی و پیدا ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ بر ایشان ظِلَالُهَا سایهای درخت آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوه آن تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند از چیدن وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامهای خرد از سیم وَأَكْوَابٍ كَانَتْ و کوزهای بزرگ که باشد قَوَارِيرَا مانند آبگینها قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ آبگینهای سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشند در صفای آبگینه که از خارج و داخل آن را توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرف ها را فراخور سیرابی بهشتیان تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جامی میدهند که بدان سیراب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِيهَا در بهشت كَأْسًا كَانَ خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا آمیزش او زنجبیل یعنی یا میزد آن شراب با زنجبیل بهشتی زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عَيْنًا فِيهَا و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا که نام نهاده شد بسلسبیل و آن سلسبیل بود در آن هر جا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند در حلق رود آسان و زود و گوارنده وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ابرار و نیکوکاران وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران گوشوار داران یا جاوید مانده بر حال طفولیت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ببینی ایشان را حَسِبْتَهُمْ بپنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشان را لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و در رونق و آبداری از قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَيْتَ و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَيْتَ نَعِيمًا ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروترین کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آن را ملاحظه می نماید و بقول ملك كبير نفاذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد یا ایستادن ملائکه بوقت آمدن با ایشان و در فضول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح است و ملك كبير مشاهده دیدار ذو الجلال و هیچ کار نیاید الجار ثم الدار بیت
ایا ایها الاخوان تا چند منتظر آن نگار ° زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار یار
عَالِيَهُمْ بر زبر ایشان یعنی لباس زبرین ایشان ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهای دیبای نرم و نازک خُضْرٌ سبز وَإِسْتَبْرَقٌ و دیبای محکم ستبر وَحُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ دستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب جمع و معاقبه ممکن است وَسَقَاهُمْ و بیاشاماند ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک از ناپاکی یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل میگوید که طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل وی حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کننده دل است از میل بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند ببقای او و البقاء فی اللقاء و تمام العطاء بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت پناه صلعم است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از آن متقیان است آب و شیر و خمر و عسل و شمه از آن در سوره محمد مرقوم شده است و دو چشمه از آن اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن مجمل ذکر آمده و دیگر شراب رحیق از آن ابرار است و چشمه تسنیم از آن اصحاب مقربان و این هر دو در سوره المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه از آن اهل بیت است کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل نیز گویند و شراب طهور نیز از آن ایشان است و بدوستان خود و سهل کنند و محققان آن را شراب شهود گویند که مرات دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته مر برای عکوس نقوش ازل پاک گردانند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلق اقذار اثنینیت و شوائب غیریه در مشارع وحدت نماند و رنگ دو گانگی مبدل گردانیده جام و مدام را یک رنگ سازد بیت
همه جامست و نیست گوئی می ° یا مدامست و نیست گوئی جام
و عارفی گفته است که اگر فردا از بزم نشینان دار القرار ابرار را بر یک جرعه سرور خواهند نشانید و شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانه اتصال را بنقد از آن نصیبی تمام داده اند نظم
از شعاع جام رهم بین جمله ابرار مست ° در جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست ° تن چو سایه در زمین و جان پاک عاشقان ° در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست ° تو به جای عاشقان کرجای توحید خدا ° کوه و صحرا و جبال و جمله اشجار مست
پس ابرار را گویند إِنَّ هَذَا بدرستی که این کرامتهای كَانَ هست لَكُمْ جَزَاءً مر شما را پاداش کردار شما وَكَانَ سَعْيُكُمْ و هست شتافتن شما در خیر مَشْكُورًا پسندیده و لایق مکافات إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ

...سوره بعد از سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ بحکم پروردگار خود در ...
...معاندان تو وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا گناهکاری را که ترا با ثم خواند چون عتبه که گفت از دعوت خود ...
...که ترا بکفر دعوت کنند چون ولید مغیره که گفت ازین آیات رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن ...
...یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ سجود کن مر او را یعنی نماز گذار ...
...وقت ظهر و عصر را نزدیک بعضی از شب مراد مغرب و عشا است پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای ...
...یعنی تهجد مشغول نمای إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای ...
...پس پشت خود يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را که قیامت است ... نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ
[illegible]
...پس حکیما صواب کار نخواهد هیچ چیز را مگر با مقتضای حکمت خود يُدْخِلُ در آرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل ...
...خود وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران یعنی مشرکان أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک دائم

سورة المرسلات مكية آياتها ... ركوعاتها

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا به نیکوئی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده و بمعجزه و نیکوئی یا بباد های وزیده شده پی در پی فَالْعَاصِفَاتِ
عَصْفًا پس سوگند بملائکه که سخت وزنده روند سخت ... امثال امر الهی یا احکام کلام که ... احکام اند یعنی ناسخ شرائع ... متقدمه ...
[illegible]

[illegible]
...ستون دین است و دین بآن قائم است وَيْلٌ نفرین يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ کو یا نرا که بشرف اسلام نرسند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن
بَعْدَهُ پس از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان میآرند اگر بقرآن نگروند که معجزه ایست مشتمل بر حجج و ... و معانی لا تحصی و در خبر آمده که بعد از آن خواندن این آیت باید گفت ...

سورة النبأ وهي اربعون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ... دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و از قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت ... و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف
کردند و از یکدیگر میپرسیدند از پیغمبر و مؤمنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ از چه چیز میپرسند کافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرگ ...
[illegible]

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا آیا ما نساخته‌ایم زمین را فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود
وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا و کوه‌ها را میخها گردانیده‌ایم که بدان میخهای زمین بر آن استوار باشند وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و بیافریده‌ایم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه
گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه
آسایند و ماندگی از ایشان زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و ساخته‌ایم شب را پوششی تا بظلمت خود همه چیز را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب
لباس اصحاب اللیل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور مستعد او خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که شب پرده رندان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است بیت اللیل للعاشقین ستره یالیت اوقاتها تدوم
چون در دل شب خیال او یار منست ⁂ من بنده شب که روز بازار منست ⁂ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا و گردانیده‌ایم روز را وقت طلب معیشت تا تحصیل آن جست
جوی کنند وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ و بنا کرده‌ایم زبر سر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست وَجَعَلْنَا
سِرَاجًا وَهَّاجًا و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وَأَنْزَلْنَا و فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده بباران مَاءً ثَجَّاجًا آبی
ریزان لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا تا بیرون آریم بدان آب دانه که قوت را شاید چون گندم و جو وَنَبَاتًا و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریا
دانه در را و از زمین گیاه وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و درختان بوستانهای درهم پیچیده یعنی بیکدیگر نزدیک إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز كَانَ
مِيقَاتًا هست بحکم خدای وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات اعمال ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روزی که دمیده شود در صور نفخه ثانیه فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید
گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رح آورده که حضرت رسالت پناه را از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر صفت
بوزنگان و دوم بر هیأت خوکان و سیوم نگونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و چهارم نابینایان و پنجم کران و گنگان و ششم میخایند زبانهای خود را
و آن بر سینه‌های ایشان افتاده است و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر از آن کراهیت یابند و هفتم دست و پای بریده باشند و هشتم از دارهای
آتشین آویخته و نهم از مردار گندیده‌تر باشند و دهم جبه‌های آتشین پوشانیده باشند از قطران چسبیده بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران
خورندگان ربوا و کوران جورکنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست
و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان بدار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که از مردار گندیده‌تر اند شهوت پرستان و پوشندگان
لباس قطران اهل کبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان در آن روز فَكَانَتْ أَبْوَابًا پس باشد مثل درهای بسیار یعنی شکافها و درها یعنی از کثرت فرجها
گوئی که تمام او در است وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا حقیقت
جبلیت باقی نماند إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستی که دوزخ باشد کمینگاه خلق یعنی همه برو گذر باید کرد یا در کمینگاهی که خزنه دوزخ منتظر باشند یعنی
تعذیب کافران را و ایشان نتوانند گریخت یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند تا وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محفوظ
باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مَآبًا مر کافران را که از حد گذشته اند بستمکاری بازگشت یعنی آرامجای و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا درنگ کنندگان در آن روزگار
دراز و در معالم از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه و حقبی هشتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی
هزار سال باشد و در موضح آورده است که مراد این نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در می آید
تا ابد الآباد لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خواب است
یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نمی آشامند شراب إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آید گوشت روی در آن
ریزد و چون بخورند امعاء و احشا پاره پاره کرد وَغَسَّاقًا و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهایی که از حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند
جَزَاءً وِفَاقًا پاداش داده می شوند پاداشتی وفاق موافق کردارهای خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند لَا يَرْجُونَ که نمی ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرت یا امید
نمیداشتند ثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که انبیا ما بر ایشان میخواندند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان
از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ شمرده‌ایم آنرا یعنی نگاه داشته‌ایم و نوشته‌ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم گفت مر کافران را فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ
نَزِيدَكُمْ پس نمی افزاییم شما را إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بالای عذابی و در خبر آمده که این آیت سخت‌ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را در وعید و در خبر آمده که این
سخت‌ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را در وعید إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست مَفَازًا رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حَدَائِقَ

وَأَعْنَابًا و تاکها است که وی درختان میوه دار و درختان انگور است تخصیص جهت تفضیل است وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا و ایشان راست دختران نار پستان همه همزادان و نظیر
یکدیگر آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وَكَأْسًا دِهَاقًا
و مر ایشان راست جامهای پر از شراب یا کاسهای پیاپی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند متقیان سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی یعنی گفته اند نشنوند در
حرم بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَاءً جزا داده شود ایشان را جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو بمقتضای وعده خود عَطَاءً حِسَابًا عطا کرده شود ایشان را از فضل خویش عطایی وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان
و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است الرَّحْمَٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ خِطَابًا از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند
بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای در اعتراف نمایند بثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک نتواند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ
روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت
وی تنها صفی باشد و تمام فرشتگان با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان
چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فرو صفی بایستند و
صفی و گویند روح جبرئیل است که با فرشتگان صف برکشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ
مر او را خدایتعالی که شفاعت کند یا نکنند مگر کسی را که خدایتعالی اذن کند در شفاعت او وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد او در دنیا کلمه توحید یعنی جز مؤمنان را شفاعت
نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزی است که بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا بسوی ثواب پروردگار خود باز
گشتنی با ایمان و طاعت إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و هرچه آمدنی است نزدیک است
يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست وی یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ
و گوید کافر و بیند در آن روز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ تُرَابًا بودمی خاک یعنی هرگز من بصورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند
بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافران تمنا کنند و قول آنست که مراد ازین کافر ابلیس است که او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من
از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی
مثنوی خاک را خوار و تیره دید ابلیس ⁂ کرد انکار آن سر جنس ⁂ ماند غافل
ز نور باطن او ⁂ نشد آگه ز سر کاین او ⁂ بهر گنج کرم هست در دل خاک ⁂ این صدا داده اند در افلاک ⁂ که بحر خاک هست مظهر کل ⁂ خاک شو خاک تا بروید گل

سورة النازعات آیاتها ... و رکوعها ...

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملایکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا و بفرشتگان بیرون برندگان ارواح
مؤمنان بیرون بردنی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و بملایکه شناکنندگان شنا کردنی یعنی آمد و شد نمایند و در درون تن و شتافتن در آن چون اهل سباحت وَالسَّابِقَاتِ
سَبْقًا پس بفرشتگان پیش گیرنده بر همه پیشی گرفتن در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا پس سوگند بملایکه که تدبیر کننده اند کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل
بریاح و جنود و اسرافیل که نازل است بامور اقضیه و اقدار و میکائیل که قسمت باران و گیاه متعلق است و عزرائیل که قابض ارواح است و گفته اند
به نجوم است که شتابان میروند از مشرق بمغرب و روند از برجی ببرجی و سباحت میکنند در افلاک و بر همه یکدیگر پیشی میگیرند در سیر و مدبرانند امر را که بدیشان بازبسته است
باذن الله چون اختلاف هوا و فصول یا اسپان غزات که غازیان کشند و روند از دار السلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار
فتح و ظفر بر دشمنان خدایتعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس بخرامند و در مراتب ارتفاع سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت نمایند
تا مکمل شده تکمیل و تدبیر امور ارشاد کنند و بر همه تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده یعنی لرزد
کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال الله تعالی يوم ترجف الارض والجبال و این نفخه اولی بود که همه لرزندگان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی در
آید از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلهای آن روز ترسان و لرزان بود أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیدهای خداوندان
دلها فرو خوابانیده باشند يَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا که أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ آیا ما باز گردانیده شدگانیم فِي الْحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را

بعد از مرگ و جان بحیات که و نعیم رد خواهند کرد أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً آیا چون کردیم ما استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شده ما را مبعوث کردانند قَالُوا پس کفتند از روی
استهزا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ آن بازکشتن آنگاه بازکشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه
میفرماید که دشوار میکیرید امر قیامت را فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک فریادیست یعنی یک دمیدن اسرافیل ع که همه خلایق جان زنده شوند فَإِذَا
هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس آنگاه ایشان در زبر زمین بوده باشند و کفته اند که ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدایتعالی آنرا کشاده
کرداند چندانکه خواهد و کویند زمین ساهره را خدای آفریده از نقره خام و طول و عرض آن جبل برابر زمین دنیا باشد هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى آیا بیامد بتو خبر آنکه سخن
موسی کلیم ع تا تسلی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمائی از وعده مؤمنان و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ و یاد کن چون بخواند موسی را پروردکار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
بوادی پاکیزه یعنی و آن نام وادی است یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار نداکرده شد و که اذْهَبْ برو برسالت إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ
طَغَى بدرستیکه او از حد در گذشته است و در تجبر فَقُلْ هَلْ لَكَ پس بکوی مر او را که ای طاغی هیچ هست مر ترا میلی و رغبتی إِلَى أَنْ تَزَكَّى بسوی آنکه پاک شوی از کفر
و عصیان وَأَهْدِيَكَ و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا إِلَى رَبِّكَ بشناخت آفریدکار تو فَتَخْشَى پس بترسی از عقاب او و عذر تمامی از سرکشی و نافرمانی موسی ع بحکم خدا
نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى پس نمود او را موسی ع معجزه بزرکتر که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ وَعَصَى پس تکذیب
کرد فرعون موسی را ع و عاصی شد در فرمان خدایتعالی یعنی چون دید که عصا اژدها شد کفت این از نزدیک خدایتعالی نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى پس پشت
بر موسی کرد یعنی روی از و بکردانید و می شتافت بابطال امر او و کفته اند بترسید از اژدها و پشت کردانیده می شتافت در کریختن فَحَشَرَ فَنَادَى پس جمع کرد قوم خود را
پس ندا کرد مر ایشانرا بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى پس کفت منم پروردکار بزرکتر شما یعنی بتهانم بر صورت من اند و همه خدایان اند و من از همه بزرکترم امام
قشیری قدس سره در لطائف آورده که ابلیس این سخن بشنید کفت طاقت این کلام نیست مرا من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این بلا بمن رسید او که چنین لاف
میزند تا کار او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس فرا کرفت او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که دوزخ است وَالْأُولَى و بعذاب دنیا که غرق شدن است یا بکار
دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمه آخر آنکه ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ رکن الدین علاء الدوله
قدس سره فرموده که وقتی کمر احوال کرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام اعالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه
حالست که فرعون انا ربکم الاعلی کفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین است و از آن فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخود بینی
در افتاده همه خود را دیده و ما را کم کرد و حسین ما را دیده و خود را کم کرد پس در میان دعوی شان فرق بسیار است نظم کفت فرعونی انا الحق کشت پست ؛ کفت منصوری
انا الحق و برست ؛ این انا را لعنة الله در عقب ؛ وان انا را رحمة الله ای محب ؛ زانکه آن سنگ سیه بد وین عقیق ؛ آن عدو نور بوده وین عشیق ؛ آن انا
بود در سر ای فضول ؛ نه ز روی اتحاد و از حلول ؛ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى بدرستیکه در قصه فرعون هر آینه پندی است و اعتباری مر کسی را که از شان او
آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا آیا شمای منکران بعث سخت ترید و دشوارتر بر خدا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا
یا آسمان با آن عظمت بنا کرد آنرا بر زبر سر شما رَفَعَ سَمْكَهَا بر افراشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس آنرا راست کرد بی قصوری و بی فتور
وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا و تاریک کردانید شب آنرا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و بیرون آورد روز آنرا اضافه شب و روز با آسمان جهت آنست که حدوث آنرا بسبب کردش اوست
امام زاهد رح فرموده که روز و شب دنیا با آسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آسمان آفتاب و ماه برو وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ و زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا کسترد
و مبسوط کردانید جمهور علما برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانها است و کستردن او بعد از آن أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین کسترده مَاءَهَا آب او را از چشمه
ینابیع و عیون وَمَرْعَاهَا و بیرون آورد کیاه زارها و چراکاه بهایم او را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و پایدار ساخت و حرکت زمین و اثبات کوهها و اظهار انهار
و ظهور چراکاهها مَتَاعًا لَكُمْ از برای برخورداری است مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهار پایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى پس چون بیاید طامه بزرکتر و
برکنار همه بلاهای رستخیز سخت تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش آنکه واقع
شود آنچه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی که یاد آرد انسان مَا سَعَى آنچه سعی کرده باشد در عمل آنرا یعنی نوشته بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ
و ظاهر کردانیده شود دوزخ لِمَنْ يَرَى مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رؤیت باشد ببیند فَأَمَّا مَنْ طَغَى پس هر که از حد برود و باشد و نکرویده
وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برکزیده زندکانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار او نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى پس بدرستیکه دوزخ آن جای
آرام اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزد پروردکار خود یعنی در موقف تا به عرض وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى

ونهی کرده

ونهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از مناهی حرام و نا شایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای اوست و مصعب
آورده که این آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس خود را از خدایتعالی بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم
کر نفسی نفس افرمان نشست ؛ کفتش یاور که بهشت آن تست ؛ نفس کشد هر نفسی سوی پست ؛ هر که خلاف نفس نفسی زد برست ؛ يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد ع عَنِ
السَّاعَةِ از روز رستخیز و میکویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامت آن روز و در چه زمان بباید فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا در چه چیزی تو از یاد کردن آن عایشه رض فرموده که حضرت
رسالت ع هم میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت در چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زنهار تا نپرسی إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا بسوی
پروردکار تست منتهای علم قیامت یعنی کسی را خبر نه و هیچ اطلاع بران خاصه حضرت واست إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا جز این نیست که تو بیم کننده هر که او بترسد
از قیامت كَأَنَّهُمْ کوییا که کفار يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که به بینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً درنک نکرده اند در دنیا یا در قبر مکر
شبانکاه أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندکانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که بوده اند در دنیا مکر چاشتکاهی یا شبانکاهی

سورة عبس اثنان واربعون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رض بمجلس پیغمبر ع آمده و آنحضرت ع بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود و ابن ام مکتوم بجهت عمی که داشت آنحال ندانست
که آنحضرت ع با کسی نشسته است و با وی سخن میکوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت ع از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل ع آیه آورد که عَبَسَ وَتَوَلَّى
ترش کرد روی خود را و روی بکردانید أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى از آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام بر سید انام ع وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ
يَزَّكَّى و چه چیز ترا دانا کرد شاید که ابن ام مکتوم پاک شود از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى یا پند کیرد پس سود دارد او را پند او أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى اما آنکس که
توانکری و بی نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى پس تو برای او روی می آری یعنی بر اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى و نیست
بر تو وبال بر آنکه آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى و اما آنکه می آید بسوی تو می شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ
يَخْشَى و او می ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى پس تو از و روکردانیده بدیکران مشغول میشوی منقولست که چون جبرئیل ع این آیات
میخواند بشره مبارک آنحضرت ع متغیر میشد در لباب آورده که یک ساعت نرکس وار آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه که بمرفت و راه نمی دید و ز
بود که رنک روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رح فرموده که سید عالم ع از عقب عبد الله رفت و او را باز کردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود
بکسترانید و او را بر آن نشاند و بعد از آن هرکاه که وی را دیدی کرامی داشتی و کفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت
و باید دانست که این صورت حضرت رسالت پناه ع خطا نبود چه بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد که اهمیت از سوی او و با ابن ام مکتوم بود که سخن وی قطع کرد ولکن معذور
بود بسبب عمی كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ حقا که این آیات قرآنی پند است مر خلق را فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ کردد و این آیتها ثبت
کرده شده است فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ در صحیفهای کرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ بر داشته شده و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيْدِي
سَفَرَةٍ در دست نویسندکان یعنی نویسندکان که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بزرکان نزدیک خدای بَرَرَةٍ نیکوکاران و مهربانان و بر مؤمنان استغفار میکنند
بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و بقول بعضی آنست که مراد عتبة بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود ع و باخر دختر آنحضرت را طلاق
داد و کفت کافر شدم برب النجم اذا هوی حضرت رسالت پناه ع او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی کذشت که شیر بیامد او را برکند در این باب
حسان بن ثابت رض قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میفرماید مَا أَكْفَرَهُ چه کافر ترین خلق است هیچ می اندیشد که خدایتعالی مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از
چه بیافرید او را مِنْ نُطْفَةٍ از مقدار آبی منی خَلَقَهُ بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیئات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه
بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او فَأَقْبَرَهُ پس بخاک در آورد او را
بر سر راهها بیفکنند ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس چون خواهد زنده کرداند او را وقت نشور بازبسته بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ حقا که بکذارد آنچه او را امر کرده
بود او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا نمود و امر ایمان و طاعت را کردن ننهاد و کفته اند مراد همه آدمیان اند چه هرکز هیچ آدمی از ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامد
نتواند آمد قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ؛ عذر بدرکاه خدا آورد ؛ ورنه سزاوار خداوندیش ؛ کس نتواند که بجا آورد ؛ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ
پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا بانکه ما ریختیم آب را ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

فِيهَا حَبًّا پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت تو انگر دچون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا وَقَضْبًا [illegible]
[illegible] وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف بسیار وَفَاكِهَةً وَأَبًّا [illegible]
مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و برای متع چارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ [illegible]
[illegible] يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ روزی که بگریزد مرد از برادر خود [illegible]
[illegible] وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ [illegible] وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ [illegible]
[illegible] لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر مردی را از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ [illegible]
[illegible] شیخ فرید الدین عطار قدس سره [illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ روها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان ضَاحِكَةٌ
مُسْتَبْشِرَةٌ [illegible] وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و روها باشد آن روز بر او غبار
[illegible] تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ [illegible] أُولَئِكَ آن گروه که روی سیاه و گرفته و گرد آلوده دارند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ
[illegible] و نابکاران

سُورَةُ التَّكْوِيرِ مَكِّيَّةٌ آيَاتُهَا تِسْعٌ وَعِشْرُونَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

[illegible] إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ [illegible] وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ [illegible] بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ [illegible] وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ [illegible] عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ
[illegible]
[illegible] فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ
[illegible] الْجَوَارِ الْكُنَّسِ [illegible]
[illegible] وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ [illegible]
[illegible] وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ [illegible]
[illegible] إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ [illegible]
[illegible] ذِي قُوَّةٍ [illegible] عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ [illegible]

[illegible] مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ [illegible]
[illegible] وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ [illegible] وَمَا هُوَ
عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ [illegible] وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ
[illegible] فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ [illegible] إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
[illegible] لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ
[illegible]
[illegible] وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
[illegible]
[illegible]

سُورَةُ الْانْفِطَارِ مَكِّيَّةٌ آيَاتُهَا تِسْعَ عَشْرَةَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا الْبِحَارُ
فُجِّرَتْ [illegible] وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ [illegible]
[illegible] عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ [illegible]
وَأَخَّرَتْ [illegible] يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ
[illegible] بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
الَّذِي خَلَقَكَ [illegible] فَسَوَّاكَ [illegible] فَعَدَلَكَ [illegible]
[illegible] فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ [illegible] كَلَّا
[illegible] بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ [illegible] وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ [illegible]
[illegible] كِرَامًا كَاتِبِينَ [illegible] يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ [illegible]
إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ [illegible] وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ [illegible] يَصْلَوْنَهَا
يَوْمَ الدِّينِ [illegible] وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ [illegible] وَمَا أَدْرَاكَ
مَا يَوْمُ الدِّينِ [illegible] ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ [illegible]
[illegible] يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا [illegible]
[illegible] وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ [illegible]

سُورَةُ الْمُطَفِّفِينَ مَكِّيَّةٌ آيَاتُهَا [illegible]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت پناه صلعم از مکه هجرت نمود و متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت که وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ وای مر کاهندگان در کیل و وزن و گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی و دو صاع داشت یکی که بزرگتر بودی بخریدی و یکی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان وی این آیت فرستاد الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانکه چون بپیمایند عَلَى النَّاسِ از مردمان برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام می ستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون می پیمایند برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا می سنجند حق ایشان را يُخْسِرُونَ می کاهند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سبعین آورده اند که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند که این کوهها را بپیمای و بسنج و می سوز بیت تو کم دهی و بیش ستانی بکیل و وزن روزی بود که ... خبر کنند أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ آیا نمیدانند و یقین نمیدارند آن گروه که بیش ستانند و کم فروشند أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ آنکه ایشان انگیختگانند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ مر روز بزرگ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزیکه بایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا فرمان برسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه صلعم شفاعت کند و خلق از مقام هیبت بموقف محاسبه آیند و این شفاعت کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ حقا که نامه اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ در سجین بود و آن صخره است مجوف در زیر دوزخ نوشته که جای کافران و نامه اعمال ایشان و آن بود از کعب الاحبار رح مروی است که کتاب فاجر را بآسمان برند از قبول آن ابا کنند باز آرند بزمین قبول نکنند بزیر هفتم زمین برند و سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جایی است با هول و هیبت و کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابی است و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در وی خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ آن روز مر تکذیب کنندگانرا الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ مر روز جزا را و دروغ داشته اند وَمَا يُكَذِّبُ و تکذیب نکند آن روز جزا را بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ مگر هر ستمکاری از حد در گذشته بزه کاری و صفات او إِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا بروی آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گوید از روی جهل و اعراض از حق که این افسانهای پیشینیان است كَلَّا چنان نیست که میگوید بَلْ رَانَ بلکه غالب شد و غرور و غفلت پوشانیده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بران نهاد مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بوده که میکردند کار آثام و معاصی یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ حقا که ایشان از کرامت رحمت رب خود آنست که از دیدار آفریدگار خود يَوْمَئِذٍ آن روز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند امام مالک رح معنی این آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را از دیدار وی تا ببینند و تجلی کند بر اولیای خود تا بلقای وی برسند امام شافعی رح فرمود در شان کفار وارد شده و دلالت میکند بر آنکه مومنانرا دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نگردند که اگر ایشان نیز محجوب شوند میانه دوست و دشمن فرق نماند بیت گر ولی را بهشت بی لقاست ... چون دشمن و دوست احتجاب است پس فرق در میان چه باشد ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ در آیندگانند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ این عذابی آن عذابیست که بودید شما که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا که بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قایمه ایست از عرش و گفته اند سدرة المنتهی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ چه چیز است علیون یعنی محلی است بلند با مکان و کتاب ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابی است مسطور و موسوم بعلامتی که هر که بیند داند که در وی خیر است يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر می شوند آن کتاب را ملایکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن می روند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بدرستی که نیکان و پاکان در بهشت اند عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته مینگرند یا بکفار در جهنم که از ایشان استهزا میکردند با کفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت و لذتهای آن يُسْقَوْنَ آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامانند مِنْ رَحِيقٍ از شراب خالص بی غش مَخْتُومٍ مهر کرده شده خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او مشک است بجای گل مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او رایحه مشک است و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وَفِي ذَلِكَ و در این شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ از آب چشمه تسنیم است در تبیان از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش به بهشت میریزد و آن اشرف انهار بهشت است عَيْنًا يَشْرَبُ یعنی چشمه که می آشامند از آن چشمه بِهَا الْمُقَرَّبُونَ از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی بمحبت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته با غیر است

ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد بیت ما شراب صرف میخواهیم بی دردی غم ❊ صاف نوشان دیگر اند و درد نوشان دیگر اند ❊ در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورت اغیار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب نچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد بیت سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است ❊ آنها که ازین می نچشیدند چه دانند ❊ آورده اند که صنادید قریش بر گاه فقرای صحابه رض چون عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان بگذشتندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی آنانکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بودند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندیدند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند بمومنان يَتَغَامَزُونَ غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارت ها می نمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند و ظریف ... آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند امروز اصلع را دیدیم یعنی علی رض بدین سخن بسیار بخندیدند هنوز علی رض بمسجد نرسیده بود که پیغمبر صلعم رسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان بخندند و بچشم و ابرو غمزه میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَى أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ باز میگردند شادمان و خرم و انچه کرده اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان مر مومنان را قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ میگویند با یکدیگر بدرستی که این گروه که متابع محمد اند لَضَالُّونَ هر آینه گمراه شده اند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ بر مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا پس روز قیامت آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ از حال کافران میخندند عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته بجواهر می نگرند بدیشان که در دوزخ بهر نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند دوزخیان را گویند بیایید به بهشت ایشان تعجیل نمایند بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بروی ایشان بربندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آنچه را که بوده اند در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلی دل مومنان و دشمنان ایشان را پاداش دادیم با عوض خنده کافران بر ایشان مومنان بر حال ایشان مینخندند

سورة الانشقاق خمس و عشرون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود بجهت نزول ملایکه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود و فرمان برد پروردگار خود را و سزاوار شده است آسمان و انقیاد امر خدا وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریا ها از میان بردارند و آن را هموار کنند وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ و بیرون افکند آنچه در درون وی است از گنجها و اموات و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و فرمان برد مر حکم آفریدگار خود را و سزاوار باشد استماع حکم را و جواب اذا آن است که ببیند انسان ثواب و عقاب را يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ ای آدمی بدرستی که تو کار کننده و رنج کشی تا بمیری إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا برای جزای پروردگار خود کار کردنی که جهد فَمُلَاقِيهِ پس ملاقات کننده عمل خودی یعنی پاداش آن را فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس آنکه داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ و باز گردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ نامه کردار او از پس پشت او از آن طرف که دست چپ او را در پس پشت وی نهند و چنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را یا گوید یا ثبوراه و این کلمه هم طلب هلاکت است وَيَصْلَى سَعِيرًا و در آید باتش افروخته إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا بدرستی که این کس بوده است در میان کسان خود در دنیا شادمان بمال و متاع دنیای فانی و جاه نا پایدار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلَى آری او را باز گشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستی که خدای اوست بِهِ بَصِيرًا باحوال و اعمال او بینا پس او را فرو نگذاشت بلکه محشر خواهد آورد و جزا و سزای اعمال و بر خواهد ساخت فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ پس سوگند میخورم بشفق و آن حمرتی است که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت عشا است بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رح و بقول امام اعظم رح آن بیاضی است که بر عقب آن حمرت بماند و جمعی بر آنند که آن بیاض غایب نمیشود بلکه منتشر در افق باقی وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و سوگند بشب و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی قسم بهر چه تاریکی شب آن را فرو پوشد وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ سوگند بماه و آنگاه که کامل گردد و تمام بدرستی سه لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ و هر آینه شما برسید و ملاقی شوید حالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مراد مرگ است و شدائد روز قیامت و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود در تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه از آن بمضغه و عظم و خلق آخر جنین و ولید و صبی و غلام

و شباب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ [illegible] وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ
خوانده می شود بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده اند و جمهور در آخر سوره و ابو هریره رض اینجا سجده کردی و گفتی
ابو القاسم صلعم اینجا سجده کرده [illegible]
[illegible] بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] يُكَذِّبُونَ [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ [illegible] فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ [illegible]
[illegible] إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [illegible] لَهُمْ أَجْرٌ [illegible] غَيْرُ مَمْنُونٍ

سورة البروج مکیة اثنتان و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند به آسمان که خداوند برجها است [illegible] وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ [illegible]
[illegible] وَشَاهِدٍ [illegible] وَمَشْهُودٍ [illegible]
[illegible]

وَالْأَرْضِ [illegible] وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ [illegible] إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ [illegible] ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا [illegible] فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ
[illegible] وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي [illegible]
[illegible] ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ [illegible] إِنَّ بَطْشَ
رَبِّكَ لَشَدِيدٌ [illegible] إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ [illegible]
[illegible] وَيُعِيدُ [illegible] وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ [illegible]
[illegible] ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ [illegible]
فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ [illegible] هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ [illegible] فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ
[illegible] بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ [illegible] وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ
مُحِيطٌ [illegible]
بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ بلکه او قرآن شریف و بزرگ است نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ [illegible]
از آسمان تا زمین [illegible] سبحانه ذی العرش العظیم

سورة الطارق مکیة [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که شبی حضرت رسالت [illegible]
[illegible] وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ سوگند به آسمان [illegible]
[illegible] وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و چه چیز دانا کرد ترا [illegible] النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره درخشنده [illegible] إِنْ كُلُّ نَفْسٍ
لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ [illegible] فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ [illegible]
[illegible] مِمَّ خُلِقَ [illegible] خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ [illegible] يَخْرُجُ [illegible] مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ
[illegible] وَالتَّرَائِبِ [illegible] إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ [illegible] لَقَادِرٌ [illegible]
[illegible] يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ [illegible]
[illegible] وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ [illegible]
[illegible] وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ [illegible] إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ [illegible]
میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل [illegible] إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا [illegible]
[illegible] وَأَكِيدُ كَيْدًا [illegible] فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ [illegible]
[illegible] أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا [illegible]

سورة الأعلی تسع عشرة آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است [illegible]
[illegible] سبحان ربی الاعلی [illegible] الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ

آن خدای تعالی که بیافرید همه چیزها را پس راست کرد خلق هر یک را بانکه عطا فرمود و آنچه آنرا در کار بود آدمی را بیافرید و راست کرد اعضاء و اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ و آن خدای تعالی که تقدیر کرد روزی ها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ و آن خدای تعالی که بیرون آورد از زمین گیاه و چراگاه را یعنی رویانید چیزی که چهار پایان بخورند فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او خشک پژمرده سیاه و تیره و محققان از مضمون این آیت فهم کرده‌اند که چراگاه متمتعان دنیا است اگرچه اول تازه و سیراب و سبزه و خرم نمایند اما اندک وقتی بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود قطعه اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیا ٭ ولی بنکبت باد خزان نمی ارزد ٭ بگرده خور و قرص قمر جای مرو ٭ که خوان چرخ بیکپاره نان نمی ارزد ٭ آورده‌اند که چون جبرئیل علیه السلام بآیتی یا سوره نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت پناه [illegible] خواندن اعاده فرمودی و هنوز جبرئیل علیه السلام بآخر نرسیده که آنحضرت علیه السلام از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ [illegible]

[illegible] در صحیفه‌های پیشینیان است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ در صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام که بیست است و در صحف موسی علیه السلام [illegible]

سورة الغاشية ست و عشرون آية مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ بدرستی که آمد بتو خبر پوشنده که قیامت است و او پوشنده خلایق را باهوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ روها آن روز ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن روها ذلیل باشند و بیمقدار عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ عمل کننده و رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بایشان [illegible] مثل کشیدن سلسله‌های آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقاب و زنج تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً در آورده شوند در آتش بنهایت گرمی رسیده و [illegible] تا خواهد یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بایشان ما دهند ایشان را از چشمه‌ای بغایت گرم و گفته‌اند از آن روز که آفریده شده این آب را می جوشانند لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نیست مر دوزخیان را خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر از ضریع و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند و شتران و چهار پایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ کرد آن نگردد و در حضرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده‌اند که ابوجهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیت آمد که لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را و دفع نمیکند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام که این دو چیز است هیچ کدام درستی نیست وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ روها در آن روز تازه باشد از نعمت بروید یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ مر عمل خود [illegible]

بسند

پسند کنند یعنی پسند کار را که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن را بینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوند وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا لَاغِيَةً در آن بهشت [illegible] سخن بیهوده و کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در بهشت چشمه‌ها روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ در آن بهشت تختهای بلند برداشته بود و اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند فرود آید و چون بران قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود در غرفه وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و در آن جا کوزه‌های بی دسته و لوله نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و بالشها نهاده بر یکدیگر وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ و فرشهای گسترده [illegible]

[illegible] بگرداند بعد از تذکر و کفر ورزد و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ پس عذاب کند خدای تعالی بعذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت [illegible] معذب بود إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستی که بسوی ما است یعنی بجزای ما بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس تحقیق بر ما است حساب ایشان در محشر

سورة الفجر ثلثون آية مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که تماشای آثار و نشان است یا بنماز صبح که آرام جان بیدلان با آن است و بقولی مراد از صبح روز اول محرم است که سال از او منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدو است و مراد آینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آن است یا سفیده دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح قیامت که روز دیوان دیان است و در تبیان گوید که اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه علیه السلام و گفته‌اند انفجار سیاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه [illegible]

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي

سورة البلد عشرون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ

سورة الشمس مكية خمس عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا

ودوغ و ناپاکی و پاکی او وَتَقْوٰىهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده و اندر جواب قسم حیث قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰىهَا
بدرستی که رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را از دنس رذایل و پاشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضایل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰىهَا و بدرستی که بی بهره ماند هر که گم کرد نفس
خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلعم نزدیک تلاوت این آیت فرمودی
که اللهم آت نفسی تقوٰها و زکّها انت خیر من زکّٰها انت ولیها و مولٰها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هر گاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود
دل از رابطه تعلق بماسوی صفا کرده و بیت تا نفس جدا ز مناهی نشود ۰ دل آئینه نور الهی نشود ۰ كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰىهَآ تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خود مر
صالح را اِذِ انْۢبَعَثَ اَشْقٰىهَا وقتی که برخواست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت مر ایشان
را رسول خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا دست باز دارید ناقه خدا را و کم کردید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید
فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهَا پس تکذیب کردند صالح را و مر او را و نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان
بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰىهَا بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه از صغار و کبار ایشان برابر وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی
هلاک کرد و نترسید از تبعات آن چون کسی ... دست ... و تبعات را بر ... او بی

سورة والليل احدى وعشرون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زایل کرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ
وَالْاُنْثٰٓى و سوگند بکسیکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را و هم یا مذکر و مؤنث از جمیع حیوانات جواب قسم این است اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى بدرستی که جزای سعی شما در کردار
بر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده و مناسب عمل بعضی را ثواب کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَاَمَّا مَنْ
اَعْطٰى پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای تعالی وَاتَّقٰى و پرهیز کرد از شرک و کبایر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله
است یا وعده عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره در شان ابوبکر رض نازل شده و برخی گفته اند در صفت سمره
بن خلف یا ابوجهل فرود آمد در کشف الاسرار آورده است که در باره دو کس است یکی اتقی که پیشوای صدیقان است این امت یعنی ابوبکر صدیق رض و یکی شقی
که پیشوای زندیقان است از اهل ضلالت یعنی ابوجهل و در فاتحه سوره که لیل و نهار قسم یاد میکند اشارت است بظلمت کفر و نور ایمان و کفری یعنی در شب ضلالت
کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز دعوت هیچکس را نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر صدیق رض اتقی را رض مثنوی سر روشن دلان صدیق اعظم ۰ که شد
اقلیم تصدیقش مسلم ۰ زمهرش روز دین را روشنائی ۰ بدو اهل یقین را آشنائی ۰ سیه دل کی کند این قول باور ۰ نفاق و شمای دوران هین نداور ۰ آورده اند
که امیه ابن خلف بلال را رض که بنده او بود بانواع آزارهای عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود بیت
آنجا که غنای کمال را دشمنی است ۰ هر چند جور بیش محبت زیادت است ۰ روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده و سنگهای تفیده بر سینه وی
نهاده بود و درین حال احد احد میگفت ابوبکر صدیق را رض دل بر وی بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدای تعالی را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکر
اگر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق رض و ده هزار دینار از روی غنیمت مستعد او
و صدیق رض او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری و در آن بتجارت میکنی بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد و دل صدیق رض از و ملول بود چون این کلمه از امیه شنید
غنیمت شمرد و نسطاس را با تمام مستعد او را بداد و بلال را بستد و فی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد و از سیرت صدیق رض
خبر داد و فرمود که هر که مال انفاق کرد و پاداش آن را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهٗ لِلْيُسْرٰى پس زود باشد که آسانی دهیم وی را برای طریقی نیکو که سبب آسانی و راحت است
یعنی عملی که او را به بهشت رساند که یسر و روح در او است وَاَمَّا مَنْۢ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰى و اما کسیکه بخل کرد بمال خود و بگفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب
خدای تعالی و بدین سبب بموجبات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰى و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که دین است یعنی دین اسلام یا وعده حق را یا وعده ثواب را فَسَنُيَسِّرُهٗ
لِلْعُسْرٰى پس مهیا کرده ایم مر او را برای صفتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِيْ عَنْهُ مَالُهٗٓ اِذَا تَرَدّٰى و دفع نمی کند از و عذاب
را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى بدرستی که بر ما است بیان کردن باطل و حق و وعده و وعید وَاِنَّ لَنَا
لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُوْلٰى و بدرستی که مار است آن سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیا است چون مالک سرها و ملک ایم هر چه خواهیم عطا دهیم فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى
پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه با آتشی که زبانه زند لَا يَصْلٰىهَآ اِلَّا الْاَشْقَى نیاید در و بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِيْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى

آنکس

آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را صلعم و روی بگردانید از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا الْاَتْقَى و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش پرهیزکارتر یعنی ابوبکر صدیق رض الَّذِيْ
يُؤْتِيْ مَالَهٗ آنکه میدهد مال خود را يَتَزَكّٰى می جوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمه ابوبکر رض که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه تعالی دفع این بهتان فرمود
وَمَا لِاَحَدٍ و نبود هیچکس را عِنْدَهٗ نزد ابوبکر رض مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزٰٓى از نعمتی و منتی که جزا کرده شود اِلَّا ابْتِغَاۤءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلٰى لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار
او که برتر و بزرگ تر است وَلَسَوْفَ يَرْضٰى و زود باشد که خشنود کرده شود و برسد بثوابی که موعود است

سورة والضحى احدى عشرة آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلعم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن
ایشان فرستاد که وَالضُّحٰى سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نور وی منتشر گشته و گفته ضحی وقتی بود که حق تعالی را آن وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت
و فرعون در آن وقت ساحران را سجده کردند و بقولی مراد به الضحی است صلاة الضحی وَالَّيْلِ اِذَا سَجٰى و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و بپوشد اشیا را بظلمت پیشوا امام قشیری رحمه الله
فرموده که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد از روز و شب کشف و حجاب است که اشارة نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال
آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی محمد صلعم و کنایتست از سیاهی موی وی بیت والضحی رمزی است از روی چو ماه مصطفی است ۰ معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است
حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى و ترک نکرده است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته ابن عباس رض فرموده که حضرت رسول صلعم را بشارت داده اند بفتحی که بعد
او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد بجوده تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت علیه السلام بدان شاد گشت و آیه آمد وَلَلْاٰخِرَةُ و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بر تو ارزانی
خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک اذفر و در هر کوشکی از خدم و حور و نعم و امتعه آنچه لایق آن بود خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰى بهتر است
مر ترا از کرامت نخستین که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقی است وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ
و زود باشد که عطا دهد پروردگار تو یعنی مرتبه شفاعت در باره گنهکاران امت فَتَرْضٰى پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوئی بس است من راضی شدم امام محمد باقر رض
میفرماید که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیه قرآن آنست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت میگوئیم که امیدوارترین آیت ولسوف یعطیک ربک فترضی است و حضرت
رسالت پناه صلعم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو ۰ که دارد چنین سیدی پیشرو ۰ عطای شفاعتش دهند کرامت تمامی بدو
رسید و در معالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میداشتم که آن نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را
ملک عظیم دادی و فلان را این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا فَاٰوٰى آیا نیافت پروردگار تو ترا کودکی بی پدر پس جای داد ترا
در کنف و کفالت جد و عم تو در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت ۰ در صدف ختم نبوت جای داد بیت پس که غواص کرم در تنگ دریای قدم ۰ غوطه زد تا بکف آورد
چنین دریتیم شاید که ترا گوهر یکدانه یافت بکمال قابلیت از همه کاینات منفرد بودی و بقطع علاقه از ماسوی متوجه ترا متمکن ساخت در حضرت جمع که مقام خاص تست
وَوَجَدَكَ ضَاۤلًّا فَهَدٰى و یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر در و از مکه وقتیکه حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد پس راه نمود ترا تا آنکه جد ترا بر سر تو رسانید
یا در راه شام وقتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل صلعم را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته براه آورد یا راه نایافته بودی بعلم و احکام قرآن پس
راه نمود و در حقایق سلمی رح مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ عَاۤىِٕلًا فَاَغْنٰى
و یافت ترا درویش عیال دار پس توانگری ساخت ترا بمال خدیجه رض یا آنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بشما
خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفه انوار جمال خود فَاَمَّا الْيَتِيْمَ فَلَا تَقْهَرْ پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده وَاَمَّا السَّاۤىِٕلَ فَلَا تَنْهَرْ و اما سایل را
بانگ مزن و محروم مساز که در بی نوائی و تنگدستی کشیده وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما نعمت پروردگار خود که نبوت است حدیث کن یعنی کام آن را بخلق برسان
که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی است محبوب بالذات و منعم را غالب شکور میباشد پس
حق سبحانه و تعالی حبیب خود را صلعم فرموده که از نعمت من سخن گوئی که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد و لیس بعجب
تحدث بنعمت من خلق او دوست من ... شکر ما فی و من اشارت دوستیه

سورة الم نشرح ثمان آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا گشاده نکرده ایم برای تو سینه ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق جمع است در وی گنجد یا معنی آنکه آیا دل ترا گنجایش ندادیم که بر هر چه
از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول کند و گفته اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلعم و چنان معلوم شد که شق صدر آنحضرت صلعم

متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آن حضرت عم را برده یاد در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل عم طشتی از آب زمزم آورد درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل عم دل مرا بیرون آورده بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساختند و باز بجای آن بنهادند نقلی هست که بجای آن انگشتری از نور مهر کرد چنانچه گفت لذت آن را هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم بیت دلم خزینهٔ اسرار گشت قضا درش ببست و کلیدش بدلستانی داد ووضعنا عنك وزرك الذي و فرو نهادیم از تو بار گران ترا الذي انقض ظهرك آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن ایذاء کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آن حضرت عم گفته اند مراد عم گناه امت است که بدان گران بار بودی آن را بر گرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم ورفعنا لك ذكرك و بر داشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا برقرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه یا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگر ازام کردیم بدرود دادن بر تو ذوالنون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت باست که همه انبیاء عم بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت حضرت عم بالای عرش پرواز میکرد بیت سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت آنجا که تو ببال کرامت پریده هر یک بقدر خویش بجائی رسیده اند آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده ای محمد صبر کن فان مع العسر يسرا پس بدرستیکه با دشواری در دنیا آسانی است در آخرت ان مع العسر يسرا بدرستیکه با دشواری که در مکه راه است آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسری است در بهشت فاذا فرغت فانصب پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی به استغفار او زاری مشغول شو در مصر تابع از فتوحات می آورد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال حق والى ربك فارغب و بدعای پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت و هرچه خواهی از وی بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه قرب مقبول است و دعوت طیبات تو در محل قبول بیت

چو مقصود کون و مکان بود ذات | خدا میدهد هرچه مقصود تست

سورة التين ثمان آيات مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

والتين والزيتون سوگند بانجیر و زیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه آنست که انجیر میوه پاک است و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سده جگر و سپرز و سمن بدن و گرده و در خبر آمده که بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون میوه گشت و نان خورش و دوا و روغنی دارد که بسیار نفع و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون جبال ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدس یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیاء عم بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس است و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وطور سينين و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم است علیه السلام وهذا البلد الامين و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکهٔ معظمه که مولد مبارک سید عالم علیه السلام است و در بحر الحقایق آورده که قسم است بزبان اهل اشارت بشجرهٔ تینیهٔ قلبیه که مثمر ثمرهٔ علوم و حقایق است و شجرهٔ زیتونهٔ مبارک سریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین روح معلی است که بتجلی الهی مجلی است و بلد امین خفی که محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات جواب قسم این است که لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را در نیکوترین نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات با اعتدال قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم و اشمل و حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثم رددناه اسفل سافلين پس باز گردانیدیم او را بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت یا زنده گردانیدیم بوی تا ظهور و اظهار و اطوار شعور اشعار او چون دقایق حقایق این آیت در جواهر التفسیر بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حوالهٔ بمطالعه آنست گفته اند که معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بسن خرافت که از دل عمارت و اسفل السافلین اشارت بدانست و در آن وقت هیچ کار نتوان کرد و کسی با وران سن هیچ مزدی نباشد الا الذين آمنوا مگر آنکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای ستوده و بایسته فلهم اجر غير ممنون پس مر ایشان راست مزدی نا بریده و کم نا شده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل میکنند همان دستور مزد ایشان ثابت است فما يكذبك بعد بالدين پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلایل [illegible] بروز جزا و حساب اليس الله باحكم الحاكمين آیا نیست خدای حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق تسع عشرة آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آن حضرت عم در غار حرا تکیه داشت بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل عم بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده است و تو رسول خدائی بر این امت آنگاه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری چنانچه بطاقت شد پس جبرئیل عم وی را بگرفت و بفشرد و پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بفشرد و بگذاشت و گفت اقرا باسم ربک الذی خلق قلی که جبرئیل عم اندیر بر خود نامه از حریر بهشت که بر وی قوت ضوح بود بیرون آورده ترا آن سوره هم لذت گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و در این نامه چیزی نوشته نی بیم جبرئیل عم او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت اتفاق شد آنگه وی را بگذاشت و این آیات فرو خواند اقرأ باسم ربك الذي خلق بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کننده باشی بنام پروردگار خود آن خدا تعالی که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدم عم را از خاک خلق الانسان من علق بیافرید آدمیزاد را از خونهای بسته اقرأ وربك الاكرم بخوان تکرار از برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگ تر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الذي علم بالقلم آنکه خدا تعالی که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و در آن را بانامه آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را عم تعلیم کتابت داد و اول کسیکه خط نوشت ادریس بود عم علم الانسان ما لم يعلم بیاموخت خدا تعالی آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد عم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه ندانست و تا نبود كلا ان الانسان ليطغى حقا بدرستیکه آدمی یعنی ابوجهل هر آینه از حد در میرود و گردن کشی میکند ان رآه استغنى بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر وجه آگهی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد ان الى ربك الرجعى بدرستیکه بسوی پروردگار تست بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه مال نه مال است تو اهل کمال نه که مال تالب گورست و بعد از آن اعمال آورده اند که ابوجهل گفت که اگر ببینم محمد را در سجده هر آینه پس گردن او را بقدم خود بسپرم [illegible] عم نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آن حضرت عم روان شد و بدو نزدیک رسید و بازگشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهائی دهن باز کرده و مرغان پر در پر یافتم این خبر بحضرت عم رسیده فرمود که اگر نزدیک من آمدی ملائکه او را عضو عضو بربودندی و این آیت آمد ارأيت الذي ينهى آیا می بینی تو آنرا که باز میدارد عبدا اذا صلى بنده کامل را که محمد است بوقتی که نماز میگذارد ارأيت ان كان على الهدى آیا می بینی تو اگر باشد بنده منهی از نماز بر راه راست او امر بالتقوى یا میفرماید خلق را بپرهیزکاری و باز داشت آنحال ارأيت ان كذب وتولى [illegible] آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان بداری که بکسی چه نوع باشد از عذاب الم يعلم بان الله يرى آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست آنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را حبیب خدا را عم بزرگان گفته اند که در کلام العزیز هم وعید مندرج است هم وعده یعنی [illegible] تا بد پرستش نمائی که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند و ای اخلاص ورز که ترا می بیند و ای زاهد خلوت بکن مقصد که باشی که ترا می بیند و ای وحشی بعید از گناهی توبه کرده بود و بسیار میگریست گفتند چند گریه کنی که خدا غفور است گفت آری هر چند عفو کند و اما خجلت آنکه او میداند و می بیند چگونه از خود دفع کنم نظم گیرم که تو از سر گنه در گذری ز آن شرم که دیدی که چه کردم چکنم [illegible] تا آن بود در پیش که گر گناه بخشند شرمساری هست آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه عم نماز میگذارد و ابوجهل لعین رسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز و آنحضرت عم او را تهدید بسیار کرد و وعید فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی حال آنکه مجلس من از اهل وادی بزرگ تر است و اهل مجلس من بیشتر اند این آیت نازل شد كلا لئن لم ينته حقا که ابوجهل اگر باز نه ایستد از ایذای محمد لنسفعا بالناصية بکشیم او را بموی پیشانی بدوزخ کشیدنی ناصية كاذبة خاطئة پیشانی دروغ گوی خطا کار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فليدع ناديه پس گو بخوان ابوجهل اهل مجلس خود را سندع الزبانية زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم كلا لا تطعه زجر است حقا که او گوید فرمان مبر او را در ترک نماز یعنی بر مخالفت و ثابت باش واسجد واقترب و سجده کن پروردگار خدای او را و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود و این سجده چهاردهم است و در فتوحات این السجده

سورة القدر خمس آيات مكية وقيل مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت رسالت پناه عم مر اصحاب بدر را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشید و در راه خدای تعالی جهاد کرد و صحابه متعجب شده گفتند ما این عمرهای کوتاه چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود در وقت تبرک چنانچه فرموده في ليلة القدر در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در آن شب بوده یا نزول تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب

محال الوقت بدنیا آورده وَمَا اَدْرٰیكَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ و چه چیز دانا کرد ترا و دانی که چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و شرف
گردد یا عملی که در و واقع شود نزد یک خدای با قدر بود و گفته اند قدر یعنی حکم است یعنی در و تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقص بر آن را و بنا بد یا بمعنی تنگی
که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن
جهاد کرده و هر کسی را که دریابد و بطاعت بروز آرد و شب قدر بقول امام اعظم دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و
در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه اخیر در شبهای وتر امید وار تر است اصحاب امام شافعی رح بیست
و یکم و بیست سیوم را اختیار کنند و حنفی شب بیست و هفتم را فی الجمله عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره است بیست و هفتم است
فی الجمله و ل اخیر را باید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بجا دت است زبیداری بیت ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی
هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ فِیْهَا پس فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا و جبرئیل عم با ایشان درین شب مبارک
و قول آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی عم بموافقت ملائکه در تفسیر
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما عم فرود آید و در بصایر فرموده که جبرئیل عم با فرشتگان که ایشان را با زمینیان علاقه و آشنائی
هست فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل عم مؤمنان را مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل عم اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و
برای شرف این شب است که ملائکه و روح بزمین آیند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ اَمْرٍ بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است
یا بهر کاری از خیر و برکت سَلٰمٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ سلامت است از همه آفات شب قدر تا دمیدن سفیده صبح و اسرار علما و عرفا در ین سوره بسیار است و در جواهر

القرآن مذکور است سُوْرَةُ الْبَیِّنَةِ ثَمَانُ اٰیٰتٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مدنیة وقیل مکیة والی الله ترجع الامور

لَمْ یَكُنِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا نبوده اند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِیْنَ مُنْفَكِّیْنَ و از مشرکان عرب باز ایستادگان
از حق حَتّٰی تَاْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آید حجتی روشن رَسُوْلٌ مِّنَ اللّٰهِ فرستاده از خدای که محمد است عم یَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً میخواند بر امت
خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای تعظیم بانکه جامع اسرار جمیع صحف است فِیْهَا كُتُبٌ قَیِّمَةٌ در آن صحیفه نوشتهای
راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بدین و آیین خود بودند تا پیغمبر عم بیامد دایشان را با ایمان خواند بعضی
بهدایت و توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد عم آنانکه داده شدند کتاب را
اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر عم یعنی پیش از بعثت آن حضرت عم همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آن که مبعوث شد
مختلف شدند بعضی گرویدند و برخی کافر شدند وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدایتعالی را مُخْلِصِیْنَ لَهُ
الدِّیْنَ پاک کنندگان مر او برای خدای کیش خود را یعنی از شرک والحاد پاکیزه باشند حُنَفَآءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَیُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و دیگر بلکه
بپای کنند نماز مفروض را با وقات آن وَیُؤْتُوا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَذٰلِكَ دِیْنُ الْقَیِّمَةِ و آنچه مامور شده اند بدان دین ملت ثابت است
اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بدرستیکه آنانکه نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِیْنَ فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش
دوزخ باشند روز قیامت خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان در آن اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی
آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای پاک و ستوده اُولٰٓئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
پاداش ایشان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِیْ بوستانهای اقامت است که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها
چه بوستان بی آب روان نباید خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا باشند کاشندایشان در آن بهشتها همیشه تاکید خلود است رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خوشنود باشد خدایتعالی از
ایشان و طاعتهای ایشان وَرَضُوْا عَنْهُ و خوشنود باشند ایشان از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان و ایشان را
بمنتهای مرادات و غایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برساند بیت
دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی ✽ مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهٗ آنچه مذکور شد از جنت
و رضوان برای کسی است که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید سُوْرَةُ الزِّلْزَالِ وَهِیَ ثَمَانِیَةُ اٰیٰتٍ مدنیة وقیل مکیة
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی مقرر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه بدان درهم شکسته شود وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا و بیرون
آورد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و خزاین و کنوز است یعنی بر اندازد از درون خود و بیرون افکند وَقَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند
عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا میکند یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا آن روز سخن گوید زمین بزبان
حال و صحیح آنست که خدایتعالی وی را بسخن آرد و تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بر روی وی صادر شده از اعمال بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰی لَهَا
بسبب آنکه پروردگار تو الهام کند مرا و را و سخن گوید و در وی دهد که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یَوْمَئِذٍ یَّصْدُرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا آن روز باز گردند بیرون آیند
مردمان از موقف حساب پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِّیُرَوْا اَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند جزای کردارهای خود را در باب نزول آیت
گفته اند که دو تن بودند یکی سایل را بجوزی و القمه نمی نواخت و میگفت این اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد و تا بر آن مزد دهند و دیگر گناه خرد را خوار میداشت و میگفت مرا
از نظر بد و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد فَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَّرَهٗ پس هر که عمل کند بسنگ
مورچه خرد نیکی ببیند پاداش آنرا وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَّرَهٗ و هر که بکند بوزن نمله صغیره بدی ببیند مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مؤمنی کافر
نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدایتعالی بنماید عمل وی را او وی در قیامت اما سیئات مؤمن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و سیئات
معذب سازد و ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست و پیغمبر عم آنرا جامع فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق شاعر
نزد حضرت رسالت پناه عم آمد و گفت آنچه بر تو فرود آید بر من بخوان آنحضرت عم این آیت بروی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در آن
عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچگونه فره گذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب
العین خاطر خود خواهد ساخت بیت حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ✽ ز خیر و شر بکن آنجا حساب حاصل تو ✽ اگر بنقد نکوئی نواند گری خوش باش

سُوْرَةُ الْعٰدِیٰتِ اِحْدٰی عَشَرَةَ اٰیَةً مکیة وقیل مدنیة در سبب نزول این سوره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت رسالت پناه عم منذر بن عمرو انصاری رض را با خیلی از اصحاب رض بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید غارت کند
و فلان روز باز آیند ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقف افتاد و منافقان زبان دراز کرده باید بگر میگفتند که تمام آن سریه در آن وادی هلاک
شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده و این سخن بمؤمنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه خبر فرستاد این سوره را و
گفت وَالْعٰدِیٰتِ ضَبْحًا سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی با آوازی که صهیل بود فَالْمُوْرِیٰتِ قَدْحًا پس بیرون آرندگان آتش
از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعل و سنگ بر سم آتش زنند آتش زدنی فَالْمُغِیْرٰتِ صُبْحًا پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد سواران ایشان اند
فَاَثَرْنَ بِهٖ نَقْعًا پس برانگیختند آن اسپان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا پس اسپان در آمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان
و بن اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که انسان مراد ابن ابی شافع است یا جمیع خود را حیفها در میان مردم می انگند یا مراد مطلق انسان است لِرَبِّهٖ لَكَنُوْدٌ مر پروردگار
خود را ناسپاس است و کنود آنست در شان ابو حاجب است امام ابو اللیث رح آورده است که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بوده اند هر یک در صفتی شهرت در طمع
و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حاجب بخیل است و اند که خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خیر یاد نیارد و در حدیث
ابو امامه رض هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند وَاِنَّهٗ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ و بدرستی که خدایتعالی بر بخل و کفران او هر آینه گواه است یا انسان
بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن از و وَاِنَّهٗ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ و بدرستی که انسان برای دوستی مال هر آینه سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بده تا با تو بمند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم
مال همانست که بیاران دهی ✽ گر بدهی به که نگاه کن نهی ✽ در زر بی منفعت سنای حکیم ✽ هر نهادن چه سفال و چه سیم ✽ بیت
زر از بهر خوردن بود ای پسر ✽ ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر ✽ اَفَلَا یَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ آیا نمیداند انسان که چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود مَا فِی
الْقُبُوْرِ آنچه در گورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُوْرِ و حاضر کرده شود آنچه در سینهاست یعنی با بیان آرند خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا
این هست که خدایتعالی پاداش خواهد داد اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ بدرستی که آفریدگار ایشان باحوال و افعال ایشان یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ آن روز سخن بر آینه
داناست و بر جزا دادن توانا است والله اعلم

سورة القارعة احدى عشرة آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

الْقَارِعَةُ روز کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست کوبنده و مراد روز قیامت است که بکوبد دلها
را بهول و هیبت يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ روزی که باشند مردمان از شدت دهشت كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند پروانه پراکنده و یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند
و پامال و پریشان حال می شوند وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول این روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ مانند پشم رنگین زده شده بکمان نداف یعنی کوهها از هول
آن روز در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ پشم راست کنند و زمین زده و متفرق و منتشر کرده فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
پس اما در آن روز هر که گران باشد ترازو های عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ پس او در زندگانی باشد پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ
مَوَازِينُهُ و اما آنکه سبک بود ترازو های کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او بر حسنات فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس جای او هاویه است و آن درکه باشد در زیر
همه درکها وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی بنهایت رسیده در سوزش

سورة التكاثر وهي ثمان آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند
بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون دو نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسته خانه وادو حق سبحانه این سورت فرستاد
أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا آنکه آمدید بگورستانها و مردگان شمار کردید و گفته اند معنی آیت آنست که مشغول
شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق بامور معیشت گشتید تا آنکه ناگاه بمردید و آمدید بمقابر كَلَّا نه چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت غافل گردد
که اجل ناگاه در پی فرو آید و ندامت سود ندارد بیت روزیکه اجل کند شبیخون ؛ البته بباید از جهان رفت ؛ گر دل خود و امیر و شاه ؛ آسان به دو جهان …
سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت
سوال كَلَّا نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که چه احوال در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستن درست بیگمان هر آینه شمار از …
مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدا اینحالی که بخواهید دید دوزخ را اول از دوری وقت که بعرصات می آیند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر آینه بخواهید دید
آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بچشم بینا و فتیله بوی در شب ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ آن روز بوقت محاسبه از
نعمتهایی که بدان مشغول شدید و از عبادت باز ماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفارانند و صحیح آنست که حکم
وارد چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام
یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ است بیت فراغ دل نعمت است و نیروی تن ؛ چو میدان فراغ است گوئی بزن ؛ چه در
حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت و صاحب المعانی آورده که نعیم محمد است و همه را از
دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید بیت چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین ؛ سپاس داری این نعمت است فرض عین

سورة العصر ثلث آية مكية وقيل مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق را رض گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان
کار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار تر آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافق سخن صدیق
رض را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل است بر عجایب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر پیغمبری یا بعصر نبوی محمد
علیه السلام که فاضل ترین همه عصرها است جواب قسم آنکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که ابو الاشدین یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ هر آینه در زیان …
بسبب صرف اعمال در مطلب ناپایدار بیت ده ده بهده و نقد عمر عزیز گذشت ؛ که بر زیان کهی و … ؛ پس همه این مشرکان ضایع
کننده کان عمر در زیان کاری اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای پسندیده وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و وصیت

کرده اند یکدیگر را بعمل راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر و طاعت
یا از معصیت و بعضی از مفسران که بنده لفی خسر کنایت است از حال ابوجهل و آمنوا ایمائی میکند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارت است بعمر فاروق
وتواصوا بالحق بحق اشارت است از عثمان ذی النورین و تواصوا بالصبر کنایت است از مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مكية تسع آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله صلعم میکرد در حضور و ولید مغیره غیبت آنحضرت صلعم میکرد حق سبحانه در باره ایشان آیت فرستاد که وَيْلٌ
لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر عیب کننده لُمَزَةٍ غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ آنکسی
که گرد کرد مالی را و شمرد آنرا و شمارها آنرا نگاه داشت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ می پندارد آنکه مال جمع کرده او جاوید خواهد ساخت او را در دنیا كَلَّا
لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ نه چنان است که آدمی پندارد و هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه است از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه چیز دانا کرد ترا و دانی که چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای تعالی آنرا برافروخته بقدرت
و هر چه حق تعالی برافروزد دیگری نتواند که فرو نشاند بیت چراغی را که ایزد برفروزد ؛ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ
آن آتشی که بر آید و غالب شود بر دلها و بمیان آن در آید و تخصیص این آتش بدل کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقاید ناشایسته و منشای اخلاق نا
بایسته است إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فرو بسته شده است فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونهای دراز یعنی درهای درکه بر ایشان
فرو بسته و ستونها بر آن زده و محکم ساخته که هر کس نتواند کشاد و این اشارت است ببقاء و خلود ایشان در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد
آتش عجب است حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما ماند تا تمام سوخته شد تا که شرری از مقصد حال الحق
بیرون جست و دران آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش خبر دهد بیت ای شمع بیا تا من و تو راز بگوییم ؛ کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سورة الفيل خمس آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

در کتب سیر و تفاسیر معتبره مذکور است که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم
کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق حمیتش در حرکت آمده و داعیه کرده که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا
از رخام ملون کلیسایی ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خلق را از ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت
اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت را بحدث آلوده ساخت
و فرار نمود و این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طرف آن متنفر شد ابرهه از این حال متغیر گشته لشکر جمع کرده با فیلان قوی پیکر بقصد تخریب
حرم محترم متوجه مکه شد و فیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه پاره بود بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف ؛ چو شیر عرین جا بگه اندر مصاف
با خود ببرد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بجهة استخلاص … ابرهه از اول روز لشکری مهیا کرده و فیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد و فیل محمود
سعی از دیوار شهر مکه بگردانید و متوجه لشکرگاه شد و هر چند فیل بانان کوشیدند که روی او بجانب شهر گردد میسر نشد و فیلان دیگر بموجب اعراض او از جای نجنبیدند
ابرهه از این حال فرو ماند و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشتند تا حال ابرهه بکجا انجامد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه …
بدید آمدند و حمله آورده بر آن لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه از قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ آیا ندانستی که چگونه کرد
پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکر او أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ آیا نساخت و نگردانید مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ در تباهی
و بطلان وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا أَبَابِيلَ مرغان گروه گروه و منقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان
چون پنجه سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ می افکندند آن لشکر را بسنگی از سنگ
گل یعنی گل سنگ شده بود فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده و در وی افتاده و نابود گردند
شده و کنایت از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای او بر هر عضو از بدن کافر زدی از آن جانب دیگر بیرون

زفتندي ادبر سنگي نام يکي ازان سنگ دلان که نيت خرابي خانه و شتندي نوشته بود ابرهه تنها بهزيمت رفته خود را پيش نجاشي انداخت وازکه تا حبشه مرغي که سنگ
بنام ابرهه موسوم بود براي هلاک وسفر بود در منقار داشت ملازم وي بود و در بارگاه نجاشي بالاي سر ابرهه پرواز ميکرد و چون ابرهه صورت حال عرض
رسانيد و نجاشي از روي تعجب پرسيد که چگونه مرغان بودند که چندين سپاه را ازان هلاک ساختند ابرهه را درين حال نظر بران مرغ افتاد و گفت اي ملک يکي ازان مرغ است
همان لحظه آن مرغ سنگي که داشت بنام او بر سرش افکند و هم در نظر نجاشي هلاک شد و ازين صورت آيت عبرتي بر صحيفه دل نجاشي منقش گشت بيت
نوشت خامه تقدير بر جريده وسم خطي که فاعتبروا منه يا اولي الابصار

سُوْرَةُ القريش اربع آية مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در الام راه درج آورده که قريش را براي تجارت در سفر برود زمستان بيمن رفتندي و تابستان بشام و مردم ايشان را اهل حرم گفتندي و حرمت داشتندي و قريش
باصح روايات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسبت او بنضر منتهي ميشود قريش است و بعضي از علماي انساب برآنند که قريش لقب فهر ابن مالک است
که نبيره نضر باشد پس حق سبحانه براي اثبات نعمت برايشان اين سوره فرستاد و گفت شگفت نمائيد و تعجب نوئيد لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيلَافِهِمْ براي پيوستن قريش
ميکنيد بر پيوستن ايشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ در سفر زمستان و تابستان و براي عبادت ايشان مر اصنام را يعني محل تعجب است که من ايشان را
اين نعمت و حرمت داده ام و ايشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ پس بايد که پرستند خداوند اين خانه
معظمه را که تعظيم ايشان بسبب آنست الَّذِي أَطْعَمَهُم آن خداوندي که طعام داد ايشان را در بين و در جلت و سير گرد مِّن جُوعٍ از گرسنگي وَآمَنَهُم
مِّنْ خَوْفٍ وايمن گردانيد ايشان بحيث اين حرم محترم از ترس آنها که در حوالي مکه اند و مکه بجز راهي کشند و غارت ميکنند

سُوْرَةُ الماعون وهي سبع آية وقيل مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مفسران برآنند که نيمه اول اين سوره در شان کافران و نصف اخير در باره منافقان آورده اند که ابوجهل لعين تکذيب قيامت کردي و هر گاه که يتيمي
نيمي بودي او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال خود براندي و پيوسته مردمان را از انفاق باز داشتي حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ
بِالدِّينِ آيا ديدي تو و دانستي آنکسي را که تکذيب ميکند بروز جزا و باور نميدارد يعني ابوجهل فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ پس او آنکس است که بعنف
دستم و دفع ميکند يتيم را و ميراند گفته اند ابوسفيان يا وليد شتري کشته بود و بخش ميکرد يتيمي از و نصيبي طلبيد او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او ميکند که ميزند
يتيم را وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ و تحريص نميکند و رغبت نمي نمايد اهل خود را بر طعام دادن درويش و محتاج يعني نه خود ميدهد و نه کس را امر ميفرمايد که بدهد بلکه از جهان
منع ميکند بيت چون از کرم سفله بود بر کران • منع کند از کرم ديگران • سفله نخواهد کرم از کام • خس نگذارد که کسي را بکام • پس در شان منافقان ميگويد
فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ پس سختي عذاب مر اين نماز گزارندگان ريائي يعني ابن ابي و اصحاب او الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ آنانکه ايشان از نماز خود بيخبر اند
و غفلت ورزندگان يعني از ان حسابي نگيرند و جز حضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت بروي نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرايط و آداب ميگذارند
بيت کليد در دوزخ است آن نماز • که در چشم مردم گذاري دراز الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ايشان ريا ميکنند و کردار خود را باميد ستايش مردم وَيَمْنَعُونَ
الْمَاعُونَ و باز ميدارند مال زکوة را يعني مستحقان نميدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بيکديگر را بدان معونت کنند چون ديگ و کاسه و تبر و دلو
و دلو و قيل آنست که مراد از ماعون شير خير است که منع آن نشايد آتش و نمک

سُوْرَةُ الكوثر ثلث آية مكية وقيل مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در معالم آورده که عاص بن وايل با پيغمبر عم نزديک باب بني سهم ملاقات کرد و زماني با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه عم بيرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعي از
صناديد قريش که در مسجد نشسته بودند از وي پرسيدند که با که سخن ميکني گفت با اين ابتر و عادت عرب آن بودي که هر کس را که پسر نبودي او را ابتر گفتندي اعني از عقب
و دران ايام پسر آنحضرت عم طاهر نام که از خديجه داشت در گذشته بود چون اين خبر بحضرت پيغمبر عم رسيد دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه براي تفريح دل آنحضرت
عم و تسلي خاطر مبارکش اين سوره فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ما عطا کرديم ترا بسياري از خيرات و اين لفظ بوزن فوعل است و کنايت است از کثرت يعني عطا
کرديم ترا خير بسيار از علم و عمل بسيار و در عين المعاني آورده که بسياري امت و گفته اند کثرت ترا در زمين و آسمان با کثرت معجزات با کثرت دوستان و هواداران و مشهور آنست
که کوثر جوئي است در بهشت و در احاديث معراجيه آمده که بالاي آسمان هفتم جوئي ديدم و بر لب آن جوي خيمها بود از ياقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوي

ديدم

ديدم از جبرئيل عم پرسيدم که اين جوي چيست فرمود که اين جوي کوثر است که حق سبحانه بتو عطا نموده و در معالم التنزيل از حضرت رسالت پناه عم نقل کرده که گفت کوثر جوئي است
در بهشت کنارهاي او از زر است و مجراي او بر ياقوت و خاک او خوشبوي تر از مشک و سفيد تر از برف و حديثي ديگر است که حوض من يعني حوض کوثر مسيرت
يکماه راه است آب او سفيد تر از شير و بوي او خوشتر از مشک و کوزهاي او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاويلات گفته که
کوثر معرفت کثرت است بوحدانيت و شهود وحدت در عين کثرت و اين نهري است در بوستان معرفت که هر که ازان سيراب شد ابدا از تشنگي جهالت
ايمن است و ابن عيني خاتمه حضرت نبي عم و اکمل انبيائي است فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس بگذار نماز براي پروردگار خود خاص از براي رضاي او و بکش
قرباني کن براي وي بخلاف مشرکان که براي بتان قربان ميکنند يا دست راست بر چپ نه در نماز نزديک نحر و آن موضع علاده است از سينه و گفته اند مراد نماز
عيد است و قربان کردن بعد ازان إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ بدرستي که دشمن تو يعني عاص بن وائل او ست دم بريده و منقطع از خير و بي نسل و ذريت اما ترا
ذريت بسيار و حسن حسنه است آثار فضل بي شمار تا روز قيامت باقي خواهد بود بيت آثار اقتدار تو تا حشر متصل • خصم سياه روي تو بيحاصل و خجل

سُوْرَةُ الكافرون ست آية مكية وقيل مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

گروهي از قريش چون ابوجهل و عاص و وليد و اميه و اسود بن عبد يغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس رض پيغام فرستادند به پيغمبر عم که تو يکسال خدايان
ما را پرستش کن تا ما نيز يکسال عبادت خداي تو بجاي آريم چون پيغام بآنحضرت عم رسيد منتظر حال جبرئيل عم نازل شد و اين سوره فرود آورد که قُلْ يَا أَيُّهَا
الْكَافِرُونَ بگو اي محمد در جواب ايشان که اي کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شد خداي تعالي ميدانست که ايشان ايمان نيارند و بطعن و امتحان
اين سخن ميگفتند لاجرم گفت که با ايشان بگوي لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ نخواهم پرستيد آنچه شما مي پرستيد يعني بتان جماد وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ
مَا أَعْبُدُ و نخواهيد شما پرستندگان در حال آنرا که من مي پرستم که خالق عباد است وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ و نيستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش
ميکنيد وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و نباشيد شما پرستندگان در استقبال آنرا که پرستش ميکنم لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ مر شما راست کيش
که معتقد شده و دوست ميداريد و نخواهيد گذاشت و مراست دين و آئيني که برآنم و نخواهم گذاشت يا شما راست جزاي کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دين يعني جزا
بر مي آيد و اين آيت بآيت سيف منسوخ شده و ابن عباس رض فرموده که در قرآن سوره سخت تر و صعب تر ازين سوره نيست بر شيطان زيرا که توحيد محض

سُوْرَةُ النصر وهي ثلث آية مكية

و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءت ربعي از قرآن است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ چون بيايد ياري کردن خداي تعالي يعني ظفر دادن ترا بر قريش و فتح مکه ترا و فتح ساير بلدان مر ترا وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
و ببيني تو مردمان را که در مي آيند فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا در دين خداي تعالي که اسلام است گروه گروه و در سال نزول اين سوره متابع و متواتر بود چون بني
فزاره و بني البکاء و بني کنانه و بني هلال و بلجاي و بجيب و دارم و غير ايشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت عم آمده و بشرف اسلام مشرف شدند
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تنزيه کن خداي را تنزيه مقترن بستايش پروردگار تو يا بگوي سبحان الله و بحمده از حضرت عائشه رض منقولست که بعد از نزول اين سوره
نديدم که پيغمبر عم نماز گذاردي الا که گفتي سبحانک اللهم و بحمدک و اللهم اغفر لي و گفته اند نماز کن بامر خداي تعالي وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش طلب کن او را يعني براي هضم
نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن براي گناهان امت إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا بدرستي که خداي تعالي هست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برآنند
که نزول اين سوره قبل از فتح مکه بود و درين سوره خبر وفات رسول عليه الصلوة والسلام است در وقتيکه نازل شد پيغمبر عم بر خواند عباس رض بگريست و چون
آنحضرت عم پرسيد که چرا ميگريي عباس رض جواب داد که خبر داد ترا از رفتن تو حضرت عم فرمود که چنان است که تو گفتي و حضرت رسالت پناه عم بعد از
اين سوره دو سال بزيست آخر سوره که تمام فرود آمده اينست که صحابه رض اين سوره را سورة توديع ميگفتند و در کشاف آورده که چون اين سوره فرود آمد رسول
خدا عم فاطمه را رض طلبيد و گفت اي دختر من خبر وفات من داده اند بيت نامه رسيد از ان جهان بهر من جهت برم • عزم رجوع ميکنم رخت بعرش ميبرم
فاطمه رض بگريست آنحضرت عم فرمود که مگري که تو اول کسي باشي از اهل بيت من که بمن رسي پس حضرت فاطمه رض خنديد

سُوْرَةُ ابي لهب خمس آية مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

چون آيت وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد حضرت رسالت پناه عم بکوه صفا برآمده ندا کرد که يا صباحاه و رؤساي قريش نزد وي جمع آمدند و فرمود که

من شما را خبر کنم با آنکه وراي اين کوه جمعي آمده‌اند و داعيه آنکه بر شما شبيخون کرده دست بقتل و غارت بگشايند مرا در آن تصديق ميکنيد همه گفتند چرا نکنيم و تو بغير از صدق و
منهم نشده آنحضرت صلعم فرمود که إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ پس ابولهب برخواست و گفت هلاک باد ترا ما را براي اين خواندي و در روايتي است که او
دست سنگي برداشت که بر آن حضرت صلعم افکند در همان حال حق سبحانه اين آيت فرستاد تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ هلاک و نابود باد هر دو دست ابي لهب که سنگ
برداشته خواست که بر حبيب من زند و هلاک کند ابي لهب عم رسول صلعم بود و عبد العزي نام داشت و بسبب بسياري عداوت با رسول صلعم بر او نفرين و لعنت
واقع شد و بعضي معني آيت برين وجه گفته‌اند که ما چيز يا دو دنيا و آخرت او وَتَبَّ و هلاک شده است خبر گشت ... آورده‌اند که ابولهب اين سخن بشنيد و گفت اگر
آنچه برادر زاده من ميگويد حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص باشم حق تعالي درين آيت آمد که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ دفع نکند از و خاصيت
اين نفرين و لعنت را او ... يعني اموال او و آن را که کسب کرده است يعني فرزندان و عقيب يا مراد مکسوب او ... از ارباح تجارت و منافع معاملات سَيَصْلَىٰ نَارًا
ذَاتَ لَهَبٍ زود باشد که در آيد با تشي با زبانه يعني شعله زننده که آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ و زن او که ام جميل بنت حرب خواهر ابو سفيان نيز با او در آيد
حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارنده هيمه و کشنده هيزم و آن چنان بود که ام جميله در همسايگي رسول خداي صلعم خانه داشت و در راستهاي خار و دسته‌هاي خسک ...
کردي و شب آوردي و بر سر راه پيغمبر صلعم بريختي تا خارها در پاي ... آنحضرت بنماز بيرون آمدي آنها را از سر راه برگرفتي و بطريق ...
هر نوع همسايگي است که با من ميکند بيت مپر بخشند ... و تو خار و با همه ... چون گل بشکفته او در رخ دلستان تو ... و گفته‌اند هيزم کشي عبارت است از سخن چيني
آنکه خصومت ميان دو کس برافروزد ... ميان دو کس جنگ چون آتش است ... سخن چين بدبخت هيزم کش است ... کنند اين و آن خوش دگر باره دل ... وي اندر
ميان کور بخت و خجل ... ميان دو کس جنگ افروختن ... ز عقل است خود در ميان سوختن ... و ام جميل اين خصلت داشت يا حامل حطب جهنم بود که جهت عداوت
رسول الله صلعم بار گناه بر مردم بر داشتي و گويند في نفس الامر هيزم ميکشيد براي خود چنانچه رسم زنان عرب است روزي پشته هيزم بر پشت داشت مانده شده و رسن
هيزم در گردن او بود آنرا بر سنگي نهاد تا بياسايد فلکي بامر ... تا بيايد و آن پشته را از پس پشت او از سنگ فرو کرد ... و رسن در گردنش بماند و خفه شده بدوزخ رفت
و حق سبحانه خبر داد فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ در گردن او رسن از ليف خرما که هيزم بدان بر بسته بود و گفته‌اند مراد سلسله ... بدوزخ است که در وي ... در گردن وي بسته بدوزخ کشند

سُورَةُ الإِخْلاصِ وهي خمس آيات مکية

بسم الله الرحمن الرحيم

جماعتي از قريش گفتند اي محمد صفت کن از براي ما آن خدا را که به پرستش او دعوت ميکني و در معالم آورده که گروهي از يهود گفتند که يا ابا القاسم وصف کن خداي تعالي را تا
ايمان آريم چه در توريت صفت او بيان ... بگو که چيست و چه ميخورد و چه مي آشامد و از که ميراث گرفته و ميراث او که خواهد گرفت اين سوره نازل شد
که قُلْ بگو اي محمد کسي که از وي ميپرسيد هُوَ اللَّهُ او است خداي تعالي أَحَدٌ يگانه متوحد بذات و متفرد بصفات اللَّهُ الصَّمَدُ خدائي که بي نياز است از همه
و او ست پناه نياز مندان نخورده و نياشامده و پاينده است که هرگز فاني و نيست نشود و در روي آورده که صمد آنست که هرچه خواهد کند در عيون المعاني از امام
علي بن موسي الرضا نقل کرده‌اند که صمد آنست که عقلها از اطلاع کيفيت او نا اميد باشند بيت کمالش ... اي هزار انديشه برتر ... خرد ... از بن
رشت لَمْ يَلِدْ نزاد کس را و چنانچه يهود ... گفتند عزير پسر او است وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد از کسي و نصاري است که گويند که عيسي عم پسر مريم خدا است
وَلَمْ يَكُن لَّهُ نيست و نبوده و نخواهد بود مر او را كُفُوًا أَحَدٌ همتايي هيچ يکي و مجوس است و مشرکان عرب گفتند که او را کفو است يعني اهرمن و بتان
شيخ ابو علي ... بارها گفته که شريک و ابر است بر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالي نفي عدد و کثرت کرد از ذات خود به هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و نفي
تقلب و تغير فرمود به اللَّهُ الصَّمَدُ و علت و معلول را منتفي ساخت به لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ و اشکال و اضداد را مرتفع گردانيد به لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ
و از ين جهت است که اين سوره را سورهٔ اخلاص گويند محققان گفته‌اند که توحيد بنفي وجود متماثل در ماهيت و متکافي در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهيت
و متکافي در قوت يا متاخر باشد در رتبت بمثابه معلول باشد مثل ولد يا متقدم و آن بمنزلهٔ علت مثل والد يا معيت دارد بمثابت ... مثل کفو پس نتيجه
توحيد که بقل هو الله احد تقويم يافت بلم يلد که مقتضي نفي صنف اول است و لم يولد که اقتضاي نفي صنف دوم ميکند و لم يکن له کفوا احد که مقتضي نفي صنف سيوم
است تمام شد و شيخ جمال الدين بن ساوجي گفته که معطله گويند عالم را صانع نيست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام و صفت نيست و مذهب ثنويان
آنست که شريک دارد و ... اعتقاد آن است که بخلق ... و نصاريان گويند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بنده بگفت
هو از تعطيل بيزار شد و چون گفت الله از روش فلاسفه بيزار گشت و چون گفت احد از روش ثنويه بيزار شد و چون بزبان راند که الله الصمد از ... بيزار شده ...

شد

شد و چون لم يلد و لم يولد خواند از يهود و نصاري بيزاري کرد و چون و لم يکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان بيزار شود و بعضي گفته‌اند که اسرار از کلمه هو بهره کبرا دارد و ...
ارباب ذکر کلمه الله را نتايج يابد و علما از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصيب يابد و نفس بتعقل لم يلد و لم يولد منتفع گردد و شخص از معني و لم يکن له کفوا احد
بهره ور شود و گفته‌اند کلمه هو قسم و الهمان است و لفظ الله بهره دانشوران است ... نام احد حظ محبان است گفتار الله الصمد نصيب عارفان است و کلمات لم يلد و لم
يولد بخش عاقلان است و الفاظ و لم يکن له کفوا احد از آن عامه مؤمنان است هر که بسر هو رسيده واله است و هر که الله را داند عالم و عارف است و هر که احد را دريابد
محب است و هر که صمد را شناسد عارف است و هر که لم يلد و لم يولد اعتقاد کند عاقل است و هر که و لم يکن له کفوا احد را تصديق نمايد مؤمن است و هر که همه اين معاني
را جمع کند موحد خالص است و مستمر از حقايق

سُورَةُ الفَلَقِ خمس آية مدنية وقيل مکية

اين سوره و در تفسير جواهر از قول ابن عباس ... و قتاده ...

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده‌اند که کودکي از يهود بخدمت رسول صلعم مشغول بود و دختران لبيد بن اعصم يهودي از و بمبالغه بسيار از مشاطه رسن آنحضرت صلعم و دندانه چند از شانه آنحضرت
آنحضرت صلعم بر رسني سحر کرده در چاه ذروان زير سنگي نهادند جبرئيل عم سيد انام صلعم را خبر کرد پيغمبر صلعم علي مرتضي رضي را فرستاد تا آن رسن را باز آورد
... ازده بود و حق تعالي معوذتين را فرستاد يازده آيت و جبرئيل عم قراءت کرد و بهر آيتي عقده از آن رسن ميگشود و عقبه ابن عامر از حضرت رسالت
روايت کرده است که فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتين قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ بگو پناه ميگيرم به پروردگار آفريدگار صبح و گفته‌اند فلق چيزي است که
شکافته شود چون حب يعني دانه و نواه يعني هسته جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمين جهت بيرون آمدن آب ... بار خدائي است در دوزخ و بر هر تقدير بخداوند
آن پناه بايد گرفت مِن شَرِّ مَا خَلَقَ از بدي آنچه آفريده است از موذيات انس و جن و سباع و بهايم و هوام وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ و از شر شب
تاريک چون در آيد ظلمت او بر همه چيز ها و يا از شر آفتاب چون غروب کند يا ماه چون برآيد و کسوف کند يا ثريا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است
و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندگان يعني زناني که کلمات سحر ميگويند و مي دمند فِي الْعُقَدِ در گره‌ها مراد
دختران لبيد بن اعصم يهودي اند وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ و از بدي حاسد إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضاي آن عمل نمايد چه اگر پوشيده دارد آن ...
... بايد ... يهود اند که بر حضرت رسول الله صلعم حسد داشتند ختم کرد شرور اين سوره را بر حسد که بدترين صفتي است ابن عباس رض فرمود که اگر در عالم
اثر حسد بدتر چيزي بودي ختم اين سوره بآن شدي و اول خطيئه که در آسمان واقع شده حسد ابليس بود بر آدم عم و اول گناهي که بر زمين صادر گشت حسد
قابيل بود بر هابيل نظم حسد آتشي دان که چون بر فروخت بجسم و لعين را همان لحظه سوخت گر فتم بصورت بهر دين شوي حسد بگذار و که حق بين شوي

سُورَةُ النَّاسِ ست آيات وهي مکية

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بگو پناه ميگيرم به پروردگار آدميان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه مردمان إِلَٰهِ النَّاسِ معبود بني آدم مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ از شر
وسوسه کننده پنهان شونده وقتيکه ياد خداي تعالي کنند و عادت شيطان آنست که چون بنده خداي تعالي را ياد کند او بگريزد و چون از ذکر غافل باشد بوسوسه در آيد
الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ آنکس که وسوسه ميکند در سينه‌هاي مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از جنيان و آدميان يعني شياطين الانس و الجن
... آورده که درين سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معني آن که ... مراد با ول اطفال اند و معني ربوبيت دال است بر آن و بثاني جوانان و لفظ ملک
که قهر و سياست دليل باشد مشعر است بر آن و بثالث پيران و اسم اله که مبني است از طاعات و عبادات مناسب بر آن و برابع صالحان که وسواس مولع است
باغواي ايشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر متعوذ منه دلالت ميکند بر آن و محققان بر آنند که عدد پنج که مراتب کليه کون آن حضرات خمسه خوانند منتهي
است دلالت بر نهايت و تمامي دارد و ازين جهت او را ... گويند و دوران اشارت بآن است که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در وي باز ضرب
نمايند الي غير النهايه همان پنج بصورت اصلي خود باز آيد و در نهايت آن عدد و خود را بنمايد چون بيست و پنج و صد و بيست و پنج و علي هذا پس خلاصه مکونات که انسان
است عدد و پنج بديع منظرش بر پنج عضوي منتهي شود راس و يدين و رجلين و اطراف هر يک از ين ها باز بر پنج انتها يافته و در يدين و رجلين با عداد اصابع
ظاهر است و در راس که بطرف علو علاقه بيشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه ظاهري و باطنش به پنج حس ديگر آراسته شده و مويد اين قول است آنکه در معوذه تا نيم
سوره قرآني بدان منتهي مي شود پنج بار لفظ الناس بتکرار يافته و درين عدد سر بي نهايت مندرج است و بيان شطري از آن در جواهر التفسير ثبت تحرير پذيرفت
و الله عليم قدير و در افتتاح کلام الهي بحرف با و در اختتامش بسين سري غريب است چه اين هر دو حرف بس باشد و عرب گويد بس کاي حسبک پس معني چنين

حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست کزین دو حرف در لغت پارسی همان معنی حسب آید یعنی بسنده و حسبکم

سائلی انسانی اشارتی باین معنی

ابجد

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین | یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

بسنا کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوة والسلام علی محمد حبیبه المهتدی

اعنی مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی چون عنایات الهی و مدد حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام و علی آله و صحبه الکرام تفسیر مواهب علیه بنام مجمع و جامع

امیر کبیر عالم گیر مظهر آثار خیر و احسان مطلع انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب بمقرب الحضرت

نظم

نظام دولت و ملت علی شیر الکه یک المعی ✿ بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تاثیرش ✿ در جوش از کتاب رحمت حق آیتی آمد ✿ که علم و فضل و جود و لطف جهان در تفسیرش

جعل الله رایات دولته علی ذوالدوام منصوبة و آیات حشمته علی صحایف الایام مکتوبة با تمام رسید و فرزند ارجمند ملازال قدره و علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن

انشا فرموده و ابراد آن در آخر این اوراق مناسب نموده هو هذا رباعی

با خامه که این نامه اقبال نوشت ✿ در انجام سخن باین اقبال نوشت ✿ گفتم سه و سال و روز تاریخ نویس ✿ فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

مجدد ثنا بی نهایت و محامد بی غایت مر مطالع غالب مخلوقات را و تحفه درود و نعت نامعدود مر شافع عصات را و هدیه سلام بر آل و اصحاب او الی یوم القیامه باد اما بعد تفسیر قرآن و

فرقان حمید المسمی بمواهب علیه المعروف بتفسیر حسینی تصنیف عالم منقولات و معقولات مولانا کمال الدین حسین بن الواعظ الکاشفی جعلنا الله و عطه

و اهتمام و کوشش خاک نعلین رسول ثقلین اقل الحاج محمد حسین المشهور بنوکلی ولد رحمت و غفران

پناه جنت و رضوان آرامگاه غریق رحمت خداوند احد مشهدی علی محمد سنه چهار هم

شهر صفر المظفر ۱۲۱۶ هجریة النبویه بصورت اتمام و سمت اختتام پذیرفت غفر الله بانیه و کاتبه

آمین

حاج حسین نو کلی که بکبنی
زینت و تزئین گرفت باغ فضائل
تا بداوش نظر نمود ز خجلت
ساخت یکی و فراز صفاء چو بهشتی
حاج حسین نو کلی که بکبنی
گفت که چه و هر خود سر و دم تفسیر
گفت کای نکته سنج ادب سخندان
گفتمش الشوح ما و روی چه جولی
از ستم آسمان ز د و فریب

نزد خواهم خوام محرم آمد
نخل وجودش چو در جهان علم آمد
طره و الدارمن بپیچ و خم آمد
اینهمه کار از عطا و بقلم آمد
نام تنش اندر بکار با قدم آمد
بار دگر در تکلم آن صنم آمد
از نفحات جهان براز نغم آمد
از کرحنو ولک نه و ذم آمد
قسمت ما بیب اتمام او هم آمد

هر ظفر از کف فکند بکسو
گلکش خواهش گذشت در که بحرکرد
گفت که چو دمراین مداد که از او
گفتم بی بی نشاط و مهم کلی
این گهر و آن فرقی که هر ورق او
گفت چه تفسیر گفتمش که حسینی
قطعه تاریخ این کتاب بیان کن
طاقت نطق از کسی مجو که چو رفت
گفت که تاریخش از زبانی سر کو

کاو کتابت جو در لغش قلم آمد
خطش که بر شده مداد بهم آمد
صفحه و فرح چو روضه ارم آمد
اینهمه صنعت ز صاحب قلم آمد
فیضش افزون ز ملکت عجم آمد
خنده زده و جدکرد و بخششم آمد
تا که گنای چنین بلیغ کم آمد
کاه چه انجم در آسمان بهم آمد
گرد و فزون آمد از عدد چه علم آمد

ز تاریخ ...

الی تاریخ او بگوی که نزد ز ده
شرح محمد از بن رقم علم آمد